

0104  
313764  
DATE \_\_\_\_\_ EL

Call No... 371.36

C 937E

Date... 2.4.54.....

Account No... 7955

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.


Call No.....

Date.....

Account No.....

### J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.

DATE

L


Call No. 371.36

C 937E

Date 2.4.54

Account No. 7955

## J. &amp; K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.


*Call No*.....

*Date*.....

*Account No*.....

# **J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.




Call No.....

Date.....

Account No.....

# **J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
 An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
 kept beyond that day.

# واژه یاب

فرهنگ  
برابرهای پارسی واژگان بیگانه

جلد سوم

فراهم آورنده  
ابوالقاسم پرتو



بیت‌الله

۱۶۱

# بالی ہذا

تخریفات

مناجیب نالہ خاں راجسٹری رولہ بالی

KASHMIR UNIVERSITY  
Library  
313784  
8-1-96

8/10/96



آمنات سامیر

واژه یاب (جلد سوم)

فراہم آورنده: ابوالقاسم پرتو

چاپ اول: ۱۳۷۳ ه. ش

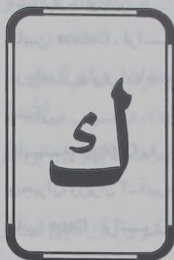
حروف چینی: مشیری

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

16/1/96



کابر: بزرگ

کابرو: Caberu، فرانسوی، سِگِ فریکایی، از جانوران

کابریوله: Cabriolet، فرانسوی، چین تاکی (تاک = طاق)، شکاری (= اتوموبیل کُرُوکی)

کابل: Câble، فرانسوی ۱- رِسمان سیمی ۲- سیم زیردریایی

کابوس: بَرخَفج (لغت فرس)، به وصال اَندَر ایمن بُدم از گشتِ زمان، تا فراق آمد و بگرفت چو بَرخَفج مرا (آغاجی)، خُفَتَک (برهان)، بَرقَنجَک، فَرانج (آندراج)، بَخَتَک، اِسْتَبِه، کَرَنجو (برهان)

کابول: رَسَن دَم (آندراج)، دام شکار کاپیاء: Cauy، لاتینی تازی گشته، خو کچه‌ی

کا: مِسرِی باستانی، هَمزاد، فَرَوهر

کاب، کَب Cab: انگلیسی، در گذشته به ارايه‌ای می‌گفته‌اند که جای راننده پشت سر نشین بوده، امروزه به فَرابَر (= تاکسی) می‌گویند

کآب: کآبَه: اَندوه، اَنداک، اَفسُرَدگی، دِلتنگی

کآباء: ۱- اَندوه ۲- اَفسرده‌دل، زَن

کابال: Cabale، فرانسوی، رازِ تورا (= تورات)، دانشی پنهانی در شناخت درون و چَم راستین واژگان تورا

کابالرو: Caballero، اندلسی، سَوارکار نژاده کابالیست: Cabaliste، فرانسوی، نُهاندان،

کسی که بارازهای تورا آشناست

کاباره: Cabaret، فرانسوی، پاده‌گاه، می‌کنده

(فرهنگ فنی)

هندی، از جانوران

کابین: Cabine، فرانسوی گنجچه (= اتاق کوچک، از پهلوی)، یاخته (= حجره، برهان)، رختگن

کابینه: Cabinet، فرانسوی، ۱- گروه ویجیران، وزیران ۲- دبیرخانه ۳- گنجچه  
کاپ: Cape، فرانسوی، بردوشه، گونه ای پوستینه ی زنانه

کاپ: Cup، انگلیسی ۱- جام، پنگان ۲- فرجام، جامی که به برنده ی آوردهای ورزشی داده می شود

کاپ: Cop، انگلیسی، به زبان کوچه، پاسبان  
کاپاسیته: Capacité، فرانسوی ۱- گنجایش  
۲- سزاواری ۳- فراخوری ۴- دانایی (سعید نفیسی)

کاپلا: Capella، انگلیسی، بزبان (= عیوق، واژه نامه دریانوردی)

کاپوت: Capot، فرانسوی ۱- پوشن، در خودرو ۲- آبریشمی (= غلاف حافظه، گویش گیلکی)

کاپوسین: Capucin، فرانسوی، کبوشی (معین) کشیشی که از سن فرانسوا پیروی می کند

کاپوک: Kapok، انگلیسی، پنبه ی درختی

کاپیتال: Capital، فرانسوی ۱- بنیادی، بُنیک  
۲- همادی (= کُلی) ۳- فراگیر ۴- جانکاه، جانفَرسا (سعید نفیسی) ۵- سرمایه، مایه دست ۶- دارایی

کاپیتال: Capitale، فرانسوی، پایتخت ۲- دُرشت، بزرگ: در نوشتن دبیره ی لاتینی ۳- نیمگوشه ساز

کاپیتالیزاسیون: Capitalisation، فرانسوی  
۱- سرمایه گردن (سعید نفیسی)، ۲- اَلْفَنجِدَن  
کاپیتالیزه: Capitaliser، فرانسوی ۱- دَستمایه گردن ۲- پَس آنداژ کردن

کاپیتالست: Capitaliste، فرانسوی، سرمایه دار، مایه دار (سعید نفیسی)  
کاپیتالسم: Capitalisme، فرانسوی، سرمایه داری

کاپیتان: Capitan، فرانسوی، پهلوان پنبه، رُستم نما (سعید نفیسی)

کاپیتان: بنگرید به کپیتن  
کاپیتول: Capitole، ایتالیایی، بارو، بارو دُم

کاپیتولاسیون: Capitulation، فرانسوی، آنیرویزگی

کاپورال: Caporal، فرانسوی، سرجوخه



کاتالگ: کاتالوگ: Catalogue، فرانسوی،

پهرستار

کاتالیز: Catalyse، فرانسوی، هوکنادی

کاتالیزور: Cataliseur، فرانسوی، هوکناد

کاتب: دبیر، دبیر (فرهنگ پهلوی)، نویسنده

کاتبِ آزلّی: دبیرِ آسری (آزلّ تازی گشته‌ی  
آسرِ پهلوی است)، گواژ: خدای  
سرنوشت ساز

کاتبِ جان: دبیرِ جان، گواژ: خدا، جانان

کاتبِ سِرّ: رازنویس، دبیرِ ویژه

کاتبِ وحی: وُحش نویس، باژنام کسانی که  
دبیران پیامبر اسلام (ص) بوده اند

کاتبی: ۱- سَنَخ، جامه‌ی آستین کوتاه  
زنجره دار (برهان) ۲- نویسناسری

کاتبین، (تک: کاتب): نویسناسران

کاتِترِیسْم: Cathétérisme، فرانسوی،  
خودگایی

کاتِگوری: Catégorie، فرانسوی ۱- رده ۲-  
فَند ۳- رَوش ۴- گون ۵- گفتار (= مقوله)

کاتِگوریزاسیون: Catégorisation،  
فرانسوی، رده بندی

کاتِگوریک: Catégorique، فرانسوی ۱-

روشن ۲- روشن‌گر ۳- رده بندیک ۴-

کاپورالِیسْم: Caporalisme، فرانسوی،

آرِشَفَرمانی

کاپیلاریته: Capillarité، فرانسوی،  
موینبِنگرایِی (قریب)

کاتاباتیك: Katabatic wind، انگلیسی،  
بادِ پایین رُو

کاتابولِیسْم: Catabolisme، فرانسوی،  
واهمانندی

کاتابولیک: Catabolique، فرانسوی،  
واهمانند

کاتاراکت: Cataract، انگلیسی، آبِ  
مُرورید، تَم، تَمَر، از بیماری‌های چَشمی

کاتاستِرُف: Catastrophe، فرانسوی، آکَمَت  
(= سانحه، بهره از پهلوی)

کاتاستِرُفِیسْم: Catastrophisme،  
فرانسوی، آکَمَت گرایِی

کاتاکوستیک: Catacoustique، فرانسوی،  
پژواکیک (پژواک = انعکاسِ صوت)

کاتالپا: Catalpa، لاتینی، دَلبرگ، گوالدُوَرک،  
از گیاهان

کاتالِپتیک: Cataleptique، فرانسوی،  
مَرگدِیسَا، کَرخ، کِرِخ (سعید نفیسی)

کاتالِپسی، کاتالِپس: Catalepsie, Cataleps،  
فرانسوی، مَرگدِیس، کِرِختی، کَرختی

کاخ: مُشتَری: کاخِ برجیس، کاخِ زاوش، کاخِ اورمَزَد ۱- آباءِ کَمان ۲- آباءِ ماهی ۳- آسمانِ ششم کاد: آندوهگینی، شکسته دلی کاداء: ۱- سختی ۲- ستم ۳- اندوه ۴- شبِ تار ۵- پرهیز ۶- دشوارگذر کادانس: Cadance، فرانسوی، تَک نَوازه کادر: Cadre، فرانسوی ۱- چارچوب، چارین ۲- فَرّاوز ۳- گردانندگان کادو: Cadeau، آرمغان (عمید) کادوئی: پیشکشی کادی، در تازی: کاذبی: گَنسِدی (برهان)، در فرانسوی: Pandanus، از گیاهان کادِته: دیررویا، زمینِ دیررویا کاذان: سِتبر و فربه کاذب: ۱- دُرَوغگو ۲- دُرَوغین کاذِبَة، مؤنثِ کاذب: ۱- دروغگو: زن ۲- دُرَوغین کاذبِین، (تک: کاذب): دروغگویان، دُرَوغینگان کاذِی = کادی، بنگرید به کادی کاذِیات: تیره ی کندی ها، کندیان کار: کشتیچه کاراته: Karate، انگلیسی از ژاپنی، خودپناهی	شُسته و رُفته کاتیم: ۱- پوشنده ۲- پوشیده، نَهفته کاتود: Cathode، فرانسوی، نامیخ، فرود (فرهنگستان) کاتود اندوده: در انگلیسی: Coated cathode (واژه نامه فیزیک)، فرود آندوده کاتود فعال شده، در انگلیسی: Activated cathode، (واژه نامه فیزیک)، فرود کُنانیده کاتود فوتوالکتریک: در انگلیسی: Photo- cathode، (واژه نامه فیزیک)، رُخشافرود کاتولیسیسم: Catholicisme، فرانسوی، پاپگرایی کاتولیک: Catholique، فرانسوی، پاپگرا کاتیساز: Catissage، فرانسوی ۱- آهار ۲- پرداخت (= لَمعان) (سعید نفیسی) کاتیلاک: Catillac، فرانسوی، خُوج (گوش گیلکی)، گلابی جَنگلی، گلابی زمستانی کاتیلار: Catillard، فرانسوی = کاتیلاک، بنگرید به کاتیلاک کاتِر: بسیار، آنبوه کاثِعه: لَبِ کُلُفت، لَبِ سِتبر کاج: گولیدگی، فزون گولی کاج: ۱- روی کوه ۲- بن کوه کاجط: خُشکسال
---	--

کاریز	(پناهی = دفاع، فرهنگ پهلوی)
کارپول: Carpool، انگلیسی، همسوار	کاراکتر: Caractère، فرانسوی ۱- منش ۲-
کارت: Cart، انگلیسی، فورغون (بهره از لغتنامه)، چارچرخه	نشانه ۳- نما ۴- ویژگی ۵- روش
کارت: Carrote، فرانسوی، مغزه (قریب)	کاراکتریستیک: Caractéristique،
کارت: Carte: فرانسوی، برگه، برگه	فرانسوی ۱- ویمندیک (= توصیفی) ۲-
کارت پستال: در انگلیسی: Post card،	ویژگی، ویژگیان ۳- ویژه ساز
بیکبرگ	کارامل: Caramel، فرانسوی، سوخته کاند،
کارت تبریک: فرخبرگ	تبرزد (بهره از برهان)، کاجیک، سوهان
کارت خبرنگاری: گزاربرگی	(سعیدنقیسی)
کارت دعوت: فراخوانه	کاربُن: Carbon، انگلیسی ۱- زغال، آنگشت
کارت‌ریج: Cartridge، انگلیسی، پوکه	۲- چربه، چریک (= کاغذ کپی، بهره از
(واژه نامه دریانوردی)	برهان)، در انگلیسی: Carbon paper
کارتیزین: Cartésien، فرانسوی، دکارت باور،	کاربُنیت: Carbonite، فرانسوی،
دکارتی: کسی که نهاده‌های فرزانی دکارت	زفت آنگشت
Descartés، را باور دارد	کاربُنیزاسیون: Carbonisation، فرانسوی،
کارتیزینسم: Cartésianisme، فرانسوی،	زغالش (قریب)
دکارت گروی، دکارت باوری	کاربُنیفیکاسیون: Carbonification،
کارت ضیافت: سوربرگ	فرانسوی، زغالش (قریب)
کارت عروسی: جشنبرگ	کاربُنیفر: Carbonifère، فرانسوی، زغالی،
کارت عضویت: وندبرگ	دورک زغالی (قریب)
کارتل: Cartel، انگلیسی، همبستار	کاربوراتور: Carburateur، فرانسوی،
کارت معرفی: کارت شناسایی: شناسبرگ	سوخت آما (فرهنگستان)
کارتن: Carton، فرانسوی ۱- پرورنده	کادِبَه: کلوخکوب (لاروس)
	کارپ: Carpe، فرانسوی، گول ماهی، ماهی

کاردِ قَصّابی: قَرْتِیخ (= ساطور)، چیلان  
(فرهنگ پهلوی)

کاردیاک، Cardiac: (= قلبی، واژه نامه تربیت  
بدنی)، گشین

کاردیاک آرسِت Cardiac arrest: انگلیسی،  
(= توقف ناگهانی قلب، واژه نامه تربیت بدنی)،  
گیش ایست

کاردیاک اوت پوت Cardiac output:  
انگلیسی، (= بُرونده قلبی، واژه نامه:

بدنی)، بُرونده گشین  
کاردیاک ایمپالس Cardiac impulse:

انگلیسی. (= تکانه قلبی، واژه نامه تربیت  
بدنی) تکانه ی گشین

کاردیاک دایسپِنی Cardiac dyspnea:  
انگلیسی. (= تنگ نفسی قلبی، واژه نامه تربیت

بدنی). تنگدمی گشین  
کاردیاک سایکل Cardiac cycle: انگلیسی،

(= چرخه قلبی، واژه نامه تربیت بدنی)،  
چرخه ی گشین

کاردیت Cardite: فرانسوی، گشاماس  
کاردینال، از Cardinalis: لاتینی، ۱- بابک،

پایگاهی در سازمان دینی واتیکان ۲- بُنیک  
کاردینال پوینتز Cardinal points: انگلیسی،

(= جهات اصلی، واژه نامه دریانوردی)،

(فرهنگستان) ۲- رُنکیش (= رُت برابر با  
کاغذ، برهان و کیش برابر با جعبه)

کارتوگراف: Cartographe، فرانسوی،  
نگاریکار (= نقشه بردار، بهره از پهلوی)

کارتوگرافی: Cartographie، فرانسوی،  
نگاریکاری

کارتوگرافیک: Cartographique، فرانسوی،  
نگاریکی

کارت: رنج آور  
کارتّه: رنج، سختی

کارج: کَفک زده، نانِ کَفک زده  
کارچاق کُن: کارراه انداز، میانجی

کارج: گلو  
کارخانجات: رَمَن نادرست به شیوه ی تازی،

کارخانه ها  
کارخانه: پارسی ترکی شده، ترکی اسلامبولی،

جافخانه، چنده خانه  
کارخانه چی: ترکی اسلامبولی، جافخانه دار،

چه خانه دار  
کارخانه چی: دَر فارسی، کارخانه دار، کارفرما،

کارزول  
کاردبُرد: Cardboard، انگلیسی، رُتبرگ

کاردِ جَراحی: نِشتر، نِشتر، در انگلیسی: Bis-  
tourney

راستاهای بُنیک

کارگاه فَلَک: کارگاه سیّهر

کاردیورسپیرتوری سیستم

کارگاه کُن فِکان: کارگاهِ باش و بُود، گواژ:

جهانِ هَستی

Cardiorespiratory system : انگلیسی

کارگو Cargo : انگلیسی، بارِ دریایی

(=دستگاه قلبی، تنفسی، واژه نامۀ تربیت

کارگولاینر Cargo liner : انگلیسی، راسناو

بدنی)، دَسْتَگاهِ گِشی، دَمی

(راس = سَفَر، فرهنگ پهلوی)

کاردیوگراف Cadiographe : فرانسوی،

کارگوهُوک Cargo hook : انگلیسی، چَنگِک

دِلَنگار (عمید)

بار

کاردیوگرافی Cardiographie : فرانسوی،

کارگوشیپ Cargo ship : انگلیسی،

دِلَنگاری

کشتی باری (واژه نامۀ دریانوردی)

کاردیوگرام Cardiogramme : فرانسوی،

کارما Carma : انگلیسی از سنسکریّت، کارما،

دِلَنگاشت

کَرَتَک (بهره از فرهنگ پهلوی)

کاردیولوژی Cardiologie : فرانسوی،

کارمَجازی، در انگلیسی Virtual work

گِشِشِناسی

(واژه نامۀ فیزیک) آهستکار (=آَنَهست = غیر

کاردیولوگ Cardiologue : فرانسوی،

حقیقی، پهلوی)

گِشِشِناس

کارناوال Carnaval : فرانسوی، کاروانِ

کاردیووسکولرسیستم

شادی

Cardiovascular system : انگلیسی،

کارنِلین Carnelian : انگلیسی، رُنُوسِ

(=دَسْتَگاه قلبی - عروق، واژه نامۀ تربیت

سرخ، رُنُوس = عقیق)

بدنی)، دَسْتَگاهِ گِشی - رَگی

کارول Carvel : انگلیسی، لَب به لَب

کارطَلَب: کارخواه، دَلیر (بهره از غیاث)

(واژه نامۀ دریانوردی)

کارطَلَبی: کارخواهی، دِلیری، جنگجویی

کاره Carré : فرانسوی، ۱- چارگوش، ۲-

(غیاث)

باغچه (سعید نفیسی) ۳- پِیجازی

کارِ ع: آب‌رویا، گیاهی که در آب می‌روید

کاری Carry, Cari : فرانسوی از هندی، تَنَدَک،

کارِ قَدِیم: ۱- سالینہ ۲- کاری آرج



از دیگ آفرارها

کاریسما Charisma: انگلیسی (= کاریسما،

اقتدار معنوی، فرهنگ جامعه شناسی)،

ورچکار (فرهنگ پهلوی) فره

کاریکاتور Caricature: فرانسوی، خندک

کاریکاتورال Caricatural: فرانسوی،

خندکی، خندستان

کاریکاتوریست Caricaturiste: فرانسوی،

خندکساز

کاریک بند Carrick bend: انگلیسی، گره

زنجیر (واژه نامه دریانوردی)

کارینا Carina: انگلیسی، باربر، باربر ناو،

زبانزد دریانوردی

کاری پر Carrier: انگلیسی، ۱- آسکدار ۲-

تراپریکار ۳- پیشه

کازینو Casino: ایتالیایی، منگیا کده، منگسرا

کازیه Cazier: فرانسوی، جائفچی

(نَفج = کاغذ)، جارت

کأس: پارسی تازی گشته، کاسه (آندراج زیر

واژه ی کاسه، برگرفته از بهار عجم و فرهنگ

ناصری) واژه ی کاسه، ریشه ی پهلوی دارد،

چنانکه به لاک پشت یا کاسه پشت در پهلوی

کاسوک گفته می شود، برخی از فرهنگ ها کاسه

را برگرفته از کأس تازی دانسته اند، کاسه

پارسی است (بهرن، کک، کاک، (لغت فرس)،

تشت (پهلوی).

کاس Casse: فرانسوی، واتدان، کی وتی که

وات های سُر بی چاپ رادر خانه های آن می نهند

کاسابل Cassable: فرانسوی، شکستی

کاساژ Cassage: فرانسوی، شکست (= انکسار)

کاسان Cassant: فرانسوی، ۱- شکندار ۲-

شکن بردار (سعیدنقیسی)

کاسب: آلفان (بهرن، سوداگر، پیشه ور (عمید)

کاست Cast: انگلیسی (= نظام کاست، فرهنگ

جامعه شناسی)، رستک (از فرهنگ پهلوی)

کاستانیت Castagnettes: فرانسوی

کَفچک، از ابزارهای خُنیَا

کاسد: بی رواگ، بی خریدار

کاسر: شکننده

کاسِر الریاح: بادکش = داروهایی که بادکم

(= معده) وروده هارا فرو نشاند

کاسِف: ۱- روز سخت ۲- ترشروی: مرد

کاسِکِت Casquette: فرانسوی، لَبه دار، کلاه

لَبه دار

کاسِکِه، کاسک Casqué: فرانسوی، خوددار،

کلاه خود

کاسِل: سُست، وارَفِته

کاسه یتیمان: کاسه ی گدایان (آندراج)،

زبانزد اخترماری

کاسی : جامه پوش، پوشیده

فروخورنده ی خشم ۳- پازنام موسی بن

کاسیا Quassia : لاتینی، تلخه دار، از گیاهان

کاعب، کاعبسه : نارستان، ستادک پستان

کاسیتريت Cassiterite : فرانسوی، آرزیز کانی

(فرهنگ پهلوی)، ستاده پستان

کاسیس Cassis : فرانسوی، انگورسیاه

کاعغد، کاعغد Kok-dz : چینی، نفج (برهان)،

کاسیک Cassique : فرانسوی، زیبال، ازبندگان

رخنه (برهان)

کاسیه، Cassia : لاتینی تازی گشته، سیا

کاغد اطفال : بادبادک

(= سنا، برهان قاطع)، از گیاهان

کاغد بازی : رخنه بازی، یابوش سازی

کاشالو Cachalot : فرانسوی، مندماهی

کاغد باطل، کاغد باطله : رخنه ی بیهوده،

(مند= عنبر، برهان = Ambre فرانسوی)

رخنه ی بی سود

کاشید ۱- و رزنده ۲- خویشدوست

کاغد توتیا : کاغد باطل، بنگرید به کاغد باطل

کاشف ۱- یابان (بهروز) ۲- برهنه کننده،

کاغد خان بالیغ : رخنه ی چینی

آشکارگر

کاغد عطاری : چکسه (برهان)، بنشست و

کاشف الکرب : آندوه بر، آندوه زدا ی

یکی کاغدک چکسه برون کرد، حاصل شده از

کاشفۃ : مؤنث کاشف، ۱- آشکار کردن ۲-

گدیه، نه جوجو، نه به منقال (انوری)

آشکارگی، پیدایی

کاغد کاهی : رخنه کاهی

کاشکول ؟؛ شال گردن (گوش گیلکی)

کاغد کُهی : چَر به، چَر بک (بهره از برهان)

کاشم : پارسی تازی گشته، کاشم، به زبان

کاغد کُلفت مُقُوا : رت (برهان)

دیلمی زیره ی کوهی را گویند (آندراج)

کاغذی : ۱- نَفجی ۲- تَنک، نازک

کاشو Cachou : فرانسوی، کادچک،

کاف : بازدارنده

چکیده ی چوب کاد

کافر : ۱- دُر ووند (فرهنگ پهلوی)، جُددین

کاشه Cachet : فرانسوی، تَشَتک

(سَددر)، بی دین (بهروز) ۲- پُوشاننده ۳-

کاشی مُعَرَّق : غازمغازی

ناگروا

کاظم : ۱- خاموش ۲- خشم کش،

کافریجه: بی دین بچه، ناگروا

کافرنعمت: ناسپاس، نمک نشناس

کافرون: کافرین (تک: کافر): درووندان،

بی دینان، ناگروایان، پوشاندگان

کافیل: ۱- پذیرنده ۲- پذیرفتار، پایندان ۳-

روژه دار ۴- روزه سخن، کسی که با خود پیمان

کند که سخن نگوید ۵- بینوا، تهیدست ۶-

سرپرست، سرپرست بی کس (=یتیم)

کافله: کافله در فارسی، پذیرفتار، کارگزار: زن

کافِ مُسَطَّح: کِیِ هَموار، گواژ: چوّه شرم

زن

کافور: سنسکریت تازی گشته، کاپور

(فرهنگ پهلوی)

کافورِ اسقَم: کاپورِ اسقَم، از گیاهان

کافورِ برزیلی: در فرانسوی Apio، کاپور

برزیلی

کافورِ جودانه: در فرانسوی Camphre

purifié کاپورِ ناب

کافورِ خُشک: کاپورِ خشک، کاپورِ پرورده

کافور خورده: کاپور خورده، گواژ: ناکنا،

خُشک کون

کافور دادن: کاپور دادن، گواژ: از مردی

انداختن، ناکنا کردن

کافوردان: کاپوردان

کافورِ مَشْشوش: پالوش (آندراج)

کافورِ موی: کاپورِ موی، سپید موی، زال

کافوری: کاپوری: ۱- سپیده، سپید ۲-

کاپور فروش ۳- بابونه، از گیاهان

کافورین: کافوری، کاپورین، سپنداری که از

کاپور سازند

کاف ولام- کِ وَل: ۱- کل، کچل ۲- گراف و

لاف (آندراج)

کاف و نون- کِ وَ ن: کُن، باش، شو

(غیاث اللغات)

کافّه: کافه در فارسی- هَمگی، هِمه، این واژه در

تازی دُون (=مُنُون) است (غیاث اللغات)

کافّه: مؤنث کاف، بازدارنده

کافِه Café: فرانسوی، بَنکده (از بَنک = قهوه و

کَده)

کافِه: سالار سپاه

کافِه تِریا Cafeteria: انگلیسی، خوردنگاه

کافِه چی: بَنکده دار

کافِه رِستوران Café-restaurant: فرانسوی،

خورنوشگاه

کافی ۱- وس (فرهنگ پهلوی)، بس، بَسَنده

(بهروز) (برهان) ۲- بی نیاز کننده، بَساننده ۳-

کارگزار، کارنده، پیشکار، به گواژ

(غیاث اللغات)، ۴- نام نوشته ای است

- کافیین، کافئین: Caféine: فرانسوی، بَنگهر  
 کاکا: ترکی جغتایی، لِّله  
 کاکائو: Cacauatl: اسپانیولی، هِنده بادام،  
 خُرْمک، از گیاهان  
 کاکتوس: Cactus: لاتینی، خاردار، خارمار،  
 تافتونی، کُلِ مار، خارستون، خَنجری، گیشدر،  
 تیغبرگ، تیغی، از گیاهان  
 کاکتوس نوپال: Cactus nopal: فرانسوی،  
 انجیر خاردار، خارآنجیر، از گیاهان  
 کاکتین: Cactine: فرانسوی، خارین، از  
 داروهای گیاهی  
 کاکره: بنگرید به آکر کراهه  
 کاکل: Kakile: فرانسوی، بَلخِته، از گیاهان  
 کاکُل، کاکُول: ترکی (معین)، پُوب (برهان)،  
 تُمَاغِه (برهان)، کاکُل و کاکُول را برهان و  
 آنندراج و فرهنگ عمید پارسی دانسته‌اند، کُفک  
 (فرهنگ پهلوی)، فَش، بَش  
 کاکُل: قاقُلَه، بنگرید به قاقُلَه  
 کاکُل زَری: کُفک زَری، کاکُل زَری  
 کاکُل صُبح: کُفک بامداد، آغاَز بامداد،  
 بامآغاز  
 کاکلی: پارسی است، از پرندگان  
 کاکنَج: سَنسکریت تازی گشته، کاکنه،  
 کاکوَنه، اَروس پُشت بِرده، آلبالوی زمستانی،
- از گیاهان  
 کاکُوتی از ککلیک اُوتی، ترکی (فرهنگ  
 انجمن آرای ناصری)، پُورچینک، اُستُرپای  
 کاکُول: کاکُل، بنگرید به کاکُل  
 کاکِی: تازی گشته، خُرْمالو، از گیاهان  
 (لاروس)  
 کالادیوم: Caladium: لاتینی از Kolokásson  
 یونانی، گوش پیل، از گیاهان  
 کالامین: Calamine: انگلیسی، گرِد رُوی،  
 سُرْمه سَنگ  
 کالِب: پارسی است (فرهنگ پهلوی) = قَالِب  
 تازی گشته  
 کالِب: سَگباز (لاروس)  
 کالباس: روسی، جَرغند (= عصیب، برهان)  
 کالباس سازی: جَرغندسازی  
 کالباس فروشی: جَرغند فروشی  
 کالبد: کالیت (فرهنگ پهلوی)، معین این واژه  
 را برگرفته از یونانی می‌داند  
 کالت: Cult: انگلیسی از لاتینی Cultus به  
 آرش، پاییدن، پَرستاری، پَرستش (فرهنگ  
 جامعه‌شناسی)  
 کالت: Callote: فرانسوی، ۱- گنبدی ۲-  
 شبکلاه  
 کالتا: Caltha: فرانسوی، سُو نرِگس،

کالسیر اولیتیک Calcaire oolithique	خَر غوس، از گیاهان
فرانسوی، سَنگِ آهکِ تُخمی (قریب)	کالج College: انگلیسی، آموزشگاه (عمید)
کالسیر بیتومینو Calcaire bitumineux	کالچر Culture: انگلیسی، فرهنگ (فرهنگ)
فرانسوی، سَنگِ آهکِ گُزنی	جامعه شناسی
کالسیر پیسولیتیک Calcaire pisolithique	کالچرال کاپیتال Cultural capital:
فرانسوی، سَنگِ آهکِ نِخودی (قریب)	انگلیسی، سرمایه ی فرهنگی (فرهنگ)
کالسیر سابلو Calcaire sableux: فرانسوی،	جامعه شناسی
سَنگِ آهکِ ماسه ای (قریب)	کالری Calorie: انگلیسی از Calor لاتینی،
کالسیر سیلیسو Calcaire siliceux:	گرمه
فرانسوی، سَنگِ آهکِ شنی	کالریفیک Calorific: انگلیسی ۱- گرمایک ۲-
کالسیر کورالین Calcaire corallien:	گرماساز
فرانسوی، سَنگِ آهکِ بُسّدی (=مَر جانی)	کالریفیک و لُیو Calorific value انگلیسی
کالسیر کوکیلیر Calcaire coquillier:	آرزش گرمایی (واژه نامۀ فیزیک)
فرانسوی، سَنگِ آهکِ شَسَندار (=صدف دار)	کالریک Caloric: انگلیسی، گرمیک
کالسیر لیتوگرافیک Calcaire lithog-	کالریمتر Calorimètre: فرانسوی، گرماسنج
raphique: فرانسوی، سَنگِ آهکِ چاپ	(واژه نامۀ فیزیک)
(قریب)	کالریمتری Calorimétrie: فرانسوی،
کالسیکه: از روسی، ورتیون (بهره از فرهنگ	گرماسنجی (واژه نامۀ فیزیک)
پهلوی، چارآیج (پهلوی)	کالریمتریک Calorimétrique: فرانسوی
کالسیکه چی: ورتیونی، آیجران	گرماسنجیک
کالسیکه خانه: ورتیونکده، آیجخانه	کالریمتر Colorimeter: انگلیسی، رنگ سنج
کالسه دوآن Calcédoine: فرانسوی،	(فرهنگ فنی)
مَهارِسه (ساخته شده از مَها = بلور، و رِسه =	کالسیر آسفالتیک Calcaire asphaltique
رشته)	فرانسوی، سَنگِ آهکِ گُزنی (گُزف = قیر)



کالسیت، کلسیت Calcite : فرانسوی،  
 آهکین  
 کالسیفیکاسیون Calcification : فرانسوی،  
 آهکش (قریب)  
 کالْم : کالْمه، پارسی است، زنی را گویند که  
 شوهرش مرده و پیر بمانده (فرهنگ ناصری)،  
 عروس مدح تو بکر آمد از سراچه‌ی فِکرم، نه  
 هَم چو زانِ دِگَر شاعران عجوزه و کالْم (ابن  
 یمن)  
 کالْم Calme : فرانسوی، آرام، آسوده،  
 فرونشسته: چون دَرَد یا خشم، آسایش،  
 خاموشی، فرونشستگی (سعید نفیسی)  
 کالمانت Calmant : فرانسوی، آرام‌ده  
 (فرهنگستان)، زیان‌د پزشکی  
 کالوز Callose : فرانسوی، گیاپینه  
 کالومل Calomel : فرانسوی، کِرمکش، از  
 داروها  
 کالوینیست Calviniste : فرانسوی،  
 کالوینگرای  
 کالوینیسم Calvinisme : فرانسوی،  
 کالوینگرایی، باور داشت و پیروی از Calvin  
 کشیش  
 کالِی: آرمون، پیش‌بها (= بیعانه) ۲-  
 پَسادست (= نَسِئَة) ۳- پَسِینه (= متأخر) ۴-

پَس اُفت: وام یا پرداخت  
 کالِی: پارسی است و از کالِی، تازی گرفته  
 نشده = نگاهبان (برهان، برابر با نسیه تازی  
 است)  
 کالِبر Calibre : فرانسوی، ۱- اندازه ۲- کالِب  
 (= قالب) ۳- دَهانند: دَوَرِک دَهانِه  
 کالِیس Calice : فرانسوی، جام، پیاله،  
 کاسه‌ی گُل (عمید)  
 کالیگراف Calligraphe : فرانسوی،  
 خوشنویس (سعید نفیسی)  
 کالیگرافی Calligraphie : فرانسوی،  
 خوشنویسی (سعید نفیسی)  
 کالیگرافیک Calligraphique : فرانسوی،  
 خوشنویسیک  
 کامادریوس Kamaidhrus : یونانی، مریم  
 نُخودی، از گیاهان (معین)  
 کاماراد Camarade : فرانسوی، به رُوسی  
 رفته، یار، همکار، همخانه (سعید نفیسی)  
 کامالاد Camala : لاتینی = قنبیل، بنگرید به  
 قنبیل  
 کامانکار Common-car : انگلیسی، بارکش  
 آرَتشی  
 کامبریایی، از Cambri : (فرهنگ  
 زمین‌شناسی)، دیرین‌نِهشت، کاربرد واژه‌ی

بی آک (= بی عیب) ۴- یکی از سنگ چامه ها:

شش بار مُتَفَاعِلُن (لاروس)

کامل الذّات : پَارُزِدا، آرستِه

کامل العَمَل : دُرُست کردار، نیکوکردار

کامل العیار، کامل عیار: دُرُست (فرهنگ

پهلوی): زَر یا سیم یا مُرد

کامل کردن: آرستن

کامل گشتن : کامل گردیدن: هَنگِیْدَن، رِسا

گشتن

کامل مُرد : پُخته مُرد، میانسال

کامله الوداد : بهین دوست (فرهنگستان)

کاملیا Camélia : فرانسوی، برگرفته از نام

Cammelli ایتالیایی کشیش که این درختچه یا

گُلبن را از آسیا به اروپا برده، کَتَنجَک

(سعید نفیسی)، از گیاهان

کاملین Caméline : فرانسوی، کُل کَتَنجَک

کاملیه: کاملیه در فارسی، پیروان ابی کامل که

از يك سوی مردمی را که سر از پیروی علی (ع)

باز زده بودند از دین برگشته می دانستند و از

سوی دیگر علی (ع) را سرزنش می کردند که

چرا از هُدهی خویش در جانشینی پیامبر (ص)

چشم پوشیده است (بهره از: فضل بن شادان،

گزارش جنیدی)، هم چنین کاملیه، تنگسار

(= تناسخ) را باور داشتند

کامبریایی از سوی عبدالکریم قریب، رواتر

است زیرا که واژه ی کامبرین Cambrien از نام

لاتینی سرزمین گال که Cambria است

برگرفته شده.

کامبرین Cambrien : فرانسوی از لاتینی =

کامبریایی

کامپانیایی، از Campanie : ایتالیایی،

کامپانیایی، نخستین دورِک آهکین (قریب)،

کامپانی جایی است در ایتالیا

کامپانین Campanien : فرانسوی از ایتالیایی

= کامپانیایی

کامپیوتر Computer : انگلیسی از لاتینی: از

Cum = با - و - Putarer = آمارنیتار (=

حساب دار، فرهنگ پهلوی)، رایانه

(فرهنگستان)

کامخ: پارسی تازی گشته، کامک (فرهنگ

پهلوی)، کامه، آبکامه، نانخورشی است یا

آشی

کام طبع: آزمند

کامفر Camphre : فرانسوی = کافور، بنگرید

به کافور

کامل: ۱- بَوَنَدَک، دُوکان، هَنگَت، هَنگَرَت،

اُسپُور، پَارُن، پَسَخَتَک، وِسپُور (فرهنگ

پهلوی)، آرستِه (برهان)، رِسا (بهرز) ۲- پُر ۳-

از جانوران	کامین: نَهْفَتَه، پنهان (عمید)
کَانَ لَمْ یَكُنْ: گویی نبود، نابوده	کامِه: سرگشته، سرگردان (بهره از لاروس)
کانوا Canvas: فرانسوی، پشم‌ریسه،	کامیون Camion: فرانسوی، باری
کُرکریسه	کامیونِت camionnette: فرانسوی، بارکش
کانون: برگرفته از قنونا، سُرِیانی از Kanoṇ	کامیونِ کُمپِریسی: باری فشاری
یونانی، ۱- کُبَان (= مَرکَن، برهان قاطع)	کاناپه Canapé: فرانسوی، ۱- نیمکت،
۲- گُلخَن، آتش‌دان ۳- نَچَسب: مرد ۴- باشگاه	نیم تخت ۲- گُوارِه: تکه نان پوشیده با پنیر و
(فرهنگستان) ۵- آسا، دات (= قانون)	گوشت
کانون الاوّل: دسامبر، ماه دوازدهم از سال	کانال Canal: انگلیسی از لاتینی Canalis،
خورشیدی ترسایی (بهره از لاروس)	آبراه، آبراهه، کَهَس (فرهنگ پهلوی)
کانون الثّانی: ژانویه، ماه یکم از سال	کانِب: سیر، رودرُوی گرسنه
خورشیدی ترسایی (بهره از لاروس)	کانتاریدین Cantharidine: فرانسوی، روغنِ
کانون خانوادگی: دَوَنک (فرهنگ پهلوی)،	کاغنه (= جوهر ذرایح)، از داروها
دُوده، از آن روی که در گذشته و اینک در بیشتر	کانتور Cantour: فرانسوی، همداراری (=
روستاها هر خانه، آتش‌دان یا آتشگاهی داشته و	حسابداری)
دارد	کانداکتر Cnductor: انگلیسی، رهبر، رهبرِ
کانون فساد: ۱- تَبَاهکده ۲- کُبَان تباهی	هَمَنَوازان
کَانُوتَه: سُرِیانی تازی گشته، گُلخَن،	کاندیدا Candida: فرانسوی، از لاتینی Can-
آتش‌دان	didatus، نامزد، دادخواه
کانیبال Cannibale: فرانسوی از اندلسی،	کانع: ۱- خُردنمای: کسی که خود را کوچک و
آدمخوار (سعیدنقیسی)	خُرد بنمایاند ۲- بَنَدی
کانیبالیسم Cannibalisme: فرانسوی،	کانِفِت، قانِفِت: رُوسی، کاندک
آدمخواری، خونخواری (سعیدنقیسی)	کانِفَه: بازدارنده، دیواره
کان یَسار: توانگر	کانگُورو Cangourou: فرانسوی، خرخیزه،

کاوالبه Cavalier : فرانسوی. ۱- سواره ۲-

همراه

کاو بوی Cowboy : انگلیسی، گاوبان،

گاوپران

کاوشیر: پارسی تازی گشته، گیاه گاوشیر،

جاوشیر (لاروس)

کاهل: ۱- اکرتار، آورزیتار، سوتک، ویتار

(فرهنگ پهلوی)، ازهان (برهان) هلند، چو او

ماه شکاف است، شما ابر چرایید. چو او چست

و ظریف است، شما چون هلندید (مولانا

جلال الدین محمد)، جایمند (برهان)، منبیل

(برهان)، تنبیل (برهان)، هنجام (برهان)،

تن آسان، سال تا سال از آن بود نام، تانگوی

که من تن آسانم (سنائی) ۲- سُست، ناتوان ۳-

میان دوشانه، پشت گردن

کاهل رو: سست گام

کاهل روی: سُست گامی

کاهل قدم: سست گام

کاهل گونه: تن آسان، تنبیل گونه

کاهل مزاج: سُست نهاد

کاهلی: در تازی نیامده، ۱- سُستی، ناتوانی ۲-

پرویش (آنندراج)، تنبلی، کیار

(صاح الفرس)، مرد مزدور اندر آغازید کار،

پیش اودستان همی زد بی کیار (رودکی)

کاهلی کردن: پرویشیدن، کیار کردن

کاهن: کُندا (= کاهن بود، صحاح الفرس)،

واژه ای کُندا برابر با جادوگر و آینده بین در

بُندهش آمده

کاهنه، کاهنه در فارسی، مؤنث کاهن: ۱- کُندا:

زَن ۲- زَبان آور

کاند: تُنبِل کار (تنبیل، مکر و حیل باشد،

صاح الفرس)، ترفندگر

کائِن: باشنده

کائنات، کائنات در فارسی (تک:

کائِن): باشندگان، نیور (برهان)، نا کرای

(آنندراج)

کائنات ارضی: باشندگان زمینی، باشندگان

سیگانه

کائنات جو: کائنات الجو: پدیدگان اسپاشی

(اسپاش جو، پهلوی)

کائنات دائر: ناپایداران، تبست پذیران

کائنات فاسد: کائنات فاسده = کائنات دائر،

بنگرید به کائنات دائر

کائنات متعاقبه: متعاقبه: باشندگان مادی

کائِنزوئیک Caenozoïque: فرانسوی،

نوزیوی (قریب): دُورکِ سیم در

زمین شناسی

کائِنه: کائنه در فارسی، مؤنث کائِن: باشنده،

بَدیده (لاروس)

کائوچو : Gaoutchou : فرانسوی، کَندران،

زَفَنَک

کائولِن : Kaolin : فرانسوی، خَالِکِ چینی

(قریب)

کُپ : Cob : انگلیسی، ۱- کاهِگِل ۲- چینه

(فرهنگ فنی)

کَبْ : ۱- برگرَدانیدن ۲- گِران شدن ۳- گروهه

گرداندن، رشته را (آندراج)

کِپا : ۱- آخال ۲- آخالدان ۳- تراشِه، سُویش

کُپاء : بَلُند، بَرآمده (آندراج)

کُپاء : ۱- زِهَاب ۲- ماهتاب

کِپاء : چوبسُوزه، چوب خوشبویی که

دودکُندند

کُپاب : ۱- شُترِ بسیار ۲- گوسپِنِدِ بسیار ۳-

خاک ۴- گِل ولای ۵- توده ریگ

کُپاب : پارسی است (بهرن) برگرفته از بابلی

(معین)، بِریانی، سُکارو (برهان)، تَواهه

(برهان)

کُپاءَ : کُپابه در فارسی، از لاتینی Cubeba

فاغِر (برهان)، از گیاهان

کُپاءَ شکافته: فاخِرِه (برهان)، از

گیاهان

کُپاد : جِگَر دَرَد، دَرَدِ جِگَر (غیاث اللغات)

کَبَاد : تَرَنج، از گیاهان (لاروس)

کُبار : ۱- تَومَند ۲- کُلُفت، سَتَبَر، کَبَز، تاجِرَدان

بَرَه در صحرای سَبز، هِن رُخَم بَگشا که گشت

این بَرَه کَبز (مولانا)

کُبار، (تک: کَبیر): بُزرگان، مِهان

کِبار، (تک: کَبیر): بُزرگان، مِهان

کُبار: والاگاه، بُلندپایه

کُبار: کُبارَه، پارسی است = سَبَد

کُباس : ۱- بُزرگ سَر ۲- فَر به

کُباس : مَنگَنه (لاروس)

کِپاسَة : خوشه ی خُرما (آندراج)

کِپاش، (تک: کَبَش): میش تَکَلان

کُبالَت : Cobalt : انگلیسی برگرفته از واژه ی

یونانی Kobold به آرش : دیوِ کان ها، دیوکان،

هم آوای سیستان، از توپال ها

کُپای : Cobaye : فرانسوی، خُوکچه ی هندی،

از جانوران

کُپائِر، (تک: کَبیرَة): گناهانِ بزرگ (غیاث

اللغات)

کَبِت : ۱- بازگرداندن ۲- خوار کردن ۳- نابود

کردن ۴- رُسو کردن ۵- بر زمین آفَکَنَدن

کَبِت : برابر با «زَنبُور عَسَل» پارسی است

کَبِت : وَرَنکُوفت، از وَرَن = «شَهَوَة» و کُوفت

از کُوفَتَن، Repression of Passion در



کُبرا Cobra: فرانسوی، کَفْجِه مار، از

خزندگان

کُبْرَاء: (تک: کبیر): بزرگان، مِهان

کُبْرَاوِی: کُبْرَاوِی در فارسی، کسی که از شیخ

نَجْم الدّین کُبْرِی پیروی می کند

کُبْرَتَل: سوسِک نَر (لاروس)

کُبْرِسِن: کَلانَسالی (غیاث اللغات)

کُبْرَة: پیری، سالخوردگی

کُبْرَة: گناه بزرگ (لاروس)

کُبْرِی: مَوْنَت اکْبَر ۱- بزرگ تر: مادینه ۲- از

نام های تازی بَر زَنان

کِبْرِیاء: کِبْرِیا در فارسی، ۱- بزرگواری ۲-

بزرگ نمایی ۳- پادشاهی (لاروس)، دیمِیاد

(بهروز)

کِبْرِیت: اَکْدی تازی گشته، کُوپریتو ۱- گوگرد

۲- خَسی که به آب گوگرد تر کنند و خشک سازند

که به آن دَک گرمی یا سایش بر آفرود، گِیرانه ۳-

زَر نَاب ۴- پَنجِه ی گُرگ، از گیاهان

کِبْرِیت زَدَن: گِیراندَن

کِبْرِیت ساز: گِیرانه ساز

کِبْرِیت سازی: گِیرانه سازی

کِبْرِیتی: ۱- گوگردی، زَرْد چَرک، از رنگ ها ۲-

راهراه، در بافت پارچه

کُبْرِیَة: کُبْرِیّه در فارسی، کُوربا، آشی که از کُور

انگلیسی

کُنج: ریخبین، خوردنی از آرد و شیر گوسَبند

(برهان)

کَبَد: ۱- جِگَر (فرهنگ پهلوی) ۲- زَرکانی ۳-

سیمِ کانی

کَبَد: ۱- بزرگی، شَکَم ۲- هَوا ۳- دُشواری، این

واژه در فرهنگ رشیدی و برهان به آرشِ فَر به

پارسی دانسته شده که دُرست نیست ولی واژه

کَبَد و هم چنین کَبَدَا چنانکه در لغت

فُرس اسدی آمده به آرشِ «لَحیم» پارسی

است

کَبَداء: ۱- میانه ی آسمان (آنندراج) ۲-

دَسْتاس، آسیای دَستی ۳- شَکمدار: مَرَد

کَبَدُالْأَسَد: جِگَر شیر: روشن ترین ستاره، در

چهره ی سِهری تازیها

کَبَدِی: کَبَدی در فارسی: جِگَری

کَبَر: پارسی تازی گشته، کُور (فرهنگ

ناصری)، معین این واژه را تازی گشته ی Káp

paris یونانی می داند

کَبَر: پیری، سالخوردگی

کُبَر: نَزادگی، بزرگ تباری

کِبَر: ۱- نیوَتور (فرهنگ دِسایتر)،

خویشستای، خودگیر، خودبزرگ بین ۲- گناه

بزرگ ۳- ناسپاسی

- کنند (برهان)
- کَبَس : ۱- آنباشتن : چاه و جوی را ۲- سَرَبه گریبانی ۳- فرو پوشیدن ۴- شِکَم آنباشتن
- کَبَس : ۱- سَر بزرگ ۲- بیخ، نژاد چیزی (آندراج) ۳- خانه‌ی گلی ۴- گَنج (لاروس)
- کَبَسْتَه : پارسی تازی گشته، کَبَسْت (فرهنگ پهلوی)، کَبَسْت (= هندوانه‌ی ابو جَهل، حَنْظَل)، از گیاهان
- کَبَسْتَه : فروگیری (= غافلگیری)، تاختِ ناگهانی
- کَبَش : ۱- میش تَکَل (= قوچ، فرهنگ پهلوی)
- ۲- میش‌سَر : جنگ‌افزاری با سری چون سر میش، کَلاتکُوب
- کَبَش الْقَرْنُفُول : مِخِکِ خُشک (لاروس)، گوسَبند نَر
- کَبَش قَدی : میش تَکَل کُرپانی (کُرپان = قُرپان)
- کُبع : شُترِ دریایی (آندراج)، نهنگِ کُوزِشْت (بهره از لاروس)
- کَبْکَابُ الشَّوْک : خارِشْت (لاروس)، از جانوران
- کَبْکَايَه : زَن فَرِه (لاروس)
- کُجْکَب : مرد چهارشانه
- کَبْکَبَه، کُجْکَوَبَه، کَبْکَبه در فارسی : ۱- گروه مردم ۲- گروه آسپان ۳- بانگ پای گروه ۴- بانگ پای رَمه ۵- شکوه، به گُواژ کَبْکَبَه و دَبْدَبَه، کَبْکَبه و دَبْدَبه : بانگ و شکوه آیین
- کَبِل : ۱- بَند نهادن ۲- بازداشتن ۳- مُولش دادن ۴- پوستین پُر پشم ۵- لَبَه، لَبَه‌ی جَرَمی کَبِل : بَند، کُنْدَه، کُنْد
- کَبِن : ۱- تو گُذاشتن، دَر دَر زِیگری ۲- رُویگردانی ۳- پنهان کردن ۴- خودداری : از بَدگویی ۵- خودداری : از ارمغان دادن ۶- ناپیدا کردن، زُدوَن
- کَبَنَه : مؤنث کَبِن، وَ نان خشک (آندراج)
- کُپ وال Gobwall : انگلیسی، دیوار کاهِگلی (فرهنگ فنی)
- کَبُوتَرِ صَحْرانی : وَرْشان (آندراج)، تا بَرِ بَم و بَرِ زیر نوای گل نوش است، تا بَرِ گُل و بَرِ بار خروش وَرْشان است (منوچهری)، کَناده
- کَبُوتَرِ طوقدار : کَبُوتَرِ طوقی : کَبُوتَرِ چَرخی
- کَبُوتَرِ قاصِد : کَبُوتَرِ پیک، کَبُوتَرِ نامه‌بَر
- کَبُود حِصار : کَبُودبارو، گُواژ : آسمان
- کَبُوه : دِرَنگ، باز ایستادگی (لاروس)
- کَبِیت : به سَر دَر آمده، بَر رُوی افتاده (غیاث اللغات)
- کَبِیتان : کَبِیتین، بَنگَرِید به کَبِیتین

کُپَک اُقلی : کُپَه اُقلی : ترکی، پُورسَگ، سَگزاده  
 کَهَل : پارسی از تازی، کَفَل : سُرین  
 کَپی Képi : فرانسوی، کُلاه لَبه دار  
 کُپی از Copie : فرانسوی، ۱- رونوشت، از  
 نوشته ۲- رونگاشت، از نگاره  
 کُپی بر Copier : فرانسوی ۱- رُونویسی ۲-  
 رُونگاری  
 کُت Cotte : فرانسوی ۱- کَرَتَه، تَن همان خاک  
 گران سیاه است آنچه، شار و آفت کُنی، کَرَتَه و  
 شَلوارش (ناصر خسرو) پُشتَک (بهره از برهان)،  
 نیمپوش ۲- پاچین  
 کُتَاب : نَبیک، نَامَک، کُوراسک، ماتیکان،  
 ماتگدان، نَسک (فرهنگ پهلوی)، نامِه (برهان)  
 کُتَاب، (تک: کتاب)، نویسان، نویسگران،  
 نویسندگان - و - دَستان (= مکتب خانه)  
 کُتَابِ آبی : نامی آبی، در انگلیسی Blue  
 book، کوده ی تَزده ها و یافته ها برابر با نامی  
 زرد در فرانسه و نامی سبز در ایتالیا و نامی  
 سبید در آلمان، این نام از رنگ پوشنه (=جلد)  
 گرفته شده (بهره از فرهنگ فارسی معین)  
 کُتَابِ آسمانی : نامی آسمانی  
 کُتَابِ تَکونین : نامی آفرینش  
 کُتَابِ جَامِع : نامی فراگیر، کُواز، رَوان آدمی  
 کُتابچَه : نَامَک

کَبیت : گوشت تباه، گوشت بویناک  
 کُبیْداء : کُبیْداء : میانه ی آسمان (لاروس)  
 کَییر ۱- کُت (برهان)، کُت (برهان)، مِه،  
 رَودرروی کِه، مَهِین ۲- بُزرگ ۳- کَلان، تَنومند  
 ۴- بُلندگاه، بُلندپایه  
 کَبیرَه : کَبیره در فارسی، مَوْنث کَبیر، وَ، گُناه  
 بُزرگ  
 کَبیس ۱- خُرمای لِه شده ۲- خیار تُرشی  
 کَبیْسَه : کَبیسه در فارسی: وِبَهْرَک (فرهنگ  
 پهلوی)، بَهِزَگ (بُندهش)، کَبیسه را برخی  
 دگر گشته ی بَهِزَک و پارسی دانسته اند  
 کَبیگَچ : پارسی تازی گشته، کَبیکه، کَبیگَک،  
 یکی از گونه های آلاله، از گیاهان  
 کَپتین Captain : انگلیسی، ۱- سَروان، در  
 اَرَتش ۲- فرمانده، فَرماندِه یکان شناور  
 (واژه نامه دریانوردی) ۳- ناخدا یَکُم (واژه نامه  
 دریانوردی) ۴- رَهِبَر، سالار  
 کَپری کُرَن Capricorn : انگلیسی از لاتینی  
 Caper = بُر - و - Cornu شاخ، شاخ بُر،  
 نَهازیکان  
 کَپسُول Capsule : انگلیسی از Capsa  
 لاتینی، برابر با یَخدون یا یَخدان ۱- پُوشینه ۲-  
 جاشنی تفنگ ۳- تُخمدان گیاه  
 کَپَک : روسی، پَشیز

- کتابخانه : ماتیکانکده، به زمانِ عضدالدوله  
 هنوز کاخ شیرین که نزدیک به خانقین است  
 ویران نشده بود که در ماتیکانکده‌ی آن  
 نوشته‌ای یافتند به دستور دیرینه‌ی پارسی  
 باستانی که این است: هَزیرا به گی هان  
 انوشه بزی - جهان را به دیدار تو شه بزی  
 (تذکرۃ الشعراء، دولتشاه سمرقندی)
- کِتَابِ حَطّی : دَسْتوِیس  
 کتاب خوان : نامِ خوان  
 کتاب دار : نام‌دار، ماتیکاندار  
 کتاب داری : ماتیکانداری، نام‌داری  
 کتاب دوست : نام‌دوست، خوانشباره  
 کتاب شناس : ماتیکانشناس  
 کتاب شناسی : ماتیکانشناسی  
 کتاب شیطانی : کِتَابُ الْفَجَار : نام‌ی  
 آهریمنی، نام‌ی تِباهی، گُواز: رَوانِ فرودین  
 کتاب عزیز : نام‌ی گِرامی، گُواز: نِبی  
 (=قرآن)  
 کتاب عَقَلی : نام‌ی بخردین، گُواز: رَوانِ  
 بَرین، رَوانِ بیدار  
 کتاب علوی : نام‌ی مینوی، گُواز: رَوانِ پُویا  
 کتاب فروش : نام‌فروش  
 کتابفروشی : نام‌فروشی، ماتیکانفروشی  
 کتاب گَرم : کتاب عزیز، بنگرید به کتاب
- عزیز  
 کتاب لوح : کتابُ اللوح : نام‌ی پَلمِه، گُواز:  
 آدمی  
 کتاب مُبین : نام‌ی روشن، نام‌ی روشنگر،  
 گُواز: نِبی (=قرآن)  
 کتاب مَجید : نام‌ی مِهین، گُواز: نِبی  
 (=قرآن)  
 کتاب مَسْطُور : نام‌ی نوشته، گُواز:  
 سَرِنوشت  
 کتاب مقدس : مانسر (فرهنگ پهلوی)،  
 نام‌ی اَشوِیک  
 کِتَابَة : کِتَابَت در فارسی ۱- نویسنده‌گی ۲-  
 نویساری  
 کِتَابَة : کِتابه در فارسی = کَتِبه، بنگرید به کَتِبه  
 کِتابی : ۱- نام‌ای - نِبییک (پهلوی) ۲- بَعْلی  
 کِتابی ایستادن : بَعْلی ایستادن، چسبیده  
 ایستادن  
 کِتابی زَدَن : بَعْلی زَدَن، مِی زَدَن  
 کَتاتیب، (تک: کُتاب، تک: کاتِب): نویسندگان  
 کُتاف : کَت دَرَد  
 کُتال : ۱- خواربار ۲- گوشت ۳- تنگی زندگی  
 ۴- نیاز برآمده ۵- نیرومندی (لاروس)  
 کِتام : تراوش ناپذیری (لاروس)  
 کُتَام، کُتَامَه: رازپوش، رازنگاهدار

کَتان: کتان در فارسی، سُریانی یا اکدی تازی

گشته ۱- یانه (برهان)، بَزَک، از گیاهان ۲-

جُل وَزَع، ۳- نشان دُود (لاروس)

کُتانزانت Cotangente: فرانسوی، هامسایه

(هام = تمام، فرهنگ پهلوی)

کَتانی: یانه ای، بَزَکی

کَتائب، (تک: کَتِیبه): لَشکران، لَشکرها

(غیاث اللغات)

کُتُب، (تک: کِتاب): ماتیکان ها، نامه ها

کَتَب: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه های

سُریانی)، نِوشَن

کُتُب خانه: ماتیکانکده

کُتُبستان: ماتیکانکده

کَتِبه، (تک: کاتِب): نویساران، نویسندگان

کُتِبه: دَوال

کَتخدا: پارسی تازی گشته، کَدخدا (لاروس)

کُتر: ۱- شمرده ۲- میانه، میانه ی هر چیزی ۳-

اندازه ۴- کجایه ی کوچک ۵- کوهان بلند ۶-

دیوار، دیوار بُستان ۷- مَستانه: رفتارِ مَست

کِتره: کُتَبَد

کِتری: برگرفته از Kettle انگلیسی، غُوری،

غُوری بزرگ

کُتَع: ۱- پست، فرمایه: مَرَد ۲- خوار و رام

(لاروس) ۳- گُرگ ۴- رُسوا ۵- کاردان

کُتَعاء: کُنیز (لاروس)

کِتَعان، (تک: کُتَع): بَنگَرِید به کُتَع

کُتَعه: دُولَک، دُولِ کُوجَک (دُول = دَلو)

کُتَعه: ۱- دُولَک ۲- لَبه ی شیشه

کِتَف، کُتِف: سُریانی تازی گشته (پژوهش

واژه های سُریانی)، فَرِیک، دُوش (فرهنگ

پهلوی)، هُویه (برهان)، کَت، سُفت، سِفت

(برهان)، تا غاشیه ی تو داشت سُفتش، از

غاشیه ی تو سُفت سِفتش (خاقانی،

تحفة العراقین)

کُتَفان، کُتَفان: مَلَخ

کِتَف سار، کُتَف ساره: سَر دوش، سَر شانه

کُتَک، کُوتَک: تُرکی، لَت (برهان)، لَگ، سَتَل

(برهان)، کُوب

کُتَک خور: لَت خور، کُوب خور

کُتَک خوردن: سَتَلِیدن، کُوب خوردن، چوب

خوردن

کُتَک خورده: لَتیده، سَتَلیده، کوبیده

کُتَک زَدَن: سَتَلانَدَن، لَت زَدَن، کُوب زَدَن،

چوب زَدَن

کُتَک کاری: سَتَلِش، کوبکاری

کُتَکات: رُوده دراز، پُرگُو

کُتَل: بازداشتن، زندانِی کردن

کُتَل: ۱- لیز خوردن، لغزیدن ۲- سِتَبِری آندام

کتورموش: ترکی، آورده (غیاث اللغات)  
 کُتوم: ۱- رازبوش، رازنگهدار ۲- تراوناپذیر  
 ۳- کمان ناشکافته ۴- آبرِ بی‌تندر  
 کُتِه Côté: فرانسوی ۱- بر، پهلو (= ضلع) ۲-  
 دانشِ برها، برشناسی  
 کُتیب: ممالِ کتاب، بنگرید به کتاب-و-۱-  
 دُوخته ۲- مَشِكِ سرِ بسته  
 کُتیبَه، کُتیبَه در فارسی: ۱- لَشْکَر ۲- رَمه‌ی  
 اَسب ۳- گردان، در آرتشِ تازیان  
 کُتیبَه: ممالِ کِتَابَه، کُتیبه در فارسی، دیبِی  
 (بهرز)، آنچه بر پِشتاک (= پیش‌طاق)  
 نویسند، رُخبام  
 کُتِیت: ۱- آوای جُوش، جُوشِ دیگ ۲- رُفت  
 (= بخیل)  
 کُیترا: از سُرِیانی، کُتیرا، زُولُرد (برهان)  
 کُتِیع: ۱- مَرْدُمگَرِیز ۲- فَرُومایه ۳- هام  
 (= تمام)، رسا  
 کُتِیف: ۱- رِزه ۲- شَمشیر ۳- آهستگی،  
 دَررَفَتار  
 کُتِیفَه: ۱- شَب‌بند، کلون ۲- چفت و رِزه ۳-  
 کینه ۴- رَشک ۵- اُنْبُر، اُنْبُرِ آهنگری  
 کُتیکول Coticule: فرانسوی فِسانسَنگ  
 (قریب)  
 کُتیلَه: اَسُورِیک (= نخل بلند، پهلوی)

کُتَل، کُوتَل: مغولی، ترکی، پالاد (= جَنیبَت،  
 صحاح الفرس)، مَن رَهی پیر و سُسْت پای شُدَم  
 - نَتوان راه کرد بی‌پالاد (فرالای)  
 کُتَل: به آرشِ دَره و هم چنین به آرشِ تَپه‌ی پُلند  
 پارسی است، در فرانسوی کُتو Coteau همین  
 آرش را دارد  
 کُتَلَبَه: کُتَلَبه در فارسی، Catalpa، لاتینی تازی  
 گشته، بنگرید به کاتالپا  
 کُتِلِت Cotelette: فرانسوی، ۱- دَنده: دَنده‌ی  
 گوسپند، گوساله، خوک (سعید نفیسی) ۲-  
 کوبیده، کوبیده‌ی سُرُخ شُدِه  
 کُتَلَه: ۱- توده ۲- هَم‌رایان  
 کُتَلَه، کُتَله در فارسی: خَشخاشِ تیغی، از  
 گیاهان  
 کُتَم: پنهان داشتن  
 کُتَم: پارسی تازی گشته، کُتَم، هم‌آوای نَرم  
 (برهان)، در تازی «وَسَمَه» نیز گویند و هم چنین  
 «وَرَقِ النیل»، کُپُودَک، خُرَجینَک، معین کُتَم را  
 تازی می‌داند  
 کُتِمان: بوته‌ی خُرَجینَک، از گیاهان  
 کُتِمان: ۱- کُیَفَسام (بُرهان)، رازبوشی ۲-  
 پنهانیدن، پنهان شُدَن ۳- پنهان کردن  
 کُتَن: کاسه  
 کُتَن: ۱- ریم، چَرک ۲- دُودِ گِرِفَتگی، دُودِ دَردگی



کَتِیم: ۱- شتر خاموش، شتری که بانگ نکند

۲- کمان بی درز

کَتِیم: پارسی تازی گشته، کَتِیم (آندراج،

انجمن آرا، معین)، مَشک یا خیکی که آب از آن

نَتراود

کُنا: مَنداب، از گیاهان (معین)

کُشَاة: کُشَاة در فارسی ۱- هِخَر (فرهنگ

پهلوی)، پَلشتی (برهان) چَرکَنی، چَرکِنی ۲-

لَزَن (فرهنگ پهلوی)، لَجَن ۳- ریم (فرهنگ

پهلوی)، چَرک ۴- ریمانی، ریماناکِی (فرهنگ

پهلوی)، ریمناک ۵- سِتَبَری (=ضخامة) ۶-

چَگالی

کُشَاة: نَجاست: وَزَن (برهان)

کُشَاةکَاری: ۱- وَزَنکَاری ۲- گای

کُشَر، کُشَر: بسیاری، اَنبوهی

کُشَرَات، (تک: کُشَرَة): بسیاری ها، هَنگفت ها،

فَزونی ها

کُشَرَة، کُشَرَت در فارسی: ۱- فَزونی ۲- بسیاری،

بَفخَمی، فَروتی ۲- فَرِوانی ۳- بَالَدِگی

کُشَرَة الطَّمْت: بیشدستانی، در فرانسوی:

Polyménorrhée

کُشَف: گروه، گُروزه

کُشَل: ۱- اَلْفَنجِیدَن ۲- اَنبار کردن ۳- کَنور

(انبار غله)

کُشو: پارسی تازی گشته، کُشو، سَنگخوارک

کُشِیب: توده ریگ، تَبه ی شنی

کُشِیر: هَنگفت، هَنگفت (برهان)، فَرُوت،

فَرُوت (برهان)، وَسناد (برهان)، بَفخَم

(صاح الفرس)، پَدان مَانَد بَنفَشه بِر لب

جوی، که بِر آتش نَهی گُوگَرِد بَفخَم (منجیک)،

فَرِوان، بسیار

کُشِیرُ الاَثمار: پُر بار

کُشِیرُ الاَضلاع: بسیار پَهلُو (پورسینا،

دانشنامه)، چَندبَر

کُشِیرُ الاِنتِشار: پَخشار

کُشِیرُ الجَماع: گایبَارِه، وَرَنَمَد

کُشِیرُ الحَرَکَة: بسیار جُنُب، پُر جُنُب و جُوش

کُشِیرُ الدَّعَاة: شُوخ

کُشِیرُ الشَّهر: پُر سیاهوشان (برهان)، از گیاهان

کُشِیرُ المَباشِرَة: گایبَارِه، بُکَن

کُشِیرُ العِقدار: پُر، بسیار، بی اندازه

کُشِیراء: سُرِیانی تازی گشته، کُتِیرا، بَنگَرِیدِه

کُتِیرا

کُشِیرَة: کُشِیرِه در فارسی، مَوث کُشِیر، بَنگَرِیدِه

کُشِیر

کُشِیرَة الأَرُجُل: هزار پایان، تیرِه ی هزار پایان

(لاروس)

کُشِیف: ۱- چَگال (برهان)، بَرَهَم نَشسته ۲-

- سِتَبَر ۳- جُتره (آندراج)، شوخِگن (برهان)  
 پَروین (برهان)، چرکین ۴- پَلید  
 کَثیف شُدَن: شوخیدن (برهان)  
 کَثیف گردَن: شوخاندَن، چرک کردن  
 کِج Kedge: انگلیسی، لَنگَرک (دریانوردی)  
 کِج اَنگَر Kedge anchor: انگلیسی، لَنگَر  
 پاشنه (واژه‌نامه دریانوردی)  
 کِج بَحْث: یاهو گو  
 کِج بَصیرت: ۱- کُورِدِل ۲- بَدسودا (=بدمعامله)  
 کِج بَیع: ۱- بَدخَر، یاهو خَر، هَرزِه خَر ۲- بَدفَتر  
 کِج خُلُق: گَنده مَغز (برهان)، بَدخوی  
 کِج سَلیقَه: غاش (برهان)  
 کِج طَبَع: آژُر (برهان)، کِج سِرِشَت، دُشَمَنِش، دُزَمَنِش (پهلوی)  
 کِج مَزاغ: کِج طَبَع، بَنگَرِید به کِج طَبَع  
 کِج مُعامله: بَدسودا، کِج سودا  
 کِج نَعْمه: بَدخوان، بَدآواز  
 کِچِرِی: اردوی هِندی، بِجماش، خوراکِی از برنج و ماش  
 کَحال ۱- سُرْمه کش ۲- چَشم پَرشک  
 کِحال ۱- سُرْمه ۲- مَهره‌ی اَفسون (لاروس)  
 کُحل ۱- سُرْمه ۲- سَنگ سُرْمه  
 کُحَل: خُشکسال  
 کِحل: چَشم پَنام، مَهره‌ی اَفسون  
 کِحل: سُرْمه کشیده  
 کَحَلَاء: مَوْنَت اَکَحَل ۱- زَن سیاه چَشم ۲- مِش سیاه چَشم ۳- سَنگار، از گیاهان کُحلان: مِینای آسمانی، از گیاهان کُحل فارسی: اَنزَرَوَت (برهان)، کُنجدِه، از گیاهان  
 کَحَلَة: چَشم پَنام  
 کُحَلِی: مُلَساز (مُل = اَلکُل)  
 کُحَلِی: کُحلی در فارسی، سُرْمه‌ای، از رَنگ‌ها کُحُول: اَلکُل، بَنگَرِید به اَلکُل  
 کُحیل: زَفَت  
 کُحِلَاء: گاو زَبان، از گیاهان (لاروس)  
 کُد Code: انگلیسی از Codex لاتینی به آرش پَلمه‌ی چوبین (پَلمه = لوح) ۱- دات‌کُوده (=مجموعه قوانین) ۲- رازکُوده (=مجموعه نشانه‌ها و علامات رَمزی) ۳- دَخَشک (=علامه رَمزی، از پهلوی)  
 کَد: هاوَن  
 کُدا Coda: انگلیسی از Cauda لاتینی به آرش دُم، دُنباله، دُنبا، زبانه‌ی درختِیا  
 کُداء: بیابان  
 کُدادَة ۱- سَر شیر ۲- دُرِدروغَن (لاروس)

کُدَاةُ الکَلَا: تَه دِیگ

کُدَاَرَة: تیره سُدن (آندراج)

کُدَارِی: اَبَر تَنک (آندراج)

کُدَاس: خَرَمَن چاش (=غله)

کُدَاش: ۱- اَلْفَنجَجَر ۲- گِدای پُررو

کُدَانَة: زشتی

کُدِر: پَشام (برهان)، تیره

کُدَر: ۱- تیرگی ۲- اَندوه ۳- دُرد، تَه نِشست، لِرِد

کُدَرَة: ۱- اَبَر نازک ۲- بَافِه ۳- گِل و لای

(لاروس)

کُدَرَة: تیرگی

کُدَرِی: زَرْدگلو، گونه ای سنگ خوارک، از

پرنندگان، کُدَری که گونه ای پارچه ی نخی

است پارسی است

کُدگَدَة: کُدکده در فارسی: ۱- بُلند خندیدن ۲-

سنگین راه رفتن ۳- سَخَت راندن ۴- سَتم کردن

کُدگُذاری: دَخَشک گُذاری، نشانه گُذاری،

دَخَشش

کُدَم: ۱- نشانه ۲- خون مُردگی

کُدِ مَنطِقَه ای: کُدِ پُستی: پیکدَخش

کُدَمَة، کُدَمه در فارسی: ۱- داغ ۲- نِشان

کُدِن: ۱- تَخَتِ رَوان ۲- کُدجامه، جامه ای سَبک

که زنان در خانه پوشند ۳- فَرِبَه: مُرد

کُدو حَلَوائی: زَرده کوبی (گویش گیلکی)

کُدود: ۱- رَنجَبَر: مُرد ۲- رُفت (=بخیل)

کُدوَرَة: کُدوَرَت در فارسی ۱- وُروغ (برهان)

قاطع)، بَیاساقی آن آب آتش فروغ- که اَز تَن

بَرَد رَنج و اَز دِل وُروغ (گرگانی)، تیرگی ۲-

تَنگِ دِل ۳- اَلوَدگی ۴- ناخوشی، میان من و

یحیی جُز ناخوشی نیست (تاریخ برامکه)، رَنج

(بهرن)

کُدوَرَت اَنگیز: وُروغ اَنگیز

کُدوم: گَزَنده، نِشدار (لاروس)

کَدید: ۱- نَمکِ آسیده ۲- شِکافِ فَرَاخ ۳- زمین

کوفته، زیر پای ستوران ۴- گَر دَخاک

کَدیرَة: کَدیره در فارسی ۱- تیره ۲- پوشیده

(غیاث اللغات)

کُدینِگ Coding: اَنگلیسی (=رَمز بَندی،

فرهنگ فنی)، دَخَشش: در رایانه (کامپیوتر)

کُدِیَة: کُدیه در فارسی، پارسی تازی گشته،

گَدِیَه، گِدایی، نیست حاجت مرا به افسانه،

گَدِیَه خوش نیست گَنج در خانه (نزاری)

کَذَا: ۱- چُنین ۲- بَهمان (=فُلان)

کَذاب: دُروغ

کَذَاپ: دروغگو، کاستگر (برهان)

کَذَاپ: دُروغ

کَذَافی الاصل: چُنین است دَر بُن

کَذَلک: هَم چُنین

(فنی)

کُرَات : (تک: کُرَت): از ریشه‌ی پارسی،  
کُرَت‌ها (=دَفَعَات)

کُرَات : (تک: کُرَة): مُغْنَدِها، کُلْنِبه‌ها، گُوی‌ها،  
پادک‌ها

کِرَاتِر Cratère: فرانسوی، قریب در فرهنگ  
زمین‌شناسی واژه‌ی برابر را دهانه‌ی آتشفشان  
آورده - که دهانه‌ی آتشفشان همانندی دارد با  
دوستگانی (گونه‌ای جام) دوستگانی

کِرَاتِیت Kératite: فرانسوی، آماسِ تخم  
چشم

کِرَاتِین Keratin: انگلیسی، از Keras یونانی به  
آرَشِ شاخ، شاخین

کُرَات: تره، گندنا، تره باشد چون خَنْجَر  
(صاح الفرس)، زِسْهَم هیبت شمشیر شاه و  
خنجر مرگ - مُخَالَفَاتُش نیازند گندنا دیدن  
(امیر معزی)، زُبُوده، زُبُوده (برهان)، پراسه

کُرَات ابوشوشه: مُوسیر، از گیاهان (معین)

کُرَاتِ اسپانیا: پیاز کوهی، از گیاهان (معین)

کُرَاتِ الذَّب: سیرِ خرس، از گیاهان

کُرَاتِ رُومی: تره فرنگی، از گیاهان (معین)

کُرَاتِ نِبطی: تره‌ی خاوری، از گیاهان (معین)

کَرَار: ۱- تازنده ۲- بازگرداننده ۳- پاژنام

علی بن ابیطالب (ع) ۴- مهر ورن، مهر بان

کَذَاوَكَذَا: چُنین و چُنان، بَهمان و بَهمان، به  
گونه‌ی دُشنام

کَذابی، کَذانی: در تازی نیامده، چُنینی

کِذِب: هَیْتان (برهان)، دروغ (فرهنگ  
پهلوی)، کاست (برهان)

کِذِب: سخَنِ دُرُوغ (لاروس)

کَذِبَان: دروغگو

کُذِبَان: دُرُوغ

کُذِبَة: دروغگو

کُذِبِی: دروغ

کُذُوب: ۱- دروغگو ۲- رَوان، زیرا آدمی را به  
کارهایی فرمان می‌دهد که توان انجامش را  
ندارد (بهره از لاروس)

کُر: ۱- تاخت، تاختن ۲- تاخت و تاز ۳- نبرد

کُر: کُر در فارسی ۱- پاکاب، پیمانه‌ای است از  
آب که با چر کئی، پلید نگرَد، برابر با شش بار  
خَر ۲- پُوشاک

کُر Cor: فرانسوی، شاخباد، از سازها، در

انگلیسی French horn

کُر Choeur: فرانسوی، گُر وانه، آواز گروهی

کِرَاء: کِرَا در فارسی ۱- سَلاک (برهان) ۱- به

سَلاک دادن، به مُزد دادن ۳- مُزد مُزدور (لاروس)

کِرَاب: بار بَستَن، بار کُردن، بار نهادن بر ستور

کِرَاب Crop: انگلیسی، سَر شِمَش (فرهنگ

- کِراس ترد Cross thread : انگلیسی، پُود  
(فرهنگ فنی)
- کِراس رُود Cross road : انگلیسی، چهارراه  
(فرهنگ فنی)
- کِراس رولینگ Cross rolling : انگلیسی،  
نُورِد چَلِپایی (فرهنگ فنی)
- کِراس سِکِشِن Cross section : انگلیسی،  
بُرِتاك (= مَقَطْع، پهلوی)
- کِراس سِکِشِن اِریا Cross section area :  
انگلیسی (= سطح مقطع، فرهنگ فنی)، پهنه‌ی  
بُرِتاك
- کِراس شَفَت Cross shaft : انگلیسی، (=)  
محور عرضی، فرهنگ فنی)، آسه‌ی پهنای
- کِراس فال Cross fall : انگلیسی (= شیب  
عَرَضی، فرهنگ فنی)، شیب پهنای
- کِراس کات Cross cut : انگلیسی، میانبر
- کِراس کات سا Crosscutsaw : انگلیسی، آره  
دوسَر (فرهنگ فنی)
- کِراس لَمینِیشِن Cross lamination :  
انگلیسی، (= چینه‌بندی سیلابی، قریب)،  
چینه‌بندی لوری
- کِراس وایرز Cross wires : انگلیسی،  
سیم کشی چَلِپایی
- کُرَاسَة: پارسی تازی گشته، کُرَاسه، کُوراسَك  
(فرهنگ فنی)
- کِراراً: از ساخته‌های فارسی گویان، به کَرْت‌ها  
کُراریس، (تک: کُرَاسَة): از ریشه‌ی پارسی،  
کُرَاسه‌ها، کُرَاسَك‌ها
- کُرَاز: کُرَاز: تُنگ (آندراج)، کوزه‌ی سَرَتَنگ  
کُرَاز: باؤن (برهان)، نُخزار، نُهَاز (برهان)
- کِراس Cross : انگلیسی از Crux لاتینی، ۱-  
چَلِپا، خاج ۲- گُذرگاه ۳- بُره، از بُرش ۴-  
گُذشتن، دَرَنورِدیدن ۵- چارراهه (فرهنگ  
فنی)
- کِراس آرم Cross arm : انگلیسی، بازویی
- کِراس آی Cross - eye : انگلیسی، خاج  
چَشَمی
- کِراس اِسپرینگ Cross spring : انگلیسی  
(= فنر متقاطع، فرهنگ فنی)، خیزه‌ی چَلِپایی
- کِراس اِسْتِی Cross Stay : انگلیسی (=)  
تَقوِیَت صلیبی، بَسْت چَلِپا (فرهنگ فنی)
- کِراس بَدینگ Cross - bedding : انگلیسی  
(= چینه‌بندی سیلابی، قریب)، چینه‌بندی  
لُوری
- کِراس پروداکت Cross product : انگلیسی  
(= حاصل ضرب خارجی، فرهنگ فنی)،  
بُرُودِه زُرش
- کِراس تَاك Cross talk : انگلیسی، هَم شِنوی  
(فرهنگ فنی)

(فرهنگ پهلوی)

کراس هچینگ Cross hatching : انگلیسی

( = هاشورزنی متقاطع، فرهنگ فنی )، سایه زدن

پیچازی

کراسی : کراس در فارسی (تک: کُرسی)،

تخت‌ها، اورنگ‌ها

کراسینگ Crossing : انگلیسی، دوراهی

(فرهنگ فنی)، هم‌س‌راه

کراسینگ پوینت Crossing point :

انگلیسی، هم‌س‌گاه (= نقطه تلاقی، فرهنگ

پهلوی)،

کراسیون Corrasion : فرانسوی، کندوساب

(قریب)

کراش crush : انگلیسی، شکستن، خرد کردن،

له کردن (فرهنگ فنی)

کراشر Crusher : انگلیسی، سنگ شکن

(فرهنگ فنی)

کُراع: ۱- کُرا نه ۲- پاچه (برهان)

کُراع الأرض: کُرا نه‌های زمین

کُراع الجوزاء: کُرا نه‌ی دوپی‌کُ

کُراعی: پاچه فروش

کُرا کردن: ۱- سَلاک کردن ۲- آرزیدن

کُراکش: سَلاک کش (= مکاری)

کُراکَة: لایروب، دستگاه لایروبی

کُراکی: (تک: کُری). کُلنگان، کُولنگان

کِراگ Crag : فرانسوی. کُمر (قریب)، زیانزد

زمین شناسی

کِرال Crawl : انگلیسی، سَرشنا، گونه‌ای از

شنا که به پشت یا سینه انجام می‌شود و شناگر

دست‌ها را از بالای سَر در آب فرومی‌برد و این

تندترین شناست (بهره از عمید)

کُرام: بَخَشَنده (لاروس)

کِرامات: (تک: کُرامَة)، بُزرگ مَیْنشان

کِرام: (تک: کُریم)، نَواخت‌ها، بزرگواری‌ها،

وَرَج‌ها

کرامبل Crumble : انگلیسی، خرد کردن

(فرهنگ فنی)

کرامبلی Crumbly : انگلیسی، تُرد، شکَننده

(فرهنگ فنی)

کِرامپ Cramp : انگلیسی، چَنگه (واژه نامَه

تربیت بدنی)، دِز (گوش ایلای)

کُرامَة: کُرامت در فارسی، ۱- نَواخت ۲-

بزرگواری ۳- دَهِش ۴- وَرَج (= کار

خارق‌العاده، پهلوی)

کُرامت فرمودَن: کُرامت کردن: بخشیدن،

دَهِش کردن

کِرامند: این واژه در یکی از فرهنگ‌های فارسی

آمیزه‌ای «کِراء» تازی و «مَند» پارسی و به



کَرَامِ: کَرَام در فارسی (تک: کَرِیمَة)، زنان والا،  
زنانِ آرجمند

کِرَایو پِدولاجی: Cryopedology: انگلیسی،  
یَخاکشِناسی (قریب)

کِرَایو سَفَر: Cryosphere: انگلیسی (= یَخکَره،  
قریب)، یَخپادَک

کِرَایه: از کَرَاءِ تازی ۱- سَلاک (برهان) ۲- مُزد،  
مُزد کار

کِرَایه کَرَدَن: سَلاک کَرَدَن  
کِرَایه نَشِین: سَلاک نَشِین

کِرِئوزوت: Créosote: فرانسوی، گوهرِ کَثَران  
کُرَاولی: ترکی، پیشماهور  
کُرَاولی خوانَدَن: پَرَدَک خوانی (پَرَدَک = لُغز،  
برهان)

کَرَب: ۱- اَنَدوهِ کُشَنده ۲- کاشت ۳- تَنگ  
بَسْتَن ۴- دُشوار آمدَن ۵- گُستَرش اَندوهِ

کِرِیاج، کُرِیاج: تازی گشته، تازیانه (لاروس)  
کِرِیاس: هندی تازی گشته ۱- کَرِپاس ۲- جام،  
جام می

کَرِباس مَحَلّه: گُورستان (معین)  
کِرِبال: ۱- کَمان پَنبه زنی ۲- اَلْک، مُو بیز

کَرَبَحَة: ۱- زمین زَدَن ۲- دَوِیدَن آهسته ۳-  
بَسْتَن اُسْتوار

کَرِیْدَة: کوشش دَر دَوِیدَن

آرَش های «باقدر و قیمت» و «با اهمیت، مُهم»  
دانسته شده، از آن روی که «کِرَاء» تازی پیوندی  
با این آرَش ها ندارد، گمان می رود که این واژه  
گِرَانَمند و یا گِرَامند در پیوند با واژه ی گرامی  
باشد

کِرَامِی: کَرَامی در فارسی، کسی که از  
ابوعبدالله محمد بن کِرَام سیستانی پیروی  
می کند

کِرَامِیّه: کَرَامِیّه در فارسی، پیروان ابوعبدالله  
محمد بن کِرَام که خدا را دارای دست و پا و چشم  
و گوش می داند

کِرَاوات: Cravate: فرانسوی، انگلیسی  
Necktie، گَرَدَن بَسْت

کِرَاویا: پارسی تازی گشته، کِرَاویّه، زیره ی  
سیاه، زیره ی سیاه کرمانی

کِرَاهَة: از ریشه ی کَرِیه سُریانی (پژوهش در  
واژه های سُریانی)، ناخوشایندی، بیزاری  
کراهت آور: ناخوشایند، بیزارکننده

کِرَاهِین: بیزاری (لاروس)  
کِرَاهِیّه، کِرَاهِیّت در فارسی: بیزاری،  
بدشمردن، ناپسند دانستن

کِرَاهِیّت آمدَن: ناپسند نمودن، بدآمدَن  
کِرَایالاجی: Cryology: انگلیسی، یَخ شناسی  
(فرهنگ فنی)

زبانزد زمین شناسی ۲- خاکریز ۳- تاج خروس  
(سعید نفیسی)

کِرِتاسه Crétacé: فرانسوی، آهکین (قریب)،  
واپسن گردشِ دُورکِ دونیم

کَرِتاس: پُونای جویباری، گونه‌ای پودنه، از  
گیاهان

کُرُج: پارسی تازی گشته ۱- کُرَج، کُرَج، گُوی  
۲- کُرَه، که زاده‌ی ستور باشد

کَرَج: پارسی تازی گشته، کَرَه، زنگاری که بر  
نان و پنیر و میوه نشیند (برهان)

کُرَجی: پانندان کُشخان، این واژه پارسی است  
و به تازی رفته

کَرَد: پارسی تازی گشته، گَرَدَن، بِنَخِ گَرَدَن  
(لاروس)

کِرَدان: پارسی تازی گشته (لاروس)، گِرَدان؟  
۱- افسار ۲- پاسخِ راست، دَرخُنیا

کِرِدِنتِیالیزم Credentialism: انگلیسی (=)  
مَدَرکِ گَرای = بیماری دیپلم زدگی، فرهنگ  
جامعه‌شناسی، گُویاگرِی، گُویا =  
گُواهی، گواهی‌نامه (پهلوی)

کِرِدیت Credit: انگلیسی، وَرَج (= اعتبار،  
فرهنگ پهلوی)

کَرَز: آلبالو، از گیاهان (معین)

کُرُز: تازی گشته (لاروس) ۱- کاردان، ویزکار،

کُرُج: پارسی تازی گشته، کُر به، کُلبه (معین)،  
یاخته (= حجره، برهان)

کُرَبَل: ۱- خاریاله، از ماهیان ۲- بَرگبوی  
کُوهستانی، از گیاهان (لاروس)

کُرَبَلَه: ۱- سُست پای، سُستی در پای ۲- به گِل  
رَفتن ۳- به آب زَدَن ۴- آمیختن ۵- باد دادن  
گَندم

کَرُبَن Carbone: فرانسوی، بنگرید به کارُبِن  
کَرُبَنات Carbonate: فرانسوی، زُگالِه

کَرُبِنیت: بنگرید به کارُبِنیت  
کُرَبَه: اندوه کُشنده، گلوگیر

کُرَبَه: کُرَبَه در فارسی، پیروان ابوکرب صریر  
که باورداشت محمد حنیفه زنده است و باید  
چشم به راه برون آمدن او بود (فضل بن شادان)  
کِرِپ Crêpe: فرانسوی، ۱- کُرُشه، گونه‌ای  
پارچه ۲- توتک، توتک گندم، توتکِ دوسر (سعید  
نفیسی)

کِرِپ دوشین Crêpe de Chine: فرانسوی،  
بِهَمَن چین، چو باشد روز را هنگام پیشین، زمن  
خواهد پَرند و بهَمَن چین (ویس ورامین)

کِرِپِیساژ Crépissage: فرانسوی، پادمالِه:  
گِجِ آندایی یا آهکِ آندایی بی کار بُردمالِه، زبانزد  
ساختمانی

کِرِت Crête: فرانسوی، ۱- سِتِغ (قریب)،

پهلوی، پایتخت ۲- تخت، اورنگ  
(صاح الفرس)، جرد، زَرَزَبُخته یکی جرد  
ساختند اورا، چو کوه آتش و گوهر در او به جای  
شَرَر (فرخی) ۳- پات (برهان)، کت (برهان)،  
زیرگان (برهان)

کُرسی المُلک: پایتخت  
کُرسی خاک: تخت خاک، گوازه زمین  
کُرسی دار: زیرگاه دار  
کُرسی دار: تختدار، اورنگ دار

کُرسی داشتن: ۱- هم نواخت بودن، یکنواخت  
بودن ۲- تخت داشتن ۳- پایه داشتن  
کُرسی زانو: گره زانو  
کُرسی عقد گوهر: برابری دانه های مروارید،  
همنواختی دانه ها

کُرسی نامه: تبارنامه  
کُرش: پارسی تازی گشته، کُروش، شِکَنبه  
(برهان)

کُرش: تازی گشته (لاروس)، می آلبالو  
کُرشاء: مؤنث اُکُرش، ۱- شِکم گنده: زن ۲- پای  
گوشنالود ۳- زهدان بزرگ ۴- آوند شِکم دار  
کُرشاف: زمین دُرشت

کُرشَمَه: رُخسار، روی، کُرشمه برابر با ناز،  
پارسی است

کُرشوم: زشت روی

کاری ۲- فرومایه ۳- نزاده، ازواژگان دوبهلو ۴-  
ناتوان ۵- چَرغ، چَرخ، ازپَرندگان ۶- پرنده ی  
یکساله

کَرَز القار: غار گِلاس، از گیاهان  
کَرَز القُدس: کاکنج، از گیاهان  
کَرَز بَری: گیلاند، آلولک، هِلار، از گیاهان  
(گویش گیلکی)

کِرس: ۱- خانه ۲- گروه مردم ۳- به هم پیوسته  
۴- توده ی سرگین ۵- بُن، بیخ

کُرس Course: انگلیسی، ۱- رِواکی (فرهنگ  
پهلوی)، گُردش (=جریان، فرهنگستان) ۲-  
رشته، رشته ی آموزشی ۳- رَگه ۴- میدان ۵-  
بخش، بخشی از خوراک ۶- به تاخت رفتن ۷-  
دنبال کردن

کِرسان: هندی، کشاورز  
کُرسِت Corset: فرانسوی، آندام بند،  
شِکم بند، سینه بند، کمر بند

کِرسِت Crest: انگلیسی، سِتِیغ (قریب)  
کُرسُف: پَنبه (لاروس)

کُرسِفِیَه: برهوه دیو، از گیاهان  
کِرسِنَه: عبری یا آرامی تازی گشته، از ریشه ی  
سنسکریت، گاودانه، از گیاهان، کِرشنه  
(آندراج)

کُرسی: کُرسی در فارسی ۱- پروانگاه (فرهنگ

کَرَعان: خارپوست دریایی (لاروس)

کَرَفَس: پارسی تازی گشته، کَرَفَس (لاروس)،

بُویَانَك (آندراج)، از گیاهان

کَرَفَس البَرِّي: کَرَفَس دَشتی، از گیاهان

کَرَفَس الجَبَل: کرفس کوهی، از گیاهان

کَرَفَس الکَلاب: شوکرانک، از گیاهان

کرفس الماء: کَرَفَس آبی، رَواس (برهان)

کِرْفِی: ۱- بوسته‌ی مُرغانه ۲- توده‌ی آبَر

کُرق: بدینگونه آمده در تاریخ سیستان و درست

آن کُورغ است و واژه پارسی است، انبار

زیرزمینی که با ترکه یا نَی ساخته و با خاک یا

شن پوشانده باشند (واژه نامه سیستانی)

کُرکَب: همیشه بهار (= حَی العالم)، از گیاهان

کَرگَدَن: سُریانی تازی گشته، کَرگَدَن، از

جانوران

کَرکَز: کاکایی (گوش گیلکی)، از پرندگان

کَرکَز: کاج تازی

کَرکَرَة: ۱- شیر دَفَرک ۲- آوای شَکَم ۳- خنده‌ی

بلند، کِرَوکِر

کُرکُم: (= زعفران، فرهنگ پهلوی)، پارسی

تازی گشته، زَرَدچو به، در تازی تنها با این آرش

به کار می‌رود

کُرکُمان: ۱- شَیدَر، از گیاهان، شَیدَر خوشبوی

۲- روزی (= رزق)

کَرکَنَد: پارسی تازی گشته، ۱- کَرکَنَد، از

سنگ‌های بهادر ۲- کَرگَدَن

کُرکُورَة: دَره‌ی ژرف

کُرکِی: کُلَنگ، از پرندگان

کَرَم: ۱- جوانمردی ۲- بزرگواری ۳-

بخشنندگی ۴- گذشت کردن ۵- جَوانمرد ۶-

زمین پاکیزه

کَرَم: ۱- تاکستان ۲- آنگور

کِرُم Chrome: فرانسوی از Chroma یونانی به

آرَش رَنگ، رَنگه

کِرِم Crème: فرانسوی، ۱- نَخودی، از رنگ‌ها

۲- نَرماک، در آرایش ۳- جَرابه، گونه‌ای

خوردنی شیرین ۴- خامه

کُرَماء: (تک: کَریم)، جوانمردان، رَدان

کَرَم البَرِّي: رَزک (= تَمیس، Tamus لاتینی)، از

گیاهان

کَرَمَ اللَّهِ وَجْهَهُ: خدا رُوی او را بر زمین نَزند،

خدا رُوی او را سپید کند

کِرِمایِر Crémaillère: فرانسوی ۱- چَنگک ۲-

چَنگکی، دَرراه آهن

کِرِم خَیاطه: آجیک (گوش گیلکی)

کِرِم مَعده: کَدودانه (برهان)

کَرَمَة: تَک، رَز، مُو، از گیاهان

کَرَمَة الْأَسْوَد: سیاه دارو (گوش شیرازی)،

شَش بِنْدان (برهان)

کَرَمَةُ الْبَيْضَاءِ: هزارگوشان، سبیدتاک،

خسرودارو، نَخوش، تَاکِ دَشْتی (برهان)

کَرَمَةُ السُّودَاءِ: هزارچشان، از گیاهان

کُرْنالین Cornaline: فرانسوی، رُنوس

سُرخ، از سنگ های گرانبها

کَرْب: از کَرِبا، آرامی، ۱- کَلَم ۲- کَلَم پیچ ۳-

کَلَم بر وکسل (معین)

کَرْبِیا: کَرْب با، کَلَم با، آتش کَلَم

کُرْبُ الْبَحْرِی: کَلَم آبی، کَلَم دریایی

کُرْبُ الْجَمَل: کَلَم شتری

کُرْبُ الْمَاءِ: نیلو پَر کُبود، از گیاهان

کُرْنر Corner: انگلیسی، گوشه، گوشه ی زمین

بازی (عمید)

کُرْنِش، کورْنِش: مغولی، ترکی جغتایی،

خَمِش، سرفروود آوردن

کُرُو: سَلَاک دادن (= کرایه دادن)

کِرِواس Crevice, Crevasse: انگلیسی،

یَخْشِکاف (قریب)

کُرَوَان: پارسی تازی گشته، کاروانک، چَکَرَنه

(برهان)، در برخی از واژه نامه ها «کَبَک» آمده

کُرَوَان الْجَبَل: کاروانک کوهی

کُرَوَانِیَات: کاروانکیان، تیره ی کاروانک ها

کُرُوب: (تک: کرب)، آندوه های سَخْت،

آندوه های دَم گیر

کِرُوبار Crowbar: انگلیسی، دِیَلَم (فرهنگ

فنی)

کُرُوبِی: کُرُوبی در فارسی، از آشوری، به آرش

پاسبان، مِه فَرِشتگان، فرشته ی پاسدار

کُرُوبِیم: مِه فَرِشته

کُرُوبِیُون: (تک: کُرُوبِی)، مِه فَرِشتگان،

فرشتگان پاسدار، در فارسی کُرُوبیان می گویند

کُرُور: ۱- تاخت بُردن ۲- گراییدن ۳- مهر بانی

کردن ۴- بازگردیدن، بازگشتن

کُرُور: هندی تازی گشته، پانسدهزار

کُرورات: (تک: کُرور)، پانسدهزارها

کُرُوز Cruise: انگلیسی از Kruisen هندی به

آرش گذشتن، کِر وگشت، کِر و، واژه ی پارسی

است برابر با کشتی (گوش بَنَدری)، جوانی

پاکباز و پاکرو بود، که با پاکیزه رویی در کِر و بود

(سعدی)

کُرُوسیون Corrosion: فرانسوی، خوردگی

(قریب)

کِرُوشِه Corochet: فرانسوی، چَنگَله: [

کُر و فَر: ۱- تاخت و گُرِیز ۲- اوش و بوش

(برهان) ۳- دارات، شکوه، و آنچه رسم است از

دارات این شب به دست کردند (تاریخ بیهقی)

کُرُوک: از روسی، چینتاک

- کروکودیل Chrocodile : فرانسوی، گاوایل  
(بهره از لغت نامه)، نَهَنگ (= تمساح، برهان)  
کِرُوکُویت Crocoite : انگلیسی سُرخسُرَب  
(قریب)
- کروماتین Chromatine : فرانسوی، وِیژْک  
کرومانیون Coro-magnon : فرانسوی،  
بخشی است از سرزمین فرانسه که مانندک  
پیشسنگیان در آن جایافت شده  
کروموزوم Chromosome : فرانسوی،  
رَنگینَتَن (لاروس)، وِیژْزای
- کِرُون Crown : انگلیسی، ۱- افسَر ۲- تَارْک ۳-  
جایزه (این واژه جایزه و پارسی است)  
کِرُون آف رود Crown of road : انگلیسی،  
(= تاج جاده، فرهنگ فنی)، راهتارْک  
کِرُون بلاک Crown block : (= قَرقره  
سَرْدَکَلِ حَفّاری، فرهنگ فنی)، انگلیسی،  
غِرْغِرِه ی سَرْدَکَل  
کِرُونومتر Chronomètre : فرانسوی،  
زَمَانسَنج (عمید)
- کُرُوه از سنسکریت، کروسا، کُرُوه، اندازه ای  
است برابر با یک سیم فرهنگ، داد نقیب صبا  
عَرَضِ سپاه بهار، کَز دو کُرُوه ی بدید یاوگیان  
خَزان (خاقانی)
- کُرُوی: کُرُوی در فارسی، پادکی، گوییک،  
لويسان  
کُرُویاء: زیره ی سیاه  
کُرُویْت: گِردی، گویسانی  
کُرِه: زشت، ناپسند (لاروس)، در یکی از  
فرهنگ ها واژه ی کُرِه در این چامه ی  
ناصر خسرو: چون دست و پای پاک نبینمت  
جان و دل، این هردو پاک بینم و آن هردو با کُرِه،  
پارسی دانسته شده  
کُرّه: پارسی تازی گشته، کُرْت (= دفعه، فرهنگ  
پهلوی)  
کُرّه: کُرِه در فارسی، پادْک (فرهنگ پهلوی)،  
گُوی، لَنبِه (برهان)، مُغند (آندراج)، کُلنبه  
(برهان)  
کُرّه: ۱- رنج، سختی ۲- زشت، ناپسند ۳-  
زورْکی ۴- بیزار، ناچار  
کُرّه الْأَرْضِیَّة: کُرّه اَرْض در فارسی: پادْکِ زمین  
کُرّه السَّمَاوِیَّة: کُرّه سَمَاوی در فارسی: میهرْگ  
(فرهنگ پهلوی)  
کُرّه بَعْدُ اُخَری: کُرْتی بَس از کُرْت دیگر، پِیابِی  
کُرّه جغرافیائی: گیتا پادْک  
کُرّه ماه: آیشِم (فرهنگ پهلوی)  
کُرِی: ۱- خوابنده ۲- دَونده ۳- خَرَبنده ۴-  
سَلاک دهنده ۵- سَلاک گیرنده ۶- بسیار، از  
چیزی



## خَرِش

کریپلینگ Crippling : انگلیسی، ۱- لِهیدِگی

۲- چین خوردگی (فرهنگ فنی)

کریتر Crater : انگلیسی، دِهانه‌ی آتشفشان

(قریب)، دوستگانی

کریترلیک Crater-lake : انگلیسی، دریایچه‌ی

آتشفشان (قریب)

کریتری criteria : انگلیسی، ۱- مَساک

(=مقدار) ۲- تَرازا (=معیار، ازپهلوی)

کریتیسیم Criticism : انگلیسی، سُخن

## سَنجی

کریتیک Critic : انگلیسی، ۱- سخن سنج ۲-

کارشناس (فرهنگ نوین پیوسته)

کریتیک Critique : انگلیسی، سُخن سَنجیک

کریتیکال Critical : انگلیسی، ۱- تنگنایی

(=بحرانی) ۲- سَنجیک

کریتیکال اسپید Critical speed : انگلیسی،

(= شُرعت بحرانی، فرهنگ فنی)، هَنگاری

## تَنگنایی

کریتیکال آپریتینگ Critical operating :

انگلیسی، (=مقدار بحرانی درحال کار،

فرهنگ فنی)، کارکردِ تَنگنایی

کریتیکال استرس Critical stress :

انگلیسی، (= تنش بحرانی، فرهنگ فنی)،

## کَرِی: چُرت، خوابِ سَبک

کریاس: این واژه در تازی برابر است با بام

جایی، یا آب‌ریزگاهی که بر بام یا اشکوب

بالای خانه بسازند، در فارسی نخست به آرش

«بالا خانه» و سرانجام به «دریخانه = دربخانه؟»

ودرگاه و دربار شاه به کار رفته است

کریان: ۱- چُرتی، خواب آلوده ۲- دَوَنده

کریب: ۱- اندوهگین، دِل‌مُرده ۲- زمین تَهی ۳-

غَلتکِ نانوايي ۴- گِرِه، گِرِه نَی، بَندَنی

کریبه: مؤنث کریب - وَ- پُتیار (=بلا)

کریپ Creep : انگلیسی، خَرِش ۲- وادادگی

(فرهنگ فنی)

کریپ Creep : فرانسوی، خاک‌خَره (قریب)

کریپ استِرِنگس Creep Strength :

انگلیسی، تاپِ خَرِشی (فرهنگ فنی)

کریپ Creepage : انگلیسی، خَرِش (فرهنگ

فنی)

کریپ ریت Creep rate : انگلیسی، نِرخِ

خَرِشی (فرهنگ فنی)

کریپ کرو Creep curve : انگلیسی، نِمودارِ

خَرِش (فرهنگ فنی)

کریپ کُمپِلینس Creep compliance :

انگلیسی، وادادگیِ خَرِشی (فرهنگ فنی)

کریپ لیمیت Creep limit : انگلیسی، اَوَگی

تَنَسِ تَنگنایی

کریتیکال اِستِرین Critical strain: انگلیسی،

(= کُرُنِش بُحرانی)، هُونِیشِ تَنگنایی،

هونیشن در پهلوی برابر است با فشار خَم

کننده

کریتیکال پَس Critical path: انگلیسی،

(= مسیر بحرانی، فرهنگ فنی)، وِترِگِ

تَنگنایی، وِترِگ در پهلوی برابر است با

«مسیر»، کُذَرگاه

کریتیکال پَس مِتُد Critical path method:

انگلیسی، (= روش محاسبهٔ حساس ترین

مسیر، فرهنگ فنی)، اَنگَارَكِ وِترِگِ تَنگنایی،

اَنگَارَكِ در پهلوی برابر است با «محاسبه»

کریتیکال پَرِشَر Critical pressure:

انگلیسی، (= فشارِ بُحرانی، فرهنگ فنی)،

فَشارِ تَنگنایی

کریتیکال پُونِیت Critical point: انگلیسی،

(= نقطهٔ بحرانی، فرهنگ فنی)، دِیلِ تَنگنایی

کریتیکال دَمپِینگ Critical damping:

انگلیسی، میراییِ تَنگنایی

کریتیکال رِزِستنس Critical resistance:

انگلیسی، (= مقاومتِ بحرانی، فرهنگ فنی)،

بَتَوَكِ تَنگنایی

کریتیکال لُود Critical load: انگلیسی،

(= بارِ بحرانی، فرهنگ فنی)، بارِ تَنگنایی

کریتیکال والیُو Critical value: انگلیسی،

(= مقدارِ بحرانی، فرهنگ فنی)، مَسَاكِ

تَنگنایی

کُرِیدَر Corridore: ایتالیایی، دالان، سَرَسرا

کِرِیزوگرافی Chrysographie: فرانسوی

زَرِنگاری (سعید نفیسی)

کِرِیزولیت Chrysolithe: فرانسوی، زَبَرَجَدِ

(جواهرات سلطنتی ایران، بانک مرکزی ایران)

کریستال Cristal: فرانسوی، مَها (= بلور،

برهان)

کریستال دِفِکَت Crystal defect: انگلیسی

(= ناراستی بلور، واژه نامهٔ فیزیک)، ناراستی

مَها

کریستال دُورُوش Cristal de roche:

فرانسوی، (= سَنگِبلور، قریب)، مَهاسَنگ

کریستالُگراف Crystallographe: فرانسوی،

(= بلورشناس، قریب)، مَهاشَناس

کریستالُگرافی Crystallographie:

فرانسوی، مَهاشَناسی

کریستالُوید Cristalloïde: فرانسوی، (=

بلورنما، قریب)، مَهاِنما

کریستالیزابل Cristallisable: فرانسوی،

مَهاِشِ تَوان

- کریستالیزابیلیته : Cristallisabilité  
 فرانسوی، مَهایش تُوانی  
 کریستالیزاسیون : Crystallisation  
 فرانسوی، (= تبلور، قریب)، مَهایش  
 کریستالیزان : Crystallisant : فرانسوی، ۱-  
 مَهایین ۲- مَهایش نَما  
 کریستالیزه : Crystalliser : فرانسوی، ۱-  
 مَهایدَن (= بلور شدن)  
 کریستالیزه : Crystallisé : فرانسوی، مَهاییک  
 (= بلوری)  
 کریستو بریل :-؟- سیس، از سنگ های  
 گِرانِها (جواهرات سلطنتی ایران، بانک  
 مرکزی)  
 کریستیانِسم : Christianisme : فرانسوی،  
 ترسایِگری  
 کریُوسِفِر : cryosphere : فرانسوی، (=)  
 یَخُکُره، یَخِداَدَک  
 کَریَم : ۱- بخشنده، راد ۲- پَت پَذیر (پَت =  
 توبه، فرهنگ پهلوی) ۲- هُورات، هُوراد  
 (فرهنگ پهلوی)  
 کَریَم، ا، لاصل : بزرگ تبار  
 کَریَم الخِصال : آزادمنش  
 کَریَم السَّجایا : نیک خوی  
 کَریَم طبع : رادمِش (برهان)، بادِ سِرِشت  
 کَریَم نَهاد : رادنَهاد  
 کَریَمَه : کَریمه در فارسی، مؤنث کَریَم، زَن  
 باگُذشت  
 کَریمینولاجی : Criminologi : انگلیسی،  
 بَرهَشناسی  
 کُریَن، کَریَن (تک : کُره) : گوی ها (آندراج)  
 کَریَنَه : زَن سرودگویی  
 کَریوپِدولوژی : Cryopédologie : فرانسوی،  
 یَخاکِشناسی (قریب)  
 کَریونِش : بَربری تازی گشته، کَرفس آبی  
 کَریه : سُرِیانی تازی گشته (پژوهش واژه های  
 سُرِیانی)، زِشت (فرهنگ پهلوی) شِیشت  
 (صاح الفرس)، حاکِم آمد یکی بغیض و  
 شِیشت، رِیشکی گنده و پلیدک و زشت  
 (معروفی)، وَرَخِج (برهان)، سِتنِیه (برهان)،  
 سِتنِیه دیو مهر آمد به جَنگش، بزد بر دِلش  
 زَهر آلوده جَنگش (ویس و رامین)، ناپَسَند  
 (فرهنگ کوچک)  
 کَریه الصَّوت : بَدآواز  
 کَریه مَنظَر : زشت چهره  
 کَریه مَنظَری : بَدچهرگی، بَدآندامی  
 کَریهَه : ۱- سختی جنگ ۲- پُتیاره ۳- بَدآمد  
 کَز : مَر دُتند (آندراج)  
 کُز : ۱- زشت ۲- تنگ کردن

- کُزَالِیْدِین: زُفت، ذکور  
 کُزاز، کُزاز: سوزین، از بیماری‌ها، پی فشرده‌گی  
 کُزازَة: ۱- خشک شدن ۲- دَر تُر تُجِیدَن ۳- تندمزه  
 گردیدن ۴- زُفت گَشْتَن  
 کُزَبَرَة: آرامی تازی گشته، گِشَنِیز، از گیاهان  
 کُزَبَرَة الثَّعلَب ۱- شوکرانک ۲- شاهتره  
 کُزَبَرَة الحَبَشَة: سُونَبَر  
 کُزَطْرخُون: پارسی تازی گشته، کُز ترخون، از گیاهان  
 کُزَلْک: ترکی تازی گشته، گُزَلْک: کارد کوچک، دشنه‌ی کج  
 کُزوارِینَه: Casvarina: لاتینی، کاجسان، از درختان  
 کُزوان: پارسی تازی گشته، کُزوان، کُزوان (گویش کردی): ۱- درختِ بَنَه ۲- پرنده‌ای که نام دیگر تازی آن «فُضِیَة» است  
 کُزُخاطِر: کُز دِل (معین)  
 کُزور: هندی از ریشه‌ی چینی، زَرَنِبَاد، از گیاهان  
 کُس: سخت کُوفَتَن  
 کُسَاء: شکوه، بزرگی (لاروس)، بلندپایگی  
 کُسَاء: جامعه، پُوشش، کُزِیم  
 کُساب: اَلْفَنجِگَر، به دست آورنده  
 کُساحَة: ۱- خاک‌روبه ۲- لَنگی در دست و پا
- کَسَاد: مَنِبِدَه (برهان)، بی‌رواگ، مَنَدَک (بهرز)، علم و حکمت باطل و مَنَدَک بُدِی (مولانا)  
 کَسادی: مَنَدَک (برهان)، مَنَدَگی (آندراج)، وَاَزَنِش (برهان)، سَرَد بازاری  
 کُسار: کُسارَة، خُرده‌ها، ریزه‌ها  
 کُسار: شِکَننده  
 کُسارَة: بَنَدُغ شِکَن، بادام شِکَن  
 کُساف: پاره‌ای از جامه، پاره‌ای پارچه  
 کُسالَة: کُسالَت در فارسی، بی‌کاری، تَنبَلِی، سُستی، ناخوشی (فرهنگ کوچک)  
 کُسالَت آور: خواب‌آور، خسته‌کننده  
 کُسب: پارسی تازی گشته، کُسب، کُنْجَالِه، کُنْجَارِه (لاروس)  
 کُسب: ۱- اَلْفَنج، باقناعت کش، آرکشی غم و رنج، ورنه بگذر ز عقل و عشق اَلْفَنج، (سنائی، حدیقه)، (در برهان قاطع الفنجیدن برابر با کُسب کردن آمده ولی در لغت فُرس برابر با اندوختن) ۲- وِرزیدن، فَرَاگِرْفَتَن (فرهنگ کوچک) ۳- پِشِه‌وَری، پِیلِه‌وَری، سوداگری (فرهنگ کوچک)، ۴- روزی جُستَن ۵- دَرآمد، سُود  
 کُسب اطلاع کردن: فَرَاخ پُرسیدن (فرهنگ پهلوی)

- کُسرَة: آرمی تازی گشته، کُزبره: گِشینز، از گیاهان
- کُسرَة: الفنجیدن، به دَست آوردن، فراهم کردن
- کُسرَة: (تک: کاسب)، پیشه وران
- کُسرَة: کُسبی در فارسی، ۱- گِرَفَتَنی، رودروی سِرشتی ۲- پیشه وریک
- کُست بر کُست: پارسی تازی گشته، گُشت بر گُشت (معین)
- کُستبَرود: پارسی تازی گشته، کاست و افزود (معین)
- کُستج: پارسی تازی گشته، ۱- گُشتَنگ (فرهنگ پهلوی)، گُشته، گونه ای دبیره در زمان ساسانی که پیمان نامه ها و گزارش های پنهانی بدان نوشته می شده ۲- یَر بُون، از گیاهان
- کُستفَرود: پارسی تازی گشته، کاست و افزود
- کُستَنَة Chestnut: لاتینی تازی گشته، شاه بلوت، از گیاهان
- کُستج: پارسی تازی گشته، کُستیک (فرهنگ پهلوی)، کُمر بندی که هر زردشتی باید پس از هفت سالگی به کُمر بَندد
- کُسد: قُسط، بنگرید به قُسط
- کُسر: ۱- شکستگی ۲- زیر، نشانه ی زیر — ۳-
- شِکُست ۴- خُرد کردن ۵- بَرخه (فرهنگستان)، در دانشِ آنکارش ۶- سوی،
- زی، کناره ی خانه ۷- کَم، آنَدَک، خُرده ۸- رخنه، شکاف
- کُسر شَان: فرود مَنشی، فرودی منش
- کُسر عَظَم: شکستگی اُستخوان
- کُسر کُردن: کاهیدن (فرهنگ پهلوی)
- کُسر وی: کُسر وی در فارسی، خُسر وی
- کُسرَة، کُسرِه در فارسی: زیر —
- کُسر ی: کُسر ی در فارسی، خُرده، شماره ی خُرده
- کُسر ی: پارسی تازی گشته، خُسر و (لاروس)
- کُسر ی: کَم، کَمبُود، کَمداشت
- کُسر ی آوردن: کَم آوردن، در شُمارش
- کُسط: قُسط، بنگرید به قُسط
- کُسطال، کُسطَل: گرد، گرد خاک
- کُسف: ۱- بُریدن، جامه را ۲- پاره کردن ۳-
- بوشاندن ۴- فروخواندن ۵- گرفتن خور ۶-
- بَرگُشتن چهره ۷- دل شُور زدن
- کُسفِیَة: کُسفِیَه، نام دیگر منصوریّه که می گفتند منصور عجل ی به آسمان رفته، این واژه از کُسفِیَة گرفته شده که برابر است با پاره ای از چیزی یا پاره ای از آسمان، اینان از منصور عجل ی پیروی می کردند
- کُسکاس: خِپَله، مَرَد
- کُسل: تَنبَلی، سُستی، بیکاری

- کَسِل: تَنَبَل، سُست، نیشپ (فرهنگ پهلوی)  
 کَسِل: زِه جدا شده، زِه جدا از کَمَان پنبه زَن  
 کَسِلان: ۱- تَنَبَل، سُست، بیکاره ۲- تَنَبَل سِه  
 انگشتی، از جانوران: Bradypus (لاروس)  
 کَسِلانی: در تازی نیامده، ناتوانی، سُستی  
 کُسمِیتیک Cosmétique : فرانسوی، ۱-  
 زیب آزار ۲- زبداشت (= حفظ زیبایی)  
 کَسْمَلَة: پاورچین، با گام نزدیک راه رفتن  
 کُموپولیتیسِم Comopolitisme :  
 فرانسوی، جِهان میهنی  
 کُسموژنی Cosmogonie : فرانسوی،  
 بُندِش، دانش بُندِش (فرهنگ پهلوی)،  
 کیهانزایی (قریب)  
 کُسموژنیک Cosmogonique : فرانسوی،  
 بُندِشیک  
 کُسموگراف Cosmographe : فرانسوی،  
 کیهان شناس  
 کُسموگرافی Cosmographie : فرانسوی،  
 کیهان شناخت (سعید نفیسی)  
 کُسمولوژی Cosmologie : فرانسوی،  
 جهان‌نگشت شناسی، کیهان‌شناخت (قریب)  
 کُسمولوژیک Cosmologique : فرانسوی،  
 جِهان گشتیک  
 کَسِمِه: ترکی، نانِ کُلیچه
- کَسِمِه: پارسی است: ۱- پُنْجِه، موی را گفته اند  
 که از سر زلف پیچ و خَم داده بر پیشانی گذارند  
 (برهان) ۲- گیس ساخته  
 کَسِنَا: گاودانه، از گیاهان  
 کَسَنَج: پارسی تازی گشته، کَشَنج، کَشَنگ، از  
 گیاهان  
 کُسوب: ۱- به دست آورنده ۲- فراگیرنده ۳-  
 وِرَزنده  
 کِسَوْت بُریدن: جامه بُریدن، جامه ی نو بُریدن  
 کِسَوْت گری: ۱- تر زبانی، تر جَمانی ۲-  
 گُزارِشگری، در این سروده ی نظامی:  
 خِرَدنامه ها را به لفظ دَری، زیونان زبان کرد،  
 کِسَوْت گری  
 کُسور: (تک: کَسِر)، ۱- خُرد شماره ها-  
 بَر خه ها ۲- کَمی ها، کَمداشت ها  
 کُسوف: میتری تَمیک (فرهنگ پهلوی)،  
 مِهَر تَمیک، خُورگیر، خورتار  
 کُسول: سُست، تَنَبَل  
 کُسوم: بُرنده، کسی که در کار بُرندگی دارد  
 کِسَوَة، کُسوَة، کِسَوْت در فارسی، جامه،  
 پوشیدنی  
 کُسی: دُنِباله، تَه  
 کَسِیح: ۱- رَمینگیر ۲- ناتوان  
 کَسید: ۱- مَنَدک، بی خریدار ۲- پُست



کَسِير: شکسته

کَسِيرِس: ۱- می خُرمَا ۲- بُوَزه، می جُو ۳- نانِ  
شِکسته ۴- گردِ گوشت: گوشتِ خُشکِ کُویده  
کَسِيرِسْت Cosiste : فرانسوی، هملرز  
(قریب)

کَسِيْفَة: پاره، از چیزی (لاروس)

کَسِيْقُون: تازی گشته، سوسنِ دشتی، سَنجار  
(= Glaieul فرانسوی)، از گیاهان

کَسِيلا: کَسِيلَه، از کهيلا: هندی، دارچين  
خَتايی (= سَلِيخَة)، از گیاهان

کَسِينُوس Cosinus: لاتینی، هامچوب:  
ساخته از هام (= تَمَام، پهلوی)، وجوب  
(= جِيب، برای آگاهی بیشتر بنگرید به واژه ی  
جِيب)

کُش: نَرگُرد، که بدان خرماين مادينه را گشني  
دهند

کِشاح: داغِ پَهلُو (آندراج)، داغی که بر  
پهلوی ستوران نهند

کُشاحَة: دُشمنی پنهان، کینه (لاروس)

کِشاط: ۱- آشکارگی، پیدایی ۲- پُوست  
بازکرده

کِشاط: کُشتگر (= سَلَاخ)

کُشاف: ۱- پَرده گُشاینده، پَرده گُشای ۲.  
آشکارکننده، پیداکننده (غیاث اللغات) ۳-

پيشاهنگ (لاروس)

کِشافَة: پيشاهنگی (لاروس)

کُشاصِر: زشت روی، زشت پیکر: مرد

کُشاة: آك، آهوك، زشتی

کُشِب: گُوشْتبَارگی، پرخوردنِ گوشت

کُشْتَبان: پارسی تازی گشته، از واژه ی

کُشاتبين به آرشِ گُلِ انگستانه، ۱- کُشاتبين،

گُلِ انگستانه ۲- انگستانه: انگستانه ی دَرزی

۳- رَخمه (= مَضْراب)

کُشتی بُخار: کُشتی دُودی

کُشتی شُرَاعی: کُشتی بادی

کُشتی صَحراء: کُشتی بیابان، گُواژ: ماده شُتر

کُشتی غَم: کُشتی آندوه، گُواژ: جهانِ فِرودين

کُشتی نوح: کُشتی نوآه، گواژ: ۱- پياله ۲- دِل

۳- خاندانِ بياميرص (از فرهنگ رشیدی)

کُشخ: ۱- تَهيگاه ۲- شَبَه سفید، از سنگ های

گرانبها، که چون چَشمِ پَنام برگردن آویزند ۳-

رويگرَدانی، بُرِيدنِ پيوند ۴- پایداری: درکار

کُشخ: دَرْدِ پَهلُو

کُشخان، کِشخان: پارسی تازی گشته، کُشخان

(= دَيُوْث، صحاح الفرس)، اين طُرفه که

مُوبدی گرفته است، بر يك دو کُشيش رَنگ

کُشخان (خاقانی)، کُشِيخان (گویش گیلکی)،

ساحر درگر تویی، شاعر زرگر مَنم، کیست که

بادِ بُروت، زین دو کُشیخان بُرد (عبدالرزاق

اسپهانی)، غَلْتیان

کُشد: گاز زدن، به دندان بُریدن

کُشر: نانِ خُشک ۲- نِرم خندیدن، شِکر خند زدن

کِشِرَه: شِکر خندگی

کُشط: برهنه کردن

کُشف: ۱- آشکارش، پیدایی ۲- یابش، یافتن

۳- پیشاهنگی (لاروس) ۴- خودآشکاری (=

مُکاشِفَة)

کُشف: داغسری

کُشف کردن: ۱- یافتن ۲- آشکاراندن، آشکار

کردن

کُشِفِی، کُشِفی: در فارسی: یافتنی، آشکاره

کُشِفِیات: (نک: کُشِفِیَة)، یافته‌ها، آشکاره‌ها

کُشِفِیَة، کُشِفیه: در فارسی، مؤنث کُشِفِی -و-

سازمان پیشاهنگی (لاروس)

کُشِک: آبجو (لاروس)، کُشک که دُرد ماست

است پارسی است

کُشِک: پارسی تازی گشته، کُوشک (لاروس)،

کُشک (برهان)

کُشِک: پارسی تازی گشته (لاروس) ۱- کُشک

(کُردی)، کُشک ۲- بَلْغُور، بَرغول، گندم

نیم کوفته را گویند و هم چنین آشی را که با گندم

نیم‌کوفته پزند، کُشکبا (برهان) ۳- کُوشک

ایوان، کُشک ایوان

کُشکُش: ۱- تاه، تایی، چین جامه ۲- نوار، که

بر جامه دوزند

کُشکُشَة: گُریز، گریختن

کُشکُول: پارسی تازی گشته (در لاروس آرامی

تازی گشته)، کُشکُول، کُجُول، کُزُول، ریغال

(برهان)

کُشکُولَة: پارسی تازی گشته، کُشکُول

کُشم: یوز پلنگ

کُشِم: بینی بُریده

کُشِمِش: خارتوت، از گیاهان (لاروس)،

کُشِمِش پارسی در ساختار قِشِمِش به زبان تازی

رفته است

کُشِنِی: پارسی تازی گشته، کُشَنج، کُشَنگ

(برهان)، از گیاهان

کُشَنِج: پارسی تازی گشته ۱- گُشَنِز (برهان)

۲- گل لاجوردی، بالنگو (معین)

کُشُوت: سُر یانی تازی گشته از لاتینی -Cus

cuta، اَفَرَهَنج (برهان)، از گیاهان

کُش و قُوس: ۱- پیچ و تاب ۲- خمیازه

کُشَة: کاکُل، کُفک

کُشَة العَجُوز: کُلسَنگ، از گیاهان (لاروس)

کُشیده خاطر: تنگدل، دل شکسته

کُشیده عقل: ۱- خِرَد رفته، گُول ۲- ناآگاه

(معین)

- بُجُول، دُوخود، در دانش اَنگارش  
 کَشیده قامت: کَشیده بالا، بُلند بالا  
 کَعَبِ پیاله: زیر پیاله، زیر پَنگان  
 کَشیش: سُر یانی، کَشیش  
 کَعَبَتین: دُوتاس  
 کَشیش: جُوشِ می  
 کَعَب دار: پایه دار  
 کَشیف: آشکار، برهنه، نمایان  
 کَعَب غزال: کَعَب الغزال: رُسته (برهان)، از  
 کَشیک، کَشک: ترکی، پاسایی (گوش  
 خوردنی ها  
 گیلکی)  
 کَعَب گُرج: پَزُولِ گُرج، پیکان و دَندگان بر  
 کَشیکچی: ترکی، پاسا (گوش گیلکی)  
 پای می بسته اند، به گمانِ آن که چون گُرج  
 کَشیک خانه: پاسا خانه  
 تواند دَود  
 کَشیک دادَن: پاستَن (گوش گیلکی)  
 کَعَبه: کَعبه در فارسی ۱- هَشت کُنَج (= مُکَعَب)  
 کِطام: بَند، بَست  
 ۲- کَتاک (= اطاق، فرهنگ پهلوی) ۳-  
 خُدا یخانه، از آن روی که هَشت کُنَج است.  
 کَعَبه جان: دِلخواه، خواسته ی جان  
 کَعَبه کَظم: بازداشت خَشم، فرو خوردنِ خَشم  
 کَعَبه جَهانگرد: کَنکِ جَهانگرد، گُواژ: خُور  
 کَظم: ۱- سیر ۲- اَنبوهی ۳- دِلتنگی ۴-  
 کَعبه خُوی: خوشخوی  
 کَعبه مُحَرَم نشان: گُواژ: خُور  
 کَعبیه: کَعبه در فارسی، گروهی از خَرد گرایان  
 گُرا نیاری  
 (= معترَله) که از ابوالقاسم بن مُحَمَّد کَعبی  
 کَعاب: به گونه ی رَمَن، تاس های نَرَد  
 کَعاب: به گونه ی رَمَن، سَر اُستخوان ها  
 کَعاب، کِعام: دَهان بَند شتر (لاروس)  
 کَعَب: ۱- شِتالَنگ (برهان) ۲- پَچول، پَزول  
 (برهان) ۳- تاسِ نَرَد ۴- گِرِه، گِرِه که میان دو  
 بَند است، چنانکه دَر نی ۵- سَرفرازی ۶-  
 کَعَد: گُوال، گالِه  
 کَعَدبه: ۱- کَلاشخانِه (= خانِه عَنکبوت) ۲-

سِيَاب (= حباب)، آبسوار، گُنَبْدَك

كَهْدَة: دَرَبُوش

كَهْر: کوهان

كَهْرَة: زگیل

كَهْسَم: گورخر (آندراج)، از جانوران

كَهْسُوم: خَر، از جانوران

كَعَك: پارسی تازی گشته، كاك (برهان)،

گونه‌ای نان

كَعَكَات: (تَك: كَعَك)، از ریشه‌ی پارسی،

كاك‌ها

كَعَل: ۱- بازگفته، بازکرده ۲- سرگین چسبیده

۳- خُرما، به هم چسبیده ۴- توانگر زُفت

كَعَم: لَب مَكیدن

كِعِم: زینه دادن، تَرِكش

كُعوَب: نارستانی

كُعوَب: (تَك: كَعَب)، شتالنگ‌ها، پُرول‌ها،

گره‌ها

كُعَيْت: بُلْبُل (غیاث اللغات)، هزارآوا

كَف، كَف در فارسی: ۱- پنجه (آندراج) ۲- دَم و

دَسْتَگاه ۳- هَبَك، خَو (= کَف دست یا پا، برهان)

۴- قَراوانی ۵- خُرفه، از گیاهان ۶- دَر چامه

سنجی (= عروض) تازی انداختن وات هفتم

است اگر خاموش باشد مانند ن در فاعلاتن،

كَف، چون كَف دَسْت پارسی است (بهرز)

كِفَاء: کَفاء، مانند، هَمَتا

كِفَاء: بَرابری، هَمَتایی (لاروس)

كِفَاءَة: كَفَات در فارسی ۱- هَمَتایی، بَرابری،

هَمانندی ۲- کارایی ۳- سَر به سَری،

هَمپایی

كِفَات داشتن: هَمپایه بُودن

كِفَاتِي، كَفَاتِي در فارسی: ۱- هَمَتایی، هَمدوشی

۲- بَس، بَسَنده

كِفَات: ۱- دَر بَر گیر، دَر بَر گیرنده ۲- گردگاه:

جای گرد آمدن

كُفَار: (تَك: كَافِر)، بی دینان، ناسپاسان

كَفَارَة، كَفَّارَة در فارسی: تُو جَش، آن چه بدان

گُناه را پاك گردانند (فرهنگ پهلوی)، تُو زَش

(فرهنگ پهلوی)

كَفَّارَة ای: تُو جَشی

كَفَّارَة دادن: تُو جِیدن

كَفَّارَة دار: تُو جِشمنَد

كَفَّارَة داری: تُو جِشمنَدی

كِفَاس: ۱- بالا پُوش ۲- پاؤند، وِرَوَند (= قُنداق

کودك)

كَفَاش: ساخته‌ی فارسی گویان از كَفَشِ

پارسی به شیوه‌ی تازی، كَفَشگَر

كَفَاشی: ساخته‌ی فارسی گویان از كَفَشِ

پارسی، كَفَشگری

داشتن

کَفَافِیتِ کَرْدَن: تَایِیْدَن (فرهنگ پهلوی)، بَس

بودن ۲- بَرآمدن، کار ساختن

کَفَ بَیْن: خَو بَیْن، هم آوای فرزین (خَو = کَفِ

دست، برهان)، هَبَک بَیْن

کَف بَیْنی: خَو بَیْنی، هَبَک بَیْنی

کَفْت: دِیگچه ۲- مَرگ ۳- فِرز، چُست: مَرَد ۴-

واژگونی، دَمَرشُدَن

کَفْت: مَقْلُوب کِتَف، بَنگَرِید به کِتَف

کَفْتَه: پارسی تازی گشته، کُوفته، کُوفته ی

خوردنی

کَفْتِیْن: تَنْبِیَه کَفَه، دو کُوسَتَک، دِوِلَه ی ترازو

کَفْجَل: از کَفَل تازی، سُرین

کَف حَضِیْب: دَسْت رَنگِیْن (غِیاث اللغات)

کَفْحَه: پارسی تازی گشته، کَفْک، کَفِ شِیر،

سَرشِیر

کَفَر: سُرِیانی تازی گشته، دِه (لاروس)

کَفَر: ۱- زَمِیْن دُور دَسْت ۲- تَخْلَه (برهان)،

دَسْتوَارْک، چُو بَک ۳- خَاک ۴- تاریکی شَب ۵-

فِر و گِر فتن ۶- ناسپاسی

کَفَر: بی دینی، ناباوری

کَفَر: کوه بزرگ، کوه بُلند (آنندراج)

کَفَر: ۱- گردنه ۲- نِیام بهار خُرما ۳- آلِه

(=عقاب)

کَفَاف: ۱- هَمَانَد، هَمَتای ۲- بَسَنَدَه، بَسایی

(فرهنگ کوچک) ۳- روزی اندک ۴- تُو رتِیز

(برهان)

کَفَاف: ۱- پِرامُون، گِر دَا گِر د ۲- لَبَه ی تیغ، دَم

شَمشِیر ۳- لَبَه دوزی، لَبَه دُخته

کِفَال: رُوسی از یونانی Kēpalē، سَرماهی، از

ماهیان

کِفَاف السَّحاب: دامنه ی آب

کِفَاف الشَّیْء: دُورْک، دُورْکِ چیزِی

کِفَاف الْأُذُن: دُورْکِ گوش

کَف الدَّب: مَرْمُک، از گیاهان

کَف السَّبْع: کَبِیج (برهان)، مَوسَک (گوش

اسپهانی)، گونه ای کَرَفَس

کَف العَدْرَاء: پَنجَه ی مَرِیم، از گیاهان (معین)

کَف النَّسَر: زَنگی دارو (لاروس)

کَفَالَه، کَفَالَت در فارسی: ۱- پَایندانی ۲-

سَر پَرستی، بابِزایی، بَرِستاری (فرهنگ

کوچک) ۳- جَانِشِینی

کَفَالَت نامه: پَایند نامه

کِفَافَه، کِفَافِیت در فارسی: ۱- تَایِش (از

پهلوی)، بَسَنَد (برهان)، بَسایی، بَسَنَدگی ۲-

بَرآزَنَدگی، شایستگی ۳- کاردانی، کارگردانی،

کارآمدی

کِفَافِیت داشتن: ۱- کارآمد بودن ۲- شایستگی

کَفَل: سُرین، سُرینِ ستور، سُرینِک، پَرِیک،

هَخت (فرهنگ پهلوی)

کَفَل گاه: سُرین (آندراج)

کَفِ مرجان، کَفِ عطا: شاخه‌ی بُسَد

کَفِ مَریم: گیاه پنجه‌گشت (لاروس)

کَفِ مَوْسَی، کَفِ بَیضاء، یَدِ بَیضاء: دَست مَوْسَی

کَفَن: مُرده بُوَش، مَرگِجامه (بهرز) آبچین

کَفَن: ۱- مُرده پوشاندن ۲- پوشاندن ۳- رِشتن

۴- خورشِ بی نَمک

کَفَن بر چوب کَرَدَن: دادخواستَن (آندراج)

کَفَن بَر دَرِج دُوختن: زَره مَرگِجامه کَرَدَن

کَفَن بُرِیدَن: مُرده بُوَش بُرِیدَن

کَفَن پاره کَرَدَن: مُرده پوش دَرِیدَن، گَواژ: رِستَن

از سیج (= خَطَر)

کَفَن دُزد: مُرده زَن، آبچین دُزد

کَفَن دوزی: مَرگِجامه دوزی

کَفَنَة: پایتالِ خاکی (لاروس)، از گیاهان

کَفَنی: پارسی است، کَبَنی، کَبَنک، گونه‌ای

جامه

کُفَو: ۱- هَماوِز (برهان) ۲- هَمسَر

کَفَو، کَفو در فارسی: هَمتای، هَمال

کُفُور: ۱- بی دین ۲- ناگِر وَند ۳- ناسِباس

کُفُور: نَمک ناشناسی، ناسِباسی

کُفَة: ۱- بِیخِ درخت ۲- کرانه‌ی اَبر ۳- دامنِ

کُفَر: اکدی تازی گشته از کُو پَرُو، کُزَف (= قیر)

کُفَر الیهود: آبداروی کوهی، آبداروی پالوده

کُفَر آمیز: دُشدینانه (از پهلوی)

کُفَران: ناسِباسی (آندراج)

کُفَرانِ نَعمت: نَمک ناشناسی (لاروس)

کَفِ رَفَتَن، کَفِ زَدَن: کِش رَفَتَن، خَو زَدَن

کَفِ رَو، کَفِ زَن: خَو رَو، کِش رَو

کَفَرَة: (نک: کافر)، بی دینان، ناسِباسان

کُفَری: ۱- بَدِیدَن، دُشدین (فرهنگ پهلوی)،

۲- خَشمگین

کُفَری، کُفَری، کُفَری، کُفَر در فارسی: نیام

بهاره‌ی خُرمای

کَفِ زَدَن: ۱- کِش رَفَتَن، در دادن و گِرَفَتَن بُول

۲- دَسَتَک زَدَن، خُنبَک، خُنبِیدَن (برهان)

کَفِ زَنان: خُنبان، دَسَتَک زَنان

کَفِ سَفید: خَو سَفید، دَست و دِلِبابز

کُفَعان: گُرسیر، از گیاهان، در فرانسوی:

Selaginelle

کَفِ عائِشَة، کَفِ عایشه در فارسی: پنجه‌ی

مَریم (آندراج)

کَفِ قایق: آب زَل (گویش گیلکی)

کِفل: ۱- بَهره ۲- هَم چَند ۳- هَمتا (آندراج)،

۴- زیربوغی ۵- پَشم نو ۶- پایندانی ۶-

هَمسَوار

- زره ۴- دام، دامِ شکار ۵- لَبِه  
 کَفَّة: کَفَه در فارسی، ۱- کُوسَتَک (فرهنگ  
 پهلوی)، پَلَه ی ترازو ۲- گرد، گردِ ۳- چَاهَک  
 کَفَّة المیزان: کُوسَتَک، پَلَه ی ترازو  
 کَفی، کُفّی، کافّی: بنگرید به کافّی و- باران  
 کَفیت: ۱- هَمآورد ۲- روزی گذران  
 کَفیح: ۱- آنْگِل، مهمان ناخوانده ۲- هَمسَر،  
 شوهر ۳- هَمتای ۴- تیزرو، تیزگام: مرد ۵-  
 هَمخوابه  
 کَفیت: کُور، نابینا (لاروس)  
 کَفیل: ۱- پائِنْدان، ای پسر وامخواه، روزِ  
 پَسین، جان سِتاند به رهن پائِنْدان (نزاری) ۲-  
 شالِک (برهان)، جانِشین  
 کَفّین: تَنبِیَه کَفّ، دُوخُو، دُوهَبَک  
 کَفیّه: روزی بخور و نمیر  
 کُک Coke: فرانسوی، زُگالْک  
 کُکالیّه Cacialia: لاتینی تازی گشته، تُوْدَره،  
 تُوَجَره، از گیاهان (معین)  
 کُکَتُو Cockatoo: انگلیسی، تُوْتی پَشدار، از  
 پرندگان  
 کِکَتُوس: کاکتُوس، بنگرید به کاکتُوس  
 کَکلیک اودی: ترکی، آس بُوْیه (معین)، از  
 گیاهان  
 کُکلینگ Cockling: انگلیسی، کیس
- خوردگی (فرهنگ فنی)  
 کُکُون Cocoon: انگلیسی، پیلِه، پیلِه ی  
 ابریشم (فرهنگ فنی)  
 کُل: از Kullos: یونانی ۱- خَم ۲- کَجی  
 کَل: ۱- پَشَتِ کارد ۲- داتْکُو، داتْگُزار  
 (= وکیل) ۳- سَتَم ۴- سَخْتی ۵- آندوه ۶- زَن،  
 هَمسَرِ مَرَد ۷- گِرانی، سَنگینی ۸- گِرانجان:  
 مَرَد ۹- سُسْت  
 کُل: هَمای (پهلوی)، هَماد (برهان)  
 کُلا: روی هَم رفته، روی هَم  
 کُلا: Cola: لاتینی، سیاه گِرْدُو، گُوَز زَنگی (=)  
 جَوَزالْزَنج، تازی گشته) از گیاهان  
 کِلَاء: نَگْهبانی  
 کِلَاءَة: کِلَاَت در فارسی، ۱- نَگْهبانی،  
 پاسداری ۲- پُشتیبانی ۳- نَگْرِسْتَن، چَشم  
 دوختن  
 کِلاب: سَگدویی، هاری  
 کِلاب: (تک: کَلَب)، سَگان  
 کِلَاب: سَگبان، سَگباز  
 کِلاب Club: انگلیسی، ۱- باشگاه  
 (فرهنگستان) ۲- گُر ز  
 کِلاب سودا Clubsoda: انگلیسی، جُوشاب  
 کِلاب هُوس Clubhouse: انگلیسی، باشکده  
 کِلاج Cluch: انگلیسی، از واژه ی Clyccan



کِلاسی: آموزشی  
 کلاسیفیکاسیون Classificatione :  
 فرانسوی، رده بندی  
 کلاسیک Classique : فرانسوی، ۱- ترادادی  
 ۲- دیرینه ۳- پیشینیان، پیشگامان ۳- آموزیک  
 کَلّاش: از قَلّاش ترکی، ۱- کُلاهبردار، ترفندگر  
 ۲- آبیاری ۳- لَوْنْد ۴- میخواره ۵- تَهِدِست  
 کَلّاشی: از ریشه ترکی، ۱- کلاهبرداری ۲-  
 آبیاری، زرنگی ۳- لَوْنْدی ۴- میخواری ۵-  
 تَهِدِستی  
 کَلّاشی کردن: ۱- ترفند زدن، کلاه برداری  
 کردن ۲- می زدن، مَسْت کردن  
 کُلاع: ۱- شکیبایی ۲- میدان جنگ  
 کَلال: از کَلالَة: ۱- خستِگی، ماندگی ۲- مُردن  
 ۳- بی‌رخنا (رخنا = اِرت بر، از پهلوی)  
 کلام: ۱- گُویِش (فرهنگ پهلوی)، نوله  
 (برهان)، گُفت، فِرستاده چون گُفتِ پیران  
 شنید، به کردار باد دَمان بَرَدَمید (شاهنامه)،  
 سَخَن، سَخَوَن (فرهنگ پهلوی)، گُفتار ۲-  
 سَخْتِه شناسی (= علم کلام)  
 کلام: ۱- زمینِ دُرُشت ۲- گِلِ خُشک (لاروس)  
 کلام آسمانی: کلامِ الهی: مانشر (فرهنگ  
 پهلوی)، گُفتِ برین، وَخْش (فرهنگ پهلوی)  
 کلام الله: کُراسِه (برهان)، نبی (= قرآن)

انگلیسی کُهن به آرشِ بَرِج کردن، بَرِچه  
 کِلَاج اُوت Cluch out : انگلیسی، (= کِلَاج  
 گرفتن، فرهنگ فنی)، بَرِچه گرفتن  
 کِلَاج دیسک Cluch disk : انگلیسی، (= گِردِه  
 کِلَاج = صفحه کِلَاج، فرهنگ فنی)، گِردِه  
 بَرِچه  
 کِلَاج هاب Cluch hub : انگلیسی، (= توپی  
 کِلَاج، فرهنگ فنی)، بَرِچه گِردِک  
 کُلاح: سَخْت، تَنگ، چون روزگارِ تَنگ  
 کِلارینِت Clarinette : فرانسوی، سیانای، از  
 سازها  
 کَلّاس: ۱- آهکساز، آهکفروش ۲- شمشیر  
 بُران (لاروس)  
 کِلَاس Classe : فرانسوی، ۱- پایه ۲- زَستِه  
 (= صنف) ۳- گُن (= جنس) ۴- دودمان، دُوده  
 ۵- هَمشاگردان، هَمشاگردی ها ۶- آموزش ۷-  
 زَنجیره، تیره ۸- گروه ۹- رده ۱۰- آموزگاه  
 (= کلاس درس)  
 کِلَاسمان Classement : فرانسوی،  
 سامانِش، رده بندی  
 کِلَاسور Classeur : فرانسوی، هِزارِیشه،  
 هِزارِیشه  
 کِلَاسِه کردن: سامان دادن، رده بندی کردن، در  
 فرانسوی Classifier

کلام غیر فصیح: سنسان (برهان)، کَلَبَه

کلام فصیح: کُفَّتِ رُوشَن

کلام کذب: اَنیسان (معیار جمالی)، این واژه

در «صاح الفرس» تنها برابر با «مخالفت»

آمده

کلام فضول: لاف (برهان)

کلام مخلوط: دوزبان، ریخته (آندراج)

کلام منشور: نوشته

کلام منظوم: سرود (= شعر،

صاح الفرس)، دگر نخواهم گفتن همی ثنا و

غزل، که رفت یکسره مقدار و قیمت سرود

(لبیبی)

کلام نرم کردن: سنجیده گفتن، نرم گفتن

کلامی: در تازی نیامده، ۱- سخته شناس ۲-

سخته گوی، سخته، در پارسی برابر است با

سُخَن پَرَوانی (= کلام استدلالی)

کلان Clan: انگلیسی، ۱- همبیار ۲- همبهر

کلاویسن Clavecin: فرانسوی، میزچنگ، از

سازها

کلایه Clavier: فرانسوی، شستی، زبانزد

خُنیا

کُلاّه: ۱- دَرَنگ (آندراج) ۲- مَولِش

(= مهلت) ۳- پِشادَست (= بیعانه)

کَلَب: سُرِیانی تازی گشته (پژوهش واژه های

سریانی) ۱- سَگ ۲- چَنگَک ۳- دَوال ۴- شیر، از

جانوران - جُو، دانه ی جو ۶- پادیر (= شمع،

که دیوار سُست بدان اُستوار کنند)

کَلَب: ۱- سَگِ هار ۲- هار ۳- تَنگی، چون

تنگ سالی ۴- پَر رُو، چون گدا

کَلَب الأکبَر: کَلانَسَگ، از چهره های سپهری

کَلَب البَحَر: کُوسه (لاروس)، از ماهیان

کَلَب العِیَار: شَعْرایِ یَمانی: شَباهَنگ، از

چهره های سپهری

کَلَب الماء: سَمور دریایی، سَگ آبی (لاروس)

کَلَبِستان: مَاشِرز (برهان) = گاز دندان کشی،

اَنیر آهنگری، در فارسی کَلَبَتین گویند

کَلَبَه: پارسی تازی گشته، کَلَبه (= دَکّان)،

مِفرِوشی

کَلَبَه: ۱- خَشکسالی، تنگسالی ۲- سَختی

سَرمَا، زَمهریر ۳- گُربه، از جانوران

کَلَبَه: مؤنث کَلَب، ۱- مادۀ سَگ ۲- خَارتِیز

کَلَبی: سَگ رُوش، هَریک از وابستگان به

دبستان فرزانی سَگ رُوشی، در

انگلیسی Cynic, Canine

کَلَبیّات: تیره ی سَگ سانان (لاروس)

کَلَبیّات الرُّؤوس: تیره ی سَرسَگیان

کَلَبیّون، فلسفۀ کَلَبیّون: سَگ رُوشی، در

انگلیسی Cynicism

- کُلُشیءِ یرجع الی اصله: ترجمان: به گوهر باز  
شدنِ پارسی است (واژه‌نامک، نوشین)
- کَلْع: چَرکپایی  
کَلْع: چَرکین، ریمناک  
کَلَف: سیازرد، از رنگ‌ها ۲- تاش (= کَلَفی  
باشد که بر روی و اندام مردم پدید آید و آن را  
عوام ماه گرفت خوانند، برهان)، بَشَنج (برهان)  
کَلَف: ۱- کُنْجودک، کَمَک ۲- سیاسُرخ، سُرخ  
تیره، از رنگ‌ها  
کَلَف: شیدا، شیفته: مرد  
کَلَفاء: میِ سُرخ  
کَلَف الشمس: خورکُنْجُدک  
کُلْفَن Colophane : فرانسوی، زَنگباری،  
سَکَرک  
کَلَفَة: کَلَفَت در فارسی ۱- پَرستِه (برهان)،  
کَنیزک ۲- کِیارا، تاسه (صحاح الفرس) ۳- یال  
(= به معنی فرزند و عیال است، برهان) ۴-  
دَرِدَسَر، گِرِفَتاری ۵- سُرخ تیره، از رنگ‌ها  
کَلَفَة: کَلَفه در فارسی، کُنْجودک، کُنْجُدک،  
کَمَک  
کَلک: پارسی تازی گشته کَلک (لاروس)،  
کَرَجی گونه‌ای از چوب و نای و مَشک باد کرده  
کُلکُتار Colcotar: فرانسوی، اُخرای ساخته  
کُلِکتور Collector: انگلیسی، گِرَدآور
- کُلپس Collapse: انگلیسی، ۱- فروپاشی،  
ریزش (فرهنگ فنی) ۲- ویرانی  
کُلُشوم: ۱- گِرَد چهره: زَن ۲- پیل، از جانوران  
۳- پَش بِرچَم ۴- از نام‌های تازی برای زنان  
کَلَج: چَوامرد دَلیر (لاروس)  
کُلْخُم: نای زَبان، از گیاهان  
کَلِر Chlore: فرانسوی از Chlōros لاتینی به  
آرَش سَبز پَریده، سَبز، از تُو پالْدیس‌ها  
کُلرا Choléra: فرانسوی، ریتاک (= وِباء،  
ریتاک از ریتَن پهلوی)  
کَلرور Chlorure: فرانسوی، سُرَاک (بهره از  
پهلوی)  
کلروفرم Chloroforme: انگلیسی، هُوشبَر  
کلروفیل Chlorophylle: فرانسوی، سَبزینه  
کلرومیسیتین Chloromycetin: انگلیسی،  
کَفک‌پاد  
کَلس Calx: لاتینی تازی گشته، آهک  
کُلِستِرول Cholesterol: انگلیسی، از لاتینی  
Colé + Stereos، زَرْدابست (Colé در لاتینی  
آرَش زرداب و Stereos آرَش بَسْتِه را دارد)  
کُلِسَة: تیره، رَنگ تیره  
کَلِسی: از ریشه‌ی لاتینی، آهکی  
کَلسیوم Calcium: انگلیسی، لاتینی، دُوس  
(بهره از فرهنگ پهلوی)، از توپال‌ها

(فرهنگ فنی)

(= مترجم، فرهنگ پهلوی)

کَلکَتیو بار گینینگ Collective bargaining

کَل مَکَل: از قال مقال تازی، غوغا (این واژه

: انگلیسی، (= مذاکرات دسته جمعی، فرهنگ

پارسی است)، شور و بانگ

جامعه شناسی)، چانه زدن گروهی

کَلَمِل: کالومِل، بنگرید به کالومِل

کَلکَتیو بی هیوور Collective behaviour :

کَلَمَن: در فارسی کَلَمَن و کَلَمَن گویند، تازی

انگلیسی، (= رفتار دسته جمعی، فرهنگ

گشته، چهارمین کُوده وات که از کَل، م، ن پدید

جامعه شناسی)، رفتار گروهی

آمده

کَلکَتیو کانسامپشن Collective consump-

کَلِمَة، کَلِمه در فارسی: سُرانی تازی گشته

tion : انگلیسی، (= مصارف جمعی، فرهنگ

(پژوهش واژه های سُرانی) ۱- آخت

جامعه شناسی)، گُسارِشِ گروهی

(اوستایی)، رَند، واج (فرهنگ پهلوی)، واژه

کَلکَتیو کانشنس Collective consience :

(برهان) ۲- سَخَن، گَپ

انگلیسی، (= وجدان اجتماعی، فرهنگ

کَلِمَة التَّوْحید: واژه ی یگانگی، در اسلام:

جامعه شناسی)، وَرُومِ گروهی (وَرُوم =

لا اله الا الله، ایزدی نیست مگر خدا

وجدان، فرهنگ پهلوی)

کَلِمَة الله: ۱- سَخَن خُدا، فَرمانِ خُدا ۲-

کَلکسیون Collection : فرانسوی، هَنبار

شید اسْمَهید (= روح القدس)، نزد تر سایان

(= مجموعه، فرهنگ پهلوی)

کلودیون Collodion : فرانسوی، سِرِشَم پنبه

کَلکسیونر Collectionneur : فرانسوی،

(معین)

هَنبارگر

کُلُوف: کار دُشوار (لاروس)

کَلِم: کَلِمات (تک: کَلِمَة) و اچان، واژگان

کُلُویون Colluvion : فرانسوی، گِرانشِرُفَت

کَلِمات جادویی: نیرنگ (فرهنگ پهلوی)،

(قریب)

این واژه را برخی برابر با تَرَفَنَد (= حیل) به کار

کُلُوة، کُلُوه: گُرده

می برند که روا نیست

کُلُوة الماء: وَرُغ کش (لاروس)، از گیاهان

کَلَمائی: زَبان آور: مَرَد (لاروس)

کَلوئید Colloid : انگلیسی، (= حالت تعلیق

کَلِمچی: (= کَلِمَة تازی + چی ترکی)، تَرجمان

ذَرَات جامد در سَبّال، فرهنگ فنی)، دروایی

کُلُوئیدز Colloids: انگلیسی، (= مواد کلوئیدی، ذرات مُعلق، فرهنگ فنی)، دروایان  
 کِلَّه، کِلَّه: در فارسی، ۱- پشه‌بند ۲- سرشکوان،  
 سرشکون (= پرده‌ای را گویند که در شب زفاف به پیش عروس بیاویزند و آن را به عربی کِلَّه گویند، برهان قاطع)  
 کَلَّه خُراب: کَلَّه خُشک  
 کِلَّه خُضرا: سرشکون سبز، گواژ: آسمان  
 کِلَّه دُخانی: سرشکون دودی، گواژ: ۱- ابر تیره  
 ۲- شب تار  
 کِلَّه زده: اورنگ تاکدار (تاک = طاق)  
 کِلَّه ظلمانی: سرشکون تیره، گواژ: ۱- آسمان  
 بی‌ماه ۲- شب تار  
 کَلَّه مُعلق: پُشتک، وارو  
 کَلَّه مُعلق زدن: پُشتک زدن  
 کَلَّه منار: سرگلدسته  
 کِلَّه نِگار: سرشکون نِگار: زاوَر (= خادم، برهان)  
 کُلّی Colis: فرانسوی، بسته  
 کُلّی، کُلّی، در فارسی: هَماییک، اَمَرکان  
 (فرهنگ پهلوی)، هَمادی (برهان)، هَماک (پهلوی)  
 کُلّی: در تازی نیامده، بسیار  
 کَلِیا = قَلِیا: بنگرید به قَلِیا

کُلّیّات: (تک: کُلّیّه)، ۱- هَمادیان (= به معنی کلیات است که با جزئیات می‌آید، برهان) ۲-  
 کُوده (= مجموعه) ۳- فرگُرد (= فصلی از یک کتاب، فرهنگ پهلوی)  
 کُلّی اضافی: هَماکِ افزا، زبانزدی در کرویز  
 کَلِیب: گروه سگان (لاروس)  
 کَلِیپ Klippe: فرانسوی، بُرونِهشته (قریب)  
 کُلّی پُستال: Colis postal: فرانسوی، بسته‌ی بیکی  
 کُلّیت Célite: فرانسوی، آماسِ فَرخُروده  
 کُلّیتین، تَننیه کُلّیه: دوکُوده: دوگُرده  
 کُلّی ذاتی: هَماکِ زادی، زبانزدی در کرویز  
 کُلیر Collyre: فرانسوی، چشَم چک  
 کِلِیسا، کِلِیسیا: از یونانی Ἐκκλησία:  
 کِلِسیاک (فرهنگ پهلوی)، کُرساک (پهلوی)، کازه (صحاح الفرس)  
 کِلِسیایی: کِلِسیاک، کُرساک (فرهنگ پهلوی)، کازه‌ای  
 کَلِشِه Cliché: فرانسوی، سائِرُخش، سای از  
 سوَدَن (= حَک) و رُخش (= عَکس، تصویر)  
 کِلِشِه‌ای: سائِرُخشیک، سائِرُخشی  
 کَلِشِه ساختن: سائِرُخش ساختن  
 کَلِشِه ساز: سائِرُخش ساز  
 کَلِشِه سازی: سائِرُخش سازی

کلیندُم Clinodôme : فرانسوی، کَجَنگَنَد  
(قرب)

کلینوپرِسم Clinoprisme : فرانسوی،  
کَجَشوِشِه (شوشه = منشور)

کلینومتر Clinomètre : فرانسوی، شیبسنج  
(قرب)

کلینیر Collinear : انگلیسی، هم راستا  
(فرهنگ فنی)

کلینیک Clinique : فرانسوی، ۱- درمانگاه  
(=مَطَب) ۲- بالینی (امراض کلینیک =  
بیماری های بالینی)

کلیواژ Clivage : فرانسوی، شکافت  
(قرب)

کَلِیوی، کَلِیوی در فارسی، کَلوه ای: گرده ای  
کَلِیّه: کَلِیت در فارسی، هَماکِی، هَمبستی،  
هَمایی (فرهنگ پهلوی)، هَمگی (دانشنامه  
علائی)

کَلِیّه: ۱- کَلیه در فارسی، مَوْنث کَلِی: هَمبست،  
هام (فرهنگ پهلوی)، هَمه، هَمگی ۲-  
دانشکده (لاروس)

کَلِیّه، کَلیه در فارسی: گُرَتَک (فرهنگ پهلوی)،  
گُرده،

کَلیه Collier : فرانسوی، گردن آویز، سینه ریز  
کَلِیّه: هَمگی، باهم

کَلِی طَبِیعی: هَماکِ سِرِشتی، زبانزدی درکرویز  
کَلِی عَرَضی: هَماکِ تاوَری، زبانزدی درکرویز  
کَلِی عَقَلی: هَماکِ خِرَدی، زبانزدی درکرویز  
(=منطق)

کَلِیگرون: یونانی تازی گشته، تره تیزک، از  
گیاهان (معین)

کَلیل: ۱- سُسْت، کُنْدکار ۲- ازبای دَرآمده،  
مانده ۳- ناتوان ۴- گُرگِ رام

کَلِیم: ۱- زَخمی، خَسْتِه ۲- سُخَنگَوی ۳-  
هَمسُخَن

کَلِیمات Climat : فرانسوی، واب (قرب)،  
آب و هوا

کَلِیماتولوژی Climatologie : فرانسوی،  
وابشناسی (قرب)

کَلِیماتیک Climatique : فرانسوی، وابی  
(قرب)

کَلِیم الله: هَمسُخَن خُدا، پاژنامِ موسی ع  
کَلِیم دَسْت: موسی دَسْت، گِرِه گُشا

کَلِی مَنطِقی: هَماکِ سَخِته، زبانزدی درکرویز  
کَلِیمی: یَهُوتی (فرهنگ پهلوی)، یَهُودیان

کَلِیمیان: یَهُوتکان، یَهُوتان (فرهنگ پهلوی)،  
یَهُودان، یَهُودیان

کَلِیمِیشِن Colimation : انگلیسی، هم راستا  
کَرَدَن (فرهنگ فنی)

- کَم: چندی  
 کِم: بُوژنه (= غنچه و شکوفه و بهار درخت را گویند که هنوز نشکفته باشد و آن را به عربی کِم خوانند، برهان قاطع)
- کُم: ۱- آستین ۲- خار زولزد - خار کتیرا، از گیاهان
- کَم: دُنبَلان، گونه‌ای سماروغ  
 کُما: Coma: فرانسوی، بی‌خودی، بی‌هوشی  
 کُما: هم چُنان  
 کَماء: دُنبَلان فُروش، دُنبَلان گونه‌ای سماروغ است
- کُما اینکه: چُنان که  
 کَماتِی: هیگَر، اَسبِ سُرخ یال دُم سیاه (برهان)، کَهَر  
 کُماخ: بزرگ مَنشی (آندراج)
- کِماد: ۱- کوفتگی جامه، در گذشته گازران جامه را در شست و شوی می‌کوفتند ۲- دَرِد شِکَم (آندراج) ۳- لته‌ی گرم، که بر اندام دردناک نهند، داغَلت
- کُمادریوس: یونانی گشته، مانداری تلخ، از گیاهان معین)
- کَماشَة: گازانِبُر (لاروس)  
 کَماشیر: پارسی تازی گشته، کَماشیر (لاروس)، گاوشیر، از گیاهان
- کَم اصل: بَدَنزاد (آندراج) ۲- کَمینه  
 کَمّا فَرَضِ الله: چُنان که خُدا بایسته گردانده، چُنان که دَسُتور خدا است  
 کَمّا فی السَّابِق: مانند پیش، مانند گذشته (فرهنگستان)  
 کَمافیطوس: یونانی تازی گمشته، ماشدارو (گویش شیرازی)، از گیاهان  
 کَماکان: چُنان که بُود (فرهنگستان)  
 کَمال: ۱- فَرهختی، هُردات، اَپَرکانی (فرهنگ پهلوی) - پَرداختگی، رسایی (فرهنگ کوچک)  
 ۲- شایستگی ۳- آراستگی ۴- پیشرفت ۵- هِمه (لاروس) ۶- دانایی  
 کَمالات: (تک: کَمال)، شایستگی‌ها، دانایی‌ها  
 کَمال یافتن: رِسا گشتن، بیش رفتن  
 کَمالیت: از ساخته‌های فارسی گویان، رسایی، شایستگی  
 کِمام: ۱- پُوزبند ۲- تُو بره  
 کِمامَة: کِمام - وَ- کاسِرگ (لاروس)  
 کَمان: پارسی تازی گشته، کَمانچه، در تازی اینک به ویولون کَمان گفته می‌شود (بهره از لاروس)  
 کَمانِ خَلّاجی: دَرُونه (نوروزنامه)، لوراک (برهان)، شَفشاهَنگ، شَفشاهَنج (برهان)، بَفرمودش که خواهر را بَفرهَنج، به شَفشاهَنگ،



- فرَهنجش در آهَنج (ویس ورامین)  
 کُماندان Commandant : فرانسوی ۱-  
 فرمانده، سرکرده، فرمانفرما ۲- چیره بودن،  
 فرمان دادن ۳- سفارش دادن (سعید نفیسی)  
 کُماندو Commando : انگلیسی از بُرتغالی،  
 تیزتک، تَک (= حمله، فرهنگ پهلوی)  
 کُمان قُروهه: نادرست نویسی کُمان کُروهه  
 کُماة الماء: شاه بلوطِ آبی، از گیاهان  
 کُماهُو: چنان که بود  
 کُماهُوَحَقه: چنان که شاید (فرهنگستان)  
 کُماهِی: چنان که بود  
 کُما یَلیق: چنان که باید، چنان که سِزَد  
 (فرهنگستان)  
 کُما ینبغی: چنان که شاید، چنان که درخور  
 است (فرهنگستان)  
 کُمب Combe : فرانسوی، دَره ی تاکدیس  
 (بهره از قریب)  
 کُمب Comb : انگلیسی، ۱- شانه ۲- شانه  
 کردن، درِ بافندگی (فرهنگ فنی)  
 کُمباستیبیل Combustible : انگلیسی (= قابل  
 احتراق، فرهنگ فنی)، سوختنی  
 کُمباین Combine : انگلیسی، خرمکوب  
 کُمپاریزن Comparison : انگلیسی، سنجش  
 کُمپانی Company : انگلیسی، ۱- هَنبازه  
 (= شرکت بازرگانی) ۲- آنجمن ۳- گروه، دسته  
 کُمپانی باشی: هَنبازه سالار  
 کُمپانیون Companion : انگلیسی، همدم  
 (فرهنگ نوین پیوسته)  
 کُمپرس Compress : انگلیسی از لاتینی Com  
 برابر «باهم» و Premere به آرش فشار، ۱-  
 همفشار ۲- داغلت  
 کُمپرس کردن: ۱- داغلت نهادن ۲- بیش  
 همفشاری، درخودرو (= اتوموبیل) ۳- برهم  
 فشردن  
 کُمپرسور Compressor : انگلیسی (= ماشین  
 تراکم هوا یا گاز، فرهنگ فنی)، برهمفشار  
 کُمپرسیبیلیتی Compressibility : انگلیسی،  
 همفشارپذیری  
 کُمپلِکس Complex : انگلیسی، ۱- گره  
 روانی ۲- بُغرنج  
 کُمپوت، کنپوت Compote : فرانسوی،  
 خوشاب (سعید نفیسی)  
 کُمت: تک: کُمت، کُهران، هِیگران، اَسپان  
 کُهر  
 کُمت: ۱- خشم پُشیدن ۲- کُهرگشتگی:  
 درآسب  
 کُم تجرُبه: ناآزموده، تازه کار  
 کُم ثُروت: کُمدار

کَمَر: تازی از آرامی، کَمَر ۱- تَاک (= طاق)، تَاکِ بَلَنَد ۲- تا کدار (= طاقدار)	کُمُثَری: کُمبلی، از میوه‌ها، اَمُرود (غیاث‌اللغات)
کَمرا: پهلوی مانوی از آرامی ۱- آغل، آغیل ۲- تَاکِ بَلَنَد، چون تَاکِ خَسرو (= طاق کسری)	کَمَج: بُنِ ران (آندراج)
کَمرا، کَمرای: آرامی از پارسی، کَمَر، کُستی (= زَنار) (معین)	کَم جَوَات: بَزِدل (آندراج)
کَم سَوَال: کَم پُرس، کَم زبان	کَم جَمعیّت: کَم بوم
کَم شَر: کَم آزار	کَم جَمعیّت: کَم بومگی
کَم طاقَت: کَم تاو، کَم تاب	کَم جَوَاب: کَم باسُخ
کَم طالع: کَم بخت	کَمَج: لِگام کشیدن
کَم ظَرَف: ۱- خودکُم، خودکُم کرده ۲- کَم شِکِب	کَم حِرص: کَم آز، کَم خواه
کَم عَدَد: کَم شمار	کَم حَرَف: کَم سُخَن
کَم عَرَض: تَسک، هم‌آوای آسب (گویش ایلامی)	کَم حوصله: کَم زَاغَر، کَم شِکِب
کَم عَقَل: کَم خِرَد، کُول، دیرِیاب، کُوتَه خِرَد (فرهنگ پهلوی)	کَم خَرَج: کَم هزینه
کَم عَمَر: ۱- کَمسال ۲- کَم زی	کُمَد Commode: فرانسوی، گَنجِه، کِشودار
کَم عُمق: کَم دُرُفا	تُونُک (= گَنجِه، قَفَسِه، برهان)
کَم عیار: نَبَهره	کُمَد بایگانی: گَنجِه‌ی بایگانی، پُوشِه‌دان، تُونُک بایگانی
کَم فُرصَت: کَم زَمان، کَم بَهر	کُمَد جالباسی: پُوشِش‌دان، تُونُک جامه
کَم فُضا: کَم کُنَج، کَم گات	کَمدریس: کامادریوس، بَنگَرِید به کامادریوس
کَم فَهم: کَم هُوش	کُمِدی Comédie: فرانسوی، شوخواره
کَم قَدَر: کَم اَرَج	کُمِدین Comédien: فرانسوی، شوخباز
	کَم ذوق: بَدَمیچَک (میچَک = ذوق = سلیقه، فرهنگ پهلوی)
	کَمَر: غوره‌ی خُرمَا

- کَم قَدَم: کَم گام، آهسته رو  
 کُمک: کومک، ترکی ۱- آدیار، کُوج (فرهنگ  
 پهلوی)، یار، ۲- یاری  
 کَمکام: این واژه را مُعین تازی دانسته، کَمکام  
 تازی به آرشِ گردآندام یا خِیله است و به آرشِ  
 بَنه یا اُزدوی بَنه پارسی است  
 کُمک به یکدیگر: هَم آییاری (فرهنگ  
 پهلوی)، هَمیاری  
 کُمک دادَن: پادچار دادَن (فرهنگ پهلوی)  
 کُمک راننده: شاگرد راننده  
 کُمک طَلَبیدن، کُمک خواستن: قَریادیدن  
 (فرهنگ پهلوی)، یاری خواستن  
 کُمک قَتر: یار خیزه  
 کُمک کار: آبیار (فرهنگ پهلوی)، یارکار  
 کُمک کردن: آبیارنیدن (فرهنگ پهلوی)، یاری  
 کردن  
 کُمک مَعِیشَت: سَوَغَه، سَوِغَه (= مَر سومی  
 باشد که سپاهیان از علوفه و ماهانه‌ی خویش به  
 نویسندگان دهند، برهان قاطع)  
 کُمَل: این واژه در تازی نیامده و از کَامِلِ تازی  
 ساخته شده، بنگرید به کَامِل  
 کَم لُطف: کَم نواخت، کَم مَهر  
 کُملول: بَر غَسْت، از گیاهان (معین)  
 کُمیلی: از کِمیلای سنسکریِت، پشمینه، چُوخا
- کُمَلین: این واژه که رَمَن «کُمَل» است در تازی  
 نیامده، بزرگان، بَر جَسْتِگان  
 کَم مُتَصِل: چندی پیوسته، زبانزدی در فرزندان  
 کَم مَحَلّی: ۱- کَم ارجی ۲- کَم نواختی، کَم  
 مِهری  
 کَم مَدَد: کَم یار، کَم دُوست  
 کَم مَعاشِرَت: مَر دُمُگر یز  
 کَم مُنْفَصِل: چندی گُسته، زبانزدی در فرزندان  
 کَم نَجّه: پارسی تازی گشته کمانچه (لاروس)  
 کَم نظیر: کم مانند  
 کَمَنولس Common. Wealth :  
 (=مَشترک المنافع)، انگلیسی سُد اَنباز  
 کُمُول: اَنجامیدن، اَنجام یافتن  
 کُمون Cuminum: لاتینی تازی گشته، ژیره  
 (برهان)، زیره، از گیاهان  
 کُمون: پوشیدگی، نَهفتگی  
 کُمون Commune: فرانسوی، بَخش  
 کُمون آرَمَنی: گُرُنباد، غُرُنباد، شاهزیره، از  
 گیاهان  
 کُمون اَسود: سیاه دانه، زیره ی سیاه، از گیاهان  
 کُمون البَری، کُمون بَرّی ۱- زیره ی دَشتی ۲-  
 سیاه دانه، از گیاهان  
 کُمون الحَبَشی: زیره ی دَشتی، از گیاهان  
 کُمون الحَلول: نِیسوغ، نِیشه، از گیاهان

- کُمُون النبطی: زیره ی سبز (آندراج)، از گیاهان
- کُمُون الیمنی: زیره ی رومی (آندراج)، از گیاهان
- کُمُون کوهی: کُمُون الجَبَل: زیره ی کوهی، از گیاهان
- کُمُون مُلوکی: نانخواه (معین)، از گیاهان
- کُمُونی Cuminum: لاتینی تازی گشته، زیره، از گیاهان
- کُمونیست Communiste: فرانسوی، هُنبازخواه، توده ای
- کُمونیسیم Commonisme: فرانسوی، هُنبازگرایی، توده سالاری
- کَمَة، کَمَه در فارسی: کوری مادرزایی
- کَم هَمَت: کَم کاسه (برهان)، کَم گوش
- کَمی: چندی (لاروس)
- کَمیات: (تک: کَمِيَّة)، چندی ها
- کَمیت: پارسی تازی کشته، کَمیت (بنگرید به نوروزنامه) هِیگر (برهان)، کَهَر: آسب
- کَمیتَه: از Committee، انگلیسی، رایکد
- کَمیتَه: بیخ، بُن (لاروس)
- کَمیتَی: در تازی نیامده، چندیگی
- کُمیساریا: کُمیسری در فارسی - Commis- sariat، فرانسوی، کَلاتَری
- کُمیسِر Commissaire: فرانسوی، کَلاتَر
- کُمیسری: کُمیساریا، بنگرید به کُمیساریا
- کُمیسیون Commission: فرانسوی، ۱- بَرگزیدگی ۲- رایگاه ۳- پارک (=رِشوة)
- کُمیسیون بازی: زَمانگُذرانی، رای بازی، آبکوبی
- کُمیسیونِر Commissinaire: فرانسوی، میانجی، داسار (=دَلال، برهان)
- کَمیع: هَمخواه (لاروس)
- کَمیک Comique: فرانسوی، ۱- خنده دار ۲- خنده ساز
- کَمیل: کاهیده ی کامل - وَ- پاژنام یکی از پیروان علی (ع) - وَ- نام آزیایی (=دعا) است
- کَمیل: کامل، بنگرید به کامل
- کَمین: ۱- بَرنگاه، بَرنگه، نَخیز، کُل ۲- پیچیده، سَردرگم، بَغرنج ۳- پنهانکار
- کَمین دار، کَمین ساز: نَهانیده، بَرنگاهی
- کَمین کردن: خود نَهانیدن، بَرنگاهیدن، کُلَه کردن (از کُلَه گرِتن، گویش ایلامی)
- کَمین گاه: بَرنگاه، بَرنگه، کُشنگه (گویش ایلامی)، نَخیزگاه
- کَمین گُشادَن: کَمین کردن، بنگرید به کَمین کردن
- کَمیَه: کَمیت در فارسی، مُونث کَمی، چندی

(فرهنگ بهلوی)

رُفتگر

کُن: شو

کِناسَة: خاگروبه، خانه روبه (غیاث اللغات)

کِن: پرده، پوشش (آندراج)

کَناسی: در تازی نیامده، چندان، رُفتگری

کِن: ترکی، پَس (غیاث اللغات)

کُنَاشات: (تک: کُنَاشَة)، بنگرید به کُنَاشَة

کُن: ۱- فرو پوشیدن ۲- دَرِدِل پنهان داشتن

کُنَاشَة، کُنَاش در فارسی: سریانی تازی گشته

(آندراج)

۱- جُنَگ (لاروس)، گُزیننامه ۲- یادنامه،

کِناب: ۱- سِتَمَکار ۲- خوشه ی خُرما

یادداشت نامه ۳- بیهخساخه

کُنَاد: ناسپاس

کُنَاص: پُر توان، شُتر، خَر و جُرآن

کُنار: پارسی تازی گشته، کُنار، از گیاهان،

کُناع: کُوتاهگی: دَر دست ها یا پای ها، از

وَسِدرا پارسی گویند کُنار (تفسیر کمبریج،

بیماری ها

فرهنگ معین)

کِناف: یارمندی، همیاری

کُنَارَة، کِنَارَة: شَنَدَف، دُهل، کُلّی (= دایره

کِنان: پوشش پرده (آندراج)

زنگی)

کِنانات: (تک: کِنَانَة)، تَرِکش ها

کُناری Canary: لاتینی تازی گشته = قناری،

کِنَانَة: تَرِکش

بنگرید به قناری

کُنانیر: (تک: کُنَارَة)، دُهل ها، کُلّی ها

کِناری: از کیناری هندی، کُدوستور، سَنَتور

کِنایات: (تک: کِنَايَة)، پُلَکه ها، گُوازه ها

هِندی، از سازها

کِنائس: (تک: کِنِيسَة)، از ریشه ی آرامی،

کِناز: آگنده گوشت، سَخَت اندام: مَرَد

کازِه ها (کازِه = صومعه ترسایان، صومعه،

(آندراج)

صَحاح الفرس)، کِلِيسا کِها

کُنَاز: از ریشه ی پارسی، گَنجگر، گَنج آندوز

کِنَايَة: کِنایه در فارسی: پُلَکه، پُلَکَن (برهان)،

کِناس: خوابگاه آهو، کُنَام آهو

گُوازه (= طَمنه، صَحاح الفرس)، بهلودار،

کُنَاس: ۱- چندان (برهان)، پاکار، هاری، کسی

سخنی را گویند که گَزَنَدِگی و دشنامی باشد

که پلیدی ها پاک کُند (برهان)، سَرگین کِش،

(برهان)، گُوشه (فرهنگ کوچک)، نِش، تَفْشِه

کِکِه وَرچین (گویش اسپهانی) ۲- آخاَلِبر،

(صَحاح الفرس)، به جنگ دعوی داری و

سخت تَفْشِه زنی، دُرْشت گویی بر خارخستوانه

تنی (ابوالعباس)

کِنایِه آمیز: تَفْشِه آمیز، گُوازه آمیز، نیشدار،  
پهلودار

کِنایِه زدن: گوشه زدن، نیش زدن، تَفْشِه زدن  
کِنایِه گفتن، به کِنایِه گفتن: پوشیده گفتن،  
گُوازه گفتن

کِنایِی، کِنایِی در فارسی: تَفْشِه ای، گُوازیک

کُتَب: پینگی، پینه بستگی: دَرْدست یا پا  
(لاروس)

کُتَب: کُتَف، بنگرید به کُتَف

کُتَب: Combatt: فرانسوی، پیکار، رزم، کِشِمکَش  
(سعید نفیسی)

کُتَباتان: Combatan: فرانسوی، ۱- رزمی،  
جَنگجو ۲- پای درازیان، پَرندگانی که پای دراز  
دارند

کُتَبات: دُم آسب، از گیاهان (لاروس)

کُتَبار: ریسمان نارگیلی

کُتَبار: Chamaedorea: لاتینی تازی گشته،  
کُویک گرمسیر، از گیاهان

کُتِبْ، کُتِبوت: دَر تُرنجیده، رُفت (آندراج)،  
مَر دَر تُرنجیده آندام (لاروس)

کُتِبَرَه: دماغ کُوفته

کُتِبِل: سخت و دُرْشت (آندراج)

کُتِبُوش: تازی گشته (لاروس)، تَن پُوش؟،  
زیر زینی، رُوبند، رُوبنده

کُتِیلا: از هندی کَمپِیلا، سُرْخ خاکه، از گیاهان  
کُتَبار تِمّان: Compartiment: فرانسوی ۱-

کُتَک (= اطاق)، در راه آهن ۲- خانه ی شَتَرنگ  
۳- کُشو

کُتِبَتان: Competent: فرانسوی، آگاه، کاردان،  
سَر رشته دار (سعید نفیسی)

کُتِبِلو: Complot: فرانسوی، دُوز و کَلک (سعید  
نفیسی)

کُتِبِلو کَرْدن: دُوز و کَلک چیدن، سازش برای  
کَلک

کُتِبِلِیکه: Complicqué: فرانسوی، دَرهَم، دَرهَم  
بَرهَم (سعید نفیسی)، بَغَرَنج

کُتِبِلِیمان: Compliment: فرانسوی، ستودن،  
چَر بَزبانی، شیرین زبانی

کُتَب: اُستواری، اُستوار کَرْدیدن (آندراج)

کُتَب: Count: انگلیسی از Comes، لاتینی به  
آرِشِ هَمدم، کُتَب (گوش بلوچی)، کُتَب،  
کُتَباور

کُتَباکت: Contact: انگلیسی ۱- برخورد  
(فرهنگ فنی)، پَرماس، از پَرماسیدن ۲- رُفت و

آمد (سعید نفیسی)

کُتَباکت اسپرینگ: Contact spring

- کَفْشَک  
کُنْتَاکَت وایر Contact wire: انگلیسی  
(=سیم کُنْتَاکَت، سیم اتّصال، فرهنگ فنی)،  
پَرماس سیم  
کُنْتَاکَت وِرَالوِانس Contact wear allo-  
wance: انگلیسی (=فرسودگی مجاز کُنْتَاکَت،  
فرهنگ فنی)، فرسایشِ رَوای پَرماس  
کُنْتَاکَتور Contact or: انگلیسی (=کلید  
وصل کُن، تَماس گیر، فرهنگ فنی)، پَرماسار  
کِنتال: کُوتَه بالا  
کُنْتَح: گُول، نادان  
کُنْتَرات Contralt: فرانسوی، پیمان، تَرزده  
(=قباله، صحاح الفرس)، تَرزده (برهان)  
کُنْتَرات بَسْتَن: پیمان بَسْتَن، تَرزده بَسْتَن  
کُنْتَراتچی: پیمانکار  
کُنْتَرات کَرْدَن: تَرزده کَرْدَن  
کُنْتَرادیکشِن Contradiction: انگلیسی  
(=تضاد، فرهنگ جامعه شناسی)، ناسازی،  
ناجوری  
کُنْتَراست Contrast: فرانسوی، ناسازی،  
ناجوری، ناهمگردي (فرهنگ فنی)  
کُنْتَرالتو Contralto: انگلیسی از لاتینی Con-  
tra به آرشِ پاد، (اگر پیشوند باشد =ضد) و  
Altus به آرشِ بُلند، پادبم، بَم زَنانه، زبانزدی
- انگلیسی (=فَنر کُنْتَاکَت، فَنر اتّصال، فرهنگ  
فنی)، پَرماس خیزه  
کُنْتَاکَت پوینت Contact point: انگلیسی  
(=نقطه تَماس، فرهنگ فنی)، پَرماسگوشه  
کُنْتَاکَت دِرَاپ Contact drop: انگلیسی  
(=اَفْتِ وِلتازِ بین دوسر اتّصالی های نهانی،  
فرهنگ فنی)، پَرماس اَفْت  
کُنْتَاکَت رِزِستِنس Contact resistance:  
انگلیسی (=مقاومت تَماس، فرهنگ فنی)،  
پَرماس پُتوکی (پتوکی =مقاومت، فرهنگ  
پهلوی)  
کُنْتَاکَت رِیل Contact rail: انگلیسی  
(=رِیل کُنْتَاکَت، فرهنگ فنی)، پَرماس شیاره  
کُنْتَاکَت سِپارِشِن Contact separation:  
انگلیسی (=جدایی اتّصالی ها، فرهنگ فنی)،  
پَرماس جُدایی  
کُنْتَاکَت سِرْفِیس Contact surfaces:  
انگلیسی (=سطح های تَماسی، فرهنگ فنی)،  
رویه های پَرماسی  
کُنْتَاکَت سوپُرت Contact support:  
انگلیسی (=پایه کُنْتَاکَت، پایه اتّصال، فرهنگ  
فنی)، پَرماس پایه  
کُنْتَاکَت شُو Contact shoe: انگلیسی  
(=کَفْشَکِ تَماس، فرهنگ فنی)، پَرماس



کُنْتَرُل گروپ Control group: انگلیسی	در خُنیا
(= گروه کُنْتَرُل، فرهنگ جامعه‌شناسی)، گروه وارسی	کُنْتَرَباس Contrabbasso: ایتالیایی، بَساز، از سازها
کُنْتَرُل گرید Control grid: انگلیسی	کُنْتَرُل Contrôle: فرانسوی ۱- وارسی (فرهنگستان) ۲- فرمان (فرهنگ فنی)
(= شبکه فرمان، فرهنگ فنی)، پَرِوِزِن فرمان	کُنْتَرُل بُرد Control board: انگلیسی
کُنْتَرُل لَوِر Control lever: انگلیسی، اهرم فرمان (فرهنگ فنی)	(= تابلوی فرمان، فرهنگ فنی)، تَخْتِی فرمان
کُنْتَرُل والو Control valve: انگلیسی، شیر فرمان (فرهنگ فنی)	کُنْتَرُل چارت Control chart: انگلیسی، نمودار دَسْتِگاهِ فرمان (فرهنگ فنی)، نمودار فرمان
کُنْتَرُلور Contrôleur: فرانسوی ۱- وارِس ۲- فرمانچِر	کُنْتَرُل دِسْک Control desk: انگلیسی، میز فرمان (فرهنگ فنی)، واژه‌ی میز را معین مغولی دانسته، بَنگَرِید به میز
کُنْتَرُل وُلوم Control volume: انگلیسی	کُنْتَرُل رُوم Control room: (= اطاق فرمان، فرهنگ فنی)، کُنْتِکِ فرمان
(= حَجم کُنْتَرُل شده، فرهنگ فنی)، کُنْجای فرمان	کُنْتَرُل سِرْکُویی Control circuit: انگلیسی
کُنْتَرِیبِیوِشِن Contribution: انگلیسی، یارش کُنْتِس Countess: انگلیسی، کُنْت بانو، کُنْد بانو	(= مَدار فرمان، فرهنگ فنی)، پَایْکِ فرمان، (پَایْکِ = مدار، فرهنگ پهلوی)
کُنْتور Compteur: فرانسوی، گُساره نِما کُنْتور ساعَتی: پاسْگُساره نِما	کُنْتَرُل سوئیچ Control switch: انگلیسی، کلید فرمان (فرهنگ فنی)
کُنْجِ خَلَوْت: گوشه‌ی تَنها‌یی، جای بی سَرخَر کُنْد بَصَر: کُنْد بِن، تارِبِن	کُنْتَرُل سِیْسْتَم Control system: انگلیسی، دَسْتگاهِ فرمان (فرهنگ فنی)
کُنْد بَیان: کُنْد سَخْن، مِین مِین کُن کُنْد جَواب: کُنْد پاسْخ	کُنْتَرُل کَرْدَن: ۱- وارِسِیدَن ۲- فرمان دَاَدَن ۳- زیر فرمان گرفتن
کُنْد ذَهْن: کُنْد هُوش	

- کُنْدَر: از کُنْدوره، سنسکریت، کُنْدَر، بِنَاسْت (برهان)
- کُنْدروس: xóndros: یونانی تازی گشته، جو رومی، از گیاهان (معین)
- کُنْدُس: پارسی تازی گشته، کُنْدَش، از گیاهان
- کُنْد طَبِیع: سَرْد گوی (برهان)
- کُنْد فِهْم: دیر یاب، کُنْد یاب
- کُنْد لَآء: کُنْد لَی، پارسی تازی گشته، کُنْدَل، اُشه، از گیاهان
- کُنْد نظر: کُنْد نَگر
- کُن دو دِ کَسِیون: Côte de déjection: فرانسوی، پَنجه ی اَبْرِفتی (قریب)
- کُنْدور: Condor: لاتینی تازی گشته، شاهرُخ، کُرکس آمریکایی (لاروس)
- کُنْدیر: خَر دُرُشت
- کُنْدیلوم: Condylome: فرانسوی، زَگیل کُون
- کُنْز: پارسی تازی گشته ۱- گُنْج ۲- گُنْجه
- کُنْز اللُغَة: گُنْجوازه، واژه نامه
- کُنْس: خانه نَکانی
- کُنْسْت: کُنْشت، بَنگَرِید به کُنْشت
- کُنْسِرْت: Concert: انگلیسی از لاتینی Com به آرش با هَم و Certare به آرش کُوشش، ۱- هَمکُوشی ۲- هَمکُوشه
- کُنْسِرْتو: Concerto: ایتالیایی، هَمکُوشک
- کُنْسِرْتینا: Concertina: انگلیسی، شِلَالْک (=آکورْدئون کوچک)، از سازها
- کُنْسِرْسِیوم: Consortium: فرانسوی، قُرْنبازه، از قُر + هَنْبازه
- کُنْسِر و: Conserve: انگلیسی از لاتینی Com به آرش با و Servare به آرش یتاری (=حِفْظ کردن، نَگَهداری، فرهنگ پهلوی)، بایتار
- کُنْسِر و اتوار: Conservatoire: فرانسوی، خُنْیا کده
- کُنْسِر و اتور: Conservateure: فرانسوی، آیین باد
- کُنْسِر و سازی: بایتار سازی
- کُنْسِل Console: فرانسوی ۱- رَفْدیس ۲- ستون گُج بُری
- کُنْسُودَة: Consoude: لاتینی تازی گشته، گوش خَر، از گیاهان
- کُنْسُول Consul: انگلیسی از Consulere لاتینی به آرش انجام دادن و رایزنی ۱- شَهَبَنْدَر ۲- و رزیتار ۳- قُرمانروا، در روم باستانی
- کُنْسُولگری: شَهَبَنْدَری، و رزیتاری، و رزیتار در فرهنگ پهلوی به آرش «عامل» آمده
- کُنْسُولتاسِیون: Consultation: فرانسوی، اوسکارِش (=مَشاورَة، فرهنگ پهلوی)، اوسکار پزشکی

کنسولیار: ورزبار

کنسومریزم: Consommerism: انگلیسی،

گسارپاسی، پاسداری از گسارندگان

کنسومه: Consommé: فرانسوی، آبگوشت،

گوشتبا

کنشیت: کینشت، برگرفته از عبری یا آرامی ۱-

کرتکمان یهودان، کرتکمان (فرهنگ

پهلوی) ۲- بُتکده ۳- کازه (= صومعه)

کُظْظَه: ۱- اندوه ۲- تنگی (لاروس)

کنع: ۱- بایسته ۲- در ترنجیده: پیرمرد

کنعث، کنعَد: ماهی گوشتی، در انگلیسی:

Tuna fish

کنف: ۱- سایه ۲- سوی، زی ۳- گرانه ۴- پناه

۵- همبلو (= ماهی حمد)، از ماهیان

کنف: ۱- آبان چوپان، توشه‌دان شبان ۲-

کیسه‌ی بیکاره

کنف: کنب، کنپ، کنو، پارسی است (برهان،

رشیدی، انجمن آرا)، شان (فرهنگ پهلوی)،

در برخی از فرهنگ‌ها: شاه‌دانه

کُنف: (تک: کَنیف)، نهانخانه‌ها، پوشیده‌ها،

آبریزگاه‌ها

کنف: ۱- فرا گرفتن ۱- نگهداشتن ۳- یاری

کردن ۴- پناهگاه ساختن، سرپناه ساختن،

برای دام

کنفء: گوسبند لاغر

کنفدراسیون: Confédération: فرانسوی،

باهامد

کنفرانس: Conférence: فرانسوی ۱-

گردهمایی ۲- سخنرانی

کنفرانس دادن: سخن رساندن، سخن گفتن

کنفرت، از کنفر: Confor: فرانسوی ۱-

آسایش، آسودگی ۲- همیاری

کنفرتابل: Confortable: فرانسوی ۱- آسوده

۲- نیروبخش

کنفرم: Conform: فرانسوی، همشیب (قریب)

کنفرمیته: Conformité: فرانسوی، همشیبی

(قریب)

کنفره: ۱- پرّه ی بینی ۲- نوک بینی (آندراج)

کُن فکان: شو! پس شد (غیاث اللغات)

کُن فیکون: شو! پس می‌شود، در فارسی: زیر و

زیر

کُن فیکون شدن: زیر و زیر شدن، ویران گشتن

کنکاج، کنگاج، کنگاش، کنگاش: ترکی

مغولی، رایزنی، اوسکار (فرهنگ پهلوی)،

سگالش (برهان)

کنکاشستان: اوسکارستان

کنگر: پارسی تازی گشته (لاروس)، از کنگر،

سیمب زمینی ترشی

- زَن  
کُنکرسِیون Concrétion : فرانسوی، سَنگال  
(قریب)
- کُنکُور Councours : فرانسوی ۱- آورد  
(=مُبَارَزة، لغت فُرس)، هَم چِشمی (سعید نفیسی) ۲- یاوَری
- کُنکُوردانت Concordante : فرانسوی، هَمشِب (قریب)
- کُنکُوردانس Concordance : فرانسوی، هَمشِیبی (قریب)
- کُنگره Congrès : فرانسوی، اوسکارِستان  
کُنکَلک : مغولی، پِراهن
- کُنکُلُومِرَات Conglomérat : فرانسوی، جُوشِسَنگ (قریب)
- کُنُود : ناسِپاس  
کُنوکِسیون Convection : فرانسوی، هَمرُفَت (قریب)
- کُنولکانیک Cône volcanique : فرانسوی، (=مخروط آتشفشانی، قریب)، تَراشِهی آتشفشانی
- کُنُوة : کُنْیة، بَنگَرِید به کُنْیة  
کُنْه حیوان، کُنْه حیوانات : داوِاده، کِرَنک (گوشِ ایلامی)
- کُنْیاک Cognac : فرانسوی، مِیچَک  
کُنْیَسَة، کُنْیسه در فارسی: ۱- کازه ۲- خوشِگِل
- کُنْیَف : ۱- آبرِیزگاه ۲- دَسْتُشوی ۳- بُوِشِش  
۴- سِپَر ۵- پَنهان کُننده
- کُنْیة، کُنْیَت و کُنْیه در فارسی: پاژنام، پِشنام  
کُوابِیس : (تک: کابُوس)، خُفَنک ها، بَخَنک ها
- کُواتُور Quatuor : لاتینی، چَهاره، زبازدی در خُنیا
- کُوارَت Quartette : فرانسوی، چَهارک، زبازدی در خُنیا
- کُوارَتز Quartz : فرانسوی، (=دُر کوهی)، مَهايک، مَهايک کوهی
- کُوارَتز انفومِه Quartz enfumé : فرانسوی، (=دُر کوهی دودی، قریب)، مَهايک دودی
- کُوارَتز بِلُو Quartz bleu : فرانسوی، (=دُر کوهی کبود، قریب)، مَهايک کُبود
- کُوارَتز سِیترِین Quartz citrine : فرانسوی، یا کُنْدِزَرْد
- کُوارَتز لَیْتُو Quartz laiteux : فرانسوی، (=دُر کوهی شیری، قریب)، مَهايک شیری
- کُوارَتز لَیدِین Quartz lydien : فرانسوی، (=سَنگ مِحک، قریب) زَرَسَنجِه، سايَسَنگ
- کُوارِث : (تک: کَارِث، کَارِثَة)، رَنج ها، رَنج آوَرها  
کُوارَة : پارسی تازی گشته، کُوار، کُوار، سَید، کُنْدو

- کِوَارَة: پارسی تازی گشته، کِوار ۱- رَوسری ۲-  
دستار
- کِوَاِسِر: به گونه‌ی رَمَن، مرغان شکاری  
(لاروس)
- کِوَاِسِرِ اللَّیْلِ: مرغانِ شَبِ شکار، شکاریان  
شبانه (لاروس)
- کِوَاِسِرِ النَّهَارِ: مُرغانِ روز شکار، شکاریان  
روزانه (لاروس)
- کِوَاِعیب: (تک: کاعِیبة)، ستاده پستانان،  
نارپستانان
- کِوَاغِذ: رَمَن نادرست در فارسی (تک: کاغذ)،  
بنگرید به کاغذ
- کِوَاکِب: (تک: کَوَکَب)، ستارگان، اِستاران،  
تاریان، اختران
- کِوَاکِبِ الْبَحْرِ: ستارگان دریایی (لاروس)
- کِوَاکِبِ ثَابِتِه: روشنان (فرهنگ پهلوی)
- کِوَاکِبِ سَیَاَرَه: گردندگان
- کِوَاکِبِ شِئَانَس: اختر آمار، اخترمار (فرهنگ  
پهلوی)
- کِوَاکِبِ مَرصُودِه: اختران (فرهنگ پهلوی)
- کِوَالِف: بادآورد، از گیاهان (معین)
- کِوَاَمِخ: (تک: کامِخ)، از ریشه‌ی پارسی،  
کامه‌ها
- کِوَاوِراتِیو Cooperative: انگلیسی (= بنگاه  
دویم
- تعاونی، فرهنگ جامعه‌شناسی)، بنگاه  
دستیاری (= تعاون، پهلوی)
- کُوپ Cup: انگلیسی تازی گشته، جام، بنگان
- کوپان Caparacon: فرانسوی تازی گشته،  
چارآینه، زره آسپ (سعید نفیسی)
- کُوبای Cobaye: فرانسوی تازی گشته،  
خوکچه‌ی هندی
- کُوبِلَت: لاتینی تازی گشته = کُبالَت، بنگرید  
به کُبالَت
- کُوبَة: دریغ، دریغاگویی
- کُوبَة: پارسی تازی گشته، کُوبه: ۱- کُوس،  
گونه‌ای بازی شترنگ ۲- کُوس، کُوبه، کُوست
- ۳- کُوبه، سنگی که با آن بکوبند چیزی را
- کُوبِیست Cubiste: فرانسوی، کُنچ‌نگار،  
کُنچ‌گرا
- کُوبِیسم Cubisme: فرانسوی، کُنچ‌نگاری،  
کُنچ‌گرایی، شیوه‌ای در نگارگری
- کُوپ Coupe: فرانسوی ۱- بُرش، دَر  
دَرزِگری ۲- بُریدن، درمنگیا ۳- دِرَنگ
- کُوپ Cope: انگلیسی، رُخِیام (= کتیبه،  
فرهنگ فنی)، رُخِیام نهادن
- کُوپ کردن: بُریدن، زباززدی درمنگیا (= قمار)
- کوپایلت Copilot: انگلیسی، خَلَبانیا، خلبان

کُوبل Couple: فرانسوی، جُفت	کوچ پَرندگان: فرَاپَر وازی (فرهنگ پهلوی)
کُوبِلِمان Couplement: فرانسوی، جُفت	کوچ دَاَدَن، کوچاندَن: فرَاوَراندَن، فاتوراندَن
کَرِدِگی	کوچک اَبَدال: ۱- نوچه ۲- وَرَدَسْت
کُوپُن Coupon: فرانسوی، گیره بَرگ	کوچ کَرَدَن: فرَا رَفْتَن، فَا تُولِیدَن (برهان)
کُوپُن Coopon: انگلیسی (=قطعه آزمایشی، فرهنگ فنی)، اَزمُونه	کُوپِگاه: فَا تَوَرگاہ، فرَاوَرگاہ
کُوپِه Coupé: فرانسوی، گُنکُوس، از گَنک (=اطاق) و کُوس (=قطار)	کوچ نَشین: فَا تُولِیدِه، فرَا رَفْتِه
کوت: هندی، دِز، دِز (برهان)	کوچه خَطَر: کوچِه ی بیم، کوچِه سِیج، گُواژ:
کوتال: مغولی = کُنل، بَنگَر به کُنل	این جَهان
کوتالچی: مغولی، پالادگر	کوچه سَلامت: دَر رُو
کوتاه قَد: پاچ (گوش گیلکی)، کوته بالا	کوچه عَلی چَپ: راه گُریز
کُوتاه نَظَر: ۱- کوتاه نِگَر، نَا دُوراندیش ۲- رُفَت	کوچیدن: فرَا رَوی، فرَا رَفْتَن
کوتک: تُرکی = کُنک، بَنگَر یَد به کُنک	کُوخ: پارسی تازی گِشْتِه، کُوخ، کُلبِه، خانِه ی
کوتوال: هندی، دِزدار (برهان)، اَرگَبَد	بی پنجره
کُوت: پارسی تازی گِشْتِه، کَفَش (برهان)	کودنِین Codéine: فرانسوی، مَها نِلِه
کُوتَر: ۱- بسیار ۲- دَهِشْمَند ۳- مِهَتَر ۴- جُوی	(مهانول، مهانُل، تریاک خالص را گُویَند، برهان)
۵- جویی در بهشت	کُودتا Coup d'Etat: فرانسوی، سِپَهِخِیز
کُوتُل: فُوفِل، پُوپِل، از گیاهان	کودری Corduroy: انگلیسی شاید برگرفته از
کُوج: تُرکی، مغولی، فرَا رُوش (فرهنگ پهلوی)، فرَا رَوی، هَر یَک از گوشه ای فرَا رَفْتَند	کوردین پارسی یا کوردی، انواع طرایف کتانی و پنبه و صوف و کوردینها بر اصناف مختلف..
(سعدی)، دِیدین (آندراج)، فَا تَوَرش، فَا تُولِش، کُوج به اَرش چُغَد و به اَرش لُوج	(تاریخ تَبَرستان)، گونه ای پارچه
پارسی است	کُودک مَشْرَب: کُودک سِرِشْت (معین)
	کُودَن، کُودنِی: ۱- اَسْتَر ۲- پِل، کُودَن = گُول، دِریاب پارسی است

- کود و وان Coup devient : فرانسوی، گرِ مباد  
(قریب)
- کودّه: پارسی تازی گشته کوده، توده‌ی خاک و  
جزآن، کُبه خاک
- کُور: ۱- پیچ دستار ۲- گلّه‌ی شتر ۳- گلّه‌ی گاو  
۴- سِرِشت ۵- فزونی، بسیاری (لاروس)
- کُور: پارسی تازی گشته (لاروس)، ۱- پالان  
۲- کُوره ۳- کوره‌ی گلی ۴- کَندو
- کُور: گُگل، از زَتک‌ها (زَتک = صَمغ، فرهنگ  
پهلوی)
- کُوران Courant : فرانسوی، تازیش (فرهنگ  
پهلوی)، رَوَاش
- کورباطن: کُورِدَل
- کورد Cord : انگلیسی، ۱- سیم ۲- نَخک
- کور دیپلماتیک Corps Diplomatique :  
فرانسوی، فِرِستگروه
- کورس Course : فرانسوی، ۱- دُو ۲-  
اسب‌دوانی
- کورِستینگ Corsetting : انگلیسی،  
ماه‌پچه‌گذاری (فرهنگ فنی)
- کُوروسِیو Corrosive : انگلیسی، خورنده  
(فرهنگ فنی)
- کُورّه: پارسی تازی گشته، خُره، خَوَر (فرهنگ  
پهلوی)، شَهَرِستان، بَرَزَن
- کُورّه: پهلوی مانوی، برگرفته از اَکدی: کُورِه،  
تُون (فرهنگ پهلوی) رَزاده، داش (برهان)
- کُوری: هندی، گِیمِبه (گوش ایلامی)، از  
گیاهان
- کوریدور: کُریدور، بنگریده کُریدور
- کُوز: پارسی تازی گشته، کُوزِه
- کوزّه لهاب‌دار: بُوستی (گوش گیلکی)
- کوزّه مُلُون: خَکْشَک (برهان)
- کُوس: پارسی تازی گشته، ۱- کُوس (= طَبَل)  
۲- کُنْجا (= گُونِیا)
- کُوسَج: پارسی تازی گشته، کُوسِه: مَرَد
- کُوسَج: پارسی تازی گشته، کُوسِه: ماهی
- کُوسَل: کُوسَلّه: سَرَنَرِه
- کُوسِی: کُدو، از گیاهان
- کُوش: شاهبانگ، از گیاهان
- کُوش Couche : فرانسوی، لایه، چینِه  
(قریب)
- کُوشاد، پارسی تازی گشته، کُوشاد (لاروس)،  
از گیاهان
- کُوش آکیفر Couche aquifère : فرانسوی،  
سفره‌ی آبدار (قریب)، زبانزد زمین‌شناسی
- کُوشادیاَت: از ریشه‌ی پارسی، کُوشادیان
- کُوشی: ترکی، مغولی، آزوغِه، توشه
- کُوع: پُشتِ شَست



کوفان، کوفان: ۱- رنج ۲- گردآلو ۳- آرج،  
آرجمندی ۴- ریگنوده

کوفته حال: از پا درآمده، کوفته و خسته

کوفته خاطر: رنجیده، آزرده دل

کوفه: کوفه (فرهنگ پهلوی)

کوفیة، کوفیه در فارسی: جَبیه (لاروس)

کوکاکا: اسپانیایی، سُرخچوب، از گیاهان

کوکائین Cocaine: فرانسوی، پادهُوش

کوکب: ۱- ستاره، استار، ستارک (فرهنگ

پهلوی)، اختر (لغت فرس) مَلک چو اختر و

گیتی سپهر و در گیتی، همیش باید گشتن چو بر

سپهر اختر (عنصری)، واژه ی اختر در پارسی

دَری برابر بوده است با «طالع» و «فال» تازی،

نبینم همی اختر خویش بد، ندانم چرا بر سرم بد

رسد (فردوسی)، چو تو خود کنی اختر خویش

را بد- مدار از فلک چشم نیک اختری را

(ناصر خسرو)، در لغت فرس نیز افزوده بر

ستاره، «طالع» و «فال» نیز آمده، اختر مار، اختر

شمار، اختر گرای نیز در پارسی دری به آرش

«طالع بین» است، ستاره شمر مرد اختر گرای،

چنین زد تو را اختر نیک رای (فردوسی)، تارا

(برهان) ۲- به گونه ای کُل نیز «کوکب» گفته

میشود و به کُلّی دیگر که دارای پیاز است «اختر»

به کُلّ کوکب میتوان ستارک گفت ولی کوکب در

تازی نام چنین گلی نیست، ستارک ۳- گیاه دراز

۴- شکوفه ی مرغزار ۵- سَماروغ (لاروس)

۶- مِهتر، پیشوا ۷- شمشیر ۸- آب ۹- سختی

گرما ۱۰- میخ ۱۱- زینه مند (= مُسلّح) ۱۲-

دِلّاور ۱۳- زندان ۱۴- درخشش آهن ۱۵- بُرنا

۱۶- بیشترین، بزرگترین، از چیزی ۱۷- شبنم،

از آن روی که به ستاره همانند است

کوکب الأرض: اَبَرک، ایرسُون (= Talc

فرانسوی و طَلق در تازی)

کوکب البحر: ستاره ی دریایی

کوکب باغی: ستارک، ستاره ی باغی

کوکب ساموس: کوکب شاموس: در

فرانسوی: Terre de Samos، خاك ساموس،

خاك ستارگان

کوکب کفش: میخ کفش، کُل کفش

کوکبّه: کوکبه در فارسی، در تازی: ۱- گروه،

گروه سواران ۲- بیدخت، ناهید (= زُهره)، از

ستارگان، در فارسی: چتر شاهی ۲- دارات،

اُوش و بوش، کیابیا، در گذشته چهرگان

سپهری را در تازی «کوکبّه» می گفته اند و اینک

به جای آن «الصورة السماویة» را به کار می برند

(بهره از لاروس)

کوکت Coquet: فرانسوی، لَوْنَد (سعید

نفیسی)، سَنگ

- کوکتیل Cocktail : انگلیسی، یوماک  
(=مخلوط، فرهنگ پهلوی)
- کوکتیل پارتی Coctail party : انگلیسی،  
یوماکسور
- کوکتیل مولوتف: آتشبار مولوتوف
- کولاک: ترکی، کوهاک، از کوهه (= موج دریا)
- کولاک کردن: کوهاک کردن
- کولا: تازی گشته = کلا، بنگرید به کلا
- کولان Colins : فرانسوی تازی گشته، کبک  
آمریکایی (لاروس)، از پرندگان
- کولانج: کولنج = قولنج، بنگرید به قولنج
- کولتر Coulter : انگلیسی، خیش (فرهنگ  
فنی)
- کولج: زشت، ناپسند
- کولخوز: کلخوز، همکشت
- کولر Cooler : انگلیسی، خنکار، هم آوای  
پرکار
- کولج: چرک (لاروس)
- کولوت Colot : فرانسوی، گردنال (قریب)  
کوم: ۱- گله‌ی شتر ۲- تپه (لاروس)
- کومپایلر Compiler : انگلیسی، همگردان،  
فراگردان، در رایانه (فرهنگ فنی)
- کومپایلینگ Compiling : انگلیسی،  
فراگردانی، در رایانه (فرهنگ فنی)
- کومودیتی فتیسیزم Commodity fetishism  
: انگلیسی، کالاپرستی (فرهنگ جامعه  
شناسی)
- کومولوولکان Cumulo volcan : فرانسوی،  
آتشفشان بی دهانه (قریب)
- کومه: کپه خاک (لاروس)
- کون: بودش (برهان)، گیهان، گیهان، گیتی،  
جهان، هستی، باشش، بوشن (پهلوی)، بوش
- کونتراست Contrast : انگلیسی ناهمگردی  
(فرهنگ فنی)
- کونج: پارسی تازی گشته، کونج، شاهین  
شکاری (لاروس)
- کونداکتر Conductor : انگلیسی، رسانا  
(فرهنگ فنی)
- کونداکشن Conduction : انگلیسی، رسانش  
(فرهنگ فنی)
- کوندنزر Condenser : انگلیسی، چگالنده  
(فرهنگ فنی)
- کونستنت Constant : انگلیسی، پایا (فرهنگ  
فنی)
- کونسرویشن Conservation : انگلیسی،  
پایندگی (فرهنگ فنی)
- کونفلوئنت Confluent : انگلیسی، هماب  
(فرهنگ فنی)

کونفگیریشن، Configuration انگلیسی، هم

پیکری (فرهنگ فنی)

کونکریت Concrete : انگلیسی (= بتن،

فرهنگ فنی)، شِفَتِه

کونورتر Converter : انگلیسی، واگردان

(فرهنگ فنی)

کون و فساد: بَوش و وینایش (زندِ اوستا،

دارمستر، از فرهنگ معین)، هَسْت و تَبَسْت

کونین، تَنَنِه کون: دوجهان، دوگیتی، آسایش

دوگیتی تفسیر این دو حرف است (حافظ)

کونینک Coning : انگلیسی پره های چتری

(فرهنگ فنی)

کویت Cuvette : فرانسوی (= حوضه، واژه ی

ساختگی فارسی گویان)، آبَزَن، تَشْتَك، آبخور

کویت سینکلینال Cuvette synclinale :

فرانسوی، تَشْتَكِ ناودیس (قریب)

کُوَّة: کُوَّة: درجه، پنجره، روزنه (لاروس)

کَمام: ۱- شمشیر کُند ۲- سالَمَدِ تَنگَدَسْت ۳-

اَسبِ کُندرو ۴- زبان کُند ۵- مردم بی چیز

کُهان: (تک: کاهن)، کُندایان، اخترماران

کِهانه: کِهانت در فارسی: کُندایی، اخترماری،

پیشگوی

کَهَب: گاومیش پیر

کُهَبه: رَنگ تیره

کَهَد: ۱- رَنج، سختی ۲- کُوشش

کَهْداء: کُنیز (لاروس)

کَهْرَبَا، کَهْرَباء، پارسی تازی گشته ۱- کَهْرَبَا

۲- کَهْرَب (= برق، Electricity)، شگفت است

که فارسی گویان واژه ی تازی برق را به کار

می برَند و تازیان واژه ی پارسی کَهْرَبارا

کَهْرَبائی: پارسی تازی گشته، کَهْرَبایی،

کَهْرَبکار (= کارگر برق)

کَهْرَبائیّه: پارسی تازی گشته، کَهْرَبیک، دانش

کَهْرَب

کَهْرَبّه: پارسی تازی گشته، کَهْرَبی کَرَدَن

کَهْرَم، کَهْرمان: زَرْدَه مَند، شاهبوی زرد (مَند،

شاهبوی = عَنبر)

کَهَف: ۱- گَرِستَک (= غار، فرهنگ پهلوی)،

گاباره (برهان)، غال (= کَهَف، برهان) ۲-

پناهگاه

کَهْفُ الْقُرْءاء: پناه دَرِوشان

کَهَل: میانسال، دووی

کُهَن سیر: دیرگشت، کُهَن گشت

کُهَن فرَش: کُهَن بوب، گواژ: زَمین

کَهْنوت: آرامی تازی گشته، کُندایی

کَهْنَه: (تک: کاهن)، کُندایان

کُهْنه حیض: لَته ی دشتان، کُهْنه ی بی نمازی

کُهْنه رِباط: کُهْنه سَرای، گُواژ: این جَهان

کُهَنه فَعَله: کُهَنه کار، کُهَنه کارگر

کُھُوف : (تک: کُھَف) گریستک ها، غال ها،

پناهگاه ها

کُھُول : ۱- میانسال، دُوموی ۲- تَنَنده

کُھِیانا، کُھِیانه: سُریانی تازی گشته ۱- کُل

سَدِبرگ ۲- جادوگش (= فاوانیا)، از گیاهان

کُھِیلا، کُھِیله: هندی، دارچین خَتایی، از

گیاهان

کُھِیم: کَلانسال: مَرَد

کُئِی: داغ، داغ کردن (آندراج)

کُیاد: قَریبکار، تَرَفندگر

کِیاسَة، کِیاسَت: در فارسی ۱- زیرکی،

هُوشیاری، زودبایی ۲- دانایی

کُیال: پیمانہ گر

کِیالیَة: کِیالیّه در فارسی، پیروان احمد کِیال که

خود را فرستاده ی خدا می دانسته و نوشته ای

نیز داشته که آمیزه ای از دانش و دین بوده است

کِیان: سُریانی تازی گشته، سِرِشت

کِیانا: سُریانی، سِرِشت

کِیانَه: کِفالَة، بَنگَرِید به کِفالَة

کِیت و ذِیت: چُنان و چُنین (غیاث اللغات)

کِیثر: نیکوکار: مَرَد

کِیثوفِیلا : یونانی تازی گشته، بَلوتَرَد

(= صَمْعُ البِلَاط)

کِیَح: دُرُشتی، سِیَتری

کِیَح: سِیَتر، دُرُشت

کِید: کِید در فارسی ۱- چاره، گُزیر ۲- تَرَفند،

قَریب ۳- هَراش ۴- تَنَبَل

کِیدآور: تَرَفندگر، قَریبکار، تَنَبَلکار

کِیدُبان: دروِغگو

کِیر: دَمه ی آهنگری (لاروس)

کِیر مَ صنوعی: چیرِجَنگ، زَنان سازند از

چَرمینِه، زنی بر میان بَنَد و با دیگری نزدیکی

کند (برهان)

کِیس: سُریانی تازی گشته، کِیسا (پژوهش

واژه های سُریانی)، کِیسه، گُوال، جُوال،

هَنبان (فرهنگ پهلوی)

کِیس البَوع: هاگدان (لاروس)

کِیس الرّاعی: چَنته ی چوپان، از گیاهان

کِیسان: پیمان شکنی ۲- تَرَفند، قَریب

کِیسانیَة: کِیسانیّه در فارسی، کسانی که

محمّد بن الحَنیفه فرزند دیگر علی (ع) را

رَهَنمود (= امام) می دانستند (فضل بن شادان)

کِیسَه حَمام: پشم کِیسه (گوش گیلکی)

کِیسَه صُفرا: زَهَرَک (فرهنگ پهلوی)، زَهَره

کِیص: ۱- زُفت، کِینس ۲- کوته بالا ۳- زُودرنج:

مَرَد

کِیف: که دَر دَست گیرند، برگرفته از کِیَفَة

تازی، پاره ای از جامه در دامن از پیش دوزند  
(بَنگَرِید به منتهی الارب)، غَدَر (برهان)

کیف : ۱- خوشی، سَرَمستی ۲- چُونی، در  
فرزان

کیف اَصْبَحَتْ؟: چگونه شَب را گذراندی؟  
چگونه شَب را بامداد کردی؟

کیف الحال؟: چگونه ای؟ چُونی؟  
کیف بُرَدَن: سَرَمست شدن

کیف داشتن: خوشی داشتن، مَزه داشتن  
کیف کَرَدَن: ۱- خوش گذراندن ۲- نیک گَاذَن

کیفما: هَر گونه، به هَر وری  
کیف ما اَتَفَق: هَر جُور که پیش آید، کیف مَتَفَق

خوانده می شود (غیاث اللغات)  
کیفور، کیفور: سَرَمست، شَنگول

کیف و کَم: چُون و چَند، چُونی و چَندی  
کیفیّات: (تک: کیفیّة)، چُونی ها، چگونگی ها

کیفیّة: کیفیّت در فارسی: چگونگی (دانشنامه  
علائی)، چُونی

کیقباد: نادرست نویسی کیفباد، غباد در پارسی  
برابر است با «برحق»

کیک: Cake: انگلیسی، کاک، گونه ای شیرینی  
کیکّة: تخم مرغ، مُرغانه

کیل: Keel: انگلیسی (= ستون فقرات کشتی،  
واژه نامه دریانوردی) ۱- شاه تیر کشتی ۲-

کشتی زغالکَش ۳- باژ بَنَدَر  
کیل، کیل در فارسی ۱- پیمانه ۲- آخگر ۳-

پیمایش  
کیلو Kilo: در زبان های فرنگی پیشوندی است

که هزار را می رساند  
کیلوس، قیلوس Chylus: لاتینی، پُختار

کیلوسیکل Kilocycle: فرانسوی، یکان  
بَسامد، کیلوسیکل

کیلوگرم Kilogramme: فرانسوی، یکان  
سَنگینی، کیلوگرم

کیلومتر Kilomètre: فرانسوی، یکان دُوری،  
کیلومتر

کیلومتر مُربع: کیلومتر چارین  
کیلووات Kilowatt: فرانسوی یکان نیرو،

کیلوات  
کیلوولت kilovolt: فرانسوی، یکان نیروی

کهرُبی، کیلوولت  
کیلّة: کیله در فارسی، پیمایش (آندراج)

کیلِیک Killick: انگلیسی لَنگَرِ سُبُک (واژه نامه  
دریانوردی)

کیمُوح: ۱- خاك ۲- بَلند، برآمده  
کیموس Xumōs: یونانی تازی گشته،

باز بخت، کُفَم، از کف و کُم برابر با شِکُم  
کیمونو Kimono: انگلیسی از ژاپنی، راسته،

- گونه‌ای پوشش  
 کیمیا Xēmeia: یونانی تازی گشته، کاف  
 (اشاره به علم کیمیا است، برهان)، ماتورزی  
 کیمیا اثر: کافدیس، دِگَر دِیس  
 کیمیادار: کافدار  
 کیمیاگر: کافگر، ماتورز  
 کیمیای اَحَمَر: گوگرد سُرخ (آندراج)  
 کیمیای جان: میِ آنگوری  
 کیمیای خواص: نابدلی، پاکدلی  
 کیمیای سعادت: داروی خوشبختی  
 کیمیای عوام: زندگیِ خاکی  
 کین: ۱- هِلِش (= طلاق، فرهنگ پهلوی) ۲-  
 فروتنی  
 کینونَه: کینونه در فارسی ۱- باشش، بوش ۲-  
 پیدایش، آفرینش (غیاث اللغات)
- کُیوس: ۱- بددلی ۲- سُست گشتن ۳- تنها  
 خوردن ۴- شتابی کردن (آندراج)  
 کیوسك Kiosque: فرانسوی از پارسی،  
 کُوشك (فرهنگ پهلوی)  
 کیومَرث: گویمرد، گویامرد (رسالهٔ معربات،  
 رشیدی)، گویمرت، گویمرت (اوستایی)  
 کُیون: (تك: کین)، هِلِش ها، فروتنی ها  
 کیوی Kiwi: انگلیسی، بی بال، مرغکی که  
 نمی تواند بپرد و بومی نیوزیلند New Zeland  
 است  
 کیوی Kiwi fruit: انگلیسی، گرده دیس، از  
 میوه ها  
 کیه: برگرفته از Chio که نام گزیرکی است،  
 سَکِز رومی (عِلک الروم)، از گیاهان


Call No.....

Date.....

Account No.....

# **J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.





گاراژدار: پاساددار

گاراژداری: پاسادداری

گارانتی: Guarantee: انگلیسی، پایند

گارد: Garde: فرانسوی، بان، پاتار، پاسپان،

پاس (فرهنگ پهلوی)

گارد احترام: یسان: پارسی، دورده سوارانند که

به دوبازوی راه بسته می شوند و شاه از میانشان

می گذرد (آندراج)

گارد شخصی: همهرز (فرهنگ پهلوی)

گاردن: Garden: انگلیسی، باغ

گاردنال: Gardénal: فرانسوی = لومینال،

بنگرید به لومینال

گاردن پارتی: Garden party: انگلیسی،

باغسور

گاباردین: Gabardine: فرانسوی از -Gaver

dine فرانسوی کهن که به گونه ای کُبه (= جُبَّة

تازی شده ی آن) گفته می شده ۱- خُشوانه،

گونه ای پارچه ۲- بارانی، گونه ای رُبووش

گابرو: Gabbro: انگلیسی، سنگ خارا

(فرهنگ فنی)

گاتر: Gutter: انگلیسی، آبرو، راه آب، جوی

(فرهنگ فنی)

گاتو: Gâteau: فرانسوی ۱- نان خامه ای ۲-

شان، در کُندو

گار: Gare: فرانسوی ۱- ایستگاه ۲- لنگرگاه،

بارانداز (سعید نفیسی)

گاراژ: Garage: فرانسوی، از Gare به آرش

پاساد (= صیانت، برهان)، پاساد

گاردن وال بُوند : Garden wall bond

انگلیسی، دیوار راسته چین (فرهنگ فنی)

گاردنیا : Gardenia، انگلیسی، گُلی که به نام

گیاهشناس آمریکایی A. Garden

(۹۱-۱۷۳۰) نامگذاری شده، یاس فریکایی،

از گیاهان

گارسایل : Garcyle، انگلیسی، ناودان، ناودان

بیرون آمده از دیوار (فرهنگ فنی)

گارسُن، گارسون : Garcon، فرانسوی،

پیشیار

گارسه : برگرفته از روسی Kāssā برگرفته از

Case انگلیسی (معین)، واتخان

گارمان، گارْمَن، گارْمون، قارْمون : Gar-

monica، روسی، شِلَاك، از سازها

گارْمِنْت : Garment، انگلیسی، جامه (فرهنگ

فنی)

گارْمِت : Gamet، انگلیسی ۱- لال (= لعل،

تازی گشته ی آن)، نارسنگ (واژه نامۀ فیزیک)

۲- لولای دَرْنیا

گارْمِت پِپِر : Gamet paper، انگلیسی، ۱-

سُمباده (فرهنگ فنی) ۲- لال تراش

گارْمِتِنِگ : Garnetting، انگلیسی (= بازیابی

الیاف، فرهنگ فنی)، بازیابی تارچه ها

گاری : از هندی (معین)، وَرْتیون (فرهنگ

پهلوی)

گاری چی : وَرْتیونران

گاری خانه : وَرْتیونکده

گاز : Gaz، فرانسوی از نام غزه شهری در

سوریه، گارس، تُوْرَك

گاز : Gaze، فرانسوی از یونانی Chaos به

آرش آشفتنگی = آشوب، وِشفت (= هَرَج و

مَرَج، پهلوی)

گازدار : جُوشی، چون دُغ جُوشی، در

فرانسوی Gazeux یا Gaseuse

گازَر : در یکی از فرهنگ ها این واژه را آرامی

دانسته اند، پارسی و پهلوی است، گازَر

(فرهنگ پهلوی)، رختشوی

گازوئیل : این واژه را به گونه ی Gasoil در

برخی از واژه نامه ها آورده اند و آن را فرانسوی

دانسته اند، این آمیزه در فرهنگ فرانسه سعید

نفیسی دیده نشد، سُوْج (بهره از برهان)

گازولین : Gazoline، Gazolène، Gazolène

فرانسوی، نَقْتین

گازومتر : Gazomètre، فرانسوی، وِشفت

سَنَج

گازومِتریک : Gazométrique، فرانسوی،

وِشفتیک

گاسِت : Gusset، انگلیسی، تَك خِشَتَك، دَر

- ساختمان، (فرهنگ فنی)  
 گالاکتوز Galactose: فرانسوی، شیرکند  
 گاستروپُذ Gasteropodes : فرانسوی، رایبان، تیره‌ی راب‌ها  
 شیرآنگیز  
 گاسترولا Gastrula: فرانسوی؟ دوبرگه، یکی  
 از چهره‌های زه در فرایند گوالش  
 گاسترولاسیون Gastrulation : فرانسوی،  
 دوبرگگی  
 گاسترولوژی Gastrologie : فرانسوی،  
 خوالیگری  
 گاسترونومی Gastronomie: فرانسوی از  
 یونانی: Gastēr به آرشِ شِکَم و Nomos به  
 آرشِ رِش، شِکَم‌رِوی، نیکخوری  
 گاستریت Gastrite: فرانسوی، کُما‌ماس  
 (= ورمِ معده)  
 گاف Gaffe: فرانسوی، ندانم‌کاری  
 گاف‌گردن: نادانسته گفتن، نادانسته کردن  
 گاگا Gaga: فرانسوی، بازکُودک، کسی که در  
 سالمندی کارهای بچگانه انجام می‌دهد  
 گاگل Goggle: انگلیسی (= عینک پرواز،  
 واژه نامۀ دریانوردی = عینک ایمنی، فرهنگ  
 فنی)، چشمای  
 گال Gale: فرانسوی، گری (سعید نفیسی)  
 گالِ استون Gall stone: انگلیسی،  
 زهره‌سنگ (زهره، زهرک = کیسهٔ صفرا)
- گالاکتوژ Galactose: فرانسوی، شیرکند  
 گالاکتوژن Galactogène : فرانسوی،  
 شیرآنگیز  
 گالاکتو فَر Galactophore : فرانسوی،  
 شیرمک  
 گالاکتومتر Galactomètre : فرانسوی،  
 شیرسَنج  
 گالان Galant: فرانسوی ۱- خوش برخورد،  
 زَن نَواز ۲- مهربان ۳- دُرست پیمان ۴- دل‌داده  
 (سعید نفیسی)  
 گالانتِری Galanterie: فرانسوی، ۱-  
 زَن نَوازی ۲- خوشگذرانی ۳- آدب دانی  
 گالِری Galerie: فرانسوی ۱- جُوبه، جایی را  
 گویند که کالاهای فروختنی‌ها از هرگونه واز  
 هر گوشه و کنار در آن فراهم آورند (برهان) ۲-  
 سَرسرا ۳- تالار ۴- نمایشگاه، ۵- سُمج  
 (= نَقب)  
 گالُش، گالوش Galoche: فرانسوی ۱-  
 رُوكَفشی، سَرموزه ۲- کفشِ جبر  
 گالِن Galène: فرانسوی، سنگِ سُرَب  
 گالُن Gallon: فرانسوی از لاتینی میانه Gale  
 به آرشِ جامِ آب‌خوری، نَکُک (= ظرف  
 آب‌خوری، فرهنگ پهلوی)، اندازه‌ای که در  
 سنجیدن آبگونه‌ها به کار رود

- گالوانایز Galvanize: انگلیسی، آبکاری،  
روی پوشی
- گالوانایزد Galvanized: انگلیسی، آبکاریده،  
روی پوشیده
- گالوانایزد استیل Galvanized steel:  
انگلیسی، آهن سفید (فرهنگ فنی)
- گالوانومتر Galvanomètre: فرانسوی،  
نازش سنج
- گالوانیزه: بنگرید به گالوانایز
- گالوانیک Galvanic: انگلیسی برگرفته از نام  
L. Galvani گیتیک دان ایتالیایی سده ی  
هجدهم، در پیوند با نازش کهرُبیک به ویژه از  
تاب آنبار = Battery، گالوانیک
- گالوانیک پروتکشن Galvanic protection:  
انگلیسی (= حفاظت گالوانیکی، فرهنگ  
فنی)، باتاری گالوانیکی (باتاری = حفاظت،  
فرهنگ پهلوی)
- گالوانیک سل Galvanic cell: انگلیسی  
(= پیل گالوانیکی، مُبَدِّل انرژی شیمیائی به  
الکتریکی، فرهنگ فنی)، کهرُب ساز گالوانیکی
- گالوانیک کورنت Galvanic current:  
انگلیسی (= جریان گالوانیکی، فرهنگ فنی)،  
نازش گالوانیکی
- گالوانیک کوروشن Galvanic corrosion:  
ماهیان
- انگلیسی، فرسایش گالوانیکی (فرهنگ فنی)
- گالوپ Galop: فرانسوی، چارنال، تاخت
- گالوفوب Gallophobe: فرانسوی، پادفرنگ
- گالومانی Gallomanie: فرانسوی، فرنگ  
پرستی
- گالون Galloon: انگلیسی، (= یراق، فرهنگ  
فنی)، گلابتون
- گالسیزم Gallicism: انگلیسی، فرنگبارگی
- گالیوم Gallium: انگلیسی از لاتینی Gallus به  
آرش خروس بخشی از نام Lecoq فرانسوی  
ماتشناس، خرو سین
- گام Gamme: فرانسوی از یونانی Gamma  
سیمین وات در دبیره ی یونانی - پا، از پ در  
دبیره ی پارسی، در انگلیسی Gamut
- گام Gum: ۱- چسب ۲- چسب زدن (فرهنگ  
فنی)
- گاما Gamma: یونانی، سیمین وات در دبیره ی  
یونانی
- گاماری Gamma ray: انگلیسی، پرتو گاما  
(واژه نامه فیزیک)
- گام بالا رونده: پای بر شو، زبانزدی در خنیا
- گامبوزیا Gambusia: فرانسوی، پشه خوار  
(ویژگی های دستوری و فرهنگ گیلکی)، از  
ماهیان

- گام‌پایین رَوَندَه: پای فروشو، زبانزدی در  
خَنِیا
- گامِت Gamète: فرانسوی، زایاخته (= سلول  
تناسلی)
- گامی Gummy: انگلیسی ۱- چسبناک  
(فرهنگ فنی) ۲- بی‌دندان
- گان Gon: انگلیسی، کُنچ
- گان Gun: انگلیسی، تفنگ، پرتابگر (فرهنگ  
فنی)
- گان استاک Gun stock: انگلیسی (= قنداق  
تفنگ، فرهنگ فنی)، وِرَوَندَه
- گان پودر Gun powder: انگلیسی (= باروت  
سیاه، فرهنگ فنی)، سیانگندک
- گان کوتون Gun cotton: انگلیسی (= پنبه  
باروتی، فرهنگ فنی)، پنبه‌ی گندکی
- گاوتکیه: بُشتی
- گاوصندوق: گاوتینگ
- گاوعصار، گاوعصاری: گاوغن
- گاوعنبر، گاوعنبری: گاودریایی
- گاوقربانی: گاوگرسانی
- گاوقطاس: غَزْگاو
- گاید Guide: انگلیسی ۱- راهنما ۲- راهنمایی  
(فرهنگ فنی) ۳- کشتی فرماندهی (واژه‌نامه  
دریانوردی)
- گاید بُرد Guide board: انگلیسی، تخته‌ی  
راهنما
- گاید پاپیز Guide pipes: انگلیسی، لوله‌های  
راهنما (فرهنگ فنی)
- گاید راکِت Guided rocket: انگلیسی  
(= راکِت هدایت شونده، فرهنگ فنی)،  
نیششاک، نیت از واژه‌ی نیتن پهلوی برابر با  
«هدایت کردن» و شَهاک واژه‌ی پهلوی برابر با  
پَران
- گایدِ میسیل Guided missile: انگلیسی  
(= موشک هدایت شونده، فرهنگ فنی)  
نیتموشک
- گایدروپ Guiderope: انگلیسی، مهار،  
(فرهنگ فنی)
- گایدلاین Guideline: انگلیسی، رهنمود  
(فرهنگ فنی)
- گِتر Guêtre: فرانسوی، برکفش
- گُتی، گُتیک Gothique: فرانسوی، برگرفته  
از نامواژه‌ی ۱- Goths - تَندَه کاری، گونه‌ای از  
مهرازی (= معماری، سنجش خِرَد ناب) با  
کاربرد بام‌های تُندَه یا سَراشیب و کمانه‌های  
جناغی ۲- زُمُخت (فرهنگ نوین پیوسته) ۳-  
آرامک (= وحشی، فرهنگ پهلوی)
- گدا سیمج: هادوری (برهان)، گدای پُرو

گداصفت: گدامش

گدا صورت: گدانما

گداطبع: گدا سیرشت

گدا فطرت: گدانهاد، گدا گرسنه

گدا همت: پست خواه، فرومایه

گدای مبرم: آویز گن (برهان)

گذرگاه سیل: آبراهه (فرهنگستان)، لورکند،

لوره (صحاح الفرس)

گذرگاه مُسَقَف: کوتار (برهان)

گرافولوژی: Graphologie: فرانسوی، مَنش

نموداری، روشی که از بررسی نوشته‌ی کسی،

مَنش او را درمی‌توان یافت

گرافومتر: Graphomètre: فرانسوی،

کُنج یاب

گرافیت: Graphite: فرانسوی از یونانی

Graphein به آرشِ نوشتن، نویسا، سُرب سیاه

(واژه نامه فیزیک)

گرافیک: Graphique: فرانسوی، نمودار،

نگارین (فرهنگ فنی)

گرامر: Grammaire: فرانسوی، دستورِ سخن

(سعید نفیسی)

گراموفون: Gramophone: فرانسوی، آوه،

برآورنده‌ی صدا و ندا باشد (برهان قاطع)

گران تمکین: دیر پذیر. زیر بار نرو

گران جسم: گران تن، تنومند

گران خاطر: آزرده دل، دل‌تنگ

گران دخل: پُر درآمد

گراندهتل Grandh tel: فرانسوی، تیم، گفت

دیدم جهان چو تیمِ دودر، آمدم از دری، شدم ز

دگر (سنائی)

گران رکاب: ۱- پافشار، سرسخت ۲- آرمیده،

گرانسنگ

گران عنان: ۱- گران لُگام، آن که روز جنگ

لُگام را بکشد تا آسپ بر جای ماند ۲- پافشار،

پایدار ۳- تنبل

گران قدر: گرانپایه، آرجمند

گران قیمت: گرانپا

گران نعل: گران نال، بزرگ سُم، کلان سُم

گرانول Granule: فرانسوی، ماشک

گرانیت Granite: فرانسوی، خارا

گرانی شعر: گرانی سرود، ناخوشی چامه

گرانی طعام: گرانی خوراک، ناگواری

گراور Gravure: فرانسوی، رُخشند

گراور ساختن: رُخشند ساختن

گراور ساز: رُخشند ساز

گراور سازی: رُخشند سازی

گرایند Grind: انگلیسی ۱- ساییدن ۲- سنباده

کردن (فرهنگ فنی) ۳- پرداز (= صیقل)

- گریندر Grinder : انگلیسی ۱- چرخ سنباده  
 ۲- سنگ تیزگر (فرهنگ فنی) ۳- آسیا  
 گریندینگ استون Grinding stone :  
 انگلیسی ۱- سنگ سنباده (فرهنگ فنی) ۲-  
 سنگ تیزگر  
 گریندینگ ماشین Grinding machine :  
 انگلیسی (= ماشین صیقل، ماشین سنگ زنی،  
 فرهنگ فنی) ۱- دستگاه پرداز ۲- دستگاه  
 سنگ زنی  
 گرپ Grab : انگلیسی ۱- چنگک ۲- چنگ زدن  
 (فرهنگ فنی)  
 گرپ کرین Grab crane : انگلیسی (= بیل  
 مکانیکی، فرهنگ فنی)، بیل چنگکی  
 گرین Graben : انگلیسی، فروزمین (قریب)  
 گربه اهلی: گربه‌ی خانگی  
 گربه رقصان: گربه وشتانیدن، بهانه تراشیدن  
 گربه رقصانی: گربه وشتانی، بهانه تراشی  
 گربه مرتضی علی: ۱- هنگامی که شیر در  
 بختیاری و خوزستان می‌زیسته مردم بختیاری  
 بدان گربه مرتضی علی می‌گفته‌اند (تاریخ  
 بختیاری) ۲- به کسی که نان را به نرخ روز  
 می‌خورد، گربه‌ی مرتضی علی می‌گویند.  
 گربه وحشی: گربه‌ی آرامیک ۱- گربه جنگلی  
 ۲- گربه‌ی کوهی ۳- گربه‌ی مُردابی ۴-
- گربه‌ی دشتی  
 گرد ساعد: گردآرش  
 گرد ساق: گردساق  
 گرد عقل: گرد خرد، گول  
 گرد و قلنبه: نادرست نویسی گرد و غلنبه،  
 پارسی است  
 گردون اقدار: گردون پناه، گردون جایگاه  
 گردون رکاب: گردون و هنگ  
 گردون سریر: گردون اورنگ  
 گردون سیر: گردون نورد  
 گردون همت: گردون خواه، گردون همتا  
 گراف Graph : انگلیسی، نمودار (فرهنگ فنی)  
 گرگ اجل: گرگ مرگ  
 گرگ فتنه گر: گرگ فسونگر، گواژ: این جهان  
 گرگ یاق: گرگ زینه، گواژ: پشتیان  
 گرم Gramme : فرانسوی، یکای سنگ  
 (= وزن)، گرم  
 گزند تئوری Grand theory : انگلیسی  
 (= نظریه مجلل، فرهنگ جامعه‌شناسی)،  
 فَرَنهاد  
 گِرو Grève : فرانسوی، کار ایست،  
 (= اعتصاب)  
 گروپ Groupe : فرانسوی، دسته، گروه  
 (= عمید)



- گروزیل Groseille: فرانسوی، انگور  
فرنگی، از گیاهان
- گروس Gross: انگلیسی از لاتینی Grossus  
به آرش سِتر، ۱- سِتر ۲- رَمَن (= مجموع) ۳-  
ناویژه
- گروس اریا Gross area: انگلیسی (= سطح  
کل، فرهنگ فنی)، هامرویه
- گروس بدینگ Gross-bedding: انگلیسی  
(= چینۀ بندی سیلابی، قریب)، چینۀ بندی  
لوری
- گروس کاپاسیتی Gross capacity:  
انگلیسی (= ظرفیت ناویژه، فرهنگ فنی)،  
گنجایی ناویژه
- گروس لامینیشن Gross-lamination:  
انگلیسی (= چینۀ بندی سیلابی، قریب)،  
چینۀ بندی لوری، چینۀ بندی تَنَدابی
- گروس ویت Gross weight: انگلیسی (= وزن  
کل، وزن ناویژه، وزن ناخالص، فرهنگ فنی)  
۱- هامسَنگ (= وزن کل) ۲- ناویژه سَنگ  
(= وزن ناخالص)
- گروِل Gravel: انگلیسی (= سَنگفرش،  
فرهنگ فنی) ۱- آریانه ۲- شِن
- گروند Ground: انگلیسی ۱- زمین ۲- پایه ۳-  
کارگذاشتن (فرهنگ فنی) ۴- به گِل زدن
- (واژه نامۀ دریانوردی)
- گروند تیمبِر Ground timber: انگلیسی  
( تیرطولی، تیر کَف، فرهنگ فنی)، درازتیر،  
تَک تیر
- گروندِ تئوری Grounded theory: انگلیسی  
(= نظریۀ خاکی، فرهنگ جامعه شناسی)،  
نهادۀ ی خاکی، فُرونهاده
- گروندز Grounds: انگلیسی، به زمین آمده،  
تَه نشین (فرهنگ فنی)
- گروند فورس Ground force: انگلیسی،  
نیروی زمینی (واژه نامۀ دریانوردی)
- گروند کِلَمپ Ground clamp: انگلیسی،  
بَسَست زمین (فرهنگ فنی)
- گروند کُنترُل Ground control: انگلیسی  
(= هدایت از زمین، فرهنگ فنی)، راهنمایی  
زَمینی
- گروند کورِنِت Ground current: انگلیسی  
(= جریان زمین، فرهنگ فنی)، زَمین تازش
- گروند گِلَاس Ground glass: انگلیسی،  
شیشه‌ی مات، شیشه‌ی سنباده‌ای (فرهنگ  
فنی)
- گروند مَس Ground mass: انگلیسی  
(= خَمیره، فرهنگ فنی)، خازِه
- گروند واتِر Ground water: انگلیسی، آب

- زیرزمینی (فرهنگ فنی)  
 گِرویتی Gravity: گرانش (فرهنگ فنی)  
 گِرویتی دَم Gravity dam: انگلیسی (= سَد  
 وزنی، فرهنگ فنی)، بَندِ گرانشی  
 گِرویتی سل Gravity cell: انگلیسی (= نوعی  
 پیلِ ساده الکتریکی، فرهنگ فنی)، کَهرُ بسازِ  
 ساده  
 گِرویتی سیستم Gravity system: انگلیسی  
 (= دستگاهِ نقلی، فرهنگ فنی)، دَسگاهِ  
 گرانشی  
 گراویتیشن Gravitation: انگلیسی، گرانش  
 (فرهنگ فنی)  
 گِراویتیشنال فیلد Gravitational field:  
 انگلیسی (= حوزهٔ جاذبهٔ ثقلی، فرهنگ فنی)،  
 میدانِ گرانش  
 گِراویتیشنال یونیتز Gravitational units:  
 انگلیسی (= واحدهای وزنی، فرهنگ فنی)،  
 یکاهای سنگینی  
 گِراویتی فالت Gravity fault: انگلیسی  
 (= کُسلِ ثقلی، فرهنگ فنی)، کُسله‌ی  
 هَنجاری (قریب)  
 گِرویتی فورس Gravity Force: انگلیسی  
 (= نیروی ثقلی، فرهنگ فنی)، نیروی گرانشی  
 گِرومتر Gravitètre: فرانسوی، گرانیسنج  
 (قریب)  
 گِرومتری Gravitètrie: فرانسوی،  
 گرانیسنجی (قریب)  
 گِرویتی هَمِر Gravity hammer: (= چکش  
 وزنی، فرهنگ فنی)، چَکشِ گرانشی  
 گِری آیرون Grey iron: انگلیسی، چُدنِ  
 خاکستری، چُدنِ رَگه‌دار (فرهنگ فنی)  
 گِری بادی Gray body: انگلیسی (= جسم  
 خاکستری، فرهنگ فنی)، اَبدامِ خاکستری  
 گِریپ Grippe: فرانسوی، چایمان، از  
 بیماری‌ها  
 گِریپ Grip: انگلیسی ۱- گیر دادن ۲- بَست  
 (فرهنگ فنی)  
 گِریپ فروت Grape fruit: انگلیسی، دارابی،  
 از گیاهان  
 گِریپلینگ Gripping: انگلیسی، لِهیدگی  
 (فرهنگ فنی)  
 گِریٲ Grift: انگلیسی، دُرُشتماسِه (قریب) ۲-  
 سنباده‌ی زبر (فرهنگ فنی) ۳- شاه تیر  
 گِریٲ بَلَسْتینِگ G. blasting: انگلیسی،  
 شِن پاشی (فرهنگ فنی)  
 گِریٲ سِرکِل Great circle: انگلیسی  
 (= دایرهٔ عظیمه، واژه نامهٔ دریانوردی)، کَلانِ  
 پَرهون

گريتينگ Gritting : انگليسی ماسه پاشی  
(فرهنگ فنی)

گرید Grade : انگليسی ۱- شیب دادن  
(فرهنگ فنی) ۲- رُچَن (=درجه، رُتبه، فرهنگ  
پهلوی)

گرید Grid : انگليسی (=شَبْكه، واژه نامه  
فيزيك)، پَر وِزَن

گرید آنود کاپاسيتنس Grid-anodecapaci-  
tance : (=ظرفيت شبكه، آنود، واژه نامه  
فيزيك) گنجايی پَر وِزَن - هامينخ

گرید آنود گپ Grid - anode gap : (=فاصله  
شبكه، آنود، واژه نامه فیزیک)، بازه ی پرویزن،  
هامينخ

گریدر Grader : انگليسی (=دستگاه زمين  
صاف کُن، فرهنگ فنی)، غلّتار

گریدر زیستور Grid resistor : انگليسی  
(=مقاومت شبكه، واژه نامه فیزیک)، ايستيد  
پَر وِزَن

گرید کاتود کاپاسيتنس Grid - cathod  
capacitance : انگليسی (=ظرفيت شبكه،  
کاتود، واژه نامه فیزیک)، گنجايی پَر وِزَن -  
نامينخ

گرید لاین Gradeline : انگليسی (=خط  
نمایش دهنده ی شیب، فرهنگ فنی)، شیب

سَميره (سميره، خَطّی باشد که کِشند چه بَر  
ديوار، چه بَر زمين، برهان)

گریدولتاژ Grid voltage : انگليسی (=ولتاژ  
شبكه، واژه نامه فیزیک)، کَهَرُ پِشارِ پَر وِزَن  
گریدينت Gradient : انگليسی، گَرَايند  
(فرهنگ فنی)، شیب دار

گریدينگ Grading : انگليسی ۱- شیب بَندی  
۲- دانه بَندی (فرهنگ فنی) ۳- رُچَن بَندی  
(=درجه بَندی)

گرِيزينگ گُليزَن Grazing collision :  
انگليسی، بَر خورَدِ خَراشان (واژه نامه فیزیک)  
گرِيس Grease : انگليسی، روغن، پيه، چَرَبی  
(عميد)

گرِيس پينت Grease paint : انگليسی، چَرَبه  
رَنگ

گرِيس تِراپ Grease trap : انگليسی،  
روغن گیر (فرهنگ فنی)

گرِيس کاپ Grease cup : انگليسی  
(=گرِيس خور، پياله گريس، فرهنگ فنی)،

روغن خور، پياله ی روغن  
گرِيس کاری: روغن کاری

گرِيس گان Grease gun : انگليسی (=تلمبه  
گرِيس کاری، فرهنگ فنی)، تَفَنگ روغن

گرِيسي Greasy : انگليسی ۱- روغن ديس ۲-

ریختک، آخم، آژنگ	رُوغَنی
گَریم گردن: ریخت ساختن	گَریک Greek: انگلیسی، یونانی، زبان یونانی،
گَریمر Grimeur: فرانسوی، ریختساز	مِه‌رازی یونانی
گُزارشات: رَمَن نادرست از گزارش پارسی،	گِری کُد Gray code: انگلیسی (=درجه بندی
گُزارش‌ها	صفحهٔ سرعت سنج نوری، فرهنگ فنی)،
گَز اصفهان: گَز اِسْپَهان	دَخْشَک خاکستری
گَز عَلَفی: گَز اَنگِبین	گِری گُودز Gray goods: انگلیسی، پارچه‌ی
گُزل: ترکی ۱- غَشَنگ، خوشگِل ۲- خوب	خام، متخال، این واژه پارسی است و آن را به
گُزِلِک، گُزِلِک: ترکی، چیلان، کاردِ کوچک	نادرستِ متقال می‌گویند و می‌نویسند
دَسْتِه دراز	گِریل Grill: انگلیسی ۱- تَوِر تُوپالی ۲-
گُزِلِک: ترکی، چَشم بَند، در آسپ	پنجره‌ی پَرویزن، رُوژنِ پَرویزن ۳- سیخ
گَرمه: ترکی، شَبِگَرَد	پرویزن
گَس Gas: انگلیسی ۱- نَفَتَک ۲- وِشِفَت	گِریل کِلُس Grill cloth: انگلیسی، پارچه‌ی
گَس اِستِیشَن Gas station: انگلیسی	تُوری (فرهنگ فنی)
(= پمپ بنزین، فرهنگ فنی)، نَفَتگاه	گِریلیج Grillage: انگلیسی (= شبکه‌ای از
گَس اَویل Gas oil: انگلیسی، سُوچ	تیرهای سنگین که بعنوان پی ساختمان به کار
گَس بابل Gas bubble: انگلیسی (= حُباب	می‌رود، فرهنگ فنی)، پی‌بست
گاز، فرهنگ فنی) سیاب وِشِفَت	گَریم Grime: فرانسوی از ایتالیایی Grimo به
گَس بِرَنِر Gas burner: انگلیسی (= مشعل	آرَش چین و چروک (معین)، ریخت‌سازی، این
گازی، فرهنگ فنی)، وِشِفَتار	واژه در زبان فرانسوی آرَش دیگری دارد و
گَس بِرِیک‌دَوَن Gas break down: انگلیسی	واژه‌ی Grimer به آرَش ریخت‌سازی، بَرَک
(= تخلیهٔ الکتریکی، فرهنگ فنی)، کَهرُب	کَرَدَن، هَرهَفست کردن (= هَفست قلم آرایش
نَهِیدَن	کردن)، به کار می‌رود
گَس بِل Gas bell: انگلیسی (= مخزنِ گاز	گَریماس Grimace: فرانسوی، دَهن کُجی،

فرهنگ فنی)، وِشِفْتَبوتِه (بُوتِه = مخزن،  
برهان)

گُست Ghost: انگلیسی (= تصویر مضاعف،  
فرهنگ فنی)، هاوَنَد (= شَبَح)

گَس تایت Gas tight: انگلیسی (= گازبندی  
شده، فرهنگ فنی)، وِشِفْتَبَنَد

گَس ترمومِیتر Gas thermometer: انگلیسی  
(= حرارت سنج گازی، فرهنگ فنی)،  
وِشِفْتَدَما سَنج

گَس توربین Gas turbin: انگلیسی  
(= توربین گازی، فرهنگ فنی)، وِشِفْتِگَرَد

گَس تیر Gas tear: انگلیسی (= گاز آشک آور،  
فرهنگ فنی)، وِشِفْتَشَک

گَس تیوب Gas tube: انگلیسی (= نوعی  
لامپ الکترونی، فرهنگ فنی)، وِشِفْتُول

گَس دِرایو Gas drive: انگلیسی (= گازران،  
فرهنگ فنی)، وِشِفْتِران

گَس (رَر) Gas (rare): انگلیسی (= گاز  
کمیاب، نادر، فرهنگ فنی)، وِشِفْتِ مانی  
(= نادر)

گَس شِل Gas shell: انگلیسی، گُر وهی  
دُود آنکیز (واژه نامه دریانوردی)

گَسِکَت Gasket: انگلیسی، لایی (فرهنگ  
فنی)

گَس مَنَیَل Gas mantle: انگلیسی، توری  
چِراغ (فرهنگ فنی)

گَس وِلدینِگ Gas welding: انگلیسی  
(= جوش گازی، فرهنگ فنی)، وِشِفْتَجُوش

گَس هاردینِگ Gas hardening: انگلیسی  
(= عمل سخت گردانی فلزات با شعله گاز،

فرهنگ فنی)، وِشِفْت سَخْتایی

گَسِیْتی Gaseity: انگلیسی (= حالت گاز  
بودن، فرهنگ فنی)، وِشِفْتِگی

گَسِیفِیکِیشِن Gasification: انگلیسی  
(= گاز شدن، تبدیل به گاز از راه سوخت،

فرهنگ فنی)، وِشِفْتِدیسی

گَش Gash: انگلیسی ۱- شکافتن (فرهنگ  
فنی) ۲- مَفاک (= شکاف عمیق)

گُشادِه بَنان: گُشادِه دَسْت، بَخَشَنده (معین)  
گُشادِه خَاطِر: روشن بین

گُشادِه خَد: فَرَاخ رُخساره (معین)، گُشادِه رُوی  
گُشادِه سِلَاح: گُشادِه زینِه

گُشادِه سَلِیح: گُشادِه زینِه

گُشادِه کَف: گُشادِه دَسْت، بَخَشَنده

گُشادِه مَشَرَب: ۱- خوش بَرخورد ۲- شادمان  
۳- خوشبَاور

گَف Gaff: انگلیسی (= میله مایل، واژه نامه  
دریانوردی) ۱- دیرَک ۲- چَنگَک

- گُفت و قَدَم: قول و فعل: گفت و گام، گُفت و کَرَد  
 گُل: انگلیسی ۱- دَرِوازه، هال (برهان)،  
 شادباش ای مُقبلِ فرخنده حال، گوی معنی را  
 هَمی بَر سوی هال (مولانا) ۲- پُوتاب (به معنی  
 هدف و نشانه باشد، آندراج)  
 گُلِ آگاو و Agave: فرانسوی، گُلِ خنجرِی،  
 گُلِ گوش خَر، از گیاهان  
 گُلِ اَحْمَر: گُلِ سُرَخ، از گیاهان  
 گِلادِیاتور Gladiateur: فرانسوی در لاتینی  
 Gladius به آرش شمشیر، شمشیر باز، جَنگی  
 گِلادِیول، گِلایول Gladiolus: لاتینی، تیغ  
 کَلاغ، سَنجار، از گیاهان  
 گُلِ اَزَرَق: گُلِ آفتاب پَرست، از گیاهان  
 گِلاس Glass: انگلیسی ۱- شیشه (فرهنگ  
 فنی) ۲- بُلْسِیک (= عَدَسی)  
 گِلاس اِسْتاپِر Glass stopper: انگلیسی  
 (= سَر بَطری شیشه ای، فرهنگ فنی)،  
 دَرپوشِ شیشه ای  
 گِلاس بلوئینگ Glass blowing: انگلیسی،  
 شیشه گَری (فرهنگ فنی)  
 گِلاس پِیپر Glass paper: انگلیسی، کاغذ  
 سُنِباده (فرهنگ فنی)  
 گُل اِسْتِکانی: گُلِ دُوستکانی، از گیاهان  
 گِلاس تیوپ Glass tube: انگلیسی، لوله ی
- شیشه ای (فرهنگ فنی)  
 گِلاس رُد Glass rod: انگلیسی (= میله ی  
 شیشه ای، فرهنگ فنی)، تَهْکِ شیشه ای  
 گِلاس رِیم Glass rim: انگلیسی، دوره ی  
 شیشه ای (فرهنگ فنی)، دوره از دورِک پارسی  
 است  
 فایبرز Glass fibres: انگلیسی (= الیاف  
 شیشه ای، فرهنگ فنی)، رِشته های شیشه ای  
 گِلاس فُسیل Glass fossile: انگلیسی،  
 فرانسوی، یَخِ سَنگواره (قریب)  
 گِلاس مارِبِل Glass marble: انگلیسی،  
 گلوله شیشه ای (فرهنگ فنی)، گِرِوه ی  
 شیشه ای، گُویِکِ شیشه ای  
 گِلاس وِر Glass ware: انگلیسی، (= شیشه  
 آلات، فرهنگ فنی)، شیشه بار  
 گِلاس وول Glass wool: انگلیسی، پشم  
 شیشه (فرهنگ فنی)  
 گِلاسی Glassy: انگلیسی، شیشه ای،  
 شیشه وَش  
 گِلاسِیال Glacial: انگلیسی (= بلوری، یخی  
 شکل، فرهنگ فنی)، مَهایِی، مَهایِک، یَخسان  
 گِلاسِیال آستیک آسید Glacial acetic acid:  
 انگلیسی (= جوهر سرکه خالص متبلور،  
 فرهنگ فنی)، تُرْشْک سرکه ی مَهایِک

گلاسیال پریود : Glacial period : انگلیسی،

دورکِ یخچالی (قریب)

گلاسیال تیل : Glacial till : انگلیسی،

یخنهشت (قریب)

گلاسیال ولی : Glacial valley : انگلیسی،

یخدره (قریب)

گلاسیر اسنو : Glacier - snow : انگلیسی،

یخیرف (قریب)

گلاسیر تیبل : Glacier - table : انگلیسی،

یخمیز (قریب)

گلاسیر لیک : Glacier - lake : انگلیسی،

دریاچه‌ی یخچالی (قریب)

گلاسیولوژی : Glaciologie : فرانسوی،

یخچال‌شناسی (قریب)

گلاسیولوژیست : Glaciologiste : فرانسوی،

یخچال‌شناس (قریب)

گلاسیه : Glacier : فرانسوی، یخچال (قریب)

گلاسیه پدمون : Glacier peidmont :

فرانسوی، یخچالِ کُوبایی (قریب)

گلاسیه ساسپندو : Glacier suspendu :

فرانسوی، قُرازیخچال (قریب)

گُلِ اَشرفی: گُلِ پَریره، از گیاهان

گُلِ اَطلسی: گُلِ پَرَنیان، از گیاهان

گُلِ اَفعی: گُلِ خِیون، از گیاهان

گِلِ اَقْرِیطس: گِلِ رُومی

گِلاید : Glide : انگلیسی، سُریدن، لغزیدن

(فرهنگ فنی)

گِلایدِر : Glider : انگلیسی (= هواپیمای

بی‌موتور، فرهنگ فنی)، بادپرواز

گِلَب : Globe : انگلیسی (= کره، توپی، فرهنگ

فنی)

۱- پادک ۲- گوی

گِلِ بَحیره: گِلِ بحیره: گِلِ دَریا، لَزن

گِلُبس : Globos : انگلیسی (= گرد یا کُروی،

فرهنگ فنی)، گرد، پادکی

گِلَب والو : Globe valve : انگلیسی (= شیر

فلکه‌کره‌ای، فرهنگ فنی)، گُوشیر

گُلِ بوقلمون: گُلِ شِواد، گُلِ ریش، از گیاهان

گُلِ بوقی: گُلِ کَرنا، از گیاهان

گُلْبُول : Globule : فرانسوی، گویچه

گِلْبُولار : Globular : انگلیسی (= گُروی، گوی

مانند، فرهنگ فنی)، پادکی، گویسان

گَلْبُولِ سفید: گویچه‌ی سپید

گَلْبُولِ سُرخ: گویچه‌ی سُرخ

گِلْبُویَتی : Globoity : انگلیسی، گردی

(فرهنگ فنی)، پادکینی

گُلِ بهاره طَبی: گُلِ پامچال، از گیاهان

گِلْبَی : Globy : انگلیسی، گوی مانند (فرهنگ



(فنی)

گیلی Gleby: انگلیسی (= زمین، دارای کلوخه)

زیاد، فرهنگ فنی)، کلوخزار

گل بی حوصله: گل حنا: گل بی زاغر، گل

برناک

گل پرتاوسی: گل فراشیر، از گیاهان

گل بریمور Primovère: گل نوروز، از گیاهان

گل تلفنی: گل پروانش، از گیاهان

گل جعفری پُر پَر: میخک هندی، از گیاهان

گل جعفری درختی: گل سُرخ هندی، از

گیاهان

گل جلود: گل رنگ بوست

گل حاج ترخانی: گل هشترخانی، گل رشتی

گل حجازی: انگبار

گل خرامزاده: گلآهک

گل حساس: گل نازی، گل خوابو، گل

ساسه، از گیاهان

گل حسرت: گل حسرتی: گل رسانه، گل

پیازسگ، از گیاهان

گل حضرت: گل حسرت، بنگرید به گل

حسرت

گل حلوا: گل تاج خروس، از گیاهان

گل حمرا: گل سُرخ، از گیاهان

گل حنا: گل بی حوصله: گل برناک، از

گیاهان

گل خطایی: لاله ی ختایی، از گیاهان

گل خطمی: گل آنجل، از گیاهان

گلد Gold: انگلیسی، زر (فرهنگ فنی)

گلد اوك ليف Gold oak leaf: انگلیسی، برگ

خرما (واژه نامه دریاوردی)

گلدبرینگ Gold baring: انگلیسی، زردار

(فرهنگ فنی)

گلد (دارک رد) Gold (dark red): انگلیسی،

تلای سُرخ، زر سُرخ، زرس

گلد سُلدر Gold/solder: انگلیسی (= لحیم

طلا، فرهنگ فنی)، کَبِد زر (= کَبِد = لحیم، لغت

فرس)

گلد ليف Gold leaf: انگلیسی (= ورقه نازک

طلا، فرهنگ فنی)، برگ زر

گلدن Golden: انگلیسی، زرین (فرهنگ فنی)

گل دیجیتال Digitale: فرانسوی، گل

انگشتانه، از گیاهان

گل رازقی: گل رازباغی، از گیاهان

گل راعی: گل هزارچشم، از گیاهان

گل رعنا: گل دواتشه، گل دوروی، از گیاهان

گل رعنازبیا: گل دواتشه، از گیاهان

گل ساعتی: گل تسو، از گیاهان

گل سُرخ چهارفصل: گل سُرخ چارواره، از

گیاهان

گُلِ سُرخِ عطری: گُلِ گلاب، از گیاهان  
 گُلِ سُرخِ نونل: گُلِ خورپر (= خریق)، از  
 گیاهان

گِلِ شاموس: گِلِ سامُس Samos

گُلِ شراب: گُلِ می بوی، از گیاهان

گِلِ شفا: گِلِ کر بلا

گُلِ شمعدانی: گُلِ سهندار، از گیاهان

گُلِ شیپوری: گُلِ کرنا، از گیاهان

گِلِ صعیدی: گِلِ نسوز

گِلِ صفدی: گِلِ نسوز

گِلِ صنم: گِلِ زرد

گُلِ طاموسی: گُلِ توروسی، از گیاهان

گُلِ عبابی: گُلِ تالاری، از گیاهان

گُلِ عقرب: گُلِ کزدم، از گیاهان

گُلِ عقربی: گُلِ تافتونی، از گیاهان

گُلِ غنبری: گُلِ نسرین، از گیاهان

گُلِ عود: گُلِ داربوی، از گیاهان

گِلِ فارسی: گِلِ پارسی، گِلِ سرشور

گُلِ فندوقی: گُلِ پندوگ، از گیاهان

گُلِ قاسمی: گُلِ مینای زرین، از گیاهان

گُلِ قاصد: گُلِ کاسنی زرد، از گیاهان

گُلِ قاصدک: گُلِ پیک، از گیاهان

گُلِ قحبه: گُلِ دواتشه، از گیاهان

گُلِ قَرْنُل: گُلِ مُنْجَك، از گیاهان

گُلِ کاغذی: گُلِ رُخنه، از گیاهان

گُلِ کاملیا: گُلِ کَتَنْجَك، از گیاهان

گُلِ کتانی: گُلِ شان، از گیاهان

گُلِ کتانی چنگی: گُلِ شان چنگی، از

گیاهان

گَلْکسی Galaxy: انگلیسی برگرفته از یونانی

Gala به آرش شیرخوراکی، راه شیری،

کَهْکشان (واژه نامه دریانوردی)

گُلِ لَحْنه: کَلَم گُل، از گیاهان

گُلِ لعل: گُلِ لال، گُلِ سُرخ پُرپر، از گیاهان

گِلِ ماکول: گِلِ خوراکی، گِلِ وِار

گُلِ ماگنولیا: گُلِ زبیدار، از گیاهان

گِلِ مَحَلاتی: گِلِ تباشیر گومی

گُلِ مُحَمَّدی: گُلِ گلاب، گُلِ سُوری، از

گیاهان

گِلِ مَخْتوم: گِلِ زرد

گُلِ مَریم گلی: گُلِ تَشَنَك، از گیاهان

گِلِ مصطکی: گِلِ رومی

گُلِ مصنوعی: گُلِ ساختگی

گِلِ مَغْرَه: گِلِ سُرخ

گِلِ مقلو: گِلِ آندلسی

گِلِ ملاط: گِلِ لَابند

گِلِ مُنتقل: گِلِ اندلسی

- گل مُورْد: گلِ سُرخ، از گیاهان  
 گلِ مَوِگِه Muguet: گلِ بَرَف، گلِ بَرَفَك، از گیاهان
- گلِ مولا: درویش  
 گلِ مِیخِک شاعر: گلِ ریش، از گیاهان  
 گلِ میزان: گلِ تراز، گُواز، ناهید، از ستارگان  
 گلِ نِجاران: گلِ درودگران  
 گلِ نِشاط: گلِ خُرْمی، گُواز، می  
 گلِ نَقَس: ۱- خوشبوی ۲- گلِ سُخن  
 گلَنگِزْدَن: ترکی، رُوای، اَز رَوَند و آیند که برابر پارسی این واژه ی ترکی است
- گِلُو Glow: انگلیسی (= نورانی، فرهنگ فنی)، تابش، تاب (فرهنگ نوین پیوسته)  
 گِلُو Glue: انگلیسی ۱- چسب ۲- چسبانَدَن  
 ۳- سِریش، سِریشم (فرهنگ فنی)  
 گِلُوبولین: گِلُوبولِن Gelobulin: فرانسوی، یاخَنَك (= Plaqueette فرانسوی)
- گِلُوت Glotte: فرانسوی، نای، از سازها  
 گِلُودیسچارج Glow discharge: انگلیسی  
 (= تخلیه نورانی، فرهنگ فنی) تاب بَر تَهش  
 گِلُوسید Glucide: فرانسوی، شیرنیه، پانید  
 گِلُوسینگ Glossing: انگلیسی (= فهرستی کردن نیات، تأویل، فرهنگ جامعه شناسی)، سَفَرَنگ، کامنویسی
- گِلُوش Guilloche: انگلیسی، پیچکَش  
 گِلُوکُز Glucose: فرانسوی، رَزکاند (= قندِ انگور)  
 گِلُوکُزید Glucoside: فرانسوی، گیا کاند  
 گِلُوکوم Glaucome: فرانسوی، آبِ سین، از بیماری های چشمی (عمید)  
 گِلُولَمپ Glow lamp: انگلیسی (= لامپ گازی، لامپ نئون، فرهنگ فنی)، تاب چراغ  
 گُلُولِه: پارسی است (بیشینه ی فرهنگ ها) غلُولِه، هندی (معین)، گُلُولِه، گِرُوهِه (برهان)، غَالُوك (صحاح الفرس)، کَمان گِرُوهِی زَرین شده معافی ماه، ستاره یکسره غَالُوك های سیم اندود (خسروی)، زِواه (برهان)  
 گُلُولِه ی خَمیر: زَوَالِه (برهان)، چُونِه، چانه، پَرَاژده (برهان)  
 گُلُ هاشِم: گُلُ یاسَمِن، گُلُ یاسْمُون، از گیاهان
- گُلِه صاحِبی: در این سروده ی نظامی: اوفتادم بُن بیابانی - از گُلِه صاحِبی به چوپانی، رَمه داری
- گِلِپِتودون Glyptodonte, Glyptodon: فرانسوی، لاکپوش، پستانداری که در دورکِ چهارم می زیسته  
 گِلِپِتوگرافی Glyptographie: فرانسوی،

کَندِه کاری شناسی

گلیز Glaze : انگلیسی (= لعاب، فرهنگ

فنی)، گلیز (= لعاب، برهان)، پَت (معین)

گلیز بریک Glaze brick : انگلیسی (= آجر

لعابدار، آجر برّاق، فرهنگ فنی)، گلیزآگور،

کاشی

گلیزی glazy : انگلیسی (= برّاق، صاف، زلال،

فرهنگ فنی)، دَرخشان، تابان، گلیزی

گلیزینگ Glazing : انگلیسی (= ۱- لعاب،

جَلَاء، فرهنگ فنی)، پَرِدازیده، گلیزی

(= ۲- لعاب دادن، برّاق انداخت، عَکس،

فرهنگ فنی)، پَت دادن، دَرخشان‌دن

گلیزینگ کِلن Glazing kiln : انگلیسی،

کودِه ی رَنگ پَزی (فرهنگ فنی)، گلیز پَزی

گلیزینگ کِمبوند Glazing compound :

انگلیسی (= بتونه، بتونه شیشه بُری، فرهنگ

فنی)، دَرزگیر، واژه ی بتونه که در فرهنگ های

فارسی نیامده، شاید برگرفته از واژه ی تازی

بِطَانَه به آرشِ آستروراز باشد.

گلیسرُل Glycérol : فرانسوی، پیه زاد

گلیسرُلِه Glycérolés : فرانسوی = گلیسره،

بنگرید به گلیسره

گلیسره Glycérés : فرانسوی، پیه زادار

گلیسرین Glycérine : فرانسوی = گلیسرُل،

بنگرید به گلیسرُل

گلیسین Glycine : فرانسوی، وریز پیچی،

وریز بنفش، از گیاهان

گلیکُژن Glycogene : فرانسوی کاندزای

گلیکُل Glycol : فرانسوی، پادشَس، پادِیخ

گُل یوسف: بُستان آفرِوز (برهان)

گُمُرک: ترکی از ایتالیایی Commerci به آرشِ

سوداگری، در انگلیسی واژه ی برابر گُمُرک

Custom است، کُوستاک (بهره از فرهنگ

پهلوی)، باژ

گُمُرکات: رَمَنِ نادرست از گُمُرک، کُوستاکان

گُمُرک چی: ترکی، کُوستاکار، باژگیر

گُمُرک خانه: باژگاه، کُوستاکده

گُنبدِ اَقَت پَذیر: گنبد آسیب پَذیر، گُواژ: آسمان

گُنبدِ اَخْضَر: گنبد سَبز، گُواژ: آسمان

گُنبدِ اَز رَق: گنبد کبود، گُواژ: آسمان

گُنبدِ اَفلاک: گنبد سیهران، گُواژ: آسمان

گُنبدِ حَرّاقه رنگ: گنبد جانِستان (آندراج)،

حَرّاقه، شمشیر بُرنده و کشتی نفت انداز را

گویند، گُواژ: آسمان

گُنبدِ خُضرا: گنبد سَبز، گُواژ: آسمان

گُنبدِ دَوّار: گنبد گردنده، گُواژ: ۱- آسمان ۲-

دستار

گُنبدِ صوفی لباس: گنبدِ صوفی جامه، گُواژ:

- آسمان  
گنبدِ طاق‌دیس: گنبدِ تاک‌دیس، گواژ: آسمان  
گنبدِ مایل: گنبدِ اُریب، گواژ: سپهر چهارم،  
سپهر خور  
گنبدِ مدور: گنبدِ گوبین، گواژ: آسمان  
گنبدِ معتبر: گنبدِ شاه‌بوی، گواژ: زلفِ دِلستان  
با آرایش‌گنبدی  
گنبدِ مُقرّس: گنبدِ آهو‌پای، گواژ: آسمان  
گنبدِ نیلی‌حصار: گنبدِ نیلی‌بارو، گواژ: آسمان  
گنده حَرَف زَدَن: گنده پُراندَن  
گنده حَرَفی: گنده پُرانی  
گنده سیلَت: گنده بُروت، بروت کُلُفت  
گنده عَرَق: گنده خوی  
گنده نَفَس: گنده دَم، گنده دَهان  
گنگ Gang: انگلیسی ۱- هَمیاران ۲-  
هَم‌تازان  
گنگ‌وی Gangway: انگلیسی ۱- پَلّه  
(واژه نامۀ دریانوردی) ۲- بارگیر: در کشتی  
گنگ‌وی اِسْتَف Gang way staff: انگلیسی  
نگهبان پَلّه (واژه نامۀ دریانوردی)  
گنو Gnou: فرانسوی، اَسپاهو، کَلان آهو  
فریکایی که دُمی چون دُم اَسپ دارد، از  
جانوران  
گنوس Gnose: فرانسوی از یونانی، فَرزان  
مُوبدان، فَرزانِ برتر (= حکمت عالی)  
گنوستیسیسم Gnosticisme: فرانسوی از  
یونانی، هستی‌شناسی مُوبدی، برینَهست  
شناسی  
گنوستیک Gnostique: فرانسوی از یونانی،  
مُوبدیک، فَرزانِ مُوبدیک، برینَهستیک  
گنوم Gnome: فرانسوی، کوتوله‌ی  
زیرزمینی، گورزاد  
گنومون Gnomon: فرانسوی، در «فرهنگ  
فنی و مهندسی» این واژه از انگلیسی به آرش:  
ساعت آفتابی، شاخص و عقربه آمده است ۱-  
جام آفتابی، گاهنما ۲- پَرک (= عقربه)  
گنه‌گنه: در انگلیسی Quinine: برگرفته از نام  
بانویی از پُرُو Peruv به نام Countess del  
Chinchón که در سده ی هفدهم می‌زیسته، نام  
درختی است گرمسیری که پوسته‌ای تلخ دارد،  
گنه‌گنه، پُستَل  
گواتر، گواتر Goitre: فرانسوی، جَخش،  
هم‌آوای رَخش چیزی باشد چون با تنگانی  
بزرگ که برگردن افتد و دَرَد نکند، اما در بُردَن  
مخاطره باشد (صاح الفرس)، آن جَخش  
زُگَرَدَنش در آویخته‌گویی، خیکی است پراز  
باد، بیاویخته از بار (لیبی)، بادغاره (گوش)  
گیلکی

گواتر اگزوفتالمیک <i>Goitre exophtalmique</i>	کُرِش
فرانسوی، لَرزَه جَخَش	گوریل <i>Gorille</i> : فرانسوی، کَلانکِبِی، از
گواتر ساده: در فرانسوی <i>Goitre simple</i>	جانوران
ساده جَخَش	گوز: هم آوای بُز، ترکی، چَشَم
گواتر همراه با هیپوتیروئیدی: در فرانسوی	گوز مُلَق شُدَن، گوز مُعَلَق شُدَن: با سر فرود
<i>Goitre à hyperthyroïdie</i> : جَخَش	آمدن، پَرَت شُدَن
پُف اُلود	گُوزَن قَطَبی: گُوزَن یَخی، گُوزَن بَارِبَر
گُوبَلک: ترکی، سَماروغ، از گیاهان	گُوزَنک <i>Goose neck</i> : انگلیسی، دُوخَم، دَر
گوبلِن <i>Gobelin</i> : فرانسوی، بُوبِ فَرَنگ	لوله کشی (فرهنگ فنی)
گُوت: ترکی، سُرین	گوشت قَدید: فَریز (برهان)
گوترو، گُتره یی، کُتره ای: ترکی؟ ناشمرده،	گوشت میان فَرَج: چُجُلَه، چوچوله
نیاندیشیده، این واژه را در ساختار گُتره یی،	گوشچی: گوشوان (= مراقب)
معین ترکی ندانسته	گولک: ترکی، مغولی ۱- کَبود ۲- آسَمان (معین)
گوتیک <i>Gothique</i> : بَنگَرِید به گُتی	گوگرد أَحَمَر: گوگرد سُرَخ
گورخان: ترکی، پاژنام فرمانروایان خُتَن	گول: ترکی ۱- تالاب ۲- دریاچه
گورُک: ترکی، زیبایی	گولانج: قولنج، بَنگَرِید به قولنج
گورکان: مغولی، داماد	گونِی: هندی، گوال
گورگا: گُورگه، مغولی ۱- کُوس ۲- دَبُوس،	گونیا: سُرِیانی از <i>Gona</i> یونانی به آرش کُنَج،
دَبُوس زورخانه	۱- کُنجا ۲- شاغول
گورگان: گورکان، مغولی، داماد	گونی بافی: گوالبافی
گُورگه گرفتن: از مغولی، دَبُوسه گِرِفَتَن،	گُوهَر غَلطان: نادرست نویسی گوهر غَلتان
دَبُوسه (= میل)	گُوهَر مَرِیخ: گوهرِ بَهرام، به گُواز: اَنگِشَت
گُورَن: ترکی، چَنبَره	گُوهَر مَعانی: گوهرِ آرش ها: ۱- جَم های بُلند
گورنِش: ترکی = کورنش، کُرَنش، بَنگَرِید به	۲- فروزه ها و نام های خدا

گیومِه بستن	گوهر مقصود: گوهرِ کام
گیومه بستن: روزنه بستن	گوهر نامی: گوهرِ رویا، گیاه
گیومه بستن: روزنه بستن	گوهرِ نظم: گوهرِ سرود، جامه‌ی بلند
گیومه بستن: روزنه بستن	گُهِن: هندی، چوبخوارک
گیومه بستن: روزنه بستن	گی: Gui: فرانسوی، داروش، داره‌واش
گیومه بستن: روزنه بستن	(گوشِ گیلکی)، از گیاهان
گیومه بستن: روزنه بستن	گیبون Gibbon: انگلیسی، دراز بازو، از میمون‌ها
گیومه بستن: روزنه بستن	گیت: هندی، سرود
گیومه بستن: روزنه بستن	گیتار Guitare: فرانسوی، شش تار، از سازها
گیومه بستن: روزنه بستن	گیت خوان: سرود خوان
گیومه بستن: روزنه بستن	گیت خوانی: سرود خوانی
گیومه بستن: روزنه بستن	گید، گیده: هندی، مُرغِ گوشت رُبا، زَغَن، از پرندگان
گیومه بستن: روزنه بستن	گید Guide: فرانسوی، راهنما
گیومه بستن: روزنه بستن	گیر Gear: انگلیسی، دنده، در خودرو
گیومه بستن: روزنه بستن	گیر باکس Gear-box: انگلیسی، در فارسی
گیومه بستن: روزنه بستن	گیر بوکس و گری بوکس نیز می‌گویند، دنده بار
گیومه بستن: روزنه بستن	گیر وانکه: روسی Gírka، اندازه‌ای است
گیومه بستن: روزنه بستن	برابر با ۴۱۰/۰ کیلوگرم، در روسی فونت می‌گویند (معین)
گیومه بستن: روزنه بستن	گی سر Geyser: فرانسوی، آب‌فشان
گیومه بستن: روزنه بستن	(فرهنگستان)




Call No.....

Date.....

Account No.....

### J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.



لا: هیچ، نی، نه

لا ابالی: ۱- در تازی: نمی ترسم ۲- در فارسی:

بی بندوبار (فرهنگستان)، رند (برهان)، بادپما

(برهان)، بی باک

لا اُحصی: نَشمارم، شُمار نکنم، شمار نتوانم کرد

(غیاث اللغات)

لا اُدری: ندانم، نمی شناسم

لا اُدریّه: لا اُدریه در فارسی، ندانمگر

لا اسم له: بی نام

لا اقل: کمِیست (فرهنگ پهلوی)، باری،

دست کم (فرهنگستان)

لا اِلَهَ اِلَّا الله: ایزدی نیست جز خدای

لا اِلی نهاییه: بی پایان

لا اُم لك: ۱- سِند (= لقیط)، سَراهی ۲-

خود ساخته

لا یأس: باک نداریم، باکی نیست

لا یث: ۱- درنگ کننده (آندراج) ۲- ماندگار

لا یُد: ۱- شیر، از جانوران ۲- بسیار، فراوان

لا یُد: ناچار (برهان)، ناگزیر

لا بُدی: ناچاری (از غیاث اللغات)

لا براتوار: Laboratoire: فرانسوی، آزمایشگاه

لا یس: پوشیده، جامه پوش

لا یشرط: آسامه، بی سامه

لا یشرط قسمی: آسامه ی یله

لا بُشری: مُرده ای نیست

لا یل: نه، ولی

لا یل: ۱- شیردار ۲- شیر خورنده (آندراج)

لا یّه: ۱- سَنگلاخ (آندراج) ۲- زمین بی ریگ

(لاروس) ۳- اُشترانِ سیاه

لابیرنت Labyrinth: فرانسوی، رُولبیایی

لابیه Labieés : فرانسوی، لَبدِسان

(فرهنگستان)

لاپ: از لاب تُرکی، سَراسر

لاپی Lapis : فرانسوی، سَنگِ لاجورد

(قرب)

لاپیلی Lapilli: فرانسوی، سَنگچه (قرب)

لات: نیست

لاتار، لاتاری Lotarie : فرانسوی،

بَخت آزمایی

لاتامَن: آسوده مَباش

لاتِب: ۱- پای بَرجا، اُستوار ۲- بَرچَفَسَندِه

(آندراج)

لاتَمَنی اِلَاتَمَلَّت: هیچ دویی نیست که سِه نَشود

(معین)

لاتح: ۱- خِرَدَمَند ۲- زَبَرَك

لاتَحَصی: به شُمار نِیاید، بی شمار

لات حَین مَناص: نیست گاهِ گُریز

لاتَخَف: نَقرس، مَترس

لاتَذَر: مَکذار (غیاث اللغات)

لاتَسَل: مَبُرس

لاتَعَجَل: مَشتاب

لاتَعَجَلَن: شتاب مَکَن

لاتُعَدُّ: به شُمار نِیاید

لاتُعَدُّ وَلا تُحَصی: بی شمار است و بسیار

لاتَفَعَل: مَکَن

لاتَقَرَب: نَزْدِیک نِیا، نَزْدِیکِ مَجوی

لاتَقَنطُوا: نومیَد نَشوید

لاتکس Latex : فرانسوی، شِبرابه

(سعید نفیسی)

لاتُكَفُّ: بازایستاده مَشو (غیاث اللغات)

لاتَکلیف: سَرگِردان

لاتَلقُوا: مَیَفَکَنید

لاتِیَاس: نومیَد مَشو

لاتِیَاسُوا: نومیَد مَشوید

لاث: دَرهَم، گیاه

لاثانی: دومی ندارد، بی مانند

لاثِم: ۱- کُوبنده ۲- شِکَنده (آندراج) ۳- بوسه

دهنده (لاروس) ۴- دَهان بَندنده

لاج: سَرسخت (لاروس)

لاجَرعِه: بی هُفت، یکباره نوشیدن، سَرکشیدن

لاجِرَم: لاجِرَم در فارسی: ناگزیر

(غیاث اللغات)، ناچار

لاجَوَاب: بی پاسخ

لاجورد بساط: لاجورد بُوب، گُواز: ۱- آسمان

۲- سِپهر

لاجورد سَقَف: لاجورد آسمانه، گُواز: آسمان

- لا جورد قبا: لاجورد کُباه، لاجورد گرا  
 لا جوردی: پارسی تازی گشته، لاجوردی  
 لا جوردیه: مؤنث لاجوردی، پارسی تازی  
 گشته ۱- لاجوردینه ۲- گُل آفتاب پَرست، از گیاهان  
 لاجون، لاجان: بی جان، نزار  
 لاجیک Logic: انگلیسی از Logos لاتینی به آرشِ سخن، کَرویز (به معنی نطق و ادراک کلیات باشد، برهان)  
 لاجیکال Logical: انگلیسی (= منطقی، فرهنگ فنی)، کَرویزیک  
 لاچار: ناچار، ناگزیر (غیاث اللغات)  
 لاچین: تُرکی، ۱- شاهین (غیاث) از مرغان شکاری، ۲- نامی برای مردان  
 لاخ: تنگنا، جای تنگ  
 لا حاصل: بی بار  
 لاجب: راه آشکار، راه فراخ (آندراج)  
 لاجسد: گور سَنگدار (بهره از آندراج) ۲- گورکن (معین)  
 لاجس: ۱- خورنده ۲- لیسنده  
 لاجسه: سالِ سخت (آندراج)  
 لا حظ: ۱- چشم (لاروس) ۲- نگرنده  
 لا حظة: لا حظَه در فارسی، مؤنث لا حظ-و- گوشه‌ی چشم  
 لاجق: ۱- میوه‌ی پَرس ۲- رَسنده (آندراج) ۳- آبنده  
 لاجق شدن، لاجق گشتن، لاجق گردیدن: ۱- پیوستن ۲- بازگشتن، گردنگیر  
 لاجقین: (تک: لاجق)، رَسندگان، آیندگان  
 لاجکم الا الله: نیست فرمانی جز خدای را  
 لاجم: ۱- گوشتدار ۲- گوشتخوار ۳- گوشت خورانشده ۴- در گُوش بندری: کشتی گیر: گیر کردن کشتی به تَک  
 لاجن: ۱- تَه خوان، کسی که تا تَه سخن را می خواند ۲- بَدخوان، کسی که در کار بُرد و اتیشان‌ها می لَعَزَد  
 لاجوس: ۱- آزمند ۲- سَبزگام، بَدشگون  
 لاحول: کاهیده‌ی لاحول ولاقوة الابالله  
 العلی العظیم: نیست نیرویی  
 لاحول گویان: لنگ اندازان  
 لاجی: نِکوهنده  
 لاخ: پارسی تازی گشته، لاخ، جای تنگ، دره‌ی تنگ  
 لاجسه: پارسی تازی گشته، لاگشته، لاخسه، گونه‌ای آتشِ آرد (بهره از برهان)  
 لاد: کینه‌ورن، دشمن سرسخت (لاروس)  
 لادائم: ناپایدار  
 لادغ: گَزنده (غیاث اللغات)، گَزندرسان

لادِغَة: مؤنث لادِغ، گزندِ رِسان

لادِم: ۱- زَنده ۲- سیلی زَنده ۳- پینه دوز

لادَن: این واژه از دیرباز در نوشته ها و

سروده های فارسی آمده، خاقانی گوید: آهوی

مشک نیست چه چاره ز گاو و بُز، کَز هردو برگ

عنبر و لادَن برآورَم، در تازی نیز واژگان لادَن و

لادَن آمده، به این گل در لاتینی Ladanum

گویند، در پارسی به این گیاه و هم چنین زُد

(= صمغ) آن لاد می گویند و به لادَن عَنبری

داربُوی، کسانی این هردو واژه را در این چامه

آورده است: از عبیر و عنبر و از مشک و لاد و

داربُوی - دَر سُر ابستان خویش اَندر خزان

میدار بوی (بهره از انجمن آرا)

لادوا: بی دارو، بی دَرمان

لادوام: نماندنی

لادوام ذاتی: ناپایدار سِرِشتی

لاذ: (تک: لادَة)، از ریشه ی پارسی، لادها

لاذِب: چسبنده، دُوسنده (معین)

لاذِع: سوزان، سوزنده

لادَن: بنگرید به لادَن

لادَة: پارسی تازی گشته، لاد، دیبای سُرخرنگ

لارغُو: مغولی، گَنجور

لارِقس Larix: لاتینی تازی گشته، کاج

فَرَنگی، از گیاهان (معین)

لارِکس Larix: لاتینی، بنگرید به لارِقس

لارَنژِکتومی Laryngectomy : فرانسوی،

نایدِرمانی

لارَنژوتوم Laryngotome : فرانسوی، نایگشا

لارَنژوتومی Laryngotomie : فرانسوی،

نایگشایی

لارَنژوسکوپ Laryngoscope : فرانسوی،

نایکاو

لارَنژوسکوپیی Laryngoscopie : فرانسوی،

نایکای

لارَنژولوژی Laryngologie : فرانسوی،

نایشناسی

لارَنژِه Laryngé: فرانسوی، گُلویی، نایی

لارَنژیت Laryngite : فرانسوی، نای آماس،

خروَسک (سعید نفیسی)

لارو Larve: فرانسوی، کِرْمینه (فرهنگستان)

لاری: از Lorry، انگلیسی، بارکش

لاریب: بی شَک (شَک واژه ای پهلوی است)،

بی گمان

لازال: همیشه، پیوسته (معین)

لازالت: همیشه، پیوسته (معین)

لازب: ۱- اُستوار، پابرجای (لاروس) ۲- ایستا

۳- چسبنده (غیاث اللغات)

لازق: دُوسنده، بَرچسبنده (آندراج)

- لازِقَة: لازِقَه در فارسی، مُنْت لازِق، چَسَبَنَاك: لازِقَه  
 چَسَبَنَدَه (غیاث اللغات)  
 لازم: ۱- اَبَايَسْتَك (فرهنگ پهلوی)، بایسته  
 (فرهنگستان) ۲- پِوَسْتَه (لاروس) ۲-  
 دَر بایست، وَهَر چه دَر بایست بود بدوداد و به راه  
 افکند (تاریخ برامکه) ۳- اَوَرِش (= تغییر ناپذیر، فرهنگ پهلوی)  
 لازم آمدَن: دَر بایستن، وَجِه دَر می باید دَر  
 پادشاهی که آن را ندارم (تاریخ برامکه)  
 لازم اِتِبَاع: ناچار، بایخواست  
 لازم اِجْرَاء: ناگزیر، بایکرد  
 لازم اِضَافَة: لازم اِضاَفَه در فارسی: بای  
 اَفزود  
 لازم العُقوبَة: بای کِیْفَر  
 لازم بَوَدَن: اَبایستن، شایستن (فرهنگ  
 پهلوی)، بایستن  
 لازم دَاشْتَن: نیاز داشتن  
 لازم دَانِیْسْتَن: بایا دانِیْسْتَن  
 لازم شُمُردَن: بایا شُمُردَن  
 لازم گِرِفْتَن: ۱- هَمْدَم گِرِفْتَن ۲- جای گِرِفْتَن  
 لازم نَكْرِدَه: نمی خواهد، نیازی نیست  
 لازِمَة: لازِمَه در فارسی، مُنْت لازم-و- ۱-  
 بَر نهاده ۲- خُو گِرِفْتَه  
 لازِمَة اَلْاِنْفِصَال: پیوند ناپذیر
- لازَوَال: وَر جاوَد  
 لازَوَرَد: پارسی تازی گشته، لازَوَرَد، لاجوَرَد  
 لازَوَرَدِی: پارسی تازی گشته، لازَوَرَدِی، رَنگِ  
 لاجوردی  
 لازَوُوق: چَسَبَنَدَه (معین)  
 لاسِیْلِی: لاِبُر وِی  
 لاسِیْلِی دَر کَرْدَن: لاِبُر وِی دَر کَرْدَن، واكُنش  
 نشان نَدَاَدَن  
 لاسْت موشِن Lost motion: انگلیسی  
 (حرکت گم شده، فرهنگ فنی)، گُمجُنَب  
 لاسْتِیك: از Elastique: فرانسوی، رُوبِی،  
 رویه ی چَرخ، در خودرو  
 لاسْتِیكِی: از فرانسوی، ۱- رویه ای ۲-  
 روبی فروش  
 لاسِیع: نیش زَنَدَه، گَزَنَدَه  
 لاس فاکتور Loss factor: انگلیسی  
 (= ضریب اُفت، فرهنگ فنی)، زَنش اُفت  
 لاسِلِکَتِی: بی سیم (لاروس)  
 لاسِی Lacis: فرانسوی، کَلافَه (فرهنگستان)  
 لاسِیْمَا: به ویژه (فرهنگستان)  
 لا شَرِیک: بی هِتَباز  
 لا شَعُور: کانا، گُول  
 لا شَک: بی شَک، بی گُمان  
 لا شِیء: اَچیز (فرهنگ پهلوی)، ناچیز، که

یَزْدان زَنَاجِر، چیز آفرید (فردوسی)  
(فرهنگستان)

لاَصِف: ۱- سَنَگِ سُرْمَه (آندراج) ۲- گیاه  
بارَهَنگ (لاروس)

لاَصِق: ۱- بَرَجَسِبِنْدَه (آندراج) ۲- از پایه های  
پایین صَبَاحِیَّه اَسْمَاعِلیَّه  
لاَصِی: اَنگِیَن

لاَضَرَر: بی زیان، رَوَشی در کیشِ اسلام  
لاَضَرُورَه: لاَضَرُورَت در فارسی: اَچارِیک  
(بهره از فرهنگ پهلوی)، ناچاری  
لاَضَرُورَتِ ذاتی: ناچاری زادی، زبانزد  
فرزانی  
لاَط: پلید، بَد نهاد: مَرَد

لاَطائِل: غاب (برهان)، بَسَباس، ای گرانجان  
غَلَّتَبانِ بَس بَس، زین فضولی و حکمتِ بَسَباس  
(مختاری غزنوی)

لاَطائِلات: (تک: لاَطائِل)، غاب ها،  
بَسَباس ها، بیهوده ها (فرهنگستان)  
لاَطاری: لا تاری، بَنگَرِید به لا تاری  
لاَطِی: مِکِیاز باره

لاع: ۱- نَاشِکِیَا ۲- بیمار ۳- دوستی  
لا عَافاهُمُ اللهُ: خدای ایشان را فَرجام نیک  
دَهاد

لا عِب: باز یکن، بازیگر

لا عِبَه: لاعبه در فارسی، مؤنث لا عِب، بازیگر  
لا عِج: سُوَزان، مَهر سُوَزان

لا عِجَه: لاعِبَه در فارسی، مؤنث لا عِج،  
سُوَزان، رَنجَناک

لا عِلاج: ۱- بی دَرمان ۲- ناکُزیر (برهان)،  
ناکُزرد، باد هم چون آفتاب و آسمان، در نظام  
کَل، وجودی ناکُزرد (انوری) ۳- هَر آینه  
(برهان)

لا عِلاجاً: در این سروده ی محمد سعید اشرف:  
دیدم که علاج جُز می گلگون نیست، یک چند  
پیاله لا عِلاجاً خوردم، ناکُزیر  
لا عِن: شَنَه کَر، نفرین کننده  
لا عِن شُعُور: ناخود آگاه

لا عِنَه: مؤنث لا عِن، و، شاهراه (لاروس)  
لا عِة: ۱- بی تابِی، سوز و گداز ۲- دَلیر: مَرَد  
(لاروس) ۳- چالاک: زَن (آندراج)

لا عِی: بَرَدِل  
لا عِیَه: لاعِبَه در فارسی، مؤنث لا عِی، و، لَبانَه،  
دیو سفید، سینه پیچ، سینه بیخ، از گیاهان  
لا عِیب: سُسْت (لاروس)، دَرمانده

لا عِیَبَه: مؤنث لا عِیب، سُسْت  
لا غَر بَدَن: لا غَر تَن، نَزار (فرهنگ پهلوی)  
لا غَر جِسم: لا غَر اَندام

لا غَر کَیَل، لا غَر کُفَل: لا غَر سُرین



همی گفت و پیچید بر خشک خاک، زخون ویش  
خاک هم رنگ لاک (عنصری) سُرخه، از آن  
روی که واژه‌ی لاک پارسی نیز هست، کاربرد آن  
با این آرش نیز رواست.

لاک Lac: فرانسوی، دریاجه (قریب)

لاک الکل: سُرخه مل، لاک مل

لاکتاب: بی دین، دُشنامی است

لاکتز: لاکتوز Lactose: فرانسوی، شیرکند

لاک دوباراز Lac de barrage: فرانسوی،  
آب بند

لاک دولگلاسیه Lac de la glacier:

فرانسوی، دریاجه‌ی یخچالی (قریب)

لاکردار: بی کردار، دُشنامی است

لاک تراش: سُرخه تراش، لاک تراش

لاک زدن: سُرخه زدن، به ناخن، لاک زدن

لاک مالیدن: سُرخه مالیدن، لاک مالیدن

لاکلام: ۱- بی سخن، بی گفت وگو ۲- بی گواه،

بی پرهان

لاک ناخن: سُرخه، لاک ناخن

لاکون Lacune: فرانسوی، نبود (قریب)

لاکونیر Lacunaire: فرانسوی، نبودی

(قریب)، لانی (= حفره‌ای)

لاکی: آکجوی، خرده گیر

لاگون Lagune: فرانسوی، مُرداب

لاغوس: یونانی تازه گشته، خرگوش

لاغیه: از لاغیه تازی، بنگرید به لاغیه

لاغیه: زن بیهوده گوی (آندراج)

لافتی: از: لافتی الآ علی (ع)، جوانمردی

نیست

لافتح: ۱- تیغ زن ۲- سوزان، آتش سوزان

(لاروس) ۳- زهر سوزنده (بهره از آندراج)

لاقطه: ۱- دریا ۲- گیتی ۳- خروس ۴- آسیا

لافتح: ۱- آبستن شده ۲- جفت گشن ۳- باد

بارورکننده

لاقطه: لاقحه در فارسی، مؤنث لاقح، و تازیانه

لاقط: ۱- خوشه چین ۲- بنده‌ی آزادشده

(لاروس)

لاقطه: مؤنث لاقط، و ۱- پست، خوار، ناکس

۲- شونده

لاقطه الحصى: سنگدان مرغ (آندراج)

لاقوة: لاقوت در فارسی: ناتوان

لاقشه: نادرست نویسی لآخسه، لاگشته

لاقه: نادرست نویسی لاغه، لنگه، لنگه‌ی بار

لاقید: بی بندوبار، بی بند

لاقیلی: بی بندوباری، آسانگیری

لاقیس: دیو نماز (غیاث اللغات)، در برهان

لافیس آمده وپارسی است.

لاک Laque: فرانسوی از Lakxa یونانی، لاک

- لام (فرهنگستان)، کُلاب، آبگیر (فرهنگ فنی)  
 لاگونیر Lagunaire: فرانسوی، مُردابی (قریب)
- لالا: از لاء تازی، تابان، دَرخشان  
 لالابگی یا لالاییگی: برابر است با لالایی، لالا پارسی است و برابر است با «غلام» تازی  
 لالِ حُبِّ عَلٰی لِبْغَضِ مُعَاوِيَه: نه به پاس دوستی با علی (ع) که از سر با معاویه  
 لالَکَه: پارسی تازی گشته، لالکه، لالک، کَفَش  
 لالَه: پارسی تازه گشته، لاله، از گیاهان  
 لاله جبین: لاله رُوی، لاله رُخ  
 لاله حَمرا: لاله ی سُرخ  
 لاله خُطائی: لاله ی خُتایی، خوش نِگر (برهان)
- لاله عِذار: لاله رُخ  
 لاله متعفن: لاله ی سَرنگون  
 لاله مِقراضی: لاله ی تیغِهای  
 لاله وَحشی: لاله ی خودروی
- لام: ۱- نزدیکی ۲- سِفَت و سَخَت ۳- تَن، پیکر ۴- زِرِه (برهان) ۵- تَرَس (آنندراج)
- لام لامه: فرانسوی، تیغِه (عمید)، نازکِه  
 لاما Lama: فرانسوی، شُترِ بی کوهان، از جانوران، شُترِ آمَریکا (سعید نفیسی)
- لام Lama: فرانسوی، کنتا، کندای بودایی، کندای مُغولی  
 لامُ الفِعل: واتِ سِیم: واتِ سِیم از هر واژه ی سه واتی در تازی  
 لاماناژ Lamanage: فرانسوی، آبراهنمایی  
 لامانتن Lamantin: فرانسوی، آدمِ آبی، از آیزیان  
 لامانور Lamanevur: فرانسوی، آبراهنما  
 لامائیست Lamaïste: فرانسوی، مُغولِ بودایی  
 لامائیسَم Lamaïsme: فرانسوی، بوداییگری مُغولی
- لامپر Lumber: انگلیسی، تیر، تیر چوبی، آلوار (فرهنگ فنی)
- لامبو دُور کووِرمان Lambeau de recouvrement: فرانسوی، بُرو نهشته (قریب)
- لامپ Lamp: فرانسوی، چراغ  
 لامپا: برگرفته از Lamp فرانسوی، نَفْت سوز، گِردسُوز  
 لامپد Lamped: انگلیسی، فِشُرده، تُنجیده

فرهنگ فنی)	جاندانه، جاندانه‌ی کودك ۲- شاخك، در
لامپالیم Lump lime: انگلیسی، آهكِ كلوخه	خرفستران
فرهنگ فنی)	لامیق: چشَمِ مالِئِدِه
لامیج ۱- پُرخور ۲- بُكُن، پُرگای	لامكان: بی گواك (گواك = مكان، فرهنگ
لامیج: درخشنده	پهلوی)، ناكجاآباد
لامحال: از لامحالّه، بنگرید به لامحالّه	لامّة: Lama، لاتینی تازی گشته، شُتر
لامحالّه: لامحالّه در فارسی: ناچار،	بی کوهان
ناگزیر (غیاث اللفات)، دَسَبِ كَم	لامّة: مؤنث لام، ۱- چشَم ۲- چشَم زخم ۳-
فرهنگستان)	تَرس
لامذهب: لامسَب: بی دین	لامّة: مؤنث لام، زره
لامرحبا: فراخی مباد	لامی: لامی در فارسی، برگرفته از واژه‌ی
لامرکزیت: عدم مرکزیت: بی کیانی	اندلسی، سَكَن، غَنَدِرُون
لامرُوت: نامرد	لامینه Laminaire، فرانسوی، خَس دریا،
لامِس: برماستنده، پِساوَنده	رُوف (ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های
لامِساس: برماسیدنی نیست، پِساوَدنی نیست	گیلکی)
لامِسه: لامسه در فارسی، مؤنث لامِس،	لامیون: کُزنه، از گیاهان (لاروس)
برماستنده، پِساوَنده، پِساوایی	لامیّه: لامیه در فارسی، لَوَند: چکامه‌ای با
فرهنگستان)	پِساوَنِد
لامشاحّه فی الاصطلاح: جنگی بر سر زبانزد	لامیّه العَجَم: لَوَند پارسی: چکامه‌ای با پِساوَنِد
نیست	ل از طفرانی اسپهانی (بهره از لاروس)
لامِص: نَگهبان تَاكِستان (لاروس)، رَ زبان	لامیّه العَرَب: لَوَند تازی: چکامه‌ای با پِساوَنِد
لامیج: درخشنده، تابان	ل از شنفری (بهره از لاروس)
لامیعات: سَگ ماهیان (لاروس)	لانبر Lambre: فرانسوی، جولا‌هی دریایی
لامیعة: لامعه در فارسی، مؤنث لامِيع، وَا-	لانبرِکَن Lambrequin: فرانسوی، هزاره،

اِزاره، اِزاره یِ دیوار

لاتینِیل Lenticelle: فرانسوی (= عَدَسْک،

فرهنگستان)، بُلْسُنْک، بَنگَرِید به

عَدَسْک

لاندا Lambda: لاتینی، لِ، واټ یازدهم در

واتگروه یونانی

لانداسیسم Lambdacisme: فرانسوی،

لِتَوانی، دشواری در به زبان آوردن لِ

لانِیت Lancette: فرانسوی، نِیشْتَر (سعید

نفیسی)

لانس ترپیل Lance-torpille: فرانسوی،

اَزْدَر آنداز (فرهنگستان)

لانسِلَمَ زیر بار نمی رویم، نمی پذیریم

لانسِی فُرم Lanciforme: فرانسوی، نِیزه ای

(سعید نفیسی)

لانسینان Lancinant: فرانسوی، تیر کُشنده

(سعید نفیسی)

لانسیناسیون Lancination: فرانسوی، دَرْد

ناگهانی، تیر کشیدن

لانگت Languette: فرانسوی، رَبانَه: بَرگِ

باریک و دراز (فرهنگستان)

لانولین Lanoline: فرانسوی، روغن پشم

لانِیَها، لانِیَهاټ در فارسی: بی پایان، بی مَرَن

اَسَر (فرهنگ پهلوی)

لاو Lave: فرانسوی، گُداژِه (قریب)

لاوَاء: سَخْتی (آندراج)

لاوَالله: نه به خُدا سوگند

لاوُجود: اَنهَسْت (فرهنگ پهلوی)، ناهَسْت،

نیست

لاوُجودی: اَنهَسْتی، اَنسَکِی (فرهنگ

پهلوی)، ناهَسْتی، نیستی

لاوِصول: اَدْرِیافت، بی دَرِیافت

لاوَلَاکَرَامَة: نی! نی! بخشنندگی در

کار نیست

لاوَلَد: بی فرزند، بی پُشت

لاوَلَم: نه و نی

لاوَلَن: نه و هَر گز

لاوَنَدَة: تازی گشته، کِشِه، شاه اِسیرِم رومی، از

گیاهان

لاوَنطُوبِطالون Leontopetalon: لاتینی

تازی گشته، گُل نِگونسا، از گیاهان

(معین)

لاوَنَعَم: نه و آری

لاهِب: فروزان

لاهِبَة: لاهِبَه در فارسی، مؤنث لاهِب،

فروزان

لاهِره: هندی، کُشتی (غیاث اللغات)

لاهِز: گُردَنه

لایت آمپلیفیکیشن Light amplification:

انگلیسی (تقویت نور، واژه نامه فیزیک)،  
تواندن شید

لایت پالس Light pulse: انگلیسی، تب شید  
(بهره از واژه نامه فیزیک)

لایتجَزَا: برخی در فارسی لایتجَزَی می نویسند  
که درست نیست، ۱- جُدايي ناپذیر، ناگسستنی  
۲- گوهرِ تَك، دَر فَرزان

لایتجَسَبِك: ساخته‌ی فارسی گویان، نجسب،  
بدبَر خورد

لایتخَلْف: سازگار است، می سازد

لایت ردی یَشِن Light radiation: انگلیسی،  
تابش شید (بهره از واژه نامه فیزیک)

لایتغیر: ماندگار (فرهنگستان)، دگرناشو

لایت کون Light Cone: انگلیسی (= مخروط  
نور، واژه نامه فیزیک)، خراشه‌ی شید

لایتناهی، لایتناهی در فارسی: ته ندارد، آسَر،  
آپت (فرهنگ پهلوی)

لایتنینگ Lightning: انگلیسی، آذرخش  
(واژه نامه فیزیک)

لایتنینگ استروک Lightning Stroke:  
انگلیسی (= ۱- جرقه برق ۲- صاعقه، واژه نامه

فیزیک)، ۱- آبیژِک دَرخَش، جرعه‌ی دَرخَش  
(جرعه، پارسی) ۲- بیز (= صاعقه، فرهنگ

لاهف: ۱- ستمدیده، دادخواه ۲- رسانه خور  
(رسانه = حَسَرَت)

لاهِفَات (تک: لاهِفَة): ستمدیدگان،  
دادخواهان

لاهِفُ الْقَلْب: دلسوخته

لاهِفَه: مؤنث لاهِف، بنگرید به لاهِف

لاهُوَائِي: لاهوایی در فارسی، ناهوایی  
لاهُوت: ۱- مینوک (فرهنگ پهلوی)، مینو،

آرنک (برهان) ۲- مینو شناسی، دانشی که به  
بررسی و گفت و گو پیرامون مینو می پردازد

لاهُوتِي، لاهوتی در فارسی: مینوگان

لاهُوتِيَّة، لاهوتیت در فارسی: مینوگانی  
لاَهَة: مار (لاروس)

لاهی: بازیگر، بازیگوش

لاهِیَة: لاهیة در فارسی، مؤنث لاهی، بنگرید به  
لاهی

لائب: تشنه (آندراج) دُور از آب

لایباع: فروخته نمی شود

لائت: تازی گشته از Lait فرانسوی، شیر، شیر  
نوشیدنی

لایت Light: انگلیسی (= نور، واژه نامه  
فیزیک)، شید

لایت اکسپوزر Light exposure: انگلیسی،  
شیددهی (بهره از واژه نامه فیزیک)

کوچک)

لایتنینگ رُد Lightning rod: انگلیسی (=

برقگیر، واژنامه فیزیک)، درخشگیر

لایت هول Light hole: انگلیسی (= حفره

سَبَك، واژه نامه فیزیک)، چاله ی سَبَك

لایجوز: ۱- شایسته نیست ۲- ناروا

لایح: لایح در فارسی ۱- آشکار، هویدا ۲-

درخشان ۳- پیداشونده (غیاث اللغات)

لایح شدن: ۱- درخشیدن ۲- آشکارشدن

لایحصى: بیشمار (آندراج)

لایحه: لایحه در فارسی، مؤنث لایح، و، ۱- نمود

۲- پدیده (لاروس) ۳- سیاه ۴- نيساك (=

بارقه)

لایحه دفاعیه: پاناکنامه (پاناک = دفاع،

فرهنگ پهلوی)

لایحه قانونی: رستکنامه (رستک = قانون،

فرهنگ پهلوی)

لایخفی: پوشیده نماید

لایزال: آسری، اَبَتی (= ابدی، تازی گشته)

لایس: ۱- شیرینی خواه ۲- چشنده

لایسقط: آزر و آشود، فرونیفتد

لایشعُر: ۱- نمی داند، در نمی یابد ۲- کانا، گول

لایضَر و لاینفَع: نه زیان رساند نه سود،

بی سودوزیان (فرهنگستان)

لایطاق: شکیب ناپذیر

لایطه: ستون

لایع: ۱- ترسو ۲- بی تاب

لایعَد: شمرده نمی شود، ناشمرَدنی، بیشمار

لایعَرَفُ الهَرَمِن البر: در فارسی می گویند هر

آزبر نداند: گریه از موش نداند

لایعقل: خردش کار نمی کند، بی نمی برد،

بی خرد

لایعلم: نمی داند، نادان

لایعنی = بی معنی: پوچ، یاه، بی آرش

لایقفر: بخشوده نمی شود، نابخشودنی،

نیامرزیدنی

لایف فرم Life form: انگلیسی، زی نمود

(واژه نامه محیط زیست)

لایفوت: در نمی گذرد

لایفهم: بی چم، دریافتنی

لایق: لایق در فارسی، آتاو (فرهنگ پهلوی)،

خوَرند (برهان)، فرزام (صاح الفرس)، مکن

ای روی نکو، زشتی با عاشق خویش، کز

نکو رویان زشتی نبود فرزاما (دقیقی)،

هَژیر (نوروزنامه ی خیام، در لغت فرس

برابر با نیکو آمده)، شایسته، سزوارو،

بی شکسی آن کسی که بدکار است، به

جَهَنم درون، سزوار است (سنائی)، درخور

لایُقاس: سنجیدنی نیست

لایق اعظم: شایگان (برهان)

لایق بودن: شاییدن (آندراج)

لایق تمجید: بُرزشَنیک (فرہنگ پهلوی)

لَا يُقْرَأُ: خوانده نمی شود، ناخوانا

لایقِ زدن و ویران کردن: زَنِشْمَنْد (فرهنگ پهلوی)

لایق شنیدن: نیوشنووند، نیوشمنند

(فرہنگ پهلوی)، نیوشیدنی

لايقِ گفتن: گُويشنيك (فرهنگ پهلوی)،  
گُفتني

شایستگان  
لایقین: لایقین در فارسی (تک: لائق)، آتاوان،

لائل: شب نيك (آندراج)

لائم: نکوہندہ، سرزنشگر

لائِمَة: لایمه در فارسی، مؤنث لایم، وَ نِکوهش  
(آندراج)

لَال: (تک: لؤلؤ) کسپر چھا، مُرواریدھا

لَالَمِ: کَسِیر چہا، مُر واریدہا

لَا تُمُوتُ: نمہ میرد، نامیرندہ، یہ مرگ

لَا يَنْفَعُ : شایسته نیست، ناشایست

لَا يَنْجُو: نَارُ رَبِّ، أَرَبْ نَاشِوْ

لَا يَنْحَلُّ: گسوده نمى شود، ناگشودنى  
(فرهنگستان)

لَا يَنْصَرِفُ: زیر نایذیر: در تازی و اتی را گویند که

زیر نپذیرد و نوندان نگرَدَد

لَا يَنْزِلُ: بَرَكَنَار نَاسُونْدَه

لَا يَنْفَجِرُ: نمی، ترکد، ناترکیدنی

لا ینفصل: نا بریدن، ناگسستن

لا تَنْفَعُ: سود ندارد، ناسودمند

لَا يَنْفَكُ: جُدا نمی شود، جُفتگی (برهان)

لا ینقسم: بخش ناپذیر

لَا يَنْقَطِعُ: بُرِيدَه نمی شَوَد، پیوسته، پی در پی  
(فرهنگستان)

لَا يُوصَفُ: به گفت در نیاید

لَبَّ: ۱- ماندگار ۲- جای گرفتن، ماندگار شدن

لُبَّ: ۱- مغز، هسته ۲- برگزیده ۳- ناب ۴- چیده

لُب Lobe: فرانسوی، لُب، تگہ

لَبَّاءُ: آغُون، نخستین شیر مادینه دام، پس از زایش

(پرهان)، زَهك، هم آوای زرد (پرهان)

کُتَاب: نَاب، بِرَگَ: مَدَه

لُبَابُ الحَنْطَةِ: نشاسته (معين)

لِبَابِ الْقُرْطُمِ: مَغْرَحَسَكَ دَانِه (معين)

کتاب البر: نشاسته (معین)

بَابُ الْقَمَحِ: نشاسته (معین)

أَبَابُ الْقَوَامِ: نُشَاسْتَه

لُبَايَة، لُبَايَة: خَرَدَمَنْدَشُدَنْ (آنندراج)

آیات: آهسته، و، کند: آسب



لباس چرمی: بوغ (آندراج)	لباج: گول، سُست خِرَد
لباس دوختن: جامه دوختن	لباخ: درآویختن، کُشتی گرفتن
لباس دُوز: جامه دوز، دَرزی، دَرزِیگر	لباخیه: ورزیده، ماهیچه دار: زَن
لباس دوزی: جامه دوزی، دَرزِیگری	لَبَاد: نمدساز (آندراج)
لباس رسمی: اکسون، اکسون جامه‌ای سیاه	لَبَادَة: لَبَادَه در فارسی: لَبَاد، بارانی نمدین، نمدی، چُوخا
لباس رُهبان، لباس راهب: جامه‌ی سیاه	لباس: ۱- یامک، جامک، کَپاه (واژه‌ی قبا، ازاین واژه برگرفته شده)، تَنجَامک، پُوشش، پَتَمُوج، پَتَمُوك، وَسْتَر، وَسْتَرگ، وَرَ (فرهنگ پهلوی)، جامه، بُوْشاك، رَخت، پُوشش ۲-
لباس شوی: رختشوی، گازر	آمیختگی، قَرَاهَم آمدگی ۳- زن و شوهر
لباس شویی: رختشویی، گازری	لباسات: در تازی نیامده، ۱- تَرَفَنَد ۲-
لباس فروشی: پوشاکفروشی، فروشگاه	چاپلُوسی (در غیاث اللغات این واژه رَمَن لباس دانسته شده و برابر است با جامه‌ها و به گواز: چاپلوسی)
بُوشاك، جامه فروشی	لباسُ التقوی: ۱- پوشش پارسایی = شَرَم ۲- رُنده، پَنَمینه
لباس كُهنه: گِراد، گُراد، كُرادَه (برهان)، كَجینه (برهان)	لباسُ الجُوع: گرسنگی (آندراج)
لباس كُهنه فروش: كَجینه فروش	لباسُ الرَّجُل: پوشش مرد = زَن مرد
لباس گردانیدن، لباس عوض کردن: جامه گردانیدن (تاریخ بیهقی)	لباسُ الزَّهر: پوشش شکوفه، نیام شکوفه
لباس گرم: گرماناك (فرهنگ پهلوی)	لباسُ المرأة: پوشش زَن = شُوی زَن
لباس مُستَعْمَل: براتی (آندراج)، نیمدان كَجینه	لباس پُلُوخوری: نِهَادگی (برهان)
لباس مُنقَش: كِمخا (برهان)	لباس پُوشیدن: وَسْتَرَدَن، آنَدَر كَرَدَن (فرهنگ پهلوی)
لباس نو: جامه‌ی نو	
لباس نو كَرَدَن: جامه‌ی نو پوشیدن (آندراج)	
لَبَاف از لَوَاف: بَنگَرِید به لَوَاف	
لَبَافی از لَوَافی: بَنگَرِید به لَوَافی	

لَبَاقَة، لَبَاقَت در فارسی: ۱- زیرك شدن ۲-

چربزبانی ۳- شادابی، خوشگلی

لُبَاكَة: ۱- گروه (لاروس) ۲- رَمِه

لُبَالِب: آوای گوسپندان، مَه مَه

لُبَان: ۱- سینه، میان پستان ۲- شیرخوارگی

لُبَان: Lebōna: عبری تازی گشته، ۱- نِبَاسَت

(= کُنْدَر)، نِبَاسَتِ کوهی ۲- نازو (= صَونِر)

لُبَانَة: پارسی تازی گشته، لُبانه، دیوسپید،

سینه بیج، سینه بیخ، از گیاهان

لُبَانَة: آرزو، نیاز

لُبَايَة: درختِ سِنْدَار، از گیاهان

لُبَب: ۱- سر سینه ۲- گلوگاه ۳- سینه بند ستور،

پیش بند پالان ۴- بر بند، دوالی را گویند که يك

سرش به سینه بسته باشد و سر دیگرش به تنگ

(معین)

لُبَت: ۱- پیچیدن، دَسَتِ کسی را ۲- زدن، بر

سینه و تهیگاه (آندراج)

لُبَت: ۱- دَرَنگ ۲- دَرَنگیدن

لِبَت: دَرَنگار، دَرَنگ کننده

لَبَد: پَشم، پَشم گوسفند، پَشم شُتر

لَبَد: ۱- نَمَت (فرهنگ پهلوی)، نَمَد ۲- خوی

گَبَرزین (آندراج) ۳- پَشم نَشُسته

لَبَد: پَشم، پَشم به هم چسبیده

لَبَدَة: یالِ شیر (لاروس)

لَبَدَة: ۱- مَلَخ ۲- درون ران (لاروس) ۳- پینه،

پارچه‌ی پینه

لَبَس: ۱- پوشاندن ۲- لا پوشانی ۳- خود را به

کَری زدن ۴- تَرَفَنَد، وارون نمایی

لَبَس: ۱- جامه، پوشاک ۲- پُوسَتِ سر

لَبَس: ۱- پوشیدن ۲- پیکر پذیری

لَبَساع: سختی، پُتیار

لَبَس الكَعْبَة: جامه‌ی خدایخانه، پوشش

خدایخانه

لَبَس الهُدُج: پوششِ کجاوه

لَبَسان: Lampsāne: یونانی تازی گشته،

سِنْدان دشتی، از گیاهان

لَب شِکَری: پارسی است، سِلَنج (برهان)

لَبَسَة: جامه پوشیدن، دَرَبَر کردن

لَبَسَة: پوشیدگی، نا آشکارایی (لاروس)

لَبَط: پُوسَت

لَبَطَة: ۱- چایمان، سَرمَاخوردگی ۲- سُرَفه،

خُوز

لَبِغ: رایگان (آندراج)

لَبِق: ۱- نَرم خوی ۲- زیرك ۳- چربزبان ۴-

زیرکانه

لَب قِیْطانی: لَب نازک

لَبْلَاب: سُرِیانی تازی گشته، پَبِجَک (برهان)،

بَدِسگان (آندراج)، تَبِج (گویش گیلکی)،

نیلو بر باغی

لَبْلَابُ الْأَرْضِ: گیاه چای

لَبْلَابُ الْمُجُوسِ: سبزاب، از گیاهان

لَبْلَابِ صَغِيرٍ: نیلو بر باغی

لَبْلَابِ كَبِيرٍ: نیلو بر دشتی، تَبِج (گویش

گیلکی)

لَبْلَابِ مِصْرِيٍّ: نیلو بر مصری، از گیاهان

لَبْلَبٌ، لَبْلَبٌ: هَمْسَايَه دُوسْت، خوشرفتار ۲-

سَر سینه

لَبْنٌ: ۱- شیر دادن، شیر خوراندن ۲- خِشْت زَدَن

لَبْنٌ: شیر، شیر آشامیدنی، جیو، پیم (فرهنگ

پهلوی)

لَبْنٌ: ۱- خِشْت، خِشْتِ خَام ۲- خِشْتَك، خِشْتِكِ

شَلْوَار ۳- شیر نوشنده، شیر دوست

لَبْنُ الشَّجَرَةِ: شیره‌ی درخت

لَبْنَةٌ: گِراس (= لُقْمَه)، لَب (= لُقْمَه كَلَان،

اندرراج)

لَبْنَةٌ: خِشْتَك

لُبْنِيٌّ: درختِ بِنَاسْت (= كُنْدُر)

لَبْنِيٌّ، لَبْنِيٌّ: لبنی در فارسی: شیری، جیوی

لَبْنِيَّات (تَك: لَبْنِيَّه): جیوان (فرهنگ

پهلوی)، شیریان

لَبْنِيَّاتِ فَرْوَش: آب بند (معین)، جیوانفروش

لَبْنِيَّاتِ فَرْوَشِيٍّ: جیوانفروشی

لَبْنِيَّاتِي: جیوانی، جیوانفروش

لَبْنِيَّةٌ: لَبْنِيَّه در فارسی، مُونْت لَبْنِي، شیری،

جیوی

لَبُو: از ریشه‌ی بابلی Lipta، چُغَنْدِر پخته، چُندُر

لُبُوب (تَك: لُب) : مَغْزَاها، دانه‌ها

لُبُوخ: پُرگوشتی

لُبُود: كَنَه (لاروس)

لُبُود (تَك: لِبْد): نَمَدها، خوی گیرها

لُبُود: ۱- مانَدگار شدن ۲- به زمین چَسْبیدن

لُبُوس: ۱- بسیار جامه ۲- زَرِه ۳- پُوشاك، جامه

لُبُوسَةٌ: پُوشیدگی، پَرخیدگی

لُبُول: Lobule: فرانسوی، لَبْك، كوچك ترين

بخش اندام

لُبُون: ۱- شیر ده ۲- شیر باره، شیر دوست

لَبُونَات: پستانداران (لاروس)

لَبُوءَةٌ: لَبُوه در فارسی، ماده شیر

لَبْيِيٌّ: پُرخوری

لَبِيْبٌ: بِخَرْد، خِرْدَمَنْد

لَبِيْبَةٌ: لَبَاجه، جامه‌ی پَشْمینه بی آستین، زید از

تو لَبَاجه‌ای نمی‌یابد، تا پیرهنی زَعْمَر و نَسْتانی

(ناصر خسرو کوادیانی)، شاما کچه

لَبِيْتَةٌ: گروه، گروه نَاجُور

لَبِيْخٌ: پُرگوشت: مَرْد (آندراج)

لَبِيْخَه: نافه‌ی مُشك (آندراج)

لَبِيد: ۱- توبره، توشه‌دادن، گِوَالَك، تاجه ۲-  
گیاه مُر وارید، واژه‌ی لبید برابر با سخنِ گُزاف  
پارسی است

لَبِيدُون: لبیدون، بنگرید به لبیدون  
لَبِيدَة: لبیده در فارسی: گُل ماهور، از گیاهان  
لَبِيدُونَد: Lepidiond: یونانی نازی گشته،  
سَبِتره، از گیاهان

لَبِيس: ۱- گِراد، گُراده، کَجینه، جامه‌ی کُهنه ۲-  
هَمتا ۳- گول

لَبِیق: ۱- زیرك، کاروان ۲- خَرِب سُخْن  
(آندراج) ۳- جامه‌ی جِسان  
لَبِیقَة: نیک غنچ، نیکناز: زَن  
لَبِیک: ایستاده‌ام در پیشگاه تو، آماده‌ام برای  
پیشیاری، آری

لَبِیکِ اجابَت: آری پذیرش  
لَبِیکِ زَنان: آری گویان  
لَبِیکِ سَعَدیک: یاری می‌دهم، یاری دادنی  
(غیاث اللغات)

لَبِیکِ گُفَتَن، لَبِیکِ زَدَن: آری گُفَتَن، پاشخ  
دادَن

لَبِیکَة: ۱- دَرآمیخته، ناسَره ۲- گروه ناجور  
لَبِین: ۱- پُرشیر ۲- شیر پُرورده

لَبینا: پارسی است و نام نوایی در خنثای ایرانی  
(بهره از برهان)، بامدادان برچکک، چون

جاشنگاهان بر شخج، نیمروزان بر لبینا،  
شامگاهان بر دَنه (منوچهری)، این واژه رامعین  
تازی دانسته

لَبِينَة: ۱- شیردار ۲- خَشَتَك (آندراج)  
لَپ: Lap: انگلیسی ۱- روی هم، روی هم نهادن،  
دَسَته (فرهنگ فنی) ۲- مالتار (= چرخ  
صیقل)

لِپتوپِل: Leptopel: انگلیسی، آب آویز  
(واژه‌نامه محیط زیست)

لَپ دیسَالو: Lap dissolve: انگلیسی (=)  
تَدَاخُلِ تِصاویر، فرهنگ واژه‌های سینمایی،  
پژولش نِگارکان

لَپس: Lapse: انگلیسی، اُفت (فرهنگ فنی)  
لَپس الاریس: Lapis ollaris: انگلیسی،  
دیگسنگ (قریب)

لَپس تایم: Lapse time: انگلیسی، زَمان کاهش  
(واژه‌نامه محیط زیست)، زَمان اُفت

لَپس ریت: Lapse rate: انگلیسی، آهنگِ  
کاهش (واژه‌نامه محیط زیست)، نِرْخ اُفت  
لَپس لازوْلِی: Lapis lazuli: انگلیسی، سنگ  
لاجورد (قریب)

لُپ: نادُرست نویسی لُپ، پارسی است، زابگر

(= آپوخ)، زَبَگر

لېږدیفای Lapidify: انگلیسی، سَنگ شُدَن

(فرهنگ فنی)

لېږینگ Lapping: انگلیسی، سَایس (فرهنگی

فنی)

لُتات: ۱- پوسته، پُسته ی درخت ۲- ساییده ۳-

کوفته ۴- آمیخته (آندراج)

لُتاح: چیرکار، زیرک، مُرد

لُتب: ۱- اُستواری، پابرجایی ۳- بَرَجَفَسیدن

(آندراج) ۳- جامه پوشیدن ۴- نیزه زدن ۵-

بایسته دانستن

لُتح: ۱- کلوخ پرت کردن، به سوی کسی ۲-

کُور کردن، چشم کسی را ۳- نگاه کردن ۴-

گادَن

لُتح: گرسنه گردیدن (آندراج)

لُتحان: گُرسنه (آندراج)

لُتح: ۱- آلودن ۲- شکافتن ۳- پُست بَرکنَدَن،

به تازیانه ۴- کُفته کردن (آندراج)

لُتحان: گرسنه

لُتد: مُشت زدن، لَت، زَدَن

لُتِرال Lateral: پهلویی (فرهنگ فنی)، بَری

لُتِرال اِستَرین: Lateral strain: انگلیسی (=

کُرنشِ جانبی، فرهنگ فنی) خِمَشِ پهلویی

لُتِرال باکلینگ Lateral buckling: انگلیسی

(= کمانشِ جانبی، فرهنگ فنی)، کمانشِ

پهلویی

لُتِرال پِرِشر Lateral pressure: انگلیسی (=

فشارِ جانبی، فرهنگ فنی)، فشارِ پهلویی

لُتِرال سوپورت Lateral support: انگلیسی

(= تکیه گاه جانبی، فرهنگ فنی)، پُشتیان

پهلویی

لُتِرال فِلِکشن Lateral flexion: انگلیسی،

خَم شُدَن به پهلُو (واژه نامه تربیت بدنی)

لُتِرالی Laterally: انگلیسی، اَز پهلُو، اَز کِنار

(فرهنگ فنی)

لُتغ: ۱- گَزیدن ۲- زَدَن، با مُشت

لُتکا: روسی، کَرَجی، بَلَم

لُتکاچی: بَلَمِران

لُتکه = لُتکا: بَنگريد به لُتکا

لُتم: ۱- زَدَن، بَر بِنی کسی، لَت ۲- تیرانداختن

لُتم: زَخم

لُتن: شیرین (آندراج)

لُتنِت: Latent: انگلیسی، پنهانی، نهفته

(فرهنگ فنی)

لُتنِت هیت Latent heat: انگلیسی، گرمای

نَهان (فرهنگی فنی)

لُتوب = لُتب: بَنگريد به لُتب

لُتیتود Latitude: انگلیسی از لاتینی Latus به

لُثم (تك: لاثم): کو بندگان، بوسه‌دهندگان،  
دهان بندگان

لُثم (كتك: لثام): دَهان بنداها، رُوی بنداها  
لِثْمَة: دَهان بندبستگی

لُثوم: بوسیدن، بوسه‌دادن (غیاث اللغات)

لَثَمَة: لَثم در فارسی، رَم (لفت فرس)، بَج  
(برهان)، بی‌مدحت توهر که دَهان بگشاید،  
دنداناش کُند چرخ برون يك به يك از بَج  
(شمس فخری)، آره (صاح الفرس)، بادام  
چشم‌کانت رخنه شود به بوسه، وان سَی و دو

گُهرها هم بگسلد ز آره (خسروانی)

لَثَوَى: لَثَو در فارسی: رَمِيك، بَجِيك

لَثَوِيَّة: لَثَوِيَّه در فارسی، مَوْنِث لَثَوِي: رَمِيك،  
بَجِيك

لَثَى: ۱- آن‌دَك آن‌دَك خورَدَن ۲- لیسیدن، تَه  
دیگ را ۳- نَمناکی دِرخت، شیرابه دادَن

لَثَى: ۱- شیرابه، شیرهی گیاه ۲- شیر  
دُوسان (= لَزج) ۳- رَد (= صمغ) ۴- شَبَنم

لَثَى: نَمناك، خیس، تر

لَثَى: اَنگَم خور

لَثِیاء: خوی‌کننده: زَن، خیس تَن

لَثَى الثوب: چرك جامه (لاروس)

لَجّ: ۱- رَستاری (فرهنگ پهلوی)، سَتیهِش

(برهان) ۲- سَر سَخْتی، پافشاری ۳- به کِل

آرَش پهنّا (= عرض جغرافیایی، فرهنگ  
فنی)، پهنای گیتیایی

لَتیس Lattice: انگلیسی (= شَبَكه، فرهنگ  
فنی) ۱- پَر وِزَن ۲- پُشتیوان

لَتیس اِستِراکچِر Lattice structure:

انگلیسی (= ساختار مشبك، ساختار  
کریستالی، فرهنگ فنی)، ساختار پَر وِزنی،  
ساختارمَهای

لَث Loth: انگلیسی، تُو فالکُوبی (فرهنگ  
فنی)

لَث: ۱- تَری، نَم ۲- سَتیهِدَن (آندراج) ۳-  
ماندگار ۴- بارشِ پیاپی

لِثات (تك: لَثَة): آره‌ها، بَج‌ها

لِثام: ۱- دَهان بِنَد (آندراج) ۲- رُوی بِنَد

لَثَغ: کُند زبانی، تَك زبانی

لَثغاء: تَك زبان: زَن

لَثَغَة: لَثَغه در فارسی: تَك زبانی

لَثَغَة: دَهان (آندراج)

لَثَق: ۱- تَری، نَم ۲- شَبَنم، زاله ۳- لای، خَلاب

لَثَق: ۱- خَلاب ۲- شَر جی، تَر و گَرم و بی‌باد

لَثَقَة: لَثَقه در فارسی، تَب گُشی (گُش = بَلغم،  
برهان)

لَثم: ۱- رَدَن، بَرِ بِنی کسی ۲- بوسه‌دادن ۳-

دهان بِنَد نَهادَن (آندراج)

نشستن کشتی

لُج: ۱- آبِ بسیار ۲- دَرَه کِنار ۳- گروه انبوه ۴-

شَمشیر (لاروس)

لُجَا: ۱- پناهگاه، سَنگَر ۲- زَنِ مرد ۳- رِخَن بر

(رِخَن = ارث)

لُجَاة: ۱- لاکِ پشتِ دریایی (لاروس) ۲- غوکِ

ماده (آندراج)

لُجاج: ۱- وِستارِش، سِتیزه (برهان) ۲-

خیره سَری ۳- پیکار (آندراج)

لُجَاة: لُجاجَت در فارسی ۱- وِستاری

(فرهنگ پهلوی)، سِتیهَدَن ۲- پیکار کردن ۳-

شوریدگی، تَهِیدِگی، از گرسنگی

(غیاث اللغات)

لُجاذ: ۱- سَریشُم ۲- سِتیهَدَن (آندراج) ۳-

کارپیایی

لُجاف: ۱- آستانه، آستانه‌ی دَر ۲- پیشامدگی،

أبروی گاباره (گاباره = غار)

لُجام: پارسی تازی گشته ۱- لِگام ۲- لَته، لَته‌ی

دَشتان ۳- داغ، داغی که بر سَتر نهند

لُجان: سَرکشی، گِران رَفَتَن: دَرستور

(آندراج)

لُجَب: ۱- بانگ، فَریاد ۲- بانگیدَن ۳- پَریشانی

دَریا

لُجَباز: وِستار، دُشَمَرمان (فرهنگ پهلوی)،

زُکاره (لغت فرس)

لُجَبازی: وِستاری، دُشَمَرمانی (فرهنگ

پهلوی)، خیره سَری، ای که دَر آبِله‌ی و

خیره سَری، خَرتر از گاو و هرزه تر ز خَری

(سنائی)

لُجَج: ۱- چَرکِ چَشم ۲- کاسه‌ی چَشم

(لاروس)

لُجَج (تک: لُجَّة): مَغاکی‌ها

لُجَن، مَقْلوب لُزَج: بَنگَرِید به لُزَج

لُجِستیک: Logistics: انگلیسی، اَرتیک

(فرهنگ پهلوی، برابر با جَنگ)

لُجِستیکِی، از انگلیسی: اَرتیکِی

لُج کَرَدَن: سِتیهَدَن

لُجلاج: گِرِفته زَبان

لُجَم: ۱- زَمینِ هَموار ۲- غوکِ ۳- چَلپاسه

(لاروس) ۴- بَدشگُون، چُون جُغد، گُجَسَته

لُجَم = لُجَم: وَ، هَوا (لاروس)

لُجَمَة: رود کِنار

لُجِن: چَرکین (لاروس)

لُجَنَة: اَنجَمَن

لُجوج: وِستار (فرهنگ پهلوی)، زُکاره (لغت

فرس)، تاروز پَدید آید و آسایش یابم، زین

عِلَّتِ مَکروه و ستمکار و زُکاره (خسروانی)،

سِتیهَدَنه (برهان)



لَجُوجانه: وِستارانه، رَکاره گون

لَجُوجی: وِستاری، سِتِهِنْدِگی

لُجُون: سَرکشی، گرانرَفَتاری: دَرَسُتور

لُجَّة، لُجَّة: در فارسی ۱- مَعاکی، در فرانسوی

Abyssal، ژرف ترین جای دَریا ۲- سیم، نَکره

۳- آیینِه

لُجَّة: بانگ، فَریاد، داد و فَریاد

لُجین: سیم، نَکره

لُجینِی، لُجینِی در فارسی: سیمین، نَکره ای

لُجک: تَرکی، کُلوته، کُلوته، رُوباک

لُجک به سَر: کُلوته دار، گُواژ: ۱- رَن، رَنک ۲-

مَرِدِکَم اَزَن

لُجکی: کُلوته ای

لَحاء: ۱- پُوست، پُوستِ درخت ۲- زیر پُوست،

نوارِ پُوستی

لَحاءُ الغُول: پَرسیاوشان، از گیاهان (معین)

لُحاة: پُوسته

لَحاس: لیسِنده

لِحاسة: شیر ماده (آندراج)

لَحاسِم: (تک: لَحَسَم)، آبگُذرها، آبِ رُوها

لَحاظ: تیز نَگر، سَخَت نِگاه (لاروس)

لَحاظ: ۱- گوشه ی چَشم ۲- پِیشسَرای،

اَسپانور (= حیاط)

لِحاظ: نِگَرِش، دید (معین)، به گوشه ی چشم

نَگَرِستَن

لَحاف: (تک: لُحَف)، زَنانِ مَرَد

لَحاف: در یکی از فرهنگ ها آمده که این واژه در

فارسی برگرفته از لِحیف تازی است ولی لِحاف

با همین ساختار تازی است ۱- پُوشِش

(فرهنگ پهلوی)، دَواج (برهان)، رَغِزه

(برهان)، شادیچه (برهان)، زَبَر پُوش (برهان)

۲- بَرگستوان

لِحافچه: دَواجک

لِحاف دُوز: دَواجدُوز

لِحاف دوزی: دَواجدُوزی

لِحاف کش: دَواج کش، جافِکش، غَلتَبان

لِحاف و تَشک: بَستَر آهنگ (برهان)

لِحاق: نِیام کِمان

لَحام: گوشتفروش

لِحام (تک: لَحْمَة): پاره گوشت ها

لَحام: کَفشیر، کَبَد (لغت فرس)

لِحامُ اللَّهَب: تَنگار، تَنکار (= Borax)

لِحامُ الصَّاعِه: تَنگار، تَنکار

لَحام پذیرفتن: کَفشیر پذیرفتن، کَبَد پذیرفتن

لَحام کَرْدَن: کَفشیر کَرْدَن، کَبَدانْدَن، جُوش

دادَن

لَحامة: کَبَدکاری، کَفشیر گَری

لَحان: بَدخِوان، بَدگُوش

لَحَاهُ اللّٰه: خدایش زشت روی گرداناد

لَحَب: ۱- زَدَن، با تیغ ۲- دَر نَوَرْدِیْدَن، راه را، رَه  
سُپَرْدَن ۳- درازدراز بُرِیْدَن، گوشت را ۴- جدا  
کردن گوشت ۵- روشن شُدَن راه ۶- رَاهِ رُوشَن،  
راهِ فَرَاخ ۷- بر زمین زَدَن ۸- شِتَابَان رَفْتَن ۹- به  
راه راست رَفْتَن ۱۰- نِشَان نِهَادَن، بَر چیزی ۱۱-  
گَاَدَن

لَحَب: لا غری، از بیری

لَحَت: ۱- لُخْت کَرْدَن، همه چیز را گرفتن ۲-  
زَدَن، باد ستواره، لَت ۳- یَکُرُو، راستگو: مُرد  
لَحَج: ۱- استخوانِ اَبَرُو ۲- زَدَن، لَت ۳- چَشم  
زَدَن ۴- پناه بُرْدَن  
لُحَج: ۱- گوشه‌ی خانه، کُنْج خانه ۲- خانه‌ی  
چَشم، چَشم‌خانه ۳- مَغَاک، دَر زمین ۴- پالان ۵-  
دَره کِنار

لَحَج: آزیخ، کیخ (= قی چشم، برهان)

لَحَج: تَنگ جای

لَحْد، لَحْد در فارسی: گُورابه، گُور، دَخِمِه

لَحْد: ۱- گُور کَنْدَن ۲- به گُور سِپَرْدَن ۳- خَمِیْدَن  
۴- اَز دِین بَر گِشْتَن

لَحْد بَسْتَن: گُور ساختَن

لَحَز: سِتْهِیْدَن (آندراج)

لَحَز: ۱- زُفْت ۲- تَنگ‌خوی

لَحَز: ۱- زُفْت گِشْتَن، زُفْتِیْدَن ۲- تَنگ‌خو شُدَن

لَحَس: لَیْسِیْدَن: بَا زَبَان، لَیْس

لُحْصُم: اَبْگُذَر، دَره رود

لُحْصَه: لَیْسِش، لَیْسِیْدَن

لَحْص: آماسِ پَلک

لُحْص: ۱- به کار جَسَبِیْدَن ۲- اَنذَک اَنذَک  
نمایاندَن

لَحْصَان: دَوِیْدَن، شِتَابِیْدَن

لَحْط: ۱- آراستَن ۲- آب پاشِیْدَن ۳- رانْدَن ۴-  
سِپُوختَن

لَحْظ: گُوش نِگَری، زیر نِگاهی، زیر چَشمی،

دُزدیده نِگَریستن

لَحْظَات (تَک: لَحْظَه): زیر نگاه‌ها، نِیسنَگ‌ها،  
لَحْث‌ها

لَحْث‌ها

لَحْطَان: زیر چَشمی نِگَریستن،  
دُزدیده نِگَریستن

لَحْظَه: لَحْظَه در فارسی ۱- یَک چَشم به هَم زَدَن

۲- هَاسِر، نِیسنَگ (فرهنگ پهلوی)، لَحْث،

چو بَشنِید این سُخَن ویسِ دِلارام، تو گویی

یافت لَحْثی دَر دِل آرام (ویس و رامین،

گرگانی)، هَاس

لَحَف: ۱- پوشاندَن، بَا دَوَاج (= لِحَاف) ۲-  
پوشیدن کُز آگَند ۳- لَیْسِیْدَن ۴- جامه پوشاندَن

۵- زَدَن: بَا تیر، بَا مِشَت ۶- زَبَان رِسانْدَن، گَزَنْد

رِسانْدَن ۷- جُوش دادن، نُکَره را ۸- بُن کوه

لَحْفَه: زیرِ دَواجِ بَوَدَن، دَواجِ بَرِ خودِ أَفکَنَدَن  
 لَحَق: ۱- پیوستن، رسیدن ۲- آوردن  
 لَحَق: ۱- پَسَرَس: میوه ۲- پیوسته، افزوده ۳-  
 کِشَتِ بارانی  
 لَحَقَه (تک: لَاحِق): از پَس رساندگان، ازدنیال  
 پیوستگان (غیاث اللغات)  
 لَحک: ۱- به هم چسباندن ۲- دار و خوراندن  
 لُحکاء، لِحکَه: کرمِ ماسِه  
 لِحلاج: زبانه گُل زرد، از گیاهان  
 لَحَلج: ۱- جای تنگ ۲- نانِ خُشک (لاروس)  
 لَح لَح زَدَن: چنین آمده در فرهنگی و گمان  
 برگرفتن آن از لَحَلَحَه تازی، که کوچک ترین  
 پیوندی با لَه لَه زَدَن سگ یا ناآرامی از گرمای  
 سوزان ندارد، لَه لَه زَدَن  
 لَحَلَحَه: ۱- نانِ خشک ۲- پیوسته به جایی بودن  
 (آندراج)  
 لَحِم، لَحْم: گوشت  
 لَحْم: ۱- گوشت خوراندن ۲- گزند رساندن ۳-  
 جوش دادن، نُکِرِه را ۴- چسبیدن، به جایی ۵-  
 کُشته شدن ۶- استوار کردن، کاری را ۷-  
 گوشت بر کندن، از اُستخوان ۸- گوشتبارگی  
 لُحِم (تک: لُحْمَه): تان ها، خویشاوندی ها،  
 بازخورها  
 لَحِم: ۱- گوشتالود، لَمتر ۲- گوشتباره، گوشت

دوست ۳- شیر، از جانوران  
 لُحمان (تک: لُحْمَه): پاره گوشت ها  
 لُحمانی: لُحمانی در فارسی: گوشتی، گوشتین،  
 لَمتر  
 لَحْمَك لَحْمی: برگرفته از سَروای (سَروا =  
 حَدِث): لَحْمَك لَحْمی و دَمَك دَمی، از پیامبر ص  
 به علی ع: گوشتِ تو گوشتِ مَن و خُونِ تو، خُونِ  
 مَن است  
 لَحْمَه: پاره گوشت  
 لُحْمَه: لُحْمه در فارسی ۱- تارِ جامه، تان ۲-  
 خویشاوندی ۳- بازخور، پاره گوشتِ شکار که  
 بازشکاری را خوراندند ۴- مَرغ  
 لَحْمی: لَحْمی در فارسی: گوشتی، گوشتین،  
 لَمتر  
 لَحِن: ۱- واجیک (فرهنگ پهلوی)، آوا ۲- آواز  
 نوا ۳- گُویش، چون گُویش گیلکی ۴- آهنگِ  
 سخن ۵- لغزش: دَر خواندنِ واژه‌ها ۶-  
 پوشیده گفتن، زَرگَری، لُوترا  
 لَحِن: زیرکی  
 لَحِن: زیرک  
 لَحِن ساختن: آهنگ ساختن، نوا ساختن  
 لَحِن ساز: نوا ساز، آهنگ ساز  
 لَحِن نهادن: آهنگ ساختن، نوا نهادن  
 لُحو: ۱- دشنام دادن ۲- پُوست کندن، از درخت

- ۳- زشت گردانیدن (آندراج)  
لُحُوب: ۱- روشن شدنِ راه ۲- فراخ گشتنِ راه  
لُحُود (تک: لُحْد): گورها، دَخمه‌ها  
لُحُود: مَفَاكِ زَرْف، چاهِ دُور تَك  
لُحُود: كَج، ناراست  
لُحُوص: شیرینی جُوی، چون مَگس  
(آندراج)  
لُحُوق: ۱- باریک میان شدن ۲- به هم رسیدن ۳-  
جوش خوردن، چسبیدن، به چیزی  
لُحُوم (تک: لِحْمَة): پاره گوشت‌ها  
لُحُوم: خامخوار، گوشتِ خام خور  
لُحُون (تک: لُحْن): نواها، آوازهای خوش  
لُحَى: ۱- آرواره ۲- گونه  
لُحَى، لُحَى (تک: لِحْیَة): ریش‌ها  
لُحْیا الغدیر: تالاب کِنار  
لِحْیان: ۱- آبِ کم ۲- لور کنند (لُور = سیل)،  
آب‌کند (لغت فرس) ۳- درازریش  
لِحْیانِی، لِحْیانِی در فارسی: درازریش  
لِحْیزاء: ۱- گنجینه ۲- یخنی (آندراج)  
لِحْیص: تَنگ (آندراج)  
لَحِیظ: مانند، همتای  
لَحِیف، لُحِیف: نام اَسپ پیامبر (بهره از  
آندراج)  
لَحِیف: در هیچ يك از واژه‌نامه‌های تازه در
- دسترس دیده نشد، در یکی از فرهنگ‌های  
فارسی معالِ لِحاف دانسته شده، دَواج، پوششِ  
سُتور  
لَحِیم: فارسی گویان به جای لَحامِ تازی به کار  
برند، کَبَد (لغت فرس)، از آن که مدح تو گویم،  
درست گویم و راست، مرا به کار نیاید سِرِشُم و  
کَبَد (دقیقی)، کَبید (برهان)، کِیکِن  
(آندراج)، وارِغ (برهان)، کَفشیر  
(صحاح الفرس)، از آن زرمی برد استاد زرساز،  
که با کَفشیر پیوندد به هم باز (امیر خسرو)  
لَحِیم: ۱- گوشت‌آلود ۲- کُشته، کُشته شده  
لِحْیَة: لِحْیه در فارسی، ریش، که بر رُخسار  
برآید  
لِحْیَة التیس: ریش بُز (گوش خراسانی)،  
سِنِگ، سِنِگ چَمَنی، لُوشِنگ، لالُوشِنگ  
(برهان)، آلاشِنگ (گوش اسپهانی)  
لِحْیَة الحِمار: ریشِ خر، پَرسِیاوشان، از  
گیاهان  
لَحْج: ۱- سَر بَستِه، سُخَنِ سَر بَستِه ۲- رسیدن ۳-  
بَرآمدن، بَرکوه ۴- سیلی زدن ۵- بویه به کار  
بردن  
لَحْاء: ۱- دارودان ۲- شام‌کِچکان (شام‌ک =  
قطره)  
لَخافَة: سَنگ نِیز

- لَحْت: ۱- بزرگ اندام ۲- بس و بیش یکی ۳- سخت، چون گرمای سخت  
لَحْتِرَوَالَه: اسپانیایی تازی گشته، شیرگیا، از گیاهان  
لَحْصَه: زگیل پلک  
لَحْف: سَر شیر تَنک  
لَحْفَه: ۱- سُرین ۲- چنبرِ کون ۳- سنگ سپید  
لَحْلَحَه: لَحْلَحَه در فارسی: بوی آمیزه  
لَحْم: ۱- بُریدن ۲- تپانچه زدن  
لُحْم: آزه ماهی (لاروس)  
لَحْمَه: تَنگَدَمی، سُستی  
لَحْن: بوی بد ۲- بوی تن  
لَحْنِیس: یونانی تازی گشته، خیری دشتی، از گیاهان  
لَحْنِیسُ الاکلیلَه: یونانی تازی گشته، خیری دشتی، از گیاهان  
لَحْوَاه: ۱- آله ۲- فراخترم، زن  
لَحْه: شَمغند (برهان)، زنِ بُوگندو  
لَد: انگلیسی، سُرَب (فرهنگ فنی)  
لَدْ: مردم گُمراه  
لَدْ: ۱- گوال ۲- دارورِختن، دَردهان ۳- دشمنی کردن ۴- بازداشتن، بند کردن  
لِدات (تک: لَدَه): هَمزادان، هَمسالان  
لِدَادَه: لِدَادَت در فارسی: چیرگی و ستارانه =
- لَح بازانه)  
لِد اَسِتیت Lead acetate: انگلیسی، شکر سُرَب (فرهنگ فنی)  
لِداع: خار، تیغ  
لِداعَه: آزارنده، مرد (آندراج)  
لِد اَکومولِتور Lead accumulator: انگلیسی، آنباره‌ی سُر بی (فرهنگ فنی)  
لِد اَم: در زدن، پینه کار  
لِد اَمَلگَم Lead amalgam: انگلیسی (= مُلغمه سُرَب، فرهنگ فنی)، سُر بزیو  
لِد اَنَه: نرم گردیدن (آندراج)  
لِد باتری Lead battery: انگلیسی (= باتری با صفحات سُر بی، فرهنگ فنی)، تاب آنبار سُر بی  
لِد پلِیتِینگ Lead plating: انگلیسی، آبکاری سُرَب (فرهنگ فنی)  
لِد د: دشمنی سخت، دَرگیری سخت  
لِد ر: Ladder: انگلیسی، نَردهان (فرهنگ فنی)  
لِد رِینگ Laddering: انگلیسی، دَر رَفَتگی: نخ در کِشاف (فرهنگ فنی)  
لِد س: سُست، نرم  
لِد س: ۱- انداختن ۲- لیسیدن ۳- دَسْت زدن  
لِد غ: ۱- گزیدن، گزیدن مار، گزیدن کَزْدُم (غیاث اللغات) ۲- نیش زدن

لُدْغَاءِ: دُشیار کُنندگان

لَدَغَة: نیش زدن: مار، کَزْدُم (غیاث اللغات)

لَذْكَ، لَذْكَ: دَرَجَفَسیدن (آندراج)

لَدَل: Laddle، انگلیسی ۱- پاتیل (فرهنگ

فنی) ۲- کَفچه

لِدَلینینگ: Lead lining، انگلیسی، آستر

سُرَبی (فرهنگ فنی)

لِدْمونوکساید: Lead monoxide، انگلیسی،

مُردار سَنگ (فرهنگ فنی)

لَذَن: نَرَم

لَذَن: نزد، نزدیک

لُدْنَة: نیاز

لُدْنِي، لُدْنِي در فارسی: خود آموخته

لُدْنِيَة، لُدْنِيَة در فارسی: خود آموختگی

لُدود: ۱- دارو، که در کرانه های دَهان ریزند ۲-

دشمن سَرَسخت (لاروس) ۳- دَرِدْ گِلو

لُدونَة: نَرَم گردیدن

لَدِي: نَزْد: وابسته به زمان

لَدِي الإحتیاج: گاه نیاز

لَدِي الاختلاف: گاه ناسازی، گاه دَرگیری

لَدِي الإقتضاء: هر گاه که شاید

لَدِي الإمكان: هر گاه بتوان

لَدِي الحاجة: هنگام نیاز

لَدِي الحصول: همین که فراهم آمد

لَدِي الحُضور: هَمین که آمد

لَدِي الضَّرورة: هر گاه که باید

لَدِي الفُرصة: به گاه دِل، هنگام یارا

لَدِي الورد: هَمین که رسید، تا رسید

(فرهنگستان)

لَدِي الوصول: به گاه دَریافت، پَس از دَریافت

لَدیدان: دو کِناره، دُو سُو

لَدیدَة: مَرغزار شکوفا، باغ بُرگِل

لَدیس: فَرِبِه، آگنده گوشت، لَمُتَر

لَدیغ: مار گَزیدگی

لَدیم: کُراده، کَجینه، جامه ی کُهنه

لَدینگ: Leading، انگلیسی، سُرَب آندودَن

(فرهنگ فنی)، سُرَب آندایی

لَذْ، (تک: لَذید): هُونیاک ها، خوشمزه ها، باده ها

لَذْ: ۱- هُونیاک، خوشمزه ۲- خواب

لِذا: برای این، چون که، از این روی

لَذَات (تک: لَذَة): هُونیاک ها، بامزه ها، باده ها

لِذاذ (تک: لَذید): هُونیاک ها، بامزه ها

لِذاذَة، لِذاذَت در فارسی: هُونیاکی،

خوشمزگی، مزه یافتن، مزه کردن

لَذَاع: ۱- سوزاننده ۲- پیمان شکننده

لَذَائِد (تک: لَذیدَة): هُونیاک ها، خوشمزه ها،

مزه ها، بَسیم ها

لَذَج: ۱- آن دَک آن دَک آشامیدن ۲- سِتَهیدن

لَذَّت داشتن: مزه داشتن  
 لَذَّت ده، لَذَّت دهند: لَذَّت بخش، بنگرید به  
 لَذَّت بخش  
 لَذَّت شَهْوَانِي، لَذَّت شَهْوِي: خوشی ورنی  
 لَذَّت عَقْلِي: سرخوشی، خوشی دریافت،  
 خوشی آندیشه  
 لَذَّت فِعْلِي: خوشی پُوشی، خوشی کُنشی  
 لَذَّت گُسْتَر: شادی گُسْتَر، شادی آفرین،  
 خوشی گُسْتَر  
 لَذَّت وَهْمِي: خوشی آرزو، آرزوی خوش  
 لَذَّت يافْتَن: ۱- مزه یافتن ۲- خوشی یافتن  
 لَذِيذ: ۱- هُونِيَاك، اُورواهمَن (فرهنگ پهلوی)،  
 بَسِيم (برهان)، خوشمزه، مزه‌دار، گُوارا،  
 مزه‌ناك ۲- مِي، باده  
 لَذِيذَة، لَذِيذ در فارسی: مَوْنُث لَذِيذ، بنگرید به  
 لَذِيذ  
 لَرچ وُود (Larch (wood: انگلیسی، (چوب)  
 سیاه کاج (فرهنگ فنی)  
 لُرد، لارد Lord: انگلیسی، خدیو، ازپاژنام‌های  
 انگلیسی  
 لُرداویل Lard oil: انگلیسی، بیه خُوك  
 (فرهنگ فنی)  
 لرنینگ کِرُو Learning curve: انگلیسی (= )  
 مَنَحْنِي یادگیری، واژه‌نامه‌تر بیت بدنی،

لَذْع: ۱- سوختن ۲- رَنجاندن ۳- زخم زَبان  
 زَدَن ۴- نیمداغ کردن، شترا  
 لَذْعَة: یکبار سوختن (آندراج)  
 لَذْلَاذ: ۱- تُندرو ۲- سَبِك درکار ۳- گُرگ  
 (آندراج)  
 لَذْم: ۱- به شگفت آوردن ۲- بوسه دادن  
 (آندراج)  
 لَذْمَة: ۱- خانه نشین ۲- چسبیده  
 لَذوم: آژمند، تِشْنه‌ی چیزی  
 لَذْوِي: ۱- خوردن بسیار ۲- نوشیدن بسیار  
 لَذَّة، لَذَّت در فارسی: هُونِيَاكِي (فرهنگ  
 پهلوی)، مزه (آندراج)، خوشی، رودر روی  
 دَرَد  
 لَذَّت اِنْفَعَالِي: خوشی کُذْرَا  
 لَذَّت بَخْش: مزه‌دار، بامزه، خوشی بَخْش،  
 جانفزا  
 لَذَّت بَخْشِيْدَن: مزه‌دادن، خوشی بَخْشِيْدَن،  
 شادی بَخْشِيْدَن  
 لَذَّت بُرْدَن: خوش گِشْتَن، سرخوش گِشْتَن،  
 شاد شدن  
 لَذَّت پَرَسْت: شادی پَرَسْت، خوشگُذْران  
 لَذَّت حَسِي: خوشی سَهْشِي  
 لَذَّت خِيَالِي: خوشی پنداری  
 لَذَّت دَاْدَن: مزه دادن



## خَمِه‌ی یادگیری

لُزْ: ۱- بَرَهَم فِشَارِ آوَرْدَن ۲- چَسبیدن ۳-

چَسباندَن ۴- بَسْتَن ۵- نِیزَه زَدَن ۶- بایسته بودن

۷- بایسته گردانیدن ۸- نیازمَنَد کردن ۹-

چَنبِرِدَر، زُرفین دَر ۱۰- زُفَت، زُکُور (= بخیل)

لُزَاب: درخت اُرُس (لاروس)، سَرَوِکُوهی

لُزَاب، (تک: لُزِب): اُنْدَک‌ها

لُزَاو: ۱- کُلُون، کُلُونِ دَر ۲- دِشْمَنِ سَخَت ۳-

سِریش ۴- نام آسپی که مقوقس فرمانروای

مِصر همراه با ماریه، پیامبر اسلام را ارمغان

فرستاد

لُزاق: ۱- چَسب ۲- گای

لُزاقُ الحَجَر: بَلوتَرَد (= صَمغ البَلاط)، از

زدهای گیاهی

لُزاقُ الذَّهَب: اُشَج، اُشَه (= اُشَق، تازی

گشته‌ی آن)، از زدهای گیاهی

لُزاقُ الرُّخَام: بَلوتَرَد، از زدهای گیاهی

لُزاقَة: لُزاقَت در فارسی: چَسبندگی

لُزَام: ۱- هَمَنشین، هَمَدَمی ۲- بایسته گردیدن

لُزَام: ۱- مَرگ ۲- شِمار ۳- بایسته، هَمراه ۴-

فرماندار دادمَنَد

لُزَان: کُل بَرِ فَراشی، از گیاهان

لُزائِز (تک: لُزِز): استخوان‌های سینه

(آندراج)، دَنده‌ها

لُزِب: ۱- گَزیدن کَرْدَم ۲- دَرجَفَسیدن ۳-

دَرآمدَن، چیزی در چیزی ۴- چَسبیدن کِل

(آندراج)

لُزِب: اُنْدَک

لُزِب: راه تَنگ (آندراج)

لُزِبَات (تک: لُزِبَة): سَخَتی‌ها، خشکسالی‌ها

لُزِبَة: ۱- سَخَتی ۲- خشکسالی (آندراج)

لُزِج: ۱- لِیز ۲- چَسبناک

لُزِجی، در تازی نیامده: لِیزی، چَسبناکی

لُزَر: کُلُون، کُلُونِ دَر

لُزِم: ۱- هَمَدَمی، هَمَدَم گِشتَن ۲- بایسته گردیدن

لُزِم: دَاوَر، میانجی

لُزَن: آیشخوَر

لُزَنَة: ۱- سَخَتی زندگی، تَنگ‌زِستی ۲- سالِ

سَخَت

لُزُوب: ۱- چَسبیدن، چَسبندگی ۲- چَسبیدن

کِل ۳- خَشک شدنِ کِل ۴- خَشک گردیدن سال

(آندراج)

لُزُوجَات (تک: لُزُوجَة): چَسبندگی‌ها

لُزُوجَة، لُزُوجَت در فارسی: چَسبندگی

لُزُوق: چَسبدارو

لُزُوق: چَسبندگی، دُوسَنَدگی

لُزُوم: ۱- فَرِجوانی، فَرِجچمانی، اَپایست

(فرهنگ پهلوی)، بایست، بایسته ۲- هَمَدَمی،

هَمْدَمی، هَمْدَم گشتن ۳- بایستن

لُزوماً: یابد، بایست، فریچیان

لُزوم داشتن: بایستن

لُزومِی، لُزومی در فارسی: بایستی، بایستیک

لُزومِیَّة، لُزومیَّة در فارسی: بایستیک، زبانزد

فرزانی

لُزیز: چسبیده، دنده

لُزِیق: ۱- لیسک دریایی ۲- جُول، باشه‌ی

سُرخپا

لُزِیقِی: بارانروی

لُژیون: Loge: فرانسوی، فرگاه

لُژیون Legion: فرانسوی از لاتینی،

گُند

لُژیون دونور Légion d'honneur :

فرانسوی، نشانِ والایی

لُژیونر Légionnaire: فرانسوی، گُندی

لَس: ۱- خوردن ۲- لیسیدن ۳- پوزه مالیدن،

برگیاه نورسته

لِس Loess: بادرفُت (قریب)

لُساس: نورسته، گیاه

لِسام: آندک

لِسان: ۱- زبان ۲- سُخن ۳- زبانه

لِسانا: زبانی

لِسانُ الْأَیْلِ: زنگی دارو

لِسانُ الْبَحْرِ: خوسه‌ی آبی، آبزبان، از گیاهان

لِسانُ الْبَرِّ: دماغه

لِسانُ الثَّور: گاوزبان، از گیاهان، قَریر

(برهان)

لِسانُ الْحال: زبانِ دَم

لِسانُ الْحَقِّ: ۱- زبان خُدا ۲- مَرْد خُدا

لِسانُ الْحَمَل: ۱- زبان بَرّه، خَرگُوشک

(برهان)، بُزوشه (برهان)، جَرغُول، جَرغُون

(برهان)

لِسانُ الْحِیَّه: ۱- سَرخسِ خُونبند ۲- گیاه

مارزبان

لِسانُ الذُّب: زبانِ گُرگ، گونه‌ای از گاوزبان

لِسانُ الطَّیور: زبانِ پَرندگان

لِسانُ الْعَصافیر: بُنجشک، از گیاهان دارویی

(آندراج)

لِسانُ الْعُصْفور: زبانِ گُنَجشگ، تَلکوچی

(گوش گیلکی)، از گیاهان

لِسانُ الْقَزال: زبانِ آهو، گونه‌ای خَره‌ی

مارزبان

لِسانُ الْغِیْب: زبانی نَهان، نَهانگویی، بازنام

حافظ شیرازی

لِسانُ الْقَوْم: زبانِ مردم، سُخنگوی مَرْدَم

لِسانُ الْکَلْب: سَگ زبان، از گیاهان

لِسانُ اللَّهِ: زبانی خُدا، قَریمان خُدا

لسان‌المِزمار: پیرامون نای گلو،  
نایبند (لاروس)

لسان‌التار: زبانه‌ی آتش

لسانی: لسانی در فارسی: زبانی، گفتنی

لسانین: دوزبان، گواژ: پارسی و تازی

لسانیّه: لسانیّه در فارسی: زبانی، وات‌های

زبانی: ر، ز، س، ش در پارسی و ص، ض در

تازی

لُسب: ۱- گزیدنِ مار ۲- زدن با تازیانه ۳-

چسبیدن به چیزی ۴- لیسیدن (آندراج)

لست: نیستی

لُسد، لُسد: ۱- لیسیدن ۲- میکیدن

لُسس: شتر بانانِ کاردان (آندراج)، باربرانِ

کاردان (از لاروس)

لُسخ: ۱- گزیدن، نیش زدن ۲- زخم زدن

۳- آزار دادن

لُسم: ۱- چشیدن ۲- خاموشی، از درد، در سخن

۳- پیوسته به راهی (آندراج)

لُسن: ۱- به زبان گرفتن ۲- چیرگی در گفت‌وگو

۳- میکیدنِ زبانِ دختر ۴- گزیدنِ کُرْدُم

لُسن: ۱- زبان ۲- سُخن ۳- واژه

لُسن: زبان آوری

لُسن: زبان آور

لُسن (تك: لُسن): زبان آوران

لُسوب: اَنَدَك

لُسوع: دُشمنِ شوی

لُسوع: شکاف‌ها

لُسوق: چسبیدن

لُسمع: مارگزیده، کُردم گزیده

لُسیق: چسبیده

لُسین: زباندان

لُش: ۱- تَم، سُمَاك ۲- ماش ۳- راندن

لُشك: ماهی چسبنده (لاروس)

لُشلاش: دِل پیچه‌ای

لُشلُشه: دِل پیچه

لُص: لُص، لُص: دُزد

لُص: ۱- در پرده کردن ۲- بَسْتَن، دَرا

لِصاب (تك: لِصب): تنگه‌ها، خُردشکاف‌ها

لِصّات (تك: لِصّة): زنانِ دُزد

لِصاص: دزدیدن

لِصاة: آك، أَهوك (= عیب)

لِصب: ۱- خُردشکاف، دَرکوه ۲- تنگه: دَرکوه‌یا

دَررُود

لِصف: ۱- سنگ چین ۲- دَرخشیدن

لِصف: ۱- خارکُورز از گیاهان ۲- تاوگُهیگی)

Fluorescence در فرانسوی)

لِصف: زبانه گُل زرد، از گیاهان

لِصق: ۱- پیوسته ۲- نَزديك (لاروس)

لَطَائِف، لَطَائِف در فارسی، (تک: لَطِيفَة):	لَصَلَصَة: جنبانیدن
نَرَمی ها، نَوَاحَت ها، نَفْزها	لُصُوب (تک: لِصَب): خردشکاف ها، تَنگِه ها
لَطَائِف الْحَيْل، لطایف الْحَيْل در فارسی:	لُصُوص (تک: لَصْ): دزدان
تَرَفَندهای نَفْز	لُصُوص: دزدیدن
لَطَائِف سِتّه: نَعْرَك های ششگانه، در	لُصُوصَة: دزدیدن
سوفیگری گفته می شود که رهر و به شناخت	لُصُوق: بَرَجَفْسیدن (آندراج)
نرسد مگر آن که این شش نَعْرَك بر او روشن	لَصِيف: دَرخَشیده
گردد (بهره از غیاث اللغات)	لَصِيق: ۱- پیوسته ۲- چسبیده ۳- ستاره کُورِه
لَطَائِم: لَطَائِم در فارسی ۱- مَشَك ها ۲- بوهای	لَصِیقِی: سَگ زَبان، از گیاهان
خوش	لَضَم: درشتی کردن، سِتیهیدن (آندراج)
لَطِخ: ۱- اَلوِدگی، تَباهیدگی ۲- اَنَدَك	لَطّ: ۱- خوب روی ۲- گردن بِنَد کَبِست (=
لَطِخ: بَدخور، بَدخوراک	حَنَظَل) ۳- چسبیدن به کار ۴- پنهان کردن ۵-
لَطِخ: کام، تَاك دَهان	پرده هِشْتَن
لَطِخ: پَست، فرومایه، لَفْتَرِه	لَطّ: ماهی ریشدار (لاروس)
لَطَعاء: مؤنث الطَّع، زِن لاغر (لاروس)	لِطاط، (تک: لَطّ): خوب رُویان، گردن بَندهای
لُطَف: ۱- دُشَارم، یان (فرهنگ پهلوی)، کُشی،	کَبِست
به ناز و خنده و بازی و خوشی، پِدوگُفت: ای همه	لَطافَة، لِطافَت در فارسی: در تازی: ۱- ریزریز
خوبی و کُشی (ویس و رامین، گرگانی) ۲-	شُدَن، خُرد شُدَن ۲- باریگ گُشتَن، در فارسی:
نَوَاحَت، نَوَازش ۳- بَخِشش ۴- نَرَمی،	۱- تَری، نازکی، تَرونی ۲- نیکویی، خُوبی ۳-
خوش رفتاری ۵- رَستگاری	سَبکی، تَنکی، کُشی ۴- بازبودن، روشن بودن
لُطَف: ۱- بَخشش ۲- اَرَمغان دادن، رَه آورد ۳-	لِطام: وِیزاَسْتَن (فرهنگ پهلوی)، تَبانچه زَدَن
کَمی خوراک	لَطافَة: ۱- جای ۲- زَمین ۳- میانه ی پِشانی،
لُطفاً: به مَهر	پِشانی (آندراج)
لُطَف آمیز: یان آمیز، مَهر آمیز	لُطافَة: دُزد خانگی

لُطْفَان: بخشنده، نیکوکار، یانا

لُطْفِ اَنْدُوژ: مِهَر اَنْدُوژ، یان اَنْدُوژ

لُطْفِ دار: کَش، نَرم، خوشایند

لطف داشتن: ۱- کَش بُودَن، یان بُودَن ۲- مِهَر داشتن

لُطْفِ رسانی: نَواخت، نواژش

لُطْفِ کَرَدَن: ۱- نیکویی کَرَدَن ۲- نَرمی کَرَدَن، مِهَر کَرَدَن

لُطْفُکُم مَزید: مِهَر تان افزون، مِهَر اَفزون

لُطْفِ کُنْی؟ لُطْفِ گُنْی: بَخِشِش

لُطْفَه: اَرَمغان

لُطْم: ۱- ویزاست (پهلوی)، گَزَنَد ۲-

سیلی زَدَن، تپانچه زَدَن ۳- آسِیب یافتَن

لُطْمَات (تک: لُطْمَه): ویزاستها، گَزَندها، تپانچهها (غیاث اللغات)

لُطْمَه: لُطْمَه در فارسی ۱- ویزاست، گَزَنَد ۲-

تپانچه (برهان)، سیلی

لُطْمَه خورَدَن: ۱- آسِیب دیدَن ۲- سیلی خورَدَن

لُطْمَه زَدَن: ۱- ویزاستَن (فرهنگ پهلوی)،

گَزَنَد رسانَدَن ۲- سیلی زَدَن

لُطْمَه وارد ساختَن: آسِیب رسانَدَن

لُطُوخ: آلاَینده

لُطیف: ۱- نَرم (فرهنگ پهلوی) ۲- نازک

(فرهنگ پهلوی) ۳- خواش، به آوای آش

(فرهنگ پهلوی)، کَش، پاز (آندراج) ۴-

تُنْک، زین باده می خواهی برو، اوّل تُنْک چون

شیشه شو، چون شیشه گشتی، بر شِکَن بر

سَنَگِ ما (مولانا) ۵- خُرد، ریز ۶- نَخْشَک

(فرهنگ پهلوی)، نَغز، دلاویز ۷- بَزله گوی ۸-

پَرخیده، سُخَن پوشیده

لُطیفُ الخَصَر: نازک میان، کَمَر باریک

لُطیف اندام: کَش اندام، نازک اندام

لُطیف بَدَن: نازکَتَن، نَرم تَن

لُطیف تَن: نازکَتَن، نَرم تَن

لُطیف پیوند: نیک پیوند

لُطیف جان: یانجان، روشنجان

لُطیف جوهر: یانگوهر، پاک گُهر

لُطیف خُلُق: خوشخوی، نَرمخوی

لُطیف خُوی: نَرمخوی

لُطیف دَست: ۱- نازکدست، نَرمدست ۲-

چیره دست

لُطیف رای: روشنرای، روشن بین

لُطیف سِرِشت: نیکو سِرِشت، نَرمخوی

لُطیف شِکل: نَرمچهر، خوبچهر

لُطیف طَبَع: ۱- نیکونهاد، نیکنهاد ۲- شیرین

سخن، نازک گوی، نغزگوی

لُطیف طَباعانه: نازک گویانه

لُعَاب: بازیگر، بازیکن  
لُعَابُ الْحَيَةِ: لُعَابِ حَيَّة در فارسی: زهر مار  
لُعَاب السَّفَرَجَل: به دانه، پَت به دانه  
لُعَاب الشَّمْس: خِیو هُوَر، خِیو اهرَمَن: چیزی  
که به چشم چون تار جولا ه می آید در نیمروز  
تابستان  
لُعَاب النَّحْلِ: انگبین  
لُعَاب تَنیدَن: ۱- خِیو تَنیدَن ۲- دام گُستَرَدَن  
لُعَاب دَاذَن: گِلِیزانَدَن، پَتانَدَن  
لُعَابِگَر: پَتِگَر  
لُعَابِدَار: پَتدار، خِیوین  
لُعَاب دانه: خِیو  
لُعَاب رَوَان: خَدوَك رَوَان، گُوَاژ: می  
لُعَاب زمرَد نقاب: خَدوَك سِز بُوْشَه، گُوَاژ: می  
لُعَابِ سحاب: لِیزابه‌ی اَبَر = باران  
لُعَابِ شَمْس: لُعَابِ الشَّمْس، بَنگَرِید به لُعَابِ  
الشَّمْس  
لُعَابِ عَنکَبوت: تار تَنَنده، تار تَنَه، به گُوَاژ:  
گَرته کاری، نگارگری  
لُعَاب کاری: گِلِیز کاری، پَتگری  
لُعَابِ گاو (کوهی): ۱- خدوی گاو، لِیزابه‌ی  
گاو (کوهی) ۲- نام‌ی سبید، به گُوَاژ ۳- سبیده  
دَم، به گُوَاژ ۴- بَرَف، به گُوَاژ ۵- شَبَنم، به گُوَاژ  
لُعَابِ گُوزَن: ۱- لِیزابه‌ی گُوزَن، خِیو گُوزَن ۲-

لَطِیفَة: لَطِیفه در فارسی، مَوْت لطیف: و، سخن  
نیکو، سخن نَغز، بَزله (برهان)  
لَطِیفَه سَرای: بَزله سَرای، نَغز سَرای  
لَطِیفَه گُوی: نَغز گُوی  
لَطِیفَه یاب: بَزله یاب، بَزله دان  
لَطِیفی، دَر تازی نیامده: تَنکی  
لَطِیم: ۱- بَدِرمُردَه ۲- سِیدرُخ، اَسب ۳-  
خوشبوی، بُوْیه  
لَطِیمَة: لَطِیمه در فارسی ۱- مُشک ۲- مُشکدان  
۳- بازار بُوْیه فروشان  
لَطِینِی: لَاتِینِی تازی گشته، لَاتِینِی، لَتِینِی، زبَانِ  
فَرَنگی (آندراج)  
لَطِینِیَة، لَطِینِیَه در فارسی: لَاتِینِی، زبَانِ  
فَرَنگی، زبَانِ رُومی  
لَطَف: ۱- دُشوارخوی، سَخْتگیر ۲- بایسته بُوَدَن  
۳- رانَدَن ۴- سَتِیهِدَن (آندراج)  
لَطْفی: ۱- دُوْرَخ ۲- آتَش زبانه‌زننده (غیاث  
اللغات) ۳- اشکوبِ پنجم دُوْرَخ  
لُعَا: آزَمَنَد  
لُعَاب: لُعَاب در فارسی ۱- خَیوَك (فرهنگ  
پهلوی)، خِیو ۲- گِلِیز (برهان)، در انگلیسی  
نیز به آن گونه درخشنده‌ی شیشه که به چیزی  
دهند Glaze گویند، پَت (= لُعَاب، عمید)، غِلِیز  
(آندراج)، لِیزابه ۳- بَرَف

سپیده دم، به گواژ ۳- برف، به گواژ ۴- شبنم، به گواژ

لُعَابِ لَعْل: لیزابه‌ی لال = می سُرخ، به گواژ  
لُعَابِ مَغْس: خِو کَبْت = انگبین

لُعَابِ نَحْل: لُعَابِ مَغْس، بنگرید به لُعَابِ مَغْس

لُعَابَةِ بازِیچه

لُعَابِی: لُعَابِی در فارسی ۱- گِلِزی ۲- لیزابه ۳- پَتیک

لُعَاع: نورُسْتِه، نودمیده، گیاه

لُعَاعَةِ ۱- کاسنی، از گیاهان ۲- جهان ۳- فراوانی ۴- فراخسالی ۵- آشام، هُفت

لُعَاعَةُ بیرونخوان، درخِیا

لُعَان، لُعَانِیَّة: نَفَرین

لُعَان: نَفَریننده، نَفَرین کننده

لُعَاة: ماده سَگ (آندراج)

لُعْب، لُعْب، لُعْب ۱- بازی، بازی کردن ۲- ریشخند

لُعْب: راه افتادن آب دهان

لُعْب: بازیگر

لُعْبَةِ: لُعْبَت در فارسی، لُهَقَت (این واژه در انجمن آرا آمده و پارسی دانسته شده، ولی دگر

گشته‌ی لُعْبَةِ تازی است) ۱- بازیچه ۲- بازی ۳- پیکره ۴- اَرُوسْک ۵- آدَمَک، در تازبازی (=

خیمه شَب بازی) ۶- زیباروی، دلستان، دِلَبَر ۷- خنده خَریش ۸- شِگِفَت ۹- پستای بازی (پستا

= نوبت)

لُعْبَةِ: بازیگر، سَرگرم کُن

لُعْبَةِ: گونه‌ی مُنگیا (= قمار)

لُعْبَت باختن: ۱- اَرُوسْک بازی کَرَدَن، تازبازی کَرَدَن

لُعْبَت باز: ۱- اَرُوسْک باز ۲- تازگردان، تازباز ۳- تَرَفَنْدباز

لُعْبَت باغ: نِگارباغ = گُل

لُعْبَت بَرَبَری، لُعْبَت بَرَبَرِیَّة: سورَنجان، از گیاهان

لُعْبَت پَرَسْت: ۱- دِلَبَر پَرَسْت ۲- بُت پَرَسْت  
لُعْبَت خانه: بُتخانه

لُعْبَت دیدِه: مَرْدَم چِشم، مَرْدَمَک

لُعْبَت زَرَنیخ: آفتاب

لُعْبَت ساز: ۱- اَرُوسْک ساز ۲- آدَمَک ساز ۳- بُنَساز، بُتگر

لُعْبَتَک: ۱- اَرُوسْک ۲- پِیکَرک ۳- دِلَبَرک  
لُعْبَت کَدِه: بُتکده

لُعْبَت گَر: لُعْبَت ساز، بنگرید به لُعْبَت ساز  
لُعْبَت مُطَلَّقَه، لُعْبَت مُعَلَّقَه: مَهر گیاه

لُعْب گَر: ۱- بازیگر ۲- تَرَفَنْدگَر

لُعَج: ۱- خَلِیدَن ۲- سُو زانَدَن، سُو زَش



لعل رَنگ: لال رَنگ، سُرخ رَنگ	لَعْس: گزیدن، به دندان
لعل ریزه: لال ریزه	لَعْس: سیاهی لب، که نیکو نماید (آندراج)
لعل سان: لال سان، لالندیس	لَعْسَاء: ۱- لب تیره، زن ۲- سرخ و سیاه، دُختر
لعل سای: لالسای	(آندراج)
لعلستان: لالستان، کان لال	لُعْطَة: ۱- تیراندازی ۲- چشم زخم زدن
لعل سُفته: لال سُفته	لَعَق: ۱- لیسیدن ۲- مُردن
لعل شُدن: لال شُدن، سُرخ شُدن	لَعَقَة: گنجای کبچه (= مَلْعَقَة)
لعل شناس: لال شناس، گوهر شناس	لعل: پارسی تازی گشته، لال: ۱- گیاهی است
لعل طراز: پارسی تازی گشته، لال تراز	۲- از اکائی‌های گرانبهاست ۳- خرفستری
لعلع: ۱- گُرگ ۲- آبسار	است از تیره‌ی دوبالان ۴- یا کند سُرخ
لعل عَقربی: لال کَرْدُمی	لعل بَست: لال بَست، لال بَسته، زیور یافته با
لعل فام: لال فام، سور، سُرخ	لال
لعل فروش: لال فروش	لعل بَدخشی: لال بَدخشی، لال بَدخشان،
لعل فشان: لال فشان، باده ریز	گُواژ: لب دِلستان
لعل قَلک: لال سِهر = آفتاب	لعل بوگرگ: گرده لال
لعل قبا: پارسی تازی گشته، لال کَها: ۱- خون	لعل پیاژکی: لال پیاژکی
۲- جگر ۳- می	لعل پیاژی: لال پیاژی
لعل قُطبی: لال میخی	لعل خفتان: لال خفتان، گُواژ: بهرام
لعل کردار: لال کردار	لعل خوشاب: لال خوشاب، لال آبدار، گُواژ:
لعل کِش: لالکش	لَب دِلستان
لعل کلوخی: لال کلوخی	لعل دار: لالدار
لعل گز: لالگر	لعل رُخ: لال رُخ
لعل گون: لالگون	لعل رگدار: لال رگدار، لال داغدار
لعل لب: لال لب، سُرخ لب	لعل رُمائی: لال دانه‌اناری

لعل ماهی: لالماهی، از ماهیان

لعلِ مُذاب: لالِ گداخته، لالِ روان، می  
سُرخ

لعلِ ناسفته: لالِ ناسفته، سُخنِ نو، ترانه‌ی  
تازه

لعلّ و عسی: بُوکِه، شاید که

لعلی: لالی، ۱- گونه‌ای انگور ۲- گونه‌ای  
رَنگ

لعلین: لالین، سُرخ (غیاث اللغات)

لَعَم: خدو، خبو، آب دهان

لَعماظ: مَرَدِ لافی (آندراج)

لَعْمُوظ: ۱- آزمند ۲- سربار، آنگل ۳-  
کردی خوردی

لَعَن: ۱- راندن، دُور کردن از نیکی ۲- دشنام  
دادن، رُسوا کردن ۳- نفرین کردن

لَعْنَة: لعنت در فارسی ۱- نفرین، نفرین،

نَفَرِیتَک (فرهنگ پهلوی)، فَرِیه (صحاح

الفرس)، بهره‌ی آن آفرین باشد ز سَعِدِ

مَشْتَرِی، قسم این از نَحسِ کیوان، فَرِیه و

نَفَرین بُود (امیر معزی)، سَنَه (برهان)، بُسُور

(برهان) ۲- گُزِش (فرهنگ پهلوی)، شِکَنجِه

(لاروس)

لَعْنَة لله: نفریت خدا بر...

لَعْنَة لله: خدایش نفرین کند، خدایش

شکَنجِه دهاد

لَعْنَت کَرْدَن: گُزوتَن (فرهنگ پهلوی)،

گُزودَن، بُسُورِیدَن، بُسُولِیدَن (برهان)، نَفَرین

کردن

لَعْنَت کُنَنْدِگی: نَفَرین کاری

(فرهنگ پهلوی)

لَعْنَت گُفْتَن: دُشنام گُفْتَن، بَد گُفْتَن، نَفَرین

گُفْتَن

لَعْنَت نامه: نَفَرین نامه

لَعْنَتی: گُجَسْتَک، گُجَسْتَک، نِیْفَرِیتَک (فرهنگ

پهلوی)، گُجَسْتِه، بُسُولیده

لَعَن کَرْدَن: نَفَرین کَرْدَن

لَعُو: ۱- آزمند، آزور ۲- بدخوی ۳- ناکس،

پست

لَعُوب: لَوْنَد، رَن، بازیگر، زن، نازدار، رَن

لَعُوس: خوردنی، خوراکی، دَندانگیر

لَعُوس: گُرگ ۲- کم خور ۳- آزمند

لَعُوض: شُغال، از جانوران

لَعُوق: کَم خَرَد

لَعُوق: لیسیدنی، داروی میکیدنی

لَعُوقات (تک: لَعُوق): داروهای میکیدنی،

لیسیدنی‌ها

لَعُوة: مَوْنَت لَعُو، ۱- کُلبه ۲- داغِ پستان

لَعُوة: داغِ پستان، سیاهی گردنِ نوکِ پستان

لَعْوَةُ الْجُوعِ: آزارِ گرسنگی

لَعِيبٌ: ۱- همبازی ۲- بازیگر

لَعِيعَةٌ: نانِ گاؤرس (آندراج)

لَعِينٌ: ۱- رانیده، از درگاه رانیده، نفرین شده،

گُجَسْتِه، بُسولیده ۲- بدشگون، مَرخْشه،

نافر خنده ۳- دیو، دیو سرکش، اهریمن ۴-

رها شده ۵- رُسوا ۶- گُرگ ۷- مَتَرَسْک، مَتَرَسْکِ

بُستان ۸- آواره، سرگردان ۹- دِگَر دِسیده

لَعِينَةٌ: لعینه در فارسی: نام است برای لَعِين،

گُجَسْتِه، نفرین شده

لَعِيَةٌ: از لَعِيعَةُ تازی، نانِ گاؤرس، نانِ آرژن

لُغ: ترکی، هست

لُغَا: ۱- سخنِ یاهو ۲- آواز ۳- نادرست ۴-

بی آرژش، بُنْجَل (لاروس)، واژده ۵- یاهو گفتن

۶- شیفَتگی، به چیزی ۷- آزمندی ۸- خُشْک

آمار (= استسقاء، لغت فرس)

لُغَاب: ۱- تیرِ هیچکاره ۲- پَر زرد

لُغَابَةٌ: ۱- بیماری ۲- سُستی ۳- گُلی

لُغَات (تک: لُغَةٌ): واژگان

لُغَاتِ أَضْدَاد: واژگانِ دُو پهلوی

لُغَاژ: به آرشِ گوشوار دیوار پارسی است

لُغَاژ، از لُغَز تازی: ۱- بَرَدَک، کُرُوس (برهان)

۲- خُرده ۳- سَر بَسْتِه، دُو پهلوی

لُغَاژ: خُرده گیر، دُشیا دگر

لُغَاژ پَران: بَرَدَک پَران

لُغَاژ پَرانی: بَرَدَک پَرانی، لُوتَره پَرانی

لُغَاژ خوان: خُرده گیر، آک گیر

لُغَاژ خواندن: خُرده گرفتن، آک نهادن

لُغَاژ گُوی: بَرَدَک گُوی

لُغَام: پارسی است = لگام

لُغَام: خِیو شُتر

لُغَاة: آواز بانگ

لُغَب: ۱- سُست ۲- نادان، گول: مرد ۳- سخن

تَباه ۴- تیرِ هیچکاره، تیرِ بَد تَراش ۵- مانده

گَر دِیدن، از پای اُفتادن ۶- دروغ شنیدن ۷- بَیج

پیشین (بَیج = لُئِه)

لُغَب: ۱- موی گردن (آندراج) ۲- بَر هیچکاره

لُغَة: لُغَت در فارسی، Logos، یونانی تازی

گشته ۱- واژه ۲- سُخَن ۳- فرهنگ ۴- زَبان

لُغَت آرا، لُغَت آرای: سخن آرای

لُغَت ساز: واژه ساز

لُغَت سازی: واژه سازی

لُغَت شناس: ۱- واژه شناس ۲- زبان دان

لُغَت شناسی: واژه شناسی، زَبان شناسی

لُغَت نامه: فرهنگ (فرهنگ پهلوی)، واژه نامه

لُغَت نویس: فرهنگ نویس

لُغَت نویسی: فرهنگ نویسی

لُغَز: ۱- کِرَتَک (فرهنگ پهلوی)، لُوتَره

- (برهان)، بَرَدَك (برهان)، بَرَدَك (فرهنگ كوچك)، كِرُوس (برهان)، اِشْتَب (گویش گیلکی) ۲- زولبیایی، پیچ در پیچ، در تازی سوراخ سوسمار و کلاكموش را گویند ۳- سَر بَسْتَه، چیستان
- لُغَز فروفتن: لُغاز خواندن، بنگرید به لُغاز خواندن
- لُغَز گفتن: لُغاز خواندن، بنگرید به لُغاز خواندن
- لُغَط: ۱- بانگ و فریاد ۲- بانگ کبوتر ۳- بانگ سنگخوار ۴- خروش، آوای درهم
- لُغَط: آستانه‌ی در (لاروس)
- لُغَف: فرو خوردن
- لُغْفَه: گُراس، گُراس (= لقمه)
- لُغْلَغَه: لُغْلَغَه در فارسی: شکستگی زبان (آندراج)، کُند زبانی (لاروس)
- لُغَم: ۱- پیام نادرست ۲- کَفَك انداختن: شُتر ۳- بوسیدن: پیرامون دَهان ۴- بویه زدن: پیرامون دَهان
- لُغَن: ۱- خورسندی ۲- شُور جوانی
- لُغَن: ۱- کَر کَرانِک گوش (کَر کَرانِک = غضروف) ۲- گوشتِ گُردَن ۳- نای زبَان ۴- درونِ بینی ۵- زیر زَنج
- لُغُون: ۱- درونِ بینی ۲- زیر زَنج
- لُغُو: ۱- یاهو ۲- دور آفَكَنَدَنی ۲- هَرزَه ۳- سوگند سُست ۴- بانگِ سَگ
- لُغُوب: ۱- سُست ۲- نادان: مَرَد
- لُغُوبَه: ۱- سستی ۲- گولی، بی خِرَدی
- لُغُوخای: هَرزَه دَرای (آندراج)
- لُغُوس: ۱- گُرگ ۲- آزمَنَد ۳- تَنَدخُور ۳- شِتَابان خُور ۴- نِهالِ نازِک ۵- دُزد
- لُغُوس: ۱- یاهو ۲- آواز سنگخواره
- لُغُوی، لُغُوی در فارسی: ۱- واژه ای ۲- واژه شناس
- لُغُوی: ۱- یاهو ۲- آواز سنگخواره
- لُغُویات: (تک: لُغُویَه)، یاهو ها، سخنانِ یاهو
- لُغُویون: (تک: لُغُوی)، واژه شناسان
- لُغُویَه: مؤنث لُغُوی، یاهو
- لُغُیِب: پَر بوسیده
- لُغُیْث: مقلوب غُلِیْث، نانِ گندم و جو
- لُغُیْزاء: لُغُیْزای: چیستان
- لُغُیْط: بانگِ کبوتر، بانگِ سَنگخواره
- لُغُیْف: ۱- نزدیکان مَرَد ۲- چاکرِ دزدان ۳- واژه دُزد
- لُغُیْفَه: فِرنی، بتابه
- لُغُیْم: راز (لاروس)
- لُغُیون: Legio، لاتینی تازی گشته، بنگرید به لُزِیون

لَفَّ: ۱- دَرَنوردیدن، پیچیدن ۲- تَوَرَد ۳- لای،

توی

لَفَّ: لای، توی، درون

لَفَاء: ۱- خاك ۲- ناچیز ۳- اَنَدَك ۴- رخت،  
کالا، که بر زمین افتاده

لَفَاء: ۱- سَتیران: رَن ۲- رانِ سَتیر (لاروس)

لَفَات: گولِ بدخوی (آندراج)

لَفَّاح: ۱- سَابِزَك (برهان) مِهَر گیاه ۲- دَسْتَبُو،

از گیاهان ۳- بارِ اَسْتَرَنگ (= بیروح)

لَفَّاحِ بَرّی: آکَج (برهان)، از گیاهان

لِفَاط: تَرَه، از گیاهان (آندراج)

لَفَاط: تَفیده، از دَهان بیرون انداخته

لَفَاط: ۱- دازه دان ۲- برون نَگَر ۳- رَیان باز

لَفَاطی: در تازی نیامده، ۱- دازه پردازی ۳-  
زبانبازی

لَفَاطَة: ۱- تَفیده ۲- تَفاله ۳- تَه مانده

لَفَاع: ۱- چادر، که زنان بر خود پیچند، بالا پوش

۲- گِلیم، گُسْتَرَنی

لِفَاعَة: پینه، پاره

لِفَاف: ۱- مُرده پیچ ۲- چَکِسِه، لامِه: آنچه بر

چیزی پیچند

لِفَافِ کَرْدَن: دَر پیچیدن، چَکِسِه نِهاندن

لِفَافَة: لَفَافِه در فارسی: ۱- مُرده پیچ، آبچین ۲-

پایتابه، پالیک (برهان) ۳- بَسْتا (معین) ۴-

گِش پِه (گِش = قَلب)

لَقَام: سِنی بَند (لاروس)

لَفْت، لَفْت: جِیدَسْتی

لَفْت: آرامی تازی گشته ۱- گاوماده ۲- نیمه‌ی

چیزی ۳- کِناره‌ی چیزی ۴- رَن گول ۵- شَلخَم

(لاروس)

لَفْت: ۱- دَر نوشتَن ۲- پیچیدن ۳- پوست

کَنَدَن، از درخت ۴- پَر چَسبانیدن، بَر تیر ۵-

روی گرداندن (آندراج)

لَفْتاء: ۱- کَج چَشم، لوج: رَن ۲- کَج شاخ: بُز

ماده

لِفْت و لِعَاب دادَن: لِفْت و پَت دادَن، چاپلوسانه

گُفتن

لَفَج: خواری (آندراج)

لَفَسج: ۱- رَدَن، با شمشیر ۲- سوخته شدن، از

آتش یا بادِ گرم ۳- گرما

لَفَج: ۱- تو سَری رَدَن ۲- سیلی رَدَن

لَفَط: دازه (برهان)، گُفت، گُفته (لاروس)،

سُخَن (آندراج)

لَفَطاً: به دازه

لَفَطاً: به دازه، به آرش

لَفَطِ اَنَدَك و معنی بسیار: نَمیرا (برهان)

لَفَطِ پَر داز: دازه پَر داز، سُخَن پَر داز

لَفَطِ پَر دازی: دازه پردازی، سُخَن پردازی

لفظ تراش: دازه تراش، دازه ساز

لفظ تراشیدن: دازه تراشیدن، دازه ساختن

لفظ جزوی، لفظ جزئی: خُرد دازه

لفظ قلم: کلک دازه

لفظ کُلی: هام دازه

لفظ مُرکب: فرا دازه

لفظ مُفرد: تک دازه

لفظَة، لفظه در فارسی: یک دازه، یک سُخن

لفظَة الله: یک سخن خدا

لفظی: لفظی در فارسی: دازه ای

لفف: گرانزبانی

لفلف: لفلاف: ۱- سُست: مُرد ۲- کُند زبان،

گرانزبان

لفلفَة: ۱- گرانزبانی ۲- جامه بر خود پیچیدن

۳- خوراک جویی

لفم: ۱- بینی پوش نهادن ۲- بسته بندی

لفوت: بدخوی، تُرشروی ۳- سُخن چین: زَن

۳- چَشم چَران: زن

لف و نشر: پیچیدن و پراکندن، پیچ و پاش

لفیته: بتابه‌ی سِتبر (آندراج)

لفیظ: آنداخته (آندراج)

لفیف: در پیچیده ۲- درختانِ درهم ۳- گروه در

آمیخته

لفیفَة: ۱- گول ۲- چپ دست: مُرد

لفیته: لَفِچَن، لُخم، گُشتِ بی استخوان

لق: نادرست نویسی لَع، پارسی است

لق: ۱- شکافِ زمین ۲- بر چَشم زدن، به

دست یا پنجه (آندراج)

لقاء: لقا، لقادر فارسی: ۱- دیدار کردن، دیدار

۲- چهره ۳- آرمیدن، بازَن

لقاء الله: دیدار خدا

لقاءَة: دیدار کردن (آندراج)

لقاح: ۱- وِپیک (فرهنگ پهلوی)،

گشنگیری (فرهنگستان) ۲- مایه کوبی

(لاروس)

لقاح: شُسر، شوس، آبِ نر

لقاح: گُشن دهنده

لقاط: خوشه‌ی مانده

لقاط: خوشه‌ی برچیده

لقاط: خوشه‌چین (لاروس)

لقاط: روبرارو، روبه‌رو

لقاطات: (تك: لقاطَة)، خِزِر پِنزِر، خُرده

ریزها

لقاع: مَگس گز، مَگس گَزَنده

لقاع: گِلیم سِتبر (آندراج)

لقاع: مَگس (آندراج)

لقالق: (تك: لَقَلَق)، از ریشه‌ی اکدی،

لَكَ لَكَ ها، زَبان ها

لَقَانَدَن: نادرست نویسی لَفَانَدَن، لَغ كَرَدَن،

پارسی است

لَقَانَطَه: ترکی از ایتالیایی Locanda ،  
خوردن‌گاه

لَقَانِق: پارسی تازی گشته، لَکانه: ۱- روده‌ی  
پُر کرده با گوشت پخته و نخود، چو خَر  
بی خبر زانی اکنون که آن گَه - به مُزد دبستان  
خریدی لَکانه (ناصر خسرو) ۲- شَرَمِ مُرد،  
به دنیا رای و میل آن نباشد، مَلک نی فَرَج  
خواهد، نه لَکانه (فخری)

لِقَانِمُودَن: چهره نمودَن

لَقَانِیدَن: نادرست نویسی لَفَانِیدَن، لَغ كَرَدَن،  
پارسی است

لَقَانَة: لَقَانِیَة: زیرکی، هوشیاری (لاروس)

لَقَاة: میانه‌ی راه (لاروس)

لَقَب: ۱- باژنامه، پاژنام (برهان) ۲- بَرنام  
(= عنوان)

لَقَب تاش: هَمپاژنام، هَمبَرنام

لَقَب تاشی: هَمپاژ نامی، هَمبَرنامی

لَقَب دَاذَن: پاژنام دَاذَن، پاژناماندَن

لَقَب داشتَن: پاژ نام داشتَن، پاژ نامیدَن

لَقَب كَرَدَن: پاژنام كَرَدَن، پاژناماندَن

لَقَب نامه: پاژنامانه

لَقَب نهادَن: پاژناماندَن، پاژنام نهادَن

لَقَح: گَشَن دادن، خَرمايَن را

لَقَح: ۱- کوه ۲- تِم (= نطفه) ۳- گَرْدَنر، در  
گیاهان دو پایه

لِقَحَة: ۱- آلِه (= عُقَاب) ۲- کَلَاغ ۳- زَن

شیریده، دایه ۴- شتر پُرشیر ۵- رَوان

لَقَر: ۱- مَشَت زَدَن ۲- لَگَد زَدَن

لَقَس: ۱- گَری (لاروس) ۲- آك نهادَن

لَقَس: ۱- تَنَدخوی ۲- دو به هم زَن ۳- دانا،  
با هوش ۴- آژمند

لَقَش: ۱- آك، آهوك ۲- پَرخیده گویی

لَق شُدَن: نادرست نویسی لَغ شُدَن، پارسی  
است

لَقَص: سوختَن، پُوست را (آندراج)

لَقَص: ۱- شورزَدَن، دل شوریدَن ۲- تَباهیدَن  
۳- تَنگ شُدَن

لَقِص: ۱- پُرگوی ۲- تَنگ ۳- تباهی انگیزن  
شورسگر

لَقَط: ۱- بَرگرفتَن، از زمین ۲- چیدَن ۳- دَرز  
گرفتَن، جامه را ۴- پینه کاری ۵- قَرا گرفتَن،

به دَست آوردَن

لَقَط: ۱- بَرداشتَه، بَرچیده، بَرگرفته ۲-  
خوشه، میوه: اُفتاده یا ریخته

لَقَط السُّنْبُل: خوشه‌ی بَرگرفته

لَقَطُ الْمَعْدَن: پاره‌های زَرکانی



لُقْطَاءُ: (تك: لقيط)، سَر راهی ها

لُقْطَةُ: ۱- یافته، پیدا کرده ۲- بچه سَر راهی

۳- زَر پاره، که دَرکان یافت شود

لُقْف: شتابان گرفتن

لُقْف: ۱- اُفتادن دیوار ۲- دَرز یافتن تالابه

۳- ناستواری ساختمان

لُقْفَةُ: گیاه مارزبان (لاروس)

لُقْ كَرْدَن: نادرست نویسی لُقْ كَرْدَن، پارسی

است

لُقْلُق: اکدی تازی گشته = لَكْ لَكْ، بَلَارَج

(برهان)، آپوپیل (گوش گیلکی)، از

پَرندگان ۲- زَبان

لُقْ لُقو: نادرست نویسی لُقْلُقو، پارسی است،

کسی که نتواند راست بایستد و راست پُرود،

لَرزان

لُقْلُقَةُ: لُقْلُقَه در فارسی، از ریشه ی اکدی، ۱-

بانگ بَلَارَج ۲- زَبان ۳- گِرانزَبانی ۴- یاره

گوی ۵- زَبان جنبانندن ۶- فغان، ناله

لُقْم: ۱- دَهانۀ زَدَن ۲- بَند كَرْدَن

لُقْم: میانه ی راه (آندراج)

لُقْم: بَرآمدگی استخوان

لُقْمَةُ: لُقْمه در فارسی: نَواله (هزار سال نثر

پارسی، کشاورز)، گُراس، گُراس (برهان)،

جمله نعمت های اَلوانِ بهشت، یک گُراس از

خوان احسان تو نیست (غضائری رازی)،

بَكْسَمَات، تو زِ بَكْسَمَاتِ حلوا، به جَمازۀ بَند

مَحْمِل، که بدین جَمازۀ بتوان، سفر حِجاز

کردن (بسحق اطعمه)، تِك (برهان)، تِكّه

لُقْمه آلا ی: نَواله آلا ی

لُقْمه آهَن چشیدن: زَخَم خورَدَن

لُقْمه آهَن کشیدن: زنجیر بر پای داشتن

لُقْمَةُ الحَمَل: بَرّه غول، نواله ی بَرّه، از

گیاهان

لُقْمَةُ الخَلِيفَةِ: لُقْمه خلیفه، بنگرید به لُقْمه

خلیفه

لُقْمَةُ الصُّباح: ناهارِ شَکَن، پگاهانه

لُقْمَةُ الفَرزال: نواله ی آهو، آهو غول، از

گیاهان

لُقْمَةُ القاضِي: لُقْمه قاضی، بنگرید به لُقْمه

قاضی

لُقْمَةُ النَّمْعَةِ: گیاه بارهنگ (لاروس)

لُقْمه بَخَش: نَواله بَخَش، روزی رسان

لُقْمه پَرهیزی: پَرهیز دَر خوراک

لُقْمه جوی: نَواله جوی، روزی جوی

لُقْمه حَرَام: ۱- گُراسِ ناشایست ۲-

موله زای

لُقْمه خلیفه: بَرماورد، گوشت پخته و تَره و

خاگینه باشد که در نانِ تَنک پیچند و نواله

سازند و با کارد پاره پاره کنند و خورند

(برهان)، در تازی لُقْمَةُ الْخَلِيفَةِ

لُقْمه رُبای: نواله رُبای، شِکْمباره

لُقْمه زَدَن: نواله زَدَن، گُراس کَلان بَرگرفتن

لُقْمه شمار: نواله شمار: ۱- مهمان ناخوانده ۲-

زُفت، که نواله میهمان شُمارَد

لُقْمه قاضی، لُقْمه قَتَاد: نواله کادیک، نواله ی

شیرین، گونه ای شیرینی در رده ی زولبیا و بامیه

لُقْمه کَرَدَن: نواله کَرَدَن

لُقْمه کَلَه گُربه یی: نواله ی کَلَه گُربه یی،

نواله ی کَلان

لُقْمه گُرفَتَن: نواله گُرفَتَن = کاری انجام دادن

برای کسی بی آگاهی او

لُقْمه گُلُوگیر: نواله ی گُلُوگیر، غُلُول (برهان)

لُقْمه گیر: نواله گیر

لُقْمه لُقْمه: ۱- گُراس گُراس، اَنَدَک اَنَدَک ۲-

پاره پاره

لُقْمه لُقْمه شُدَن: تَکِه پاره شُدَن

لُقْمه یی: ۱- نواله یی، گُراسی ۲- کُوجَک

لَقْن: ۱- تیزهوشی ۲- سُنُون ۳- زی، سُو ی

لَقْن: پارسی تازی گشته، لَقْن (لاروس)

لَقْن: تیزهوش

لَقْنده: نادرست نویسی لَقْنده، پارسی است

لَقُو: کَزَدَهان گُشتَن

لَقَّ وَهَق: نادرست نویسی لَقَّ وَهَق، پارسی است

لَقَّ وَدَق: نادرست نویسی لَقَّ وَدَق، پارسی

است = زمین سَخَت و بی گیاه

لَقَّ و لُوق: نادرست نویسی لَقَّ و لُوق، پارسی

است

لَقِصَّة: لَقِصه در فارسی ۱- کَزَدَهانی، لُوشی، از

بیماری ها ۲- اَلِه تِزَبَر واز ۳- اَلِه ماده

لَقِوه گُرفَتَن: لُوشی گُرفَتَن، لُوش گُشتَن

لَقِی: اَنَداخته، افتاده بَر زمین

لَقِی (تَک: لَقِیة): دَردها، رَنج ها، پَرندگان، زود

بَاوران

لَقِی، لَقِی: دِیدار کردن

لَقِی: ۱- دِیدار کُننده ۲- بَنَدنده

لَقِیا: دِیدار (لاروس)

لَقِیان، لَقِیان: دِیدار کَرَدَن (آنندراج)

لَقِیانة، لَقِیانة: دِیدار کَرَدَن (آنندراج)

لَقِیط: ۱- یافته، بَر گُرفته ۲- سَراهی، سَند،

هم آوای هِنْد (برهان) ۳- نابه خود ۴- موله زای،

سَنداره (= حرامزاده، برهان) ۵- چاه سُسْت،

چاه فرو ریختنی

لَقِیطِ دار الحَرَب: پَر وَه (= غَنیمَت)

لَقِیط کَرَدَن: سَند کَرَدَن، سَراه نهادن کُودَک

لَقِیطة: مَوْنُث لَقِیط، وَ لَقِطَره، فرومایه

لَقِیف: ۱- چُست ۲- زَیرَک ۳- تالابهِی شِکسته

دانسته، آبدستان

لَکِن: پَن (برهان)، ولی، واژه‌ی تازی لَکِن در آغاز لَکِن نوشته می‌شده، آوای آبی آن که نوشته شود با آن مانده (بهره از لاروس)  
لَکِن: پَن، ولی، واژه‌ی لَکِن در آغاز لَکِن نوشته می‌شده، آوای آبی آن که نوشته شود با آن مانده (بهره از لاروس)

لُکَنه: لُکَنَت در فارسی: رُودش (پهلوی)، تانا، گِرِفَتگی و لُکَنَتِ زبان را گویند (برهان)، تَمَنَدگی، تَبُع

لُکَنَت داشتن: رُودَن (فرهنگ پهلوی)، تَبُع رَدَن، تَمَنده بودن (صحاح الفرس)  
لُکَنه = لُکَنه: بَنگَرِید به لُکَنه

لَکُوع: ناکس، لَفَتَره  
لُکُوک (تک: لَک): از ریشه‌ی هندی، سَدَهزاران (غیاث اللغات)

لُکُونه = لُکَنه: بَنگَرِید به لُکَنه  
لَکَهَن: برگرفته از لَنگَهَنای سنسکریت، لَکَهَن، رُوزِی هِنْدُوان  
لَگ Lag: انگلیسی، پَسی (فرهنگ فنی)

لُگاریتم Logarithme: فرانسوی برگرفته از یونانی Logos به آرشِ هِنْداج (= نِسبَت، فرهنگ پهلوی) و Arithmos به آرشِ شماره، شُمَارَنداج

۴- ساختمان خِشتی، کُوخ ۵- چاه پُراب  
لَقیم: فُر خورده، نَوالِی فُر خورده (آندراج)  
لُقیّه، لُقیّه در فارسی: دیدار

لُقیّه: لُقیّه در فارسی: یک بار دیدار  
لُقیّه: مؤنث لُقی، دیدارکننده  
لُک: ترکی؟، سِتیر، گُنده

لَک: ۱- گُشت ۲- آمیزش ۳- جُدا کردنِ گُشت  
۴- فشار آوردن ۵- راندن ۶- کُوفتن  
لُک: ۱- دُرُشت اندام، لَمَتُر، پُرگُشت، رُذِلاک

لَک: هندی تازی گشته، سَدَهزار  
لُکاث: گَچ کاران، گِجَگران (لاروس)  
لُکاع: کُویک بادِ بَرَنی، از گیاهان

لَک الویل: وای بَر تو  
لَکام: ۱- مُشت رَن ۲- دورکننده  
لُکث: ۱- رَدَن ۲- رَنجَانیدن ۳- بیشمار کردن

لَکُد: ۱- رَدَن، بادِست ۲- دُور کردن، راندن  
لَکس: ۱- دُشوارخوی ۲- سَرکَش (آندراج)  
لَکعاه: مؤنث اَلکع، ناکس، فرومایه

لُکَعه: پارسی تازی گشته، لَکاتِه ۱- رَنِ فرومایه  
۲- مادیان  
لُکُلک: ۱- شتر تنومند ۲- کوتَه بالا

لَک: از اکدی، یَلارَج، اَچوپیل، از پَرندگان  
لَکَن: پارسی تازی گشته، لَگَن (لاروس)، معین  
در فرهنگ فارسی لَگَن را از ریشه‌ی بابلی

لَگِ اِسْکَرُو Lag screw: انگلیسی، پیچ  
 خودکار (خسرو کریم پناهی، امگانِ ستفتها)  
 لُگانی‌ها: از Loganie فرانسوی، پایتِگان  
 لَگنِ خَاصِرَه: لَگنِ تَهِیگه  
 لِلّهِ: بَرای خُدا، خُدا را  
 لِلّهِ آقا: لِلّهِ بانا  
 لِلّهِ الحَمْد: سپاس مَر خُدا را  
 لِلّهِ الحَمْد أَوَّلًا وَآخِرًا: سپاس مَر خُدا را در  
 آغا زودر پایا  
 لِلّهِ الحَمْد فی کُلِّ حال: سپاس مَر خُدا را  
 هَمه‌گاه  
 لِلّهِ الحَمْد و المِنَّة: سپاسُ مَر نیکی خُدا را  
 لِلّهِ باشی: لِلّهِ والا  
 لِلّهِ دَر القَائِل: لِلّهِ دَر قَائِل: گوینده را نیکی بفرزاد  
 لِلّهِ دَرک: خُدایت نیکی دهاد  
 لِلّهِ دَر کم: خُدایتان نیکی دهاد  
 لِلّهِ دَر گُما: نیکی دهاد خُدا مَر شِما دوتَن را  
 لِلّهِ را: خُدا را  
 لِلّهِ مِیرزا: پارسی است، بنگرید به امیر  
 لَم: نَه، نی  
 لَم: پارسی است و از لَحَم تازی برگرفته نشده و  
 کاهیده‌ی لَمَس (= بی حس، فالج) است  
 لِم Lehmi: فرانسوی = لِس، بنگرید به لِس  
 لِم: بَرای چه؟، بَهر چه

لَم: گروه بسیار  
 لَمّا: ۱- نه ۲- چون ۳- مَگَر (آندراج) ۴- هَرگاه  
 ۵- هَنوز (لاروس)  
 لَمّا، Raja limma: لاتینی تازی گشته،  
 سُفره‌ماهی شینی  
 لَماء: گُندُمگُون (آندراج)  
 لَمّاج: ناشتا شَکَن  
 لَمّاج: دَر خَشَنده (آندراج)، سَپیدناب  
 لُمّاج: مَرغانِ شکاری  
 لِماخ: تو گوشِ هَم زَدَن  
 لِماذا: چرا؟، بَرای چه (لاروس)  
 لَمّا ز: آک کُننده، نِکوهَنده  
 لَمّا ز: سَخَن چین، دُوبه هَم زَن  
 لُمّاسَة: نیاز، نیازی که برآورده شُود  
 لَمّاظ: چِشیده  
 لَمّاظَة: زَبان آوری، سُخندانِی  
 لُمّاظَة: مانده، بازمانده  
 لَمّاظ: آنَدک آنَدک  
 لِمّاع (تک: لَمْعَة): گیاهان پژمرده، گروه‌های  
 بسیار، گیاهزارها، سبزه‌زارها، روزی‌های  
 بخور و نمیر  
 لَمّاظ: ۱- دَر خَشَنده ۲- شِمشیر دَر خَشَنده  
 لَمّاظَة: مؤنث لَمّاظ، و ۱- جاندا نه ۲- اَلله زَرین  
 لَمّاظ: ناشتا شَکَن، خُوراکِ کُم

لُماک: سُرمه

لُماک: نَچشیده، نه چیزی

لُمام، لُمام: سُرمه (آند راج)

لِمام، (تک: لِمَمَة): موی پیچه‌ها، ژولیده موی‌ها

لِمام: دیدار یک روز در میان

لُمپ بالب Lamp bulb: انگلیسی (= حُباب

لامب، فرهنگ فنی)، پیازه‌ی چراغ

لُمپ بَلک Lamp black: انگلیسی، دوده‌ی

چراغ (فرهنگ فنی)

لُمج: ۱- به کُنج دهن خوردن ۲- گاییدن

(آند راج)

لُمجَة: ۱- ناشتا شکستن (آند راج) ۲-

ناشتا شکن (لاروس)

لُمح: ۱- دزدیده نگرستن ۲- درخشیدن ۳-

زیر نگر گرفتن، چشم دُوختن

لُمح: ۱- درخشیدن ستاره ۲- زدن درخش

لُمحات (تک: لُمحَة): زَغَنگ‌ها، زَغَنگان

لُمحَة: لُمحه در فارسی ۱- زَغَنگ (برهان)، یک

چشم زدن ۲- نگاه دزدیده ۳- مانند ۴- زیبایی

آشکار

لُمحه لُمحه: دم به دم، همیشه (آند راج)

لُمَد: ۱- درگاه لیس، فروتنی به خورای ۲- زدن

۳- سیلی زدن

لُمدان: خوار فروتن (آند راج)، درگه لیس

لُمز: ۱- زدن ۲- راندن، دُور کردن ۳- سُوختن

۴- آک نهادن ۵- آشکاری پیری ۶- چشَمک زدن

لُمزَة: ۱- آک گیر ۲- تَبار آلا، کسی که تَبار مردم

را بد گوید و آک نهد

لُمس برابر با نَرم و سُست و «بسی حس» و

«مفلوج»، پارسی است

لُمس: ۱- بِساوایی ۲- سَه، سُهش (فرهنگ

پهلوی) ۳- مالش (فرهنگ پهلوی)، بِرماس

(برهان)

لُمس کردن: پَر و اسیدن، پَر ماسیدن، عشق را

کس وجود نشناسد، هر دلی را وُطَن نَرماسد

(سنائی)، بِرماسیدن (برهان)، بِساویدن،

بِسودن (فرهنگستان)، مالیدن، مَرزیدن،

سودن، سُهستن (فرهنگ پهلوی)

لُمس کردن: مالشَنیک، گِرَشَنیک (فرهنگ

پهلوی)، بِرماسیدن، بِسودنی

لُمس کُنندگی: مالیتاری (فرهنگ پهلوی)،

بَرماسندگی، بِساوندگی

لُمس کُننده: مالیتار (فرهنگ پهلوی)،

بَرماسنده، بِساونده

لُمس شده: بَرماسیده، بِساونده

لُمسی: بِسودنی، بِرماسیدن

لُمسیَة، لُمسیّه در فارسی: بِساوایی، بِسودنی

لُمص: ۱- دُشیادی ۲- نِکو هُش، آک نهادن

لَمِلا Lamella: انگلیسی، پُولَك، بَرِگِه، لایه  
(فرهنگ فنی)

لَمِلار Lamellar: انگلیسی، لایه‌ای (فرهنگ  
فنی)

لَمِلا رُوفز Lamella roofs: انگلیسی  
(سقف‌های لایه‌ای، فرهنگ فنی)،  
آسمانه‌های لایه‌ای

لُمْلوم: ۱- خُلّی، دیوانگی کَم ۲- گناه كوچك  
۳- نزدیک شدن به گناه

لَمِنِ المَلِك: فرمانروایی از آن کیست؟

لَمِنِ المَلِك زَدَن: دَم از فرمانروایی زَدَن

لُمُوح: دَرخَشنده

لُمُوس: ۱- پسر خوانده ۲- ناپاك پُرور

لُمُوص: ۱- دروغ‌گوی ۲- فریبکار ۳- بدگُوی

۴- سخن چین (لاروس) ۵- آكجُوی

لُمُوع: ۱- دَرخشان ۲- اَلِه تیزشكار

لُمُوع (تَك: لَمَعَة): روشنی‌ها، تابش‌ها  
(غیاث اللغات)

لَمْ وَلَا أُسَلِّم: برای چه؟ گردن نمی‌نهم

لَمَّة: ۱- گوش ۲- خواست ۳- سختی ۴-

روزگار ۵- گردآمده، فَرَاهَم آمده ۶- آورنده ۷-

يَك دیدار، يَك بازید ۸- دِلگدشت

لَمَّة: ۱- گروه، از ۳ تا ۱۰ تن ۲- همزاد، همانند

۳- سَرور، پیشوا ۴- پیشوایی

لَمَط: ۱- تَنبیدن، لَر زیدن ۲- نيزه زَدَن

لَمَع: ۱- دَرخَشیدن ۲- روشَن شدن ۳- رِبودَن

۴- به دَسْت نُمودَن ۵- پَریدن مُرغ ۶-

پَرآمدَن ۷- داستان‌آوری (داستان = مَثَل)،

در سَرواد داستانی یا زبانزدی نیکو به زبان  
نازی آوردَن

لَمَعات (تَك: لَمَعَة): ۱- دَرخَش‌ها، روشنی‌ها

۲- نام نوشتاری است در سَروا (= حدیث)  
(غیاث اللغات)

لَمَعان: ۱- دَرخَشیدن (غیاث اللغات)،

دَرخَشش ۲- تابیدن ۳- نَمار (= اشاره، برهان)

لَمَعَة: ۱- گیاه پژمرده ۲- سبزه‌زار، گیاه‌زار ۳-

روزی بخورونمیر ۴- گروه بسیار

لَمَعَة، لَمعه در فارسی: تابش، دَرخَش، روشنی

لَمَعَة زَدَن: روشنی دادن

لَمَف Lymph: فرانسوی از لاتینی Lympha به

اَرش آب جَهَنده، جَهاب، آب میانباختی

لَمَفاتيك Lymphatique: فرانسوی، جَهابيك

لَمفاوی: جَهابيك

لَمَق: ۱- نوشتن ۲- زدودَن، پاك کردن، ازواژگان

دوبهلو ۳- چشَم مالیدن

لُمُق (تَك: لَامِق): چشَم مالندِگان

لَمَق: میانه‌ی راه

لَمَك: سُرْمه ۲- نَرم کردنِ خاز (خَمیر)

لِئمة: ۱- موی پیچه، موی کوتاه، تازیر نرمة

گوش ۲- موی زولیده

لِئمی: ۱- گندمگونی ۲- تیرگی لب

لِئمی، لِئمی در فارسی: چه‌ای، چِرایِی

لِئمِاء: تیره لب، زَن

لَم یُزَرع: ناکشتنی

لَم یَزَل: نامردنی، ورجاوند

لَمِیج: ۱- پُرخور ۲- بسیارگای

لَمِیس: نرمبوست، زَن

لَمِیک: سُر مه کشیده، مَرَد

لَمینا Lamina: انگلیسی، لایه‌ی نازک (فرهنگ

فنی)

لَمینار Laminar: انگلیسی، لایه‌ای (فرهنگ

فنی)

لَمینار فلو Laminar flow: انگلیسی (= جَریان

لایه‌ای، فرهنگ فنی)، رِچش لایه‌ای

لَمینیت Laminate: انگلیسی، لایه‌ای، لایه‌ای

شدن (فرهنگ فنی)

لَمینیتِید Laminated: انگلیسی، لایه‌ای

(فرهنگ فنی)

لَمینیتِید آیرن Laminated iron: انگلیسی،

آهن لایه‌ای (فرهنگ فنی)

لَمینیتِید اسپرینگ Laminated spring:

انگلیسی (= فنر متورق، فرهنگ فنی)، خیزه‌ی

لایه‌ای

لَمینیتِید استرا کچر Laminated structure:

انگلیسی، ساختار لایه‌ای (فرهنگ فنی)،

ساختار برگ‌برگی (قریب)

لَمِئَة: لَمِئَة در فارسی: چِرایِی

لُن: هَر گِزَنه (آندراج)

لِنت Lenta: روسی، Lint، انگلیسی، ۱- روکش

۲- نوار چسب ۳- ایستک، درخودرو

لُن ترانی: هَر گِزَنینی مَرا

لَنترن Lantern: انگلیسی (= فانوس) چَر وَنده

لِنت کُوبی: ایستک کُوبی

لَنتیکولار Lenticular: انگلیسی (= عَدسی

مانند، فرهنگ فنی)، وینوکدیس

لَنجِیْطُس = لَنخِیتِیس Logkhités: یونانی

تازی گشته، ۱- سَرخسِ گَرمسیری ۲-

مهرگیاه

لَند: از Linga سنسکریِت، لَند، نَره، شَرم مَرَد

لَند Land: انگلیسی ۱- فرود آمدن ۲- نشستن:

هَواپِما ۳- به خشکی رسیدن: کَشْتی (فرهنگ

فنی) ۴- سَر زمین ۵- زمین

لَنداسکِیپ Landscape: انگلیسی،

چشم‌انداز، نمای زمین (واژه‌نامه محیط

زیست)

لَنداسلاید Landslide: انگلیسی، ۱- زَمینلَغزَه



- (قریب) ۲- ریزشِ کوه (فرهنگ فنی)  
 لَندِرِستورِیشِن Land restoration:  
 انگلیسی، بازسازی زمین (واژه‌نامهٔ محیط زیست)  
 لَندِ کِیپِلِیتی Land capability: انگلیسی، کارآوری زمین (واژه‌نامهٔ محیط زیست)  
 لَندِمَارک Landmark: انگلیسی (= علامت مُشخصهٔ زمینی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، فرِ نشانِه، زَمینِ نشانِه  
 لَندینگ Landing: انگلیسی ۱- پاگَرِدِ پله ۲- فرود (فرهنگ فنی)  
 لَندینگ اِسپات Landing spot: انگلیسی، دِیلِ فُروِد (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی) (دیل = نقطه، برهان)  
 لَندینگ اَنگِل Landing angle: انگلیسی، گوشه‌ی فرود (بهره از فرهنگ فنی)  
 لَندینگ شِیپ Landing ship: انگلیسی، ناوِیر و پیاده‌کُن (واژه‌نامهٔ دریانوردی)  
 لَندینگ کِرافت اِسْلَت Landing craftas-:  
 sault انگلیسی، بَلَمِ نیر و پیاده‌کُن (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)  
 لَندینگ کِرافت تَنک Landing craft tank:  
 انگلیسی، ناوِره پُش و پیاده‌کُن (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)
- لَندینگ کِرافت رِیدینگ Landing craft:  
 raiding انگلیسی (= قایقِ هجومی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، تازناو  
 لَنز Lens: انگلیسی (= عَدَسی، واژه‌نامهٔ فیزیک)، وِیوَنک، بُلَسِیک  
 لَنز اَنتِنّا Lens antenna: انگلیسی (= اَنتِن عَدَسی شکل، فرهنگ فنی)، شَاخِکِ بُلَسِیک  
 لَنف = لَمَف: بَنگَرِید به لَمَف  
 لَنفاوِی = لَمَفاوِی: بَنگَرِید به لَمَفاوِی  
 لَنگ: از Linga سنسکریِت، لَنگ، نَرِه  
 لَنگس Length: انگلیسی، دِرازا (فرهنگ فنی)  
 لِنو Leno: انگلیسی، تُوَر انگلیسی (فرهنگ فنی)  
 لِنیتیک Lenitic: انگلیسی، مَاندابی (واژه‌نامهٔ محیط زیست)  
 لَو: اَنگَر، گَر  
 لَواء: ۱- دَرَقَش ۲- پَرَجَمَک، پَرَجَم کَوَجَک ۳- پِشوا ۴- گُند، چَند گُردان از سِپاه  
 لُواب: بَیشَنگی  
 لُوات: ۱- آردِه، که زیر خاز فشانند تا نَجسبَد ۲- آلوده شَوَندِه  
 لُوائَة: ۱- گِروِه ۲- آردِه، که زیر خاز فشانند تا نَجسبَد

لُواح: ۱- تشنه شدن ۲- دَرخشیدن آذرخش ۳-

پیداشدن ستاره

لُواحِس: (تك: لاحِس)، خورندگان، لیسندگان

لُواحِظ: (تك: لاحِظَة)، گوشه های چشم

لُواحِق: (تك: لاحِقَة)، رسندگان، آیندگان،

پیوستگان، افزوده ها، دُنباله ها، و پنجه ی دزدیده

لُواز: بادام فروش

لُوازم: (تك: لازِمَة، تك: لازم)، بایسته ها،

پیوسته ها، ابزارها

لُوازمُ التحریر: نوشت افزار (فرهنگستان)

لُوازمِ صِفَتی: پیوستِ زابیک

لُوازمِ لَفْظی: پیوستِ دازیک

لُوازمِ مَعنوی: پیوستِ مانیک

لُواس: چشیدنی

لُواس: چَلاس، کسی را گویند که ازهر خوراك

و شیرینی وزن بهره ای خواهد

لُواسَة: نواله، گُراسِ كوچك

لُواسَة: پارسی تازی گشته، لَواشه، لَوايشه،

لبیشه، ریسمانی برای سُتور

لُواص: آنگبین بالوده

لُواصِق: (تك: لاصِق، تك: لاصِقَة)،

برچسبندگان، دُوسندگان

لُواط: کُومَرزى (فرهنگ پهلوی)،

مِکِيازبازى، بَچَه بازى

لُواط: مِکِيازبارة

لُواط به عنف: جَمَخَتَن (گوش گیلکی)

لُواطِف: دَنده های پیش، دَنده های پیشینه

لُواط کَرَدَن: وِیهیدَن (فرهنگ پهلوی)، لُوت

کَرَدَن

لُواط کَننده: کُومَرز (فرهنگ پهلوی)،

مِکِيازبارة، لُوتبارة

لُواطَة: ۱- کُومَرزى، مِکِيازبازى ۲- به گِل دَر

گرفتن، گِل آندایى ۳- تیر آنداختن ۵- چُشم

زَدَن ۶- پنهان کردن، چیزى را

لُواعِج (تك: لاعِجَة): سُوِش ها

(غیاث اللغات)، سوزندگان، دَر دِچشانان

لُواف: ۱- رِسمانتاب (برهان)، گُوالِفاف،

پاتاوه باف، پایتابه فروش، شالنگی (برهان)

لُوافِج، (تك: لافِج، تك: لافِجَة): زندگان به

شمشیر، سوزندگان

لُوافَة: آردِه، زیر خاز فشانند تا نَجَسبَد

لُوافى: در تازى نیامده، گُوالِفافى، رِسمانتابى،

پاتاوه فروشى

لُواقِج: به گونه ی رَمَن ۱- زنانِ باردار ۲- بادهای

بارانزا ۳- تازِبانها (لاروس) ۴- بارور کنندگان

لُواقِن: پایین شِکَم (آندراج)

لُوافَة: نیاز (لاروس)

لُواک: خاییدنى، جَویدنى

- لَوَام: سرزنشگر، سرکوفت زنده  
لَوَامَة، لَوَامه در فارسی: روانِ سرزنشگر  
لَوَامِع (تک: لَامِعَة): روشنی‌ها، پرتوهای  
دَرخشان (غیاث اللغات)  
لَوَاهِب (تک: لَاهِب): آتش‌های فراوان  
لَوَاهِي (تک: لَاهِي، تک: لَاهِيَة): بازدارنده‌ها  
لَوَانِح: لَوَائِح در فارسی، (تک: لَانِحَة): بنگرید  
به لَانِحَة، وَ، آشکاره‌ها، رازهای آشکار بر  
رَهِرِوی که در شناخت پیش می‌رود  
لَوَائِم: (تک: لَائِم، تک: لَائِمَة)، سرزنشگران،  
نکوهندگان، سرزنش‌ها  
لُوب: کَبْت (= زنبور عسل)  
لوبریکانت Lubricant: انگلیسی، روانگر،  
نرم کننده (فرهنگ فنی)  
لوبریکیت Lubricate: انگلیسی، روانگری  
(فرهنگ فنی)، روغنکاری کردن  
لوبریکیتینگ ایل Lubricating oil:  
انگلیسی، روغن روانگری  
لوبریکیشن Lubrication: انگلیسی،  
روانکاری، روغنکاری (فرهنگ فنی)  
لوبریکیشن چارت Lubrication chart:  
انگلیسی، کارنامه‌ی روغنکاری، روغنکارنامه  
لوبلیا Lobelia: لاتینی تازی گشته، دود هندی  
لُوبِیاء: لوبیا در فارسی Lobia یونانی
- تازی گشته، از راه سریانی، تَلْک (برهان)،  
غندماش (برهان) ژَاژْک، ژَاژْومَک (برهان)  
لُوبِیا اَسبِی = باقلا اَسبِی: باسمر اَسبِی، از  
گیاهان  
لُوبِیا پِلو: تَلْک پِلو، از خوراک‌ها  
لُوبِیا چِشم بُلْبُلِی: تَلْک چِشم بُلْبُلِی، از گیاهان  
لُوبِیا چِیتی: تَلْک چِیتی  
لُوبِیا چِینی: تَلْک چِینی، Soja در لاتینی  
لُوبِیا خوری: تَلْک خوری  
لُوبِیا دریایی: تَلْک دریایی  
لُوبِیا ژاپنی: تَلْک ژاپنی  
لُوبِیا سَبَز: سَبَزِ تَلْک  
لُوبِیا سفید: سَبِیدِ تَلْک  
لُوبِیا فَرَنگی: تَلْک فَرَنگ  
لُوبِیا گُرگی = باقلا یِ مصری: باسمرِ مصری  
لُوپ Loop: انگلیسی (= حلقه، حلقه زدن،  
مدار بسته، فرهنگ فنی) ۱- چَنبِر ۲- چَنبِر زدن  
۳- پَرگوارِ بسته (پَرگوار، از فرهنگ پهلوی)  
لُوپ سِرکِیت Loop circuit: انگلیسی (= مدار  
موازی، مدار مُرکب، فرهنگ فنی)، پَرگوارِ  
هَمسُویه، پَرگوارِ آمیخته  
لوپولین Lupuline: فرانسوی، رازکویه  
لُوت Lute: انگلیسی برگرفته از العود تازی  
(فرهنگ Webster's)، رُود، بَرَت

لُوت: پارسی تازی گشته، لُوتی، در فرانسوی

perche، از ماهیان

لُوتاید Low-tide: انگلیسی، فروکشند

(قرب)

لُوترانیزم Lutheranism: انگلیسی،

لُوترِگِرِوی

لُوتِسیوم Lutetium, Lutecium: انگلیسی

برگرفته از لاتینی نو Lutetia نام کهن Paris،

لُوتسیوم، از گیاه

لوتو Lotto: ایتالیایی برگرفته از هلندی میانه

Lot به آرشِ بخت، بخته

لُوت: ۱- نَسَرُوشتی (فرهنگ پهلوی) ۲- نیرو،

تُون ۳- کین خواهی‌ها، کین توزی‌ها

(لاروس) ۴- زخم‌ها ۵- پَرَوَمانِ سُست ۶-

آلِودِگی، پَلیدی ۷- دَسْتارِ پیچیدن ۸- پناه

گرفتن ۹- خاییدن ۱۰- گردگشتن ۱۱- بند

شدن (آندراج)

لُوت: سُستی (لاروس)

لُوتاء: بارانِ شُرُشُر

لُوت شدن: دَرَهَم شدن، از میان رفتن

لُوت کردن: دَرَهَم کردن، از میان بردن

لُوتَة: ۱- سُستی ۲- دَرَنگی ۳- گولی ۴-

فروهِشتگی ۵- لَمتری، پُرگوشتی ۶-

زبانگیری

لُوح: دَردهان گرداندن

لُوجاء: دودلی

لُوجه الله: به پاسِ خدا، برای خدا

لُوح: ۱- سَلَم، سِلَم، سِلْم، سِلْم

(صحاح الفرس)، ای من رهی از دَسْت و خط

کِلَکَت، از پوست رهی سلم کُن که شاید

(فرالای)، دُورَم از هِجرتِ تو ای دَلِبر،

خواهَمَت در کنار چون سَلَم (مولانا بابویه)،

پَلَمه (برهان)، نخست چون پَدَم پَلَمه در کنار

نهاد، چه عِلَم‌ها که نخواندم از او به غیر زبان

(عمید لومکی) ۲- تَخَتَک (فرهنگ پهلوی)،

تخته ۳- تخته‌ی شانه ۴- پاتخته، پا افشار

لُوح الالوان: شستی، تخته‌ی نگارگری

لُوحِ اَعظَم: پَلَمه‌ی آسیم، خِرَد نخست، در

فرزان صدرای شیرازی

لُوحِ پا، لُوحِ پای: پاتخته، پا افشار

لُوحِ تعلیم: تخته‌ی آموزِش، پَلَمه‌ی واتگروه،

پَلَمه‌ی دَبیره

لُوحِ خاموشی: خاموشی، پَلَمه‌ی خاموشی

لُوحِ دیوان: پَلَمه‌ی دیوان: پَلَمه‌ای کوچک و

زَرنگاریده، بر سر دیوانِ چامه‌سرایان

لُوحِ ساده: پَلَمه‌ی ساده، سَلَمِ ساده، سَلَمِ

نوشته

لُوحَشَ الله = لا اَوْحَشَ الله: خُدایش

ماشین‌های راه‌سازی، فرهنگ فنی)، بارگیر  
 لود فاکتور Load factor: انگلیسی (=)  
 ضریب بار، فرهنگ فنی)، رَئِش بار  
 لود گاگ Load gauge: انگلیسی، بارسنج  
 (فرهنگ فنی)  
 لود لاین Load line: انگلیسی (= خط بار،  
 خط نیرو، فرهنگ فنی)، راهبار، راهنبر  
 لودینگ Loading: انگلیسی، بارگیری  
 (فرهنگ فنی)  
 لودنیک آبرون Loading apron:، انگلیسی،  
 نمودار بارگذاری (فرهنگ فنی)  
 لودینگ آند آنلودینگ Loading and un-  
 loading: انگلیسی (= بارگیری و تخلیه،  
 فرهنگ فنی)، بارگیری و بارنهی  
 لود: ۱- کوه کنار ۲- خمِ رودبار ۳- خمِ دره ۴-  
 پناه گرفتن  
 لوزان: کناره، کناره‌ی چیزی  
 لودانیة: ترفند (= حيله)  
 لودعی: ۱- زیرک، زودباب (غیاث اللغات) ۲-  
 گشاده‌زبان، سُخْوَ  
 لَوْر، Lavaret: فرانسوی تازی گشته،  
 کبودماهی  
 لور Lever: انگلیسی، اهرم (واژه‌نامه فیزیک)  
 لور آرم Lever arm: انگلیسی، بازوی اهرم

نیانده‌اند، خدای او را اندوه ندهاد  
 لوح طلیسم: پلمه‌ی جادو، پلمه‌ی نیرنگ  
 لوح قبر، لوح مزار: شوشه (برهان)، سنگ  
 گور  
 لوح محفوظ: پلمه‌ی ورم ورم = محفوظ،  
 فرهنگ پهلوی)  
 لوح مشق: پلمه، پلمه‌ی آموزش، پلمه‌ی دبیره  
 لوح ناخوانده: سلم نادیده، خویشان  
 لوح و قلم: سلم و کِلک  
 لوحی: سلمی  
 لوح: آمیختن (آندراج)  
 لود Lode: انگلیسی، رَگه (قریب)  
 لود Load: انگلیسی ۱- بار ۲- بار کردن  
 (فرهنگ فنی)، بارزدن  
 لوداستار Loadstar: انگلیسی، ستاره‌ی  
 راهنما  
 لوداستون Loadstone ' Lodeston:  
 انگلیسی، آهنربای پَرهامیک (= مغناطیس  
 طبیعی، فرهنگ فنی)  
 لود اینکرمنت Load increment: انگلیسی،  
 آزمایش بارگذاری (فرهنگ فنی)  
 لود دیاگرام Load diagram: انگلیسی،  
 نمودار بار (فرهنگ فنی)  
 لودر Loader: انگلیسی (= لودر، از

(واژه نامه فیزیک)

لَوَز: برابر با بادم را پیشینه‌ی فرهنگ‌ها تازی دانسته‌اند، در فرهنگ فارسی معین پارسی دانسته شده، در لغت نامه نیز لَوَزُیْن = درخت بادم پارسی دانسته شده، از آن روی که لَوَزِیْنِک که از بادم فراهم می‌آید واژه‌ی پهلوی است.  
 لَوَز: Loose: انگلیسی ۱- شُل ۲- یَلِه ۳- رَها  
 لَوَزِ اَرِس Loose earth: زمینِ سُست (قرب)

لَوَزُ الارْجان: لَوَز اَرْگان، زِه مَر اِکشی، از گیاهان  
 لَوَزُ البَربر: زِه مَر اِکشی، از گیاهان  
 لَوَزُ الحُلُو: بادم شیرین، از گیاهان  
 لَوَزُ السُّودان: بادم سودانی، فُندُغ، از گیاهان  
 لَوَزُ المَر: بادم تلخ، از گیاهان  
 لَوَزُ المَعْدَة = پانکرآس Pancréas: بنگرید به پانکرآس

لَوَزُ الهَرْجان: فُندُغ، از گیاهان  
 لَوَز تان: دوتایی لَوَزَة، گُوشْکان، بادم‌ها  
 لَوَز تین: دوتایی لَوَزَة، گُوشْکان، بادم‌ها  
 لَوَز فیت Loose fit: انگلیسی، بَر اِز شُل  
 (واژه نامه فیزیک)

لَوَز کُتْک Loose contact: انگلیسی، (= اِتْصالِ شُل، فرهنگ فنی، شُلْبست  
 لَوَز وْلَه Luzula: لاتینی، دُوخْنا، از گیاهان

لَوَزَة: لَوَز در فارسی: لَوَزْک، گُوشْک (برهان)،  
 بادم‌ک (فرهنگستان)  
 لَوَزِی: پارسی است، بادمی  
 لَوَزِیات (تک لَوَزِیَة): از ریشه‌ی پارسی،  
 لَوَزینه‌ها  
 لَوَزِیْنج: پارسی تازی گشته، لَوَزِیْنک (فرهنگ  
 پهلوی)، لَوَزینه، آفروشه‌ی بادم  
 لَوَزِیَة: پارسی تازی گشته، لَوَزینه، آفروشه‌ی  
 بادم

لَوُژ Luge: فرانسوی، سُرِه  
 لَوُس: ۱- شیرینی جُستن، شیرینی خواستن  
 ۲- چشیدن (آندراج)  
 لَوُس: خوراک (بهره از لاروس)  
 لَوُسِیْمَا خوس Lysimachia: یونانی  
 تازی گشته (لاروس)، پُودنه‌ی آبی (= حبّ النهری)، از گیاهان  
 لَوُس: ۱- گُوشْدرد ۲- گُردن درد  
 لَوَصَة: دَر دِپُشت (آندراج)  
 لَوُط: ۱- لَوَز چسبناک ۲- بَهره، بَهره‌ی پُول ۳-  
 چادر، که بر سر کشند ۴- سَر زنده ۵- دِلْچسب  
 ۶- گِل اَنداپی ۷- پنهان کردن، چیزی را ۸-  
 تیر انداختن ۹- چشم زدن  
 لَوُطُس Lotos: لاتینی تازی گشته، تادار،  
 تاگران (گوش گیلکی)

لُوطُس الثَّیْل: نیلوفر سپید نیل

لُوطُوس: یونانی تازی گشته، شَبَدَر، از گیاهان  
(معین)لُوطی: لُوتی، برگرفته از لواطَة تازی، ۱-  
لُوتَباز، لُوتِباره، مِکیازباره، بَجَه باز ۲- هَرزه کار  
۳- بامُون (آنندراج)، رِند، داش (گوش  
تهرانی) ۴- شوخلُوطی اللّٰهی: رِند خُدایی (بهره از غیات  
اللغات)، نوچه‌ی خُدا

لُوطیانه: داشوار (گوش تهرانی)

لُوطی بازی: لُوسبازی، رِندی، بامُونبازی

لُوطی خور: رندخور، آزدست رفته، بامُونخور  
لُوطی خورشُدن: رِند خورشُدن، مُفت باخته  
شُدنلُوطی گری: داشواری (گوش تهرانی)،  
بامُونگری

لُوط: راندن، دور کردن

لُوع: ۱- بَدِیل شُدن ۲- دل کسی راسوزاندن  
۳- بَدخوشدن ۴- زنگ باختن، از آفتابلُوعَة: لُوعَت در فارسی ۱- سوزش ۲- ناآرامی،  
بی شکیبی ۳- سوزوگدان، سوزشیفتگی ۴-  
سیاهی، سَرپستان ۵- بیمار شُدنلُوف، لُوفَا: Lūfa: سُرِیانی تازی گشته، لُوف:  
پیلگوش، صَبَا انگیزخته هَر سُو خروشی، زده بر

گاو چشمی پیلگوشی (نظامی)

لُوفابین Lufabin: سُرِیانی تازی گشته،  
سَیَندان، از گیاهانلُوفت، لُوفتی Lofty, Loft: انگلیسی، پُرز، پُر زدار  
(فرهنگ فنی)لُوفردیس: یونانی تازی گشته، سَنگ میخی (=)  
قطبی)، از گیاهانلُوفِرِض: اگر پنداشته شود، گیریم که  
لُوفی = لُوف: بنگرید به لوفلُوفیون = لُوقیون: بنگرید به لوقیون  
لُوق: کُولی (لاروس)

لُوق: خوراکِ نَرَم

لُوقُقُطُنُن Lycocotonon: یونانی تازی گشته،  
شاه آفسر، از گیاهانلُوقُوما Lucoma: لاتینی تازی گشته،  
چشم‌ریش، از بیماری‌های چشملُوقَة: پاس، تَسو، ۱/۴ شبانروز (= سَاعَت)  
لُوقَة: کَرِه (لاروس)لُوقیاس Leukōs: یونانی تازی گشته ۱- کَزَنه‌ی  
سپید، از گیاهان (معین) ۲- سَرِونکره‌ییلُوقیون Lykion: سُرِیانی از یونانی تازی  
گشته، دیوخار، از گیاهان (معین)، پیل زهره  
(آنندراج)

لُوقیون تُرکمانی: کام تیغ، از گیاهان (معین)



لوکال Local: انگلیسی (= موضعی، محلی،

فرهنگ فنی) ۱- گواکی ۲- بومی

لوکال با کلینگ Local bucking: انگلیسی

(= کمانش موضعی، فرهنگ فنی)، کمانش

گواکی

لوکال متامورفیزم Local metamorphism:

انگلیسی (= دگرگونی مجاورتی، قریب)،

دگرگونی همجایی

لوک اوت Look out: انگلیسی، دیدگاه

(واژه نامه محیط زیست)

لوکس Luxe: فرانسوی، شکوهمند، باشکوه

لوکشور: سنسکریت ۱- سرور جهان = بودا

۲- ورجاوند، آنوشک روان (فرهنگ پهلوی)

لوکوس Locus: انگلیسی (= مکان هندسی،

فرهنگ فنی)، نیستستک (بهره از فرهنگ

پهلوی)

لوکوست وود Locust wood: انگلیسی (=

چوب ااقیا، فرهنگ فنی)، چوب وریز

لوکوموتیو Locomotive: فرانسوی، وپهرزا

(بهره از فرهنگ پهلوی)

لوکوموشن Locomotion: انگلیسی (=

تحرک، واژه نامه تربیت بدنی)، وپهرز (=

حرکت به پیش، فرهنگ پهلوی)

لوکیت Locate: انگلیسی (= تعیین کردن،

قراردادن، فرهنگ فنی)، خستاندن، نهشتن

لوکیشن Location: انگلیسی (= موقعیت،

مکان)، پایگاه (فرهنگ فنی)، پایکی (فرهنگ

پهلوی)

لول Level: انگلیسی، تراز (واژه نامه محیط

زیست)

لولا: آگرنه (آندراج)

لولا: ۱- سختی ۲- زیان ۳- گزند

لولاک: برگرفته از سروای: لولاک لماخلقت

الافلاک، اگر نبود تو، سپهران را نمی آفریدم

(بهره از غیاث اللغات)

لوئب: ۱- آبریز ماریچی ۲- میخ بیج (لاروس)

۳- چرخشت (معین)

لوئی: ماریچی

لوئع: سیاهی سرپستان

لؤلؤ: مروارید

لؤلؤبار: مرواریدبار

لؤلؤبند: مروارید بند

لؤلؤپاش: مروارید پاش

لؤلؤفروش: مروارید فروش

لؤلؤیی: مرواریدی

لوم Loom: انگلیسی ۱- بافند ۲- روکش

لوم: ۱- سرگوفت، سرزنش ۲- ترس

لوم: افزونی نکوهش (غیاث اللغات)

- لُوم: ۱- ناکسی، فرومایگی ۲- زُفتی  
لُوما: آگرنه، چرانه  
لُوماء (تک: لُئیم): زُفتان، زُکوران  
لومباگو Lumbago: فرانسوی، کمر درد  
(فرهنگستان)  
لوم بیم Loom beam: انگلیسی، نورد  
(فرهنگ فنی)  
لومِن Lumen: انگلیسی (= واحد مقدار  
روشنایی، فرهنگ فنی)، شیده  
لُومَة: نکوهنده  
لُومَة: ۱- نکوهیده ۲- چشم داشتن (لاروس)  
لُومی: نکوهش، سرزنش  
لومینال Luminial: فرانسوی، خفتار  
لُومینری Luminary: انگلیسی از لاتینی  
Lumen به آرش، شید، روشنایی، (= جسم  
روشن، نورافشان، فرهنگ فنی) شیدافشان  
لُومینِسنت Luminescent: انگلیسی  
پرتوافکنی، دَرخْشانی (فرهنگ فنی)  
لُومینِسِنس Luminescence: انگلیسی،  
پرتوافکنی (فرهنگ فنی)  
لُومینَنس Luminance: انگلیسی، روشنایی  
(فرهنگ فنی)  
لُومینوس اینتِنسِیتی Luminous intensity:  
انگلیسی (= شدت روشنایی، فرهنگ فنی)،
- بیشی سید  
لُومینوسِیتی Luminosity: انگلیسی ۱-  
دَرخْشش، پرتوافکنی (فرهنگ فنی) ۲-  
آشکارایی  
لُون: رَنگ، گُون (فرهنگ پهلوی)، فام  
(صاح الفرس)، به گونه‌ی پَسوند، چون  
زردفام، دیز (برهان)، به گونه‌ی پَسوند، چون  
شَیدیز  
لُونُ السَّماء: آسمانگون، آبی آسمانی (معین)  
لُونالُون: از ساخته‌های فارسی گویان،  
رَنگارَنگ  
لُون پَلُون: رَنگ به رَنگ، رَنگارَنگ  
لُوندِشکل: لُوندچهر، جافدیس  
لُونِر Lunar: انگلیسی (= قَمَری، فرهنگ  
فنی)، ماهی  
لُونِر اِکلیپس Lunar eclipse: انگلیسی، ماه  
گِرِفَتگی (فرهنگ فنی)، گِرِفَتما (قریب)  
لُونِر کاستیک Lunar caustic: انگلیسی (=)  
سَنگ جَهَنم، فرهنگ فنی)، دُور خَسَنگ  
لُور Levure: فرانسوی، لُورْک، هم آوای تَک  
تَک (فرهنگستان)  
لوی Levee: انگلیسی، خاکریز (واژه‌نامه)  
محیط زیست)  
لُوی: به گونه‌ی رَمَن ۱- ناچیزها ۲- ناراستی‌ها

لُهاُم: لَشکرِ بَسِیار (آندراج)	(لاروس)
لُهاوِس: به گونه ی رَمَن ۱- شتابکاران ۲-	لَوِی: ۱- پُشت خَمیدگی ۲- کُمدرد (= درد
چابکدستان (آندراج)	معدّه) ۳- ریگِ نازک (لاروس) ۴- کُرانه ی
لُهاة، لُهاَت در فارسی: مَلازَه (صاح الفرس)،	شَهر ۵- خَمِ دَرَه
کَرَه (برهان)، زَبانک، زَبان کوچک	لَوِی: پژمرده، تَره ی پژمرده (لاروس)، چَرامینِ
لُهَب، لُهَب: زبانه زَدَن آتش	پژمرده
لُهَب: زبانه ی آتش، آفرانه	لَوِی: گشته ی لَوِاء، بنگرید به لَوِاءِ
لُهَبان: ۱- سختی گُرمی ۲- زبانه ی آتش ۳-	لوی تیل: ترکی، سال نَهَنگ، پنجمین سال از
روزگرم ۴- زبانه زَدَن آتش، شَبَر زَدَن	گردش دوازده ساله ی تُرکان (بهره از
لُهَبَة: ۱- تَشَنگی ۲- سپیدی ناب	غیاث اللغات)
لُهَشان: تَشَنگی (آندراج)	لَوِیح: شاهباز، از مرغان شکاری (لاروس)
لُهَج: ۱- شیفَتگی ۲- آرزوی همیشگی	لُها: ۱- برای او: مادینه ۲- به سو دِ او: مادینه ۳-
لُهَجَة: ناشتاشَکِن	برای آنها ۴- به سو دِ آن ها
لُهَجَة: لُهَج در فارسی ۱- زَبان ۲- کُفتار ۳-	لُها: اندازه
شیوه ی کُفت ۴- گُویش	لُهاب: ۱- تَشَنگی ۲- زبانه زَدَن ۳- آفرانه
لُهَجَم: ۱- پیاله ی کَلان ۲- راهِ گُشاده	لُهاد: هُکِجَه، هُکَکِ دَم مَرگ
لُهَذا: از این روی	لُهاذِم (تک: لُهَذَم): نیزه های بُرنده
لُهَذَم: نِیزه ی بُران	لُهاز: ۱- تَریشِه، که کنار دَسته برای اُستوار
لُهَذَمَة: بُریدن	کردن در سوراخ چرخ یا تَبَر نِهَند ۲- داغ زیر
لُهَس: ۱- لَیسیدن ۲- آذِ برای خوردن	گوشِ شُتر
لُهَسُم: آبراهه ی تَنگ	لُهاس، لُهاَسَة: خوراکِ اَنَدک
لُهَف، لُهَفَة: ۱- درِیغ ۲- رِسانه (= حَسَرَت) ۳-	لُهاسِم (تک: لُهَسُم): آبراهه های تَنگ
اندوه	لُهاعَة: فُرو گذاشت (آندراج)
لُهَف: درِیغاگوئی، اندوه خوردن	لُهاق: ۱- سِید ۲- گاوَنرِ سِید (آندراج)

- لُهْفَت = لُعبَة: بنگرید به لُعبَة  
 لُهنَة: لُهنه در فارسی ۱- پیشخورد ۲-  
 ناشتاشکن  
 لُهو: ۱- ماز (برهان)، خوشی ۲- بازی ۳-  
 زنبازی ۴- گای ۵- سرگرمی  
 لُهو الحَدیث: ۱- افسانه ۲- سرود (معین)  
 لُهو تن: مازتن  
 لُهو خانه: مازخانه، شادسرای  
 لُهو کردن: ۱- مازیدن ۲- گاییدن  
 لُهو ناك: ۱- مازناك ۲- مازباره  
 لُهیِب: شَبَر (برهان)، آفرانه (برهان)، آلاو  
 (برهان)  
 لُهید: سَورمانده (آندراج)  
 لُهیِف: ۱- درازآندام ۲- سَتم رسیده ۳- پریشان  
 روزگار ۴- فریادخواه ۵- دریغ خورنده  
 لُهیِفُ القَلب: سوخته دل (آندراج)  
 لُهیِم: ۱- سَخْتی ۲- پُتیار ۳- مَرگ ۴- تَب  
 لی: Lay انگلیسی، کارگذاشتن (فرهنگ  
 فنی)، هِشْتَن ۲- راه، نَخ بارچه ۳- تاب  
 (فرهنگ فنی)  
 لُی: ۱- تافتن رَسَن را ۲- دوتا کردن ۳-  
 رویگردانی ۴- چَشم داشتن ۵- گِرامی داشتن  
 لَیاء: ۱- نخود سپید ۲- کُوسه ماهی  
 لیاح: ۱- سپیده دم ۲- سپید ۳- گاو نر سپید
- لیاد: اَنَدَك، ناچیز  
 لیاذ: پناه گِرفتن  
 لیاط: ۱- آهك ۲- گِج ۳- سَرگین  
 لیاع: تَنَد و سَخْت  
 لیاعَة: گُول، مَر دَگُول  
 لیاق: ۱- چَراگاه ۲- پایداری، ایستادگی در کار  
 لیاق: آفرانه، آلاو  
 لیاقَة، لیاقَت در فارسی: آوازی، شایندگی،  
 آرزانگی (فرهنگ پهلوی)  
 لیاقَت داشتن: شاینده بودن، آرزداشتن  
 لُئالَة: مُروارید فروشی (لاروس)  
 لیالی (تک: لَیل) شب‌ها (غیاث اللغات)  
 لَیام (تک: لَئیم): زُفتان، زُکوران، لَفتَرگان  
 لَیْسامَة: لیامت، لَیْسامَت در فارسی ۱- پستی،  
 لَفتَرگی ۲- زُفتی، زُکوری ۳- سرزنش کردن  
 لیان: ۱- فِراخی، آسوده زیستی ۲- فشارپذیری  
 (= قابلیت تراکم) (لاروس) ۳- تابان  
 لیان لیان: دَرخشان (معین)  
 لی اوت Layout: انگلیسی ۱- آرایش (فرهنگ  
 فنی) ۲- گِرتِه (= طرح)، گِرتِه بندی  
 لیبانو طِیس Libanotis: لاتینی تازی گشته،  
 بوته‌ی مَریم، از گیاهان  
 لی‌بای Lay-by: انگلیسی (= توقف‌گاه  
 موقتی، فرهنگ فنی)، وِیترانگه (بهره از

- فرهنگ پهلوی) لیبر مُومِنْت Labour movement: انگلیسی، جنبشِ کارگری (فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر Libér: فرانسوی، آبکش (فرهنگستان)
- لیبرا Libra: انگلیسی (= میزان، واژه‌نامهٔ دریانوری)، ترازو
- لیبر آرستوکراسی Labour aristocracy: انگلیسی (= اشرافیتِ کارگری، فرهنگ جامعه‌شناسی)، بالانشینیِ کارگری
- لیبرال Libéral: فرانسوی، آزادخواه، آزاده
- لیبرالیسم Libéralisme: فرانسوی، آزادخواهی، آزادخواهی
- لیبر پاور Labour power: انگلیسی، نیروی کار (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر پروسس Labour process: انگلیسی، فراگردِ کار (فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر پروسس آپروچ Labour process ap-proach: انگلیسی، نهاده‌ی فراگردی کار (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر تیوری آف ولیو Theory of Value: انگلیسی، نگره‌ی کاریِ ارزش (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبری Librairie: فرانسوی (= کتابفروشی، فرهنگستان)، ماتیکانفروشی
- لیبر ریلیشن Labour relation: انگلیسی، کار پیوند (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر مُومِنْت Labour movement: انگلیسی، جنبشِ کارگری (فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیبر یونیونز Labour unions: انگلیسی، باهمادهایِ کارگری (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)
- لیپ Lip: لبه، کناره (فرهنگ فنی)
- لیپید Lipin 'Lipid: چربی (فرهنگ فنی)
- لیپوید Lipoid: انگلیسی، چربی دیس (بهره از تربیت بدنی)
- لیپ ییر Leap year: انگلیسی، سال وِهیژک (بهره از فرهنگ فنی)
- لیت Litter: انگلیسی، بَرگریخت (واژه‌نامهٔ محیط زیست)
- لیترال Littoral: انگلیسی، کرانه‌ای (قریب)
- لیترال دپازیت Littoral deposit: انگلیسی (= رسوب‌های ساحلی، فرهنگ فنی)، نهشتِ کناری
- لیتُسِفِر Lithosphere: انگلیسی (= سنگ

لیثرغس: یونانی تازی گشته، Léthargie در  
فرانسوی، سِر سام گُشیک (گُش = بَلغم،  
برهان)

لیخن Lichen: انگلیسی = لیخن، بنگرید به  
لیخن

لیچینگ Leaching: انگلیسی، آبشویی  
(واژه نامه محیط زیست)

لیخن Leikhén: یونانی تازی گشته، گُلسنگ  
(فرهنگستان)، از گیاهان

لیخنس = لیخنس: بنگرید به لیخنس  
لیخنس Lykhnis: لاتینی تازی گشته، گُل  
سُرخ آسمانی، سیاهک، از گیاهان (معین)

لید Lead: انگلیسی، پیشی (فرهنگ فنی)

لیدر Leader: انگلیسی، رهبر، پیشوا

لیدر شپ Leadership: انگلیسی، رهبری  
(فرهنگ جامعه شناسی)

لیدری: رهبری، پیشوایی (معین)

لیدزمن Leadsman: انگلیسی، ژرفاگیر (بهره  
از واژه نامه دریانوردی)

لیدیان استون: انگلیسی (= سنگ محک،  
قریب)، سایشنگ

لیدیت Lydite: فرانسوی (سنگ محک،  
قریب)، سایشنگ

لیدینگ سی من Leading seaman:

کُره، قریب)، سنگ پاژک، خاکسپهر (واژه نامه  
محیط زیست)، پُسته ی زمین (فرهنگ فنی)

لیتنت فانکشن Latent function:  
انگلیسی، کارسازی نهانی (بهره  
از فرهنگ جامعه شناسی)

لیتوگرافی Lithography: (انگلیسی)، چاپ  
سنگی (فرهنگ فنی)

لیتوگرافیک استون Lithographic stone:  
انگلیسی، سنگ چاپ (قریب)

لیت ولعل: بُوک و مَگر، اُنْدیک (برهان)  
لیتولوژی Lithologie: فرانسوی، سنگ شناسی  
(قریب)

لیتولوژیک Lithologique: فرانسوی،  
سنگ شناختی (قریب)

لیتولوگ Lithologue: فرانسوی، سنگ شناس  
(قریب)

لیتیفیکیشن Lithification: انگلیسی، سنگ  
شدن (فرهنگ فنی)

لیتیک Lithic: انگلیسی، سنگواره (واژه نامه  
محیط زیست)

لیتیوم Lithium: انگلیسی از Lithos یونانی به  
آرش سنگ، سنگاد، از گیاهها

لیث: ۱- شیر بیشه ۲- زبان آور (آندراج) ۳-  
تَنده ی جَهَنده

انگلیسی، مَه‌ناوی یُکم (دریانوردی)

لیدینگ شیپ Leading ship: انگلیسی،

ناونوک (دریانوردی)

لیدینگ مارکز Leading marks:

انگلیسی، نشانه‌های راهنمایی

(بهره از واژه نامۀ دریانوردی)

لیذیون = لیذیون: شِتره، از گیاهان (برهان)

لیر Layer: انگلیسی ۱- لایه (فرهنگ فنی) ۲-  
اَشکوب

لِیز: پناه گرفتن (آندراج)

لِیزِر Laser: انگلیسی، فَرِتاو

لِیزِر کِلَس Leisure class: انگلیسی (طبقهٔ

بَطال، فرهنگ جامعه‌شناسی)، بُلغَن‌دران،

رَست‌ی بُلغَن‌دَر

لِیزِن Lesion: انگلیسی (= ضایعه، واژه نامۀ

تربیت بدنی)، تَباهِش

لِیس Lease: انگلیسی (= اجاره، امتیاز،

فرهنگ فنی)، فَرَسَلاک

لِیس: نیست

لیسانس Licence: فرانسوی ۱- پروانه ۲-

دانشنامه

لیسانسیه Licencié: فرانسوی، دانش‌دیده

لیساید Lee side: انگلیسی (= سمتِ پناه،

واژه نامۀ دریانوردی)، زی پناه

لیست Least: انگلیسی، کمینه، کمترین

(فرهنگ فنی)

لیست Liste: فرانسوی، پهرِست

لیست آمونت Least amount: انگلیسی (=

کمترین مقدار، فرهنگ فنی)، کمینه‌نداز

لیستِ حقوق: پهرِستِ ماهانه، پهرِستِ

پرداخت

لیستِ کاندیداها: پهرِستِ نامزَدا

لیست وُرك Least work: انگلیسی، کمترین

کار (فرهنگ فنی)، کمینه کار

لیسه Lycée: فرانسوی از Lukeion یونانی،

دبیرستان

لِیَط، لِیَط: رَنگ، گونه

لِیَط: ۱- به دِل نِشِستن ۲- دوست گردیدن ۳-

نَفرین کردن ۴- سزاوارشدن ۵- پَوند دادن ۶-

نهان داشتن

لِیَطَة: ۱- پوست نَی ۲- پوست نِیزه ۳- پوست

لِیعان: ۱- نالیدن ۲- تَپیدن ۳- تَفَتِگی، از آندوه

۴- تنگدل شدن (آندراج)

لِیعَة الجُوع: تیزی گرسنگی، سوزشِ

گرسنگی (آندراج)

لِغ: بَدِیل (غیاث اللغات)

لِغ: گُولی

لِیف Luffa: لاتینی تازی گشته، پیلگوش، از



گیاهان، آب‌ریایی

لیف: لیف در فارسی ۱- پیش (فرهنگ

پهلوی)، پیشن، پیشند، جیفت (برهان) ۲-

رشته (فرهنگستان) ۳- نرِمه ۴- تارچه ۵- پُرز

لیفت Lift: انگلیسی، بالابر (فرهنگ فنی)،

خیز

لیفت‌فُرس Lift force: نیروی بالابر (فرهنگ

فنی)

لیفتینگ تانگ Lifting tongue: زبانه‌ی

بالابرنده

لیف‌دان، لیفه‌دان ۱- پیشندان ۲- زکابدان، آمه

( = دوات، برهان)

لیف زَدَن: نرِمه زَدَن

لیفسطیقون Levisticum: لاتینی تازی گشته،

آنگزِ‌درومی

لیفناک: پُرزناک

لیف وصابون: نرِمه و برهوه

لیفقه: لیفه در فارسی ۱- یک پیشند ۲- نرِمه

لیفی: لیفی در فارسی ۱- تارچه‌ای ۲- پیشندی،

پیشنیک

لیق: سُرمه‌آمیز

لیق‌دان: زکابدان، آمه (= دوات)

لیقه، لیقه در فارسی: پُرزآم، پُرزآم

لیقه‌دان: آمه، زکابدان

لیک: از لکن تازی، ولی

لیک Leak: انگلیسی، نشت کردن (فرهنگ

فنی)

لیک‌پروف Leak proof: انگلیسی، بی‌نشت،

بی‌دَرز (واژه‌نامه فیزیک)

لیکتور Lictor: فرانسوی، تَبَر‌دار: دَر روم

باستان

لیک دِتکتور Leak detector: انگلیسی،

نشت‌یاب (واژه‌نامه فیزیک)

لیک دِتکشن Leak detection: انگلیسی،

نشت‌یابی (واژه‌نامه فیزیک)

لیکن: از لکن تازی، ولی، بَن

لیکن = لیخن: بنگرید به لیخن

لیکور Liqueur: فرانسوی، می‌کند

لیکورخوری: می‌کند خوری

لیکی‌اریا Leaky area: انگلیسی، دَرز

(واژه‌نامه فیزیک)

لیکیج Leakage: انگلیسی ۱- نشت، چکه

(فرهنگ فنی) ۲- نِشست (واژه‌نامه محیط

زیست)

لیکیج ردیشِن Leakage radiation:

انگلیسی، تابشِ نشتی (واژه‌نامه فیزیک)

لیکیج رزیستنس Leakage resistance:

انگلیسی، ایستادگیِ نشت (بهره از واژه‌نامه

(فیزیک)

لیکیج ریت Leakage rate: انگلیسی،

آهنکِ نشت (واژه نامه فیزیک)

لیکیج فاکتور Leakage factor: انگلیسی،

سازی نشت، نرخ نشت (بهره از واژه نامه

(فیزیک)

لیکیج فلاکس Leakage flux: انگلیسی، شار

نشت (واژه نامه فیزیک)

لیکیج کُنداکنس Leakage conduc-

tance: انگلیسی، رسانندگی نشت (واژه نامه

فیزیکی)

لیکیج کورنت Leakage current: انگلیسی،

روانگی نشتی (بهره از واژه نامه فیزیک)

لیکیج لاس Leakage loss: انگلیسی، اُفت

نشتی (واژه نامه فیزیک)

لیکوئید Liquid: انگلیسی، آبگون (فرهنگ

فنی)

لیکوئید فیز Liquid phase: انگلیسی، نمون

آبگون (بهره از فرهنگ فنی)

لیکوئیدوس Liquidus: انگلیسی، مرز آبگون

(بهره از فرهنگ فنی)

لیگال راشنال اتوریتی Legal-rational:

authority: انگلیسی (= اقتدار قانونی، عقلانی،

فرهنگ جامعه شناسی)، توانشِ داتخردی

لیگامان Ligament: فرانسوی، پیوند

(فرهنگستان)، انگلیسی این واژه در واژه نامه

تر بیت بدنی برابر با «رباط» آمده است.

لیگول Ligule: فرانسوی، زَبَانَك

(فرهنگستان)

لیل: شب

لَیْلًا: به شب، شبگاه

لَیْلُ السَّرار: شبِ پایانی، شبِ بیست و نهم ماه

لَیْلًا و نَهَارًا: شبانروز، شب و روز

(فرهنگستان)

لَیْلَک: تُرکی = لَکْ لَکْ، بنگرید به لَکْ لَکْ

لَیْلَة: لَیْلَه در فارسی: یک شب

لَیْلَة الْأَسْرَى: شبِ بالایش، شبِ فراز

لَیْلَة الْبَدْرِ: شبِ پُرماهی (پُرماه = بَدْر، بُندهِش)

لَیْلَة الْهَرَات: شبِ چَک، شبِ پانزدهم شعبان

(فرهنگ عمید)

لَیْلَة الرِّغَائِب: شبِ دَهِشِها، شبِ نخستین

آدینه‌ی ماه رَجَب

لَیْلَة الزَّفاف: شبِ گردک

لَیْلَة السَّدَق: شبِ سده، شبِ دهم بهمن ماه

لَیْلَة السَّوَاء: شبِ برابر، شبِ سیزدهم یا

چهاردهم ماه (لاروس)

لَیْلَة الْفِطْرِ: شبِ روزه گشایی

لَیْلَة الْقَدَر: شبِ فرمان، یکی از شب‌های

هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سیم،

بیست و هفتم ماه رمضان

لَيْلَةُ الْقَضَاءِ = لَيْلَةُ الْبَرَاتِ: بنگرید به لیلۂ

البرّات

لَيْلَةُ الْمُبَارَكِ: ۱- شب فرخنده ۲- شب چک

لَيْلَةُ الْمِعْرَاجِ = لَيْلَةُ الْاَسْرَى: بنگرید به لیلۂ

الاسری

لَيْلَى: شب سیاه

لَيْلَى: لیلی در فارسی ۱- شبانه، شبگاه ۲-

شَبْرُو

لَيْلِيَّة: شب پَرگان، شب پَر وانگان، پَر وانگان

بیدی، بیدها (بهره از لاروس)

لَيْم، لِيم: ۱- همریخت، هم چهره ۲- سازواری

۳- آشتی ۴- آنگبین

لِيْمَاكُنْ Limacon: مارپیچ پاسکال (فرهنگ

فنی)

لِيْمَفَاتِيكْ Lymphatique: لاتینی تازی گشته،

جَهاَبِکْ

لِيْمَفَاتِيكِي: لاتینی تازی گشته، جَهاَبِکِي

لِيْمَفَاتِيكِيَّة: لاتینی تازی گشته، جَهاَبِکِي

لِيْمَنَدَة Limande: لاتینی تازی گشته، بَهن

ماهی

لِيْمَنَتِيكْ Limnetic: دریاچه‌ای (واژه‌نامه

محیط زیست)

لِيْمَنَتِيكْ زون Limnetic zone: انگلیسی،

آب‌لایه‌ی شیدگیر (بهره از واژه‌نامه محیط

زیست)

لِيْمَنُولُوژِي Limnologie: فرانسوی ۱-

دریاچه‌شناسی (قریب) ۲- آب

شیرین‌شناسی (واژه‌نامه محیط زیست)

لِيْمُور Lemur: لاتینی تازی گشته، کَبِکْ

ماداگاسکار (بهره از لاروس)

لِيْمُوعَمَانِي: لیمو آمّانی، لیمو خشکه

لِيْمُون: سنسکریت تازی شده، لیمو، از گیاهان

لِيْمُون Limon: فرانسوی، فُرش (قریب)، در

گیلان و مازندران به گونه‌ای از ماسه‌ی ریز گفته

می‌شود، در بندرهای پارس چیت می‌گویند

لِيْمُونَاد Limonade: فرانسوی، لیمابه

لِيْمُونَادِي، لِيْمُونَادَفِرُوش، لِيْمَابِي،

لیمابه فروش

لِيْمُونِي: لیمویی

لِيْمُونِيُون: یونانی تازی گشته، شَبْدَر تُرْشْک، از

گیاهان

لِيْمِيَا: تازی گشته، دانش نیرنگ (نیرنگ =

طِلْسِم)

لِيْمِيَا سَاز: نیرنگ‌ساز

لِيْمِيَا سَازِي: نیرنگ‌سازی

لِيْمِيْت Limit: انگلیسی، مَرز

لیمیت آف تالرنس Limit of tolerance:

انگلیسی، مرز و اداری (بهره از واژه نامه محیط زیست)

لیمیت آنالایسس Limit analysis: انگلیسی،

روش واکافت مرزی (خسرو کریم پناهی)

لیمیت استرنکس Limit strength: انگلیسی

(= مقاومت حدی، فرهنگ فنی)، ایستادگی مرزیک

لیمیت ترک Limit torque: انگلیسی، لنگر

پیچشی مرزی (خسرو کریم پناهی)

لیمیت دیزاین Limit design: انگلیسی (=

طراحی حدی، فرهنگ فنی)، گره ریزی مرزیک

لیمیتینگ Limiting: انگلیسی، مرزی

(فرهنگ فنی)

لیمیتینگ فاکتور Limiting factor:

انگلیسی (= عامل محدود کننده، واژه نامه محیط زیست)، سازی مرزگر

لین: ۱- نرم ۲- رام ۳- روان ۴- کم زور

لین: نرمی

لین الجانب: سُست کمان (معین)

لین الحدیث: سُست سروا

لین العریکة: سُست نهاد، نرمخوی

(فرهنگستان)

لین الفواد: نازکدِل، نرمِدِل

لینت، لینت تازی: ۱- نرم شدن، نرمی ۲- سُستی

۳- کُمر وانی، روانی شِکم

لینت بخشیدن: نرم کردن، روان کردن

لینت دادن: نرمی دادن، روان کردن، کُمر وانی کردن

لینت داشتن: نرمی داشتن، کُمر وانی داشتن

لینج: تازی گشته، لینگ (معین)، جوش کُره

لینزسطس: لینوز و سطس، لینوس و طس Lin-

zozthis لاتینی تازی گشته، تره، از گیاهان

لینک Link: انگلیسی، بند، پیوند (خسرو کریم پناهی)

لینیکول Lignicole: فرانسوی، چوب رُست

(فرهنگستان)

لینیو Ligneux: فرانسوی، چوبی

(فرهنگستان)

لینییه Lignée: فرانسوی، پرور (فرهنگستان)

لینییت Lignite: فرانسوی ۱- زغال سنگ

نارس (معین) ۲- شبّه

لینییر Linear: انگلیسی (= خطی، فرهنگ

فنی)، سَمیره ای، کِشکی

لینییر آکسیریشن Linear acceleration:

انگلیسی، شتاب سَمیره ای (بهره از فرهنگ

(فنی)

لینِیِر اُپراتورز Linear operators: انگلیسی

( = عمل‌کننده‌های خطی، فرهنگ فنی )،

کاریگرانِ سَمیره‌ای

لینِیِر اِسْتِرِین Linear strain: انگلیسی ( =

کرنشِ طولی، کریم‌پناهی )، خَمْشِ درازایی

لینِیِر پُلِیْمِر Linear polymer: انگلیسی

( پُلِیْمِر زنجیری، فرهنگ فنی )، بَسپار زنجیری

( بَسپار = polymer، فرهنگ نوین پیوسته )

لینِیِر سیسْتَم Linear system: انگلیسی ( =

سیسْتَم خطّی، فرهنگ فنی )، دَسْتگاه

سَمیره‌ای

لینِیِر لِی اِلِاسْتِیک Linearly elastic:

انگلیسی ( = ارتجاعی خطّی، فرهنگ فنی )،

خیزگیِ سَمیره‌ای

لینِیِر لی هاردِنِیْنِگ Linearly-hardening:

انگلیسی، ( = سَخْت شَوْنْدگی خطّی،

کریم‌پناهی ) سَخْتِشِ سَمیره‌ای

لینِیِر یتِی linearity: انگلیسی ( = خطّی بودن،

فرهنگ فنی )، کِشْکی بودن، سَمیرگی

لِیوان: پارسی تازی گشته، ایوان ( لاروس )

لِیوپارد Leopard: انگلیسی، گُر بهی جَنگلی

لِیوْث ( تَک: لیث ): شیران

لِیوس: بی‌رگ، بَدْرگ ( = بی‌غیرت )

لِئِیم: پَنیک ( فرهنگ پهلوی )، زُفْت ( لغت

فَرس )، زُگور ( لغت فرس )، لَفْتَره، ناکس

DATE . . . L


Call No. 371.36 C937E

Date 2.4.54

Account No. 7955

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charge of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.



ما: ۱- چه، چیست؟ ۲- نه، نی

ماء: آب

ماء الأزرَق: آبِ سیاه، از بیماری‌های چشمی

ماء الثَّقِيل: آبِ سنگین (لاروس)

ماء الجُبْن: پَنیرابه

ماء الجُمه: از ریشه‌ی پارسی، آبگمه، از شکم

ماهی ویژه‌ای گیرند (برهان)

ماء الجنین: آئندر (فرهنگ پهلوی)، آبِ

زهدان

ماء الحَیوة: ماء الحَیات در فارسی: آبِ زندگی،

دارویی است از انگبین و تنکسار و روغن زرد

(بهره از غیاث اللغات)

ماء الرأس: سرابه، سپیدگر، در شست و شوی

به کار آید

ماء الزَّهر: سَكُوفابه، گلاب

ماء السَّیْف: آبِ تیغ، آبِ شمشیر

ماء الشَّباب: شادابه، شادابی

ماء السَّعیر: جُوابه

ماء العَذب: آبِ گوارا، آبِ آشامیدنی، آبِ

شیرین

ماء العَسر: آبِ گَچدار، آبِ سنگین

ماء القُدس: پاکاب، گَواز: بینشِ خدایی که

زداينده‌ی آلودگی‌های درون است

ماء اللحم: ۱- خُونابه ۲- شُسر، شوس، مَرَدآب

۳- آبگوشت

ماء المَعَدَنی: آبِ کانی

ماء المُقَطَّر: چکیداب

ماء المِلح: شورابه



ماء الوجه: آب و (لاروس)	مايه الاشتراك: مایه‌ی هنبازی
ماء الورد: گلاب (برهان)	مايه الامتياز: مایه‌ی بی بُرد
ماء اليسر: آب شیرین	مايه التعهد: گرومایه
مائه: دمِ مرگ، مُردنی	مايه النزاع: مایه‌ی کشمکش (فرهنگستان)،
ماء جاری: آب روان	مایه‌ی نبرد
مائده: ۱- گیج، دریازده ۲- کج، خم (لاروس)	مايين: میانه‌ی
مائده: مائده در فارسی: رُستی، دَریوزه کُنان	مات: زبانزدِ شترنگ پارسی است و برداشت
زخوانِ قرآن، رُستی خوارانِ زِدستِ ایمان	غیاث اللغات در بستگی این واژه با مات و موت
(خاقانی، تحفه العراقین)	تازی نادرست است
ماء را کد: ماند آب، آبِ ایستاده	مات: Mat، فرانسوی، تیره، تار
مانده سالار: خوانسالار، جانشی گیر	ماتادور Matador: فرانسوی از Matar
مائده نه: رُستی نه، رُستی گذار	اسپانیایی به آرش کُشنده، گاوکش، گاو باز
ماءة: آب (آندراج)	ماتحت: ۱- پایین تنه، کُون ۲- زیر، درزیر
مائی: آبگین (فرهنگستان)	ماترك: مُرده ماند، مُردی
مائیة: مائیت در فارسی، آبگینگی	ماتریالیست Matérialiste: فرانسوی، ماتک
مایا زاء: در برابر (فرهنگستان)، به جای	گرا
مابعد: یسین، یسینین	ماتریالیسم Matérialisme: فرانسوی،
مابعد الطبیعة: متاگیتیگ (خرد ناب)	ماتک گرای
مابقیة: مابقی در فارسی: بازماند	ماتریلوکالیتی Materilocality: انگلیسی،
مایه: مایه، مایه‌ی	مادریناهی (فرهنگ جامعه شناسی)
مایه الاحتیاج: مایه‌ی نیاز	مات فات: گذشت، سپری شد، مُرد، درگذشت
مایه الإبتهاج: مایه‌ی شادی	ماتقدم: پیشین
مایه الاختلاف: مایه‌ی کُفت و گوی، مایه‌ی	ماتسم: سوك (فرهنگ پهلوی)، سوك
کشمکش (فرهنگستان)	(صحاح الفرس)، کنون همانم و خانه همانم و

شهرهمان، مرا نگویی کز چه شد دست شادی  
سوک (رودکی)

ماتم پرستی: سوکیارگی

ماتم داشتن: سوک داشتن

ماتم دار: سوکوار، پُرسه‌مند (گویش خراسان  
بزرگ)، پُرسه‌دار

ماتم دیده: سوکیده

ماتم زای: ۱- سوکزای ۲- اندوه‌زای

ماتم زده: سوک زده، پُرسه‌دار (گویش خراسان  
بزرگ)

ماتم زدگی: سوک زدگی

ماتم سَرای: سوکسرای

ماتم کده: سوکسرای، سوکخانه

ماتم گرفتَن: ۱- سوک گرفتَن ۲- اندوه‌گین  
شدن

ماتمی: سوکی

ماتیک: Cosmétique، فرانسوی، گنجار  
(برهان)، گلگونه‌ای که زنان در آرایش به کار  
برند

مائِد: دیدبان (آندراج)

ماجِد: ۱- گرامی ۲- بخشنده، جوانمرد ۳-  
بزرگوار ۴- نیکخوی

ماجِدَة: ماجده در فارسی: بزرگوار: زن  
(غیاث اللغات)

ماجَری: ماجرا در فارسی ۱- سرگذشت،  
هنگامه، بی‌آمد، آنچه رفت، آنچه گذشت  
(فرهنگستان) ۲- گفت و گو (فرهنگستان)

ماجُشُون: پارسی تازی گشته، ماهیون: ۱-  
کشتی، گونه‌ای کشتی ۲- جامه رنگ کرده  
(آندراج)

ماجُوشُون: ماجشون، بنگرید به ماجشون

ماح: ۱- زرده ۲- سیمیده، در مرغانه

ماحِش: ۱- شکمبار، شکم گنده ۲- سوزنده  
ماحِصَل: چکیده، به دست آمده

ماحِصَل کلام: چکیده‌ی سخن

ماحَضَر: سرَدستی (برهان)، درویشانه  
(غیاث اللغات)، خُشک و تر (گویش افغانی)

ماحی: ۱- زداينده ۲- نابودکننده

ماخاریون: یونانی تازی گشته؟ تیغ کلاغ، از  
گیاهان دارویی

ماخِض: پا به ماه

ماخِل: گریزنده

ماخُول: کوتاه شده‌ی ماخولیا

ماخُولیا: مالیخولیا، بنگرید به مالیخولیا

مادام: Madam، انگلیسی از Med-dames  
فرانسوی، بانوی من، بانو

مادام: Madame، فرانسوی Med-dames،  
بانو، زن شوهردار

- مادام: تازمانی که (فرهنگستان)
- مادام الحیوة: مادام الحیات در فارسی: تازنده است (فرهنگستان)
- مادام العُمر: تازنده ای، تازنده است (فرهنگستان)
- مادح: ستایشگر (آندراج)، سونگر (سون = مدح، برهان)
- مادح: بزرگ، ارجمند (آندراج)
- مادر بَخطا: مادر غر، مادر چنده
- مادر خرج: مادر هزینه، هزینه دار
- مادر زن سلام: مادر زن درود
- مادلن: مادلین Madeleine، فرانسوی، شیرینی بهار نارنج، بهارانه
- مادموازل: Mademoiselle، فرانسوی، بانوچه
- مادور: غر
- مادوم: از مادوم تازی، نانخورش
- مادون: ۱- زیر دست (فرهنگستان) ۲- زیر، پایین
- مادون قرمز: زیر کرمز، زیر سُرخ
- مادوتَه: آنچه در زیر است، در زیر
- ماده: ستایشگر (آندراج)
- ماده: ماده در فارسی: باری تازی گشته، ماتک (فرهنگ پهلوی)، واده، کیود (برهان)
- ماده آخرت: ماتک فرجامش
- ماده آبرسانا: (= Superconducting material، واژه نامه فیزیک)، آبرسانا، ماتک آبرسانا
- ماده الصّواد: از ریشه ی پارسی، ماتک ماتکان، ماتک فراتم، سازا
- ماده اولی: ماتک فراتم
- ماده بسیط: ماتک وخشار، ماتک فراتم
- ماده پذیرنده: (= Acceptor material، واژه نامه فیزیک)، پذیرنده، ماتک پذیرنده
- ماده تاریخ: مهر و ماتک
- ماده تبّهگن: (= Degenerate matter، واژه نامه فیزیک)، ماتک تبّهگن
- ماده جسمانی: ماتک تَدکرت، آخشیش
- ماده چگال: (= Condensed M.)، واژه نامه فیزیک)، ماتک چگال
- ماده خاص: ماتک اوازیک
- ماده سرمازا: (= Refrigerant، واژه نامه فیزیک)، ماتک سرمازا
- ماده ظهور: (= Developing agent، واژه نامه فیزیک)، ماتک نمایا، نمایا
- ماده عام: ماتک امرکان
- ماده عقلی: ماتک خردیک، سردک، (= جنس، فرهنگ پهلوی)

- مادهٔ فروالکتريک: (= Ferroelectric material) ، واژه نامه فیزیک)، ماتک آهنگه‌ریک
- مادهٔ فعال: (= Active material) ، واژه نامه فیزیک)، ماتک کاریک
- مادهٔ قانون: داتکنید، ماتک آسا
- مادهٔ قریبه: مادهٔ قریب: ماتک نزدیک
- مادهٔ قضیه: ماتک ویچیره
- مادهٔ قیاس: ماتک آمایش
- مادهٔ کردن: جرك کردن
- مادهٔ مرکب: ماتک همبایش
- مادهٔ ناهمسانگرد: (= Anisotropic material) ، واژه نامه فیزیک)، ماتک ناهمسانگرد
- مادهٔ واگن: (= Degenerate matter) ، واژه نامه فیزیک)، ماتک واگن، ماتک تبهگن
- مادی: مادی در فارسی: پارسی تازی گشته، ماتک (فرهنگ پهلوی)
- مادیان: از ریشه‌ی پارسی، ماتکیان، ماتک گروان
- مادیون: از ریشه‌ی پارسی، ماتکیان، ماتک گروان
- مادیه: مادیته در فارسی، پارسی تازی گشته، ۱- ماتکیک، ۲- ماتک گروی
- مادیه: Madia، لاتینی تازی گشته، گیاه برهوه (برهوه = صابون)
- ماذ: ۱- زیرک (آندراج)، ۲- خوشخوی، ۳- بانمک (لاروس)
- ماذا: چه چیز؟ (لاروس)
- ماذریون: مازیون، بنگرید به مازیون
- ماذی: ۱- انگین سپید (آندراج)، ۲- زینه‌ی آهنین
- ماذیانسات: ۱- کاریزها، ۲- آبراهه‌ها، ۳- گیاهان جو یار (آندراج)
- ماذیه: ۱- می گوارا، ۲- زره سپید
- ماز: رَونده، گذرنده (آندراج)
- ماز: سُرانی تازی گشته، سُرور (لاروس)
- ماراتسون: Marathon، انگلیسی برگرفته از یونانی باستانی Marathon، پایوند، به پیک‌های دَونده گفته می‌شده است (بنگرید به واژه‌ی پایوند در معین)
- مارِ بوا: اَزدر مار، بَرغمان
- ماربل: Marble، انگلیسی (= مَرمر، قریب)، اَرژن
- مارت: Mart، انگلیسی، بازار
- مارتینگل: Martingale، انگلیسی (مَهار جلو، واژه نامهٔ دریانوردی)، پیش افسار
- مارتینی: Martini، انگلیسی، تفنگ دُم‌دراز، ۲- مارتینی، برگرفته از نام Martini، (فرهنگ وبستر)، گونه‌ای می‌آمیزه

مارثون: Martimum، لاتینی تازی گشته،

کاکله، رازیانه ی آبی، از گیاهان

مار جعفری: مار کُشنده

مارجین: Margin، انگلیسی (= حاشیه،

فرهنگی فنی)، ۱- کناره، ۲- لبه، ۳- بوم

مارخور: Markhor، انگلیسی تازی گشته، بُز

کوهی هندی

مارد: ۱- سرکش، نافرمان، ۲- دیو (لاروس)

مارس: Mars، انگلیسی از یونانی، ۱- ایزد

جنگ، ۲- بهرام (= مریخ)، از سیارگان، ۳- نام

سیمین ماه سالِ فرنگی

مارس: ترکی، دوباخت، زبانزدی در بازی نرد

مارستان: پارسی تازی گشته، بیمارستان

(لاروس)

مارستانات: پارسی تازی گشته (تک:

مارستان)، بیمارستان ها

مارس شدن: دوباخته شدن

مارس کردن: دوباخته کردن

مارسوپو: Marsupiaux: فرانسوی،

کیسه داران (فرهنگستان)

مار سیرت: مار سیرت

مارش: Marsh، انگلیسی، مانداب، مُرداب

(فرهنگ فنی)

مارش: Marche: فرانسوی، ۱- پهلوانی سرود،

۲- گامِ سر بازی، ۳- روش، رفتار، ۴- گام

مارشال: Maréchal: فرانسوی، سپهبد

مارشال: Marshal: انگلیسی، ۱- خوانسار،

۲- شهر بان، در امریکا، ۳- دادگزار

مار شکلی: مار کُری (فرهنگ فنی)

مارش گس: Marsh gas، انگلیسی (= گاز

مرداب، فرهنگ فنی)، دَم

مارش لند: Marsh land: انگلیسی، زمین

ماندابی (فرهنگ فنی)

مار عینکی: مار آینکی، کَفچه مار، گَرزه مار

مار قشیشا: بنگرید به مرقشیشا

مارك: Mark: آلمانی، شهر وای آلمانی

مارك: Marque: پارسی لاتینی گشته؟ ماریک

(= علامت، نشانه، فرهنگ پهلوی)، نشان،

داغ، آنگ، آنک (عمید)

مارین دی بازیت: Marine deposit: انگلیسی

(= رسوب دریایی، فرهنگ فنی)، نهشت

دریایی

مارین کُریز: Marine corps: انگلیسی،

تفنگداران دریایی (واژه نامه دریانوردی)

مازاد: فزونی (فرهنگستان)، بازمانده

مازاغ: برگرفته از چمراس: مازاغ البَصَر و

ماطغی (غیاث اللغات)، چشم برنگرداند

مازج: آمیزنده (آندراج)

ماساژ : Massage : فرانسوی، مُسْت و مال،

نَرمِگری

ماساکر : Massacre، فرانسوی، کُشتار

بی پناهان، کُشتار

ماسَبَق : ۱- گذشته، پیشین، ۲- آنچه گذشته

ماسِک : نگاهدارنده

ماسک : Msaque، فرانسوی، ۱- روبوشه،

روبند (سعید نفیسی)، ۲- سَر و ریخت (سعید

نفیسی)

ماسِکِ شمشیربازی: رویاس

ماسِکِ ضِدْ گاز: پاد ویشِفَه (ویشِفَت = گاز)

ماسِکُولِ اِسپینِدِل : Muscul spindle

انگلیسی (= دوك عضلانی، واژه نامه تربیت

بدنی)، دوكِ ماهیچه‌ای

ماسکولِرِ اِندورنس : Muscular-endurance

: انگلیسی (= استقامتِ عضلانی، تربیت

بدنی)، تاب آوردِ ماهیچه‌ای

ماسکولِرِ دیستروفی : Muscular dystrophy

انگلیسی (= تحلیل عضلانی، واژه نامه تربیت

بدنی)، آب شدنِ ماهیچه‌ای، واَرَفَتِ ماهیچه

ماسِکَه: ماسِکه در فارسی، ۱- نگاهدارنده، ۲-

نیام‌زَه: نیامی که روی زَه یا کُره‌رامی پوشانَد، ۳-

پیشخوراک

ماسَلَف: گذشته

مازِح: بَزَلَه‌گوی، لوده

مازِحَه، مازِحَه در فارسی: مؤنثِ مازِح: زنِ لوده،

زنِ بَزَلَه‌گوی

مازِریون: معذریون، ماذِریون: Mazereum،

لاتینی فارسی گشته، هَفَت بَرگ (برهان)،

تا بَمَك، از گیاهان

مازِن: تَخْمِ مور

مازوت : Mazout، از روسی، نَفَتِ سیاه

مازوخیسم: مازوشیسم Masochisme،

فرانسوی، برگرفته از نام - L. Von Sacher

Masoch، نویسنده‌ی اتریشی در سده‌ی

نوزدهم، وَرَنِ خودآزاری

مازور: کرمخواره، از پَرندگان

مازی: ۱- سِتَمِگر، ۲- ناسازگار (بهره از

لاروس)

مازِیَه: بَرَتِری، فزونی (لاروس)

ماژور : Major: فرانسوی، ۱- سَرگُرد، دَر

آرتش، ۲- یاوَر در شهربانی

ماژوریتَه : Majorité: فرانسوی، ۱- بیشینگی،

۲- باآلندگی، بُرنایی

ماژولیک : Majolique : فرانسوی، چینی

ایتالیایی

ماساریقا: از Mesintéron، یونانی تازی

گشته، روده بَند (فرهنگستان)

- ماسوی: ماسوادر فارسی: جُدا از جُز  
 ماسوی الله: جُز خدا (فرهنگستان)  
 ماسیف Massif: فرانسوی، غنده  
 (فرهنگستان)، آنبوه  
 ماشاء الله: به نام ایزد (بهره از برهان)، بنامیزد  
 (آنندراج)، زهی مالیده رویت لاله را گوش،  
 بنامیزد، زهی خط و بُناگوش (امیر خسرو)،  
 چشم بد دور، چونت آراست ای غلام ایزد؟  
 چشم بد دور، وه، بنامیزد (سنائی)  
 ماش: سنسکریت تازی گشته، ماش  
 ماشا: سُریانی تازی گشته، آماسِ خونی  
 ماشطه: ماشطه در فارسی، زنِ شانه کننده  
 (آنندراج)، آرایشگر زن  
 ماش عطّار: منج (فرهنگ پهلوی)، منگ،  
 مونگ، از گیاهان  
 ماشقه: ۱- گبرایی، ۲- زننده ی تازیانه،  
 تازیانه زن  
 ماشله: رانِ کم گوشت  
 ماشه: از ماشا، تُرکی، ۱- اُنبر (معین)، ۲- توتِه  
 ماشه ی تُفنگ: توتِه  
 ماشین Machine: فرانسوی، ۱- دستگاه،  
 چرخین، ۲- ابزار، ۳- خودرو (= اتومبیل)  
 ماشین آلات: آهنِ ابزار  
 ماشین باری: بارکش، خودروی باری  
 ماشین بُرش: بُریتار (بهره از فرهنگ پهلوی)  
 ماشین با: خودرو با  
 ماشین پای: خودرو پای  
 ماشین تحریر: نیشکار، نویسار  
 ماشین جوجه کشی: دستگاه جوجه کشی  
 ماشین چاپ: چرخین چاپ، دستگاه چاپ  
 ماشین چاپ سنگی: چرخین چاپ سنگی،  
 دستگاه چاپ سنگی  
 ماشین چوب بُری: دستگاه چوب بُری،  
 چوب بُریتار  
 ماشین چی: چرخینگر  
 ماشین خانه: چرخینخانه  
 ماشین کردن: نویسدن  
 ماشین نویس: نویسگر  
 ماشین نویسی: نویسگری  
 ماشینی: چرخینی  
 ماشینیسْت Machiniste: فرانسوی، ۱-  
 چرخینگر، ۲- تراشکار (فرهنگ فنی)  
 ماشینیسْم Machinisme: فرانسوی،  
 ۱- چرخینگری، ۲- چرخینکاری، ۳-  
 چرخین گرو  
 ماشیه: ۱- ستور، چهارپا (لاروس)، ۲-  
 پُر فرزند  
 ماصات: ماهیان دهان گرد، دهان گردان



(لاروس)

ماَصَدَقْ: کاهیده‌ی ماصَدَق علیه، ۱- آنچه  
دُرُسْت درآید، ۲- حَم (= مفهوم)

ماصِر: پرده، دیوار

ماصِغ: ۱- آب شور، آب تیره، ۲- آب روشن، از  
واژگانِ دوپهلو، ۳- سِری شونده، ۴- درخشنده  
(بهره از آندراج)

ماضِر: شیر ترش (لاروس)

ماضِغ: خائنده

ماضِغان: دوخائنده

ماضِغَة: ماضِغ در فارسی، مؤنث ماضِغ، و،  
گول، نادان

ماضِی: ۱- گُذَسْته، ۲- بُرّان، ۳- دَرگُذَسْته،  
پیشین، ۴- کار بُر

ماضِی أَبَعَد: گذشته‌ی دورتر

ماضِی أَبَعَد مُسْتَمَرّ: گذشته‌ی دورترِ پیایی

ماضِی استمراری: ماضِی ناقص: گذشته‌ی دَر  
کاری

ماضِی استمراری، به توالی عادت: گذشته‌ی  
هُمارِگی

ماضِی استمراری، ماضِی مُتَمَنّی: گذشته‌ی ای  
کاشی

ماضِی التِزامی: گذشته‌ی شایدی

ماضِی بَعید: گذشته‌ی دور

ماضِی مُطَلَق: گذشته‌ی فَرَاگیر

ماضِی مُقَدَّم: گذشته‌ی پیشینگی

ماضِی نقلی ثبوتیه: گذشته‌ی نگذسنه

ماضِی نقلی حُدُوثیه: گذشته‌ی گذشته

ماضِیَة، ماضیه در فارسی، مؤنث ماضِی: گذشته  
(غیاث اللغات)

ماطِر: بارانی، روزِ بارانی (لاروس)

ماطِر شِلَبَه Madreelva: اسپانیایی تازی

گشته، پَلاخور (= پیچ امین الدوله، گویش  
گیلکی)، از گیاهان

ماطور: آب بند

ماطونین: یونانی تازی گشته، گیاه بارزد  
(برهان)

ماعدا: ۱- گذشته ۲- به جز

ماعِر: ۱- بَز، يَك بَز (لاروس)، ۲- پوستِ بَز  
(آندراج) ۳- دُرُشت اندام، مُرد

ماعِر کشمیر: بَز کشمیر (لاروس)

ماعون: ۱- دَه يَك، دَه يَك دارایی (= زکوة مال)  
۲- مانه (= اسباب خانه) ۳- کالا ۴-

فرمانبرداری ۵- يَك بَند پانسدَبرگی (بهره از  
لاروس) ۶- نام یکی از سیمنادهای نَبی (=

سوره‌های قرآن)

مافات: از دَست رفته، گذشته

ما فوق: ۱- بالا دَست (فرهنگستان) ۲- بالاتر

مافی البال: درونه، درنه‌ها

مافی الصمیر: درنه‌ها، درونه، سوزیان (برهان)

مافی الفؤاد: دردل

مافیة: آن چه در اوست، آن چه در آن است

مافیها: آن چه در آن است

ماق: پارسی است، ماغ، آوای گاو، جَنج

(برهان)

ماقبل: پیش از آن، پیشین

ماقبل تاریخ: پیش از کارنامه، فرابیشین

ماقبل تاریخی: فرابیشینی

ماقل وذل: کوتاه‌روشنگر، کوتاه‌رهنمای

ماقوت: پارسی است، ماغوت، گونه‌ای آردینه

از نشاسته و شکر

ماکادام Macadam: انگلیسی، ۱- سنگ

شِکسته (فرهنگ فنی) ۲- آژیانه (=

سنگفرش، برهان)

ماکارونی: ماکارنی، Macorni، ایتالیایی،

رشته‌فرنگی

ماکان: ۱- آن چه که بود (معین) ۲- آنچه بدان

نامیده می‌شد

ماکت Maquette: فرانسوی، ۱- پیشساز ۲-

گرتِه

ماکر: پَسفَرِدا، پارسی است (برهان)

ماکر: ۱- تَرَفَنَدِگَر ۲- بدسگال

ماکرو: انگلیسی از Macro لاتینی، دُرشت،

بزرگ، چون پیشوند به کاررود

ماکرواستراکچر Macro structure:

انگلیسی، دُرشت ساختار (فرهنگ فنی)

ماکروسکوپیک Macroscopic: انگلیسی،

دُرشت بینی (فرهنگ فنی)، چشم‌دید

ماکروسیستم Macrosystem: انگلیسی، مه

سازگان (واژه‌نامه محیط زیست)

ماکروسیسمیک Macrosismique:

فرانسوی، مه‌لرزه‌ای (قریب)

ماکروفاج Macrophage: فرانسوی،

دُرشتخوار (فرهنگستان)

ماکروکزم Macrocosm: انگلیسی (= عالم

لایتناهی، فرهنگ فنی)، از Macro لاتینی به

آرش بزرگ یا کلان Cosmos به آرش گیتی،

کلانگیتی

ماکروگراف Macrograph: انگلیسی (=

نقشه‌و تصویر درشت، فرهنگ فنی)، کلاننگاره

ماکروگرافی Macrography: انگلیسی،

دُرشت نویسی (فرهنگ فنی) ۱- کلان نویسی

۲- کلان نگاری

ماکزیمم: ماکزیموم Maximum، فرانسوی،

بیشینه (فرهنگستان)

ماکزیموم کوانتیتی: Maximum quantity،

مغناطیس - کُره، واژه‌نامه محیط زیست)،  
رُبا یادک

ماگنتومیتِر Magnetometer، انگلیسی،  
آهنرُ با سنج (بهره از فرهنگ فنی)، چُنْبَک سَنج  
ماگنتیزم: Magnetism: انگلیسی (=)  
خاصیت مغناطیسی، فرهنگ فنی)، آهنرُ بایش،  
چُنْبَکس

ماگنتیک Magnetic: انگلیسی، آهنرُ بایی  
(فرهنگ فنی)، چُنْبَکی

ماگنتیک آتراکشن Magnetic attraction:  
انگلیسی، رُباش چُنْبَکی

ماگنتیک آمپلیفایر Magnetic amplifier:  
انگلیسی (= تقویت کننده‌ی مغناطیسی،  
فرهنگ فنی)، توانفزای چُنْبَکی

ماگنتیک اینتنسیتی Magnetic intensity:  
انگلیسی (= شدت مغناطیسی، فرهنگ فنی)،  
بیش چُنْبَکی

ماگنتیک بریک Magnetic brake: انگلیسی  
(= ترمز مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بازدار  
چُنْبَکی

ماگنتیک پرمیابیلیتی - Magneic permeabil-  
ity: انگلیسی (= ضریب نفوذ مغناطیسی،  
فرهنگ فنی)، تراوایی چُنْبَکی

ماگنتیک پول Magnetic pole: انگلیسی (=

انگلیسی (= مقدار بیشینه. فرهنگ فنی)،  
بیشین مایه

ماکزیموم های Maximum hight: انگلیسی  
(= ارتفاع بیشینه، فرهنگ فنی)، بیشین  
بالست

ماکسول Maxwell: برگرفته از نام ماکسول  
گیتیک دان انگلیسی، یکان شار آهنرُ بایی  
ماکسی Maxi: انگلیسی، دامن بلند (فرهنگ  
نوین پیوسته)

ماکل Macle: فرانسوی، دوکانه (قریب)  
ماگازین: Magazine، فرانسوی، هفته‌نامه،  
ماهنامه، واره‌نامه (= فصلنامه)

ماگدالینین Magdalinen: فرانسوی،  
واپسین پارینه سنگی

ماگما Magma: فرانسوی، تفتال (قریب)  
ماگنت Magnet: انگلیسی، آهنرُ با (فرهنگ  
فنی)، چُنْبَک (برهان)

ماگنتو Magneto: انگلیسی (= آهنرُ بای  
دائمی، فرهنگ فنی)، پَتَانرُ با (پَتان = دائمی،  
دائم، پهلوی)

ماگنتوستاتیک فیلد Magnetostotic field:  
انگلیسی، میدان آهنرُ بایی (بهره از فرهنگ  
فنی)

ماگنتوسفر Magnetosphere: انگلیسی (=

- انگلیسی، رویشِ آهنربایی (بهره از واژه نامه دریانوردی)
- ماگنتیک فلو Magnetic flux: انگلیسی، شارِ آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)، شارِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک فورس Magnetic force: انگلیسی، نیروی آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)، چُنْبَکِ نیر
- ماگنتیک فیلد Magentic field: انگلیسی، میدان آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)، چُنْبَکِ رَس
- ماگنتیک کُر Magnetic core: انگلیسی، هسته‌ی آهنربا (فرهنگ فنی)، چُنْبَکِ ناف
- ماگنتیک کِلَاج Magnetic clutch: انگلیسی (= کلاچ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بَرَجَه‌ی چُنْبَکِ
- ماگنتیک کُمپاس Magnetic compass: انگلیسی (= قطب‌نمای مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخ‌نمای چُنْبَکِ
- ماگنتیک کورس Magnetic course: انگلیسی، راه آهنربایی (بهره از واژه نامه دریانوردی)، چُنْبَکِ راه
- ماگنتیک کویل Magnetic coil: انگلیسی، سیم‌پیچ آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)
- ماگنتیک مَریدِنز Magnetic meridians: قطب مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک پولاریزیشن - Magnetic polarization: انگلیسی، (= قطبی شدن مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخی شدنِ چُنْبَکِ، میخشِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک تِیپ Magnetic tape: انگلیسی، نوآر آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)، نوآرِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک دِنسِیْتِی Magnetic density: انگلیسی (= تِکائُفِ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، چِگالِیِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک دِوِیْشِن Magnetic deviation: انگلیسی (= انحراف مغناطیسی، واژه نامه دریانوردی)، اُربیشِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک دِیرِکْشِن Magnetic direction: انگلیسی (= جهت مغناطیسی، واژه نامه دریانوردی)، راستای چُنْبَکِ
- ماگنتیک رِکُوردر Magnetic recorder: انگلیسی (= وسیله ضبط مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بایگارِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک سرکُوئِی Magnetic circuit: انگلیسی (= مدار مغناطیسی، فرهنگ فنی)، پایِکِ چُنْبَکِ
- ماگنتیک سوئِپِیْنِگ Magentic sweeping: انگلیسی، سیم‌پیچ آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)

- انگلیسی، نیمروزانِ آهنربایی (بهره از واژه‌نامه‌ی دریانوردی)
- ماگنتیک مومِنت : Magentic moment
- انگلیسی، گِستاورِ آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)
- ماگنتیک نیدل : Magntic needle : انگلیسی
- (= عقربه‌ی مغناطیسی، فرهنگ فنی)، گزُده‌ی آهنربانی
- ماگنتیک هیستریسیس : Magnetic hys-terisis : انگلیسی، پَس ماندِ آهنربایی (بهره از فرهنگ فنی)
- ماگنولیا : Magnolia : لاتینی، زیبار، از گیاهان ماگنولیای زمستانی؛ زیبارِ زمستانی، از گیاهان
- ماگنیفای : Magnify : انگلیسی، بزرگ کردن، دُرُشت کردن (فرهنگ فنی)
- ماگنیفایر : Magnifier : انگلیسی (= عَدَسی، فرهنگ فنی)، بنگرید به عَدَسی
- ماگنیفایینگ پاور : Magnifying power : انگلیسی، توانِ بزرگ‌نمایی (بهره از فرهنگ فنی)
- مال : ۱- هیر، آورتِیاک، خواستَک (فرهنگ پهلوی)، خواسته (برهان)، دَاره (آندراج) ۲- از آن ۳- توان، دردانش انگارِش ۴- کالا ۵-
- سُتور، چاربا
- مالاریا : Malaria ، ایتالیایی، تَب‌لَرز، از بیماری‌ها
- مالُ الاجارَة : سَلاکِ بَها
- مالاکوپتریژین : Malacoptérygiens
- فرانسوی، نَرم‌بالِگان (فرهنگستان)
- مالاکیت : Malachite : فرانسوی از Malakhitês یونانی (= مَمرَس سَبز، قریب)، آرژَن سَبز، سَنگِ مِس (فرهنگ فنی)
- مالُ التَّجارَة : کالا (فرهنگستان)
- مالُ السَّلاح : زینَه خَراج
- مالُ المُصالحَة : هیرسازش
- مال آمیر : ایدَه (فرهنگستان)، نام جایی است
- مالایطاق : قَراتوان
- مالایَعنی : ۱- بی مَانک (مانک = معنی)، بی آرش ۲- بیهوده (= باطل)
- مالاینَحَل : ناگشودنی
- مالئِابیلیتِه : Malléabilité : فرانسوی، چَکُشخواری (قریب)
- مال بخش : دارِه بخش، خواستِه بخش
- مال بَند : ستوربَند
- مال پَرسَت : هیر پَرسَت، هیر باره
- مال پَرسَتی : هیر پَرسَتی، هیر بارِگی، داره پَرسَتی

مالت Malte: برگرفته از نام گزیرِکِ مالت،

مالت، دامتب

مالت Malt: انگلیسی، جَوَانِه، جَوَانِه‌ی جُو

مالت Mallet: انگلیسی، بُتْکِ چوبی (فرهنگ

فنی)

مالتج: پارسی تازی گشته، ماله، از ابزارهای

ساختمانی (آندراج)

مالج: سُور، تَمَکِین (غیاث اللغات)

مالخانه: هیرخانه، آبیار

مال خر: ۱- سُتورخر ۲- دُزدی خر

مالخولیا: بنگرید به مالیخولیا

مال داده: ۱- خریده ۲- لالا (= غلام)، برده

مال دار، مالدار: ۱- وسخواستک، خواستاکمند

(فرنگ پهلوی)، توانگر ۲- چارپادار

مال داری: ۱- آفسزاری (فرهنگ پهلوی)،

توانگری ۲- چارپاداری، سُتورداری ۳-

دامپروری

مال دوست: ۱- زَرَبَنده (برهان) ۲- زُفت

مال رو: سُتوررُو

مال زاده: ۱- جافزاده، مُوله‌زای ۲- زَن جنده

مال صاحب مُرده: وَخِسم، هم آوای زَخِسم

(گویش افغانی)

مال صامت: هیرخاموش، زَروسیم (آندراج)

مال ضامین: گِروی

مالج: تَباهکار (آندراج)

مال غائب: ۱- هیر بی خاوند ۲- هیر زَنهاری

مالتج: پارسی تازی گشته، ماله (آندراج)

مالک: ۱- خویشنیتار، خاوند، دارا، داشتار،

دارناک (فرهنگ پهلوی) ۲- فرمانروا

مال کاسب: ۱- کالای آرزان ۲- کالای

ماندنی

مال کاسد: کالای کم فروش

مالک الحزین: بُوتیمار، از مُرغان آبی،

فرمخورک

مالک الرقاب: خداوندِ گردَنان، فرمانروا،

گردن‌دارنده (آندراج)

مالک القلوب: خداوندِ دل‌ها

مالک رقابِ الأمم: خداوندِ مردمان، خداوند

زانیچان

مالکی، مالکی در فارسی: کسی که در کیش از

مالک پیروی می‌کند

مالکیّت: در تازی نیامده، خویشنیتاری

(فرهنگ پهلوی)، خاوندی، داشتاری

مالکین: (تک: مالک)، خاوندان، داشتاران

مالکِ یومِ الدّین: خداوندِ رستخیز

مال گُزار: هیرگزار

مالِ مردم خور: بالاکش

مالِ مردم خوری: بالاکشی

- مال: مَن: مَنیک (فرهنگ پهلوی)  
مال: مَنقُوله: جای‌داد (گویش افغانی)  
مالنخولیا: پَنگَرِید به مالخولیا  
مال نِگهدار: هیر پانک (فرهنگ پهلوی)  
مال نوتَریشِن: Malnutrition: انگلیسی (= سوء تغذیه، واژه‌نامه محیط زیست)، بدخوری  
مالواسه: Malvacées: فرانسوی، پَنیرکیان (فرهنگستان)  
مالی: ۱- پُرکُننده ۲- پُرشونده (غیاث اللغات)  
مالی: Mèli: یونانی تازی گشته، آنگبین  
مالیا: از Mélas، یونانی تازی گشته، سیاه  
مالیات: دَر تازی نیامده، خَراج (پهلوی)، باژ (لغت فرس)، ساو (لغت فرس)، به بیچارگی  
باژ و ساو: گران، پذیرفت با پاره‌ی بیکران (فردوسی) (در بسیاری از شاهنامه‌ها پاره را که برابر بارشوة تازی است نادانسته برداشته و هدیه را به جایش گذاشته‌اند)  
مالیات پِده: باژ برداز  
مالیات پَر فروش: فُروش‌باز  
مالیات بَگیر: بازگیر، ساوستان  
مالیات غیر مُستقیم: فَراباژ  
مالیات فَرَدی: گَزیتک (فرهنگ پهلوی)، باژ  
سَرانه، سَر باج  
مالیات مُستقیم: سِتد باژ
- مالیبیل: Malleable: انگلیسی، چکشخوار (فرهنگ فنی)  
مالیبیل آیرن: Malleable iron: انگلیسی، آهن نرم، آهن چکشخوار (فرهنگ فنی)  
مالیخولیا: از Melancholia لاتینی به آرشِ دِریم، سیاه، (دِریم = بَلغم، فرهنگ پهلوی)، سیادِریم، کَرَنجُو (برهان)  
مالیخولیایی: Mélancolique، فرانسوی، سیادِریمی، کَرَنجویی  
مالیطرنا: Melantéria، یونانی، زاگ سِیز  
مالیّه: ۱- دارایی (فرهنگستان) ۲- خواسته، مامان Maman فرانسوی، ۱- مام، مادر ۲- دلپسند، تودل برو ۳- چنده، جاف  
مامانی از فرانسوی، تودل برو، لَوَند  
مامَضی: آنچه گُذشت، گُذشته  
مامَقِ سفلی: مامِک پایین (فرهنگستان)، نام جایی است  
مامَقِ علیا: مامِک بالا (فرهنگستان)، نام جایی است  
ماموت: Mamouth: فرانسوی، فَرپیل  
ماموس: این واژه در فرهنگ لاروس بارسی تازی گشته دانسته شده، در هیچ یک از فرهنگ‌ها یافته نشد، آتش، آتشدان  
ماموگرافی: Mammographie: فرانسوی،



- بستان آزمایی  
مامولوژی Mammologie : فرانسوی،  
پستاندارشناسی  
مامیثا: سُرِیانی تازی گشته از میثا، ۱- پِژول  
آهو (= مامیثای صحرایی) ۲- خَشخاش تیغی  
(= مامیثای روغنی)  
مامیران: پارسی تازی گشته، مَرمیران، میر  
میران، از گیاهان (معین)  
مانا Mana: فرانسوی از پوِلنزی به آرش نیرو،  
پرانیرو  
مانتو Manteau: فرانسوی ۱- روپوش (سعید  
نفیسی) ۲- نیام ۳- شِنل  
مانحنُ فیه: آن چه در آنیم  
ماندِلین Mandoline: فرانسوی، هِشتار، از  
سازها  
ماندیبول Mandibule: فرانسوی، زُفره  
(فرهنگستان)  
ماندراغوراس: ماندراغوراس، Man-  
dragoras، لاتینی تازی گشته، مهر گیاه  
(معین)  
مانژ Manège: فرانسوی، آسپَرَس  
مانع: ۱- سِپَر، سِپَر (فرهنگ پهلوی)،  
خَشکاب (برهان)، بازدار، بازدارنده ۲- چَشَم  
تَنگ (لاروس)
- مانع آمَدَن: پَتَرانیدن (فرهنگ پهلوی)، باز  
داشته کردن  
مانع تراشیدن: سَنگ انداختن، بَهاَنه تراشیدن  
مانع شدن: بازداشتن  
مانِعَة: مانِعَه در فارسی، مَونث مانع، بَنگَرید به  
مانع  
مانِعَة الجَمع: رَمَن ناشُدنی، ناہمایی  
مانِعَة الخُلُو: رَمَن شُدنی، باہمایی  
مانِکَن Mannequin: فرانسوی، ۱- بالادیس  
۲- نُوپوش، زن یا مردی که پوشاک تازه دَرآمده را  
دَربر می کند و آن را به نمایش می گذارد  
مانگلای: مغولی، ۱- پیشانی، پیشانی سِپاه  
۲- پیشسِپاه (= مُقَدَّمَة الجیش)  
مانولیا: بَنگَرید به ماگنولیا  
مانوئی: مانوئی در فارسی: زَنَدیک (فرهنگ  
پهلوی)، پیرویِ مانی، مانی گِرا  
مانوئی طَبع: ۱- زَنَدیک سِرِشت ۲- پُر نِگار  
مانوِیون: (تک: مانوئی)، زَنَدیکان، پیروان  
مانی، مانی گَریان  
مانوِیَة: مانوِیت در فارسی، مانوِیه در فارسی،  
زَنَدیکی، زَنَدیکی گَری، مانی گِروی  
مانوِیین: (تک: مانوئی)، زَنَدیکان، مانی گَریان  
مانی Manie: فرانسوی بر گرفته از Mania  
لاتینی، بَنگَرید به مانی

مانیا Mania: لاتینی تازی گشته ۱- دیوانگی

۲- شیفَتگی ۳- مُردم آزاری، کُژدمِ سرشتی

مانیپوری: مانیپوری، یکی اوشت‌های

(وشت = رقص)‌های چهارگانه‌ی تَرادادی هند

مانیتیت Magnetite: فرانسوی، زنگار

آهنربایی  $\text{Fe}_3\text{O}_4$ ، زنگ‌آهنربا

مانیتیزور Magnétiseur: فرانسوی،

خواب‌نیثار، رُبا یا

مانیتیسیم Magnétisme: فرانسوی،

خواب‌نیثاری، رُبا‌بندگی

مانیکور Manicure: فرانسوی، دَست‌آرای

(بهره از فرهنگ فرانسه به فارسی سعید

نفیسی)

مانیکور کردن: دَست‌آراستن، ناخن‌آراستن

ماوراءالنهری: وَرزرودی، وَرارودی

ماوراءبحار: وَرزدریا

ماورد: از ماء‌الورد، گلاب

ماوضع‌له: آرشِ واژه‌زای، مانکِ واژه‌ساز

ماوقع: آنچه گذشته، رویداد

ماوِیة: ۱- آینه ۲- شیرابه‌ی گیاهی (لاروس)

ماه: آب (لاروس)

ماهج: ۱- شیرتَنک ۲- شیرِ ناب ۳- پیه‌تَنک

ماه جبین: ماهِ پیشانی

ماهجه خیمه: ماهجه‌ی چادر

ماهجه رایت: ماهجه‌ی دُرُفش

ماهجه عَلم: ماهجه‌ی پَرچَم

ماهز: هوشناس، هو دَست، وَرَنک، فَراسخت،

وَرچان، آزوموتک (فرهنگ پهلوی)، وَرچَم،

آزموده، اُستاد، کاردان، کارشناس، زِبَر دَست،

چیره کار

ماه‌رانه: وَرچانیک (پهلوی)، کارشناسانه،

اُستادانه، وَرچمانه (وَرچَم = خیره = ماهِر،

گویش کلیدری)

ماه سحاب‌آلوده: ماهِ مه‌آلوده

ماه سیما: ماه‌روی

ماه طَلعت: ماهِ رُخسار

ماه قَصَب‌پوش: ماهِ یا نه پوش (یا نه = کُتان)

ماه کُنعان: پاژ نام یوسفؑ

ماه لقا: ماه‌چهره

ماه مصنوعی: ماهواره

ماه مُقَتَّع: ماهِ نخشب، ماهِ خودپوش

ماه مَنظَر: ۱- ماهتا ۲- ماه‌چهر

ماهو: چیست آن؟

ماه‌وبذاتة: پارسی تازی گشته، ماه‌بدانه،

ماه‌ودانه، از گیاهان

ماهوت: هندی، در هندی به آرش پیلان، چون

پارچه‌ای است با نگاره‌ی پیل و پیلان (معین)،

اَکسون (برهان)، اطلس و اَکسونِ مجنون

پوست است، پوست پوشد هر که لیلی دوست  
است (عطار نیشابوری)

ماهوت پاك ڪُن: گردبَر

ماه وَرَق: ماهِ برگ، گواژ: پَسَر

ماهِيَّات: (تک: ماهِيَّة)، اوچيزيان (برهان)،

چيشی ها (فرهنگ پهلوی)، چِستی ها

ماهی برقی: ۱- اَزْدَر ماهی ۲- کَهْرُ بَماهی

ماهی بلورین: ماهی مَهایه، گواژ: انگِشَت

دلدار

ماهيجير: پارسی تازی گشته، ماهیگیر

ماهی صلور: ماهی سلور از Silure فرانسوی،

ماهی اَسبَلَه

ماهی صوف: ماهی سوف

ماهی طَلایی: ماهی تَلایی: ۱- شمشیر ماهی

۲- ماهی تالاب (= ماهی حوض)

ماهی عَنبر: کاشالو Cachalot، بَنگرید به

کاشالو

ماهی قُبَاد: در سَتِ آن ماهی غباد یا کَواد است

ماهی قِرْمَز: ماهی قِرْل آلِه: ماهی زَرین، ماهی

کِرْمَز

ماه يَماني: پاژ نام یا گواژ چهره ی پیامبر

اسلام م

ماهی مُرْگَب: ماهی زکاب

ماهِيَّة: ماهیت در فارسی، چِشی (فرهنگ

پهلوی)، چه چیز (دانشنامهٔ علانی)،

اوچیزی (برهان)، اَوچیز، هَر اَیَند (انجمن آرا)،

چِستی (فروغی)

ماهِيَّت بَسِيْط، بَسِيْطَه: چِستی يَلَه، چِستی

نیامیخته

ماهِيَّت مُجَرَّد: چِستی به خود

ماهِيَّت مَخْلُوْط، مَخْلُوْطَه: چِستی آمیخته،

چِستی به تاوَر (تاوَر = عَرَض)

ماهِيَّت مَرسلَه = ماهِيَّت مُجَرَّد: چِستی به خود

ماهِيَّت مُرْگَب: چِستی آمیزه

ماهِيَّت مِّن حَیْثُ هِيَ: چِستی زادی

مَایَتَحَلَّل: آن چه گواریده می شود، گواریده

مَایَتَعَلَّق يَه: آن چه پِدا ن وابسته

مَایِج: در تازی مانج: کوه دار، کوهه زَن (کوهه

= موج)

مَایَحْتَاج: دَر بَایست (فرهنگستان)، دَرواژ

(آنندراج)، وَنکول (برهان)

مَایَحْتَاج مُسَافِر: زَفَر (برهان)، بارو بُنه

(آنندراج)

مَایِج: در تازی مانج: آبگو نه (فرهنگستان)،

رَوان

مَایَها: (تک: مَایَئَه)، آبگو نگان

مَایِج چَسَبَنده: زَنجَب (گویش بخارایی)

مَایِج دِماغی نَخاعی، مَایِج دَرَوَن رَجم: آبَنَدَر

- (بهره از فرهنگ پهلوی)  
 مایَعَرَفُ: آنچه شناخته شد  
 مایع کردن: مایع گرداندن، ویتاختن (فرهنگ پهلوی)  
 مایعَه: در تازی مایعَه، مؤنث مانع، آبگونه  
 مایَقَرَأُ: آنچه خوانده می شود  
 مایکروویو: Microwave، انگلیسی، ۱- ریز کوه ۲- زودبَر  
 مایکون: آنچه خواهد بود  
 مایل: در تازی مائِل: ۱- گرای (فرهنگ پهلوی)، گراینده ۲- خمیده ۳- یازیده، دِلکشال (گوش کِلدیری)، خواستار، خواستارمَند (فرهنگ پهلوی)  
 مایل آمدن: ۱- کِج شدن، خمیده شدن ۲- خواستار شدن  
 مایل به سیاهی: چَرِدِه (برهان)  
 مایل شدن: ۱- اُگرای (فرهنگ پهلوی)، گراییدن ۲- کِج شدن، خمیدن  
 مایل گردیدن = مایل شدن  
 مایله: مائله در تازی، مؤنث مائِل، بنگرید به مایل  
 مایَمَلُک: آنچه هیر شود، دارایی  
 مایو Maillot: فرانسوی، شِنابُوش، لُنگوته  
 مَات، مَنات، سَدگان (فرهنگستان)
- مُواتاة، مَوَاتات در فارسی: سازش  
 مَآثِر: (تک: مَآثَره)، نیکشاهی (آندراج)  
 مَآئِم: (تک: مَآئِم، مَأمَته)، بَرّه کاریها  
 مَؤائِم: دَرَنگی، آهسته رُو  
 مَآجِر: (تک: مَآجِر)، سَلاکی ها  
 مَآخَذ: (تک: مَآخَذ)، خاستگاه ها، سرچشمه ها  
 مُوَاخَاة: مُوَاخات در فارسی: بَر آدری، یگانگی  
 مُوَاخِذ: سَر زَنشگر، بازخواهنده  
 مُوَاخَذَة، مُوَاخَذت در فارسی: سَر زَنش، کوبش  
 بازخواست  
 مُوَاخِذِه در فارسی: مُوَاخَذَة در تازی، بنگرید به مُوَاخَذَة  
 مُوَاخِذِه شُدن: ۱- بازخواست شُدن ۲- کِیْفَر دیدن  
 مُوَاخِذِه کَرْدَن: ۱- بازخواست کردن ۲- کِیْفَر دادن، به سزای رساندن  
 مُوَاخِذِین: ۱- (تک: مُوَاخِذ)، بازخواهندگان  
 سَر زَنشگران  
 مَآدِب: (تک: مَآدِبَة)، مِزدها، خواران ها (= ولیمه ها، فرهنگ پهلوی)  
 مَآذِن: (تک: مَآذَنَة)، کُلْدسته ها  
 مَآرِب: (تک: مَآرِبَة، مَآرِبَة)، نیازها  
 مَآکِل: (تک: مَآکِل)، خورِش ها، خوراک ها، خوردنی ها

- مُؤَاكَلَة: مُؤَاكَلِه در فارسی: همخوراکی،  
 مَال: ۱- فرجام، انجام کار ۲- بازگشتگاه  
 مَالًا: سَرانجام، به فرجام  
 مَال اندیش: فرجام نگر، به پایان اندیش، آینده  
 اندیش، آینده نگر  
 مَال اندیشی: فرجام نگر، آینده نگر  
 مَال بین: فرجام بین  
 مَالِف: (تک: مَالِف)، خوی انگیزان  
 مُؤَالِف: ۱- خوگیر، خوگیر ۲- هماهنگ، و،  
 نام گوشه‌ای از همایون در خنایای ایرانی  
 مُؤَالِفَة: مُؤَالِفَت: خوگری، خوگیری  
 مُؤَالِف ساختن: ۱- همخوی ساختن ۲-  
 هماهنگ کردن  
 مَالی: در تازی نیامده، فرجامین، آینده‌ای  
 مُؤَامِرَات: (تک: مُؤَامِرَة)، ۱- رایزنی‌ها، و، ۲-  
 بازخواه‌نامه‌ها، به گونه‌ی رَمَن  
 مُؤَامِرَة: مُؤَامِرَت در فارسی: ۱- رایزنی ۲-  
 پزوهش  
 مُؤَانِسَات: (تک: مُؤَانِسَة)، خوگیری‌ها،  
 دمسازی‌ها  
 مُؤَانِسَة: مُؤَانِسَة و مُؤَانِسَت در فارسی، ۱- خو  
 گرفتن، خوگیری ۲- دمسازی  
 مُؤَید: از ریشه‌ی پهلوی، اَپَتیک، همیشگی  
 (فرهنگ پهلوی)، همیشگی، جاودانی
- مأبُون: ۱- جَفته خورده (جَفته = تَهْمَت) ۲-  
 کونمرز (پهلوی)، غَرچِه (برهان)  
 مأبونی: در تازی نیامده، غَرچگی (برهان)،  
 کونمرزی  
 مأبونین: (تک: مأبُون)، غَرچگان، کونمرزان  
 مُؤْتَلَف: ۱- یگاننده ۲- یگانگاه  
 مُؤْتَلَف: یگانسته (خردناب)، سازوار  
 مُؤْتَلَفَات: (تک: مُؤْتَلَفَة)، یگانستگان  
 مُؤْتَلِف شُدَن: یگانستن  
 مُؤْتَلِفَة، مُؤْتَلِفَة در فارسی، مُؤْتَلِف،  
 یگانسته: سازوار  
 مُؤْتَم: سوک گاه  
 مُؤْتَمِر: گِردهمای  
 مُؤْتَمِن: وَاوَر، وِستاخ (فرهنگ پهلوی)،  
 اُسْتَوَان، زَنهاردار  
 مُؤْتَمِنین: (تک: مُؤْتَمِن)، وَاوَران، وِستاخان،  
 اُسْتَوَانان، زَنهارداران  
 مُؤْتَر: سُبَهِیده، سوتارده، هَناییده  
 مُؤْتَر: سَهَنَد، سوتومند، کارومند (فرهنگ  
 پهلوی)، کارسانِ نشانگذار، نوژنده (برهان)  
 مُؤْتَرَتَر: کَارَتَر (فرهنگ پهلوی)، هَنایان تر  
 مُؤْتَرَة: مُؤْتَرِه در فارسی، مُؤْت مُؤْتَر، سَهَنَد،  
 کارساز  
 مَائِم: کِیْفَر، سزای گناه

مَأْتُور: ۱- هِنَایِش بِذیر، سُهْش بِذیر ۲- کِیفر

داده، در تازی با این آرش‌ها به کار نمی‌رود

مَأْتُوم: بَرَهکار، گناهکار

مَأْجَر: سَلاکی، آن‌چه به سَلاک گرفته شود

مَأْجُور: مُزد یافته، یاداش گرفته

مَأْجُورین: (تک: مَأْجُور)، مُزدیافتگان

مَأْخُذ: سَرچشمه، خاستگاه، گِرَفْتگاه ۲- رَوش

مُؤَخَّر: ۱- پُشت، واپس ۲- پَس اُفتاده، وامانده

مُؤَخَّرات: (تک: مُؤَخَّرَة)، ۱- پَس انداخته‌ها،

پُشت مانده‌ها ۲- پایانه‌ها

مُؤَخَّرداشتن: ۱- پَس انداختن، به واپس

انداختن ۲- سِپَس آوردن

مُؤَخَّرَة: مؤَخَره در فارسی، مَونث مُؤَخَّر: ۱- به

واپس انداخته، پَس انداخته ۲- پایانه،

پایانگفت، رودرروی پیشگفتار یا سَر آغاز

مَأْخُذ: ۱- بَرگرفته ۲- گِرَفْتار، گِرَفْتار شده

مَأْخُذات: (تک: مَأْخُذَة) بَرگرفته‌ها، دریافت

شده‌ها

مَأْخُذِیَحیا: شَرْم زده، رَوَدِ بایست

مَأْخُذَة: مَأْخُذه در فارسی، مَونث مَأْخُذ،

بَرگرفته، دریافت شده

مَأْخُذین: (تک: مَأْخُذ)، بَرگرفته‌ها، گرفته

شده‌ها

مُؤَدَّب: از ریشه‌ی پارسی، آدب آموخته، آدب‌دان

مُؤَدَّب: از ریشه‌ی پارسی، آدب آموز، پَرورنده

مُؤَدَّبانه: با آدب، آدب‌مندانه

مَأَدِبَة، مَأَدِبَة، مَأَدِبَه در فارسی: مَیزد، خواران

(فرهنگ بهلوی)

مُؤَدَّبین: (تک: مؤَدَّب)، از ریشه‌ی پارسی، آدب

آموختگان، آدب‌انان

مُؤَدِّی: ۱- پَرداخته ۲- چَم (= مفهوم)، دَرَوِه

مُؤَدِّی: پَردازنده

مُؤَدِّن: بانگی، نیاخوان

مُؤَدِّنین: (تک: مُؤَدِّن)، بانگیان، نیاخوانان

مِئَدَّة: مِئَدنه در فارسی: گُلْدسته

مَأْذُون: دَسْتوری، پَرکدار

مَأْذُونین: (تک: مَأْذُون)، دَسْتوریان، پَرکداران

مَأْرَب: نیاز

مَأْرَبَة: مَأْرَبَة، مَأْرَبه در فارسی، مَونث مَأْرَب: نیاز

مُؤَرِّخ: بَنگَرِید به مُوَرِّخ

مُؤَرِّخ: بَنگَرِید به مُوَرِّخ

مِشْرَر: مِشْرَر در فارسی، از ریشه‌ی پارسی، ۱-

اِزار، شِلوار ۲- دَسْتار

مُؤَسَّس: بُنیاد یافته

مُؤَسَّس: بُنیادگُزار، بُنیادنه

مُؤَسَّسات: (تک: مُؤَسَّسَة) ۱- بُنیادها، بُنیاد

نهادها ۲- بَنگاه‌ها، سازمان‌ها

مُؤَسَّساتِ تجارتی: سازمان‌های بازرگانی،

بنگاه‌های بازرگانی

مؤسّساتِ خیریه: سازمان‌های نیکوکاری

مؤسّسات دولتی: سازمان‌های کشوری،

سازمان‌های اِواری، دیوان

مُؤسّسه، مُؤسّسه در فارسی، مۇنث مؤسس:

بنگاه (فرهنگستان)

مُؤکد: اُستوار، بی بازگشت

مُؤکد: اُستوار کُننده، اُستوار ساز

مُؤکد: به اُستواری

مُؤکد ساختن: اُستوار ساختن

مُؤکد کردن: اُستوار کردن

مُؤکد گرداندن: اُستوار گرداندن

مأكَل: خورِش، خوردنی، خوراک

مأكول: تازی از ماکولتا، سُریانی (پژوهش در

واژه‌های سُریانی)، ۱- خوارتار (فرهنگ

پهلوی)، ۲- خوردنی، ۳- خوراک، خواربار

مأكولات: (تک: مأكولَة)، خوارتارها،

خوردنی‌ها

مأكولَة: ماکوله در فارسی، مۇنث مأكول:

خوردنی، خوراک، خوارتار

مألف: خوی‌انگیز

مُؤلف: ۱- گرد آمد، فراهم آمده، ۲- نوشته،

ماتیکان، ۳- درآمیزه، زیانزدِ فرزانی، ۴- یکی از

شیوه‌های دبیره‌ی کنونی فارسی و تازی

مُؤلف: ۱- گردآورنده، فراهم آورنده، ۲-

نویسنده

مُؤلفات: (تک: مؤلّفَة)، نوشته‌ها، ماتیکان‌ها

مُؤلفات: (تک: مؤلّفَة)، گردآورندگان،

نویسندگان

مُؤلف شدن: ۱- درآمیزدن، ۲- گرد آمد شدن

مُؤلّفَة: مؤلّفه در فارسی، مۇنث مؤلف، بنگرید به

مُؤلف

مُؤلّفَة: مؤلّفه در فارسی، مۇنث مؤلف، بنگرید به

مُؤلف

مُؤلفین: (تک: مؤلف)، گردآورندگان،

نویسندگان

مُؤلم، مۇلم در فارسی: دردانگیز، دردناک

مُؤلّمَة: مؤلمه در فارسی، مۇنث مؤلم، بنگرید به

مُؤلم

مألوف: آمختِه (آندراج)، خوگران

مألوفات: (تک: مألوفَة)، آمختگان، خوگران

مألوفَة: مألوفه در فارسی، مۇنث مألوف، بنگرید

به مألوف

مأمن: پناهگاه، بولجار (آندراج)

مأمن: ۱- خُرسندگاه، شادپناه، ۲- آستانه‌ی

پیشوا

مُؤمین: باوردار، بریده، گرییده

مُؤمنات: (تک: مؤمنَة)، زنانِ گرییده،



همیشه دیدبانم، تو گویی بازخواه کاروانم	باورداران: زَن
(ویس ورامین)	مُؤْمِنُون: (تک: مُؤْمِن)، مردانِ گِرویده،
مَأموریت: در تازی نیامده، فرستاسکی،	باورداران: مرد
فرستش، پَر وانیکی (فرهنگ پهلوی)، گُمارش	مُؤْمِنَة: مؤمنه در فارسی، مؤنثِ مؤمن، بنگرید
مَأموریت داشتن: دَستوری داشتن، گمارده	به مؤمن
بودن	مُؤْمِن نهاد: باورِ سرشت، بر ویده نهاد
مَأمورین: (تک: مَأمور)، بنگرید به مَأمور	مُؤْمِنی: در تازی نیامده، باورداری، گِرویدگی
مَأمول: آرمان، آرزو، آرزو شده	مُؤْمِنین: (تک: مؤمن)، باورداران: مرد
مَأموم: پَسَماز	مَأمور: ۱- گومارتک، (فرهنگ پهلوی)، گمارده،
مَأمومین: پَسَمازان، نمازگزاران (تک: مَأموم)	گُماشته، ۲- اَپَرهان، پَر وآنک (فرهنگ پهلوی)،
مَأمون: زَنهار یافته، دَر پناه	به فرمان، فرمان یافته
مَأمون شدن: دَر پناه بودن، دَر زَنهار بودن	مَأمورِ اِحصائیه: آمارگر (فرهنگستان)
مَأمون گشتن: مَأمون شدن، بنگرید به مَأمون	مَأمورِ اِطفائیه: آتش نشان (فرهنگستان)
شدن	مَأمورِ آگاهی: کارآگاه (فرهنگستان)
مَؤن: (تک: مَؤنَة)، از ریشه‌ی پارسی،	مَأمورِ اِجراء: کاربستگر
ماهانها، خزینه‌ها، بارها، رَنج‌ها	مَأمورِ تَأمینات: کارآگاه (فرهنگستان)
مَؤنات: (تک: مَؤنَة)، از ریشه‌ی پارسی = مَؤن،	مَأمورِ تَنظیف: رُفتگر (فرهنگستان)
بنگرید به مَؤن	مَأمورِ دولتی: شَتَریکان (فرهنگ پهلوی)
مُؤنث: مادینه، ماده، زَن	مَأمورِ ساختن: گُومارتَن (فرهنگ پهلوی)،
مَآنوس: خوگر	گُماردَن
مَآنوسات: (تک: مَآنوسَة)، خوگران	مَأمورِ سَرحدی: مرزدار (فرهنگستان)
مَآنوسَة: مَآنوسه در فارسی، مؤنثِ مَآنوس:	مَأمورِ کَرَدَن: گُماردَن
خوگر	مَأمورِ وصول: وایستان
مَآنوسین: (تک: مَآنوس)، خوگران	مَأمورِ وصولِ مالیات: بازخواه، به رَاهتِ بَر

مَآوَف: مَئوف: تَبَاه، آسپیده

مُؤَل: چَم یافته، گُزاریده، وَ بَنگَرِید به تَآوِل

مُؤَل: چَم یابنده، گُزارنده، وَ بَنگَرِید به تَآوِل

مُؤَلین: (تک: مُؤَل)، چَم یابندگان،

گُزارندگان

مِئُون: (تک: مِآة)، ۱- سَدَها، ۲- سَد

چَمراسه‌ها، به سیمناد (= سوره)‌هایی گفته

می‌شود که سَد یا نَزْدِیک به سَد چَمراس (= آیه)

دارد، ۳- سَدَها

مِئُونات: مَؤونات، (تک: مَؤَنَة)، اَز رِشَهِ‌ی

پارسی، بَنگَرِید به مَؤَن

مَؤَوَنَة: مِئُونَت، مَؤَوَت، مَؤَنَة در فارسی: اَز

رِشَهِ‌ی پارسی، ۱- ماهاَنه، ۲- هَزیَنه، ۳- بارو

بُئِه، بار، ۴- رَنج، سَخْتی

مَآوِی: مَآوا در فارسی: ۱- پَناهگاه، ۲- جایگاه

مَآوِی گاه: مَآوِی گَه: ۱- زِیستگاه، ۲- پَناهگاه

مِآَة: مِئَة، مائِه در فارسی: ۱- سَد، ۲- سَدَهِ (=

قرن، فَرهَنگسَتان)

مَآهول: جایباش

مُؤید: پُشتیافَتِه، نِیر و گِرفَتِه

مُؤید: ۱- رَوشَنگَر، ۱- پُشتیبان، ۳- نِیر و بَخش،

اُستوار کُنندِه

مِئین: (تک: مِآَة)، ۱- سَدَها، ۲- سَد چَمراسه‌ها

مَآیوس: دِلسَرَد، نَومِید

مَآیوس شُدَن: نَومِید شُدَن، اُمِید بَر گِرفَتَن

مَآیوس کَرَدَن: نَومِید کَرَدَن، دِلسَرَد کَرَدَن

مَآیوس مَاندَن: نَومِید شُدَن، دِلسَرَد شُدَن

مَآیوسَة: مَآیوسَه در فارسی، مَؤَنَت مَآیوس،

نَومِید

مَآیوسی: دَر تَازِی نِیامَدِه، دِلسَرَدِی، نَومِیدِی

مَآیوسین: (تک: مَآیوس)، نَومِیدان

مِباءَة: ۱- جَایباش، ۲- کُندو، ۳- اَغِل، ۴-

زَهدان

مِبات: شَب گُذراندَن (غِیاث اللغات)

مِباءَة: مِباءَت در فارسی، ۱- راز فاشی (فَاش،

پارسی است)، رازگویی، ۲- فَرَمخوارخواهی

(فَرَم = غَم)

مِباح: رَوا، شایِست

مِباحات: (تک: مِباح)، رَواها، شایِست‌ها

مِباحث: (تک: مِباحث)، جُستارها، وَ اِوارِی

آگاهِی (بَهره اَز لاروس)

مِباحث: جُستارگَر، کَلنجاری

مِباحثات: (تک: مِباحثَة)، اوسکارِش‌ها،

جُستارش‌ها

مِباحثَة: مِباحثَة، وَ مِباحثَت در فارسی:

اوسکارِش (فَرهَنگ پهلوی)، جُستارِش،

نُوسیرَه (بِرهان)، خَویسَه (بِرهان)، کَلنجار

(گَویش فَرارودِی، گَویش مَشْهَدِی)

مُباحِثه رفتن: جُستارِ درِ گرفتن

مُباحِثه کردن: اوسکارِ دَن (فرهنگ پهلوی)،  
جُستارِ دَن، کَلنجارِ رَفْتَن (گویش فرارودی،  
گویش مشهدی)

مُباحِثین: (تک: مُباحِث)، جُستارِ گران،  
کَلنجاریان

مُباح کردن: رَوا کردن، رَوا داشتن، شایست  
دانستن

مُباحِی: مُباحی در فارسی: رَوادان

مُباداة: مُبادات در فارسی: ۱- آشکار کردن،  
نمایاندن، ۲- کین نَمایی، آشکار کردن دُشمنی  
(آنندراج)

مُبادِرَة: مُبادِرَت در فارسی: ۱- یازش، ۲-  
شِتاب، شِتابی کردن، ۳- دَلیری کردن، ۴-  
پیشی، پیشی گرفتن

مُبادِرَت کردن: مُبادِرَت نِمودن: ۱- پیشی  
جُستن، ۲- شِتابی کردن، ۳- یازیدن، دَست  
یازیدن، دَست به کار شدن

مُبادِلات: (تک: مُبادِلَة)، داد و سَدَدها، وَرَتِش‌ها  
مُبادِلَة: مُبادِله در فارسی: ۱- وَرَتِش، وَرَتِش (=   
تعویض، تَبْدیل، فرهنگ پهلوی)، ۲- داد و سَدَد  
مُبادِله کردن: وَرَتَنیدن، داد و سَدَد کردن

مُبادَة: پایاپای، سودای پایاپای

مُبادِهَة: فرو گرفتن، ناگاه گرفتن

مُبادی: (تک: مَبْدَأ)، ۱- آغازها، ۲- بُن‌ها،

ریشه‌ها، ۳- آغازها

مُبادی: مُبادی در فارسی: آشکارگر، نمایاننده  
مُبادی آداب: اَدبمند، اَدبگزار

مُبادی اَرْبعه: بُن‌های چَهارگانه، زبازند  
فرزانی

مُبادی بُرهان: آغازها، بَر و هان

مُبادی خارجی: بُن‌های بیرونی، بُن‌های  
بُرونزادی، زبازند فرزانی

مُبادی داخلی: بُن‌های درونی، بُن‌های زادی،  
زبازند فرزانی

مُبادی عالی، مُبادی عالیّه: بُن‌های بَرین

مُبادی عام، مُبادی عامه: بُن‌های پویش، زبازند  
فرزانی

مُبادی علم: بُن‌های دانشیک، بُن‌های پَر و هان،  
زبازند فرزانی

مُبادی قیاسات: بُن‌های کُرویزان

مُبار: (تک: مَبْرَة)، بَخِشش‌ها

مُباراة: مُبارات در فارسی: ۱- بیزاری از هم، ۲-  
چَشم هَم‌چَشمی

مُبارز: نَستوه، جَهان‌دیده نَستوه سالارشان،  
چوشیده دلاور نَگَهدارشان (فردوسی)،  
جَنگاور، رَزمنده

مُبارزات: (تک: مَبارَزَة)، رَزم‌ها، کارزارها

مُبَارَزَة: مُبَارَزَه، و، مُبَارَزَت در فارسی: ۱-  
کارزار، رزم، ۲- سارِنِیدن (= به مبارزه طلبیدن،  
فرهنگ پهلوی)

مُبَارَزَه خواهی: مبارزه طلبی: سارِنِیدن،  
هَمَرَم خواهی

مُبَارَزِی: در تازی نیامده، نَسْتوهی، جَنگاوری  
مُبَارَزِین: (تک: مُبَارِز)، نَسْتوهان، رَزَمَنِدِگان  
مُبَارِک:، حَفَتگاه های شُتران

مُبَارِک: هَوَبَخت، هومرواک (فرهنگ پهلوی)،  
خُنشان، باد بر تو مبارک و خُنشان، جشن نوروز  
و گوسبندکُشان (رودکی)، فرخنده (برهان)،  
فَرُخ (برهان)، همایون (برهان)، واژه ی  
خُجَسْتَه را نیز به جای مبارک تازی به کار  
می برند، آیا خُجَسْتَه، دگرگشته ی گَجَسْتَه یا  
گُجَسَتِکِ پهلوی به آرش «مَلْعُون» نیست؟

مُبَارَکات: (تک: مُبَارَکَة)، همایون ها، فَرُخ ها  
مُبَارَک باد: فرخنده باد، شادباش

مُبَارَک های: مُبَارَک پی: همایونهای، همایونگام،  
سپیدگام، تَرپای (گوش افغانی)

مُبَارک خانه: فَرُخکده، همایونخانه  
مُبَارک خَبَر: ۱- مُژده، آگاهی خوش، ۲- مُژده  
دَهَنده

مُبَارَک طَلَعَت: همایون دیدار، فَرُخچهر

مُبَارَک قَدَم: سپیدپای (آندراج)، فَرخنده پی

مُبَارَک و مَیمون: خُنستان (برهان)

مُبَارَکَة: مُبَارَکَه در فارسی، مَوْتِ مُبَارَک:

همایون، فَرُخ، و گَنَدَم درازخوشه

مُبَارَکی: در تازی نیامده، فَرخندگی، همایونی  
مُبَارَکِیَه: پیروان مبارک، برده ی اسمعیل که  
رَهْنمودی را از آن محمدبن اسمعیل بن جعفر  
صادق (ع) و فرزندان اومی دانستند (فضل بن  
شادان)

مُبَارِم: (تک: مِیرِم)، دُوک ها

مُبَاسَطَة: در فارسی: مُبَاسَطَه و مُبَاسَطَت:  
فَرَاخی و رَزِیدن، دوستی (غیاث اللغات)،  
گُشاده رویی

مُبَاسَلَة: مُبَاسَلَه در فارسی: تاخت و تاز، تاخَتَن  
مَبَاسِم: (تک: مَبِسم)، دَندان های پیشین  
(آندراج)

مَبَاسَة: تَنگدستی (لاروس)

مُبَاشِر: ۱- پاکار (گوش گیلکی)، پیشکار،  
کارگزار، ۲- خُنیاگر، نَوَازنده، ۳- گاینده، ۴-  
کارپرداز

مُبَاشِرَة: مُبَاشِرَت در فارسی: ۱- کارگزاری،  
پاکاری، پیشکاری، ۲- سَر پَرستی، ۳- جَالِش  
(برهان)، گای، آرمِش، ۴- کارپرداز

مُبَاشِرَت گَرْدَن: ۱- گَادَن، ۲- اَنجَام دادن، ۳-  
سَر پَرستی گَرْدَن

مُبَاشِرَت و مَلْزومات: کارپردازی  
(فرهنگستان)

مُبَاشِرین: (تک: مُباشِر)، پاکاران، پیشکاران،  
کارگزاران، گایندگان، نوازندگان، کارپردازان  
مُبَاصَرَة: دیدبانی

مُبَاضَعَة: در فارسی: مُباضعه و مُباضَعَت: گای،  
گادن

مُبَاعَدَة: در فارسی: مُباعده و مُبَاعَدَت: ۱- دور  
کردن، ۲- دور شدن، ۳- دوری (آندراج)

مُبَاعَلَة: ۱- زناشویی، ۲- گای

مُبَاغَاة: چهارمزی

مُبَاغَضَة: مُبَاغَضَت در فارسی: دُشمنی، دُشمنی  
با هَم

مُبَاقِل: (تک: مَبَقَلَة)، تره‌زارها (بهره از  
غیاث اللغات)

مُبَاكَاة: با هَم گریستن

مُبَاكِرَة: آمدن بامداد (آندراج)

مُبَال: ۱- پیشابگاه، ۲- چوز (= قَرَجَرَن)، ۳-

نَره (= قَضِيب مَرَد)، (بهره از غیاث اللغات) در  
فارسی کنونی به آبریزگاه یا آبخانه، مُبال  
می‌گویند.

مُبَالَاة، در فارسی: مُبالا و مُبالات: ۱- پاک  
داشتن (غیاث اللغات)، ۲- اندیشیدن، دَر  
آندیشه داشتن، ۳- وَرْزیدن، کوشیدن

مُبَالَدَة: یکدیگر را زدن، زَد و خورد  
مُبَالِغ: کوشنده

مُبَالِغ: (تک: مَبْلَغ)، مَرها، ناک‌ها (فرهنگ  
پهلوی)، اندازه‌ها

مُبَالَغَات: (تک: مُبَالَغَة)، گَزافکاری‌ها،  
گَزافگویی‌ها، مُکِیس‌ها

مُبَالَغَة: در فارسی: مُبالَغه و مُبَالَغَت: ۱- کُوش،  
۲- گَزافکاری، گَزافگویی، مُکِیس (برهان)،

مُکاس

مُبَالَغَه آمیز: گَزافگونه، مُکاس آمیز

مُبَالَغَه کردن: ۱- کُوش، کُوشیدن ۲- گَزافیدن،  
مُکاسیدن

مُبَالَهَة: گولی، بی خردی، نادانی کردن

مُبَانِي: (تک: مَبْنِي)، ۱- شالده‌ها، ۲- آندام‌ها،  
۳- زیر کِش‌ها، ۴- ساختمانی‌ها (لاروس)

مُبَانِي توسیع: شالده‌های گُسترش

مُبَانِي نِهَادَن: شالده نهادن، بُنیاد نِهَادَن

مُبَاهَاة: مُباهات در فارسی، نازش، نازیدن، به  
خود بالیدن

مُبَاهَات کردن: مُباهات نمودن: ناییدن  
(برهان)، نازیدن، به خود بالیدن

مُبَاهان: دَر تازی نیامده، در سروده‌ی سنجر  
کاشی: از لطف تو آنان که ندارند تفاخر، از  
مَرَحمت و لطف تو باشند مُباهان، نازان

(آندراج)

مُبتَدَعات: (تك: مُبتَدَعَة)، نوگذاران، نوآوران  
 مُبتَدَعَة: مُبتَدَعه در فارسی، مؤنث مُبتَدَع: نوآور،

مُباهَرَة: خودستایی

مُباهَلَة: مُباهله و مُباهَلَت در فارسی: هَم نَفَرِی،

نَفَرِی نِ کرْدَن یَکدیگر را

مُباهِی: ۱- نازک‌کننده، ۲- سَر آفران، سَر بُلند

مُباهِی: خَرِیدار

مُباهِیَة: مُباهیه و مُباهِیَت در فارسی: ۱- خَرِید و

فروش، ۲- سَر سِیرْدَن، هَم پیمان شُدَن

مُباهِیَین: (تك: مُباهِی)، خَرِیداران

مُباهِین: ناجور، ناساز

مُباهِینات: (تك: مُباهِینَة)، ناسازی‌ها،

ناجوری‌ها، از هَم جُدایی‌ها

مُباهِینَة: مُباهینه و مُباهِینَت در فارسی: آویناختاری

(فرهنگ پهلوی)، ناسازی، از هَم جُدا شُدَن

(غیاث اللغات)

مُباهِینَت داشتن: از هَم جُدا بُوْدَن، با هَم

نَساختن، جور دَر نیامَدَن

مُبهِت: ننگ (غیاث اللغات)

مُبتَدَأ: مُبتدا در فارسی: آغاز، آغاز

مُبتَدَع: مُبتدی در فارسی، سَر مُنَد (فرهنگ

پهلوی)، نوگام، نونِیاز (برهان)، تازه کار، نوکار،

نوآموز، آغاز کننده

مُبتَدَعَة: مُبتدئه در فارسی: نو دَشْتان

مُبتَدَع: نوآور، نوگذار

نوگذار

مُبتَدَعِین: (تك: مُبتَدَع)، نوآوران، نوگذاران

مُبتَدِی: مُبتدء، بَنگَرِید به مُبتدء

مُبتَدَل: خوار (غیاث اللغات)، بی آرج،

پیش پا افتاده، پست

مُبتَدَلات: (تك: مُبتَدَلَة)، خوارها، بی آرج‌ها

مُبتَدَلَة: مُبتدله در فارسی، مؤنث مُبتَدَل:

بی آرج، پست، خوار

مُبتَر: ۱- دُم بُریده، ۲- بی فرزند، ۳- دُشمن

(غیاث اللغات)، ۴- ویران، ۵- نارسا

مُبتَر: مُبتر، بَنگَرِید به مُبتر

مُبتَر: ۱- رُبوده، ۲- چیره، رُبانزد اخترشناسی

مُبتَر مَطْلَق: چیره‌ی یَله، زبانه‌زد اخترشناسی

مُبتَر مُقَیَّد: چیره‌ی اُسْتوار، زبانه‌زد اخترشناسی

مُبتَسَل: ۱- افسونگرِ مار، ۲- مُزد گیرنده

(آندراج)

مُبتَسَم: ۱- شِگفتگی کننده، ۲- دَندان سپید

کُنده (غیاث اللغات)

مُبتَغی: مُبتغا: خواسته شده، آرزو

(غیاث اللغات)

مُبتَغِیات: (تك: مُبتَغی)، آرزوها

(غیاث اللغات)

مُبْتَكِر: ۱- بِنَگه خیز، ۲- نو بَر خوار، ۳- نو آیین

(برهان)، نو پدید

مُبْتَكِر: نو آور

مُبْتَكِرَات: (تک: مُبْتَكِرَة)، نو پدیده‌ها،

نو آیین‌ها

مُبْتَكِرَة: مُبْتَكِر ه در فارسی، مَوْنِث مُبْتَكِر،

نو پدید، نو آیین

مُبْتَكِرَة: مُبْتَكِر ه در فارسی، مَوْنِث مُبْتَكِر وَ،

پَسَر زَا، زَنی که نخستین فرزندش پَسَر باشد

(بهره از آندراج)

مُبْتَل: پاچوش، نهالی که از درختی و کنار آن

بروید.

مُبْتَلَع: او باریده (= بَلَع شده)

مُبْتَلَع: او باریزده (= بَلَع کننده)، بسیارخوار

مُبْتَلّی: مُبْتَلَا در فارسی: ۱- آزماینده (آندراج)،

۲- آسیب زده، ۳- گِرِفْتار، ۴- پابند

مُبْتَلّی به: گِرِفْتارِ آن، گِرِفْتاری، پابندِ آن

مُبْتَلّی کردن: مُبْتَلَا کردن، گِرِفْتار کردن، پابند

کردن

مُبْتَلّی گشتن: مُبْتَلَا شدن: گِرِفْتار گشتن، پابند

گشتن، گِرِفْتار شدن

مُبْتَنّی: ساخته شده، ساخته، پرداخته، بنیاد

یافته

مُبْتَنّی: سازنده، بنیاد نهنده

مُبْتَهَج: شادان (غیاث اللغات)

مُبْتَهَج شدن: شاد شدن

مُبْتَهَر: دروغ‌پرداز، ۲- زاری کننده، مویه‌گر

مُبْتَسِس: اندوهگین (آندراج)

مَبْثُوت: ۱- پراکنده، ۲- گسترده (آندراج)

مَبْثُوتات: (تک: مَبْثُوتَة)، پراکنده‌ها، گسترده‌ها

مَبْثُوتَة: مَبْثُوت ه در فارسی، مَوْنِث مَبْثُوت، ۱-

پراکنده، ۲- پَرِشان

مَبْجَل: گرمی، اَرْجَمند

مَبْجَل: گرمی، اَرَج نهنده

مَبْحَث: ۱- جُست و جوی، ۲- جُستار

مَبْحُوث عَنه: جُستارده

مُبْخَر: دود داده

مَبْخَرَة: ۱- داربوسوز (داربوی = عود)، ۲-

گنده دهنی

مَبْخَلَة: زُفْتی، زُفْتگرایی

مَبْدَأ: ۱- بُنیست، بُنیست، فَرَاکان (فرهنگ

پهلوی)، خاستگاه (فرهنگستان)، آغازجای،

آغازگاه، ۲- آغاز، ۳- نماگاه، ۴- زاد، زادِ هَر

چیز، ۵- آنکیزه، شَوْنَد (= سَبَب، برهان)، ۶-

بیخ (لاروس)

مُبْدَء: ۱- آغازیده، ۲- نمایان، آشکار

مُبْدَء: ۱- آغاززده، آغازگر، آشکارزده

مَبْدَأُزَلّی: خاستگاهِ اَسَری (اَسَر = اَزَل)



تازی گشته)، خُدا، دادار، زبانزدِ فرزانی

مَبْدَأُ عَلِيّ: خاستگاهِ برین، خُدا، دادار، زبانزدِ

فرزانی

مَبْدَأُ أَوَّل: خاستگاهِ نُخُست، خُدا، دادار، زبانزدِ

فرزانی

مُبْدِئُ قِيَاض: آغازگرِ فَرِه، آغازگرِ فَرِه بَخش

مَبْدَأُ قَرِيب: خاستگاهِ نزدیک، زبانزدِ فرزانی

مَبْسَدُ كُلّ: خاستگاهِ هر وِسپ، خُدا، دادار،

زبانزدِ فرزانی

مَبْدَأُ الْمَبَادِي: آغازگرِ آغازها، خاستگاهِ

خاستگاه‌ها، شَوْنِدِ شَوْندها، خُدا، دادار، زبانزدِ

فرزانی

مَبْدَأُ وُجُود: خاستگاهِ هَسْتِش (هَسْتِش، اَسْتِش

= وجود، فرهنگِ پهلوی)، خُدا، دادار، زبانزدِ

فرزانی

مَبْدَأِيَّة: مَبْدِئِيَّت در فارسی: ۱- فَرَاکانی

(فرهنگِ پهلوی)، ۲- آغازش، ۳- دیرینگی،

پیشینگی

مُبَدَّد: پَرِشان، پَرَاکنده (آندراج)

مُبْدَرِق: رَهْبَر (غیاث اللغات)

مُبْدِع: ۱- نُو یاب (آندراج)، ۲- آفریننده

مُبْدِع: ۱- نُو پدید، ۲- آفریده

مُبْدِعَات: (تک: مُبْدَعَة)، نُو پدیدان، آفریدگان

مُبْدِعَات: (تک: مُبْدَعَة)، نُو یابان

مُبْدِعُ الْأَشْيَاء: پدید آورنده ی چیزها

مُبْدَعَة: مُبْدَعه در فارسی، مَوْنِث مُبْدَع: ۱-

نُو پدید: ۲- آفریده

مُبْدَعَة: مُبْدَعه در فارسی، مَوْنِث مُبْدَع: ۱-

نُو یاب، ۲- آفریننده

مُبْدِعِین: (تک: مُبْدِع)، نُو یابان، آفرینندگان

مُبْدَل: وَرْتیده

مُبْدَل: وَرْتنده

مُبْدَل: وَرْتیک، دِگَر گشته، دِگَر دیس

مُبْدَلَات: (تک: مُبْدَلَة)، وَرْتیکان، دِگَر گشتیگان،

دِگَر دیسان

مُبْدَلَات: (تک: مُبْدَلَة)، وَرْتیدگان

مُبْدَلَات: (تک: مُبْدَلَة)، وَرْتیدگان

مُبْدَل شُدَن: وَرْتیدن (فرهنگِ پهلوی)

مُبْدَل شُدَن: دِگَر گشتن، دِگَر دیسیدن

مُبْدَل کَرْدَن: وَرْتاندن، وَرْتانیدن

مُبْدَل گَرْدیدن: مُبْدَل گشتن، وَرْتیدن

مُبْدَلَة: مُبْدَله، مَوْنِث مُبْدَل: وَرْتیک، دِگَر گشته

مُبْدَلَة: مُبْدَله، مَوْنِث مُبْدَل: وَرْتیده

مُبْدَلَة: مُبْدَله در فارسی، مَوْنِث مُبْدَل: وَرْتیده

مُبْدَلِین: (تک: مُبْدَل)، وَرْتیدگان

مُبْدَلَن: آندراج، مُرَد (آندراج)

مِبْسَدَه: ۱- آمده گوی (= بدیهه گوی)، ۲-

ناگهانگی (لاروس)

- مُبدی: نوآورنده  
 مُبْدَر: بَس گُسار، هَرزِه گُسار  
 مُبْدَرین: (تک: مُبْدَر)، بَس گُساران،  
 هَرزِه گُساران  
 مِبْدَل: جامه‌ی کهنه (آندراج)  
 مِبْدَم: تَوانا، پُر تَوان  
 مَبْدول: ۱- بَخشیده، ۲- پَذیرفته  
 مَبْدولات: (تک: مَبْدولَة)، بَخشیده‌ها،  
 پَذیرفته‌ها  
 مَبْدول اُفتادَن: ۱- بَخشیده شُدَن، ۲- پَذیرفته  
 شُدَن  
 مَبْدول داشتَن: ۱- اَنجام دادن، به اَنجام  
 رساندَن، ۲- بَخشیدَن، دادَن  
 مَبْدولَة: مَبْدوله در فارسی، مَوْنث مَبْدول: ۱-  
 بَخشیده، ۲- پَذیرفته، و، ۳- اَنجام شده  
 مَبْرَا: ۱- پاك شده، بی بَرّه، ۲- دور شده، ۳- بیزار  
 گَشْتِه (بهره از غیاث اللغات)  
 مَبْرَات: (تک: مَبْرَة)، نیکبها  
 مَبْرَات: پاك شده، پاك کرده شده: مادینه  
 (غیاث اللغات)  
 مَبْرَا شُدَن: پاك شُدَن، پاك شُدَن از چَفْتِه (چَفْتِه  
 = اَتِهَام)، پولیدَن (فرهنگ پهلوی)  
 مَبْرَا کَرْدَن: پاك کَرْدَن، پاكیندَن (فرهنگ  
 پهلوی)
- مِبْرَاة: کارد، کاردِ کَمان تراش (آندراج)،  
 کِلک تراش (= قَلَم تراش)، چاغُو  
 مِبْرَج: آبامدار، اَخْتَر نِشان: جامه‌ای که بر آن  
 آبام یا اَخْتَر نگاشته اند.  
 مِبْرَد: سُوهان (آندراج)  
 مِبْرَد: ۱- سَر دُکُن، خُنک کُن، ۲- فرو نشاندن  
 مِبْرَدَات: (تک: مِبْرَدَة)، ۱- سَر دُکُن‌ها ۲-  
 خُنکی‌ها، سَر دی‌ها  
 مِبْرَدَة: خُنکی، سَر دی  
 مِبْرَدَة: مِبْرَدِه در فارسی، مَوْنث مِبْرَد: ۱-  
 سَر دُکُن، خُنک کُن ۲- فرو نشاندن  
 مِبْرَز: پایخانه، آبخانه، آب ریزگاه  
 مِبْرَز: آشکار، هُویدا  
 مِبْرَز: سَرآمد  
 مِبْرَزَات: (تک: مِبْرَزَة)، هُویداها، آشکارها  
 مِبْرَزَات: (تک: مِبْرَزَة)، سَرآمدان  
 مِبْرَزَة: مِبْرَزِه در فارسی، مَوْنث مِبْرَز، هُویدا  
 مِبْرَزَة: مِبْرَزِه در فارسی، مَوْنث مِبْرَز، سَرآمد  
 مِبْرَزین: (تک: مِبْرَز)، سَرآمدان  
 مِبْرَسَم: از ریشه‌ی پارسی، بَرسام گرفته (بَرسام  
 = بَرسام تازی گشته): کسی که سینه دَرَد دارد  
 مِبْرَش: ۱- سوهان ۲- رَنده (لاروس)  
 مِبْرَطِش: میانجی (آندراج)، داسار  
 مِبْرَقش: ۱- رَنگارَنگ ۲- دَرآمِخته

مُبرَق: روی بسته	آشکار، آشکارا
مَبْرَك: ۱- خوابگاه شتران ۲- نام جایگاهی در مدینه که هنگام در آمدن بدان، اُشترِ پیامبر (ص) آن جای بر زمین نشسته است	مُبرَهَنَة: مُبرهنه در فارسی، مؤنث مُبرَهَن: از ریشه ی پارسی، پَر و هان دار
مِبرِم: دوك، (آندراج)	مُبرى: مُبرات، بنگرید به مُبرات
مُبرِم: ۱- دوتاه ۲- ریسمان یا پارچه ۲- اُستوار ۳- فراوان ۴- گُزیر، ناپذیر	مُبرى: مُبرّا، بنگرید به مُبرّا (همایی در قواعد زبان فارسی، مُبرى را نادرست دانسته، بهره از فرهنگ معین)
مُبرِم: ۱- زُفت ۲- بی مزه گوی، بی مزه، لوس ۳- غَنَدَر (آندراج زیر واژه ی بَلغَنَدَر)، وَنَج (انجمن آرا)، سوی خانه ی دُوست ناید، چون غنی باشد مُحَبّ، وز ستانه ی در نَجَبَد چون وَنَج باشد گِدا (سنائی)	مُبری الکلب: سگ پیرا، از گیاهان مُبَرَّج: آراسته، زیور یافته
مُبرِم کردن: اُستوار کردن	مُبرَّج: آراینده، زیور دهنده
مُبرِم گرداندن: اُستوار گرداندن	مِبرَغ: نیشتر، نیشتر (آندراج)
مَبْرود: ۱- آب سرد، آب خُنك ۲- نان آب زده	مَبْرول: ۱- پالونه ۲- نایزه ی گرمابه، نایزه ی خُم (آندراج) ۳- دَرَفَش، مَتّه (لاروس)
مَبْرور: ۱- نیکی یافته، نیکفرجام ۲- پذیرفته، ۳- دُرُست، بی آك	مِبرَم: دندان (لاروس)
مَبْرورات: نیکفرجامان، پذیرفته ها، دُرُست ها	مَبْرور: پُر فرزند
مَبْرورَة: مَبْروره در فارسی، مؤنث مَبْرور: ۱- نیکی یافته، نیکفرجام ۲- پذیرفته ۳- بی آك	مَبْرول: شِکافته (آندراج)
مَبْرور: بازگشاده	مِبرَسام: پُر خنده، هَماره خند
مَبْروص: پِیس اندام (آندراج)، پِیسی (گوش	مِبرَسرات: (آندراج) مُبِیرات (لاروس)، به گونه ی رَمَن، بادهای باران آنگیز
فرارودی)	مِبرَسَط: فَرَاخ، گُشاده
مُبرَهَن: از ریشه ی پارسی، ۱- پَر و هان دار ۲-	مُبرَسَط: گُسترده، پَهناور (آندراج)
	مُبرَسَط: گُسترنده (آندراج)
	مُبرَسَل: ۱- سَرکه ی تَباه ۲- بَد مزه
	مِبرِسم: ۱- خنده گاه، دَهان (لاروس) ۲- دندان

مَبْشَر (آندراج)

دهنده

مَبْشَر: لَبْخند

مَبْشَرَةُ الشَّيْءِ: سورنجان، از گیاهان (معین)

مَبْسُوط: پهن، گشاده، فراخ، گسترده

مَبْشُوش: خنده‌روی، شادمان

مَبْسُوطَات: (تک: مَبْسُوطَة)، پهن گشته‌ها،

مَبْصَر: دیده، دیده شده

گسترده‌ها، فراخگفته‌ها

مَبْصَر: ۱- دیده‌ور ۲- دیدبان، پاسدار، نگهبان

مَبْسُوطُ الْيَدِ: گشاده‌دست

مَبْصَر: ۱- روشنگر ۲- جادوگر ۳- آخرمار ۴-

مَبْسُوط کردن: مَبْسُوط داشتن: گستردن، پهن

بینشور ۵- بیننده

کردن

مَبْصَر: گواه، پَرُوْهان (= بُرْهان تازی گشته)

مَبْسُوط گرداندن: مَبْسُوط داشتن: بنگرید به

مَبْصَرَة: مؤنث مَبْصَر، گواه، پَرُوْهان

مَبْسُوط کردن

مَبْصَرَة: مؤنث مَبْصَر، و روشن، پیدا (آندراج)

مَبْسُوطَة: مَبْسُوطه در فارسی، مؤنث مَبْسُوط ۱-

مَبْصَغ: نِشْتَر (لاروس)، دَرُوش (برهان)

گشاده، گسترده، فراخ، پهن ۲- فراخگفته

مَبْطَان: ۱- شِکَم پَرور ۲- کَلان شِکَم

مَبْشَر: مُزْده یافته، مُزْده داده

(آندراج)

مَبْشَر: مُزْده دهنده

مَبْطَخَة: مَبْطَخه در فارسی: خَر بزه‌زار، پالیز

مَبْشَرَات: (تک: مَبْشَرَة)، مُزْده دادگان، مُزْده

مَبْطِل: ۱- بیهوده‌گر (بیهوده = باطل، بُرْهان)،

یافتگان

پَتْرانْگَر (فرهنگ پهلوی) ۲- دروغگو

مَبْشَرَات: (تک: مَبْشَرَة) ۱- مُزْده دهندگان ۲-

(لاروس)

بادهای باران‌انگیز

مَبْطِلَات: (تک: مَبْطِلَة)، پَتْرانْگَران

مَبْشَرَة: ۱- سوهان ۲- رنده (لاروس)

مَبْطِلَة: مَبْطِله در فارسی، مؤنث مَبْطِل: پَتْرانْگَر

مَبْشَرَة: مَبْشَره در فارسی، مؤنث مَبْشَر: مُزْده

مَبْطِلِین: (تک: مَبْطِل)، پَتْرانْگَران

یافته، به‌دَه تن از پیروان پیامبر اسلام (ص) دَه

مَبْطِن: کَمَر باریک

مُزْده یافته (= عَشْرَة مَبْشَرَة) گفته می‌شود زیرا

مَبْطِنَات: (تک: مَبْطِنَة)، زَنانِ کَمَر باریک

پیامبر به آنان مُزْده‌ی بهشت داده بودند.

مَبْطِنَة: مَبْطِنه در فارسی: کَمَر باریک: زَن

مَبْشَرَة: مَبْشَره در فارسی، مؤنث مَبْشَر: مُزْده

مَبْطُون: دَرْدَمَنْد شِکَم (آندراج)

مُبطیء: مُبطیء در فارسی: سُست، کندکار  
مَبْعُوث: برانگیز، روز بیست و هفتم رجب که روز  
برانگیزی مُحَمَّد بن عَبْدِالله (ص) به پیامبری  
است

مَبْعُد: دور راس (راس = سَفَر)  
مَبْعُد: ۱- دور (آندراج) ۲- رانده، دور گشته  
مَبْعُدین: (تک: مَبْعُد)، رانندگان، دورگشتگان  
مَبْعَق: بیابان دَرَنَدشت (بهره زلاروس)  
مَبْعُوت: مَبْعُوث، بنگرید به مَبْعُوث  
مَبْعُوث: ۱- برانگیخته ۲- فرستاده (آندراج)  
مَبْعُوثات: (تک: مَبْعُوثَة)، برگزیدگان،  
نمایندگان برگزیده

مَبْعُوث شُدَن: ۱- برانگیخته شُدَن ۲- فرستاده  
شُدَن ۳- برگزیده شُدَن  
مَبْعُوث کَرَدَن: مَبْعُوث گَرَدانَدَن: ۱-  
برانگیختن ۲- فرستادن، روانه کردن  
مَبْعُوثَة: مَبْعُوثه در فارسی، مؤنث مَبْعُوث، و،  
برگزیده، نماینده‌ی برگزیده  
مَبْعُوثین: (تک: مَبْعُوث)، برانگیختگان،  
فرستادگان

مَبْعُوض: پُر از پِشِه، پُر پِشِه (لاروس)  
مَبْفَاة: جُستگاه  
مُبْفَض: ۱- دُشْمَن داشته ۲- ناپسند،  
ناخوشایند

مُبْغِض: ۱- کینه توز، دُشْمَن ۲- بیزار، دِلَزده  
مُبْغِضین: (تک: مُبْغِض)، دشمن داشتن،  
ناخوشایندها  
مُبْغِضین (تک: مُبْغِض)، کینه توزان، دشمنان،  
بیزاران، دِلَزَدگان

مَبْغُوض: از ساخته‌های فارسی گویان =  
مُبْغِض، بنگرید به مُبْغِض  
مَبْغُوض داشتن: دُشْمَن داشتن  
مَبْغُوض گَرَدیدَن: مَبْغُوض گُشتَن: دشمن  
داشته شُدَن

مَبْغِی: ۱- نیاز (لاروس) ۲- گونه‌ی وام ۳-  
جُستگاه وام

مَبْغِی: پَرارین (برهان)، خواسته  
مَبْقَرَة: راه (آندراج)  
مَبْقَلَة: مَبْقَلَة، تَره زار (آندراج)  
مَبْقُوث: دَر آمیخته

مَبْقُور: شِکافِته، شکافیده  
مَبْقِی: بَرپا دارنده (غیاث اللغات)  
مَبْکَار: ۱- زودرس، خُرْمائِن زودرس ۲- زود  
رویا، زَمین زودرویا

مَبْکَر: ۱- پگاه خیزاننده ۲- پگاه آینه‌ده  
(آندراج)  
مَبْکَل: آینه‌ده (آندراج)  
مَبْکِی: گریاننده (آندراج)

مَبْنَى: مَبْنَا در فارسی، ۱- بُنَسْتَك (فرهنگ پهلوی)، پایه (فرهنگستان) ۲- بُنیاد، شالده، بُنلاد

مِینَاة: ۱- راز ۲- جامه دان ۳- سُفره ی چرمی (لاروس)

مَبْنَى: مَبْنَى در فارسی: ۱- بُنیافته، سازیده ۲- اَوَرِتَش (فرهنگ پهلوی): واژه‌ای که هَماره پایانه‌ی آن یکسان بماند، در فرانسوی -Invari-  
able

مَبْنِیَات: (تک: مَبْنِیَّة)، بُنیافتگان، سازیدگان، اَوَرِتِشان  
مَبْنِیَّة: مَبْنِیَّة در فارسی، مَوْنِث مَبْنِی، ۱- بُنیافته، سازیده ۲- اَوَرِتِش

مُهِج: شادی بَخش، شادی آفرین  
مُهِج: شادی بَخش، شادی آفرین  
مُهِم: ورومند (فرهنگ پهلوی)، گُنگ، سَر بسته، پیچیده، ناآشکار، دَرنیافتنی، ناپیدا، سَرگَم (فرارودی)

مُهِم: ۱- جُدا کننده ۲- ماندگار  
مُهِمات: (تک: مُهِمَّة)، اَچَمان: واژگانی را گویند که به خود دارای چَم نیستند، چون: اَند، هَر، کَس

مُهِمَّة: مُهِمَّة در فارسی، مَوْنِث مُهِم، و، اَچَم (= نامفهوم)

مُیل: ۱- ریزنده ۲- تَر کُننده ۳- اَشکبار (غیاث اللغات) ۴- بهیود یافته

مُبل: Moble، فرانسوی، کَد اَبزار، مانِه، مان (= لوازم خانه)، کَت (گوش و رَز رودی)  
مُیلَد: ۱- زُفت ۲- اَبَر بی باران ۳- پَسَرَس، اَسپ پَسَرَس

مُبلِس: ۱- نوید ۲- اَندوهگین، دِلشکسته ۳- سرگردان، هاز، هاج  
مُیل ساز: مانِه ساز، کَنساز

مُیل سازی: مانِه سازی، کَنسازی  
مَبْلَغ: ۱- مَر، تَاک (فرهنگ پهلوی) ۲- پَزاوش (= بلوغ، فرهنگ پهلوی): ۳- رَسند، رَساد (فرهنگ پهلوی)

مُیلَغ: رِساننده  
مُیلَغ: رِساننده، دین بُردار (فرهنگ پهلوی)  
مُیلَغات: (تک: مُیلَغَة)، دین بُرداران  
مَبْلَغ: کُل: تَاهِکُر (فرهنگ پهلوی)  
مُیلَغَة: مُیلَغَة در فارسی، مَوْنِث مُیلَغ: دین بُردار  
رَن

مُیلَغین: (تک: مُیلَغ)، رِسانندگان، دین بُرداران  
مُیل فروش: مانِه فروش، کَنفروش  
مُیل فروشی: مانِه فروشی، کَنفروشی  
مَبْلول: نَمناک

مُبله: Meublê، فرانسوی، کَندار، باکَت

مَبْهُوت: مَوْتُك، سَتَرَت (فرهنگ پهلوی)،  
هَرُگ، بَنَخ (برهان)، هَاژ (لغت فرس)، کالیوه  
(فرهنگ پهلوی)

مَبْهُوت شُدَن: سَتَرَتَن (فرهنگ پهلوی)،  
سَتَرَدَن، سَر گشته شُدَن  
مَبْهُوتی: دَر تازی نیامده، هَرُگی، هَاژی،  
سَرگشتگی

مَبْهُوظ: شَكست خورده (لاروس)

مُبَهَّی: وَرَنفَزَا

مُبَهَّیات: تَك: مُبَهَّی، وَرَنفَزَاها

مُبَهَّی: مُبَهَّی در فارسی، مَوْنَت مُبَهَّی: وَرَنفَزَا  
مُبَیت: ۱- شَب گُذراندَن ۲- جاییاش ۳-  
خوابگاه

مُبَیت: ۱- شَب آندیش ۲- پیرانده، خُرمابُن را  
۳- شَبیخون زَنده

مُبَیت: ۱- شَب آندیشیده ۲- شَب گُفته

مُبَیت کَرَدَن: گُفت وگو کردن شبانه

مُبَیض: ۱- تَخمدانِ جانوران ۲- تَخمدانِ  
گیاهان (لاروس)

مُبَیض: ۱- سپید پوش ۲- سپید کننده، سپیدگر  
مُبَیضات: تَك: مُبَیضَة، ۱- سپیدپوشان ۲-

نانونشته‌ها، سپید مانده‌ها ۳- سپیدگران

مُبَیضَة: مُبَیضَة در فارسی، مَوْنَت مُبَیض: ۱-

سپیدپوش: زَن ۲- سپید کننده، سپیدگر ۳-

نانونشته، سپید مانده ۴- سپید جامگان، پیروان  
هاشم بن حکیم مروزی، مقنع (فضل بن  
شادان)

مَبَیضَة: سپیدزای

مَبَیغ: فُروشِی، کالای فُروشِی (لاروس)،  
فُروختَه (فرهنگستان)

مُبیل: Mobile، فرانسوی، مُبایل در انگلیسی،

۱- جُنبان (سعید نفیسی) ۲- رَوان (فرهنگ  
فنی)

مُبیلیزاسیون: Mobilisation فرانسوی، بَسِیج

مُبیلیته: Mobilité، مُبیلیتی Mobility،

انگلیسی، ۱- جُنبنَدگی ۲- نَأستواری، سُسَتی  
(سعید نفیسی) ۳- جُنپش (فرهنگ فنی)

مُبیلیزه: Mobiliser، فرانسوی، موبیلایز،  
انگلیسی، ساز و برگ دادن (واژه‌نامه)

دریانوردی، بَسِیجیدن

مُبِین: ۱- آشکارگر ۲- آشکار، هُویدا

مُبین: گویا، روشنگر

مُبین: روشن گشته، آشکار شده

مُبینَة: مَوْنَت مُبِین، روشن گشته، آشکار شده

مَتَاب: ۱- پَت، (= توبه) ۲- گِرِه گشایی ۳-

بازمهربانی

مَتابِد: ۱- خانه‌ی تُهی ۲- بیزار، رویگردان ۳-

ترسیده



مَتَاع آب بردار، مَتَاعِ آبدار: کالای آبدار:

کالایی که برآن بهایی بیش از ارزشش نهاده باشند

مَتَاعِ آب‌دیده: مَتَاعِ آب‌زده: کالای آب‌دیده، کالای تباہ

مَتَاعِب: (تک: مَتَعِب، تک: مَتَعِبَة)، رَنج خیزها،

رَنج گاه‌ها، رَنج آوران، در غیاب اللغات

«مَتَاعِب» «جمع تَعِب است برخلاف قیاس»

رَنج‌ها، ماندگی‌ها

مَتَاعِ پَردار: کالای پَردار، کالای پُرسود

مَتَاعِ تَنگ: کالای تَنگ، کالای کُمیاب

مَتَاعِ رَوان: کالای رَوان، کالای پر فروش

مَتَاعِ شیرین: کالای شیرین، کالای کُمیاب، و،

گواژ: بوسه

مِٹافیزیک: Métaphysique، فرانسوی،

مِٹاگیتیک، بخش مِٹا در این واژه از Matay

اوستایی، برگرفته شده (خِرَد ناپ)

مِٹافیزیکال: Metaphysical، انگلیسی،

مِٹاگیتانه (خرد ناپ)

مِٹافیزیسین: Métaphysicien، فرانسوی،

مِٹاگیتی گِرَو (خرد ناپ)

مِٹاکارپ: Métacarpe، فرانسوی (=

اُستخوان کَفِ دست، فرهنگستان)، هَبْکاس

مِتامورفوز: Métamorphose، فرانسوی،

مُتَابِع: پیرو

مُتَابِع: اُستوار

مُتَابِعَة، مُتَابِعَت در فارسی: ۱- پیروی ۲-

هَمگوئی

مِٹابولیسم: Métabolisme، فرانسوی،

سوخت و ساز

مِٹاتارس: Métatarse، فرانسوی (=

اُستخوانِ کَف پا، فرهنگستان)، پاتکپاس

مُتَاجِر: (تک: مَتَجِر، تک: مَتَجَرَة)، بازارها،

کالاها

مُتَاجِرَة: بازرگانی، دادوستد

مُتَاحِم: نَزْدِیک، هَم‌مَرز

مُتَارِکَة، مُتَارِکَة در فارسی: ۱- رَهاپیش ۲-

واگذاشتن ۳- گُستَن ۴- دَست برداشتن،

دَست کشیدن (فرهنگ کوچک)

مُتَارِکَة کَرْدَن: ۱- رَها کَرْدَن ۲- واگذاشتن ۳-

گُستَن، جُدا شُدن، بُریدن پیوند

مُتَاره: برگرفته از مَطْهَرَة، ۱- آب‌تابه، آوتابه ۲-

آوند چرمین

مِٹاژوئِر: Métazoaire، فرانسوی، پُریاخته

مَتَاع: کالا (برهان)، کالِه، گِرد کردند از حرام و

حلال، جمع کردند زَر و کالِه و مال (سنائی)،

اَرزِشِ هَر کالِه را دانی که چیست، قیمت خود

راندانی، رَابلْهیسْت (مولانا)

دِگردِسی (فرهنگستان)

مِتامورفیسْم: Métamorphisme، فرانسوی،

دِگرگونی (قرب)

مِتامورفیسْم ژِنرال: Métamorphisme gène-

éral، فرانسوی (= دِگرگونی عمومی، قرب)،

دِگرگونی آمرکان

مِتامورفیسْم دوکنتاکت: Métamorphisme

de contact، فرانسوی، دِگرگونی همسایگی

(= دِگرگونی مجاورتی، قرب)

مِتامورفیسْم رژیونال: Métamorphisme

régional، فرانسوی، دِگرگونی وِسیک

(وِسیک = ناحیه‌ای، فرهنگ پهلوی)

مِتان: Méthane، فرانسوی، مُردکوپ، از مُرد

= مُرده و کوپ (= بُخار، فرهنگ پهلوی)

مِتانَه: مِتانَت در فارسی: ۱- اُستواری ۲-

نیر و مَندی ۳- گِرانسنگی ۴- پابرجایی

(فرهنگ کوچک)

مُتائِر: سَنهیده (بهره از فرهنگ پهلوی)،

آزَرده، نُوزیده (فرهنگ کوچک)

مُتائِرات: (تک: مُتائِرة)، سَنهیدگان

مُتائِر گَرْدیدن: ۱- سَنهیدن (فرهنگ پهلوی)

۲- آندوهگین شدن

مُتائِر، مُتائِره، مُنْث مُتائِر: سَنهیده

مُتائِرین: (تک: مُتائِر)، سَنهیدگان

مُتائِر: ۱- پَسین، واپسین (فرهنگ پهلوی)،

پَس افتاده ۲- دِرنگ کُننده

مُتائِرات: (تک: مُتائِرة)، پَسینان، واپسینان،

دِرنگ کُنندگان

مُتائِری: در تازی نیامده، سِپَسی (دانشنامه)

مُتائِرین: (تک: مُتائِر)، پَسینان

مُتائِدَب: از ریشه‌ی پارسی، آدَب آموخته

مُتائِدِبات: (تک: مُتائِدة)، از ریشه‌ی پارسی،

آدَب آموختگان

مُتائِدِبه: مُتائِدِبه در فارسی، مُنْث مُتائِدَب، از

ریشه‌ی پارسی، آدَب آموخته

مُتائِدِبین: (تک: مُتائِدَب)، از ریشه‌ی پارسی،

آدَب آموختگان

مُتائِدی: ۱- رَسنده ۲- رِساننده

مُتائِدی: ستوهیده، آزرده، آزار دیده

مُتائِدی شُدَن: به ستوه آمدن، آزار دیدن

مُتائِدی گَرْدیدن: آزار دیدن، آزرده گَرْدیدن

مُتائِدة: مُتائِده در فارسی، مُنْث مُتائِدی: آزار

دیده، آزرده

مُتائِیف: افسوسمند (فرهنگ کوچک)،

آندوهگین، آزرده دل، دریغ خورنده، دریغاگوی

مُتائِسات: (تک: مُتائِفة)، دریغ خورندگان،

افسوسمندان

مُتائِسانه: از ساخته‌های فارسی گویان، با

- دَرِیغ، با افسوس، بَدَبَختانه  
 مُتَبَاسِفَه: مُتَبَاسِفَه در فارسی، مَوْنُث مُتَبَاسِف: افسوسمند، دریغ‌گویی، اندوه‌زده  
 مُتَبَاسِفِین: (تک: مُتَبَاسِف)، افسوس‌مندان، دریغ‌خوردگان، اندوه‌زدگان  
 مُتَبَاسِی: پیرو (معین)  
 مُتَبَاکِد: بَن‌یافته، اُستوار  
 مِتال: Metal، انگلیسی (= فِلَز، فرهنگ فنی)،  
 ۱- توپال، آسَن ۲- لاشِه سَنگ (فرهنگ فنی)  
 مِتال اَنکُر: Metal anchor، انگلیسی، لَنگَر  
 توپالی، لَنگَر آسَنی (بهره از فرهنگ فنی)  
 مِتالایز: Metalize، انگلیسی (= فِلَز کوبی،  
 روکش فِلَزی کَرَدَن، فرهنگ فنی)،  
 توپالکوبی، آسَنکاری  
 مِتال بیتینگ: Metal beating، انگلیسی،  
 توپالکوبی، آسَنکوبی (بهره از فرهنگ فنی)  
 مِتال رُود: Metalled road، انگلیسی،  
 سَنگراه، راه سَنگ‌ریزی شُدِه (فرهنگ فنی)  
 مُتَبَالِم: دَرَدَناک، دَرَدَمَد (غیاث اللغات)  
 مُتَبَالِمَات: (تک: مُتَبَالِمَه)، دَرَدَمندان  
 مُتَبَالِم شُدَن: دَرَد کَشِیدَن، دَرَدَمند شُدَن  
 مُتَبَالِم گَرْدِیدَن: دَرَدَمند گَرْدِیدَن  
 مُتَبَالِمَه: مُتَبَالِمَه در فارسی، مَوْنُث مُتَبَالِم: دَرَدَمند،  
 دَرَد کَشِیدِه  
 مُتَبَالِمِین: (تک: مُتَبَالِم)، دَرَدَمندان  
 مِتالورژی: Metallurgie، فرانسوی،  
 توپالشناسی، آسَن‌شناسی  
 مِتالوکرومی: Metallochromie، فرانسوی،  
 آسَن‌آرایی  
 مِتالوگرافی: Metallography، انگلیسی،  
 آسَن‌نگاری، توپال‌نگاری (بهره از فرهنگ  
 فنی)  
 مِتالوید: Metalloide، انگلیسی، آسَنسان،  
 توپالنما (بهره از فرهنگ فنی)  
 مُتَبَالِه: ۱- خُداشناس ۲- خُداپَرست  
 مُتَبَالِهان: (تک: مُتَبَالِه)، خُداشناسان  
 مُتَبَالِهَه، مُتَبَالِهَه در فارسی، مَوْنُث مُتَبَالِه: ۱-  
 خُداشناس ۲- خُداپَرست  
 مُتَبَالِهِین: (تک: مُتَبَالِه)، خُداشناسان  
 مِتالیتِه: Métalléité، فرانسوی، آسَنوِز (=   
 مجموع خواص اختصاصی فلزات، سعید  
 نفیسی)  
 مِتالیزاسیون: Métallisation، فرانسوی،  
 آسَن‌آندایی، توپال‌آندایی  
 مِتالیفر: Métallifère، فرانسوی، توپالدار،  
 آسَندار  
 مِتالیک: Metallic، انگلیسی، آسَنیک (=   
 فِلَزی، فرهنگ فنی)

- رَسَنَدگان ، مِثَالِیك كاندیت: Metallic conduit ،  
 مِثَالِیسی، لوله‌ی توپالی، لوله‌ی آسنی (بهره از  
 فرهنگ فنی)  
 ۱- مِثَالِیك لُوسْتِر: Metallic lustre ، انگلیسی،  
 تابش توپالی (= جَلای فلزی، فرهنگ فنی)  
 ۲- گِلِیزِ آسنی (گِلینر = لعاب، برهان)  
 مِثَالِین: Métalline، فرانسوی، آسنی، توپالی،  
 رَنگِ آسنی  
 مُتَأَمِّل: ۱- دِرَنگ کننده ۲- فَرَجَانِگَر، فَرَجَام  
 آندیش  
 مُتَأَمِّلَات: (تک: مُتَأَمِّلَة)، فَرَجَام آندیشان،  
 دِرَنگ کُنندگان  
 مُتَأَمِّلَة، مُتَأَمِّلَة در فارسی، مِثَالِیك: ۱-  
 دِرَنگ کننده، ۲- فَرَجَام آندیش  
 مُتَأَمِّلِین: (تک: مُتَأَمِّل)، دِرَنگ کُنندگان،  
 فَرَجَام آندیشان  
 مُتَأَنِّی: دِرَنگ کُننده، آهسته کار  
 مُتَأَهِّل: یالَمَد (برهان)، زَندار (فرهنگ  
 پهلوی)  
 مُتَأَهِّلِین: (تک: مُتَأَهِّل)، یالَمَدان  
 مُتَبَادِر: ۱- شَتابَنده، ۲- دَر آینده (فرهنگ  
 کوچک)، ۳- زودرِسنده (آندراج)، ۴- پیشی  
 گیرنده  
 مُتَبَادِرَات: (تک: مُتَبَادِرَة)، دَر آیندِگان، زود
- رَسَنَدگان  
 مُتَبَادِرَة، مُتَبَادِرَة در فارسی، مِثَالِیك: ۱-  
 شَتابَنده، ۲- دَر آینده، ۳- زودرِسنده  
 مُتَبَادِرِین: (تک: مُتَبَادِر)، دَر آیندِگان، زود  
 رَسَنَدگان، شَتابَنَدگان  
 مُتَبَارَك: آفریکان (از فرهنگ پهلوی)، آناهید  
 مُتَبَارَكَات: (تک: مُتَبَارَكَة)، آناهیدان،  
 آفریکانان  
 مُتَبَارَكَة، مُتَبَارَكَة در فارسی، مِثَالِیك: مُتَبَارَك  
 آناهید، آفریکان  
 مُتَبَاعِد: واگرا (فرهنگ فنی)  
 مُتَبَاعِدُ الْمَخْرَج، دُور گُویه  
 مُتَبَاعِض: کینه ورز  
 مُتَبَالِه: گول نما  
 مُتَبَالِی: آزماینده (آندراج)  
 مُتَبَاهِج: شکوفه بار، شکوفه زار  
 مُتَبَاهِی: خودسَیای  
 مُتَبَاع: داد و سِست کننده  
 مُتَبَائِن، مُتَبَائِن در فارسی: ۱- جُدا، ۲- ناساز  
 ۳- نَابَر آیر  
 مُتَبَائِنَات، مُتَبَائِنَات در فارسی، (تک: مُتَبَائِنَة):  
 جُدا یان، ناسازان، نَابَر آیران  
 مُتَبَائِنَة، مُتَبَائِنَة در فارسی، مِثَالِیك: مُتَبَائِن: ۱-  
 جُدا، ۲- ناساز، ۳- نَابَر آیر

- مُتَبَيِّل: خُدا یوار (فرهنگ پهلوی)، دِل‌کنده از  
 رَمین، دِل‌بسته به خُدا  
 مُتَبَجِّر: کارشناس، فرَساخت (فرهنگ  
 پهلوی)، دانا (فرهنگ کوچک)، کاردان  
 مُتَبَجِّرات: (تک: مُتَبَجِّرة)، کارشناسان،  
 کاردانان، دانایان  
 مُتَبَجِّرة، مُتَبَجِّره در فارسی، مَوْنث مُتَبَجِّر:  
 کارشناس، کاردان، دانا  
 مُتَبَجِّرین: (تک: مُتَبَجِّر)، کارشناسان،  
 کاردانان، دانایان  
 مُتَبَخَّر: نازخُرام  
 مُتَبَدِّه: ۱- پَریشان، پَرانده، ۲- بَخش‌کننده  
 مُتَبَدِّع: نوآورنده  
 مُتَبَدِّل: ۱- وَرَنده، ۲- وَرَنَدیر  
 مُتَبَدِّلات: (تک: مُتَبَدِّلَة)، وَرَنَدِگان،  
 وَرَنَدیران  
 مُتَبَدِّل شُدَن، وَرَنَدِیدَن  
 مُتَبَدِّلَة، مُتَبَدِّلَه در فارسی، مَوْنث مُتَبَدِّل: ۱-  
 وَرَنده، ۲- وَرَنَدیر  
 مُتَبَدِّلین: (تک: مُتَبَدِّل)، وَرَنَدِگان، وَرَنَدیران  
 مُتَبِّر: سیرِیده (= هَلَک شده، پهلوی)  
 مُتَبِّر: ۱- سِرِشَمَد (فرهنگ پهلوی)، ۲-  
 شِکَننده  
 مُتَبَرِّج: خودنما، خودآرا (آندراج)  
 مُتَبِّر: فرمانبردار  
 مُتَبِّر ع: ۱- دَهَشَمند، ۲- سَرآمد  
 مُتَبَرِّک: آسَوند، فَرِسته (فرهنگ کوچک)،  
 فَرخنده  
 مُتَبَرِّکات: (تک: مُتَبَرِّکَة)، آسَوندان،  
 فَرِستِگان  
 مُتَبَرِّکَة، مُتَبَرِّکه در فارسی، مَوْنث مُتَبَرِّک،  
 فَرخنده، آسَوند، فَرِسته  
 مُتَبَرِّم، دِل آزرده  
 مُتَبَرِّم شُدَن، آزَرَدَن، آزرده شُدَن  
 مُتَبَسِّم: خندان لب  
 مُتَبَسِّص: نیک‌نَگرنده، شِناسا (آندراج)  
 مُتَبَّع: پِشرو، پِشوا  
 مُتَبَّع: پِرو  
 مُتَبَلَوِر: مَها لایه (= بلور لایه، فرهنگستان)  
 مُتَبَلَوِرات، (تک: مُتَبَلَوِرة)، مَها لایگان  
 مُتَبَلَوِرة، مُتَبَلَوِره در فارسی، مَوْنث مُتَبَلَوِر،  
 مَها لایه  
 مَتَبِّن، مَتَبِّنَة: کاهدان (لاروس)  
 مَتَبَّوع: پیروی شده، پِشوا، سالار (فرهنگ  
 کوچک)  
 مَتَبَّوعات، (تک: مَتَبَّوعَة)، سالاران  
 مَتَبَّوعَة، مَتَبَّوعه در فارسی، مَوْنث مَتَبَّوع:  
 پیروی شده، سالار

مُتَبِّين، ۱- پیدا، هُودا، ۲- آشکار کننده

مُتَبِّينَات، (تک: مُتَبِّئَة)، هوداها، آشکار  
کنندگان

مُتَبِّئَة، مُتَبِّئَه در فارسی، مؤنث مُتَبِّين، ۱- پیدا،  
هودا، ۲- آشکار

مُتَّبِع، پیروی کننده، دُنبال‌رُو

مُتَّالِی: در پی آیند

مُتَّالِیَات، (تک: مُتَّالِیَة)، در پی آیندان

مُتَّالِیَان، (تک: مُتَّالِی)، در پی آیندان، دودر پی  
آیند

مُتَّالِیَة، مُتَّالِیَه در فارسی، مؤنث مُتَّالِی، در پی  
آیند

مُتَّبِع: پژوهشگر

مُتَّبِعَات، (تک: مُتَّبِعَة)، پژوهشگران

مُتَّبِعَة، مُتَّبِعَه در فارسی، مؤنث مُتَّبِع،  
پژوهشگر

مُتَّجَادِل: همنبرد

مُتَّجَاذِب: همگیرا

مُتَّجَاسِر: گُستاخ، گردنکش

مُتَّجَاسِرِین: (تک: مُتَّجَاسِر)، گُستاخان،

گردنکشان

مُتَّجَاذِب: دور شونده (آندراج)

مُتَّجَانِس: همگن (فرهنگ کوچک)، هم‌مان  
(آندراج)

مُتَّجَانِسَات، (تک: مُتَّجَانِسَة)، همگنان،  
هم‌مانان

مُتَّجَانِسَة، مُتَّجَانِسَه در فارسی، مؤنث مُتَّجَانِس،  
همگن، هم‌مان

مُتَّجَانِسِین، (تک: مُتَّجَانِس)، همگنان،  
هم‌مانان

مُتَّجَاوِز: ۱- وِیْهَزْک (فرهنگ پهلوی)، مرزگذر  
(آندراج)، ۲- سِتمگر، ۳- افزون

مُتَّجَاوِزَات، (تک: مُتَّجَاوِزَة)، وِیْهَزْکَان،  
مرزگذران، ستمگران، افزون‌ها

مُتَّجَاوِزَة، مُتَّجَاوِزَه در فارسی، مؤنث مُتَّجَاوِز،  
۱- وِیْهَزْک، مرزگذر، ۲- سِتمگر، ۳- افزون

مُتَّجَاوِزِین، (تک: مُتَّجَاوِز)، وِیْهَزْکَان،  
مرزگذران، ستمگران، افزون‌ها

مُتَّجَاهِد: کوشنده

مُتَّجَاهِر: نماگر

مُتَّجَاهِر به فِسَق: نماگر بدکاری

مُتَّجَاهِرِین، (تک: مُتَّجَاهِر)، نماگران

مُتَّجَاهِل: نادان‌نمای

مُتَّجَبِّرَة، مُتَّجَبِّرَه در فارسی، ساستاران (فرهنگ  
پهلوی)

مُتَّجَدِّد: ۱- نوگر دنده (آندراج)، ۲- نوگرای،  
نویسنده (فرهنگ کوچک)

مُتَّجَدِّدَات، (تک: مُتَّجَدِّدَة)، نوگردندگان،

نَوَگَرِیَان، نَوَپَسَنَدَان	مُتَجَشِّم: رَنجَبَر
مُتَجَدِّدَة، مُتَجَدِّد در فارسی، مَوْت مُتَجَدِّد، ۱-	مُتَجَسِّمِین: (تک: مُتَجَشِّم)، رَنجَبَرَان
نَوَگَرْدَنده، ۲- نَوَگَرای، نَوَپَسَنَد	مُتَجَعِب: ۱- اَوْتاده، ۲- مُرده (آندراج)
مُتَجَدِّدِین، (تک: مُتَجَدِّد)، نَوَگَرْدَنسَدگان،	مُتَجَعِد: مَرغول، موی پِیچان
نَوَگَرِیَان، نَوَپَسَنَدَان	مُتَجَلَب: کِشَانده (معین)
مَتَجَر: ۱- بَاَزَرگَانی، ۲- کَالَا	مُتَجَلَد: چَا بُک نما
مُتَجَرِد: بَرِهَنه گَرْدیده (آندراج)، بَاَزَلوت	مُتَجَلِس: ۱- فَرورَوَنده، ۲- جُنْبِنده (آندراج)
مُتَجَرِس: سَخَن گوینده (آندراج)	مُتَجَلِّی: رَوَشَن، أَشکَارَا (آندراج)، گُرَاَزنده
مُتَجَرِّع: ۱- خَشَم فَر و خورنده، ۲- هُفَت نوش	(بَرهَان)
مُتَجَرِّم: گُناه بَنَدنده	مُتَجَمِّر: فَرَاهَم آمده (آندراج)
مَتَجَرَة، مَتَجَره در فارسی، سَوْدَا جَای (آندراج)	مُتَجَمِّع: گِرْدآمده
مُتَجَزَّی: پَاَزبَارِه، تَارَتَار	مُتَجَمِّل: زَبُورِیافته، آراسته
مُتَجَزَّیَات، (تک: مُتَجَزَّیَة)، پَاَزبَاَرِگَان، تَارَتَارَان	مُتَجَنَّب: دُور شُوندِه (آندراج)
مُتَجَزَّیَة، مُتَجَزَّیه در فارسی، مَوْت مُتَجَزَّی، پَاَز	مُتَجَنَّد: اَز رِیشِهی پَارسی، گُندی، لَشکَری،
پَارِه، تَارَتَار	سِپَاهی
مُتَجَسِّد: تَنَاوَر	مُتَجَنَّدَة: مُتَجَنَّد در فارسی، اَز رِیشِهی پَارسی،
مُتَجَسِّدِین: تَنَاوَرَان	گُندی، لَشکَری
مُتَجَسِّس: ۱- جَوینده، ۲- اَنیشِه (= جَا سَوَس،	مُتَجَنِّن: ۱- دِیوانه نَمَا، ۲- دِیوانه گَرْدنده
بُرِهَان)	مُتَجَنِّی: گُناه بَنَدنده
مُتَجَسِّسِین: (تک: مُتَجَسِّس)، جَویندگان،	مُتَجَوِّر: ۱- اُفْتاده، ۲- نَابود، اَز مِیَان رَفْتِه، ۳- بَر
اَنیشِگَان	بَهِلو خَفْتِه (آندراج)
مُتَجَسِّم: ۱- کَر بُمَنَد (کَرپ = جِسْم، فَرهَنگ	مُتَجَوِّع: ۱- گُر سِنِه، ۲- گُر سِنِگی کِش
بَهِلوی)، ۲- مَهِین کَار، ۳- بَر شُوندِه	مُتَجَوِّف: کَاوَاک، مِیَان نُهی (آندراج)
مُتَجَشِّع: اَزوَر	مُتَجَوِّق: گِرْدآمده (آندراج)



مُتَجَهِّز: بسیجیده، ساخته و آماده

مُتَجَهِّم: ترش روی

مُتَحَاب: همدوستار

مُتَحَابِط: نابود شونده، بیهوده شونده

مُتَحَابَه: مُحَابَه در فارسی، مؤنث مُتَحَاب:

همدوستار

مُتَحَادِث: هم گوی، هم سُخَن

مُتَحَارِب: ۱- هَمْنَبَرْد، هَمجَنگ، ۲-

جَنگ آفرِوز

مُتَحَارِبِین: (تک: مُتَحَارِب)، جَنگ آفرِوزان

مُتَحَاسِب: هم شمار

مُتَحَاسِبِین: (تک: مُتَحَاسِب)، هَمشماران

مُتَحَاسِد: هَمرَشک

مُتَحَاشِی: دور شونده، به یکسو شونده

مُتَحَاض: هم انگِیختِه

مُتَحَالِف: هم پیمان، هم سُوگند

مُتَحَامِل: زیر بار رَوَندِه

مُتَحَامِی: ۱- خویشتندار، ۲- پَرهیزندِه

مُتَحَاوِر: هم سُخَن

مُتَحَبِّب: دوستی نماینده (آندراج)

مُتَحَبِّس: خود زندانی

مُتَحَبِّش: گرد آینه

مُتَحَتِّم: ۱- ریزه خوار، ۲- بایا کُننده

مُتَحَتِّم: بایا، بایسته

مُتَحَتِّمات: (تک: مُتَحَتِّمَة)، بایستِگان

مُتَحَتِّمَة، مُتَحَتِّمَة در فارسی، مؤنث مُتَحَتِّم: بایا،

بایسته

مُتَحَجِّر: ۱- سَنگ شُدِه، ۲- سَنگوارِه (=

Phossile در فرانسوی)، ۳- ریمناک

مُتَّحِد: هَمَاهِیک، هَمبَاوِش، هَمبُوخت، یگانِه،

هَمبُو (فرهنگ پهلوی)، نَوَندِه (برهان)،

هم پیوند، دوست

مُتَّحِدات: (تک: مُتَّحِدَة)، هَمبُوختان،

هم پیوندان

مُتَّحِد الزَّمان: یك زَمان (فرهنگستان)، هَمزَمان

مُتَّحِد الشَّکَل: یکسان، هَمسان (فرهنگستان)

مُتَّحِد المَال: بَخشناِمِه (فرهنگستان)

مُتَّحِد شُدَن، مُتَّحِد گَرْدِیدَن: آبیوژِدَن (فرهنگ

پهلوی)، یگانِستَن، هَمنِیدَن

مُتَّحِد کننده: هَمینتار (فرهنگ پهلوی)

مُتَّحِدَة، مُتَّحِدَة در فارسی، مؤنث مُتَّحِد:

هَمبُوخت، هم پیوند، یگانِه

مُتَّحِدِین: (تک: مُتَّحِد)، هَمبُوختان،

هم پیوندان، یگانِگان

مُتَّحَذِر: ۱- دوری کننده، پَرهیز کُننده، ۲-

ترسندِه

مُتَّحَذِرِین: (تک: مُتَّحَذِر)، دوری کنندگان،

ترسندگان

مُتَحَرِّز: ۱- بَست نشین، پناهیده، ۲-  
 خویشتندار  
 مُتَحَرِّزین: (تک: مُتَحَرِّز، پناهِدگان،  
 خویشتنداران  
 مُتَحَرِّک: جُمِیشْنیک، اَوْرزیک، وَرْشْنیک  
 (فرهنگ پهلوی)، لانا (فرهنگ کوچک،  
 برگرفته از لان در برهان قاطع برای با جُنْبان)،  
 نوان (برهان قاطع)، جُنْبَنده، پَس یقین در عقل  
 هَر داننده هست، این که با جُنْبَنده، جُنْباننده  
 هَست (مثنوی)، پُر جُنْب و جوش، وَرْنده  
 مُتَحَرِّکات: (تک: مُتَحَرِّکَة)، جُنْبَندگان، لانا یان  
 مُتَحَرِّک شُدَن: جُنْبِیدَن، وَرِیدَن، لانیَدَن  
 مُتَحَرِّک گردانَدَن: جُنْبانَدَن، وَراندَن، لاناندَن  
 مُتَحَرِّکَة، مُتَحَرِّک در فارسی، مَوْنُث مُتَحَرِّک:  
 لانا، نوان، جُنْبَنده  
 مُتَحَرِّکین: (تک: مُتَحَرِّک)، جُنْبَندگان، لانا یان  
 مُتَحَرِّی: ۱- جوینده، ۲- نیکجوی، به جوی،  
 ۲- آهنگنده، آهنگ کُننده  
 مُتَحَزَن: آندوهگین (آندراج)  
 مُتَحَسِّب: اَنِشَه (= جاسوس)، پیامجوی  
 مُتَحَسِّر: دَرِیغ خورنده (آندراج)  
 مُتَحَسِّرین: (تک: مُتَحَسِّر)، درِیغ خورندگان  
 مُتَحَسِّس: پیامپُرس  
 مُتَحَشِّد: چَپِره (= گرد آمدن مردم باشد،  
 برهان)  
 مُتَحَشِّف: کُهنه پوش  
 مُتَحَشِّم: ننگ دارنده (آندراج)  
 مُتَحَصِّل: گرد آرنده (آندراج)  
 مُتَحَصِّن: دِرْ پناه، بَستی (فرهنگ کوچک)،  
 بَست نشین، پیخُست (برهان)  
 مُتَحَصِّن شُدَن: ۱- بَست نِیَسْتَن، ۲- پناهیدَن،  
 پناه گِرَفْتَن  
 مُتَحَصِّلین: (تک: مُتَحَصِّن)، دِرْ پناهان،  
 بَست نشینان  
 مُتَحَطِّی: بَهره ور (غیاث اللغات)  
 مُتَحِیف: آرمغان دهنده  
 مُتَحَقِّظ: ۱- یاد گیرنده، ۲- هُشیار، بیدار، ۳-  
 پَرهیز کننده (آندراج)  
 مُتَحَقِّل: پُر شده  
 مُتَحَقِّی: ۱- نوازشگر، ۲- شادمان  
 مُتَحَقِّق: ۱- دُرُست شَوْنده، ۲- هَست شَوْنده،  
 ۳- رَست درآمده، رَست  
 مُتَحَقِّقات: (تک: مُتَحَقِّقَة)، هَست شَوْندگان،  
 رَست دَر آمَدگان  
 مُتَحَقِّق بِحَقِّ: هَست بَین، خُدا بَین  
 مُتَحَقِّق بِحَقِّ وَ حَلَق: هَست شِناس، خُدا یاب  
 مُتَحَقِّقَة: مُتَحَقِّق در فارسی، مَوْنُث مُتَحَقِّق، ۱-  
 دُرُست شَوْنده، ۲- هَست شَوْنده، ۳- رَست

مُتَحَرِّز: ۱- بَست نشین، پناهیده، ۲-  
 خویشتندار  
 مُتَحَرِّزین: (تک: مُتَحَرِّز، پناهِدگان،  
 خویشتنداران  
 مُتَحَرِّک: جُمِیشْنیک، اَوْرزیک، وَرْشْنیک  
 (فرهنگ پهلوی)، لانا (فرهنگ کوچک،  
 برگرفته از لان در برهان قاطع برای با جُنْبان)،  
 نوان (برهان قاطع)، جُنْبَنده، پَس یقین در عقل  
 هَر داننده هست، این که با جُنْبَنده، جُنْباننده  
 هَست (مثنوی)، پُر جُنْب و جوش، وَرْنده  
 مُتَحَرِّکات: (تک: مُتَحَرِّکَة)، جُنْبَندگان، لانا یان  
 مُتَحَرِّک شُدَن: جُنْبِیدَن، وَرِیدَن، لانیَدَن  
 مُتَحَرِّک گردانَدَن: جُنْبانَدَن، وَراندَن، لاناندَن  
 مُتَحَرِّکَة، مُتَحَرِّک در فارسی، مَوْنُث مُتَحَرِّک:  
 لانا، نوان، جُنْبَنده  
 مُتَحَرِّکین: (تک: مُتَحَرِّک)، جُنْبَندگان، لانا یان  
 مُتَحَرِّی: ۱- جوینده، ۲- نیکجوی، به جوی،  
 ۲- آهنگنده، آهنگ کُننده  
 مُتَحَزَن: آندوهگین (آندراج)  
 مُتَحَسِّب: اَنِشَه (= جاسوس)، پیامجوی  
 مُتَحَسِّر: دَرِیغ خورنده (آندراج)  
 مُتَحَسِّرین: (تک: مُتَحَسِّر)، درِیغ خورندگان  
 مُتَحَسِّس: پیامپُرس  
 مُتَحَشِّد: چَپِره (= گرد آمدن مردم باشد،

درآمده، راست

مُتَحَكِّم: فرمانبردار (آندراج)

مُتَحَلِّب: روان: چون خوی و آبِ دهان  
(آندراج)مُتَحَلِّل: ۱- گوارنده، ۲- جُنبنده: از جای، ۳-  
دور شونده، ۴- بیمار شونده

مُتَحَلِّق: جنبِ زده

مُتَحَلِّم: ۱- برانگیزنده به بُرداری، ۲- کودك  
پیه ناك (آندراج)

مُتَحَلِّي: آراسته، زیور یافته

مُتَحَلِّي شُدَن: آراسته شدن، زیور یافتن

مُتَحَلِّي كَرَدَن، مُتَحَلِّي گِرْدانَدَن: آراستن، زیور  
دادنمُتَحَمِّل: ۱- سازگار، بُردبار (فرهنگ کوچک)،  
بَردارنده ی بار (آندراج)، باریستان (فرهنگ  
پهلوی)

مُتَحَمِّل شُدَن: زیر بار رفتن

مُتَحَمِّل نَشُدَن: ۱- زیر بار نرفتن ۲- به روی  
خود نیاوردن، به خود نگرفتنمُتَحَمِّلین: (تک: مُتَحَمِّل)، بُرداران، سازگاران  
مُتَحَوِّل: وَرِثَنِيك (فرهنگ پهلوی)، وَرْتَنیده،  
دگر گشتهمُتَحَوِّل: ۱- وَرْتَنده، دگر کُننده، ۲- دگر جای،  
تازه جایمُتَحَيِّر: مات، خیره، سرگردان (فرهنگ  
کوچك)، هاز، همواره همی رُوسِسِ دانش  
زیراك، گنده بُود آن آب كه استاده بُود هاز  
(ناصر خسرو)، سرگشته (آندراج)مُتَحَيِّرَات: (تک: مُتَحَيِّرَة)، سرگشتگان  
مُتَحَيِّر شُدَن: خیره شدن، مات شدن، سرگردان  
گشتنمُتَحَيِّر گِرْدیدَن: خیره گشتن، هاز ماندن، مات  
شدنمُتَحَيِّر مانَدَن: خیره ماندن، مات ماندن،  
سرگردان ماندنمُتَحَيِّرَة، مُتَحَيِّر در فارسی، مؤنث مُتَحَيِّر، مات،  
خیره، هاز، سرگردان، سرگشته

مُتَحَيِّز: ۱- جایگزین، ۲- دریافتنی

مُتَخَادِع: گولخورده نما، فریب خورده نما  
مُتَخَادِم: مردمیار

مُتَخَاصِم: دشمن، کینگر

مُتَخَاصِمَات: (تک: مُتَخَاصِمَة)، دشمنان،  
کینگرانمُتَخَاصِمَة، مُتَخَاصِمه در فارسی، مؤنث  
مُتَخَاصِم: دشمن، کینگرمُتَخَاصِمین: (تک: مُتَخَاصِم)، دشمنان،  
کینگران

مُتَخَال: مُتقال، بنگرید به مُتقال

مُتَخَلِّص: خَلَنده	مُتَخَصِّص احصائیه: آمارشناس
مُتَخَالِص: رُباینده از یکدیگر (آندراج)	(فرهنگستان)
مُتَخَالِف: ناسازِ با هم	مُتَخَصِّص دَر اصولِ تَدَاوِی: دَرمانشناس
مُتَخَتِّم: در انگشت کننده، نگین	(فرهنگستان)
مُتَخَذ: گیرنده (آندراج)	مُتَخَصِّص در امراضِ بولی: میزه‌شناس
مُتَخَذ: گِرِفته، بَر گِرِفته	(فرهنگستان)
مُتَخَذَات: (تک: مُتَخَذَة)، گِرِفَتگان	مُتَخَصِّص فیزیك: كُوهرَك داناك (فرهنگ
بَر گِرِفَتگان	پهلوی)، گوهردان، گیتیك شناس
مُتَخَذَات: (تک: مُتَخَذَة)، گیرندگان	مُتَخَصِّص قلب و عروق: گِشِشِناس
مُتَخَذَة، مُتَخَذ در فارسی، مَوْنَت مُتَخَذ: گِرِفته،	مُتَخَصِّص حلق و گوش و بینی: سَر و
بَر گِرِفته	گِرَدَن‌شناس
مُتَخَذَة، مُتَخَذ در فارسی، مَوْنَت مُتَخَذ: گِرِنده	مُتَخَصِّصَة: مُتَخَصِّصه در فارسی، مَوْنَت
مُتَخَذِین: (تک: مُتَخَذ)، گِرِفَتگان، بَر گِرِفَتگان	مُتَخَصِّص، آزموده، وَرَزیده، کارشناس، ویژه کار
مُتَخَذِین: (تک: مُتَخَذ)، گیرندگان	مُتَخَصِّصِین: (تک: مُتَخَصِّص)، کارشناسان،
مُتَخَرِّج: ۱- بَر سَاخْتِه، ۲- دَانِش‌جَوِی	آزمو دگان، ویژه کاران
مُتَخَرَّم: اَز بَیخ کُنْدِه	مُتَخَلِّل: رُو زَنْدَار
مُتَخَرَّب: آما سیده	مُتَخَلِّل تَر: رُو زَنْدَار تَر
مُتَخَشِّی: تَر سِنْدِه (آندراج)	مُتَخَلِّل شُدَن: رُو زَنْدَار شُدَن
مُتَخَصِّص: هُو شِناس، اوزموتك، اوزار مُنْد	مُتَخَلِّلَة، مُتَخَلِّله در فارسی، مَوْنَت مُتَخَلِّل:
(فرهنگ پهلوی)، خویشناس، آزموده،	رُو زَنْدَار
اَفزار مُنْد، وَرَزیده (برهان)، کارشناس (فرهنگ	مُتَخَلِّص: نَامیده (آندراج)
كُوجَك)، ویژه کار	مُتَخَلِّصَات: (تک: مُتَخَلِّصَة)، نَامیدِگان
مُتَخَصِّصَات: (تک: مُتَخَصِّصه)، کارشناسان،	مُتَخَلِّصَة، مُتَخَلِّصه در فارسی، مَوْنَت مُتَخَلِّص:
آزمو دگان، ویژه کاران	نَامیده

مُتَخَلِّصین: (تک: مُتَخَلِّص)، نامیدگان

مُتَخَلِّف: ناسِزَاگَر

مُتَخَلِّفَاف: (تک: مُتَخَلِّفَة)، ناسِزَاگَران

مُتَخَلِّفَة، مُتَخَلِّف در فارسی، مَوْنُث مُتَخَلِّف:

ناسِزَاگَر

مُتَخَلِّفین: (تک: مُتَخَلِّف)، ناسِزَاگَران

مُتَخَلِّق: ۱- چَهرِ نَبِیک (فرهنگ پهلوی)، چَهر

یافته، ۲- خوشخوی، نیکرفتار

مُتَخَلِّقین: (تک: مُتَخَلِّق)، چَهرِ یافَتَگَگان،

خوشخویان، نیکرفتاران

مُتَخَلِّل: پنداشته

مُتَخَلِّل: ۱- پندارمُند، ۲- اَبَرَتَن، بَادَسَار (=

مُتَكَبِّر)

مُتَخَلِّلات: (تک: مُتَخَلِّلَة)، پنداشتیگان

مُتَخَلِّلات: (تک: مُتَخَلِّلَة)، پندارمُندان،

بَادَسَاران، اَبَرَتَنان

مُتَخَلِّلَة، مُتَخَلِّل در فارسی، مَوْنُث مُتَخَلِّل:

پنداشته

مُتَخَلِّلَة، مُتَخَلِّل در فارسی، مَوْنُث مُتَخَلِّل: ۱-

پندارمُند، ۲- اَبَرَتَن، بَادَسَار

مُتَخَلِّلین: (تک: مُتَخَلِّل)، پندارمُندان،

بَادَسَاران، اَبَرَتَنان

مُتَد: Méthode، فرانسوی، رَوش، رَوال

مُتَدَاخِل: هَمَخَلِیده

مُتَدَاخِلَات: (تک: مُتَدَاخِلَة)، هَمَخَلِیدگان

مُتَدَاخِل شُدَن، مُتَدَاخِل گَرْدِیدَن: هَمَخَلِیدَن

مُتَدَاخِلَة، مُتَدَاخِل در فارسی، مَوْنُث مُتَدَاخِل:

هَمَخَلِیده

مُتَدَاخِلین: (تک: مُتَدَاخِل)، هَمَخَلِیدگان

مُتَدَارِک: ۱- رِسَندَة، ۲- دَرِیا بَندَة

مُتَدَارِکَات: (تک: مُتَدَارِکَة)، رِسَندِگان،

دَرِیا بَندِگان

مُتَدَارِکَة، مُتَدَارِک در فارسی، مَوْنُث مُتَدَارِک: ۱-

رِسَندَة، ۲- دَرِیا بَندَة

مُتَدَارِکین: (تک: مُتَدَارِک)، رِسَندِگان،

دَرِیا بَندِگان

مُتَدَاعِی: ۱- دُشَمَن پِیش آیندَة، ۲- دِیوار

شِکِستَة (آندَرِاج)، ۳- هَماوِز، ۴- هَمچَم، ۵-

خَواهان

مُتَدَاعِیَات: (تک: مُتَدَاعِیَة)، هَمچَمان،

هَماوِزان

مُتَدَاعِیان: (تک: مُتَدَاعِی)، هَماوِزان، خَواهان

وَخواندَة

مُتَدَاعِی آمَدَن: فَرَاخواندَن، فَرَاخواستَن

مُتَدَاعِیَة، مُتَدَاعِیَة در فارسی، مَوْنُث مُتَدَاعِی:

۱- هَماوِز، هَمچَم، خَواهان

مُتَدَاعِیَین: (تک: مُتَدَاعِی)، هَماوِزان،

خَواهان وَخواندَة

مُتَدَفَّ: هَمَنْشِن	مُتَدَخِّن: دود زده
مُتَدَافِع: هَمِافَنَد (از ریشه ی پهلوی)	مُتَدَرَّج: آهسته یاز
مُتَدَافِعِین: (تک: مُتَدَافِع)، هَمِافَنَدان	مُتَدَرَّجاً: به آهستگی (واژه های فارسی)، آهسته
مُتَدَاق: هَمَنِگَرَنده	آهسته
مُتَدَامِج: هَمیار	مُتَدَرَّع: زَرِه پوشیده
مُتَدَانِی: کَم شَوَنده، تَکیداً (از واژه ی تَکید)	مُتَدَقِّین: پَنهان گَرَدَنده (آنندراج)
برابر با لاغر وضعیف)	مُتَدَكِل: ۱- خود بزرگ بین، ۲- بَر دَارَنده
مُتَدَاوِل: زَنَدَك (فرهنگ پهلوی)، دَسْت به	مُتَدَلِّس: ۱- پوشیده دَارَنده، ۲- لیسَنده
دَسْت، رَواگ (فرهنگ کوچک)، واژه ی مُتَدَاوِل	مُتَدَلِّف: ۱- رَوَنده، ۲- نَزْدِیک شَوَنده (آنندراج)
را فارسی گو یان مُتَدَاوِل گویند که این واژه در	مِثْدَلوژی: Methodologie، فرانسوی،
تازی آریش دیگری دارد.	رَوش شناسی (فرهنگ فنی)، رَوالِشِناسی
مُتَدَاوِلَات، (تک: مُتَدَاوِلَة): زَنَدَکان، رَواگان	مُتَدَلِّی: ۱- خُرَامَنده، ۲- فِرود آینده، ۳- آویخته
مُتَدَاوِلَة، مُتَدَاوِلَه در فارسی، مَوْنِث مُتَدَاوِل:	مُتَدَمِّر: نابود شَوَنده
زَنَدَك، دَسْت به دَسْت، رَواگ	مُتَدِن: ۱- تَر کُننده، ۲- تَر نِهَنده، ۳- تَر
مُتَدَاوِی: خود پَرَشک	(آنندراج)
مُتَدَاِین: پَسَادَسْتَگَر (پَسَادَسْت = نَسِیه، بُرْهان)	مِثْدِیکَل: Methodical، انگلیسی، رَوشَمَنده، با
مُتَدَاِینِین: (تک: مُتَدَاِین) پَسَادَسْتَگَران	رَوش (فرهنگ فنی)
مُتَدَبِّر: ۱- آندیشَنده، ۲- رُرفکاو	مُتَدَبِّین: از ریشه ی پارسی، دین بُر تار، دینِیک
مُتَدَبِّرَات: (تک: مُتَدَبِّرَة)، آندیشَندهگان،	(فرهنگ پهلوی)، دیندار (فرهنگ کوچک)
رُرفکاوان	مُتَدَبِّیَات: (تک: مُتَدَبِّیَة)، از ریشه ی پارسی،
مُتَدَبِّرَة: مُتَدَبِّرَه در فارسی، مَوْنِث مُتَدَبِّر: ۱-	دینداران
آندیشَنده، ۲- رُرفکاو	مُتَدَبِّین بَدِین غَیر رَسمی: کِشَوَر (فرهنگ
مُتَدَبِّرِین: (تک: مُتَدَبِّر)، آندیشَندهگان، رُرفکاوان	پهلوی)
مُتَدَخِّل: دَر آینده (آنندراج)	مُتَدَبِّین شُدَن: دیندار گَشتَن

مُتَدَبِّنَة، مُتَدَبِّنَة در فارسی، مؤنث مُتَدَبِّن: دیندار

مُتَدَبِّین: (تک: مُتَدَبِّن)، دینداران

مُتَدَبِّل: زنِ مرد رُوش

مُتَدَرِّع: پُرگوی (آندراج)

مُتَدَكِّر: یاد کننده (آندراج)، به یاد آورنده

مُتَدَكِّر شُدَن: یاد آور شدن

مُسَدِّ كِرَة، مُتَدَكِّرَة در فارسی، مؤنث مُتَدَكِّر: یاد

کننده، به یاد آورنده

مُتَدَكِّرین: (تک: مُتَدَكِّر)، یاد کنندگان، به یاد

آورندگان

مُتَدَلِّل: ۱- خوار (آندراج)، ۲- فُرُوتَن (معین)

مُتَدَلِّین: (تک: مُتَدَلِّل)، خواران، فُرُوتَنان

مِتر: Mètre، فرانسوی، ۱- گز ۲- جُشان،

چوبی باشد که بدان زمین و دیگرها پیمایند

(برهان)

مُتَرادِف: ۱- پیایی، ۲- هَمآرِش (فرهنگ

کوچک)، آرشینار (آندراج)

مُتَرادِفَات (تک مُتَرادِفَة): پیایی ها، هَمآرِشان

مُتَرادِفَة، مُتَرادِفَة در فارسی، مؤنث مُتَرادِف،

بنگرید به مُتَرادِف

مِتراژ: Mètre، فرانسوی، گز پیمایی

(معین)

مُتَرادِف: هَم رَدِه

مُتَرادِغی: هَم فَرِیاد، هَم بانگ

مُتَرافِق: هَمراه

مُتَرَاكِب: بِرَهْم نِشِسته (غیاث اللغات)

مُتَرَاكِم: ۱- گردآینده، ۲- بِرَهْم نِشِسته، آنبوه،

آنباشته (فرهنگ کوچک)

مُتَرَاكِمَات: (تک: مُتَرَاكِمَة)، آنباشندگان،

گردآیندگان

مُتَرَاكِمَة، مُتَرَاكِمَة در فارسی، مؤنث مُتَرَاكِم: ۱-

گردآینده، آنباشته، بِرَهْم نِشِسته

مِترالِیوز: مِترالِیوز، بنگرید به مِترالِیوز

مُتَرَاهِن: هَمگِرو

مُتَرَبِّج: مامِ مِهَربان

مُتَرَبِّج: نَرَم، فروهشته (آندراج)

مُتَرَبَّد: ۱- تَرشروی، ۲- آسَمَانِ آبِری

مُتَرَبَّد: شیر، ازجانوران (لاروس)

مُتَرَبِّص: بِیوسا (پیوس، انتظار باشد، برهان)،

چشم به راه

مُتَرَبِّصَة: مُتَرَبِّصَة در فارسی، بِیوسایان،

گروهی که در هر زمان، يك تن را «مَهْدی»

می دانستند و چون او دَر می گذشت، دیگری را

«مَهْدی» می نامیدند (فضل بن شادان)

مُتَرَبِّصین: (تک: مُتَرَبِّص)، بِیوسایان، چشم

به راهان

مُتَرَبِّه: دَرویشی، تَنگدستی، بینوایی (لاروس)

مُتَرَتَّب: ۱- پابرجا، بِرِجای ایستا، ۲- فَرجام



( = نتبجه، فرهنگ پهلوی)

مُترَتَب شدن، مُترَتَب گردیدن: فرجامیدن

مُترَتَبْتَه، مُترَتَبه در فارسی، مؤنث مُترَتَب: ۱-

پایرجا، ۲- فرجام

مُترَتَبین: (تک: مُترَتَب)، پایرجایان، فرجام‌ها

مُترَجَم: درباره‌ی این واژه گمان رفته است که از

ریشه‌ی تَرَجَم سُریانی، به آرشِ سخن گفتن،

به زبان تازی رفته، فردوسی واژه‌ی تَرَجَم‌را با

چنین آرشِی به کار می‌برد: ز تَر کِش برآور کمان

مرا، به کار آور آن تَر جَم‌ان مرا (بهره از پژوهش

واژه‌های سُریانی در زبان فارسی)، هم چنین

گمان می‌رود که این واژه از تَر جَم‌ان یا تَر جَم‌انِ

پهلوی به تازی راه یافته باشد، تَر جَم‌ان،

تَر جَم‌ان (فرهنگ پهلوی)، تَر زَبان: زَبان آور و

کسی که گرمِ گفت و گو شود و سخن‌های تَر و

تازه گوید و برابر با تَر جَم‌ان نیز هست که

واژه‌ای را از زبانی به زبان دیگر باز گوید (بهره

از برهان)، پَجواک: تَر جَم‌ان را گویند و برخی

گویند این واژه برابر با ترجمه است (برهان)،

تَر زَفان (فرهنگ کوچک)، برگرداننده

مُترَجَم: از ریشه‌ی پارسی، تَر جَم‌انیده، برگشته

مُترَجَمین: از ریشه‌ی پارسی (تک: مُترَجَم)،

تَر جَم‌انان، تَر زَبانان

مُترَجی: اُمیدوار، اُمید دارنده (آندراج)

مُترَجَل: فرآورنده

مُترَجَم: مهریان، مهر بانی کننده (آندراج)

مُترَخَص: آسان گیرنده (آندراج)، آسانگیر

مُترَدَد: ۱- رَوَنده (غیاث اللغات)، ۲- دودل،

سَر به گریبان، سَر گردان، ۳- رَهگذر

مُترَدَدین: (تک: مُترَدَد)، سَر گردانان، دودلان،

رَهگذران

مِترِس: Maitresse، فرانسوی، مُول

( = معشوق زن، برهان)، نِشاندِه (گویشِ

تهرانی)، لُنده (هراتی)، نِشمه (گویشِ یزدی)

مُترَسِل: ۱- نویسنده، نامه پرداز، ۲- دَبریر

مُترَسِلین: (تک: مُترَسِل)، نویسندگان،

نامه پردازان، دَبریران

مُترَسِم: نویسنده (غیاث اللغات)، رَوِشمند (در

تازی نیامده است)

مُترَش: از ساخته‌های فارسی گویان برگرفته از

واژه‌ی ریشِ پارسی، ریشِ تَراشیده

(غیاث اللغات)

مُترَشیح: شَبیحَه (برهان)، زِهناک

(فرهنگستان)، تَر اَوِه

مُترَشحات: (تک: مُترَشحَة)، زِهناکان، تَر اَوِه‌ها

مُترَشحَة، مُترَشحَة در فارسی، مؤنث مُترَشیح:

زِهناک، تَر اَوِه

مُترَشش: چکنده، آبدِه

مُتَرَصِّد: ۱- امیدوار، ۲- فراپای (= کمین کرده،

فرهنگ کوچک)

مُتَرَصِّدین: (تك: مُتَرَصِّد)، امیدواران، فراپایان

مُتَرَعَرَع: ۱- جُنْبِنْدَه، ۲- بالنده (معین)

مُتَرَقَّب: چشم داشته، امید بسته

مُتَرَقَّب: بَرْموگر (بَرْمو = انتظار، امیدواری،

برهان)

مُتَرَقِّبَه، مُتَرَقِّبَه در فارسی، مَوْنُث مُتَرَقَّب: چشم

داشته، امید بسته

مُتَرَقِّبین: (تك: مُتَرَقَّب)، چشم داشته‌ها،

چشم‌داست‌ها، امید بسته‌ها

مُتَرَقِّبین: (تك: مُتَرَقَّب)، بَرْموگران

مُتَرَقِّی: ۱- اَفْزُون شُونْدَه (غیاث اللغات)، ۲-

بالا رَوْنْدَه، ۳- پِشِرَوْنْدَه، پِشِرَفْتَه

مُتَرَقِّیَه، مُتَرَقِّیَه در فارسی، مَوْنُث مُتَرَقِّی: ۱-

افزون شُونْدَه، ۲- بالا رَوْنْدَه، ۳- پِشِرَفْتَه

مُتَرَكَّب: ۱- بَرْمَن نَشِیْنْدَه، ۲- اُسْتوار گَرْدَنْدَه

(آندراج)

مُتَرَكِّب: ۱- ستون یافته، ۲- گِرانسنگ

مُتَرَمِّز: ۱- جُنْبِنْدَه، ۲- کَلَاوَه، کَلَافِه

مُتَرَمِّم: ۱- سَرایْنْدَه، ۲- بانگ کننده: کَبوَتَر

(آندراج)، ۳- تَرانِه خوان

مُتَرَمِّم گَرْدِیْدَن: آواز خواندن، تَرانِه خواندن

مُتَرَمِّمین: (تك: مُتَرَمِّم)، تَرانِه خوانان،

سَرایْنْدِگان

مِترُو: Métro، کاهیده‌ی Métropolitain،

فرانسوی، زیر راه، با آن که راه آهن شهری گاه

از زیر زمین می‌گذرد و گاه روی زمین، چنان که

در شهر بزرگی چون لندن، در انگلستان بدان

Underground و در امریکا بدان Subway

گفته می‌شود که با زیر راه برابر است.

مِتروپُل: Métropole، فرانسوی، ۱- پایتخت،

۲- فرمانشهر

مَتروك: ۱- اَپَرماندَك (فرهنگ پهلوی)،

بازمانده، پَس نَهاده، ۲- رَها شُدَه (فرهنگ

کوچک)، هَلِیدَه (از هَلِیْدَن برابر با فرو گذاشتن

و واگذاشتن، برهان)

مَتروكات: (تك: مَتروكَه)، هَلِیدِگان،

بازمانده‌ها

مَتروك شُدَن: بَرَأْفَتَاْدَن، وَرَأْفَتَاْدَن

مَتروكَه: مَتروكَه در فارسی، مَوْنُث مَتروك،

هَلِیدَه، بازمانده

مِترولوژی: Métrologie، فرانسوی

مَساکِ شِناسی (مَساک = مقدار، فرهنگ

پهلوی)

مِترولوژیست: Métrologiste، فرانسوی،

مَساکِشِناس

مُتَرَهَّب: ۱- تَرساننده، ۲- پَرستنده

- مِتری: برگرفته از متریک Métrique،  
فرانسوی، جِسانی، جِسانیک  
مِتریک: Métrique، فرانسوی، بنگرید به  
مِتری  
مُتَزاید، مُتَزاید در فارسی: افزون، افزون شونده  
(آندراج)  
مُتَزایل، مُتَزایل در فارسی: جدا، جدا شونده  
(آندراج)  
مُتَزَع: ۱- سَنگِیدِل، ۲- دُرُشت آندام، ۳-  
بازایستنده (آندراج)  
مُتَزَعِزَع: ۱- جُنبنده (آندراج)، ۲- پالوده،  
فالوده (لاروس)  
مُتَزَلَزَل: ۱- لَرَزنده، ۲- دودل، سُست‌رای  
مُتَزَوِج: زَن کُننده، زَن گیرنده  
مُتَزَهْد: پارسا، نیایشگر  
مُتَزَید: ۱- گِرافروش ۲- بیشگوی، بیش  
سُخن  
مُتَزَیل: ۱- پَراننده ۲- پَخش شونده  
مُتَزَین: زیور یافته، آراسته  
مُتَزَین شُدَن: زیور یافتن  
مُتَسَّاق: هَمآورد، پیشی جوی  
مُتَسَّار: رازگوینده  
مُتَسَّارِع: شتابنده (آندراج)  
مُتَسَّاقِط: فروریزنده
- مُتَسَّاقی: نوباننده  
مُتَسَّاکِر: مَسْت نما  
مُتَسَّالم: آشتی کُننده، آرامشجوی  
مُتَسَّامِح: آسانگیر  
مُتَسَّای: بَرآبر، سَر به سَر، هُمک (فرهنگ  
پهلوی)  
مُتَسَّایات: (تک: مُتَسَّایَة)، بَرآبران، هُمکان  
مُتَسَّای الاتَّجَاه: هَمسانگرد (لاروس)  
مُتَسَّایِ الاَضلاع: راست پهلوی  
(فرهنگستان)، هُمکبران  
مُتَسَّایِ الامر: به اندازه (معین)  
مُتَسَّایِ الزَّمان: هَمزَمَان (فرهنگستان)  
مُتَسَّایِ السَّاقِین: راست پای (فرهنگستان)،  
هُمکساگان (ساق، ساقه، تازی گشته‌ی ساگ  
است)  
مُتَسَّایِ الطَّول: هُمک دَرَهناد (فرهنگ  
پهلوی)، هَمدرازا  
مُتَسَّایِ شُدَن: بَرآبر شُدَن  
مُتَسَّایَیَة: مُتَسَّایِیَة در فارسی، مُونث مُتَسَّای:  
بَرآبر، سَر به سَر  
مُتَسَّائِل: هَمخواه  
مُتَسَّیَب: ۱- رَوَان ۲- رَوَانه (بهره از آندراج)  
مُتَسَّرَد: تَندگام  
مُتَسَّع: فَرَاخنای، فَرَاخیده

مانکان	مُتَّعِ: ۱- فَرَاخ شَوْنَدَه (آندراج) ۲- دراز شَوْنَدَه، کِش آئِنْدَه
مُتَّشَابِهَة: مُتَّشَابِه در فارسی، مَوْنُث مُتَّشَابِه، (بِنگَرِید به مُتَّشَابِه)	مُتَّسَفِّر: گُشت و گُذار کُنْدَه، راهی
مُتَّشَابِهَة الْأَجْزَاءِ: هَمِيار (لاروس) Isomer =	مُتَّسَبِق: ۱- سَامَانْدَار ۲- هَمَوَار
در انگلیسی	مُتَّسَقی: آب پَذِیر، نَم پَذِیر
مُتَّشَابِهَة الْخَوَاصِّ: یِکسانگِرْد (فرهنگ فنی)	مُتَّسِکِن: دَرَوِش (آندراج)
Isotope = در انگلیسی	مُتَّسَلِح: زینَه پُوشِنْدَه (زینَه = سِلَاح)
مُتَّشَاعِر: سَرایِنْدَه نِما	مُتَّسَلِسل: جَامِه‌ی بَد بَافَت (آندراج)
مُتَّشَاخِر: دَرِجَم آویختَه	مُتَّسَلِسل: پِیایِ رَوَان
مُتَّشَارِك: هَنْباز (آندراج)	مُتَّسَلِسلَة: مَوْنُث مُتَّسَلِسل، وَ رِشْتَه (لاروس)، رَنجیرَه
مُتَّشَاغِل: سُستکار، رَوگَرْدان از کار	مُتَّسَلِط: چیرَه شَوْنَدَه، تَاژَنْدَه
مُتَّشَاغِل گُشتَن: رَوگَرْدان شُدَن از کار	مُتَّسَلَقَات: رَاسْتَه‌ی بَر شَوْنَدگان (لاروس)
مُتَّشَاغِع: اِین واژَه در فَرهنگنامَه‌های تازی	مُتَّسَلِلی: هَمْدَرْدی شَنِیدَه، نَوَازِش دِیدَه ۲-
نِیامَدَه، جُفَت پَذِیرَنْدَه (مَعین)	خَوَرَسَنْد (آندراج)
مُتَّشَاغِعان: (تک: مُتَّشَاغِع)، جُفَت پَذِیرَنْدِگان	مُتَّسَوِّق: ۱- بَازاری، بَازاری نِشین ۲- سَوْداگَر
مُتَّشَاکِس: سَخْت گِیر، چانَه زَن	مَتَّش: سَبِیدِی نَاخِن، پِیسِ نَاخِن
مُتَّشَاکِل: هَمَرِیخت، هَمچِهر	مُتَّشَاپِک: دَرِجَم
مُتَّشَاکِی: گَر زِیْتار (= شِکایت کُنْدَه، فَرهنگ	مُتَّشَابِه: ۱- هَوماناک (فرهنگ پهلوی)،
پهلوی)، گِلَه کُنْدَه	هَمانَند، هَماناک ۲- چَند آرش، چَند ماناک:
مُتَّشَاوِر: سِگالَنْدَه	چَمراس هایی دَر نِبی که در بَر گِیرَنْدَه‌ی چَند
مُتَّشَاوِع: هَنْباز	آرش است ۳- هَماَمِیز (= Homologos در
مُتَّشَاوِم: مُتَّشَاوِم در فارسی: مُرغَوَاز نَندَه	یونانی)
مُتَّشَبِّث: دَر آویزَنْدَه، چَنگ زَنْدَه (آندراج)	مُتَّشَابِهات: (تک: مُتَّشَابِهَة)، چَند آرشان، چَند
مُتَّشَبِّثین: (تک، مُتَّشَبِّث، دَر آویزَنْدِگان،	

مُتَشَبِّه: کارآماده	خَنگ زَنندگان
مُتَشَبِّه: بُوینده (آندراج)	مُتَشَبِّه: مَانِنْدِه
مُتَشَبِّج: تَرْجِیدِه، مَنجَان، سَنگان، ذَبیح	مُتَشَبِّت: پَرَاکَنده، وِلاو (برهان)، شَهلیده
بَهروز «تَشَنج» را بِرِگرفته از ریشه‌ی پارسی	(انجمن آرا)
شَنج بِرِابر با تَرْجِیدگی دانسته است	مُتَشَبِّص: گِرَانسَنگ، مَنِشَمند، بُزْگَمَنِش
مُتَشَوِّر: شَرْمَنده	مُتَشَرَّد: ۱- رَوْنده ۲- رَمیده (معین)
مُتَشَوِّش: کارشوریده (آندراج)	مُتَشَرِّع: کِشَمند (برهان)
مُتَشَوِّق: خواهان نما، آرزومند نما	مُتَشَرِّعین: (تک: مُتَشَرِّع)، کِشَمندان
مُتَشَوِّیه: شِناسا (آندراج)	مُتَشَرِّف: بُزْگَمَنِش (آندراج)
مُتَشَهِّد: ۱- گواهی دهنده ۲- گوینده‌ی اَشْهَد	مُتَشَرِّم: شِکافَتِه (آندراج)
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ	مُتَشَعِّب: ۱- شاخه شاخه ۲- پَرَاکَنده
مُتَشَهِّی: خواهان، گَراینده	مُتَشَعِّث: پَرَاکَنده، پَرِشان (آندراج)
مُتَشَبِّخ: ۱- پَر نما ۲- بی خایه، خَزَنَك	مُتَشَعِّثِ خَاطِر: بِرِیسانْدَل
مُتَشَبِّط: لاغر، نَزار، سوخته (آندراج)	مُتَشَعِّثِ رَای: نَدانمکار، سَرگَشْتِه
مُتَشَبِّع: «شیعه» نما	مُتَشَعِّع: بِرَاژنده
مُتَصَادِق: راستدوست، دوستِ یَکَرَنگ	مُتَشَعِّل: آفروخته
مُتَصَادِم: روبه رو شونده (معین)	مُتَشَكِّر، سِیاسدار، سِیاسگزار
مُتَصَاعِد: بالا رَوْنده (فرهنگ کوچک)، فَرایاز	مُتَشَكِّرین: (تک: مُتَشَكِّر)، سِیاسداران
(فرهنگستان)	سِیاسگزاران
مُتَصَاعِدَة: مُتَصَاعِدِه در فارسی، مُونْث	مُتَشَكِّک: گُمان بَرَنده، دودَل گَشته
مُتَصَاعِد، فَرایاز	مُتَشَكِّل: کَرَب پَذیر (کَرَب = شِکَل)
مُتَصَاعِدین: (تک: مُتَصَاعِد)، فَرایازان	مُتَشَكِّلَة: مُتَشَكِّله در فارسی، مُونْث مُتَشَكِّل،
مُتَصَالِح: ۱- سازش پَذیر ۲- سازشگر، سازش	کَرَب پَذیر
کُننده	مُتَشَكِّی: گَرزیتار، گلِه گُزار

مُتْصَالِحَة: مُتْصَالِحَة در فارسی، مونت مُتْصَالِح،

بنگرید به مُتْصَالِح

مُتْصَالِحِین: (تك: متصالح)، سازش پذیران،

سازشگران

مُتْصَبِّب: شارآب، آب فرو ریزنده

مُتْصَبِّح: پگاه آینده (آندراج)

مُتْصَبِّر: سَکِیبا، سَکِیْب بیه

مُتْصَحِّف: نادرست خوان

مُتْصَدِّد: پیش آینده (آندراج)

مُتْصَدِّر: بالانشین

مُتْصَدِّع: ۱- دَرْدِسر دهنده، این واژه را به جای

«مُصَدِّع» به کار می برند که نارواست (غیاث

اللغات) ۲- پراکنیده ۳- شکافته

مُتْصَدِّف: رو بر گردان، رویگردان

مُتْصَدِّی: آپرمان (فرهنگ پهلوی)، پیشکار

(غیاث اللغات)، گمارده، گماشته

مُتْصَدِّی بُرِش: در انگلیسی Cutter (فرهنگ

واژه های سینمایی)، بُرِشگر

متصدی برق: در انگلیسی Gaffer (واژه های

سینمایی)، شیدگر

متصدی دوربین: انگلیسی Camera

operator (واژه های سینمایی)، دوربینگر

متصدی حرکت دوربین: در انگلیسی Grip

(واژه های سینمایی)، دوربین جنبان

متصدی میزان کردن عدسی: Focus puller

(واژه های سینمایی)، رُخسبان

مُتْصَدِّی شُدَن: ۱- به گردن گرفتن ۲- برگمارده

شُدَن

مُتْصَرِّف: ۱- دَست آندرکار ۲- دَرْدَست دارنده،

داشدار (= مالک، فرهنگ پهلوی) ۳- فرماندار

مُتْصَرِّفات: (تك: مُتْصَرِّفَة)، داشتگان، به

چنگ آورده گان

مُتْصَرِّف شُدَن: ۱- به دَست آوردن ۲- ازان خود

کَرْدَن ۳- همخوابگی کردن

مُتْصَرِّفَة: مُتْصَرِّفَة در فارسی، مونت مُتْصَرِّف، و،

داشته، به چنگ آورده

مُتْصَف: زابدان، فروزه دار

مُتْصَف: زابیده، فروزیده (فرهنگ کوچک)

مُتْصَفِیح: نِگَرنده، خواننده

مُتْصَف شُدَن: زابدان شُدَن، فروزه دار گشتن

مُتْصَف گردیدن = مُتْصَف شُدَن

مُتْصَفَة: مُتْصَفَة در فارسی، مونت مُتْصَف:

زابدان، فروزه دار

مُتْصَل: هَمبَند (فرهنگ پهلوی)، سَنَگم

(برهان)، بَوسَته (فرهنگستان)، هَمیویدِه

(بهرز)

مُتْصَلات: (تك: مُتْصَلَة)، هَمبَندان، بَوسَستگان

مُتْصَل الطَّاس: بَوسَته کُلبَرگان

مُتَّصِلُ شُدَن، مُتَّصِلُ گَرْدِیْدَن، مُتَّصِلُ گِشْتَن:

هَمبَند شُدَن، به هَم پیوستن

مُتَّصِیْف: چاپلوس

مُتَّصِلُ کَرْدَن: پِتوستَن (فرهنگ پهلوی)،

پیوستَن

مُتَّصِلَه: مُتَّصِلَه در فارسی، مؤنث مُتَّصِل، بَنگَرِید

به مُتَّصِل

مُتَّصِیْع: خون‌آلود (آندراج)

مُتَّصِیْع: ۱- خودآرا ۲- دِلسوزنما ۳- هُرمَندنما

مُتَّصَوْر: ۱- گُمان شُدِه، اَنگاسَته ۲-

اَنجام‌بَذیر، شُدنی

مُتَّصَوْر: گُمان برَنده، اَنگازَنده

مُتَّصَوْرَات: (تک: مُتَّصَوْرَه)، گُمان شُدِگان،

اَنگاشتیگان

مُتَّصَوْرَات: (تک: مُتَّصَوْرَه)، گُمان برَنندگان،

اَنگازَنندگان

مُتَّصَوْرَه: مُتَّصَوْرَه در فارسی، مؤنث مُتَّصَوْر ۱-

گمان شُدِه، اَنگاسَته

مُتَّصَوْرَه: مُتَّصَوْرَه در فارسی، مؤنث مُتَّصَوْر ۱-

گُمان برَنده، اَنگازَنده

مُتَّصَوْرَیْن: (تک: مُتَّصَوْر)، گُمان برَنندگان،

اَنگازَنندگان

مُتَّصَوِّف: ۱- سُوفی ۲- سُوفی‌نما، پشیمینه

پُوش، دَرویش‌نما

مُتَّصَوِّفَه: مُتَّصَوِّفَه در فارسی، مؤنث مُتَّصَوِّف:

سُوفی، دَرویش

مُتَّصَوِّفَیْن: (تک: مُتَّصَوِّف)، سُوفیان،

سُوفی‌نمایان، پشیمینه‌پُوشان

مُتَّصِیْد: ۱- شِکارجوی ۲- شِکارگر

مُتَّصِیْف: به سَر دَسیر رَفته

مُتَّضاحک: هَم‌خند

مُتَّضاد: هَمبَسان (فرهنگ پهلوی)، ناساز

مُتَّضادَات: (تک: مُتَّضادَه)، هَمبَسانان،

ناسازان

مُتَّضادَان: (تک: مُتَّضاد)، هَمبَسانان، ناسازان

مُتَّضادَیْن: (تک: مُتَّضاد)، هَمبَسانان، ناسازان

مُتَّضاعِیْف: دوچَند، دوچَندان

مُتَّضَرَّر: زیان‌دیده

مُتَّضَرَّرَیْن: (تک: مُتَّضَرَّر)، زیان‌دیدگان

مُتَّضَرِّع: ۱- فُروتن ۲- زاری‌کُنده، نالان

مُتَّضَرِّعَیْن: (تک: مُتَّضَرِّع)، فُروتَنان، زاری

کُندیگان

مُتَّضَعِیْف: نَزار، تَکیده، ناتوان

مُتَّضَمِّن: ۱- دَر‌بَر دَارَنده، دَر‌بَرگیر (فرهنگ

کوچک)، ۲- تاوان‌ده

مُتَّطابِق: ۱- بَرابَر، ۲- هَمسان

مُتَّطاوِع: ۱- فرما‌نبردار ۱- سَر به زیر، فُروتَن

مُتَّطاول: ۱- دراز، کِشیده ۲- بادسار



کامیاب ۴- کارزار کُننده ۵- آنبوه شونده  
(غیاث)

مُتَعَاذِل: از همگرمی، از هم دور شونده

مُتَعَاشِر: با هم نشین

مُتَعَاطِف: با هم مهربان

مُتَعَاطِي: به دست گیرنده (آندراج)

مُتَعَاظِم: بزرگ شونده (آندراج)

مُتَعَاقِب: ۱- دُمادُم (برهان)، ۲- به دُنبال ۳

سِیس زو، پیرو

مُتَعَاقِب: در پی، پیرو (فرهنگستان)

مُتَعَاقِبِينَ: (تک: مُتَعَاقِب)، دُمادُم‌ها، سِیس

رُوان

مُتَعَاقِد: هم پیمان

مُتَعِ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَاةِ: خدای بهره

دهاد مسلمانان را از زندگی دراز او

مُتَعَالِي: مُتَعَال در فارسی: والا، برین، آپرگر،

بَالَسْتِيك (فرهنگ پهلوی)، بُرِزْشَمَند،

بر شونده

مُتَعَامِل: سوداگر، دادوستد کننده

مُتَعَامِي: کورنما، کور دروغین

مُتَعَاوِن: همیآور

مُتَعَاهِد: هم پیمان

مُتَعَاهِدَان، مُتَعَاهِدِينَ، (تک: مُتَعَاهِد):

هم پیمانان

مُتَطَبِّب: ۱- پزشک نما ۲- دانشجوی پزشکی

مُتَطَبِّبِينَ: (تک: مُتَطَبِّب)، پزشک نمایان

مُتَطَرَّب: شادمان کننده (آندراج)

مُتَطَرِّفَه: هر سو چَر: ستوری که هر سوی

بِچَر خَد، وَ کسی که از هر دانشی خوشه‌ای

برگیرد

مُتَطَرِّق: ۱- پَرَاکنده ۲- راه گیرنده (آندراج)،

راه جوینده

مُتَطَّلِس: زُدوده، سِترده

مُتَظَاهِر: ۱- خودنما ۲- نمایان کننده ۳- همیار،

هم پُشت

مُتَظَاهِرِينَ: (تک: مُتَظَاهِر)، خودنمایان، نمایان

کُندگان، همیاران، هم پُشتان

مُتَظَلِّم: دادخواه، نالِشگر

مُتَظَلِّمِينَ: (تک: مُتَظَلِّم)، دادخواهان

مُتَعَادِل: ۱- هَمْتَرَا، تَرَاژَمَند (فرهنگستان) ۲-

هَمْسَنگ

مُتَعَادِي: هَمجَنگ، دُشمن

مُتَعَادِيَّة: مؤنث مُتَعَادِي، وَ ناهموار، کُلوخدار

مُتَعَارَف: ۱- شِنا سَگاه ۲- آیین، تَراداد، این

واژه در تازی نیامده (فرهنگ نظام)

مُتَعَارِف: هَمشِناسَنده

مُتَعَارِفِي: شِناخته شده، شِناخته

مُتَعَارِك: ۱- گُوشمال دهنده ۲- خَراشیده ۳-

مُتَعَب: ۱- رنج ۲- رنجگاه، جای رنج

مُتَعَبِد: نیایشگر، نیابنده

مُتَعَبِّدین: (تک: مُتَعَبِد)، نیایشگران، نیابندگان

مُتَعَبِّر: شکوخلیده زبان (آندراج)، لغزنده زبان

مُتَعَبِّب: شگفت زده، شگفتین، آفسان، از

آفدیدن (= تَعَبُّب نمودن باشد، برهان) (ذبیح

بهر روز)

مُتَعَبِّبانه: باشگفتی

مُتَعَبِّبِین: (تک: مُتَعَبِّب)، شگفت زدگان.

آفدانان

مُتَعَبِّد: ۱- فرای (فرهنگ پهلوی)، پرشمار،

چندین (ذبیح بهروز)، بسیار ۲- گوناگون،

رنگارنگ

مُتَعَبِّی: ۱- ستمکار (ذبیح بهروز) ۲- کُنان، در

دستور زبان پارسی می توان به جای «فعل

مُتَعَبِّی» پویه ی کُنان و به جای «فعل لازم»

پویه ی کُنین را به کار بُرد

مُتَعَبِّب: خوشگوار (غیاث اللغات)

مُتَعَبِّبَه: مُتَعَبِّه در فارسی، مؤنث مُتَعَدِّب، ۱-

خوردنی خوشگوار ۲- نوشیدنی خوشگوار

(غیاث اللغات) ۳- کِیْفَر ۴- کِیْفَر دهنده

مُتَعَدِّر: ۱- دُشوار (آندراج) ۲- بهانه تراش

۳- پوزِش آور

مُتَعَدِّر الوُصول: دُشوار یافت

مُتَعَدِّر المَصْرَف: دُشوار گُسارد

مُتَعَرَّب: تازی نما، تازی مانند، تازیگونه

مُتَعَرِّبِین: (تک: مُتَعَرَّب)، تازی نمایان، تازی

گوینگان

مُتَعَرِّش: باینده، اُستوار

مُتَعَرِّص: ماندگار

مُتَعَرِّص: ۱- پَرخاشجو، آفندور (ذبیح بهروز)،

۲- یادآور ۳- سَر بار، آزار برسان

مُتَعَرِّص شدن: ۱- سَر بار شدن ۲- یادآور شدن

مُتَعَرِّضِین: (تک: مُتَعَرِّص)، پَرخاشجویان،

یادآوران، سَر باران

مُتَعَرِّف: ۱- شِناختخواه ۲- جُست وجوگر

مُتَعَرَّب: بی همسر

مُتَعَرِّز: ۱- آرجمند ۲- کِمیاب ۳- آرزنده،

گِرائِنها ۴- بایدار، اُستوار

مُتَعَزِّل: کناره گیر، گوشه گیر

مُتَعَبِّر: دُشوار (غیاث اللغات)

مُتَعَبِّف: ۱- اُریب رَوَندَه، کَج یاز ۲- سِتَمَگر

مُتَعَشِّق: مَهر ورز، شیفته

مُتَعَصِّب: بَر نایِشت، از بَر نایِشتی (= تَعَصُّب،

برهان) (ذبیح بهروز)، پُورز

مُتَعَصِّبِین: (تک: مُتَعَصِّب)، بَر نایِشتیان،

پُورزان

مُتَعَطِّش: تشنه نما

مُتَعِظ: پندنبوش، پندپذیر

مُتَعِن: شماغنده (برهان)، گندیده (ذبیح

بهر روز)، بدبو (معین)

مُتَعَلِق: خویش (فرهنگ پهلوی)، از آن

(فرهنگ کوچک)

مُتَعَلِم: میلاو (برهان)، شاگرد

مُتَعَلِمَات: (تك: مُتَعَلِمَة)، میلاوان، شاگردان

مُتَعَلِمَة: مُتَعَلِم در فارسی، مونت مُتَعَلِم، میلاو،

شاگرد

مُتَعَلِمِین: (تك: مُتَعَلِم)، میلاوان، شاگردان

مُتَعَمِد: خودکُن، خودکُننده

مُتَعَمِدِین: (تك: مُتَعَمِد)، خودکُنندگان

مُتَعَمِق: زَرَفکاو، زَرَف آندیش

مُتَعَمِل: ۱- سَخْتی کِشنده (آندراج) ۲-

کوشنده

مُتَعَمِم: آکجوی، دَسْتار بَرَسَر

مُتَعَنِت: آکجوی، نِکوهنده

مُتَعَنِد: بدخواه، سَتِیزه جوی

مُتَعَوِّد: خوگر، خوگیر

مُتَعَوِّذ: پناه گیرنده (آندراج)

مُتَعَة: مُتَع در فارسی: بَهره بَخش، چَکَرَزَن

مُتَعَة: ۱- بَرخورداری ۲- خوشی (لاروس)

مُتَعَهِّد: گِرِفْتارمَند (فرهنگ پهلوی)، پَذَرُفتار

(فرهنگ کوچک)، بابیزان، بابیزَن (برهان)

مُتَعَهِّدَلَه: بابیزنیافت

مُتَعِيد: ۱- خِشْمِگِین (لاروس) ۲- سِتمَگَر ۳-

چَفْتَه بَند (چَفْتَه = تَهْمَت)

مُتَعِين: ۱- آشکارا ۲- شناخته ۳- سَرشناس

۳- پَرَوَهاندار ۴- هِرَنیزمَند (= از طَبَقَه اعیان،

برهان)

مُتَعِينِین: (تك: مُتَعِين)، هِرَنیزمَندان

مُتَغَايِن: ۱- زِیانمَند ۲- دَریغاکوی، پشیمان ۳-

زِیانرِسان

مُتَغَايِر: ناجور، ناساز

مُتَغَايِرَة: مُتَغَايِرَة در فارسی، مونت مُتَغَايِر:

ناجور، ناساز

مُتَغَذِي: چاشت خورنده (آندراج)

مُتَغَذِم: پُرخور، هَرزِه خور، هَرچِه خور

مُتَغَذِي: خورنده

مُتَغَرَّب: دور رَوَنده (آندراج)

مُتَغَسِّل: بَرشَنوم کُننده (بَرشَنوم = غُسل

فرهنگ پهلوی)

مُتَغَلَّب: چیره شونده، به زُورگیرنده

مُتَغَنِّج: پُرکِرشمه، پُرناز، نازنین

مُتَغَنِّي: ۱- سَرایِنده، سرودگوی ۲- بی نیاز،

بی نیازگَر دَنده (آندراج)

مُتَغَيِّب: ناپیدا گَر دَنده (آندراج)

مُتَغَيِّر: ۱- وَرَتَناک، فَرَجَسَتَک (فرهنگ

پهلوی)، جَزَان، از جَزِیدَن (به معنای تغییر و تبدیل باشد، برهان) ۲- جَزَنده (برهان):  
 دَرْدانش گیتیک ۳- خشمگین، آشفته (بهرن)  
 مُتَغَیِرِ تَابِع: جَزَنده‌ی پیرو  
 مُتَغَیِرِ شُدَن: ۱- جَزِیدَن ۲- خشمگین شدن  
 مُتَغَیِرِ گَرْدَانَدَن: ۱- جَزَانَدَن، ۲- خشمگین گرداندن  
 مُتَغَیِرِ گَرْدِیدَن: ۱- جَزِیدَن، ۲- خشمگین گردیدن  
 مُتَغَیِرِ مُسْتَقِل: جَزَنده‌ی رها  
 مُتَغَیِرِ مُطْلَق = مُتَغَیِرِ مُسْتَقِل: جَزَنده‌ی رها، جَزَنده‌ی یله  
 مُتَغَیِرَه، مُتَغَیِرَه در فارسی، مَوْنُث مُتَغَیِر: ۱- وَرْتَنَاک، جَزَان ۲- خشمگین  
 مُتَغَیِرِین، (تک: مُتَغَیِر): وَرْتَنَاک، جَزَانان، خَشْمَگِینان  
 مُتَفَاتِی: وَجَرِ خواه (وَجَر = فتوی)  
 مُتَفَاحِش: دُشْنَامْگُو  
 مُتَفَاخِر: نَاَزَنده  
 مُتَفَادِی: ۱- سَرِبَها دهنده ۲- دُورِی گزیننده  
 مُتَفَاوِت: جُدا شونده، دُور شونده، جُدا، دِیْگَرگُو نه  
 مُتَفَاوِتَه، مُتَفَاوِت در فارسی، مَوْنُث مُتَفَاوِت: جُدا، دِیْگَرگُو نه

مُتَفَقِّت: رِیزَرِین، شِکِسته  
 مُتَفَجِّع: رَنجور، رَنج کِشَنده  
 مُتَفَحِّص: جُست و جُو کُننده، بَازکاوندِه، حَشم آغیل  
 مُتَفَرِّج: دِلگُشای، دِلباز  
 مُتَفَرِّج: ۱- دِلگُشوده، آسوده دَل ۲- خوشی جُوی  
 مُتَفَرِّد: ۱- تَک، یَکَه ۲- کِناره گیر  
 مُتَفَرِّد شُدَن: تَک شُدَن، بی مانند شُدَن  
 مُتَفَرِّد گِشْتَن: تَک شُدَن، بی مانند گِشْتَن  
 مُتَفَرِّدِین، (تک: مُتَفَرِّد): تَکَان، کِناره گیران  
 مُتَفَرِّس: ۱- نِشانه دان ۲- سَوارکارنما  
 مُتَفَرِّع: فَرَجَسْتِک (فرهنگ پهلوی)، شَاخِه شده، سِتاک  
 مُتَفَرِّعات، (تک: مُتَفَرِّعه): فَرَجَسْتِکَان، سِتاکان  
 مُتَفَرِّع شُدَن: سِتاکِیدَن، شَاخِه شَاخِه شُدَن  
 مُتَفَرِّع کَرْدَن: سِتاکا دَنَدَن، شَاخِه شَاخِه کَرْدَن  
 مُتَفَرِّعِن: بَادَسار، گَنَدِ دِماغی  
 مُتَفَرِّعِین، (تک: مُتَفَرِّعِن): بَادَساران، گَنَدِ دِماغیان  
 مُتَفَرِّعه: مُتَفَرِّعه در فارسی، مَوْنُث مُتَفَرِّع: فَرَجَسْتِک، سِتاک  
 مُتَفَرِّق: پَرَاگَنْدَک، وِسانَدَک (فرهنگ پهلوی)،

پَراش، پَراشیده (ذبیح بهرون)، وَاو (برهان)  
 بِشبول (برهان)، پَراکنده، پَریشان  
 مُتَفَرِّقَات: (تک: مُتَفَرِّقَه)، پَراکَندِگان،  
 پَراشیدِگان، وَاوان  
 مُتَفَرِّق آمَدَن: پَراکنده شُدَن (معین)، پَراکنده  
 آمَدَن

مُتَفَرِّق شُدَن: پَراکنده شُدَن، پَراگَندَن  
 مُتَفَرِّق کَرَدَن: پَراگَنتَن، پَراگَندَن، پَراگَندَن  
 (فرهنگ پهلوی)

مُتَفَرِّقَه: مُتَفَرِّقَه در فارسی، مَوْنث مُتَفَرِّق: ۱-  
 پَراگَنده، پَراشیده، وَاو، بِشبول ۲- گوناگون ۳-  
 بیگانه، ناآشنا

مُتَفَطِّن: زیرِک، باهوش

مُتَفِق: هَماهِیک، هَמידُخت (فرهنگ پهلوی)،  
 هَمیو، هَمدست (فرهنگ کوچک)، سازوار  
 مُتَفِقَات: (تک: مُتَفِقَه)، هَمیوختان، هَمدستان،

سازواران

مُتَفِقًا: باهم

مُتَفِقُ الرأی: هَمرای، هَمداستان  
 (فرهنگستان)، هَمسِگال

مُتَفِقُ القول: هَم آواز (فرهنگستان)، هَم زَبان،  
 یَکَزبان

مُتَفِقُ الکَلام: یَکسُخَن، هَم سُخَن، یَکدَل

مُتَفِقُ الکَلِمَة: یَک سُخَن، یَکَزبان

مُتَفِقُ اللَّفْظ: هَمگویی، هَمگفت

مُتَفِق شُدَن: مُتَفِق گَردیدَن، یَکی شُدَن، هَمیو  
 گَشتَن، سازوار شُدَن

مُتَفِق عَلَیْه، مُتَفِق فِیه: خَواستِ هَمه، آهَنگِ  
 هَمه

مُتَفِقَه، مُتَفِقَه در فارسی، مَوْنث مُتَفِق: هَمیو،  
 سازوار، هَماهَنگ

مُتَفِقَه: ۱- دانانما ۲- دانان، دانِشمند

مُتَفِقِین، (تک: مُتَفِقَه)، دانانمایان،

آندیشمندان

مُتَفِقِین: (تک: مُتَفِق)، هَمیوختان، هَمدستان،  
 سازواران

مُتَفَكِّر: هَندیشتار (فرهنگ پهلوی)، آندیشدار،  
 آندیشنده، (ذبیح بهرون)

مُتَفَكِّرانه: آندیشه ناک،

مُتَفَكِّر شُدَن: در اندیشه فرو رفتَن، اندیشمند  
 شُدَن

مُتَفَكِّرَه: مُتَفَكِّرَه در فارسی، مَوْنث مُتَفَكِّر:  
 آندیشنده

مُتَفَكِّرین: (تک: مُتَفَكِّر)، آندیشداران،  
 آندیشندِگان

مُتَفَنِّین: ۱- دیسان، دِگَرگون شَوَندِه ۲-  
 خوشگُذران، آسان پَسَند

مُتَقَابِل: رُوبارو

مُتَقَابِلَان: (تك: مُتَقَابِل)، رو به رویان، رو در

رویان

مُتَقَابِلًا: درپاسخ

مُتَقَاتِل: کارزارکننده، در کشمکش

مُتَقَادِم: دیرینه شونده، دیرینه (آندراج)

مُتَقَادِمَةٌ، مُتَقَادِمَةٌ: مؤنث مُتَقَادِم، دیرینه

مُتَقَارِب: هم‌رس، هم‌گرای (فرهنگستان)،

نزدیک شونده

مُتَقَارِبَات: (تك: مُتَقَارِبَةٌ)، هم‌سان،

هم‌گرایان

مُتَقَارِع: ۱- نیزه زنده ۲- پشک زنده ۳- برهم

کوفته

مُتَقَارِعِينَ: (تك: مُتَقَارِع)، برهم کوفتگان،

میان مُتَقَارِعین یعنی دو جسم بر هم کوفته

(چهارمقاله)

مُتَقَارِن: ۱- با هم ۲- یار ۳- همدان (فرهنگ

پهلوی)

مُتَقَاسِم: ۱- هم سوگند ۲- همدارک

مُتَقَاص: خونیهاگیر

مُتَقَاصِر: کوتاهی کننده

مُتَقَاضِی: ۱- وُزولنده، افرولنده (برهان)،

خواهان ۲- وام بازخواهنده ۳- وام بازگیرنده

(آندراج)

مُتَقَاضِیان: (تك: مُتَقَاضِی)، وُزولندگان،

خواهانان

مُتَقَاضِیانِ شغل: کار خواهان

مُتَقَاطِر: ۱- گردنده ۲- چکنده

مُتَقَاطِع: همبر (فرهنگ کوچک)

مُتَقَاطِعُ شُدْنِ، متقاطع گشتن: همبریدن

مُتَقَاعِد: ۱- پاسخ یافته ۲- بازایستنده ۳- کناره

گیرنده ۴- بازنشته (فرهنگستان)، خانه

نشین، راستادی، کسی که راستاد دیوانی

می گیرد (بهروز) ۵- پذیرفته

مُتَقَاعِدُ شُدْنِ، مُتَقَاعِدُ گشتن: ۱- پاسخ یافتن

۲- کناره گرفتن ۳- بازنشته شدن ۴- پذیرفتن

۵- بازایستادن

مُتَقَاعِدُ شُدْنِ: زیر بار نرفتن، نپذیرفتن

مُتَقَاعِدِین: (تك: متقاعد)، پذیرفتگان، کناره

گیرندگان، بازنشته‌گان، بازایستادگان

مُتَقَال: نادرست نویسی متخال، پارسی است،

گونه‌ای پارچه‌ی سپید

مُتَقَامِر: هم منگ، هم منگیا (منگیا، منگ =

قمار)

مُتَقَاوِل: ۱- گفت و شنودکننده ۲- زبان دهنده

مُتَقَاوِم: ایستادگی کننده

مُتَقَبِّل: ۱- پذیرا، پذیرنده ۲- به گردن گیرنده،

پذیرفتار (ذبیح بهروز)

مُتَقَبِّلُ شُدْنِ: به گردن گرفتن، پذیرفتن

مُتَقَبِّلِينَ: پذیرندگان، به گردن گیرندگان

مُتَقَدِّم: ۱- پیشین، دیرین ۲- پیشوا، پیشرو ۳-

پیش‌آینده

مُتَقَدِّمِی: پیشینگی

مُتَقَدِّمِین: (تک: مُتَقَدِّم)، پیشینیان

مُتَقَرَّب: نزدیکی جوی

مُتَقَسِّمِ خاطر: پَریشان، پَریشان‌دل

مُتَقَطَّع: دَم دَمی سِرشت، کوتاه بالا (بهره از

لاروس)

مُتَقَطَّع: پاره پاره (آندراج)، بریده بریده

مُتَقَفِّی: دُنْباله‌رو

مُتَقَلِّب: ۱- برگردنده، در تازی تنها با این آرش

آمده (ذبیح بهروز) ۲- دروژن (فرهنگ

پهلوی)، دُرُوغَزَن، دَغَل (فرهنگستان)،

دَغاکار، رِیومند (فرهنگ کوچک)

مُتَقَلِّبِین: (تک: مُتَقَلِّب)، برگرداندگان،

دُرُوغَزَنان، دَغاکاران

مُتَقَلِّد: ۱- افسارپذیرفته ۲- به گردن گرفته

مُتَقَلِّدِین: (تک: مُتَقَلِّد)، به گردن گرفتگان

مُتَقِن: اُسْتوار (آندراج)

مُتَقِن: اُسْتوار کُننده (آندراج)

مُتَقَنَّة، مُتَقَنه در فارسی، مَوْنَت مُتَقِن: اُسْتوار

مُتَقَوَّب: پُوست برکنده (آندراج)

مُتَقَوَّت: خورِش سازنده (آندراج)

مُتَقَوِّح: زخم‌ریمناک (آندراج)

مُتَقَوِّس: کمانی، کمانه‌ای

مُتَقَوِّف: ۱- بازدارنده ۲- سُخن آموزنده

(آندراج)

مُتَقَوِّم: ۱- راست شونده ۲- گِرانِیها (معین)

مُتَقَوِّی: تَوانا (آندراج)

مُتَقِّی: فَرارُون، رَجِیسَتک (فرهنگ پهلوی)،

شاهنده (برهان)، پارسا، پَرهیزکار (فرهنگ

کوچک)

مُتَقِّیَّة، مُتَقِّیه در فارسی، مَوْنَت مُتَقِّی: شاهنده،

پارسا

مُتَقِّین: (تک: مُتَقِّی)، شاهندگان، پارسایان

مُتَک: ۱- گرده‌دان، در گیاهان ۲- تَرَنج، از

میوه‌ها (لاروس) در بُرْهان مُتَک به آرش تَرَنج

پارسی دانسته شده

مُتَکاء: مُتَکا در فارسی: ۱- پُشتی ۲- بالِش

(ذبیح بهروز)

مُتَکابَر: بادیسار

مُتَکاتِب: نامه نویس

مُتَکاتِر: بیشدار

مُتَکائِف: ۱- سِتَبَر شونده ۲- دَفْزک، چگال،

سِتَبَر ۳- بی‌روژن: رودر روی رُوژندار

مُتَکاذِب: دوست‌دروغی

مُتَکاری: سَلاک گیرنده (سَلاک = کرایه)



- مُتْکافی: ۱- بَرابَر شونده ۲- بَرابَر ایستنده  
 (آندراج) ۳- بَرابَر، هَمسان (معین)  
 مُتْکالم: هَمسُخَن  
 مُتْکامل: رسا  
 مُتْکاوِس: ۱- تَوَبَرَتو، بَرَهَم (آندراج) ۲- اَنبوه  
 شونده، دَسْت و پاگیر ۳- دَرَهَم رُسْتِه  
 مُتْکاید: هَمفَرِیب  
 مُتْکَبِر: اَپَرَمِش، پاتیاوند (فرهنگ پهلوی)،  
 بُز رُگَمِش، گُردَنکِش، دیمیدی، ازدیمید برابر  
 با «کبر و غرور، برهان» (ذبیح بهروز)، اَبَرَتَن  
 (معین) بادیار (هزار سال نثر پارسی)،  
 خودخواه  
 مُتْکَبِرین: (تک: مُتْکَبِر)، اَبَرَتَنان، بادیاران،  
 دیمیدیان  
 مُتْکَبِر: ۱- بَسیار شونده ۲- بَسیار جُوینده ۳-  
 بسیار  
 مُتْکَجَل: سُرْمِه کِشنده  
 مُتْکَدَر: تیره (آندراج)  
 مُتْکَدی: گِدا  
 مُتْکَدیان: (تک: مُتْکَدی) گدایان  
 مُتْکَذَب: دروغگوی زورکی  
 مُتْکَر: ۱- دویاره ۲- دودله  
 مُتْکَره: ۱- ناخوش دارنده ۲- ناپسند  
 مُتْکَسِب: ۱- پِشِه ور ۲- گِردآورنده، به دَسْت  
 آورنده  
 مُتْکَسِر: ۱- شِکَنده، ۲- شِکسته شونده (غیاث  
 اللغات)  
 مُتْکَسِی: گِلیم بوشنده  
 مُتْکَشِف: بَرَهَنه، گُشاده (آندراج)  
 مُتْکَفِل: پایندان، پذیرفتار  
 مُتْکَفِل شُدَن: پایندان شُدَن  
 مُتْکَفِلین: (تک: مُتْکَفِل)، پایندانان، پذیرفتاران  
 مُتْکَلَف: ۱- سَخْت اَنجام ۲- دِل ناپسند،  
 نادلِشِین  
 مُتْکَلَفات: (تک: مُتْکَلَف)، دِلناپسندان، سَخْت  
 اَنجامان  
 مُتْکَلَفین: (تک: مُتْکَلَف)، دِلناپسندان، سَخْت  
 اَنجامان  
 مُتْکَلِم: گُفت آر (فرهنگ پهلوی)، گزارا  
 (برهان)، سخنگوی، سَخَن گوینده (آندراج)  
 مُتْکَلِمات: (تک: مُتْکَلِم)، سَخَنگویندگان  
 مُتْکَلِمانه: سَخَن گو یانه  
 مُتْکَلِم وحده: تنها سَخَنگوی  
 مُتْکَلِمَة: مُتْکَلِمه در فارسی، مؤنث  
 سَخَنگوینده، گُفت آر  
 مُتْکَلِمین: (تک: مُتْکَلِم)، گُفت آران  
 مُتْکَوِس: نِگونسار  
 مُتْکَوِن: هَسْت شونده، هَسْتی یاب

مُتَكَوِّنَات: (تك: مُتَكَوِّنَة)، هَسْت شَوْنِدگان،

هَسْتی یابان

مُتَكَوِّنَة، مُتَكَوِّنَه در فارسی، مَوْنُث مُتَكَوِّن:

هَسْت شَوْنده، هَسْتی یاب

مُتَكَوِّنِین: (تك: مُتَكَوِّن)، هَسْت شَوْنِدگان،

هَسْتی یابان

مُتَكَوِّه: پَرَاگنده، پَرِیشان (آندراج)

مُتَكَهِّف: گاباره دار، شِکافدار: کُوه

مُتَکِی: پُشت دِهنده

مُتَکِی به غیر: شِیلانیده، از شِیلانیدن، کسی

خود را به دیگری وابندد (برهان)

مُتَکِی به نَفَس: خود ایستا

مُتَکِیس: زِیرِک زورِکی

مُتَکِیف: شورمند

مُتَکِیفِین: (تك: مُتَکِیف)، شورمندان

مُتَلَا حَق: به هَم رَسنده

مُتَلَا زِم: ۱- هَمراه شَوْنده ۲- هَمراه ۳- وابسته

(معین)

مُتَلَا زِمَان: (تك: مُتَلَا زِم)، هَمراهان، وابستگان

مُتَلَا شِی: فَر کَس، فَر کَسْت (پهلوی)، کَفیده

= اَز هَم باز شده، شِکافِته و تَر کیده، (برهان) اَز

هَم باشنده، اَز هَم پاشیده (ذبیح بهروز)، ویران،

پَرِیشان (غیاث اللغات)

مُتَلَا شِی: بَرِساخته ی فارسی گویان اَز تَلَا شِ

تَرکی، کُوشنده، جوینده

مُتَلَا شِی شُدَن، مُتَلَا شِی گُشتَن: فَر کَسْتَن

(فرهنگ پهلوی)، گُمان می رود که واژه ی

فَوِیُستَن در گویش گیلکی و فُکَسْتَنی در همان

گویش و فُکَسْنی در گویش تهرانی هم ریشه ی

این واژه باشد، اَز هَم پاشیدن، کَفیدن (برهان)

مُتَلَا صِق: هَمدُوس، دُوس اَز دُوسانیدن برابر با

چسبانیدن (برهان)

مُتَلَا صِقِین: (تك: مُتَلَا صِق)، هَمدُوسان

مُتَلَا طِم: ۱- سِیلی رَننده، تِیانچه رَننده ۲-

توفانی، بَر هَم خورده (ذبیح بهروز)

مُتَلَا عِین: ۱- نَفَرین گوینده ۲- هَم نَفَرینگو

مُتَلَا فِی: دَرِیا بَنده، رَسنده (آندراج)

مُتَلَا قِی: ۱- دیدار کُننده (آندراج)، ۲-

هَم بَر خُورد ۳- روبه رُو

مُتَلَا قِیَان: (تك: مُتَلَا قِی)، هَم بَر خُوردان

مُتَلَا لِی، مُتَلَا لِی در فارسی: مُروارِیگون،

رُوشَن، تابان (غیاث اللغات)

مُتَلَا وِم: هَم نِکوهنده

مُتَلَا هِی: هَمبازی

مُتَلَا یِس: نِیکو خوی (آندراج)

مُتَلَبِث: دِرَنگ کُننده (آندراج)

مُتَلِیس: ۱- جامه پُوشنده، پُوشنده ۲- پوشیده

(غیاث اللغات) ۳- آمیزا، آمیخته شو

- مُتَلَبِّسین: (تک: مُتَلَبِّس)، پوشندگان  
 مُتَلَبِّط: بِرْخَاك غَلْتَنده (آندراج)  
 مُتَلَجِّم: از ریشه‌ی پارسی - لگام بسته  
 مُتَلَجِّف: دَوَاجِدُوز (دواج = لحاف، برهان)  
 مُتَلَدِّد: گردن (لاروس)  
 مُتَلَدِّد: چَبار، دُوبین، کَزَنَگر  
 مُتَلَدِّم: جامه‌ی کهنه (آندراج)  
 مُتَلَدِّد: مَرَه یافته  
 مُتَلَدِّدین: (تک: مُتَلَدِّد)، مَرَه یافتگان  
 مُتَلِص: هَموار گرداننده (آندراج)  
 مُتَلِطِّف: نَرَمی کننده  
 مُتَلَف: ۱- مَرگ (لاروس) ۲- بیابان  
 (غیاث اللغات) ۳- مَرگجای، جای مَرگ  
 مُتَلَف: تَباه کننده، اَز میان بَرَنده، به باد دهنده  
 مُتَلَفِّظ: واژه پرداز، سُخَن پرداز  
 مُتَلَفِّف: ۱- دَر نیام شونده ۲- جامه پِیچَنده:  
 بَرخود  
 مُتَلَقِّب: پاژنامیافته، پاژنامیده  
 مُتَلَقِّع: آيِسْتَن وار  
 مُتَلَقِّن: دَر یابنده، فراگیرنده  
 مُتَلَقِّی: دیدار کننده (بهره از غیاث اللغات)  
 مُتَلَقِّی: دیدار شده  
 مُتَلَمِّد: میلاو (برهان)، شاگرد، واژه‌ی «مُتَلَمِّد»  
 در تازی دُرست نیامده و به جای آن «تلمِذ» آید  
 (معین)  
 مُتَلَوِّث: آلوده شونده (آندراج)  
 مُتَلَوِّم: دَرَنگ کننده (آندراج)  
 مُتَلَوْن: ۱- رَنگ به رَنگ شونده (آندراج)،  
 رَنگین (ذبیح بهروز) ۲- دَه دِلَه (= آن که هر  
 لحظه به اعتقادی و کیشی باشد، برهان)  
 مُتَلَوْن المَزاج: دَمَدَمی (فرهنگستان)  
 مُتَلَوْن بُوْدَن: دَه دِلَه بُوْدَن، دَمَدَمی بُوْدَن  
 مُتَلَوِّه: ۱- تاسه مند ۲- آبسار دَرخَشنده  
 مُتَلَوِّه العَقْل: دیوانه (آندراج)  
 مُتَلَوِّی: ۱- تافته ۲- دوتا گَرَدَنده، خَمَنده  
 (آندراج)  
 مُتَلَهَّب: فُرُوزان (آندراج)  
 مُتَلَهِّف: افسوس خورنده، اَندوهگین  
 (غیاث اللغات)  
 مُتَم: ۱- سَرِزا، پا به ماه، رَن ۲- پُر ماهی (= بَدَر  
 تَم، فرهنگ پهلوی) ۳- رسا کننده  
 مُتَمایل: هَمائند  
 مُتَمادی: دیر باز، دیرِند (برهان)  
 مُتَمادِیَه، مُتَمادیه در فارسی، مَوْنف مُتَمادی:  
 دیر باز، دیرِند  
 مُتَماریض: بیمارِنا  
 مُتَماریضین: (تک: مُتَماریض)، بیمارِنايان  
 مُتَمَازِج: هَمآمیز

مُتَمَاسْ: پیوندنده (معین)

مُتَمَاسَان: (تک: مُتَمَاسْ)، پیوندندگان

مُتَمَاسِک: ۱- آگسه (برهان)، چنگ در زنده ۲-

خویش دازنده (آندراج)

مُتَمَاشِی: آمد و شد کننده

مُتَمَایِز: جدا (ذبیح بهروز)، ویچارتک

(مُشَخَّصْ، فرهنگ پهلوی)

مُتَمَایِزِین: (تک: مُتَمَایِز)، جدایان، ویچارتکان

مُتَمَایل: گرای، هواگرای - (فرهنگ پهلوی)،

گراینده (دانشنامه) ۲- کج شونده ۳- در خم

شونده، خمیده

مُتَمَایل به بالا: اول آهنگ (فرهنگ پهلوی)،

آبریز

مُتَمَایل شُدن: گراییدن (فرهنگ پهلوی)

مُتَمَایل کردن: گراییدن (فرهنگ پهلوی)

مُتَمَایِلَه: مُتَمَایِلَه در فارسی، مؤنث مُتَمَایل، ۱-

خمیده ۲- گراینده ۳- کج شونده

مُتَمَایِلِین: (تک: مُتَمَایل)، کج شوندگان،

گرایندگان، خمیدگان

مُتَمَتِّع: برخوردار، بهره مند، کامیاب (فرهنگ

کوچک)

مُتَمَتِّعَه، مُتَمَتِّعَه در فارسی، مؤنث مُتَمَتِّع:

بهره مند زن

مُتَمَتِّعِین: (تک: مُتَمَتِّع)، کامیابان،

برخورداران، بهره مندان

مُتَمَثِّل: ۱- مثل آورنده ۲- داستان زنده،

داستان گوینده (داستان= مثل) ۳- همانند

مُتَمَدَّد: کِشدار، کِشاینده

مُتَمَدِّن: از ریشه ی سریانی، شارمانی (فرهنگ

کوچک)، شهری، شهرنشین، شهر یگر

مُتَمَدِّنَه، مُتَمَدِّنَه در فارسی، مؤنث مُتَمَدِّن:

شهر یگر، شارمانی

مُتَمَدِّنِین: (تک: مُتَمَدِّن)، شهر یگران،

شارمانیان

مُتَمَرَّد: پَتران (فرهنگ پهلوی)، سرکش،

نافرمان (غیاث اللغات)

مُتَمَرَّدِین: (تک: مُتَمَرَّد)، پَترانان، سرکشان،

نافرمانان

مُتَمَرَّع: شتاینده (آندراج)

مُتَمَرِّکِز: این واژه در فرهنگ لاروس و فرهنگ

آندراج نیامده ۱- جایگزین ۲- کیانگیرنده

(کیان= مرکز، برهان)

مُتَمَرِّکِز شُدن: ۱- جایگزین شدن ۲- میان

گرفتن، کیان گرفتن

مُتَمَرِّکِز کردن: ۱- جای دادن ۲- کیان دادن

مُتَمَرِّن: ۱- خوی گیرنده ۲- برترنیش

مُتَمَرِّع: باره باره، بخش بخش (آندراج)

مُتَمَسِّک: ۱- آگسه (برهان)، چنگ در زنده،

آگستار (فرهنگ کوچک) ۲- گیرنده

مُتَمَسِّکین، (تک: مُتَمَسِّک)، آگِسگان،

گیرندگان

مُتَمَسِّی: ۱- روان شونده (غیاث اللغات) ۲-

سَرانجام پذیر: در فارسی

مُتَمَقِّط: تَنَبُّل (لاروس)

مُتَمَكِّن: ۱- جای گیرنده (غیاث اللغات) ۲-

تَوَانِگر ۳- توانا

مُتَمَكِّن شدن: جایگیر شدن، جای گزیدن

مُتَمَكِّن کردن: ۱- جایگیر کردن ۲- توانگر

کردن ۳- توانا ساختن

مُتَمَكِّن گرداندن: جای دادن، جایگیر کردن

مُتَمَكِّن گشتن: جایگیر شدن، جای گرفتن

مُتَمَكِّن ماندن: بر جای ماندن، جای گرفتن

مُتَمَكِّنین: (تک: مُتَمَكِّن)، توانگران،

جایگیر فنگان

مُتَمَلِّس: رَهیده، رَسَبَه (آندراج)

مُتَمَلِّغ: گول نما

مُتَمَلِّق: چاپلوس، چَر بَرَبان، خوشامدگوی

مُتَمَلِّقانه: چاپلوسانه

مُتَمَلِّقی: در تازی نیامده، چاپلوسی، چَر بَرَبانی

مُتَمَلِّقین: (تک: مُتَمَلِّق)، چاپلوسان،

چَر بَرَبانان، خوشامدگویان

مُتَمَلِّک: ویس (= مَلِک آربابی، فرهنگ بهلوی)

مُتَمَلِّک: ویسدار، داستار

مُتَمَلِّکات: (تک: مُتَمَلِّک)، ویسان

مُتَمَلِّکان: (تک: مُتَمَلِّک)، ویسداران، داستاران

مُتَمَلِّکَة: مُتَمَلِّک در فارسی، مونث مُتَمَلِّک: ویس

مُتَمَلِّکَة: مُتَمَلِّک در فارسی، مونث مُتَمَلِّک:

ویسدار، داستار

مُتَمَلِّکین: (تک: مُتَمَلِّک) ویسداران، داستاران

مُتَمِّم: ۱- پُرگر، پَرِداختار (فرهنگ کوچک)،

رساکننده ۲- پیوست

مُتَمِّمات: (تک: مُتَمِّمَة)، پُرگران، پَرِداختاران،

رساکنندگان، پیوست ها

مُتَمِّمَة: مُتَمِّم در فارسی، مونث مُتَمِّم، پُرگر،

پَرِداختار، رساکننده

مُتَمِّی: خواهش شده، آرزوشده، آرزو

مُتَمِّی: بَس جُستَه (آندراج)، خواستار،

خواهشمند (فرهنگ کوچک)

مُتَمَوِّج: ۱- کوه دار ۲- خَشَبَناک (معین)

مُتَمَوِّل: دارنده، دارا

مُتَمَوِّلین: (تک: مُتَمَوِّل) دارندگان، دارایان

مُتَمَهِّد: ۱- توانا، تواننده ۲- جایگیر ۳-

گسترنده

مُتَمِيز: ۱- جدا شونده ۲- جدا

مُتَمِيزات: (تک: مُتَمِيز)، جدایان، جدا

شوندگان

مُتَمَيِّز آمَدَن: جُدا آمَدَن

مُتَنَاقِض: پَتِيَارَك، هَمبَسَان (فرهنگ پهلوی)،

مُتَمَيِّز شُدَن: جُدا شُدَن

پَتِيَار، هَمبَسَتَار (ضد)

مُتَمَيِّزَه، مُتَمَيِّزَه در فارسی، مَوْنَت مُتَمَيِّز: جُدا،

مُتَنَاقِب: اَوَامی (پهلوی)، پَسَنایِک

جُدا شَوْنَدَه

(پَسَتَا=نوبت)

مَتَن: نَسَك (فرهنگ پهلوی)، زَمینَه (فرهنگ

مُتَنَاقِل: ۱- گِرَندَه (آندراج)، ۲- خَوَرَنَدَه

کُچَک)، دِیَا (ذبیح بهرون)

(معین)

مُتَنَازِع: هَمبَسِتِيز

مُتَنَاقِمْ: ۱- خَوَابیدَه نَمَا ۲- خَوَابَنَدَه

مُتَنَازِعُ فیه: زَمینَه ی سِتِيزَه، سِتِيزَه

مُتَنَاقِی: پَايَانْدَار، مَرَزَمَنْد، مَرَزین

مُتَنَازِعُ فِیْهَا: رَمَنِ مُتَنَازِعُ فیه و مَادینَه ی آن،

مُتَنَاقِیَه: مُتَنَاقِیَه، مَوْنَت مُتَنَاقِی، مَرَزین

زَمینَه های سِتِيزَه، سِتِيزَه

پَايَانْدَار

مُتَنَازِعِین: (تَک: مُتَنَازِع) هَمبَسِتِيزَان

مُتَنَقِیل: تِیرْدَار (لاروس)

مُتَنَاسِب: هَم وِیْمَنْد، شَايَنْدَک (فرهنگ

مُتَنَبِیَه: اَبَخَشْدَار (فرهنگ پهلوی)، بیدار

پهلوی)، هَم بَستَه، جُور، هَمَاهَنْگ، فَرَبَهر

شَوْنَدَه، آگَاه شَوْنَدَه

(فرهنگ کُچَک)

مُتَنَبِیَه سَاخْتَن: آگَاه سَاخْتَن، بیدار کردن،

مُتَنَاسِبُ الْأَعْضَاء: خُوش آندَام

هَشِیَار سَاخْتَن

مُتَنَاسِب بُودَن: هُوسَجِیدَن (فرهنگ پهلوی)،

مُتَنَبِیَه شُدَن: اَبَخَشِیدَن (پهلوی)، بیدار شُدَن،

هَمَاهَنْگ بُودَن، جُور بُودَن

هَشِیَار گَسْتَن

مُتَنَاسِبِین: (تَک: مُتَنَاسِب)، هَم وِیْمَنْدَان،

مُتَنَبِیْن: (تَک: مُتَنَبِیَه)، اَبَخَشْدَارَان، بیدار

شَوْنَدَگَان، آگَاه شَوْنَدَگَان

جُورَان

مُتَنَبِی: خُود پِیَامِبر خُوان: مَرْد

مُتَنَاسِیق: هَم آرای، هَمسَامَان، سُخَنِ آرَاستَه

مُتَنَبِیَه: مُتَنَبِیَه در فارسی، مَوْنَت مُتَنَبِی: خُود

(لاروس)

پِیَامِبر خُوان: زَن

مُتَنَاسِی: فَرَا مِوشْکَار

مُتَنَبِز: رَوایی خَوَاهَنْدَه (آندراج)، نِیَا زَمَنْد

مُتَنَاصِف: دَادَمَنْد

مُتَنَبِزِین: رَوایی خَوَاهَنْدِگَان، نِیَا زَمَنْدَان

مُتَنَظِر: ۱- نِگَرَنَدَه ۲- رُودَر رُو

مُتَنَبِّس: ناپاک (آندراج)، پلید گشته

مُتَنَبِّجَم: ستاره شناس، گاه شناس

مُتَنَحِّل: چامه دزد

مُتَنَزَل: فرود آینده: به درنگ

مُتَنَزَّه: جای دلگشا، گردشگاه

مُتَنَزَّهَات: (تک: مُتَنَزَّه)، جایهای دلگشا،

گردشگاه ها

مُتَنَزَّه، مُتَنَزَّه در فارسی، مؤنث مُتَنَزَّه: جای

دلگشا

مُتَنَسِّك: نیاشگر

متن سَند: دپ، دپ (فرهنگ پهلوی)

مُتَنَبِّعُط: سیخ فر

مُتَنَعِّم: شاد بهر، یکی روز فارغ دل و شاد بهر،

بر آسوده بود از هوس های دهر (نظامی)

مُتَنَعِّمِین: (تک: مُتَنَعِّم) شاد بهران

مُتَنَفِّذ: از ساخته های فارسی گویان، رخنه

کننده، چیره

مُتَنَفِّذِین: از ساخته های فارسی گویان (تک:

مُتَنَفِّذ، چیرگان، رخنه کنندگان

مَتَن غَلَط: واجک زسیان (فرهنگ پهلوی)،

نَسکِ نادرست

مُتَنَفِّر: کَنیک (فرهنگ پهلوی)، شمان، این واژه

در «صاح الفرس» برابر با بانگ و گریه ی

دمادم در گلو، آمده، در «برهان قاطع» افزوده

بر چنین آرش، برابر با «نفرت کننده»، زان ملک

را نظام و ازین عهد رَ بقا- زان دوستان به فخر و

آزین دُشَمَنان شَمان (عضدی)، شَمیده

(=متنفر شده، برهان)، رَمیده، بیزار (فرهنگ

کوچک)، رَمَند (معین)

مُتَنَفِّر شُدَن، مُتَنَفِّر گردیدن: شَمانیدن،

کَنیکیدن، بیزار شُدَن، رَمیدن

مُتَنَفِّس: دَم کَشنده، جاندار

مُتَنَكِّر: ناشناس، ناشناخته، دگرگون

مُتَنَكِّر وار: ناشناسا

مُتَنَمِّر: ۱- خَشَمَناک ۲- زِشَتخو (آندراج)

مُتَنَوِّج: جُنبنده ی فر و هِشته، آونگ

مُتَنَوِّد: شاخ جُنبنده (آندراج)

مُتَنَوِّر: ۱- شید یاب ۲- شیدور (شید= نور)

مُتَنَوِّع: جای دور (لا روس)

مُتَنَوِّع: ۱- شاخ جُنبنده (آندراج) ۲-

گوناگون شونده، گوناگون، جورا جور

(فرهنگ کوچک)

مُتَوَاتِر: بیابی آینده (آندراج)، پیابی، پُشتِ هَم

مُتَوَاتِر شُدَن: دُنباله یافتن

مُتَوَاتِر: ۱- پیابی آینده، ۲- هَم اندیشه

مُتَوَارِی، مُتَوَارِی در فارسی: ۱- پوشیده،

پنهان، ۲- پنهان شونده، ۳- سرگردان، دَر به دَر.

گُر یزان (فرهنگ کوچک)، کوه گُر یز (گویس



- افغانی)، گُر یزه (گوش فراوردی)  
 مُتَوَارِی شُدَن: ۱- دَر به دَر شُدَن ۲- پنهان شُدَن  
 مُتَوَارِی گُشتَن: ۱- گُر یختَن ۲- دَر به دَر شُدَن  
 مُتَوَارِی گونه: پنهانی، خود پوشیده  
 مُتَوَازَن: هَمَسَنگ، برآبر شَوَنده  
 مُتَوَازِی: هَمسُویِه  
 مُتَوَازِیات: (تک: مُتَوَازِیَة)، هَمسُویگان  
 مُتَوَازِی الْأَضْلَاع: هَمسُویِه یالان  
 مُتَوَازِی السُّطُوح: هَمسُویِه رویگان  
 مُتَوَازِی الْمُسْتَطِیلات: راسْتگُوشِه (= مُسْتَطِیل، فرهنگستان)  
 مُتَوَازِیَة، مُتَوَازِیَه در فارسی، مُنْث مُتَوَازِی: هَمسُویِه  
 مُتَوَاصِل: ۱- به هَم رِسَنده، به هَم پیُوندِنده  
 (معین) ۲- پیوسته، پیایی  
 مُتَوَاضِع: نیتُور، اِرمانْک (فرهنگ پهلوی)، فُروتن (برهان)  
 مُتَوَاضِعَات: (تک: مُتَوَاضِعَة)، فُروتَنان، نیتُوران  
 مُتَوَاضِعَانِه: نیتُورانِه، فُروتَنانِه  
 مُتَوَاضِعَة، مُتَوَاضِعَه در فارسی، مُنْث مُتَوَاضِع: فُروتَن، نیتُور  
 مُتَوَاضِعین: (تک: مُتَوَاضِع)، فُروتَنان، نیتُوران  
 مُتَوَاطِی: ۱- سازوار ۲- فُراچَم، واژه ای که چَم  
 آن کسانِی چَند را فُرا گیرد، هر چند که آن کسان برابر نباشند.  
 مُتَوَافِق: هَمجُوش، سازگار  
 مُتَوَالِی: پیایی (فرهنگستان)  
 مُتَوَالِیَة: پیایی، پُشتِ هَم  
 مُتَوَج: از ریشِی پهلوی، تاجدار، اَفسَردار  
 مُتَوَج: از ریشِی پهلوی، تاجبَحش، اَفسَر بَحش  
 مُتَوَجِه: نَمیده (برهان)، نگران، روی گرداننده  
 (ذبیح بهروز)، روی کُندِه، آشنَواک (فرهنگ پهلوی)  
 مُتَوَجِهَات: (تک: مُتَوَجِه) ۱- نَمیدگان، روی آورندگان ۲- ساو، بارِ اَفرُون  
 مُتَوَجِه شُدَن: ۱- روی آوردن ۲- آگاه شُدَن، دَر یافَتَن  
 مُتَوَجِهَة، مُتَوَجِهَه در فارسی، مُنْث مُتَوَجِه، نَمیده، روی کُندِه  
 مُتَوَجِهین: (تک: مُتَوَجِه)، نَمیدگان، روی آورندگان  
 مُتَوَحِّد: ۱- یگانِه، تَک ۲- گوشه گیر، گوشه نشین  
 مُتَوَحِّش: دَر تازی: ۱- خانِه ی ویران ۲- شِکَم  
 تَهی، در فارسی: تَرسان (ذبیح بهروز)، وَج (افغانی)

- مُتَوَرِّط: گیر افتاده، پای در گِل، فرو رفته  
 مُتَوَرَّع: پارسا  
 مُتَوَرِّم: باد کرده، آما سنده، آما سیده، پنامیده  
 (از پنامیدن که در بُر و گرد و تویسرکان به کار می رود و با واژه ی یونانی Penuma هم ریشه است، ذبیح بهروز)  
 مُتَوَسِّط: ۱- میانجی (ذبیح بهروز)، میانه گیر  
 ۲- میانه رو ۳- میانک (فرهنگ پهلوی)  
 مُتَوَسِّطَات: (تک: مُتَوَسِّطَة)، میانجیان، میانه ها  
 مُتَوَسِّطُ الحال: میانه، نه خوب و نه بد  
 مُتَوَسِّطُ القاصَّة، مُتَوَسِّطُ القامه در فارسی:  
 میانه بالا، میانک بالای (فرهنگ پهلوی)  
 مُتَوَسِّط و مُتَعَادِل: میانه (فرهنگستان)  
 مُتَوَسِّط و مُعَدِّل حِسَابی: میانگین (فرهنگستان)  
 مُتَوَسِّطَة، مُتَوَسِّطه در فارسی، مؤنث مُتَوَسِّط:  
 میانه، میانجی  
 مُتَوَسِّطین: (تک: مُتَوَسِّط)، میانجیان، میانکان  
 مُتَوَسَّع: فرا خنده، گسترده، گسترده  
 مُتَوَسِّل: نزدیکی جوینده، دَسْتَزَن (برهان)،  
 آگیشا (آگیش = دَسْت دراز کردن و درآویختن به چیزی، برهان)  
 مُتَوَسِّل شدن: ویچیرِ سَتَن (فرهنگ پهلوی)  
 مُتَوَسِّلین: (تک: مُتَوَسِّل) آگیشایان، نزدیکی جویندگان  
 مُتَوَشَّح: ۱- جامه پوشیده ۲- شمشیر آویخته  
 مُتَوَضَّأ: ۱- پادیا بگاه (پادیاب = وضوء) ۲- آبریزگاه (= مَبال)  
 مُتَوَطِّن: زیستور (بهروز)، جایگیرنده (آندراج)  
 مُتَوَطِّنین: (تک: مُتَوَطِّن) زیستوران  
 مُتَوَغِّل ۱- دَر رَوَنده ۲- دُور شونده (آندراج)  
 ۳- به کار چسبیده  
 مُتَوَفَّر: ۱- بیدار مانده، غَلَت زَنده، در بَسْتَر ۲- آماده، آمده ۳- آیین نگاهدارنده  
 مُتَوَفَّی: مُرده (فرهنگستان)، دَر گُذشته، جانیسپرده  
 مُتَوَفَّی: میراننده  
 مُتَوَفَّیَات: (تک: مُتَوَفَاة) زَنانِ مُرده، زَنانِ در گُذشته، مُردگان  
 مُتَوَفَّد: ۱- فروزان، فرو زنده، رُوشنی بَخش ۲- زیرک، تیزهوش (لاروس)  
 مُتَوَفَّق: چَشَم دارنده، اُمیدوار، بیوسنده (ذبیح بهروز)  
 مُتَوَفَّق: اُمید داشته، چَشَم داشته، چَشَمداشت  
 مُتَوَقَّف: ۱- دِرنگی کُننده ۲- ایستنده، ایستاده، مولنده (ذبیح بهروز)

مُتَوَقَّف شدن: ۱- وَرَشِکَسْتَن ۲- از کار ماندن

۳- ایستادن، دِرَنگ کردن

مُتَوَقَّف کردن: ۱- از کار آنداختن ۲- به دِرَنگ

و ادا داشتن

مُتَوَكِّل: ویتور، باریستان (فرهنگ پهلوی)،

امیدوار

مُتَوَكِّلین: (تک: مُتَوَكِّل)، ویتوران، امیدواران

مُتَوَلَّد: زاییده، به جهان آمده، پیدا شونده (ذبیح

پهروز)، زایشنمند (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَلَّی: ۱- کارگزار ۲- جاذنگو (= متولی وقف،

برهان، ذبیح بهروز) ۳- سرپرست، بَرَمک

(برهان)، ۴- کیشمند، دینکار، پیشنماز

مُتَوَلَّی منصوب: آستانه پرداز

مُتَوَلَّی مخصوص: آستانه آرای

مُتَوْن: (تک: مَتَن)، نَسک ها، دیپ ها

مُتَوَهَّم: ۱- هراسناک ۲- سَمَرادا (سَمَراد=وهم)

مُتَوَهَّم شدن: ۱- سَمَرادیدن ۲- هراسیدن

مُتَهَاجِم: تَکاور، تازَنده

مُتَهَاجِمین: (تک: مُتَهَاجِم)، تَکاوران، تازندگان

مُتَهَافِت: ۱- پیاپی آینده (آندراج) ۲- لغزنده،

لغزش کننده

مُتَهَاوَن: سُستکار

مُتَهَتِّک: رُساو شونده، رُساو (معین)، بی پروا: از

رُساوی (آندراج)

مُتَهَجِّد: شَب زنده دار

مُتَهَدِّی: سَر به راه

مُتَهَم: پَسَمار، هِممال (فرهنگ پهلوی)، باشته

(فرهنگ کوچک، از ریشه ی اوستایی) جَفته مند

(جَفته = اِتْهام، برهان)، جَفتمند (ذبیح بهروز)

داغی (گوش افغانی)

مُتَهَم: جَفته بند

مُتَهَمات: (تک: مُتَهَمَة)، پَسماران، جَفته مندان

مُتَهَم دانستن: جَفته مند دانستن، پَسمار

دانستن، اِراختَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَهَم شدن: جَفته مند شدن

مُتَهَم کردن: اِراختَن (فرهنگ پهلوی)، جَفته

بَسْتَن

مُتَهَمَة: مُتَهَم در فارسی، مَوْنث مُتَهَم: پَسمار،

جَفتمند

مُتَهَمین: (تک: مُتَهَم)، پَسماران، جَفته مندان،

داغیان

مُتَهَوِّر: کاریک (فرهنگ پهلوی) بی باک،

بی پروا (فرهنگ کوچک)

مُتَهَوِّرین: (تک: مُتَهَوِّر)، کاریکان، بی باکان

مَتَّی: کی؟ یکی از گفته های نه گانه ویا یکی از

تاوران (=اعراض) یا فِتادها در فرزنان

مُتَبَسِّر: آسان (آندراج) شدنی

مُتَبَقِّظ: ۱- بیدار شونده ۲- بیدار، هُشیار

- (آندراج) مَشَافید، به گونه‌ی رَمَن، آسَترها (لاروس)،  
 مُتَبَقِّن: ۱- بی گُمان، بی گُمان داننده، ۲-  
 دَریافته، آگاه گشته  
 مُتَبَقِّن گردیدن: آگاه گشتن  
 مَتین: ۱- اُسْتوار، اُسْتوان (فرهنگ کوچک) ۲-  
 گِرانسَنگ ۳- یکی از پاژنام‌های پیامبر  
 اسلام (ص) (غیاث اللغات)  
 مِیتُور: Météore فرانسوی، شَخَانَك (قریب)  
 مِیتُورولوژی: Météorologie فرانسوی،  
 هَواشناسی (قریب)، پَنادشناسی  
 مِیتُوریت: Météorite فرانسوی، شَخَانِه،  
 سَنگِ آسمانی (قریب)  
 مُثاب: پاداش، پاداش داده  
 مُثاب: ۱- جای بازآمدن ۲- جای ایستادن  
 مُثابَه: مُثابَت و مُثابه در فارسی ۱- جایی  
 بازگشتن ۲- جای آب برداشتن ۳- مانند (بهره  
 از غیاث اللغات)  
 مُثابَرَه: مُثابَرَت در فارسی، ۱- پُشتکار ۲-  
 بُردباری ۳- پیشی  
 مُثابَرَت کردن: ۱- پُشتکار داشتن ۲- بردباری  
 کردن ۳- پیشی گرفتن  
 مُثاب گشتن: پاداش یافتن  
 مُشافَقَتَه: مُثافَقَت در فارسی ۱- هَمزانِشَتَن  
 ۲- یاری کردن (معین)
- مَثال: (تک: مَثَل)، فَرَوَهران  
 مِثال: ۱- نموده، نمونه (ذبیح بهروز) ۲- مانند،  
 سان، ۳- فرمان ۴- گواه ۵- تَنَدیس، نِگارِه ۶-  
 اندازه ۷- خُونخواهی (=قصاص) ۸- بَسَتر  
 (لاروس) ۹- اُلگُو  
 مِثالات: (تک: مِثال)، نِموده‌ها، نِمونه‌ها،  
 مانندها، فَرمان‌ها، گواه‌ها، تَنَدیس‌ها، نِگارِه‌ها  
 مَثالِب: (تک: مَثَلِبَه)، ۱- آک‌ها، لَعزِش‌ها ۲-  
 زَبونی‌ها  
 مَثالِث: (تک: مِثَلث)، تارهای سِیم، در چَنگ  
 مِثال دادن: فَرمان دادن  
 مِثال موجودات در عالم معنوی: فَرَوَهر  
 (فرهنگ پهلوی)  
 مِثال نِوِشتن: فَرمان نِوِشتن  
 مِثال نِهادن: نمونه آوردن  
 مِثالَه: مِثالَه در فارسی: فَرمان  
 مِثالِه نویس: فَرمان نویس  
 مِثالِی: مِثالِیَه، در فارسی مثالی، مِثالِیَه:  
 فَرَوَهری  
 مِثانَه: مِثانَه در فارسی: شاشدان، آبدان  
 (فرهنگستان)، مِیزدان (فرهنگ کوچک)  
 مَثانَه كَوْچَك Vésicule در فرانسوی، آبدانَك

(فرهنگستان)

مَثَانِي: (تک: مثنی)، ۱- دوتاها، دودوها ۲- تارهای

دویم: در جنگ

مُثَبَّت: ۱- پَرَوَهانیده (=بُرهان یافته) ۲- بَرِجا،

پایدار (بهروز) ۳- هابی (آندراج) ۴- نوشته شده

مُثَبَّت: ۱- پَرَوَهاننده ۲- آگارنده (از آگاشتن به

آرِشِ ثَبِت کردن)

مُثَبَّت: پایدار کننده، اُستوار کننده

مُثَبَّت کردن: مُثَبَّت گرداندن: ۱- پَرَوَهاندن ۲-

آگاشتن

مُثَبَّتَة: مُثَبَّت در فارسی، مَوْنَت مُثَبَّت ۱- هابی ۲-

پایدار

مُثَبَّتین: (تک: مُثَبَّت)، پَرَوَهانندگان، آگارندگان

مَثْبُوت: پا بَرِجا (معین)

مِثْرَد: از ریشه ی پارسی، تَرید خوری

مِثْرَد طاس: پارسی تازی گشته، تاسِ تَرید،

تاسِ کَلان (بهره از غیاث اللغات)

مِثْرَد طاس: تازی از یونانی از پهلوی

میترا دات، مهرداد (معین)

مِثْرَدِ طسوس: تازی از لاتینی Mithridatum از

پهلوی میترا دات، پادزهر مهرداد: پادزهری که

آن را مهرداد ششم پارتی ساخته است. (بهره از

غیاث اللغات و فرهنگ معین)

مِثْقَال: ۱- دَه گِرم، برابر آسای ۱۳۰۴

خورشیدی ۲- سَنَجَنده، اِبنزار سَنَجش ۳-

اندازه، اندازه ی کَم

مِثْقَالی: دانه دُرُشت، گونه ای انگور

مِثْقَالی: مِثْقَالی عراق: مِثْخَال، بَیْرَم (برهان)

مِثْقَب: مَتَه، بَهرِ مه، ماه رَمَه (برهان)، بَر ماهه،

سینا (برهان)

مُثَقَّب: سوراخ کننده، سینا

مُثَقَّب: آتش آفرِوز

مُثَقَّب: بزرگراه، راه بزرگ (آندراج)

مُثَقَّب: سوراخ دار، سَفْتَه، مُر وارید سَفْتَه

مِثْقَبَة: مِثْقَبه در فارسی: مَتَه، بَر ماهه

مُثَقَّف: ۱- فَره یخته، با فَرهنگ ۲- نِزه ی نِیک

مُثَقِّل: گِرانبار (معین)

مُثَقِّل: ۱- پا به ماه: رَن ۲- کَندرو: سَئور

مُثَقِّل: ۱- سَنگین گَشته ۲- جُنبنده

مَثْقُوب: سَفْتَه

مَثْكَ: سُرِیانی تازی گشته، مَهْكَ، شِیرین

بو یان، از گیاهان

مِثْكَال: مِثْكَل: رَن بی فَرزند، رَن فَرزند مَرده

(لاروس)

مَثْكَل: سُرِیانی تازی گشته از مَثْلا (پژوهش

واژه های سُرِیانی) ۱- مَثْكَل، جُنْسانَه (ذبیح

بهروز) داستان، بَرین بَرِ یکی داستان زَد کسی

کُجا بهره بودش ز دانش بَسی، که خَر شد که

مَثَلَبَة: ۱- آك (= عیب) ۲- بسیار دُشنام دهنده  
(لاروس)

مُثَلَّث: ۱- سه کرده، سه شده، ۲- سه خوابه؛  
خانه‌ای که سه گَنَک (= اطاق) دارد ۳- سه سر  
(دانشنامه)، سه بر (فرهنگ کوچک)، تریز، این  
واژه که در برهان آمده، برابر با «دو مثلث که بر

جامه دوزند یا شاخجامه» به گفته‌ی ذبیح بهروز  
از ریشه‌ی اوستایی تری: سه، گرفته شده،  
بنگرید به واژگان برابر در زبان‌های فرنگی و  
کاربرد آن به جای «مُثَلَّث» رواست، سه گوشه  
(فرهنگستان) ۲- سِیَکی، سه یکی، می جوشیده  
که چهار دانگش رفته و دو دانگش مانده باشد  
(انجمن آرا)، ما سه یکی خوار نیک، تازه رُخ و  
صلح جوی- تو سه یکی خوار بد، خشمگین و  
ترشروی (منوچهری)، این واژه سِیکی هم  
آوای نیکی نیز خوانده می‌شود، مُرَقَّع به سِیکی  
گرو کرده اند (سعدی)

مُثَلَّث: ۱- سه تا کُننده ۲- سه بُنی، ترسایی، که  
سه بُن را باور دارد ۳- سخن چین، که به سه کس  
آزار رساند بُزرگی که سخن او را می شنود،  
کسی که از او سخن می‌رود و خود (آندراج از  
منتهی الارب)

مِثَلَّث: ۱- سه لا (لاروس) ۲- سیمین تارِ چَنگ  
مُثَلَّثات: (تک: مُثَلَّته)، سه گوشگان، تریزان

خواهد زگاوان سَروی- به یکباره گم کرد گوش و  
بَروی (فردوسی، داستانِ بوده است خَری که  
دُم نبودش- روزی غم بی دُمی فزودش باید  
همیشه باشد با این داستان، سَروی و یا سَرون  
در پارسی شاخ گاو و گوسفند را گویند و بَروی  
کاهیده ی آبرو) ۲- مانند

مِثَل: مانند- مانده، اکنون ضیعتی بیافتم که به  
هَر وَقت مانده‌ی آن به دَست نیاید (تاریخ  
برامکه)- هَمانند، زکار آزموده، گزیده مهان،-  
هَمانندِ تو نیست کَس در جهان (فردوسی) هَمتا  
(بهروز ذبیح)

مُثَل: فَرَوَهر (فرهنگ پهلوی)، فَرَوَرتی،  
فَرَوَشی (اوستایی)، چَم و آرشِ درست این  
واژه‌ی پهلوی چنان که بهرام فره‌وشی در  
فرهنگِ فارسی به پهلوی نموده: «مثال  
موجودات، در عالم معنوی» است و به گفته‌ی  
محمود هومن پلاتون نهاده‌ی خود را درباره‌ی  
آن چه در فرزندان گام برداران (= فلسفه‌ی مَشاء)  
«مِثَل افلاطونی» نامیده می‌شود، با دریافت و  
شناختِ چَم فَرَوَهر، باز نوشته است.

مَثَلًا: چنانکه، برای نمونه

مَثَل آورَدَن، مَثَل زَدَن، داستان زَدَن، یکی  
داستان زَد سوارِ دلیر، که رو به چه سَنجد به  
چنگالِ شیر (فردوسی)

مُثَلَّثُ الْفَاءِ: سه خوانشی

مُثَمَّل: زهر گشنده (آندراج)

مُثَلَّثَةٌ: مثله در فارسی، مؤنث مُثَلَّث: بنگرید به

مُثَمِّل: پناهگاه (لاروس)

مُثَلَّث

مُثَمِّلَةٌ: آبگیر (لاروس)

مُثَلَّثِينَ: (تک: مُثَلَّث)، تریزان، سه گوشتگان

مُثَمِّلَةٌ: ۱- لای، لَجن ۲- آنبان چوپان

مَثَل راندن: بنگرید به مَثَل آوردن

مُثَمِّن: ۱- آرزایی شده، برآورد شده (لاروس)

مَثَل شدن: داستانی شدن، نمونه شدن

۲- زهرناک ۳- هشت گوشه ۴- هشت پهلو ۵-

مَثَل کردن: داستانی کردن، بر سر زبانها

تَب کرده، تَبدار ۶- هشت لا ۷- هشت پاره، دَر

انداختن، که رستم یلی بود در سیستان، مَنَش

چامه سرایی

کرده ام رستم داستان (فردوسی)

مُثَمِّنات: (تک: مُثَمِّنَة)، هشت پارگان

مَثَل گشتن: داستانی شدن، بر سر زبان ها

مُثَمِّنُ الزَّوایا: هشت گوشه، هشت پهلو

افتادن

(لاروس)

مُثَلَّة: مثله در فارسی، ۱- بُریدنِ اَندام ۲-

مُثَمِّن رَوْضَه: هشت بهشت (آندراج از

شکنجه ۳- آسیب

فرهنگ زلیخای جامی)

مِثْلُهُ: چون او، مانند او: نَرینه

مُثَمِّنَة: مُثَمِّنَة در فارسی، مؤنث مُثَمِّن، بنگرید به

مِثْلُهَا: چون او، مانند او: مادینه

مُثَمِّن

مِثْلُهُ کردن: ۱- اَندام بُریدن ۲- شکنجه دادن

مِثْنَة: ۱- ریسمان ۲- کجی، خمیدگی ۳- لا،

مِثْلُهُما: چون آنها، مانند آنها

چین (لاروس)

مُثَمِّر: هوداك، وَرَوَمَنَد، خاورگر، خاورگر

مِثْنَة: مِثْنَات در فارسی، مؤنث مِثْنَى، ۱- دوتا، دو

خوانده شود (فرهنگ پهلوی)، بارآور، برومند

گشته ۲- واژه ی مادینه گشته، دَر زبان تازی، ۳-

بَهَره گر (فرهنگ کوچک)، میوه آورده

دودیله (دیل = نقطه)، واَتِ دودیله، چون تِ

(آندراج)، میوه دار

مِثْنان: شاید تازی گشته از سُرِیانی اِزبُونانی،

مُثَمِّر: بار داده، میوه داده

۱- کِرم دانه (معین)، گردمانه، این واژه به دو

مُثَمِّرَة: مُثَمِّرَة در فارسی، مؤنث مُثَمِّر: وَرَوَمَنَد،

گونه تازی گردیده: کَرَمَدانَة و جَرَمَدانق، از

بَرَوَمَنَد، میوه دار

گیاهان ۲- سُدابِ کوهی، از گیاهان



- مُشَوِّی: مَثَوِّی در فارسی: دوتایی، تاوَتِک (برهان)
- مَثَوِّیَات: (تک: مَثَوِّی)، تاوَتِکان
- مَثَوِّی خوان: دوتایی خوان، تاوَتِک خوانی
- مَثَوِّی گوی: دوتایی گوی، تاوَتِک گوی
- مَثَوِّیَّة: مَثَوِّیَّة در فارسی، مؤنث مَثَوِّی: دوتایی، تاوَتِک
- مَثَنی: ۱- دوزانِسو: دَرَسُتور ۲- تارِ دویم ۳- دُوکاَنک (فرهنگ پهلوی) دوتا، دُودو، دُگان ۴- افسارِ شتر
- مَثَنی: ۱- دو کرده، دوشیده ۲- دوبرابر ۳- دوديله (دیل: نقطه) ۴- دوباره، بازکرد، بازگفت
- مَثَنی: دوتا، از پارچه‌ها (معین)
- مَثَنی: سپاسگویی، آفرینگویی
- مَثَوِّیات: (تک: مَثَوِّیَّة و مَثَوِّیَّة) پاداش‌ها، مُزدها
- مَثَوِّیَّة: مَثَوِّیَّة، مَثَوِّیَّة و مَثَوِّیَّة در فارسی: پاداش، مُرد
- مَثَوِّی: ۱- فَراروی (= کوچ) ۲- دَر پيشگاه بُودن ۳- مانند کردن ۴- نمایانی، دَر فرزان
- مَثَوِّلات: (تک: مَثَوِّیَّة)، آندامبری‌ها، شِکَنجِه‌ها
- مَثَوِّی: مان، جای، گاه، جای آرام
- مَثَوِّی: نام نیزه‌ی پیامبر اسلام (ص)
- مُشیب: پاداش دهنده (آندراج)
- مُشیب: زنِ مُرد دیده (آندراج)، بیوه (لاروس)
- مُشیرة: گاوِ شِدکار (آندراج)، شِدکار یا شِستکار زمینی را گویند که برای تخم کاشتن شیار کرده باشد
- مُشیل: مانند، همانند
- مُجَاب: پاسخ یافته، پاسخ پذیرفته
- مُجَاب شُدن: پاسخ یافتن
- مُجَاب کَرْدَن: پاسخ دادن
- مُجَاج: خدوی آنداخته، خدو
- مُجَاجَة، مُجَاجات در فارسی، (تک: مُجَاجَة)، افسره‌ها، شیرها
- مُجَاجُ القَم: آب دهان، تَف (لاروس)
- مُجَاجُ المَزَن: باران (لاروس)
- مُجَاجُ النَحْل: آنگبین
- مُجَاجَة: مُجَاجَة در فارسی، مؤنث مُجَاج: ۱- خدو ۲- افسره، شیر
- مُجَادِل: دُشمنی کننده، پیکارنده
- مُجَادِل: (تک: مُجَادِل)، کوشک‌ها
- مُجَادِلَات: (تک: مُجَادِلَة)، پیکارها، دُشمنی‌ها
- مُجَادِلَة: مُجَادِلَة و مُجَادِلَة و مُجَادِلَة در فارسی، پَتِکارِش (فرهنگ پهلوی)، پَتِکارِش
- مُجَادِلَة کَرْدَن: پَتِکارتن (فرهنگ پهلوی)، پَتِکارْدَن، پیکار کردن
- مُجَادِلِین: (تک: مُجَادِل)، پیکارندگان، دُشمنی کنندگان

مُجَازِی: رَوایی (برهان)	مَجَادِیَح: (تک: مَجَدَح) ستارگان فرو رَوَندِه
مُجَازِی: کِیْفَر دهنده، پادفراینده	مُجَاذِبَة، مُجَاذِبَت در فارسی: کشمکش
مُجَازِی، مُجَازِی در فارسی: پاتَخَشِیک، پیگری	مَجَازِیَب، (تک: مَجذوب) کشیده شُدگان،
مَجاسِد: (تک: مُجَسَّد)، سُرخ‌ها	رُبوده شُدگان
مَجَاعَة، مَجَاعَت و مَجَاعَه در فارسی: ۱-	مُجَارَاة: مُجَارَات و مُجَارَا در فارسی: ۱- راندن،
گُر سِنگی ۲- بباکی	چیزی را ۲- با هَم رَفْتَن ۳- گُفت و گو کردن ۴-
مَجَال: ۱- یارا (برهان) ۲- هِنگام، زَمان	دَسَت دَسَت کردن (=دَفْع الوقت کردن) ۵- با
(بهروز) ۳- نَوانایی، تاو ۴- پَروا، پَرواس	هَم بَرَا بَر کردن
مَجَال دادَن: زَمان دادَن، پَروا دادن	مُجَارَات کَرْدَن: مُجَارَا کَرْدَن = مُجَارَاة
مَجَال داشتَن: پَروا داشتن	مُجَارِی: با هَم رَوَندِه، هَمراه
مَجالِس: (تک: مَجَلِس) نِشِیم‌ها (برهان)،	مَجَارِی: (تک: مَجَرِی) ۱- آبرها ۲-
نِشست‌ها، نِشستگاه‌ها	گُذَرگاه‌ها، راه‌ها، گُدارها
مُجالِس: هَم‌نِشِین	مَجَارِی شیرِی: گُدارهای شیرِی
مُجالَسَة: مُجالَسَت و مُجالَسه در فارسی:	مَجَاز: پاتَخشا (فرهنگ پهلوی)، پیگری
هَم‌نِشِینی	(بهروز)
مُجالِسی: آینه (غیاث اللغات)	مُجَاز: ۱- پَرواناک (از ریشه‌ی پهلوی
مَجامِيع: (تک: مَجَمَع)، جَرگه‌ها	پَروانَکی)، پَروانه‌دار ۲- رَوا
مُجامِعة: مُجامِعت در فارسی ۱- مَرزِش، ما یُوت	مَجَاز: دِگَرگِشته‌ی مزاج، خیم
(فرهنگ پهلوی)، نیوَش (برهان) - گای-	مُجَازَة: مُجَازَات در فارسی: پادافرايش،
گایش ۲- هَم‌آمیزی (از ریشه‌ی پهلوی) ۳-	پادافرايش (از ریشه‌ی پهلوی) کِیْفَر
آرِمش	(فرهنگستان)
مُجامِعت کَرْدَن: گاییدن، مَرزیدن (از پهلوی)،	مَجَازاً: پاتَخشِیک
کَرْتَن، کَرْدَن (فرهنگ پهلوی)	مُجَازَة: مُجَازَه در فارسی، مَوثَن مُجَاز: پَرواناک،
مُجامِلات: (تک: مُجامِلَة)، نیکویی کردن‌ها،	رَوا

خوش سودایی ها، چرب زبانی ها، چالوسی ها  
 مُجَامِلَة، مُجَامِلَه و مُجَامِلَت در فارسی ۱-  
 نیکویی کردن (غیاث اللغات) ۲- خوش  
 سودایی (سودا = مُعَامِلَة) ۳- چرب زبانی،  
 چالوسی

مُجَامِلَه کار: چرب زبان، چالوس  
 مُجَامِلَه کاری: چرب زبانی، چالوسی  
 مَجَان: مَجَانی در فارسی: مُفَت، رایگان  
 مَجَان: (تک: مَجَنّ)، سبّرها  
 مُجَانِب: دُورِیاز، این واژه را به جای «خَطّ  
 مُجَانِب» نیز می توان به کار بُرد  
 مُجَانِبَة: مُجَانِبَه و مُجَانِبَت در فارسی ۱-  
 دُورِیازی ۲- نَزْدِیازی، از واژگان دو پهلوی  
 مُجَانِس: از ریشه ی پارسی، هَمْگُن، این واژه را  
 در اَنگَارِش نیز می توان به کار بُرد  
 مُجَانِسَة: مُجَانِسَه و مُجَانِسَت در فارسی: از  
 ریشه ی پارسی، هَمْگُنِی

مَجَانِس: در فارسی از مَجَان تازی، مُفَت،  
 رایگان، چَلَمَلَه (انجمن آرا)، عِلْمِ حَقّ آن است  
 اَز آن سُو کِش عَنان، عامه راده جمله، عَالَم  
 چَلَمَلَه (ناصر خسرو)

مَجَانِیق: (تک: مَنجَنِیق)، بَلْگَن ها، کُلْکُم ها  
 مَجَانِین: (تک: مَجْنُون)، دیوانگان  
 مُجَاوِب: هَمْمَا سَخ

مُجَاوَبات: (تک: مَجَاوَبَة)، هَم بِاَسْخِی ها  
 مُجَاوَبَة: مُجَاوَبَه و مُجَاوَبَت در فارسی، مُؤَنَث  
 مُجَاوَب: هَم بِاَسْخِی، به یکدیگر بِاَسْخِی دادن  
 مُجَاوَدَة: جَنگِ جَوَانْمِرْدانَه  
 مُجَاوِر: ۱- هَم وِیَمَنَد، هَم سامان (فرهنگ  
 پهلوی)، هَمسایه ۲- نَشِیْنَدَه: دَر جایگاهی  
 اَشوِی، زِنهارگیر

مُجَاوَرَة: مُجَاوِرَه در فارسی، مُؤَنَث مُجَاوِر: ۱-  
 هَمسایه، هَمسامان، هَم وِیَمَنَد ۲- زِنهارگیر: زَن  
 مُجَاوَرَة: مُجَاوَرَت در فارسی ۱- هَمسایگی ۲-  
 نَزْدِیکِی، دَر کِناری، هَمکِناری ۳- نَشِیْنَدِگی: دَر  
 جایگاهی اَشوِی، گوشه گیری، زِنهارگیری  
 مُجَاوِرِین: (تک: مُجَاوِر)، هَمسایگان،  
 نَشِیْنَدِگان، زِنهارگیران  
 مُجَاوِر: دَر کُذَرَنَدَه

مُجَاوَرَة: مُجَاوَرَت در فارسی: دَر کُذَرَنَدِگی  
 مُجَاوِل: هَمگَرَد: دَر نَبَرَد  
 مُجَاوَلَة: مَجَاوَلَت در فارسی: هَمگَرَدِی دَر نَبَرَد  
 مُجَاهَاة: نَبَرَد

مُجَاهِد: ۱- فَرَتای، اَز فَرَت به آرش مُجَاهَدَة،  
 بیدین ستیز ۲- کُوشَنَدِگی

مُجَاهَدَة: مُجَاهَدَه و مُجَاهَدَت در فارسی: ۱-  
 فَرَت (برهان)- بیدین سَتِیزِی ۲- کُوشِش  
 مُجَاهِر: ۱- اَشکار کُندَه ۲- بانگ زَنَدَه، ۳-

کینه توز ۴- دشنامگوی ۵- روبه رو شونده:  
دَرَجَنگ

مُجَاهِرَة، مُجَاهِرَت در فارسی: ۱- آشکار کردن  
۲- بانگ زدن، ۳- کینه توزی، ۴- دشنامگویی  
۵- جنگ رویاری

مُجَاهِر: ۱- کارراه آنداز ۲- بازرگانِ توانگر، ۳-  
گَنجور ۴- مَنگیاگر (قمارباز)

مُجَاهِرِ ارواح: گَنجورِ کان ها: ۱- خُداوند ۲-  
پیامبرِ اسلام ص

مُجَاهِرِ دل: ۱- مَنگیا گردل، ۲- بازرگانِ دل

مُجَاهِرِ کان: گَنجورِ کان، گُواز: هور، خور

مَجَاهِل: (تک: مَجْهَل): بیابان های بی نشانه

مَجَاهِل: (تک: جَهْل)، نادانی ها

مُجَاهِلَة، مُجَاهَلَة و مُجَاهَلَت در فارسی، ۱-

سِتیزیدن در نادانی ۳- پافشاری در نادانی

مُجَبِّر: شِکسته بند (آندراج)

مُجَبِّل: کُوهنورد: به کوه رَوَنده

مُجَبِّن: بَدِیل یافته، بَدِیل دانسته

مَجْبُور: ۱- پَرچوان (از ریشه ی پهلوی)،

ناچار، ناگزیر (فرهنگ کوچک) ۲- شِکسته

بَسَته

مَجْبُور بودگی: پَرچوانی (فرهنگ پهلوی)

ناچاری، ناگزیری

مَجْبُول: ۱- سِرشته ۲- بزرگ اندام

مُجْتَاز: ۱- گُذاشْتِه، گذاشته شده، ۲- دَر  
گُذَرَنده، از انداز گُذَرَنده

مُجْتَبِر: شِکسته بند

مُجْتَبِی: ۱- بَرگَزیده ۲- پاژنام حَسَن بن عَلِی ع  
مُجْتَبَث: بَرکنده

مُجْتَرِی: ۱- بَرانگیزنده ۲- گُستاخ ۳- شیر، از  
جانوران

مُجْتَرِی: پاداش خواهنده

مُجْتَعِل: ۱- گیرنده ۲- کُننده (آندراج)

مُجْتَلَب: بَر کُشَنده

مُجْتَمَع: هَنگرت (فرهنگ پهلوی)، هَنگَرَد،  
هَمگَرَد

مُجْتَمَع: گردآینده، فَرَاهَم آینده، گردآمده

مُجْتَمَع شُدَن: گردآمدن، فَرَاهَم آمدن

مُجْتَنِب: پَرهیزنده، دوری کُننده

مُجْتَهِد: ۱- وِجَرکار (از ریشه ی پهلوی) ۲-

کوشا ۳- پَرهوشگر

مُجْتَهِدین: (تک: مُجْتَهِد)، وِجَرکاران،

کوشایان، پَرهوشگران

مُجَحِف: ۱- نَزْدِیک شونده ۲- آسِیب رسان،

زِیانرسان

مُجَحِم: تِیزنَگَرَنده

مَجَد: والایی، بُلند پایگاهی

مَجِد: کوشا

مَجْدَاب: نارویا

مُجْدَانَه: کوشمندانَه

مَجْدَاف: ۱- پارو ۲- بال

مُجْدَب: مُجْدَب: نارویا، خُشک

مَجْدَح: کَبْجَه، کَفْجَه

مُجْدَد: دیت (فرهنگ پهلوی)، دِگَر باره،

نوشده، تازه

مُجْدَد: نوگر، نو کُننده

مُجْدَد: باز، دوباره (بهرن آزنو) (معین)

مُجْدَد کَرْدَن: از نو انجام دادن، دوباره کَرْدَن

مُجْدَر: ۱- آبله روی، ۲- آبله ای، آبله وار

مُجْدَر شُدَن: ۱- آبله گرفتن، ۲- آبله وار شُدَن

مَجْدَفَه: این واژه را سعدالدین الوراوینی در

مرزبان نامه آورده: ... «به تماشای بَطان

بَنَشَسْتَنَد که هر یک برسان زورق سیمین بُر

روی دریای سیماب گذر می کردند، یکی

مَلّاح وار به مَجْدَفَه پَنجَه پای کشتی قالب را به

کنار افکند» واژه ای ساختگی است و تازیان

مَجْدَاف و مَجْدَاف و مَجْدَافه را به کار بُرند که به

آرَشِ پاروی کشتی است (بهره گرفته از

پانوشِت محمد قزوینی در مرزبان نامه)

مَجْدَل: کوشک

مَجْدُوب: نارویا، خُشک

مَجْدُود: ۱- بختیار، فراخروزی ۲- نام سنائی

غزنوی

مَجْدُور: ۱- سزاوار ۲- کم گوشت (لاروس)، ۳-

آبله رو (معین)

مَجْدُوع: بینی بُریده، بی دماغ

مَجْدُوفُ الیَد: ۱- کوتاه دَست (لاروس) ۲-

زُفت (= بَخیل)

مَجْدُول: تافته، بافته، تابیده (لاروس)

مَجْدُولَه: ۱- خوشتراش ۲- سخت بافت،

نیکبافت

مَجْدَاف: پارو

مَجْدَافِيَّةُ الْأَرْجُل: پارو پاییان، خَرچنگان

پارو پای (لاروس)

مَجْدَام: کار بُر

مُجْدَع: خپله، کوتاه و دُرُشت: مُرد

مُجْدَف: کوتاه گام

مَجْدَم: خورده دار، لُوری دار (لُوری = جُدام)

خُوره ای

مُجْدَم: ۱- کارآموده (لاروس)، ۲- لُوری دار،

خُوره ای

مُجْدَم: بُرنده

مَجْدُوب: ۱- رُبُودَه، کشیده شده ۲- خُدا گَزید،

در هُست شناسی و سوفیگری

مَجْدُوبِ مُطْلَق: خُدا گَزیدِلَه، در هُست

شناسی و سوفیگری

مَجْدُور: تُوَانِ دَو، تُوَانِ دَوِیم (فرهنگستان)

مَجْدُوم: لُورِ دار، خُورِ ای

مَجْدومین: (تک: مَجْدوم)، لوری داران،

خُورِ ایبان

مَجْرای آب: آبخش (فرهنگ پهلوی)

مَجْرای بول: پیشابراه (فرهنگستان)

مَجْرای حالب: میزِ نای (فرهنگستان)

مَجْرای فاضلاب: پارگین (هزار سال نثر

پارسی)

مَجْرَب: ۱- کَرَت کار، اُزموئِک، وَرَتِک (فرهنگ

پهلوی) وَشَکْرده (برهان) - کارکرده، آزموده ۲-

شیر دَرِنده (آندراج)

مَجْرَب: دانای کار (آندراج) کاردان، آزماینده

(معین) کُهنه (گویش افغانی) کُهنه کار، کار

کُشته

مَجْرَح: ۱- زخم زده ۲- خَراشیده (= خَدشه دار)

۳- بُریده نما، گونه ای نگاره کنار پارچه

مَجْرَد: ۱- لُخت، پَتی، بِرهَنه ۲- تَنها ۳- لُغندَر

(افغانی)، بیزَن، یالغوز، پارسى است و یالغوز

ناذُرست ۴- جَهانرها ۵- اَماتِک (= بی مَادِه)،

سیامَک (برهان) ۶- رَزم دیده، چَنگدیده

مَجْرَد: ۱- پنبه پاک کُن (لاروس) ۲- لای تراش:

دَسَگاه تراشیدن لای دَندانها

مَجْرَدات: (تک: مَجْرَدَة)، اَماتِکان، سیامَکان

مَجْرَد شُدَن: ۱- برهنه شُدَن، ۲- از نیام بُرون

اَمَدَن

مَجْرَد کَرَدَن: ۱- برهنه کَرَدَن، ۲- رَزم دیده

تَرگَزیدَن ۳- تَنها کَرَدَن

مَجْرَدَة: مَجْرَد در فارسی، مَوْنَت مَجْرَد، بَنگَرِید

بِه مَجْرَد

مَجْرَدِی در تازی نیامده: ۱- بُریده نما: گونه ای

اَگورکاری در ساختمان ۲- بی زَنی ۳-

جَهانرَهایی

مَجْرَدین: (تک: مَجْرَد)، یالغوزان، لُغندَران

مَجْرَف: دارا کباخته

مِجْرَف: بیل

مُجَرِم: بَرَهکار (فرهنگستان)

مُجَرِمی: دَر تازی نیامده، بَرَهکاری

مُجَرمین: (تک: مُجَرِم)، بَرَهکاران

مَجْرُوح: آزارِک، رِشَک، خَسَت، خَسَتِک، رِشَگَن

(فرهنگ پهلوی)، اَفگار (برهان)، آزَرده،

ریشناک، ریشاک، خَسَته (برهان)، رَخمناک، به

زخم خودش کردم از زخم پاک - نشد زخمه زن تا

نشد زخمناک (نظامی)، رَخمی، فگار، شَخوده،

شَخوده، نیلگون، گشته رُخانش، چو نیلوفر بُد

اَندَر اَبَدانش (ویس و رامین) این واژه به مانِک

کاویده در «صاح الفرس» آمده، پیرسید بسیار

و بشخود خاک - به ناخن سَر چاه را کرد چاک

- (فردوسی)  
 مَجْرُوحِ بُودِ گِی: رِشتاکی (فرهنگ پهلوی)،  
 رِشتاکی، رِشناکی  
 مَجْرُوحِ سَخْت: جَرَد (برهان)  
 مَجْرُوحِ شُدَن: أَفگار شُدَن، وَ نِیکِ کوفته شد و  
 پای راست أَفگار شد، چُنانِکِ یَکِ دِوالِ گوشت و  
 بُوستِ بَگُست (تاریخ بیهقی)، زخمی شُدَن  
 مَجْرُوحِ کَرَدَن: رِشَنیدن، خَسَتَن (فرهنگ  
 پهلوی)، شُخودَن (برهان)، شَخانیدن (برهان)  
 مَجْرُوحِین: (تَک: مَجْرُوح)، خَسَتِگان، فِگارِان،  
 أَفگارِان، زَحْمِیان، شِخوَدِگان  
 مَجْرُور: ۱- کِشیده، کِشیده شُدِه، ۲- کَمانه‌ای  
 کَمانه‌دار، سازِ کَمانه‌ای  
 مَجْرورات: (تَک: مَجْرورَة)، کِشیدِگان، کِشیده  
 شُدِگان  
 مَجْرورَة: مَجْرورِه در فارسی، مَوْنَتِ مَجْرور، ۱-  
 کِشیده، ۲- کَمانه‌ای  
 مَجْرَرة، مَجْرَرة در فارسی: کَهکَشان، کاهَنگان  
 (برهان)  
 مَجْرَی، مَجْرا در فارسی: کَتَس، کَهَس (فرهنگ  
 پهلوی)، راهِ آب، موری (برهان)، آبِرو ۲-  
 گُدار، گُذَرگاه  
 مَجْرَی: ۱- رَوانِ کَرده ۲- رَواک (فرهنگ  
 پهلوی) ۳- اَنجامیده  
 مَجْرَی: رَوانِ کُننده، راننده (آندراج)،  
 اَنجامنده، رَوانِگَر، زَردار (فرهنگ کوچک)  
 مَجْرَی داشْتَن: ۱- رَوانِ کَرَدَن، ۲- اَنجامانْدَن  
 ۳- رَواکانْدَن  
 مَجْرَی کَرَدَن: ۱- رَوانِ کَرَدَن ۲- اَنجامِ دادن ۳-  
 رَواکانْدَن  
 مَجْرَیَة: مَجْرَیَة در فارسی، مَوْنَتِ مَجْرَی:  
 اَنجامنده، کارگزارانده، اَنجامِیک  
 مَجْرَزا: مَجْرَزا در فارسی: یوتاک، یوت یوت  
 (فرهنگ پهلوی)، پاره پاره (غیاث اللغات)،  
 جُدا (فرهنگ کوچک)  
 مَجْرَزا کَرَدَن: یوتسانْدَن، پاره پاره کَرَدَن،  
 یوتا کِیدَن، وِشکِیدَن (فرهنگ پهلوی)  
 مِجْرَب: ناشِکیبا گُرداننده  
 مِجْرَقَة: تَورِ ماهِگیرِی (لاروس)  
 مِجْرَم: آوِنْدِیر، لَبریز  
 مِجْزوء، مِجْزودر «غیاث اللغات» یوت اَنداختِه،  
 یوتیده  
 مِجْزوم: ۱- بُریده شُدِه (غیاث اللغات) بُریده  
 ۲- آوریده (آور=یقین، لُغت فُرس) ۳-  
 خامُشیده  
 مِجَس: پارسی تازی گِشته، مِجَس (برهان)،  
 دِلْزَنه (=نَبض)  
 مِجْساد: بَرجسته بین، در انگلیسی -Stereos



cope (فرهنگ نوین پیوسته)

مَجِسْطِی: یونانی تازی گشته، مَجِیسْتِیک (فرهنگ پهلوی)، نام نوشتاری از بَلمیوس در اخترشناسی

مُجَسِّم: ۱- تَنکَرِدَه (از ریشه ی پهلوی)، تناور  
۲- نگاشته ۳- آشکار ۵- گنج، سَبَیْرا (=حجم)  
مُجَسِّم: ۱- تَن کُن ۲- نگارنده ۳- آشکارگر  
مُجَسِّم شُدَن: ۱- تَن یافتن ۲- نگاشته شُدَن ۳- آشکار شُدَن  
مُجَسِّم کَرْدَن: ۱- تَنَا کَرْدَن ۲- نگاشتن ۳- آشکار کَرْدَن

مُجَسِّمَه: مُجَسِّمَه در فارسی: ۱- اُوزدیس، پَتَکَر (فرهنگ پهلوی)، تَندِیس، تَندَس، تَندَسَه (برهان) ۲- بیروان ابو عبدالله محمد بن کَرَام سیستانی که خدا را دارای دست و پا و پیکر می دانست، به این گروه مُشَبِّهه و کَرَامیه نیز می گویند (اندیشه های فلسفی ایرانی)

مُجَسِّمَه ساز: تَندِیسگر

مَجِش: دَسْتاس (آندراج)

مُجِش: کو بنده، شِکَنده (آندراج)

مُجَصِّص: گَچکار (معین)

مُجَصِّص: گَچ آندوده

مُجَعَّد: مَرغول (لغت فارس)، جوان چون بدید آن نگاریده روی- به سانِ دو زنجیره مَرغول

اوی (رودکی)، زِمَشک موی او مَرغول پنجاه-  
فرو هشته ز تارک تا کَمَرگاه (ویس و رامین)، تَکُو، تَکوی (برهان)، غَف (برهان) کَلالَه (برهان)، پُر شِکَن (برهان)، زلفِ پیچیده

مُجَعَّد: مَرغول کُننده (آندراج)، مَرغول ساز  
مُجَعُول: ۱- ساخته ۲- ساختگی ۳-

(فرهنگستان) ۳- دروغین ۴- نهاده  
مَجْعُولات: (تک: مَجْعُوله)، ساختگی ها  
مَجْعُوله، مَجْعُوله در فارسی: بر ساخته  
مُجَفَّف: خُشک کَرده  
مُجَفَّف: خُشک گَر

مِجَلای: از مِقلای: کُشتی بَند  
مُجَلَب: ۱- فَرَاهم آینده ۲- پانگ کُننده ۳- یاری دهنده (آندراج)  
مَجَلَبَه، مَجَلَبَه در فارسی: ۱- به خود کشیدن ۲- به خود کِشَنده

مُجَلَّد: ۱- پُوست کَنده، ۲- پُوست یافته، ۳- پُوشَنه

مُجَلَّد: ۱- پُوست کَننده ۲- پُوشَنه گَر (=صَاف)

مُجَلَّدات: (تک: مُجَلَّدَه)، پُوشَنه ها  
مُجَلَّدَه، مُجَلَّدَه در فارسی، مَوْنَت مُجَلَّد: پُوشَنه  
مَجْلِس: ۱- نِشَسْتَنگه، گُجَا قَرش را مَسَنَد و مَرَقَد است، نِشَسْتَنگه فَضْل بن أَحْمَد است

- (فردوسی) ۲- نشینندگان ۳- اواره (= اداره) ۴-  
 نِشست، همایه (فرهنگ کوچک)  
 مَجْلِس آرا: نِشست آرا  
 مَجْلِس آرای: نِشست آرای  
 مَجْلِس آشوب: نِشست آشوب  
 مَجْلِس آفروز: نِشست آفروز، وَ گَواژ: ۱- باده  
 ۲- سِپِنْدَار (= شمع)  
 مَجْلِس اَعْلَى: بارگاه، آستان، اَغَرِه (برهان)  
 مَجْلِس تَذَكُر: پَس گوره، شوکانه، سُوکانه  
 مَجْلِس خُبرگان: وَرَجِستان: (وَرَجَم = خیره،  
 گویش کلیدری)  
 مَجْلِس سِنَا: مِهستان  
 مَجْلِس شُورَى: گُزِستان  
 مَجْلِس شُورای اسلامی: گُزِستانِ اسلامی  
 مَجْلِس عِیش وَ طَرَب: مِزْد (برهان)  
 مَجْلِس گاه: نِشستگاه، نِشستنگه  
 مَجْلِس مَسخَرگی: خَنَدِستان (برهان)  
 مَجْلِس نِویس: گُزارش نِویس، دبیر ویژه  
 مَجْلِس نِویسی: گُزارش نِویسی  
 مَجْلِسی: ۱- نِشستی: ۲- دِلِپَسند، میانرَدَمی  
 (گویش بیرجندی)، اَبَر وِمند  
 مُجَلَّل: ۱- بَرزین، بُرْزاک، شاهوار، هُوشکوه،  
 رَاوِمند، بَرزائِند (فرهنگ پهلوی)، شُکوهمند،  
 با شکوه، ۲- اَرْجُمند، در فارسی با این اَرش‌ها  
 به کار برده می‌شود، دَر تازی: ۱- اَبَر پُرباران ۲-  
 هِمگانی (لاروس)  
 مَجَلَّة: مَجَلَّة در فارسی: ۱- اَدبِنامه، فَرانامه ۲-  
 دَسْتَك ۳- پَخشنامه، جُنْگ، پُوته (فرهنگ  
 کوچک)  
 مَجَلَّة: تازی گشته از عِبَری مَغِیلا، جَشِن  
 يَهُودان در ۱۴ ماهِ اَذار  
 مَجَلَّة فَصْلَى: واره نامه  
 مَجَلَّة ماهانه: ماهنامه  
 مَجَلَّة هَفْتگی: هَفته نامه  
 مُجَلَّى: ۱- زُدوده ۲- اَشکار ۳- اَسبِ نخست  
 (بهره از لاروس)، پِیش بَر  
 مَجَلَّى: ۱- اَشکارگاه ۲- پِیش سَر  
 مُجَلَّى: ۱- زداينده ۲- اَشکارگر  
 مَجْمَعَة: مَجْمَعه: ۱- پِچِپِچه، ۲- بى ديل  
 نویسی، ۳- کَرُسخنی (دیل = نقطه، برهان)  
 مُجَمَّد: ۱- اَفْسُرده، ۲- بَند آور  
 مِجْمَر: آتشدان، بویاسوز، بوسوز، آبیزدان  
 (فرهنگ کوچک)  
 مِجْمَرَة: مِجْمَره در فارسی، يَك آتشدان، يَك  
 بُو یاسوز  
 مِجْمَره دار: بویا سوز، آتشدار  
 مِجْمَر: شُتر سوار  
 مَجْمَع: ۱- اَنجَمَن، اَرَسَن (فرهنگ پهلوی)،

آرَسَن (برهان)، گردگاه ۲- سازمان ۳-

فرهنگستان (لاروس)

مَجْمَع: کارِ بایسته

مَجْمَعُ الْأَهْوَاءِ: آرزوگاه

مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ: ۱- دریا پیوند ۲- بنگرید به

قاب قوسین

مَجْمَعُ الْجَزَائِرِ: مجمع الجزایر در فارسی: از

ریشه ی پارسی، گزیرِ کبار، گنگبار، همان تابدین

گنگبار از شگفت- چه بینیم کان یاد باید گرفت

(گرشاسینامه)

مَجْمَعُ النَّوَرَيْنِ: ۱- شید پیوند ۲- دید پیوند: در

چشم

مَجْمَعُ سَاخْتَنَ: انجمن ساختن

مَجْمَعُ عَلِيَه: همخواست

مَجْمَعُ سَاخْتَنَ: انجمن ساختن

مَجْمَعُ كَرْدَنَ: انجمن کردن

مَجْمَعَة، مَجْمَعه در فارسی: ۱- گردگاه ۲- کویر

۳- سینی

مُجْمَل: کوتاه، فشرده

مُجْمَل: آفرین گوی

مُجْمَلًا: فشرده وار، به کوتاهی

مَجْمُوع: ۱- هم، همیست، تاهِکَر (فرهنگ

پهلوی)، ۲- با هم، گردآمده (فرهنگ کوچک)،

رویِ هم (فرهنگستان)، ۳- کوده (برهان)،

رَمَن (برهان) ۴- همگان، همگنان (برهان)

مَجْمُوعَة، مجموعه در فارسی: واحدِ مجموع در

تازی ۱- جنگ ۲- کوده

مَجْمُوعِيَّة: از ساخته های فارسی گویان، با

همی

مِجَن: سپر

مُجَنَّب: ۱- دور کرده، دور رانده، ۲- پرهیزداده

مُجَنَّدَة: مُجَنَّده در فارسی، از ریشه ی پارسی،

گُند، گُندِ گردآمده، سپاه

مُجَنَّس: اِکْدِش، دو تخمه را گویند و آسی را

گویند که پدرش از جنسی و مادرش از جنسی

دیگر باشد (برهان)، ماخچی (برهان)

مَجنولیا: لاتینی تازی گشته، بنگرید به

ماگنولیا

مَجنون: دیوانه

مَجْنِي: مَجْنی در فارسی، ریفتکین (از ریشه ی

پهلوی)

مُجَوِّز: پَر وانه یافته، رَوا داشته، رَواگشت

مُجَوِّز: رَوا دارنده، رَواگَر

مُجَوِّزَة: برگشته ی مُزَوَّجَة و مُزَدَوَّجَة، بنگرید به

مُزَدَوَّجَة

مُجَوِّزَة، مُجَوِّزه در فارسی، مُنْث مُجَوِّز: پَر وانه

یافته، رَوا شده، رَواگشت

مَجُوس: پارسی تازی گشته، مَکُوگ (فرهنگ

پهلوی)

ناشِناس، ناشِناخت، گُمنام (فرهنگستان)

مُجِیء: آمدن (معین)

مُجُوسِی: مجُوسی در فارسی: از ریشه‌ی

پهلوی، مَکُوگی

مُجِیب: ۱- یاسُخگوی ۲- برآورنده‌ی نیاز

مُجَوَّف: میان تهِی، کاواک (فرهنگستان)، پُوک

مُجِیبُ الدَّعَوَات: برآورنده‌ی نیازها، خُدا

مُجید: نیکسرای

(فرهنگ کوچک)

مُجید: ۱- بزرگوار، والاگاه، ۲- از نام‌های تازی

مُجُون: ۱- زبری ۲- بی‌باکی

برای مردان

مُجَهَّز: پَساچک (فرهنگ پهلوی)، بَسِجِیده

مُجِیز: ۱- پَرگ دِهنده ۲- سَر بَرست

(برهان)

مُحَابَاة: مُحابا و مُحابَات در فارسی: ۱- بِر وَا ۲-

مُجَهَّز: بَسِجِنده (برهان)

باک، هَراس ۳- کَرانچِگری

مُجَهَّز کَرْدَن: بَسِجِیدن (برهان)

مُحَابِر: (تک: مِبحِرَة)، آمِه‌ها (=دواتِ

مَجْهَل: دَرَنَدَشْت، بیابان بی نشانه

نویسنده‌گی، برهان)، زکابِدان‌ها (زکاب=

مَجْهُود: ۱- کُوشِش ۲- کُوشیده

مُرکَب دوات، لغت فرس)

مَجْهُور: هَمه دان، آشکار

مُحَابِس: (تک: مَحْبَس)، زندان‌ها

مَجْهُول: کَانِسته، بَرگرفته از کانا (=جاهل)

مُحَاجِر: (تک: مَحْجَر)، بوستان‌ها، چِشم‌خانه‌ها

أَدَانِست (فرهنگ کوچک) نادانسته، ناشناخته

مُحَاجِر: (تک: مَحْجَر)، پَکوک‌ها، تَأْمِی‌ها

مَجْهُولُ التَّوْلِیة: مَجْهُولُ التَّوْلِیة در فارسی:

بی سَر بَرست

مُحَاجِم: اندلسی، دهان شیر، نوشگیا، از گیاهان

مَجْهُول الحال: ناشناخته، ناشناس

مُحَاجَة، مُحَاجَه و مُحَاجَّت در فارسی: ۱- گِواه

مَجْهُول القَدَر: گُم اَرَج

آوردن ۲- پَر وِهان آوردن ۳- دُشمنی

مَجْهُولُ المَالِک: گُم داشتار

مُحَاجَه کَرْدَن: ۱- پَر وِهان آوردن ۲- دُشمنی

مَجْهُولُ المَکان: مَجْهُولُ البَلَد: اَشوْغ، اَشوْغ

کَرْدَن

(برهان)

مُحَادَاة، مُحَادَاة و مُحَادَاة در فارسی: ۱- کُفت

مَجْهُولُ النِّسَب: گُم تَبار

و گُو ۲- رُدودَن

مَجْهُولُ الهُوَیة، مَجْهُولُ الهُوَیة در فارسی:

مُحَاذَاة: مُحَاذَات در فارسی: رودر رویی،

رُوبَارُوبِي

مُحَاذِي: روبه رو شونده، برآبر شونده

(غیاث اللغات)

مِیحَار: پارسی است، مِیهار، گونه‌ای شَسَن

(صَدَف) نازك كه از آن مُروارید نیز بیرون آید

مُحَارِب: جَنگنده، رَزْمنده، جنگجو (فرهنگ

کوچك)، كَرِشَك (برهان)

مُحَارِبَات: (تَك: مُحَارَبَة) جنگ‌ها، رَزْم‌ها

مُحَارِبَة، مُحَارِبَه و مُحَارِبَت در فارسی: جنگ،

رَزْم

مُحَارِبِین: (تَك: مُحَارِب) رَزْمندگان،

جَنگندگان، كَرِشكان

مُحَارِس: نگاهبان، پاسبان (معین)

مُحَارِسَة، مُحَارِسَه و مُحَارِسَت در فارسی:

پاسبانی، نگاهبانی

مُحَارَف: بی‌بخت و روزی (آندراج)

مُحَارَفَة: ۱- نان کسی را بریدن، بی‌روزی

كَردن ۲- پاداش دادن، به‌بدی (آندراج)

مُحَارَقَة: از پهلوان گادَن

مَحَارِم: (تَك: مَحَرَم)، ناشایست‌ها، اُستیكان

مَحَارِب: (تَك: مَحَرَاب)، از ریشه‌ی پارسی،

مِهرابه‌ها

مَحَارَة، مَحاره در فارسی: ۱- كاهش ۲-

بازگشتگاه ۳- پیوند دُش ۴- شَسَن = صَدَف ۵-

شَسَنی، استخوانِ شَسَنی ۶- آنَدَك ۷- مَغَاك

گوش

مُحَاسِب: آمارنیتار (فرهنگ پهلوی)، آیارگیر

(برهان)، شُمارگَر، مارگَر (فرهنگ كوچك)

مُحَاسِبَات: (تَك: مُحَاسِبَة)، آسارگان،

آمارشان، مارگان، شمارگری‌ها

مُحَاسِبَة، مُحَاسِبَه و مُحَاسِبَت در فارسی:

هَنداجی، آنگارَك، آمارش (فرهنگ پهلوی)،

آساره (برهان)، ماره (برهان)، شُمارگَری

مُحَاسِبِین: (تَك: مُحَاسِب) آمارنیتاران،

شمارگران، آیارگیران

مُحَاسَدَة: محاسَدَت و مُحَاسَدَه در فارسی: رَشَك

وَرزی

مُحَاسِبِن: (تَك: حُسن)، ۱- زیبایی‌ها،

نیکویی‌ها (لاروس)، ۲- ریش

مَحَاش: کالای خانه (لاروس)

مَحَاشی: (تَك: حَشو)، آخال‌ها، آگَته‌ها،

فرمایه‌ها

مَحَاص: دَشَتِ ناهموار

مُحَاصِر: پَرِوَسَت (فرهنگ پهلوی)

مُحَاصِرَة، مُحَاصِرَه و مُحَاصِرَت در فارسی:

پَرِوَسَتش، گردگیری، دَرَبندان (فرهنگ

کوچك)

مُحَاصِرَه دادن: محاصره کردن، پَرِوَسَتَن

(فرهنگ پهلوی)، گردِ گرفتن، درِ بنداندن،

میانِ گیر کردن (گوش فراودی)

مُحاصِرَه شده: نرِ وستا، درِ بندیده

مُحاصِرَه شُدگان: پَرِ وستایان، درِ بندیدگان

مِحاض: (تک: مَحَض)، شیرهای ناب،

شیرهای بی آب

مَحاضِر: (تک: مَحَضِر)، تَرده خانه‌ها، بُدگاه‌ها،

گزارِ شها، و سَرچشمه‌ها، آیشخورها

مُحاضِرَات: (تک: مُحاضِرَة)، پُرس و پاسخ‌ها،

گواه بُودنِها، جنگ‌های تَن به تَن، سُخنرانی‌ها،

دادخواهی‌ها

مُحاضِرَة مُحاضِرَه و مُحاضِرَت در فارسی: ۱-

پرس و پاسخ ۲- آماده پاسخ ۳- دادخواهی ۴-

گواه بُودن ۵- جنگِ تَن به تَن ۶- سُخنرانی ۷-

آموزشِ اُستاد ۸- آورِدو (آورد=مسابقه)

مُحاط: پَرِ وستک (فرهنگ پهلوی)، فروگرفته

مُحاط کُننده: فروگیر (فرهنگستان)

مُحافظ: بَن، پاس، پاسبان، پاتار، نیکاستار،

گِرِ وگاندار (فرهنگ پهلوی)، کالی (برهان)،

بَیره‌دار (گوش افغانی) بَنوان (برهان)،

پَهره‌دار (برهان)، نِگهدار، نِگهبان، پاسبان،

(فرهنگ کوچک)

مُحافظِ راه: راهدار (برهان)

مُحافظَة، مُحافظه و مُحافظَت در فارسی:

خواباری، نیکاستاری (فرهنگ پهلوی) داریش

(برهان)، پَهره (برهان)، نِگهداری، پاساد،

نِگهبانی، پایش (فرهنگ کوچک)، بَیره

(گوش هراتی)

مُحافظه کار: باسپاد، باس برابر باستان و پاد

بَسوند نِگهداری و دارندگی

مُحافظه کاری: باسپادی، بَیره داری (گوش

افغانی)

مُحافظِ تین: (تک: مُحافظ)، پاتاران، بَنوانان،

نِگهداران، نِگهبانان

مَحافِل: (تک: مَحِفِل)، گردآمدن‌گاه‌ها،

انجمن‌ها (آندراج)

مُحافَه: برگرفته از مُحَفَة، مُحَفَة، تَخْتِ رَوان

مُحاق، مُحاق، مُحاق: ۱- درنازی: کاهماهی،

شب‌هایی که ماه رو به کاهش است ۲- در

فارسی: بی‌ماهی، سه شب پایان ماه که از زمین

ماه دیده نمی‌شود ۳- پوشیده شده، فروپوشیده

مُحاكاة: مُحاکا و مُحاکات در فارسی: ۱-

همداستانی ۲- بازگفت ۳- همانندی، هَمسانی

مَحاکِم: (تک: مَحکِمَة): دادگاه‌ها

مُحاکِمات: (تک: مُحاکِمَة): دادرسی‌ها

مَحاکِمِ جَزائی عادی: دادگاه‌های بَرّه رسی

مَحاکِمِ شَرع: دادگاه‌های کِشی

مَحاکِمِ مَدَنی: دادگاه‌های شارسانی

مُحَاكِمَة: مُحَاكِمَة در فارسی ۱- دادرسی  
(فرهنگستان) ۲- دادخواهی

مَحَال: ۱- سخن چینی ۲- آزار با سخن چینی  
مُحَال: ۱- نِشایِن (فرهنگ پهلوی)، نابای  
(برهان)، نَابُودَنی (غیاث اللغات)، نَشَدَنی  
(فرهنگ کوچک) ۲- تَرَفَنَد (فرهنگ کوچک)  
بی ریشه، دروغ، ۳- بیهوده (=باطل)

مِحَال: ۱- فَرِیب، تَرَفَنَد ۲- تَوَانایی ۳- رَنج  
دادن ۴- دُشمنی ۵- کینه تُو زی ۶- هَمفَرِیبی ۷-  
زورآزمایی ۸- بَدَسگالیدن (بهره از آندراج)  
مَحَال: (تک: مَحَلّ)، مَحَالّ در بُن مَحَالِل بوده،  
گاس ها، جای ها

مُحَال اندیشه: ۱- بِنْدَارَنَدِه ۲- بیهوده اندیش  
مُحَال گوی: ۱- بیهوده گوی ۲- تَرَفَنَدگر،  
فریبکار

مُحَالّ عَلَیْهِ: بَرَاتگیر (فرهنگستان)

مُحَامَاة: مُحَامَاة در فارسی، کَرانجگیری  
(=طَرَفَداری)، پُشتیوانی، داتگویی، دادگُزاری  
(=وکالت دادگستری)

مَحَامِد: (تک: مَحْمَدَة) هُو سِرِشْت ها  
مَحَامِل: (تک: مَحْمَل)، کُجَاوِه ها، زَنبیل ها،  
پایسُخَن ها

مُحَامِی: ۱- کَرانجی ۲- داتگویی (=وکیل  
دادگستری، فرهنگ پهلوی)، دادگُزار ۳-

پُشتیوان، پُشتیان

مُحَاوَرَة: (تک: مُحَاوَرَة)، گُفت و گوها،  
سخنگویی ها

مُحَاوَرَة: مُحَاوَرِه و مُحَاوَرَت در فارسی: ۱-  
گُفت و گو ۲- سُخنگویی

مُحَاوَلَة: مُحَاوِلِه و مُحَاوَلَت در فارسی: ۱-  
آهنگیدن، آهنگ کردن ۲- تیزنگری، چشم

دوختن ۳- تَرَفَنَدگری ۴- آهنگ (=قصد)

مَحَاوِی: (تک: مَحَوِی) دَرَوْنِه ها، دَرَبَرها،  
دَرَوْنَمایه ها

مُحَبّ: دُوستدار، دُوستار

مُحَبَّت آمیز: مِهَرآمیز، دُستانه

مُحَبِّر: ۱- خوشنویس ۲- سُخَن آرای

مُحَبَّرَة: مِحْبَره در فارسی، ۱- زَکابِدان، آمِه  
(=دوات) ۲- نویسه دان

مُحَبِّرین: (تک: مُحَبِّر) خوشنویسان، سُخَن  
آرایان

مَحْبَس: بَند، زندان (فرهنگستان)، بازداشتگاه  
مَحْبَل: دُورِکِ آبستنی

مَحْبِل: زَهْدان (لاروس)

مَحْبُوب: تاز (برهان)، ریکا (برهان)، دُوست  
داشته، دِلدار، جانان (فرهنگ کوچک)، فَرَنافَت

(فرهنگ پهلوی)

مَحْبُوبات: (تک: مَحْبُوبَة)، تازان، دِلداران،



ریکایان

مَحْبُوبُ الْقُلُوبِ: همه دل بر

مَحْبُوبَة: محبوب به در فارسی، مؤنث محبوب،

بنگرید به محبوب

مَحْبُوبِيَّت: از ساخته‌های فارسی گویان،

دوست داشتنی بودن، دوستاکی

مُحِبِّينَ: (تک: مُحِبٌّ)، مهر ورزان، دوستاران

مَحْبُوس: زندانی، بندی، وَرْتَك (فرهنگ

پهلوی)

مَحْبُوس خانه: زندان

مَحْبُوس شدن: زندانی شدن

مَحْبُوس کردن: زندانی کردن

مَحَبَّة: محبت در فارسی: دوستی، دُوشاکی،

مهرکاری، همبراتی (فرهنگ پهلوی)، سنارش

مَحْت: ۱- ناب ۲- خردورز ۳- سخت ۴- گرم

مُحتاج: نیازان، نیازیک، نیازانگر، نیازمند

(فرهنگ پهلوی)

مُحتاج إِلَیه: وایه (برهان)، زِسر و این چمن،

سایه نبینی- زریحانِ سمن وایه نبینی (ویس

ورامین)

مُحتاج شدن: نیازیکیدن، نیازیدن

مُحتاج کردن: نیازاندن، نیازیکاندن

مُحتاط: اُشیدار (فرهنگ پهلوی) هُشیوار،

باپروا، پرهیختار (فرهنگ کوچک)

مُحتال: فریبکار، تَرَفَنْدِگَر

مُحتالَة: مُحْتالَه در فارسی، مؤنث مُحْتال:

تَرَفَنْدِگَر: زن

مُحتالی: دَر تازی نیامده، فریبکاری،

تَرَفَنْدِگَری

مُحتَبَس: بازداشت

مُحتَبَس: بازداشت کننده

مُحتَبَس شدن: بازداشت شدن

مُحتَجِب: ۱- پنهان، دَر پرده ۲- پنهان شونده ۳-

گوشه نشین

مُحتَد: تیار، ریشه

مُحتَد: خشم گیرنده

مُحتَرَب: کِشْتِگَر، کِشْتِکار، کِشْتَنده

مُحتَرَب: ۱- پرهیختار ۲- خویشتندار

مُحتَرَس: پاسدار

مُحتَرَف: پیشه‌ور

مُحتَرَفَة: مُحْتَرَفَه در فارسی، مؤنث مُحْتَرَف-و

پیشه‌وران، خداوندان پیشه

مُحتَرَق: سُوزان (فرهنگستان)

مُحتَرَق شدن: سوزیدن، سوختن

مُحتَرَق کردن: سوزاندن

مُحتَرَقَة: مُحْتَرَقَه در فارسی، مؤنث مُحْتَرَق:

سُوزان، آتَشگِیر (فرهنگ کوچک)

مُحتَرَم: آزرَمِک، قَرَنافَت، گِرَمِیک، هُوسرا،

- نامیک، پَسَند (فرهنگ پهلوی)، گِرامی، اَرجمَند  
(فرهنگ کوچک)
- مُحْتَرَمَات: (تک: مُحْتَرَمَة)، گِرامیان  
مُحْتَرَمَانِه: گِرامیانه  
مُحْتَرَم بُودَن: آَرمِیکِی (فرهنگ پهلوی)،  
اَرجمَند بُودَن، گِرامی بُودَن  
مُحْتَرَم داشتَن: قَرَنافَتَن (فرهنگ پهلوی)  
مُحْتَرَمَة: مُحْتَرَمَه در فارسی، مؤنث مُحْتَرَم:  
آَرمِیک، گِرامی، اَرجمَند  
مُحْتَرَمِین: (تک: مُحْتَرَم)، گِرامیان  
مُحْتَرَز: بُرنده (آندراج)  
مُحْتَرَم: میان بَسته: مُرد (آندراج)  
مُحْتَرَن: آندوهگین (آندراج)  
مُحْتَسِب: بازشمار (آندراج)  
مُحْتَسِبِی: در تازی نیامده، بازشماری  
مُحْتَسِبِین: (تک: مُحْتَسِب)، بازشماران  
مُحْتَشِد: ۱- آماده ۲- بَخَشَنده، دَست و دِلِباَز  
مُحْتَشِد شُدَن: آماده شُدَن  
مُحْتَشِیم: ۱- رامیار، بزرگ ۲- شرم دازنده  
(فرهنگ کوچک)
- مُحْتَضَر: ۱- به شهر آینده (آندراج) ۲- آماده  
شونده  
مُحْتَضَر: مُردنی، جان به سَر (گویش افغانی)  
مُحْتَضَرین: (تک: مُحْتَضَر) مُردنیان، مُردنی ها
- مُحْتَفِظ: ۱- به خشم شونده ۲- نِگَهدارنده  
(آندراج)  
مُحْتَقِر: خُرد داننده، خوار شُمرنده  
مُحْتَقِن: ۱- شاشبند ۲- گرد آینده ۳- خونبار  
مُحْتَكِر: اَنبار بند، بُندار  
مُحْتَكِرین: (تک: مُحْتَكِر)، اَنبار بندان  
مُحْتَكِم: قُرمان دهنده، قُرم انداز  
مُحْتَلِب: دُوشنده (آندراج)  
مُحْتَلِم: شَب آلوده، گُوشاسبای  
مُحْتَمِل: گاس (گویش خراسانی) شاید  
مُحْتَمَلًا: شاید، گاس  
مُحْتَمِلُ الضَّدِّین: پاد آَرشی  
مُحْتَمِلُ الْوَجْهَین: پاد آَرشی  
مُحْتوم: ناگُزیر  
مُحْتَوِی: قَرَوَست، اُبرش، هَنگَر تیک (فرهنگ  
پهلوی)، دَر بُردار (فرهنگ کوچک)، فرا گیرنده  
(معین)، دُرُومایه  
مُحْتَوِیات: (تک: مُحْتَوِیَة)، قَرَوَستان  
مُحْتَوِیَة، مُحْتَوِیَه در فارسی، مؤنث مُحْتَوِی:  
قَرَوَست، دَر بُردار، دُرُومایه  
مُحْجَب: ۱- دَر بُرده ۲- با زداشته (آندراج)  
مُحْجَب: پوشیده، پنهان  
مُحْجَبَة: مُحْجَبِه در فارسی، مؤنث مُحْجَب:  
پَر دِگی

مَحْجَر: ۱- پُكوك (= تکیه‌گاه چوبین که بر کنار بام نصب کنند، برهان) تارمی ۲- پَرچین ۳- مشکوی (= حَرَم)

مَحْجَر: ۱- بوستان ۲- چشمخانه  
مَحْجَر: ۱- بوستان ۲- چشمخانه ۳- پیرامون  
مُحْجَر: ۱- سَنگ‌دیس ۲- سَنگ‌چین ۳- شایورد، خرمن‌ماه ۳- بَرکَمیده (= مَمْنُوع)  
مُحْجَر ساختن: بَرکماندن

مُحْجَل: این واژه در تازی برابر است با اسبی که چهار دست و پایش سپید باشد و اگر چون زاب به کار رود برابر است با سَرشناس، شناخته، در فرهنگ فارسی معین برابر است با: دَرَبند

مِحْجَم: ۱- تُسْك، تُسْك، نازك ۲- ابزار بادکش (= حجامت): شیشه‌ی تانگو، شاخ تانگو، نیستَر

مُحْجَم: ۱- بازایستنده ۲- بیم‌زده  
مَحْجَمَة: تانگوکده

مِحْجَمَة: مِحْجَمه در فارسی، مِکینه (فرهنگستان)

مُحْجَمَة: مُحْجَمه در فارسی: دَهان شیر، گیاه نوروzy، نوشگیا، از گیاهان

مِحْجَن: سَرکَج: دَستواره، چوگان، نوک، در پَرندگان

مَحْجُوب: ۱- دَرَبَرده، پوشیده ۲- نابینا ۳- بازداشتنه ۴- شَرْمگین ۵- کم‌گوی، کم‌گپ (گوش افغانی)

مَحْجُوبات: (تک: مَحْجُوبَة)، پَر دِگیان  
مَحْجُوبانه: شَرْمگانه  
مَحْجُوب شُدن: مَحْجُوب گشتن: پنهان شُدن، رویشان ندادن

مَحْجُوبَة: مَحْجُوبه در فارسی، مؤنث مَحْجُوب:  
۱- پَر دِگی، پَر دِگین، زَن پَرده نشین ۲- کُلون  
مَحْجُوبَة أَحْمَد: همزه‌ی أَحْمَد: وات نخستِ أَحْمَد

مَحْجُوج: دَرمانده  
مَحْجُور: وامان، کانا

مَحْجُورین: (تک: مَحْجُور) وامانان، کانایان  
مَحْجُوم: آنجیده، از آنجیدن (= حجامت، برهان)

مَحْجَه: این واژه در مَرزبان نامه آمده: قدمی از مَحْجَه مَراد مَن قَرآتَر ننهاده ۱- راه ۲- میانه‌ی راه

مُحْجَی: زُفت  
مُحْجَین: زَنگوله‌ای، گُل زَنگوله‌ای، از

گیاهان، در لاتینی Streptopus  
مُحَدَّب: کُوز (فرهنگستان)، بَرآمده (فرهنگ کُوجک)

مُحَدِّبُ الطَّرَفَيْنِ: دو کوزه (فرهنگ فنی)

مُحَدَّث: ۱- نو پدید ۲- نو آور، پدید آور ۳-

بی پاد یاب (پاد یاب = وضوء)

مُحَدِّث: ۱- نو آور، پدید آور ۲- پناه دهنده

مُحَدِّث: سَر واینده (سَر و: حَدِث، لغت فرس)

مُحَدَّث: راست گمان (لاروس)

مُحَدِّثین: (تک: مُحَدِّث)، سَر وایندگان

مُحَدِّد: ۱- خاوند (برهان) ۲- مَرزُشمار، مَرزگر

۳- تیز کننده ۴- تیز نگرنده

مَحْدِس: ۱- درخواست، خواهش (لاروس) ۲-

آمّاج

مَحْدَلَّة: غَلَتْک (لاروس)

مَحْدُود: ۱- برین، برینومند، کنساراکمند،

سَر وومند، سامانمند، ویمندمند (فرهنگ

پهلوی)، سُو مه دار، مَرزین، ساماندار ۲- آنْدَک،

کَم ۳- زی یافته (زی = حَدْ شرعی، برهان)

مَحْدُودَات: (تک: محدوده)، دیواربندان،

سامانداران، مَرزین ها

مَحْدُودَانَه: سامانیها (فرهنگ پهلوی)،

مَرزیک

مَحْدُودَة، محدوده در فارسی، مؤنث محدود:

دیواربند، ساماندار، مَرزین

مَحْدُودِیَّت: در تازی نیامده، کنساراکمندی،

سَهْمَانْمندی (فرهنگ پهلوی)، مَرزینی

مَحْذَاء: دُشیدانگر

مُحَذَّر: ترساننده (آندراج)

مُحَذَّلِم: شتابنده

مَحْذُور: ۱- ترسناک ۲- در یادداشت های استاد

محمد قزوینی آمده است که این واژه برابر

است با «مانع» یا بازدارنده در پارسی، استاد

افزوده اند: «بعضی از نادانان غیر مأنوس بکتب

عربی گمان کرده اند که محذور را باید محظور

نوشت، محظور بکلی مورد استعمال دیگری

دارد.» در «غیاث اللغات»، محذور تنها برابر

است با: آنچه از آن ترسیده شود، که آن را

از «منتخب اللغات» برگرفته، در فرهنگ

عربی-فارسی لاروس نیز به همین گونه آمده و

گواه از نبی (=قرآن مجید) است: إِنَّ عَذَابَ

رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا، واژه ی «مَحْظُور» در

«منتخب اللغات» و در «غیاث اللغات» آمده

است: «مَحْظُور، حرام کرده شده و منع کرده

شده» در «فرهنگ آندراج» نیز «محظور» برابر

است با «حرام»، چنان که در «منتهی الارب»

آمده، در فرهنگ عربی به فارسی لاروس

واژه ی «محظور» برابر است با «ممنوع» و

«حرام»

مَحْذُورَات: (تک: مَحْذُورَة)، ترسناک ها، پرهیز

شدگان، جنگ ها

- مَحذُورَة: مَحذُورَه در فارسی مؤنث مَحذُور ۱-  
 تَرَسَاك، پَرهیز شده ۲- جَنگ (آندراج)  
 مَحذُوف: ۱- کاسته ۲- بُریده، دُم بُریده ۳-  
 خِيك  
 مَحذُوفات: (تَك: مَحذُوفَة) کاستِگان،  
 بُریدگان  
 مَحذُوفَة: مَحذُوفه در فارسی، مؤنث مَحذُوف: ۱-  
 کاسته ۲- بُریده  
 مَحذُوق: بُریده شده (آندراج)  
 مِحْرَاب: پارسی تازی گشته، مِهْراب، مِهْرابه  
 (ذبیح بهروز) ۲- بَروار، (آندراج) ۳- پیشگاه  
 ۴- بیشه ۵- جَنگاوَر  
 مِحْرَاب جَمشید: مِهْراب جَمشید، گَواز: ۱-  
 خور ۲- آتش ۳- جام جهان‌نما (بهره از  
 آندراج)  
 مِحْرابگاه: مِحْرابگه: مِهْرابگاه، مِهْرابگه،  
 گَواز: ۱- مَزگَت ۲- گیتی  
 مِحْرابی: مِهْرابی، گونه‌ای شمشیر  
 (غیاث‌اللغات)  
 مِحراث: ۱- آتشکاو (آندراج) ۲- گاواهن  
 (لاروس)  
 مِحراج: شَب سَرَد  
 مِحراج: دِماسَنج (لاروس)  
 مِحراف: رَخم سَنج، رَخم کاو
- مِحرَاك: ۱- آتش کاو (آندراج) ۲- جُنباَنده  
 مِحران: ۱- اَنگبین (آندراج) ۲- کَبَت (= زنبور  
 عَسَل) ۳- سَرکَش، تُوسَن (لاروس)  
 مِحرَث: آتشکاو (آندراج)  
 مِحرَج: ۱- ناروا گردان، نَشایست کُننده ۲-  
 دِلهره ساز  
 مِحرَد: کَج کُننده، خَمانده (آندراج)  
 مِحرَد: ۱- بلندگردانده، برآورده ۲- کَج، خَمیده  
 (لاروس) ۳- ریسمان تافته ۴- زه سِتَبَر  
 مِحرِر: ۱- نویسنده ۲- آزاد کُننده  
 (غیاث‌اللغات) ۳- رُداَینده  
 مِحرِر: ۱- نوشته شده ۲- آزاد شده  
 (غیاث‌اللغات)  
 مِحرِرَات: تَزده‌ها، نَوَده‌ها، پیمان‌نامه‌ها  
 مِحرِرین: (تَك: مِحرِر) نویسندگان، آزاد  
 کُنندگان، رُداَینندگان  
 مِحرِرز: ۱- گردآورنده ۲- گیرنده‌ی مُزد ۳- پناه  
 هِنده ۴- اُسْتوارکُننده (آندراج)  
 مِحرِرز: ۱- فَرَاهَم ۲- پناه یافته ۳- دریافت، مُزد  
 گِرِفته ۴- اُسْتوار، دُرُست (فرهنگ کوچک)  
 مِحرِرص: آزاراندانده (غیاث‌اللغات)  
 مِحرِرص: ۱- وَرغَلانده، برجنگ انگیزنده  
 (غیاث‌اللغات)  
 مِحرِرص: ۱- وَرغَلانیده، برجنگ انگیزنده

- (غیاث اللغات) ۲- دِلْگُداخته ۳- زَمین خورده  
 مُحَرَض: نیمه مُرده، از یادآورده  
 مُحَرَضَة: نَمکدان (لاروس)  
 مُحَرَف: زخمِ کاو، زخمِ سنج  
 مُحَرَف: ۱- کارگاه (لاروس) ۲- پیشه گاه (= جای کَسب) ۳- بازگشتگاه، جای بازگشت  
 مُحَرَف: ۱- اُریب، وریب (برهان)، گام بای مردمِ شوریده خود، هم زگامِ دیگران پیدا بُود  
 يک قَدَم چون رُخ زبالا تا نشیب، يک قَدَم چون پیل رفته بر اُریب (مولانا) ۲- بَرگشته، دِگَرگشته  
 مُحَرَف: اُریب کننده، کُج کننده  
 مُحَرَف زَدَن: ۱- اُریب زَدَن ۲- زخمِ کاری زَدَن  
 مُحَرَق: سُوهان  
 مُحَرَق: آبِ جوشیده (لاروس)، ۲- سُوخته  
 مُحَرَق: سوزآور (فرهنگستان)  
 مُحَرَق: ۱- سوخته ۲- آبِ جوش  
 مُحَرَق: آتشناک (برهان)  
 مُحَرَقَة: مُحَرَقه در فارسی، مَوْنَت  
 مُحَرَق-و- آتشیگیره  
 مُحَرَقَة: مُحَرَقه در فارسی، مَوْنَت مُحَرَق-و-  
 گَرَمه ناخوشی (گویش گیلکی)، شِپْگَز  
 (= تیفوس Typhus)  
 مُحَرَك: بَنِ گَرَدَن (آندراج)  
 مُحَرَك: برانگیخته
- مُحَرَك: جُنْباک، رانیتار، هَنگِختار (فرهنگ پهلوی)، مو (اوستایی، بهروز)، مَوْتار، آنگیختار (فرهنگ کوچک) جُنْبانده، پَس یقین دَر عَقْلِ هَر داندِه هَسْت- این که با جُنْبنده جُنْبانده هَسْت (مولانا)، سَر کَلاوه (گویش افغانی)  
 مُحَرَكات: (تک: مُحَرَكَة) جُنْبانندگان، وَ خِردهای یَله، در فَرزانِ صَدرای شیرازی  
 مُحَرَك بِالْفِعْل: آنگیزه (فرهنگستان)  
 مُحَرَكَة: مُحَرَكه، مَوْنَت مُحَرَك: برانگیخته  
 مُحَرَكَة: مُحَرَكه، مَوْنَت مُحَرَك: آنگیختار، جُنْبانده  
 مُحَرَكین: (تک: مُحَرَك) برانگیختگان  
 مُحَرَكین: (تک: مُحَرَك)، انگیختاران، جُنْبانندگان  
 مُحَرَم: ۱- اُسْتیک (فرهنگ پهلوی)، رازدار ۲- خودی (فرهنگ کوچک) ۳- ناشایست ۴- خویشاوند ۵- آشنا ۶- کارگاه ۷- یار، هَمْدَم  
 مُحَرَم: ۱- نادوخته پوش ۲- ناشایست گرداننده ۳- آشتی کننده  
 مُحَرَم: ۱- نخستین ماه، از ماه های دوازده گانه ی ماهیک تازی ۲- ناشایست گردانیده، ناشایست  
 مُحَرَمات: (تک: مُحَرَمَة)، ۱- ناشایست ها ۲-

- مُشکویان، پَر دِگیان ۳- جامه‌ی راه‌راه  
 مَحْرَمانه: اُسْتیکیها (فرهنگ پهلوی)،  
 اُسْتیکانه، رازانه (فرهنگ کوچک)، پنهانی  
 مَحْرَمَة: مَحْرَمه در فارسی، مؤنث  
 مَحْرَم-و: مُشکویی، پَر دِگی  
 مَحْرَمیت: در تازی نیامده، هَم‌رازی، همدلی  
 مَحْرور: ۱- لاغِر (غیاث‌اللفات) ۲- گرم  
 سِرشت ۳- خشمگین، بَرافروخته  
 مَحْرُوس: نگاهداشته، نِگهباندار (ذبیح  
 به‌روز)، پاییده  
 مَحْرُوسَة: مَحْرُوسه، مؤنث مَحْرُوس، پاییده،  
 پاسداشته، نِگهباندار  
 مَحْرُوص: آرمند (آندراج)  
 مَحْرُوض: نابکار (آندراج)  
 مَحْرُوق: ۱- بابرَن (= سیخ کباب) ۲-  
 سوخته، آتشگرفته ۳- بی بُریده  
 مَحْرُوم: ۱- اَپهر (فرهنگ پهلوی)، بی بهره،  
 زِبهر (ذبیح به‌روز)، بازداشته ۲- نومید  
 (فرهنگ کوچک)  
 مَحْرُوم، از سَلطَنَت: اَپاتیخشاه (فرهنگ  
 پهلوی) بی تَخشاه  
 مَحْرُوم داشتن: بی بهره کردن، زِبهراندن  
 مَحْرُوم شُدَن: زِبهریدن، بی بهره شُدَن  
 مَحْرُوم کردن: اَپخشاییدن، زینتن (فرهنگ
- پهلوی)، زِبهراندَن، بی بهره کردن  
 مَحْرُومی: در تازی نیامده، زِبهری، بی بهرگی،  
 بی برگی  
 مَحْرُومین: (تک: مَحْرُوم)، زِبهران،  
 بازداشتگان، نومیدان، بی بهرگان  
 مَحْرِی: سزاوار (آندراج)  
 مَحْرِم: جای تنگ بند، دَرستور  
 مَحْرِم: تَنگسازنده، برای سَور  
 مَحْرَن: مَحْرَن: اَندوهگین کُنده (آندراج)  
 مَحْرَن: اَندوهگین  
 مَحْرُون: اَندوهگین، اَفسرده، (فرهنگ  
 کوچک)، پَرمرده، پَرمان (به‌روز)  
 مُحِس: دَریابنده، سُهَنده  
 مُحَساب: شُمار کُنده (آندراج)  
 مُحَسِب: ۱- بَسَند آینده ۲- دَهنده (آندراج)  
 مُحسِر: درون  
 مُحسِر: ۱- آزرده ۲- خوار  
 مُحسِرَة: جاروب  
 مُحسِن: دَهشَمند، نیکی کننده: مَرَد  
 مُحسِن: دَهشیافته، دَهشیاب  
 مُحسِن: ۱- نیکساخت ۲- زبیدان، زیور یاب ۳-  
 سَودِه  
 مُحسَنات: (تک: مُحسَنَة)، سَودِگان، نیکی‌ها  
 مُحسَنَة: مُحسَنه در فارسی، مؤنث مُحسِن



ستوده، نیک	مَحْشَرُ خُرام: نیکو خُرام (معین)
مُحْسِنَة: مُحْسِنَة در فارسی، مؤنث مُحْسِن، دَهْشَمَنْد: زَن	مَحْشَرُ قَدْ: بهین بالا
مُحْسِنِین: (تک: مُحْسِن)، دَهْشَمَنْدَان	مَحْشَرُ کَبْرِی: گِردِ هَمگاه شُلوغ، شُلوغکاری
مَحْسُوب: شُمرده (فرهنگ کوچک)	مَحْشَرُ کَرْدَن: بهین کَرْدَن، غوغا کَرْدَن (غوغا، پارسی است)
مَحْسُوب داشتن: مَحْسُوب کَرْدَن: اَشْمرْدَن (فرهنگ پهلوی)، شُمرْدَن، به شُمار آوردَن	مَحْشُور: گِردِ هَم آی
مَحْسُوب گشتن: مَحْسُوب گردیدن، مَحْسُوب شُدَن: به شُمار آمدَن، شُمرده شُدَن	مَحْشُور شُدَن: گِرد آمدَن، با کسی
مَحْسُود: رَشکیدِه	مَحْشُور کَرْدَن: گِرد آوردَن، با کسی
مَحْسُودِین: (تک: مَحْسُود)، رَشکیدِگان	مَحْشُورِین: (تک: مَحْشُور)، گِردِ هَم آیان
مَحْسُوس: ۱- سَهْشی (فرهنگ پهلوی)، پُودات (دَساتیر)، دَشِستَه (برهان) ۲- اَشْکارا ۳- مُرْغوا، بَدشْگون	مُحْشَی: مُحْشَا در فارسی: کِناره دار
مَحْسُوسات: (تک: مَحْسُوسَة)، سَهْشی ها، سَهْشیان، دَشِستَگان (برهان)، مُرْغواها	مُحْشَی کَرْدَن: مُحْشَا کَرْدَن: بَر کِناره نوشتَن
مَحْسُوس شُدَن: سَهْشِیدَن	مَحْصَا: سَنگ رِیزه دار
مَحْسُوس کَرْدَن: ۱- سَهْشَانْدَن ۲- اَشْکار کَرْدَن	مَحْصَد: داس
مَحْسُوسَة: مَحْسُوسه در فارسی، مؤنث	مَحْصَد: کِشت رسیده
مَحْسُوس: سَهْشی، اَشْکار-و- ۱- مَلَخ زده ۲- سَرمازده (لاروس)	مَحْصَر: بازداشته
مَحْشَد: اَنْجَمَن (لاروس)	مَحْصَر: پَرِوَسْتار (= محاصره کننده)، تَنگ گیرنده
مَحْشَر: ۱- گِردِ هَمگاه ۲- بَرگِستَوان (= جلیقه)	مَحْصَر شُدَن: بازداشته گشتَن
۳- بهین، بَهِتَرین: در فارسی	مَحْصَص: پَرِداختِ بَرَات
	مَحْصَص: اَشْکارا، روشن، پیدا
	مَحْصَل: ۱- فَرآورده ۲- مَانْکِ رِسا، اَرِش رِسا ۳- میوه، بَر
	مَحْصَل: ۱- پَرِوَهان (فرهنگ کوچک) ۱-

دانش آموز ۲- گیرنده ۳- بازستان ۴- به دست آورنده

مُحَصِّلَات: (تك: مُحَصِّلَة) بازستانان، شاگردان، دانش آموزان، زن

مُحَصِّلَة: مُحَصِّلَة در فارسی، مؤنث مُحَصِّل، دانش آموز، شاگرد، زن

مُحَصِّلِین: (تك: مُحَصِّل)، بازستانان، دانش آموزان، مرد

مِحْصَن: ۱- کوبله (= قفل تازی شده) ۲- زنبیل ۳- کاخ

مُحْصَن: ۱- پارسا؛ مرد ۲- زَندار

مُحْصِن: پارسا

مُحْصِن: ۱- اُستوار کننده ۲- باروسازنده

مُحْصَنَات: (تك: مُحْصَنَة)، پاک‌زنان، زنان شویدار

مُحْصَنَة: مُحْصَنَة در فارسی: پاک‌زن، شوهردار مَحْصُوب: رَشْکدار (رَشْک = حصبه)، از

بیماری‌ها

مَحْصُور: دروده، درو شده

مَحْصُور: ۱- پرچیندار، بارودار، دیواربست ۲-

بازداشته، ۳- خُشْک شِکَم ۴- وَرْتَك (= محاصره شده، فرهنگ پهلوی) ۵- هَنجَمَان (هَنج =

حَج)

مَحْصُورَات: (تك: مَحْصُورَة)، گردگیرندگان،

وَرْتْکان، بُن بَست‌ها

مَحْصُور بودگی: پَر وَندیش، وَرْتْکی (فرهنگ

پهلوی)، گردگیرتگی

مَحْصُور شُدَن: ۱- وَرْتْکیدن، پَر وَندیدن ۲-

بازداشته شُدَن ۳- هَنجَمَان شُدَن

مَحْصُور کردن: خَنجِستَن (فرهنگ پهلوی)،

گردگیرفَن، پَر وَستَن

مَحْصُورَة: محصوره در فارسی، مؤنث مَحْصُور:

بُن بَست، دیوار بست

مَحْصُورِین: (تك: مَحْصُور)، وَرْتْکان،

بازداشتگان، هَنجَمَانان

مَحْصُول: میوَك، آپوریش (فرهنگ پهلوی)،

فَرآورده، آیش (ذبیح بهروز)

مَحْصُولات: (تك: مَحْصُولَة) فَرآورده‌ها،

میوکان

مَحْصُولَة: مَحْصُولَة در فارسی، مؤنث محصول:

میوَك، آیش، فَرآورده

مَحْصُون: اُستوار گشته

مَحْض: ۱- نَویم (برهان)، تا ۲- ناب، ویژه ۳-

تَنها

مِحْضَار: تَندَدُو (لاروس)

مِحْضَالله: برای خُدا

مِحْضَب: ۱- ماهی تابه ۲- آتشکاو (لاروس)

مَحْضَر: ۱- بُدگاه ۲- گَواهِینامه ۳- تَزده‌گاه

(= دفتر اسناد رسمی) ۴- پیشگاه، فرگاه

(بهرن)

مَحْضَر دَاَدَن: وِچَر دَاَدَن (وِچَر = فتوی)

مَحْضَر داری: تَزده داری

مُحْضَرُون: آمِدگان، بُودِگان

مَحْضُور: آمده، بُوده

مَحْضُون: ۱- در کِنار ۲- دَر بُر گیرنده

مَحْط: آبِ بِنی (آندراج)

مَحْط: ۱- فرودگاه ۲- بارانداز ۳- پیشگاه

مَحْظُور: ۱- ناروا، ناشایست ۲- بازدارنده

مَحْظُوظ: بَهره‌مند، بَختور (غیاث اللغات)

مُحْفِد: شتاباننده (آندراج)

مَحْفِظَة: مَحْفَظَه دَر فارسی: نِگهدان، دولاب،

اِشکاف

مَحْفَظَةُ رِيشه: کُلاَهک (فرهنگستان)

مَحْفِل: اَرَسَن: آیشگاه، خوانگاه، دوده، دیدنگاه

(ذبیح بهر روز)، جَرگ، اَوغَر (برهان)

مُحْفِل: زیور یافته

مَحْفُور: ۱- کنده ۲- دَنَدان تُهی ۳- غالی، گلیم،

که در «مَحْفُور» بافند

مَحْفُورَه: مَحْفُورِی: زیلو، آبچین، گلیم که در

«مَحْفُور» بافند

مَحْفُوظ: ۱- نگاهداشته، پاساذه ۲- بَرکرده، اَز

بَر

مَحْفُوف: گِرَد گِرَفته

مَحْفَظَة: مَحْفَظَه، مَحَافَه در فارسی: تَخْتِ روان

مَحَق: ۱- بیهوده (= باطل) ۲- دیر کَرَدَن ۳-

پاک کَرَدَن ۴- کاهیدَن ۵- کاهانیدَن ۶- گرماسوز

مُحَقّ: هُوده دار (هُوده = حَقّ)، هُوده‌مند

مُحَقَّر: ۱- خوار (فرهنگ پهلوی)، خُرد، زَبون

(بهرن) ۲- کوتاه، اَنَدک، ریزه

مُحَقَّرَات: (تک: مَحَقَّرَة)، ریزگان (آندراج)

مُحَقَّرَة: مَحَقَّرَه در فارسی، مَوْت مُحَقَّر: ریزه،

خوار

مُحَقَّق: آچار، اِوار، اِواریک، تاشت، تاشنیک

(فرهنگ پهلوی)، دُرَوای (برهان)، راست و

دُرُست

مُحَقَّق: ۱- ویجوستار (فرهنگ پهلوی) جُویا،

کاوان (ذبیح بهر روز) ۲- بازجو (فرهنگستان)

۳- پَر وَهانگر

مُحَقَّق الوُقوع: شُدنی

مُحَقَّقانه: اِورایها (فرهنگ پهلوی) تاشتانه

مُحَقَّقانه: بازجو یانه، پَر وَهانگرانه

مُحَقَّق شُدَن: دُرَواییدَن (برهان)

مُحَقِّقین: (تک: مُحَقَّق)، ویجوستاران،

پَر وَهانگران، بازجویان

مِحَک: مَحَک در فارسی ۱- سوهان ۲- زَرَسَنج،

زَرکَش (ذبیح بهرن)، هَنج (فرهنگ فنی)

- مُحَكِّك: خارش آور  
 مُحَكِّكَة: مُحَكِّك در فارسی، مؤنث مُحَكِّك،  
 خارش آور  
 مُحَكِّم: کارآموده (لاروس)، فرزانه، آموخته  
 مُحَكِّم: رَزین، سِفَت، سِفَت، اویستوار، اُست  
 (فرهنگ پهلوی) رَس (برهان)، تَنو (بهرز)،  
 زیج (بخارایی)، اُستوار  
 مُحَكِّم: تَنوگر، اُستوارکننده  
 مُحَكِّمات: (تک: مُحَكِّمَة) رَسان، تَنو یان  
 مُحَكِّم شُدَن: گِریفتَن، تَنو ییدن  
 مُحَكِّم کار: رَسکار، زیچکار  
 مُحَكِّم کاری: رَسکاری، زیچکاری  
 مُحَكِّم کردن: پَشینیدن، پَتودَن (فرهنگ  
 پهلوی)، تَنودَن  
 مُحَكِّمَة: مُحَكِّم در فارسی: ۱- خوارستان  
 (فرهنگ پهلوی)، دادگاه (فرهنگستان) ۲-  
 درمان‌کننده، پزشک‌گاه (بهرز)  
 مُحَكِّمَة اِبْتِدایی: دادگاه شهرستان  
 (فرهنگستان)  
 مُحَكِّمَة اِخْتِصاصی: دادگاه ویژه  
 مُحَكِّمَة اِداری: دادگاه اِواری  
 مُحَكِّمَة اِستیناف: دادگاه اُستان  
 (فرهنگستان)  
 مُحَكِّمَة انتظامی: دادگاه سَهانی
- مَحَكِّمَة بَدایت: دادگاه شهرستان  
 مَحَكِّمَة جَنائی: دادگاه بَره رسی  
 مَحَكِّمَة جُنحه: دادگاه گُنه، دادگاه شهرستان  
 مَحَكِّمَة صُلح: دادگاه بَخش (فرهنگستان)  
 مَحَكِّمَة عُمومی: دادگاه هَمگانی  
 مَحَكِّمَة نظامی: دادگاه اَرتش  
 مَحَكِّمَة نَقض و اِبرام: دیوان کِشور  
 مُحَكِّمِی: در تازی نیامده، رَسی، رَزینی،  
 اُستواری  
 مُحَكِّك: ۱- ساییده ۲- خراشیده ۳- خاریده  
 مُحَكِّكوم: ایراخت (فرهنگ پهلوی)، باخته  
 شِکست یافته ۲- فرمان بُرده  
 مُحَكِّكوم به: زمینِی فرمان  
 مُحَكِّكوم به مرگ: مرگَرزان (فرهنگ پهلوی)  
 مُحَكِّكوم شده: ایراخته (فرهنگ پهلوی)  
 مُحَكِّكوم عَلَیه: ایراخته، باخته  
 مُحَكِّكوم کردن: ایراختَن (فرهنگ پهلوی)  
 مُحَكِّكوم لَه: آنیراخت، بُرده  
 مُحَكِّكوم نَشده: آنیراخت (فرهنگ پهلوی)  
 مُحَكِّكومیت: دَر تازی نیامده، ایراختش  
 مُحَكِّكومین: (تک: مُحَكِّكوم) ایراختان،  
 فرمانبردارگان  
 مَحَلّ: ۱- فرود آمدن‌گاه (معین) ۲- گاس  
 (فرهنگ پهلوی)، گاه، یاغا (گویش

مُحَلِّف: سوگند دهنده

مَحَلّ فیلمبرداری: (خارج از استودیو)، در انگلیسی Location (فرهنگ واژه های

سینمایی)، بر و نگاه

مُحَلِّق: ۱- موی سِتْرده ۲- پرواز رَس

مُحَلِّق: ۱- سَر تراش، اُسْتَره گر ۲- نیمه پر ۳-

کم رسیده، خُرما ۴- لاغر: گوسپند

مِحَلِّق: ۱- اُسْتَره (فرهنگ پهلوی)، تیغ

سَر تراشی- گِلیم دُرشت

مَحَلّ گذاشتن: اَرَج نِهَادن، نِگریستن، پاس

داشتن

مَحَلّ گُو: مَحَلّ گُو: به جا گُو

مُحَلِّل: ۱- رَوَاگر ۲- گُو اَرانگیز

مُحَلِّلَه: مُحَلِّلَه در فارسی، گُو اَرانگیز

مُحَلِّلین: (تک: مُحَلِّل) رَوَاگران، گُو اَرانگیزان

مَحَلّ مُسْتَحَكَم: آوَهَن (فرهنگ پهلوی)

مَحَلّ نَشِستَن: اَشِیان (فرهنگ پهلوی)

مَحَلّ نِهَادن: اَرَج نِهَادن، پاس داشتن

مَحْلُوب: دوشیده

مَحْلُوج: فَرخمیده (برهان)

مَحْلُوج باریک پیچیده: نِسْک (برهان)

مَحَلّ وَضْع حَمَل: زایشگاه (فرهنگستان)

مَحْلُوق: موی سِتْرده

مَحْلُول: ۱- آبیده ۲- گشوده (بهرز)

خوانساری)، جا، جایگاه، هر که او خَرَمی ز

جایی دید- طَبْعش آن جایگاه را بگزید (سنائی)

۳- اَرَج ۴- هنگام ۵- فرود آمدن ۶- فرود آوردن

مَحَل: ۱- خُشکسالیگی ۲- سُخْن چینی ۳-

فَرِب ۴- آزردن

مَحَل: ۱- ناشایستگر ۲- رَوَاکشت

مِحلاب: شیردوشه

مَحَلّات: (تک: مَحَلّه) کُوِ ها، بَر زن ها

مَحَلّ اَسبَدوانی: بَیگاه (گوش افغانی)

مَحَلّ اَمُوزشِ تَعْلیمات دینی: رازگاس

(فرهنگ پهلوی)، رازگاه، دینستان

مَحَلَب: ۱- اَنگبین ۲- کَنستو، یکی از گونه های

اَلبَالو (برهان)، اَلبَالو تلخ

مِحَلَب: گاودوشه (برهان)، شیردوشه

مَحَلّ تَقاطِعِ دَوخط: بُریدنگاه (دانشنامه)

مَحَلّ تَقسیمِ آب: وِرگا (گوش خوانساری)

مَحَلّ تَوَقّف: مانِشت (فرهنگ پهلوی)،

ایستگاه

مَحَلّ دُوربین: در انگلیسی Set-up (فرهنگ

واژه های سینمایی)، بینگاه

مَحَلّ سَرای: شِیستان، اَندرُونی

مَحَلّ سَور و مَهمانی: مَیزدگاس (فرهنگ

پهلوی)، مَیزدگاه، سَورگاه

مَحَلّ عَبور کشتی ها: فُرزه (برهان)

عبدالله حسن بن امام حسن ع ر ا می نبوسیدند  
(فضل بن شادان نیشابوری)

مُحَمَّر: ۱- سُرخ گرداننده ۲- داغ کُننده ۳-  
خَرخواننده، کسی که دیگری را خَر خواند ۴-  
کسی که به زبان حُمیر سخن گوید

مِحَصَر: ۱- اَسَب پالانی ۲- ناکس (آندراج)  
مُحَمَّرَة: خُرْمَشهر (فرهنگستان)، نام شهری  
است، خونین شهر

مُحَمَّرَة: مُحَمَّر در فارسی: سرخ جامگان، از  
خُرْم دینان (فضل بن شادان)  
مُحَمَّص: بریان کُننده (آندراج)

مُحَمَّص: بریان شده (آندراج)  
مَحْمِل: ۱- کجاوه‌ی شُتری ۲- پاسبخن ۳-  
زنبیل آنگورکشی

مَحْمِل بر بَسْتَن: مَحْمِل بَسْتَن: ۱- کجاوه  
بستن، کجاوه نهادن ۲- به راه اُفتادن  
مَحْمِل گُشودَن: ۱- کجاوه برگرفتن ۲- ماندن

مُحَمَّم: دُوستِ نَزْدِیک (لاروس)  
مُحَمَّم: ۱- سیاه چهره: مُرد ۲- آرزایی شده ۳-  
آب گردآمده: دَر تالاب (لاروس)

مُحَمَّه: ۱- تَب خیز ۲- تَب آور (لاروس)  
مَحْمُود: ستوده

مَحْمُودَة: مَحْمُوده در فارسی، مَوْت مَحْمُود ۱-  
ستوده ۲- پَسندیده ۳- نیلوفر گُوشتی، از گیاهان

مَحْمُولَات: (تک: مَحْمُولَة)، آبیده‌گان

مَحْمُولَة: مَحْمُوله در فارسی، مَوْت مَحْمُول، آبیده

مَحْلَة: زمین خستک، زمین سُخته  
مَحْلَة: مَحْلَه، مَحْلَت در فارسی، ۱- اَبر، نِیماک،  
(فرهنگ پهلوی)، بَر زَنَد، بَر زَن، (برهان)،  
کُوی (صاح الفرس) ۲- جای، گاه ۳-  
فرودآمدنگاه

مَحْل ی: در تازی نیامده، بومی  
مَحْل ی: ۱- زیور یافته ۲- چهره ۳- زابشمار،  
زابیگویی (زاب = صفت)

مَحْل ی: زیور دهنده  
مَحْل ی: ۱- شیرینکن ۲- شیرین یاب  
مَحْمَاح: ۱- رُفت، تَنگخوی ۲- چابک، مُرد

مُحَمَّد: ۱- سَتوده ۲- نامی تازی برای مُردان ۳-  
نام پیامبر اسلام

مَحْمَدَة: مَحْمَدَت در فارسی ۱- نیک نامی  
(لاروس) ۲- سِتایش ۳- خُرسندی  
مَحْمَدَت ساز: ۱- سِتایشگر ۲- سپاسگزار  
(آندراج)

مَحْمَدَت گردَن: سَتودَن  
مُحَمَّد ی: کُل مَحْمَد ی: کُل گِلَاب، از گیاهان  
مَحْمَد یه: ۱- باورداران رهنمودی محمد بن امام  
علی الهادی ۲- گروهی که مَحْمَد را خُدا  
می دانستند ۳- گروهی که بازگشت محمد بن

مَحْمُودَةُ الْخَصَائِلِ: پَسَنَدیده خوی

مَحْمُول: ۱- باربر ۲- خوش آسپ ۳- گمان

بُرده ۴- پایشخن، گُزاره ۵- پیام، آگاهیه

مَحْمُولَات: (تک: مَحْمُولَة)، بارها

مَحْمُول أَفْتَادَن: گمان رفتن

مَحْمُولُ بِهِ: محکوم به، بنگرید به مَحْمُومُ بِهِ

مَحْمُولُ عَلَيْهِ: محکوم علیه، بنگرید به محکوم

عَلَيْهِ

مَحْمُولَة، مَحْمُولَة در فارسی، مؤنث محمول ۱-

بار ۲- سیانگندم

مَحْمُوم: تَب کرده، تَبدار

مَحْمِي: ۱- گداخته ۲- شیر، از جانوران

مَحْمِي: آهنگداز

مِخَن: (تک: مِخْنَة) آزمایش ها، رَنج ها

مِخْنَت آباد: مُسْت آباد

مِخْنَت بار: رَنجبار

مِخْنَت بِر: ۱- رَنجکِش ۲- رَنجگُش

مِخْنَت خور: رَنج خور، رَنجکِش

مِخْنَت دِیده: رَنج دِیده

مِخْنَت زده: مُسْتَمِنَد (برهان)

مِخْنَتِستان: مُسْتِستان، رَنجستان

مِخْنَتِ صُعب: آذرنِگ (صَاح الفرس)،

زَفر زَند بِر جان و نَت آذرنِگ- تواز مهر اوروزو

شَب چون نَهنِگ (ابوشکور)، تاکی ام از چَرخ

رِسد آذرنِگ- تاکی از این گونه ی چون بادرَنگ

(تَمسعود سعد سلمان)

مِخْنَت کَدِه: مُسْتکَدِه، رَنجکَدِه

مِخْنَت کِش: رَنجکِش

مِخْنَت کَشِیده: رَنج کَشِیده

مُخْنَت: سَوگَند شِکَن

مُخْنَت: کارآموده

مِخْنَة: مِخْنَة و مِخْنَت در فارسی ۱- اوزمایش

(فرهنگ پهلوی)، آرمایش (فرهنگ کوچک)

۲- لَگ (برهان)، رَنج، جَسَک (برهان)، مُسْت

(برهان)، این واژه به نادرست در صَاح الفرس

برابر با گله آمده با این گواه از لیبیی: ای از

سَتهِش تو هَمه مَرْدَمَان به مُسْت، که خود آرش

رَنج را می رِسانَد

مَحَو: ۱- سِترده ۲- ناپدید (بهر روز) ۲- سِترَدَن،

پاک کردن ۳- ناپدید کردن ۴- نابود کردن ۵-

نابودی ۶- داغماه، سیاهی بِرماه

مَحَو الْجَمع: نابودی بسیار دَرِیک، نیستی دَرِیک

مَحَو الْحَقِیقَی: نیستی دَرِیک

مَحَو الْعُبُودِیَّة: خود سِتر دِگی

مَحَوَة: مارزار، رَمین بِرمار

مِخَوَر: وَرَدَنه، وَرَنه (برهان)، آسِه (فرهنگستان)

مِخَوَر أَطَوَل: آسِه ی دراز

مِخَوَر أَقْصَر: آسِه ی کوتاه



- مِحَوْر بزرگ: آسهِی بزرگ، آسهِی دراز  
 مِحَوْر جیب: آسهِی چوبه  
 مِحَوْر ظِل: آسهِی سایه  
 مِحَوْر ی: در تازی نیامده، آسهِی بی: مِهَر ی  
 دویم گِردَن  
 مَحَوْشَدَن: سِتْرَدِیْدَن  
 مَحَوْط: دیوار بست، پَره‌ونه، وَر (فرهنگ پهلوی)  
 مَحَوْطات: (تک: مَحَوْطَة)، پَره‌ونگان  
 مَحَوْطَة: مَحَوْطه در فارسی: پَرکان، پَر وِست، پَر وِند (فرهنگ پهلوی)، ذبیح بهروز، واژه‌ی پَرهون را برابر با محوطه دانسته و گواه ازناصر خسرو آورده: جَهْل کشیده به گرد جان تو پَره‌ون، این واژه چنان که در «صاح الفرس» آمده برابر است با «دائرة»  
 مَحَوْطَة بُرج و بارودار: فَروار (فرهنگ پهلوی)  
 مَحَوْطَة کاخ: آسپانور (فرهنگ پهلوی)  
 مَحَوْطَة مَحْصور: وَر (فرهنگ پهلوی)  
 مَحَوْ گِردَن: سِتْرَدَن (برهان)، نابود کردن  
 مَحَو کُن: سِتْر دار  
 مَحَو گرداندَن: سِتْرَدَن، نابود کردن  
 مَحَو گردیدن: سِتْرَدِیْدَن، نابود گشتن  
 مَحَوْل: ۱- سِهَر نده ۲- گرداننده، وَر نده ۳- ترادیس (Transformateur)  
 مَحَوْل: ۱- سِهَر نده ۲- وانهاد ۳- دِگَر گِشْتِه  
 مَحَوْلُ الْأَحْوال: جاوَر گِردان  
 مَحَو ی: در تازی نیامده، سِتْرَدِی  
 مَحَو ی: ۱- دَر بَر، دَر بَر گرفته ۲- زیر کِش، زَمِیْنِه  
 مَحَو ی: آب‌کناره‌ها، خانه‌های آب‌کنار  
 مَحیا: زیستگاه (بهره از لاروس)  
 مَحیا: چهره، روی  
 مَحیار: سَر گِردان، سَر گِشْتِه (لاروس)  
 مَحیان: هِنگام، زَمان (لاروس)  
 مَحیاة: ۱- مایه‌ی زیست (لاروس) ۲- مارزار، زمین پُرمار  
 مَحیت: ۱- هُشیار: مَرَد ۲- ناب، پاک  
 مَحید: گُریزگاه (لاروس)  
 مَحیر: هاژنده: پَرده‌ای است دَر خُنیا  
 مَحیر العُقول: قزوینی بر آن است که این زبانزد را تُرکان ساخته‌اند از تازی، هاژنده‌ی خِرَد- سَر گِرداننده  
 مَحیص: ۱- نیر وِمنَد: آدمی یا ستور ۲- نیکبافت: رِسمان ۳- رِستگاری  
 مَحیضَة: لَنه، کُهنه‌ی دَشْتان  
 مُحِیط: ۱- گِردَك، تَرِیست (فرهنگ پهلوی)، فَر اگرد (ذبیح بهروز)، پیرامون (فرهنگستان)  
 ۲- فَر اگیر ۳- آگاه، هَمه‌دان ۴- زیستگاه ۵-

زَراره (= اُقیانوس)

مُحِيطِ دائره: چَنَبَر، دَریواس (برهان)

مُحِيطِ زیبا: هَوَترِیست (فرهنگ پهلوی)

مُحِيطِ زیست: زیستگاه

مُحِيطِ شُدَن: گِرَدَکیدَن، فَرَا گِرَفَتَن

مُحِيطِ کَرَدَن: تَرِیستَن، گِرَدَکَاَنَدَن

مُحِيطِ گِرَدِیدَن: بَنگَرِیدَ به مُحِيطِ شُدَن

مُحِيطَه: مُحِيطَه در فارسی مَوْنُث مُحِيط:

تَرِیست، گِرَدَک

مَحِیل: این واژه که در تازی برابر است با

فریبکار و مَرَد نیر و مَند تَر فَنَد گَر، در فارسی با این

آرِش مَحِیل گفته می شود، تَبَند (برهان)، رِندَک

(برهان)

مَحِیل: ۱- بَرَا تَکِش (فرهنگستان) ۲- بی فَر زَند

(لاروس) ۳- سَال دِیدَه، سَال خورده ۴- زَن یا مادَه

شَتَرِی که یَک سال نَر و یَک سال مادَه بَزاید

(لاروس) دَر مِیَا نَزَا

مَحِیوس: بَرده زَا

مُحِیی: زَندِه کُن، زَبِیخِش

مَخ: نَرَم (لاروس)، نَرَمی (معین)

مُخ: مُخ در فارسی ۱- مَغز ۲- مَغزِ اُسْتِخْوَان

(لاروس) ۳- نَاب ۴- سَارَا (= خَلَاصَه)

مُخَابِر: آزد گَر، دَخْشَکِرِ سَان

مُخَابِرَات: (تک: مُخَابِرَه) دَخْشَکَان

مُخَابِرَه: مُخَابِرَه و مُخَابِرَت در فارسی: این واژه

در تازی برابر است با کِشْتکاری، که کشاورز

کاشت و داشت و برداشت را انجام می دهد و از

بهره ی کاریک سِیم را به روستا خَاوند می سپارد،

دَر نِبی (= قرآن مجید) آمده است: «أَنَّهُ نَهَى عَنِ

الْمُخَابِرَةِ»، همانا او باز داشت از کِشْتکاری

(بهره از لاروس)، در زبان فارسی این واژه به

جای دَخْشَکِرِ سَانی و سَر وِیْدَن (= خَبَر دادن) به

کار می رَوَد.

مُخَابِرَه کردن: دَخْشَکَاَنَدَن

مُخَابِرِین: (تک: مُخَابِر)، آزد گَران،

دَخْشَکِرِ سَانان

مُخَاتَلَه: مُخَاتَلَه و مُخَاتَلَت در فارسی: فَرِیْقَتَن

مَخَاتِیم: (تک: مَخْتوم) ۱- مَهر شده ها ۲- پَس

پِیْمَانَه ها (معین)

مُخَادَشَه: مُخَادَشَه و مُخَادَشَت در فارسی ۱-

خَرَاش ۲- به ناخَن خَرَاشِیدَن

مُخَادِع: (تک: مُخَدِیع، مَخَدَع، مَخَدَع)، گَنجِه ها

مُخَادِع: تَر فَنَد گَر، فَرِیْبکار

مُخَادَعَات: (تک: مُخَادَعَه)، فَرِیْبکاری ها،

دَوَرَنگی ها

مُخَادَعَه: مُخَادِعَه و مُخَادَعَت در فارسی: ۱-

فَرِیْبکاری ۲- دَوَرَنگی، دَوَروی

مَخَادِیم: (تک: مَخَدوم)، سَر وَران، بُزُرگان

مَخَافِل: (تك: مَخْدُول)، خوارسیدگان.

فرومایگان

مَخَارِج: (تك: مَخْرَج)، رَفْتگاهان، رَفْتگاه‌ها،

در فارسی آن را به جای اخراجات و همانند رَمَن

(= جمع) خَرَج به کار بُرند، هَزینه، هَزینه‌ها

(فرهنگستان)

مُخَارِجِه: مخارجِه عمارت: تابوك (برهان)،

پالانه (برهان)

مَخَارِف: بی‌بخت و روزی (آنندراج)

مَخَارِم: (تك: مَخْرِم) ۱- بینی‌های کوه ۲- آغاز

سَب

مَخَارِيط: ماران پوست افكَن

مَخَارِيق: (تك: مِخْرَاق) ۱- فوته‌های پیچیده

۲- کاربران، سَرانجام دهنندگان ۳- جَوانمردان

۴- دَهشمندان ۵- نيك بالایان ۶- گاوآن

مُخَاذَاة: مُخَاذَات در فارسی ۱- خوار کردن ۲-

رُساو کردن

مَخَاذِن: (تك: مَخْزَن)، وارستانها

مَخَاذِي: این واژه در مرزبان نامه آمده:

«مخازی احوال ایشان»، گویا به جای مَخَان

که رَمَن مَخَاذَاة است، رُسوايي‌ها، مایه‌های

رُسوايي

مَخَاسِف: دادخواهی‌ها (لاروس)

مَخَاَصِر: نزدیک‌ترین راه‌ها (لاروس)

مُخَاصَرَة: ۱- گرفتن دَست کسی، دَر راه رفتن

۲- هَم پهلو رفتن، پهلُو به پهلُو رفتن

مُخَاصِم: کینه‌ورز، دُشمنی‌کننده

مُخَاصِمَة: مُخَاصِمَت و مُخَاصِمه در فارسی ۱-

کینه‌ورزی، دُشمنی ۲- پیکار، پیکار کردن

مُخَاصِمِین: (تك: مُخَاصِم)، کینه‌ورزان،

دُشمنی‌کنندگان

مَخَاض: مِخَاض: دَر دِ زایمان (لاروس)

مُخَاَصِر: کالْفُروش، نارس فروش

مُخَاَصَرَة: مُخَاَصَرَت در فارسی: کالْفروشی،

نارس فروشی

مُخَاط: ۱- خُلَم، خُلَم (برهان) ۲- مُف، آب بینی

مُخَاط الشَّيْطَان: مُخَاط الشَّمْس: پودشید،

رشته‌های تارتنه ماندنی که هنگام نیمروز دَر

آسمان دیده می‌شود

مُخَاطِب: ۱- شَنونده، دویم کس (بهروز)،

هَمسُخَن ۲- نامیده ۳- خشم یافته

مُخَاطِب: ۱- سخن گوینده ۲- خَشَم‌کننده

مُخَاطِبَات: (تك: مُخَاطِبَة) گفت وگوها، نامه

فَرِستی‌ها

مُخَاطِبَة: مُخَاطِبِه و مُخَاطِبَت در فارسی

۱- گفت وگو ۲- دُرُشتی، سَر زَنش

مَخَاطِر: تَك ندارد، سیج‌ها (سیج = خَطَر)

مَخَاطِر: سیج جوی

مُخاطرات: (تك: مُخاطَرَة)، سیجیدن ها،  
گروستن ها

مُخاطَرَة: مُخاطَرَه و مُخاطَرَت در فارسی ۱-  
سیجیدن، بادا کردن (ذبیح بهروز)، به آب و  
آتش زدن ۲- گروستن

مُخاطَرة: مُخاطه در فارسی: سپستان (برهان)،  
از گیاهان

مُخاطِبی: در تازی نیامده، خُلُمی، خُلُمی

مَخافات: (تك: مَخافَة) ترس ها، بیم ها  
مَخافَة: مَخافَت در فارسی: ترسیدن، بیمیدن،  
بیم کردن

مَخالب: (تك: مِخْلَب) چنگال ها: دَرَد یا مَرغ  
مُخالَبَة: فَرِفتن (آندراج)

مُخالَسَة: مُخالَسَت در فارسی: شتابیدن

مُخالِص: یکرنگ، راستباز، رُوراست  
مُخالِصَة: مُخالِصَت در فارسی: یکرنگی،  
راستبازی، رُوراستی

مُخالَطَة: مُخالَطَت و مُخالطه در فارسی ۱-  
آمیزش ۲- آزار ۳- گای، گادَن

مُخالَطَت کردن: آمیزش کردن

مُخالَعَة: مُخالَعَه و مُخالَعَت در فارسی: سَر دادن  
(فرارودی)، هِلش: با پرداخت

مُخالِف: هَمبَسان، هَمبستار، پَتیرك، پَتیار،  
آداتستان (فرهنگ پهلوی)، گِیاگِن (برهان)،

نیسان (ذبیح بهروز) ناسازگار، حَرِیف  
گِرانجان و ناسازگار- چو خواهد شدن، دَسَت  
پیشش مدار (سعدی)، باژگونه، آخشیج  
مُخالَفَت کردن: پَتیرنیدن، پُردَن (فرهنگ  
پهلوی)، دُشمنی کردن، دَرافَتان، بَرَمخیدن  
(برهان)

مُخالِف گُونه: ناسازگُونه، نیسانگُونه

مُخالِف شدن: بَنگَرِید به مُخالَفَت کردن

مُخالِف کار: پَتیارکار (فرهنگ پهلوی)

مُخالِف کاری: پَتیارکاری (فرهنگ پهلوی)

مُخالِف مال: دُشمن شِکَن

مُخالِفُ وِالدیه: گُلِ نافرمان، از گیاهان

مُخالِقة: مُخالِفه و مُخالَفَت در فارسی:

هَمبستاری، پَتکار، پَتیاراکی (فرهنگ پهلوی)،

نیسانی، (ذبیح بهروز) ناسازی، دُشمنی،

ناهنجاری

مُخالِفین: هَمبستاران، پَتیاران، پَتیرکان،

آخشیجان، دُشمنان

مَخالَة: مَخالَت در فارسی: گُمان بُردَن

مُخالِیب: (تك: مِخْلَب) چنگال ها

مُخالِیف: (تك: مِخْلَاف)، روستا، دِه ها، خُره ها

مُخامَرة: مُخامِره و مُخامَرَت در فارسی،

دَرآمیزی، نَزدیکی

مُخالِیق، مَخانِیق: (تك: مِخْناقَة)

- گَرْدَن بِندها، خَپِه کُن ها  
 مَخَاف: (تک: مَخَوف)، بيمناک ها، مَتَرَسک ها  
 مَخائِل: مَخايل در فارسی، (تک: مَخِيلَة)،  
 نشان ها، پنداشته ها، آبرهای گولَزَن  
 مَخَيّا: پنهانگاه، نَهاَنگاه (لاروس)  
 مَخَيّر: ۱- دَرَوَن، دَرَوَنه ۲- آَمايشگاه (لاروس)  
 مَخَيّر: آَزدگر، دَخَشک رِسان، گُزارِشگر، آگاهنده،  
 پيامگوي، داک (گويش بَدخشي)  
 مَخَيّر: دَخَشک داده، آگاهی داده، گُزارش نهاد  
 مَخَبِرِي: دَر تازی نيامده، گُزارِشگرِي،  
 دَخَشک رسانی، داکي  
 مَخَبِرین: (تک: مَخَبِر)، پيامگويان،  
 گُزارِشگران، دَخَشک رسانان، داکان  
 مَخَبِط: ۱- دَرهَم آميخته (غياث)، ۲- گول،  
 کانا، بي خَرَد ۳- آشفته ۴- تَبَسْت، تَباه  
 (آنندراج)  
 مَخَبِط شُدَن: ۱- گول شُدَن ۲- دَرهَم شُدَن ۳-  
 تَباهيدَن  
 مَخَبِط کَرَدَن: ۱- دَرهَم ريختن، آشفتن ۲-  
 گولاندَن ۳- تَباهاندَن  
 مَخَبِل: ۱- گول، خَرَد باخته ۲- فُرومايه ۳-  
 دَسْت پاچه ۴- ناچيز ۵- روزگار  
 مَخَبُوط: چاييده، سَرماخورده  
 مَخَبُون: تَباه خَرَد ۲- تَباه اندام
- مُختار: ۱- آزادکام (فرهنگ پهلوی)، واکدار  
 (گويش افغاني) ۲- گُزينا (ذبيح بهروز)، ۳-  
 بَرگُزیده ۴- کَدخدا (لاروس)  
 مُختارات: (تک مُختارَة) بَرگُزیدگان،  
 آزادکامان، واکداران  
 مُختار شُدَن: بَرگُزیده شُدَن، آزادشُدَن، دَر  
 گُزینش، آزادکام شُدَن  
 مُختار کَرَدَن: ۱- روا کَرَدَن ۲- آزادکام کَرَدَن  
 مُختارَة: مُختاره در فارسی، مؤنث مُختار،  
 بَرگُزیده، آزادکام، واکدار  
 مختاریه یا کیسانیه: نام همگی گروه هایی که  
 رهنمودی را از آنِ محمدبن الحنفیه، فَرزندِ دیگر  
 علی ابن ابی طالب ؑ می دانستند  
 مُختال: خودپسند، خودبُزرگ بین  
 مُختَبَر: ۱- آزموده ۲- آگاهیده، دَخَشک یافته  
 مُختَبَر: ۱- آزماینده ۲- دَخَشک دهنده، آگاهنده  
 مُختَم: اَفدَمگر: به پایان بَرَنده  
 مُختَم: ۱- اَفدَم، پایان، ۲- به پایان بُرده  
 مُختَم شُدَن: اَفدَماندَن، به پایان رساندن  
 مُختَرَع: ۱- آفریده ۲- نویدید  
 مُختَرَع: ۱- غِبادور، کِبَادور (ذبيح بهروز)،  
 گَنوره (بهره از برهان) ۲- شکافنده ۳-  
 آفریننده  
 مُختَرَعات: (تک: مُختَرَعَة)، آفریدگان،

نوپدیدان	مُخْتَفِی: ۱- پنهان شونده ۲- پوشیده، پنهان
مُخْتَرِعَات: (تک: مُخْتَرِعَة)، کُبادوران،	مُخْتَل: ۱- سُستی یافته ۲- تباهیده ۳- شوریده
آفرینندگان	(بهروز)، بِرِشان ۴- بی چیز، تُهی دَست
مُخْتَرَعَة: مُخْتَرَع در فارسی، مَوْنَت مُخْتَرَع: ۱-	مُخْتَلَج: ۱- بیرون کشیده ۲- کم گوشت: چهره
آفریده ۲- نوپدید	۳- تیره نژاد
مُخْتَرَعَة: مُخْتَرَع در فارسی، مَوْنَت مُخْتَرَع، ۱-	مُخْتَلَج: ۱- کِشنده، بیرون کِشنده ۲- جِه اندام،
کُبادور ۲- آفریننده ۳- شِکافنده	کسی که پلک یا اندامی از وی بَجَهد
مُخْتَرِق: بادگُذر (آندراج)، گُذرگاه باد	مُخْتَلِس: ۱- رُبوده ۲- دِرَنگ، در چامه
مُخْتَرِق: ۱- گُذرنده ۲- بادِ گُذرنده ۳- رَوَنده ۴-	مُخْتَلِس: رُباینده، رُبایان (بهروز)، کِش رَوَنده
بِرِباَفنده ی دروغ (آندراج)، دُرُغَباف	مُخْتَلِسین: (تک: مُخْتَلِس)، رُبایندگان، کِش
مُخْتَرِم: ۱- از بیخ بر کُنده ۲- بَرَنده	رَوَندگان
مُخْتَزَل: ۱- تَنها، تَک ۲- آنداژنده (آندراج)	مُخْتَل شُدَن: ۱- تَباهیدن ۲- شوریدن، به هَم
مُخْتَص: وِزیده	خوردَن ۳- بی چیز گُشتَن
مُخْتَصَات: (تک: مُخْتَصَة)، وِزیدگان	مُخْتَلَط: آمیخته، آمیختک (فرهنگ پهلوی)
مُخْتَصَاتِ هِندسی: هَمارا (فرهنگستان)	مُخْتَلَط: ۱- آمیزنده ۲- مَرَدْمُجُوش
مُخْتَصَر: هَنگِرت (فرهنگ پهلوی)، هَنگِیر،	مُخْتَلَطَات: (تک: مُخْتَلَطَة)، آمیختگان
کُوتاه، پیراسته (بهروز) ۲- خُرد، کَم آرز	مُخْتَلَطَات: (تک: مُخْتَلَطَة)، آمیزندگان
مُخْتَصَرًا: به کوتاهی	مُخْتَلَطَة: مُخْتَلَط، در فارسی، مَوْنَت مُخْتَلَط:
مُخْتَصَران: به گُواز: فرومایگان (آندراج)	آمیخته
مُخْتَصَر کُردَن: هَنگِیراندَن، کُوتاه کُردَن	مُخْتَلَطَة: مُخْتَلَط در فارسی، مَوْنَت مُخْتَلَط:
مُخْتَصَر نَظَر: کُوتاه نِگر	آمیزنده
مُخْتَصَر نَظَری: کُوتاه نِگری	مُخْتَلَع: هَلیده: با پَرِداخت
مُخْتَصِم: هَمدُشَمَن	مُخْتَلَعَة: مُخْتَلَع در فارسی: گایخواه، رَن
مُخْتَضِب: خُودرَنگ کُرده، رَنگ نهاده	مُخْتَلَف: ۱- پِشِک پِشِک (فرهنگ پهلوی)،

مَخْتُوم: ۱- بند کرده شده؛ مهر کرده شده  
(غیاث اللغات) ۲- اُسپوریک (فرهنگ  
پهلوی)، انجام یافته (فرهنگستان) ۱-  
کوپله دار (کوپله = قفل تازی گشته)،  
پیمانه‌ی سرّه

مَخْتُومَة، مختومه در فارسی، مؤنث مختوم،  
بنگريد به مختوم  
مَخْتُون: خروحه بریده  
مُخَجّه: مَخْرَج، آسته (آندراج)

مِخْدَات: (تک: مِخْدَة)، پُشتی‌ها، نازبالش‌ها  
مخدار: افچه، هراسه (برهان)، مَتْرَسْک  
مُخْدَر: ۱- مَديان (فرهنگ پهلوی)، هوشربا ۲-  
در پرده نشاندۀ

مُخْدَر: ۱- سُسْت شده، هوشباخته ۲- در پرده  
نشانیده، بر دِگین  
مُخْدَرَات: (تک: مُخْدَرَة)، بر دِگیان

مُخْدَرَات: (تک: مُخْدَرَة)، مَديانها، هوشرباها  
مُخْدَرَة: مُخْدَرَة در فارسی، مؤنث مُخْدَر، بنگريد  
به مُخْدَر

مُخْدَرَة: مُخْدَرَة در فارسی، مؤنث مُخْدَر، بنگريد  
به مُخْدَر

مِخْدَع: مُخْدَع، مَخْدَع: تَنگخاينه، گنجّه  
(لاروس)

مَخْدُوش: ۱- خَراشيده، خَراشدار، خَراشيده

گوناگون، جُوراجُور (ذبیح بهروز) ۲- جُدا ۳-  
شِکْمُرُوان ۴- به گَواژ: هندو (بهره از  
غیاث اللغات)

مُخْتَلَف: یوتار (= اختلاف کرده شده، پهلوی)  
مُخْتَلَفُ الْأَخْلَاق: یوتخوی

مُخْتَلَفُ الْأَصْل: یوت گُهر (فرهنگ پهلوی)

مُخْتَلَفُ الْأَصْلَاع: یوتیر

مُخْتَلَفُ الْأَفَاعِيل: یوتویه

مُخْتَلَفُ الْأَفْعَال: یوتکار

مُخْتَلَفُ الطَّبَائِع: یوتسِرِشت

مُخْتَلَفُ الْعَقِيدَة: یوتبَاور، یوت دانستسان

(فرهنگ پهلوی)

مُخْتَلَفُ اللَّوْن: یوترنگ

مُخْتَلَفُ الْمَرَكَز: یوتمیان

مُخْتَلَفُ الْمَسْلَك: یوتروال

مُخْتَلَفُ الْمَقَادِير: یوت آندازه

مُخْتَلَق: به آفرید

مُخْتَلِق: دروغ بافنده (آندراج)

مُخْتَلِم: بر گزیننده

مُخْتَلِي: ۱- دَر رَونده ۲- بَر کَنده ۳- بَر نده

مُخْتَم: مهر کرده

مُخْتَمِر: ۱- می جُوش زده ۲- خاز شونده ۳-

خاز کُننده (خاز = خَمیر)

مُخْتَنِق: ۱- خَبه شونده ۲- جای تَنگ



- شده (غیاث اللغات)، ۲- بداندیشیده ۳-  
دستکاری شده  
مخدوم: سرور، زاوردار  
مخدوم گره: سرور گره: دشنامی است چون  
گره خر  
مخدومی: در تازی نیامده، سروری  
مخدومین: (تك: مخدوم)، سروران  
مخذه: مخده در فارسی، ۱- زمین شکاف، ۲- ناز  
بالش (آندراج)، پُشتی  
مخدول: خوار گشته، زبون  
مخدنی: رام کننده، خوار کننده  
مخراش: ۱- پکمال (= خط کش، خط کش  
چرمگران، برهان) ۲- کجه، چوب سرکج  
مخراق: ۱- فوته ی تافته، ترنا (لاروس) ۲-  
خوش اندام: مرد ۳- کاردان ۳- شمشیر ۴- گاو  
بدرام ۶- فریب، ترفند  
مخراق زن: ۱- دروغ زن ۲- ترفندگر  
مخرب: ۱- ویران ۲- شکافته گوش ۳- سوراخ  
کرده  
مخرب: ویرانگر، ریشتر، زیانکار،  
ویشوفتار (فرهنگ بهلوی)  
مخربین: (تك: مخرب)، ویرانگران  
مخرج: ۱- بر و نگاه ۲- بن شمار (ذبیح بهرون)،  
زیر بر خه، بر خه نام (فرهنگستان) ۳-
- واتخاست: خاستگاه وات در کام ونای  
مخرج: ۱- بیرون کشنده ۲- باج دهنده  
مخرج: بیرون آمده  
مخرش: مخراش، بنگرید به مخراش  
مخرق: سرگشته  
مخرق: ۱- دزنده، پاره پاره گرداننده ۲- بسیار  
دروغگو (آندراج)  
مخرقه: ۱- شرمندگی ۲- تیرگی ۳- دروغ ۴-  
فریب  
مخرم: ۱- پشته ی تك ۲- بینی کوه  
مخروب: ۱- ویرانه ۲- دزدیده  
مخروبه: مخروبه در فارسی، مؤنث مخروب،  
ویرانه، ییات  
مخروش: از ریشه ی پارسی، خراشیده  
مخروط: از ریشه ی پارسی، ۱- خراشه ۲-  
سروی، در یونانی نیز Konos گفته می شود  
برابر با میوه ی سرو (بهرون) ۲- کوسه  
(لاروس)  
مخروطات: (تك: مخروطه)، از ریشه ی  
پارسی، سرویان  
مخروط دوار: سروی گردان  
مخروط مستدین: سروی پرهونیک  
مخروط ناقص: سروی آبوند  
مخروطه: مخروطه در فارسی، مؤنث مخروط:

مُخْشَب: خانه ی جوبین	و-۱- ریش بُزی ۲- رود باریک (لاروس)
مِخْشَف: ۱- شَبِگَرْد ۲- پَرَوَهان بُرنده	مَخْرُوطِيّ (دَر تازی آمده است): از ریشه ی
مِخْشَلَة: ۱- چای پالای ۲- آبکش	پارسی، گاودُنبال (برهان)، چَرخُوکی،
مِخْصَاب: بارور	سَرودیس
مِخْصَال: داسِ بزرگ	مَخْرُوطِيّات: سَرویان
مُخْصَب: بارور	مَخْرُوطِيّاتُ الْمَنَافِر: نوک سَرویان، پَرندگان
مُخْصَص: ویژه، ویژه گشت	نوک سَروی
مُخْصَص: ویژه گر	مَخْرُوطِيّان: سَردیسان
مُخْصَصات: (تک: مُخْصَصَة)، ویژه گران	مَخْرُوطِيّ نوک: نوک سَروی
مُخْصَصَة: مُخْصَصَه در فارسی، مؤنث	مَخْرُوطِيّ نوکان: نوک سَرویان
مُخْصَص: ویژه گشته	مَخْزَاة: مَخْزات در فارسی: بَدیاری، مایه ی
مُخْصَصَة: مُخْصَصَه در فارسی، مؤنث	خواری، مایه ی رُسوایی
مُخْصَص: ویژه گر	مِخْزَقَة: جَنگ اَفْزار (لاروس)
مَخْصُوص: نَامِبرَك، نَامِجِشْت (فرهنگ	مَخْزَن: وارستان، نیپست (فرهنگ پهلوی)،
پهلوی)، وِز (صَحاح الفرس)، ویژه (برهان)،	گَزینَه (برهان)، اَنبار (لاروس) گَنجینَه
وِزَان (آندراج)	(فرهنگستان)، پُوته (برهان)، توتَک (برهان)،
مَخْصُوصاً: نَامِبرَك (فرهنگ پهلوی)، به ویژه	تُوبَك (بهرز)
(واژه های فارسی)	مَخْزَنَة: مَخْزَنه در فارسی = مَخْزَن، بَنگَرِید به
مَخْصُوصات: (تک: مَخْصُوصَة)، وِزگان	مَخْزَن
مَخْصُوص شُدَن: وِزِیدَن، ویژه گشتن	مَخْزَنِيّ: ۱- اَنباری ۲- گیاه دَاوویی (لاروس)
مَخْصُوص کَرَدَن: مَخْصُوص گَرْدانَدَن:	مَخْزوم: سُوْرَاخ کَرده
وِزاندَن، ویژه گَرْدانَدَن، بَرکشیدن	مَخْزُون: وارستانیک، دَر پُوته، دَر اَنبار
مَخْصُوصَة: مَخْصُوصه در فارسی، مؤنث	مَخْزُون داشتن: دَرگَزینَه نِهَادَن، دَر پُوته نِهَادَن
مَخْصُوص، ویژه	مِخْشَاب: کُوتاه وِستِیر: مُرد

مَخْصُوصِينَ: (تک: مَخْصُوص)، ویژگیان

مُخَضَّرَم: ۱- دُول نابُریده ۲- هر دووانه، کسی که دوزکِ کانایی (= جَاهِلِیَّت) و دین پدیری (= اسلام) را دیده باشد ۳- سیاه، از پدر سفید، دورگه

مَخْضَرَّة: سبزه زار

مِخْضَن: ۱- لاغر کننده ۲- رام کننده (لاروس) مَخْضُود: دَرْدَمَند

مِخْط: ۱- خَاكِسْتَر ۲- جامه ی کوتاه

مِخْط: پِکمال (= خَط کش، برهان)

مِخْطاط: ۱- کِشک دار ۲- راهراه

مِخْطِمْ: ۱- بِنِی ۲- نوک (لاروس)

مِخْطِمْ: اَفسار

مَخْطُوب: خواستگاری شده

مُخْطِی: لَغْزِشْمَند

مَخْطِئَه: گروهی از پیروان علیؑ که جبرئیل را

در رساندن پیامِ خدایی به محمد بن عبداللهؐ،

لغز شمنیمی دانستند (فضل بن شادان)

مُخَفِّ: سَبِک کننده

مُخَفِّف: ۱- سَبِکبار ۲- بی بازوات، آبازوات

(بازوات = تشدید) ۳- کاستک (فرهنگ

پهلوی)، کاهیده ۴- سَبِک، گونه ای دبیره

مُخَفِّف: ۱- کاهنده ۲- سَبِک کننده

مُخَفِّفًا: ۱- آبازوات ۲- کاهیده

مُخَفِّفَة: مُخَفِّفَه در فارسی، مَوْنَت مُخَفِّف:

سَبِکبار، آبازوات، کاستک

مُخَفِّفَة: مُخَفِّفَه در فارسی، مَوْنَت مُخَفِّف:

کاهنده، سَبِک کننده

مُخَفِّفِین: (تک: مُخَفِّف)، کاهندگان، سَبِک

کنندگان

مُخَفِّفِین: (تک: مُخَفِّف)، سَبِکباران، آبازواتان،

کاستکان

مَخْفُوع: دیوانه (لاروس)

مَخْفُوق: دیوانه (لاروس)

مَخْفِی: این واژه در تازی نیامده و باید نادُرست

باشد (قزوینی، یادداشت ها)، این واژه در

منتهی الارب آمده و تازی دانسته شده، نِهان،

نِهانیک (فرهنگ پهلوی)، بَر گِسه (برهان)،

آبِشت (برهان)، نُهَفْتَه (بهر روز)

مَخْفِی التَّنَاسُل: نِهانزا (فرهنگستان)

مَخْفِی التَّنَاسُلِ وِعیانی: نِهانزادانِ آوندی

(فرهنگستان)

مَخْفِیانه: پنهانی، نِهانیک

مَخْفِیانه کاری: نِهان رِوشی (فرهنگ پهلوی)

مَخْفِی داشتن، مَخْفِی کَرْدَن: آبِشتَن (بهر روز)،

نُهَفْتَن، نِهان داشتن

مَخْفِی شُدَن: نِهانیدن، پنهان شُدَن

مَخْفِی گاه: ۱- نِهانگاه ۲- آبِشتَنگاه (=

خَلاخانَه، صِاحِ الفُرس)

مَخْفی مَانَدَن: پنهان ماندن، پوشیده ماندن

مَخْفی نَمَاناد: پوشیده نماناد، پنهانی نماناد

مَخْفِیَه: (از تازی، مُعین)، پنهانی، پنهانی

مُخَلّ: ۱- آشوبگر ۲- آسیب رسان

مُخَلّ: اهرُم، دِیلم (لاروس)

مُخَلّا: بنگرید به مِخَلّا

مِخَلّا: ۱- مردمَجُوش ۲- به هم زَنده: کار

دیگران را

مِخَلّا: ۱- دِهستان ۲- کَدخدا، بَخشدار

(لاروس) ۳- بِیازوَبیر

مِخَلّا: مِخَلّات در فارسی: ۱- توبره ی کاه

(لاروس)، ۲- چَنته

مِخَلّب: ۱- چَنگال، ناخن دَرندگان و پَرندگان

۲- داس

مِخَلّب التَّنین: هَشْتیزِ چَنگ، اژدها چَنگ، در

انگلیسی Dragon root، از گیاهان

مِخَلّب العُقاب: اَله چَنگ، گُون، از گیاهان

مُخَلّخَل: ۱- رخنه دار ۲- پای اورنجگاه،

پا بَرَنجگاه (پای اورنج = خَلخال)

مُخَلّد: وَرجاوند، جاودان

مُخَلّدًا: جاودانه

مُخَلّد شُدَن: مُخَلّد گردیدن: جاوید شُدَن،

جاودان شُدَن

مُخَلّد کَرَدَن: جاوید کَرَدَن، جاودان کَرَدَن

مُخَلّد مَانَدَن: جاودان ماندن، وَرجاوَندماندَن

مَخْلَص: ۱- گُر یزگاه ۲- رَهای

مُخَلّص: ۱- رَهانیده ۲- فَلَخیده (برهان)، سَرَه

گَشته ۳- بازسَنا سیده ۴- هَنگرتیک (پهلوی)،

سارا (= خلاصه)

مُخَلّص: ۱- فَلَخنده، سَرَه کُننده ۲- باز

سَنا سنده ۳- هَنگرت گُر، ساراگُر ۴- رَهانیده،

پا زنام عیسی ۵

مُخَلّص: یکرَنگ، پاکباز

مُخَلّصانه: پاکدِلانه، به یکرَنگی

مَخْلَص جُستَن: گُر یزگاه جُستَن

مَخْلَص قَصیده: سِتایشگاه (برهان)

مُخَلّصَة: مُخَلّصه در فارسی: دَهان شیر، گیاه

نوروزی، نَوشگیا (برهان)، از گیاهان

مُخَلّصین: (تک: مُخَلّص) یکرَنگان، پاکبازان

مُخَلّط: ۱- دَرآمِخته ۲- به هم ریخته، تَباهیده

مُخَلّط: ۱- دَرآمِزنده ۲- تَباهنده، دُوبه هم زَن

(معین)

مُخَلّغ: ۱- تَنبُوشیافته (تَنبُوش، جامه ی دُوبخته =

خِلَعَت) ۲- هَاژ، گِیج: مَرَد ۳- سُسْت: مَرَد ۴-

سُرین جُنبان

مُخَلّغ شُدَن: تَنبُوش یافتَن

مُخَلّغ کَرَدَن: مُخَلّغ نمودَن: تَنبُوش دادَن

مُخَلَّف: ۱- جانشین گزیننده، پوران گزین (پوران = خلیفه، برهان) ۲- پاپری: کبوتر (در فارسی) ۳- بچه خوشگل (در فارسی)  
مُخَلَّف: داغوله باز (گوش گیلکی)، بدپیمان،

جرزن

مُخَلَّف: ۱- مانداک، مردی ۲- به جا مانده

مُخَلَّف: ۱- مانداک نه، مانداک گذار ۲- پورا نگرزین، جانشین گزین

مُخَلَّفَات: (تک: مُخَلَّفَة) ۱- مانداک ها، مردی ها، رخن ها ۲- مانه ها

مُخَلَّفَة: مُخَلَّفَه در فارسی، مَوْتِ مُخَلَّف، ۱- مانداک، مردی، رخن ۲- مانه (= اناث خانه)

مَخْلُوط: ۱- آمیز، آمیج، دَرَهَم، یوماک، گو مِختک، گو مِچک (فرهنگ پهلوی)، آغده (برهان)

دَرَهَم آمیزه، گرد کرده بسی سَخَن ریزه- نیک و بد خیره دَرَهَم آمیزه (سنائی) ۲- اکَدَش

(صاح الفرس)، نظامی اکَدَش خانه نشین است- که نیمی سِرکه، نیمی آنگبین است

(نظامی)، اکَدَشِ روحانی جسمانی است (نظامی)، دُورگ، دُورگه

مَخْلُوط با آب: شیبیده (برهان)

مَخْلُوط شُدگی: گومِزش (فرهنگ پهلوی) آمیختگی

مَخْلُوط شُدَن: هارفتن (فرهنگ پهلوی)، گُت

شُدَن (گوش افغانی)، اَنَدَر آمیزیدن

مَخْلُوط کَرَدَن: گومِختَن، ویمِختَن، شیب (فرهنگ پهلوی)، گُت کَرَدَن (گوش افغانی)،

دَر آمیزاندَن

مَخْلُوط کردن با آب: شیبانیدن (برهان)

مَخْلُوط کُننده: یوماکنده، آمیزنده، دَرَهَم کُننده

مَخْلُوطَة: مَخْلُوطَه در فارسی، مَوْتِ مَخْلُوط، بنگرید به مَخْلُوط

مَخْلُوع: ۱- بَر کَنده ۲- بَر کِنار

مَخْلُوع شُدَن، مَخْلُوع گشتَن: بَر کِنار شُدَن

مَخْلُوعین: (تک: مَخْلُوع)، بَر کَنندگان، بَر کِناران

مَخْلُوق: آفریدک، بَنَدک، دَامک، دَاتک (فرهنگ پهلوی)، آفریده

مَخْلُوقات: (تک: مَخْلُوق)، دَامان، دَهشَنان (فرهنگ پهلوی)، بَنَدگان، آفریدگان

مَخْلُوقاتِ اَوَلیه: بَنَدَهشَنان (فرهنگ پهلوی)، بَنَدَهشیان، فَرَاتَم آفریدگان

مَخْلُوقِ اَوَلیه: فَرَاتَم دَام فَرَاتَم، آفریده، پِشَدات (فرهنگ پهلوی)، پِشَداد

مَخْلُوقِ آهریمنی: دُشَدَامک (فرهنگ پهلوی) مَخْلُوقِ بَد: دُشَدَام: دُشَدَهاک (فرهنگ

پهلوی)، دُش آفرید مَخْلُوقِ خُدا: اَرَمَز دات، یَزَدان کُرت (فرهنگ

پهلوی) خُداداد

مَخْلُوقِ خُوب: هُوَ هَاك، هُوَ دَا، وَه دَهْش  
(فرهنگ پهلوی)

مَخْلُوقِ يَهْمَن: وَهُوَ مَن دَام (فرهنگ پهلوی)

مَخْلُوقِ نَخْسْتِيَن: مَخْلُوقِ اَوَّلِيَه، بَنگَرِيْد بَه  
مَخْلُوقِ اَوَّلِيَهمَخْلُوقَه: مَخْلُوقَه دَر فَارَسِي، مَوْنَتِ مَخْلُوق،  
بَنگَرِيْد بَه مَخْلُوقمُخَلِّي: مُخَلَّأ دَر فَارَسِي ۱- تَهِيْدَه ۲- رَهِيْدَه ۳-  
آسُوْدَه، بِي دَر دِرَسَر

مُخَلِّي بِالطَّيْع: بِي دَر دِرَسَر، جَايِ اَرَام

مُخَلِّي كَرْدَن: ۱- رَهَا كَرْدَن ۲- نَهْفَت كَرِيْدَن  
(نَهْفَت = خَلُوت، بَرهَان) آيَسْتِيْدَن

مُخَمَّر: ۱- خَاَزِي، خَاَزِيْدَه، سِر شِئْتَه ۳- بَايَسْتَه

مُخَمَّر: ۱- خَاَزَا، خَاَزَنْدَه ۲- مِي گَر (آنْدَر اَج) '،  
مُخَمَّرِ آبِ جُو: خَاَزَايِ آبِ جُو

مُخَمَّر شُدَن: خَاَزِيْدَن، سِر شِئْتِيْدَن

مُخَمَّر كَرْدَن: ۱- خَاَزِيَسْتَن، خَاَزَاَنْدَن، سِر شِئْتَن  
۲- بَايَاْدَا نِسْتَن

مُخَمَّس: ۱- پَنجِيْنِه، دِرَسَر وَاْد (بَهْر وَا) ۲-

پَنجگُوش، پَنجگُوشَه ۳- پَنج پَنج، پَنج تَا بِي

مُخَمَّسَات: (تَاك: مُخَمَّسَه)، پَنجِيْنِگَاَن،

پَنجگُوشِيْگَاَن، پَنج تَا بِي هَا

مُخَمَّسَه: مُخَمَّسَه دَر فَارَسِي، مَوْنَتِ مُخَمَّس: ۱-

پَنجِيْنَه ۲- پَنجگُوشَه ۳- پَنج بَاوَرِيَاَن، گِر وَهِي كَه  
پَنج تَن اَزِيَاَرَاَن پِيَا مِر سَا گِر دَاَنْدِگَاَن رَا سَتِيَن  
جِيْهَان مِي دَاَنْسْتِنْد سِلْمَاَن، مَقْدَاْد، عَمَّار، اَبُو ذَر  
غَفَارِي وَ عَمْرِ بِنِ اَمِيَه صِيْمَرِي (فَضْل بِنِ  
شَاْدَاَن)

مُخَمَّش: خِرَاشَاْدَار

مَخْمَصَه: مَخْمَصَه دَر فَارَسِي ۱- گُر سِيْنِگِي ۲-  
رَنج ۳- دَر دِرَسَر، گِر فَتَارِيمُخَمَّل: مَخْمَل دَر فَارَسِي: كُلْكِيْنِه (بَرهَان)،  
كَمَخَا، كَمَخَاَب (اَنْجَمَن آرَا)، اَطْلَس وَ زَرَبَت وَ  
كَمَخَا وَ قَصَب (اَسِيْرِي لَاهِجِي)مَخْمَل بَاَف: كَمَخَا بَاَف (حَاْفِظ اَبْرُو، پَنج رَسَالَه  
تَارِيخِي)

مَخْمَل بَاَفِي: كَمَخَا بَاَفِي

مَخْمَلَك: كُلِ اَفْشَاَن، مَر گِيْجَه، اَز بِيْمَارِي هَا  
مَخْمَلُوبِي: مَخْمَلَك، بَنگَرِيْد بَه مَخْمَلَك

مَخْمُور: پَرْمَاَن، پَرْمَاَن (بَرهَان)، نَاوِيْدَه

مَخْمُور شُدَن: نَاوِيْدَن، چُو مَسْت هَر طَرَفِي  
مِي فَتِي وَ مِي نَاوِي- چُو شَب گِذِشْت كَنُون

نُوبِتِ دُعَا سَتِ مُخَسَب (مُولا نَا)

مَخْمُور كَرْدَن: نَاوَاَنْدَن

مَخْمُور گِشْتَن: پَرْمَاَن گِشْتَن، نَاوِيْدَن

مَخْمُورِي: مِي رَدِگِي، پَرْمَاَنِي، نَاوِش

مُخَنَّتْ: تَاَز، بَغَا (صَحَا حِ الْفَرَس)، دَر بَاَن تَوَايِ

خواجه مرادوش بَغا گفت - تنها نه مرا گفت، مَرا  
گفت و تو را گفت - گفتا شعرا جمله بغا باشد و  
آنکه - بیتی دوسه برخواند، که این خواجه‌ی ما  
گفت (قطران ارموی) - هیز (براهین العجم)  
غَرچه (صحاح الفرس) - غَرچه (برهان)  
مُخَنِّشِن: (تک: مُخَنَّتْ)، هیزان، بَغایان،  
غَرچگان  
مُخَنَّق: ۱- خَبه، خَبه شده، ۲- خَبه گاه، دَر گلو  
مُخَنَّق: خَبه کُن  
مِخَنَّقَه: مِخَنَّقَه در فارسی، ۱- گَرْدَن بند ۲- خَبه  
کُن  
مَخْنُوق: خَبه شده، گلو افشُرده (معین)  
مَخُوف: بیمزای، تَر سناک، هَراسناک  
مُخُوف: تَر سان، ترسیده، هَراسیده، هَراسان  
مُخُوف: تَر ساندَه، هَراسندَه  
مُخَيَّر: آزادکام (فرهنگ پهلوی)، گَزین توان  
مُخَيَّر: ۱- نیکوکار، دَهشَمند ۲- آزادکام کُنندَه  
مُخَيَّر شُدَن: آزادکام کَرْدَن، گَزین تُوانیدن  
مِخِيط: ۱- گُذرگاه (آندراج) ۲- مارگُذر،  
غیرگاهِ مار  
مَخِيط: مَخِيط: سِپستان، از گیاهان (برهان)  
مَخِيط: دَرزیده، دوخته شده  
مَخِيطا: مَخِيطا: سُرِبانِ تازی گشته، سِپستان،  
از گیاهان (برهان)

مَخِيل: ۱- خَجکدار ۲- سزاوار، شایسته  
(لاروس)  
مُخِيل: گُمانیده، پنداشته  
مُخِيل: گُمانندَه، پندارندَه  
مُخِيَلات: (تک: مُخِيَلَه)، گُمانیده‌ها،  
پنداشته‌ها  
مُخِيَلات: (تک: مُخِيَلَه)، گُمانندَه‌ها،  
پندارندِگان، پندارندَه‌ها  
مَخِيَلَه: مَخِيَلَه در فارسی، ۱- گُمان، گُمان بُردَه  
شده ۲- گُمان بُردَن ۳- بَزگَمِشِی (آندراج)  
۴- اَبَر گولَزَن ۵- مَر دَرِند  
مُخِيَلَه: مُخِيَلَه در فارسی، مَوْنَت مُخِيل:  
گُمانیده، پنداشته  
مُخِيَلَه: مُخِيَلَه در فارسی، مَوْنَت مُخِيل:  
گُمانندَه، پندارندَه، پنداشتگاه  
مُخِيم: ۱- تاژگاه، چادرگاه ۲- لَشکرگاه  
مَخِيُول: خَجکدار: مَرَد  
مَد: ۱- فَراتِی (اوستایی) - فَرآزآب (فرهنگ  
کوجک)، فَرآکِشند (قرب)، آبخیز (معین) -  
کِش ۲- کَشیدن، گُسْتَرَدَن، تَوَدَن ۳- کِشِش ۴-  
کُلاهه، اَبَر کِش، نشانه‌ای که بالای «آ» گذارند،  
دَر تازی مَدّه گویند ۵- پِشکَش ۶- واَتِکِش  
مُد: پیمانهِ ای است نزدیک به ۱۸ لیتر  
مُد: Mode فرانسوی، رَوال، پَسندَه، نوَدَر (برهان)



مدار: ۱- پَرگوار (پهلوی) پایک (پهلوی)، واوین  
(بهره از گویش گیلکی)، چرخگاه (ذبیح بهروز)  
۲- گردیدن

مدارا: بنگرید به مداراة

مدارات، بنگرید به مداراة

مدارات: (تك: مدار)، پَرگواران، پایکان

مدارا کردن: نرمی کردن، کنار آمدن، دارا  
دار کردن (برهان)

مداراة: مدارا و مدارات در فارسی: نرمی،  
سازگاری، کنار آمدن، بردباری

مدارج: (تك: مدرجة)، زینه ها، پایه ها

مدارِ خور: خور پایک (فرهنگ پهلوی)،  
باستانیان می پنداشته اند که خور گرد زمین  
می چرخد

مدارج کمال: پایه های رسایی

مدارس: (تك: مدرسة)، هریاتستان ها،  
آموزگاه ها

مدارك: (تك: مدرک) ۱- تزده ها ۲- گواهینامه ها  
۳- سُهش های پنجگانه

مدارك پزشکی: گواهینامه های پزشکی

مدارك تحصیلی: گواهینامه های آموزشی

مدار ماه: ماهپایک

مدارَة: ۱- گِلکاری ۲- مُزد گِلکار (لاروس)

مداسه: خرمنگاه (لاروس) خرمن جای

مدابیر: (تك: مدبور)، بخت بر گشتگان،

تیره بختان، خستگان، زخمیان

مُداجاة: مُداجات در فارسی، سازگاری، بردباری

مدّاح: سونگر، (سون = مدح، برهان)

مدّاحی: در تازی نیامده، سونگری

مدّاحین: (تك: مدّاح)، سونگران

مدّاخل: (تك: مدّخل)، ۱- ویتارها، آمدنگاه ها

۲- درآمدها ۳- باره ها، بدگندها ۴- درهمیافته ها

۵- برناک بوته دار (برناک = حنا، که بردست و پای  
نهند، برهان)

مُدّخلات: (تك: مُدّخله)، درآمدن ها، پادرمیانی ها

مُدّخلَة: مُدّخله در فارسی: درآمدن: در کاری،  
پادرمیانی، دست اندازی (بهرز)

مُدّخله کردن: میانجیگری کردن، پادرمیانی کردن

مدّاد: ۱- اسپست خودرو، از گیاهان ۲- خودنویس  
(لاروس) ۳- گیاه بالارونده

مداد: ۱- زمان دادن ۲- درنگ کردن ۳- یاری دادن

۴- بخشیدن ۵- کشیدن (آندراج) ۶- روغن چراغ

(لاروس) ۷- زردآپ زخم ۸- زکاب (لغت فرس)

(مرکب و سیاهی باشد که در دوات کنند و به عربی

مداد و حبر گویند، برهان)، زاگاب (آندراج)

مدادِ آبرو: آبر و کش، زاگابِ آبرو

مدادِ پاك كُن: فُراغِه (آندراج)، پاك كُن، زکاب بر

مداد تراش: زاگاب تراش

(آندراج)

آشکجای ها

مداص: ۱- فرود آمدن ۲- ناگاه فرود آمدن

(آندراج) ۳- زمان گریز، زمان شادی، زمان

چرخیدن، زمان برگشتن (بهره از لاروس)

مُدَاعِبَة: مُدَاعِبَت و مُدَاعِبَه در فارسی:

۱- شوخی کردن ۲- بازی کردن

مُدَاعِص: ۱- نیزه ها ۲- نیزه زنندگان (لاروس)

۳- مردگان پوسیده

مُدَاعِک: دُشْمَن سَرَسَخَت

مُدَاعِغ: پَسِمَار، پَسِمَار، یَاتِک گُو

(فرهنگ پهلوی)، پافندار

مُدَاعَفَة: مُدَاعَفَت و مُدَاعَفَه در فارسی: وائش

(فرهنگ پهلوی)، پافند، (بهرز)، پادافند،

ایستادگی، راندن، پس زدن

مُدَاعِغِین: تِک: مُدَاعِغ، پَسِمَاران، پافنداران

مُدَاعَقَة: مُدَاعَقَه در فارسی: باریک بینی

مِدال: Médaille فرانسوی، نشان

مِدال دادن: نشان دادن، نشان بخشیدن

مُدَالْسَة: مُدَالْسَت و مُدَالْسَه در فارسی

۱- هَمْفَرِی ۲- سِتْمَکاری

مُدَالْظِل: گُستَرده باد سایه آش

مُدَام: ۱- هَمواره (برهان)، هَماره، پیوسته

(بهرز) ۲- باده، می

مُدَامِغ: تِک: مَدَمَع، کُنْجِ چشم ها، آشک ها،

مَدَان: شَاهِسِیْم چینی، از گیاهان (لاروس)

مُدَاوا کردن: دَرمان کردن

مُدَاوَة: مُدَاوا و مُدَاوَات در فارسی: چارک، به

سازش (فرهنگ پهلوی)، به سازش، درمان

مُدَاوَلَة: مُدَاوَلَه و مُدَاوَلَت در فارسی:

۱- پَتاییدن، (=مُدَاوَم بودن، فرهنگ پهلوی) ۲-

شورِشِ زمانه، دِگَر گشتِ زمانه ۳- چَرخ زدن

مُدَاوِم: ۱- دیر زمان (فرهنگ پهلوی)، پایسته

(برهان) ۲- پَا بَر جَا ۳- دُنْباله دار

مُدَاوَمَة: مُدَاوَمَت در فارسی ۱- پَتاییدن

(فرهنگ پهلوی)، بَرزیدن (برهان)

۲- پِی گیری، دُنْباله دادن ۳- پایداری،

پَا بَر جایی

مُدَاوِی: دَرمانگر

مُدَاهَنْتَة: مُدَاهَنْتَه و مُدَاهَنْت در فارسی

۱- دروغساز ۲- چَر بَر بانی، لایِه (برهان)، دُم

لایِه، نَکَنم دُم لایِه بَر دَر کس- پیش تو کُنم، اگر

کنم بَس (خاقانی، تحفة العراقین) ۳- دُورویی

۴- سُسْتی کردن (غیاث اللغات)

مَدَاهِین: کُلِ آفتاب چَرخ (لاروس)

مَدَائِغ: مَدَائِغ در فارسی: تِک: مَدِیْحَة،

ستایش ها (غیاث اللغات)، سُون ها

مَدَائِش: مَدَائِش در فارسی: تِک: مَدِیْنَة

۱- شَهْرها، هفت شهر بوده اند پیرامون بابل،  
آبادان، اکنون همه ویرانند ۲- تَخْتَگاه نوشروان  
(غیاث اللغات)، تیسفون، از آن جا بیامد سوی  
تیسفون (فردوسی)

مُدَّاین: ۱- وام دهنده ۲- وام خواهنده  
(آندراج)

مُدَّائِنَة: ۱- خرید و فروش به وام، وامکاری  
۲- وام دادن ۳- وام خواستن

مُدَّائِنی: تیسفونی

مُدَّیج: خانه نشین، پای بند به خانه

مُدَّیر: ۱- پُشت دهنده ۲- سپس رَوَنده ۳- بخت  
برگشته ۴- پُشت ریش: سَور (آندراج)  
۵- نافَرمان

مُدَّیر: ۱- راغَنِیَشار (فرهنگ پهلوی)، کاردان  
(بهرز) ۲- آندیشه مَنبذ ۳- پیشکار ۴- چاره یاب  
مُدَّیر: ۱- برده ی آزاد شونده ۲- چاره یافته  
۳- پُرورده

مُدَّیر: ۱- پُشت داده ۲- بخت برگشته (معین)  
۳- دِلدُوس، چَمَری دِل مانند که در بازوبستن  
زنجر یا بند به کار می رَوَد

مُدَّیرات: (تک: مُدَّیرَة)، کاردانان، چاره یابان،  
رَوان های سپهری و زمینی، دَرَفَرزان روشن  
گشت

مُدَّیراتِ سَفلیّه: رَوان های سُخنگوی زمینی

مُدَّیراتِ عُلویّه: ۱- رَوان های سُخنگوی  
سپهری ۲- خِرَد های یله، دَرَفَرزان  
مُدَّیری: دَر تازی نیامده، بدبختی، بخت  
برگشتگی

مُدَّیری: دَر تازی نیامده، چاره اندیشی،  
چاره گری، راهنمایی

مُدَّیرین: (تک: مُدَّیر)، کاردانان، چاره یابان،  
چاره دانان

مُدَّیور: ۱- بخت برگشته ۲- زخمی، خسته  
۳- توانگر

مُدَّیوش: ۱- مَلَخ زده ۲- آخالدان  
مُدَّیوغ: پیراسته، پیراسته شده (آندراج)  
مُدَّیول: ۱- نواله ی بزرگ ۲- پیراسته شده

مُدَّیی: مَلَخَناک (آندراج)

مُدَّیی: ۱- پوشیده ۲- پنهان کننده  
مُدَّیرست: رَوالِهرست، نوحوا

مُدَّیرستی: رَوالِهرستی، نوحواهی  
مُدَّت: بنگرید به مُدَّة

مُدَّتِ طُولانی: دیرنده (برهان)، دیر باز  
مُدَّتِ عُمَر: درازی زندگی

مُدَّتِ مدید: مُدَّتِ طُولانی، بنگرید به مدت  
طولانی

مُدَّتیر: ۱- آشیانه ساز: مُرغ ۲- جامه پوشیده  
۳- از نام های پیامبر اسلام

- مُدْجَل: ۱- زَر آندوئنده ۲- لا پوشان  
 مُدْجَن: ۱- تَب بُریدنی ۲- مانیدگار  
 ۳- روزآبری ۴- باران دُمِریز  
 مُدْجِی: شبِ تاریک (آندراج)  
 مَدَح: سَوَن (برهان)، آفرین (فرهنگ پهلوی)  
 مِدَحَت: بنگرید به مِدَح  
 مِدَحَت سَرای: سَوَنسَرای، آفرینسَرای  
 مِدَحَت سَرایی: سَوَنسَرایی، آفرینسَرایی  
 مَدَح خوان: سَوَنخوان، آفرینخوان  
 مَدَح گر: سَوَنگر، آفرینگر  
 مَدَح گُستَر: سَوَنگُستَر  
 مَدَح گُفتَن: ۱- آفرینیدن (فرهنگ پهلوی)،  
 سَوَن گُفتَن  
 مَدَحُور: رانده، دُور کرده  
 مِدَحَة: مِدَحَت در فارسی: سَوَن، آفرین  
 مُدَحَر: آندوخته، پَس آنداز  
 مُدَحَر شُدَن: آندوخته شُدَن  
 مُدَحَص: دُختر پیه ناک (آندراج)  
 مَدْخَل: ۱- ویتار، آمَدنگاه، دَرَوَن شو (لاروس)  
 ۲- دَرآمد  
 مُدْخَل: ۱- جای دَرآمد ۲- دَرآمده، ویتارده  
 ۳- ناکس ۴- پسر خوانده (آندراج)  
 مُدْخِل: ۱- زُفت ۲- دَرآورنده  
 مِدْخَل: باز کُن  
 مَدْخَل زَدَن: بِر آورد کردن، دید زَدَن  
 مُدْخَن: دَر دناک (آندراج)  
 مِدْخَنَة: مِدْخَنه در فارسی ۱- بویسوز  
 (آندراج) ۲- آتشدان (لاروس)  
 مَدْخَنَة: دُود کِش (لاروس)  
 مَدْخُول: ۱- دَر ویده ۲- تَبه مَغز ۳- لا غِر  
 مَدْخُولات: (تک: مَدْخُولَة)، مَر دیدگان، شُوی  
 دیدگان، دَر ویدگان، زَنان لا غِر، زَنان تَبه مَغز  
 مَدْخُولَة، مَدْخُوله در فارسی، مَوْنَت مَدْخُول:  
 ۱- مَر دیده، شُوی دیده ۲- دَر ویده ۳- زَن لا غِر  
 ۴- زَن تَبه مَغز ۵- مُخ میان پُوسیده، خُر مابُن  
 میان پُوسیده  
 مَدَد: ۱- یاریگری ۲- یَاوَر (آندراج) ۳- سِپاه،  
 لَشکر (لاروس)  
 مَدَد بَخْشیدن: یاری بخشیدن  
 مَدَد دَا دَن: یاری دَا دَن  
 مَدَد رَس: یار رَس  
 مَدَد رَسیدن: ۱- یاری رسیدن ۲- نیروی  
 پُشتیبان رسیدن  
 مَدَد کار: پایداره (برهان)، یار رَس، یار مَند  
 (برهان)، یار، یَاوَر، یاریگر  
 مَدَد کار اجتماعی: در انگلیسی Social-  
 worker گر و هیار، پیشگر  
 مَدَد کاری: یاری، یاریگری

- مَدَد کاری اجتماعی: گروهباری، پیشگری  
 مَدَد کردن: یاری کردن  
 مَدَدگاه: یارگاه  
 مَدَد گرفتن: ۱- یاری گرفتن ۲- نیروی  
 پشتیبان گرفتن  
 مَدَد معاش: روزی یار  
 مَدَد یافتن: ۱- یاری یافتن ۲- نیروی پشتیبان  
 یافتن  
 مَدَر: ۱- کُلوخ ۲- گِل چسبان ۳- شهر، روستا  
 مَدِر: ۱- شاش انگیز ۲- دشتان انگیز  
 مَدراء: مؤنث اَمَدَر، کفتار (لاروس)  
 مَدِرا: ۱- ریزان، بازنده ۲- باران (آندراج)  
 مَدِراس: ۱- پُرخوان ۲- هِر پاتِستان (=مدرسه)  
 علوم دینی، فرهنگ پهلوی، پُهر (=مدرسه)  
 یهودان، آندراج  
 مَدِراَن: چَرک الوده (آندراج)  
 مَدْرَب: ۱- سَر دُو گَرم چشیده ۲- سَخْتی دیده  
 ۳- شیر-و- شَتِرام  
 مَدْرَب: شکِیبا، دَرچَنگ  
 مَدْرَج: ۱- راه، جای آمَد و رَفَت ۲- زَمَانِ رَفَت  
 ۳- نَوَارِ فُرود، در انگلیسی Airstrip ۴- نامه‌ی  
 درهم پیچیده  
 مَدْرَج: دَر نَوَر دیده، دَر نَوَشته (معین)  
 مَدْرَج: ۱- زینه بَند ۲- پَلَه دار ۳- دَر نَوَر دیدن  
 مَدْرَج ساختن: زینه بَندی (فرهنگستان)  
 مَدْرَس: آموزگاه، آموزشگاه  
 مَدْرَس: نامه‌ی آموزشی، ماتی‌کان  
 مَدْرَس: آموزنده  
 مَدْرَسات: (تک: مَدْرَسَة)، آموزندگان  
 مَدْرَسَة: مَدْرَسَة در فارسی: دبیرستان،  
 فَرهَنگِستان (فرهنگ پهلوی)، آموزگاه  
 (فرهنگستان)  
 مَدْرَسَة: مَدْرَسَة در فارسی، مؤنث مَدْرَس:  
 آموزنده  
 مَدْرَسَة دولتی: آموزگاه دیوانی  
 مَدْرَسَة علوم دینی: هِر پاتِستان، ایر پاتِستان  
 (فرهنگ پهلوی)، دِنِستان  
 مَدْرَسَة مَلّی: آموزگاه زانیچی  
 مَدْرَسَة یهودان: پُهر (برهان، آندراج)  
 مَدْرَسین: (تک: مَدْرَس)، آموزندگان  
 مَدْرَع: ۱- زَرِه پُوشاننده ۲- پیراهن پُوشاننده:  
 زَن (آندراج)  
 مَدْرَع: مورچه خوار آمریکایی (لاروس)، در  
 انگلیسی: Armadillo  
 مَدْرَك: ۱- دَر پانده ۲- رسنده  
 مَدْرَك: اَنَدَر یافته، مَدْرَك آن است که مَر اورا  
 اَنَدَر یابند (ناصر خسرو، جامع الحکمتین)  
 مَدْرَك: ۱- سَهَس (=حِس) ۲- سَهَشگاه

- (= زمانِ ادراك) ۳- تَزِدْ (= سَنَد)، گواهینامه  
 مُدْرَكَات: (تك: مُدْرَكَة)، اَندِرِیافتِگان،  
 دانِش‌ها (غیاث‌اللغات)  
 مُدْرَكِ بِالذَّات: اَندِرِیافته به زاد، اَندِرِیافته به  
 خود، خِرَدِیافت، زیانزِدِ فَرزانی  
 مُدْرَكِ بِالْعَرَض: اَندِرِیافته به تاوَر، اَندِرِیافته به  
 فِتاد، خِرَدِیافت: زیانزِدِ فَرزانی  
 مُدْرَكِ تَحْصِیْلِ: گواهینامه‌ی آموزشی  
 مُدْرَكِ جَعْلِي: تَزِدْ ساختگی، گواهینامه‌ی  
 ساختگی  
 مُدِرِن: Moderne فرانسوی، ۱- نو ۲- رَوال،  
 پَسَنَد ۳- کُنُونی (سعید نفیسی)  
 مُدِرِنِیزاسِیون: Modernisation فرانسوی،  
 کُنُونِش، نُوسازی، نُوبِرْدازی  
 مُدِرِنِیزه: Moderniser فرانسوی، کُنُونانْدن،  
 نوکَرْدن، جَوان کَرْدن (سعید نفیسی)  
 مُدِرِنِیست: Moderniste فرانسوی، کُنُونگَر،  
 نوخواه، نوگرای  
 مُدِرِنِیسم: Modernisme فرانسوی،  
 کُنُونگَری، نوگرای، نوجویی  
 مَدْرُوس: ۱- دیوانه ۲- کُهنه، جامه‌ی کُهنه شده  
 ۳- ناپدید شده ۴- وَرافْتاده، بَرافْتاده  
 مَدْرُوس شُدن: مَدْرُوس گشتن: ۱- وَرافْتادَن، بَر  
 افْتادَن ۲- کُهنه شُدن ۳- ناپدید شُدن ۴- دیوانه  
 شُدن  
 مَدْرُوس کَرْدن: مَدْرُوس گَرْدانْدَن: ۱-  
 وَرانْداختَن ۲- کُهنه کَرْدن، فَرَسودَن ۳- ناپدید  
 کَرْدن  
 مَدْرُوس مانْدَن: ۱- دُور مانْدَن ۲- وَرافْتادَن  
 مُدِرَّة: مُدِرَة در فارسی، مَوْنث مُدِر: شاش انگیز،  
 دَشْتان انگیز  
 مَدِرِی: روستایی، ده نشین  
 مُدِرِی: ۱- شاخ: دَر جانوران ۲- تَخْت، اورنگ  
 ۳- بَواشه، اِبرزاری برای باد دادنِ چاش  
 ۴- سَرخاره، اِبرزاری برای راست کَرْدن موی  
 سَر ۵- شانه، کِه بَر موی کَشند ۶- سیخ  
 مُدَساز: رَوالگَر، نوَدَساز  
 مُدِست: Modest انگلیسی، آژرمین، ۲- سَر به  
 زیر، اُفتاده، فَرُوتَن ۳- کَم، اَنْدَك  
 مُدِستِی: Modesty انگلیسی، ۱- آژرم  
 ۲- فروتنی، خودشِکَنی  
 مُدْظِلَّة: گُستَرده باد سایه‌ی او  
 مَدْعُو: مِهمان، فَرَاخوانده، ماهمان (فرهنگ  
 پهلوی)  
 مَدْعُوین: (تك: مَدْعُو)، فَرَاخواندگان،  
 مِهمانان، ماهمانان  
 مُدْعِی: مُدْعَا در فارسی: ۱- خواسته  
 ۲- دَرخواست، خواهش





مَدْفُون کردن مُرده: نَسَانِیکانی  
(فرهنگ پهلوی)

مَدْفُونَة: مَدْفُونَه در فارسی، مَوْت مَدْفُون:

بَنگَرِید به مَدْفُون

مَدَق: مُشْتَه (برهان)، کوبه

مَدَق: ۱- باریکیده، باریک شده ۲- مُشْتَه

(برهان)، کوبه

مَدَق: مُدَق: دَسْتَه هَاوَن (لاروس)

مُدَقِع: ۱- نیکوگوینده ۲- باریک گرداننده

۳- باریک بین

مَدْقُوق: ۱- باریک کرده شده، باریک ۲- کوفته

شده ۳- لَا غِر (غیاث اللغات) ۴- بیمار باریک

مِدَقَّة: مِدَقَه در فارسی ۱- دَسْتَه هَاوَن ۲- مادگی

گیاه (لاروس) ۳- کُذَنگ، کُوتَنگ، چوبی که

بدان گازران جامه را کُوبند (برهان)

مُدْگَرْدی: بَنگَرِید به مُدُولاسیون، Modulation

مُدَل: راهنما، راهنمایی کننده

مُدِل: Modèle فرانسوی، اَلْکُو، نمونه

مُدَلِیس: جوفروش گندم نما، آک نهاننده، ماده

رند (گویش افغانی)، آسَمند (برهان)

مُدَلِص: تابان گرداننده

مُدَلَف: دُرُشت گوینده

مُدَلِل: پَرَوَهاننده، گواه آورنده

مُدَلِل: پَرَوَهانیده، گواه یافته، چیمیک (فرهنگ

پهلوی)

مَدْلُول: ۱- رَهْنَمونی شده ۲- رَسْتگار گردیده

۳- جَم (=مفهوم)

مُدَم: ۱- زِشت زای ۲- بَدکار، زِشتکار

مُدَمَج: ۱- تیرَمَنگیا (مَنگیا=قمار) ۲- پیکان

نانهاده ۳- رُوش هَموار ۴- گونه ای

دبیره نویسی

مُدَمَج: پِیچنده، دَرِپِچنده

مُدَمَج: فُرُورفته، ژرف فُرُورفته

مُدَمَج: ۱- فِرودآورنده ۲- سَرِبرگرداننده

مُدَمَحِل: غَلَتاننده (آندراج)

مُدَمَر: سِرَمند (=هلاک شده، فرهنگ پهلوی)

مُدَمَر: سِیجَدات (=هلاک کننده، فرهنگ

پهلوی)، سِرْگَر

مَدَمَع: ۱- أَشْک گاه، جای أَشْک (لاروس)

۲- کُنْج چَشَم (آندراج)

مُدَمَع: گول، نادان، فارسی گویان کُمان

کرده اند که دَمَاغ یا دَمَاک تازی است و مُدَمَع

پیوندی دارد با آن، شگفت آن که در بُرْهان قاطع

نیز برابر واژه ی گِرَانَسَر آمده است: «به معنی

مُتَكَبِّر و مُدَمَع باشد»، مولانا در مثنوی این واژه

را به درستی و برابر با گول یا نادان به کار برده

است: رَغَمِ اَنفَمِ گِردِم اوهر دو گوش- کای

مُدَمَع چُونش می پوشی به پُوش

مِدوز: فرانسوی، Meduse چتر دریایی،  
اَرُوسِ دریا

مُدُول: از ریشه‌ی پارسی پهلوی، دوالدار  
مُدولاسیون: Modulation (= مُدگرَدی در  
فارسی)، لَرِش آواز (سعید نفیسی)، زیر و بم،  
آهنگ و رَیثی (وَرِش = تغییر، فرهنگ  
پهلوی) مَرغُول آوایی (مرغول = تحریر و نظم  
آوا)

مُدُون: نَبِکَنیده (از ریشه‌ی پهلوی)، گرد  
آوریده

مُدُونَة: مُدُونه در فارسی، مَوْنَت مُدُون، نَبِکَنیده،  
گِردآوریده

مُدَة: مُدَّت در فارسی: گاس، زیم،  
زَمان، (فرهنگ پهلوی)، گاه

مُدَة: مَدّه در فارسی: ۱- کُلاهه، اَبَرِکِش ۲- فرو  
بُرَدَن کِلک: دَر آمه (= دوات)

مُدِهش: ۱- شِگفت آور ۲- هازِیگر  
(هازی = حَیَرَت)

مُدِهشَة: مُدهشه در فارسی، مَوْنَت مُدهش،  
بَنگَرِید به مُدهش

مُدْهِن: ۱- رُوغندان (آندراج)

مُدْهِن: چَر بَزبان، چاپلوس

مُدْهِن: رُوغندان (لاروس)

مُدْهِن: ۱- چَر بیدار ۲- چَرِب کُننده

مُدْهَغ: نَرَم کننده‌ی اشکنه: به چَرِب (آندراج  
از منتهی الارب)

مِدْمَك: نُغروج (برهان)، چوبی باشد که بدان  
خاز (= خمیر) را پهن کنند

مُدْمِل: ریم زُدا: پاک کننده‌ی ریم از زخم  
مَدْمُغ: ۱- سَر شِکسته (آندراج) ۲- مَغز تکان  
خورده، گول

مُدْمِن: پیوسته کار  
مِدْمَة: شَن کِش (لاروس)، مَنداوی، گَوَنج

(گویش افغانی)، تخته‌ی دندان‌داری که با آن  
زمین را هموار می‌کنند

مُدْن: (تک: مَدینة)، شهرها  
مِدْ نَظَر: بِر اَبَر چَشم

مَدْنِی: مَدَنی در فارسی: شَهری  
مَدْنِیَة: مَدَنیّه در فارسی، مَوْنَت مَدْنِی:

۱- شَهرنشین، شَهرگرایی، ۲- شَهری  
مُدْوَر: گِرت (فرهنگ پهلوی)، گِرد (برهان)

مُدْوَر صَغِير: گِردِ كوچَك، گونه‌ای  
دبیره نویسی دَر تازی

مُدْوَر كَبِير: گِرد بزرگ، گونه‌ای دبیره نویسی  
که چامه‌ها و بازگفته‌ها و دَسَت‌ها را با آن

می نوشته‌اند و بدان «ریاسی» نیز می‌گفته‌اند  
(معین از ترجمه‌ی الفهرست)

مُدْوَری: در تازی نیامده، گردی، گردگوئی

مِدْهَن: روغنمال: ابزار روغن مالی

مُدْهَن: چَرَب، چَرَب شده

مُدْهَن کردن: چَرَب کردن

مَدْهوش: سِتَر، سِتَرَت، (فرهنگ پهلوی)،

شیب و تیب (صحاح الفرس)، شیب تو با فرازو

فَر از تو یا نشیب - فرزند آدمی به تو آندَر به شیب

و تیب (رودکی) - تیب (برهان)، بیهوش، شَمیده

(صحاح الفرس)، شَمند (لغت فرس)، پیشت

بَشَمند و بی روان گردند، شیران عَرین، چو شیر

شادروان (منجیک) (عَرین = بیشه، نِزار)،

سَرگشته، سرگردان

مَدْهوش افتادن: شَمیدن، سِتَرَدَن، تِیبیدن

مَدْهوشانه: سِتَرْتِیها (فرهنگ پهلوی)،

شَمندانه

مَدْهوش دَر اُفتادن: شَمیدن، سِتَرَدَن، تِیبیدن

مَدْهوش شدن: سِتَرَدَن (فرهنگ پهلوی)

شَمیدن، تِیبیدن

مَدْهوش گردیدن: مَدْهوش ماندن = مَدْهوش

شدن، بنگرید به مَدْهوش شدن

مَدْهوشْتِه: مَدْهوشه در فارسی، مَوْت مَدْهوش،

بنگرید به مَدْهوش

مَدْهون: ۱- چَرَب شده، روغن مالیده ۲- پُوست

پیراسته

مَدْهون کردن: ۱ - چَرَب کردن ۲ - پوست

پیراستن

مَدْهون کرده: ۱- چَرَب شده، روغن مالیده

۲- پوست پیراسته

مِدیاتور: Médiateur فرانسوی، میانجی،

میانگیر (سعید نفیسی)

مِدیاسیون: Médiation فرانسوی،

میانجیگری، میانگیری (سعید نفیسی)

مِدیان: Médian فرانسوی ۱- میانی (سعید

نفیسی)، میانه (فرهنگستان)، ۲- نیم آرز

(= منصف) ارزشی، فرهنگ جامعه شناسی)

مِدیان: ۱- وام دهنده ۲- وام گیرنده

مِدیْتِشِن: Meditation انگلیسی، خود

آندیشگی

مَدیح: سَوَن (برهان)، آفرین

مَدیح خوان: سَوَنخوان، آفرینخوان

مَدیحَه: مَدیحه در فارسی، سَوَن، آفرین

مَدیحه سَرای: سَوَنسَرای، آفرینسَرای

مَدیحه سَرایی: سَوَنسَرایی، آفرینسَرایی

مَدید: ۱- کشیده، کشیده شده ۲- دراز

مَدیر: گِل آندود (لاروس)

مَدیر: فَرمانپات، راینیتار (فرهنگ پهلوی)،

گرداننده، سالار، فَرنشین، راستار (ذبیح

بهرن)

مَدیرِ عامِل: وَرزیتار (ازریشه پهلوی)

مُدیر کُل: کارفرمان (فرهنگ پهلوی)،

فرسالار

مُدیرة: مدیره در فارسی، مؤنث مدیر: راینیتار،

سالار، راستار

مُدیری: در تازی نیامده، سالاری

مُدیریت: در تازی نیامده، راینیتاری

(فرهنگ پهلوی)، سالاری

مُدیست: Modiste فرانسوی، نو‌درگر

مَدیکال سوسیالاجی: Medical Sociology

، انگلیسی (= جامعه‌شناسی پزشکی، فرهنگ

جامعه‌شناسی)، چَپیره شناسی پزشکی

مَدیکالیزیشن: Medicalization ، انگلیسی

(= طبابت مداری، فرهنگ جامعه‌شناسی)،

پزشک‌کنگی، پزشک‌مداری

مَدیُکَر: Médiocre فرانسوی، میانه، میانه‌جو

مَدینة، مَدینه در فارسی: مَدینک در پهلوی، شَتر،

شَهر، کَنت (فرهنگ پهلوی)، نِه

مَدینة فاضله: شَهر زیبا و نیک (محمود هومن)

مَدیوم: Médium فرانسوی، ۱- میانجی

۲- جان‌وِیتار، جان ویتار: میانجی میان زندگان و

مردگان ۳- میانه‌ی زیر و بم، دَرخِیا

مَدیُون، پَدِه‌کار (فرهنگستان)، نیشک (برهان)

مَدیُونة، مَدیونه، مؤنث مَدیون، پَدِه‌کار، نیشک

مَدیُونین: (تک: مَدیون) پَدِه‌کاران، نیشکان

مَذ: آزان هنگام، آزان گاه (لاروس)

مُذاب: گُذازه، گُداختِه، بَخسیده

مُذابَة: مُذابه در فارسی، مؤنث مُذاب: گُذازه،

بَخسیده

مُذابح: (تک: مَذبَح)، کُشتارگاه‌ها، کُرپانگاهان

مَذاق: ۱- چِشش (ذبیح بهروز) ۲- چشایی

۳- مزه

مُذاکرات: گفت وگوها، خَوِسیگان

مُذاکَرَة: مُذاکره و مُذاکَرَت در فارسی:

گفت وگو، خَوِسیه (ذبیح بهروز)

مُذاکره کردن: کُفت وگو کردن، گَب زدن

مُذال: ۱- دامن دراز ۲- دامنه‌دار

مُذام: (تک: مَذْمَة)، نکوهش‌ها، نِکوهیدِه‌ها

مُذاهِب: ۱- رَوش‌ها ۲- دین‌ها

مَذبَح: ۱- کُشتارگاه ۲- کُرپانگاه

مُذَبَذب: ۱- دَه دِلِه (برهان) ۲- سَخَن چین، دو

بِه‌هَم رَن ۳- ناپایدار (لاروس)

مُذَبَذب: دودل شُدِه

مَذبوح: ۱- کُشتار (برهان) گلو بُریده ۲- دَست

و پازده

مَذبُوحانه: دَست و بازنان

مَذبُوحَة: مَذبُوحه در فارسی، مؤنث مَذبوح،

بنگرید به مَذبُوح

مَذخَر: عُکَل، جای انداختن، پَس اندازگاه

مَذَر: گندیده، بَیَاه (لاروس)

مَذَرَة: ۱- دوشاخه ۲- چنگال: ابزار خوردن

۳- شانه، که بر موی کشند

مِذَرَب: رَبان (لاروس)

مِذَرَة: ۱- تَخم پاش، بَرزافشان ۲- بوی آفشان

مِذَرِی: ۱- سِکُو، چارشاخ (برهان): ابزاری

است برای جُدا کردن کاه از گندم ۲- دوشاخه

۳- چنگال ۴- شانه (لاروس)

مِذَعان: رام، فرمانبردار

مَذَق: شیر آبکی

مَذِق: تَنگِیدَل

مِذکار: تَرَزای، پَسَرَزای

مُذَکَر: ۱- تَرینه ۲- مَرَد ۳- تیز و آبداده: تیغ

۴- ترس آور

مُذَکِر: ۱- اَنَدَرزگوی ۲- به یادآورنده،

هُشداردهنده

مُذَکِرِی: در تازی نیامده، اَنَدَرزگوی

(اَنَدَرزگوی = واعظ، زیرا که وعظ در تازی

برابر است با پَند و اَنَدَرَن)

مَذَکُور: ۱- کُفته شده، کُفته ۲- دریاد، به یاد

سِپَرده، ۳- نامبرده (بهرز)

مَذَکُورات: (تک: مَذکُورَة)، کُفته ها، به یاد

سِپَرده ها، نام بُرده ها، نام بُرِ دگان

مَذکُور شُدَن: ۱- کُفته شُدَن ۲- بَر سَر زبان ها

اُفتادَن، سَر شناس شُدَن، نامبردار شُدَن

مَذکُورَة: مَذکُوره در فارسی، مَوْنَت مَذکُور،

بنگرید به مَذکُور

مَذکُورین: (تک: مَذکُور)، گفته ها، دریادها،

نامبردگان

مُذِل: پایمال کننده، خوار کننده

مُذِلَة: مُذِلَة در فارسی، مَوْنَت مُذِل، بنگرید به

مُذِل

مُذِلَة: مَذَلَّت در فارسی: خواری، پستی

مَذَمَة: مَذَمَّت در فارسی: نِکوهش (برهان)

بَدگویی

مَذَمَّت گُننده: نکوهنده

مَذمُوم: فَرخِج (صحاح الفرس)، يک رِمه

ناحفاظ و نایبنا، در عبارت فَرخِج و نازیبنا

(سنائی)، نِکوهیده، زشت، بَد

مَذمُومَة: مَذمُومه، مَوْنَت مَذمُوم، بنگرید به

مَذمُوم

مُذَنِب: گُناهکار

مُذَنَّب: از ریشه ی پارسی، ۱- دُمدار، دُنباله دار

۲- ستاره ی دنباله دار

مَذوق: چشیده، چشیده شده

مَذهَب: ۱- دین، کیش (فرهنگ پهلوی)

۲- رَوش ۳- دَیستانِ قَرزانی

مُذَهَب: تِلاکاری شده، زَرومال، (برهان)،

زَرَانْدُود

مَذْهَبِ سُسْت: تَبَسْت (برهان)

مَذَبِي: ۱- آبِ مَرْد، شوس، سُسر ۲- راهِ آب، راه

آبِ تالابه

مَذَبِيل: ۱- دامَندار ۲- دامَنه‌دار ۳- پیوستدار،

سَفَرَنگدار، کِناره‌دار

مَذَبِيل: ۱- پُوشنده‌ی دامن ۲- سَفَرَنگنویس

مَذَبِيل كَرْدَن: ۱- دامَندار كَرْدَن ۲- كِناره‌نوشتن

مَر: تَلخ

مَر: پارسی تازی گشته، مَرَك (فرهنگ پهلوی)،

بار، كَرَت

مَر: بازگُذشتن، دوباره کاری

مَر: پارسی تازی گشته؟، میر، درختِ میر، درختِ

مُور، از گیاهان

مِرَاء: مراد فارسی: ستیزه

مِرَاءَة: مِرَأَت در فارسی: ۱- وارونه نشان دادن

۲- دورویی، دورنگی

مِرَائِي: دُور، داغوله‌باز (گویش گیلکی)

مُرَابِیح: بَهره‌گیر، بَهره‌ستان، سودخوار،

بَهره‌کار (فرهنگستان)

مُرَابِیحات: (تک: مُرَابَحَة)، بَهره‌کاری‌ها

مُرَابَحَة: مُرَابِیحه در فارسی،

بَهره‌کاری (فرهنگستان)

مُرَابِیحین: (تک: مُرَابِیح) سُودخواران،

بَهره‌کاران

مُرَابِیض: (تک: مَرِیض)، آغِل‌ها، آغال‌ها،

کُنام‌ها

مُرَابِیط: (تک: مَرِیط)، آغِل‌ها، آغال‌ها

مُرَابِیط: ۱- پیونَدار ۲- مَرزدار ۳- رَوَاگَنده‌ی

دین، پاسدارِ دین

مُرَابِیطات: (تک: مُرَابِطَة)، پیونَدها،

مَرزدارِی‌ها، پاسدارِی‌ها

مُرَابِطَة: مُرَابِطه در فارسی ۱- پیوندداری

۲- مَرزدارِی ۳- پاسدارِی، نِگَهبانی

مُرَابِطین: (تک: مُرَابِیط)، پیونداران، مَرزداران،

پاسدارانِ دین

مُرَابِیع: (تک: مَرَبَع)، ۱- جای‌ها، جایبَاش‌ها

۲- خانه‌های بهاری (دَریکی از واژه نامه‌ها،

این واژه را برابر با باران‌های بهاری

دانسته‌اند)

مُرَابَعَة: مُرَابَعه در فارسی ۱- بهارمُزد كَرْدَن

(معین) ۲- باربُردار ساختن: دودستی، زَبَسه

ساختن با دَست‌ها

مُرَابِیع: به گونه‌ی رَمَن، باران‌های بهاری،

بارش‌های آغازِ بهار

مِرَأَت: بَنگَرِید به مِرَأَة

مِرَأَت: بَنگَرِید به مِرَأَة

مِرَأَت: (تک: مَرَة)، از ریشه‌ی پارسی، مَرَك‌ها،

کَرْت ها، بارها

مَرَاتِب: (تک: مَرْتَبَة)، پَاغْک ها، پایگاه ها،

شِبِل ها، شِبِلْت ها، پایه ها، بارها، کَرْت ها

مَرَاتِع: (تک: مَرْتَع)، واسْترها، گاویْت ها،

چراگاه ها

مَرَائِي: (تک: مَرْتَبَة)، سوکْ گُفت ها، مویه

سَرایی ها

مَرَاِجِع: (تک: مَرْجِع)، بازگشتگاه ها،

خاستگاه ها، بَرگِرْفْتگاهان، مَوْلگاهان

مُرَاجِع: بازگردنده

مُرَاجَعَات: (تک: مُرَاجَعَة)، بازگشت ها،

سَرزَدن ها

مُرَاجَعَت: بنگرید به مُرَاجَعَة

مَرَاِجِعِ تَقْلید: خاستگاهانِ کیش

مُرَاجَعَت کَرْدن: بازگشتن

مَرَاِجِعِ قَانُونی: خاستگاهانِ داد

مُرَاجَعَة: مُرَاجِعِه و مُرَاجَعَت در فارسی:

۱- بازگشت ۲- سَرزَدن ۳- بازگردانیدن ۴- زن

را به خانه آوردن

مَرَاِجِل: (مَرَحَلَة)، سَرای ها، دَر افغانستان به

جای این که بگویند آژین شهر تا آن شهر هفت

منزل است، می گویند هفت سَرای است (ذبیح

بهر روز) سِتادها، گامه ها، اُوامان

مَرَاِجِل نشین: ۱- راهی (= مُسافر) ۲- گردنده،

ستاره ی گردنده

مَرَاِجِل نشینان: ۱- راهیان ۲- هفت گردنده، در

باور باستانیان: خور، ماه، تیر، ناهید، بهرام،

کیوان و برجیس یا اورمزد که گرد زمین

می گشته اند، هَر باسیان (برهان)

مَرَاِجِم: (تک: مَرَحْمَة)، نواخت ها، مِهَر بانی ها

(غیاث اللغات)

مُرَاد: ۱- آیفْت، کام (فرهنگ پهلوی)، کام و کَر

(صحاح الفرس)، کَر (برهان)، کاربی عِلْم، کام

و کَر نَدَهْد- تُخْمِ بِي مَغْز بارو بَر نَدَهْد (سنائی)،

وایا، وایست (برهان)، کامِه (بهر روز) ۲- نیاز

خواست، آرزو ۳- آماج ۴- پیر، دَسْتگیر: دَر

سوفیگری، راهبر

مُرَاد: گردن (لاروس)

مُرَادَات: (تک: مُرَادَة)، آرزوها، خواست ها

مُرَاد بَخْش: کامبَخش

مُرَاد بَخْشی: کامبَخشی

مُرَاد طلبیدن: نیاز خواستن

مُرَادِف: ۱- هَمْچَم ۲- تَرک نشین، پُشت نشین

۳- سِپَس آی

مُرَاد فَات: (تک: مُرَاد فَه)

مُرَاد فَه: مُرَادِفِه و مُرَاد فَت در فارسی

۱- تَرک نشینی (تَرک، پارسی است و افزوده بر

خود که بَر سرنهند بَرآبَر است با بَخشی یا بَری



از چیزی، چون بخشی از زین یا پالان)،  
 پشت نشینی ۲- هم‌ردگی ۳- دنبال‌روی،  
 سپس‌روی  
 مُرادنما: مُرادنمای، آماج‌نمای، دلخواه‌نمای  
 مُراد یافتن: نَمَشیدن (برهان)  
 مِرار: (تک: مَرَّة)، از ریشه‌ی پارسی ۱- مَرَك‌ها،  
 کَرَت‌ها، بارها ۲- کشیده شدن (آندراج)  
 مَرار: مَرار (معین این واژه را تازی دانسته،  
 برهان آن را هم آوای هزار آورده و پارسی دانسته)  
 گونه‌ای بادآورد، از گیاهان  
 مُرار: خَسَك، شاه بَلوتِ آبی (لاروس)، از  
 گیاهان (این واژه را معین به گونه‌ی مُرار نیز  
 آورده و بر آن است که برگرفته از Morrera  
 لاتینی است و برابر است با گونه‌ای از شنگ)  
 مِرار: رِسمان (لاروس)  
 مَرارَة: مَراره و مَرارت در فارسی، ۱- زهره‌گاه،  
 ویشگاه (= کیسه صفراء)، زهره ۲- تلخی  
 ۳- تلخکامی  
 مَرارَة الصَّحاری: تلخه‌ی دشت، کَبِست، از  
 گیاهان  
 مَرار: اندازه (لاروس)  
 مَرازان: دُوپستان (لاروس)  
 مَرارِبَة: مَرارِبَه در فارسی- از ریشه‌ی پارسی  
 مَرزبانان

مَرارِب: (تک: مِرزاب)، از ریشه‌ی پارسی،  
 مِرزابها، بنگرید به مِرزاب  
 مَراس: از ریشه‌ی پارسی؟ ۱- مَرُوسیدن،  
 مَرُوسش (= مَمارَسَة) ۲- سختی ۳- نیرو  
 مَراسِل: ۱- نامه‌نگار (لاروس) ۲- گُزارشگر  
 ۳- میانسال: زَن ۴- هلیده، جُداگشته: زَن  
 ۵- نامه فرست  
 مَراسِلات: (تک: مَراسِلَة)، نامه‌نویسی‌ها،  
 نامه‌ها، گُسیله‌ها  
 مَراسِلَة: مَراسِلَه و مَراسِلَت در فارسی،  
 ۱- نامه‌نویسی ۲- نامه (فرهنگستان)، گُسیله،  
 از گُسیلیدن (بهرن)  
 مَراسِم: (تک: مَرسوم) نِهَادك‌ها رَسَتَك‌ها،  
 آیین‌ها  
 مَراسِم مَذهَبی: یَزَش، یَشَت (فرهنگ‌پهلوی)  
 مَراشِد: به گونه‌ی رَمَن، راه‌های راست  
 مَراشِد: از ساخته‌های فارسی‌گویان،  
 راهنمایان (راهنما = مَرشِد)  
 مَراشَة: ۱- سفیدکاری ۲- مُزدِ سفیدکار  
 (لاروس)  
 مَراصِد: (تک: مَرَصَد) زیگ‌گاه‌ها، نَخیزگاه‌ها  
 (= کَمین‌گاه‌ها)  
 مُراضَعَة: مُراضَعَت، و مُراضِع در فارسی:  
 شیردازن

مُراعَاة: مُراعات در فارسی: ۱- همچرایی:

ستوران، باهم چریدن ۲- پُرگیاهی

۳- چشمداشت، نِگِرش، چشَم داشتن ۴-

بَخشودن ۵- مهر بانی ۶- نمیدن (= توجِه کردن)

۷- تیمار ۸- زیداری (= طرفداری) ۹- نواخت

مهر بانی، نوازش، مهر (ذبیح بهرون)

مُراعَاة النّظیر: همَنِگَری، هُنَرِ همَگَری

مَراعِی: (تک: مَراعِی)، ۱- چراگاه ها

۲- واسِتر باژها (واسِتر = مَرع = ۳- دام باژها

مَراعِی: نمیدنده، تیماردار، دَرِنِگَرندِه

مَراع: غَلتگاهِ سُتور

مَراعِب: آژها (لاروس)

مُراعِم: ۱- گَرِزگاه ۲- دَر، کَلات ۳- آشفته،

پَرِشان، سَراسیمه (لاروس)

مَراعَة: ماچِه خَر، مادِه خَر (لاروس)، در فارسی

واژه ی مَراعِه از مَراع که غلتگاه ستور است

بر گرفته شده و برابر با غَلت زَدَنِ سُتورانه به کار

رفته است.

مَراعِه زَن: در این سروده ی سنائی: تا به زیر

زَمَانه ی کُهن است، نَفَس دَرآرزو، مَراعِه زَن

است - غَلتَنده

مَراعِه کَرَدَن: بی خاك مَراعِه کَرَدَن: غَلتِیدَن،

بَهانِه جُوبی

مُراعَدَة: مُراعِدَة و مُراعَدَت در فارسی: دَسِتیاری،

یارِیگری

مُراعِ: ۱- دادِستان (لاروس) ۲- دادگوی، (=

وکیل دادگستری، فرهنگ پهلوی)، دادگزار

مُراعَات: (تک: مُراعَة) دادخواهی ها، سِتیَزها،

کِشِمِکش ها

مُراعَة: مُراعِه و مُراعِیت در فارسی:

دادخواهی، سِتیَز، کِشِمِکش (ذبیح بهرون)

مُراعِه کَرَدَن: دَسِت به گَرِبان شُدَن، به هَم دَر

افتادَن

مَراعِی: (تک: مَراعِی)، آرنج ها، وارَن ها

مَراعِی: (تک: مَراعِی)، سودِبخش ها، آسا اَبزار

(= وسائل آسایش)

مُراعِی: ۱- هَمراه ۲- جُفت بَند، دَرنوگری

(= بدیع)

مُراعَات: (تک: مُراعَة)، هَمراهی ها،

هَمگامی ها، سازگاری ها

مَراعِی البَلاد: دَرآمد های شَهری (لاروس)

مُراعَقَة: مُراعِقه و مُراعِقت در فارسی:

۱- هَمراهی، هَمگامی، دوستی، ۲- سازگاری

مَراعِی: ۱- بُرون لایه، برون لایه ی کُمنِیام

(کُمنِیام = پَرده ی صفاق) ۲- به کَلَه زَدَن:

گونه ای دیوانگی

مُراعِیَب: ۱- هُودار، زِناوَنَد (فرهنگ پهلوی)

۲- نِگَهبان ۳- اُمیدوار (ذبیح بهرون)

مُرَاقِبَات: (تک: مُرَاقِبَة)، هُوداری‌ها، پاسداشت‌ها  
 مُرَاقِبَة: مُرَاقِبَة و مُرَاقِبَت در فارسی ۱- هُوداری، زناوَندی، نیکاسداری (فرهنگ پهلوی)، نَگهبانی، پاسبانی ۲- پاسداشت، و رَخْجاو (کلیدری) ۳- دلپاسی: دَرسوفیگری  
 مُرَاقِبِین: (تک مُرَاقِب)، زناوَندان، هوداران، نَگهبانان، امیدواران  
 مُرَاقِد: (تک: مَرقد)، آرمگاه‌ها، مَرغَزَن‌ها  
 مُرَاقِی، مُرَاق: (تک: مَرقی، تک: مَرقاَة)، پَلْکَن‌ها، زینَه‌ها، پایه‌ها  
 مُرَاقِب: (تک: مَرکَب)، رَهواریان  
 مِرَا کَرْدَن: ۱- سَتیزیدن، دَرافتادَن ۲- بَرا بَری کَرْدَن  
 مَرَاکِز: (تک: مَرکَز) مَندوها، کُبان‌ها، میاَنک‌ها  
 مَرال: تُرکی، ۱- گاوِ کُوهی ۲- آهو  
 مَرام: ۱- کام، کَامِه (= مُراد) ۲- آرمان  
 مُراماَة: مُرامات در فارسی: تیراندازی  
 مُرآن: ۱- زُغال آخْتِه، از گیاهان (معین)  
 ۲- درخت زَبان گُنْجَشک (لاروس) ۳- نِزِه‌ی اُسْتوار  
 مُرآنَة، مُرآنِه در فارسی: زُغال آخْتِه، از گیاهان  
 مَرَاوِح: (تک: مِرَوَحَة)، بادبَرَن‌ها  
 مُراودات: (تک: مُراوَدَة)، خواستَن‌ها، دَرتازی،

رَفَت و آمَد‌ها، دَر فارسی، مَرْدْمُجُوشی‌ها  
 مُراوَدَة: مُراوَدِه و مُراوَدَت در فارسی:  
 ۱- خواستَن، دَرتازی ۲- رَفَت و آمَد، مَرْدُم‌مِیانی (گویش افغانی) مَرْدْمُجُوشی  
 مُراوَعَة، مُراوَعَت در فارسی: کُشتی گِرَفْتَن  
 مُراهق: ۱- رَسیده، بُرنا ۲- تَنگَنماز، کسی که دَر واپسین دَم نَماز بخواَند  
 مُراهم: (تک: مَرهَم)، بِرِزِه‌ها، بِرِزِگان  
 مُراهَنَة، مُراهِنِه و مُراهِنَت در فارسی:  
 ۱- گِر و کاری، گِر و گذاری ۲- گِر و بَندی  
 مُرایا: (تک: مِراَة)، آیینِه‌ها  
 مُرایا: (تک: مِراَة)، دیدگاه‌ها، چَشم‌اندازها  
 مُرائِی، مَرایِر در فارسی: (تک: مُرَة)، تَلخی‌ها، تَلخینِه‌ها، بَدی‌ها  
 مَرء: مَرَد  
 مِراَة، مِراَت در فارسی: آیینِه  
 مِراَة، مِراَت در فارسی: دیدگاه، چَشم‌انداز  
 مَرؤوس، مَرؤوس در فارسی: زیردست، کارمند  
 مَرؤوسین، مَرؤوسین در فارسی: (تک):  
 مَرؤوس)، زیردستان، کارمندان  
 مِراَة: مِراَه در فارسی: زَن  
 مَرْتَبِی: ۱- دِیدَنی ۲- پَدیدار، نمایان، نمودار (برهان)  
 مَرْتَبِی: دیدگاه، چَشم‌انداز

مَرْبِیُّ شَدَن: دیده شدن

مَرْبَع

مَرْبَاجَات: رَمَن بندی نادرست، پَرورده ها،

مَرْبُوب: ۱- پَرورده ۲- بَنده

ریچارها

مَرْبَای آلو: آلو پَرورده، به گواژ: بُغ کرده، بُغ،

مَرْبُوط: بَسْتِه، وَاَسْتِه

پارسی است

مَرْبُوع: ۱- تَبدار ۲- میانه بالا: مرد ۳- چارشانِه

(لاروس)

مَرْبَای دوشابی: ریچاله (برهان)

مَرْبِی: مَرْبَا در فارسی، هَمبَك، پَرورَتَك،

مَرْبَط: ۱- سَتورگاه ۲- تا، در شُمارش بیل

شَكْرِیزه (فرهنگ پهلوی)، پَتِه (گوش

مَرْبِض: ۱- آغال ۲- کُنام

گیلکی)، ریچار، ریچاله (صحاح الفرس)،

مَرْبَع: جایبش بهاری (دَر بَرخی ازواژه نامه ها

ریچال (برهان)، لیچار (گوش کاشمیری)،

این واژه را با باران بهاری برابر دانسته اند. در

پَرورده

تازی مَرابیع، که تَك ندارد برابر است با

مَرْبِی: اَرَمگان (برهان)، پَرورنده، فَرهَنجَنده

باران های آغاز بهار یا باران های بهاری)

(ذبیح بهرون)

مَرْبَع: بار بَردار، زَنبِه

مَرْبِیَات: تَك: مَرْبِیَّة هَمبَك ها، ریچارها

مَرْبَع: ۱- چارینه، چارگُوش، جاری (بهرون)

مَرْبِیَات: تَك: مَرْبِیَّة اَرَمگان ها، پَرورندگان

۲- چارتایی، دَر سَر واد ۳- چارزانو

مَرْبِیَّة: مَرْبِیَّة در فارسی، مَوْنَت مَرْبِی، هَمبَك،

مَرْبِعَات: تَك: مَرْبَعَة، چارینه ها، چارتایی ها

ریچار، پَرورده

مَرْبَع خانِه: چارگُنَجی

مَرْبِیَّة: مَرْبِیَّة در فارسی، مَوْنَت مَرْبِی، اَرَمگان،

مَرْبَع خانِه نور: چارگُنَجی شید، گواژ:

پَرورنده

خدایخانه

مَرْتَاب: دودله

مَرْبَع مُسْتَطِیل: دِراز چارینه، راستگوشه

مَرْتَاض: ۱- رام: کُرَه اَسب ۲- رام کُننده ۳-

(فرهنگستان)

تَباسِید (= ریاضت کِشنده، انجمن آرا بر گرفته

مَرْبَع نِشِسْتَن: چارزانو نِشِسْتَن

از وِستاتیر)، خودرام

مَرْبَع نِشِین: چارزانو نشسته

مَرْتاض گَرْدانْدَن: رام گرداندَن

مَرْبَعَة: مَرْبَعه در فارسی، مَوْنَت مَرْبَع، بَنگَرِید به

مُرتَب: ۱- پیراسته، پات رستك (فرهنگ پهلوی)، پیراسته ۲- راغیناك (= منظم، فرهنگ پهلوی)، به سامان ۳- پایه دار ۴- رستاد، جامِگی (= راتبه، مقرر ی)  
 مُرتَبَا: پیاپی، پشت هم، به سامان، وِناردیک (از ریشه ی پهلوی)  
 مُرتَبَت: بنگرید به مُرتَبه  
 مُرتَب داشتن: به سامان داشتن، آماده داشتن  
 مُرتَب ساختن: به سامان داشتن، سامان دادن  
 مُرتَب شدن: سامان یافتن  
 مُرتَب کردن: سامان دادن  
 مُرتَبَط: پتوست (فرهنگ پهلوی)، پیوسته  
 مُرتَبَطات: (تک: مُرتَبَطه)، پیوستگان  
 مُرتَبَطه: مُرتَبَطه در فارسی، مؤنث مُرتَبَط، پیوسته  
 مُرتَبَطین: (تک: مُرتَبَط)، پیوستگان  
 مُرتَبَه: مُرتَبه و مُرتَبَت در فارسی: ۱- باغک (فرهنگ پهلوی)، پایه ۲- ورج (= منزلت، برهان)، ای به ورج و کامرانی ثانی اسفندیار (بر گرفته از انجمن آرا)، شپِل، شپِلَت (برهان)، شپِلَت خود پست کردی، دولت هستیت را-  
 مَسْتی و پَسْتی به آید، مَسْتی و پَسْتی گزین (سنائی)  
 مُرتَبه دار: پایه دار، زینه دار

مُرتَبَع: باسپاد، کهنه گرای  
 مُرتَبَعانه: باسپادانه  
 مُرتَبَعین: (تک: مُرتَبَع)، باسپادان  
 مُرتَبَجَل: آمده، زود سُرد، زود گُفت  
 مُرتَد: دُوروند (فرهنگ پهلوی) برگشته (ذبیح بهروز)، دینگردان  
 مُرتَد شدن: از دین برگشتن، دینگردان شدن، دین گرداندن  
 مُرتَدَح: فراخی، گُستردگی (لاروس)  
 مُرتَدَع: ۱- در گِل افتاده (آندراج) پای در گِل  
 ۲- بازیستنده، از کاری (معین)  
 مُرتَدَع نگشتن: دَست نکشیدن  
 مُرتَدین: (تک: مُرتَد)، دوروندان، دینگردانان  
 مُرتَرَق: روزی خوار، رستادگیر، رستادی  
 مُرتَرَق: ۱- مایه ی سود ۲- مایه ی روزی  
 مُرتَرَقه: مُرتَرَقه، مؤنث مُرتَرَق: روزی خوار، رستادی  
 مُرتَسَم: ۱- نگاشته، نگارین ۲- زربافت، زردوخت ۳- رستاد، جامِگی  
 مُرتَسِم: زموده پذیر (زموده = نقش)  
 مُرتَسِم شدن: زمودپذیرفتن، زمود گرفتن  
 مُرتَش: برگرفته از مُرتَشی، بنگرید به مُرتَشی  
 مُرتَشی: پاره گیر، پاره ستان، بدگندگیر (پاره، بدگند = رشوه)

مُرْتَضَوِی: مُرْتَضَوِی در فارسی: وابسته به  
مُرْتَضی علی

مُرْتَضی: ۱- خُرسند ۲- پَسندیده ۳- از نام های  
نازی برای مردان

مَرْتَع: واستَر، گاویت، گاویوت (فرهنگ  
پهلوی)، چراگاه، تابسه (پرهان)

مُرْتَعِب: ترسیده، هراسیده  
مُرْتَعِش: لرزان (فرهنگستان)، فَرَوِتان (از  
ریشه ی پهلوی)

مُرْتَعِش شُدَن: فَرَوِیدن (فرهنگ پهلوی)  
مُرْتَعِش کَرْدَن: فَرَوِیدن (فرهنگ پهلوی)

مُرْتَفَع: ۱- برداشته شده (غیاث الفات) ۲- بر  
کَشیده، بَرآفرشته ۳- اَز میان بُرده، بَرانداخته  
۴- گِرانبها

مُرْتَفَع: ۱- بالا رَونده، اَبَرگرای ۲- بُلند  
۳- بُلندی

مُرْتَفِعات: (تک: مُرْتَفِعَة)، بُلندی ها، کُوه ها،  
تپه ها

مُرْتَفَع ساختن: ۱- بَرآفراشتن ۲- بُلند ساختن  
۳- بَرآنداختن، اَز میان بُردن

مُرْتَفَع شُدَن: ۱- بَرآفراشته شُدَن ۲- بُلند ساخته  
شُدَن ۳- اَز میان رَفتن

مُرْتَفَع کَرْدَن: بَنگَرِید به مُرْتَفَع ساختن  
مُرْتَفَع گِشتن: بَنگَرِید به مُرْتَفَع شُدَن

مُرْتَفِعَة: مُرْتَفِعَة در فارسی، مَوْنَت مُرْتَفَع، بُلندی  
مُرْتَفَق: ۱- پِشتی، بالِش (لاروس) ۲- سود  
بَخش

مُرْتَكِب: ۱- پِشمار (فرهنگ پهلوی)، آغاَزنده،  
۲- سَوار شَونده ۳- گُناه کُننده (غیاث اللغات)

مُرْتَكِب بودن: پِشمار بَوَدَن (فرهنگ پهلوی)  
مُرْتَكِبَة: مُرْتَكِبَة در فارسی، مَوْنَت مُرْتَكِب،  
بَنگَرِید به مُرْتَكِب

مُرْتَكِبِین: (تک: مُرْتَكِب)، پِشماران،  
سَوار شَوندگان، گُناه کُنندگان

مُرْتَكِز: جایگزین

مُرْتَهِن: ۱- گروگان ۲- پابند  
مُرْتَهِن کَرْدَن: گِرو گُذاشتن

مُرْثاة: ۱- مَوییدن، بَرْمُرده ۲- سَتودن مُرده،  
مُرده ستایی

مِرْثَم: بِنی (آندراج)

مُرْثَن: بارانخورده

مَرْثود: کالای بَرهَم نِهاده

مَرْثِیَة: مَرْثِیَة در فارسی ۱- مَویه ۲- واسُوخْت  
(= شَعَر مَرْثِیَة، گَویش های تاجیکی و

فَرارودی)

مَرْثِیَة، زِیدِیَة: پِیروان زِیدِبن علی که پس از  
رهنمود چهارم، به جای مُحَمَّد باقر ع، اَورا پِشوا  
و رهنمود می دانستند

مرثیه‌خوان: ۱- مویه‌گر ۲- مرده‌بستای،  
واسوزگر

مرثیه‌ساختن: مویه‌ساختن، واسوخت‌سرودن  
مرج: پارسی‌تازی‌گشته، مرغ، چراگاه

مرج‌آشفتن: برهم‌زدن

مرج: پنیرک، از گیاهان

مرجاس: زرفاسنج، زرفایاب

مرجام: سنگ‌پران، فلاخن (لاروس)

مرجان: تازی‌از یونانی، Margarites ووست،

وست، خروک (فرهنگ‌پهلوی) خراک،

بُسد (برهان)، پستام (برهان)، پربال (معین این

واژه را برابر با مرجان دانسته، در واژه‌نامه‌های

پیشین این واژه تنها با خانه‌ی تابستانی برابر

است) ۲- مروارید، در تازی با این آرش نیز آمده

(معین) (در تازی به مروارید خرد مرجان و به

مروارید کلان لؤلؤ گویند، یخرج منهما اللؤلؤ

والمرجان، قرآن)

مرجان‌پرورده: بُسد‌پرورده: ۱- لب‌دلستان

۲- می‌انگوری، می‌سُرخ (بهره از برهان)

مرجان‌جنوبی: بُسد‌سراندیب (بهره از

غیاث‌اللغات)

مرجان‌مَرسوبی: بُسد‌تیره، بُسد‌وست (بهره از

غیاث‌اللغات)

مرجانه: مرجانه در فارسی: ۱- یک مروارید ۲-

نامی برای زنان

مرجانی: مرجانی در فارسی: بُسدی، وستن

(فرهنگ‌پهلوی)

مرجانیّه، ثورالماء: غوکجامه، خزّه، از گیاهان

دریایی

مرجانیات: از ریشه‌ی یوانی، بُسدان،

خروکیان

مرجَب: ۱- شکوهمند، بزرگی باشکوه

۲- درخت‌ستون‌نهاد

مرجَب: کُرپانی در ماه «رجَب»

مرجَع: برتری داده، برتر

مرجَع: برتری دهنده

مرجَحات: (تک: مرجَحَة)، برتری دادگان

مرجَحَة: مرجَحه در فارسی، مؤنث مرجَح:

برتری داده، برتری یافته

مرجَع: مرجع در فارسی ۱- بازگشتگاه، مولگاه

۲- خاستگاه

مرجَعیت: از تازی ساخته، خاستگاهی،

خاستگاه‌کیش

مرجَل: خازغان (دیگ و پاتیل و امثال آن را

گویند و در عربی مرجَل خوانند، برهان)، دیگ

مرجَو: امید داشته‌شده (غیاث‌اللغات)

مرجوب: بزرگداشت (آندراج)

مرجوح: ۱- چربیده (آندراج) برتری یافته



۲- گراییده

مَرْجُوح آمَدَن: شِکِست خوردن، پَس کِشیدن

مَرْجُوسَة: کار تَباهی

مَرْجُوع: ۱- برگردیده، پَس فرستاده ۲- پَاسُخ

نامه

مَرْجُوعَات: (تک: مَرْجُوعَة)، برگشته ها، پَس

فِرِستاده ها، مُولیدِ گان

مَرْجُوع کردن: ۱- پَس فِرِستادن، ۲- بازگشت

دادن

مَرْجُوعَة: مَرْجُوعِه در فارسی، مَوْث مَرْجُوع:

بازگشت داده، پَس فِرِستاده، مُولیده (ذبیح

بهروز)

مَرْجُوم: ۱- سَنگسار شُده ۲- رانده شُده

(غیاث اللغات)

مَرْجُشِه: نام گروهی که باور داشتند کیفر دادن

گناهکاران در این جهان نارواست و این کیفر در

رستخیز داده می شود، آنان این چمراس را گواه

می آوردند: و آخرون مرجنون لامرالله اما

يعذبهم واما يتوب عليهم والله عليهم حكيم (فضل

بن شادان)

مَرَح: ۱- آزمَند گشتن، آزمَندیدن ۲- شاد شُدن،

از تَه دل شاد شُدن ۳- جوش زدن چَشَم، تَباه

شُدن چَشَم ۴- خُرامیدن به ناز (آندراج)

مَرَح: ۱- شادمان ۲- خُرامنده

مِرَحاج = مِرَحاج: بُزرگِها (معین)

مَرَحان: ۱- شادمانی ۲- تَباهی چَشَم، نَمُوری

چَشَم

مَرَحَب: ۱- فَرَاخِی ۲- جای فَرَاخ ۳- نام بُتی، در

حضر موت

مَرَحَباً: مَرَحَباً در فارسی، اَفدَستا (لغت فرس)،

جُد از ایزد توأم خداوندی، زان کنم بر تو ازدل

اَفدَستا (دقیقی)، اَنوشَه (برهان)، زَجُستَن مَرا

رنج و سختی است بَهر، اَنوشَه کسی کو بمیرد به

زَهر (فردوسی) (اَنوشَه را نوشین دروازه نامَک با

بی مرگ و جاوید و خُوشا برابر دانسته) خَه، زِه

(برهان)

مَرَحَبَا زَدَن: مَرَحَبَا گفتن: زِه گفتن، خَه گفتن

مَرَحَل: رَفَتگاه، فرودگاه، سَرای

مَرَحَلَة: مَرَحَلَه در فارسی ۱- نِیسنَگ (= راهی که

دَر نَورِیده شُود، فرهنگ پهلوی)، گامِه، سَرای

(گویش افغانی) ۲- رَفَتگاه، اَوام (فرهنگ

پهلوی)

مَرَحله پِیما: نِیسنَگ پِیما

مَرَحله پِیما گَر دیدن: نِیسنَگ پِیما گشتن.

نِیسنَگ پِیموَدَن

مَرَحله دار: راهدار

مُرَحَم: مِهرِ دِیده

مُرَحِم: مِهرِ بان، مِهر کُننده

مَرَحْمَة: مَرَحْمَت در فارسی، ۱- مِهْر بانی،

نواخت ۲- بخشایش (بهرز)

مَرَحْمَتِ عالی زیاد: مَرَحْمَتِ عالی مُستدام:

مِهْر آفرین، مِهْر تان پایدار، خُدا تورا نِگهدار

مَرَحْمَتِ کردن: ۱- دَهِش کردن ۲- مِهْر کردن

مَرَحْمَتِ گُستَر: مِهْر گُستَر

مَرَحُوم: هُوَ قُورَت، وِیتر تَک (فرهنگ پهلوی)،

نیکرَفته، نیکباد، زنده یاد، آمَرزیده (ذبیح

بهرز) نوشین روان، دَرگُذشته

مَرَحُومات: (تَک: مَرَحُومَة) آمَرزیدگان،

نیکبادان

مَرَحُومَة: مَرَحُومَة در فارسی، مَوْنَت مَرَحُوم:

آمَرزیده، نیکباد، دَرگُذشته

مَرَحُومین: (تَک: مَرَحُوم)، آمَرزیدگان،

دَرگُذشتگان

مَرخ: ۱- سِیتر تَک، از گیاهان ۲- بادامِ تلخ، از

گیاهان

مَرخُص: ۱- آرزانی، آسانی (ذبیح بهروز)

۲- آزاد گشته ۳- باریافته (بار = اجازه =

رُخصت)

مَرخُصِ ساختن: پَر وانه دادن، دَسْتوری دادن

مَرخُصِ شدن: ۱- پَر وانه یافتن ۲- آزاد گشتن

۳- رهاشدن

مَرخُصِ کردن: ۱- پَر وانه دادن، دَسْتوری دادن

۲- آزاد کردن ۳- رها کردن

مَرخُصی: آسایه

مَرخُم: ۱- دُم بُریده ۲- کاهیده، دَر دَسْتوَر

پارسی ۳- آزیانه (= سنگفَرش، برهان)

مَرخُجی: ۱- سُسْت کُن، سُسْتار ۲- نَرمار ۳-

سُسْت ۴- نَرَم

مَرَد: ۱- بازگرداندن ۲- بازگشت ۳- نَیذیر فتن

مَر داء: ۱- تابانرُخسار: دُختر ۲- بی موی: زنی

که بَر چوز او موی نَباشد ۳- ریگستان

مَر داس: ۱- سَنگ کُوب ۲- سَنگ چاه آزمای

۳- غَلتَک، زمینکوب (لاروس) ۴- سَر

مَر دِان: (تَک: آمَر د)، مِکیازان، ساده زَنخان

مَر دِانِ عُلو ی: ۱- هَر با سِپان، هَفَت سِتاره

۲- هَفَت تَن، هَفَت تَنان

مَر دَد: کالِبوه، دودِل، سَرگشته

مَر دَف: رَدِه بَند

مَر دَف: رَدِه دار

مَر دَقُوش، مَر د\_کوش، پارسی تازی گشته،

مَر زَنگوش (فرهنگ پهلوی)، این واژه

از پارسی به لاتینی رفته: Marjorona و دَر

فرانسوی Marjorlaine

مَر دُمِ باطل و مُهَمَل: اَزکان (برهان)

مَر دود: ۱- مولیده، بازگردانیده (ذبیح بهروز)

۲- تَباه شده ۳- زِشت ۴- رانده

مردود کردن: ۱- مولیده کردن ۲- بازگردانیدن

مردودین: (تك: مردود)، مولیدگان

مردّه: مردّه، (تك: مردود)، مولیدگان

مردّه: مردّه، (تك: مرد)، سرکشان، نافرمانان،

فارسی گویان پنداشته اند که این واژه رَمَن «مُرید» است و آن را به جای پیروان، رهروان و

سرسپردگان به کار می برند

مردول: ناکس، فرومایه

مردی: ۱- مانده ۲- بر راه افکنده (آندراج)

مرزاب: پارسی تازی گشته، مرزاب: ۱- ناودان

۲- ناو، کشتی دراز ۳- ناودان کشتی

مرزام: چوبدستی

مرزبان: پارسی تازی گشته، مرزبان

(فرهنگ پهلوی)، مرزوان، مرزبان

مرزیه: از ریشه ی پارسی، مرزبانی، پیشوایی

مرزیه، مرزیه: ۱- دستوارک آهنی ۲- پتک

مرزجوش: پارسی تازی گشته، مرزنگوش

(لاروس)

مرزج: پارسی تازی گشته، مرزو، زمینی که

برای کشت هموار و آماده کرده اند

مرزوق: ۱- روزی یافته ۲- بهرمند

مرزه: شالیزار

مرس: پارسی تازی گشته، مرس ها، رسن ها

(رسن، پارسی پهلوی است)

مرس: آزموده، کاربر

مرس: ۱- در آب سویدن ۲- آنگشت خاییدن

۳- دست پاک کردن، بادستارچه

مرس: Morse فرانسوی، پیل دریایی

مرس: Morse فرانسوی، نام است و برابر

پارسی ندارد، واتگروه مرس

مرسال: ۱- تیرک، تیر کوچک ۲- پیک، فرستاده

۳- رهوار: اُشتر

مرساة: لنگر، لنگرکشتی (لاروس)

مرسّع: آندیشه ی نا استوار (لاروس)

مرسل: ۱- فرستاده ۲- پیغمبر نامه دار

۳- بازگفت پیرو، بازگفته ای از پیامبر از زبان يك

پیرو (= تابع) نه از زبان یار ۴- بی پساوند،

چامه ی آزاد

مرسل: فرستنده

مرسلات: (تك: مرسله)، فرستادگان و: آسپان

۲- بادها، ۳- فرشتگان

مرسلات: (تك: مرسله)، فرستندگان

مرسل الرياح: فرستنده ی بادها، ایزد باد

مرسله: مرسله در فارسی، مؤنث مرسل، -و-

سینه ریز، گِلوند (برهان)

مرسله بند: بند سینه ریز، بند گِلوند

مرسله پیوند: به رشته کشنده

مرسلین: (تك: مرسل)، فرستادگان، پیامبران

- نامہ دار، چامہ‌های آزاد  
مُریلین: (تك: مُریل)، فرستندگان  
مَرَسِن: مَرَسِن: از ریشه‌ی پارسی، رَسَنگاہ، بر  
گردن سُتور  
مَرَسول: از ساخته‌های فارسی گویان = مَرَسَلَة،  
بنگرید به مَرَسَلَة  
مَرَسوم: ۱- نِهَادِیک، نِهاده ۲- آیین ۳- خوی  
۴- فرمان ۵- جامِگی  
مَرَسَة: پارسی تازی گشته، مَرَس، رَسَن  
مَرسی: Merci فرانسوی، سُباس  
مَرسی: لَنگَرگاہ (لاروس)  
مَرسی: ۱- لَنگَرگاہ ۲- روی دادن، پیش  
آمدن (لاروس)  
مَرش: ۱- خَراشیدَن ۲- بِسودَن ۳- خَراش ۴-  
زَمینِ خَراشَناک، از باران  
مَرشاء ۱- گَزنده، جانور ۲- پُرگیاه، زَمین  
مَرشح: مَرشحَة: نَمَدزین، خویگیر ستور  
مَرشح: ۱- پَرورشِ یافته، پَروریده  
۲- نامزد، برای کاری (لاروس) ۳- پالایه،  
دستگاه پالایش  
مَرشح گشتن: ۱- پَرورشِ یافتن، ۲- نامزد  
کاری گشتن  
مَرشد: سَر به راه، رَه نُموده  
مَرشید: ۱- اَندرزگویی ۲- راهنمای
- کشتی (لاروس)  
مَرصاد: ۱- دیدگاه ۲- زیگ گاه ۳- نَخیزگاه  
(کَمین گاه، برهان)  
مَرصاع: ۱- فِریره (لاروس) ۲- مالِه  
مَرصافَة: پُتک (لاروس)  
مَرصد = مَرصاد، بنگرید به مَرصاد  
مَرصعات: (تك مَرصَعَة)، گوهر نشان‌ها  
مَرصَع زبان: شیرین سُخَن، گوهر زبان  
مَرصَع کردن: گوهر نِشانَدَن، به گوهر آراستن  
مَرصَعَة، مَرصَعه در فارسی، مَوْنَت مَرصَع:  
گوهر نشان  
مَرصود: ۱- زیگیده، ستاره‌ای که در زیگ خانه،  
جُنب و رفتارش بررسی شده ۲- ماننیده  
(= انتظار کشیده، فرهنگ پهلوی)  
مَرصودات: (تك: مَرصودَة)، زیگیدگان،  
ماننیدگان  
مَرصودَة: مَرصوده در فارسی، مَوْنَت مَرصود:  
۱- زیگیده ۲- ماننیده ۳- نَخیزیده (= کَمین  
گَزیده)  
مَرصوص: آرزیزی ۲- اُسْتوار  
مَرَض: دودلی، بدگمانی (لاروس)  
مَرَض: خیندک: (فرهنگ پهلوی)، بیماری  
(فرهنگستان)، ناخوشی (ذبیح بهروز) مَرَنگ  
(برهان)

مرض ارثی: بیماری رِخنی	(برهان)، نَمناک (فرهنگستان)
مرضُ الموت: دردِ بی درمان، بیماری کُشنده	مَرطوبات: (تک: مَرطوبَة)، تَرها، رُفیدگان، نَمناکان
مرضِ بومی: بیماری بومی	مَرطوب گردن: نَم زدن، تَر کردن
مرضِ رِشته: بیماری رِشته	مَرطوبَة، مَرطوبه در فارسی، مؤنث مَرطوب: تَر، نَمناک، رُفیده
مرضِ غیر و بایی: بیماری بومی	مَرع: پارسی تازی گشته، مَرغ، سَبزه، گیاه
مرضِ قلبی: بیماری گِشی	مَرعَة: مَرغزار، چِراگاه، راغ (فرهنگ پهلوی)
مرضِ قند: بیماری غند	مَرعز: پارسی تازی گشته، مَرغز، کُرکِ بَز
مرضِ و بانی: بیماری همه گیر	مِرْعَس: آخالخور، آشغالخور
مُرَضّع: شیرده، شیردهنده	مُرْعَس: کَبوترلُغ: گونه ای کَبوتر فربه (بهره از لاروس)
مرضی: مرضا در فارسی، (تک: مریض):	مَرعوب ساختن: تَرساندن، شُکوهاندن
بیماران، ناخوشان	مَرعوب شدن، شُکوهیدن، ترسیدن
مرضی: پَسندیده	مَرعوب گردن: تَرساندن، شُکوهاندن
مرضیات: (تک: مَرَضِیَة)، پَسندیدگان	مَرعوبین: (تک: مَرعوب) شُکوهیدگان، ترسانان، تَرسیدگان
مرضی الاثر: پَسندیده کار، نیکوکار	مَرعَة: ۱- پیه ۲، آبچلیکِ مُردابی
مرضی الطرفین: پَسندِ هردو، پَسندِ دوسوی	مَرعی: مَرعی در فارسی: ۱- چَریده، چَریدن
مرضی النظر: پَسندیده نِگر	۲- نَمیده (= مَرعات شده)
مرضیة: مَرَضیه در فارسی، مؤنث مرضی	مَرعی: ۱- سَبزه، گیاه، مَرغ ۲- چِراگاه، مَرغزار، راغ
۱- پَسندیده ۲- تَوَدِل برُو، نامی برای زنان	مَرعی داشتن: نَمیدن، دَر نِگرداشتن
مرضیة السَّجایا: پَسندیده خوی، نیکو رفتار	مَرغ: پارسی تازه گشته، ۱- چَریدن مَرغ ۲-
مَرطَب: تَر شده	
مَرطَب: تَر کُننده	
مَرطبان: پارسی تازی گشته، مَرَبان، چینی دَهن	
گُشاد: گونه ای آوند	
مَرطوب: خِوت، تَر (فرهنگ پهلوی)، رُفیده	

- غلپتَدَن دَر مَرغزار  
 مُرغ آرَدِن: Ardennes فرانسوی، مُرغ آرَدِن،  
 مُرغ کَبَکی  
 مُرغ آمین: مُرغ چُنین، فرشته ی آریا  
 مُرغ اُرهینگستون: Orpington انگلیسی،  
 ماکیان تُخمی، ماکیان انگلیسی  
 مُرغ اِلِبِرْفِلد Elberfeld آلمانی، ماکیان  
 آلمانی، ماکیان روستا  
 مُرغ اِلَهی: ۱- کَناد (برهان)، از پَرندگان  
 وَ بَنگَرِید به وَرشان ۲- مُرغ خدایی، به گَواژ:  
 ۱- جان ۲- روان گویا  
 مُرغَب: بَرانگیزِخه  
 مُرغَب: بَرانگیزنده  
 مُرغ بِرس Bresse فرانسوی، فَرماکیان،  
 ماکیان فرانسوی  
 مُرغ بوربورگ Bourbourg فرانسوی،  
 مُرغ گوشتی  
 مُرغ پلیموت راک Plymouth-Rock  
 انگلیسی، مُرغ آمریکایی  
 مُرغ تَعام: پَرندۀ ی هام، گَواژ: رَهِبرِ راهدان  
 مُرغ جاوِه Java: فرانسوی، مُرغ زیبا، مُرغ  
 جاوه  
 مُرغ حَق: مُرغ حق گوی: شَباوِیز (برهان)،  
 جَرَس جُنْبانِی مُرغان شَب خیز، جَرَس ها بسته
- بِر مُرغ شَباوِیز (نظامی)- چوک  
 (صحاح الفرس)، آبی مَگر چو مَن زَغَم عشق  
 زَرَدگشت- وَ زَنشاح هَمچو چوک، بیاویخت  
 خویشتن (بهرامی)، آبی = به، بهی  
 مُرغ دُرکینگ: Dorking انگلیسی، مُرغ بَنج  
 اَنگشت  
 مُرغ رُوح: مُرغ جان، جان، جان  
 مُرغ رُوحانی: مُرغ جانانی، گَواژ: راهبَر  
 مُرغ زَنبورخوار: ۱- مُرغ کَبَتخُور ۲- کَلاغ  
 سَبز  
 مُرغ سَحَر: مُرغ بِگاه: ۱- بُلْبُل (واژه پارسی  
 است)، هَزادِستان ۲- خروس ۳- به گَواژ:  
 زَهر و پَگَه خیز  
 مُرغ سَحَرخُوان: ۱- شَباهَنگ (برهان)، بُلْبُل  
 ۲- خروس ۳- ناژو، تلخوم، از پَرندگان  
 مُرغ سَقّا: ۱- سَریجِه (برهان)، در فرانسوی  
 Pélican مُورُو (گوش گیلکی)، شاه مُرغ  
 ۲- دُم جُنْبانک، از پَرندگان  
 مُرغ سَلیمان: بو پَک، پُوپو، خَلاف نیست که  
 شاه پَرندگان باز است- اَگر چِه تاج وَطَن بر  
 چَکاد پوپو کرد (احسِیکتی)  
 مَرغَش: بَنگَرِید به مَرغشِسا  
 مُرغ صُبْح: مُرغ صَبَح خوان: ۱- بَلْبَل  
 ۲- خروس (غیاث اللغات)

مُرغِ طَرَب: مُرغِ سَرخوش: ۱- بلبل،

هزارستان ۲- خُتیاگر ۳- کَبوترِ نامِه بر

مُرغِ طور: مُرغِ رَهَبَر: ۱- وردیچ، کَرک

(= بلدرچین)، ۲- چکاوَلک

مُرغِ طوفان: نادرست نویسی مُرغِ توفان

مُرغِ عَشَق: مُرغِ مِهَر، از پَرندگان، تُوَتو،

توتیچه

مُرغِ عیسی: بیواز (برهان)، آرشِ دیگر این

واژه در تازی «إجلیة» است (صحاح الفرس)،

شَبانور (برهان) شَبیره، شَب پَره گر وصل

آفتاب نخواهد، رونق بازار آفتاب نکاهد

(سعدی)

مُرغِ فاطمه: دُم جُنبانک (معین)

مُرغِ فَالک: مُرغِ سِپهر، گَواز، فِرشته

مُرغِ فَنیکس Phoenix انگلیسی، سیمُرغ

(فرهنگ نوین پیوسته)

مُرغِ قاف: مُرغِ کاف، مُرغِ غاف، سیمُرغ

مُرغِ قَبله نما: مُرغِ نماز، اِزاری به سانِ مُرغی

که ذی خدایخانه را نشان می داده

مُرغِ قَهقهه: گاکِی، از مُرغابیان

مُرغِ لَگهورن Leghorn مُرغِ ساغشاخی،

مُرغِ اِیتالایی

مُرغَم: مَرغَم، بِنی (آندراج)

مُرغِ مَجنون: مُرغِ شیدا، مُرغی که بر سر

مجنون آشپان کرده بود

مُرغِ مَسیح: مُرغِ مَسیحا: بَنگَرید به مُرغِ

عیسی

مُرغِ مَقَلَد: مُرغِ مینا، مُرغِ زیرکسار، سارو، از

پَرندگان

مُرغِ ناگازاکی Nagasaki مُرغِ ژاپنی

مُرغِ نَساج: مُرغِ بافکار، از پَرندگان

مُرغُوب: پَسَنَدیده، خواهش نموده

(غیاث اللغات)، آهُور (آندراج) گَراییده

(بهرز)

مُرغُوبات (تک: مَرغُوبَة)، آهُوران، پَسَنَدیدگان

مُرغُوب افتادَن: پَسَنَد افتادَن

مَرغُوبَة: مَرغُوبه، مَوْنَت مَرغُوب: آهُور،

پَسَنَدیده

مَرغُوبی: دَر تازی نیامده آهُوری، پَسَنَدیدگی

مُرغِ هُمایون فال: هُمای، کس نیاید به زیر

سایه ی بوم- گر هُمای از جهان شَوَد معدوم

(سعدی)

مُرغِ یاقوت پَر: مُرغِ یاکند پَر، گَواز: آتش

(برهان)

مِرْفَق: وارَن (برهان)، آرَنج، آرَنگ

مِرْفَق: سود بَخش

مُرْقَل: گُسَترده دامن، گُسَترده

مِرْفوت: شِکسته، ریزه شُدِه (آندراج)



- مَرْفُوع: ۱- بَرَكشیده، بَلُنْد شده ۲- ازمیان رفته  
مَرْفُوعُ الطَّمَع: آزُبُریده، اُمید بُریده  
مَرْفُوع شُدَن: ۱- بَرَكشیده شُدَن ۲- گِرِه گشوده شُدَن ۳- ازمیان رَفْتَن، یَکسو شُدَن  
مُرفولوژیک: Morphologique فرانسوی  
۱- زِساخِشناسیک ۲- واچساخِشناسیک  
مُرفولوژیک: Morphologique فرانسوی  
۱- زِساخِشناسیک ۲- واچساخِشناسیک  
مُرْقَه: بَر آسوده، تَن آسان (آندراج)  
مُرْقَه الحال: خوشگُذَران، تَن آسان (فرهنگستان)  
مُرْقَهین: (تَک: مُرْقَه)، بَر آسودِگان، تَن آسانان، خوشگُذَرانان  
مُرْفین: Morphine فرانسوی، پِیُونِه  
مَرَق: ۱- نَخودآب ۲- آبخوری ۳- شیرینه  
۴- گُوهر، گُوهر هَرجیز ۵- شُوربا  
مَرَق: ۱- نِیزه زَدَن، با شتاب ۲- شُوربا کَرَدَن  
۳- موی پیراستَن: از پُوست ۴- بوگرفته (آندراج)  
مَرَق: گرگان پَشم ریخته (آندراج)  
مَرَقاة: مَرَقاة، مَرَقات دَر فارسی: پایِه ی نَرْدبان (آندراج) پَله ی نَرْدبان (عمید)، پَلکان (معین)  
مَرَقَب: مَرَقَبَة: دیدگاه، دید با نگاه  
مَرَقَد: ۱- خوابگاه ۲- مَرغَزَن، آرامگاه، گُور
- مُرَقَد: ۱- خواب آور، داروی خواب آور ۲- رای روشن  
مَرَقَشیشا: آرامی تازی گشته، آرَشید، سَنگِ شید (برهان)، سَنگِ روشنایی  
مُرَقَص: بَرَجْهائنده  
مُرَقَّع: ۱- پاره دُوخته، ژنده ۲- خوشنویسته ۳- خوش نگاره  
مُرَقَّع پُوش: ژنده پُوش، سوفی، دَرویش  
مِرَقَم: کَلک، خامِه  
مَرْقُوم: ۱- نِوِشته ۲- نامِه ی مُهر کَرده (آندراج)  
مَرْقُومات: (تَک: مَرْقُومَة)، نِوِشته ها، نامِه ها، زَمین های کَم گیاه، دَغ  
مَرْقُوم داشتن: نِوِشتَن  
مَرْقُوم شُدَن: نِوِشته شُدَن  
مَرْقُوم کَرَدَن: نِوِشتَن  
مَرَقِیا الأَنف: دوسوی بیئی  
مَرَكَب: ۱- سَواری، چارپا (برهان) رَهوار، نِمازَش بُرد و پوزَش خواست بسیار- که پِشت آمَدَم بَر پُشت رَهوار (ویس ورامین) ۲- اَسب ۳- گشتی ۴- بَر نِستَن، سَوار شُدَن  
مَرَكَب: ۱- هَمینَتَک، هَمبائِش، گُمِختَک (فرهنگ پهلوی)، آمِخته ۲- زَکاب (مَرَكَب که به آن نِویسَند، لغت فُرس) - خِوال، هم آوای

خوان (برهان) ۳- سنگتَره، از پیوندِ تَرنج با

نارَنج پدید آید (آندراج) ۴- پیوندی

مُرْكَب: درآمیزنده، لیزنده

مُرْكَبات: (تك: مُرْكَبَة)، پیوستگان (برهان)،

آمیزندگان، پیوندیان

مُرْكَبات: (تك: مُرْكَبَة)، درآمیزندگان

مُرْكَباتِ جُزئی: آمیزندگانِ لختی، زایدگان

مُرْكَباتِ خارجی: آمیزندگانِ بیرونی

مُرْكَباتِ طَبِیعی: آمیزندگانِ سِرشتی

مُرْكَباتِ عَقَلی: مُرْكَباتِ عَقْلِیه: آمیزندگان

خَرَدِیک

مُرْكَباتِ عُنُصُری: آمیزندگانِ کِیابی

مُرْكَباتِ عِینِی = مُرْكَباتِ خارجی: آمیزندگان

بیرونی

مُرْكَباتِ قَایِس: مُرْكَباتِ قَایِسه: آمیزندگان

تَنانی

مُرْكَباتِ کُلّی: آمیزندگانِ هَر ویسی،

آمیزندگانِ هَمایِکی

مُرْكَبِ جَم: رَهِوارِ جَم، گَواژ: باد

مُرْكَبِ چاپ: زکابِ چاپ

مُرْكَبِ چوبین: ۱- کاهُوک (= تابوت) ۲- دار

مُرْكَبِ رانَدَن: سَوارِی کردن

مُرْكَبِ زینِ پُشت: شُترِ دو کوهان

(غیاث اللغات)

مُرْكَبِ شُدَن: آمیختَن، آمیخته شُدَن

مُرْكَبِ کَرَدَن: آمیزانَدَن، آمیخته کَرَدَن

مُرْكَبَة: مُرْكَبه در فارسی، مؤنث مُرْكَب:

درآمیزنده

مُرْكَبی: دَر تَازِی نِیامَدَه، رَهِوار، شایستَه‌ی

سَوارِی (معین)

مُرْكَبز: ۱- مِیانِک (فرهنگ پهلوی)، مِندَو

(گوشِ غایِبی)، کُیان (برهان)، وَندَسار

(فرهنگ دساتیر) ۲- پایتخت ۳- پاگاه،

فَرمانِشِین ۴- اَندَرِه (ذبیح بهروز)، خَلِشگاه

(ذبیح بهروز)

مُرْكَبز: فُشُردَه، پُرْمَغز

مُرْكَبزِ ثِقَل: گِرانیگاه (فرهنگستان)

مُرْكَبزِ چَرخ: مِیانِ چَرخ، گَواژ: زَمِین

(غیاث اللغات)

مُرْكَبزِ خَاک: مِیانِ خَاک، مِیانِ زَمِین

مُرْكَبزِ خورِشید: پاگاهِ خُور، سِپَهرِ چَهارم

مُرْكَبزِ فَرماندَهِی: اَپَرزِین (فرهنگ پهلوی)،

اَپَرزِین

مُرْكَبزِ فَلَک: کُیانِ سِپَهر

مُرْكَبزِ کارزار: مِیانِ جَنگ

مُرْكَبزِ مُثَلث: مِیانِ سِه دُورا (دُورا = بُعد)، گَواژ:

زَمِین

مُرْكَبزِی: مَرکَزی در فارسی: میانی، میانیکی،

سرمه، از گیاهان

مِرکُورِی: Mercury انگلیسی از لاتینی Mer-

curius ۱-ژیوه، آبک ۲-تیر (=عطارد)، از

ستارگان ۳-پیک، نامه بر ۴-ایزد بازرگانی و

جُرْمُز (=سَفَر) نزد رومیان باستانی، راس ایزد

مِرکُوز: ۱-خلیده، فرو رفته ۲-جایگزین

۳-اُستوار

مِرکُوزِ خاطر: یاد خلید

مِرکُوزِ ذهن: هوش خلید

مِرکُوزِ نهادن: در میان جای دادن، در میان

خَلاندن

مِرکُوز: اَسبِ دوانده

مَرگِ طَبِیعی: مَرگِ سِرِشتی

مَرگِ مُفاجات: مُفاجاة: مَرگِ ناگاهی

مَرَم: کاهیده ی مَرهم، بنگرید به مَرهم

مِرماخُوز: مَرماخوز، پارسی، مَرخوش، از

گیاهان در فرهنگ فارسی معین مَرماخوز و هم

چنین مَرخوش برگرفته از Marum لاتینی

دانسته شده، ولی باید دانست که واژه ای مَرودر

پارسی پهلوی برآبر با گیاهی خوشبو آمده

است و مَرخوش پارسی است و مَرماخوز دیگر

گُشته ی آن

مَرمار: ۱-نرم و لرزان (لاروس) ۲-انار پُر دانه

مَرمَرَة: نَرَم و نازک، رَن

کُیانی، مَندوبی، اَنَدری (ذبیح بهرون)

مَرکِزِیت: این واژه را فارسی گویان برآبر Gen-

tralisation فرانسوی ساخته اند، میانکی،

میانگرایی، کُیانگری

مِرکَض: فروزینه (آندراج)

مَرکل: ۱-بَرَسخُور (بَرس =مِهمیز، آندراج)

لَگَدخُور، بَر پهلوی ستور ۲-راه

مِرکل: پای، پای سوار

مِرکم: اَنباره (لاروس) (اَنباره = باطری)

مِرکن: ۱-لَگَن ۲-تَشَت، تَشَتِ جامه شویی

۳-تغار بزرگ

مِرکُوب: پاکش، بارگی (برهان)، بَرِشَسْتنی

(آندراج)

مِرکُور: Mercure فرانسوی، ژیه، سیماب،

آبک

مِرکورجان: بنگرید به مِرکورژن

مِرکُور رُوج: مِرکوررُوج، بنگرید به مِرکوررُوج

مِرکوررُوج: Mercure rouge ، فرانسوی،

سُرخ آبک

مِرکُورژون: Mercure Jaune فرانسوی، زرد

آبک

مِرکور کُرم: Mercure, chrome فرانسوی،

رَنگ آبک

مِرکُوری: از لاتینی Mercurialis سَلیمه،،

مرمّاة: ۱- تیرِ كوچك، تیرِ آموزشی ۲- شِكَافِته  
سُم (لاروس)

مرمّت: بنگرید به مَرْمَة

مرمّت گردن: ویناردن (فرهنگ پهلوی)  
نوسازی کردن

مُرمَد: دَرْدَمَد چشَم

مرمر: Mármaros یونانی تازی گشته، آرژن

مرمر: پارسی تازی گشته، مَلَمَل، گونه ای پارچه  
نخی و نازك

مرمر بَلغمی: Cipolin در فرانسوی، آرژن  
خَلَمی

مرمر شاندیز: آرژن شاندیز

مرمر قُمی: آرژن گُوم

مرمری: آرژنی

مرمرین: آرژنین

مرموز: رازيك، رازگُون، پوشیده

مرموزات: (تك: مرموزَة)، رازيكان، پوشیدگان

مرموزَة: مرموزَة در فارسی، مؤنث مرموز:

رازيك، پوشیده

مرموزَة: مرموزَة در فارسی: گُلِ كَفَشَك، از

گياهان، در انگلیسی Slipper wort (بهره از

لاروس)

مرموزَة: نازك اندام: رَن

مرمُوط: موش خُرْمای کوهی، از

جانوران (لاروس)

مرمُوق: ۱- نَرَم نگرِسته ۲- دَرَنگر، دَر چشَم

مرمّسة: مَرْمَه و مَرْمَت در فارسی: نیسارش

(فرهنگ پهلوی)، نوسازی

مرمی: ۱- آماجار ۲- پَرتاب شده

مرمیس: کرگدن، از جانوران (آندراج)

مرنّج: ۱- سرگشته، بیهوش ۲- نالان رَونده

(آندراج)

مرنّخَة: سینه ی کشتی (آندراج)

مرو: ۱- آویشن کوهی (لاروس) ۲- مُروارید  
کوهی

مرو: پارسی تازی گشته، مرو، مروخوش،

خَرنباش، از گیاهان

مرو: Morue فرانسوی، پُرخوره، از ماهیان

مروارید: (در یکی از فرهنگ های فارسی گمان

رفته است که هر واژه، در زبان پارسی اگر

همسانی در یونانی یا لاتینی داشته باشد. از آن

زبان ها گرفته شده، برای نمونه واژه ی مروارید

را برگرفته از Margharites یونانی دانسته اند.

گویا در برداشت آنان این یونانیان بوده اند که

در شاخابه ی پارس به شکار مروارید

می پرداخته اند، این واژه و همگی واژه های هم

پیوند و یا هم خانواده ای آن، پارسی آند)،

مروارید (فرهنگ پهلوی)

- مِرواز: هواسنج (لاروس)  
 مِروَب: تَغَارِ ماست (لاروس)  
 مَروَت: زَمینِ بی گیاه  
 مَروَت: بَنگَرِید به مَروَۃ  
 مَروُج: از ریشه‌ی پارسی، سُوْتَنیده، رَواگ داده  
 مَروُج: از ریشه‌ی پارسی، سُوْتَنِیتار  
 (فرهنگ پهلوی)، رَواگ دهنده  
 مَروُج: (تک: مَرَج) از ریشه‌ی پارسی، مَرغ‌ها،  
 مَرغزارها، راغ‌ها  
 مَروُجین: (تک مَروُج)، از ریشه‌ی پارسی،  
 سوتنیتاران، رَواگ دهنندگان  
 مِروُح: مِروَحَۃ بادیَزَن  
 مَروُح: خوشی آورنده، آسایش دهنده  
 مَروُح: ۱- خوشی یافته، آسایش یافته  
 ۲- خوشبوی  
 مَروُح: روغنِ مالیدنِی  
 مِروُد: ۱- آسَه‌ی چَرخ، آسَه‌ی چَرخِ چاه  
 ۲- چوبِ سُرْمِه، سُرْمِه کِش ۳- بازبَند،  
 چلیپاگونه‌ای که مَرغانِ شکاری بر آن نشینند  
 ۴- مِیخ ۵- ساغهِی تخمدان ۶- خامه  
 مِروَدَک: برگرفته از مِروَدِ تازی، اُنْبر؟  
 مَروُز: رَفْتَن، گُذشتَن  
 مَروُز کُردَن: سَر سَری خواندن، تَنَد خواندن  
 مَروُریّه: مَروُریّه در فارسی: کاهوی تلخ،  
 کاسنی دشتی (بهره از برهان)  
 مَروس: کاهیده‌ی مَرزُجوش، پارسی تازی  
 گشته، مَرزُنگوش (این واژه پارسی است و  
 برگرفته از: Amarakosēaktē یونانی نیست)  
 مَروش: (تک: مَرش)، خراش‌ها  
 مَروض: رام شده، پَروریده، زَهنجِه دیده  
 (زَهنجِه = ریاضَت، برهان)  
 مَروض: رام شده، پَروریده، زَهنجِه دیده  
 مَروُخ: ۱- بَیْمَناک، تَرسیده، تَرسو (لاروس)  
 ۲- پاکباز، راستباز  
 مَروُق: ۱- مِهر از (= معمار) ۲- پَرده آویز ۳-  
 پالائنده  
 مِروُق: ۱- دَرشگفت آوردن ۲- خشنود ساختن  
 مَروُق: ۱- پالوده ۲- پیشخانه دار، سَتاوندار  
 مَروُق: بیرون رفتن از دین (بهره از معین)،  
 دین‌رهایِی  
 مَروَۃ: این واژه بدینگونه آمده در یک فرهنگ  
 فارسی و آن را برگرفته از مَروُح تازی دانسته،  
 این واژه پارسی است و چنان که در آنندراج  
 آمده: مَروَۃ خواننده می شود و هم پیوند است با  
 واژه‌ی مَرو در پارسی پهلوی، که به گیاه خوشبو  
 گفته می شود، مَروَۃ، گیاهی است خوشبوی و  
 شاید همان گیاهی که دَر گویش تهرانی و  
 گویش اراکی: مَرزه، خوانده می شود.

به مُرْهَف

مَرْهَم: این واژه در «بهار عَجَم» تازی گشته‌ی

مَلْهَم یا مَلْغَم پارسی دانسته شده، در

«منتهی الارب» آمده که مَرْهَم یا تازی گشته

است و یا جُدا شده از رَهْمَة که برابر است با

نَرَمی، بریزه (برهان)

مَرْهَم پاسبیقون: بریزه‌ی زیره

مَرْهَم خَاکِستری: بریزه‌ی خَاکِستری، روغن

خَاکِستری، روغنِ آبَک

مَرْهَم ساده: موم روغن

مَرْهَم کافوری: بریزه‌ی کاپوری، روغن کاپور

مَرْهُون: گروگان (فرهنگستان)، شالهنک

(برهان)

مَرِی: مَرِی در فارسی ۱- سُرخنای

(فرهنگستان)، ۲- گوارنده

مَرِی: مَرِی در فارسی: دورو، دوزنگ

مَرِی: از مرء، ستیزه

مَرِیاح: بادآور (لاروس)

مَرِیافِلُن: Muriophullon یونانی تازی گشته،

هزار برگ، از گیاهان (معین)

مَرِیتوکراسی: Meritocracy انگلیسی

(= فضیلت سالاری، فرهنگ جامعه‌شناسی)

شایند سالاری

مَرِیح: بادزده (لاروس)

مُرُوَّة: مُرُوَّة مُرُوْت در فارسی، مَرْدَمی

(آندراج)، مَرْدانگی

مُرَوِی: بازگفته

مُرَوِی: این واژه را برخی عربی-فارسی دانند

که بَرَا بَرِ آن «منسوب به مُرو» است. مُرو یا مُورو

نام پارسی پهلوی شهری است در خراسان

بزرگ و بی گمان نامگذاری تازی بر این شهر

نیست، پارسی است مُروی، مُروزی

مُرَوِی: بَندبار، ریسمان بار

مُرَوِیَّة: مَوْنُت مُرَوِی، مُرَوِیّه در فارسی: بازگفته

مُرَّة: تاجریزی پیچ، از گیاهان (معین)

مُرَّة، مُرَّة: پارسی تازی گشته، مَرَک

(فرهنگ پهلوی)، یکبار، مَرّه (گویش هراتی)

مُرَّة: زرداب (= صَفراء)، تلخه

مُرْهَف: ۱- شمشیر تیز، ۲- اَسپ باریک شِکَم،

در یکی از فرهنگ‌ها مُرْهَفَة اَسپ لاغر میان،

دانسته شده، لاغر میانی در اَسپ بر ارزش آن

می‌افزاید، از سعدی: اَسپ لاغر میان به کار آید

روزمیدان، نه گاو پَر واری، ولی باریک شِکَمی و

برجستگی یا نمایانی استخوان‌ها، اَلِک

(= عیب) اَسپ است.

مُرْهَفات: (تک: مُرْهَفَة)، شمشیرهای تیز،

اَسپ‌های باریک شِکَم

مُرْهَفَة: مُرْهَفَة در فارسی، مَوْنُت مُرْهَف، بنگرید

مَرِیخ: ۱- شادمان ۲- خُرامنده

مَرِیخ: ۱- وهرام (فرهنگ پهلوی)، بهرام، وهرام، از ستارگان ۲- آنگشت، زغالِ افر وخته، به گواژ ۳- مردار سنگ ۴- تیر چهارپَر ۵- پولاد ۶- درختِ نازک (آندراج)

مَرِیخ آفتاب عَلَم: بهرام آفتاب درفش، گواژ: آتشِ فروزان

مَرِیخ زحل خوار: بهرام کیوان خوار، آتشِ آنگشت

مَرِیخ سَلَب: بهرامجامه، گواژ: ۱- جامه‌ی سُرخ ۲- سُرخپوش

مَرِیخ نَبَرْد: بهرام نَبَرْد، گواژ: شِکست ناپذیر مَرِیخی: بهرامی

مَرِید: ۱- سَرکش (آندراج) ۲- سَرپیچیده، از فرمان

مَرِید: ۱- هاوِشت (فرهنگ پهلوی)، ورد (برهان) پَیرو ۲- خواهنده، خواستار، خواستا مَرِیدین: (تک: مَرِید)، هاوِشتان، وردان (برهان)، خواستایان

مَرِیر: ۱- آهَنج، آهَنجیدَن ۲- رَسَنِ سخت بافت مَرِیر: پَنگَرِید به مَرار

مَرِیراء: ۱- تلخه‌ی گندم ۲- لَرزان اندام: دختر (آندراج)

مَرِیض: وَشَتک، خِینَدک (فرهنگ پهلوی)،

بیمار (برهان)، ناخوش

مَرِیض خانِه: بیمارستان (فرهنگستان)

مَرِیض خانَه بَلَدی: بیمارستانِ شهری

مَرِیض دروغین: بیمار غَنج (برهان)

مَرِیض شُدَن: مَرِیض گَرِیدَن: بیمار شُدَن

مَرِیض کَرَدَن: بیمار کَرَدَن

مَرِیضَه: مَرِیضه در فارسی، مؤنث مَرِیض:

بیمار: زَن

مَرِی کَرَدَن: ۱- سَتیزیدَن ۲- دَم از بَرابری زَدَن

مَرِیم عَور: مَرِیم لُخت، گواژ: شاخه‌ی رَزَدَر

باییز

مَرِیم گلی: مَرُمُک، از گیاهان

مَرِیم نَخودی: ماندارو، مانداروی تلخ، از

گیاهان

مَرّ: پارسی تازی گشته، مَرّ، مَزیدَن

مَرّ: میخوش، چاشنی‌دار (برهان)، مَلَس، تُرش

و شیرین

مَرابِل: (تک: مَرَبَلَه)، آخالدانی‌ها، سرگین

جای‌ها

مَرابِنَه: مَرابِنه در فارسی: دید خَری، خَرِید

چَکی (گویش هراتی)

مِزاج: ۱- خیم (فرهنگ پهلوی)، سِرِشت ۲-

آمیزه، لیزه (برهان) ۳- آمیزش ۴- سوخت و

ساز



مزاج دان: سِرِشْتدان

مَزَاجِ گُوهَران: گُوهَرانِ سِرِشْتی، گُواژ: چار

آخشیجان

مَزَاجِ گویی: خوشامد گویی

مِزاجی: خیمی، سِرِشْتی

مُزَاج: مَزَاج، مَزَاج در فارسی: شوخی، لُودِگی،

لیمِش، لاغ (ذبیح بهروز)، مَشلَه (گوش

افغانی)

مُزَاج: لُوده، شوخ، لیم (=شوخی و ظریف و

بزله گو، معین)

مُزَاجِ الْعِلَّة: انگیزه ی زدوده

مُزَاجِ دوست: لیوَه (برهان)

مُزَاحِف: ۱- بَهرِ جَزیده، بنگرید به زحاف ۲-

کارزار دیده

مَزَاحِف: (تک مَزَحَف)، غیژگاهان، خزیدن

جای ها

مَزَاحِفُ الْحِیَات: غیژگاهان مار

مَزَاحِفُ السَّحَاب: ریزگاهان باران، بارانخورها

مِزاج گوی: شوخ، لیم، بزله گوی

مُزَاجِم: ۱- رَنجِ رِسان ۲- انبوهی کُننده

(آندراج) ۳- سَرِخَر، دُنَبیلک (گوش

خوانساری)

مُزَاجِمِ شُدَن: دَرَدِ سَرِ دَاَدَن

مُزَاحِمَة: مُزَاحِمَت در فارسی: ۱- رَنج ۲- رَنج

رسانَدَن، دَرَدِ سَرِ دَاَدَن

مُزَاحَة: مُزَاحه و مَزَاحه در فارسی، شوخی،

لیمِش، لُودِگی

مُزَاد: این واژه را که پارسی است و گونه ای

بازی، معین در فرهنگ فارسی تازی دانسته

است، بنگرید به بُرهان

مُزَاد: ۱- توشه دان (لاروس) ۲- مَشْتَبَه (=

حَرَاج)، بیشفروشی (=مُزَايَدَة)

مُزَاد: أَفزودَن، بیش کَرَدَن

مُزَاد کَرَدَن: بالا بُرَدَن بِها

مُزَار: ۱- آستانه (گوش های بَدَخْشانی و

مَشهدی)، مَسیتگاه، (مَسیتَن = زیارت کَرَدَن،

فرهنگ پهلوی) ۲- گور

مُزَارَات: (تک: مُزَار)، مَسیتگاهان، گورها، و

مَسیتنامِه، نوشته ای که پیرامون مَسیتگاهان و

گورها فراهم آید

مُزَارِ بَسْتَن: گور ساختن

مُزَارِستان: گورِستان (آندراج)، سُتودان،

مَرغَزَن

مُزَارِع: (تک: مَزَرَعَة)، کِشتزارها، گاویت ها

مُزَارِع: شَمیز (برهان)

مُزَارَعَة: مُزَارَعه در فارسی: ۱- کِشاورزی ۲-

شَمیزش، پیمانی است میان خَاوَنَد و کِشتکار که

بخشی از برداشت به خَاوَنَد داده می شود

مَزْدَ: کَف کرده، در پای کَف کرده	مَزَاوَة: مَزَاوَت در فارسی: آفرونی
مَزِر: کَلْک، خامِه	مَزَاع: خارِ بُشت (آندراج)
مَزِرَج: آراسته	مَزَاعِم: به گونه‌ی رَمَن، دشمنی‌ها، سِتیزه‌ها
مَزَبَق: آبِک آندود، سیماب آندود، ژبوه مالیده	مَزَاعِمَة: مَزَاعِمَت در فارسی: اَنبوهی (معین)
مَزَبَلَة: مَزَبَلَه در فارسی: خاکدان، آخال‌دان،	مَزَال: (تک: مَزَلَة)، لَغزِش‌ها، لَغزِشگاه‌ها
کَلَجِه (برهان)، سَر گیندان، شَلْتِه (برهان)،	مَزَالِف: (تک: مَزَلَفَة)، گِرد آمدن‌گاه‌ها، پای‌ها،
خاکر و به‌دان، بِنَه (آندراج)	جاهای اَنبوه (آندراج)
مَزُبُور: نِیشتِه (آندراج)، بَرخی از	مَزَالِق: (تک: مَزَلَقَة)، جاهای لَغزیدن (غیاث
فارسی گویان گُمان برده‌اند که این واژه از زَبَر	اللغات)
پارسی ساخته شده و برابر است با زَبَر‌دار، این	مَزَامِر: (تک: مَزمار)، ۱- نای‌ها ۲- نایسُر ودها
واژه از زَبَر تازی است یا الزَّبَر که چیزی نوشته	مَزَامِرِ داود: نایسُر ودهای داود
یا نوشته شده است	مَزانات: جِهَمَزی
مَزبُورَة: مَزبُورَه در فارسی: مَونث مَزبور، نِیشتِه،	مَزَاوَجَات: (تک: مَزَاوَجَة)، جُفت گشت‌ها،
وَ چاه به سَنگ برآورده (آندراج)، چاهِ	جُفت‌گشتان، زَناشویی‌ها
سَنگچین	مَزَاوَجَة: مَزَاوِجَه در فارسی و مَزَاوَجَت: ۱-
مَزَج: پارسی تازی گشتِه، مَزگ، درختِ بادام	جُفت گشت ۲- زَناشویی
تلخ (برهان)	مَزَاود: (تک: مَزود)، توشه‌دان‌ها
مَزَج: ۱- دَرَهَم آمیختن، دَر آمیختن، آمِزِش ۲-	مَزَاوَلَة: مَزَاوِلَه و مَزَاوَلَت در فارسی: ۱-
بَر آفزولیدن (آندراج)	مُر و سِیدن، خوگَر شُدَن، کِلَنجار (شیرازی)، ۲-
مَزَجَة: مَزَجَات در فارسی: در غیاث اللغات آمده	وَرزیدن، ۳- خواست، ۴- پَی‌گیری، پُشتکار
که این واژه در آغاز مَزَجِيَة بوده که مادینه‌ی	مَزایا: (تک: مَزِيَة)، افزونی‌ها، سودها،
مَزَجِي است، ۱- خُجاره (بُرهان)، آن‌دَک ۲- کَم	بَخِشِش‌ها، دَهِش‌ها
آرز، کَم بَها	مَزَايِدَات: (تک: مَزَايِدَة)، بیش‌فروشی‌ها
مَزَجَل: نِيزه، نِيزه‌ی خُرد (آندراج)	مَزَايِدَة مَزَايِدَه در فارسی، بیش‌فروشی

مَزَح: ۱- شوخی، لاغ، گنگل (برهان) ۲-  
خوشه (آندراج)

مَزَحَف: ۱- غیرگاه مار، غیرگاه، جای خزیدن  
۲- جای ریزش

مِزَحِم: سخت آنبوه  
مُزَخَرَف: ۱- آراسته ۲- زَرَّاندود ۳- دروغ

راستَمَا (غیاث اللغات) ۴- ژاژ، یاه، با این  
مانک در فارسی به کار می رود، بی ریشه، بی پایه  
مُزَخَرَفات: (تک: مُزَخَرَفَة)، یاهوها، سخنان  
بی ریشه

مُزَخَرَفَة: مُزَخَرَفَة در فارسی، مؤنث مُزَخَرَف،  
بنگَرِید به مُزَخَرَف

مِزْدَة: خانج، گوزبازی، گردوبازی

مُزْدَجَر: ۱- بازدارنده ۲- بازایستنده

مُزْدَحِم: آنبوهی کُننده (غیاث اللغات)

مُزْدَحِم: آنبوه، آنبوه شده

مُزْدَوَج: ۱- جُفت ۲- هَمَامِز ۳- هَمَاهَنگ،  
دَرَسِرِواد

مُزْدَوَجَة: در فارسی: مُزْدَوَجَة، مؤنث مُزْدَوَج، وَ  
پَنبِه آگنه، کُلاه پنبه آگین، «مُزَوَجَة» دگر گشته ی

آن است

مِزْراب: پارسی تازه گشته، میزrab، ناودان

مِزْراق: زوبین، ژوپین

مُزْرِیَف: تازی از پارسی، زَرَبِیَف

مُزَرَّد: چَنبَری، چَنبره دار

مَزَرَع از مَزَرَعَة: بنگرِید به مَزَرَعَة

مَزَرَعَة: مَزَرَعَة در فارسی: کِشْتزار، گاوِیت  
(فرهنگ پهلوی)

مَزَرَعَة بِرَنج: کالجار (برهان)، شالیزار  
(گویش گیلکی)

مَزَرَعَة خاك: کِشْتزارِ خاك، به گواژ: ۱- رَمین ۲-  
نَسا (= جَسَد مُرده) ۳- گور

مَزَرَعَة دانه سوز: کِشْتزارِ دانه سوز، گُواژ: این  
جَهان

مَزروع: کِشت، آپاتان (فرهنگ پهلوی)،  
کِشت، کِشْتِه، آبادان

مَزروعَة: مَزروع در فارسی، مَوْنث مَزروع:  
کِشْتِه

مَزروعی: در تازی نیامده، کِشْتنی

مُزَعْفَر: کُرْکُمی (کُرْکُم = زعفران، فرهنگ  
پهلوی)، کُرْکُمین

مُزَعْفَرُلو: کُرْکُمی پلو

مُزَعْفَر کردن: کُرْکُمی کردن

مِزْغان: ترکی از Mousike یونانی باستانی یا از  
Musique فرانسوی، ۱- خُنیا (= هونیاك =

موسیقی، فرهنگ پهلوی) ۲- خُنیاگران

مِزْغانچی: موزیکانچی: ترکی از فرانسوی،  
خُنیاگر، سَرخُنیاگر

- مِزَقان: بنگرید به مِزغان  
مِزقانیچی، مِزقانیچیان: بنگرید به مِزغانچی  
مِزکوم: چاییده، سَرما خورده  
مُزکُی: از ریشه‌ی پارسی؟ دَه یک داده  
مُزکُی: پاک کرده، پاک شده  
مُزکُی: ۱- پاکا، پاک کننده ۲- شناسنده  
مَزَلَت: بنگرید به مَزَلَه  
مُزَلَل: ۱- لرزیده ۲- ترسیده  
مُزَلَف: از ساخته‌های فارسی گویان که به شیوه‌ی تازی از زُلف پارسی این واژه را ساخته‌اند، زُلف‌دار، گیسدار  
مَزَلَفَه: ۱- پای ۲- گردآمدنگاه ۳- جای آنبوه (بهره از آندراج)  
مُزَلِی: لَغَزانده  
مَزَلَقَه: لَغَزشگاه  
مَزَلَه: مَزَلَه و مَزَلَت در فارسی ۱- لَغَزش ۲- لَغَزشگاه  
مِزمار: ۱- نای، نی، نال (برهان)، غَر، هم آوای سَر و (برهان)، دوزای (برهان) ۲- چاکنای ۳- نایسُرد  
مِزمارُالرّاعی: بارهنگِ آبی (لاروس)  
مِزَمَر: ۱- سِبه نای ۲- شیر آب ۲- جامه دَر پیچیده  
مُزَمَل: ۱- کُهنه، دیرینه، ریشه‌دار
- مُزَمِن: کُهنه، دیرینه (فرهنگ پایه)  
مُزَمِن: زَمینگیر  
مُزَمِنَه: مُزَمِنه در فارسی، مَوْنث مُزَمِن، کُهنه  
مِزَمور: مِزمار، بنگرید به مِزمار  
مُزَن: ۱- اَبَر ۲- اَبَر پُر آب ۳- باران (آندراج)  
مُزَنَد: ۱- زُفت ۲- پَسرخوانده ۳- جامه‌ی کوتاه (آندراج)  
مِزور: مَسیتیده (= زیارت شده)  
مُزَوَر: رِیو کار (رِیو، هم آوای دیو = تَزیویر، برهان)، فَرغولکار، وایشان دَر فَرغولکاری آند روی گردانیدگان (ترجمه تفسیر تَبَری، پوشنه‌ی ۴)  
مُزَوَر: ۱- ریویده ۲- ساختگی ۳- بیمارِبا، بیمار خُور (= Soup فرانسوی)  
مُزَوَرات: (تک: مُزَوَرَه)، ریویدگان، ساختگی‌ها، بیمارِباها  
مُزَوَران: (تک: مُزَوَرَه)، ریوکاران، فَرغولکاران  
مُزَوَرَه: مُزَوَره در فارسی، مَوْنث مُزَوَر: ۱- ریویده ۲- بیمارِبا، بیمار خُور  
مُزَوَرَه: مُزَوَره در فارسی، مَوْنث مُزَوَر: ریوکار، فَرغولکار  
مُزَوَری: در تازی نیامده، بیمارِبا، بیمار خُور  
مُزَوَق: ۱- نگاشته ۲- راست کرده  
مِزَوْلَه: سایه‌نما، گاهنمای سایه‌ای

مِزهر: ۱- بَرَبَت ۲- دُنَبَك، بدینگونه آمده در برخی فرهنگ‌ها ۳- چوبی که بدان زنند و نوازند (آندراج)، چوبه؟ در این جامه‌ی خاقانی، سُخْن از رُخمه و زَبان می‌رود: رُخمه‌ی مُطربان صلاّی صبح، در زبان‌های مِزهر اندازد

مُزَهه: از ریشه‌ی پارسی، زه گوینده

مَزِی: کاهیده‌ی مَزِیّه، فرایستگی

مَزِی: زیرِک، خوشخوی

مَزِیّه: مَزِیت در فارسی: فرایستگی (ذبیح

بهر روز)

مِزِج: مزاج، بنگرید به مزاج

مِزِج: مزاج، بنگرید به مزاج

مَزید: ۱- اَفزُونیدن ۲- بَرافزودن ۳- اَفزونی

مَزید اَعْلَى مَاسَبِق: بیش از پیش (فرهنگستان)

مَزید بَر عِلّت: افزوده بر انگیزه

مَزید کردن: بَرافزودن

مَزیده: این واژه گویا پارسی و همان مزاد است و

آن را خَر بنده و خیز بگیر نیز گویند

مَزیر: کاربُر (آندراج)

مُزِیَف: نَبهره

مُزِل: زُداینده

مُزِین: بَرایش، پَسیت، پیشیت (فرهنگ

پهلوی)، فَرخار، زمین ماه را دیدم چه فَرخار، پُر

از پیرایه و دیبای شَهور (ویس و رامین)،

زِیوریده، زِیور یافته، آراسته

مُزِین: زیورنده، آراینده، آرایشگر (لاروس)

مُزِین ساختن: آراستن، زیور دادن

مُزِین شدن: زیوریدن، آراسته شدن

مَس: پارسی تازی گشته، مَس، از توپال‌ها

مَس: ۱- دیوانگی (لاروس) ۲- دِل‌زِدگی ۳-

دستمالی، سایش

مَس: Mass، انگلیسی ۱- (= جرم، فرهنگ

فنی)، غُند (فرهنگستان) ۲- توده

مَساء: مَسا در فارسی: ۱- پَسین ۲- شبانگاه،

شامگاه (لاروس)

مَساءة: مَسائت در فارسی: ۱- سُخْن زِشت ۲-

کار زِشت (لاروس) ۲- بَد آمدن ۳- بَدگمانی

۴- ناخوشی

مُسائَلَة: مُسائَلَت در فارسی، پُرسیدن،

پُرس و جو

مَس اُبزِر وِشَن: Mass observation،

انگلیسی (= مشاهده توده‌ای، فرهنگ جامعه

شناسی)، دیدش توده‌ای (دیدش = مشاهده،

پهلوی)

مُسَابَقَات: (تَك: مُسَابَقَة)، آوردها، پَشك‌ها

مُسَابَقَة: مُسَابِقَة و مُسَابِقَت در فارسی: آورد،

پَشك، به حُسن افتاده با خورشید در پَشك، به

قامت سرورا آفکننده دَرَشک (نزاری

کُهستانی)، پِشی، بُرزد (بهروز)

مَسَابیر: (تک: مَسبار)، زخم کاواها، گُمانه‌ها

مَساجِد: (تک: مَسجد)، از ریشه‌ی پارسی،

مَزگَت‌ها، مَزگدا (بنگرید به مَزگَت در فرهنگ

عمید)

مَسَاح: پیمایشگر (ذبیح بهروز)، رُمین پِما

(فرهنگستان)

مِساحَة: مَساحت در فارسی، سریانی تازی

گشته، از مشوحتا (پژوهش واژه‌های سریانی)،

پیمایه، اندازه

مَساحت کردن: اندازه کردن، اندازه گرفتن،

پیمودن

مَساحت گز: مَساح، بنگرید به مَساح

مَساجی: دَر تازی نیامده، رُمین پیمایی

مَساخِط: (تک: مَسخَطَة)، خشم انگیزان

مِساد: ۱- خِیکِ روغن ۲- خِیکِ انگبین ۳-

اُستواری

مَسارِح: (تک: مَسرَح)، راغ‌ها، مرغزارها،

غوشخانه‌ها (= تماشاخانه‌ها)

مُسارِع: ۱- شتابنده ۲- پیشدست

مُسارَعَة: مُسارِع و مُسارَعَت در فارسی ۱-

پیشدستی، چَمک (برهان) ۲- شتاب

مُسارَعَت کردن: ۱- شتاب کردن ۲- پیشدستی

کَرَدَن

مُسارِعين: (تک: مُسارِع)، شتابندگان،

پیشدستان

مَساریق = ماساریقا، بنگرید به ماساریقا

مَساریقی: از ریشه‌ی یونانی، روده‌بندی،

روده پست

مَساس: ۱- بارهنگ آب‌ی، از گیاهان ۲- سایش،

دستمالی

مَساطِب: (تک: مَسطَبَة)، سَکوها، کُهکشان‌ها،

چشمه‌های آب‌داشته، سِندان‌ها

مُساعد: ۱- فریادرس، یاوَر، یارمند ۲- همراه

مُساعدَة: مُساعد و مُساعدَت در فارسی: ۱-

فَر یاتش، فَر یات (فرهنگ پهلوی)، یارمندی،

یاری، ۲- پیش پرداخت (فرهنگستان)، زبانزد

اِواری ۳- همراهی

مُساعدین: (تک: مُساعد) فَر یادرسان، یاوَران،

همراهان

مُساعدِف: ۱- نزدیک ۲- شُذنی ۳- سازگار

دَرخوَر (لاروس)

مُساعدَة: مُساعدَت و مُساعدِف در فارسی: یاری،

یاوری

مَساعی: (تک: سَعی)، کوش‌ها، کوشش‌ها

مَساغ: ۱- فُر وگاه ۲- گُذرگاه

مَساف: ۱- دوری ۲- بینی (لاروس)

مَسَافَات: (تک: مَسَافَة)، دوری ها

مَسَافِج: دَهاَنه های دَره، آبشارها

مُسَافِج: جِهَمَز

مُسَافِجَة: مُسَافِجِه: جِهَمَزی

مُسَافِر: ۱- وَشْتار، کارداک، کاروانیک (فرهنگ

پهلوی)، راهی، رَوَندِه (گوش های هراتی و

فرارودی)، جَرْمَز ۲- گاوبِردام (گاو وحشی،

لاروس)

مُسَافِرانه: وَشْتارانه، راهیانه

مُسَافِرِی: وَشْتارِی، راهِی، رَوَندِه نشین

(گوش فرارودی)

مُسَافِرَة: مُسَافِرَت در فارسی، جَرْمَزِه (برهان)،

وَشْتارِش، راهی گشتن

مُسَافِرخانه: وَشْتارخانه، راهیخانه، کاروانسرا،

مهمانخانه، مهمانسرا

مُسَافِرین: (تک: مُسَافِر)، وَشْتاران، جَرْمَزایان،

راهیان

مُشَافِجَة: مُشَافِجَت در فارسی: لَتکاری (لت =

کَتک، برهان)

مَسَافَة: مَسَافَت در فارسی: دوری (فرهنگ

پهلوی)

مُسَافِجَة: مُسَافِجِه، و مُسَافِجَت در فارسی: ۱-

مِیگساری ۲- دُشنامگویی ۳- نادانی

مَسَاق: ۱- سَروا خواندن (سَروا = حَدِیث) ۲-

راندن: سُتورا ۳- نِوِشْتَن

مُسَاقَاة: مُسَاقَات در فارسی: دَارَنبازی، از «دار»

برابر با درخت و هَنبازی برابر با «شرکت»

مَسَاقِط: (تک: مَسَقَط)، اُفتگاهان

مَسَاقِط: (تک: مَسَقِط)، اُفتگاهان، زادگاهان

مَسَاكُمُ الله بِالْخَیْرِ: خدا شَبْتِسان را خوش

گرداناد، شب خوش

مَسَاكِن: (تک: مَسَكَن)، خانه ها

مَسَاكِن: (تک: مَسَكِن)، مُسْتَمْدان

مَسَاكَة: زُفْتی (= بَخیلی)

مَسَالِح: (تک: مَسَلَحَة)، دیدگاه ها، زینِه پُوشان،

نگهبانان

مَسَالِك: (تک: مَسَلَك)، راه ها، رِوش ها

مُسَالَمَة: مُسَالَمَت در فارسی: دوست رفتاری،

آشتی

مَسَام: (تک: سَم)، رُوزنان، سَوراخ ها،

بُنموی ها

مَسَامَات: (تک: مَسَام)، رُوزنان، سَوراخ ها،

بُنموی ها

مُسَامَمَة: مِسَامَمَت در فارسی، رُودروی

مُسَامِج: سَوَتَك (فرهنگ پهلوی)، سَاده آنکار

مُسَامِجَة: مُسَامِج و مُسَامِجَت در فارسی،

سَوَتَکی (فرهنگ پهلوی)، سَوَتِکش، کُفوس

(برهان)، نَرم رفتاری، کوتاهی کردن، سُسْتی



وَرزیدن

مُسامِیحِه کار: سَوَتَك، سادِه آنگار، کوتاهی  
کُننده

مُسامِیحَةُ: سادِه آنگارانه، سَوَتَکانه

مُسامِر: ۱- شَب زنده‌دار ۲- افسانه‌گوی

مُسامِرَة: مُسامِرِه و مُسامِرَت در فارسی: ۱- شَب  
زنده‌داری ۲- افسانه‌گویی

مُسامِیع: (تک: مِسمَع و مِسمَعَة)، گوش‌ها

مُسامیر: (تک: مِسمار)، میخ‌ها، میخ‌های آهنین  
مُسانِد: (تک: مَسند)، نِشستگاهان

مُساوَة: مُساوا و مُساوات در فارسی: ۱-

هَم‌تاکِی، هاوَندی (فرهنگ پهلوی)، بَرابری،  
زِیوارگی (برهان)، سَر بِه سَری ۲- بَرابری  
واژه با ما نَك

مُساوَرَة: مساوَره و مُساوَرَت در فارسی: ۱-

تاخَت آوَرَدَن ۲- خیز برداشتن  
مُساوَمَة: مُساوِمِه و مُساوِمَت در فارسی:

نِرخ‌گذاری، بَها‌گذاری

مُساوِی: (تک: سَو و تک: مِساءَة)، بَدی‌ها،

آک‌ها، زِشتی‌ها، زِشت‌کرداری‌ها  
مُساوِی: هَم‌تای، هاوَند (فرهنگ پهلوی)،

بَرابَر، سَر بِه سَر (فرهنگستان)، زیوار (برهان)

مُساہِر: شَب زنده‌دار

مُساہِرَة: مُساہِرِه و مُساہِرَت در فارسی، با هَم

بیداری، شَب زنده‌داری

مُساهل: سادِه آنگار، سادِه گیر، بُردبار  
مُساهِلَة: مُساهِلِه و مُساهِلَت در فارسی:

بُردباری، سادِه گیر، آسانگیری

مُساهِم: ۱- بوندار (= سهام‌دار) ۲- هَنباز

مُساهِمَة: مُساهِمِه و مُساهِمَت در فارسی:  
بُونداری، هَنبازیمُسایِرَة: مسایِرِه و مُسایِرَت در فارسی، بَرابَر  
رَفَتَن، با کسی (آندراج)مُسایِف: (تک: مَسیْفَة)، وَ خشکسالی‌ها  
(لاروس)

مُسایِفَة: شَمشیر زَدَن

مَسائِل: مَسایل دَر فارسی، (تک: مَسئَلَة)،  
فَرش‌ها، پَرَدَک‌هامَسئَلَة: مَسئَلِه و مَسئَلَت و مَسائِلَت در فارسی، ۱-  
فَرش (فرهنگ پهلوی)، پَرَدَک (برهان)،چِیستان، زِیَرَدَک‌های دورا دور بسته، که از  
فکرش دِلِ داناست خسته (ناصر خسرو) ۲-نیاز ۳- زَمینِه، زیر کِش ۴- جُستار ۵- پُریش  
مَسئَلَت داشتن: نیاز داشتن، درخواست

داشتن

مَسئَلِه داشتن: پُریش داشتن

مَسئُول: مَسئُول در فارسی، ۱- اَمارَمَند،  
خُورتاک (فرهنگ پهلوی)، بابیزان (بهرز در

- برهان این واژه برابر با کفیل و ضامن آمده است)، ۲- خواهیده، خواهش شده
- مسئولات: مَسْئُولَات در فارسی، (تك: مَسْئَلَة)، آمارمندان، خورتاكان، خواهيدگان
- مَسْئُولَة: مَسْئُولَة در فارسی، مؤنث مَسْئُول، بنگريد به مَسْئُول
- مسئوليت: از تازی، خورتاکی، آمارمندی
- مسئوليت مُشْتَرَك: همخورتاکی
- مَسْئُولين: مَسْئُولين در فارسی، (تك: مَسْئُول)، آمارمندان، خورتاكان
- مِسيار: ۱- زخم کاو ۲- گمانه (فرهنگستان)، کاویانه
- مَس بالانس: Mass balance، انگلیسی (= توازن جرمی، فرهنگ فنی)، هَمسَنگي غُنْدِيك
- مُسَبِّب: ۱- جَتَكِيده، جَتَك شده (جَتَك = سَبَب، فرهنگ پهلوی)، جَتَكساز ۲- در تازی: دُشنام
- انگيز، آن که او را بسيار دُشنام دَهند (آندراج)
- مُسَبِّب: ۱- جَتَكِنده، جومباك، وهانيك (فرهنگ پهلوی)، جَتَكساز ۲- ساوستانده
- مُسَبِّبُ الْاَسباب: جَتَكسازِ جَتَك ها، از نام های خدای
- مُسَبِّبُ دَرْد و رنج: دَرْدنِيار (فرهنگ پهلوی)
- مُسَبِّبَة: مُسَبِّبَة در فارسی مؤنث مُسَبِّب، جَتَكساز
- مُسَبِّبين: (تك: مُسَبِّب)، جَتَكسازان، وهانيكان
- مُسَبِّت: خواب آنگيز، خواب آوَر
- مُسَبِّح: نياگر
- مُسَبِّح دِل: دِلنِياگر
- مُسَبِّحَة: مُسَبِّحَة در فارسی، مؤنث مُسَبِّح: ۱- نياگر ۲- شَست، اَنگِشْت شَست
- مُسَبِّحِين: (تك: مُسَبِّح)، نياگران
- مِسيَر = مِسيار، نگر يد به مِسيار
- مَسِيرَة: زرفای زخم
- مَسِيرَة: نِهاد (= باطن آدمی)
- مُسَبِّح: ۱- هَفْت ماهه، نوزاد هَفْت ماهه ۲- دايه
- پَرورد ۳- خوشگذران (لاروس) ۴- پسر خوانده
- مُسَبِّح: ۱- هَفْت گوشه (لاروس) ۲- هَفْت بَندي
- مَسَبِّعَة: مَسَبِّعَة در فارسی: دَدخيز
- مُسَبِّع: فَرَجَت (= تمام کرده شده، فرهنگ پهلوی)، اَنجاميده
- مُسَبِّع = مُشَبِّع: سير گشته، فرجاميده
- مَسَبِّك: کارگاه ريخته گری (لاروس)، توبالگدازی
- مَسَبِّكَة: تَبَنگ، تَبَنگ ريخته گری
- مُسَبِّيل: ۱- سوسمار ۲- ماه ذوالحِجَة ۳- دراز
- ازار ۴- تير پنجم يا ششم در مَنگيا (= قمار)
- (بهره از آندراج)

مُسَبِّل: ۱- دراز بُروت (آندراج) ۲- پیر  
 زشت‌رو ۳- داده به راه خدا، دَهِش در راه خدا  
 (بهره از معین)  
 مُسَبِّلات: (تک: مُسَبِّلَة)، دَر راه خدا داده‌ها،  
 دَهِش‌ها دَر راه خدا  
 مُسَبِّلَة: مُسَبِّلَة در فارسی، مونث مُسَبِّل، بنگرید  
 به مُسَبِّل  
 مَسْبُوت: ۱- بیهوش ۲- بیمار، بیمارِ بسترِ  
 ۳- چشم فراز کرده، چشم بسته  
 مَسْبُوق: ۱- گذشته (غیاث اللغات) ۲- سِیس  
 اُتاده ۳- پیش آگاه (ذبیح بهروز)  
 مَس پرودا کِشن: Mass production،  
 انگلیسی (= تولید زنجیری، فرهنگ فنی)،  
 فَرآوری زنجیری  
 مَسْت: Mast، انگلیسی، دَکَل، دیرک (فرهنگ  
 فنی)  
 مُسْتَأْتِر: ۱- برگزیننده ۲- اندوهگین، مُستگین  
 (مُست، موست = غم، فرهنگ پهلوی)  
 مُسْتَأْجَر: سَلاکیده  
 مُسْتَأْجَر: ۱- سَلاکدار، سَلاک نشین ۲- مُزدور،  
 زَاوَر  
 مُسْتَأْجَرَات: (تک: مُسْتَأْجَرَة)، سَلاکیده‌ها  
 مُسْتَأْجَرَات: (تک: مُسْتَأْجَرَة)، سَلاکداران،  
 مُزدوران، زَاوران

مُسْتَأْجَل: مُوَلِّش خواهنده  
 مُسْتَأْجَر: ۱- دِرَنگ کننده ۲- سِیس مانده، سِیس  
 مانده  
 مُسْتَأْدِب: از ریشه‌ی پارسی، اَدب آموزنده  
 (آندراج)  
 مُسْتَأْذِن: دَسْتور خواهنده (آندراج)  
 مُسْتَأْرَب: وامدار  
 مُسْتَأْصَل: ۱- از بیخ برکنده (آندراج) ۲-  
 دَرمانده ۳- ناگزیر ۴- پَریشان‌رو زگار، تیره روز  
 مُسْتَأْصِل: از بیخ برکنده  
 مُسْتَأْصِل ساختن: بیچاره کردن، دَرمانده  
 ساختن  
 مُسْتَأْصِل شُدَن: ۱- بیچاره شُدَن، ناگزیر شُدَن  
 ۲- تیره روز گشتن  
 مُسْتَأْکِل: ۱- نَواله خواه، خوراک‌خواه ۲-  
 روزی بُرنده، تاراجنده  
 مُسْتَأْکِلَة: مُسْتَأْکِلَة در فارسی، مونث مُسْتَأْکِل،  
 بنگرید به مُسْتَأْکِل  
 مُسْتَأْمِن: زِنهار خواهنده  
 مُسْتَأْمِی: کَنیز گیرنده  
 مُسْتَأْنِس: ۱- خوگر ۲- دَسْتوری خواهنده ۳-  
 شناسنده ۴- نیک نگرنده (غیاث اللغات)  
 مُسْتَأْنِف: ۱- آغاز کننده، از سر گیرنده ۲-  
 پُرهِش‌خواه (فرهنگستان)

- مُستأنفِ علیّه: پژوهش خواننده (فرهنگستان)
- مُستأنفِ عنّه: پژوهش خواسته (فرهنگستان)
- مُستأنفین: (تک: مُستأنف)، پژوهشخواهان، از سر گیرندگان
- مُستبدّ: سیزدن (فرهنگ پهلوی)، خود کامه، خویشکام، ندانی کوچک‌گونه خویشکام است، زخوی خود، چگونه نیکنام است (ویس و رامین)
- مُستبدّ برای: سر خود
- مُستبدّع: ۱- نوپدا ۲- نودانده
- مُستبدّعات: (تک: مُستبدّعه)، نوپداها، شیگفتان
- مُستبدّعه: مستبدّعه در فارسی، مؤنث مُستبدّع:
- ۱- نوپدا ۲- شیگفتا
- مُستبدّه: مُستبدّه در فارسی، مؤنث مُستبدّه:
- خودکامه، خویشکام
- مُستبدّین: (تک: مُستبدّ)، خودکامگان، خویشکامان
- مُستبشیر: مُژده یافت، گشاده روی، دلخوش
- مُستبشیر شدن: مُستبشیر گشتن: مُژده یافتن، دلخوش گشتن
- مُستبشع: ناپسند، ناخوشایند، بی مژه
- مُستبصر: بینادِل، بینشور، تیزبین
- مُستبصرین: (تک: مُستبصر)، بینادِلان، بینشوران، تیزبینان
- مُستبطن: نهان دارنده
- مُستبعد: ۱- دور شمرده ۲- دور از باور، باور نکردنی
- مُستبعد: ۱- دور شمرنده ۲- دوری جوینده (آندراج)
- مُستبعل: شوهر کننده
- مُستتر: ۱- پوشیده گردنده، پوشیده ۲- در پرده شونده، در پرده ۳- پرهیزنده
- مُستتم: ۱- بوند خواه ۲- بوند، هام (= تمام، کامل، فرهنگ پهلوی)
- مُستثقل: ۱- سنگین ۲- ناتوان، سُست، از خواب یا بیماری
- مُستثنی: ۱- جدا کرده، کنار نهاده ۲- برگزیده
- ۳- جدا ۴- جُزان ۵- مگر (ذبیح بهروز)
- مُستثنیات: (تک: مُستثنیّه)، جُزائها، مگرها
- مُستثنیّه: مُستثنیّه در فارسی، مؤنث مُستثنی، جدا کرده، جدا، جُزان، مگر
- مُستتج: پارسی تازی گشته، مُشنه: ۱- آزار توپالی برای کوفتن چرم ۲- آبرازی در پنبه زنی
- ۳- دسته‌ی تیغ ۴- چغانه (بهره از معین)
- مُستجاب: پذیرفته
- مُستجاب الدّعوه: مُستجاب الدّعوه در

فارسی: پذیرفته آزیای (آزیای = دُعا، فرهنگ پهلوی)

مُسْتَحْجَار: ۱- سَلَکیده، سَلَک شده (سَلَک = اجاره) ۲- زِنهار خواسته

مُسْتَحْجَد: نو گُشته، نوسازی شده

مُسْتَحْجَد: نو ساز، نو گرداننده

مُسْتَحْجَدَّة: مُسْتَحْجَد در فارسی، مؤنث مُسْتَحْجَد:

نوسازی شده، نو گشته

مُسْتَحْجَلِب: کِشَانده

مُسْتَحْجَمِع: گردآورنده

مُسْتَحْجِيب: ۱- نو باوه، نو پذیر، در آیین

هَفْتِگِریان ۲- پذیرنده ۳- پذیرشخواه

مُسْتَحْجِر: پناهنده، زِنهارخواه

مُسْتَحْجِيز: از ریشه‌ی پارسی، ۱- جایزه

خواهنده، زِه خواهنده ۲- پروانه خواه، پرگخواه

مُسْتَحْاث: ۱- کاویده، زمین کاویده ۲-

سَنگواره (فرهنگستان)

مُسْتَحَااث: (تک: مُسْتَحَاثَة)، کاویده ها،

سَنگواره ها

مُسْتَحَاثَة: مُسْتَحَاث در فارسی، مؤنث و اِجِد

مُسْتَحَاث: ۱- کاویده ۲- سَنگواره

مُسْتَحَاضِیگان: رَمَن بندی به شیوه‌ی پارسی،

(تک: مُسْتَحَاضَة) لَک دیدگان

مُسْتَحَاضَة: مُسْتَحَاض در فارسی: لَک دیده

مُسْتَحَب: ۱- رَوا، چَنب (برهان) ۲- دوست داشتنی، خواستنی، دلخواه

مُسْتَحَبَات: (تک: مُسْتَحَبَة)، چَنب ها، رَواها

مُسْتَحَبَة: مُسْتَحَب در فارسی، مؤنث مُسْتَحَب،

۱- رَوا، چَنب ۲- خواستنی، دلخواه

مُسْتَحَث: ۱- وُزولنده، وُزولنده‌ی خَراج ۲-

بِرانگیزاننده (وُزولیدن = تقاضا کردن)

مُسْتَحَثی: در تازی نیامده، بازو زولی

مُسْتَحَدَث: نو، نو پیدا، نو ساخته

مُسْتَحَدِث: نویاب، نو گردان

مُسْتَحَدَثَات: (تک: مُسْتَحَدَثَة)، نو ساخته ها

مُسْتَحَدَثَة: مُسْتَحَدِث در فارسی، مؤنث

مُسْتَحَدَث، نو: نو ساخته

مُسْتَحَدِثِین: (تک: مُسْتَحَدِث)، نویابان،

نو گردانان

مُسْتَحَسَن: نیک افتاده، پَسَنیدیده، خُجیر،

خُجیر (برهان)

مُسْتَحَسَن: (تک: مُسْتَحَسَنَة)، نیک افتاده ها،

پَسَنیدِیدگان

مُسْتَحْضَر: ۱- دَواننده ۲- به خود باز آینده

(آنندراج)

مُسْتَحْضَر: ۱- آماده ۲- دانسته، آگاه ۳- دریاد،

به یاد

مُسْتَحْضَر گردیدن: آگاه گشتن

مُسْتَحْفِظ: ۱- یاد گیرنده، در تازی ۲- نگهبان،

پاسدار، در فارسی

مُسْتَحْفِظ بانك: بایگبان

مُسْتَحْفِظ زندان: زندانبان (فرهنگستان)

مُسْتَحْفِظین: (تك: مُسْتَحْفِظ)، یادگیرندگان،

نگهبانان

مُسْتَحَق: ۱- آرزانیك (فرهنگ پهلوی)،

آرزانی (برهان) ۲- درخور، شایسته

مُسْتَحَقِّقین: مُسْتَحَقِّق در فارسی: (تك:

مُسْتَحَق)، آرزانیان، شایستگان

مُسْتَحْكِم: پَسَاختی (فرهنگ پهلوی)، خبوك

(برهان)، اُستوار گردنده (آندراج)

مُسْتَحْكِم کردن: پَسَاختن (فرهنگ پهلوی)،

اُستوار کردن

مُسْتَحْكِم کننده: پَسَاختار (فرهنگ پهلوی)،

اُستوار کننده

مُسْتَحْكَمَة: مُسْتَحْكَمه در فارسی، مؤنث

مُسْتَحْكِم: خبوك، پَسَاخته، اُستوار گردنده

مُسْتَحَل: شایست (= خلال)، زَندآر (برهان)

مُسْتَحیر: باده‌ی گُوآزنده (غیاث اللغات)

مُسْتَحِيف: سِتَم کننده (غیاث اللغات)

مُسْتَحِيل: ۱- تَرَفَنْدگر ۲- ناشدنی ۳- دیسنده

۴- یاوه ۵- فَرَسَاينده ۶- وَرْتِشَنده (= تبدیل

شونده)

مُسْتَحِيل شدن: ۱- دیسیدن (= ازحالی به

حالی دَر آمدن) ۲- وَرْتِشیدن

مُسْتَحِيل نمودن: ناشدنی نمودن (نمودن: به

نظر رسیدن)

مُسْتَحِيلَة: مُسْتَحَالیه در فارسی، مؤنث

مُسْتَحِيل، بنگرید به مُسْتَحِيل، و، ۱- کَمان کُز

۲- زَمین ناهموار

مُسْتَحْیِر: دَخْشَكْدان (دَخْشَك: خیر)

مُسْتَحْیِر: دَخْشَك پُرس، دَخْشَكجُو

مُسْتَحْیِم: زاور (برهان)، پَرستار، کارمند،

پیشیار، مُزْذور، این واژه‌ی تازی را در فارسی

مُسْتَحْیِم گویند، مُسْتَحْیِم در تازی برابر است با

به کار گمارنده

مُسْتَحْیِمَان: (تك: مُسْتَحْیِمَة)، پَرستاران،

پیشیاران

مُسْتَحْیِمَة: مُسْتَحْیِمه در فارسی، مؤنث

مُسْتَحْیِم: زاور، پَرستار، پیشیار

مُسْتَحْیِمین: مُسْتَحْیِمین در فارسی، (تك:

مُسْتَحْیِم)، زاوران، کارمندان

مُسْتَحْیِر: بیرون آورده

مُسْتَحْیِر: بیرون آورنده

مُسْتَحْیِرَة: مُسْتَحْیِرجه در فارسی، مؤنث

مُسْتَحْیِر: بیرون آورده

مُسْتَحْیِرین: (تك: مُسْتَحْیِر)، بیرون

- آوَرندگان  
 مُسْتَخَف: سَبَك شمرنده، خوار دارنده  
 (آنندراج)  
 مُسْتَخَف: سَبَك شمرده، خوار داشته، سَبَك،  
 خوار  
 مُسْتَخَفی: نهان گردنده، پوشیده گردنده  
 مُسْتَخْلَص: ۱- رَها بیده ۲- نابیده ۲- بازپس  
 گرفته ۴- برگزیده  
 مُسْتَخْلَص: ۱- رَهای جوییده ۲- برگزیننده  
 مُسْتَخْلَص شدن: ۱- رَهایی یافتن ۲- بازپس  
 گرفته شدن  
 مُسْتَخْلَص کردن: ۱- رَها بیدن ۲- بازپس  
 گرفتن  
 مُسْتَخْلَص گردانیدن: ۱- رَها بیدن ۲- بازپس  
 گرفتن  
 مُسْتَخْلَصَة: مُسْتَخْلَص در فارسی، مؤنث  
 مُسْتَخْلَص، بنگرید به مُسْتَخْلَص  
 مُسْتَخْلَصین: (تَك: مُسْتَخْلَص)، رَها بیدگان،  
 نابیدگان، بازپس گرفتگان، برگزیدگان  
 مُسْتَخْلَصین: (تَك: مُسْتَخْلَص)، رَهای  
 جویندگان، برگزینندگان  
 مُسْتَدَام: پاینده، پایدار  
 مُسْتَدَب: چاره‌گر، فرجام‌نگر  
 مُسْتَدْرَك: ۱- ساختاریده (از ریشه‌ی پهلوی)،  
 آماده شده ۲- پائین‌وشت، پائین‌امه ۳- روشن گشته  
 مُسْتَدَعی: درخواست  
 مُسْتَدَعی: درخواست کننده  
 مُسْتَدَعیات: (تَك: مُسْتَدَعیَة)، درخواست‌ها  
 مُسْتَدَعی تمیز: فرجام‌خواه (فرهنگستان)  
 مُسْتَدَعی علیه تمیز: فرجام‌خوانده  
 (فرهنگستان)  
 مُسْتَدَعی شدن: درخواست کردن  
 مُسْتَدَعی گردیدن: درخواست کردن  
 مُسْتَدَعیَة: مُسْتَدَعی در فارسی، مؤنث  
 مُسْتَدَعی: درخواست  
 مُسْتَدَل: پَر و هانیده، پَر و هاندار  
 مُسْتَدَل: پَر و هانجوی، پَر و هانخواه  
 مُسْتَدَلَة: مُسْتَدَل در فارسی، مؤنث مُسْتَدَل،  
 پَر و هانیده  
 مُسْتَدَلَة: مُسْتَدَل در فارسی، مؤنث مُسْتَدَل،  
 پَر و هانجوی، پَر و هانخواه  
 مُسْتَدیر: پَر گاری، چَنبَرِیک، گرده  
 مُسْتَدیرات: (تَك: مُسْتَدیرَة)، پَر گاریان،  
 گَرِیدگان، چَنبَرِیکان  
 مُسْتَدیرَة: مُسْتَدیر در فارسی، مؤنث مُسْتَدیر،  
 بنگرید به مُسْتَدیر  
 مُسْتَدیم: ۱- همیشه دارنده، نگاهدارنده‌ی  
 همیشگی ۲- درنگ و رزنده، درنگ کننده



مُسْتَدِين: وام گیرنده (آندراج)

مُسْتَذاق: ۱- وَرَجَم (= خُبره)، کاردان ۲-

بیدا، دانسته

مُسْتَذَكِر: ۱- یاد کننده ۲- یاد گیرنده (آندراج)

مُسْتَذَلّ: خوار، خوار داشته

مُسْتَذَلّ: خوار کننده، خوار پندارنده

مُسْتَذِمّ: سزاوار نکوهش، نکوهش انگیز

مُسْتَذِيب: از ریشه‌ی پارسی، دُنباله‌رو، سَبَس

رُو

مُسْتَرّ: یویش

مُسْتَرّ: یوشنده

مُسْتَرّ: پوشیده

مُسْتَرّاح: ۱- آسایشگاه ۲- آبتنگاه (صحاح

الفرس)، آب‌ریز (برهان)، بَدْرَف (گویش

فرارودی)، جایی، کناراب، چَرخی (آندراج)

مُسْتَرّاح مِنه: آسایش بخشنده

مُسْتَرّ بیلدر: Master builder، انگلیسی (=)

سَر معمار، فرهنگ فنی)، رازِیگر (فرهنگ

پهلوی)

مُسْتَرّ پَلَن: Master plan، انگلیسی (= طرح

جامع)، پیریز خانیک (پیریز = طرح، برهان)

مُسْتَرّ تِیپ: Master tape، انگلیسی (= نوار

اصلی)، نَوَار خانیک (خانیک = اصلی، فرهنگ

پهلوی)

مُسْتَرّ جَع: ۱- بازگردانده ۲- پَس گرفته

مُسْتَرّ جَع: بازپسخواه

مُسْتَرّ خِی: فرو هِشته، سُست (غیاث اللغات)

مُسْتَرّ دَ: ۱- بازپس داده ۲- واپس داشته

(غیاث اللغات) ۳- پَس فرستاده

مُسْتَرّ دَ: پَس دِهنده

مُسْتَرّ دَاشْتَن: پَس دادن، پَس فرستاندن

مُسْتَرّ دَاشْدَن: پَس داده شدن

مُسْتَرّ دَکْرْدَن: پَس دادن

مُسْتَرّ دَ: مُسْتَرّ دَ در فارسی، مَوْنَت مُسْتَرّ دَ: پَس

داده، پَس فرستاده

مُسْتَرّ دِیتا: Master data، انگلیسی (=)

داده‌های اصلی، فرهنگ فنی)، داده‌های

خانیک

مُسْتَرّ سِیل: فرو هِشته، موی فرو هِشته ۲-

خوگر، رام شونده

مُسْتَرّ سِیل شُدَن: خوگر شدن، رام شدن

مُسْتَرّ سوئیچ: Master switch، انگلیسی،

شاه کلید (فرهنگ فنی)

مُسْتَرّ شُد: ۱- راهیاب ۲- راهجوی

مُسْتَرّ ضِع: ۱- شیرخواره ۲- دایه خواه

مُسْتَرّ فایِل: Master file، انگلیسی (= پَرَوْنده

اصلی، فرهنگ فنی)، پَرَوْنده‌ی خانیک

مُسْتَرّ فِریم: Master frame، انگلیسی (=)

قاب چهارگوش، فرهنگ فنی)، چهارجوبِ خانیک

مُسْتَرْق: دُزدیده، دُزدیده شده

مُسْتَرْق: دُزد گوش

مُسْتَرْق: گِرفِتا ر شده، برده گشته

مُسْتَرْقُ الْعُنُق: کوتاه گردن (آندزاج)

مُسْتَرْقَه: مُسْتَرْقَه در فارسی، مؤنث مُسْتَرْق:

تَرَفَت، تَرُوفَت (فرهنگ پهلوی)، دُزدیده

مَسْتَر کاربنتِر: Master carpenter،

انگلیسی، سَر درو دگر (فرهنگ فنی)

مَسْتَر کلاک: Master clock، انگلیسی (=

ساعتِ اصلی، فرهنگ فنی)، زمانگوی خانیک

مَسْتَرکی: Master key، انگلیسی، شاه کلید،

(فرهنگ فنی)

مُسْتَرْج: آسایشخواه

مُسْتَزاد: ۱- افزون گشته، افزوده ۲- باز افزون،

در جامه سَرای

مُسْتَرید: ۱- گله مند ۲- بیشخواه، افزونخواه

مُسْتَسْبِع: خودباخته، هراسان

مُسْتَسْبِع شدن: خود باختن، هراسیدن

مُسْتَسْعَد: ۱- فرخنده ۲- یاری یافته

مُسْتَسْعَد: ۱- یاری خواهنده ۲- خواهان

نیکبختی

مُسْتَسْعَد شدن: نیکبخت شدن

مُسْتَسْعَد گشتن: نیکبخت گشتن

مُسْتَسْقِی: ۱- خُشکاماری. (خُشک آمار =

استسقا، لغت فرس) ۲- آبخواه

مُسْتَشَار: رایزن، سُبّار

مُسْتَشَاری: دَر تازی نیامده، رایزنی،

سُبّاری

مُسْتَشْرِف: ۱- دَر نگر نده ۲- بلند ۳- چیره

مُسْتَشْرِق: ۱- روشن، تابان (غیاث اللغات)

۲- خورای شناس (کاربرد واژه‌ی خاورشناس

به جای Orientaliste فرانسوی درست نیست،

زیرا «خاور» در ادب پارسی برابر با «مغرب» به

کار رفته، برای آگاهی بیشتر بنگرید به واژه‌های

مَشْرِق و مَغْرَب)

مُسْتَشْرِقَه: مُسْتَشْرِقَه در فارسی، مؤنث

مُسْتَشْرِق، بنگرید به مُسْتَشْرِق

مُسْتَشْرِقین: (تک: مُسْتَشْرِق)، خورایشناسان

مُسْتَشْرِزی: ۱- کارسُترگ ۲- سِتینه‌نده

مُسْتَشْعِر: ۱- پیرهنپوش ۲- به خود آئنده ۳-

بیم پوش

مُسْتَشْفِی: بهبودی خواه، درمانخواه

مُسْتَشْفِی: درمان‌کنده، بیمارستان

مُسْتَشْهِم: بوینده (غیاث اللغات)

مُسْتَشْهَد: گواه‌خواه، گواه جوی

مُسْتَشْهَد به: زمینه‌ی گواهی

- مُسْتَشِير: رای جوینده  
 مُسْتَصِحِب: ۱- همدَم ۲- همدَم خواه  
 مُسْتَصْعِب: کار دشوار  
 مُسْتَصَفَى: ۱- پالاینده ۲- برگزیننده  
 مُسْتَصْلِح: نیکخواه  
 مُسْتَضْعَف: ۱- زبون، زبونگشته، خوار داشته  
 ۲- ناتوان  
 مُسْتَضْعَفِينَ: (تَك: مُسْتَضْعَف)،  
 خوارداشتگان، زبونگشتگان، ناتوانان  
 مُسْتَضَىء: ۱- شید جوینده (شید = نور)،  
 روشنی خواهنده ۲- روشنی گیرنده  
 (غیاث اللغات)  
 مُسْتَطَاب: ۱- خوش آمده ۲- پاك آمده  
 (غیاث اللغات) ۳- پاکیزه  
 مُسْتَطَاع: فرمانبردار (غیاث اللغات)  
 مُسْتَطَاعَة: دَر دسترس، تُوَان کرد  
 مَسَبِ طافح: سیامست  
 مُسْتَطِب: درمانپرس، پزشکجوی  
 مُسْتَطَرَف: ۱- خانه زاد (آندراج) ۲- نو بر، نو  
 رس ۳- شگفت ۴- برگزیده  
 مُسْتَطَرَفَة: مُسْتَطَرَفِ در فارسی، مونت  
 مُسْتَطَرَف، وَ ۱- گیاه دَر نیام، نیامیک ۲- داراك  
 نو ۳- آغاز زمانه  
 مُسْتَطَلِق: شِكَم رَونده (آندراج)  
 مُسْتَطِيع: ۱- تُوَان کرد ۲- تُوَان کرد  
 مُسْتَطِيف: گِرْد زنده  
 مُسْتَطِيل: ۱- دراز چارینه، راستگوشه  
 (فرهنگستان) ۲- دراز، کشیده  
 مُسْتَظَرَف: نازکساخت، دَرَمَك (= ظریف،  
 فرهنگ بهلوی)  
 مُسْتَظَرَفَة: مُسْتَظَرَفِ در فارسی، مونت  
 مُسْتَظَرَف: دَرَمَك، نازك، نازکساخت، وَ هنرهای  
 زیبا  
 مُسْتَظَلّ: سایه نشین، سایه گرای  
 مُسْتَظْهَر: پُشتیبان  
 مُسْتَظْهَر: ۱- یاری خواه، پُشتی خواه ۲-  
 پُشتگرَم  
 مُسْتَعَار: سَبَنجی (سَبَنج = عاریت، برهان)  
 مُسْتَعَارُ لَهُ: سَبَنج آورده  
 مُسْتَعَارُ مِنْهُ: سَبَنج گرفته  
 مُسْتَعَان: یاری جُسته، یاری بَخش، از نام های  
 خُداوند  
 مُسْتَعْبَر: خوابگزاریده  
 مُسْتَعَجِل: ۱- شِتَابنده (غیاث اللغات) ۲-  
 زودگُذر  
 مُسْتَعَجِل: ۱- شِتَابیده ۲- جَرْمُوج، سگ  
 آنگور (= تَعَلَب)، از گیاهان  
 مُسْتَعْجِم: گُنگلاج



مُسْتَعِين: یاری خواهنده	مُسْتَفْرِغ: ۱- هَراش اَنگيز (هَراش =
مُسْتَعَاث: فریادرس	اِسْتَفْرَاغ: ۲- شِکْمَرُوان (= مُسْهَل)
مُسْتَعَاثِي: دادخواه (غیاث اللغات)	مُسْتَفْرَنْگ: از ساخته های فارسی گویان به
مُسْتَعْدَر: آبخیز: زمین، آبگیرناک	روش تازی، فَرَنگَزده، فَرَنگیدوست
مُسْتَفْرِپ: ۱- خَنَدَنِدِه، گَزافخَنَد ۲-	مُسْتَفْسِر: پُرس و جَوگر
خور بَر شناس (خور بَر = مَغرب)	مُسْتَفِيد: سودیاب، بَهره ور
مُسْتَفْرَب: باور نَکَر دَنی، دور آزیاور	مُسْتَفِيض: ۱- فاش (این واژه پارسی است)
مُسْتَفْرِق: مُسْتَفْرِق در فارسی، ۱- فرو رَوَنده،	۲- خواهنده ی آب رَوان: دَر تازی ۳- بَهره
غُوتِه خور، باغوشیده ۲- کاَوَنده	یافته، سود یافته: دَر فارسی
مُسْتَعْفَر: آمرزش خواه	مُسْتَق: پارسی تازی گشته، مُشته، چَغانه
مُسْتَعْفَر: آمرزیده	(معین)
مُسْتَعْفِر وار: پوَر شِخواهانه (معین)	مُسْتَقِيح: زِشت، بَد (غیاث اللغات)
مُسْتَفْل: دَسْتِکَرْد (فرهنگ پهلوی)،	مُسْتَقْبِل: ۱- آينده ۲- پو یه ی آينده (پو یه =
جُور تَکخیز (جُور تَک = غَلَه)، خواستَک،	فعل، نخستین دستور)
خواسته	مُسْتَقْبِل: ۱- پَذیره شَونده، پیشواز کُننده ۲-
مُسْتَفْل: مزدور گیرنده، کِشْتَفَر ما	پیش آينده، روی آوَرنده
مُسْتَفْلَات: تَک: مُسْتَفْلَه جُور تَکخیزان	مُسْتَقْبِلین: (تَک: مُسْتَقْبِل)، پَذیره شَوندگان،
مُسْتَفْلَه: مُسْتَفْلَه در فارسی، مَوْنث مُسْتَفْل،	پیشواز کُنندگان
بَنگَر ید به مُسْتَفْل	مُسْتَقَر: گِیا کَمَد، نِیهاَت (فرهنگ پهلوی)،
مُسْتَعْنِي: ۱- بی نیاز ۲- تَوانگر	جایگیر
مُسْتَفِيث: دادخواه (غیاث اللغات)	مُسْتَقَر: ۱- جاییاباش ۲- پایتخت
مُسْتَفَاد: ۱- سود داده ۲- دَر یافته، مَنِیده (=	مُسْتَقَر شُدَن: مانیتَن (فرهنگ پهلوی)،
فهمیده شُدِه، از ریشه ی پهلوی)	مانیدن، جای گرفتن
مُسْتَفَاد شُدَن: دَر یافته شُدَن، مَنِیده شُدَن	مُسْتَقَر گَر دَن: مانانَدَن، جای دادن

مُستَقِصّ: خونبها خوانده، خونی خوانده

مُستَقْصی: پُر و هنده

مُستَقْصی: کوشنده، به ژرف رَسنده

مُستَقِلّ: ۱- کام زیوش، کامکار، خوتای کامک،

کامک ویتار (فرهنگ پهلوی)، آزاد، آزاد کام،

خود کام، جُداسر، خویشیار، ناوین، ناوَن: ذبیح

بهر روز «آون» را که در پارسی برابر با آویزان

است «غیر مُستَقِلّ» و ناوَن را «مُستَقِلّ» دانسته

۲- پابر جا، پایدار

مُستَقِلُّ الرَّأی: خودکامه (برهان)، خویش

آندیش

مُستَقِلّاً: آزادانه، خودسَرانه

مُستَقْصَة: پارسی تازی گشته، مُستَک (فرهنگ

پهلوی)، ۱- مُستَک: ابزاری درخنیا ۲- پوستین

دراز آستین

مُستَقِیم: ۱- دُرُست (فرهنگ پهلوی)، سَیخ

(برهان)، راسته (فرهنگستان) ۲- پابر جا

مُستَقِیماً: یکر است

مُستَقِیمُ الاضلاع: راستِ ران

مُستَقِیم کُننده: راست ساز (فرهنگستان)

مُستَقِیمَة: مُستَقِیمه در فارسی، مؤنث مُستَقِیم،

بنگرید به مُستَقِیم

مُستَکِبَر: ۱- بادسار، بَدَمَاغ ۲- گردنکِش ۳-

خودخواه

مُستَکِبِری: دَر تازی نیامده، خودخواهی،

گردنکِشی، بادساری

مُستَکَرّه: بَد آیند، ناخوش، ناخوش آیند

مُستَکَرّه: بَد داننده، زِست داننده

مُستَکَفی: بَسنده کار، بَسنده خواه

مُستَکِن: ۱- نهفته ۲- باز گردنده: به خانه

مُستَلَدّ: کام گِرِفته، هُونیا کیده (از ریشه ی

پهلوی)

مُستَلَدّ: کام جوی، هُونیا کنده

مُستَلَزِم: دَر خور، بایسته (ذبیح بهروز)،

جَتَکَساز (جَتَک = سَبَب)

مُستَلَقی: به پشت خواننده (معین)

مُستَمَال: دَلّاسا، دِلّاسا (بهره از

غیاث اللغات)، خُرسند

مُستَمَال کردن: مُستَمال گرداندن: خُرسند

کُردن، دَلّاسوده کُردن

مُستَمَتع: بَر خوردار

مُستَمَدّ: یاری خوانده (آندراج)

مُستَمَرّ: هَماییک، هَموار، رَواک، پَتان (فرهنگ

پهلوی)، ۱- اُسَوار ۲- رَوان ۳- هَمواره

مُستَمَرّه: مُستَمَرّه در فارسی، مؤنث مُستَمَرّ، ۱-

روان - اُسَوار (غیاث اللغات) ۲- هَمواره

مُستَمْسِک: چَنگ دَر زنده

مُستَمْسِک: دَسَتاوِیز

مُسْتَمَع: نیوشیده، شنوده

مُسْتَمَع: نیوشا (برهان)، شِنَوَنده، شِنَوان  
(ذبیح بهروز)

مُسْتَمَعین: (تک: مُسْتَمَع)، نیوشایان

شِنَوندگان

مُسْتَمَلَح: بانَمک، نَمکین

مُسْتَمَلَك: ویس (فرهنگ پهلوی)

مُسْتَمَلَك: ویسخواه

مُسْتَمَلَكات: (تک: مُسْتَمَلَكَة)، ویسان

مُسْتَمَلَكَة: مُسْتَمَلَكِه در فارسی، مَوْنث

مُسْتَمَلَك: ویس

مُسْتَنْبَط: بیرون کشیده، برداشت

مُسْتَنْبَط: بیرون کشنده، برداشت کننده

مُسْتَنْبَطات: (تک: مُسْتَنْبَطَة)، برداشت‌ها

مُسْتَنْبَطَة: مُسْتَنْبَطه در فارسی، مَوْنث مُسْتَنْبَط،

برداشت

مُسْتَنْبَطین: (تک: مُسْتَنْبِط)، بیرون کشندگان،

برداشت کنندگان

مُسْتَنْبِه: ۱- باز کاوَنده، دَخَشک یاب (دَخَشک

= خبر) ۲- بیدار، هوشیار

مُسْتَنْجِد: ۱- دِلَاوَر ۲- یاریخواه

مُسْتَنْجِف: بادِ اَبَران

مُسْتَنْجِم: ۱- ستاره جوی ۲- رُوشَن

مُسْتَسِد: ۱- پُشت دَهَنده ۲- پناه جوینده

(غیاث اللغات) ۳- تَزده آورنده، گواه آرنده

مُسْتَسَد: ۱- پُشتی ۲- پناه دَهَنده ۳- تَزده‌دار

(تَزده = سَند)، گواه، پَرَوَهان (= برهان)

مُسْتَسَدات: (تک: مُسْتَسَدَة)، تَزده‌دارها،

پَرَوَهان‌ها

مُسْتَسَدَة: مُسْتَسَدِه در فارسی، مَوْنث مُسْتَسَد،

بنگرید به مُسْتَسَد

مُسْتَسَدین: (تک: مُسْتَسَدِ)، تَزده آورندگان، گواه

آرندگان

مُسْتَسَدِل: ۱- فرود آورنده ۲- فروفرستنده

(آندراج)

مُسْتَسِر: کَرکَسدیس، کَرکَس مانند: در

توانایی ونیرو

مُسْتَسِرات: (تک: مُسْتَسِرَة) کَرکَسدیشان

مُسْتَسِرَة: مُسْتَسِرِه در فارسی، مَوْنث مُسْتَسِر:

کَرکَسدیس

مُسْتَشِط: دَر تُرُجَنده، قَرَاهَم شونده: پوست

مُسْتَشِیق: ۱- بینی شوی ۲- بینی دَم

مُسْتَشِیق: بینی شویه

مُسْتَنَصِر: ۱- یاری دَهَنده ۲- پیروزی دَهَنده

۳- نام یکی از فرمانروایان اسماعیلی دَر مِسر

مُسْتَنَصِر: ۱- پیروزی خواه ۲- یاریخواه

مُسْتَنْطِق: ۱- گویا گرداننده (آندراج) ۲-

پُرسنده، پُرسشور (ذبیح بهروز)، بازپُرس



(فرهنگستان)

مُسْتَطِیقِی: در تازی نیامده، باز پرسی

مُسْتَطِیقین: (تک: مُسْتَطِیق)، باز پرسان

مُسْتَنْظَر: ۱- مولش خواسته (مولش = مَهْلَت،

ثانی در کار) ۲- بیوسیده ۳- بیوسگاه

مُسْتَنْظَر: ۱- چشم به راه، بیوسنده ۲-

مولش‌خواه

مُسْتَنْظِد: ۱- نیست سازنده ۲- توان بازنده

مُسْتَنْفِر: رَمَنده، بیزاری جوی

مُسْتَنْفَرَة: ترسیده (آندراج)

مُسْتَنْقَه: ۱- پُر سنده ۲- دریابنده

مُسْتَنْکِح: پیوندگر

مُسْتَنْکَر: ۱- ناشناخته ۲- زشت

مُسْتَنْکِر: ۱- ناشناسنده ۲- شناسایی‌خواه

مُسْتَنْمِر: ۱- شیدگیر، شیدجوی ۲- روشن

مُسْتَنْمِیم: ۱- خوابیده‌نما، خود به خواب زده ۲-

آرمنده

مُسْتَوْثِق: ۱- گروگیرنده ۲- اُستوان

مُسْتَوْجِب: مُسْتَوْجِب در فارسی، ۱- سزاوار

شونده ۲- سزاوار، درخور

مُسْتَوْجِش: ۱- هراسناک ۲- ترسنده، ترسان

مُسْتَوْدَع: سِیْرده‌گذار

مُسْتَوْدَع: ۱- سِیْرده ۲- سِیْردگاه ۳- برستانده

مُسْتَوْدَعات: (تک: مُسْتَوْدَعَة)، برستاندگان:

از سخن یا نوشته‌ی دیگران، سِیْرده‌ها

مُسْتَوْدَعَة: مُسْتَوْدَعِی در فارسی، مؤنث

مُسْتَوْدَع: برستانده، سِیْرده

مُسْتَوْر: ۱- پوشیده شده، پوشیده ۲- پوشاننده

۳- پارسا: مرد

مُسْتَوْرat: (تک: مَسْتَوْرَة)، پردگیان، زنان

پارسا

مُسْتَوْرالْبَدْر: نهاندانه (برهان)

مُسْتَوْرالْبَدْر: نهاندانگان: گیاه

(فرهنگستان)

مُسْتَوْرَة: مَسْتَوْرِی در فارسی، مؤنث مَسْتَوْر:

پَر دِگی، پارسا: زن، پاکدامن

مَسْتَوْرِی: در تازی نیامده، پَر دِگی (برهان)

پَرده نشینی، پاکدامنی

مُسْتَوْسِع: قَراخ

مُسْتَوْسِیق: ۱- قَراهم آینه: شُتران ۲- سامان

یابنده

مُسْتَوْضِم: ستم‌کننده

مُسْتَوْطِن: جایباز سازنده

مُسْتَوْعِب: ۱- از بیخ برکنده ۲- فراگیرنده

مُسْتَوْفِی: ۱- فراگرفته ۲- هَنگَرَت، پَرون (=

کامل)

مُسْتَوْفِی: ۱- فراگیرنده ۲- دبیر، دیواندبیر،

آمارنیتار، گنجسالار

مُستوفی الممالک: ۱- سر آمارنیتار، آمارنیتار  
کشور ۲- سر گنجور، گنجسار کشور  
مُستولی: ۱- چیره شونده، دستیافته ۲- سُخن  
رواگ

مُستولی شدن: مُستولی گردیدن: چیره گشتن،  
دست یافتن، دست اندازی کردن

مُستوی: ۱- برابر، یکسان ۲- راست، راسته  
۳- هموار

مُستویه: مُستویه در فارسی، مؤنث مُستوی،  
بنگريد به مُستوی

مُستهام: سرگشته (غیاث اللغات)، هاز  
مُستهان: خوار: در نگاه مردم، به چشم مردم

مُستهك: ۱- رُسا ۲- بی باک: مرد  
مُستهجن: زشت شمرنده

مُستهجن: ۱- پَجَل (معین)، زشت ۲- آك  
دانسته ۳- پارتاز: دورگه‌ی پارسی، تازی

مُستهزه: فُوسگر، ریشخند کننده  
مُستهزانه: ۱- افسوسگرانه (از فرهنگ  
پهلوی)

مُستهل: ۱- نو ماه جوی ۲- نومه بین ۳-  
تابانروی ۴- آبر بازنده

مُستهلك: ۱- سپهری (ذبیح بهروز)، نابود ۲-  
فرساییده: وام ۳- باز سرمایه

مُستهلك شدن: ۱- سپهری شدن، نابود گشتن

۲- فرساییدن ۳- بازگشتن سرمایه

مُستهلكة: مُستهلكه در فارسی، مؤنث  
مُستهلك، بنگريد به مُستهلك

مُستیک: Mastic، انگلیسی (= چسب قیری،  
فرهنگ فنی)، زفتك

مَسجد: پارسی تازی گشته، مَزگت (فرهنگ  
پهلوی)، برای این واژه وریشه‌ی آن فرنگان

یهودی چیزها نوشته اند که در این جانگنجدولی  
در این که مسجد از مَزگد پارسی گرفته شده،

شکی نیست (ذبیح بهروز)، مَزگد: مَز = والا،  
بزرگ، وَا کَد = خانه، مَنَزَلت (این لفظ معجم

عربی است، صحاح الفرس)، مَزگت  
(برهان)، بگردان روی ترا سوی مَزگتِ حرام و

هر کجا باشید بگردانید روی شما را سوی آن  
(ترجمه تفسیر تبری)، سه مرد پیر و جوان آندر

آن مَزگت نشسته بودند (تاریخ برآمکه)، با  
چنین ماه چنین جشن بود، هم چو در مَزگتِ

آدینه سرای (فرخی)، مَزگت، خانه‌ای که برای  
پرستش پروردگار بسازند و خانه‌ی بندگی یزدان

است و معرب آن مسجد است (انجمن آرا)، تو  
مُشرف تری ز هر مردم، هم چو بیت الحرم ز هر

مَزگت (سوزنی سمرکندی) مَزداکده (مسجد،  
مُعرب آرامی است، محمد معین)

مُسَجَّع: پَسَاوندیک

مُسَجَّل: ۱- تَزِدَه دار ۲- نَوَرِدِه، تَزِدِه (قباله، سَنَد) ۳- پَر و هاندار  
 مُسَجِّل: تَزِدِه نویس  
 مَسْجُود: نِگونِی انگیز (نِگونیا = سجده)  
 مَسْجُور: ۱- لَبَر یز، مالا مال ۲- رَشْتِه ی مُر وارید ۳- آفر وخته  
 مَسْجُون: ۱- بازداشت شده ۲- بَنْدی، زندانِی  
 مَسْجُوتَه: مَوْنَت مَسْجُون: بَنْدی: زَن  
 مَسَح: بَر ماسیدن، بَر ماس، سودن دَست  
 بَر جیزی، هر که پَر و اسید آن اندام را، در کَفِ خود دید سیمِ خام را (شهرهٔ آفاق)، پَر و اس، ز پَر و اسیدن آن نازک آن دام، شِکُفت آن دَر کَفَم گل های بادام (شهاب الدین) ۲- دور کردنِ آلودگی، پاک شُستَن ۳- بُریدن ۴- زمین پیمودن، زَمین پیمایی ۵- گاییدن  
 مَسَح: ۱- پَلاس ۲- میانراه  
 مَسَح: ساییدگی ران ها، به هَم ساییدن  
 مَسْحاء: ۱- زمین هَموار ۲- زَن خُرد پستان ۳- ساییده ران ۴- دروغگوی: زَن  
 مِسْحاة: ۱- بیل، بیل آهنی ۲- کُلند (آندراج) ۳- بیلچه (لاروس)  
 مُسَحَّت: ۱- از بیخ بَر کُنْدِه ۲- داراک بُرده  
 مُسَخَّر: ۱- کاواک، میان تُهی ۲- فریفته ۳- جادو شده

مَسَحَقُونیا: نازی شده از آمیزه ی سُر یانی و یونانی، ۱- کَفِ آبگینه، از داروها ۲- روغنِ خاکسُتری  
 مَسَح کردن: پَر و اسیدن، بَر ماسیدن  
 مَسَحوت: ۱- از بیخ بَر کُنْدِه ۲- داراک بُرده  
 مَسْحُوتُ الجوف: ۱- سیری ناپذیر ۲- فَر اَخِشْکَم  
 مَسْحُور: ۱- جادو شده، جادو سار (گویش افغانی) ۲- تباهیده ۳- ویران: از باران ۴- فَر یفته ۵- شُشدر دَمَند (شُش = ریه)  
 مَسْحُور شُدن: ۱- جادو شُدن ۲- فریفته گشتن  
 مَسْحُور کَرْدَن: ۱- جادو کَرْدَن ۲- فریفتن  
 مَسْحُور کُنْدِه: ۱- جادو کُنْدِه ۲- فَر یبنده  
 مَسْحُورین: (تک: مَسْحُور)، جادو ساران، فریفتگان  
 مَسْحُوق: ۱- سوده ۲- کوفته ۳- ریزه ریزه شده  
 مَسْحِی: مُوزِه ی بزرگان (غیاث اللغات) ۲- جامه ی زبر (معین)  
 مَسَخ: ۱- وَر تَش (فرهنگ پهلوی)، زِشْت گِشت، نِنگسار (دساتیر) ۲- رَنجانیدن ۳- بَد مَزَه ساختن ۴- زِشْت  
 مُسَخَّر: ۱- رام، فرمانبردار ۲- گَر فته شده، فرو گَر فته  
 مُسَخَّر: ۱- رام کُنْدِه ۲- چیره شَوْنده، فرو

گیرنده

مَسْخُوت: نرم و لیز (لاروس)

مُسَخَّرُ شَدْن: فرو گرفته شدن

مَسْخُوط: بدآیند، ناخوشایند

مُسَخَّرُ كَرْدَن: فرو گرفتن، چیره شدن

مَسْخُول: ۱- فرومایه ۲- ناتوان ۳- نادانسته

مَسْخَرِ گَی: لودگی، سرخوانی (برهان)، تتره،

مَسْد: ۱- رَسَن تافتن ۲- دَر رَنج انداختن

تترِ بِو (برهان)، خُجاره (برهان)، لاغ، مِشَلَه

مَسْد: ۱- رَسَن سَخْتِیاف ۲- تیر چرخ چاه

(گویش افغانی)، شوخی

مَسْدَد: ۱- اُسْتوار گشته ۲- راستکار: مرد ۳-

مَسْخَرَة: مَسْخَرَه در فارسی: خنده خَریش

کار راست، کار اُسْتوار

(صاح الفرس)، ای کرده مرا خنده خَریش

مَسْدَد: ۱- اُسْتوار کننده ۲- راست کننده

همه کس، ماراز تو بس جانما ماراز تو بس

مُسَدَّدَة: مُوْنَت مُسَدَّد، و، ۱- مَگْسَك: دَر تَفَنگ

(فرخی)، لوده، دَلْغَك، تَلْخَك، بَزَلَه گویی،

(لاروس) ۲- یکسو یه ساز، Collimateur در

لاغ گویی

فرانسوی

مَسْخَرَة آمیز: افسوسگرانه، لاغ آمیز

مُسَدَّد س: ۱- شیش گُوشه، شیش پهلوی ۲- پا آهو

مَسْخَرَة بازی: ۱- لودگی ۲- به شوخی بَرگزار

(برهان)، دَر ساختمان ۳- شیشلول (لاروس)

كَردَن، شوخی کاری

۳- شیش پایه (= شیش رُکنی)، ۵- شیش بندی،

مَسْخ شَدْن: زِست گِشتَن، بدریخت شدن

در چاهه سرایی

مَسْخَط: خشم انگیز

مَس دِنْسِیتِی: Mass density، انگلیسی (=

مَسْخَطَة: خشم گرفتن

جرم مخصوص، فرهنگ فنی)، وِیژْغند

مَسْخ کردن: ۱- زِشت گرداندن، بدریخت

مَسْدود: ۱- بَست (فرهنگ پهلوی)، بَستَه ۲-

كَردَن ۲- دَست بُردَن، دَر نوشته ی دیگری

بازداشته ۳- اُسْتوار کرده

مُسَخَّن: گرم شده

مَس دِیتا: Mass data، انگلیسی، داده های

مُسَخَّن: گرم کننده

آنبوه (فرهنگ فنی)

مُسَخَّنات: (تک: مُسَخَّنَة)، گرم کنندگان

مُسِر: پوَشنده

(غیاث اللغات)

مَسَرَات: (تک: مَسَرَة)، شادی ها، خُرَمی ها،

مَسَخَّنَة: دیگ گرم کُن

دو شش ها

مَسْرَبَة: چراگاه

مَسْرَجَة: مَسْرَجَه در فارسی: از پارسی،

چراغدان

مَسْرَح: ۱- چراگاه ۲- غوشخان، لَشْتاخانه (=

تماشاخانه)

مِسْرَح: شانه، شانهِ زُلف

مِسْرَد: دَرز آفران، دَرزِ آفران

مُسْرَد: ۱- زره بافته ۲- دَرزِ دوخته (آندراج)

مُسْرَدَق: ۱- سَرانده ۲- برده کشیده

مُسْرِع: ۱- شتابان ۲- تیز رفتار، پیکِ تیز رفتار

مُسْرِعین: (تک: مُسْرِع)، پیکانِ تیز رفتار

مُسْرِف: ۱- وَنَدگر (فرهنگ پهلوی)، باد دَست

(برهان) ۲- فراخ رُو ۳- بیهوده خوار، هَرزه

خور، چنان تیره، یکسَر مِرد از گنج، که آبی ز

بیهوده خواری به رنج (نظامی)

مُسْرَفین: (تک: مُسْرِف)، باد دَستان، بیهوده

خواران، هَرزه خواران، وَنَدگران

مَسْرور: دوشمَند، شادمان، خُرَم

مَسْرُوق: ۱- دزدیده ۲- دُزد زده

مَسْرُوقات: (تک: مَسْرُوقه)، دُزدیده ها، دُزد

زَدِگان

مَسْرُوقه: مَسْرُوقه در فارسی، مؤنث مَسْرُوق،

۱- دُزدیده ۲- دُزد زده

مَسْرَة: مَسْرَت در فارسی: دُوشش (فرهنگ

پهلوی)، شادی، شادمانی، شاد کردن، شاد

گَرْدیدن

مِسْرَة: راز آفران، ماشوره ای باشدیک سَرِوی دَر

دهان گوینده و یک سَر آن در گوش شنونده

(آندراج)

مُسْرِی: دَر تازی: ۱- شَبگرد، گَر دَنده دَر شب

۲- فَرارِ سِنده ۳- در فارسی به جای «ساری»،

واگیر

مُسْرِیه: دَر تازی نیامده، واگیر

مَس سینتر: Mass center، انگلیسی (= مَرکز

جرم، فرهنگ فنی)، غُند میاَنک

مَس سوساییتی: Mass society، انگلیسی

(= جامعه توده، فرهنگ جامعه شناسی)،

چَبیره ی توده، توده چَبیره

مَسْط: ۱- آب کِشیدن، جامه را ۲- به تازیانه

زَدَن ۳- به اَنگشت بر آوردن (آندراج)

مَسْطار: ۱- مِی تَرش ۲- مِی تازه، مِی نو

ساخته ۳- گَر دِ بُلند، گَر دِ بَر خاسته

مَسْطَبَة: مَسْطَبه در فارسی: ۱- سَکُو ۲-

چشمه ی انباشته ۳- سِندان (آندراج) ۴-

کَهکشان (لاروس)

مَسْطَح: ۱- بَغلی، کوزه ی بَغلی ۲- سُتون

خَرگاه ۳- تابه ی کَلان ۴- وَر دَنه (گوش

مشهدی)، نان پهن کُن

مُسَطَّح: ۱- هامن، هامون (فرهنگ پهلوی)،  
 تخت (ذبیح بهروز) ۲- پهن و هموار، رویه‌دار  
 ۳- در آندوزه (= حاصل ضرب) ۴- پَنج، بینی  
 پَنج  
 مَسَطَر: استاره، (مَسَطَر فولادی و چوب  
 جدول کشان را گویند، بُرهان)، سَمیره نما  
 مَسَطَر: ۱- نویسیده ۲- سَمیره‌دار (سَمیره =  
 خطی باشد که بکشند، برهان)  
 مَسَطَرَة: مَسَطَره در فارسی: ۱- سَمیره کِش،  
 پَکمال ۲- نمونه، نمونه‌ی کالا، فارسی گویان به  
 جای این واژه‌ی تازی «مَسَطَره» را به کار  
 می‌برند  
 مِسَطَع: ۱- زبان آور ۲- پِگاه (لاروس)  
 مَسَطَنجی: بنگرید به مَصطَکی  
 مَسَطور: ۱- نِشِته ۲- سَمیره یافته  
 مَسَطورات: (تک: مَسَطورَة)، نِشِته‌ها، و در  
 فارسی: نمونه‌های کالا  
 مَسَطورَة: مَسَطورَة دو فارسی، مؤنث مَسَطور، و  
 در فارسی: نمونه‌ی کالا  
 مَسَعِد: این واژه و هم چنین تَعَعید در واژه  
 نامه‌های تازی نیامده، نیکبخت  
 مُسَعَر: نِرَخْگْذاری شده، آرزایی شده، بها  
 کرده شده  
 مُسَعَر: آرزیاب، نِرَخْگْذار

مِسَعَر: ۱- فروزینه، فروزینه‌ی آتش ۲-  
 آشکاو ۳- گرما سَنج (لاروس) ۴- جَنگ  
 آفروز ۵- دراز گردن  
 مِسَعَط: بینی چکان، بینی شوی  
 مَسعود: ۱- فرخنده ۲- نیکبخت ۳- از نام‌های  
 تازی برای مردان  
 مَسعور: ۱- شِکْمبار ۲- دیوانه ۳- گرم‌زده ۴-  
 تَشنه ۵- هار: سگ  
 مَسعی: ۱- کوشش ۲- راه، رَوش  
 مَسغیَة: گُرسنگی  
 مُسِف: ۱- اَبَر نزدیک ۲- نَدیک پرواز: پرنده  
 مِسْفَرَة: جارو (لاروس)  
 مِسْفَل: پُر سَخَن، پُرگوی (لاروس)  
 مَسْفَلَة: پایین  
 مَسْفَلَة المَدینَة: پایین شهر (لاروس)  
 مِسْفَن: جو بساو  
 مُسِفی: سَخَن چین  
 مِسقاطون: این واژه در برهان آمده و رومی  
 دانسته شده، یَلَنجوج (= عود هندی)، مُعین بر  
 آن است که واژه از مَسْفَنطن Asa foetida  
 برگرفته شده برابر با: آنگدان  
 مَسَقَط: ۱- اُفتگاه ۲- بال پرنده  
 مُسَقَط: ۱- برافنده ۲- آفگانه: بچه‌ی نارسیده  
 را گویند که از شکم آدمی یا جانور، مرده بیفتد

مِسْکالین: Mescaline، انگلیسی از مکزیکی  
سُرْخِوسْتی، Mexcalli، گونه‌ای گیشدر (=)  
کاکتوس)، گیشارو

مَس کامیونیکیشن: Mass communication  
(انگلیسی) (= ارتباطات همگانی، فرهنگ  
فنی)، پیوستان همگانی

مُسْکان: پیش بها (لاروس)، رَ بون، پیشمزد  
مُسْکیت: فرویشان، فرویشانده، خاموش  
کننده

مُسْکِئَه: مُسْکِئَه، مُنْث مُسْکِئَه، وَ سَخْنِ  
بی باسُخ، سخن خاموش کننده  
مُسْکِر: مُسْتی آور

مُسْکِر: می زده، مُسْت لول  
مُسْکِرَات: (تک: مُسْکِرَه)، مُسْتی آوران  
مُسْکِرَه: مُسْکِرَه در فارسی، مُنْث مُسْکِر،  
مستی آور

مِسْکِل: معین این واژه را برگرفته از Musica  
برآیند با خنیا و از ریشه‌ی یونانی و لاتینی  
دانسته، نام این ساز که بدینگونه در فرهنگ  
جهانگیری آمده، دگر گشته‌ی مِسْکِک پارسی  
است که سازی است که با دَهان نواخته می‌شود  
(غیاث اللغات) و این واژه نیز برگرفته یادگر  
گشته‌ی مُسْتِکِ پهلوی که گونه‌ای ساز است،  
مُسْتِکِ سَرای نیز در پارسی پهلوی آمده که

(برهان)، آفکانه، فرزندی مُود که از شکم مادر  
برود (صاح الفرس)، فُگانه، فُکانه (برهان)  
مُسْقِط: ۱- برآندازنده ۲- آفکانه‌زای ۳-  
رِسواکننده، آبرو برنده

مَسْقُط: پارسی تازی گشته، مَسْکِت: باینخت  
عُمان، مَسْکِت (انجمن آرا)  
مَسْقُطُ الرُّأْس: زادگاه

مُسْقِطَه: مُسْقِطَه در فارسی، مُنْث مُسْقُط، وَ  
فُگانه، داروهای فُگانه

مَسْقُطی: نام گونه‌ای شیرینی ایرانی از  
نساسته و گلاب، مَسْکِئِی  
مِسْقَع: سُخْور، زبان آور

مُسْقُف: ۱- دراز (لاروس) ۲- دراز بالا  
(آندراج) ۳- خانه‌ی پوشیده، پوشدار،  
آسمانه‌دار  
مَسْقُوم: بیمار (آندراج)

مَسْک: سنسکریت تازی گشته، مُشْک  
مَسْک: پوست (لاروس)  
مَسْک: ۱- آبگیر ۲- لاک سنگ پُشت ۳-  
دَسْتَبند: از پیلسته ۴- پابرنجن: از پیلسته  
مُسْک: زُفت، زُکور (= بخیل)

مِسْکُ الْجَنّ: مُشْکِ چوبان، از گیاهان  
(لاروس)  
مِسْکُ الرُّوم: مُشْکِ رومی، گُلِ مَریم، از گیاهان



نوازنده ی مُسْكَن یا مِسْك است.

زَنگ (برهان)

مَسْكَن: مَسْكَن: مان، بونَك، هَدیش (فرهنگ

مَسْكوت: فرو بنشسته، خاموشیده

پهلوی)، باش، هم بر آن در باشدش باش وقرار

مَسْكور: مَسْت، می زده

(مولانا، در مثنوی)، چنانك ماهی جز در آب

مَسْكوك: پُرشیان

زندگانی و باش نتواند کرد (مولانا، در

مَسْكوكات: (تک: مَسْكوكَة) پُرشیان ها

فیه مافیه)، جایباش، جایباش (برهان)،

مَسْكوكَة: مَسْكوكه در فارسی، مؤنث مَسْكوك،

مانگاه، سَرای، خانه، نَشِیمَن

پُرشیان

مُسْكِن: فرو نشاننده (غیاث اللغات)، آرآمده

مَسْكُون: مانِیسْتِه، باشیده، ماندگاه، زیستگاه

مُسْكِن: فرو نشاننده (غیاث اللغات)، آرآمده

مَسْكُون شُدَن: مانِیسْتِه شُدَن، باشید گشتن،

(فرهنگستان)

مُسْكِنات: (تک: مُسْكِنَة) آرآمدها

ماندگاه شُدَن، زیستگاه شُدَن

مَسْكَن داشتن: خانه داشتن، ماندگار بودن

مَسْكُونی: دَر تازی نیامده، نَشِیمَن، مانگاهی،

مَسْكَن زیر زمینی، سَر داب، سَر دابه (برهان)

زیستی، زیستی

مَسْكِن عَقاب: نَشِیم، بفرمود تا پَس به هنگام

مِسْكیر: سیامست، لولِ لول

خواب، برفتند سوی نَشِیم عَقاب (فردوسی)

مِسْكین: ۱- بی چیز ۲- خوار ۳- ناتوان

مَسْكِن گَرْدَن: خانه کردن، ماندگار شُدَن،

مِسْكین خانه: نَوانخانه (فرهنگستان)

مانِیسْتَن (فرهنگ پهلوی)

مِسلاط: دَندانِی کلید (آندراج)

مَسْكِن گاه: مانگاه، زیستگاه (ذبیح بهروز)

مِسلاق: ۱- زبان آور ۲- پُلمند آواز

مَسْكِن گَزِیدَن: جایباش گَزِیدَن

مُسْلَح: زینك (فرهنگ پهلوی)، سَلْهَشُور،

مَسْكِن مُحَقَر: کاشانه (برهان)، کُریچه

سلاح برگرفته از سَلْهَش اوستایی است

(برهان)

(بهروز)، جَاكُند (برهان)، آدرمدار

مُسْكِنَة: مُسْكِنَة در فارسی، مؤنث مُسْكِن، فرو

مَسْلَحَة: مَسْلَحَة در فارسی: ۱- زینه گاه ۲-

نشاننده، آرآمده

دیدگاه ۳- گروه زینه داران ۴- سَهْمگاه، جای

مَسْكِنَة: مَسْكِنَت در فارسی: تَهیدستی،

سَهْمگین

بی چیزی، دَر ویشی، نیازمندی، فَنك، هم آوای

مُسْلَح بودگی: زیناوندی، زین آفرازی

(فرهنگ پهلوی)

مُسَلَّح به سلاح خوب: هو زین (فرهنگ پهلوی)، خُو بَرِینه

مُسَلَّح کردن: مُسَلَّح گرداندن: زیَاوَنَدِنیدن (فرهنگ پهلوی)، زینه‌مَند کردن

مُسَلَّح: درزند (برهان)، کُشتارگاه (فرهنگستان)

مُسَلَّح: از مُسَلَّح: رَخْتَن، رَخْتَن گِرمابه، از ناصر خسرو: این جَهان مُسَلَّح گِرمابه‌ی مَرگ آمد، هرچه داری بِنهی پاک در این مُسَلَّح (معین)

مُسَلْسَل: ۱- دَر زنجیر، زنجیری ۲- دَر پیوند، پیوسته ۳- پَیانی ۴- جامه‌ی راه‌راه ۵- زنجیره‌ای، گونه‌ای دَبیره ۶- خودتوف، گونه‌ای زینه

مُسَلْسَل ساز: خودتوفساز

مُسَلْسَل سَبَك: خود توفِ سَبَك، خود توفِ دستی

مُسَلْسَل سنگین: خود توفِ سنگین، خود توفِ پایه‌دار

مُسَلَّط: ۱- بَرگُماشته ۲- چیره، فَرخادمند، دَسَیافته (ذبیح بهروز)

مُسَلَّط شدن: چیره شدن، دَسَت یافتن مُسَلَّط بَر نفس: هَنوند (برهان)

مِسَلَع: راهنما

مِسَلَفَه: مِسَلَفَه دَر فارسی: گَرَا، اِزارِی است برای هَموار کردن زمین شیار کرده (برهان)، مالِه (آنندراج)

مِسَلَق: ۱- رَیان آور ۲- بُلند آواز مَسَلَك: ۱- گُذرگاه، راه ۲- رَوش، یَنگ (برهان)

مُسَلَّم: ۱- آرزانی (برهان)، ای سخن تو به سخا آرزانی، گر به جانِش بخزند اَهلِ سُخْن آرزانی (انواری)، تاشت، وِجَرت (فرهنگ پهلوی) ۲- گردن نهاده ۳- باور شده ۴- رَها گشته ۵- سِپرده شده

مُسَلِم: آشتیگر، مُسلمان (غیاث نوشته است: ضرور نیست که مُسلمان از اسلام مأخوذ باشد بلکه فارسی ناب است)

مُسَلَّمَا: بی بر و برگرد، بی چون و چرا مُسَلِمات: (تک: مُسَلِمَة)، زنانِ مُسلمان مُسَلَّمات: (تک: مُسَلَّمَة)، باور شده‌ها، آشکاره‌ها

مُسَلَّم داشتن: ۱- باور داشتن ۲- پذیرفتن، گردن نهادن مُسَلَّم شدن: تاشت گشتن، تاشتیدن، سِپرده شدن

مُسَلَّم گرداندن: باز رَهانیدن، آسوده گرداندن،

داشت گرداندن

مُسَلَّم گردیدن: داشت گشتن، تاشتیدن، سپرده گردیدن

مُسَلَّم ماندن: داشت ماندن، آسوده ماندن

مُسَلَّمَة: مُسَلِّم در فارسی، مؤنث مُسَلَّم، بنگرید به مُسَلَّم

مُسَلَّمَة: مُسَلِّم در فارسی، مؤنث مُسَلِّم: زنِ مسلمان

مُسَلَّمی: در تازی نیامده ۱- تاشت بُودن ۲- راست بُودن ۳- بخشودگی ساو (= مالیات)

مُسَلِّمین: (تک: مُسَلِّم)، مُسلمانان

مَسْلُوب: ربوده، ربوده شده

مَسْلُوبُ الاختیار: تُوأثر بُوده، تُوأبناخته

مَسْلُوبُ المنفعة: سود ربوده، بی بهره

مَسْلُوخ: پوست کنده

مَسْلُوك: رفته شده (غیاث اللغات)، رَوَشیده،

رو به راه

مَسْلُوك داشتن: رَوَشیدن، گام برداشتن، در راه،

رو به راه نهادن

مَسْلُوك گشتن: در رَوَش بُودن، رو به راه بُودن

مَسْلُول: ۱- آزار جگر (= Phtisique، در

فرانسوی، گویش هراتی)، باریک بیمار ۲-

آخته (لاروس)

مَسْلُولی: در تازی نیامده، آزار جگری (گویش

هراتی)، باریک بیماری

مَسْلُولین: (تک: مَسْلُول)، آزار جگران، باریک بیمار

مَسْلَی: ۱- رامش دهنده ۲- سیمین آسب: در اسپدوانی

مَسَمّا: برگرفته‌ی فارسی گویان از مُسَمَن، چَرَباك

مِسمار: میخ

مِسمار کردن: ویران کردن (آندارج)

مُسَمّای آلو: چَرَباك آلو

مُسَمّای بادنجان: چَرَباك بَاتَنگان

مُسَمّایی: در تازی نیامده، چَرَباكی

مِسْمِرِسم: Mesmerisme، فرانسوی

برگرفته از نام: F.A. Mesmer گیتیک‌شناس

آلمانی سده‌ی هجدهم: رَوَش مِسْمِر،

خواب‌درمانی

مُسَمِّط: ۱- به رَشته کَشیده ۲- فِتْراکی.

گونه‌ای سُرود (مُسَمِّط از آن گویند که تسمیط

در لغت، چیزی به فِتْراك زین بستن است، چون

شاعر چند مصرعه را با بیت دیگری مربوط و

منظم می‌کند گویا که چیزی به فِتْراك زین بسته

است، غیاث اللغات)

مِسْمَع، مَسْمَع: ۱- گوش ۲- سوراخ گوش ۳-

گوشه‌ی دول (= دَلو)

زهرناکی	مُسَمَّع: دَر زنجیر، زنجیری
مَسْمُومین: (تک: مَسْمُوم)، مَسْتُوکان،	مُسَمِّعَة: سرودگوی: زَن (آندارج)
زهرخورِ دگان، زهرناکان	مَسْمَقار: Masmacora، آندلسی تازی گشته،
مُسَمَّی: ۱- نامیده، نامبرده ۲- نامور ۳- نامزد	زَرَاوَنَد، از گیاهان
مِسَمَن: فِسان، سَنگ ساو، کارد تیزکُن	مَسْمَقران: بنگرید به مَسْمَقار
مُسَمِن: پورگاس، دوشدَنَت (فرهنگ پهلوی)،	مَسْمَقُورَة: مَسْمَقُورِه در فارسی، بنگرید به
سالداری، سالخورده، زال، (واژه نَامَک)، هَمه جا	مَسْمَقار
دُوی، زال کرداندَرین، نِخواهَم که داری دل از	مُسَمَن: ۱- فَر به ۲- چَر باک، روغندار
مَن به کین (فردوسی)، زال، زنی سالخورده و	مُسَمِن: فَر به کُننده
همکار سودابه است، این زالِ شویکش چو تو	مُسَمَّنَة: مَوْنَت مُسَمَن: فَر به: زَن
بَس دیدست، آزوی بشوی دَسَتِ زناشویی	مَسْموع: شَنوده (آندارج)، نیوشیده، نیوشه
(ناصر خسرو)	مَسْموعات: (تک: مَسْمُوعَة)، نیوشیدگان،
مَسَنَد: ۱- نِشست، نِشستَنگه (فرهنگ	شَنوِ دگان
پهلوی)، ۲- بَالَش (فرهنگ پهلوی) ۳- گاس	مَسْمُوع اَقْتادَن: ۱- شَنیده شُدَن ۲- پذیرفته
(فرهنگ پهلوی)، گاه، پایگاه ۴- غالی، غالی	شُدَن (معین)
گَرانِ بها، بوب ۵- دَر فارسی: بَدَزاد، بَد کردار ۶-	مَسْمُوع شُدَن: به گوش خوردن، شَنیده شُدَن
دَر فارسی: تَنبَل، بیکاره ۷- گور، به گَواژ ۸- این	مَسْمُوعَة: مَسْمُوعِه در فارسی، مَوْنَت مَسْمُوع،
جهان، گیتی، به گَواژ	شَنوده، نیوشیده
مُسَنَد: ۱- روزگار، زَمانه ۲- پَسَر خواننده	مَسْمُوم: ۱- مَسْتُوک (فرهنگ پهلوی)، زهر
(آندارج) ۳- مول، موله‌زای (= حَرَامزاده) ۴-	خورده ۲- زهرناک
پناه بَخش ۵- پُشتی ۶- بَستان، دَر دستور زبان	مَسْمُومَة: مَسْمُومِه در فارسی، مَوْنَت مَسْمُوم،
مَسَنَد آرا: گاه آرای، نِشست آرای، اورنگ آرای	زهرناک
مَسَنَد آفرِوز: گاه آفرِوز، اورنگ آفرِوز	مَسْمُومِیت: دَر تازی نیامده، مَسْتُوکی
مُسَنَد آلیه: بَستیده، دَر دستور زبان	(فرهنگ پهلوی)، زهرمندی (ذبیح بهروز)،

مُسْنَن: ۱- دَندانپزشك ۲- دَندانساز

مُسْنُون: ۱- جَنْب گشته (جَنْب = سَنَت،

انجمن آرا) جَنْب سَنَت و کار به نافله، روا، ناروا،

دان حلال و حرام (ابونصر فراهی) ۲- بدبو،

گندیده

مِسَواط: کَفگیر (لاروس)

مِسَواك: چُوج (مخزن الادویه)، روفان (بهره

از آندراج)

مِسَواك الرّاعی: ۱- مُشك چوپان، از گیاهان

۲- تَر تِيزَك، از گیاهان ۳- انگدان، از گیاهان

مِسَواة: بَنگن: پنجه آبرازی است برای تراز

کردن زمین (برهان)

مِسَواك زدن: مِسَواك کردن: چُوچیدن

مَسُوح: مالیدن، پَر و اسیدن

مَسُوح: (تَك: مَسح) پَلاس ها، میانراه ها

مَسُود: ۱- خونِ بریانی، گونه ای زُناج در زمان

کانایی (= جاهلیت) ۲- سیاه کرده

مَسُود: ۱- سیاه کُننده ۲- نویسنده (معین)

مَسُودات: (تَك: مَسُودَة)، چِرکنویس ها،

سیاهان

مَسُودَة، مَسُودَة در فارسی: چِرکنویس

(لاروس)، سیاه (آندراج)

مَسُور: جای دَسْتَبند

مَسُوع: ۱- گوارنده ۲- زَوا (معین)

مَسُوع: ۱- گوارا کُننده ۲- روا کُننده

مَسُوع گردیدن: ۱- گوارا گشتن ۲- روا گشتن

مِسُوف: بویه دان

مِسُوف: خیره سر

مَسُول: ۱- آغارنده ۲- فریبنده

مَسْهَد: ۱- بیدار گشته ۲- بیدار

مَسْهَد کردن: بیدار کردن

مُسْهَل: شِکْمُرْوان (آندراج)، رَوَنده (گوبش

هراتی)

مُسْهَلات: (تَك: مُسْهَلَة)، شِکْمُرْوانان

مُسْهَلَة: مُسْهَلَة در فارسی، مَوث مُسْهَل:

شِکْمُرْوان

مُسْهَم: پُرچانه، پُرگوی

مُسْهَم: چادر اُراهه

مَسِيح: مَسِيها (فرهنگ پهلوی) ۱- دوست ۲-

زمین پیمّا ۳- پاژ نام عیسی (ع) به انگیزه ی

دوستی با خدا و گشت و گذار بسیار (بهره از

غیاث)

مَسِيحا: از مَشِيخا، سریانی، بنگرید به مَسِيح

(غیاث اللغات)

مَسِيحا دَم: جان بخش، جان بخشِ مردگان،

گواژ: پَزْشِکِ کاردان

مَسِيحا نَقَس: بنگرید به مَسِيحا دَم، مَسِيها دَم

مَسِيحي: مَسِيهي، تَر سایی (= نصرانی،

- برهان) (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، سخن چینان  
 مَسِيخ: ۱- چهره برگشته ۲- زشت‌آفرید ۳-  
 گول ۴- گوشت بی‌مزه  
 مَسِير: ۱- گذرگاه، گشتگاه ۲- رفتن، گشتن  
 مَسِيس: سودن  
 مَسِيف: شمشیردار  
 مَسِيكَة: مسیکه در فارسی: توتِ روباه،  
 رُوانبند، از گیاهان دارویی  
 مَسِيل: لُورَه (صاح الفرس)، لورکند  
 (برهان)، دَرَك (فرهنگ پهلوی)  
 مَسِينون: بنگرید به مینیون  
 مَسِيو: Monsieur، فرانسوی، بانا، کدبان (= آقا)  
 مِش: Mesh، انگلیسی، توری (فرهنگ پهلوی)  
 مَشَاء: گَزَر، از گیاهان  
 مَشَاء: ۱- سخن چین (آندراج) ۲- گامبردار،  
 زبانزد فرزانی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)  
 مَشَائِم: (تک: مَشِيْمَة)، یارک‌ها، یوگان‌ها  
 مَشَائُون: (تک: مَشَاء)، سخن‌چینان،  
 گامبرداران  
 مَشَاءَة: خواستن  
 مَشَائِم: (تک: مَشُوْم)، گُجسته‌ها، مَرخشیگان  
 مَشَائِن: (تک: مَشَاء)، گامبرداران  
 (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، سخن چینان  
 مَشَاهِب: (تک: شَبَه)، سانان، مانندان  
 مَشَاهِب: (تک: شَبَه)، از ریشه‌ی پارسی، شَبَه‌ها  
 مَشَاهِبَات: (تک: مَشَاهِبَة)، هَم‌اندی‌ها،  
 مانندگیها، هَم‌سانِها  
 مَشَاهِبَة: مَشَاهِبَت در فارسی: مانند شدن  
 (آندراج)، هَم‌اندی، هَم‌سانی، مانندگی  
 مَشَاتَمَة: مَشَاتِمَت در فارسی، هَمْد شنایی  
 مَشَاِجِب: (تک: مِشَجَب)، چو برختی‌ها  
 مَشَاِجِر: (تک: مَشَجَر)، رویدنگاهان،  
 دِرختستان‌ها  
 مَشَاِجِرَات: (تک: مَشَاِجِرَة)، پَتکاری‌ها،  
 هَم‌سِیْزی‌ها  
 مَشَاِجِرَة: مَشَاِجِر و مَشَاِجِرَت در فارسی:  
 پَتکاری (فرهنگ پهلوی)، هَم‌سِیْزی  
 مَشَاِحَة: مَشَاِحَة در فارسی، بَرَسَر و کول هَم  
 زدن، هَم‌سِیْزی، کِشِمکِش، این واژه در فرهنگ  
 معین مَشَاِحَة آمده  
 مَشَاِجِن: ۱- دُشْمَن ۲- مَرْدْمُگَرِیز  
 مَشَاِخَنَة: مَشَاِخَنَة و مَشَاِخَنَت در فارسی: ۱-  
 دُشْمَنی ۲- کینه‌توزی  
 مَشَار: ۱- نَمَارِدَة (نَمار = اشاره، برهان) ۲-  
 سُو بار (= مَشَاوَر، فرهنگ پهلوی)  
 مَشَار: کُندو (لاروس)

مُشارِآلیه: نَمارده، نامبرده، (بهرِوز)، وی: مَرَد

مُشارِآلیها: نَمارده، نامبرده، وی: زَن

مُشارِآلیهما: نَماردِگان، نامبرِدگان، ایشان:

مَرَد

مُشارِآلیهن: نَماردِگان، نامبرِدگان، ایشان: زَن

مُشارِب: (تَك مَشْرَب)، آبخوردها، آبِشخورها،

رَوشِها، آشامگاهان، آشامیدنها

مُشارِب: (تَك: مَشْرَبَة)، چَمَنزارها، پَروارهها،

پیشدالانها

مُشارِبِالبَنان: انگشتِ نَماء، بَرجسته

(فرهنگستان)

مُشارِع: (تَك: مَشْرَع، مَشْرَعَة)، راهها، راه

گُشادَنها (غیاثاللغات)

مُشارِف: (تَك: مُشْرِف)، بُلندجایها

مُشارِفَة: مُشارِفِه و مُشارِفَت در فارسی ۱-

خودستایی، خودبَرتردانی ۲- آگاهی ۳-والایی

۴- نزدیک شدن ۵- برآمدن

مُشارِق: (تَك: مُشْرِق)، خُورایانها

مُشارِك: هَنباز

مُشارِكات: (تَك: مُشارَكَة)، هَنبازیها

مُشارِكت دادن: هَنبازاندن، هَنباز کردن

مُشارِكتِ دینامیک: در انگلیسی: Dynamic

community، هَنبازی پویا

مُشارِكت کردن: هَنبازیدن، هَنباز شدن

مُشارِك گَرْداندَن: هَنبازاندَن، هَنباز گَرْداندَن

مُشاش: این واژه پارسی است برابر با: اَنگبینِه

که چیزی است چون سوهان، معین آن راتازی و

برابر با اَنگبین دانسته است، مُشخِطِه

مُشاش: ۱- پوك اُستخوان ۲- زمینِ نَرَم ۳-

رَوان (= نَفَس) ۴- سِرِشت ۵ نَزاد ۶- زَاوَر

مُشاش: (تَك: مُشاشَة)، سَر استخوانها،

آبکَندها، ماسه راهها

مُشاشَة: مُشاشِه در فارسی: ۱- سَر استخوان

۲- آبکَنَد (= غَدیر، صحاح الفرس) ۳- ماسِه

راه

مِشاط: (تَك: مُشاط) شانهها، خَرَكها

مِشاطَة: ۱- آرایشگری ۲- مُزد آرایشگر

(لاروس) ۳- هُنر شانه کردن (آندراج)

مِشاطَة: مِشاطِه و مِشاطِه در فارسی: هُو چهرگر

(فرهنگ پهلوی)، خُو بچهرگر، شانه کِش: زن

(آندراج)، آرایشگر، چهر آرای

مِشاطِگان: رَمَن بندِی فارسی، آرایشگران،

چهر آریان

مِشاطِگی: چهر آرای، آرایشگری

مِشاطِه وار: چهر آوار

مُشاع: چَند هَمبایِه، (هَمبای = شَرِیکِ مِلک،

فرهنگ پهلوی)

مُشاع: چَند هَمبایی، چَند هَمبایِک



مُشاعِر: (تك: مَشْعَر)، سُهش‌ها، نیاگاه‌ها،  
کُرپانگاه‌ها، دِرختانِ سایه‌دار

مُشاعِرات: (تك: مُشاعِرَة)، ویجستاران

مُشاعِرَة: مُشاعِرِه در فارسی، ویجستاری، از:  
ویجست (= شعر، فرهنگ پهلوی)، و آورد (= مسابقه)

مُشاعِل: (تك: مَشْعَل، مَسْعَلَة)، سَمالِه‌ها،

چراغواره‌ها، خوله‌ها

مُشاغِل: (تك: مَشْغَلَة)، کارها، پیشه‌ها

مُشاغِل دولتی: کارهای دیوانی

مُشافِر: (تك: مَشْفَر)، لَفج‌های شتران،

دهان‌ها، به گواژ

مُشافِهَة: مُشافِهه و مُشافِهت در فارسی ۱-

روبه‌رویی، روبه‌روشدن ۲- روبه‌روسخن

گُفتن ۳- نزدیک گردانیدن

مُشاَق: (تك: مَشَقَة)، سَختی‌ها

(غیاث اللغات)

مُشاَق: ۱- ورزنده ۲- آموزنده ۳- رَنجبر ۴-

کافگر (کاف = کیمیا، برهان)

مُشاَقی: در تازی نیامده، ۱- آموزش ۲-

رَنجبری ۳- کافگری

مُشاَقین: (تك: مَشاق)، وِرزندگان،

آموزندگان، رَنجبران، کافگران

مُشاَكِرَة: سپاسگزاری

مُشاَكِل: ۱- گِراینده، یکی از نوزده سنگِ

سَرِواد ۲- مانند شونده ۳- همانند

مُشاَكَلَة: مُشاَكِله و مُشاَكِلت در فارسی: مانایی،

هم‌چهرگی

مُشام: دِگر گشته‌ی مُشامِم، (تك: مِشَمَم)،

بُوشگاهان، بینی‌ها

مُشاوِر: سُو بار (فرهنگ پهلوی)، رایزن

(فرهنگستان)

مُشاوِرات: (تك: مُشاوِرَة)، اوسکارش‌ها

رایزنی‌ها

مُشاوِرِ حقوقی: یا تَنگوی (فرهنگ پهلوی)،

داتگوی

مُشاوِرَة: مُشاوِرِه و مُشاوِرَت در فارسی: اَندَرز،

اُوسکار، اوسکارش (فرهنگ پهلوی)، رایزنی

(فرهنگستان)

مُشاهِد: (تك: مَشْهَد)، پیشگاهان، کُشتگاهان

مُشاهِد: بیننده

مُشاهِد: بیننده، دیده شده

مُشاهِدات: (تك: مُشاهِدَة)، دیده‌ها

مُشاهِدَت کردن: دیدن

مُشاهِدِ مُتَبَرِکِه: آستانه‌ها

مُشاهِدَة: مُشاهِده و مُشاهِدَت در فارسی: دید

مُشاهِده شُدن: دیده شُدن، به چشَم دیدن

مُشاهِده کردن: دیدن

مُشَاهَرَات: (تک: مُشَاهَرَة)، مُزدورگیری ها، سَر

ماهی ها

مُشَاهَرَة: مُشَاهِرَة و مُشَاهِرَت در فارسی: ۱-

مُزدورگیری ۲- سَرماهی (برهان)، مَهوره

(برهان)

مُشَاهَرَت اطلاق کردن: سَرماهی نهادن، سَر

ماهی دادن

مُشَايِع: (تک: مُشِيخَة)، ریش سپیدان، پیر

سالاران

مِش آیرُن: Mesh Iron، انگلیسی (= آهِنِ

مُشَبَّك، فرهنگ فنی)، آهِن توری

مُشَايِع: ۱- پَس آینده (آندراج) ۲- به درگه

رَوَنده، بَدَره کُن، بَدَره گَر

مُشَايَعَة: مُشَايَعَت در فارسی: ۱- پَس آیندگی،

پیروی ۲- به درگه رَوی، بَدَره (= بَدَرقه،

برهان)

مُشَايِعِينَ: (تک: مُشَايِع)، پَس آیندگان، بَدَره

کُنندگان

مَشْوُوم: مَشْوُوم در فارسی: بَدشگون، گُجسته،

مَرخِشَة (صاح الفرس)

مَشْوُومَة: مَشْوُومه در فارسی، مَوْنَت مَشْوُوم،

بَنگَرِید به مَشْوُوم

مُشَبَّ: گاو کُهن

مُشَبَّع: ۱- سیر، سیر شده ۲- پُر شده، لَبریز

مُشَت (گوش اراکی)

مُشَبَّع: ۱- سیر کُننده ۲- پُر کُننده

مُشَبَّك: تَبیده، رَوَندار، توری

مُشَبَّكَة: مُشَبَّكَة در فارسی، مَوْنَت مُشَبَّك،

رَوَندار، توری

مُشَبَّه: مانیده

مُشَبَّه: مَانَد کُننده

مُشَبَّه: مَانَد شَوَنده، مَانِسته

مُشَبَّهَات: مَانَد شَوَندگان، مَانِستگان

مُشَبَّهَات: (تک: مُشَبَّهَة)، مَانِیدگان

مُشَبَّه به: مَانَد

مُشَبَّهَة: مُشَبَّه در فارسی، نام دیگر مُجَسَّمه،

پیر و ان سَجَسْتانی، مَانَد کُنندگان

مُشَبَّهِينَ: (تک: مُشَبَّه)، مَانَد کُنندگان

مُشَبَّهِينَ: (تک: مُشَبَّه)، مَانِستگان

مَشَّتَا: بَنگَرِید به مَشَّتَا

مُشْتَاع: ۱- فاشیده (فاش، پارسی است)،

فاش شُد ۲- آشکار

مُشْتاق: نیازان (فرهنگ پهلوی)، کیل

(فرهنگ سروری)، نیازان (برهان)

مُشْتاق شُدَن: نیازانیدن

مُشْتاق وار: نیازانِه

مُشْتاقی: دَر تازی نیامده، نیازانی، کیلی

مُشْتاقِينَ: (تک: مُشْتاق)، نیازانان، کیلان

مَشْتَاة: سَرْدَسِر، سَرْدَاب، سَرْدابه

مُشْتَبَك: دَرَهَم (آندراج)

مُشْتَبِه: فارسی گویان به نادرست مُشْتَبِه گویند که در تازی نیامده، پَرْت، گولخورده، دَشْگِیر (دَش = شبیه، برهان)

مُشْتَبِه شُدَن: دَشْگِیر شُدَن، پَرْت شُدَن، گول خوردن

مُشْتَبِه: مُشْتَبِه در فارسی: مُشْتَبِه، بَنگَرِید به مُشْتَبِه

مُشْت بیضه گردَن: مُشْت گرد کردن (آندراج)

مُشْتَد: ۱- پُر تَوَان ۲- اُسْتَوَار

مُشْتَدَح: فَرَاخِی (آندراج)

مُشْتَرَط: پیمان کُننده (آندراج)

مُشْتَرَك: ۱- چَند هَمبایه ۲- چَندواره، چَند مَانَك، واژه‌ای که چَند مَانَك یا آرش دارد، چُون:

شیر

مُشْتَرَك: ۱- هَمباز، هَمباغ، هَنباز، اَنباز ۲-

هَمبَسْت، در فرانسوی Abonné

مُشْتَرَكات: (تَك: مُشْتَرَكَة)، چَندوارِگان، چَند مَانَكان

مُشْتَرَكًا: هَمبازانه، هَنبازانه

مُشْتَرَك المَعْنَى: چَند مَانَك

مُشْتَرَك المَنَافِع: هَمسُود

مُشْتَرَكَة: مُشْتَرَك در فارسی، مُونْت مُشْتَرَك،

بَنگَرِید به مُشْتَرَك

مُشْتَرَكین: (تَك: مُشْتَرَك)، هَمبَسْتان

مُشْتَرِی: ۱- خَرِیدار (فرهنگ پهلوی) ۲-

فُر و شَنده: گاهی (آندراج) ۳- اَرزیز: کافِگَران

(= کیمیاگران) توپال اَرزیز (= قلعی =

رصاص) را از آن روی «مُشْتَرِی» خوانند که

ستاره‌ی بِرَجِیس (= مُشْتَرِی) در پیوند با این

توپال است ۴- بِرَجِیس، زَاوَش، اورمَزْد،

خُسی، اَز ستارگان

مُشْتَرِی اَثَر: اورمَزْدوش، بِرَجِیسوش

مُشْتَرِی شُدَن: خَرِیدار شُدَن

مُشْتَعِل: تیز سوچاک، وَخْشَاك، وَخْشَنْدَك

(فرهنگ پهلوی)، آلاو (برهان)، آلاوه،

زَچِشْمُون اَوْن قَدَر اَخْگَر بَبارم، که گیتی سَر به

سَر آلاوه گیره (بابا طاهر)، اَلُو گِرِفْتَه، اَبیزان

(بهر روز)

مُشْتَعِلَة: مُشْتَعِل در فارسی، مُونْت مُشْتَعِل،

بَنگَرِید به مُشْتَعِل

مُشْتَعِل: ۱- سَرگَرَم، سَرگَرَم کار ۲- روی

گِرْداننده (آندراج) ۳- پِشَمَند

مُشْتَقِی: بَیْهود یا بَنده، دَرمان شَونده

مُشْتَق: ۱- شِکَا فِتِه ۲- جُدا گِشْتِه ۳- گِرِفْتِه

(ذبیح بهروز)، بَر گِرِفْتِه

مُشْتَقات: (تَك: مُشْتَقَة)، بَر گِرِفْتَنگان

- مُشْتَهَر: نامی کُننده  
 مُشْتَهَى: پُرهان آنگیز، گرای انگیز  
 مُشْتَهَى: پُرهانمند، گرایا  
 مُشْتَهَات: (تک: مُشْتَهَة) پُرهان انگیزان، گرای آنگیزان  
 مُشْتَهَة: مؤنث مُشْتَهَى: پُرهان انگیز، گرای آنگیز  
 مَشَجَر: ۱- رُویدنگاه ۲- کجاوه  
 مِشَجَر: ۱- رخت آویز ۲- کجاوه  
 مُشَجَّر: ۱- دارجامه، جامه بانگاره‌ی داریا  
 درخت ۲- دار کِشت، درختکاری شده ۳-  
 دارین، درختی، درخت نما  
 مُشَجَّرَات: (تک: مُشَجَّرَة)، تَبَارِ سَروان  
 مُشَجَّر کرده: ۱- دارین، دِرخت نما ۲-  
 دار کِشت  
 مُشَجَّرَة: مُشَجَّره در فارسی، مؤنث مُشَجَّر، وَ  
 تُخْمَك سَرو (= نَسَب نامه، فرهنگ پهلوی)،  
 تَبَارِ سَرو  
 مَشْحُون: آگنه، آگنده، آنباشته، پُر  
 مَشْحُون گَرْدَن: آنباشتن، آگندن، آگندن، پُر  
 کَرْدَن  
 مَشْحُون گَرْدَانْدَن: بنگرید به مَشْحُون کَرْدَن  
 مَشْخ: برگرفته از مَشَق، بنگرید به مَشَق  
 مُشَخَّص: ویچارده، یوتار (فرهنگ پهلوی)،  
 مُشْتَقّ تَابِع: پَس بَر گرفته، زبانزد آنگارش (= ریاضی)  
 مُشْتَقّ تَابِع تَابِع: سِبَس بَر گرفته، زبانزد آنگارش  
 مُشْتَقّ مُتَوَالِی: بَر گرفته‌ی پِیایی، برگرفته‌ی دُمادُم، زبانزد آنگارش  
 مُشْتَقَّة: مُشْتَقّه در فارسی، مؤنث مُشْتَقّ، بنگرید به مُشْتَقّ  
 مُشْتَكی: گَر زیده (گَر زیش = شکایت، فرهنگ پهلوی)، نال آنگیز، گِلَه آنگیز  
 مُشْتَكی: گَر زنده، نالنده، گِلَه مَند  
 مُشْتَلِق: ترکی از پارسی، مُزْدِ گانی، مِیلاوه (برهان)  
 مُشْتَمَال چی: مُشْتَمَال گَر، مُوسْتَنگَر (از ریشه‌ی پهلوی)  
 مُشْتَمِل: دَر بَر گیر، فَر اگیر  
 مُشْتَمِلَة: مُشْتَمِلَه در فارسی، مؤنث مُشْتَمِل، دَر بَر گیر، فَر اگیر  
 مُشْتَوُك: بَر گرفته از روسی Mundwtuk  
 (معین)، دودکاه  
 مَشْتَوُت: ۱- پَر آگنده ۲- تار، دَر پارچه (غیاث اللغات)  
 مُشْتَهَر: نام آور، نامور، بُلند آوازه، سَر شناس، نامی، خَنیده (برهان)

- آنگشتِ نما، نِشاخْتِه (ذبیح بهروز)  
 مُشَخِّص: ویچارَتار (فرهنگ پهلوی)  
 مُشَخِّصَات: (تک: مُشَخِّصَة)، یوتاران،  
 ویچارِدِگان، آنگشتِ نماها، نِشاخْتِگان  
 مُشَخِّصَات: (تک: مُشَخِّصَة)، ویچارَتاران  
 مُشَخِّص بودگی: یوتی (فرهنگ پهلوی)  
 مُشَخِّص کُردَن: ویچارَدَن (فرهنگ پهلوی)  
 مُشَخِّص کُنندگی: ویچارَتاری (فرهنگ  
 پهلوی)، نِشانگذاری  
 مُشَخِّص کُننده: ویچارَتار (فرهنگ پهلوی)  
 مُشَخِّصَة: مُشَخِّصَه در فارسی، مؤنث مُشَخِّص،  
 یوتار، ویچارده، نِشاخْتِه  
 مُشَخِّصَة: مُشَخِّصَه در فارسی، مؤنث مُشَخِّص،  
 ویچارَتار، نِشانگذار  
 مُشَدَّد: ۱- تُوانیافته، تُوانمند ۲- بازواتیده  
 (بازوات = تشدید)  
 مُشَدَّدَات: (تک: مُشَدَّدَة)، توانیافتگان،  
 بازواتیدگان  
 مَشْدُود: تُوان بخشیده  
 مَشْدُوه: بیخود، سَرگَشْتِه (آندراج)  
 مِشْراص: سِیخانک، سِیخونک  
 مِشْراط: نِشتر (لاروس)  
 مِشْراق: آفتابگاه، خورگاه (آندراج)  
 مِشْرَب: ۱- آشامیدن ۲- آبخورد، چو گل بر  
 آبروی دوستان شاد، چو سرو از آبخورد عالم  
 آزاد (نظامی) ۳- روشِ دینی، کیش ۴- روشِ  
 فَرزانی ۵- نوشابه، نوشیدنی (لاروس)  
 مِشْرَب: ۱- کوزه ۲- آبخوری  
 مِشْرَبَة: مِشْرَبَة ۱- زمینِ نرم ۲- آبخورد،  
 آبخور ۳- پَرواره ۴- پیشدالان  
 مِشْرَبَة: مِشْرَبَه در فارسی، ۱- آبخوری  
 (برهان)، غولین = سَبوی دَهان فراخ  
 (برهان)، باز برغ (انجمن آرا)، نَکُژده، (=)  
 مِشْرَبَة سفالین، بُرهان  
 مُشْرَح: باز نموده، بازگفته، باز شکافته  
 مُشْرَح: باز شکافته، بازگویند، باز نما  
 مُشْرَح: چُوze شَرَم زَن  
 مُشْرَز: از ریشه‌ی پارسی، شیرازه‌دار،  
 شیرازه‌بند  
 مِشْراط: نِشتر (آندراج)  
 مِشْرَعَة: مِشْرَعَه در فارسی، ۱- آپرس ۲-  
 آبخورد  
 مُشْرِف: ۱- دیده‌ور ۲- فَراتر ۳- زیرنگر ۳-  
 سَر پَرست ۵- هَزینه‌بان (= ناظر خرج)  
 مُشْرِف: سَر آفراز  
 مُشْرِف: سَر آفراز کننده  
 مُشْرِف به مَوْت: نزدیک به مرگ  
 مُشْرِف شُدَن: سَر آفراز شُدَن، بزرگی یافتن

مُشْرِف شدن: ۱- تَر شدن ۲- هزینہ بان شدن ۳-  
 سَر بَرست شدن، بَرگماشته شدن  
 مُشْرِف کردن: بَرگماشتن، بَر کِشیدن  
 مُشْرِف کردن: سَرافراز کردن  
 مُشْرِفَة: مُشْرِفَه در فارسی، مَوْنُث مُشْرِف، وَ  
 نَواختنامه، نامه‌ای که از بزرگی به سوی زیر  
 دَسْت نوشته شود  
 مَشْرِیق: هُوسْتَر، خوراسان (فرهنگ  
 پهلوی)، خورآیان، خُراسان (به معنی مشرق  
 باشد که مقابل مغرب است، برهان) فارسی  
 گویان به نادرست واژه‌ی خاور را که بَرابَر  
 «مغرب» است به جای «مَشْرِق» به کار می‌بَرند،  
 گویی به این پیشینه‌ها در فرهنگ ایرانزمین  
 ننگ‌ریسته‌اند: از رودکی: از خراسان بَر دَمَد  
 طاووس و ش، سوی خاور می خُرامد شاد و  
 خوش، مِهر دیدم بامدادان چون بتافت، از  
 خُراسان سوی خاور می شتافت، از فخرالدین  
 اسعد گرگانی: به لفظ پهلوی هَر کو سَر آید،  
 خُراسان آن بُود، کَز وی خور آید، خور آسَد  
 پهلوی، یعنی خور آید، عراق و فارس را زو خور  
 بَر آید، خور آسَد، همان دگر گشته‌ی هُوسْتَر  
 پهلوی است. اسدی توسی در «لغتِ فُرس»  
 می نویسد: باختر، به تازی مَشْرِق بُود به دلیلی  
 که عنصری گفت: چو بَر زَد دَرخشنده از باختر،

دواج سیه را سپید آستر، اسدی این گواه را نیز از  
 رودکی آورده: نیم روزان بَر سَر ما بَرگُذشت،  
 چون به خاور شد ز ما نادید گشت هم اودر لغت  
 فرس می افزاید: خاور به تازی مَغْرِب است، هَم  
 به دلیلی که عنصری گفت: چو هُوری که بود ش  
 به خاور گُریغ، هَم از باختر بَر زَنَد باز تیغ  
 (واژه‌ی هوری را برداشته و روزی به جایش  
 نهاده‌اند) عبدالحسین نوشین در «واژه نامک»  
 پیرامون واژگان باختر و خاور، روشن گردانیده  
 که نام‌های چهار سَوی در زبان پهلوی چنین  
 آمده: خُراسان = مَشْرِق، خُر بَران یا خور بَران  
 = مَغْرِب، اَبَاختر، که دَر فارسی نوین باختر شده  
 = شمال، رِبیتوین و نیمروز جنوب، در واژه‌یاب  
 همه جا این بَرابرها به کار رفته و از کار بُرد  
 باختر که همان اَبَاختر و برابر با «شمال» است  
 به جای «مَشْرِق» نیز خودداری شده است، دَر  
 واژه نامک، این گُواهان نیز آمده است:  
 خوراسان را بُود معنی خورآیان، کُجا از وی،  
 خُور آید سوی ایران (فخرالدین اسعد گرگانی،  
 ویس و رامین)، چو خورشید تابان ز گنبد  
 بَگشت، ز بالا هَمی سوی خاور گُذشت، شَب  
 تیره بالشکر، افراسیاب، گُذر کرد از آموی و  
 بگذشت از آب (فردوسی، شاهنامه)، از آن  
 جایگه رفت خُرَم روان، به پیش آمدش زُرف

رودی روان، چو خور بر کشیدی به خاور فرد،  
سوی باختر رفتی آن ژرف رود، چو از باختر با  
زیر تافتی، سوی خاور آن آب بشتافتی، چو از  
نیمه خم یافت، بالای روز، به خاور شتابید گیتی  
فروز (اسدی توسی، گرشاسنامه)، در  
پیشگفت شاهنامه ابو منصور که در ۳۴۶  
نوشته شده نیز آمده است: آفتاب فرو شدن را  
خاور خواندند.

## مَشْرِق: تابان

مَشْرِقِ زمینی: خورآبانی، خورآی زمینی

مَشْرِقی: خورآبی، خورآبانی

مَشْرِقین: (تک: مَشْرِق)، دو خورآی، دو  
خورآبان

مُشْرِك: هَنَبازگیر، چَند خُدایی

مُشْرِکین: (تک: مُشْرِك)، هَنَباز گیران، چند  
خُداییان

مَشْرُوب: ۱- نوشیده، آشامیده ۲- نوشابه  
(فرهنگستان)

مَشْرُوبات: (تک: مَشْرُوبَة)، نوشابه‌ها

مَشْرُوبات الکلی: مُلَبَّدِگان

مَشْرُوب الکلی: مُلَبَّدَة

مَشْرُوب خوردن: مِی زدن، بادِه نوشیدن

مَشْرُوبَة: مَشْرُوب در فارسی، مَونث مَشْرُوب،  
نوشابه

مَشْرُوح: ۱- سَر آب (ذبیح بهروز) ۲- دارمک،  
گوکانیک، گو ویچار (فرهنگ پهلوی)،  
گویانیک، گویا  
مَشْرُوحاً: دارمکی (فرهنگ پهلوی)، به  
گویایی

مَشْرُوحات: (تک: مَشْرُوحَة)، گویانیک‌ها،  
گویاها، دارمک‌ها

مَشْرُوحَة: مَشْرُوح در فارسی، مَونث مَشْرُوح،  
بنگرید به مَشْرُوح

مَشْرُوط: ۱- سامه‌دار (سامه = شرط، تعهد،  
برهان) ۲- وابسته

مَشْرُوطَة: مَشْرُوط در فارسی، مَونث مَشْرُوط،  
۱- سامه‌دار ۲- دَسْتوری، تازیان به آنچه

فارسی گویان «حکومت مشروطه» نام داده‌اند،  
با بهره‌گیری از واژه‌ی پارسی دَسْتور، اَلنَّظَامُ

اَلدَّستُوری می‌گویند (فرهنگ اصطلاحات  
روز، فارسی، عربی)، فَرَازمانی (ذبیح بهروز)

از آن روی که Chart، فَرَازمان است)

مَشْرُوطه‌خواه: دَسْتوری خواه

مَشْرُوطه‌طَلَب: دَسْتوری خواه

مَشْرُوطه‌طَلَبی: دَسْتوریخواهی

مَشْرُوطِیَّت: در تازی نیامده، دَسْتوری،  
دَسْتوریگرایی، فَرَازمانی

مَشْرُوع: داتیک (فرهنگ پهلوی)، کیشیک،



رَوا

پا ۳- اُسْتِخْوَان شانه (= مُشَطُّ الكَتِف) ۴-

خَرَك: دَر سازهای زهی ۵- شِن کِش

مِشَط: شانه، شانه‌ی سَر (لاروس)

مُشَطُّ الرَّاعِي: تَوسَك، از گیاهان

مُشَطُّ الرَّهْرا: شانه‌ی ناهید، سوزنِ چوپان،

خار خَسَك (لاروس)، از گیاهان

مُشَطَّب: راه‌راه

مَشَطُور: ۱- اَنَدُوده، نانِ آب‌کامه اَنَدُوده

(آنندراج) ۲- کَم کَرده: دَر سَر واد

مُشَطَّة: مُشَطِه در فارسی: تَوسَك، از گیاهان

مُشَطِّيَّات: خار بالگان، تیره‌ای از ماهیان

مَشَعَب: شاخه راه، راهِ کوهستانی، دَر غاله

(برهان)

مِشَعَب: مَتَه، مَتَه‌ی بَندَزنی (لاروس)

مَشَعَبُ الحَق: راهِ دُرست، راهِ هِدِه هِدِه =

حَق)

مُشَعِيد: بَنگَرِید به مُشَعِيد

مُشَعِيدان حَقه سَين: تَر دَسْتان آسمان (حَقه سَين

= آسمان، آنندراج)، تیتال‌گَرانِ آسمان: ۱-

خور و ماه ۲- خور، ماه، کیوان، تیر، بهرام،

ناهید، برجیس

مُشَعِيد: مُشَعِيد: تَر دَسْت، تیتال‌گَر، از آوردن

واژه‌ی نیرنگ و نیرنگساز برابر با محتال و حیلَة

و شَعْبِدِه و مُشَعِيد، در واژه باب از آن روی

مَشْرُوعَة: مَشْرُوعه در فارسی، مؤنث مَشْرُوع،

دَر تازی: نَيزه، که به سوی کسی باشد

(آنندراج)، در فارسی دیندستوری، گونه‌ای از

فرمانروایی در چهارچوب دین

مَشْرُوف: معین بر آن است که این واژه در تازی

نیامده (زیرا شَرَف، فعل لازم است و از آن اسم

مفعول نسازند)، این واژه در منتهی‌الارب و

آنندراج آمده و گمان می‌رود که با مُشْرِف، هم

پیوند و هم‌خانواده باشد، زیر دَسْت

مَشْرُوم: بُریده بینی (آنندراج)

مَشْرُومَاتُ الصَّناقير: دَندانی نوکان، پَرندگان

دَندانی نوک (لاروس)

مَشْرُوقه: دَر تازی نیامده، تابگاه

مِشْرِيق: ۱- آفتابگاه ۲- شکاف در (آنندراج)

مُشَشِدَر: این واژه از ساخته‌های فارسی‌گویان

است که به شیوه‌ی تازی از شِشْدَر پارسی پدید

آمده، ظهیر الدین فاریابی گفته: بَرِ سِباطِ اَمَر او

نقش مُشَشِدَر یافتند، شِشْدَر شده، زبانزد

شترنگ (غیاث‌اللغات)

مَشَط: ۱- شانه زَدَن ۲- چاپلوسی ۳- شانه

(لاروس)

مَشَط: زِبَر شُدَن، زِبَر شُدَن پُوست

مَشَط: ۱- شانه‌ی بافندگی ۲- بَند انگشت: دَر

خودداری شده که نیرنگ در پارسی پهلوی  
برابر با آزا (= دُعا) است و افسون.

مُشَعَبَة: بَنَدزده، چینی بَنَدزده، کاسه‌ی بَنَدزده  
مَشْعَر: ۱- سُهش ۲- سایه‌دار ۳- کُرپانگاه ۴-  
نیایشگاه

مُشْعَر: آگاهنده

مُشْعَشَع: دَر تازی: سایه‌ی کَم (لاروس)، دَر  
فارسی: روشن (غیاث اللغات)، قزوینی بر آن  
است که با این مَانَك از ترکی به فارسی درآمده  
است (بیست مقاله)

مُشْعَشَعَة: مُشْعَشَعه: دَر تازی: میآب،  
می آمیخته با آب (لاروس)، در فارسی: روشن  
مُشْعَشَعانه: چَشْمگیر

مَشْعَل: چراغدان، شَمالِه (اندیشه‌های فلسفی  
ایرانی)، چراغواره (= قندیل)

مَشْعَل چی: شَمالِه‌دار

مَشْعَل خانه: شَمالِه‌خانه

مَشْعَل دار: شَمالِه‌دار

مَشْعَل دار باشی: سَر شَمالِه‌دار

مَشْعَل داری: شَمالِه‌داری

مَشْعَلَة: مَشْعَلِه در فارسی: چراغدان،

چراغواره، شَمالِه

مَشْعَلَه خاوری: خُور، خُور

مَشْعَلَه روز: شَمالِه‌ی روز، خُور، خُور

مَشْعَلَه صُبح: شَمالِه‌ی بامداد، خُور، خُور

مَشْعَلَه گیتی فروز: شَمالِه‌ی گیتی فروز: ۱-

خور، خُور، به گُواز ۲- پیامبر اسلام (ص)، به  
گُواز

مَشْعُود: مَشْعُود: افسون زده، جادو شده

مَشْعُوف: دَر تازی: ۱- دیوانه، شیفته، دِل‌رفته،

از دیوانگی، دَر فارسی، شادمان

مَشْفَلَة: مَشْفَله در فارسی، ۱- تَلاج

(صاح الفرس)، خَلِیش (برهان)، بانگ و

گفت وگو، هَنگامه (آندراج) ۲- کاروبار

(آندراج) ۲- سَرگرمی (ذبیح بهروز)، ۳- در

فارسی آن را بَرابَر با پیشه، کار، به کار می‌تَرنَد

ولی چَم درست این واژه در تازی چیزی است که

آدمی را از کار بازمی‌دارد.

مَشْغَله کَرْدَن: تَلاج کردن، داد و فریاد کَرْدَن

مَشْغُوف: دیوانه (آندراج)، شیفته، بَرابَر است

با مَشْعُوف

مَشْغُول: ۱- کاران (فرهنگ پهلوی)، فیاواره،

دَسْت آنَدَرکار (ذبیح بهروز) ۲- جای گِرِفته

۳- سَرگرم

مَشْغُول ذَمّه؟: بَدنام شده

مَشْغُول شُدَن: ۱- سَرگرم شدن، ۲- به کار

بَرداشتن، دَر کار شُدَن

مَشْغُول کردن: ۱- سَرگرم کردن ۲- به کار وا

- داشتن ۳- باز داشتن (معین)
- مَشغُولی دِل: دلپُری
- مَشغُولیَات: در تازی نیامده، سرگرمی ها،
- کارانی ها، فیاوارگی
- مَشغُولیت: در تازی نیامده، کارانی، سرگرمی،
- فیاواری
- مَشغُولین: (تک: مَشغول)، کارانان،
- دست آندرکاران، فیاوارگان
- مِشَقَر: ۱- لَفَج، لَب و لَوچه‌ی جانوران را گویند
- ۲- دَهان
- مُشَقِّق: دِلسوز، مهربان
- مَشَق: مَشَخ در فارسی: در تازی: ۱- باریک
- میانی، باریک میان شدن ۲- گاییدن ۳- نیزه
- زَدَن، با شتاب ۴- خَسْتَن ۵- تازیانه زَدَن ۶- به
- شتاب خوردن ۷- شانه کَرَدَن ۸- کشیدن، دراز
- کَرَدَن ۹- پاره کردن، جامه را، در فارسی:
- مُروس، از مَر و سِیدَن، وَرَز، آزور زِیدَن
- مِشَق: گِلِ سُرَخ
- مَشَقَات: (تک: مَشَقَّة)، آرگ ها، رَنجها
- مَشَق خط: نویسورز
- مَشَقَّة: مَشَقَّت در فارسی: آرگ، رَنج (فرهنگ
- پهلوی)، خِیاوَر (آندراج)
- مَشَقی: مُروسیک، وَرزیک
- مُشِکِ اَذَقَر: اَدَمَن (برهان)
- مُشِکُ الرُّمَان: بَنگَرِید به فاوانیا
- مِشکَاة: مِشکات در فارسی: چِراغدان
- (برهان)
- مُشکَطَر امشیر: مُشکَطَر امشیع: پارسی تازی
- گشته، مُشِکِ ترشیر (؟)، گونه‌ای پُودَنه، از
- گیاهان
- مُشِکُک: گُمان انگیز، شِک انگیز
- مُشِکِک: شِک بَرَنده، گُماندار
- مُشِکِکَل: دیسیک، کَرپ پذیرفته
- مُشِکِکَل: دیساک (= شکل دَهَنده، فرهنگ
- پهلوی)، کَرپ دَهَنده
- مُشِکِکَل: وِیتَنگ، آناسان، دوشخوار، دوشکَر،
- گِران (فرهنگ پهلوی)، دُشوار
- مُشِکِکَلات: (تک: مُشِکِکَلَة)، وِیتَنگان،
- دُشوارِی ها
- مُشِکِکَل پَسَند: دُشوار پَسَند
- مُشِکِکَل گُشای: گِرِه گُشای، آسان کُننده
- مُشِکِکَلَة: مُشِکِکَله در فارسی، مَوْنِث مُشِکِکَل،
- دشوار
- مُشِکِکَلین: (تک: مُشِکِکَل)، دیساکان، کَرپ
- دَهَنندگان
- مَشِکُور: سِپاس داشته، ستوده، دَرخوَر سِپاس،
- پَسَندیده (غیاث اللغات)
- مَشِکُورَة: مَشِکُورِه در فارسی، مَوْنِث مَشِکُور:

سپاس داشته، ستوده

مُشْكُوفِي: مُشْكُوفِه (این واژه را برخی

مَشْكُوفِه و مَشْكُوفِي خوانده‌اند که نادرست

است، برخی نیز به ناروا آن را تازی دانسته‌اند)،

بادام سوده که با شکر و مُشك بیامیزند.

مَشْكُوك: گُمانيك، ورومند (فرهنگ پهلوی)،

شَك انگیز

مَشْكُوك فیه: شَك انگیز، ورومند

مَشْكُوكَة: مَشْكُوك در فارسی، مؤنث مَشْكُوك،

بنگرید به مَشْكُوك

مَشْكُوكَة: بنگرید به مَشْكَاة

مُشْكِين خَتام: مُشْكِين پایان

مُشْكِين سَنان: مُشْكِين نیزه، گَواژ، مُرگان

مُشْكِين نَفَس: مُشْكِين دم

مُشْكِين نَفَسِي: مُشْكِين دَمِي، شیرین سخنی

مُشْمِز: بیزار

مُشْمِز كُننده: بیزار كُننده

مُشْمَر: ۱- شتابیده ۲- آماده ۳- آهنجیده ۴-

دامن به کمر زده، کوشا

مُشْمَس: ۱- آفتاب‌دیده ۲- آفتاب‌زده ۳- می

آفتابی

مِشْمِش: زردآلو (آندراج)

مِشْمِشَة: يَك درخت زردآلو، يَك دانه آلو

(لاروس)

مِشْمِشَة: در فرهنگ فارسی معین این واژه که

نام بیماری Morve فرانسوی است تازی و

همان مِشْمِشَة دانسته شده، در زبان تازی

مِشْمِشَة همان تَك مِشْمِش است که در بالا آمد،

عُمید در فرهنگ فارسی خود به دُرُست آن را

پارسی دانسته

مُشْمَع: مَشْمَا در فارسی: مومجامه (آندراج)،

مُومُوشَة، مومینه (ذبیح بهروز)

مُشْمَلَة: مَشْمَلَة و مَشْمَلَا در فارسی: آژگیل، از

گیاهان (لاروس)

مَشْمُول: ۱- پَر وَسَتَك (فرهنگ پهلوی)، فرا

گرفته شده (آندراج)، فراگیر ۲- خوشخوی:

مرد (آندراج) ۳- در نوشته (این واژه را ذبیح

بهروز برابر «مَشْمُول خدمتِ سَر بازی»

برگزیده و می‌گوید واژه‌ی فرانسه نیز با

هم‌نویسه برابر است)

مَشْمُولِین: (تَك: مَشْمُول)، پَر وَسَتَك،

فراگیران، در نوشته‌گان (ذبیح بهروز)

مَشْمُوم: ۱- مُشْك (آندراج) ۲- بوییده ۳-

شَمین (= عطر) ۴- بوییدنی

مَشْمُومَات: (تَك: مَشْمُومَة)، شَمین‌ها،

بوییدنی‌ها

مَشْمُومَة: مَشْمُومَة در فارسی، مؤنث مَشْمُوم،

بنگرید به مَشْمُوم

مُشْتَع: ۱- زشت شده ۲- سرزنش شده

مُشْتَع: ۱- زشت گرداننده ۲- سرزنش کننده

مُشْتَف: گوشواره نهاده (آندراج)

مِشَوَا: کباب پز (لاروس)

مُشَوَب: ۱- درهم آمیخته (لاروس) شبیانیده

۲- آلوده

مِشَوَد: دستار

مَشَوَرَة: مَشَوَرَت در فارسی: هَمِیْرَسَکی،

هُوسکارِش، هُوسِگال، هوسکالِش، سُو بارِش

(فرهنگ پهلوی)، سِگالِش، سِکال، سِگال،

شگفت است که در پیشینه‌ی واژه‌نامه‌ها،

واژه‌ی سِگالِش را با «خیال» و «فکر» و گاه با

«اندیشه‌ی ید؟» برابر گرفته و مانکِ دُرست آن را

به دست نداده‌اند، هَمِیْرَسَی، رایزنی، پند، آندرز

مَشَوَرَت خانه: ۱- سِگالخانه، ۲- گزینستان

(= مجلس شورا)

مَشَوَرَت کردن: هَمِیْرَسیدن، سِگالیدن،

سُو بارِدن (از ریشه‌ی پهلوی)، رای زدن، پند

جُستن

مَشَوَرَتی: در تازی نیامده، سِگالشی، سُو باری

مُشَوَش: تپیده (از ریشه‌ی پهلوی)، آشفته

مُشَوَش بودن: تپیدن (فرهنگ پهلوی)، آشفته

بودن

مُشَوَش داشتن: آشفته کردن

مُشَوَش شدن: آشفتن، تپیدن

مُشَوَق: سُو تیتار (فرهنگ پهلوی)، خواست

اَنگیز، امیدبخش (ذبیح بهروز)، به آرزو

دَرآورنده (غیاث اللغات)

مُشَوَق: سُو تپیده (از ریشه‌ی پهلوی)،

خواست انگیزخته، اُمیدوار

مُشَوَم: بنگرید به مَشَوَم

مُشَوَه: زشت گرداننده، آکنه‌اده، زشت

(لاروس)، ناهنجار، ناهماهنگ، زشتروی

(آندراج)

مُشَوَه: زشت گرداننده، آکنه‌نده، ناهنجارکننده

مُشَوَه گرداندن: زشت گرداندن، ناهنجار

گرداندن

مَشَوِی: بریان

مَشَوِی = مِشَوَا: کباب پز، آزار بریانی

مَشَهْد: ۱- کُشتگاه ۲- گواهگاه (ذبیح بهروز)

۳- دیدگاه، دیدنگاه ۳- سَناباد: نام دیرینه

مُشَهْر: ۱- خنیده، نامی ۲- آشکار ۳- زواردار،

زهواردار (زوار = حاشیه، کناره که بر جامه

دوزند، زواردار

مَشَهْد: ۱- گواهیده، گواه یافته ۲- آدینه، روز

آدینه ۳- رَسْتخیز ۴- ویناپتاک (فرهنگ

پهلوی)، پیدا، نمایان (ذبیح بهروز)، دیده

شُد، آشکاره، تابناک

مَشْهُودات: (تك: مَشْهُودَة)، آشکارگان

مَشْهُودَة: مَشْهُودِه در فارسی، مؤنث مَشْهُود،

بنگرید به مَشْهُود

مَشْهُور: نامبردار، نام‌آور، نامیک، نامی،

فراچنام، آشناس، فَرَاچَسُروِد (فرهنگ

پهلوی)، شناسا، شناخته، سرشناس، نامور،

خَنیده (برهان)

مَشْهُورات: (تك: مَشْهُورَة)، شناختگان

مَشْهُوراتِ حَقِیقِی: شِناختِگانِ راست، زیانزد

کَروِز (= منطق)

مَشْهُورات به ظاهر: مَشْهُوراتِ ظاهِری:

شِناختگانِ راست‌نما، زیانزد کَروِز

مَشْهُور به بدنامی: شَکَرش (برهان)، بدنام

مَشْهُورِ مَحْدُود: شناخته‌ی وِمنَد، زیانزد

کَروِز

مَشْهُور شُدن: نامی شُدن، خَنیدگی، نامور

شُدن

مَشْهُور گشتن: نامی شُدن، خَنیده گشتن،

نامور گشتن

مَشْهُورَة: مَشْهُورِه در فارسی، مؤنث مَشْهُور

بنگرید به مَشْهُور

مَشْهُورین: (تك: مَشْهُور)، نامیان، خَنیدگان،

ناموران، نامبرداران

مُشَهی: ۱- وَرَن آنگیز (وَرن = شَهوَة) ۲-

خورد آنگیز ۳- خواست آنگیز

مُشَهیَة: مُشَهیَه در فارسی مؤنث مُشَهی، بنگرید

به مُشَهی

مُشی: ۱- پیاده روی، راه‌پیمایی (لاروس) ۲-

رَوش (فرهنگستان)

مِشیاع: ۱- آتش‌کاو، آتش‌کاوِ تَنور (لاروس)

۲- دَهان لَغ

مَشِیب: زالی، سیدی موی

مَشِیَة: مَشِیت و مَشِیت در فارسی: بختیاری

(فرهنگ پهلوی)، خواست

مَشِیتِ اِلَهی: بَغ بختیاری (فرهنگ پهلوی)،

ایزد خواست، خواستِ خُدا

مَشِیخَة: مَشِیخَت در فارسی: ۱- پیری ۲-

پیرسالاری

مَشِیج: ۱- دَرآمِخته ۲- یاخته‌ی گنی، گنی‌باخته

(= سلولِ جنسی، در انگلیسی Gamete)

مَشِیجَة: هاگ، در فرانسوی Espore

مِشیج: ۱- دَلیر ۲- کُوشا ۳- رَگَمند (=

غیر تَمَد)

مَشید: ۱- گِج آندوده ۲- آهک آندوده ۳-

بَر آفراشته

مُشید: ۱- بَر آفراشته ۲- اُسْتوار

مُشیدَة: مُشیدَه در فارسی، مؤنث مُشید: ۱-

بَر آفراشته ۲- اُسْتوار

مُشِير: در تازی کهن: ۱- نشان دهنده، نمازنده  
(نمار = اشاره) ۲- سگالِشگر، رایزن، و در

تازی نوین: سَبْهَد

مُشِيرَة: مؤنث مُشِير، و انگشتِ نمار، نمار  
انگشت (= سَبْباَه)

مُشِيرين: (تک: مُشِير)، سگالِشگران، رایزنان،  
نمازندگان

مَشِيْط: شانه شده (لاروس)

مَشِيْع: کینه توز (لاروس)

مَشِيْمَة: مَشِيْمَه در فارسی، يَارَك، يُوگان  
(برهان)، پرده‌ی زهدان (ذبیح بهروز)، بچه‌دان  
(عمید)، آون (آندراج)

مَشِيْمَه دُنْيا: يُوگان گیتی: ۱- خور، هور، به  
گواژ ۲- آسمان، به گواژ

مَشِيْمَه شَب: يُوگان شب، در ادب پارسی از  
شَب آيستن سخن رفته است

مَشِيْمَه عالم: بنگرید به مَشِيْمَه دُنْيا

مَشِيْمِيَة: مَشِيْمِيَه: سِيَا پَرْدَك

مَص: مَكِيْدن (آندراج)

مِصَاب: (تک: مَصَب)، پَيله‌ها، پَيلگان

مِصَاب: ۱- رَنج رسیده، رَنجور ۲- تَموَكِيْدَه (=)  
به هدف رسیده) ۳- راست در آمده

مِصَابِيح: (تک: مِصباح)، چراغ‌ها، کاسه‌ها،

جام‌های غارِجی (غارِجی = صَبوحی، برهان)

مُصَابِرَة: مُصَابِرِه و مُصَابِرَت در فارسی:

شَكِيْبایی، شَكِيْبایی

مُصَابِرَت كَرْدَن: مُصَابِرَت نِمُوْدَن: شَكِيْبِيْدَن

مِصَابِيح: (تک: مِصباح)، چراغ‌ها، جام‌های  
غارِجی

مُصَابِح: هَمْدَا مُون (فرهنگ پهلوی)،  
هَمگوئی (برهان)، هَمْدَم

مُصَابِيَة: مُصَابِيَه و مُصَابِيَت در فارسی:

هَمپَرِيش (فرهنگ پهلوی)، هَمپَرسی،  
هَمگوئی، هَمْدَمی

مُصَابِيَه كَرْدَن: گُفت و گو كَرْدَن

مُصَابِيِيْن: (تک: مُصَابِج)، هَمْدَا مُونان،  
هَمگويان، هَمْدَمان

مِصَابِيْف: (تک: مُصَحَف)، نَامِه‌ها، نَبی‌ها

مِصَادِر: (تک: مِصْدَر)، بُرونيگاه‌ها،  
سَرچشمه‌ها، كُنش‌ها، خاستگاه‌ها

مِصَادِرَا مُور: دَست آندركاران، كارگردانندگان

مِصَادِرَات: (تک: مُصَادَرَة)، بازگیری‌ها،  
تاوان گیری‌ها

مِصَادَرَة: مُصَادِرِه و مُصَادِرَت در فارسی: بازگیری  
(فرهنگستان)، تاوانگیری، بازخواست

مِصَادِرَه كَرْدَن: ۱- بازگرفتن ۲- تاوان گرفتن  
۳- بازخواست كَرْدَن

مِصَادِف: ۱- هَمبَست (فرهنگ پهلوی)،



بَرخورد کنند، روبه‌رو شوند ۲- بیننده ۳-  
یابنده (آندراج)

مُصَادِف شُدَن: روبه‌رو شُدَن، بَرخورد کَرَدَن  
مُصَادِفَة: مُصَادِفَه در فارسی: ۱- یافتن ۲-  
دَویدن (آندراج) ۳- بَرخورد کَرَدَن، با این

مَانَك در تازی نیامده  
مُصَادَقَة: مُصَادِقَه و مُصَادَقَت در فارسی: رُو  
راستی، همدوستی

مُصَادِم: آسیب رسان، کُستار  
مُصَادِمَات: (تک: مُصَادِمَة)، به هَم زَدَن ها، به  
هَم خوردن ها، کُست ها، هَمکوبی ها

مُصَادِمَة: مُصَادِمَه، مُصَادِمَت در فارسی: به هَم  
زَدَن، به هَم خوردن، کُست، هَمکوبش،  
هَم‌آسبی

مُصَادِیق (در قوامیس مُعْتَبَر یاد نشده، معین):  
(تک: مُصَدَاق)، گواهانِ راست، راستگویان،  
راست نمایان

مُصَارَعَة: مُصَارِعَه و مُصَارَعَت در فارسی:  
کُشتی، بَر زمین کُوفتن: یکدیگر را

مُصَارِف: (تک: مُصَرَف)، کُسارش ها،  
کُسارگاهان

مُصَارَفَة: مُصَارِفَه در فارسی: ۱- وَرَتِنْدَن (=)  
مبادله کردن) ۲- سَر باز، سَر باج

مُصَارِیر: (تک: مُصِیر)، روده‌ها (آندراج)

مُصَارِیع: (تک: مُصْرَاع)، لِنَگه‌ها، بَندها  
مُصَاص: ۱- راز ۲- پاك گوهر (آندراج) ۳-

مِکِیدَنی (لاروس) ۴- ناب  
مُصَاصَة: مُصَاصِه در فارسی: بارهنگ (معین)،  
از گیاهان

مُصَاصَة: مُصَاصِه در فارسی: شیر، چکیده،  
گواریده، مِکِیدَنی (لاروس)

مُصَاع: شمشیر کش، تیغ زن  
مِصَاع: جنگ با شمشیر

مُصَاعِیب: (تک: مُصْعَب)، گُشَن‌ها، وَ،  
دُشواری‌ها (لاروس)، جاهای دُشوار  
(غیاث اللغات)

مُصَاعِد: (تک: مَصْعَد)، جاهای بُلند  
(غیاث اللغات)

مُصَاف: مُصَاف در فارسی، (تک: مَصَف)، ۱-  
رَدَه گاهان ۲- رَزمگاه‌ها ۳- دَر فارسی: جَنگ،  
رَزم

مُصَاف: اُفتادن: جَنگ دَر گِرِفتن  
مُصَافَة: مُصَافَات در فارسی: دوستی پاك،

یَكِرَنگی در دوستی  
مُصَاف پیوستن: جَنگ پیوستن، دَر اُفتادن

مُصَاف جای: رَزمگاه، میدانِ جَنگ  
مُصَافِحَة: مُصَافِحَه و مُصَافِحَت در فارسی:

دَسَت یکدیگر را گِرِفتن (آندراج)، دَسَت دَادَن

- مَصَافِ دَاذَنْ: جَنگِیْدَنْ  
 مَصَافِ زَدَنْ: رَدِه بَسْتَنْ  
 مَصَافِ شِکَسْتَنْ: جَنگی شِکَسْتَنْ، پِیرو زُشْدَنْ  
 مَصَافِ طَلَبِیْدَنْ: جَنگِ خواستَنْ، جَنگی خواستَنْ  
 مَصَافِ کَرْدَنْ: جَنگِیْدَنْ  
 مَصَافِ گاه: رَزمگاه  
 مَصَافِی: (تک: مِصفاة)، بِالْوَنه‌ها  
 مَصَاقِل: (تک: مِصْقَل)، زُدانده‌ها  
 مَصَالِح: ۱- آشتیگر ۲- واگذارنده  
 مَصَالِح: (تک: مَصْلَحَة)، نیک آندیشی‌ها، سُودها، شایسته‌ها، شایستگان، مایگان (ذبیح بهروز)  
 مَصَالِحِ ساختمانی: سازه‌ها، کاراسته (= چوب و تخته و سایر مَصَالِحِ بَنائی، معین)  
 مَصَالِحِ طِبّاخِی: دیگِ افزار (برهان)  
 مَصَالِحِ عَصِیب: آگنج افزار  
 مَصَالِحَة: مَصَالِحَة و مُصَالِحَة در فارسی، ۱- آشتی ۲- سازش  
 مَصَالِحِه کَرْدَنْ: آشتی کردن، پیمان آشتی بَسْتَنْ  
 مَصَالِحِه نامه: آشتینامه  
 مَصَانِیع: (تک: مَصْنَع، و مَصْنُوعَة)، آبگیرها، کَلات‌ها، کاخ‌ها، دِه‌ها، کارگاه‌ها، شَمَرها
- مُصَاوَلَة: مُصَاوِلَه و مُصَاوَلَت در فارسی: ۱- هَمتا زی، به هَم تاخْتَنْ ۲- بَر جَسْتَنْ  
 مُصَاهَرَة: مُصَاهِرَه و مُصَاهِرَت در فارسی: ۱- دامادی ۲- خُسُورگی، خُسُورِه در پارسی پدر شوهر و پدر زن را گویند (برهان) ۳- خویشی و اَبَسْتِگی (= سَبَبی)  
 مَصَائِب: مَصَائِب در فارسی، (تک: مَصِیْبَة): مُوژها، سوک‌ها، رَنج‌ها، گَزَندها  
 مَصائِد: (تک: صید، بَرخلاف قِیاس، آنندراج، تک: مِصیْدَة، معین)، شکار اندازی‌ها (آنندراج)، دام‌ها، شکارگاه‌ها (معین)  
 مَصائِف: (تک: مَصِیف)، جاهای تابستانی، آبراهه‌های کَر  
 مُصِیب: در نشیب درآینده (آنندراج)، نشیبنده مَصِیب: بیلِه، جایی که آب رود به دَریا می‌ریزد (برهان)  
 مِصباح: ۱- چراغ ۲- جامِ غارِجی، جام که با آن غارِجی (= صُبو حی) نوشند  
 مِصباحُ الرُّوم: کاهَرُ با (برهان)  
 مِصْبَح: کاسه‌ی بزرگ (آنندراج)، جام غارِجی  
 مُصْبَح: بامداد کَرْدَنْ، زَمانِ بامداد  
 مَصْبَغَة: مَصْبَغَة در فارسی، کارگاهِ رَنگ‌رَزی  
 مُصْبَغَة: جامه‌های رَنگین (آنندراج)

مَصْبُوغ: رنگ شده

۳- بلند پایه

مُصَّحَّح: ویراسته

مَصْدَر: ۱- بُر و نیگاه، خاستگاه، ۲- بُن ۳-

مُصَّحَّح: ویراستار

تُرْتُور (= تأبین، سر بازی که پایه ندارد و پیشیار

مُصَحِّحین: (تک: مُصَحِّح)، ویراستاران

افسری است، آندراج) ۴- کُنِش: دَر دستور،

مُصَحَّف: ۱- نوی، نیی (برهان)، پیداست که

در دستور زبان تازی از کُنِش های گوناگون

این واژگان از نیبیک پهلوی برگرفته شده (=

می توان نام بُرد که چون در زبان پارسی کاربرد

قُرآن) ۲- کُراسه (برهان) ۳- ماتیکان (=

ندارند، برابرهای آن ها در زیر نیامده است.

کتاب، فرهنگ پهلوی)

مَصْدَرِ اَصْلِی: کُنِشِ خانیک

مُصَحَّف: ۱- ماندک خوانده ۲- ماندک نوشته

مَصْدَرِ بَسِیْط: کُنِشِ ساده

(ماندک = خطا، فرهنگ پهلوی)

مَصْدَرِ تَام: کُنِشِ هنگرت

مُصَحَّف: ۱- ماندک خوان ۲- ماندک نویس

مَصْدَرِ جَعْلِی: کُنِشِ ساختگی

مُصَحَّفِ جِیبِی: نییِ بَغْلِی

مَصْدَرِ صِنَاعِی: کُنِشِ ساختگی

مُصَحَّفِ خُورْدَن: به نییِ سوگند خوردن

مَصْدَرِ مُحَقَّق: کُنِشِ کاهیده

مُصَحَّفِ سَبِیدِ شُدَن: نییِ سَبِیدِ شُدَن، به گِواژ:

مَصْدَرِ مُتَعَدِّی: کُنِشِ کُنان

نشان رستاخیز

مَصْدَرِ مَرَّخَم: کُنِشِ کاهیده

مُصَحَّفِ مَذْهَب: نییِ تَلاکار، نییِ زَرَّاندود

مَصْدَرِ مَرَّکَب: کُنِشِ آمیزه

مُصَحَّفِ نَوشْتَن: نییِ نَوشْتَن

مَصْدَرِی: در تازی نیامده، کُنِشی

مُصَحِّفین: (تک: مُصَحِّف)، ماندک خوانان،

مُصَدَّع: دَر دَسَر یافته

ماندک نویسان

مُصَدَّع: ۱- دَر دَسَر دَهَنده ۲- جُدا جُدا کننده ۲-

مُصْحُوب: ۱- هَمراه، هَمدم ۲- یار، دوست

آزارِ رِسان، گُزایان (ذبیح بهروز)

مِصْدَاق: ۱- راستگوی (لاروس) ۲- گِواه

مَصْدَع: راهِ نَرم

راست ۳- راستنماد (= موجودی خارجی که

مِصْدَع: ۱- پیکانِ پهن ۲- سَخَنور ۳- کاردان:

مفهوم بر آن صدق کند)

مَرَد

مُصْدَر: ۱- بالا کشیده، بَر کشیده ۱- بالانشین

مِصْدَعَة: پُشتی (لاروس)، نازبالش

(آنندراج)

مصدق: دلیر، دلاور

مصدق: ۱- راست پنداشته ۲- راستگو

پنداشته ۳- گواهیده، گواهی شده ۴- باور شده،

آوری (بهروز)

مصدق: ۱- راستگو داننده ۲- راستدان ۳-

راستروش ۴- باور کننده ۵- آریاب

مصدق داشتن: باور کردن

مصدقین: (تك: مصدق)، راستروشان، باور

کنندگان، آریابان

مصدور: دردمند سینه (آنندراج)

مصدوع: دردمند سر، دردمسر گرفته

مصدوق: راست درآمده

مصدوقه: مصدوقه در فارسی، مؤنث مصدوق:

۱- راست درآمده ۲- راستگوی ۴- گواه راست

مصدوم: آسیب دیده، کوفته

مصدوم شدن: آسیب دیدن

مصدومین: (تك: مصدوم)، آسیب دیدگان

مصر: مصر، گیتوس (فرهنگ پهلوی)

مصر: درنج (فرهنگ پهلوی)، پژوژناك (=

الحاح کننده، مصر، معین)، پاپی (گوش

خراسانی)

مصرع: ۱- لنگه در ۲- بند، نیمی از خان (=

بیت)

مصرعات: (تك: مصرع)، بندها

مصرأ: پژوژناكانه، درنجانه

مصرح: آشکار گردیده، آشکار

مصرحه: مصرحه در فارسی، مؤنث مصرح:

آشکار

مصرع: کاهیده ی مصرع: بند

مصرف: فارسیان مصرف گویند، در تازی: ۱-

گسارگاه، جای گسارش، در فارسی: گسارش،

واژه ی گسارش را ذبیح بهروز به جای مصرف و

گساریدن را به جای مصرف کردن برگزیده و

این گزینش درست و رواست، برهان از آن روی

که واژه ی گسار را در «میگسار» و «غم گسار»

دیده پنداشته است که گسار، دگر گشته ی گذار

است و برابر است با خوردن و «غم خوردن»،

خوارتاری (از ریشه ی پهلوی) ۲- بازگشتن

(لاروس) ۳- بایگ (= بانك)

مصرف شده: گساریده

مصرف کردن: گساردن، گساریدن (ذبیح

بهروز)

مصرف کننده: خوارتار (فرهنگ پهلوی)،

گسارنده

مصرفی: خوارتاریك، گسارشی

مصرفون: چول گرگ، سماروغ مالتی، از

گیاهان

مَصْرُوع: آزاری (گوش گیلکی)، دیو کلوچ  
(برهان)

مَصْرُوف: ۱- گسارده ۲- هزینه شده  
مَصْرُوف داشتن: ۱- گساردن ۲- دورداشتن،  
برکنارداشتن

مَصْرُوف شُدَن: گساردن  
مَصْرُوف گرداندن: ۱- گساراندن ۲- برکنار  
کردن

مَصْرُوف گردیدن: ۱- گساردن ۲- برکنار شدن  
مِصری: موزاییک (فرهنگ پهلوی)، گیتو،  
مِصری

مِصری مار: مِصری مار، گواژ، نِزه‌ی مِصری  
(برهان)

مُصْطَار: مصطار: می ترش (آندراج)

مُصْطَبِر: ۱- شکیبا، شکیبا ۲- پیرو  
مِصْطَب: سندان (لاروس)

مِصْطَبَة: مصطبه در فارسی: ۱- سکو (لاروس)  
۲- میخانه (غیاث اللغات)

مِصْطَح: ۱- زمین بی گیاه، برّهوت ۲- خرمنگاه  
(لاروس)

مُصْطَفَوِی: مُصْطَفَوِی در فارسی: وابسته به  
مُصْطَفی (ص) پیامبر اسلام، در غیاث اللغات

آمده که این واژه درست نیست

مُصْطَفَی: ۱- پالوده ۲- برگزیده

مُصْطَخَی: Mostixe، یونانی تازی گشته، سِکَز  
(برهان)، آراه (برهان)، کُنْدَرک (برهان)،  
رَماَس (برهان)، در تازی مُصْطَکَا و مُسْطَکَا نیز  
آمده

مُصْطَلَح: رَبَانَزَد (ذبیح بهروز)  
مُصْطَلَحَات: (تک: مُصْطَلَحَة)، رَبَانَزَد ها  
مُصْطَلَحَة: مُصْطَلَحَة در فارسی، مؤنث مُصْطَلَح:  
زبانزد

مُصْطَلِم: دَمانده، از بیخ کنده  
مُصْطَلِم: بَرکننده، از بیخ بَرکننده (غیاث  
اللغات)

مُصْطَنِع: ۱- نیکوکار ۲- برگزیننده

مُصْطَنِع گشتن: برگزیده شدن

مُصْغَب: ۱- گشن ۲- شتر سرکش

مَصْعَد: فرایازگاه

مُصْعِد: فرایاز

مِصْعَد: بالارو (= آسانسور)

مِصْغَبَة: ۱- گرسنگی ۲- نیاز

مُصْغَر: کِهیده

مَصْف: ۱- رده‌گاه ۲- رَمگاه، میدان جنگ

مُصَفّا: بنگرید به مُصَفّی

مِصْفاة: ۱- پالونه ۲- کفگیر

مُصَفّی: مُصَفّا در فارسی: ۱- پالوده، زَر آلوده

کم عیار بود، زَر پالوده، پایدار بود (سنائی) ۲-

پاکیزه

به جای مصلحت گزار، معین)

مصّقع: ۱- بُلند آوا ۲- آماده سُخَن، آماده پاسخ

مصلحت گزار: ۱- نیک اندیش، نیکخواه ۲-

مصّقل: مصّقله: سوهان (لاروس)، بزداغ،

کارگزار ۳- کاردار

آبرازی باشد که بدان بزدايند (برهان)

مصلحت نمودن: روا بودن، سودمند بودن

مصّقله کردن: پاک کردن، زُدودن

مصلح شدن: آشتی دادن، سازگار کردن

مصّقول: ۱- زدوده ۲- شیر رویه بسته ۳-

مصلحین: (تک: مصلح)، شاهیدگان

نیرومند (لاروس)

مصلوب: دارکرتار (فرهنگ پهلوی)، دار

مصّك: ۱- کلون در ۲- شب بند ۳- نیرومند

کشیده، آویخته

مُصَلّی: مُصَلّا در فارسی: نمازگاه (لاروس)

(لاروس)

مَصَلّ: ۱- ترف، کشك سیاه (برهان)، ۲- آب

مِصَلّی: دام، دام شکار

بنیر، بنیرابه

مُصَلّی: نمازگزار

مِصَلّا: دام، دام شکار (لاروس)

مِصَلّیّه: آش کشك، دوغ با (لاروس)، ترفینه

مُصَلح: شاهیده (برهان)، پارسای، نیکوکار،

(برهان)

آشتی دهنده

مُصَمّت: ۱- غنّده (فرهنگستان)، ۲- در بسته

مَصَلّحه: مصلحت در فارسی: نیک اندیشی، کار

۳- پرندینه ی یکرنگ، پرندینه ی ساده

سودمند، کار نیک (لاروس)، پسندیدگی (ذبیح

مُصَمّت: خاموش، بی آوا

بهروز)

مُصَمّت: خاموش

مَصَلّحت آندیش: وَرنیک (فرهنگ پهلوی)،

مَصَمغان: پارسی تازی گشته، مَسَمغان، بزرگ

خویشپاس

مُغان

مَصَلّحت آندیشی: خویشپاسی

مُصَمّم: گزیریده

مَصَلّحت دید: نیکدید، پسندیده

مُصَمّم: هنگنمند (فرهنگ پهلوی)، گزیرنده

مَصَلّحت دانستن: روا دانستن، سودمند

(گزیر در پارسی تصمیم است، ذبیح بهروز)

دانستن

مُصَمّم شدن: گزیریدن، بران شدن

مَصَلّحت گزار: (رسم الخط نادرست و متداول

مُصَمّم کردن: گزیراندن

رَوَاگَشْتِه

مُصَوَّب: پَذْرُفْتِگَر، پَسَنْدِنْدِه، رَوَاگَرْدَان

مُصَوِّبَات: (تک: مُصَوِّبَة)، پَذْرُفْتِگَان،

پَسَنْدِنْدِگَان، رَوَاگَشْتِگَان

مُصَوِّبَة: مُصَوِّبِه در فارسی، مَوْنُثْ مُصَوَّب،

پَذْرُفْتِه، پَسَنْدِنْدِه، رَوَاگَشْتِه

مُصَوِّبِین: (تک: مُصَوَّب)، پَذْرُفْتِگَرَان،

پَسَنْدِنْدِگَان، رَوَاگَرْدَانَان

مُصَوِّت: آوَادَار

مُصَوِّتَة: مُصَوِّتِه در فارسی، مَوْنُثْ مُصَوِّت:

آوَادَار

مُصَوِّر: ۱- نِگَاشْتِه ۲- چَهرِ یَا فْت ۳- پِنْدَاشْتِه

۴- رُخْش (= عکس، لِفْت فُرس)

مُصَوِّر: ۱- نِگَا رُگَر ۲- چَهرِ بَخْش، چَهرِ بَرْدَاز

۳- رُخْشِگَر (= عکَّاس)

مُصَوِّرَات: (تک: مُصَوِّرَة)، نِگَاشْتِگَان،

چَهرِ یَا فْتِگَان، پِنْدَاشْتِگَان

مُصَوِّر شُدَن: ۱- نِگَاشْتِه شُدَن ۲- چَهرِ

پَذِرْفَتَن، چَهرِ یَا فْتَن ۳- پِنْدَاشْتِه شُدَن

مُصَوِّر کَرْدَن: نِگَا رَا نْدَن، بَا نِگَا رِه آرَا سْتَن

مُصَوِّرَة: مُصَوِّرِه در فارسی، مَوْنُثْ مُصَوِّر،

بِنِگَرِ یَدِ بِه مُصَوِّر

مُصَوِّرَة: مُصَوِّرِه در فارسی، مَوْنُثْ مُصَوِّر، وَ

پِنْدَا رِنْدِه.

مُصَمِّم گَرْدِیْدَن: گِرِزِ یَرِیْدَن، بَرَا نْ شُدَن

مُصَمِّمِین: (تک: مُصَمِّم)، هِنِگَمَنْدَان،

گِرِزِ یَرِیْدِگَان

مُصَنَّع: (از ریشه‌ی سَنَسْکَرِیت)، چَنْدَلِیْدِه،

آمِیخْتِه بَا چَنْدَل

مَصْنَع: ۱- کَار گَاه ۲- دِه ۳- کَلَات ۴- کَاخ ۵-

آبِگِیر، شَمَر (واژه نامک)، شَمَر هَا ی او چُون

چَرَاغِ بَهْشْت (فردوسی)

مُصَنَّف: نُوْشْتِه، نَامِه، مَاتِیْکَان

مُصَنَّف: نُوْیْسِنْدِه، نُوْشْتَار (فرهنگ پهلوی)

مُصَنَّفَات: (تک: مُصَنَّفَة)، نُوْشْتِه هَا، مَاتِیْکَا نِهَا

مُصَنَّفَة: مُصَنَّفِه در فارسی: نُوْشْتِه، نَامِه، مَاتِیْکَان

مُصَنَّفِین: (تک: مُصَنَّف)، نُوْیْسِنْدِگَان،

نُوْشْتَارَان

مَصْنُوع: تَخْشِیْدِه (از ریشه‌ی پهلوی)، سَاخْتِه

مَصْنُوعَات: (تک: مَصْنُوعَة)، تَخْشِیْدِگَان،

سَاخْتِگَان

مَصْنُوعَة: مَصْنُوعِه در فارسی، مَوْنُثْ مَصْنُوع:

تَخْشِیْدِه، سَاخْتِه

مَصْنُوعِی: در تَا زِی نِیَا مَدِه، سَاخْتِگِی (ذبیح

بِه رُوز)

مِصَوَات: ۱- پُر بَا نِگ ۲- آوَا سَنْج، -Sonome

dster انگلیسی

مُصَوَّب: پَذْرُفْتِه، پَسَنْدِنْدِه (فرهنگ پهلوی)،



مُصَوَّری: در تازی نیامده، نگارگری

مُصَوَّل: نیم سوز

مُصَوْن: نگاه داشتنه، پاساده (پاساد= صیانت،

برهان)، پاسته

مُصَوْن شُدَن: مُصَوْن گشتَن، پاسته گشتَن،

پاساده شُدَن

مُصَوْن ماندَن: پاساده ماندَن

مُصَوْنِیَّت: از ساخته های فارسی گویان،

پاسادش، پاسادی

مُصَوْنِیَّت پارلمانی: پاسادی نمایندگی

مُصَهَّر: کُورهِ ی بُلند (لاروس)

مُصِیْب: ۱- سرازیری، نِشیب (لاروس) ۲-

آماجیده، آمازیده ۳- دریابنده ۴- دُرست ۵-

دُرستکار

مُصِیْبَة: مُصِیْبَت در فارسی: بَتیاره (لغت فرس)،

پَتیار (معین)، مُوژ (برهان)، گَزند

(بهر روز)، سوك

مُصِیْبَت دیده: موژیده، سوکوار

مُصِیْبَت رسیدَن: ۱- گَزند رسیدَن، بَد آمدَن ۲-

سوك رسیدَن، سوكوار شُدَن

مُصِیْبَت زای: موژان، آندوه زای، رَنج آفرین

مُصِیْبَت زَدگی: ۱- گَزند دیدگی ۲- سوکوارِی

مُصِیْبَت زده: ۱- رَنجور ۲- سوكوار ۳- بَد آورده

مُصِیْبَت زده گردیدَن: ۱- گَزند خوردَن ۲- دَر

رَنج افتادَن ۳- سوکوار گشتَن

مُصِیْبَت صَفیر: سوك زای

مِصِید: تله، دام، شَست، شکار، آزار

مِصِیدَة: مِصِیده در فارسی: موث مِصِید، شکار

آزار، دام

مَصیر: ۱- روده ۲- بازگشتَن ۳- بازگشتگاه ۴-

گرایش

مَصِیص: ۱- خاك نَمناك ۲- ریگی نَمناك

(آندراج)

مَصِیف: ۱- جای تابستانی، گرمسیر ۲-

آبراهه ی کَز

مُصِیقِل: ۱- روشن کننده ۲- زُداننده

مُصِیقَلَة: سُوهان، سُنْباده

مُضاء: ۱- بُریدن (آندراج) ۲- کار بُری

مُضاء: دَرگَزشتَن، مُردَن

مَضاب: (تک: مَضَبَة)، زمین های سوسمارناک

مُضاجع: هَمخوابه (آندراج)

مَضاجع: (تک: مَضْجَع)، خوابگاه ها،

آرامگاه ها

مُضاجَعَة: مُضاجِعه و مُضاجِعت در فارسی:

همخوابی، هَمبَستری: باَرَن

مَضاحك: (تک: مَضْحَكَة)، خَریش ها، خنده

خَریش ها

مُضاحَكَة: مُضاحِكه و مُضاحِكت در فارسی: ۱-

هَم‌خَنَدی ۲- بیش‌خَنَدی

مُضَادَّة: مُضَادَّة، مُضَادَّت در فارسی: ناسازی،

ناجوری

مُضَار: (تک: مَضَرَّة) گَزَندها، زیان‌ها، فَرشیوها

مُضَارِب: (تک: مِضْرَب)، زَنندگان، خَرگاه‌ها

مُضَارِب: ۱- هَنبازِ زَنهاری ۲- تیغِ زَننده ۳-

زدخورد کُننده

مُضَارِبَة: مُضَارِبِه و مُضَارِبَت در فارسی ۱- تیغ

زَن، شمشیر زَن ۲- زدخورد ۳- هَنبازی

زَنهاری

مُضَارِع: ۱- مانا، مانند شونده ۲- مانند، یکی

از سنگ‌های نوزده‌گانه‌ی سَرواد ۳- کُنونی،

آینده: در دستور

مُضَارِع مُثَمِّنِ أَخَرِب: گَشته‌ی هَشْت تایی

گوشاره

مُضَارِع مَكْفُوفِ مَقْصُور: گَشته‌ی کوتاه‌کور

مُضَارَعَة: مُضَارِعِه و مُضَارِعَت در فارسی،

مانایی، بَرابری

مُضَارَة: مُضَارِه، در فارسی: زیان رساندن، گَزَند

رساندن

مَضاض: سوختن، آتش گِرِفْتَن، سوزش

(لاروس)

مَضاض: ۱- آب شور ۲- دَرَد چَشَم، سوزش

چَشَم ۳- شمشاد بَرگ پَهَن، از گیاهان، دِرخت

شَمشاد (لاروس) ۴- ناب (آندراج)

مُضَاعَف: دوگانَك (فرهنگ پهلوی)، دو

چَندان، دوچَند (غیاث اللغات)

مُضَاعَف شُدَن: دوچَند گَشْتَن

مُضَاعَف کَرَدَن: دوچَند گرداندَن

مُضَاعَفَة: دوچَند کَرَدَن

مَضاع: ۱- خاییدن (آندراج) ۲- خاییدن

مُضاف: ۱- أَزْدا در دستور ۲- خَدیه (= مُضاف

رودروی مَطْلُوق، برهان)، زبانزد کَرویز ۳-

وابست: در اختر شناسی

مُضافات: (تک: مُضَافَة)، أَزْها، وابستان

مُضافُ إِلَیه: بَرگِیر: دَر دَستور

مُضافان: (تک: مُضَاف)، دُوافْزا، دُو خَدیه، دُو

وابست

مُضافاً: ۱- با این که (فرهنگستان) ۲- گذشته

از این که (فرهنگستان)

مُضَافَة: مُضَافِرِه و مُضَافِرَت در فارسی:

هَمیاری

مُضَافَة: مُضَافِه در فارسی، موث مُضاف،

بَنگَرِید به مُضاف

مُضامَة: مُضامَت و مُضامِه در فارسی، فَرَاهَم

آوردن (آندراج)

مَضامیر: (تک: مِضمار)، اَسپَرِیس‌ها

مَضامین: (تک: مَضْمون)، دَر و نه‌ها،

دَرَوْنَمایه ها

مَضْبُون: ۱- آب اندك ۲- بَر جای مانده: مُرد

(آنندراج)

مَضْبِيَّة: مَضْبِيَّة در فارسی، سُوسمارناك، زمینِ پُر

سُوسمار (بهره از معین)

مُضَج: نالنده، بانگ زَنده

مُضَجِر: قَرم انگیز (= غم انگیز)، آندوه آفرین،

تَنگدِلَساز

مَضْجَع: ۱- خوابگاه ۲- آرامگاه، گور

مَضْجُوع: ۱- گول: مُرد (آنندراج) ۲- سُست

رای

مِضْحَاك: خَنده، پُر خنده، پُر خند

مُضْحِك خنده دار

مُضْحَك: ۱- خَریش، خنده ریش (برهان) ۲-

جای خَنده، خَنده زار (گوش افغانی)

مَضْحَكَة: مَضْحَكَة در فارسی، خَریش

(برهان)، خنده خَریش، خَنده ریش (برهان)

مُضِر: قَرشبو، زیانکار (فرهنگ پهلوی)،

زیانمند، زیانرسان، زیان بخش

مِضْرَاب: ۱- زَخْمِه، آن باشد که پِدان رودها زَنند

(صاح الفرس)، شِکافِه (برهان)، به شادی

هَمِه دَر کَفِ رود زَن، شِکافِه، شِکافیده شد از

شَكَن (اسدی توسی)، سُکافِرِه (برهان) ۲-

تُورَانبَان: گونه ای دام برای شِکار مُرغ و ماهی

مِضْرَابِي: دَر تازی نیامده، ۱- رودها، سازهای

مُضَاهَاة: مُضَاهَاة در فارسی: به چیزی مانند

سُدن (غیاث اللغات)، هَمَا نَدی

مُضَایِق: تَنگ گیرنده، سَخْتگیر

مَضَائِق: مَضَائِق در فارسی، (تک: مَضِیقَة)،

چاهای تَنگ (غیاث اللغات)، تَنگجای ها

مُضَایَقَة: مُضَایِقَة و مَضَایِقَة در فارسی: پَخشا

(برهان)، سَخْت گرفتن، تَنگ گرفتن، دریغ

کَرَدَن، خودداری کَرَدَن

مُضَایِقَة کَرَدَن: دریغ کَرَدَن، خودداری کردن

مُضَایِقَة کُننده: سِپُوچکار (فرهنگ پهلوی)،

تَنگ گیر، سَخْت گیر

مَضْبُوط: ۱- نگاهداشته ۲- اُستوار ۳- بایگانی

شده ۴- اَزَبَر شده، به یاد سپرده ۵- بازداشته ۶-

اُمیت (= بی غَلط، پهلوی)

مَضْبُوطَات: (تک: مَضْبُوطَة)، نگاهداشته ها،

بایگانی شده ها

مَضْبُوط داشتن: ۱- نیک نِگاه داشتن ۲-

اُستوار کَرَدَن ۳- میت بَر گرفتن (میت = غلط،

فرهنگ پهلوی)

مَضْبُوط کَرَدَن: مَضْبُوط داشتن، بَنگَرید به

مَضْبُوط داشتن

مَضْبُوطَة: مَضْبُوطَة در فارسی، مَوْنَت مَضْبُوط:

۱- نگاهداشته ۲- بایگانی شده

مَضْرُوب: ۱- لَت خورده، زده شده ۲- پُرشیان  
(= سبکه زده، مَسْكوك)

مَضْرُوبُ فیه: بَس شُمَر (فرهنگستان)، زبانزد  
انگارش

مُضْطَر: ۱- زیان‌دیده ۲- درمانده  
مُضْطَرِب: ۱- جُنْباكَ، لَرَزنده ۲- آرام، اَندرُوتَك  
(فرهنگ پهلوی)، شیبان (انجمن آرا)، چو از  
خنجر روزِ بگریخت شب، هَمی رفت شیبان دِل  
و خشك لب (فردوسی)، پَلَمَس (برهان)، تاسه،  
تالواسه (= فشردن گلو باشد از ملامت، صحاح  
الفرس)، سَراسیمه (برهان)، کَلَاوه، کَلَاْفَه،  
خَلَاوه، به خویش آی و چُنین خویش را خَلَاوه  
نکن، که اینت گوید گول و آنت گوید دَنگ  
(مولانا)، سَرگشته، دَنگ، بیار (گویش

افغانی)، دَسْت پاچه (گویش تهرانی)  
مُضْطَرِبَة: مُضْطَرِبَه در فارسی، موث مُضْطَرِب:  
بنگرید به مُضْطَرِب، وَ رَدَشْتان  
(دَشْتان = حیض)، رَدَشْتان به زنی یا دختری  
گفته می‌شود که دَشْتان تَنبان (= نامنظم) دارد  
مُضْطَرِبین: (تَك: مُضْطَرِب)، تاسِگان،  
خَلَاوگان

مُضْطَر شُدَن: دَرماندَن، دَرمانده شُدَن  
مُضْطَرَة: مُضْطَرَه در فارسی، موث مُضْطَر،  
دَرمانده

زهی، زخمه خور ۲- تَوَرآنبانی، پرنده ای که در  
تورآنبان گرفتار آفتد

مَضْرَات: (تَك: مَضْرَة)، زبان‌ها، گَزندها،  
آسیب‌ها

مَضْرَب: ۱- استخوان ۲- مَغز استخوان ۳-  
شَمشیر ۴- دَم شَمشیر

مَضْرَب: ۱- خَرگاه کَلان ۲- زَننده، بسیار زَننده  
(آندراج)، ۳- زَدآبزار، آبزار زَدَن

مَضْرَب: ۱- رَنشگاه، جای زَدَن ۲- تازگاه  
(تاز= خیمه)

مَضْرَب: این واژه را فارسی‌گویان مَضْرَب  
گویند: رَنشمان، دَر آندوزه (= حاصل ضرب):  
در انگارش

مَضْرَب: جامه‌ی رَنگین  
مَضْرَب: دو به هَم زَن، سُخن چین  
مَضْرَب مُشْتَرَك: در فارسی مَضْرَب مُشْتَرَك: دَر  
آندوزه‌ی هَنباز، زبانزد انگارش (= ریاضی)

مَضْرَة: مَضْرَت در فارسی: ۱- زیان رِساندَن،  
گَزند رِساندَن ۲- زیان، گَزند، آسیب

مَضْرَت رِساندَن: آسیب زَدَن، زیان رِساندَن  
مُضْرَس: ۱- دَندانه دار ۲- کاردان، آزموده ۳-

سختی چشیده  
مِضْرَم: آذر سَنج، Pyrometer در انگلیسی

(لاروس)

مُضَطَّرِّین: (تک: مُضَطَّرّ)، درماندگان

مُضَعَف: ۱- دو چند کننده ۲- در خورِ ناتوانی

۳- دارنده ی ستورِ ناتوان

مَضَعَف: نرگس خورایی، از گیاهان

مُضَعِف: ناتوان کننده، توان برنده

مُضَعِفَة: مُضَعِفِه در فارسی، مونث مُضَعِف،

ناتوان کننده

مُضَعِفَة: مُضَعِفِه در فارسی، مونث مُضَعِف،

ناتوان کننده، توان برنده

مَضَع: ۱- جویدن ۲- سخن جویده گفتن

مَضَع کردن: جویدن (فرهنگستان)

مُضَعَفَة: مُضَعِه در فارسی: ۱- جویدنی، درخور

جویدن ۲- گوشتك (اندیشه های فلسفی

ایرانی): در فرایند رسیدنِ رَه

مُضَفّی: پُروریده (پُرون = کامل، فرهنگ

پهلوی)

مُضِلّ: گمراه کننده

مَضَلَّة: مَضِلَّة و مَضَلَّت در فارسی: گمراهی

مُضِلَّة: مُضِلُّه در فارسی، مونث مُضِلّ، گمراه

کننده

مُضِلِّین: (تک: مُضِلّ)، گمراه کنندگان

مِضْمَار: ۱- آسپریس (فرهنگ پهلوی)،

میدانِ آسپدوانی ۲- آسپرس، کِشَك پایانی

آسپدوانی

مُضْمَحِلّ: در تازی «ل» بازواتیده است فارسی

گویان مُضْمَحِلّ گویند و «ل» را بازواتیده

نگردانند و مُضْمَحِلّ گویند بی بازوات (بهره از

آندراج)، ۱- ناچیز ۲- سُست (آندراج)، ۳-

نیست، نابود (ذبیح بهروز)، کُشَفْتِه، کُشَفْتِه

(برهان)، یکی را خانه ی شادی کُشَفْتِه، یکی را

باغِ پیروزی شِکُفنه (فخرالدین گرگانی،

ویس ورامین) ۴- واخیده (گوش خراسانی)،

وارَفْتِه

مُضْمَحِلّ شدن: کُشَفْتَن، نیست شدن، نابود

شدن، وارَفتن

مُضْمَر: اسبِ لاغریان

مُضْمَر: ۱- جاینام، کَشاک (= ضمیر)، در دستور

۲- نهانیده، پنهان گشته، پوشیده ۳- در دل

نگاهداشته

مُضْمَرَات: (تک: مُضْمَرَة)، جاینام ها، کَشاک ها،

در دل نگاهداشته ها، پوشیده ها، نهانیدگان

مُضْمَرَة: مُضْمَرِه در فارسی، مونث مُضْمَر،

بنگريد به مُضْمَر

مَضْمَضَة: مَضْمَضِه در فارسی، غراره، آب در

دهان کردن و جنبانیدن باشد برای پاک شدن

دَهَن و آن را به عربی مَضْمَضِه گویند (برهان)،

این واژه ی پارسی پیوندی با غَرَارَة تازی که

برابر با فَرَناسیدن (= غفلت کردن) است

- ندارد.
- مَضْمُنَه کردن: غَراره کردن
- مَضْمَن: درونیده
- مَضْمُون: ۱- پیشدار، واتِ پیشدار ۲- گردآورده
- مَضْمُون: ۱- دُرُونِه (ذبیح بهروز)، دُرُونمایه
- ۲- در فارسی: مَتَلَك ۳- چَم (= مَفْهُوم)
- مَضْمُونُ به: سپرده‌ی پایندانی
- مَضْمُون ساختن: ۱- چامه ساختن ۲- مَتَلَك ساختن
- مَضْمُون كُوك كَرْدَن: مَتَلَك ساختن، مَتَلَك كُوك كَرْدَن
- مَضْمُونُ لَه: پایندان دار
- مَضْمَنَة: مَضْمَن در فارسی، رُفْتی انگیز (رُفْتی = بُخَل)
- مَضْهَب: ۱- بریان نیم پخته ۲- گوشتِ تِكِه تِكِه (آندراج)
- مَضِي: ۱- گذشتن ۲- رَفْتَن (آندراج)
- مَضِياع: ۱- تَباه كُننده ۲- آسپ رساننده
- مَضِير: ۱- شیر ترش ۲- سِپید
- مَضِيرَة: آتش شیر ترش
- مَضِيْع: تَباه كُننده (غیاث اللغات)
- مَضِيْع: تَبست، تَباهیده، آسپ یافته
- مَضِيْع: ۱- تَباه كُننده ۲- زَمَانَكش، سُسْتكار
- مَضِيْعَة: مَضِيْع در فارسی، تَباهجای، نابودگاه
- مَضِيْف: ۱- تالار، مهمانخانه ۲- تَنگنا
- مَضِيْق: ۱- دُشوار ۲- تَنگنا ۳- تَنگه (= بَغاز)
- مَضِيْقَة: مَضِيْق در فارسی، ۱- تَنگنا ۲- كار
- سَخْت ۳- سَخْتگیری
- مَضِي ما مَضِي: گذشت آن چه گذشت، گذشته، گُذشت (فرهنگستان)
- مَطَا: ۱- بشت ۲- خُوشه: انگور یا خرما ۳- سَتاك (لاروس)
- مَطايخ: تَك: مَطِيخ، خوالیگاهان، بُختگاهان
- مَطايخ: تَك: مَطِيخ، چاپخانه‌ها
- مَطايق: تَك: مَطِيق، سیاهچال‌ها
- مُطايق: بَتَسای (فرهنگ پهلوی) به تَای، بَتای (ذبیح بهروز)، بَرابَر، جُور
- مُطايقات: تَك: مُطايقَة، ساچش‌ها، بَرابَر کردن‌ها، مَرُو سیدن‌ها، چَفَسانیدن‌ها، بَتایش‌ها، یِگانستن‌ها
- مُطايقت كَرْدَن: ۱- با هَم ساختن، یِگانستن ۲- بَتاییدن (آندراج)
- مُطايقت نمودن: یِگانستن، با هَم ساختن
- مُطايق میل: پَتكامَك، به کام (فرهنگ پهلوی)
- مُطايقَة: مُطايقه و مُطايقت در فارسی: ۱- ساچش (فرهنگ پهلوی)، بَتایش (ذبیح بهروز) ۲- بَرابَر کردن (آندراج) ۳- چَفَسانیدن (آندراج) ۴- مَرُو سیدن ۵-

- یگانستن، باهم ساختن ۶- رُو با رویی  
 مُطَابَّه: جور دو آمدن، برابر شدن  
 مُطَاحِن: (تك: مطحنة)، آسیاها  
 مَطَاخَه: سیجگاه (سیج = خَطَر)  
 مَطَاذَه: ۱- بیابان، درندشت ۲- سیجگاه  
 مَطَار: ۱- پرواز ۲- فرودگاه (لاروس) ۳- چاه  
 فَرَاخْدَهان (آندراج)  
 مَطَارِب: (تك: مَطْرَب)، تنگراه‌ها، شاخراه‌ها  
 مَطَارِح: (تك: مَطْرَح)، غالی‌ها، بوب‌ها  
 مَطَارَحَه: مَطَارِحِه و مَطَارِحَت در فارسی، ۱-  
 پاسخگویی ۲- سیگالش، رایزنی  
 مَطَارَدَه: مَطَارِدِه و مَطَارِدَت در فارسی: ۱-  
 همتازی ۲- تاخت و تاز  
 مَطَارِف: (تك: مِطْرَف)، خَزْدُوختها، خَزْدُوژی  
 شده‌ها  
 مَطَارِق: (تك: مِطْرَق، مِطْرَقَه)، کوبن‌ها،  
 چکش‌ها، پُتک‌ها، پُکوک‌ها  
 مَطَاع: فرمانروا  
 مَطَاعِم: (تك: مَطْعَم)، خوردنگاه‌ها،  
 خوردنگاهان، خوردنی‌ها، خواره‌ها  
 مَطَاعِن: (تك: مَطْعَن)، نیزه زَنندگان، نیش  
 زَنندگان  
 مَطَاف: گشتگاه  
 مَطَال: بدپرداخت، دیرپرداز  
 مَطَال: ۱- دیرکردن ۲- درنگ  
 مَطَالِب: (تك: مَطْلَب)، جُسته‌ها،  
 خواستگاهان، گُفت‌ها  
 مَطَالِبَات: مَطَالِبَات در فارسی، (تك: مَطَالِبَه)،  
 بازجُست‌ها  
 مَطَالِبَه: مَطَالِبِه در فارسی: بازجُست (بهر روز)،  
 بازجُستن (آندراج)  
 مَطَالِبِه كَرْدَن: بازجُستن  
 مَطَالِبِه گِر: بازجوینده، بازخواهنده  
 مَطَالع: (تك: مَطْلَع)، برآمدگاهان، آغازِها  
 مَطَالَعَات: مَطَالِعَات در فارسی، (تك: مَطَالَعَه)،  
 بازخوانی‌ها، آگاهیدن‌ها، بررسی‌ها،  
 بازنگری‌ها  
 مَطَالَعَه: مَطَالِعه و مطالعت در فارسی: ۱-  
 بازنگری ۲- بازخوانی ۳- آگاهیدن ۴- بررسی  
 (فرهنگستان)  
 مَطَالعه رَفْتَن: مَطَالعه شُدَن ۱- بازخوانی شُدَن  
 ۲- بررسی شُدَن  
 مَطَالعه كَرْدَن: ۱- بازنگریستن ۲- بازخواندن  
 ۳- بررسی کردن  
 مَطَامِيع: (تك: مَطْمَع)، دیدگاه‌ها، دیدها  
 مَطَامِيع: (تك: مَطْمَع)، آژگاه‌ها، آژانگیزه‌ها  
 مَطَاوِع: فرمانبردار، رام، سازگار  
 مَطَاوِعَه: مَطَاوِعه و مَطَاوِعَت در فارسی: فرمان



مَطْبَعِيّ: مَطْبَعِيّ در فارسی: ۱- چاپی، تافتی ۲-

چاپگر

مُطْبِق: ۱- اُشکو بیده ۲- نوردیده ۳- پوشانیده

۴- غَزیده (برهان)، برهم نشسته ۵- سیاهچال

مُطْبِق: ۱- غَزنده، از غَزیدن (برهان) ۲-

پوشاننده، پوشنده (غیاث اللغات)

مُطْبِق: ۱- غَزیده ۲- سر پوش دار

مُطْبِق: ۱- کاربر ۲- دربرگیر، فراگیر ۳- فرو

گیرنده

مُطْبِقَة: مُطْبِقَة در فارسی، ۱- تب خونی ۲-

رَشک، دایمه (= حصبه)

مُطْبُوح: ۱- پُخته، پُختنی ۲- دم کرده،

جوشانده

مُطْبُوحَات: (تک: مُطْبُوحَة)، پخته‌ها

مُطْبُوحَة: مُطْبُوحَة در فارسی، مؤنث مطبوح،

بنگرید به مطبوح

مُطْبُوع: ۱- خوشایند، دلپذیر ۲- تافت (ذبیح

بهر روز)، چاپ شده

مُطْبُوعَات: (تک: مُطْبُوعَة)، تافت‌ها (ذبیح

بهر روز)، انگیزه‌ی گزینش آن که: تافتن در

پارسی برابر است با تمیدن یا برآمدن و هم چنین

روشن کردن

مُطْبُوعَاتی: تافتی

مُطْبُوع شمایل: زیبا چهره

بُرَدَن، گَرَدَن نهادن، سازگاری

مُطَاوَلَة: مُطَاوَلَة و مُطَاوَلَت در فارسی: ۱-

دِرَنگی کردن ۲- دیر کردن ۳- نبرد کردن ۴- دور

آفکندن

مُطَاوِي: (تک: مَطْوِي)، شُکن‌ها، نَوَرده‌ها

(غیاث اللغات)، پیچیدگی‌ها

مُطَايَا: (تک: مَطِيَة)، سَواری‌ها، چهارپایان

سَواری، پاکش‌ها

مُطَايِب: شُوخ، لوده، بَزله گوی

مُطَايِبَات: (تک: مَطَايِبَة)، شُوخ‌ها، لودگی‌ها،

بَزله گویی‌ها، پَرَتک کردن‌ها، خیتال‌ها

مُطَايِبَة: مُطَايِبَة و مُطَايِبَت در فارسی: شُوخ‌ی،

لُودگی، بَزله گویی، پَرَتک کردن (گوش

افغانی)، خیتال (برهان)

مُطَايِبَة آمیز: شُوخ‌ی آمیز، خیتال آمیز

مُطَايِرَة: پَرانیدن (آندراج)

مُطَبّ: پَرَشک‌خانه (فرهنگستان)، دَرمان‌کده

مُطَبّخ: خِوَالی، پُختگاه (ذبیح بهروز)،

آشپزخانه

مُطَبّخ سالار: سَر خِوَالیگر، سَر آشپز

مُطَبّخی: ۱- خِوَالی (برهان) ۲- خِوَالیگر،

آشپز ۳- دیگ‌آزار

مُطَبّخ: مُطَبّخَة: چاپ‌خانه (فرهنگستان)، تافتگاه

(ذبیح بهروز)

مَطْبُوعَة: مَطْبُوعِه در فارسی، موثَن مَطْبُوع،

بنگَرِید به مَطْبُوع

مُطَبَّن: ۱- بِرِیانی دَر تابه ۲- بِرِیانی، بِرِیونی

(فارسی اصفهانی)، از خوراکِها

مِطْعَن: مِطْعَنَة: آسیا (غیاث اللغات)

مَطَر: ۱- بارش، باریدن ۲- پُر کردنِ مشك ۳-

تیز رفتنِ آسپ

مَطَر: ۱- خوشه ی آرژن ۲- خوی

مِطَر: تازگی

مَطَر: باران

مُطَرّا: ۱- تازه گشته ۲- آبدار ۳- پاکیزه

مُطَرّا داشتن: مُطَرّا کردن، مُطَرّا گرداندن ۱-

تازه گرداندن ۲- زندگی تازه بخشیدن ۳- پاکیزه

کردن

مَطَران: از ریشه ی پارسی اوستایی و پهلوی

میتروپان = مهر بان، از واژه هایی است که

همانند Miter کلاه بُلندی که دینکارانِ ترسایی

بَر سر می نهند از آیین مهر به آیین ترسایی رفته،

خاقانی در این سروده: دبیرستان کُنم در هیکل

روم، کُنم آیین مَطَران را مُطَرّا، بر آن است که در

نیایشگاه روم، آیین مهر را زنده گرداند یا به آیین

مهر زندگی دوباره بخشاید.

مُطَرِب: لُوری (برهان)، سرود گوی، رامشگر

(برهان)، رامشی (غیاث اللغات)،

رامش سَرای (واژه نامک)، پَرستندگان ایستاده

به پای، آبابَرَبَت و چنگ، رامش سَرای

(فردوسی)

مُطَرِبَة: مُطَرِبَة در فارسی، موثَن مُطَرِب،

بنگَرِید به مُطَرِب

مُطَرِبی: در تازی نیامده، رامشگری

مَطَرَح: ۱- غالی، بوب ۲- زَمینه ۳- آبَنان شِکار،

شِکار آبَنان ۴- بَسْتَر (لاروس) ۵- نهالی،

دُوشک

مَطَرَح کردن: زمین ی سخن ساختن، بادیگران

در میان گذاشتن

مِطَرَد: ۱- زوبین (برهان)، مُک (برهان) ۲-

دَرَفش ۳- پَرند، دیبا

مُطَرَّد: ۱- رانده، دُور شده ۲- کشیده شده ۳-

دِران، بُلند ۴- بچه ی سَر راهی (لاروس) ۵-

مُوله زای

مَطَرَدَة: ۱- میانه ی راه ۲- رانِش آنگیز،

انگیزه ی راندن

مُطَرَّر: نِگارین، زیور یافته، گُلدُوخته، گُلدوِزی

شُد

مُطَرَّر: جامه نِگار، گُلدُوز

مُطَرَّر شدن: نِگارین گشتن، زیور یافتن،

گُلدوِزی شدن

مُطَرَّر کردن: زیور بخشیدن، نِگارین کردن،

مَطْرُوحَات: (تک: مَطْرُوحَة)، جُستارِ دِگان	گلدوزی کردن
مَطْرُوحَة: مَطْرُوحَة در فارسی، مَوْنُث مَطْرُوح، بنگَرِید به مَطْرُوح	مُطَرَّز گرداندن: بنگرید به مُطَرَّز کردن مُطَرَّز گردیدن: مُطَرَّز گشتن، بنگرید به مُطَرَّز شدن
مَطْرُود: رانده، دور کرده	
مَطْرُودِین: (تک: مَطْرُود)، رانندگان	مِطْرَف: مِطْرَف: ۱- خزدوز ۲- چادر خَز
مَطْرِس: دگر گشته‌ی مِترَس و مِترَسَة، ۱- سَنگَر ۲- سَنگ انداز	مِطْرَف: ۱- داراكَ نو (= مالِ نو)، ۲- گَزافِگَر، گَزافکار، درازکار (= زیاده روی کننده، برهان)
مَطْعَم: پُر خور (لاروس)	مِطْرَف: ۱- چادر خَز ۲- آغاز: هر چیز
مِطْعَن: ۱- نِیزه (لاروس) ۲- نِیزه زَننده	مِطْرَف: لَشکر کِش
مِطْعَن: ۱- نِیزه زَدَن ۲- زَخمِ نِیزه (لاروس) ۳- آك (= عیب)	مِطْرَق: پوشیده، جامه پوشیده، بدین ماناكَ دَر تازی نیامده (بهره ازمعین)
مِطْعَنَة: ۱- نِیزه زَدَن، ۲- دُشنام، ناسزا، نِکوهش (لاروس)	مِطْرَق: کوپین، چَکُج، کُوتِینَسک (فرهنگ پهلوی)، کُوبِن (برهان)، چَکُش، چَکُش
مِطْعُوم: ۱- مَزه (لاروس)، ۲- مَزه کرده، چشیده شده	مِطْرَقِ آهنگران: پَتَک، شامَک (فرهنگ پهلوی)، پَتَک، سَر پاش (برهان)، پَکوک (برهان)
مِطْعُون: ۱- نِیزه خورده، ۲- سَر زَنش شنیده، ۳- مَرگامَرگ زده (مَرگامَرگ = طاعون، برهان)	مِطْرَقِ دراز: کَزِینِه (برهان)
مِطْعُون گردیدن: دَر خور سَر زَنش گشتن، نِکوهیده گشتن	مِطْرَقَة: سِیر (آنندراج)
مِطْفَاة: در تازی باستانی: آتَش گُش، دَر تازی نوین: آتَش نِشان، خود روی آتَش نِشانی	مِطْرَقَة: مِطْرَقَة در فارسی، خایسک، پَتَک و چَکُش زرگری و مسگری و دیگرها باشد و به تازی مِطْرَقه گویند (برهان)
مِطْفَحَة: کَفگیر	مَطْرُوح: ۱- آفکنده، آنداخته ۲- دور انداخته دور افتاده ۳- جُستارِ دِه (= بحث شده) ۴- دور دست
مُطْفِل: ۱- بَچَه دار، جانوران، ۲- بَچَه گُش: چون سَر ما	

مُطَفِّي: مُطَفِّي در فارسی: فرونشاننده.

مُطَفِّيءُ الْجَمْرِ: واپسین روزِ سرما پیرزن  
(لاروس)

مُطَفِّئَةُ: ۱- آتش نشان، شیر آتش نشانی، ۲-  
پوشینه‌ی آتش نشانی

مَطْل: دیر کرد

مُطَلَّ: بنگرید به مُطَلَّى، و، فارسی گویان گمان  
کرده اند که این واژه با طلا در پیوند و همخانواده  
است، از این روی آن را با زرانود یا زرومال  
برابر دانسته اند. طلا، نادرست نویسی تلای  
پارسی است که همان زَر است، درتازی به تلا،  
ذَهَب می گویند و این واژه با آرش یا مَانَكِ  
زراندود یا اندوده درتازی نیامده است.

مَطْلَب: ۱- خواستگاه، ۲- چیش (= مَطْلَب =  
موضوع، فرهنگ پهلوی)، جُسْتِه، زمینه، ۳-  
کام (= مقصود)، ۴- آماج، ۵- خواهش  
(لاروس)

مَطْلَب دوست: ۱- کامخواه، ۲- خواستار

مُطْلَس: پاک شده، زُدوده

مَطْلَع، مَطْلَع: ۱- دمیدنگاه، برآمدگاه (ذبیح  
بهر روز)، برایشگاه، ۲- آغازه ۳- خاستگاه

مُطْلَع: آکاس، آکاسکار (فرهنگ پهلوی)،  
آگاه

مُطْلَع شدن: آگاهیدن

مُطْلَع کردن: آکاسیدن (فرهنگ پهلوی)،

آگاهیدن، آگاهاندن

مُطْلَعین: (تک: مُطْلَع، آگاهان

مُطْلَق: ۱- یله، آزاد از بند، ۲- روان کرده، ۳-

مُوكَدَه (= مُطْلَق، رودروی مضاف، برهان)، ۴-

بی پرده بند، سازهای بی پرده بند چون چنگ و

سنتور

مُطْلَقاً: ۱- یکسره، همه، ۲- هرگز

مُطْلَقَات: (تک: مُطْلَقَة)، یله‌ها

مُطْلَقُ الْعِنان: ۱- گُشاده زَنخ، افسار گُشاده،

۲- خودکام، خودسَر، خیره سَر (فرهنگستان)

مُطْلَقَة: مُطْلَقَة در فارسی، مؤنث مُطْلَق، بنگرید

به مُطْلَق

مُطْلَقَة: مُطْلَقَة در فارسی، هِلیدِه (از ریشه‌ی

پهلوی)، کَالِم، کَالِمَة (زنی را گویند که

شوهرش مرده یا طلاق گرفته باشد، بُرهان)

مَطْلُوب، آرزو شده، دِلخواه، خَزیر (برهان)،

دِل‌وِز (برهان)، پَرارین (برهان)، خوشایند،

جُسْتِه

مُطْلَى: ۱- سخت بیمار، ۲- بسیار بیمار، ۳-

زندانی همیشگی: زندانی که امید بهایی اش

نباشد (لاروس)

مِطْلَى: ۱- مالِه (لاروس)، ۲- بُورِکَنَدِ تنگ

(لورکند = مَسیل)

مُطَوِّف: ۱- دوره گرد، فروشنده‌ی دوره گرد، ۲-

هَنْج آموز (هَنْج = حَج)

مُطَوِّقَة: مُطَوِّقَه در فارسی: ۱- گردن چَرخه،

کیوتر گردن چَرخه، ۲- دارودان دراز

مِطْوَل: رَسَن، اَفسار (لاروس)

مُطْوَل: ۱- دَرَاژنا (برهان)، ۲- دَرَاژ

مُطَوَّلَات: (تک: مُطَوَّلَة)، دَرَاژها، دَرَاژناها

مُطَوَّلَة: مُطَوَّلَه در فارسی، مؤنث مُطْوَل: دَرَاژنا،

دَرَاژ

مَطْوِي: ۱- پِچیدگی، ۲- دَرَنورِدیده، ۳-

پوشیده

مَطْوِي داشتن، ۱- پوشیده داشتن، ۲-

دَرَنورِدیدن

مُطَهَّر: يُشَداس، پاكِنِيك (فرهنگ پهلوی)،

پاك شده، پاکیزه، پاك، دَرَتازی نوین: پادگند (=

ضد عفونی)

مَطَهَّر: هَمِیستِگان، بَرزخ: نزد ترسایان

مُطَهِّرات: (تک: مُطَهِّرَة)، پَلشت بَران، پلیدی

زُدایان

مُطَهِّرات: (تک: مُطَهِّرَة)، يُشَداسان، پاکان

مَطَهِّرَة: پاکخانه

مِطَهْرَة: جَعَل (برهان)، آبتابه، این واژه را به

نادرست آفتابه گویند، آبدستان (برهان)، بشین

(معین) مِتاره، این واژه در برهان آمده برابر با

مِطمار: ۱- زنده پوش، کهنه پوش، ۲- رِسمان

لادگران، ۳- مانند

مُطْمِئِن: ۱- اَییم، ایوار، خُست، ویسناخ،

استوار (فرهنگ پهلوی)، دل آسوده، ۲- هَموار

و فرورفته: زمین

مُطْمِئِنَة: مُطْمِئِنَة در فارسی، مؤنث مُطْمِئِن،

بنگرید به مُطْمِئِن

مَطْمَح: بَگرگاه، دیدگاه

مَطْمَح نَظَر: بَگرگاه

مَطْمَح: آزانگیز

مِطْمَلَة: وَرَدَنَة (لاروس)

مَطْمُورَة: مَطْمُورَه در فارسی، ۱- سَرداب،

سَرداب، کَندور، ۲- سیاهچال

مَطْمُوس: ۱- تَباهیده، ۲- نابود، گم، ۳- ناپدید:

دَر سَرواد، ۴- دور شده

مَطْمُوع: آزانگیز، آرزو

مُطْمِئِن: نادرست نویسی مُتَنجَان، خورشی

است که مانند فِسنجان فراهم می شود ولی بدان

کشمش و غیسی می افزایند.

مَطْو: ۱- تَرکَه، ۲- خوشه، ۳- سِتاک، شاخ

نورسته که بر شاخ کُهن برآید (برهان)

مِطْوَاح: ۱- پَرَتابنده ۲- چوبدستی

مِطْوَاع، مِطْوَاعَة: فرمانبردار، رام

مُطْرُوعَة: مُطْرُوعَه در فارسی: پَت شِکَنان

- مَطْهَرَه، که گمان می رود دگرگشته ی همان  
واژه ی تازی باشد.
- مُطْهَرَه: مُطْهَرَه در فارسی، مؤنث مُطْهَر، بنگرید  
به مُطْهَر، و در تازی نوین: پَلَشْت بر Autoclave  
مُطْهَرِی: در تازی نیامده، یُشداسی، پاکی  
مَطْطِی: سَواری، سوار ابزار  
مُطْطِیب: خوشبویه، خوشبوی  
مُطْطِیب: ۱- خوشبو کننده، ۲- بویه گر، بویه ساز  
مَطْطِیَّة: بویه دان، شَمیندان  
مَطْطِیر: ۱- باراندار، ۲- بارنده، ۳- بارانی  
مُطْطِیر: پَرَنده نگار، پارچه، چادر، جامه  
مِطْطِیرَه: مِطْطِیرَه در فارسی، پَرَنده نگار، جامه  
مُطْطِیع: فرمانبردار، رام  
مَطْطِیلَه، چکش خورده، کوفته: آهن (لاروس)  
مُطْطِین: گل اندود (غیاث اللغات)  
مَطْطِیَّة: مَطْطِیّه در فارسی: چاربا، سَواری  
مَطْطال: (تک مَطْطَلَه)، سایبان ها، چترها، چادرها  
مَطْطالِم: (تک: مَطْطَلَمَه)، سِتَم های رَفْتَه،  
دادخواهی ها  
مَطْطان: (تک: مَطْطَنَه)، گُمان برده ها، گُمان  
رفته ها، پدگمانی ها  
مَطْطانِ اِتْهام: گُمانِ جَفْتَه (جَفْتَه = اِتْهام)،  
بدگمانی  
مَطْطاهر: (تک: مَطْطَهَر)، نماهای بیرونی،  
نمودگاهان
- مُطْطاهر: پُشتبان
- مُطْطاهرَه: مُطْطاهرَت و مَطْطاهرِه در فارسی:  
پُشتیبانی
- مَطْطُرُوف: گُنجان، لکن باید که در مجال حلم و  
بسطِ علم او همه چیز گُنجان باشد (کلیله و  
دمنه)
- مِطْطَرَه: سَنگِ آتَشَرَنَه (لاروس)
- مُطْطَر: پَر ویز (برهان)، پیروز
- مُطْطَرانَه: پیر و زَمندانَه
- مُطْطَرُشْدَن: پیر و ز گُشتَن
- مُطْطِل: سایه دار
- مِطْطلام: ۱- تاریخ، ۲- روز سَخْت، ۳- کار بیسر  
و تَه
- مُطْطِلِم: ۱- سَبز سیر، سَبز تیره: دَر گیاهان، ۲-  
سَخْت و بَد: روز، ۳- بی سَر و تَه: کار، ۴- سیاه:
- مُو، ۵- تاریخ، ۶- تاریخ شَوَنده
- مُطْطَلِم: تاریخ شده
- مَطْطَلَمَه: مَطْطَلِمَه، مَطْطَلَمَت در فارسی، ۱- سِتَم،  
سِتَم رَفْتَه، ۲- دادخواهی
- مَطْطلوم: سِتَم دیده، سِتَم رسیده، رَبون
- مَطْطلوم خوان: رَبون خوان، دَر سوکنمایش
- مِطْطَلَه: مِطْطَلَه در فارسی: ۱- سایبان، ۲- چتر، ۳-  
چادر بزرگ، و در تازی نوین رَها چتر (= چتر

نجات)

مَظَنَّتْ: بنگرید به مَظَنَة

مَظَنُون: رَویزیده (رَویز = ظَنّ، برهان)، گُمان

بُرده

مَظَنُونات: (تک: مَظَنُونَة)، رَویزیدگان، گُمان

بُرِدگان

مَظَنُونَة: مَظَنُونِه در فارسی، مؤنث مَظنون:

رَویزیده، گُمان بُرده

مَظَنَة: مَظَنِه و مَظَنَّت در فارسی: ۱- رَویز، گُمان،

۲- بَدگُمائی، ۳- اَنگاره (بهر روز: در سوداگری)

مَظَهَر: ۱- نَماد، ۲- نمودگاه

مَظَهَرُ الْعَجَائِب: نَماد شِگَفَتی، پاژنامِ علی بن

ایبطالب (ع)

مَظَهَرِ قَنات: بَرغَسْت (بهره از برهان)، هَمه

خلقِ جَهان را خواب بُرده، تو را گویی که

بَرغَسْت آب برده (عَطَار)

مَع: با

مِعاء: روده

مِعاءِ أَعوَر: روده‌ی کور (فرهنگستان)، کور

روده

مِعاءِ دَقاق: روده‌ی یاریک (فرهنگستان)،

باریک روده

مِعاءِ غَلاظ: روده‌ی فَرَاخ (فرهنگستان)

مِعاءِ قَولون: روده‌ی فَرَاخ (فرهنگستان)،

فَراخ روده

مِعاءِ مُستَقِیم: راست روده (فرهنگستان)

مِعاب = عیب: آهوك (فرهنگ پهلوی)، آك

(برهان)

مِعابِد: (تک: مَعَبِد)، نیایشگاه‌ها

مِعابِر: (تک: مَعَبِر)، گُذارها، گُذارها

مِعابِر: بازرس

مِعابِر: چوب لَنگَر

مِعابَة: مِعابِه در فارسی = عیب: آك

مُعابِب: سَرزَنش شده

مُعابِب: سَرزَنشگر

مُعابِبَة: مُعابِبِه و مُعابِبَت در فارسی: سَرزَنش

مِعاث: راه و رَوش، گُزیر (لاروس)

مِعاج: زیستگاه، جایباش

مِعاجین: (تک: مَعجون)، بَر سِرِ شِنگان

مِعاد: ۱- بازگشتگاه (ذبیح بهروز)، ۲- جَهان

دیگر، ۳- بیهشت (لاروس)، ۴- رَستاخیز

مُعاداة: مُعاد و مُعادات در فارسی: دُشمنی

مُعادل: ۱- هَموك، هَاوَنَد (فرهنگ پهلوی)،

هَمچَند (فرهنگستان)، ۲- هَمسَنگ، ۳- بَرابَر

مُعادَلات: (تک: مُعادَلَة)، هَمچَندی‌ها،

تَرازِش‌ها

مُعادَلَة: مُعادِلِه در فارسی، ۱- تَرازِش

(فرهنگ پهلوی)، تَرازِش، هَمچَندی



- (فرهنگستان)، ۲- برابرِی  
 مُعَادِلَةُ أَنْتِگَرَالِی: دَر تازی مُعَادِلَةُ التَّکَامِلِیَّة،  
 تَرَاژِشِ هَر وِیسی، زَبانزد اَنگارش  
 مُعَادِلَةُ دِیفرانسیلی: دَر تازی: مُعَادِلَةُ  
 التَّفَاضِلِیَّة، تَرَاژِشِ فُزُونایی، زَبانزد اَنگارش  
 مُعَادِن: (تک: مُعَدِن)، کان‌ها  
 مُعَادِی: دُشمنی کُننده، دُشمن  
 مُعَاذ: ۱- پناهگاه، ۲- افسون، پَنام (= تعویذ)  
 مُعَاذَ اللَّهِ ۱- پَرگست (فرهنگ پهلوی)، پَرگس،  
 گرچه نامرُدَمی است مِهر و وفاش، نَشود هِیچ از  
 او دِلَم پَرگس (رودکی)، پَرگست (= چون  
 مُعَاذَ اللَّهِ باشد، گویی مِیاد چنِین، لغت فرس)،  
 رودکی، اُستاد شاعرانِ جِهان بود، سَدِیک از او  
 هِستی ای کسانِی، پَرگست (کسانِی)، مِیادا  
 چنِین، ۲- پناه بَر خُدا، پَرگست، به هِمت چون  
 فَلَک عالی، به صورتِ هِمْچو مَه رَخشا، مَلک  
 چون او بُود؟ پَرگست و مَه چون او بُود؟ حاشا  
 (قطران)  
 مُعَاذِیر: (تک: مُعْذَار)، پوزِش‌ها، بَهان‌ها  
 مُعَار: سَیْجِیدَه (= عاریت گرفته شده)  
 مُعَارِج: (تک: مُعَرَج)، نَرْدبان‌ها، پِلکان‌ها  
 مُعَارِض: نمودگاه، نمایشگاه  
 مُعَارِض: ۱- هَمال، ۲- دُشمن، هَمِستار،  
 اَوِیکان، پِیتیارک (فرهنگ پهلوی)، پادیار
- مُعَارَضَات: (تک: مُعَارَضَة)، سِتیزه‌ها،  
 دَرگیری‌ها  
 مُعَارَضَة: مُعَارِضه در فارسی، ۱- سِتیز، ۲-  
 رُوبارویی، دَرگیری، ۳- دُور شُدَن، یِکسو  
 گَرْدِیْدَن، ۴- کِیْفَر دادن  
 مُعَارِضِین (تک: مُعَارِض)، هَمالان،  
 هَمِستاران، دُشمنان، پادیاران  
 مُعَارِف: ۱- شناسایی (غیاث اللغات) ۲-  
 شِناختگاه، ۳- آشنایان، ۴- فَرهَنگیان، ۵-  
 ناموران (آندراج)، ۶- فَرهَنگ (فرهنگستان)  
 مُعَارِفَة: مُعَارِفه در فارسی: آشنایی، شناسایی  
 مُعَارِک: (تک: مُعَرَكَة)، رَزمگاهان  
 مُعَارِیج: (تک: مُعَرِاج)، نَرْدبان‌ها  
 مُعَاَز: بُزدار، بُزبان  
 مُعَاَزِف: (تک: مُعَرَف و مُعَرَفَة)، شاد اَبزارها،  
 اَبزارهای خُنیاء، سازها  
 مُعَاَزِیف: (تک: مُعَرَف و مُعَرَفَة)، سازها،  
 سازهای زهی، سازهای بادی  
 مُعَاش: ۱- زیست، ۲- رُوزی، بَرَاتِ رُوزی ما را  
 به ما نوشته قضا، به پاکی نَظَر خویش می‌کُنیم،  
 مُعَاش (میرزا جلال اَسیر)، ۳- زیستگاه، جای  
 زِندگی  
 مُعَاش گَرْدَن: زِندگی کَرْدَن، زِندگی را گُذراندَن  
 مُعَاِشِر: هَمزی، هَمَنِشِین، هَم‌آمِیز

مُعَاصِرِین: (تک: مُعَاصِر)، هَمَزمانان،

هَم‌روزگاران، زَمانیان

مُعَاصِی: (تک: مَعْصِیَة)، گُناهان

مُعَاضِد: دَسْتَمرد، یاریگر

مُعَاضِدَة: مُعَاضِدِه و مُعَاضِدَت در فارسی؛

یاریگری.

مُعَاطَاة: مُعَاطَات در فارسی: ۱- وَرِزْدَن، ۲-

دَاَدَن (آنندراج)، ۳- پِشِیاری، ۴- دِهَش، ۵-

دَسْت به دَسْت دَهی (معین)

مُعَاطَاة رَفْتَن: دَسْت به دَسْت دَاَدَن (معین)

مُعَاطِب: (تک: مَعْطَب)، نِیستگاه‌ها

مُعَاطِیَف: (تک: مِعْطَف)، شمشیرها، بارانی‌ها،

چُوخاها، لابه‌لاها

مُعَاطِیَف: (تک: مَعْطِیَف)، گردَن‌ها

مُعَاف: مُعَاف، برگرفته از مُعَافِی: ۱- پَرگوت

(فرهنگ پهلوی)، بَخشوده (فرهنگستان)،

دَرپه (برهان)، ۲- بَرکِنار

مُعَاف خواستن: کِناره‌گیری کردن، کِناره

گَرِیَفَن

مُعَاف داشتن: بَخشودَن، بَرکِنار کردن

مُعَاف شُدَن: ۱- بَرکِنار شُدَن، ۲- رَها شُدَن، ۳-

بَخشوده شُدَن، دَرپه گُشتَن

مُعَافِی: مُعَاف و مُعَافِی در فارسی: ۱- بَخشوده،

۲- بَخشودِگی، دَرپه، پَرگود

مُعَاشِر: (تک: مَعْشَر)، خویشاوندان

مُعَاشِرَات: (تک: مُعَاشِرَة)، هَم‌زیستی‌ها،

هَم‌آمی‌زی‌ها، آمَد و شُد‌ها، هَم‌نِشینی‌ها

مُعَاشِرَان: (تک: مُعَاشِر) مُعَاشِرَان، گِرِه‌از زلفِ

یار بازکنید (حافظ)، هَم‌آمِزان، هَم‌نِشِنان

مُعَاشِرَت: بَنگَرِید به مُعَاشِرَة

مُعَاشِرَت داشتن: آمَد و شُد داشتن، آمِزِش

داشتن

مُعَاشِرَتِی: دَر تازی نیامده (این واژه را فارسی

گویان به جای سوسیابل فرانسوی Sociable

برگزیده‌اند)، خوش بَرخورد (سعید نفیسی)،

زود آشنا

مُعَاشِرَة: مُعَاشِرَت در فارسی: ۱- هَم‌زیستی، ۲-

آمِزِش، آمَد و شُد، هَم‌آمی‌زی، ۳- گُفَت و شُنود

مُعَاشِرِین: (تک: مُعَاشِر)، هَم‌زیستان،

هَم‌آمِزان، هَم‌نِشِنان

مُعَاشِقَة: مُعَاشِقَه و مُعَاشِقَت در فارسی؛

مِهر‌رَزی

مُعَاصِر: هَم‌زَمَان، هَم‌روزگار، زَمانی (گوش

فرارودی)

مُعَاصِر: (تک: مِعْصَر و مِعْصَرَة)، چَرخُشت‌ها،

ناو‌ها

مُعَاصِرَة: مُعَاصِرَت در فارسی: هَم‌زَمانی،

هَم‌روزگاری

مُعَاقِبَات: (تک: مُعَاقِبَةٌ)، باز بخشودگان

مُعَاقِبَةٌ: مُعَاقِبَت در فارسی: ۱- بخشوده، ۲-

بخشودگی، درپه، پرگود

مُعَاقِب: ۱- کیفر یافته، ۲- از پشت آمده، ۳-

پُشت نِشسته، پُشتی

مُعَاقِب: ۱- کیفر دهنده، ۲- در پی کننده

(غیاث اللغات)، ۳- کینه جوی

مُعَاقِب شدن: کیفر یافتن

مُعَاقِب کردن: کیفر دادن

مُعَاقِب گشتن: کیفر دیدن

مُعَاقِبَه: مُعَاقِبِه و مُعَاقِبَت در فارسی: ۱- کیفر

دادن، ۲- از پشت آمدن، ۳- پشت کسی

نشستن، ۳- به پست سوار شدن (پستا = نوبت)

مُعَاقِد: پیمان بندنده

مُعَاقِد: (تک: مَعْقِد)، بندها، گریهگاهها،

پیمانگاهها

مُعَاقِدَة: مُعَاقِدِه و مُعَاقِدَت در فارسی: پیمان

بستن

مُعَاقِدین: (تک: مُعَاقِد)، پیمان بندندگان

مُعَاقِل: (تک: مَعْقِل)، پناهگاهها، سنگرها،

کوههای بلند

مَعَاك: ۱- پناهگاه، ۲- روش، ۳- بردباری

مُعَاكِد: (تک: مَعَكِد)، پناهگاهها

مُعَالَاة: مُعَالَات در فارسی: ۱- برآمدن، ۲- بلند

گرداندن، ۳- آشکار کردن، مرگ کسی را

(آندراج)، ۴- ستیزه در بُلندی

مَعَ التَّأْسَف: دریغ، دردا (فرهنگستان)

مُعَالِج بیشازگر (از ریشه ی پهلوی)، آسی،

موسی سَخَنَم، نه کوه آوا، عیسی نَقَسَم، نه

آسی آسا (خاقانی، تحفة العراقرین)، نوشدارو و

مُفَرَّح که جوی فعل نکرد، هم بدان آسی آسیمه

نَظَر، بازدهید (خاقانی)

مُعَالَجات: مُعَالَجات در فارسی، (تک: مُعَالَجَة)،

بیشازشها، درمانها

مُعَالَجَة: مُعَالَجِه و مُعَالَجَت در فارسی: بیشازش

(فرهنگ پهلوی)، درمان، مِدش (اوستایی،

ذبیح بهرون)

مُعَالَجِه شدن: بیشازیدن (فرهنگ پهلوی)،

درمان شدن

مُعَالَجِه شده: بیشازیده، درمان شده

مُعَالَجَة قَبَلی: پیشیاس (فرهنگستان)

مُعَالَجِه کردن: بیشازنیدن (فرهنگ پهلوی)،

درمان کردن، شکر کردن (برهان)

مُعَالَجِه کننده = مُعَالِج، بنگرید به مُعَالِج

مُعَالِف: (تک: مَعْلَف)، آخورها، واشها (واش

= عَلَف، گویش گیلکی)، واشگاهان

مَعَ القَصَة: ساخته ی فارسی گویان، باری

مُعَالِم: (تک: مَعْلَم)، فرسنگسارها، راهنشانها

- مَعَ الْوَاسِطَةِ: ساخته‌ی فارسی گویان،  
بامیانجی، باداسار
- مَعَ الْوَصْفِ: ساخته‌ی فارسی گویان، با آنکه،  
با اینکه، با اینهمه (فرهنگستان)
- مَعَالِی: (تک: معلاة)، پایگاه‌ها، ویژگی‌ها،  
برجستگی‌ها
- مُعَامِلْ: ۱- سوداگر، ۲- خواهان
- مُعَامِلَات: مُعَامِلَات در فارسی، (تک: مُعَامَلَة)،  
سوداها، داد و ستدها، همکاری‌ها
- مُعَامَلَة: مُعَامِلَة، و مُعَامِلَت در فارسی: ۱-  
همکاری، ۲- داد و ستد، سودا، ۳- پیمان
- مُعَامِلَة رَا بِهَمْ رُزْدَن: کامیستن (معین)
- مُعَامِلَة نَسِیْه: پَسَادَسْت (برهان)
- مُعَامِلَة نَقْد: دَسْتَا دَسْت (برهان)
- مَعَان: جایباش، جایگاه
- مُعَانَاة: ۱- دَرَا فِتَا دَن، با کسی، ۲- رَنْجِیدَن، ۳-  
رَنْجَانْدَن (آنندراج)
- مُعَانِد: سِتِیزَنْدَة، پَر خَاشَگَر، گَرْدَن کِش،  
سِتِیْهَنْدَة
- مُعَانْدَة: مُعَانِیدَة و مُعَانِیْدَت در فارسی، ۱-  
سِتِیزِش، ۲- گَرْدَن کِشِی، ۳- سِتِیْهَیْدَن، سِتِیْهَیْش
- مُعَانِیق: در آغوش گیرنده
- مُعَانَقَة: مُعَانِیْقَة و مُعَانِیْقَت در فارسی: در  
آغوش گیری
- مُعَانِقَة کَرْدَن: در آغوش کشیدن، در آغوش  
گرفتن
- مُعَانَة: یاریگری (آنندراج)
- مَعَانِی: (تک = مَعْنَى)، از ریشه‌ی پارسی،  
مانا، مانا، مانا، چَم‌ها، آرش‌ها
- مُعَاوِد: ۱- خُو یَگَر، ۲- دِلَاوَر (آنندراج)
- مُعَاوِدَة: مُعَاوِیدَة و مُعَاوِیْدَت در فارسی: ۱-  
بازگشت، ۲- مُرُوسِیْدَن، خوی گرفتن، ۳-  
خواستن
- مُعَاوِضَة: مُعَاوِضَة و مُعَاوِضَت در فارسی: رَمِش  
(برهان)، وَر تِش (فرهنگ پهلوی)
- مُعَاوِضَة کَرْدَن: وَر تِیْدَن (فرهنگ پهلوی)
- مُعَاوِن: دَسْتِیَار (فرهنگ پهلوی)، دَسْتِیَار  
(برهان)، فوجی قوی مردم از آن خویشتن به تو  
دَهَم تا بدین شغل که در پیش داری، تورا دَسْتِیَار  
باشند (تاریخ بیهقی)
- مُعَاوِن اداره: دَسْتِیَارِ اَوَارَة
- مُعَاوِن جُرم: تَبَاهِیَار
- مُعَاوِن رَئِیس: یَار سَا لَاز
- مُعَاوِن وَزِیر: وَزِیر یَار
- مُعَاوِنَة: مُعَاوِیْنَة و مُعَاوِیْنَت در فارسی: دَسْتِیَارِی  
(فرهنگ پهلوی)
- مُعَاوِیْن: (تک: مُعَاوِیْن)، دَسْتِیَارَان
- مُعَاهِد: (تک: مَعْهَد)، پیمانگاه‌ها،

بازگشتگاه‌ها، نِسْتَنگه‌ها

مُعَاهَدَات: (تک: معَاهَدَة)، یَشَن‌ها، پیمان‌ها،

تیمارها

مُعَاهَدَة: مُعَاهِدَة و مُعَاهِدَت در فارسی: ۱- یَشَن،

بَشت، پَتیمان (فرهنگ پهلوی)، پیمان، غَنَوَند

(برهان)، ۲- سوگَند، ۳- تیمار، تیمار داشت

مُعَاهِر: چهره‌ز، جاف

مُعَاپ: (تک: معاب، معاَبَة)، آک‌ها

مُعَايش: (تک: مَعِيشَة)، زندگی‌ها، کُذَران‌ها

مُعَايش: اُنْگِل (لاروس)

مُعَايشَة: هَمْزِستى (لاروس)

مُعَاين: دیده‌ور

مُعَايِنَات: (تک: مُعَايِنَة)، بیماربینی‌ها،

دیده‌وری‌ها

مُعَايِنَة: مُعَايِنَة و مُعَايِنَت در فارسی، ۱-

دیده‌وری (ذبیح به‌رون)، ۲- بیماربینی، ۳-

بیناب (= آن چه در مکاشفه دیده شود، برهان)

معاینه کردن: ۱- بیمار دیدن، بیماری جُستن،

۲- به چشم دیدن

مُعَايِر: (تک: معیار)، اندازه‌ها، زَرکش‌ها

مُعْبَأ: راه، رَوش (لاروس)

مُعْبَأ: ۱- بَسِیجیده، ۲- آماده

مُعْبَأ: ساخته‌ی فارسی گویان از عبا،

وَسْتَر بوش

مَعْبِد: کَرَتَک مان (فرهنگ پهلوی)، نیایشگاه،

پَرستِشگاه، دَر فرهنگ فارسی معین این واژه

برابر با Ginkgo نیز آمده که درخت نیایشگاه یا

بادزَن‌دار است، در تازی به این درخت مَعْبِلَة

می‌گویند و شَجَرَة المَعْبِد

مُعْبِد: ۱- نیاییده، نیایش شده (بهره از غیاث

اللغات)، ۲- گرامی، ۳- راه کُوفته

مُعْبِر: سُرِیانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های

سریانی)، تَج، وِیتار (پهلوی)، کُذار، کُذَرگاه

آبی، کُذَر (فرهنگستان)، کُذار، کُذَرگاه، در

تازی: کِناره کُذَر: جای کُذَر از دریا کِنار

مُعْبِر: ۱- کُزارده، ۲- خواب کُزارده

مُعْبِر: ۱- خواب وِیچار (فرهنگ پهلوی)،

خواب‌کُزار، شَبِگیر زُگُل، فاختگان بانگ برآزند،

گویى که سَحَرگاه همی خواب کُزارند

(منوچهری)، ۲- کُزارنده، کُزارنده را پیش

بنشانند، بر او نامه‌ی خُسروان خوانندند

(فردوسی)

مُعْبِر سَر پُروشیده: کوتار (برهان)

مُعْبِرین: (تک: مُعْبِر)، خواب‌کُزاران

مُعْبُود: نیاییده، پَرستیده

مُعْتَاد: مُر سِیده، خوگر، دُزخوی

مُعْتَبِر: رَست، وِیجَرت (فرهنگ پهلوی)

وَرَسَنگ (برهان)، بُودَمَند (آندراج)

مُعْتَبَرَه: مُعْتَبَرَه در فارسی، مؤنث مُعْتَبَر، بنگرید به مُعْتَبَر

مُعْتَبَرین: (تک: مُعْتَبَر)، ورسنگ‌ها، بودمندان، اُستوانان

مُعْتَدِل: ۱- سِتَمکار (غیاث اللغات)، ۲- بیشمار، ۳- دید زده، برآورد شده

مُعْتَدِلِیه: فراوان، هِنگفت، بَسِمار (فرهنگستان) مُعْتَدِلِیها: فراوان، بسیار

مُعْتَدِل: آب خورده، سیراب: زمین مُعْتَدِل: ۱- میانه، ۲- میانه‌رو، ۳- تیر (=

مستقیم، گویش مَشْهَدی)، راست، ۴- داد و ند (آندراج)، ۵- پَلیمه، نه گرم و نه سرد (معین)،

۶- هَمسَنگ: در سِرواد مُعْتَدِلِیه: مُعْتَدِل در فارسی: پَلیمه

مُعْتَدِلی: ۱- بیش‌تاز (= از حد گذرنده)، ۲- بیدادگر

مُعْتَدِر: بهانه آورنده، پوزش‌خواه مُعْتَدِرین: (تک: مُعْتَدِر)، بهانه آورندگان،

پوزش‌خواهان مُعْتَرِض: ۱- آفندگار، آفندور (ذبیح بهر وز)، ۲-

بَرخاشگر، ۳- واخواه (فرهنگستان) مُعْتَرِضُ عَلَیْهِ: واخوانده (فرهنگستان)

مُعْتَرِضُ عَنِّهِ: واخواسته (فرهنگستان) مُعْتَرِضِیه: مُعْتَرِض در فارسی، مؤنث مُعْتَرِض، و،

۱- بُرونگفت، ۲- میانگفت

مُعْتَرِف: خَسْتُک، خَسْتُوان (فرهنگ پهلوی)، خَسْتُو (واژه نامک)، تو خَسْتُو آن را که هست

و یکی است، رَوان و خِرَد را جُزین راه نیست (فردوسی)، به هَسْتیش باید که خَسْتُو شوی، ز

گفتار بی‌غاره یکسو شوی (فردوسی)، به هَسْتیش خَسْتُو شدی از نُهسْتُ، یکبیش زان

پَس بدانی دُرُسْتُ (اسدی توسی) مُعْتَرِفین: (تک: مُعْتَرِف)، خَسْتُویان، خَسْتُوکان

مُعْتَرِک: ۱- رَزمگاه، ۲- هَنگامه (= مَعرکه) مُعْتَز: گر امید داشته

مُعْتَزَل: کناره جوی، کناره گیر، گوشه گیر مُعْتَزَلِیه: مُعْتَزَل در فارسی، مؤنث مُعْتَزَل، و،

کِناره گیران، گوشه گیران، خِرَدگیران، پیر و ان، واصل بن عطا (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

مُعْتَزَلِی: مُعْتَزَلی در فارسی: کناره گیر، خِرَدگیر

مُعْتَصِم: دَسْتگیر، پناه مُعْتَصِم: چَنگ زَننده، پناه برَنده

مُعْتَصِد: ۱- یاری رسان، یاریگر، ۲- یاریخواه، یاریگیر

مُعْتَق: آزاد شده، برده‌ی آزاد شده مُعْتَق: کُهنه، دیرینه (آندراج)، سالیَنه

مُعْتَبِد: سِتاییتار، ویراواک (فرهنگ پهلوی)،

- باوردار، گر وند  
 مُعْتَد: باور، باورآنگیز  
 مُعْتَدات: (تك: مُعْتَدَة)، باورداشت ها  
 مُعْتَدان: باورداران، گر وندگان  
 مُعْتَدان به تفسیر: زندکاران (فرهنگ پهلوی)  
 مُعْتَد به دین: دین استوان  
 مُعْتَدین: (تك: مُعْتَد)، باورداران  
 مُعْتَكف: ۱- مَرگَت نشین، خانگاه نشین،  
 خانگاهی، ۲- گوشه گیر  
 مُعْتَل: بیمار  
 مُعْتَمَد: ماتکور، خُست (فرهنگ پهلوی)،  
 اوستام (لغت فرس)، اُستوان (برهان)  
 مُعْتَمَد: سِرْدکار، خُستدان  
 مُعْتَمَد عَلَیْه: اوستام: مَرَد  
 مُعْتَمَد عَلَیْها: اوستام: زَن  
 مُعْتَمَدین: (تك: مُعْتَمَد)، اوستامان، ماتکوران  
 مُعْتَنی: ۱- تیمار دارنده، ۲- به شمار آورنده، ۳-  
 کوشنده  
 مُعْتَنی به: شایان، بسیار، هنگفت  
 (فرهنگستان)  
 مُعْتَوَق: آزاد شده  
 مُعْتُول: گرینده (آندراج)  
 مُعْتَوَه: ۱- دِلشُد، ۲- بی خرد، ۳- بیهوش  
 (غیاث اللغات)  
 مُعْتَوَه شُدَن: بی خرد شُدَن (معین)  
 مُعْجَب: شگفتیده، پَسند کرده  
 مُعْجَب: به شگفت آورنده (آندراج)  
 مُعْجَب: بادسار، خودبین، خودپسند  
 مُعْجَر: واشام، واشامه (= مُعْجَری باشد که زنان  
 بر سر اندازند، برهان)، چو پَران شد ز پرده  
 جَست بر بام، ربودش باد از سر لال واشام  
 (گرگانی، ویس ورامین)، از آن پَس دادوی را  
 نامه ی ویس، همان پیراهن و واشامه ی ویس  
 (گرگانی، ویس ورامین)  
 مُعْجَر: ۱- دَستار بر سر، ۲- دَستاری، از  
 گونه های دبیره نویسی فارسی  
 مُعْجَر زَرَنیخ: واشام زَرَنیخ، گَواز: ۱- گُل های  
 زرد، ۲- بامداد راستین  
 مُعْجَر غالیه گون: واشام هَر هَفَت (هَر هَفَت =  
 غالیه، برهان)، گَواز شب  
 مُعْجَر: ۱- تَوان برَنده، ۲- وَرَج آورنده، ۳- وَرَج  
 مُعْجَزات: (تك: مُعْجَز)، وَرَج ها  
 مُعْجَز آثار، وَرَج گر  
 مُعْجَز نشان: ۱- وَرَج نشان، ۲- هاز کُننده  
 مُعْجَز نما: ۱- وَرَج نما، ۲- جادوگر  
 مُعْجَزَة: مُعْجَزَة دَر فارسی، وَرَج، (فرهنگ  
 پهلوی)، فَر جود (دساتیر)  
 مُعْجَزَة آسا: وَرَج آسا



- مُعْجَزَه زایی: دَرَج زایی  
 مُعْجَل: شتابان، بی دَرَنگ  
 مُعْجَل: شتابنده، شتابکار (گویش فرارودی)  
 مُعْجَم: ۱- پَرَدَخْتَه، ۲- واژه نامه، ۳- وینارده،  
 راژن، (= مُرْتَب گردیده، از ریشه‌ی پهلوی)، ۴-  
 دبلدار (دبل = نقطه)  
 مُعْجَم گَشْتِه: از تازی به زبانی دیگر رفته،  
 پارسی گشته  
 مُعْجَمَه: مُعْجَمَه در فارسی، مؤنث مُعْجَم،  
 بنگرید به مُعْجَم  
 مُعْجُون: دَر سِرْشْتَه، خازیده، چَند سوده،  
 اَزْدَهات (غیاث اللغات، زیر واژه‌ی هَفْت  
 جُوش)  
 معجون افلاطون: دَر سِرْشْتَه‌ی پِلَاطُن، رَنگینه،  
 گونه‌ای خوراکی از شکر آمیخته با آبگونه‌های  
 رنگارنگ، که در سینی خانه، خانه بهن  
 می‌کردند و به شیوه‌ی ویژه‌ای به خریداران  
 خردسال می‌فروختند.  
 مَعْد: ۱- سِتَبَر، ۲- آکَنده، ۳- تَره‌ی نازک، ۴-  
 شیر خوش، ۵- میوه‌ی تازه، ۶- شتر تیزرو، ۷-  
 آکَنْدگی، ۸- سِتَبَری، ۹- ربودن، ۱۰- کِشیدن،  
 ۱۱- بَر کُم کسی زدن (کُم = معده)، ۱۲- تباه  
 شدن، ۱۳- کُم تباهی (بهره از آندراج)، ۱۴-  
 خایه‌ی روباه (= خُصِيَةُ الثَّلَب)
- مَعْد: ۱- آماده، تیار شده (غیاث اللغات)، ۲-  
 شمرده شده (معین)  
 مَعْد: آماده کُننده، تیار کُننده (غیاث اللغات)  
 مَعْد شُدَن: آماده شدن  
 مَعْد کَرْدَن: آماده کردن  
 مَعْدِل: ۱- بازگشتگاه، ۲- رَهایی، ۳- گُزین، ۴-  
 راه (لاروس)  
 مَعْدِل: ۱- راست کرده، ۲- دادگر دانسته، ۳-  
 مِیانَك (فرهنگ پهلوی)، میانگین،  
 فارسی گویان این واژه را «مَعْدِل» گویند.  
 مَعْدِل: ۱- راست کُننده، ۲- دادگر شمرنده  
 (معین)، ۳- به میانگین آورنده، میانکگر  
 مَعْدَلات: (تک: مَعْدَلَة)، کُنَج‌ها، کُنَج‌های  
 خانه، تَفَنگ‌ها  
 مَعْدَل گرفتن: میانگین گرفتن  
 مَعْدَلِ مَقادیر: میانه (فرهنگستان)  
 مَعْدَلَة: ۱- گوشه‌ی خانه، کُنَج خانه، ۲- تَفَنگ  
 (لاروس)  
 مَعْدَلَة مَعْدَلَة، مَعْدَلَت در فارسی: داد، دادگری  
 مُعْدِم: ۱- نابود کُننده، ۲- تهی دَسْت، دَر وِش،  
 نیازمَنَد  
 مَعْدِن: دَر فارسی مَعْدَن، ۱- کان (فرهنگ  
 پهلوی)، ۲- بُن، بنیاد، نَزاد (لاروس)، ۳- کانی،  
 ۴- تُوپال، آسَن، (= فلز)، به زبان می‌خَراش

جان هارا، به تَبرمی تراش کان هارا (سنائی)،  
گر هَمی لال بایَدَت، کان کَن: وَر هَمی عشق  
بایَدَت جان کَن (سنائی)

مَعْدَن: کان کَن (لاروس)

مَعْدَن چی: کان کَن (برهان)، کانگر

مَعْدَن شناس: کان شناس

مَعْدَن شناسی: کان شناسی

مَعْدَنی: مَعْدَنی: کانی

مَعْدَنیَات: در تازی نیامده، کانی ها

مَعْدَنی ها: کانی ها

مَعْدُود: ۱- شُمرده (ذبیح بهروز)، ۲- آند، آندک

مَعْدُودات: (تک: مَعْدُودَة)، شُمر دِگان، آندکان

مَعْدُودَة: مَعْدُودِه در فارسی، مؤنث مَعْدُود: ۱-

شُمرده، ۲- آند، آندک

مَعْدُول: ۱- پیچیده، ۲- بازگشته، سَر باز زده

مَعْدُولَة: مَعْدُولِه در فارسی، مؤنث مَعْدُول، و

ناخواه، چون «و» در خوان و خوار یا «ه» در سه

مَعْدُوم: نابود (برهان)، کُشفته (برهان)، نیستِه

(برهان)

مَعْدُوم البَصَر: نابینا

مَعْدُوم شده: نگوئسار (فرهنگ پهلوی)

مَعْدُوم گشتن: کُشفتن (برهان)

مَعْدَة: مَعْدَة، مَعْدِه در فارسی: کُمیک، اُروسور،

اُروسیر (فرهنگ پهلوی)، کُم، روسیر، کُروش

(برهان، دَر تازی واژه های کُرش و کُرش برابر

با شکمبه ی نشخوار کنندگان آمده)، یَمینه

(برهان، ذبیح بهروز، گمان می رود برگرفته از

تازی باشد)

مَعْدِه اَنبار: در چامه ی سعدی: یکی زان میان

مَعْدِه اَنبار بود، ز پُر خواری خویش بر خوار بود،

شکم پَرست، بسیار خوار (آندراج)، شکمبارِه،

پُر خور

مَعْدِه تنگ کَرْدَن: در چامه ی سعدی: به جز

سنگِیدل کی کُند مَعْدِه تنگ- چو بیند کسان بر

شکم بسته سنگ، پر خوردن، شکم اَنباشتن

(آندراج)

مَعْدِه گاو و گوسفند: اَشکَمَبَک (فرهنگ

پهلوی)، شکمبه

مَعْدِه موجودات اهریمنی: مُولان (فرهنگ

پهلوی)

مَعْدِی: رُوسِری، کُمی، کُمیک

مَعْدَاز: بَهاَنه، بَهاَنی پوزش

مَعْدَب: شِکَنجیده، دَر دَمَد

مَعْدَرَت خواستن: پوزیدن (برهان)، پوزش

خواستن

مَعْدَرَت خواه: پوزش خواه

مَعْدَرَت خواهی: مَعْدَرَت طَلَبی: پوزش خواهی

مَعْدَرَت کَرْدَن: پوزش خواستن

مَعْرِزَة: مَعْرِزَت در فارسی: پوزش

مَعَ ذَلِك: با این همه (فرهنگستان)

مَعذُور: پوزیده، پوزش روا

مَعذُور داشتن: ۱- پوزش پذیرفتن، ۲- بَر کِنار

کَرْدَن

مَعذُورین: (تک: مَعذُور)، پوزیدگان، پوزش

رَوایان

مِعراج: ۱- نَرْدبان، ۲- پَلکان، ۳- بالارو، بالابر،

۴- بالارَقَتَن محمد بن عبدالله (ص) بَر آسمان

مُعَرَّب: ۱- روشن گشته، ۲- نشانه دار، واژه‌ی

نشانه نهاده

مُعَرَّب: تازی گشته، تازیده

مُعَرَّبَات: (تک: مُعَرَّبَة)، تازی گشتگان، تازی

گشته‌ها، تازیدگان

مُعَرِّب: ۱- دوست آزار: هنگام مستی، ۲-

جنگجوی، ۳- بدخوی (آندراج)، ۴- بَد مَسِت،

فریاد کُننده

مُعَرَّبَة: مُعَرَّب در فارسی، مُؤنث مُعَرَّب: تازی

گشته، تازیده

مِعراج: نَرْدبان

مُعَرَج: جامه‌ی گرانیها، جامه‌ی راهراه

مُعَرَجْجَرانِ فَلَك: جامه دوزان سپهر، گواز: ۱-

سَرنوشت، ۲- خردهای دَهِگانه (بهره از غیاث

اللغات)

مُعَرَّس: ۱- کاروانسرا، ۲- خانه‌ی زمستانی

مَعْرِض: نمودگاه، نمایشگاه، دَر فارسی مَعْرِض

گویند.

مُعْرِض: روی گرداننده

مَعْرِف، مَعْرِف: دانِش، دانِسته

مُعْرِف: ۱- شناساننده، ۲- پِشاگوئی، به کسی

گویند که نام آمَدِگان را می بَرَد و آنان را

می شناساند (برهان)، پیشخوان، دَر خلاصم

رُستمی‌ها کرد عشق، پیشخوانِ قِصه‌ی من،

بیژن است (ظهوری)

مَعْرِفَة: مَعْرِفَت در فارسی: ۱- شناخت، ۲-

دانِش، ۳- دَر یافت

مَعْرِفَتِ اِسْتِدلالی: دَر یافت پَر و هانی

مَعْرِفَة الْأَحْشاء: اَنْدَرُونه شناسی (فرهنگستان)،

در فرانسوی Splanchnologie

مَعْرِفَة الْأَرْض: زمین شناسی (فرهنگستان)، در

فرانسوی Geologie

مَعْرِفَة الْأَعْضاء: اَنْدام شناسی، در فرانسوی

Physiologie

مَعْرِفَة الْأَنْساج: بافت شناسی، در انگلیسی

Histology

مَعْرِفَة الْجَنین: رُویانِشناسی (فرهنگستان)

مَعْرِفَة الطَّيْرِ: پَر ننده شناسی، در انگلیسی

Ornithology

مَعْرِفَةُ الْعُرُوق: رَکِیناسی (فرهنگستان) در

انگلیسی Angiology

مَعْرِفَةُ الْعَضَلَات: ماهیچه شناسی، در

انگلیسی Myology

مَعْرِفَةُ الْعِظَام: اُسْتُخْوَانِ شِناسی

(فرهنگستان)، در انگلیسی Osteology

مَعْرِفَةُ الْمَفَاصِل: بَندِشِناسی (فرهنگستان)

مَعْرِفَةُ النَّفْس: رَوَانشِناسی، در انگلیسی

Psychology

مَعْرِفَتِ حِسِّی: سُهْش (فرهنگ پهلوی)،

شناختِ سُهْشی

مَعْرِفَتِ شُهْودِی: دَرِیَافَتِ بَینِشی

مَعْرِفَتِ عَقْلِی: شِناختِ خِرَدِیک، شناختِ

خِرَدِی

مَعْرِفَتِ عِیَانِی: شِناختِ دِیدِشی

مَعْرِفَتِ کَشْفِی: شِناختِ یَاشِی

مَعْرِفَةُ: از مَعْرِفَةُ، شِناختِیه: زبائزدِستوری

مَعْرِفِی: هَندِمَانِگری (فرهنگ پهلوی)،

شِناسانْدَن، واژه ی «مَعْرِفِی» دَر تازی نیامده

مَعْرِفِی شُدَن: هَندِمَانْدَن (از ریشه پهلوی،

شِناسانْدَن

مَعْرِفِی کُننده: هَندِمَانِگر (فرهنگ پهلوی)،

شِناساننده

مَعْرِفِی نامه: هَندِمَانِنامه (از ریشه پهلوی)،

شِناختنامه

مُعَرِّق: خَوِی آوَر، خِی آوَر خوانده می شود

مُعَرِّق: دَر تازی: مِی رَگدار، در پارسی به می.

آمیخته با آب گفته می شود (بنگرید به آندراج)

دَر فارسی: غَاز مَغازی، گونه ای کاشیکاری

مُعَرِّق: مِی رَگدار

مُعَرِّق: گَشِن نِزاده

مُعَرِّق الخَدَین: کَم گوشت: مرد (آندراج)،

تَکیده رُخ: مَرَد

مُعَرِّق کاری: تِکَه کاری، غَاز مَغازی

مَعَرِک: رَزمگاه

مَعَرِک: زَن دَشْتان

مَعَرِکَة: مَعَرِک در فارسی: ۱- گِرَدِهمگاه،

اَنبوهیگاه، ۲- هَنگامه (برهان)، ۳- گِیرودار

(ذبیح بهروز)، ۴- رَزمگاه، ۵- شِگِفت، کارِ

شِگِفت، ۶- گِداغازی

مَعَرِکَه کَرْدَن: شِگِفت کاری کَرْدَن، کار شایان

کَرْدَن، هَنگامه کَرْدَن

مَعَرِکَه گِرَفْتَن: گِدا غَازِیْدَن

مَعَرِکَه گِیر: هَنگامه گِیر (برهان)، غَازی

(برهان)، این واژه که برابر با «معرکه گیر» در

برهان آمده، پیوندی با «غازی» تازی یا بیدین

شِکَن ندارد و همخانواده است با واژه ی غَازی

غَاز پارسی، پینه ای است که تهیدستان بر جامه

مَعَزَاء: سَنگِلاخ	دوزند و نیاز، گِدَاغاز (برهان)
مِعْزَال: ۱- خودکامه (لاروس)، ۲- بی زینّه (= بی سلاح)، ۳- نادان	مَعْرَکَه گیری: گِدَاغازی (برهان)
مِعْزَاة: ماده بُز (لاروس)	مَعْرُوض: ۱- پیش کشیده، ۲- نموده، ۳- گفته، گُزاره
مِعْزِيَّة: ۱- زن، هَمسر مرد، ۲- کنیز (لاروس)	مَعْرُوض داشتن: گُزارش دادن، به آگاهی رساندن
مُعْزَز: گرامی، آرجمند	مَعْرُوف: ۱- چشم آگاه (فرهنگ پهلوی)، شناسیده، ۲- نامی، نامیک، نامبردار (فرهنگ پهلوی)، روشناس (برهان) - سرشناس، ۳- نیکی، ۴- بَخِشش (لاروس)، ۵- روزی (لاروس)
مِعْزَف: مِعْزَقَه: ساز (لاروس)	مَعْرَة: در فارسی مَعْرَت: ۱- بدی، ۲- گناه، ۳- آزار، ۴- زیان، ۵- تاوان، ۶- تباهاکاری، ۷- خودجنگی، جنگ بی پروانه‌ی فرمانده، ۸- زشت، ناپسند، ۹- سُرخ شدن: از خشم، ۱۰- آك (= عیب)، ۱۱- سختی، ۱۲- دُشنام، ۱۳- کار زشت
مِعْزَق: مِعْزَقَه: ۱- شانه، که بر سر کشند، ۲- چنگال، ۳- کُج بیل (لاروس)، ۴- دوشاخه	مُعْزِي: برهنه، لُخت
مُعْزَم: ۱- مارافسای، مارفسای، ماریاز، ۲- افسونگر	مِعْز: سِفَت و سَخَت
مَعْزُول: یکسو شده، هیالیده (آندراج)، از فرهنگ ترک‌تازان هند، برکنار شده، برکنار	مِعْز: (تک: مِعْاز)، بُزان (لاروس)
مَعْزُول شُدَن، هیالیدَن (آندراج)، از فرهنگ ترک‌تازان هند، برکنار شُدَن	مِعْز: ۱- دُرُشتی زمین، ۲- بُز (لاروس)
مَعْزُولین: (تک: مَعْزُول)، هیالیدگان، برکناران	مِعْز: کُوشا
مُعْزِي: ۱- سوک، ۲- سوکووار	مُعْز: گرامی دارنده
مُعْزِي: هَمسوک، هَمدرد	مُعْز: (تک: مَعَزاء)، سَنگِلاخ‌ها
مُعْزِي اِلِيَه: ۱- یاد شده، نامبرده، ۲- ایشان	
مُعْسِر: تَنگدَست	
مُعْسِر: تَنگ گیر، سَخَتگیر	
مُعْسِر: از ریشه‌ی پارسی، لَشکرگاه	
مَعْسُور: دُشوار	

مِعار: يَكْ دَهْم (لاروس)، دَه يَكْ

مِعْشَر: ۱- گروه، دَسته، ۲- خویشان، بَستگان

مَعْشُوق: دوشِست (فرهنگ پهلوی)، تاز

(برهان)، دِلبر، دِلستان، دِلدار

مَعْشُوقَة: مَعْشُوقَة در فارسی، مَوث معشوق، وَ

دوستگان (برهان)، که رامین را به تو دیدم

سزاوار، تو او را دوستگانی، او تو را یار (گرگانی،

ویس و رامین)

مِعْصار: چَرخُشت (لغت فرس)، این تیغ نه از

بهر ستمکاران کردند، انگور نه از بهر نبید

است، به چَرخُشت (این چاه را در لغت فرس،

اسدی از رودکی دانسته است)، مَن سَر دنیابَم

که مَرَا تاش هجران، آتشکده گُشتست دل و

دیده چو چَرخُشت (عسجدی)، دو چشم من

چو دو چَرخُشت کرد دوری تو، دویده همچو به

چَرخُشت دانه‌ی انگور (فرخی)

مِعْصال: ۱- کِلاک، کج بیل ویژه‌ای برای آن که

شاخه را پایین بکشند (فرهنگ جهانگیری)،

۲- چوگان

مِعْصر: چَرخُشت (آنندراج)، چَرخُش (فرهنگ

پهلوی)

مِعْصر: پناهگاه، رهاگاه

مُعْصَفَر: ۱- زرد، ۲- سُرخ، ۳- کاذبه‌ای،

کاجیره‌ای: آن چه با گُلِ کاجیره رَنگ کرده

باشند.

مُعْصَفَر پُوش: ۱- زردپوش، ۲- سُرخپوش

مِعْصَم: ۱- دَستبند، ۲- مُج

مِعْصُوب: ۱- سخت گُرُسَنه، ۲- شمشیر تاز

(تاز = لَطیف)، ۳- نیک آندام: مَرَد (بهره از

آنندراج)، ۴- سَر بَند بَسته (معین)

مِعْصُوم: ۱- پاسداری شده، ۲- نامُویه

(برهان)، بیگناه، بی آلاش

مِعْصُومانه: بیگناهانه، بی آلاش

مِعْصُومَة: مِعْصُومه در فارسی، مَوث معصوم: ۱-

نامویه، ۲- نامی تازی برای زَنان

مِعْصُومی: در تازی نیامده، بیگناهی،

بی آلاشی

مِعْصُومیت: در تازی نیامده، نامُویگی،

بی آلاشی

مِعْصُومین: (تک: معصوم)، نامُویگان،

بیگناهان، بی آلاشان

مِعْصی: نافرمانی شده

مِعْصیَة: مِعْصیت در فارسی: ۱- نافرمانی، ۲-

گناهکاری، گناه ورزی

مِعْضاد: ۱- شمشیر ۲- مِنگال (گوش

خراسانی)، داس بزرگ ۳- فَر تَبخ (= ساطور)

مِعْضَل: مانده، از پا درآمده

مِعْضَل: در فارسی مِعْضَل گویند، سَخت،

دُشوار

مُعْضِلَات: (تک: مُعْضِلَة)، دُشواری‌ها

مُعْضِلَة: مُعْضِلَه در فارسی، مؤنث مُعْضِل:

دُشوار، دُشواری

مُعْطَر: هُو بوی، وَهَوُگَن (فرهنگ پهلوی)،

خوشبوی، بَهْگَن، بویا، دَر دَهان هَر زبان که

گویا شد، از ثَنایَت چو مُشک بویا شد (سنائی)

مُعْطَس: شَنوشه‌زای (شَنوشه = عطسه،

برهان)

مُعْطَسَة: مُعْطَسِه در فارسی، مؤنث مُعْطَس،

شَنوشه‌زای

مُعْطَس: تِشَنگی‌زای

مِعْطَف: ۱- بالاپوش، بارانی، جُوخا، ۲-

شَمشیر (لاروس)، ۳- چادر

مِعْطَف: گَرْدَن (لاروس)

مُعْطَل: ۱- هِشْتِه (برهان)، این واژه برگرفته از

هِشْتَن پهلوی است، ۲- دِرَنگیده، دِرَنگی،

بَنگَرِید به مُعْطَلَة، ۳- سَرگَرْدان

مُعْطَلَة: مُعْطَلَه در فارسی (واژه بدینگونه آمده

است در لاروس و رَمَن مُعْطَل دانسته شده =

پیروان مذهب تعطیل)، ۱- دِرَنگیدگان، این نام

بر گروه‌هایی نهاده شده که باور دارند خُداوند

دارای نام و زاب (= صفت) نیست، یا به گفته‌ی

فردوسی: ز نام و نشان و گمان برتر است. این

گروه‌ها رو در روی مانند کنندگانند (= مُشَبِّه)

(فضل بن شادان)، بَرخی به نادرست اینان را

نِیگَران خُداوند نامیده اند، ۲- بیکاره

مُعْطَل شُدَن: سَرگَرْدان شُدَن

مُعْطَل گَرْدَن، مُعْطَل گذاشتن: هِشْتَن (فرهنگ

پهلوی)

مُعْطَل ماندن: سَرگَرْدان ماندن

مُعْطَلی: در تازی نیامده، هِشْتِگی، سَرگَرْدانی

مِعْطَن: آغل: نزدیک آب

مِعْطُوف: ۱- خمانیده، ۲- بازگَرْدانده، تافیه

(برهان)

مُعْطی: دَهْشَمْدَن

مُعْظَم: ۱- مازَنْدَر (فرهنگ پهلوی)، بزرگ، ۲-

بیشتر

مُعْظَم لَه: (بعضی این ترکیب را فصیح

نمی‌دانند، معین)، مازَنْدَر، بزرگ

مُعْظَمَة: مُعْظَلَه در فارسی، مؤنث مُعْظَم: مازَنْدَر

مُعْغِن: گَنْدَزای

مَعْفُو: بَخْشوده

مِعْقَار: ۱- اَنگَم، زِدْالو، ۲- زین زُمُخت، زینی

که پشت ستور را زخم کُند

مُعْقَب: ۱- پُشتدار، فَر زَنْددار (بهره از معین)،

۲- بازستانده، پَس گیرنده، ۳- دیر پَرْداز

مُعْقَب: ۱- سَبَس آینده، ۲- سَبَس آندانده،



دَرَنگنده

مَعْقُولَة: مَعْقوله در فارسی، مَوْنَت مَعْقول:

مُعَقَّبات: ۱- فرشتگانِ شب و روز (لاروس)،

خِرَدِیک

۲- نیایش‌های دُمادُم

مَعْقُولی: دَر تازی نیامده، با آدبی

مُعَقَّد: جادوگر (لاروس)

مَعْقُولِیت: در تازی نیامده، ۱- پَخَر دَانگی، ۲- با

آدبی

مَعْقِد: ۱- گرِه‌گاه، جای گرِه، ۲- پیمان‌گاه،

مَعَك: نادان، گول

جای پیمان، ۳- بَند (= مَفَصِّل)

مَعَك: ۱- نادان، گول، ۲- دُشمنِ سَر سَخَت

مُعَقَّد: دَفَزَك (= غَلِیظ)، سِتَبَر

مَعَكِد: پناهگاه

مُعَقَّد: ۱- گرِه دار، گرِه خورده، ۲- پیچیده:

مَعَكَن: فَر به، گوشتالود، شَكمدار

سُخَن، ۳- دَفَزَك

مَعَكُود: ۱- زِندانی، ۲- شُدنی (لاروس)، ۳-

مُعَقَّرَب: ۱- کُج، خمیده، ۲- یاریگر، نیر و مند:

خوراكِ هَمیشگی

مَرَد (لاروس)، ۳- كوچك اندام، ۴- كَز دُمناك،

مَعَكُوس: وارون، وارونِه (برهان)، چو ویس

(با این آرش در فرهنگ فارسی معین: مُعَقَّرَب

ماهر وی خوبیدیدار، شنید از دایه این وارونه

آمده است)

گفتار (گرگانی، ویس و رامین)، دَر واز (برهان)،

مَعَقَرَة: كَز دُمناك

بازگونه، واژگونه، واژون (برهان)، اَگَر نه همه

مَعَقِل: ۱- پناهگاه، سَنگَر، ۲- کوه پُند

کار تو بازگونه، چرا آن که ناکس تر، اورا نوازی

مَعَقِلَة: ۱- تاوان، ۲- خونبها (لاروس)

(مصعبی)، با شگونه، پادشاهی نیاید آن دَر

مَعْقُود: ۱- بسته شده، ۲- اُستوار شده، پابرجا

جَنگ، جز به جَنگ و به با شگونه‌ی جَنگ

شُد

(سنائی)، با شگونه‌ی جَنگ برابر است با

مَعْقُودَة: معقوده در فارسی، مَوْنَت مَعْقُود، و،

پَدافَنَد (= دَفاع)

پابرجا، هَمیشگی، زِنِ هَمیشگی

مَعَكُوساً: وارونه

مَعْقُوف: ۱- خمیده، ۲- شَكسته

مِعلاق: ۱- اَوشَنگ، هَر چه از آن چیزی آویزند

مَعْقُول: ۱- پَخَر دانه، خِرَدِیک (فرهنگ

(برهان)، آوَنگ (صاحاح الفرس)، ۲- گوشواره،

پهلوی)، خِرَد پَدیر، ۲- دَر فارسی: با آدب

۳- زَبان، ۴- سِر شَك

مَعْقُولات: (تک: مَعْقُولَة)، خِرَدِیکان

- مُعَلِّم: ۱- دَسْت آموز: پَرِنْدِگان، جانوران، ۲- نشان کرده، نشان یافته
- مُعَلِّم: آموزنده، نیموتار، فَرَهنگ پَد (فرهنگ پهلوی)
- مُعَلِّمات (تک: مُعَلِّمَة)، آموزندگان، اتونان
- مُعَلِّمِ اوَّل: آموزنده ی نَخست، پاژنام: آرستو
- مُعَلِّمِ ثانی: آموزنده ی دویم، پاژنام: فارابی
- مُعَلِّم خانه: دَبستان
- مُعَلِّم سَرخانه: آموزگار سَرخانه
- مُعَلِّم شُدَن: ۱- نِشاندار شُدَن، ۲- نِگارین شُدَن
- مُعَلِّم علوم دینی: چاشیتار، هیر پَت (فرهنگ پهلوی)، هیر پَد، دین آموز
- مُعَلِّم مَجّانی: رایگان آموزن بیاموزش روان
- آموزی آخر، خدای رایگان آموزی آخر (نظامی، خسرو شیرین)
- مُعَلِّمَة: مُعَلِّمَة در فارسی، مَوْنِثِ مُعَلِّم: اَتُون
- مُعَلِّمِی: در تازی نیامده، آموزندگی، اَتونی
- مُعَلِّمین: (تک: مُعَلِّم)، آموزندگان، فَرَهنگِیدان
- مَعْلول: ۱- انگبخته (محمود هومن)، زبانزد
- فرزانی، ۲- بیمار، از کار افتاده، در فارسی این واژه را به جای علیل به کار می برَند.
- مَعْلول اِبداعی: انگبخته ی زایا، خِرَد نَخست، خِرَد یَله، زبانزد فرزانی
- معلولات: (مَعْلولة)، اَنگبختِگان
- مِعْلَف: مُعْلَف: آخور، واشدان (واش = عَلَف)
- مُعَلِّق: ۱- اَندَرِوای (فَرَهنگ پهلوی)، دَرِوَا (دانشنامه علانی)، آگیش (برهان)، ۲- وابسته، ۳- وارو، پُشتک، ۴- بَر کِنار
- مُعَلِّقات: (تک: مُعَلِّقَة)، بَنگَرِید به مُعَلِّقَة
- مُعَلِّق زَدَن: پُشتک زَدَن، پُشتک وارو زَدَن، اَندَرِوای بازی
- مُعَلِّق زَن: ۱- پُشتک زَن، ۲- گِدا غازی، غازی (= معرکه گیر)، ۳- پایکوب
- مُعَلِّق شُدَن: ۱- آویزان شُدَن، ۲- بَر کِنار شُدَن
- مُعَلِّق کَرْدَن: ۱- آویختَن، ۲- وابسته نِمودَن، ۳- بَر کِنار کَرْدَن
- مُعَلِّق کُشیدن: بِنی بَر خاكَ مالا نَدَن، زبانزد کُشتی
- مُعَلِّقَة: مُعَلِّقَة در فارسی، مَوْنِثِ مُعَلِّق، و، ۱- چَکامه ی آویخته، هَر یك از هفت چَکامه ای که در روزگار کانایی در خدایخانه آویخته بودند، ۲- زَن سَر دَر گُم: زنی که چون از شویش نشانی نیست، از بازشویی بی بهره است.
- مُعَلِّل: اَنگبَزَمَد
- مُعَلِّل: اَنگبزه شِکاف، اَنگبزه نُمود
- مُعَلِّم: فَرَسَنگسار، راهنِشانه
- مُعَلِّم: ۱- نِشاندار، ۲- نِگارین: جامه، بوب، غالی

مَعْلُولِ آخِر: انگيخته‌ی پَسین، انگيخته‌ی

باز پَسین، انگيخته‌ی سَتَرَوَن، زبانزد فرزانی

مَعْلولاتِ اَرْبعه: انگيختگان چهارگانه

مَعْلُولِ ذَهْنی: پُرمان

مَعْلُولَة: معلوله در فارسی، مؤنث معلول،

اَنگيخته

مَعْلُولین: (تک: مَعْلُول)، انگيختگان، بیماران،

از کار افتادگان: در فارسی

مَعْلُوم: ۱- دانسته، وِیچنیده (از ریشه‌ی

پهلوی)، ۲- نمایان، آشکار، ۳- خواسته، داراک

مَعْلومات: (تک: معلومه)، دانسته‌ها، دانش‌ها

مَعْلوماتِ بَد: دُشْداناکِی (فرهنگ پهلوی)،

دُشْدانایی

مَعْلُوم الحال: شناخته شده، بَدکاره

مَعْلُوم داشتن: وِیچنیدن (فرهنگ پهلوی)،

شناساندن، آشکار کردن، آگاهانندن

مَعْلُوم شُدن: دانسته شدن، شناخته شُدن،

آشکار شُدن

مَعْلُوم کَرْدَن: معلوم گردانندن = معلوم داشتن،

بنگَرِید به معلوم داشتن

مَعْلُوم گشتَن: آشکار شُدن، روشن شُدن

مَعْلُوبَة: مَعْلُوبه در فارسی، مؤنث معلوم،

بنگَرِید به معلوم

مُعَلّی: مُعَلّا در فارسی: ۱- بَرکشیده، ۲- والا

مُعَمّا: بنگَرِید به مُعَمّی

مُعَمّادان: چُرَمَك دان، کِرَتَك دان

مِعمار: راز، رازِیگَر (فرهنگ پهلوی)، دَزا

(اَنندراج)، مِهراز (خرد ناب)، غَلیگَر (گوش

سیستانی)

مِعمارِ باشی: راز سالار

مِعماری: رازِیگَری، مِهرازی (خرد ناب)،

ساختمان (فرهنگستان)، غَلیگَری

مُعَمّایی: در تازی نیامده، پَرَدَکی، کِرَتَکی

مِعَمَد: تَرِزیاب

مُعَمَّر: ۱- سالخورد (برهان)، بَرّاد (اَنندراج)،

۲- آباد، آبادان

مُعَمَّرین: (تک: مُعَمَّر)، سالخوردگان

مُعَمَّم: ۱- دَستاری، دَستار بَر سَر ۲- اَمَرکانی

(= عام کرده شده)، فَرَاگیر ۳- شیر کُفدار

مُعَمَّمین: (تک: مُعَمَّم)، دَستاریان، دَستار بر

سَران

مَعْمودانِی: بنگَرِید به مَعْمودِیَة

مَعْمودِیَة: مَعْمودیه در فارسی: سُرِیانی تازی

گشته، شُستاب، آبی که برابر آیین ترسایان

کودک را در آن فرومی بَرَنَد.

مَعْمُور: ۱- آباد، آبادان، دَر فارسی، ۲- پیشیار

(= خدمتکار)، ۳- پَری زده، خانه‌ای که پَریان

در آن باشند. دَر تازی

- معمور ساختن: فراخ‌نیدن، آباد کردن  
 (فرهنگ پهلوی)، فراخ کردن  
 معمور شدن: آباد شدن  
 معموره: معموره در فارسی، مؤنث معمور: آباده  
 (برهان)  
 معمول: ۱- انجامیده، ۲- رواگ، به کار رفته،  
 ۳- ترکم (= مستعمل، برهان)، در تازی: ۱-  
 کلوچه (لاروس)، ۲- برف انگبین، آمیزه‌ای از  
 سیر و انگبین و برف  
 معمولات: بنگرید به معموله، انجامیده‌ها،  
 رواگ‌ها، ساخته‌ها  
 معمول داشتن: انجام دادن  
 معمول کردن: ۱- رواگ دادن، ۲- انجام دادن  
 معموله: معموله در فارسی، مؤنث معمول، در  
 آغاز واژه‌ی «معمول به» به کار می‌رفته  
 (قزوینی، یادداشت‌ها)، بنگرید به معمول  
 معمولی: شونیک (فرهنگ پهلوی)، رواگ  
 معسی: معما در فارسی: ۱- پوشیده، ۲-  
 چیستان، چرمک (برهان)، پردک (برهان)،  
 کرتک، قرشن (فرهنگ پهلوی)  
 معمیات: (تک: معمی)، چیستان‌ها، پردک‌ها،  
 کرتک‌ها  
 معن: از واژگان دویهلو، ۱- آندک، ۲- بسیار، ۳-  
 کوتاه، ۴- دراز، ۵- آسان، ۶- دور رفتن، ۷-
- بالیده شدن، ۸- توانگر  
 معنا: بنگرید به معنی  
 معتب: مویز آرنده (آندراج)  
 معتبر: ۱- خوشبوی، ۲- شاهیویه، مندین  
 (شاهیوی، مند = عتبر، برهان)  
 معتبر شدن: معتبر گشتن: مندین شدن،  
 شاهیویه گشتن  
 معتبر گرداندن: مندین کردن، به مند آغشتن  
 معتبر طناب: ۱- ریسمان سیاه، ۲- گواز:  
 رگه‌های تار  
 معتبری: در تازی نیامده، مندینی، شاهیوی  
 معنعن: این آزان  
 معنون: ۱- سر نامه‌دار، ۲- پیشگفتدار، ۳-  
 نشاندار، نامدار  
 معنوی: معنوی در فارسی: پارسی تازی گشته،  
 مینوی، در پهلوی: مینویک، وخشاک  
 معنوی: معنوی مربوط به معنی، پارسی تازی  
 گشته، مانکی، ماناکی (فرهنگ پهلوی)، آرشی  
 معنویات: (تک: معنویه)، پارسی تازی گشته،  
 مینوگان، مینوکان (فرهنگ پهلوی)  
 معنویه: معنویت در فارسی: پارسی تازی  
 گشته، مینوی بودن، وخشاک، مینویک،  
 وخشاک  
 معنی: معنی: در فارسی معنی و معنا، پارسی

- تازی گشته، ۱- مانك، ماناك، ژند (فرهنگ پهلوی)، آرش (برهان)، ۲- چم (= مفهوم، فرهنگ پهلوی)
- معنی آفرین: مانك آفرین، آرش آفرین
- معنی دار: چميك (فرهنگ پهلوی)، چمدار، مانكدار، آرشدار
- معنی گزار: ژندگر، چمگزار
- معنی لان: در این سروده ی مولانا: گر تو هستی آشنای جان من، نیست دعوی گفتم معنی لان من، مانك لان، آوند چم
- معنیین: تثنیه معنی، از ریشه ی پارسی، دومانکی، دوآرشی
- مُعَوَّج: کوله (گوش خراسانی)، کج، خمیده
- مُعَوَّج: آسپ تیزرو (آندراج)
- مُعَوَّجَة: تَخْلِي سَرَكج (تخله = عصا، برهان)
- مُعَوَّد: مُرُوسیده، خو گرفته
- مُعَوَّد: پَنام بَسْتِه، کُماهه دار (پَنام، کُماهه = تعوید)
- مِعْوَز: ۱- جامه ی ژنده، ۲- شاونی (برهان)، گُواره پوش، پارچه ای که بر گُواره افکنند
- مِعْوَضَة: ۱- تالگانه، تایگانه، ۲- جانشین
- مُعَوَّق: ۱- خواب آلوده، جُرتی، ۲- گرسنه، ۳- دیرکننده، پس اندازنده
- مُعَوَّق: ۱- درنگیده (ذبیح بهروز)، بازایستاده
- ۲- پس انداخته، پس افتاده
- مُعَوَّق: پس اندازنده، دیرکننده
- مُعَوَّقَة: مُعَوَّقِه در فارسی، مؤنث مُعَوَّق: پس افتاده
- مُعَوَّكَة: ۱- جنگ، ۲- کوبش
- مُعَوَّل: ۱- اوستام، اُسْتوان، ۲- پُشتیگاه
- مِعَوَّل: کُنگِ دوسر (لاروس)
- مِعَوَّل كَرْدَن: اوستامیدن
- مُعَوَّنَة: مَعَوَّنَت در فارسی، یاریگری (آندراج)
- مِعَوِّي: روده ای
- مِعْهَد: ۱- پیمانگاه، ۲- بازگشتگاه، ۳- بستننگه، ۴- باسگاه
- مَعَ هَذَا: با این همه
- مِعْهود: ۱- پیمان شده، ۲- شناخته، ۳- رواگ
- مِعْهودَة: مِعْهودِه در فارسی، مؤنث مِعْهود، بنگرید به مِعْهود
- مَعِي، مَعِي: روده
- مِعْيَار: ۱- اندازه، ۲- پیمان، ۳- ترازو، زَرَكش، ۴- زَرَسِنج، هَنج (= سنگ مَحَك، فرهنگ فنی)
- مَعْيَب: آكدار
- مَعْيَبَة: بنگرید به مَعْبَة
- مَعْيَبَة بِالطَّبْع: هَمبایی نهادی، زبانزد کَرویز
- مَعْيَبَة بِالْعِلْمَة: هَمبایی کُبودی، زبانزد کَرویز
- مَعْيَبَة ذاتی، مَعْيَب ذاتیه: هَمبایی زادی، زبانزد

کَرویز

مُعِين کردن: برپیدن (فرهنگ پهلوی)،

نِشاختن (برهان)

مَعِيَت زَمَانِي: هَمِيَايِي زَمَانِي، زبانه‌زد کَرويز

مُعِين کننده: برپه‌نياك (فرهنگ پهلوی)،

مُعِيد: ۱- ياربار کُننده (غيث اللغات)، ۲-

نِشاخثار

دانشيار (لاروس)، ۳- کاردان، آزموده، ۴- شير،

مُعِين نايب: اُسْتَوَار: دَر اَرَتش

از جانوران

مُعِينَة: مُعِينَة در فارسي، مَوْنَت مُعِين، بنگريد به

مَعِير: ۱- بَر، ۲- اُسْتَوَار اندام

مُعِين

مُعِير: اَرَسَنج، اَنار سَنج

مَعِيُوب: آكدار، آهَمَند، زِيرِي مَغَزَت آهَمَند

مَعِير: سِهَنجَنده (= عَارِيَت دهنده)

گُشته است، رُگيتي روزگارَت دَر گُذشته است

مُعِير: گور چَشَم، گونه‌اي پارچه با نگاره‌هايي

(گَرگاني، ويس ورامين)، واژده، آب سُسْتِه

حون حَسَم بَلَبَل يا حَسَم گور خَر (برهان)

(گویش خراساني)

مَعِيَشَة: مَعِيَشَت در فارسي: ۱- روزي، ۲-

مَعِيُوب شدن: آكدار شدن

گُذران (لاروس)، ۳- زِيست

مَعِيُوب کردن: آكدار كَرَدَن

مَعِيص: رُويِدَنگاه (اَندراج)

مَعِيُوب گردانَدَن: زشت گردانَدَن، زِشتنام كَرَدَن

مَعِيَق: جَوِي دُورَتَك (اَندراج)، جَوِي گود

مَعِيُوبَة: مَعِيُوبَة در فارسي، مَوْنَت مَعِيُوب،

مَعِيل: نياز مَندِي، دَر وِيش گِشَتَن (اَندراج)

بنگريد به مَعِيُوب

مَعِيل: فَر زَندَمَند (فرهنگ پهلوی)، بَورَمَند

مَعِيُوبِيَن: (تَك: مَعِيُوب)، آكداران، آهَمَندان

(برهان)، يالَمَند (برهان)

مَعِيَة: مَعِيَت در فارسي، اَياكِي، بَتِيش (فرهنگ

مَعِين: رَوان (= جاري)

پهلوی)، هَمراهِي، باهَمِي، هَمبابِي

مُعِين: ۱- ويچارَتَك، كُومَند، بَر يَنمَند، بَرين

مُغَاء: آواز گَر به، مِيومِيو (لاروس)

(فرهنگ پهلوی)، نِشاخته (= تَعيين كرده،

مُغَايَن: (تَك: مَغِين)، بَغَل ها، بِيخ ران ها

برهان)، هَر نيز (برهان)، اَشكار، ۲- گور چَشَم،

مُغَايَنَة: مُغَايَنَة در فارسي: زيان، زيان در داد و

۳- گاو نَر (لاروس)، وَر زو، ۴- لوزي، اين واژه

سِتَد

پارسي است.

مُغاث، كَلز (برهان)، اَنار دِستِي، از گِياهان

مُعِين شدن: هَر نيز يَدَن (برهان)

- مُعَادَرَة: مُعَادَرَة و مُعَادَرَت در فارسی: به جا گذاشتن، وانهادن
- مُعَار: از ریشه‌ی پارسی، مَع، مَعُوك (فرهنگ پهلوی)، مَعَاك (برهان)، دَهار (صاح الفرس)، دَهارش پُر از كان زَر یکسره (اسدی)، شِکَفَت (برهان)، گَرِیَسَتَك (فرهنگ پهلوی)
- مُعَارَات: (تک: مَعَارَة)، دَهاران، شِکَفَت ها
- مُعَارِب: (تک: مَعَرِب)، خور برانها
- مُعَارِس: (تک: مَعَرِس)، نِهالِستان ها
- مَعَارِ ساختگی: کاز (صاح الفرس)، شهر یاری که خلاف تو کُنْد زود فِتْد، از سَمَن زار به خارِستان وَز کاخ به کاز (فرخی)
- مَعَارِم: (تک: مَعَرَم)، تاوان ها، وام ها
- مَعَارَة: مَعَارِه در فارسی، مؤنث مَعَار: از ریشه‌ی پارسی، ۱- مَعَاك، شِکَفَت، ۲- تاخت، ۳- تاراج
- مَعَارِید: (تک: مَعَرُود)، چتر دیوها
- مُعَاَزَة: مُعَاَزِلَه و مُعَاَزِلَت در فارسی: همکامی، کامیابانی
- مُعَاَزَة: شتابی کردن (آنندراج)،
- مَعَاَزِه: از Magazin فرانسوی از مَخَزَن تازی (معین)، وارستان، نییست (فرهنگ پهلوی)،
- فُر و شِگاه، دُوکان
- مَعَاَزِه دار: وارستاندار، دُوکاندار
- مَعَاِزِی: (تک: مَعَزَی)، دینَر زَم ها، جنگ ها، رَژنمِه ها
- مَعَاِیل: (تک: مَعِیل)، مُرده شوخانه ها
- مَعَاِص: ۱- دَر آب فرو رفتن، آبفروبی، ۲- آبفروگاه، ۳- بالای ساغ
- مُعَاَضِبَة: بَر هَم خِشَم گِرِفتَن
- مَعَاْفِر: (تک: مَعْفِر)، خُودها، زیر خودیها
- مُعَاْفَصَة: مُعَاْفِصِه و مُعَاْفِصَت در فارسی: فَر ناسِگری (= غافلگیری)، به ناگاه گِرِفتَن
- مُعَاْفَصَة: فَر ناسِگیرانه، ناگهانی
- مَعَاك ظَلَمَت: مَعَاك تار، گواز: ۱- رَمین، ۲- تَن آدمی، کرب آدمی
- مُعَاَلَاة: مُعَاَلَات در فارسی، ۱- گِران خَرِیدَن (آنندراج)، ۲- گِرانفروشی (معین)، ۳- دَر گُذِشتَن: از اندازه، ۴- دور آنداختن
- مُعَاَلِبَة: مُعَاَلِبه در فارسی: پِشِدِستی دَر چِیرگی
- مُعَاَلِطَات: (تک: مُعَاَلِطَة)، وَاَهَر گری ها
- مُعَاَلِطَة: مُعَاَلِطِه و مُعَاَلِطَت در فارسی: وَاَهَر گری (وَاَهَر = غَلَط، واژه‌ی پهلوی)
- مُعَاَلِطَة عام الورد: وَاَهَر گری دودِمِه: زبازد کَر وِز
- مُعَاَلِطِه گِرْدَن: وَاَهَر گِراندَن
- مُعَاَلِطِی: مُعَاَلِطِی در فارسی: وَاَهَر گِر
- مَعَاِنِی: (تک: مَعْنِی)، جاییاش ها، چاره ها



مُغاور: تَکاور، در انگلیسی: Ranger (لاروس)

مُغاوریر: تَک، مُغاور، تَکاوران

مُغایب: از مُغایبه (معین)، اَوین (= غایب، سوم

شخص، فرهنگ پهلوی)

مُغایبیه: مُغایبه در فارسی، سخن پشت کس

گُفتَن (آندراج)، دُشیادی

مُغائر: تَک، مُغائرَه، از ریشه‌ی پارسی، مَگاک‌ها،

دَهارها، شَکفت‌ها

مُغایر: از مُغایره (معین)، ناساز، دیگرگون،

ناجور

مُغایرَه: مُغایرَت در فارسی: ۱- دَر تازی: سودای

پایاپای، داد و ستد، ۲- دَر فارسی: ناسازی

مُغایظَه: مُغایظه و مُغایظَت در فارسی:

خشم‌انگیزی

مُغِب: گوشتِ بونیاک (آندراج)

مُغیاء: تِلَه (لاروس)

مُغبات: تَک، مَغَبَه، پایان‌ها، سَرانجام‌ها

مُغیر: گُردآلوده

مُغیر: ۱- تیره‌رنگ (معین)، ۲- گُردآلوده

مُغین: ۱- زیربغل، ۲- تنلای: هَر بخشِ تَن که

تا شُدنی باشد، چون کشاله‌ی ران (بهره از

لاروس)

مُغبوط: رَشک‌برده

مُغبون: کَلک خورده، گولخورده، زیان‌رسیده

مَغَبَه: مَغَبَه در فارسی: پایان، سَرانجام، پایانِ

کار، فَرجام

مُغْتال: ۱- کودک فَر به، ۲- بازوی پُر، بازویِ

پیچیده

مُغْتَبَط: رَشک‌برنده

مُغْتَدی: مُغْتَدَا در فارسی: ۱- خوراک، خورِش،

۲- خورده، خورده‌شده

مُغْتَدی: خورنده

مُغْتَرَف: آبِ برگیرنده: به مُشت (آندراج)

مُغْتَزَل: ریسنده

مُغْتَزی: ۱- خواهنده، ۲- جُوینده، ۳- آهَنجَنده

مُغْتَسِل: ۱- خودشُوینده، ۲- آسپِ خوی

کُننده (آندراج)، ۳- شوینده، ۴- بویه‌زده

مُغْتَسِل: ۱- مرده‌شوی‌خانه، شستگاهِ مرده

(آندراج)، ۲- دَسْتشویی (لاروس)، ۳- آبِ

شُست و شو

مُغْتَلَف: نیام‌یابنده

مُغْتَمِر: ۱- گندم، با پوست، ۲- مَسْت، می‌زده

مُغْتَمِم: ۱- پَرِوه، ۲- پَرِوه‌مند

مُغْتَمِم: پَرِوه‌دان، پَرِوه‌گیر

مُغَد: ۱- نازُک، ۲- سِتَبَر و دراز، ۳- دُول (= دَلو)،

۴- به نازِ پَروردن، ۵- کامرانی، ۶- فَر به شُدن،

۷- گاذن، ۸- باتَنگان (= بادنجان) از گیاهان،

۹- زالزالک، از گیاهان، ۱۰- ریزه‌غارچ

مَغْدَر: بیوندمند (بیوند = غدر، برهان)

مُعْدَى: ۱- خورشیرسان، ۲- خوراکی

مُعْدِیَه: مُعْدِیَه در فارسی، مؤنث مُعْدَى: خوراکی

مُعْصَا: ۱- شگفت داشته، ۲- به سَریش

جسبانیده (غیاث اللغات)

مُغْرِب: سبگفتی آور

مُغْرِب: دُشستَر: خوروران، خوربران (فرهنگ

پهلوی)، خاور، بنگرید به واژه‌ی «مَشْرِق»

مُغْرِب زَمین: خورور زمین، خوربر زَمین

مُغْرِب زَمینی: خوروری، خوربر زَمینی

مُغْرِبَل: از ریشه‌ی پارسی، گُربال شده، گُربال

شده (غربال تازی گشته‌ی گُربال است،

برهان)

مُغْرِبَل: ۱- فرومایه، ناکس، ۲- کُشته‌ی

برآماسیده (آندراج)

مُغْرِبِی: ۱- خوروری، خوربری، ۲- مراکشی

مُغْرِس: نِهالکاری، نِهالستان

مُغْرِض: دَر تازی، ۱- بیزار کُننده، ۲- پُر کُننده،

۳- به آرزو رِسنده، دَر فارسی: بدخواه

مُغْرِف: ۱- سوار شتابان (غیاث اللغات)، ۲-

اَسپ تیز تَک (لاروس)

مُغْرِفَه: ۱- کَفگیر، ۲- کَفچه (غیاث اللغات)،

(کَفچه = قاشق)

مُغْرِق: ۱- غوطه خورده، ۲- گوهر نشان، ۳-

نُکَره اُنود، اَسیم اُنود

مُغْرِم: ۱- تاوان، ۲- وام

مُغْرِم: ۱- وامدار، ۲- دِلداده

مُغْرود: بَر بَری تازی گشته، چَتَر دیو، گونه‌ای

سَماروخ

مُغْرور: ۱- اَبَرتَن، تَر مینش، خود دوست

(فرهنگ پهلوی)، بَدبُروت (گویش افغانی)،

بادسار، خودخواه، فُتوده (برهان)، ۲-

گولخورده، فَریفته

مُغْرورانه: خودخواهانه

مُغْرور شُدَن: ۱- فَریب خوردن، ۲- خودخواه

شُدَن

مُغْرور کَرَدَن: ۱- فَریب دادن، ۲- خودخواه

کَرَدَن

مُغْرور نَگشتَن: فَریب نخوردن

مُغْروری: دَر تازی نیامده، ۱- فَریفتگی، ۲-

بادساری، اَبَرتنی

مُغْرورین: (تک: مُغْور)، فَریفتگان، اَبَرتَنان

مُغْرُوس: ۱- کِشْتِه ۲- نِهال

مُغْرُوس گردانَدَن: کاشتَن

مُغْرُوق: فَرورفته، دَر آب، غوطه خورده،

وینسته (بهره از فرهنگ پهلوی)

مُغْرُوقین: (تک: مُغْرُوق)، غوطه خوردگان،

فَرورفتگان، دَر آب، وینستگان

مَغْزِ حَرَام: ویشمغز	مَغْضُوبِین: خشم‌دیدگان
مَغْزِ قَلَم: مَغْزِ اُسْتُخْوَان، مَزْگ (فرهنگ پهلوی)	مَغْفَر: ۱- خود، ۲- زیر خودی
مَغْزَل، مَغْزَل: دوك	مَغْفِرَة: مَغْفِرَة در فارسی، پوزش (فرهنگ پهلوی)، اَمْرِش (ذبیح بهرون)
مَغْزِ نخل: پیلای خُرْمابن، پیه خُرما، جَدَب (برهان)	مَغْفِرِ خُروس: خوج، خوچه (برهان)
مَغْزِی: ۱- رزمگاه، ۲- رزم، جنگ	مَغْفِرِ شِکاف: خود شِکاف
مَغْسَل، مَغْسِل: ۱- مُرده شویخانه، ۲- سُسْتَنگاه	مَغْسَل: ۱- فَرْناس (= غافل)، ۲- نادان، ۳- گولخور، ساده بین، کودك
مَغْسَل: سُو بِنده	مَغْشُور: اَمْر زیده: مُرد
مَغْسُول: شِسْتِه (آندراج)	مَغْشُورَة: مَغْشُورِه در فارسی، مَوْنَت مَغْشُور، اَمْر زیده: زَن
مَغْشَم: خودسَر، بی باک	مَغْل: جُورتاك آور (جورتاك = غله)
مَغْشُوش: ۱- اَشْتِیه (فرهنگ پهلوی)، شوریده (هزار سال نثر پارسی)، دَرَهَم، ۲- ناسَرِه (آندراج)، ناویژه (برهان)	مَغْلَطَة: مَغْلَطِه در فارسی: واهرکاری، دَعاکاری
مَغْشُوش شُدَن: اَشْفَتَن	مَغْلَط: سَخَت، اُسْتوار، مایه دار، رَفَت، شَخ
مَغْشُوش کَرْدَن: شُوفَتَن (فرهنگ پهلوی)	مَغْلَط: دَفْزَك کُننده، سِیَمَر کُننده، سِفَت کُننده، رَفَتَنگَر
مَغْشُوشی: دَر تازی نیامده، ۱- اَشْفَتِگی، دَرَهَمی، ۲- ناسَرگی، اَنابی	مَغْلَطَات: (تَك: مُعْلَطَة)، مایه دارها، رَفَت ها
مَغْشِی: ۱- بیهوش، ۲- فرو گِرِفته	مَغْلَطَة: مُعْلَطِه در فارسی، مَوْنَت مُعْلَط: مایه دار، اُسْتوار، رَفَت، شَخ
مَغْص: مَغْص: دَرْد اَندروَنه، دَرْد شِکَم، دَرْد روده های باریک	مَغْلَق: ۱- پیچیده، دُشوار، ۲- بَسْتِه، فَرَاز کَرْدِه، اَسْکَنْدان (برهان)
مَغْضُوب: به زور گِرِفته	مَغْلِم (= غلامبارِه): کِیفال (انجمن آرا)
مَغْضِب: خُشم انگیز	مَغْلُوب: سِتاو (فرهنگ پهلوی)، کالیده
مَغْضُوب: خُشم‌دیده	(برهان)، شِکَسْت یافته

مَغْلُوبِ آمَدَنَ، مَغْلُوبِ شُدَنَ، مَغْلُوبِ گَسْتَنَ:

کالیدن، شکست خوردن

مَغْلُوبِ کَرْدَنَ، مَغْلُوبِ گرداندَنَ: شکست دادن،

ببروز گشتن

مَغْلُوبَه: مَغْلُوبَه در فارسی، مَوْنُث مَغْلُوب، ۱-

کالیده، شکست یافته، ۲- دَرَهَمِ آویخته

(آندراج)،

مَغْلُوبِیَّت: دَر تازی نیامده، سِتَاوِش، شِکَسْت

مَغْلُوبِیْن: (تک: مَغْلُوب)، کالیدِگان، شِکَسْت

یافتگان

مَغْلُوط: وَاَهْرِیدَه (از ریشه‌ی پهلوی)

مَغْلُول: ۱- بَنَدی، به زنجیر کشیده، ۲- تِشَنَه

مُعَلی: ۱- گِرَان کُنْدَه، ۲- گِرَان خَرَنْدَه، ۳- گِیَاه

بَالَنْدَه (آندراج)

مَعْمَز: ۱- جَای بَدگویی، جَای آکجویی، ۲-

آزَانگِیز

مُعْمَز: کیسه کِش، مُشْت و مال دَهَنده

مُعْمَزی: در تازی نیامده، کیسه کشی، کارگری

گَرما به

مَعْمُوم: قَرْمَاک، اندوهگین، پَخْسان (برهان)

مَعْمُومِیْن: (تک: مَعْمُوم)، پَخْسانان، قَرْمَاکان

مَغْن Magnēs: یونانی تازی گشته، مِیَنَک،

سَنَگِ شِیشَه گِرَان

مَغْنَا: در گویش شوشتری، وَمَغْنَا، در گویش

دَری زرتشتیان یزد: پارسی است و بر گرفته از

مَکِنَا واژه‌ی اَوِستایی، مَقْتَعَه و مَقْتَع در تازی از

این واژه گرفته شده

مَغْناباف: پارسی است

مَغْناسیا: بَنگَرِید به مَغْن

مَغْناطیس: Maghnētes، یونانی تازی گشته،

بَنگَرِید به مَآگِنَت

مَغْنِسیا: بَنگَرِید به مَغْن

مُغْنی: بی نیاز کُنْدَه

مُغْنی: ۱- چَر، سازی است زهی و بی دَسته، ۲-

چَرگَر (برهان)، نوازنده‌ی چَر، ۳- خَنیاگَر، ۴-

تَرانَه خوان، سرودگو

مُغْنِیات: (تک: مُغْنیَه)، چَرگَرانِ زن، خَنیاگَران

زن

مَغْنِیاطیس: بَنگَرِید به مَآگِنَت

مُغْنی نامه: چَرنامه

مُغْنیَه: مُغْنیَه در فارسی، مَوْنُث مُغْنی، بَنگَرِید به

مُغْنی

مِغْوَاز: ۱- تا زَنده: مَرْد، ۲- تِزَنَک: اَسَب

(لاروس)

مِغْوَاه: جَای گُمراهی

مَغِیب: ۱- پَنهان شُدَن، ۲- نَهانگَاه، ۳- دوری

مُغِیب: پَنهان شده، گُمشده

مُغِیب: شو گُم، زنی که شویش گُم شده

مُعَيَّات: (تك: مُعَيَّة)، پُوشِگان (برهان)،  
گُمَشْدِگان

مُعَيَّات: (تك: مُعَيَّة)، شو گمان  
مُعَيَّة: مُعَيَّه در فارسی، مَوْنُث مُعَيَّب، گُمَشْدَه  
مُعَيَّة: مُعَيَّه در فارسی، مَوْنُث مُعَيَّب، شو گم

مُعِيث: فریادرس (غیاث اللغات)

مُعِيْثَه: زمین بارانخورده

مُعَيِّر: آب داده

مُعَيِّر: وَست، وَستَك (قرهنگ پهلوی)، وَرْتِيْدَه  
(= تغییر داده شده)

مُعَيِّر: وَرْتِيْدَه (از ریشه پهلوی)، نامان (=)  
بی ثبات

مُعَيِّر: تارا جگر

مُعَيَّرَات: (تك: مُعَيَّرَة)، وَستَان، وَرْتِيْدِگان  
مُعَيْلَان: از: اُم غِيْلَان: ۱- خَار اُشْتَر، ۲- تَلْخَه  
وینوک (= عدس تلخ)

مَفَاتِيح: (تك: مِفْتَح)، كِلِيْدِها

مَفَاتِيح: (تك: مِفْتاح)، كِلِيْدِها

مَفَاتِيحُ الْجَنَان: كِلِيْدِهای بهشت

مُفَاجَا: بنگرید به مُفَاجَاة

مُفَاجَاة: مُفَاجَا و مُفَاجَاتِ دَر فارسی: ناگاه  
(غیاث اللغات)، تَاخْتِ ناگاه، شَبِيخُون

مَفَاخِر: (تك: مَفْخَرَة)، نَاْزِمايِه ها، نَاْزِمايِگان

مُفَاخِر: سَر آفَرَا (گویش فراودی)، نَاْزَنْدَه،

خویشبال

مُفَاخِرَات: (تك: مُفَاخِرَة)، نَاْزِشِها،

خویشبالی ها

مُفَاخِرَة: مُفَاخِرَت در فارسی، نَاْزِش،

خویشبالی

مُقَاد: در فارسی مُفَاد: ۱- چَم (= مفهوم)، ۲-

سُودِمايِه

مُقَادَة: مُفَادَات در فارسی: ۱- سَر بِها گِرَفْتَن،

۲- آزاد كَرْدَن

مُقَارَظَة: هَنْبَاْز جُدایی

مُقَارِش: (تك: مَفَرِش)، بُوْب ها، گُسْتَرْدَنی ها

مُقَارَظَة: ۱- يَافْتَن، چِيزی را، ۲- پِشْدِستِی

(آندراج)

مُقَارِق: (تك: مَفَرِق)، هَبَاك ها (هَبَاك = فَرِقِ

سَر، برهان)، سِه راهی ها

مُقَارِق: ۱- جُداسْتِه (آندراج)، ۲- اَمَاتِيك (=)

غیر مادی، از ریشه ی پهلوی، گُوْهَر

مُفَارِقَات: (تك: مُفَارِقَة)، جُداسْتِگان،

اَمَاتِيگان، گُوْهَران

مُفَارِقَات: (تك: مُفَارِقَة)، جُدایی ها

مُفَارِقَاتِ سُفْلِيَّه: گُوْهَرانِ زِيرِین، رَوان ها،

زبانزدِ فرزانی

مُفَارِقَاتِ عَقْلِيَّه: گُوْهَرانِ خِرْدِيك، خِرْدِها،

زبانزدِ فرزانی

مُفَارِقَاتِ عَلَوِيَّة: گوهرانِ برین، خِردها و

رَوانِ ها، زیانزدِ فرزانی

مُفَارِقَاتِ مُحَضَّه: گوهرانِ ناب، خِردها، زیانزد

فرزانی

مُفَارِقَاتِ نوریّه: گوهرانِ شیدین، خِردها،

زیانزدِ فرزانی

مُفَارِقَاتِ قُدسی: گوهرانِ آشوک، خِردهای یله،

زیانزدِ فرزانی

مُفَارِقَة: مُفَارِقَت در فارسی: جدایی، دوری

مَفاز: رسیدنگاه (آندراج)

مَفازات: (تک: مَفَاة)، رَهاپِشگاهان،

پیرِوزیگاهان، میرگاهان، کویرها

مَفَاة: ۱- رَهاپِشگاه، جای رَسَگاری، ۲-

پیرِوزیگاه، جای پیرِوزی، ۳- میرگاه، جای

مَرگ، ۴- کویر

مَفاسِد: (تک: مَفَسَدَة)، تباهی ها

مُفَاصَاة: مُفَاصَاة در فارسی، تراشِ شمار

مُفَاصَاة حِسَاب: ترازبند

مَفَاصِل: (تک: مَفَصِل)، بَندها، بَندِ اَندام

مُفَاصَلَة: هَمجُدایی

مَفَاضِح: (تک: مَفْضَحَة)، رُسوایی ها،

بی آبرویی ها

مُفَاضَة: ۱- زِرِه فَرَاخ، ۲- زِنِ کَلانِ شِکَم

(آندراج)

مُفَاعَلَة: مُفَاعِلَة در فارسی، هَمبویی

مُفَاكَهَات: (تک: مُفَاكَهَة)، لاغکاریها، خوش

سُخنی ها

مُفَاكَهَة: مُفَاكِهَة در فارسی، ۱- لاغکاری، ۲-

خوش سُخنی، ۳- لاغ، سُوخی

مَفَالِیج: (تک: مَفْلُوج)، لَسان، غُژان، لیتکان

مَفَالِیس: (تک: مَفِلِیس)، تَهِیدِستان، مُسْتَمندان

مَفَاوِز: (تک: مَفَاوَة)، بَنگَرِید به مَفازات

مُفَاوَضَات: (تک: مُفَاوَضَة)، بَرآبری ها،

هَنبازی ها، گُفت وگوها، نامدها

مُفَاوَضَة: مُفَاوِضَة و مُفَاوِضَت در فارسی، ۱-

بَرآبری، ۲- هَنبازی، ۳- نامدها، ۴- گُفت وگو

مَفَاهِیم: (تک: مَفْهُوم)، چَم ها

مِفْتَاح: بَرَنگ (برهان)، کِلید

مُفَتِّح: ۱- گُشوده، ۲- سَرآغاز

مُفَتِّح: ۱- گُشاینده، ۲- آغاز کُننده

مُفَتِّتَن: ۱- دَرگیر، ۲- شیدا، شیفته

مِفْتَاح: بَرَنگ، کِلید

مَفْتَح: ۱- گُشایش، ۲- گَنج (لاروس)

مُفْتَح: بازگشوده

مُفْتَح: بازگشاینده

مُفْتِیحُ الْأَبْوَاب: بازگشاینده ی دَرها، از

فُروزانِ خُدایی

مُفْتِیْحَة: مُفْتِیْحَة در فارسی، مَوْنُث مُفْتِیْح،

- گُشاینده، بازکننده  
 مُفْتَحِر: بُرِشْنیک، گرامیک (فرهنگ پهلوی)،  
 بُرِشْمَند، سَرَفَران، نازنده، فارسی گویان مُفْتَحِر  
 گویند  
 مُفْتَرَس: ۱- دَرَنده، ۲- شیر، از جانوران  
 مُفْتَرَض: ۱- اَنگاشته، ۲- بایا، بایسته  
 مُفْتَرَضات: اَنگاشته‌ها، بایاها  
 مُفْتَرَع: ۱- دوشیزگی رفته (آندراج)، ۲-  
 دوشیزگی باخته  
 مُفْتَرَع: ۱- بر خود آب ریزنده (آندراج)، ۲-  
 دوشیزگی رباینده  
 مُفْتَرِق: پراکنده، ۲- جُدا گردنده (آندراج)  
 مُفْتَرِی: سُخْن رَن (برهان)، چفته بند  
 مُفْتَش: ۱- جوینده، ۲- کاونده، ۳- بازرس  
 (فرهنگستان)  
 مُفْتَشِین: (تک: مُفْتَش)، بازرسان  
 مُفْتَضَح: در فارسی مُفْتَضَح، رُسوا، بی آبرو  
 مُفْتَعِل: ۱- نو بدید، ۲- بی پیشینه، کار نو، ۳-  
 ریو ناک: دَر نوشته (ریو = تَزییر، برهان)  
 مُفْتَعِل: ۱- نوگر، ۲- ریو کار: دَر نوشته  
 مُفْتِق: شکاف پیراهن  
 مُفْتَقِد: ۱- گم کرده، نایافته، ۲- نوازیده،  
 نواخت یافته  
 مُفْتَقِر: نیازمند، مُستمند  
 مُفْتَل: دوک (لاروس)  
 مُفْتَلِی: سَر وَرَنده (آندراج)  
 مُفْتَن: گِرِفْتار، دَرگیر  
 مُفْتَن: چُغَل (برهان)، زرد گوش، سَر داده به  
 هوش تیزهوشان، سرکرده به گوش  
 زرد گوشان (خاقانی، تحفه العراقین)  
 مُفْتوح: ۱- زَبَردار، وات، ۲- گُشوده، باز  
 مُفْتوحَه: مُفْتوحه دَر فارسی، مؤنث مُفْتوح، ۱-  
 زَبَردار، ۲- گُشوده  
 مُفْتوق: غُر، غُرْفَنج (برهان)  
 مُفْتُول: تار تافته (آندراج)، بافه  
 مُفْتول سازی: بافه سازی، بافه کاری  
 مُفْتون: ویپان، ویوان (فرهنگ پهلوی)،  
 شیدا، شیفته، گِرِفْتار  
 مُفْتون کَرْدَن: ویپانیدن (فرهنگ پهلوی)،  
 شیفته کَرْدَن  
 مُفْتون کُننده: ویپانیتار (فرهنگ پهلوی)،  
 شیفته گر  
 مُفْتی: وَچَرگَر (برهان)، چَرگَر (برهان)  
 مُفْحَم: زَبان بَسته، دَهان دَخته  
 مُفْحَم: سوختاما (لاروس)  
 مَفْحَرَه: ۱- کار نیک، ۲- شاهکار، ۳- مایه‌ی ناز  
 (لاروس)، فارسی گویان به جای این واژه،  
 واژه‌ی مَفْخَر را به کار می‌برند



مُفَحَّم: بزرگوار

مُفَدِّمات: آبدستان‌ها، خُم‌ها (لاروس)

مَفَر: گریز

مِفر: گریزگاه، راه گریز، فارسی گویان به جای

این واژه، مَفَر را به کار می‌برند

مُفَرِّج: آندوه‌زدای

مُفَرِّج: شاد، سرخوش

مُفَرِّج: شادی بخش، نیر و بخش

مُفَرِّج: ۱- ناشاد، آندوه‌گین، ۲- وامدار، ۳-

بی‌تبار (بهره از لاروس)

مُفَرِّج: ۱- نیازمند، ۲- بی‌تبار، ۳- گشته، که

لاشه‌اش در دشت دور دست یافته شود (بهره از

(آندراج)

مُفَرِّج یا قوت: شادی بخش یا کند: باده‌ای

آمیخته با سوده‌ی یا کند

مُفَرَّد: ۱- تَک، یَک، ۲- تنها، ۳- ساده، نیامیخته،

۴- جُدا، جُداگانه، ۵- بَند، بَندی از نوشته، ۶-

بَنده، فرمانبردار، ۸- یگانِه، ۹- یَک‌تاز

مُفَرَّدات: (تَک: مُفَرَّدَة)، سادِگان

مُفَرَّد سَوار: یَک‌سَوار

مُفَرَّدَة: مُفَرَّدَة در فارسی، مؤنث مُفَرَّد، ۱- ایوِک

(فرهنگ پهلوی)، ۲- ساده، ۳- سیاهه، ۴-

سیاهه‌دانی

مُفَرَّدَة نویس: سیاهه نویس، سیاهه‌دان

مُفَرَّدیت: در تازی نیامده، برابر با Simplicity

در انگلیسی، سادگی (خرد ناب)، زبانزد

فرزانی

مُفَرَّدین: (تَک: مُفَرَّد)، تَک‌ها، ایوِک‌ها، ساده‌ها

مُفَرَّس: فارسی گشته

مُفَرَّش: ۱- گُستَرْدَنی، گَلیم، بوب، ۲- جاجیم،

۳- بستر

مُفَرَط: ۱- فرایبود، فَرَه‌ست (فرهنگ پهلوی)،

فرایبود، ۲- مَرزگُذر، ۳- پیشگام

مُفَرَط: ۱- فراموشیده، ۲- وانهاده، ۳-

پیشفَرست، ۴- شتابیده

مُفَرَّغ: ۱- جای ریختن آب، ۲- پناهگاه

(غیاث اللغات)، ۳- تَرَس، هَراس (لاروس)

مُفَرَّغ: پارسی است: هَم‌بسته‌ی مِس و آرزیز (=

قلعی)، برخی کوشیده اند که این واژه را

برگرفته از مُفَرَّغ تازی بنمایانند. مُفَرَّغ با این

آریش در تازی نیامده و به توپال دَر تَبَنگ ریخته

گفته می‌شود.

مُفَرَّغ: سرنیزه‌ی پَهَن (لاروس)

مُفَرَّغ: ۱- تَهِ کُننده، ۲- واریز کُننده

مُفَرَّق: ۱- هَبَاک (= فَرَقِ سَر، برهان)، تَارَک، ۲-

سه‌راهی

مُفَرَّق: جُدا ساز، پاشنِده

مُفَرَّوَز: کُنگره‌دار

- مَفْرُوز: ۱- پَخْشیده (= تحدیدِ حدود شده)،  
چنان دانستم که هر دورا مال یکی است و  
پَخْشیده نیست (تاریخِ برامکه)، ۲- جُداسِته،  
۳- جامه‌ی دوخته  
مَفْرُوزِ کَرْدَن: ۱- پَخْشیده کردن، ۲- جُدا کردن  
مَفْرُوش: بوبیده، گُسْتَریده  
مَفْرُوض: ۱- بایا، ۲- اَنگاشته  
مَفْرُوضات: (تک: مَفْرُوضَة)، بایاها،  
اَنگاشتیگان  
مَفْرُوق: ۱- پَرانَکیده، ۲- جُداسِته، ۳- کاسِته  
(فرهنگستان)  
مَفْرُوقِ مِته: کاهِشِ یاب (فرهنگستان)  
مَفْرُوقَة: مَفْرُوقِه در فارسی، مَوْنِث مَفْرُوق،  
بنگَرِید به مَفْرُوق  
مَفْرَوع: پناه‌جای (آندراج)، پناهگاه  
مُفْسِد: جَلِیز (برهان)، جَلوِز (برهان)، تِباهِگَر  
مَفْسِدَة: مَفْسِدِه و مَفْسِدَت در فارسی، ۱-  
جَلِیزی، تِباهی، ۲- تِباهی‌انگیز  
مُفْسِدَة: مُفْسِدِه، مَوْنِث، مُفْسِد، جَلِیز، تِباهِگَر  
مُفْسِدِین: (تک: مُفْسِد)، جَلِیزان، تِباهِگَران  
مُفَسِّر: زَند (فرهنگ پهلوی)  
مُفَسِّر: زَندگَر (فرهنگ پهلوی)، گُزارنده،  
گُزارش‌گَر  
مُفَسِّرِی: دَر تازی نیامده، زَندگَرِی،
- گُزارش‌گَرِی  
مُفَصِّل: ۱- گسِیخته، ۲- گوکانیک (فرهنگ  
پهلوی)، گوینیک، گویا، ۳- پهرست  
مُفَصِّل: گُسْتَرده گوی، زَندگَر  
مُفَصِّل: خُرده گاه (برهان)، بَند (برهان)  
مُفَصِّلِ اَرنج: بَندِ اَرنج  
مُفَصِّلِ اَنگِشت: پَک (برهان)  
مُفَصِّلِ ثابِت: بَندِ ناچُب  
مُفَصِّلِ خاصه‌ی رانی: بَندِ لَگنی رانی  
مُفَصِّلِ دار: بَندِ پایِی  
مُفَصِّلِ داران: بَندِ پایان  
مُفَصِّلِ گِیجگاهی فَک: بَندِ گِیجگاهی آرواره  
مُفَصِّلِ لَگن: بَندِ لَگن  
مُفَصِّلِ مُتَحَرِّک: بَندِ جُنْبان  
مُفَصِّلِ نیمه مُتَحَرِّک: بَندِ نیمِ جُنْب  
مُفَصِّلَة: مُفَصِّلِه در فارسی، مَوْنِث مُفَصِّل،  
بنگَرِید به مُفَصِّل  
مُفَصِّلَة الِاسامی: نامِبردگان (فرهنگستان)  
مُفَصِّول: جُدایند، جُداسِته  
مُفَضال: دانِشْمَد  
مُفَضِّلَة: مُفَضِّلِه در فارسی، رُسوایی،  
بی آبرویی، بَدنامی  
مُفَضِّل: نَکَره آندود، سِیم آندود  
مُفَصِّل: ۱- آفزون کُننده، ۲- دَهِشْمند، بَخْشنده

مُفَضِّل: کارجامه (= لباسِ کار)	(دقیقی)، گُم، نایافت، و حالِ نرخ به جایگاهی
مُفَضِّل شُدَن: برتری یافتن (معین)	رسید که مَنی نان به سیزده درم شد و نایافت
مُفَضِّل: ۱- گُشاد شَوَنده، ۲- نیازمند، ۳- گراننده، بالنده، ۴- آگاه کننده	(تاریخ بیهقی)، اَویر (گوشِ گیلکی)
مُفَطِر: روزه خور، ۲- روزه بر	مَفْقُودُ الْأَثَر: پی گُم، ناپیدا (فرهنگستان)
مُفَطِرَات: (تک: مُفَطِرَة)، روزه بران	مَفْقُود شُدَن: ۱- گُم شُدَن، ۲- از میان رفتن
مُفَطِرَة: مُفَطِر ه در فارسی، مؤنث مُفَطِر، روزه بر	مُفَكِّر: آندیشنده
مُفَطِرَة: غارچزا (لاروس)	مُفَكِّرَة: مُفَكِّر ه در فارسی، مؤنث مُفَكِّر، آندیشنده
مَفْطُور: آفریده	مَفْكُوك: گُسسته
مَفْطُوم: از شیر گرفته	مَفْكُوك شُدَن: گُسستن
مَفْعَلَات: بنگرید به مفعولات	مَفْكُول: لرزه دار (لاروس)
مَفْعُول: ۱- پویده (نخستین دستور)، ۲- وِیْتَنَک (= مفعولِ مَرَد، فرهنگ پهلوی)	مِفْلَاق: بَدکاره: مَرَد، این واژه در تازی تنها با
مَفْعُولَات: (تک: مَفْعُولَة)، پویدگان، وِیْتَنَک	همین آرش به کار می‌رود، در یکی از
مَفْعُول با واسطه: مفعولِ بواسطه، پویده‌ی با	فرهنگ‌های فارسی برای آن که مَفْلَکِ پارسی
میانجی	را برگرفته از آن نشان دهند، آرش: تَهیدست را
مفعول بی واسطه: پویده‌ی بی میانجی	نیز بر بَدکاره افزوده‌اند.
مَفْعُول فیه و مَفْعُول علیه: پویده‌ی دُنباله دار	مَفْلَک: در یکی از واژه‌نامه‌ها مِفْلَک آورده‌اند
مَفْعُولَة: مَفْعُول ه در فارسی، مؤنث مَفْعُول، بنگرید به مفعول	که نادرست است. صحاح الفرس این واژه را
مَفْعُولی: دَر تازی نیامده، ۱- پویدگی، ۲- وِیْتَنَکی	پارسی و برابر با تَهیدست دانسته، در برهان
	قاطع نیز مَفْلَک هم آوای أَفْلَک آمده و پارسی
	دانسته شده برابر با مردم تَهیدست و دَر ویش.
	این واژه نه برگرفته از مِفْلَاق تازی است و نه
	آرشِ مِفْلَاقِ تازی را دارد. از همین واژه، فارسی
	گویان به روشِ تازی واژه‌های مَفْلُوك و فَلَکَت

را ساخته‌اند.

مُفْلِح: ۱- رستگار، ۲- پیروز

مُفْلِحِین: (تک: مُفْلِح)، رستگاران، پیروزان

مُفْلِس: هَشَنگ (صاح الفرس)، لیتک

(برهان)، آخر این لیتک کتابفروش، برسانید

کار بنده به جان، به همه مهتران فکنده رکاب، وز

همه لیتکان کشیده عنان (سنائی)، بی چیز،

تَنگَدَسْت

مُفْلِسِی: در تازی نیامده، لیتکی، بی چیزی،

تَنگَدَسْتِی

مُفْلِسِین: (تک: مُفْلِس)، لیتکان، تَنگَدَسْتان

مُفْلَقَل: از ریشه‌ی پارسی، ۱- پلپلدار، تُند، ۲-

پلپل نگاره، جامه، ۳- زَبان گَز: می، ۴- مَرغول:

موی، ۵- پوست پیراسته

مُفْلَق: برگه‌ی شَفْطالو

مُفْلِق: نوسرای

مِفْلَقَة: شَسَن گُشای، کاردِ شَسَن گُشای (شَسَن

= صَدَف)

مُفْلِک: گرد پستان

مَفْلُوج: لَس، چَنکوک، چَنکوک (برهان)،

خَرْمُنج (برهان)، ناخاست (برهان)

مَفْلُوج شُدَن: لَسیدن، خَرْمُنج گُشتَن

مَفْلُوجِک: لَسک، خَرْمُنجک

مَفْلُوج گَرْدیدن: لَسیدن، خَرْمُنج گُشتَن

مَفْلُوجِین: (تک: مَفْلُوج)، لَسان، چَنکوکان،

خَرْمُنجان

مَفْلُوک: ساخته‌ی فارسی گویان از مَفْلَاک

پارسی، بی چیز، تَهیدَسْت، غیاث آن را تازی

دانسته ولی در تازی نیامده.

مِفْناق: ۱- ناز پَر ورده، ۲- نازک آندام: دُختر

مَفْئِد: تَباه خِرَد

مِفْئِع: خوش آواز: مَرَد

مَفْئِی: ۱- سِپَرِی کُننده، نیست گرداننده

(معین)، سِپَرِی، نیست گردانیده، (آندراج)

مُقَوَّض: ۱- واگذاشته، سِپَرده، ۲- نماینده‌ی

کِشور (بهره ازلاروس)

مُقَوَّض: واگذازده (غیاث)

مُقَوَّض گَرْدیدن: واگذاز گَرْدیدن

مَفْهُوم: چَم (فرهنگ پهلوی)، دعوی کُنی که

شاعر دَهرَم ولی که نیست، در شعر تو نه لَدَت و

نه حکمت و نه چَم (شهید)، هُمرا فته (برهان)،

دَریافته

مَفْهُومات: (تک: مَفْهُومَة)، چَم ها، هُمرا فته گان

مَفْهُوم شُدَن: چَمیدن، دَریافتَن

مَفْهُومَة: مَفْهُومِیه در فارسی، مؤنث مفهوم، چَم،

دَریافته، هُمرا فته

مَفْهُومِیت: از ساخته‌های فارسی گویان، آن‌در

یابندگی (خرد ناب)، زبازند فرزانی

- مُفید: سُوْتومند، کارمند (فرهنگ پهلوی)،  
سودمند، کاری
- مُفید فایده: زبانزدی نادرست، افزوده‌ی ناروا،  
سودرسانِ سود
- مُفِیض: ۱- گریزگاه، ۲- بازگشتگاه  
مُفِیض: ۱- سرشار کننده، ۲- سرازیر کننده،  
افشاننده
- مُفِیق: ۱- به هوش آرنده، ۲- هوشیار  
(غیاث اللغات)
- مُقَابِح: (تک: قبح)، ناپسندیدگان، زشت‌ها  
مُقَابِحَة: دُشنام دادن، همدشنامی، ناسزاگویی،  
زشت‌گویی
- مُقَابِر: (تک: مقبره)، گورستان‌ها  
مُقَابِض: (تک: مَقْبُض)، دسته‌ها، دسته‌های  
کارد، دسته‌های شمشیر
- مُقَابِل: ۱- پَتیرک (فرهنگ پهلوی)، رَمَرم (=)  
مُقابل، پی‌درپی، برهان، صحاح الفرس)، تقریر  
حال دولت، چندان که کم‌کمی به زان فتنه‌ی  
دَمادم، وآن آفتِ رَمَرم (انوری)، روبه‌رو  
روباروی، ۲- رودرروی، ۳- برابر
- مُقَابِلِ شُدَن: ۱- روبه‌روشدن، ۲- برابر گشتن  
مُقَابِلِ کَرْدَن: ۱- روبه‌روکردن، ۲- برابر کردن  
مُقَابِلَة: مُقابِله و مُقابَلت در فارسی، ۱- بُزْهش  
(بُرهان)، ۲- روبارویی، ۳- برابری، ۴-
- سَنجش، ۵- درگیری، سَیْزه  
مُقَاتِل: (تک: مَقْتَل)، کُشتگاهان، کُشتارگاه‌ها  
مُقَاتِل: سَیْزه‌گر، جنگجوی، کُشنده  
مُقَاتِلَة: مُقاتِله و مُقَاتِلت در فارسی، کارزار، زد و  
خورد، کُشتار
- مُقَاتِله کَرْدَن: کُشتار کردن، زد و خورد کَرْدَن  
مُقَادِر: (تک: مقدار)، اندازه‌ها  
مُقَادِر جِسمیه: اندازه‌های تَنکرتیک: درازا،  
پهنا، ژرفا، زبانزد فرزانی
- مُقَادِر جِسیه: اندازه‌های سُهشیک، زبانزد  
فرزانی
- مُقَادِرِ مِثالی: مقادیر مِثالیه: اندازه‌های  
قَرَوهری، زبانزد فرزانی
- مُقَادِم: (تک: مُقَدِم)، پیشبودگان  
مُقَاذَة: پاداش دادن (آندراج)
- مُقَارِب: نه خوب و نه بد (لاروس)  
مُقَارِب: کالای هیچکاره (آندراج)، کالای  
آرزان (لاروس)
- مُقَارِبَة: مُقارِبه و مُقَارِبَت در فارسی، ۱- مَرِیش  
(فرهنگ پهلوی)، مَرِیْدَن (فرهنگ پهلوی)،  
۲- آهَنجیدَن، ۳- نَرَمَزبانی، شیرین سخنی، ۴-
- گام نزدیک برداشتن  
مُقَارِبَتی: از ساخته‌های فارسی گویان،  
مَرِیشی (فرهنگ پهلوی)

- مُقَارَعَة: مُقَارِعَه و مُقَارِعَت در فارسی، ۱- پشك  
 آنداختن، ۲- واكوفتن، در جنگ
- مُقَارِن: ۱- نَزْدِیك (ذبیح بهروز)، ۲- همراه، ۳-  
 هَمْدَم، ۴- هَمَزَمَان
- مُقَارَنَة: مُقَارِنَه و مُقَارِنَت در فارسی، ۱- نزدیکی،  
 ۲- همراهی، ۳- پیوند
- مُقَاسَا: بنگریده به مَقَاسَة
- مُقَاسَاة: مُقَاسَا و مُقَاسَاَت در فارسی، ۱-  
 رَنج كِشی، ۲- هَمْدَرْدی، هَمَزَنجی
- مُقَاسِم: بَخش كُننده
- مُقَاسِم: (تَك: مَقَسِم)، بَخشگَهاان
- مُقَاسِمَة: مُقَاسِمَه و مُقَاسِمَت در فارسی، بَخش  
 كَرْدَن
- مُقَاش: برگرفته از مُنقَاش، خارچین، خارچینه،  
 موجین، گاز (برهان)
- مُقَاصَاة: مُقَاصَاَت در فارسی، دوری
- مُقَاصِد: (تَك: مَقْصِد)، آماج ها، كام ها
- مُقَاطِع: (تَك: مَقْطَع)، بُرِشگَهاان، پایان ها،  
 پایانه ها، گُداها، دَرَنگ جای ها: دَرَنبِی
- مُقَاطِع: ۱- بُرَنده، ۲- سَلاک گیرنده (سَلاک =  
 کرایه)، ۳- پیمانکار، دَر فارسی
- مُقَاطِعَة: مُقَاطِعَه و مُقَاطِعَت در فارسی، دَر  
 تازی کُهَن: ۱- وَاُیَرِیْدَن، ۲- سَر آنداختن  
 شمشیر: تا کُدام بُرَّان تر است (آندراج)، دَر
- تازی نوین: اُستَاز (لاروس)، دَر فارسی:  
 پیمانکاری
- مُقَاطِعَه دار: پیماندار
- مُقَاطِعَه کار: پیمانکار
- مُقَاطِعَه کاری: پیمانکاری
- مَقَاطِف: (تَك: مَقْطَف)، چیدَنگَهاان
- مَقَاعِد: (تَك: مَقْعَد)، نِشِستَنگَهاان، پیزی ها
- مَقَال: ۱- کُفَت و گو (غیاث اللغات)، ۲- سُخَن،  
 گَب
- مَقَالَات: (تَك: مَقَالَة)، کُفَت ها، سُخَن ها،  
 گَب ها، نوشته ها
- مَقَالَة: مَقَالَه در فارسی، ۱- کُفَتار، کُفَتَن، ۲-  
 کُفَت و گو، گَب، ۳- نِوِشْتَه، نامِه، ۴- اندیشه  
 (لاروس)
- مَقَالِید: (تَك: مَقْلَد)، بُرَنگ ها، کلیدها  
 (غیاث اللغات)
- مَقَام: ۱- جایبَاش، زیستگاه، ۲- ماندَن دَر جایی  
 (لاروس)
- مَقَام: ۱- گَاس (فرهنگ پهلوی)، گاز  
 (غیاث اللغات)، پایه (فرهنگستان)، ۲- گاه  
 (فرهنگ پهلوی) دَر پهلوی دو واژه ی گَاس و  
 گاه جُدا از یکدیگر و هَر یك را مَانَكِ جداگانه  
 است، گَاس (= درجه، مرتبه)، گاه (= مکان)،  
 جای، ۳- بُرَخاسَتَن (لاروس)، ۴- اوزَنگ

(فرهنگ پهلوی)، پایگاه، ۵- پرده‌ی سرود  
(آندراج، زیر ۱۲ مقام)

مقامات: (تک: مقامة)، نشست‌ها،  
نشستگاه‌ها، گام‌ها، گامه‌هایی که ره‌رو به  
دنبال کوشش مینوی به آن‌ها دست می‌یابد،  
سُخرانی‌ها، نوشته‌های آهنگین، پایگاه‌ها  
مقامات دولتی: پایگاه‌های دیوانی

مقامات عالیّه: پایگاه‌های بالا  
مقامیر: مَنگیاگر، مَنگبارِه (مَنگ: قمار باشد،  
لغت فرس)

مقامیرة: مقامیرِه و مقامیرت در فارسی، مَنگ،  
مَنگیا (برهان)، نشکیند ز لوس و نشکیند ز  
فُحس، نشکیند ز لاف و نشکیند ز مَنگ  
(قریب‌الدهر)

مقامیری: در تازی نیامده، مَنگیاگری  
مقامیرین: (تک: مقامیر)، مَنگیان، مَنگیاگران  
مقامیرة: مقامیرِه در فارسی، ۱- نشستگاه (=   
مَجلیس)، در باغ بگشاد سالاربار، نشستگاهی  
ساخت بَس شاهوار (فردوسی)، ۲- سُخرانی،  
گُفتار، ۳- پایگاه، ۴- نوشته‌ی آهنگین، ۵-  
گامه، در سوفیگری

مقانب: (تک: مقنَب)، گُرگانِ پُرشکار،  
پراسپاهیان

مقاود: (تک: مقود)، افسارها، لگام‌ها، چُنورها

مقاوس: ۱- اَسپ تازنده، ۲- رهاکننده، ۳-  
اندازه‌گیرنده (آندراج)

مقاوِل: (تک: مقوِل)، زبان‌ها  
مقاوَلات: (تک: مقاوَلَة)، گفت و شنودها،  
پیوندنامه‌ها

مقاوَلَة: مقاوِلِه و مقاوِلت در فارسی، ۱- گفت و  
شنود، ۲- پیوند نامه

مقاوَله نامه: پیوند نامه (فرهنگستان)  
مقاوم: پَتوک، پتران (فرهنگ پهلوی)، ایستا،  
نستوه (برهان)

مقاومات: (تک: مقاوَمَة)، پَتوکی‌ها، پترانی‌ها،  
ایستادگی‌ها

مقاوَمَة: مقاومَت در فارسی، پَتوکی، پترانی  
(فرهنگ پهلوی)، ایستادگی، پایداری،  
ایستایی

مقاومت کردن: پَتودَن (فرهنگ پهلوی)،  
پایداری کردن، ایستادگی کردن  
مقاومین: (تک: مقاوم)، پترانان، پَتوکان،  
ایستاه‌ها، نستوهان

مقایسَة: مقایسِه و مقایست در فارسی: سنجش  
مقایسه کردن: سنجیدن

مقائید: (تک: مقید)، بستگاهان، بندشدگان  
مقایس: (تک: مقیاس)، اندازه‌ها

مقباس: پاره آتش، آفرانه



مُقَبِّب: بنگرید به قُبّه دار و قُبّه

افتادن

مَقْبَرَة: مقبره در فارسی، مَغَاك، اَبَلَه و فرزانه را  
فرجام خاك، جایگاه هر دو اندريك مَغَاك  
(رودكى)، مَرَزَغَن (صالح الفرس)، هر كه را  
رهبرش زَغَن باشد، منزل او به مَرَزَغَن باشد  
(عسجدى)، دَخمه، گوراب، گورابه (ذبیح  
بهرن، گور، مَرَزَغَن (برهان)، گورستان،  
آرامگاه

مَقْبَرَة زرتشتیان: سُتودان (برهان)

مَقْبُض: دسته، دَستِى تیغ، گِرِفَتگاهِ كارد

مُقَبِّل: ۱- روى كُننده، روى آورنده، ۲-  
خوشبخت، ۳- سال آئنده

مُقَبِّل: ۱- پذیرفته، پَسندیده، ۲- روى آورده  
شده

مُقَبِّل: پوشیده شده (آندراج)

مَقْبُور: ۱- دَرگور، ۲- پوشیده

مَقْبُوض: ۱- دَر پَنجه، دَر مُشت، ۲- مُرده، ۳-

زُمُخت (برهان)، ۴- تَرُشرو، شَكِپا (برهان)، ۵-

به چنگ آمده

مَقْبُول: ۱- پَتیریش (از پهلوی)، پذیرفته، ۲-

شَنگول (برهان)، ۳- پَسندیده، پَسند افتاده

مَقْبُولات: (نك: مَقْبُولَة)، پذیرفتگان،

خوشاینها

مَقْبُول آمَدَن: مَقْبُول افتادن: پذیرفته شدن، پَسند

مَقْبُول شُدَن: مَقْبُول گَرَدیدن: ۱- تَوَدل برو  
شُدَن، خوشگسل شُدَن، ۲- پذیرفته شُدَن، ۳-  
پَسند افتادن

مَقْبُول كَرَدَن: مَقْبُول گَرَداندَن: ۱- پذیرفته  
گَرَداندَن، پذیرفتار گُشتَن، ۲- خوشایند ساختَن  
مَقْبُولَة: مَقْبُول به در فارسی، مؤنث مَقْبُول،  
بنگرید به مَقْبُول

مَقْبُولین: (نك: مَقْبُول)، پَتیریشان، پذیرفتگان،  
پَسندیدگان

مَقَّت: ۱- بیزاری، ۲- دُشمنی

مُقَبَّس: ۱- فَرَا سَتِیده (= اَقْتَباس شده)، ۱-  
آتش گرفته، ۳- روشنى یافته

مُقَبَّس: ۱- فَرَا سَتِیده (= اَقْتَباس کننده)، ۲-  
آتش گیرنده، ۳- روشنى گیرنده

مُقَتَّحِم: بى پروا، نیا نديشنده

مُقَتَدِر: تَوَانمند، نیر و مند

مُقَتَدَى: مُقَتَد در فارسی: ۱- پیشوا (برهان)، ۲-  
پی برده شده (آندراج)

مُقَتَدَى: پیرو، پیروى كُننده (غیاث اللغات)

مُقَتَرَب: نزدیک شونده

مُقَتَرَح: ۱- بى اندیشه گوى، ۲- پیش كِشنده،  
دَر میان گُذَارنده، ۳- به زور خواهنده

مُقَتَرَن: ۱- زى یاز، ۲- همیار، یار شونده

مُقْتَرَن کردن: ۱- به هم نزدیک کردن، ۲- با هم یار کردن

مُقْتَصِد: ۱- میانه رو، ۲- میانه گسار

مُقْتَضِب: ۱- بریده، یکی از نوزده سنگِ سرود، ۲- آمده، خود آمد (= مَرْتَجَل)

مُقْتَضَى: آپاست (فرهنگ پهلوی)، بایسته، ۲- در خواسته

مُقْتَضَى: ۱- باینده، ۲- خواننده، ۳- درخور، فراخور، فارسی گویان این دو واژه را در

آمیخته اند و برابر درخور یا فراخور را که مُقْتَضَى (در فارسی مُقْتَضَا) است به مُقْتَضَى برگردانده اند، ۴- انگیزه، کیود: در فارسی

مُقْتَضِیات: (تک: مُقْتَضِیَة)، بایستگان، در خواسته ها

مُقْتَضِیات: (تک: مُقْتَضِیَة)، بایندگان، خوانندگان، در فارسی: فراخورها، انگیزه ها

مُقْتَضَى دانستن: بابا دانستن، شایسته دانستن

مُقْتَضِیَة: مُقْتَضِیَة در فارسی، مؤنث مُقْتَضَى، بنگرید به مُقْتَضَى

مُقْتَضِیَة: مُقْتَضِیَة در فارسی، مؤنث مُقْتَضَى، بنگرید به مُقْتَضَى

مُقْتَفَى: از پس آینده، سپس آینده

مَقْتَل: کُشتگاه، کُستارگاه

مَقْتَل: ۱- آزموده کار، خوار و شیفته

مَقْتَبَس: ۱- شکار کننده (غیاث اللغات)، ۲-

دربند کِشنده، گرفتار کننده، ۳- اَلْفَنجَنده (= کَسب کننده)

مَقْتَبَى: ۱- سرمایه دار، ۲- سرمایه دهنده (غیاث اللغات)

مَقْتَبِیات: مانده ها، مایه ها، سرمایه ها

مَقْتُول: کُشته

مَقْتولات: (تک: مَقْتُولَة)، کُشتگان

مَقْتُول شُدَن: کُشته شدن

مَقْتُولَة: مَقْتُول، مؤنث مَقْتُول، کُشته: مادینه

مَقْتولین: (تک: مَقْتُول)، کُشتگان

مَقْتَوین: نانجامه، کسی که برابر کار خود، نان و جامه ستاند (آندراج)

مَقْحَم: ۱- انداخته شده، ۲- تازی بیابانی، ۳- سُست

مَقْد: ۱- راه، ۲- بیابان هموار

مِقْداح: آتش رنه

مِقْدار: ۱- توانایی (آندراج)، ۲- اندازه (فرهنگستان)، بَلَنج، پِلَنج (برهان)، مَساک،

هَنداج (فرهنگ پهلوی)، مایه (انجم آرا)، چه مایه رَنج کشیدم زیار، تا این کار، به آب دیده و

خونِ جگر گرفت قرار (رضی الدین نيساپوری)، ۳- چندی (فرهنگ پهلوی)

- مقدار ثابت: هنداز پایا  
مقدار زیاد: انبوه (فرهنگ پهلوی)  
مقدار غیر معین: چنده (برهان)  
مقدام: ۱- پیشگام، ۲- دلاور، ۳- جنگی، رزمنده  
مقدّر: ۱- هنداختک (فرهنگ پهلوی)، بخت (فرهنگ پهلوی)، ۲- فرمانداده (آندراج)، ۳- اندازه کرده، ۴- سرنوشت (برهان)  
مقدّر: ۱- برینگر، برینکر (فرهنگ پهلوی)، ۲- سرنوشت ساز، بختنده  
مقدّرات: تک: مقدّره، بخت ها، سرنوشت ها  
مقدّر کردن: بختن (فرهنگ پهلوی)  
مقدّره: مقدّره در فارسی، مؤنث مقدّر، بنگرید به مقدّر  
مقدّره: مقدّرت در فارسی، توانش  
مقدّس: ۱- اهر، اهرای، آشوک، پاک، سپند، ورجاوند (فرهنگ پهلوی)، آشو (دبیح بهر وز)، پاکیزه، ۲- پارسا، پرهیزگار  
مقدّسه: مقدّسه در فارسی، مؤنث مقدّس، بنگرید به مقدّس  
مقدّسات: تک: مقدّسه، آشوکان، ورجاوندان  
مقدّسین: تک: مقدّس، آشوکان، ورجاوندان  
پارسایان  
مقدّم: ۱- بازگشت، ۲- پاگاه، گامجای
- مقدم: ۱- پیشرفتار (فرهنگ پهلوی)، ۲- پیش فرستاده، ۳- پیشوا، ۴- پیشین، زمان پیش، ۵- پیشبود، زبانزد فرزانی  
مقدم: ۱- پیشگام، ۲- دلیر  
مقدمات: تک: مقدّمه، پیش بینی ها، زمینه سازی ها، زمینه ها، پیشگفت ها  
مقدمات قیاس: زمینه های کرویز  
مقدمات فعل: زمینه های پویش: ۱- انگاشت، ۲- گرای، ۳- شور، ۴- خواست  
مقدمات منطقی: زمینه های کرویزی  
مقدمتین: گفتار کهن و گفتار مهین (دانشنامه علانی)  
مقدم داشتن: پیش انداختن  
مقدم شدن: پیش افتادن  
مقدمه: مقدمه در فارسی، مؤنث مقدم، و دیباچه، درباره ی این واژه و چگونگی پیدایش آن  
سخن ها رفته ولی پارسی است و کار بر دآن روا، دیباچه ی روم را ز تو رنگ، آیینی رنگ راز تو رنگ (خاقانی)  
مقدمه الجیش: پیشرو، سَرآهنگ (برهان)  
مقدمه چینی: زمینه سازی  
مقدمه صغری: گفتار کهن (دانشنامه)  
مقدمه علم: زمینه ی دانایی  
مقدمه قیاس: زمینه ی کرویز

مقدمه کبری: گفتار مهین (دانشنامه)

مقدمه کتاب: دیباجه، سرآغاز، پیشگفت،

پیشگفتار

مقدمین: (تك: مقدم)، پیشگامان، دلیران

مقدور: ۱- توانکرد، ۲- اندازه گرفته، ۳- شدنی

مقدورات: (تك: مقدوره)، توانکردها،

شدنی‌ها

مقدوره: مقدوره در فارسی، مؤنث مقدور، ۱-

توانکرد، ۲- اندازه گرفته، ۳- شدنی

مقدونس، بقدونس: تازی گشته از بیزانسی،

بویانك (= كُرفس)، از گیاهان

مقدونس رومی: سدبرگ (= جعفری)،

جعفری، از گیاهان

مقداف: پارو، پاروی کشتی (لاروس)

مقد: کارد پرچینی (لاروس)

مقد: ۱- موجین، ۲- دوکارد (= قیچی)

مقدف: ۱- نفرین شده، ۲- گوشتالود، فربه

(لاروس)، ۳- جنگدیده

مقدعات: زشتی‌ها، پلیدی‌ها (لاروس)

مقر: مقر: سبر (= صبر)، لب، از گیاهان

مقر: ۱- ماندگاه، ۲- رامشکده

مقر: خستوك (فرهنگ پهلوی)، خستو (لغت

فرس)، به هستیش باید که خستو شوی، زگفتار

بیغار یکسو شوی (فردوسی)، بر فضل اوگوا

گذرانند دل، گرچه گوانخواهند از خستو

(فرخی)، پذیرفتار (برهان)

مقرآمدن: خستو بییدن، خستو شدن

مقراء: میهمان دوست (لاروس)

مقراض: کارد پیوند، از ابزارهای باغبانی

مقراض: دوکارد (برهان)، چینا (ذبیح بهروز)

مقراضك: دوکاردك: در کشتی

مقراض کردن: بریدن، دوکاردی کردن

مقراضه: در تازی نیامده، بنگرید به مقراضك

مقراضی: ۱- بریده، ۲- پرند (= پارچه‌ی

مقراضی)

مقرب: برکشیده، گرامیده، به نزدیک، و تورا به

نزدیک تر کسی از خاصگان خود گردانیدم

(تاریخ برامکه)، فرهمند (ذبیح بهروز)

مقرب: برکشنده، گرامی دارنده، گرامیدار

مقرب شدن: به نزدیک شدن، گرامی شدن،

برکشیده شدن

مقرب گرداندن: گرامی داشتن، برکشیدن

مقرح: ریش انگیز، خستان

مقرحه: مقرحه در فارسی، مؤنث مقرح:

ریش انگیز، خستان

مقرر: فرموده (از ریشه ی پهلوی)، نشاخته،

هرنیزیده (بهره از برهان)

مقرر: ۱- هرنیزنده، فرماینده (از ریشه پهلوی)،

۲- بازگوینده، زندگر

مُقَرَّرَات: (تسک: مُقَرَّرَة)، نِشاخَتِگان،

هَرَنیزیدگان، در فارسی: رَوال‌ها، رَوش‌ها

مُقَرَّراتی: رَوشباره

مُقَرَّرداشتن: نِشاختن، گر بشایستی که دین را

گُستَریدی هَر خَسی، کِرْدگار اَندر جَهان،

پیغمبری نِشاختی (ناصر خسرو)، فرمودن

(فرهنگ پهلوی)، هَرَنیزاندن

مُقَرَّر شَدن: نِشاخته گشتن

مُقَرَّر کَرْدن: نِشاختن، فرمودن

مُقَرَّرَة: مُقَرَّر در فارسی، مَوْنث مُقَرَّر، بنگرید به

مُقَرَّر

مُقَرَّری: در تازی نیامده، بیستگانی (برهان)،

رُوزبانه (برهان)، داسر (فرهنگ پهلوی)،

راستاد، رَستاد (برهان)

مُقَرَّرط: کُوشواره وار (بهره از غیاث اللغات)

مُقَرَّرع: ۱- پَشک اَندا زنده، ۲- کُوبنده

مِقَرَّرَة: ۱- تازبانه، ۲- کُوبه (آندراج): در خُنیا

به هَمگی اِزارهایی که کُوبیده می‌شوند، چون

کوس و تَبیره و دُهل گفته می‌شود.

مِقَرَّرعه دار: تازبانه دار

مِقَرَّره زَن: ۱- تازبانه زَن، ۲- کُوبه نَوان

کاسه زَن

مُقَرَّرمِط: ۱- کُوتَه گام، ۲- ریزنویس

مُقَرَّرمِط: ۱- گام کوتاه، ۲- ریزنویشته

مُقَرَّرن: ۱- گوشه دار، کُنجدار (لاروس)، ۲-

شاخه سازی شده

مِقَرَّرن: یوغ: چوبی، که بَر سَرِ دو گاو بَنَدند

(لاروس)

مُقَرَّرنس: ۱- آهوپای، پا آهو (برهان): دَر

ساختمان، ۲- نَر دِبانِی، پَلکانِی، ۳- تالار

مُقَرَّرنس کاری: آهوپایکاری، پا آهوکاری

مَقَرَّرو: خواندنی

مَقَرَّرو: ۱- سَر د، ۲- سَرما زده (لاروس)

مَقَرَّروض: وامدار، پِدِهکار، وامی (برهان)

مَقَرَّروع: ۱- سَرور، مِهتَر (لاروس)، ۲- کوفته

مَقَرَّروف: ۱- بَدنام شده، چَفته بَستِه، ۲- باریک

اَندام: مَر د

مَقَرَّرون: زِی یاز، نَز دِیک، پیوسته

مَقَرَّروئَة: مَقَرَّروئِه در فارسی، مَوْنث مَقَرَّرون،

زِی یاز

مَقَرَّرَة: مَقَرَّره در فارسی: ۱- تالابک، ۲- غُلغُلک، ۳-

دَر فارسی: گیره ی چینی، در انگلیس:

Insulator (فرهنگ نوین پیوسته)

مَقَرَّری: مَقَرَّری در فارسی: ۱- نِبی خوان (نِبی =

قُرآن)، ۲- نِبی آموز

مَقَرَّری: بالای پُشته، سَر تَبِه (لاروس)

مِقَرَّرَحَة: دار بُویدان

مِقسّاس: دَارُوش، از گیاهان

مُقسِط: ۱- دادگر (آندراج)، ۲- از نام‌های خداوند

مِقسِم: بَهره (آندراج)

مِقسِم: ۱- بَخشگاه ۲- سُوگندگاه ۳- سَرنوشت

مِقسِم: ۱- بَهره، ۲- بَخت، ۳- بَرخ (= سَهم، قِسمَت)

مِقسِم: سُوگند (لاروس)

مِقسِم: سُوگند خورنده

مِقسِم: ۱- بَخش شده، ۲- آندوهگین: مَرَد، ۳- زیبا

مِقسِم: ۱- بَخش کننده، ۲- پَریشان کننده

مُقسِیم المِیاه: بَرساخته از تازی، سِتیخ (برهان)، سَره‌ی کوه

مِقسوم: بَخشی (فرهنگستان)

مِقسوم عَلیه: بَخشیاب (فرهنگستان)

مُقش: ۱- رَوَند، ۲- شِتَابگر (آندراج) مُقشَر: پوست کنده

مِقسِم: چَرگاه (آندراج)

مِقسو: پوست باز کرده

مِقسّه: جَارو (لاروس)

مِقص: دوکارد، چینا

مِقص: ۱- چیدن، ۲- چیدنگاه، ۳- نِشان

مِقصُ الخَضیر: سَبزه چین

مُقصَب: ۱- تَاشده: جامه، ۲- زَرَبَت، ۳- مَرغول، موی پیچیده

مِقصَبه: نِی زار، نِستان

مِقصَد: کَامِه (برهان)، آهنگ (لاروس)

مِقصَد: آماج

مُقصَد: میانه آندام

مُقصِر: کوتاهی کننده، ۲- موی پیراینده: دَر هَنج = حَج، ۳- بَزهکار، ۴- سُسْتکار

مُقصِرین: (تک: مُقصِر)، سُسْتکاران، بَزهکاران

مِقصُود: کَام (فرهنگ پهلوی)، نِیکَر (از ریشه‌ی پهلوی)، آهنگ شده، آهنگیده، خواسته

مِقصُور: ۱- کوتاه شده، ۲- سُسْت، ۳- شُسْت، شُسْتِه شده، ۴- بَسْنده

مِقصُورات: (تک: مِقصُوره)، پَر دِگیان

مِقصُوره: مِقصُوره در فارسی، مؤنث مِقصُور، بَنگَریده به مِقصُور، و ۱- پَر دِگی (= زَنان دَر

پَرده، زَنان دَر حَرَم، برهان)، ۲- تَخت، ۳- دیوار بَسْت، ۴- کُرِیچه، خانهِی کُوجَک، ۵- چُون

شَرَم زَن، ۶- گِرَدَک (= حَجله، بُرهان)

مِقصَب: داس (آندراج)

مِقصِی: مِقصِی در فارسی: بَر آورده، رَوا شده، گُزارده

مَقْصِي الْمَرَام: کامیاب، کامروا (فرهنگستان)

مَقْط = قَطْرَن: خامه زن (برهان)، کِلک بُر

مُقَطَّر: چکانیده

مِقْطَر: بوی سوز (آندراج)

مَقْطَع: ۱- بُرِشگاه، گُستگاه، ۲- پایانه:

و اَپسین خانِ چامه و چکامه، ۳- واج، وَاِتِ آوادار

مِقْطَع: بُریده

مُقْطَع: ۱- نانهاره دار (نانهاره، زمینی است که

پادشاه به چاکر خود برای گذران زندگی او

بخشاید، آندراج)، جاگیردار (آندراج)، ۲-

بی بُهره، ۳- دورمانده، آواره

مُقْطَع: ۱- بی بِرَوَهان (بِرَوَهان = بُرهان)، ۲-

نانهاره بخش

مُقْطَع: ۱- بُریده، تَکّه تَکّه (بهروز)، ۲-

بی گوشه، گوشه سوده، ۳- وِجَست (= قطعه،

در سرواد، فرهنگ پهلوی)، ۴- کاستیده (=

تقسیم شده)

مُقْطَعات: تَک: مَقْطَعَة، وِجَست ها

مَقْطَع الحَقّ: هُوده گُسل

مَقْطَع الحَرَف: بُر ونگاهِ وات

مَقْطَعَة: بُریدَنگاه، بُرِشگاه

مَقْطَعَة: مَقْطَعَة در فارسی، مُؤنثِ مَقْطَع، بَنگَرِید

به مَقْطَع

مَقْطَف: ۱- چیدن (لاروس)، ۲- چیدنگاه، ۳-

سید میوه

مَقْطَف: چَنگَک (لاروس)، میوه چین، آبزار

میوه چینی

مَقْطَم: ۱- جَویدن، ۲- گَزیدن، ۳- مَرّه (لاروس)

مَقْطَم: ۱- دَندان، ۲- نوک، نوکِ پَرندگان

مَقْطَنَة: پنبه زار (لاروس)

مَقْطُوب: می آمیزه

مَقْطُور: کُتران مالیده، زفت مالیده

مَقْطُوع: ۱- بُرین (گویش خراسانی)، بُریده،

۲- گُستسه، جُدا شده، ۳- دَر فارسی: بُرخدار،

۴- دَر فارسی: ایستا، پایدار، پایا، چون ماهانه یا

مُزد پایا

مَقْطُوف: چیده

مَقَع: آب مانده

مِقعار: آوندِ گود

مُقَعَّد: ۱- زَمین گیر، چَنگَک، ۲- پستانِ لیمویی

مَقْعَد: ۱- دَر تازی: نِشَسْتَن (لاروس)، ۲-

نِشَسْتَنگاه، ۳- دَر فارسی: کون، پند (برهان)،

مُرز (برهان)، هَرّه (برهان)، پیزی، تو خواه

راضی باش ای رَفیق و خواه مَباش، قَضاست آن

کَت وارونه می کُند پیزی (قائم مقام)

مَقْعَدَة: ۱- نِشَسْتَنگاه، ۲- نِشِیمَنگاه (لاروس)،

کون، ۳- غوک

مَقْعَدَة: مُؤنثِ مَقْعَد، وَ چاهِ نیمه کاره



مِقْعَط، مِئْعَطَه: دَسْتار (لاروس)

مُقَعَّر: گود، کاو (فرهنگستان)

مُقَعَّرُ الطَّرْفَيْن: دوکاو (فرهنگ فنی)

مُقَفَّا: بنگرید به مُقَفَّى

مُقَفَّع: ۱- سَر به زیر، ۲- سَر مازده، ۳- گَشْتِه

اَنگِشت، کَر اَنگِشت

مُقَقِّل: از ریشه ی پارسی، کو پله دار، بَسْتِه شده،

کلون شُدِه

مُقَفَّى: مُقَفَّا در فارسی، پَساوَنَد

مُقَل: سُر یانی تازی گشته از مُقَلّا، گُل گُل

مُقَل: (تک: مُقَلَّة)، تُخَم چَشم ها

مُقَل: ۱- کم خواه، ۲- کم گوی، کم سَرای، ۳-

کم بول

مِقْلَاع: فَلَاحَن، از زینِه ها

مِقْلَاة: ۱- اَلْكَ دَوْلَك، جُفْتِه (برهان)، ۲-

ماهی تابه (لاروس)

مُقَلَّب: ۱- نَبَهره، ۲- دِگَر گون

مُقَلَّب: ۱- نَبَهره گر، ۲- دِگَر گون کُننده

مُقَل حال: بی توشه

مُقَلَّد: ۱- بَنَد گاه شَمشیر، ۲- پِشوا، راهبر

مُقَلَّد: ۱- پیرو، مانِشگر، ۲- دَلْغَك، خَنَد خَریش،

باز بَگَر (بهرن)

مُقَلَّد: کَلِیدِک، کَلِیدِ کوچک، بَرَنگ کوچک

مَقْلَع: کَانَ سَنگ

مِقْلَع: ۱- کَلوِخ کوب، ۲- کَلوِخ کِش (لاروس)

مِقْلَم: دار پیرا، اِزار پیرایشِ درختان

مُقْلَم: ناتوان، هِیجکاره

مُقَل مَکَى: خُشَل (برهان)

مَقْلُوب: ۱- وارونه، باز گونه، ۲- دَر دَمَنَدِ گِش

(گِش = قَلَب)

مَقْلُوع: ۱- بَر کُننده، ۲- بَر کِنار

مَقْلُونیا: سُر یانی تازی گشته، ۱- مار چوبه، ۲-

خِیار چَنبَر، از گیاهان (معین)

مُقَلَّة: مُقَلِه در فارسی، تُخَم چَشم

مُقَلِیَاثا، مُقَلِیَاثا: سُر یانی تازی گشته، تُخَم

تره تِزَک (معین)

مُقَل یَهُودِی: کوکل، از گیاهان

مُقَمَّر: ماهتاب

مُقَمَّر: شَبّ ماهتابی (لاروس)

مِقْمَع: بَتَه: سَنگی باشد که بِدَان داروها سَایند

(برهان)

مِقْناطِیس: بنگرید به ماگِنت

مِقْنَب: ۱- تو بره ی شکار، ۲- پیرا سپاه

مُقْنَص: بَر سَاخته از تازی، دامی (برهان)،

شِکارگر

مُقَنْطَر: ۱- سَاخته، سَاخِته شده، ۲- تَاک زِدِه

(تاک = طاق)، تاکدار

مُقَنْطَرَات: (تک: مُقَنْطَرَة)، تاکداران

مُقَنْطَرَه: مُقَنْطَرَه در فارسی، مؤنث مُقَنْطَر: تاکدار

مِقْنَطِیس: ینگرید به ماگنت

مِقْنَع: پارسی تازی گشته، مِغنا، مِکنا، رَوسری

مِقْنَع: خُرسند کننده

مُقْنَع: خود بر سر، خود نهاده

مِقْنَعَه: پارسی تازی گشته، مِکنا (واژه نامهی

مازندرانی، مِقْنَعه عربی، مُعَرَّب این واژه‌ی

ایرانی است، فریدون جنیدی)، با شامه

(برهان)، دریده ماه پیکر جامه در بر، فکنده

لاله گون با شامه از سر (گرگانی، ویس و

رامین)، واژه‌ی مِکنا در ساختار مکنو در معین

آمده

مِقْنَعه فروش: مِکنا فروش

مُقْن: داتور (ذبیح بهروز)، داتگذار

مُقْنَنَه: مُقْنَنه در فارسی، مؤنث مُقْن، داتگذار

مُقْنی: از ریشه‌ی پارسی، کَنادگر، کومش

(تاریخ قم)، لایروب، کاریزکن (بهروز)

مُقَوّا: ینگرید به مُقَوّی

مِقْوال: ۱- نیکوسُخَن، ۲- تیز زَبان، ۳-

بسیارگوی (آندراج)

مُقَوّایی: در تازی نیامده، بَسَلا یگی، بَسَلا یه‌ای

مِقْود: ۱- کَمَند (برهان)، لِگام، افسار، ۲-

چُبُور، رِسمانی که بر گوشه‌ی لِگام بَندند

(برهان)

مُقَوّر: ۱- گرد بُریده، ۲- کُتران مالیده، زفت

مالیده

مُقَوّر ساختن: گرد بُریدن

مُقَوّس: کمانی، خمیده

مِقْوس: کماندان، ۲- اَسبَرِیس

مُقْوس: کمانی کُنده

مُقْوس حَواجِب: کمان ابرو (معین)

مُقَوّض: ویران شده (آندراج)

مُقْول: ۱- کُفته، ۲- کُفتار

مَقولات: (تک: مَقْولَه)، گفتارها

مَقولات عَشَرَه: کُفتارهای ده‌گانه: یک گوهر و

نه فِتاد یا تاوَر: زبانزد فرزانی

مَقولات نُه گانه: مَقولاتِ تِسع: کُفتارهای

نُه گانه: نه فِتاد یا تاوَر، زبانزد فرزانی

مَقْولَه: مَقْولَه در فارسی، ۱- کُفته، ۲-

کُفتار، ۳- باره

مُقْوم: آرز یافته، ۲- راست گردیده

مُقْوم: آرز یاب (فرهنگستان)، ۲- راست گردان

مُقْومی: دَر تازی نیامده، ۱- آرز یابی، ۲- راست

گُردانی، ۳- گاهنامه نویسی

مُقْومین: (تک: مُقْوم)، آرز یابان

مُقْوی: مُقْودا در فارسی، بَسَلا یه

مُقْوی: ۱- نیر و بَخش، تُو اندِه (بهروز)، ۲-

بازنمای

مُفَوَّيات: (تك: مُفَوَّیة)، نیر و بخشان، تُو اندِهان  
مُفَوَّیة: مُفَوَّیة در فارسی، مؤنث مُفَوَّی:

نیر و بخش، تُو اندِه

مَقْهُور: باخته، شِکست یافته

مَقْهُور ساختن: شِکست دادن، چیره گشتن

مَقْهُور شدن: شِکست یافتن

مَقْهُوریت: در تازی نیامده، شِکست یافتگی

مَقْهُورین: (تك: مَقْهُور)، باختگان، شِکست

یافتگان

مِقیاس: اندازه، سنجینه (بهر وزن)

مُقَيَّ: هَراش آور

مُقَيَّیة: مُقَيَّیة در فارسی، مؤنث مُقَيَّ هَراش آور

مُقَيَّد: گِرو، نیونَدَك (فرهنگ پهلوی)، پایبند،

بندیده، بُلون (بهره از برهان)

مُقَيَّدات: (تك: مُقَيَّدة)، نیونَدكان، بندیدگان

مُقَيَّد ساختن، مُقَيَّد کردن: ۱- دَر بَند کردن، ۲-

پا بَند کردن

مُقَيَّد شدن، مُقَيَّد گشتن: ۱- پا بَیند شدن، ۲-

دَر بَند اُفتادن

مُقَيَّر: گَرْف آندود، گَرْفین

مُقَيَّر: گَرْف آندود

مَقِیْط: خانه‌ی تابستانی (لاروس)

مَقِیل: ۱- رامشکده، ۲- خوابگاه، شَبستان، ۳-

گور، ۴- خواب نیمروزی (لاروس)

مُقِیل، مُقِیل: این واژه در تازی نیامده، بنگرید  
به مُقِیلِبا

مُقِیلِبا: پارسی است، مُغِیلِبا، آشی است که در

سو کواری حسین بن علی (ع)، ایرانیان

مسلمان می‌پَرزند و به تهیدستان می‌دهند.

مُقِیم: ۱- مانیشَتَك (فرهنگ پهلوی)، ماندگار،

نشیننده، چو فارغ شد اسکندر فیلقوس، ز

یغمای بر طاس و تاراج روس، نِشِستَنگهی

ز آنطَرَف باز جُست، که دارد نشیننده را تندرست

(نظامی)، ۲- رَمازم، بَیابی

مُقِیمین: (تك: مُقِیم)، ماندگاران، نشینندگان

مَك: پارسی تازی گشته، مِچِیتَن، مِچِیتَن

(فرهنگ پهلوی)، مِکیدَن، مِکیدَن

مُكَا: شبانفریب، از پرندگان

مُكَا بَدة: مُكَا بَده و مُكَا بَدت در فارسی: زَهنجه

دیدن، رَنج کشیدن

مُكَا بَر: سِتیزنده، کابنده

مُكَا بَرات: مُكَا بَرات در فارسی، (تك: مُكَا بَرَة)،

کابیدن‌ها

مُكَا بَرَة: مُكَا بَره و مُكَا بَرَت در فارسی: ۱-

کابیدن، نیی کوهکن، چَند کابا نِیش، نِگَهدار

ادب با بزرگان مُکاب (کمال خجندی)

مُکَا بَره کردن: کابیدن، سِتیزیدن

مُکَا بَر: (تك: مَكْتَب)، دَیستان‌ها، آموزگاهان

مُکاتَب: نامه‌دار، بنده‌ای که از خوانند خود  
 نامه‌ای دارد که می‌تواند کار کند و خود را بخرد  
 مُکاتِبَات: (تک: مُکاتِبَة)، نامه نویسی‌ها  
 مُکاتِبَة: مُکاتِب و مُکاتِبَت در فارسی:  
 نامه نویسی  
 مُکاتَمَة: مُکاتِمه و مُکاتِمَت در فارسی: ۱- نیک  
 پوشاندن، ۲- رازپوشی  
 مُکاتِیب: (تک: مُکتوب)، نیبیک‌ها (فرهنگ  
 پهلوی)، نامه‌ها  
 مَکَّار: مَکَّرُز (= طَرَّار، صحاح الفرس)، مَکَّرُزَان  
 شَهرِ بَر مَن تاخندند، مَن ندانستم چه تُنبَل  
 ساختند (رودکی)، تَرَفَنْدَگَر  
 مَکَّارِم: (تک: مَکَّرَمَة)، نیکی‌ها، بزرگواری‌ها  
 مَکَّارِمِ اخلاق: رفتار نیک، خوی نیک  
 مَکَّارِمِ عادات: مَرُوسه‌های نیک  
 مَکَّارَة: مَکَّارَه در فارسی، مؤنث مَکَّار: مَکَّرُز،  
 تَرَفَنْدَگَر  
 مَکَّارَه: کاهیده‌ی Makarievskaya Yarmaka  
 روسی به آرش: بازار سالیانه سنت ماکاریوس  
 Saint Macaire، بازار سالیانه، سالبازار (بهره  
 از فرهنگ معین)  
 مَکَّارَه: (تک: مَکَّرَه و مَکَّرَهَة)، ناپسندها، رنج‌ها  
 مَکَّارِی: مَکَّارِی در گویش فارسی: خَرَبَنده،  
 سَلاکِده

مَکَّاس: ۱- راهدار، ۲- باجگیر  
 مِکاس: چانه زدن  
 مَکاسِب: (تک: مَکَسَب)، پیشه‌ها  
 مَکاسِر: (تک: مَکَسِر)، شِکَسته‌ها  
 مَکاسِر: همسایه‌ی دیوار به دیوار (لاروس)  
 مُکاشِحه: مُکاشِحه و مُکاشِحت در فارسی:  
 دشمنی پنهانی  
 مُکاشِفَات: (تک: مُکاشِفَة)، خودآشکاری‌ها  
 مُکاشِفَة: مُکاشِفه و مُکاشِفَت در فارسی:  
 خودآشکاری  
 مُکافَاة: مُکافات در فارسی: ۱- شیان (= جَزَا و  
 مکافات باشد، صحاح الفرس)، بَر و تازه شد،  
 کینه‌ی و رزبان، بِکَر دَنَدَش از هر چه کرد و شیان  
 (ابوشکور)، سَزَا (برهان)، ۲- رَنج، مَکاکَفَت  
 (برهان)  
 مُکافِحه: مُکافِحت در فارسی: ۱- خودانجامی،  
 انجام دادن کاری به خود، ۲- جَنگِ تَن به تَن  
 مُکافِل: همسایه‌ی هم پیمان، هم پیمان  
 (لاروس)  
 مُکافی: شیان دَهَنده، سَزَا دَهَنده  
 مُکالِب: ۱- دلیر ۲- پُر خار  
 مُکالِمَات: (تک: مُکالِمَة)، گُفت و گو  
 مُکالِمَة: مُکالِمه در فارسی: گُفت و گو  
 مَکامین: (تک: مَکَمَن)، سَنگَرها، کازِه‌ها

- مکان: ۱- گواک، نیستک (فرهنگ پهلوی)، گاز (برهان)، جای، جایگاه، جیناک (برهان)، ۲- خُهر (برهان)، هَم آوای مُهر، گاه (= جاه) مکان طبیعی: جای سِرِشتی، زبازد فرزانی مکان هندسی: جای هندسی مکانة: مکانَت در فارسی: ۱- جای، جایگاه، ۲- خُهر، گاه مُکانفَة: مُکانفَت در فارسی: هَمیارِی، هَمپُشتی مکان گاه: جایگاه، جایباش مکانی: دَر تازی نیامده، جایگاهی مکانیزم: Mécanisme فرانسوی از یونانی کُوشبار مکانیزه: Mécanisé، فرانسوی، کُوشاره مکانیزه کردن: کُوشاره کردن مکانیسین: Mécanicien، فرانسوی، کوشکار، بَسته کار (گوش افغانی) مکانیک: Mécanique، فرانسوی، کُوشار، در زبان فارسی این واژه را به جای مکانیسین به کار می‌برند. مکانیکال: Mechanical، انگلیسی (= مکانیکی، فرهنگ فنی)، کُوشاریک مکانیکال اِفیشِنسی: Mechanical effi- مکانیک، انگلیسی (= بازده مکانیکی، فرهنگ فنی)، بازده کُوشاریک مکانیکال اِکیوِلنَت آف هیت: Mechanical equivalent of heat، انگلیسی، هَم آرزِ گرمایی کار (فرهنگ فنی) مکانیکال انجنیر: Mechanical engineer، انگلیسی (= مهندس مکانیک)، هَنداکُوش مکانیکال انجنیرینگ: Mechanical engineering، انگلیسی (= مهندسی مکانیک، فرهنگ فنی)، هَنداکُوشی مکانیکال پروپرتیز: Mechanical properties، انگلیسی (= خواص مکانیکی، فرهنگ فنی)، جَتک های کُوشاریک مکانیکال رجیستر: Mechanical register، انگلیسی (= دَستگاه ثبت شمارش مکانیکی، فرهنگ فنی)، شُمارگر کُوشاریک مکانیکز: Mechanics، انگلیسی (= دانش مربوط به مادّه و نیرو، فرهنگ فنی)، فَنَدشناسی مکانیکی: بَنگَرِید به مکانیکال مُکاوَحَة: مُکاوَحَت در فارسی: ۱- چیرگی، دَر کارزار، ۲- دُشنامگویی، ۳- سَتیزیدن مُکاهَاة: گاو تازی، لاف، خودستایی مَکاید: (تک: مَکیدَة)، بَدانَدیشی‌ها، تَرَفَنَدگری‌ها مُکایدَة: بَدانَدیشی، بَدسِگالی، تَرَفَنَدگری

- مَكْبَ: ۱- چَرِخه، ۲- ماسوره (لاروس)  
 مَكْبَ: ۱- سَر به زیر، زیر نِگَر، ۲- سَر نِگون  
 مَكْبَر: بَر نِگویی (بَر پنداشت = نَكْبیر)  
 مَكْبَر، مَكْبَرَة: بُزْگَسالی (آندراج)  
 مَكْبَس: دَسْتَگاه فشار، مَنگنه (لاروس)  
 مَكْبَل: بازداشت شده، (آندراج)، بازداشتی  
 مَكْبَة: مَكْبَه در فارسی: سَر پوش  
 مَكْبِي: در تازی نیامده، تَرْجَهاری، در انگلیسی  
 Epiglottis  
 مَكْتَب: دَبِیرستان (آندراج)، دَبِستان،  
 آموزگاه، ۲- نِوِشْتَگاه، ۳- اِواره (= اداره)  
 مَكْتَب: نوشته شده  
 مَكْتَب: آموزنده  
 مَكْتَب: ۱- مَشِك سَر بَسْتِه (آندراج)، ۲-  
 دِلنَتَنگ (لاروس)، ۳- رَنگ تیره  
 مَكْتَب‌خانه: آموزخانه، دَبِستان (برهان)  
 مَكْتَب‌دار: آموزخانه‌دار، آموزگار  
 مَكْبِي: دَر تازی نیامده، دَبِستانی، نوآموز  
 مَكْتَم: ۱- پَنهان داشته، ۲- اَبَر بِي تَنَدَر  
 مَكْتَم: پَنهان دارنده  
 مَكْتَل: ۱- سُر مه کشیده، ۲- دَر سَخْتی اَفْتاده  
 مَكْتَرَب: اَنْدوهَناک (آندراج)  
 مَكْتَسَب: اَلْفَنجَبِدِه  
 مَكْتَسَب: اَلْفَنجَبِدِه، مِيلَفَنج دشمن که دُشَمَن
- يکي، فراوان و يار آر هزار آندکی (ابوشکور)  
 مَكْتَسَبات: (تک: مَكْتَسَبَة)، اَلْفَنجَبِدِه ها  
 مَكْتَسَبَة: مَكْتَسِبِه در فارسی، مَوْنَت مَكْتَسَب:  
 اَلْفَنجَبِدِه  
 مَكْتَسَبِي: پوشنده، گلیم دَر بَر (غیاث اللغات)  
 مَكْتَسَبِين: (تک: مَكْتَسَب)، اَلْفَنجَبِدِگان  
 مَكْتَسِر: شَكَننده (آندراج)  
 مَكْتَشِف: يابنده، آشکار کننده  
 مَكْتَفِي: ۱- نِگونسار کُننده (آندراج)، ۲-  
 بَسَنَد کُننده (معین)  
 مَكْتَم: نیک پوشیده، پَنهان  
 مَكْتَنَف: ۱- فَرَا گِیرنده، ۲- پَناه جَوینده، ۳-  
 يَكسو شَوَنده (غیاث اللغات)  
 مَكْتُوب: نَبِيك (فرهنگ پهلوی)، نوشته شده  
 مَكْتُوبات: (تک: مَكْتُوبَة)، نوشته ها، نامه ها  
 مَكْتُوم: پوشیده، پَنهان، پَنهانی، راز، به گواز  
 مَكْت: دَر نِگ  
 مَكْثار: بسیار سُخن  
 مَكْثَر: توانگر  
 مَكْثُوب: ۱- گِرد آمده، ۲- رِيخته  
 مَكْحَل: سُر مه کِش  
 مَكْحَل: سُر مه دان  
 مَكْحَل: سُر مه سای  
 مَكْهُول: سُر مه سای

مَكْحُولَة: سُرمه کشیده

مَكْرُگَر: فَرِیْگَر

مُكْدَر: ۱- تیره (آندراج)، ۲- دِلِگِران

مَكْرَم: بزرگی، جوانمردی (آندراج)

مُكْدَرِ سَاخْتَن، مُكْدَرِ كَرْدَن: ۱- تیره كَرْدَن، ۲-

مَكْرَم: جوانمرد، مَرْدُمی، مَرْدُم‌دار

دِلِگِران كَرْدَن

مَكْرَم: ۱- نوازنده، ۲- بَخْشَنده (غیاث اللغات)

مُكْدَرِ شُدَن: ۱- تیره شُدَن، ۲- دِلِگِران شُدَن

مَكْرَم: گرامی داشته، بزرگ داشته

مُكْدَب: دروغزَن دانسته (معین)

مَكْرَم: گرامی كُننده

مُكْدَب: دروغزَن داننده (معین)، ماده‌ی گشن

مَكْرُمَان: ۱- جوانمرد، ۲- بَخْشَنده (لاروس)

دید (آندراج)

مَكْرُمَة: مَكْرُمَت در فارسی: جوانمردی،

مُكْدَب: ۱- دروغگویاننده، ۲- به دروغ

بُزْگَواری

انگیزنده، ۳- آشکار كُننده‌ی دروغ

مَكْرُمَة: مَكْرَمه در فارسی، مَوْنَت مَكْرَم: گرامی

مَكْدُوب: دروغ

(برهان)

مَكْدُوبَة: ۱- دروغ، ۲- زَنِ سُبُست (آندراج)

مَكْرَمِیَة: پیرِوانِ مَكْرَم عَجَلی، از رُوِیْگَر دَانان

مَكْر: ۱- سَتَاوِه (برهان)، سُوْفته (برهان)،

مَكْرُوب: آندوهگین

فَرِیْب، فَرِیو، ۲- گِلِ سُرَخ (لاروس)، ۳-

مَكْرُوه: ناخوش، ناپسند، پَتیره (برهان)،

كُرِیْجِه، خانه‌ی كوچك

نازِیْب، اَوَارِین (برهان)

مِكْر: ۱- تَاَزَنْده: دَرِجَنگ، ۲- بَرِگَرْدَنْده

مَكْرِه: بیزار، ناخوش دارنده

مَكْر آمِیز: فَرِیْب آمِیز

مَكْس: ۱- باج‌گیری، كَم كَرْدَن بَها، ۳-

مَكْرِب: شتاب

برانگیزختن به خرید، ۴- گِرد آوَرْدَن خواسته،

مَكْرِباز: سَتَاوِه باز

۵- بَاَزِ مَرَزْگُنْدَر

مَكْرَر: بار بار، باز، دوباره

مَكْسَب، مَكْسِبَة: دَرآمد (لاروس)

مَكْرَرًا: بارها، به كَرْت‌ها

مَكْسَحَة: جاروب (لاروس)

مَكْرَع: آبشخور ستوران (لاروس)

مَكْسِر: ۱- شِكْسْتگاه، جای شِكْسْتَن، ۲- نِهاد،

مَكْرَعَة: مَشِك آب (آندراج)

۳- بِيخ، بُن، نِزاد

مَكْر كَرْدَن: كَنبُورْدَن (برهان)، فَرِیْب دَاْدَن

مَكْسَر: ۱- دَرَهَم شِكْسْتَه، ۲- دَرَه‌ی آبیگر



- مُکَسِّر: دَر هَم سَکَنده  
 مَکسور: ۱- سَکَنده، ۲- بَرخه دار ( بَرخه = کسر، برهان)، ۳- زیردار  
 مَکسور شُدَن: بَرخه دار شُدَن، بَرخگی  
 مَکشاح: ۱- تَبَر، ۲- لَبه ی شَمشیر، دَم شَمشیر  
 مَکشوف: ۱- پَیتا (پهلوی)، پَیدا، ۲- لُخت، بَرهنه، ۳- گُشاده  
 مَکشوف تَن: لَو تَک (پهلوی)، لُخت، پَتی (گویش تهرانی)  
 مَکشوف ساختن: مَکشوف کَرَدَن: پَیتا کِنیدن  
 (فرهنگ پهلوی)، پَیدا کُناندَن، آشکار گرداندَن  
 مَکشوفه: مَکشوفه در فارسی، مؤنث مَکشوف، بَنگَرِید به مَکشوف  
 مَکعَب: ۱- خِشت (برهان)، هِشت کُنَج، ۲- تَوَانِ سِیم (فرهنگستان)، ۳- بَرآمِدِه (لاروس)، ۴- جامه ی نَوَرِیده  
 مَکعَب مُستطیل: دِراز خِشت  
 مَکعَبی: دَر تازی نِیامده، خِشتی  
 مَکفَر: ۱- زَینه پُوشیده، سَجا کَند: مَرَد، ۲- ناسپاسی کُننده، ۳- بیدین خواننده، ۴- تَوَزْشکار (تَوَزْش = کَفاره، فرهنگ پهلوی)  
 مَکفَر: ۱- ناسپاسی یافته، ۲- بیدین دانسته، ۳- تَوَزْش یافته  
 مَکفسوف: ۱- نَابینا، ۲- گِشته ی کور (= مُضارع مَکفوف)، ۳- دَر فارسی: بازداشت، بازداشتَن  
 مَکفی: اَنجام شده، بَرداخته (از ریشه ی پهلوی)  
 مَکفی: دَر فارسی: بَسَنده (به جای کافی، معین از خِیام پور)، دَر غِیاث اللغات آمده است.  
 مَکلا: ساخته ی فارسی گویان از کلاه پارسی، کَلاهپوش، کَلاه‌دار  
 مَکَلَب: سَگ آموز، پَر وَرَنده ی سَگ  
 مَکَلَس: آهک‌دار، آهکی (معین)  
 مَکَلَف: ۱- رَنج‌دیده، رَنج یافته، ۲- رَسید (= رَشید در تازی، فرهنگ پهلوی)، بُرنا (= بالغ شده، پهلوی)، ۳- بایان (= مَوْظَف)  
 مَکَلَف بَوَدَن: بایستَن  
 مَکَلَل: ۱- افسردار، ۲- زیوردار  
 مَکَمَل: سِیر گَر (از ریشه ی پهلوی)  
 مَکَمَل: فَر جَفَت (از ریشه ی پهلوی)  
 مَکَمَن: نَها نَگاه، نَها نِگاه  
 مَکَنه: مَکَنَت در فارسی: ۱- تَوان‌گری (غِیاث اللغات)، ۲- نیر و نیر و مَندی (لاروس)  
 مَکَنس: شیرین بَیج (= دُوت شیرین)، از گیاهان  
 مَکَنسه: مَکَنسه در فارسی: ۱- چاروب

- (آندراج)، ۲- گُلِ کِنانی، از گیاهان  
 مُكْنَف: ۱- فَرّاز گرفته، ۲- بزرگ ریش  
 (آندراج)  
 مَكْنُوز: از ریشه‌ی پارسی، گنجینه، گنجینه‌ی  
 نهاده  
 مَكْنُوس: روبیده، رفته، جاروب شده  
 مَكْنُون: ۱- پنهان، پوشیده، ۲- خوشآب،  
 مُروارید بهادار و دُرشت را گویند، زیرا برای  
 نگهداری آن را باید پوشیده داشت (بهره از  
 غیاث اللغات)  
 مَكْنُونات: (تک: مَكْنُونَة)، نهانی‌ها، رازها  
 مَكْنُوناتِ قَلْبی: رازهای دل  
 مَكْنُونَة: مَكْنُونه در فارسی، مؤنث مَكْنُون، و راز  
 مَكْنَنی: برنامیافته، پازنامیافته  
 مَكْنَنی: لاتینی تازی گشته، بنگرید به  
 مَکَانِیسین  
 مَكْنُوت: دَرَنگ کردن (آندراج)  
 مَكْوز: پالانِ شُتر (لاروس)  
 مَكْوز: پُر فَرِیب  
 مَكْوک: پارسی تازی گشته، مَكْوک: ۱- ماکو، که  
 ماشوره در میان آن کرده جامه دوزند  
 (انجمن آرا)، مانند مَكْوکِ کَج، آندَر کَفِ  
 جولاهه، سَد تار بُردی تا، دَر تارِ دَگر رفتی  
 (مولانا)، ۲- گونه‌ای آبخوری، ۳- سنگی برابر  
 با یک ششم کفیز  
 مَكْوکَب: ستاره‌دار  
 مَكْون: تاشیت (فرهنگ پهلوی)، باشیده  
 مَكْون: دَی (فرهنگ پهلوی)، هَستارگر  
 مَكْونات: (تک: مَكْونَة)، تاشیتان، باشیدگان  
 مَكْونَة: مَكْونَة در فارسی، مؤنث مَكْون:  
 تاشیت، باشیده  
 مَكْهَرَب: از ریشه‌ی پارسی، کهرُ بدار  
 مِکِیال: پیمانِه  
 مَکِیث: ۱- ماندگار، ۲- گِرانسنک  
 مَکِید: (= کید کننده، غیاث)، بَدِسگال،  
 چاره‌گر  
 مَکِیدَة: مَکِیدَت در فارسی: ۱- دستان‌سازی،  
 ۲- بَداندیشی، بَدِسگالی، ۳- چاره‌گری، فَرِیب  
 مَکِیس: بَنگَرِید به مَکاس  
 مَکِیس: زَیرَک  
 مَکِیَف: چگونگی یافته، چگونیده  
 مَکِیَف: ۱- چگونگی بخش، ۲- مَسْتی آور  
 مَکِیفات: (تک: مَکِیَفَة)، چگونگی بخشان،  
 مَسْتی آوران  
 مَکِیَفَة: مَکِیَفه در فارسی، مؤنث مَکِیَف، ۱-  
 چگونگی بخش، ۲- مَسْتی آور  
 مَکِین: جایگیر، جایگزین  
 مَکِینَة: مَکِینَت در فارسی: ۱- پایگاه، ۲-

گِرانَسَنگی، آهستگی

مَکینه: دَر فارسی خوزی، برگرفته از مَکَنَة

تازی، لاتینی تازی گشته، Machine، دَسْتَگاه،

چَرخین

مُل: اندلسی تازی گشته، بَر سیاوَشان، از

گیاهان (معین)

مَلّا: ۱- پُری، ۲- گروه، ۳- اَنجَمَن، ۴- بزرگان

مَرْدُم

مَلّا اَلْأَعْلَى: گروه بَرتر، گروه فرشتگان

مَلّا عَام: برابر گروه مردم، برابر مَرْدُم، برابر

بزرگان

مَلّا: از مولی، در فارسی: ۱- فرهیخته (= با

سواد)، ۲- آموزگار

مَلاب: یازسی تازی گشته (لاروس)، مَلاب،

کُلاب

مَلاباجی: آموزگار: زَن

مَلایِس: (تک: مَلَبَس)، پوشش ها، جامه ها

مَلایَسَة: مَلایِسِه و مَلایَسَت در فارسی: ۱- دَرهَم

آمِیختَن کار، گُمراه کردن، ۲- دُرُوندانی، پی

بُرَدَن به دُرُون، ۳- به گِرَدَن گِرَفَتَن

مَلات: بنگرید به مَلاط

مَلایِی: (تک: مَلَجأ)، پناهگاه ها، پناه بُردنها

مَلّاح: جاشو، مَلوان (فرهنگستان)

مَلّاح: نَمکین (آندراج)

مَلّاح: (تک: مَلِیح، مَلِیحَة)، نَمکین ها، با

نَمک ها، و، بادیار (= بادِ شَرطه)

مَلّاحِج: تَنگاساها، راه های کوهستانی،

پَنگان های بادکِش

مَلّا حِدَة: مَلّا حِدِه در فارسی، (تک: مَلِحِد)،

بی دینان، و، نامی که دشمنان بر پیروان حسن

صباح نهاده بودند، واژه در آغاز مَلّا حِد بوده

است.

مَلّا حَظّات: (تک: مَلّا حَظَة)، یادداشت ها،

نِگَرشها، دیدها، هائِش ها

مَلّا حَظَة: مَلّا حَظِه و مَلّا حَظّت در فارسی: ۱-

نِگَرش (فرهنگ پهلوی)، ۲- یادداشت

(لاروس)، ۴- نگاه، از گوشه ی چَشم، ۴- دید،

هائِش

مَلّا حَظِه کار: آهسته کار، فرانِگر

مَلّا حَظِه کاری: آهسته کاری، فرانِگری

مَلّا حَظِه کردن: ماردَن (فرهنگ پهلوی)،

دیدن، هائِزِدَن (برهان)، نگرستن، از گوشه ی

چَشم

مَلّا حِف: (تک: مَلِحَف، مَلِحَفَة)، چادرها، بَستَر

آهنگ ها

مَلّا حِم: رَسَن سَخَت تافته (آندراج)

مَلّا حِم: (تک: مَلَحَمَة)، شُورِش ها، جَنگ های

بزرگ

زبانزد فرزانی	مَلّاح وار: ملوان وار
مُلازِمین: (تک: مُلازِم)، کارپاسان، همراهان، پیشیاران	مُلاحِمَة: برچفسانیدن (آندراج)، به هم چسبانندن
مُلازَة: بادامستان (لاروس)	مُلاحِقَة: پی گیری دادگاهی
مِلّاس: Mèlasse، فرانسوی، شکرلای	مُلاحَة: ملاحَت در فارسی: ۱- شورمِزگی، ۲- نمکینی
مُلاَسَة: مَلاَسَت در فارسی: ۱- نرمی، ۲- هنجاری، ۳- همواری	مُلاحِی: مُلاحِی در فارسی: ۱- انگور ریش بابا، ۲- آنجیر هُلوی
مُلاص: سنگ سپید	مُلاحِی: مَلاحِیت: دَر تازی نیامده، جاشویی، ملوانی
مُلاصِق: هَمچَسبان، همدوس	مُلاخانَة: دِبستان، آموزگاه، آموزد
مِلّاط: مِلّات و مِلّات دَر فارسی: آژند، آژنده: گلی باشد که بر روی خشت پهن کننده و خشت دیگر بر بالای آن گذارند (انجمن آرا)، لایند، مالد، چاروک (فرهنگ پهلوی)	مُلاذ: ۱- پناهگاه، ۲- دِر، دِر
مُلاطِفَة: مُلاطِفَه و مُلاطِفَت در فارسی: ۱- نیکویی کردن، ۲- نرمی نمودن (غیاث اللغات)، ۳- مِهَرنامَه	مُلاذ: ۱- دروغگوی، ۲- خودکامه
مُلاطِفَت آمیز: مِهَرآمیز	مُلاز: پناهگاه
مُلاّع: بیابان بی گیاه، کویر	مُلازِم: ۱- در تازی باستانی: کارپاس (فرهنگ پهلوی)، همراه، پیشیار، ۲- در تازی نوین: سَتوان یُکم
مُلاعِب: (تک: مِلْعَب)، بازیچه ها	مُلازِمات: (تک: مُلازِمَة)، کارپاسی ها، همراهی ها، پیشیاری ها، هَمبَستِگی ها
مُلاعِب: بازیگوش، لاس زنده	مُلازِمَة: مُلازِمَه، مُلازِمَت در فارسی: کارپاسی، همراهی، پیشیاری، هَمبَستِگی
مُلاعِبَة: مُلاعِبَه و مُلاعِبَت در فارسی: ۱- لاس زدن، ۲- بازیگوشی، ۳- مالِشگری (= ملاعبت با زنان، آندراج)	مُلازِمَة ی عَقْلِی: عَقْلِیّه: هَمبَستِگی خَرَدِک، زبانزد فرزانی
مُلاعِی: کَفچه نول، کَفچه نوک (لاروس)، از	مُلازِمَة ی عادِی: عادِیّه: هَمبَستِگی مُروسیک،

مَلاکین: از ساخته‌های فارسی گویان،	مُربغابیان
وِیَسَداران	مَلاَعین: (تک: مَلْعَنَة)، رِیَسَتگاه‌ها،
مَلاَل: آندوه، تَنگدلی، فَرَم، ناآرامی	فَرِیَه‌انگیزان، گُجَسَتگان
مَلاَل انگیز: فَرَم‌انگیز، آندوهیار	مَلاَعین: فَرِیَه‌گر، شَنه‌گر
مَلاَلَة: مَلاَلت در فارسی: تاسا (برهان)،	مَلاَعین: (تک: مَلْعُون)، گُجَسَتگان، گُجَسَتکان
تَنگدلی، آندوه‌گنی	(فرهنگ پهلوی)
مَلاَلت آمیز: فَرَم‌آمیز، آندوهیار	مَلاَفِسِه: برگرَفنه از مِلْحَفَة، بَسَتر آهنگ
مَلام: آوِیش (فرهنگ پهلوی)، سَر زَنش	(برهان)، خوشا حال لحاف و بَسَتر آهنگ، که
مَلام: ۱- پوزِش پَذیر، ۲- ناکس، زُفت	می‌گیرند هَر شب دَر بَرَت تنگ (لیبی)
(آندراج)	مُلاَقا: مُلاَقات در فارسی: هَمپُرسکی (فرهنگ
مُلام: زره‌پوش (آندراج)	پهلوی)، هَمپُرسِگی (پژوهشی در اساطیر
مَلامَة: ناکسی، فرومایگی، زُفتی	ایران، بهار)، دیدار
مَلامَة: مَلامت در فارسی: آوِیش (فرهنگ	مُلاَقاتِ مَحَرَمانه: کُفال (برهان)
پهلوی)، سَر زَنش، نِکوهِش	مَلامَة: از مِلْعَقَة، کُترا، آتش کُترا (گویش
مَلامت‌بار: آوِیشیک (فرهنگ پهلوی)،	گیلکی)
سَر زَنش‌بار	مُلاقی: هَمپُرساک (از پهلوی)، دیدارکننده
مَلامت کشیدن: سَر زَنش کشیدن	مَلاک: مَلاک: ۱- فَرِشته، ۲- پیغام، پیغام‌بری
مَلامت‌گاه: سَر زَنشگاه، آوِیشگاه	مَلاک، مَلاک: ۱- تُوان، نیر، ۲- سَرمایه، ۳- یابه
مَلامت‌کننده: سَر زَنسگر، آوِیشگر، نِکوهنده	(مَلاکُ الأمر = پایه‌ی کار)
مَلامت‌گوی: سَر زَنشگوی، آوِیشگوی،	مَلاک: از ساخته‌های فارسی گویان، وِیَسَدار
نِکوهنده	(ویس = مَلِک آریایی، فرهنگ پهلوی)
مَلامتی: ساخته‌ی نادرست فارسی گویان به	مَلاک: (تک: مالِک)، خاوندان، وِیَسَداران
جای مَلامتی، نِکوهشی	مَلاکَة: مُشت زَنی، آورِد مُشت زَنی (بهره از
مَلامتیه: سَر زَنسندوستان، نِکوهشیان	لاروس)

سَر زَنَشْدوستی، برود روی پیش، دنبال مَلامتیه  
 مَلامتی: نِکوهشی، سَر زَنَشْدوست  
 مُلَانَقَطی: خُرده گیر  
 مِلانکولی: Melancolie، فرانسوی، بنگرید  
 به مالیخولیا  
 مَلاه‌ی: (تک: مِلَه‌ی)، شادافزارها، شادیچه‌ها،  
 بازی‌ها (غیاث اللغات)  
 مُلَانِشَه: شیرنمایی، شیرک شدن، دلیرنمایی  
 مُلایس: آهسته‌رو، دِرَنگ کار (آندراج)  
 مَلَانِک: مَلایک در فارسی: (تک: مَلَاک)،  
 فرشتگان  
 مَلایک پی: فرشته گام، فرشته پی  
 مَلایک پیکر: فرشته پیکر  
 مَلایک صورت: فرشته روی  
 مَلایک منظر: فرشته دیدار  
 مَلَانِکَه: مَلایک و مَلَانِکَه در فارسی، (تک:  
 مَلَاک)، فرشتگان، پیغام‌ها  
 مُلایم: نرم (فرهنگ پهلوی)، خَلاو (گویش  
 خراسانی)، آرام، سازگار، آهسته  
 مُلایم آمدن: سازگار آمدن  
 مُلایمَه: مُلایمت در فارسی: نرمی، سازگاری،  
 آهستگی (برهان)، به عَقْل آر نه آهستگی  
 کَر دمی، به گفتار خَصَمَش بی‌اُردمی (سعدی)  
 مُلایی: فرهیختگی

مَلَبَس: پُوشش، پوشیدنی، جامه، پوشاک  
 مُلَبَس: ۱- پُوشان ۲- جامه پُوش  
 مَلَبُوس: پوشیدنی، پوشاک، جامه  
 مَلَبُوسات: (تک: مَلَبُوس)، جامه‌ها، پوشاک‌ها  
 مَلَبُوس پشمینه‌ی دَر ویشان:  
 خَتوانه (برهان)  
 مَلَبُوس مُنَدَرَس: چُبان (برهان)  
 مِلَّة: مِلَّت در فارسی: ۱- پاترم (فرهنگ  
 پهلوی)، ایرگان (برهان)، زانیج (ذبیح بهروز)،  
 ۲- هاوُش (ذبیح بهروز، از پهلوی)، هاوُشان (= اُمَت،  
 بُرهان)، هاوُشت، بُرشان (برهان)  
 مُلَتِشَم: ۱- به شُدَه ۲- جُوشخورده  
 مُلَتِشَم کردن: ۱- بهبود بخشیدن ۲- به هم  
 پیوستن (معین)  
 مُلَتِش: لا پُوشانیده  
 مُلَتِش: لا پُوشاننده  
 مُلَتِشَم: ۱- بوسه گاه، ۲- بوسیده  
 مُلَتِشَم: ۱- بوسه دهنده، ۲- دَهان بَند نهاده، ۳-  
 بوسنده (آندراج)  
 مُلَتِج: توفانی، کوه‌دار  
 مُلَتجا: ۱- جای پناه، پناهگاه، ۲- پناه گرفتن  
 (غیاث اللغات)  
 مُلَتجی: پناه جوینده (غیاث اللغات)  
 مُلَتحد: پناهگاه (لاروس)

- مُلْتَجِد: ۱- خَمَنده، ۲- گِراينده (آندراج)  
 مُلْتَحِم: ۱- کَبِيدِه (= کَبِد = لَحِيم، لغت فرس)،  
 ۲- جُوش خورده  
 مُلْتَحِمَة: مُلْتَحِمه در فارسی مؤنث مُلْتَحِم: ۱-  
 کَبِيدِه، ۲- جُوش خورده، ۳- باقَاب (= لَف)،  
 ۴- بُرونلایه، دَر چَشْم، پَلک  
 مُلْتَد: چاره، کُزیر (آندراج)  
 مُلْتَدِم: ۱- پَرِشان، ۲- سینه زَنده: زَن  
 مُلْتَد: خوشمزه دان  
 مُلْتَزَق: چَسْبِنده (آندراج)  
 مُلْتَزِم: ۱- فَرِيجوان (از ریشه پهلوی)، ۲-  
 هَمراه، دَر فارسی، هَمگام  
 مُلْتَزِم شُدَن: ۱- به گردن گرفتن (ذبیح بهروز)،  
 فَرِيجوانیدن (فرهنگ پهلوی)، ۲- هَمراه شُدَن  
 مُلْتَزِمین: (تک: مُلْتَزِم)، در فارسی، هَمراهان  
 مُلْتَسِق: بَر چَسْبِنده (آندراج)  
 مُلْتَص: بَر چَسْبِنده (آندراج)  
 مُلْتَصِب: راه تَنگ  
 مُلْتَصِق: بَر چَسْبِنده (آندراج)  
 مُلْتَطِم: بَنگَرِیدِه به مُتَلَطِم، خُر و شان  
 مُلْتَف: دَر هَم پیچیده، اَنبوه: گیاهان  
 مُلْتَفِت: ۱- نِگَر ننده، ۲- باز پَس نِگَرِسته  
 (غیاث اللغات)، ۲- آگاه  
 مُلْتَفِت شُدَن: ۱- نِگَرِستَن، ۲- آگاه شُدَن  
 مِلْت فروز: پاترم آفروز  
 مُلْتَقَط: سَر راهی  
 مُلْتَقَى: ۱- دیدار یافته، ۲- دیدارگاه، هَمرسگاه  
 مُلْتَقَى: دیدار کُننده  
 مُلْتَمَس: درخواست، نیاز، زاری، لایِه  
 مُلْتَمَس: خواهنیده، درخواستگر، زاریگر،  
 لایِه گَر، جُویا (ذبیح بهروز)  
 مُلْتَمَسات: (تک: مُلْتَمَسَة)، دَرخواست ها  
 مُلْتَمَسانه: لایِه گَرانه (فرهنگ پهلوی)  
 مُلْتَمَسَة: مُلْتَمَسه در فارسی، مؤنث مُلْتَمَس،  
 لایِه، دَرخواست  
 مُلْتَمَسین: (تک: مُلْتَمَس)، خواهندگان،  
 لایِه گَران  
 مُلْتَوَى: پیچیده، پیچ دَر پیچ (غیاث اللغات)  
 مُلْتَهَب: ۱- تَفْتِیک (فرهنگ پهلوی)، تَفْتِیه  
 (برهان)، ۲- فروزان  
 مَلْجَأ: اَپْستان (فرهنگ پهلوی)، پناهگاه  
 (بهروز)، جای پناه (غیاث اللغات)  
 مَلْجَأ: ۱- پَرِشان، ۲- ناگُزیر  
 مَلَح: ۱- دُشِیاد (= غِیبت)، ۲- بال زَدَن، ۳- نَمک  
 زَدَن، ۴- شیر خوراندَن  
 مَلَح: ۱- نَمک، ۲- نَمکینی، ۳- فَرِبهی، ۴-  
 سوگند، ۵- پیمان  
 مَلَح: (تک: مَلَح)، نَمک ها



مُلَح: (تک: مُلَحَة)، سخنانِ نیکو (معین)

مُلَح: لایه گر، درخواستگر

مِلَحُ الصَّنایع: تنکار (برهان)

ملحاء: ۱- برگ ریخته، ۲- لشکرِ گِران، ۳-

گوشتِ پُشت (آنندراج)

مِلحان: ۱- جمادی الثانی، از ماه های تازی، ۲-

کانونِ ثانی، از ماه های رومی (آنندراج)

مِلحَب: ۱- سُخَن آور، ۲- پَدَرَبان (لاروس)، ۳-

رَنده

مُلحَب: ۱- راه آشکار، ۲- سَرِ یه راه، رام

(لاروس)، ۳- بَکَه بَکَه: گوشتِ کُشیده

مُلحَج: پناهگاه

مُلحد: گور (لاروس)

مُلحد: دُشدین، اَسْرُشت (فرهنگ پهلوی)،

بی دین، دینرها، بَشم، هَم آوای خَشم (برهان)

مَلَحَز: تنگنا

مِلحَس: ۱- دلیر، ۲- آزور

مَلَحظ: نِگَرگاه

مِلحَف: مِلحَفَة، مَلانسه در فارسی: ۱- چادر،

رُکوک، که زنان بَر سَر کنند، ۲- بَستَر آهنگ، ۳-

زَبَرپوش (برهان)

مُلحَق: ۱- هَمبَست (فرهنگ پهلوی)، پِیوست

(لاروس)، ۲- وابسته، ۳- پَسَر خوانده

مُلحَقُ الثَّقافی: وابسته ی فرهنگی (لاروس)

مُلحَقُ التَّجاری: وابسته ی بازرگانی

مُلحَقُ العسکری: وابسته ی اَرتِشی

مُلحَقات: (تک: مُلحَقَة)، هَمبَست ها

مُلحَق شُدَن: هَمبَستَن

مُلحَق کردن: پِیوستَن، پیوند دادن

مُلحَقَة: مُلحَقَه در فارسی، مؤنث مُلحَق، بَنگَرِید

به مُلحَق

مُلحَم: ۱- گوشت خورانیده، ۲- شکست

خورده، ۳- خودچسبان، ۴- پَرندتار

مَلحَمَة: مَلحَمَه در فارسی: ۱- شورش، آشوب،

۲- جنگِ بزرگ

مَلحوظ: نِگَرِسته، از کُنَج چَشم

مَلحوظ داشتن: نِگَرِستَن

مَلحُون: آهنگین، آهنگدار

مَلحُونات: (تک: مَلحُونَة)، آهنگین ها

مَلحُونَة: مَلحُونَه در فارسی، مؤنث مَلحُون:

آهنگین

مُلحَة: سخنی نیکو (معین)، بَدَله (لاروس)

مِلحَة: ۱- نِگَهداری، ۲- پائیدانی، ۳- پاره ای

نَمَک، ۴- آلوده: آب

مَلحود: سنگ نهاده، گورِ سَنگدار

مِلحی: چو بَتراش، پُوستِه، لیسَک، از ابزارهای

درودگری

مِلحی: در تازی نیامده، ۱- نَمَکی، ۲- نَمَکین

مِلْحِيَّة: نَمَكِينَه، دُوغی باشد که در آن نَمَك و

زیره و گشنیز کوفته ریخته باشند (برهان)

مَلَخ بَحْرِي: چَلَنِگ (برهان)، مِیگ (برهان)،

مِیگو، مَلَخ بی بال، مَلَخ دَرِیایی

مُلْخَص: ۱- بیدا، رُوسَن، ۲- سارا (= خلاصه)،

هَنگرت

مُلْخَص: ۱- روشنگر، ۲- ساراگر، هَنگرتار

مَلْدُوغ: گَزیده، مارگَزیده، گَزدم گَزیده

مَلْدَّة: وَرَن (= سَهْوَت)

مِلْزَاب: رُكُور، رُفَت (= بَخیل)

مُلْزَق: پسر خوانده (لاروس)

مِلْزَم: مِلْزَمَة: مَنگنه، گیره (لاروس)

مُلْزَم: ۱- قَرِیچوند، بایاوند، بایامند، ۲- پَسماو،

چَفته مَنَد (= مَتْهَم)، ۳- باخته

مُلْزَم: بایاگر

مَلْزوم: باییده

مَلْزومات: (تَك: مَلْزومَة)، در فارسی:

کارپردازی، دَر تازی: باییدگان

مَلْزومَة: مؤنث مَلْزوم، باییده

مُلْسَن: زَبانه دار، زَبانه دیس

مَلْسُوع: گَزیده

مَلْسُون: ۱- دروغگوی، ۲- زَبان بُریده

(آندراج)

مُلْصَق: ۱- چَسبیده، ۲- پسر خوانده

مُلْصَق: حَسباننده

مُلْصُوق: بَر حَسبیده

مَلَط: ۱- موی سِتُردَن، ۲- بَجَه آنداختن، ۳-

گِل آندایی

مَلَط: ۱- کَجَدَسَت، ۲- بی تَبار

مِلْطاس: غَلَتَك، پُتَك، سَنگ کوب،

سَنگ سَكَن، کُلَنگ، تِشَه

مِلْطاط: ۱- پَر تگاه، ۲- دَرِیا کنار، ۳- دِلیر، ۴-

پِش سَرای، ۵- وَرَدَنه، ۶- دَسْتَه ی دَسْتاس، ۷-

ماله، ماله ی گِلکاران، ۸- لَبَه ی دَرَه

مُلْطَخ: آلودَه (معین)

مُلْطَف: كَش، تَنك، نازك، نَرَم

مُلْطَف: نَرَم كُننده، نازك كُننده

مُلْطَفات: (تَك: مُلْطَفَة)، مِهَر نامه ها، نَامَك ها

مُلْطَفَة: مُلْطَفِه در فارسی، مؤنث مُلْطَف، و،

مِهَر نامه، نَامَك، نامه ی خُرد

مَلْعَب: بازیگاه (لاروس)

مَلْعَبَة: مَلْعَبَة، مَلْعَبِه در فارسی: بازیچه

مِلْعَقَة: مَلَاقه و مَلَاغه در فارسی: کُترا (گوش

گیلکی)، کَفج (فرهنگ پهلوی)

مَلْعَنَة: مَلْعَنَت در فارسی: ۱- رِیستگاه، ۲-

فریه آنگیز (فریه = لَعْنَت)

مَلْعُون: دَر وُند، نِیفر تَنك، گُجَسَتَك، گُجَسَتَك

(فرهنگ پهلوی)، گُجَسْتَه، قَرِیه مَنَد، نَفَرین

شده

مَلَق: ۱- زمین هموار، ۲- سبزه ی نرم، ۳- گیاه

زودروی، ۴- چابلوسی، ۵- زبان بازی

مِلْقَاط: ۱- خامه، کِلک، ۲- مَوجین، ۳- تَنده

مِلْقَاع: بد زبَان، رَن

مُلَقَب: نامیده، باز نامیده

مُلَقَح: گُشن (آندراج)

مُلَقَح: آزموده کار، کار آزموده، مرد

مُلَقَحَة: باردار، آبستن، بار گرفته

مُلَقَلَق: چشَم تیز نگاه، ۲- سَبَك جُنُب، ۳- در

فارسی: غُلَبه (کلمه یا عبارتی دور از فهم که

گوینده یا نویسنده برای اظهار فضل به کار برد،

عمید)

مُلَقِن: (= تَلَقین شده، غیاث اللغات)، نویسنده،

فرا گرفته

مُلَقِن: (= تَلَقین کننده، غیاث اللغات)،

فروخوان، فرا زبانه، نویساننده

مُلَقَى: ۱- انداخته شده، اُفتاده، ۲- نویسنده

مُلَقَى: ۱- اندازنده، ۲- نویسنده

مِلک: ۱- هیر، دَسْتکُرد، خواستک (فرهنگ

پهلوی)، خواسته، ۲- ماهک، سپیدی بُن ناخن

مِلک: فَرِشته، در برخی از واژه نامه ها اَمشا سَبند

یا اَمشاسپنَتای اَوستانی را فرشته دانسته و گمان

کرده اند که در کیش زرتشت هفت فرشته با نام

امشاسپند در کار است. این برداشت درست

مَلْعُونَة: ملعونۀ در فارسی، مؤنث ملعون،

گُجسته: رَن

مَلْعَة: ملعۀ در فارسی: زَریون پیچ (= شقایق

پیچ)، از گیاهان

مَلْعَم: Malagma، یونانی تازی گشته، ۱- بریزه

(= مَرهم)، ۲- روغنمالی

مَلْعَم: زیوگین

مَلْعَمَة: مَلْعَمۀ در فارسی، مؤنث مَلْعَم: زیوگین

مُلْعَى: بَر افتاده

مُلْعَى شُدَن: بَر افتادن

مُلْعَى کَرْدَن: بَر انداختن

مَلْفَف: ۱- نَور دیده، دَر پیچیده، ۲- مَشکِ شیر

(آندراج)

مُلَفَّق: ۱- جُفت شده، ۲- به هم دوخته، ۳- دروغ

آمین، ۴- دَر آمیخته

مُلَفَّقَة: مَلَفَقۀ در فارسی، مؤنث مَلَفَق، بَنگَرِید به

مَلَفَق

مَلْفُوظ: ۱- خوانده، ۲- گفته شده، ۳- آنداخته

مَلْفُوف: ۱- دَر نَور دیده، ۲- فَر اَهم آورده

مَلْفُوفَة: مَلْفُوفۀ در فارسی، مؤنث مَلْفُوف:

دَر نَور دیده، دَر پیچیده

مَلَق: ۱- زَدَن: با دَسْتواره، ۲- گَادَن، ۳- شُسْتَن

جامه، ۴- مِکیدَن شیر، ۵- سیراب کَرْدَن

نیست، یکی از هفت امشاسبند، اورمزد است و شش‌تای دیگر فروزگان (= صفات الهی) اورمزد

مَلِک: ۱- خاَوَند، خُداوَند، ۲- هیردار، روستاخاَوَند، ۳- شهریار

مُلک: پارسی است، خُلر، بَسَله، از گیاهان مُلک: ۱- چیرگی، ۲- شهر یاری، ۳- سترگی

مَلکات: (تک: مَلکَة)، نیروها، مَنش‌ها مَلکاتِ رَدیَه هشتگانه: مَنش‌های ناستوده‌ی

هشتگانه: ۱- آز، ۲- کین، ۳- زُفتی، ۴- رَشک، ۵- دروغ، ۶- خشم، ۷- بی‌شرمی، ۸- خودخواهی

مَلکاتِ فاضله: مَنش‌های ستوده مَلکاتِ فاضله چهارگانه: مَنش‌های ستوده‌ی

چهارگانه، ۱- دِهشَمندی، ۲- دِلیری، ۳- خویش‌ننداری، ۴- دادگری (بهره از

غیاث اللغات)، دَر باورِ افلاتون، دانایی به جای دِهشتمدی

مَلِکانه: شاهانه مُلک آرای: شهرآرای، کِشورآرای

مَلِک آوازه: بلند آوازه (معین) مَلِکانیّه: نام گروهی که مریم را خدای دانند

مُلکَت طِراز: کِشورِ تراز مُلک ران: شهریار

مُلک رانی: شهر یاری

مَلِک زاده: شاهزاده

مَلِک طبع: فَرِشته خُوی

مَلکُوت: تازی از عبری، ۱- شکوه خُدایی، ۲-

روانکرد (= عالم مُجَرّدات، برهان)، ۳- شَهر یوری

مَلکُوتی: مَلکوتی در فارسی، خُدایی، آسمانی مَلکوتیات: (تک: مَلکوتیّه)، روانکردگان

مَلکُوتیّه: مَلکوتیه در فارسی، مؤنث مَلکُوتی، خُدایی، آسمانی

مَلکُوک: ساخته‌ی فارسی‌گویان از لَکّه‌ی پارسی به شیوه‌ی تازی، لَکّه‌دار، بدنام (شگفت

آن که در فرهنگ فارسی معین آمده: بر ساخته از لَکّه عربی است)

مَلِکَة: مَلِکّه در فارسی: ۱- نیرو، تُوان، ۲- مَنش مَلِکَة: مَلِکّه در فارسی، مؤنث مَلِک: زنِ شاه،

شَهبانو مَلِکی: مَلِکی در فارسی: فَرِشتگی

مَلِکی: هیری مَلِکی: کِشوری

مَلِکیّه: مَلِکیّت در فارسی: فَرِشتگی مَلِکیّه: مَلِکیّه در فارسی: نیروی خِرَد، رَوان

گُویا مَلِکِ یَمین: برده، کنیز، زَرخِرد (غیاث اللغات)

مِلل: (تک: مِلّت)، پاترمان، هاوُشان، دین‌ها

مَلَل: به ستوه آمدن (آندراج)، بیزار شدن

مَلَم: ناکس، فرومایه؛ مرد

مَلَم: ۱- سخت و استوار، ۲- بُرنا (بهره از آندراج)، ۳- فرود آئیده

مُلَمَع: ۱- دَرخشان، ۲- زَراندود، ۳- چَپار: آسپ، ۴- رَنگارَنگ، ۵- دوزبانه

مُلَمَعات: (تک: مُلَمَعَة)، دوزبانه‌ها، سروده‌ای

که دَر هَر خانش، بَنَدی پارسی و بَنَدی تازی باشد، برای نمونه این سروده از حافظ با

آغازی: آت رَوَانِجُ رَندِ الجَمی و زاد غرامی،

فدای خاک دَر دوست باد چان گرامی

مُلَمَع شدن: روشن شدن، دَرخشان گشتن

مُلَمَع کار: رُوکش کار

مُلَمَع نقاب: رَنگین بُوِشِه

مُلَمَعَة: مُلَمَعَة در فارسی، مَوْنث مُلَمَع، بَنگَرِید به مُلَمَع

مَلْمُوح: ۱- کشیده شده: نگاه (معین)، ۲-

دُزدیده نگاه شده، ۳- شیدور (= مَنور)

مَلْمُوس: بَرماسیده، پَر و اسیده، پَساویده

مَلْمُوسات: (تک: مَلْمُوسَة)، بَرماسیدگان،

پَساویدگان

مَلْمُوسَة: مَلْمُوسَة در فارسی، مَوْنث مَلْمُوس،

پَساویده، پَر و اسیده، بَرماسیده

مُلِمَة: مُلِمَة در فارسی، مَوْنث مُلِم: بَدآمد، پَتیار

سختی

مِلْواح: ۱- پادام، پَرَنده را گفته اند که نزدیک به

دام بَنَدند تا جانوران دیگر به هوای او آیند و در

دام اوفتند و او را به عربی مِلْواح خوانند

(برهان)، خرو هِه (برهان)، خَرخَشه، خَرخَسه

(برهان)، ۲- بُلَند بالا، لاغر آندام: زَن، ۳- زود

تَشنه

مَلْوان: شَب و روز

مَلْوتُوس: Mallatus، لاتینی تازی گشته، سُرَخ

خاکه (= قنبیل)، از گیاهان دارویی

مُلَوْتُ: آلوده (غیاث اللغات)، آهَوَکین،

نَسروشت، هَمَریت (فرهنگ پهلوی)، چَرکین،

وَشَن

مُلَوْتُ شدن: آلوده شدن، وَشَنیدن، چَرک شدن

مُلَوْتُ ساختن: آلودَن

مُلَوْتُ شُدِه: هَمکرُک (فرهنگ پهلوی)، آلوده

شده، آلوده، چَرک، چَرکین، وَشَن (برهان)

مُلَوْتُ نَشده: آوینست (فرهنگ پهلوی)،

نیالوده

مَلُوح: سیاسرمه (= قره‌پازی)، از گیاهان

مِلْوح: زودتَشنه (لاروس)

مُلُوحِيَة: ملوخیا، سُرِیانی از یونانی تازی

گشته، خُبازی بَستانی، پَنیرَک (برهان)، نان

کلاغ (آندراج)

مِلودِرَام: Mélodrame، فرانسوی، خُنیَاوِشت  
 مِلودی: Mélodie، فرانسوی، نَوا  
 مِلودیك: Mélodique، فرانسوی، نَواییك  
 مِلُوط: دَر تازی نیامده، کونَمَر ز، کونی، هیز  
 مِلُوك: (تَك: مَلِك)، شهر یاران  
 مِلُوك الطوایف: شهر خُدایی (ذبیح بهرون)  
 مِلُوكیا: مِلُوكیَه، بنگرید به مِلُوكیَه  
 مِلُول: سُتوهِیده، تَنگِیدَل، پِستوَه (برهان)  
 مِلُوم: سَر زَنِش شُده  
 مِلُون: رَنگ شده، رَنگ آمیزی شُده (غیاث)،  
 رَنگاز رَنگ  
 مِلُونیا: Melonia، لاتینی تازی گشته، خَر بُزَه  
 مِلُهم: بنگرید به مَرهم  
 مِلُهم: آسنُوتَك (فرهنگ پهلوی)، فَر تابیده  
 (ذبیح بهرون)، مَنَتَر بَر از ریشه‌ی پهلوی  
 مانسَر بَر، مانسَر واژه پهلوی است، بَر اَبَر با  
 الهام تازی که در فارسی نوین به مَنَتَر دگرگون  
 شده، هر چند که با چَم دیگر به کار می‌رُود.  
 مِلُهم: فَر تابنده، مَنَتَر بَخش  
 مِلُهوف: ۱- رَسانه خور (رَسانه = حَسَرَت)، ۲-  
 فَر مَگین (= غمگین)، ۳- سِتَمَدیده، دادخواه  
 مِلَهی: ۱- بازی، ۲- زَمَان بازی، ۳- بازیگاه  
 (لا روس)، ۴- لَشَتخانه (تماشاخانه)  
 مِلَهی: بازیچه، سَرگرمی

مِلَهی: ۱- سَرگرم کُننده، ۲- خَریش  
 مِلِی: ۱- توانگر، خوش سودا (= خوش  
 معامله)، ۲- جَابَك  
 مِلِی: مِلِی در فارسی، کِشُورِیک (فرهنگ  
 پهلوی)، پاتَر می  
 مِلِی شُدَن: Nationalization در فرانسوی،  
 پاتَر مِش، پاتَر مِیدَن  
 مِلِی کردن: پاتَر ماندَن  
 مِلِیت: دَر تازی نیامده، پاتَر مِینی  
 مِلِیح: ۱- سَبزه، گِندُمگون، ۲- شور، ۳-  
 تَمکین، با تَمک، ۴- تَمکسُود  
 مِلِیحَة: مِلِیحه در فارسی، مُونث مِلِیح، و نامی  
 برای زَنان  
 مِلِیک: ۱- خَاوَنَد، خُداوَنَد، ۲- شَهر یار  
 مِلِیم: نِکوهیده (معین)  
 مِلِیم: دَر خور سَر زَنِش  
 مِلِین: نَرماک  
 مِلِینات: (تَك: مِلِینَة)، نَرماکان  
 مِلِینَة: مِلِینَة در فارسی، مُونث مِلِین: نَرماک  
 مِلِیُون: (تَك: مِلِی)، کِشُورِیکان، پاتَر میان  
 صَمات: ۱- مَرگ، ۲- دَم مَرگ، زَمَان مَرگ  
 مُماتِل: مَانَد شُونده، مانا  
 مُماتِلَة: مُماتِله و مِماتِلَت در فارسی: مَانَدگی  
 مُماخَضَة: مُماخَضَت در فارسی: ۱- یِکَر نَگی ۲-

یگانگی

مُباحك: سِتیهَنده (آندراج)

مُباحكَة: سِتیهیدن، كینه‌ی شُتری

مُباحلَة: ۱- زور آزمایی، ۲- دُشمنی، ۳-

هَمفریبی، ۴- نابود کردن، ۵- پایان نگرى

مُماذِق: دوست نما، دوستِ دورو

مُماذَقَة: مُماذَقَت در فارسی: دوست نمایی،

دورنگی، دورویی

مُمارَة: مُمارات در فارسی: ۱- پیکار، ۲-

دُشمنی

مُمارَة: رویدادها

مُمارَسَة: مُمارِسَت در فارسی: ۱- مُرویش،

مُروسیدن، ۲- کوشیدن، ۳- پُروهیدن، ۴- آزمون

کردن، آزمودن، ۵- درمان کردن

مُمازَجَة: مُمازَجِه و مُمازَجَت در فارسی: ۱- با

هَم نازیدن (آندراج)، هَمنازی، ۲- آمیزش

ممازَحَة: مُمازَحَت در فارسی: لاغیدن، شوخی

کردن، لاغ، شُخی

مُماس: ۱- هَمسای، سایا، هَمبر، با این آرش در

زبان فارسی، ۲- دَر تازی، گایگر، گاینده

مُماسَة: مُماسَت در فارسی: ۱- سایش،

هَمسایی، با این آرش دَر زبان فارسی، ۲- دَر

تازی: گای، گاییدن

مُماشَة: مُماشات در فارسی: ۱- راه آمدن، با

کسی، ۲- سازگاری

مُماطَلَة: مُماطِلَة و مُماطَلَت در فارسی: ۱-

دِرَنگ کردن، ۲- دیرکاری، دُول (گویش

تهرانی)

مُماكَسَة: مُماكِسَت در فارسی: ۱- زُفتی، زُفتی

وَرزیدن، ۲- پافشاری، گُراف و رزی، ۳- چانه

زَدَن

مُمالَة: مُمالات در فارسی: یارمندی (آندراج)

مُمالَحَة: مُمالَحَت در فارسی: ۱- هَمخوانگی،

نَمَك خوردن با هَم، ۲- هَمشیرگی (آندراج)

مُمالَحَة: ۱- به هَم پَر داختن، ۲- دوستی کردن،

۳- نَرمی کردن (آندراج)

مَمالِك: (تَك: مَمَلِكَة)، كِشورها، اُستانها

مُمالَة: مُمالِه در فارسی: گراییده، خَمیده

مَمالِيك: (تَك: مَمَلُوك)، بَر دِگان، زَر خَریدان

مُمانَة: ۱- پاداش دادن، ۲- گِرو گرفتن، ۳-

هَمپستایی: دَر سواری، به پِستا سوار شُدن، ۴-

دراز کشیدن

مُمانَحَة: گِریستن بیابی

مُمانَعَة: مُمانَعَت در فارسی: اُرَواکی (فرهنگ

پهلوی)، بازداشتن، پیشگیری

مُمتاز: اَبرَمند، هُوگَن (فرهنگ پهلوی)،

خوبگو، اَبرَمند، بَرگُزیده، بَرجسته

مُمتَحَن: ۱- آزموده، ۲- کار آزموده، ۳- دَردمند،



۴- پاك، پاکیزه (لاروس)

مُمتَحِن: آزماینده (غیاث اللغات)، آزما  
(آندراج)مُمتَحَنه: ۱- آزماینده، ۲- یکی از سیمناهای  
نی

مُمتَحِنین: (تک: مُمتَحِن)، آزمایندگان

مُمتَدّ: ۱- دراز شده، کشیده (غیاث اللغات)،  
درازنا (برهان)، ۲- کشیده (= مدید)، یکی از

سنگ‌های نوزده گانه‌ی سرواد

مُمتَدّات: (تک: مُمتَدّه)، درازناها

مُمتَدّه: مُمتَدّه در فارسی، مؤنث مُمتَدّه، درازنا  
مُمتَدِح: ستایشگر

مُمتَرِش: رُباینده (آندراج)

مُمتَری: گمان برنده

مُمتَرَج: آمیخته

مُمتَرَج: آمیزنده

مُمتَع: ۱- بهره‌رسان، ۲- بهره‌گیر، بهره‌مند

مُمتَلی: آغسته (برهان)، آگین (برهان)،  
سَرشار (آندراج)، لَمالم (برهان)، لِبالب، پُر،  
آگندهمُمتَنع: ۱- آشایند (پهلوی)، زاور (= مُمتَنع در  
برابر مُمکن، برهان)، ۲- سَرپیچنده، سَرِ باز  
زَنده

مُمتَنعُ الوجود: زاور فَرناش (برهان)

مُمتَهِن: خوار، ناحیز، خوار گشته

مُمتَل: ۱- در تازی نوین: هُتر پِشه، بازگر، ۲-  
در تازی کهن: مانند شدهمُمتَل: خونبها گیرنده (بهره از آندراج)  
مُمتُول: همانند

مُمتُون: دردمند آبدان

مُمتَجِد: ارجیافته

مُمتَحَض: نابیده

مُمتَحَضّه: مُمتَحَضّه در فارسی: ۱- مَشك، ۲-  
مَشك دوغزنی

مُمد: یاریگر، یاری دهنده

مُمدّد: ۱- دراز کننده، ۲- پی کشیدگی، از  
بیماری‌هامُمدّد: خرگاه: به ریسمان کشیده (آندراج)  
مُمدُوح: سُتوده

مُمدوحین: (تک: مُمدُوح)، سُتودگان

مُمدُود: دراز شده، کشیده شده

مُمد و مُعاوِن: پشت و پناه (آندراج)

مَمَر: ۱- پُل، ۲- گذرگاه، ۳- خاستگاه، ۴- کبود،  
آنگیره

مِمرّاض: همیشه بیمار، بیمار غنچ

مُمرَجَل: جامه‌ی نگارین

مُمرّد: ساختمان درخشان و ساده (غیاث  
اللغات)

مُصَرِّض: پَرستار (لاروس)

مِصَص: ۱- زانوپی گندابرو، ۲- شتر گلو، ۳-

مُمرض: بیمارِنا (فرهنگستان)

آب اَفْشان فشاری (لاروس)

مُصَرَّق: کُوجه باغی، ترانه‌ی کُوجه

مِصَصِل: ۱- پاتیه‌ی رَنگَرز (لاروس)، ۲-

مَمرَّق: بُرونگاه، دریچه‌ی باد

هَرزه گُسار

مَمْرُوض: بیمار

مُصَضی: ۱- دَستینه یافته، مَهر شده، ۲- دَر

مُصَرِّج: جامه‌ی زَرِیفت

گُذرانیده

مُصَرَّق: پاره پاره، شکافته

مُصَضی: ۱- دَستینه گُذار، ۲- دَرگُذراننده

مَمْرُوج: ۱- گُمیختک (فرهنگ پهلوی)،

مِمْطار: ۱- پُر باران، ۲- بارانسنج (لاروس)

دَرآمیخته، سَنگَمیر، سَنگَم (برهان)، ۲- می آمیزه

مِمْطَر، مِمْطَرَه: بارانی (لاروس)

مِمْسَح: دُرُوغگوی (آندراج)

مِمْطَل: ۱- چَکش آهَنگر، پُتک، ۲- دُزد

مُْمسِک: ۱- چَنگ دَرزَنده، ۲- بازدارنده، ۳-

(لاروس)

زُکور (لغت فرس)

مُْمَغَط: دراز، کشیده

مُْمسَک: مُشک آمیز

مِمْغَل: خَاکُخور

مَمْسُوح: ۱- دَست مالیده، ۲- لاغر، کم گوشت

مَمْقُوت: دُشمن داشته

(لاروس)

مُْمَكَّن: پَا بَرِجا

مَمْسُوح الوَجه: بی چشم و آبِرو (لاروس)

مُْمَكِّن: شایِنْد، شایین (فرهنگ پهلوی)،

مَمْسُوح: ۱- لاغر سُرین: آسپ، ۲- وِشَتک

شُدنی، شایا (برهان)، ناوَر (برهان)

(= مَسخ شده، از پهلوی)

مُْمَكِّنُ التَّحْوِيل: ساده بَرخ، دردانش هَمار

مَمْسُود: دُرُشت اُستخوان: مَرَد (آندراج)

مُْمَكِّنُ الحُصول: دَست دادنی (فرهنگستان)

مَمْسُوس: ۱- سوده شده، ۲- دیوانه

مُْمَكِّنُ الوُجود: ناوَر فَرَتاش (برهان)، ناخود

مَمْشُوق: ۱- لاغر، کم گوشت: مَرَد، ۲-

باش

لاغر میان: آسپ، ۳- دراز و نازک: شاخه، نَره،

مُْمَكِّنُ الوُقوع: شُدنی (فرهنگستان)

۴- کَشیده و باریک: زَن

مُْمَكِّنَات: (تک: مُْمَكِنَة)، ناوَران (برهان)،

مَمْشِی: پیاده‌رو (لاروس)

شایِنْدان

- مُمَكِّن شُدَن: پابر جا شُدَن (معین)  
 مُمَكِّن شُدَن: دَسْت دادن (معین)  
 مُمَكِّنَه: مُمَكِّنَه در فارسی، مُونْت مُمَكِّن، بنگرید  
 به مُمَكِّن  
 مُمَلَّ: خسته کننده، تنگدل کننده  
 مُمَلَّح: شور کرده  
 مَمْلَكَة: مَمْلَكَة در فارسی: ۱- شهر، شَتر  
 (فرهنگ پهلوی)، کِشور، از چنین کارهاست  
 دَر کِشور، آسمان بی نَم و زمین بی بَر (سنائی)،  
 زاد بوم، چنان مَرَد غریب در جهان خوار، به یاد  
 زاد بوم خویش بیمار (گرگانی، ویس و رامین)،  
 ۲- کِشور داری (لاروس)  
 مَمْلُوك: پُر، آبیارده (برهان)، آگنده  
 مَمْلُوء: چاییده (بهره از لاروس)، سَرما خورده  
 مَمْلُوح: نَمکسود  
 مَمْلُوك: پرده، بَنده، زَرخِرد  
 مَمْناء: زمین سیاه (آندراج)  
 مَمْنوع: بازداشته، نَاروا  
 مَمْنُون: هَنیده (هَن = مَنّت)، سِپاسگزار، ۲-  
 مَرْد سَست، ۳- مَرْد توانا، از واژگان دِپهلوی  
 مَمْرَة: ۱- زرانده، تِلاپوش، ۲- نُکره اندوده،  
 سِیم آن‌دوده، ۳- هُدِه نما (هُده = حَق)،  
 راست نما، ۴- دورو  
 مُمَوَّه: مُمَوَّه در فارسی، مُونْت مُمَوَّه:  
 راست نما  
 مَمِه: ترکی، پستان (معین)  
 مُمَهْد: گُسترانیده، ۲- آماده  
 مَمهور: ساخته‌ی فارسی گویان، از مَهر پارسی  
 به شیوه‌ی تازی، مَهردار، یکی از بزرگان ادب  
 نوشته‌اند: از اغلاط مشهور است و استعمال آن  
 گویا ابداً عیبی نداشته باشد.  
 مَمهوره: ساخته‌ی فارسی گویان که پس از  
 ساختن مَمهور نرینه، مادینه‌ی آن را نیز  
 آفریده‌اند، مَهردار  
 مُمیت: فرزند مرده (آندراج از منتهی الارب)،  
 میراننده، خدای بزرگ (معین)  
 مُمِيز: وارسیده، آرژ شناخته، ویچینیده  
 (پهلوی)  
 مُمِيز: ۱- ویچینکار، ویزیتار (فرهنگ پهلوی)،  
 ۳- آرزیاب، ۳- جُدَاک، دَر هَمار  
 مُمِيزات: (تک: مُمِيزَة)، وارِسندگان، آرزیابان،  
 ویزیتاران  
 مُمِيزَة: مُمِيزَة در فارسی، مُونْت مُمِيزَة ویزیتار  
 مُمِيزی: در تازی نیامده، ویزیتاری (پهلوی)،  
 وارسی، آرزیابی، بازدید (فرهنگستان)  
 مُمِيزین: (تک: مُمِيز)، آرزیابان، ویزیتاران  
 مَن: ۱- نیکوکاری ۲- هَن نِهَادَن (هَن = مَنّت)  
 ۳- تَرانگبین (برهان)

مُصیلات: زنانِ دلفریب (آندراج)، زنانِ لَوَند	مَنّاخ: دَهَنده
مِن: آزا، آزانِ جا، آزانِ زَمان، به، کِسی، آن	مُناحِبَة: ۱- نازش، ۲- به داوری رفتن، ۳- گِرو
کَس، کِیست	بَسْتَن
مَناب: جانشین	مَنّاخ: خوابگاه، آسودگاه
مَنابِت: (تک: مَنبِت)، رُستنگاهان	مُناخ: خوابجای شُتر (آندراج)
مَنابِر: (تک: مَنبِر)، نُه پایگان، بَسپایگان،	مَنّاخِر: (تک: مَنخَر)، سوراخ‌های بینی
آفران	مَنّاخِل: (تک: مَنخَل)، گَر بال‌ها، آردبیزها
مَنابِع: (تک: مَنبِع)، سَرچشمیگان، خاستان	مَنّاخیر: (تک: مَنخَر)، سوراخ‌های بینی،
مَنات: شَهرِ وای روسیه	فارسی‌گویان آن را به آرشِ تَک به کار بَرند، بینی
مَنّاة: مَنات در فارسی: نام بُنی که دو تیره‌ی	دَر (غیاث اللغات)
هذیل و خِزاعه از تازیان آن را پرستش	مُناداة: مُنادات در فارسی: ۱- خواندن، ۲- آواز
می‌کردند.	دادن، ۳- هم‌نشینی، در انجمن، ۴- به‌هم
مُناجاة: مُناجات در فارسی: راز گُفت	نازیدن، ۵- راز بازگفتن، ۶- دیدن، دانستن
(آندراج)، در دِل (بهرِوز)، راز و نیاز، باخدا	(بهره از آندراج)
مُناجاتگاه: رازگُفت‌گاه	مُنادِم: هَمدم، هَم‌نشین، هَم‌بیاله
مَنّاجِح: (تک: مُنّجِح)، کامیابان، کامروایان،	مُنادِمَة: مُنادِمَت در فارسی: هَم‌نشینی،
پیروزمندان	هَم‌پیا لگی
مُناجِد: ۱- یاریگر، ۲- رَزمجوی	مُنادی: مُنادا در فارسی: بانگیده
مُناجِدَة: ۱- یاریگری، ۲- رَزمجویی	مُنادی: بانگنده
مُناجِرَة: مُناجِرَت در فارسی: کُشت و کُشتار	مُنادی دادن: مُنادا دادن: بانگ کردن
مَنّاچِل: (تک: مَنچَل)، داس‌ها (آندراج)	مُنادی زدن: مُنادا زدن، مُنادا کردن: آواز دادن،
مُناجی: راز و نیازکننده (معین)	بانگ کردن
مَنّاجیح: (تک: مُنّجِح)، پیروزمندان	مُنادی گاه: مُنادا گاه: بانگیگاه
مَنّاچین: (تک: مَنچون)، دولا ب‌ها (آندراج)	مُنادی گر: بانگیگر

مَنَار: ۱- سیدگاه، چراغ راهنما، ۲- گلدسته  
(آندراج)، جَوْتَرَه (به معنی مناره باشد،  
برهان)، هاج (آندراج)  
مَنَارَة: مَنَارَه در فارسی، مَوْنَت مَنَار، وَ نَرَه به  
گواز، خاقانی گفته است: که در میانهٔ مقصوره  
عیال تو باد، مَنَارَه ای که میانپای دوستان مَن  
است (فرهنگ معین)

مُنَازِع: سَتِیزَنده، واکوَشَنده

مُنَازَعَات: (تک: مُنَازَعَة)، سَتِیزَه ها

مُنَازَعَة: مُنَازِعَه و مُنَازَعَت در فارسی: ۱- سَتِیزَه،

۲- آرزومندی، ۳- نزدیک شدن، ۴- پیوستگی

مُنَازَقَة: ۱- دُشنام دادن، ۲- نزدیک گردیدن

(آندراج)

مَنَازِل: (تک: مَنَزَل) خانه‌ها، خُن‌ها، سَراها

مُنَازِلَة: مُنَازِلَه در فارسی: جَنگِ پیاده

مَنَازِلَا: تازی گشته، بَنگَرِید به ماگِنت

مُنَاسِب: ۱- جُور، ۲- دَرخُور، فَرَاخُور، ۳-

شایسته

مُنَاسِبَات: مُنَاسِبَات در فارسی، (تک: مُنَاسِبَة):

جوری‌ها، خویشی‌ها، مانِستَن‌ها

مُنَاسِبَة: مُنَاسِبَت در فارسی: ۱- مانِستَن (ذبیح

بهرِوز)، جُورِی، ۲- خویشی، بَستَگی

مُنَاسِب بُوْدَن: به دَن‌دان بُوْدَن (برهان)، شایِستَن

(فرهنگ پهلوی)

مُنَاسِب خَوان: به جا خوان

مُنَاسِک: (تک: مَنَسِک)، کُربانگاهان،

نیاپگاهان، آیینِ هَنج

مُنَاشِیر: (تک: مَنشُور)، فَرمان‌های دیوانی

مَنَاص: ۱- پناهجای، ۲- گُریزگاه، ۳- جنبیدن،

۴- بازبَس شدن، ۵- دَرنگ کَرَدَن، ۶- گُریز

مُنَاصِب: (تک: مَنصِب)، پایه‌ها، پایگاهان

مُنَاصِحَة: مُنَاصِحَه و مُنَاصِحت در فارسی:

پَنَدگویی

مُنَاصِح: پَنَدگویی، پَنَدَنده

مُنَاصِقَة: مُنَاصِفَه و مُنَاصِفت در فارسی:

دو نیم‌گی

مُنَاصِحَة: دُور کردن

مُنَاصِلَة: ۱- تیراندازی، ۲- پوزشخواهی

مَنَاط: ۱- دَر آویختگی، ۲- پیچیدگی، ۳- گواه،

تَزِدَه (= سَنَد)

مُنَاطِحَة: مُنَاطِحت در فارسی: ۱- شاخ زنی

(معین)، ۲- پَس رُذَن

مَنَاطِق: (تک: مَنطِقَة)، میان‌بندها، کَمَر بَندها،

نِیسَنگ‌ها، نِیسَنگان

مَنَاطِق جَغرافیایی: نِیسَنگانِ گیتیایی

مُنَاطِقَة: هَم‌سُخنی

مَنَاطِل: (تک: مَنطَلَة)، شیرِه کشی‌ها،

اَفشُر دِگی‌ها

مناظر: (تك: منظره)، چشم اندازها، دورنماها،

دیده بان‌ها

مناظر: ۱- نگر گوی، ۲- همانند، هم‌نما

مناظرات: (تك: مناظره)، نگر گویی‌ها، در

کاویدن‌ها

مناظره: مناظرت و مناظره در فارسی: نگر

گویی، برخی این واژه‌ی مناظره را با ستهیدن

برابر دانسته‌اند. مناظره آن است که هر يك از

گویندگان، نگر خود را درباره‌ی چیزی

بازمی‌گوید، درکاویدن

مناظرم: (تك: منظم)، سهام‌نگاهان (سهمان =

نظم، فرهنگ پهلوی)، برنامه‌های کار

مناع: ۱- بازدارنده، ۲- زفت، ژکور

مناعة: مناعت در فارسی: رزین بودن (واژه‌ی

رزین از پارسی پهلوی به تازی رفته است،

بنگرید به فرهنگ پهلوی و برهان قاطع)،

استوار بودن، بلند نگر بودن، برین منشی (از

فرهنگ پهلوی)

مناع الخير: بادنیک

مناعاة: مناعات در فارسی: ۱- خوش سُخنی،

۲- رنبازی، ۳- ستهیدن

منافاة: ۱- ناسازی، ناجوری، ۲- جداییگی

منافثة: منافت در فارسی: ۱- به جوش آمدن:

از خشم، ۲- جوشیدن دیگر

منافثة: زیرگوشی، بیخ گوش‌ی سخن گفتن

منافحة جنگ: روبروی

منافذ: (تك: منفذ)، رخنه‌ها، روزنه‌ها

منافر: ۱- نازنده: به تبار، ۲- در فارسی: رماننده

منافرة: منافرت در فارسی: تبار نازی، تبار

ستیزی، ستیز در تبار و نژاد

منافسة: منافسه و منافست در فارسی در افتادن،

هم‌جشمی، هم‌الش

منافع: (تك: منفعة)، سودها، بهره‌ها

منافق: ۱- ماخ (= منافق، برهان)، دورو،

دوزبان، رفت آن که به جستنِ معاشم، دیدی

دوزبان چو دور باشم (خاقانی،

تحفة العراقرین)، ۲- ابلوك (برهان)، دوزنگ،

آنکه در دل بی‌دین و در نما دیندار است.

منافقة: منافقه و منافقت در فارسی: دورویی،

دوزبانی، ماخی، ابلوکی

منافقین: (تك: منافق)، ابلوکان، دوزبانان،

ماخان

منافی: ۱- برآندازنده، نابود کننده، ۲- ناساز،

نیسان (ذبیح بهروز)

منافی عفت: پاد آرم

مناقب: (تك: منقبت)، ستایش انگیزان،

نازمایه‌ها

مناقب خوان: ستایشخوان، آن که در ستایش

رَهْمُودان سخن گوید.

مُنَاقِشَات: (تک: مُنَاقِشَة)، خَویسگان

مُنَاقِشَة: مُنَاقِشَة و مُنَاقِشَت در فارسی: خَویسه،

هم آوای هریسه (برهان)

مُنَاقِص: (تک: مَنَقَصَة)، کاستی‌ها

مُنَاقِصَة: مُنَاقِصَة در فارسی: آرزان‌خرد

مُنَاقِض: ۱- دَرشکننده، ۲- ناسازگار

مُنَاقِضَات: (تک: مُنَاقِضَة)، ناسازگِری،

ناسازگویی‌ها

مُنَاقِضَة: مُنَاقِضَت در فارسی: ۱- ناسازگِری،

۲- ناسازگویی

مُنَاقَلَة: مُنَاقَلَت در فارسی: هَمسُخنی،

هَم‌پیالگی

مُنَاقِیر: (تک: مُنَاقِر)، نوک‌ها، کُلنگ‌ها،

اِسکینه‌ها

مُنَاکِب: (تک: مَنَکِب)، بازوها، دوش‌ها

مُنَاکِحَة: مُنَاکِحَت در فارسی: ۱- زَن بُردَن، زَن

کَرَدَن، ۲- پیوند زناشویی، ۳- خودکاری

مُنَاکِر: (تک: مُنَکِر)، ناشناخته‌ها، زِشت‌ها،

ناستوده‌ها

مُنَاکِرَة: مُنَاکِرَت در فارسی: زیرکانه جَنگیدَن

مَنَاکِیب: (تک: مَنَکُوب)، سَختی رسیدگان،

ویرانی یافتگان

مُنَاکِیر: (تک: مُنَکِر)، زیرکان

مَنَال: ۱- یافته‌گاه ۲- سُوَدخیز ۳- دَرآمد

مِنَ البَدْوِ اِلَى الحَتَم: اَز سَر تا تَه، سَر اَسَر، اَز سَر

تا بُن، اَز اَغاز تا اَنجام (فرهنگستان)

مِنَ الاخیر: پَسین بار، که اگر بَر نهند کشتی در

آب فرو رَوَد (غیاث اللغات)

مَنَام: ۱- خوابگاه، جای خواب، ۲- خواب

دیدَن، خواب

مَنَامَات: (تک: مَنَام)، خواب‌ها (غیاث اللغات)

مَنَامَة: مَنَامِه در فارسی، ۱- پایجامه، جامه‌ی

خواب، ۲- خوابگاه، ۳- گور

مَنَان: ۱- هَنان (= منت نهنده)، ۲- نیکی کُننده

مَنَانِی: شیوه‌ی مانی، دبیره‌ی مانی

مُنَاوَلَة: مُنَاوَلَت در فارسی: ۱- هَمدُشمنی، ۲-

نازِش، به خود نازیدَن

مُنَاوَلَة: ۱- کِیْفَر دادن، ۲- اَز پُشت آمَدَن، ۳-

پَسِتاگُذاری

مُنَاوَلَة: مُنَاوَلَت در فارسی: بَخشیدَن،

دَهشَمندی

مُنَاوَلَة: ۱- خوابیدَن، ۲- جَنگیدَن

مَنَاهِج: (تک: مَنَهَج)، راه‌های راست،

راستراه‌ها

مُنَاهِزَة: مُنَاهِزَت در فارسی: ۱- نَزْدِیک شُدَن؛

بَا هَم، ۲- پِش آمَدَن، شکار را، ۳- پَر و اِافتَن،

(پَر و اِ = فرصت)



مُناهُضَة: مُناهُضَت در فارسی: ۱- ایستادگی،

۲- برابری، دَر جنگ

مَنَاهِل: (تک: مَنَهْل)، چَشْمه‌ها، سیرابگاه‌ها

مَنَاهِی: (تک: مَنَهی)، بازداشته‌ها، ناشایست‌ها

مَنَاهِی نُمُودَن: خود گُم کردن

مَنایا: (تک: مَنیَة)، مَرگ‌ها، مُردَن‌ها

مَنائِر: (تک: مَنارَة)، گُلْدَسته‌ها، چَر اغبایه‌ها،

جُوتَره‌ها

مِن باب: اَز دَر، به راستای

مَنِبَت: رُستگاه، رویشگاه

مَنِبَت: ۱- رویانیده، ۲- بَر جسته

مَنِبَت کار: بَر جسته کار

مَنِبَت کاری: بَر جسته کاری

مُنْتَبِل: بُریده شده، بُریده

مَنِبَر: ۱- اَفراز، خَطِیبان پَس از نام پاك امام،

بَر اَفراز از این شاه بُردند نام (حکیم زجاجی)،

نَد پایه (برهان)، ۲- چَوْتَره، (مُرَبَّع مرتفع از

زمین به قدر نیم گز یا بیشتر که در باغ‌ها و کنار

دَرهای خانه‌ها سازند، برهان)، ۳- سَکوی

نانوایی

مُنَبَر: ساخته‌ی فارسی گویان از اَنبار پارسی به

شیوه‌ی تازی، اَنباری، اَنبار شُدِه

مُنَبَر آلودگان: اَنبار آلودگان، گواژ: بَد کاران

مُنَبَر کردن: اَنبار کردن

مُنَبَره: پَس از ساختن مُنَبَر، فارسی گوی

مادینه‌ی آن را نیز ساخته است، اَنبار شُدِه

مُنَبَره نُمُودَن: اَنبار کردن

مُنَبَسِط: ۱- گَشاده، گُسْتَرده، ۲- دَر فارسی،

دِلگشا، و، دِلخوش (بهره از غیاث اللغات)

مُنَبَسِطَة: مُنَبَسِطَه در فارسی، مَوْنَت مُنَبَسِط:

گَشاده، گُسْتَرده

مَنیع: ۱- چَشْمه، سَرچَشْمه، ۲- خاستگاه،

خاستا

مُنَبِیث: ۱- بَرانگیخته، ۲- بَرخاسته

مِن یَعَد: اَز این پَس، پَس اَز این

مُنَبَغی: ۱- آسان، ۲- سزاوار

مُنَبَه: هُشدار دَهنده، هُشیار کُننده

مُنَبَهَة: مُنَبَهه در فارسی، مَوْنَت مُنَبَه: هُشیار

کُننده، بیدار کُننده

مُنَبَهَة: راهنما، پَر و هان

مُنَبی: پیام دَهنده، آگاه کُننده

مِنَت در فارسی: مَنَة دَر تازی: ۱- هَن (برهان)،

سِپاسِه (برهان)، ۲- نِکویی (آندراج)

مِنَتاج: پُر رود، پُر زای: زَن

مُنْتَبِث: ۱- کاوَنده، ۲- دامن بَرچیننده

(آندراج)

مُنْتَبِذ: یکسو شُودِه، کَرانه گُزیننده (آندراج)

مُنْتَبِل: ۱- ناگاه مُرده، ۲- بَرگیرنده، به شتاب

مُنْتَظَر: جدا گشته	مُنْتَبِه: هوشیار، آگاه (غیاث اللغات)
مُنْتَظَر: جدا کننده	مُنْتَبِج: ۱- بر دهنده، ۲- سودمند، ۳- زایا، ۴-
مُنْتَظَرَة: مُنْتَظَره در فارسی، مَوْت مُنْتَظَر، جدا گشته، یکی از پَرهون‌های سر واد در برگزیده‌ی	بر آیند، تَزیدَه (ذبیح بهرون)
پنج سَنگ: نزدیک یا خویشاوند، چُست، سَبَك،	مُنْتَبِج: برگزیده (آندراج)
گراینده و نوین است، بارنامه (ذبیح بهرون)	مُنْتَبِج: ۱- برگزیننده (آندراج)، ۲- پوست کننده
مُنْتَسَب: ۱- وابسته، بسته، ۲- خویش، خویشاوند	مُنْتَبِجَة: مُنْتَبِجه در فارسی، مَوْت مُنْتَبِج: ۱- بر آیند (فرهنگستان)، ۲- چوز، که جای برون آمدن
مُنْتَسَخ: ۱- برافزاده، ۲- پاجین (= نسخه، فرهنگ پهلوی)	بچه یا رَه است (بهره از آندراج)
مُنْتَسِخ: ۱- برآندازنده، ۲- پاجینگر	مُنْتَبِج: ۱- جُستگاهِ واش (= عَلف، گویش گیلکی)، ۲- جُستگاهِ دَیش
مُنْتَشِر: سَر وین (پهلوی)، برَاش (برهان)، پَخش، فاش (این واژه پارسی است)	مُنْتَبِج: ۱- واشجوی، ۲- دَهِشجوی
مُنْتَصِب: برگماشته، باشاته (آندراج)	مِنْ تَحْتِ الْقُرْط: ۱- از بُن کُوش ۲- از تَه دِل (معین)
مُنْتَصِر: پیروزی یابنده، پیروزمند	مُنْتَحِل: به خود بسته
مُنْتَصَف: نیمه، نیم شده	مُنْتَخِب: برگزیده، وِجیده (از: وِجِيتَك، فرهنگ پهلوی)
مُنْتَظَر: چشمداشت	مُنْتَبِج: برگزیننده
مُنْتَظَر: نگران (برهان)، بیوسان، بیوسنده (برهان)، چشم به راه، برَمور (بهرون)، برَمور	مُنْتَخِبَات: (نك: مُنْتَخِبَة)، برگزیده‌ها، برگزیدگان، گُزینگان (ذبیح بهرون)
مُنْتَظَر خدمت: کار بیوس	مُنْتَخِبَة: مُنْتَخِبَه در فارسی، مَوْت مُنْتَخِب، برگزیده
مُنْتَظَر خدمت بی حقوق: کار بیوس بیگار	مُنْتَخِبین: (نك: مُنْتَخِب)، برگزینندگان
مُنْتَظَر خدمت شدن: کار بیوسیدن	مَنْت داری: سپاسداری
مُنْتَظَر خدمت کردن: کار بیوساندن	
مُنْتَظَرَة: مُنْتَظَره در فارسی، مَوْت مُنْتَظَر:	

چشمداشت، چشم داشته

مُنْتَقِم حَقِیقِی: کینه کش راستین؛ خدا

مُنْتَظَرین: (تک: مُنْتَظَر)، بیوسندِگان، چشم به

مُنْتَقِمین: (تک: مُنْتَقِم)، کینه کشان

راهان، برموران

مُنْتَكِس: نگوَسار

مُنْتَظَم: ۱- سَهْمَانِیدَه (از پهلوی)، ۲- دَر رِشْتَه،

مُنْتَكِش: لای کش، چاه رُوب

به رِشْتَه کشیده، ۳- سَهْمَانِگاه

مُنْتَكِش: هَن کش

مُنْتَعِظ: گایخواه

مُنْتَكِف: تَرَاوَنْدَه، جابه جا شونده

مُنْتَفِع: بهره دار، سودمند

مُنْتَمِی: وابسته

مُنْتَفِع: بهره یاب، سود یابنده (آندراج)

مُنْتَن: گنده، بدبوی

مُنْتَقِی: ۱- یکسوی گردنده، ۲- دور شونده، ۳-

مُنْتَوِی: آهنگ کننده

نیست شونده (غیاث اللغات)

مُنْتَهَز: ۱- زِشْت خَنْدَنْدَه، گز افخند، ۲- پَر وَا

مُنْتَقِب: پوشه دار، پوشه نهنده: رَن

یابنده

مُنْتَقَد: سرهیده

مُنْتَهِض: بِرَخِزِنْدَه (آندراج)

مُنْتَقَد: سرهنده

مُنْتَهَك: ۱- رنجیده، ۲- لاغر سازنده (آندراج)

مُنْتَقِدین: (تک: مُنْتَقِد)، سَرَهِنْدِگان

مُنْتَهَی: مُنْتَهَا دَر فارسی: ۱- اَنجَامِیدَه، ۲-

مُنْتَقِر: بازکاونده

فَر جَامِیدَه، به پایان رسیده، ۳- پایان

مُنْتَقِش: ۱- بیرون آورنده، برگزیننده

مُنْتَهَی الْجُمُوع: رَمَن رَمَن

(آندراج)، ۲- نِگارگر، کنده کار (بهره از معین)

مُنْتَهَی إِلَیه: بَیْتُم (فرهنگ پهلوی)، سَرانجام

مُنْتَقِش: ۱- نگاشته، ۲- کنده کاری شده (بهره

مُنْتَقِب: سوراخدار

از معین)

مُنْتَلِم: مودار، چون چینی، دَر زدار، چون دیوار

مُنْتَقِص: ۱- کم کننده، ۲- کم شونده (آندراج)

رَخنه دار

مُنْتَقِص: ۱- تَابِ رَسَن باز کرده، ۲- پیمان

مَنْشُور: ۱- پَراننده، ۲- بی آهنگ، اَسرواد، ۳-

شِکِستَه (آندراج)

شَب آنبوی (برهان)، از گیاهان، شَب بوی، ۴-

مُنْتَقِل: تَرَا بُرْدَه (ذبیح بهروز)، جابه جا شده

ناسفته

مُنْتَقِم: کینه کش، کینه کشنده، سَر زَنِش کننده

مَنْشُورات: (تک: مَنْشُورَة)، پَراننده ها

مَنْشُورِ اصْفَر: شَب بوی زرد

مَنْشُورِ بُرّی شَب بوی خودرو

مَنْشُورِ سُلْطانی: شَبخوش، از گیاهان

مَنْشُورَه: مَنْشُورَه در فارسی، مَونْت مَنْشُور، بنگرید

به مَنْشُور

مَنْج: پارسی تازی گشته، مُنگ، از گیاهان

(فرهنگ پهلوی)

مَنْج: ماشِ سَبّ از گیاهان (لاروس)

مَنْجَاب: ۱- سُسْت، ۲- آتَش کاو، ۳- بُر زای:

زن

مَنْجَب: پیر و زَمَنَد، کامرَا

مَنْجَدِل: بَر زمین افتاده

مَنْجَدِب: ۱- کَشیده شَوَنده، ۲- تیز رَوَنده، ۳-

بَر گَرَدَنده (آندراج)

مَنْجَر: کَشیده شَوَنده، کَشیده

مَنْجِرِیالِ رَوُولُوشَن: Manègerial revotu-

tion) (انقلابِ مَدیریتی، در فرهنگ جامعه

شناسی)، خیزش وینارتاریگی

مَنْجَز: ۱- بَر آورنده ی نیاز، ۲- شِکَمِرَوان، ۳-

چُسْت

مَنْجَز: نیازِ بَر آورده

مَنْجَزِم: ۱- استخوان شکسته، ۲- خاموشیده:

وات

مَنْجَس: رَیْمَن (فرهنگ پهلوی)، رَیْمَناک

مَنْجَس: رَیْمَنگَر

مَنْجَل: ۱- داس، ۲- نَیزه، ۳- کِشْتِ آنَبوه، ۴- پُر

فر زَنَد: مَرَد، ۵- تخته پاكَ کُن (لاروس)

مَنْجَلاب: این واژه را انجمن آرا تازی دانسته،

معین آن را آمیزه ی مَنْجَل تازی و آبِ پارسی

می داند و بر آن است که مَنْجَل در تازی جای

اَنداختن و ریختن است. چنین پیشینه ای به

دَسْت نیامَد. عَمید آن را به درست پارسی

دانسته، از آن روی که در پارسی به نَسا یا لاشه،

مَنْج می گویند می توان به پیروی از بُرهان آن را

پارسی دانست، گواه سروده ی سعدی: اگر

بر که ای پُر کنی از گلاب، چو سَگ دَرِوی افتد

شود مَنْجَلاب، گَنَداب

مَنْجَلی: ۱- روشن، آشکار، ۲- بیرون رَوَنده: از

زادبوم

مَنْجَم: ۱- روشن، ۲- راه روشن، ۳- توپال، آسَن

(= فلز)، ۴- کان

مَنْجَم: شاهینِ ترازو (لاروس)

مَنْجَم: کَنَداک، اَخْتَرمار، ستاره شُمر (فرهنگ

پهلوی)، اَخْتَری، یکی اَخْتَری گفت از آن پَس

به راه، کَزِ نِسانِ بُرَم سَر ساوه شاه (فردوسی)،

اَخْتَرشناس

مَنْجِمِنت: Management، انگلیسی (=

مَدیریت، فرهنگ جامعه شناسی)، وینارتاری

مَنْجَمِد: بَسْتَنَک (دانشنامهٔ علائی)، آنیسه  
(برهان)، اَفَسَرَت (فرهنگ پهلوی)، اَفَسَرَد  
مَنْجَمِد کردن: اَفَسَرَتَن (فرهنگ پهلوی)،  
اَفَسَرَدَن

مَنْجَنیک: یونانی پارسی گشته، بنگرید به  
مَنْجَنیق، کَشْکَنجیر (صحاح الفرس)، من  
کمان را و خداوند کمان را بکشم، گر خداوند  
کمان زال و کمان کَشْکَنجیر (سوزنی)

مَنْجَو: آنبه، از گیاهان (معین)

مَنْجَوِب: اَبَر باز

مَنْجُوْد: ۱- رَنجَدیده، اَندوهناک (آندراج)، ۲-  
نابود گشته

مَنْجُوْش: بنگرید به مَنْجوق

مَنْجوق: مَنْجوق: ترکی تازی گشته، ۱- ماهچه  
(غیاث اللغات)، سَرْدَرَش، ۲- اَفَسَر، ۳-  
دَرَش، ۴- چتر، سایبان، ۵- مُهَرک، که بر جامه  
دوزند

مَنْجی: رَهاننده

مَنْجی: ۱- رهاگاه، ۲- پُشته

مِنْحات: رَنده، از ابزارهای درودگری  
(غیاث اللغات)

مِنْحاز: هاَوَن (آندراج)

مِنْحاز: از تازی گرفته شده (معین)، هاَوَنی،  
یکی از تخته‌های کشتی

مِنْحاض: دَراز و باریک: زَن

مُنَحْدَر: سَرازیری، نَشیب (لاروس)

مُنَحْدِر: سَرازیر شونده

مَنْحَر: ۱- پیش سینه (آندراج)، ۲- کُر پانگاه،

۳- کشتارگاه شُتر

مُنَحْرِف: ۱- اَپراس (پهلوی) بیراه، اُریبیده،

کیبیده، از کیبیدن، مَکبید و از راستی مَکْذَرِید

(فردوسی، شاهنامه)، اَبَارک (فرهنگ پهلوی)،

۲- چارینه‌ی کُر

مُنَحْرِف شدن: ۱- مُشیدَن (فرهنگ پهلوی)،

۲- کیبیدن

مُنَحْرِف کُننده: واگِراَینده (فرهنگ فنی)

مُنَحْرِفَة: مُنَحْرِفَه در فارسی، مَوْنَت مُنَحْرِف،

بنگرید به مُنَحْرِف

مُنَحْس: ۱- بَرکنده، ۲- ریخته شونده

(آندراج)

مُنَحْسِر: بَرهنه شونده، لُخت شونده

مُنَحْسِم: بُریده شونده

مُنَحْصِر: ۱- نَک، یگانه (ذبیح بهروز)، ۲-

دَر بَسْت، ۳- وِیزه

مُنَحْط: ۱- پَسْتیگرایی، ۲- کاهنده

مُنَحْل: ۱- بازگشوده (خردناب)، ۲- بَرچیده

مُنَحْلَة: مُنَحْلَه در فارسی، مَوْنَت مُنَحْل: بَرچیده

مُنَحْنی: کُوْز (ذبیح بهروز)، چَمچاخ (برهان)،

- خَم (فرهنگستان)، کمانی  
 مَنُحُوت: تراشیده شده (غیاث اللغات)  
 مَنُحُوس: مَرُخْشَه (صحاح الفُرس)، آمد نوروز  
 و نو دمید بنفشه، بَر ما فرخنده باد بَر تو مَرُخْشَه  
 (منجیک)، بَد اختر (برهان)، چو تو اختر  
 خویشتن را کُنْسی بَد، مدار از فَلَک چَشَم  
 نیک اختر را (ناصر خسرو)  
 مَنُحُوش: ۱- تُرُنْجیده، ۲- رَوَندَه (آندراج)  
 مَنُحُوض: ۱- نیزه، ۲- گوشت رفته، لاغر ۳-  
 گوشت آگنده، فَرِیه، از واژگان دویلهو  
 مَنُحُوف: لاغر، نَزار (آندراج)  
 مَنُحُول: جامه دُزد  
 مِّن حَيْثُ لَا يَحْتَسِب: از آن جا که دَر شُمار نیاید،  
 (فرهنگستان)  
 از آن جا که گُمان نَرَوَد  
 مَنُخَدِع: گول خورنده، فریب خورنده  
 مَنُخَر: مَنُخَر: سوراخ دماغ، سوراخ بینی،  
 (غیاث اللغات)  
 مَنُخْصِرَط: ۱- خَراشیده، تَراشیده، ۲- دَر میان  
 آئنده، ۳- آراسته، ۴- رشته پَندیر  
 مَنُخَرِع: ۱- بَرکنده، ۲- شکسته، ۳- بَرآینده  
 مَنُخَرِق: بادگُذر (آندراج)  
 مَنُخَرِق: ۱- دَریدنی، ۲- پاره شدنی  
 مَنُخَرِم: ۱- شکافتنی، ۲- بَریدنی  
 مَنُخَسِف: ۱- ماه گِرِفته، ۲- پوشیده شدنی  
 مَنُخَفِض: ۱- به نشیب افتاده، ۲- پَست شَوَندَه  
 مَنُخَل، مَنُخَل: پَر ویزن، گَر بال (غیاث اللغات)  
 مَنُخَلَع: ۱- از جا کنده، ۲- بَریده شده  
 مَنداغورس: یونانی تازی گشته، مِهر گیاه  
 مَندَرِج: آموده (برهان)، گنجیده  
 مَندَرِجات: (تک: مَندَرِجَه)، آمودگان،  
 گنجیدگان  
 مَندَرِجَه: مَندَرِجَه در فارسی، مَونث مَندَرِج:  
 آموده، گنجیده  
 مَندَرِس: کُنانِه (برهان)، کُنه، فَرسوده  
 مَندَرِیل: Mandril، انگلیسی، مُرْغ (فرهنگ  
 فنی)  
 مَند عوره، مَند غوره: یونانی تازه گشته، مِهر  
 گیاه  
 مَندَف: دَرَوَه، لَوْرَک (= کَمان حَلّاجی، برهان)  
 مَندَفِع: ۱- واژَنشی، ۲- دور شَوَندَه  
 مَندَفِعه: مَندَفِعه در فارسی: مَونث مَندَفِع،  
 واژَنشی  
 مَندَفَه: فَرخمیده (= پنبه ی حَلّاجی شده)  
 مَندَك: ۱- با خاك برابر، ویران، ۲- هَموار،  
 هَموار گشته، در یکی از واژه نامه های فارسی،  
 این چاهه را از مولانا آورده اند: علم و حکمت

باطل و مندک بُدی، و پنداشته اند که واژه ی مندک در این سروده همان مُندَک تازی است و ندانسته اند که این واژه پارسی و مَندَک است و برابر با بی بها و بی خریدار و پیوندی با اندکاک تازی ندارد.

مَنْدَل: ۱- رُباینده، ۲- نَره ی دُرُشت، ۳- دَسْتار (آندراج)، دَسْتَمال، ۴- شالِ گِرَدَن (لاروس)  
مَنْدَل: ۱- موزه (آندراج)، کَفَش، ۲- داربُوی مَنْدَل: پارسی تازی گُشته، مَنْدَل، پَرهونی که افسونگران بر زمین کِشند، در تازی ضَرَبُ الْمَنْدَل آمده  
مَنْدَم: پشیمانی  
مَنْدَمِج: ۱- دَرهَم رفته، ۲- درون رَوَنده، ۳- گِرد (لاروس)

مَنْدَمِل: آستیم (= مَندَمِل، برهان)، رَخم بهبود یافته

مَنْدُوب: نماینده (لاروس)

مَنْدُوسَة: سُوَسْک (لاروس)

مَنْدُولَة: Mendole، لاتینی تازی گُشته،

خاربالِ سیمین، از ماهیان

مَنْدِیل: مَندیل در فارسی: دَسْتَمال، دَسْتارچه، شُکُوب (برهان)

مَنْدِر: ۱- بیم دَهنده، ۲- از نام هایی که بر پیامبر اسلام (ص) نهاده اند.

مَنْدِرین: (تک: مَندِر)، ترسانندگان، بیم دَهندگان

مَنْدُور: ۱- دَربای (= واجب گشته، برهان)، ۲- پیمان شده

مَنْز: ۱- نا آرام: مَرَد، ۲- گَهِواره

مَنْزَرَج: باز ایستنده، رویگردان، سَر باز زنده، بیزار

مَنْزِرَجَف: ۱- دور از خَرَد، ۲- دور از بُن، ۳- دور از سَنگ (= وَزَنِ شَعَر)

مَنْزَرَق: ۱- بَر پشت خُسپَنده، ۲- پَس مانده، ۳- دِرَنگ کننده (آندراج)

مَنْزَع: کِشیدَنگاه (آندراج)

مَنْزَع: بَر کنده: گیاه

مَنْزَعَج: نا آرام، تا سه مَند

مَنْزَل: ۱- خَانِک، خُن، اَسپَنج، مانِشت، نِشیمِک، اَواریش، نِشَسْتِک (فرهنگ پهلوی)،

خانه، سَرای، ۲- فرودگاه، بار آفَکَن، تیم

مَنْزَل: فرود آمده، فرورسیده

مَنْزَلِ خَاکی: نِشیمِ خَاکی، زَمین

مَنْزَلِ زِمِستانِی: تَجَر (برهان)

مَنْزَلِ شَناس: راهنما، راهشِناس

مَنْزَلِ کُوجَک: کُریج، کُریچه (برهان)، کاشانه

(برهان)

مَنْزَلِ کُوجَک و تَنگ و تَارِیک: کُلبه (برهان)



مَنْزِلگاه: فرودگاه، بارآفکن، تیم، استیش  
(فرهنگ پهلوی)

مَنْزِلَة: مَنْزِلَت در فارسی: گاه، پایگاه، آرج  
مَنْزِلَه: از مَنْزِلَة: به جای، جانشین، دَر فارسی  
مَنْزِلَة: مَنْزِلَه در فارسی، مَوْنَت مَنْزِل، فرود آمده،  
فرورسیده

مَنْزُور: کم، آنْدَک (لاروس)  
مَنْزُول: ۱- مهمانخانه، مهمانسرای (لاروس)،  
۲- چاییده، سرما خورده

مَنْزُوی: ۱- گوشه گیر، با خویش، ۲- پوشیده،  
دَر پوست کشیده (بهره از غیاث اللغات)  
مَنْزَه: پاکیزه، زشتی رفته

مَنْزَه: ۱- پاك كُننده، ۲- پاك داننده  
مَنْساح: ۱- دَر تازی کُهن: جارو، گردگیر، ۲- دَر  
تازی نوین: خاکبردار، در انگلیسی Bulldozer  
مَنْساق: ۱- خویشاوند، ۲- پیر و (معین)

مَنْساق: کِشانیده (معین)  
مَنْسَج: کارخانه‌ی بافندگی (لاروس)، کار  
چُوب (برهان)

مَنْسَجِم: ۱- رَوان شونده، ۲- رَوان، سَخِن رَوان  
مَنْسَد: ناگشودنی

مَنْسَرَح: ۱- آسان و رَوان (آندراج)، ۲- بِرهنه،  
یکی از سنگ‌های نوزده گانه‌ی سرواد، ۳-  
اَسَب تیز تَک

مَنْسَرَح مَزاحف: بِرهنه‌ی گشته، بنگرید به  
«بَحَر شعر»

مَنْسَع: بادِ اَپاختر (= شمال)  
مَنْسَف: ۱- سَرَنَد، ۲- دَسْتَگاه بوجاری (بهره  
از لاروس)

مَنْسِک، مَنسَک: رَوش نیایش  
مَنْسَل: تَخمدان  
مَنْسَلِک: ۱- دَر رِشته، به رِشته، ۲- دَر آینه، ۳-  
هَموَنَد

مَنْسَم: ۱- خانه، ۲- رَوش، ۳- راه  
مَنْسُوب: ۱- وابسته، ۲- خویشاوند، ۳-  
مِهر چامه

مَنْسُوبِین: (تَک: مَنسوب)، وابستگان،  
خویشاوندان

مَنْسُوج: بافته، تنیده

مَنْسُوجات: (تَک: مَنسُوجَة)، بافتگان

مَنْسُوج باف: بافنده (معین)، جولاهه، جولاه

مَنْسُوجَة مَنسُوجِه، مَوْنَت مَنسُوج: بافَتِه

مَنْسُوخ: هیچیده، بَر افتاده، از میان رفته

مَنْسُوخ شُدَن: بَر افتادَن

مَنْسُوخ کَرْدَن: بَر انداختَن

مَنْسُوک: نیک شُسته

مَنْسَی: قَراموش شده، از یاد رفته

مَنْسَی: اَز یاد زُداننده

مَنْشَا: زادگاه، پَرَوَرِشگاه، گُوَالِشگاه

مَنْشَا: ۱- زاده، ۲- نوشته، ۳- نامه

مَنْشَات: (تک: مَنْشَا)، نوشته ها، نامه ها

مِنْشَار: ۱- آره (برهان)، ۲- آره ماهی

مِنْشَال، مِئْشَل: اَگِه (آندراج)، چَنگک

مَنْشَد: خوانده از دیگری، بازخوانده

مَنْشِد: ۱- خواننده از دیگری، بازخوان، ۲-

راهنما، ۳- نکوهِشگر

مَنْشَرَح: ۱- باز، گُشاده، ۲- آشکار

مَنْشَعِب: ستاکیده

مَنْشَعِبَات: (تک: مَنْشَعِبَة)، ستاکیدگان

مِنْشَف، مِئْشَفَة: دَسْتال، رومال

مِنْشَق: بینی، دماغ

مَنْشَق: شِکافته، پاره (معین)

مَنْشُور: ۱- شُوشه (فرهنگستان)، ۲- فرمان،

گُشادنامه (برهان)

مَنْشُورِ قَائِم: شوشه ی راست

مَنْشُورِ مَائِل: شوشه ی کَج

مَنْشُورِ نَاقِص: شوشه ی اَبُوند

مَنْشِي: ۱- آغازگر، بنیادگذار، ۲- دَییر، دَییر

(فرهنگ پهلوی)، دَییر، پِناغ (برهان)

مَنْشِيَانِه: دَییرانه

مَنْشِي بَاشِي: سَر دَییر

مَنْشِي خانِه: دَییرخانه

مَنْشِي فَلَک: دَییر سِپهر، تیر (= عطارد)

مَنْشِي گَرِي: دَییری، پِناغگری

مَنْصِب: مَنصَب دَر فارسی: ۱- پایه، پایگاه، ۲-

کار دیوانی، کار اِواری، ۳- نِزاد، ۴- بازگشتگاه

مَنْصَبِي: رَنگین شُونده (غیاث اللغات)

مَنْصَح: سوزن

مَنْصَرَح: پیدا، آشکار

مَنْصَرِف: بازگردنده، چَشم بوشنده، بَرگاشته

(برهان)

مَنْصَرِم: گُستِبه

مَنْصِف: دادمند

مَنْصَف: ۱- نیمه ی راه، ۲- پیشیار

مَنْصَف: چاکِر (آندراج)

نَصَف: نیمساز (لاروس)

مَنْصَفُ الزَّائِيه: نیمساز (فرهنگستان)

مَنْصِفَانِه: دادمندان

مَنْصَفِي: بازگردنده (آندراج)

مَنْصِفَة: مَنصِفِه در فارسی، مَوْت مَنصِف: دادمند

مَنْصِلح شدن: این آمیزه در جهانگشای جُوینی

آمده و بهار در «سَبک شناسی» نوشته است که

واژه ی مَنصِلح را هیچ کُجا نیافته است، دُرُست

شُدَن، راست شُدَن کار (بهره از فرهنگ معین)

مَنْصُوب: ۱- دَسْت نِشان (برهان)، دَسْت

نِشاندِه، گُماشته، بَرگُماشته، ۲- بَرپا، بَرپا شده

مَنْصَبٌ: ۱- فراهم آمده، ۲- در فارسی: پیوست  
 شده (بهره از فرهنگ معین)  
 مَنْصَبَات: (تك: مَنْصَبَة)، پیوست شدگان: در  
 فارسی  
 مَنْصُود: برهم نهاده: کالا (معین)  
 مَنْطَاد: هوارو، بادکنک  
 مَنْطَب، مَنْطَبَة، پالونه (لاروس)  
 مَنْطَبِيع: ۱- نگاشته، ۲- چاپ شده  
 مَنْطَبِعَات: (تك: مَنْطَبِيعَة)، چاپ شدگان  
 مَنْطَبِيعَة: مَنْطَبِيع در فارسی، مؤنث مَنْطَبِيع: ۱-  
 نگاشته، ۲- چاپ شده، ۳- توانش روان، زبانزد  
 فرزانی  
 مَنْطَبِيعَة ساری: توانش روان، زبانزد فرزانی  
 مَنْطَبِيق: پَسَچاك (فرهنگ پهلوی)، برهم  
 نهاده، برآبر  
 مَنْطَفِی: ۱- فرو نشیننده: چراغ، گرما  
 (غیاث اللغات)، ۲- خاموش (معین)  
 مَنْطَق: جای کمر بند، کمر (لاروس)  
 مَنْطَق: کمر بند  
 مَنْطَق: گویا (فرهنگستان)  
 مَنْطِق: ۱- چم گویا (فرهنگ پهلوی)،  
 کَرویز (= منطق و ادراک کلیات، برهان)، ۲-  
 سخن، گفتار  
 مَنْطِقُ الطَّيْرِ: ۱- زبان مرغان، زبان پرندگان،

منصبوب شدن: ۱- بر پا شدن، ۲- گمارده شدن  
 مَنْصُوبَة: مَنْصُوب در فارسی، مؤنث مَنْصُوب، و،  
 ۱- شترنگ، ۲- نخستین بازی: در شترنگ، ۳-  
 یکی از هفت بازی: در نرد (بهره از آندراج)  
 مَنْصُوحَة: رویاننده: زمین، خاک  
 مَنْصُور: ۱- یاری یافته، ۲- پیروز، ۳- از  
 نام‌های تازی بر مردان  
 مَنْصُورَة: مَنْصُور در فارسی، مؤنث مَنْصُور، و،  
 ۱- نامی تازی بر زنان، ۲- زمین بارانخورده  
 مَنْصُوص: ۱- دُرست، آشکار، روشن، ۲- نیک  
 پژوهیده  
 مَنْصَة، مَنْصَة، مَنْصَة در فارسی: ۱- نمایانگاه،  
 ۲- تخت آروس، تخت پیوک، ۲- تخته‌ی فروش  
 مَنْضَاج: بایزن، سیخ کباب  
 مَنْضَار: مریم نخودی خودروی، از گیاهان  
 (بهره از فرهنگ معین)، مانداروی خودرو  
 مَنْضَاج: ۱- رسیده، پخته: میوه، ۲- استوار: کار  
 مَنْضَاج: پزنده: دارو  
 مَنْضَاجَة: مَنْضَاج در فارسی، مؤنث مَنْضَاج:  
 پزنده: دارو  
 مَنْضَخَة: بوی آفتان  
 مَنْضُد: آردوال، Schist در انگلیسی (قریب)، از  
 سنگ‌ها  
 مَنْضَدَة: مین، بنگرید به واژه‌ی مین

- ۲- نام سروده ای فرزانی از عطار نیشاپوری  
 مَنطَقَه: مَنطَقَه در فارسی: ۱- نِیْسَنگ (فرهنگ  
 پهلوی)، کُوی (برهان)، ۳- کَمَر بَند، میا بَند  
 مَنطَقَه البرُوج: نِیْسَنگ اَختران، پَرونی است  
 پنداری که جایگاه دوازده آبام است، نام آبام‌ها  
 در پارسی چنین است: ۱- میس، وَرک، بَرَه (=)  
 حمل)، ۲- گاو (= ثور)، ۳- دویکَر (= جوزا)،  
 ۴- کَرَجَنگ، خَرَجَنگ (= سرطان)، ۵- شیر  
 (= اَسَد)، ۶- خُوشک، خُوشه (= سُبُهله)، ۷-  
 تَرازو، تَرازو (= میزان)، ۸- گَردَم (= عَقرب)،  
 ۹- نِیْم‌اَسَب (= قوس)، ۱۰- نَهازِیکان  
 (= جدی)، ۱۱- دُول، آیدان (= دَلو)، ۱۲-  
 ماهی (= حوت)  
 مَنطِیقَی: مَنطِیقَی در فارسی: ۱- کَرویزی، ۲-  
 فَرزانه، دانیسَمند، پَر و هانگَر (= استدلالی)  
 مَنطِیقِیون: (تک: مَنطِیقَی)، کَرویزیان،  
 پَر و هانگَران  
 مَنطِیس: ۱- فرو نِشِینده، ۲- نِیست شَونده  
 (غیاث اللغات)  
 مَنطُوع: فَرمانبَردار (آنندراج)  
 مَنطُوق: ۱- سُخَن، گَفتار، ۲- مَغزِ سُخَن (بهره  
 از غیاث اللغات)  
 مَنطُوقَه: مَنطُوقَه در فارسی، مؤنث مَنطُوق:  
 گَفتار، سَخَن (غیاث اللغات)
- مَنطُوی: نَورِیده، دَرهَم پِیچیده  
 (غیاث اللغات)، نَورِیدَنی، دَرهَم پِیچیدَنی  
 مَنطِیق: سُخَنور  
 مَنطَار: ۱- آیینَه (آنندراج)، ۲- دورِبین  
 (لاروس)  
 مَنظَر: ۱- دید (فرهنگ پهلوی)، دیدگاه،  
 نِگَرگاه، ۲- چَشم، ۳- چَشم‌انداز  
 مَنظَر چَشم: مَرْدَمک، مَرْدَم دیدَه (برهان)  
 مَنظَر نیم‌خایه: چَشم‌انداز نیم‌خایه: ۱- گُنبَد،  
 ۲- آسمان، به گُواژ (بهره از برهان)  
 مَنظَرَه: مَنظَرَه در فارسی: ۱- نِگَرگاه، ۲-  
 چَشم‌انداز، ۳- رَوزَن، ۴- دورنما  
 مَنظَره خیالی: ویناپ (فرهنگ پهلوی)  
 مَنظَم: ۱- وِیرا سَتک، رایناک (فرهنگ پهلوی)،  
 ۲- پُشتِ هَم، بیایی، ۳- دَر رِشته، گوهر به رِشته  
 کشیده  
 مَنظَم: بَسُغده (برهان)، کسی که کارها را سامان  
 دهد و آماده سازد.  
 مَنظَم: ۱- ماهی، ۲- سوسمار، (آنندراج)  
 مَنظَم: ویرا سَتگاه  
 مَنظَمًا: پُشتِ هَم، بیایی (واژه‌های فارسی)  
 مَنظَم شُدَن: وینارِیستن (فرهنگ پهلوی)  
 مَنظَم کَرَدَن: ویرا سَتَن، وینارَدَن، بَسُغیدَن  
 (برهان)

- مَنْظُور: ۱- فَرَدید (خرد ناب)، ۲- آماج، ۳- پَسَنَدیده، ۴- پاسداشته، ۵- چَشَم رَخم رسید
- مَنْظُور کَرْدَن: ۱- پَسَنَد کَرْدَن، ۲- به شمار آوردن، ۳- پاس داشتن
- مَنْظُوم: ۱- سَرِود، جامه، سرود، سخن آراسته، ۲- آراسته، ۳- گروه مَلَخ، ۴- پروین (آندراج)
- مَنْظُومَه: مَنْظُومَه دَر فَاَرسی، مؤنث منظوم، بنگرید به منظوم
- مَنْظُومَه شَمسی: هَر با سِپان (بهره از برهان)
- مَنع: بازداشتن، بَرُکَم، بَرُکَم (برهان)، بازگیری، بازگیری، آب جوی اَرزِ بَحَر بازگیری، بَحَر را زان سِپس شَمَر شَمری (سبانی)، (شَمَر، حوض خُرد و کوچک را گویند، برهان)
- مَنع: خَرچَنگ (آندراج)
- مَنع: خوددار، خودداری کُننده
- مُنْعِدِل: کَجَراه، گُمَراه
- مُنْعِدَم: نیست شَوَنده
- مُنْعَزَل: ۱- گوشه گُزین، ۲- دور (آندراج)
- مُنْعَصِر: اَفشَره، اَفشارده
- مُنْعَطِف: ۱- خَم یابنده، ۲- پیچ، سَر پیچ، ۳- خَم رُود، ۴- خَمگاه
- مُنْعَفِر: خَاکِ آلُوده
- مُنْعِقِد: ۱- بَرِ پا شُد، ۲- آنیسه (برهان)، زَفَت، سِفَت، ۳- بَسْتِه چُون پیمان
- مُنْعِقِد کَرْدَن: ۱- بَرِ پا کردن، ۲- سِفَت کردن، زَفَت کردن، ۳- بَسْتَن
- مُنْعِقِدَه: مُنْعِقِدَه در فارسی، مؤنث مُنْعِقِد: بَسْتِه، بَسْتِه شُد
- مَنع کردن: بَر کُمانَدَن، بازداشتن
- مُنْعِکَس: ۱- رُخشیده (= عکس پذیرفته)، ۲- بازتابیده، ۳- بَرگشته، واژگون، ۴- پَر تو اَفکَن
- مُنْعِکَس شُدَن: ۱- رُخشیدَن، ۲- بازتابیدَن، ۳- بَرگشتَن، واژگون شُدَن، ۴- پَر تو اَفکَنَدَن
- مُنْعِکَس کَرْدَن: ۱- رُخشانَدَن، ۲- بازتابانَدَن، ۳- واژگون کردن
- مُنْعَل: از ریشه ی پارسی، نالِدیس
- مُنْعَل: از ریشه ی پارسی، نالدار، سَخَت سُم
- مُنْعَم: سُخَن نَرَم (آندراج)
- مُنْعِم: تَوانگَر، بَهره رِسان، آساینده
- مُنْعَص: ۱- تیره، تیره گشته، ۲- ناخوش
- مُنْعَلای، مانگَلای: مغولی، پیشِپِیاه
- مُنْعَم: آندوهگین
- مُنْعُوط: جَوِب دوتاِه
- مُنْفَاخ: دَمِه، دَمِه آهَنگری
- مُنْفَاص: شَاشو: زَنی که در بستر بَشاشد
- مُنْفَاق: پُر هَرنِه، یالَمَد
- مُنْفَتِق: گِشاد، گُشاده، شکافته
- مُنْفَتِل: تابیده

مُنْفَجِر: ۱- جای روان شدن آب، آبرو، ۲-

ریگراه، راه ریگناک

مُنْفَجِر: ۱- جوانمرد، ۲- آب روان، ۳- آسیب

رسنده، ۴- تر کنده: در فارسی، کَفْتِه (برهان)

مُنْفَجِر بودگی: کَفْتِگی (برهان)

مُنْفَجِر شدن: کَفْتَن (برهان)، تَر کیدن، پُکیدن

(ذبیح بهروز)

مُنْفَجِر کردن: کَفَانیدن، کَفَانیدن (برهان)،

تَرکاندن

مُنْفَجِرَة: مُنْفَجِرِه در فارسی، مَوْنَت مُنْفَجِر،

بنگرید به مُنْفَجِر

مُنْفِذ: در فارسی: مُنْفِذ: ۱- رُوژن (برهان)،

پَنجره، پَنَنگ (برهان)، رُوژنه، سوراخ، ۳-

کُذَرگاه، راه (غیاث)

مُنْفِر: ۱- رمانده، ۲- یاری دهنده، ۳- دستور

دهنده

مُنْفِرَج: رَخنه دار، شکافدار

مُنْفِرَجَة: مُنْفِرَجِه در فارسی، مَوْنَت مُنْفِرَج، و باز

مُنْفَرِد: ۱- تَك، تنها، یگانه، ۲- بی مانند

مُنْفَسِح: گُشاده، دِلباز

مُنْفَسِح: برانداخته

مُنْفَصِل: گُسلیده، جُدا گُشته، جُدا، قَتاریده

(ذبیح بهروز)

مُنْفِصَلات: (تَك: مُنْفِصَلَة)، گُسلیدگان

مُنْفِصَلُ الطَّاس: جُدا گُلبَرگان (فرهنگستان)

مُنْفِصَل کُننده: شِکستار (فرهنگ پهلوی)

مُنْفِصَلَة: مُنْفِصَلِه در فارسی، مَوْنَت مُنْفِصَل:

گُسلیده

مُنْفِصِم: شِکسته، گُسته

مُنْفَعِل: ۱- پَذیرا، ۲- شَرَمنده، سَر شِکسته، کُها

(برهان)

مُنْفَعِلَة: مُنْفَعِلِه در فارسی، مَوْنَت مُنْفَعِل: پَذیرا

مُنْفَعَة: مُنْفَعَت در فارسی، سودمندی (بهروز)،

سوددهی

مُنْفَعَت چو: سودخواستار (فرهنگ پهلوی)

مُنْفِق: ۱- پَتِیست دَهنده (پَتِیست = نذر،

فرهنگ پهلوی)، ۲- هَزینه دَهنده

مُنْفَك: جُدا، باز شده، رَها شده

مُنْفَك شدن: ۱- جُدا شدن، ۲- سِنَاکیدن (=

مُنْشَعِب شدن)

مُنْفُور: اَرزند، گُجَسَتَگ (فرهنگ پهلوی)،

لَهاش (برهان)، گَر از خُرده بِنان بِخَرَد نِباشم،

نِباشم، هَم از اَبَلْهَانِ لَهاشَم (نزاری)،

دُشْمَنرُوی، بازرگانی بود بسیار مال اَمَا به غایت

دُشْمَنرُوی و گِرانجان (کلیله و دمنه)، ناپسند

مُنْفُورین: (تَك: مُنْفُور)، اَرزدان، لَهاشان،

ناپسندان

مُنْفَى: بَندگاه، وِیرِک گاه (وِیرِک = تَبَعید،

- فرهنگ پهلوی) مُنْقَرِض کردن: برآنداختن  
 مَنَفِي: منفی در فارسی: ۱- نابی (آندراج)، ۲-  
 ویرک شده، ۳- نیست گشته  
 مَنَفی باف: نابی‌باف  
 مَنَفی بافی: نابی بافی  
 مُنْقَاد: فرمانبردار، خِرآن (برهان)  
 مَنَقَار: ۱- نول، نوک، چنگ (برهان)، کُله،  
 کَلَفَت، پیغُو (برهان)، ۲- اِسْكَنَك، اِزاري برای  
 كنده كاری (برهان)، اِسْكِنه، ۳- كُلكنگ  
 (لاروس)  
 مَنَقاش: گاز (برهان)، مَوجِنه، مویکش  
 (غیاث اللغات)  
 مَنَقَبَة: مَنَقَبَت در فارسی، ۱- سِتای اَنگیز، ۲-  
 كوچه‌ی تَنگ، كوچه‌ی آشتی كُنان، ۳- راه  
 كوhestانی  
 مَنَقَبَض: ۱- تَرنجیده، تَنجیده (برهان)، ۲-  
 گِرَفته  
 مَنَقَح: ۱- پیرا (برهان)، پاك شده، ۲- ویراسته  
 مَنَقَح: ۱- پیرایده ۲- ویراستار  
 مَنَقَد: نادرست است، بَنگَرِید به مَنَقَد  
 مَنَقِدین: نادرست است، بَنگَرِید به مَنَقِدین  
 مَنَقَد: رهاَنده (معین)  
 مُنْقَرِض: برآفتاده، بَر كُنا، بَریده، دَرگُذشته  
 مُنْقَرِض شدن: بَر اُفتادن  
 مُنْقَسِم: بِخسار، بِخس سَوَدَه  
 مَنَقَش: مَویكند (آندراج)، مَوجِنه  
 مَنَقَش: رُموده (برهان)، نِگاشته (برهان)  
 مَنَقَش کردن: رُمودن (برهان)  
 مَنَقَشَة: شِكستن سَر، سَر شِكستگی (آندراج)  
 مَنَقَشِر: پُست كنده، باز شده  
 مَنَقَشِع: اَبَر گشاده (آندراج)  
 مَنَقَصَة: مَنَقَصَت در فارسی: ۱- نارسایی، اَهوك،  
 آك، ۲- كَمی، كَمبود  
 مُنْقَض: ۱- دِوار اُفتنده، ۲- مُرغ فرود آينده،  
 ۳- ستاره‌ی فرومیرنده، ستاره‌ی اُنداخته، نِيزَك  
 (= شهاب)  
 مُنْقَضَة: مَنَقَضه در فارسی، مَوْنَت مُنْقَض، فرو  
 میرنده- اُنداخته، نِيزَك  
 مُنْقَضی: سِیری، نابود، گُذشته، پار  
 مُنْقَضی شدن: پاردَن (پهلوی)، سِیری شدن،  
 گُذشتن  
 مُنْقَضی شده: پار (فرهنگ پهلوی)  
 مُنْقَط: دِلدار، پِنده دار  
 مُنْقَطع: گُستسه، بَریده، سِیری (ذبیح بهروز)،  
 وا اُفتاده (آندراج)  
 مُنْقَطِعَة: مُنْقَطِعَة در فارسی، مَوْنَت مُنْقَطِع، وَ  
 چَكِر زَن (= متعه، پهلوی)



مَنْقَل: ۱- راه کوهستانی، ۲- موزه، ۳-  
 اَنگِشْتدان (آندراج)، آتشدان، کَلک (فرهنگ  
 پهلوی)  
 مَنبَل: زَنبر، زَنبِه (برهان)  
 مَنقَلِب: ۱- شوریده، آشفته (فرهنگستان)، ۲-  
 بَرگشته، ۳- پَریشان، تاسیه مند  
 مَنقَلع: بَرکنده (غیاث اللغات)  
 مَنقَلِه: برگرفته از مَنقَل: اَنگِشْتدان، زُغالدان  
 (آندراج)، کَلک  
 مَنقَلی: اَپیونی، اَپیونی  
 مَنقَمِیس: ۱- فرو رَوَند، دَر آب، ۲- فرو شَوَند:  
 ستاره (آندراج)  
 مَنقُوب: سوراخ شده  
 مَنقُور: ۱- بَرکنده، کَند کاری شده، ۲- ساییده  
 مَنقُوش: زَموده، نگاشته  
 مَنقُوشَه: مَنقُوشه در فارسی: ریزشکستگی: در  
 استخوانها  
 مَنقُوص: ۱- آکیده، ۲- کاهیده  
 مَنقُوط: دِلدار، پَنده دار  
 مَنقُول: ۱- بازگفته، سَروا (= حدیث)، ۲-  
 تَر اُبرده (ذبیح بهروز)، ۳- جایداد  
 مَنقُی: مَنقَا در فارسی: ۱- پاک کرده، ۲- مَغز  
 کرده، چون بادام، ۳- دُمکنده، چون مویز، ۴-  
 بیدانه، انگور بیدانه

مَنکِب: ۱- سَرشانه، ۲- دوش، ۳- پُشته، ۴-  
 یاریگر، ۵- کَرانه  
 مَنکِدر: ۱- تیره، تیره شَوَند، ۲- شتابنده، ۳-  
 دَوَند، ۴- فرود آئنده، چون ستاره (غیاث)  
 مَنکِر: ۱- ناشایست، ۲- زشت، ۳- ناشناخته،  
 ۴- شِگفت  
 مَنکِر: نِیگرای (فرهنگ پهلوی)، ناخستو  
 (فرهنگستان)، وی سَتو، وی سَتود (معین)،  
 مَنبَل (برهان)  
 مَنکِرَات: (تک: مَنکَرَة)، نارواکان، ناشایستان  
 مَنکِر شُدَن: مَنبِلِیدن (برهان)  
 مَنکَرَة: مَنکَره در فارسی، مَوث مَنکَر، وَ نارواک،  
 ناشایست  
 مَنکِرِی: دَر تازی نیامده، ۱- ناشناختگی، ۲-  
 زشتی، ۳- ناپسندی (معین)  
 مَنکِرِی: دَر تازی نیامده، نِیگرِی، مَنبَلِی،  
 ناخستویی  
 مَنکِرِین: (تک: مَنکِر)، نِیگرایان، مَنبَلان،  
 ناخستویان  
 مَنکِسِر: شِکسته، شِکسته شَوَند (غیاث)  
 مَنکِسِرَة: مَنکِسِره در فارسی، مَوث مَنکِسِر، وَ  
 مَر دُم دِلشِکسته (بهره از غیاث)  
 مَنکِسِف: گِرَفته، چون خور  
 مَنکِشِف: ۱- آشکار، هُودا، ۲- پَره نه شَوَند،

- ۳- واشَوَنده، گُشاده (غیاث اللغات)  
 مُنکِبش: ستاننده  
 مُنکِمی: نهان شونده  
 مَنکُوب: ۱- سَخْتی رسیده (غیاث)، رَنج دیده  
 (بهر وز)، ۲- ویران، تَباه، ۳- شِکست یافته  
 مَنکُوح: زَن کرده: مُرد  
 مَنکُوحه: مَنکُوحه در فارسی، مَوث مَنکُوح:  
 شو کرده: زَن  
 مَنکُوس: دَمَر، دَمَر و (آندراج)، نِگونسار  
 مَنگِنز: Manganèse، فرانسوی، میناک، از  
 توپال‌ها  
 مَنگِنز استیل: Manganese steel، انگلیسی  
 (= فولاد مَنگِنزدار، فرهنگ فنی)، پُولاد میناک  
 مَن: (تک: مَنَة)، هَن‌ها، سَپاسه‌ها  
 مَننژیت: Ménégite، فرانسوی، سَرسام، از  
 بیماری‌ها  
 مُنمِی: گوالنده  
 مُنمِیه: مُنمِیه در فارسی، مَوث مُنمِی، گوالنده  
 مینوار: شیدافکن، چراغِ خیابان  
 مینواع: هَمان آرش‌های مینوال را دارد، بَنگَریده  
 مینوال  
 مینوال: ۱- بَریاف، نَوَرِد بافَنده، ۲- بَرِست  
 (برهان)، رَوش، رَوَند (بهر وز)  
 مینوّه: Menuet، فرانسوی، وِشتِ سَنگین  
 (بهره از سعید نفیسی)، (وِشت = رَقص)  
 مَنوب: جانشین، پیره، نوپان  
 مَنوپُل: Monopole، فرانسوی، دَرِستگَرِی  
 مَنوپُلایزِسیون: Monopolization،  
 فرانسوی، دَرِستگَرِی  
 مَنوپلان: Monoplan، فرانسوی، یَکباله،  
 هَوایمِای یَکباله  
 مَنوتون: Monotone، فرانسوی، یَکنواخت  
 مَنودلفیا: Monodelphia، انگلیسی، تَک  
 زهدانی  
 مَنوَر: دَرَفشیده (برهان)، شیدبار  
 مَنوَر الفِکر: قزوینی در بیست مقاله آن‌را  
 زبانشدِزی بَرِساخته‌ی ترکان دانسته،  
 فارسی‌گویان با برداشتی نادرست واژه‌ی  
 روشنفکر را از پارسی و تازی ساخته‌اند که  
 بَرِابر آن است و از یاد برده‌اند که از دیر باز  
 واژه‌ی روشن بین (بَنگَریده به آندراج) و  
 روشن‌روان در پارسی به کار می‌رفته، جوان بود و  
 از گوهر پهلوان، خِرَدَمَند و بیدار و روشن‌روان  
 (فردوسی، شاهنامه)، هُوشورز  
 مَنوط: ۱- وابسته (لاروس)، ۲- آویخته  
 مَنوکل: Monocle، انگلیسی، تَکدید  
 مَنوگرام: Monogramme، فرانسوی،  
 دَسْتینَک

مُنوم: ۱- خواباننده، ۲- خوابار

هم پاشیدن

مُنومَه: مُنومِه در فارسی، مونث مُنوم: خوابار،

مُنهمِد کردن: وِشفتن (فرهنگ پهلوی)،

داروهای خوابار

ویران کردن

مُنون: ۱- مرگ، ۲- زمانه، ۳- زن بولداز، ۴- هن

مُنهر: ۱- چاهکن، ۲- جویکن، ۳- زن فریه

نهنده (هن = منت) (بهره از غیاث)

مُنهره: آخالدان، خاگر و به دان

مُنون: دونونه

مُنهمَز: گریزنده، شکست خورده

مُنونه: جولاهه، تننده (= عنکبوت)

مُنهمِض: گوارده

مُنوی: آهنگ (= قصد)، خواست، کام

مُنهل: ۱- سیرابگاه، آبشخور، ۲- دِهشمند، ۳-

گور

مُنویات: (تک: مَنوی)، خواست ها، آهنگ ها،

مُنهمِک: گزافکار، کوشا

کام ها

مِنها: ۱- آزان، ۲- کاسته

مُنهب: تاراجیده

مِنهاج: راه آشکار، راه روشن، راه راست

مَنِهوت: Manihot، مانیک، لاتینی تازی

مِنهال: ۱- بخشنده: مرد (لاروس)، ۲- فروریز:

گشته، پنجه برگ، از گیاهان

چون ریگنوده

مِنهوس: کم گوشت: مرد (آندراج)

مِنهآه: ۱- پایان، ۲- خرد (لاروس)

مَنهوک: ۱- بیمار گران، ۲- لاغر، نزار

مِنهب: آسپ تیزک (لاروس)

(آندراج)، ۳- تکیده، زبانزدی در دانش

مُنهتیک: ۱- بی پروا، بی باک، ۲- دریده (بهره از

سرود

غیاث)

مُنهوم: ۱- آزور، ۲- گرسنه

مَنهَج، مَنهَج: ۱- راه آشکار، ۲- پَرهوان (=

مُنهی: ۱- آگاهنده، ۲- کاتوره (برهان)، آنبشه

برهان)، زبانزد فرزانی

(= جاسوس)

مُنهد: برجسته بستان

مَنهی: مَنهی در فارسی: بازداشته، نارواک،

ناشیاست

مُنهمِد: وِشفت (فرهنگ پهلوی)، ویران، فرو

مَنهیات: (تک: مَنهیّه)، بازداشته ها، نارواکان،

ریخته

ناشیاست ها

مُنهمِد شدن: آبخشیدن (فرهنگ پهلوی)، از

دَشْتی، رازبانہ ی بیابانی، ۲- گَزَر دَشْتی، از گیاهان (معین)

مَوَات: ناکِشت، مُرده، بی جان، بی خاوند؛ زمین مَوَاتَاة: مَوَاتات در فارسی: ۱- فرمانبرداری، ۲-

همراهی، سازگاری مَوَاتَقَة: مَوَاتِق و مَوَاتَقَت در فارسی: پیمان بستن

مَوَاتِیق: (تک: میثاق)، پیمان‌ها مَوَاج: در تازی نیامده، کُوه‌دار، پُر خیزاب، دَرَفَشَنیک (فرهنگ پهلوی)

مَوَاجِب: (تک: مَوْجِب)، انگیزه‌ها، بایاها، دَر فارسی به گونه‌ی تَک به کار رَوَد و برابر است با: بیستگانی (برهان)، ماهانه، مُزد، راستاد (بهرز)

مَوَاجِب خوار: ماهانه گیر، مُزدگیر مَوَاجِه: دُچار (پهلوی)، روبراو مَوَاجِه شُدَن: روبراو شُدَن، روبرو شُدَن

مَوَاجِهَة: مَوَاجِه و مَوَاجِهَت در فارسی، دُچار (فرهنگ پهلوی)، رُوبارُوبی

مَوَاجِید: (تک: وَجِد، برخلاف قیاس، غیاث اللغات)، وَشت‌ها، (= رقص‌ها)، جاوَرها (= حالت‌ها)

مُواخَاة: مُواخات در فارسی: برادری، دوستی: چون برادری

مَنی: مَنی در فارسی: شُوسر (فرهنگ پهلوی)، شُوس، مردآب

مَنیَت: بِرِ ساخته‌ی فارسی گویان از مَن پارسی، مَنی، خودی

مَنیَت: Mannite، فرانسوی، چَیگَر دان، فَرْمَل مُنیر: هُورمَند (آندراج)، شیدوش، دَرَفشان مَنیزی: Magnésie، فرانسوی، تَباشیرِ فَرَنگی (بهره از معین)

مَنیزی کلسینه: Magnésie calciné، فرانسوی، تَباشیرِ فَرَنگی آهکی

مَنیزیوم: Magnésium، فرانسوی برگرفته از Magnēsia یونانی به آرشِ بَخش، بَخشاد مَنیع: ۱- بازدارنده، ۲- اُستوار، به گواژ (غیاث اللغات)

مَنیف: پاك، بزرگ، بلند، دَراز مَنیفِست: از Manifesto، انگلیسی از Man-ifestus لاتینی، فَرانامه

مَنیفِست فانکشنز: Manifest functions، (تبعات نمایان، فرهنگ جامعه‌شناسی)،

پَیاهای نمایان مَنیَة: مَنیَت در فارسی: مَرگ (غیاث اللغات) مَنیَة: مَنیَت و مَنیّه در فارسی، آرزو (غیاث اللغات)

مَو: Mēon، یونانی تازی گشته، ۱- شَیوید

- مَوَادَّ: (تك: مَادَّة)، از ریشه‌ی پارسی، مَانَك‌ها،  
 وادگان (برهان)
- مَوَادَّ أَوْلَیَّه: مَانَكَانِ بُنِیَك، وادگان بُنِیَك
- مَوَادَّ خَام: مَانَكَانِ خَام، وادگانِ خام
- مَوَادِّع: (تك: مِیدَع)، جامه‌های كهنه
- مَوَادِّعَة: مَوَادِّعِه و مَوَادِّعَت در فارسی: ۱-  
 آشتی كردن، ۲- بدرود كردن
- مَوَار: شُتر تیزرو
- مَوَارَة: نَهْفَتَن
- مَوَارِیَة: مَوَارِیَه در فارسی: ۱- شِكست دادن،  
 ۲- قَرِیب دادن، ۳- آسیب رساندن
- مَوَارِد: (تك: مَوَرِد)، آیندگاهان، آبخورها،  
 راه‌ها
- مَوَارِدَة: مَوَارِدِه و مَوَارِدَت در فارسی: ۱- هَم  
 آبشخوری، ۲- هَمَزبانی، هَم سَخَنی
- مَوَارِیث: (تك: مِیراث)، رِخَن‌ها، مانداك‌ها
- مَوَارِزَة: مَوَارِزات در فارسی: ۱- هَمسویگی، ۲-  
 رُوبارویی
- مَوَارِزَة: مَوَارِزَت در فارسی: از ریشه‌ی پارسی،  
 ۱- ویجیری كردن، وَزیری كردن، ۲- هَمبُشْتی
- مَوَارِزَة: مَوَارِزَت در فارسی: ۱- روبارویی، ۲-  
 هَمیاری
- مَوَارِزَة: مَوَارِزَه در فارسی: ۱- هَمسنگی، ۲-  
 هَمسَنجی، ۳- تَرارِش (فرهنگ پهلوی)،
- تَرارِزَنای
- مَوَازِی: ۱- هَمسویه، ۲- رُوبارو
- مَوَازِیسور: Moississure، فرانسوی، كَفَك  
 (فرهنگستان)
- مَوَازِین: (تك: مِیزان)، تَراروِها، سَنجِه‌ها،  
 اندازه‌ها
- مَوَاسَاَة: مَوَاسَا و مَوَاسَات در فارسی: تِیمَناك  
 (برهان)، یاریگری، یاری اَزِیدل و جان
- مَوَاسِیم: (تك: مَوَسِیم)، هِنكام‌ها، وارِه‌ها
- مَوَاسِمَة: آوَرِد زیبایی (آوَرِد = مسابقه)
- مَوَاسِطَة: (تك: مَاشِطَة)، شانِه كُنندگان،  
 آرایشگران
- مَوَاشِی: (تك: مَاشِیَة)، چارپایان، چارپایان  
 بازكِش (غِیاث اللغات)، پَسویك (فرهنگ  
 پهلوی)
- مَوَاشِیر: (تك: مِیشار)، آرِه‌ها
- مَوَاشِیر: (تك: مَوَشور)، شوِشِه‌ها (= مَنشورها)
- مَوَاشِیق: (تك: مِیشاق)، دَنَدانه‌های بَرَنگ،  
 دَنَدانه‌های کلید
- مَوَاصِر: هَمسایه
- مَوَاصِلَة: مَوَاصِلَت در فارسی: ۱- دوستی ناب،  
 ۲- پیوند، پیوند زناشویی
- مَوَاضِع: (تك: مَوَضِع)، جای‌ها
- مَوَاضِعَة: مَوَاضِعِه و مَوَاضِعَت در فارسی: ۱-

- گرو بَستَن، سامه بَستَن (سامه = شَرت)، ۲-  
 دَست کَشیدن: ازداد و بَستَد، ۳- سازواری، ۴-  
 آگاهی بخشیدن  
 مَواطِر: (تک: ماطر)، باران‌ها  
 مُواطاة: مُواطات در فارسی: همداستانی،  
 سازواری  
 مَواطِن: (تک: مَوطِن)، جایباش‌ها، میهن‌ها،  
 زادبوم‌ها  
 مُواطِب: هُودار، نِگاهدار (فرهنگ پهلوی)،  
 نِگهبان  
 مُواطِبَة: مُواطِبَت در فارسی، ۱- نِگاهداری  
 (فرهنگ پهلوی)، بَرزِش، بَرزیدن (برهان)،  
 نِگهبانی، ۲- تیمارداشت  
 مُواطِبَت کَرْدَن: بَرزیدن (برهان)، پاییدن،  
 تیمارداشتن  
 مَواعِد: (تک: مَوعِد)، سَررسیدها، پاس‌ها،  
 سامه‌گاهان  
 مَواعِدَة: مَواعِدَه و مَواعِدَت در فارسی:  
 نیویندیدن (فرهنگ پهلوی)، نوید دادن  
 مَواعِظ: (تک: مَوعِظَة)، جایش‌ها، آندَرزها  
 مَواعید: (تک: میعاد)، پَشت‌گاهان  
 مَواعین: (تک: ماعون)، مانِه‌ها، کاجارها (=)  
 اسباب و لوازم خانه، برهان  
 مُوافِق: هَمداسْتان (فرهنگ پهلوی)،  
 هَمداسْتان، هَمدَسْت، سازوار، دَمنان  
 (آندراج)، دَمساز (برهان)  
 مُوافِقَة: مُوافِقت در فارسی: ساختاری، آشتی  
 (فرهنگ پهلوی)، سازواری، هَمداستانی  
 مُوافِقت نامه: پیمانِ هَملاری  
 مُوافِقین: (تک: مُوافِق)، هَمداستانان، دَمسازان  
 مُوافِد: (تک: مَوقِد)، آتشدان، آتشگاه‌ها  
 مُوافِذ: (تک: مَوقِذ)، زی‌آندام‌ها، چون  
 شتالنگ وزانو و آرنج و دوش  
 مَواقع: (تک: مَوقِع)، آوامان، آوامان، شُدگاهان  
 مُواقعَة: مَواقِعَه و مَواقِعت در فارسی: ۱- دَر  
 افتادَن به هَم، هَمسَیْزی، ۲- گای، گاَدَن  
 مُوافِف: (تک: مَوقِف)، اِستادَنگاهان،  
 ایستگاه‌ها  
 مُواکِب: (تک: مَواکِب)، اَسواران، گَروهان  
 سَوار  
 مُواکِبَة: ۱- هَمسَواری ۲- گَشت و گُذار ۳-  
 پیوسته کاری  
 مُواکَلَة: هَمکاسِگی، هَمخواری، هَمخوانی  
 مُوالاة: مُوالات در فارسی، ۱- همدوستی،  
 همکاری، ۲- پیوسته کاری  
 مُوالِد: (تک: مُوَلِد)، مادَران، زاینَدگان  
 مُوالَسَة: مَری (= خِیانت، فرهنگ پهلوی)،  
 دُشمنکامی

- مؤالفة: خوگر شدن (غیاب اللغات)، خوگری  
 موالی: (تك: مولى)، سروران، بندگان، یاران  
 موالی: دوستار، یار، دستگیر  
 موالیا: ترانه‌ی بندگان (بهره از معین)  
 موالیان: رَمَن پارسى از موالى تازى، ۱-  
 بندگان، ۲- نام گوشه‌ای در دستگاه همایون  
 (معین)  
 موالید: (تك: مولود)، فرزندان، زاد  
 (فرهنگستان)  
 موالید ثلاث: موالید ثلثه: فرزندان سه گانه،  
 سه گوهر، زان سورج چهار مادر، بهر چه نزاید  
 این سه گوهر (خاقانی، تحفة العرّاقین)  
 موانع: (تك: مانع)، بازدارنده‌ها  
 موانید: (تك: مانده)، رَمَن ساخته‌ی فارسى  
 گویان از مانده‌ی پارسی به شیوه‌ی تازى، مانده  
 بازها  
 مواهب: (تك: موهبة)، بخشش‌ها (غیاث)،  
 دهنش‌ها  
 مواهسة: ۱- شتافتن، ۲- رازگفتن (آندراج)  
 موائد: موائد در فارسی (تك: مائده)، خوان‌های  
 پُر  
 موبد: موبدان: پارسی تازى گشته، موبد،  
 موبدان (لاروس)  
 موبق: ۱- جای مرگ، ۲- نویدگاه، ۳- زندان  
 موبق: میراننده، کُشنده  
 موبقات: (تك: موبقة)، میرانندگان، کُشنندگان  
 موبقة: موبقه در فارسی: میراننده، کُشنده  
 موبیل: Mobile، فرانسوی، جنباننده (خرد  
 ناب)  
 موبیلزاسیون: Mobilisation، فرانسوی،  
 بسیج (فرهنگستان)  
 موت: ۱- مرگ، ۲- خفتن، آرمیدن، ۳- کهنه  
 شدن (آندراج)  
 موتِ أَحْمَر: ۱- مرگِ سُرخ، کشته شدن (=   
 شهادت)، ۲- روانستیزی (= مخالفت با نفس)  
 موتِ اخترامی: ویر خاموشی (ویر = غریزه)  
 موتِ اختیاری: در خود میری  
 موتِ طبیعی: مرگِ برِ شستی، در تازى: موت  
 الأبیض، مرگِ سپید  
 موتاسیون: Mutation، فرانسوی، در خود  
 دیسی (= استحالة عنصری)  
 موتان: بی جان (آندراج)  
 موتان: ۱- مرگ و میر چارپایان (لاروس)، ۲-  
 هوازِ دِگی  
 موتور: Motor، انگلیسی، جنبا  
 موتوردار: جنبادار  
 موتورى: جنبایی  
 موتوسیکلت: Motocyclette، فرانسوی،



هَستیدار، سازوَر (برهان)	جُنیهِ چَرخ
مُوجِد: ۱- دادار (برهان)، هَستی بَخش،	مَوْتی: (تک: مِیة)، مُردگان
آفریدگار، ۲- پدید کُنده، سازنده	موتیو: Motive، انگلیسی، انگیزاننده (خرد
مَوج دار: دِرَفشَنیک (فرهنگ پهلوی)،	ناپ)
کُوه دار	مُوثُق: باوَری (گویش هراتی)
مُوجَر: سَلاک دَکَنده (سَلاک = اجاره)	مُوثوق = مُوثُق، بنگرید به مُوثُق
مُوجِرین: (تک: مُوجِر)، سَلاک دَکَندگان	مَوج: خیزابه، خیزاب، کوهه، اُشترک (برهان)
مُوجِر: وَش (فرهنگ کوچک)، کُزِیَنه (وَش،	مُوجِب: ۱- بایسته، ۲- شُده، ۳- هایی (=
برابر است با خوب و خوش، برهان)، کوتاه:	مُثبت)، ۴- ناگُزیر
سُخَن	مُوجِب: ۱- هَنگِه (پهلوی)، شَوَنده، شُوه
مَوج زَدَن: دِرَفشیدن، فَرَویدن (فرهنگ	(برهان)، کَبود (برهان)، ۲- نام ماه مُحَرَّم
پهلوی)، کوهه زَدَن	مُوجِبات: (تک: مُوجِبَة)، شَوَندان، کَبودان
مَوج زَن: کُوهه زَن	مُوجِب افتادن شُدن: نِیاسَتَن (فرهنگ
مَوج شِکَن: کُوهه شِکَن	پهلوی)
مُوجِع: دَر دَناک (معین)	مُوجِب آفَازِش شُدن: آفَازِینِدن (فرهنگ
مَوجِل: ۱- آبگیر، مَغاکِ آبگیر، ۲- بیمگاه،	پهلوی)
تَر سَگاه	مُوجِب شُدن: کَبودیدن (بهره از برهان)
موج موج: کُوهه کوهه	مُوجِب شمول شُدن: هَنگَر تَینِدن (از پهلوی)
مُوجُوح: دَر بَسته (آندراج)	مُوجِبَة: مُوجِبِه در فارسی، مَوث مُوجب، وَا، ۱-
مُوجُود: هَستَمَند (فرهنگ پهلوی)، یافتَمَند	مایه (= Motif در فرانسوی، سعید نفیسی): دَر
(فرهنگ کوچک)، باشنده (محمود هومن،	خُنیَا، ۲- کَلان گُناه، ۳- کَلان کَرَفه (کَرَفه =
تاریخ فلسفه)، هَستِه (برهان)، هَستیدار	نُواب)، ۴- کَبود دَر فَرزان
مُوجُودات (تک: مُوجُودَة)، هَستَمَندان،	مَوج خِیز: کُوهه خِیز
باشندگان، هَستیداران	مُوجِد: هَستیده، پدیدِه، بُوَدک (فرهنگ پهلوی)،

موجودات جهان اهریمنی: تمیکان (فرهنگ پهلوی)

موجودات دنیای مادی: گیتیگان (فرهنگ پهلوی)

موجود اهریمنی: ویشوتک (فرهنگ پهلوی)

موجود بودگی: هستاکی، هستیش (فرهنگ پهلوی)، زیوستن

موجود چند سلولی: پریاخته (فرهنگستان)

موجود حقیقی: راستبود (برهان)

موجود مجرّد آسمانی: مینوگ (فرهنگ پهلوی) مینوی

موجود و مهبّا: پیداور (آندراج)

موجوده: موجوده در فارسی، مؤنث موجود، بنگرید به موجود

موجودیت: از ساخته های فارسی گوینان، هستن، آستن (فرهنگ پهلوی)، هستیش، هستیداری

موجه: موجه در فارسی يك كوهه، يك خیزابه موجه: از ریشه ی پارسی، گاهمند

موجه: ۱- رویکرده، پذیرفته، ۲- بردار

موجه، موجه: مغولی، ۱- پایه ۲- وزیری (مجمّل فصیحی)

موجه عظیم: کولاب (برهان)

موجهه: موجهه در فارسی، مؤنث موجه:

پذیرفته، سزاوار

موجد: یکی گوی، یکی دان (آندراج)،

یکتاپرست (معین)، یگانه پرست (ذبیح بهروز)

موجدین: (تک: موجد)، یکی دانان، یکتاپرستان

موحش: ۱- آرغند، ترسناک (فرهنگ پهلوی)، سهمناک، بیمزای، ۲- فرم آور (فرم = غم)

موخایی: موبرنای، موحرمایی

مودار: هندی، استیرک، از گیاهان

مودع: ۱- پدرود شده، ۲- آسایشجوی: آسپ مودع: پدرود کننده

مودعه: مودعه در فارسی، مؤنث مودع، و، سپرده شده (غیاث اللغات)

مودم: ۱- راست کننده، ۲- دوستی دهنده

مودود: دوست داشته (غیاث اللغات)

مودوع: ۱- آرامش یاب، ۲- آسایشجوی: آسپ، ۳- گرانسنگ

مودّه: مودّت در فارسی: دوست داشتن (غیاث اللغات)

مودی: پارسی تازی گشته، موتک (فرهنگ پهلوی)، رنجاننده (آندراج)، تندبار (برهان)،

آزارنده

مودیات: (تک: مودیّه)، از ریشه ی پارسی، موتکان، گزند رسانان، خرفستران

- مُودِی گری: مُوتکی، مُوتک گری  
 مُودِیّه: مُودیه در فارسی، مُوت مُودی: پارسی  
 تازی گشته، مُوتک، گزندِ رِسان، خرفستر  
 مُورال پَنیک: Moral panic، انگلیسی (=)  
 سَرسام اخلاقی، فرهنگ جامعه شناسی)،  
 سَرسام رفتاری  
 مُورَب: ساخته‌ی فارسی گویان از اَریب و  
 وَرِب پارسی، به شیوه‌ی تازی، اَریدار، کَج  
 مُورَب: ۱- اُستوار شده، ۲- مرز نِموده، ۳-  
 افزون شده، ۴- رسا گشته (بهره از آندراج)  
 مُورَب: فَرَجفتار (پهلوی)، فَرجامنده  
 مُورتینالیته: Mortinalité، فرانسوی،  
 مرده زادی (فرهنگستان)  
 مُورث: ۱- رخن‌گذار، ۲- کُود، انگیزه  
 مُورث: رخن‌گذار  
 مُورِ حِصص: موروش، آزمند  
 مُورِخ: در فارسی از مُورِخ تازی، کارنامه  
 نویس، باسیره (آندراج)، باستان نویس، لَبید  
 (بهره‌ور از بُرهان)  
 مُورِخ: در فارسی از مُورِخ تازی، مَهرورز نهاده،  
 ذبیح بهروز به پیروی از ابوریحان در  
 آثار الباقیه، بر آن است که تاریخ تازی گشته‌ی  
 ماهر و زبانی است.  
 مُورِخه: در فارسی از مُورِخه تازی، مُوت
- مُورِخ، مَهرورز نهاده  
 مُورِخین: در فارسی از مُورِخین تازی، (تسک:  
 مُورِخ)، کارنامه نویسان، باسیرِگان  
 مُورد: ۱- آیندگاه، ۲- آبخور، راه آب  
 مُورد: گُلگون، کِر مَزَنگ، سُرخابی  
 مُورد الرُّزق: دَر رُوزی (لاروس)  
 مُورد بَری: مُوردِ اِسیرم، از گیاهان (معین)  
 مُوردِ رومی: پارسی است، مُوردِ اِسیرم  
 مُوردِ صحرائی: مُوردِ دَشتی، مُوردِ اِسیرم  
 مُورَدَه: باغِ گُلِ سُرَخ، گِلستان (لاروس)  
 مورفولوژی: Morphologie، فرانسوی،  
 ریختشناسی (قریب)  
 مُورَق: بَرگ‌دار  
 مورِن: Moraine، فرانسوی، یخ‌رُفت (قریب)  
 مُوروث: رخن نهاده  
 مُوروثی: در تازی نیامده، رِخنی، ماند اکی  
 مُوز: پارسی تازی گشته، مُوز (فرهنگ  
 پهلوی)، از گیاهان  
 مُوزائیک: Mosaïque، فرانسوی، تِگه کاری،  
 غازمَغازی  
 مُوزائیک کار: تِگه کار  
 مُوزج: پارسی تازی گشته، مُوزه (فرهنگ  
 پهلوی)  
 مُوزَر: از ریشه‌ی پارسی، ازار پُوشاننده

- مُوزر: Mauser، آلمانی، گونه‌ای تپانچه به نام سازنده‌ی آن
- مُوزَع: پراکننده، پخش‌کننده
- مُوزقانیچی: ترکی از یونانی Mousikē، خُنیّاگر
- مُوزون: آهنگین، سنجیده
- مُوزه: Musée، فرانسوی، گنج‌خانه، دوستان گنج‌خانه‌ی رازند، رنج‌بردار و گنج‌پردازند (سنائی)
- مُوزه‌دار: گنج‌پرداز، گنج‌خانه‌دار
- مُوزیسین: Musicien، فرانسوی، خُنیّاگر، نوازنده، خُنیادان
- مُوزیک: Musique، فرانسوی از یونانی Mousikē، خُنیّا، خُنیّاك (فرهنگ پهلوی)
- مُوزیکال: Musical، فرانسوی از یونانی، خُنیّا، ییک، خُنیایی
- مُوزیکان: ترکی از یونانی، خُنیّا، نوا
- موزیکانیچی: موزیگانیچی، موزیک‌چی، بنگرید به مُوزقانیچی
- مُوزیک: Mūzik، روسی، رُوستایی
- مُوس: Mousse، فرانسوی، خَزَه (فرهنگستان)
- مُوسَخ: چرکین، آهیت (فرهنگ پهلوی)
- مُوسِر: توانگر (غیاث)
- مُوسِط: میان‌سرای
- مُوسِع: توانگر
- مُوسَع: وُسْتیده، گُسُترده
- مُوسِم: هِنگام (بُرهان)، واړه (برهان)
- موسِم سَرما: پیزار (آندراج)
- مُوسُوس: گُمانکار (فرهنگ پهلوی)
- مُوسوم: ۱- داغ‌نهاد، ۲- نشان‌شده، نشان‌یافته، ۳- نامیده، ۴- شناخته، اَنگُشت‌نِما
- مُوسُوی: ۱- وابسته به موسی بن عمران (ع)
- پیامبر یهودان، ۲- وابسته به موسی ابن جعفر (ع)
- مُوسِی: اُسُتره، تیغ‌آرایشگر
- موسِی کوتقی: ماچُوپه (گوشِ مَشهدی)، مُوسِیچه (گوشِ بَدخشان، گوشِ افغانی)، از پَرندگان
- مُوسیقار: تازی از یونانی، خُنیّاگر، خُنیادان
- موسیقی: تازی از Mousikē یونانی، هُونیاك، نیواك (فرهنگ پهلوی)، خُنیّا، نوا، نایمُوس (انجمن‌آرا)
- موسیقی‌دان: هُونیاكِر (فرهنگ پهلوی)، خُنیّاگر
- موسیو: Monsieur، فرانسوی، بانا، کدبان (= آقا)
- مُوش: در یکی از واژه‌نامه‌ها هندی دانسته شده، مُوشك، مُوشك (فرهنگ پهلوی)، موش،

- پارسی است  
 مَوْشَح: ۱- زیور یافته، آراسته، ۲- برآویز  
 آفکنده، ۳- نامساز، گونه‌ای سرود که نام کسی  
 یا چیزی ازوات‌های نخستین هر بند آن ساخته  
 می‌شود.  
 موشِ سُلطانی: کَلَامُوش  
 مَوْشور: بنگرید به مَشْور  
 مَوْصَد: دَرَبَد، بَندی  
 مَوْصَف: زابیده (= وَصَف شده)  
 مَوْصِل: ۱- بَست، بَندگان، ۲- رساننده  
 مَوْصَل: پیوسته، سَرِهم  
 مَوْصُوف: ۱- سُدوده، ۲- فَرُوزنه (برهان)،  
 زابیده (برهان)  
 موصوف شُدَن: زابیدَن (برهان)  
 مَوْصُول: پیوستار  
 مَوْصُول شُدَن: پیوند یافتن (معین)  
 مَوْصی: سِفارش شده، بَتمار (فرهنگ پهلوی)  
 مَوْصی: سِفارش کُننده، اَندَرزِبتار (فرهنگ  
 پهلوی)  
 مَوْضِع: نهادگاه، جای، گال (آندراج، زیر  
 واژه‌ی خَنگال)، کُند، به گونه‌ی پَسَوَند (گویش  
 تاجیکی)  
 مَوْضِعی: دَر تازی نیامده، گالی، چون  
 داروهای گالی (= اَدویه موضعی)
- مَوْضُوع: چیش، دَرک (فرهنگ پهلوی)، نهاده،  
 زیرکِش (محمود هومن، تاریخ فلسفه)،  
 دَرِونمایه  
 مَوْضُوعات: (تک: مَوْضُوعَة)، چیشان،  
 نهادِگان، زیرکِش‌ها  
 مَوْضُوعَة: مَوْضوعه در فارسی، مَوْنَت مَوْضُوع،  
 نهاده  
 مَوْضُوعِی: موضوعی در فارسی، چیشیک،  
 نهاده‌ای  
 مَوْضُوعِیَّة: موضوعیّه در فارسی: در انگلیسی  
 Objectivism، بُرون‌گرایی  
 مَوْطَأ: جای‌با، جای‌گام (لاروس)، پاگاه  
 مَوْطَلایی: نادرست نویسی مَو تِلایی، پارسی  
 است، زَرینَه‌موی  
 مَوْطِن: میهن (فرهنگ پهلوی)، زادبوم  
 مَوْظَف: ۱- بایان، ۲- گیره‌دار، گیره‌مند، (گیره  
 = جیره)، کارمند (لاروس)  
 مَوْعِد: ۱- نَویدگاه، ۲- اَنجامگاه، ۳- نَبَوند،  
 نَوید، پیمان، ۴- سَر رسید (فرهنگستان)  
 مَوْعِد قَرَأُلِی: پاس (فرهنگستان)  
 مَوْعِد مَّقَرَر: زَمَانِ نِشاخته، به هنگام  
 مَوْعِظَة: مَوْعِظَه و مَوْعِظَت در فارسی: چایش  
 (فرهنگ پهلوی)، اَندَرز، پَند دادن (لاروس)  
 مَوْعُود: نَوید کرده، نِشاخْتِه (ذبیح بهروز)،

- فارسی گویان این واژه را به جای فراخوانده به کار می‌برند که برابر درست آن در تازی مدعو است نه موعود (بهره از معین)
- مُوقَر: فراوان
- مُوقَق: کام دهنده، پیر و زکتنده
- مُوقَقانه: پیر و زگران
- مُوقَقی و مُوقَقیت: در تازی نیامده، چیری، پیر و زگری، و اینتاری، کام انجامی (فرهنگ پهلوی)، کامیابی، کامروایی
- مُوقُور: فراوان، بی شمار
- مُوقی: و ستیده (وستی = شرح و بسط، برهان)
- مُوقَت: زمانگاه
- مُوقَت: ۱- ویتران، اوایی (فرهنگ پهلوی)، ناپایا، گذران: در فارسی، ۲- گاه شمار (لاروس): در تازی
- مُوقَتاً: گذران
- مُوقَتی: در تازی نیامده، کدی (فرهنگ پهلوی)، اوامیک
- مُوقِد: آتشدان، آتشگاه
- مُوقِد: برافروخته، فروزان
- مُوقَر: سِتُور (فرهنگ پهلوی)، گرانسنگ (برهان)، بزرگوار، آرجمند: خردمند (لاروس)، کارآموده
- مُوقِرْمز: مُو کِرْمز، پارسی است.
- مُوقَع: ۱- فرمان فرست، ۲- فرمان نویس، ۳- دَستین نِهَنده، دَستینه دار (= صاحب امضاء)
- مُوقِع: فِتادگاه، شدگاه، آوام، آوام (پهلوی)
- مُوقِع شِناس: آوامشِناس
- مُوقِع شِناسی: آوامشِناسی
- مُوقَعیت: در تازی نیامده، پایکی، گاس
- (فرهنگ پهلوی)، آوام
- مُوقَعیت اجتماعی: پایه‌ی مردمی
- مُوقَعیت جغرافیایی: آوام گیتایی
- مُوقَعیت مناسب: بزنگاه
- مُوقِف: ایستگاه (لاروس)، استادنگاه، بازمانگاه
- مُوقِن: آوردار (آور = یقین)
- مُوقوت: زمانِ نِشاخته
- مُوقود: آتش آفروخته (آندراج)، آفروخته
- مُوقوس: شُتر گُزگین
- مُوقوص: گردن شکسته (آندراج)، گردن کوتاه (معین)
- مُوقوف: ۱- بازداشته، ۲- بازمانده، ۳- رها گشته، وانهاده، ۴- وابسته، ۵- ستاده (بهره‌وز): در دستور
- مُوقُوفات: تَک: موقُوفه، نهادکان (فرهنگ پهلوی)، وَرستادان
- مُوقُوف داشتن: ۱- بازداشتن، ۲- بازداشت

- کَرْدَن، ۳- رَها کردن، چَشم پوشیدن  
 مَوْقُوف شُدَن: ۱- رَها شُدَن، از میان رفتن، ۲-  
 وایسته شدن  
 مَوْقُوف کَرْدَن: ۱- برآنداختن، ناروا خواندن،  
 ۲- وایسته کردن  
 مَوْقُوفَه: مَوْقُوفَه در فارسی: وَرَسَند (برهان)،  
 نِهَادک (فرهنگ پهلوی)  
 مَوکِب: آسواران، گروه سواران  
 مَوکُر: Mucor، لاتینی، کَفک (معین)، از گیاهان  
 مَوکِل: ۱- گُمَاشِته، ۲- دادگزار (= وکیل)،  
 نماینده، ۳- نِگهبان، ۴- فرشته‌ی نِگهبان  
 مَوکِل: پیونداز: دَر زناشویی، کار سپارنده،  
 کارسپار  
 مَوکِلین: (تک: مَوکِل)، گُمَاشَتگان،  
 دادگزاران، نِگهبانان  
 مَوکِلین: (تک: مَوکِل)، پیونداران،  
 کارسپَرندگان  
 مَوکُول: ۱- سِپُرده، ۲- یَسته (بهروز)، ۳-  
 وایهاده  
 مَوکُول شُدَن: ۱- واگذاشتن، ۲- بَستَگی  
 یافتن  
 مَوکُول کَرْدَن: ۱- واگذاشتن، سِپُردن، ۲-  
 بَستَگی دادن  
 مَوگه: ۱- Muguet، گُل بَرَف (سعید نفیسی)،  
 ۲- بَرَفک، از گیاهان (معین)  
 مَوَلار دِیلوِشَن: Molar dilution، انگلیسی (=)  
 رَقَت ملکولی، فرهنگ فنی)، تُوذک تَنوکی  
 مَوَلار سولُوشَن: Molar solution، انگلیسی  
 (=محلول یک ملکول گَرَم در لیتر، فرهنگ  
 فنی)، تُوذک آبیذگی  
 مَوَلار وُلُوم: Molar volume، انگلیسی  
 (=حَجم ملکولی، فرهنگ فنی)، تُوذک سِتِرایبی  
 مَوَلاریتِی: Molarity، انگلیسی (=غلظت  
 مولکولی، فرهنگ فنی)، تُوذک چَگالی  
 مَوَلانا: دَر فارسی، مَوَلانا دَر ترکی، برگرفته از  
 مَولی: سَرورِما، رَاهِبَرِما، پاژنام برخی از  
 هَسَت شناسان ایرانی به ویژه جلال الدین  
 مُحَمَّد بلخی  
 مَوْلِد: Mold، انگلیسی (= قالب ریخته گری،  
 فرهنگ فنی) ۱- تَیَک (پهلوی)، تَیَنَک  
 (برهان)، ۲- کَفک زَدَن (فرهنگ فنی)  
 مَوْلِد: زادگاه  
 مَوْلِد: ۱- زاده، زاییده، ۲- بَرِساخته، ۳- نازی  
 پَرورد، ۴- نازی گشته، ۵- نوآزِه  
 مَوْلِد: ۱- آپُوراک (فرهنگ پهلوی)، زایا  
 (فرهنگستان)، ۲- بَرِساژنده، پدیدارنده، ۳-  
 باخته‌ی زایا  
 مَوْلِد: زایو، زایا: زَن



مُولَدَات: (تك: مَوْلَدَة)، بَرَساختگان، فَرَزندان  
بِه گانه، بيه گُوهر

مُولِد: Molded، انگلیسی (= قطعۀ ریختگی،  
فرهنگ فنی)، تاشیده (فرهنگ پهلوی)

مُولِدِد اینسولیتیر: Molded insulator،  
انگلیسی (= عایق قالبی، فرهنگ فنی)،  
مَهاریتکی

مَوْلَدَة: مَوْلَدَة دَر فارسی، مَوْنَت مَوْلَد: بَنگَرِیدِ به  
مَوْلَد

مَوْلَدین: (تك: مَوْلَد)، زادگان، بَرَساختگان،  
تازی پَروردان، تازی گَشْتِگان، نوادِگان

مَوْلَدین: (تك: مَوْلَد)، آپوراكان، زایاكان،  
پَدیدازندگان، یاخته‌های زایا

مولدینگ: Molding، انگلیسی (= قالبگیری،  
فرهنگ فنی)، تاشیش (فرهنگ پهلوی)

مولدینگ اینجکشن: Molding Ingection،  
انگلیسی (= ریخته‌گری تزریقی، فرهنگ

فنی)، تاشیش دَر آژیک (دَر آژَه = تزریق)  
مُولع: آژمند، آژور

مولکول: Molécule، فرانسوی، برگرفته از  
Males لاتینی به مَانِک توده (= Moss)، تَوْدَک

مولیکولار اُرییتال: Molecular orbital،  
انگلیسی (= مدار ملکولی، فرهنگ فنی)، پَایک

تَوْدَکی

مُولکولار کانسنتریشن: Molecular con-  
centration، انگلیسی (= غلظت ملکولی،

فرهنگ فنی)، چگالی تَوْدَکی  
مُولکولار ویت: Molecular weight، انگلیسی

(= وزن ملکولی، فرهنگ فنی) سَنگِ تَوْدَکی  
مُولِم: دَر فارسی، برگرفته از مُولِم تازی:  
دَر دَناک، دَر دَر سائنده (غیاث)

مُولِمه: دَر فارسی، برگرفته از مَوْلِمَة تازی:  
دَر دَناک

مَوْلود: ۱- زای، زاییده، زاده، ۲- پَدید آمده،  
پَدیده، ۳- زَمَانِ زای

مَوْلودات: (تك: مَوْلودَة)، زایان، زادگان  
مَوْلوداتی: زایانی، دَر فَرزان

مَوْلود گاه: زادگاه  
مَوْلود مرده به دنیا آمده: مُرده زاد

(فرهنگستان)  
مَوْلودَة: مَوْلودَة دَر فارسی، مَوْنَت مَوْلود، بَنگَرِیدِ

به مولود  
مَوْلودی: ۱- زایانی (= مَوْلوداتی)، دَر فَرزان،

۲- جَشَنی زَنانه  
مَوْلوی: مَوْلوی دَر فارسی: دَسْتارِ سُوْفیان، کُلاه

دَر ویشان، خداوندی  
مَوْلَه: شیفته

مَوْلَه: شیفته ساز، شیفْتار

- مَوَلّی: مولا در فارسی، ۱- سرور، بادر (افغانی)، خواجه، ۲- بنده، برده، ۳- دوستار  
 مَولی: Muli، یونانی تازی گشته، هزار اسپند تازی، از گیاهان  
 مَولیبدون: Molybdenum، انگلیسی برگرفته از Molybdena لاتینی به آرش سُرپ کانی، سُرپکان، از توپال‌ها  
 مَومنت: Moment، انگلیسی، ۱- لنگر، ۲- گشتاور (فرهنگ فنی)  
 مَومنت آف اینرسیا Moment of inertia، انگلیسی، گشتاورِ ماند، لنگرِ ماند، لنگرِ لختی (فرهنگ فنی)  
 مَومنت آف مَومنتُم: Moment of momentum، انگلیسی (= لنگرِ ممنتُم، گشتاور اندازه حرکت، فرهنگ فنی)، گشتاور خیز  
 مَومنت دایا گرام: Moment diagram، انگلیسی (= نمودار تغییرات لنگر، فرهنگ فنی)، نمودارِ گشتاور  
 مَومنت دیستریبوشن: Moment distribution، انگلیسی (= توزیع لنگر، فرهنگ فنی)، فشنجش لنگر، فشنجش گشتاور (فشنجش = توزیع پهلوئی)  
 مَومنتُم: Momentum، انگلیسی (= عزم خَرکتی، فرهنگ فنی)، خیز مَومنتُم بالانس: Momentum balance، انگلیسی، (= توازن اندازه حرکت، فرهنگ فنی)، تراخیز مومی اِلیه، موماً اِلیه: ایشان مومیاء: پارسی تازی گشته، از موم پارسی یا واژه‌ی مومیا Moumia، دریونانی، آبدارو، مومی، خوبخین (برهان) مومیایی: پارسی است، مومی مومیفیکاسیون: Momification، فرانسوی، مومکاری  
 مَوناد: Monad، انگلیسی (= عنصر یک ظرفیتی، فرهنگ فنی)، یکّه، تَک، تَک گُنجا مَونارکی: Monarchy، انگلیسی، شهر یاری (فرهنگ نوین پیوسته)  
 مَوناکسیال: Monaxial، انگلیسی (= تَک محورِی، فرهنگ فنی)، تَک آسِه‌ای مَونتاژ: Montage، فرانسوی، ۱- سوار کردن: در کِرِوک (= صَنَعَت)، ۲- جُفت کردن (سعید نفیسی)، جُور کردن: دَر رُخشار (= فیلم سینمایی)، دَر رُخشا (= عکس) مَونتزِمَتال: Muntz metal، انگلیسی، (= فلز موتز، فرهنگ فنی)، مِسروی مَوند: Monde، فرانسوی، ویشات (بهره از

- پهلوی: فضای باز، فضای دلپذیر)  
 مُونِس: در فارسی، از مُونِس در تازی: خوگیر، هَمْدَم
- مُونِسْدَری: Monandry، انگلیسی، يك شوهری (فرهنگ نوین پیوسته)
- مُونوسِلُولِر: Monocellulaires، فرانسوی، تَك یاخته (فرهنگستان)
- مُونو کوتیلِدون: Monocotylédones، فرانسوی، تَك لَیه (فرهنگستان)
- مُونوگامی: Monogamy، انگلیسی، تَك هَمسَری، تَك گایی (فرهنگ نوین پیوسته)
- مُونوگراف: Monograph، انگلیسی، ۱- ویژه بَگاشت، ۲- تَك پَرُویش
- مُونوگینی: Monogyny، انگلیسی، يَك زَنی (فرهنگ نوین پیوسته)
- مُونولوگ: Monologue، انگلیسی، تَك سُخنی، تَك سُخْنه، باخودگویی
- مُونو مولکولار: Mono moleculare، انگلیسی، تَك تُوْدکی
- مُونونوکلیر: Mononuclear، انگلیسی، تَك هسته ای، یاخته ی يَك هسته ای
- مُوهِبَه: مُوهِبَت در فارسی، دَهِش، بَخِشش، یان (فرهنگ پهلوی)
- مُوهِم: گُمان انگیز
- مُوهِر: Mohair، انگلیسی، مَرغَز (فرهنگ نوین پیوسته)
- مُوهِن: نیمه از شَب
- مُوهِن: این واژه در فارسی برابر با خوارساز، زَبون کننده به کار می رود، در تازی واژه ی مَهِین آرشنی نزدیک به آن دارد و برابر است با خوار، سُسْت واژه ی مُوهِون نیز چنین آرشنی دارد، مُوهِن در آندراج ولاروس نیامده است.
- مُوهُوب: آیفته (از پهلوی)، دَهِش شده
- مُوهُوم: سَمِرادِی (سَمِراد = وِهم)، سَمِرادیک
- مُوهُومات: (تَك: مُوهُومَة)، سَمِرادیکان
- مُوهُوم بَرَسْتی: سَمِرادِگَرِوی، سَمِرادِ بَرَسْتی
- مُوهُومَة: موهومه در فارسی، مُونْت موهوم: سَمِرادِی، سَمِرادیک
- مُوی آلَتِ تناسلی: رَمگان (برهان)، رُنیَه (برهان)
- مُویَزَج: پاریسی تازی گشته، مَوِزَک، کِشمش کولی، از گیاهان
- مُویَزَج عَسَلی: مَوِیزه، دارُوش، از گیاهان
- مُوی صاف: فَرخال (برهان)
- مُوی مَجَعَد: مَرغُول (صاح الفرس)، جوان چون بدید آن نگاریده روی، بِسانِ دُورَنجیر
- مَرغُول مُوی (رودکی)
- مُوی مَصْنوعی: کُلاه گیس

- مُوی نامُرْتَب: کالیده (برهان)
- مِه: Mai، فرانسوی، ماه پنجم سال فرنگی
- مِهَاب: (تک: مِهَب)، بادگیرها، وِزِشگاهان
- مِهَابَذَة: ۱- پُریدن، ۲- شتابان رَفْتَن
- مِهَابِط: (تک: مِهَبِط)، فُردگان
- مِهَابِل: (تک: مِهِل)، دَهانِه زَهدان‌ها، چوز
- دَهانِه‌ها
- مِهَابَة: مِهَابَت در فارسی: ۱- سَهْمِگنی، ۲- سُترگی
- مِهَاتَة: چیزی دادَن
- مِهَاجَة: مِهَاجات در فارسی: هَمَنکوهی
- مِهَاجِر: کارداک (فرهنگ پهلوی)، فاتورای
- مِهَاجِرَة: مِهَاجِرَت در فارسی، فَرَوایش
- (فرهنگ پهلوی)، فَراروی، هَرِیک از گوشه‌ای
- فَرارِفَتَن (سعدی)، فاتوریش (بهره از بُرهان)،
- بُنه‌کَن (آنندراج)، دَیدین (آنندراج)
- مِهَاجِرَت پَرَنَدگان: فَراپَرِوازی
- مِهَاجِرَت کَرَدَن: فَرَواییدن (پهلوی)، فَرارِفَتَن،
- فاتوریدَن (برهان)، بُنه‌بَسْتَن (برهان)
- مِهَاجِرین: (تک: مِهَاجِر)، کارداکان، فاتورایان
- مِهَاجِم: تَکَنده (از ریشه‌ی پهلوی)، تازَنده
- مِهَاجِمات: (تک: مِهَاجِمَة)، پَتروت‌ها،
- تاخت‌ها
- مِهَاجِمَة: مِهَاجِمه در فارسی، پَتروت (پهلوی)،
- تَک، تاخت
- مِهَاجِمین: (تک: مِهَاجِم)، تَکَنَدِگان، تازَنَدِگان
- مِهَاجِن: هندی، تیره‌ای از هِنْدوان
- مِهَاد: این واژه تَک است و رَمَن مِهَد نیست، ۱-
- بَسْتَر، ۲- بوب (= فَرش)، غالی، ۳- زَمین بَسْت،
- ۴- گَهوره (بهره از غِیاث)، ۵- تَک دَریا (تَک = کَف)
- مِهَادَة: مِهَادات در فارسی: اَرَمغان دادَن
- مِهَادَنَة: مِهَادِنه و مِهَادِنَت در فارسی: آشتی،
- سازش، هَمسازواری
- مِهَادِنَت طَنبیبَدِن: آشتی جُسْتَن، آشتی
- خواستن
- مِهَار: پارسی تازی گشته، مِهَار، ماهار، که بر آب
- و گل نقش بنیاد کرد، که ماهار در بینی باد کرد
- (فردوسی)، لَگام بر سَر شیران کند صلابَت
- عشق، چنان کِشَد که شتر را مِهَار در بینی
- (سعدی)، وَرَس (بُرهان)
- مِهَار: (تک: مِهَر)، کُرَة آسپان
- مِهَاراجه: سَنسکَریت، مِهَرات (پهلوی)،
- مِهَراد، مِهَمیر، میر بزرگ
- مِهَارِب: (تک: مِهَرَب)، گُرِزگاهان
- مِهَار شَة: مِهَارِشه و مِهَارِشَت در فارسی:
- بَر آغالیَدَن (برهان)
- مِهَارَة: مِهَارَت در فارسی: مَوْشَناسی، آناوی،

آفرامندی، فرختکاری (فرهنگ پهلوی)،

زبردستی، کاردانی

مُهازَلَة: مُهازَلَة و مُهازَلَت در فارسی: بزله گویی،

لاغرگری، شوخیگری

مَهاَلِك: (تَك: مَهاَلِكَة)، میرگاهان، کشتگاهان،

میدان های جنگ

مَهاَم: (تَك: مُهاَم)، ماتکوران (فرهنگ پهلوی)

مَهاَمِه: (تَك: مَهاَمِه)، هامون ها

مُهاَن: خوار، خوار گشته

مَهاَنَة: مَهاَنَت در فارسی: خواری، خوار

گشتگی

مُهاوَدَة: بازگشت (لاروس)

مِهاوِی: (مِهاوِی)، دره ها

مَهاَة: ۱- مَهاِباره (مَها = بلور)، ۲- خور (=

شمس)، هور، ۳- گاواهو: گونه ای گاوارام (=

وحشی) که همانند با آهو است، از جانوران

مُهاپِث: بسیار گیرنده (لاروس)

مَهاَب: بادگیر، وزشگاه

مُهاج: گرانجان، تنبل، مرد، تن آسان

مَهاپِط: ۱- فرودگاه، ۲- میخِ نایی (= قطب

منفی)

مَهاپِل: ۱- دَهاَنه ی زَهدان، چوز دَهاَنه، ۲-

شِکافِ رَمین، ۳- پرتگاه

مَهاپُوت: ۱- بی خرد، خرد پریده، ۲- ترسو

مَهاَت: گول پُرچانه

مَهاَتَدی: ۱- راهنما ۲- راستیاب

مَهاَتوک: ۱- پرده دریده، ۲- مرده، درگذشته، این

واژه را هدایت در انجمن آرا پارسی دانسته، در

فرهنگ رشیدی مَهاَتوک آمده

مَهاَجَبین: ماه پیشانی

مَهاَجَع: خوابگاه (غیاث)

مَهاَجَع: گول، فرناس (= غافل)

مَهاَجَع: ۱- گرسنگی نشان، ۲- به خواب رَوَندِه

مَهاَجُور: ۱- دور افتاده، ۲- رها شده

مَهاَجُوری: دُور اُفتادگی

مَهاَجُورین: (تَك: مَهاَجُور)، دُور افتادگان، رها

شده ها

مَهاَجَة: مَهاَجَة در فارسی: ۱- جان (= روح)، ۲-

خونِ دِل

مَهاَد: جُوبَك، از گیاهان (معین)

مَهاَد: ۱- گَهاوَره، ۲- تَخَتِ رَوان، ۳- پَستِه، رَمین

پَست

مَهاَدِ راسَتین: گَهاوَره ی راسَتین، گَهاوَره ی

عیسی (ع)

مَهاَدِ عُلَیا: والا گَهاوَره: پاژنام برخی از زنان

بزرگ یا فرمانروا

مَهاَدِ مینا: گَهاوَره ی مینا، گَوازِ آسمان

مَهاَدوم: فرو ریخته، ویران

مَهْدَوِيَّة: مَهْدَوِيَّت در فارسی: هوشدیزی،  
سُوسِيَانِي

مَهْدِي: مَهْدِي در فارسی: ۱- رهنمود،  
رَهْمَناس، ۲- از نام‌های تازی بر مردان، ۳-  
هوشمند، سُوسِيَانِس: سُوسِيَانِت، رهنمود یا  
پيامبري که در واپسين زمان پديد خواهد آمد،  
(فرهنگ پهلوی)، رهنمود دوازدهم ع  
مَهْدِي: آرمغان آورده

مَهْدِيخَانِي: اِكُوله: گونه‌ای برنج که در رودبار  
كِشْت می‌شود (معین)، گونه‌ای انگور

مَهْدَان: باوه گوی

مَهْدَب: ۱- پیراسته، ۲- پرورده، فرهیخته، ۲-  
پاکخوی

مَهَر: مَهَرِيَّة: کابین (برهان)، دَسْت پیمان  
(برهان)

مَهَر: کَرِه اَسپ (آندراج)

مَهَر: پارسی تازی گشته، مَهَر

مَهَرَا: مَهَرَا در فارسی: نیک پخته، نرم شده

مِهْرَاس: ۱- جَوَازِه (برهان)، کابيله (برهان)،  
هاون، ۲- شُتر پُر تَوَان

مَهْرَب: گُر یزگاه

مِهْرَجَان: پارسی تازی گشته، ۱- مِهْرگان، جشن

مِهْرگان (برهان)، ۲- جشن: در تازی مِهْرَجَان  
به هر جشنی گفته می‌شود.

مِهْرَلَقَا، مِهْرَلَقَاي: مِهْرُش

مَهْرَة: (تک: ماهر)، هُودستان، چیرکاران،

کاردانان، اُستادان

مُهْرَة: کَرِه اَسپ ماده، کَرِه مادیان

مُهْرَة: پارسی تازی گشته، مَهَره: ۱- مَهَره،

مَهَره‌ی مار، که بدان زنان مردان را شیفته‌ی خود

سازند، ۲- گُر گُرَانِك استخوان پهلوی (آندراج)

مَهْرُول: لاغر، نَزَار، سُسْت

مَهْرُوم: بر شکسته، شکست یافته

ماه سیمای: ماهرُخ

مَهْرُوم: گواریده

مُهْفَهْفَهَات: (تک: مَهْفَهْفَهَة)، زَنان باریک میان

مُهْفَهْفَهَة: مَهْفَهْفَه در فارسی: زن باریک میان

(معین)

مَهَك: ۱- ساییدن، ۲- نرم گردن

مَهَل: آهستگی، آهسته کاری، مَوَلِش، زَنهار

مَهَل: ۱- توپال کانی، آسَن کانی، ۲- کتران

تَنَك، ۳- روغن زیت، ۴- دُر دِروغَن زیت، ۲-

زرداب نَسَا، زرداب لاشه

مُهَلَبِي: مَهَلَبِي در فارسی: ۱- وابسته به

مَهَلَب بن ابی صفره، ۲- کلکی (= قَلَم) که گویا

ابو محمد حَسَن بن محمد مَهَلَبی ساخته، ۳-

پارچه‌ای ساخت مَهَلَب (بهره از فرهنگ معین)

مَهَلَبِيَّة: مَهَلَبِيَّة در فارسی، مَوْنَت مَهَلَبِي: یخ در

بهشت، از خوراک ها

مُهَلَّت: در فارسی از مُهَلَّة تازی: مُولِش

(برهان)، زِنهار (برهان)

مُهَلَّت خواستن: زَمان خواستن، مُولِش

خواستن

مُهَلَّت دادن: مُولِش دادن، زِنهار دادن، زَمان

دادن، اکنون مَرا زمان دَهِید تا باز خانه شوم

(تاریخ برامکه)

مُهَلَّت دَهَنده: مُولِش دَهَنده، زِنهار دَهَنده

(برهان)

مُهَلَّت گِرَفْتَن: مُولِیدن (برهان)

مُهَلِّک: کُشَنده، میراننده، مَرَدات (اوستایی)،

مُرداد

مُهَلِّکات: (تک: مُهَلِّکَة)، مَرَداتان، مُردادان،

کُشَنندگان، میرانندگان

مُهَلِّکَة: مَهَلِّکَة در فارسی: کُشتگاه، میرگاه،

میدان جنگ

مُهَلَّل: وِشَقَتار (وِشَقَت = هِلال، از پهلوی)،

نوماهیک

مُهَلَّل: ۱- تَنک بافته: جامه، ۲- نیکسُروده:

چامه

مُهَم: مَاتَکُور، گِران (فرهنگ پهلوی)

مَهَمّا امکن: تا بتوان، به اندازِی توانایی

(فرهنگستان)

مُهَمّات: (تک: مُهَمّة)، مَاتَکُوران، بایسته ها،

راه آفرارها، توشه ها، زینه ها، جنگ آفرارها

مِهَمّاژ: بَنگَرِید به مِهَمِیز

مُهَمَل: آبَر دَازِش (فرهنگ پهلوی)، پَرکَم

(بِرَهان)، بیکاره، بی مَانک (= بی معنی)،

بی آرش، یاهو، چَرَنَد

مُهَمَلات: (تک: مُهَمَلَة)، یاهو ها، چَرَنَد و پَرَنَد

مُهَمَل گُذاشتن: فرو گذاشتن، رَها کردن، بیکار

گذاشتن

مُهَمَل مَانَدَن: بیکار گذاشتن (معین)، رَها کردن

مُهَمَلَة: مُهَمَلَة در فارسی: پَرکَم: زبانزد کَر ویزی

مَهْمُوز: ۱- همزه دار، در پارسی همزه «ا» برابر و

جایی ندارد، ۲- آکیده، آکناک

مَهْمَه: هامون، دَرَنَدَشَت

مُهَمّة: مُهَمّه در فارسی، مؤنث مُهَم: مَاتَکُور،

گِران

مِهَمِیز: پارسی تازی گشته، ۱- فَخِیز (فرهنگ

پهلوی)، مِهَمِیخ (ذبیح بهروز)، بَرَس

(آندراج)، اَسپ اَنگِیز (برهان)، ۲- این واژه را

فرهنگستان برابر Eperon فرانسوی نیز

برگزیده: زبانزد گیاهشناسی

مُهَنّا: مُهَنّا در فارسی: ۱- بی رَنج، آسوده، ۲-

گُوارا

مُهَنّا: بی رَنج، دَر دَسْتَرَس



میانه قد: میانه بالا، لاغر گونه

مُیاوَمَ: میاومه در فارسی، روزمزدی

مِیاه: (تک: ماء)، آب‌ها

مِیاه سایلِه: در فرانسوی Bame de Rosa

mallas، گُلابِ سُرُخ

مِیِخُتَج: پارسی تازی گشته، می پخته، می

بُختگ، سِیکی، سِیکی

میت: Myth، انگلیسی از Mythos،

یونانی، میتخت اوستایی (اسطوره، فرهنگ

جامعه‌شناسی)، میتخت

مِیت: مُرده، درگذشته

مِیت: مُرده (معین)

میترا الیوز: میترا یوز، Mitrailieuse،

فرانسوی، خودتوف

میتولوژی: Mythologie، فرانسوی از یونانی

در پارسی، میتخت شناسی، درباره‌ی واژه‌ی

میتخت بنگرید به «جستار درباره‌ی مهر و

ناهید، از محمد مقدم»

میتولوژیست: Mythologiste، فرانسوی،

میتخت شناس

میتولوژیک: Mythologique، فرانسوی،

میتختیک

مِیتَه: مِیتَه در فارسی، ۱- مُرده، نسا، لاشه، ۲-

مُردار

میتین: ترکی، تَبَر آهنی، کُلَنگ (معین)، تیشه

میتینگ: Meeting، انگلیسی، اُنْجَمَن،

نِشَسْت، هَم‌آیش (فرهنگ نوین پیوسته)

میشاق: پیمان، پَشَتَک (فرهنگ پهلوی)، غُنُونَد

(برهان)

میخ طویلِه: بَالَک (گوش گیلکی)

مِیحاد: تَک تَه

مِیحار: چوگان (لاروس)

مِیداء: پایان، پایان (لاروس)

مِیدان: پارسی تازی گشته، میدان (فرهنگ

پهلوی)

مِیدل کِلَس: Middleclass، (= طبقه متوسط،

فرهنگ جامعه‌شناسی)، میانست

میر: در فرهنگ معین «مُخَفَّف امیر تازی دانسته

شده»، پارسی است، بنگرید به: آمیر

مِیر: خواربار (لاروس)

میراب‌باشی: سَر میراب

میراث: رِخَن، نِهَادَک، اَپَرمانَد (فرهنگ

پهلوی)، مُردری، مُرده ریگ (برهان)، تو این

مُرده ری آسپ چون یافتی، زبیزن کجاروی

بَر تافتی (فردوسی)، چو پیش آمدش روزگار

بِهی، آزومرده ری ماند، تَخَتِ بِهی (فردوسی،

شاهنامه)، مانداک

میراث خوار: رِخَن خوار

مُهَنْدِس: پارسی تازی گشته (لاروس)،

هَندَچَگر، هَندازِگر، هَندِسَه دان

مُهَنْدِس فَک: هَندَچَگر سِپهر: گوا: ۱-

کیوان، ۲- اَختر مار

مُهَنْدِس مُشاوَر: هَندَاسِیار (سُبار = مشاور،

فرهنگ پهلوی)

مُهَنْدِس مِعمار: مِهر از

مُهَنْدِسیَن: (تک: مُهَنْدِس)، از ریشه ی پارسی،

هَندازِگران، هَندَچَگران، هندسه دانان

مُهَنْدَم: تازی از پارسی هَندام، اَندام (معین)،

اَندامی، تَراشیده

مَهِو: ۱- مُروارید (آندراج)، ۲- سَنگِ ماه، ۳-

خُرمَا، ۴- شیر آبکی، ۵- تَگرگ، ۶- شمشیر تیز

مُهوُس: از ریشه ی پارسی، هُوسَناک، ریزگر،

ریزَمند

مُهوُع: هَراش انگیز، هَراش آور، کین انگیز

مُهوُل: هَراس انگیز، سَهنَک

مُهِیا: مُهِیا دَر پارسی: پَسَچَک (فرهنگ

پهلوی)، بَسُفده، از هَمان ریشه ی پهلوی

(بُرهان)، بَساخته، آماده (برهان)

مُهِیا ساخَتَن: بَسُغْدیدن (برهان)، آمادَن

(برهان)

مَهِیب: سَهمگین، تَرسَناک

مُهِیج: بَرَاغَالنده

مُهِیجَه: مُهِیجَه در فارسی، مَوْنث مُهِیج:

بَرَاغَالنده

مَهِیرَه: مَهِیرَه دَر فارسی: ۱- خُدیش، کَدبانو، ۲-

خانمان بانو، گِران کابین

مَهِیل: تَرسَناک

مُهِیم: تازی از عبری، ۱- گَواه راستین، ۲-

سَیر تَرس، بَیم زُدای، از نام های خدا

مَهِین: ۱- خَوار، ۲- سُسْت، ناتوان

مُهِین: خَوارساز، خَواردارنده

مِی شَعری فِش: مِی سُرَخ

مِی: Mi، فرانسوی، نشانۀ ای است در خُنیَا

مِیادین: (تک: مِیدان)، از ریشه ی پارسی،

مِیدان ها

مِیاستو: مِیاسطو، مَناسِتر، Monasterion،

یونانی، نِیایشگاه تَرسایان

مِیامِن: (تک: مِیمَنه)، شُگون ها، فَرخندگی ها

مِیانج: مِیانه (فرهنگستان)، نام شهری است.

مِیان خالی: مِیان تَهی، کاواک

(صَاح الفرس)، به جُز عَمو دِ گِران نیست روز

و شَب خُورِشش، شَگفت نیست اَزو

گَر شَکَمش کاواک است (لبیبی)

مِیانطوسی: نادرست نویسی مِیانطوسی، کُل

فَراموشم مَکَن

مِیان فَرش: مِیانبُوب، غالی

- میراث دادن: رخن دادن، رخن نهادن  
 میراثی، در تازی نیامده، رِخنی، ماندگی،  
 رِخَنیک  
 میر بحر: میر دریا  
 میر بحری: بندر ساو  
 میر تُوژک: میر دربار، بارسالار  
 میر حاج: میر هنج  
 میرزا قشمشم: پارسی است، میرزا غشمشم  
 میرزا قلمدان: باریک و مُردنی  
 میرصد: نادرست نویسی میرسد، پارسی است  
 میرغضب: میرخشم، درخشم  
 میره: میره در فارسی، مؤنث میر، خواربار  
 میز: این اژه را معین مغولی دانسته، زیرا در  
 «حبيب السیر» آمده است که: «اغوزخان، از  
 پادشاهان مغول اختراع میز کرد»، این واژه‌ی  
 میز خود همان واژه‌ی میزد پهلوی و بخشی از  
 میزدان و میزدگاه پهلوی است و میزد:  
 خوردنی‌ها که در آیین‌های دینی بر سفره  
 می نهاده‌اند. از این روی باید آن را پارسی  
 دانست، گو آن که یکی از شاهان مغول آن را به  
 کار برده باشد. در پرتغالی نیز چنان که معین  
 یادآور گردیده واژه‌ی Mesa به کار می‌رود که  
 خود نشانه‌ی دیرینگی این واژه در زبان‌های  
 هندوایرانی است. در نایین به میز: سیریت
- وسریته می گویند (فرهنگ نایینی)، واژه‌ی  
 برابر میزبان در پهلوی نیز میزدبان است.  
 میزاب: پارسی تازی گشته، میزاب، آبراهه،  
 ناودان  
 میزان: ۱- ترازوک (فرهنگ پهلوی)، تراژو، ۲-  
 پتمانک (فرهنگ پهلوی)، پیمان، اندازه، ۳-  
 برج ترازو، آبام ترازو  
 میزان الارتفاع: فرازسَنج (فرهنگستان)،  
 بالست سَنج  
 میزان الاستماع: شنیدآزما (فرهنگستان)  
 میزان التَّنْفُس تَرسیمی: دم نگار (فرهنگستان)  
 میزان الحَجم: کُنج نگار (فرهنگستان)  
 میزان الرُّطوبَة: نم سَنج (فرهنگستان)  
 میزان الرِّیاح: بادسَنج (فرهنگستان)  
 میزان السَّمع: شنیدسَنج (فرهنگستان)  
 میزان السَّم: بویایی سَنج (فرهنگستان)  
 میزان الضَّغْطَة: فشارسَنج (فرهنگستان)  
 میزان القُوَّة: نیروسَنج (فرهنگستان)  
 میزان النَّبض: نبض نگار، فرهنگستان،  
 تَبَسَنج  
 میزان النِّعْمَة: نواسَنج، لرَسَنج  
 میزان النَّفْس: دم سَنج  
 میزان الهَواء: هواسَنج  
 میزان پاژ: Mise en pages ، فرانسوی،

رویه آرای

جَبگاه (آندراج)

میزان پلاس: Mise en place, فرانسوی،

میسِل: Missile, انگلیسی، مُوشك (فرهنگ

فنی)

چارآرای (چار = مکان، فرهنگ پهلوی)

میسُور: آسان

میزآنپلی: Mise en plis, فرانسوی، مَرغولش

میسُورات: (تک: میسُورَة)، آسان ها

میزان تیرُپ: Misanthrope, انگلیسی،

میسُوسن: پارسی تازی گشته، می سوسن،

مَر دُمرگِز (فرهنگ نوین پیوسته)

نوشابه ای که از گُل سوسن فَرَاهَم آید (بهره از

میزآن سن: Mise en scenec, فرانسوی (=

فرهنگ معین)

بازی دادن هنر پیشه ها، انتخاب جا و حرکت

میسُون: جوان زیبا

دوربین، نورپردازی، فرهنگ واژه های

میشُوم: میشُوم در فارسی، در تازی مَشُوم:

سینمایی)، نُمَویرای

بَدشگون، مَرخِشِه

مِئَز: میز در فارسی: تازی از ریشه ی پارسی،

میعاد: پَشتگاه (پَشت = وعده)

۱- ازار، لُنگ، ۲- دَستار

میعادگاه: هَمان میعاد است و افزودنِ گاه بدان

میس: سُریانی، تاغوت، تاغران، تادار، از

ناروا

گیاهان

مِیعَة: مِیعَة در فارسی، شَفَتدار (= اِستَرَك)، از

میس: Miss, انگلیسی، دوشیزه (فرهنگ نوین

گیاهان

پیوسته)، بانوك

مِیعَة سائِلَة: مِیعَة سائِلَة در فارسی: زَد اَنگِبین

میسان: ۱- بادسار، بَرَمِش، ۲- خُرامان، ۳-

مِیقُختَج: پارسی تازی گشته، می پُخته، می

ستاره ی دَرخشان

پُختَك (معین)

میسْتِسیسم: Mysticisme, فرانسوی،

مِیقات: ۱- زمانِ کار، هنگام کار، هنگام، ۲-

هَست شناسی، روشنگشت

دیدارگاه

مِیسِر: مَنگ، مَنگیا، مَنگك (برهان)

مِیقاتگاه: هَمان میقات است و افزودنِ گاه

مِیسِر: آسان، ۲- فَرَاهَم، آماده (معین)

بدان ناروا

مِیسِر شُدَن: ۱- دَست دادن، ۲- فَرَاهَم شُدَن

مِیقَواقان: تَبَج (= ژالاپ، گویش گیلکی)، از

مِیسِرَة: مِیسِرَة در فارسی (چرانغار در مغولی):

گیاهان	میکروسکوپیک: Microscopique, فرانسوی،
میکا: Mica, فرانسوی، کُچبار (کُچ = فلوسِ ماهی، برهان)، اگر به پروهی پهلوی این سنگ بنگریم می‌پنداریم که کُچ‌های نازک را روی هم چیده‌اند.	ریزبینیک
میکاشیست: Mica schiste, فرانسوی،	میکروفیلیم: Microfilm, فرانسوی، رُخْشَک
کُچبار آردوآلی (آردوآل = Schiste, قریب)	میکروگرافی: Micrographie, فرانسوی،
میکای بنفش: در فرانسوی Lépidoïte،	خُردنگاری (فرهنگستان)
کُچبار بنفش	میکرولیتیک: Microlithique, فرانسوی،
میکای سفید: در فرانسوی، Muscouite،	ریزدانه (فرهنگستان)
کُچبار سپید	میکرومتر: Micromètre, فرانسوی،
میکای سیاه: در فرانسوی، Biotite، کُچبار سیاه	خُردکَسَنج
میکائیل: بِشْتَر (صاح الفرس)	میکرون: Micron, فرانسوی، خُردْک
میکروب: Microbe, فرانسوی، تَمِیک (= موجود آهریمنی، فرهنگ پهلوی)، جانوْک	میکروفاج: Microphage, فرانسوی،
میکروب‌شناس: تَمِیک‌شناس، در فرانسوی	ریزخوار (فرهنگستان)
Microbiologiste	میکرُدم: Myxoedème, فرانسوی،
میکروب‌شناسی: تَمِیک‌شناسی	پُف‌آلودگی، از بیماری‌ها
میکروبیولوژی: Microbiologie, فرانسوی،	میکودرم: Mycoderme, فرانسوی، خازْکَف
تَمِیک‌شناسی	میکوز: Mycose, فرانسوی، غارچزدگی، از
میکروسکوپ: Microscope, فرانسوی،	بیماری‌ها
ریزبین (فرهنگستان)	میکولوژی: Mycologie, فرانسوی،
میکروسکپی: بنگرید به میکروسکوپیک	غارچشناسی
	مِیگرِن: Migrène, فرانسوی، رَفْتَسَر،
	سَرگیجه
	میل: ۱- گَرايَسْتَنک، کَامَک، خواستاری،
	اُنَماش، نیاز (فرهنگ پهلوی)، گِرای (برهان)
	۲- خَمَش، اُریش

میل کشیدن: کور کردن	میل: از لاتینی Millia (معین)، این واژه که
میل گرفتن: گرز گرفتن	اندازه‌ای است برابر با يك سیم فرسنگ یا ده
میل گیری: گرز گیری	هزار گام از دیرباز در فارسی نوین به کار
میل لنگ: گرز لنگ، در خودرو	می‌رفته: زيك میل کرد آفریدون نگاه - یکی کاخ
میل میلی: راه‌راه	دید آندر آن شهر شاه (فردوسی، شاهنامه)
میلنایانیم: Millenerianisme، فرانسوی	میل: Milliari، لاتینی تازی گشته، فرسنگار
(= نهضت هزاره‌ای، فرهنگ جامعه‌شناسی)،	(برهان)، راهنشان
خیزش هزاره‌ای	میل: که در زورخانه به کار می‌رود، Mil،
میله: تَهک (پهلوی)	فرانسوی، گرز (سعید نفیسی)، زورخانه در
میلیارد: Million، فرانسوی، وِسْیَار (بهره از	ایران خود میدان کوچکی است برای
پهلوی)	ورزش‌های جنگی ویشینه‌ی ورز آزارها همان
میلیارد: Mylliardaire، فرانسوی، وِس	جنگ افزارهای دیرینه‌ی ایرانی
خواست (از وِس خواستک = بسیار مالدار،	میلاد: زایش، زادروز
فرهنگ پهلوی)	میلادی: میلادی در فارسی: زایشی
میلیت: Myelite، فرانسوی، آماس مغز تیره	میلان: ۱ - خَمش ۲ - اُریش ۳ - گرایش
میلیتاریسم: Militarisme، فرانسوی، جنگ	میل بازی: گرز بازی
گرایی	میل به چپ: چپیدن (آندراج)
میلیون: Million، فرانسوی، وِسَان (بهره از	میل جنسی: کام، ورن (فرهنگ پهلوی)
پهلوی)، سَدِیوَر	میل داشتن: گراییدن، کشیده شدن، نیازیدن،
میلیونر: Millionaire، فرانسوی، وَساندار	کامستن (فرهنگ پهلوی)
میلیونیم: Millionième، فرانسوی، وَسانم	میل زدن: نیش زدن، نشتر زدن
میم: Mime، فرانسوی، لال بازی	میل طبیعی: خیم (فرهنگ پهلوی)
میمتیسیم: Mimétisme، فرانسوی، آنگل	میل کردن: کامیدن (فرهنگ پهلوی)، نمیدن
زیوی	(برهان)، گراییدن (برهان)

کان‌شناس	مِیْمَنَة: مِیْمَنَت دَر فارسی: شُگون (برهان)،
مینرالوژی: Minéralogie ، فرانسوی،	فرخندگی
کان‌شناسی	مِیْمَنَة: مِیْمَنَه دَر فارسی (= برانگار در مغولی):
مین‌گذاری: اژدرنهی	راستگاه (آندراج)
مینوت: Minute، فرانسوی، پیش‌نویس	میمودرام: Mimodrame، فرانسوی، نمایش
مینوریت: Minorité، فرانسوی، کهنه	خاموش
مینیاتور: Miniature، فرانسوی، ۱- نازک	مِیْمُون: مِیْمُون، پارسی است، کپ، کَپیک
نگاری ۲- ریزه‌کاری	(فرهنگ پهلوی)، مَه‌نانه (برهان)
مینیاتورساز: بنگرید به مینیاتوریست	مِیْمُون: مِیْمُون دَر فارسی: فرخنده، شگونداد
مینیاتورسازی: نازک‌نگاری	میمون اختر: فرخنده‌پی، ستاره بلند
مینیاتوریست: Miniaturiste، فرانسوی،	میمون دولت: نیک‌بخت، بختیار
نازک‌نگار	میمون لقا: فرخنده روی، فرخنده دیدار
مینیموم: Minimum ، فرانسوی ازلاتینی،	میمیک: Mimique، فرانسوی، لال‌باز
کمینه	مین: Mine فرانسوی، اژدر (فرهنگستان)
مینیم: Minium، لاتینی تازی گشته، سربار	مین‌یاشی: ترکی، هزاردار
میوپ: Myope، فرانسوی، نزدیک بین	مینرال: Mineral ، انگلیسی، کانی (فرهنگ
میوپ: Myopie، فرانسوی، نزدیک بینی	فنی
میوجات: رَمَن نادرست، میوه‌ها	مینرال اسپرینگ: Mineral spring،
میوزیس: Myosis، فرانسوی، مردم‌تنگی	انگلیسی، چشمه‌ی کانی (بهره از فرهنگ
میوگراف: Myographe ، فرانسوی،	فنی)
ماهیچه‌نگار	مینرال رِسورسز: Mineral resources،
میوگرافی: Myographie ، فرانسوی،	انگلیسی، (= منابع معدنی، فرهنگ فنی)،
ماهیچه‌نگاری	کان‌خاستان
مُیول: (تک: میل)، گرای‌ها، کام‌ها،	مینرال‌جیست: Mineralogist ، انگلیسی،



خواستاری‌ها

شناسی

مُيول: (تک: میل)، میل‌ها

میوه‌ی فاسد: بوله (برهان)

میولوژی: Myologie ، فرانسوی، ماهیچه

میویزج: پارسی‌تازی گشته، مویزک، از گیاهان



ناپت: ۱- رویاننده، ۲- روینده (غیاث اللغات)

ناپتّه: مؤنث ناپت، وَ: جوانِ نوحاسته، نابُرنا

ناپخّه: ۱- سُخنور، ۲- زمینِ دور دست

ناپض: ۱- خشم (آندراج)، ۲- پی (= عَصَب)،

۳- تیر انداز (لاروس)

ناپضِ حِلْزانی: خیزه‌ی لوله‌ای

ناپضِ لولبی: خیزه‌ی مارپیچی

ناپضِ نصلی: خیزه‌ی دوالی

ناپقه: خوی‌راه (خوی = عَرَق)

ناپقه: نایفه در فارسی: ۱- آزدا (بهره از فرهنگ

پهلوی)، برآمده (آندراج)، هوشیار، ۲-

برجسته: مرد، نامی (لاروس)، سرآمد (بهره‌وز)

ناپک: جای بلند (آندراج)

ناپلّد: ۱- بیراه، ۲- کارندان

نااستحقاق: ناروا، بیجا (معین)

ناأصل: ۱- بدگوهر، ۲- نبهره، ۳- فرومایه

ناأمن: آشوبزده، دزد بازار

ناأمنی: آشوبزدگی، آشفتگی

ناأهل: نامردم، چو نامردم آواز مردم شنید، میان

خطر جای بودن ندید (سعدی)، گسندر، سَرَد

مرد را گر تکبر کند، چو شه نیکویی با گسندر

کُند (عنصری)

ناایمن = ناأمن، بنگرید به ناأمن

ناپ: ۱- كَلَك (برهان)، دندانِ نشتر: چهار

دندان نیش درندگان را گویند، ۲- دندانِ پیل،

۳- ماده شترپیر، ۴- مهتر

نابالغ: ۱- آپورنای (فرهنگ پهلوی)، نابُرنا،

۲- گول، نابخرَد

- ناپه: ۱- نام آور، ۲- گرامی، ۳- هوشیار، زیرک (لاروس)
- ناپی: ۱- گریخته، ۲- قر به
- ناپیّه: مؤنث نابی، و: پرت و پلا، سخن چرند
- ناپلیتن: Neapolitan: انگلیسی، ۱- ناپلی، از شهر ناپل، ۲- بستنی ناپلی، بستنی خشتی
- ناپلئون: Napoléon: پرپره‌ی تلای بارخش شاه فرانسه ناپلیون یکم (۱۷۶۹-۱۸۲۱)
- ناپه: Nappe: فرانسوی، سفره (قریب)، زبازند زمین‌شناسی، خوان
- ناپه آکیفر: Nappe aquifere: فرانسوی، سفره‌ی آبدار (قریب)
- ناپه ایگنه: Nappe ignée: فرانسوی، سفره‌ی آذرین (قریب)
- ناپه شاریاژ: Nappe charriage: فرانسوی، سفره‌ی روراند (قریب)، زبازند زمین‌شناسی
- ناتاتوار: Natatoire: فرانسوی، شنایی (فرهنگستان)
- ناتام = ناتام، بنگرید به ناتمام
- ناتجربه، ناتجربه کار: ناآزموده
- ناتجربگی: ناآزمودگی
- ناتدبیر: بی سگال
- ناتربیت: ناپرورده، بار نیامده
- ناتف: شکرینه (معین)
- ناتمام: ۱- ناهام، ناهر و، ناآفرجفت (فرهنگ پهلوی)، ناآفرجام، ۲- خام، ۳- نادرست، بش، ۴- آکدار
- ناتمام عیار: بش آبر (بش = ناتمام، برهان و- آبر = عیار، پهلوی)
- ناتمامی: ۱- ناآفرجامی، ۲- خامی، ناآزمودگی
- ناتمین: ۱- کودن، بیهوش، ۲- پلید، آلوده
- ناتور: Nature: فرانسوی، ۱- سرشت، زاد، نهاد، ۲- پرهام
- ناتورالیزاسیون: Naturalisation: فرانسوی، ۱- شهر وندی (= تابعیت)، ۲- پذیرش شهر وندی، ۳- برگه‌ی شهر وندی، ۴- بوم آمختگی
- ناتورالیست: Naturaliste: فرانسوی، ۱- پرهام‌شناس، ۲- پرهام‌گرای
- ناتورالیسم: Naturalisme: فرانسوی، ۱- پرهامگی (= طبیعی بودن)، ۲- پرهام‌گرایی
- ناتی: ۱- برآینده، ۲- بلند (آندراج)
- نات: دُشیدادگر (= غیبت کننده)
- ناتر: نویسنده، دیبگر (بنگرید به نثر)
- ناج: شیر بیشه (آندراج)
- ناجانز، ناجایز: ناروا
- ناجیح: ۱- راه رفتن تند (لاروس)، تند رفتن، ۲- کار آسان، ۳- مرد پیروز (آندراج)

ناخِج: ۱- سُرَفَنده (آندراج)، ۲- دَریای  
 بُرْشور، ۳- لُورِ زمین کُند (لُور = سیل)  
 ناخِج: دَندانِ سِپِمین (آندراج)، دَندانِ بُرنایی  
 (= بلوغ)، دَندانِ خِرَد (= عقل)  
 ناخِرْمَکی: نامِ مردی ترسا و پَرهیزکار  
 ناخِز: ۱- آماده، یُسفده، ۲- دَست به دَست  
 ناخِسم: ناآستَمند (بهره از فرهنگ پهلوی)،  
 آکُرَب، زیانزد فرزانی  
 ناخِج: ۱- گیاهجُوی، مَرغجُوی، ۲- آبِ گوارا  
 ناخِج: ۱- گَرْدَنکِش، ۲- پِدا، آشکار، ۳-  
 دَرخِشنده  
 ناخِنس: ۱- ناباب، ناخُور، ۲- بی آدَب، ۳-  
 ناپِسند، واژده  
 ناخُبود: ۱- خُون، ۲- کُرْکُم (= زعفران)، ۳-  
 ساغر، پیاله، آوندی، نَبید خوری (این واژه در  
 برخی از واژه نامه‌ها پارسی دانسته شده)  
 ناخِی: ۱- زستگار (غیاث اللغات)، ۲- رَهاییده،  
 رَهایِی یافته، در فارسی «ناخِی» را برابر با  
 رَهاننده به کار می‌برند  
 ناخِیّه: مؤنثِ ناخِی، وَ، ماده شُتر تیزرو  
 ناخِرْمَتی: بی آدَبی (معین)  
 ناخِس: خشکسال (لاروس)  
 ناخِساب: زُورگو، زُوربِستان  
 ناخِساب گُفتن: ۱- زُور گُفتن، ۲- چَرند گُفتن

ناحِفاظ: ۱- پَرهنه، ۲- بی شَرَم، ۳- بی نِگهبان،  
 بی دَروِ روازه، ۴- بی رَگ، بَدَرگ  
 ناخَق: ۱- آداتِک (فرهنگ پهلوی)، بیداد، ۲-  
 دُرُوغ، ۳- بیهِدِه، ۴- ناروا، ۵- زُور  
 ناخَق شناس: نَمکِ نَشناس (معین)، ناسپاس  
 (آندراج)  
 ناخِل: ۱- باریک، لاغر (لاروس)، ۲- لاغر از  
 بیماری (آندراج)، تَکیده  
 ناخِیّه: ناحیه در فارسی، وَالن، کُوست، ویس،  
 کِشور (فرهنگ پهلوی)، کَرانه، سُوی، خوره  
 ناحیه‌ای: ویسیک (فرهنگ پهلوی)، کَرانه‌ای  
 ناحیه شَهری: بَرَزَن  
 ناخِالص: اویژه، ناویژه (برهان)، ناک، اَناک  
 (فرهنگ پهلوی)  
 ناخِالصی: اویژگی، ناویژگی  
 ناخِذاة: پارسی تازی گشته، ناخدا، خُداوند ناو  
 (آندراج)  
 ناخِر: ۱- کُهَنه، پُوسیده، ۲- ریزریز، ریزه ریزه  
 شُدِه (آندراج)، ۳- اُسْتِخوانِ کاواک، ۴- گُراز  
 دَرَنده، خُوکِ تاژنده، ۵- خَر، اَسب (لاروس)  
 ناخِس: ۱- سُوَرَن سُوَرَن شُدَن، ۲- بُز کُوهی  
 آفریکایی (بهره از غیاث اللغات و لاروس)، ۳-  
 گَری شُتر  
 ناخِص: گنده پیر، چُر و کیده

ناخِع: دانا

ناخِعُ الصَّدْر: آندرزگوی

ناخَلَف: دُشَفَرَزَنَد، فَرَزَنَدِ بَد

ناخوش احوال: بيمار، ناتندرُست، ناچُور

(گويش هراتی)، پَراشيده، از پَراشيدَن (=

بَدحال شُدَن، برهان)

ناخوش مزاج: ناتندرُست

ناد Nud: انگلیسی، مُهره (فرهنگ فنی)

ناذ: رُوزی

ناذر: کَم، کَمیاب، مانی (برهان)، تَنسُخ

(آندراج)

ناذِرُ الاستعمال: کَم کُساَرِش، کَم کار بُرد

ناذِرُ الحُسْن: زیبایِ یگانه

ناذِرُ الوجود: کَمیافت، کَم مانند

ناذِرُ الوقوع: کَم پیشای

ناذِرَة: ناڊره در فارسی، مؤنثِ ناڊر، ۱- کَمیاب،

۲- سُخَن نَغز (لاروس)، ۳- بی مانند، بی همتا،

۴- تَر وَندَه، تَر وَند، تَر وَندَه ی پالیزبان، هَر گاَوو

خَر را کِی رسد، زین میوه های ناڊره، زیر کِدلِ

کُر بُز خورَد (مولانا)

ناذِرَة الزَّمان: یگانه ی روزگار (لاروس)

ناڊره بین: موی شِکاف

ناڊره بینِی: موی شِکافی

ناڊره فَن: ۱- هُنر مند، ۲- فَریبکار

ناڊره کار: شِگفتی آفرین

ناڊره کُفتار: نَغز گوی

ناڊره گویی: نَغز گویی

ناڊره لان: یگانه لان، خاستگاه یگانگان

ناڊری: دَر تازی نیامده، ۱- کَمیابی، ۲- وابسته

به ناڊر شاه اَفشار

ناڊر یافته: ۱- دَر نیافته، ۲- نارسیده

ناڊم: ۱- پَشیمان (غیاث اللغات)، ۲- شَر مساز

ناڊی: ۱- آنجمن رُوز (آندراج)، باشگاه

(لاروس)، ۲- بانگ دَهَنده، آوا کُننده

ناڊیَة: ناڊیه در فارسی، رُخداد (= حادثه)،

(بدینگونه آمده در معین)، سَوی (بدینگونه

آمده در لاروس)

ناڊِر: ۱- پَتیست کُننده، پَتیستگَر (پَتیست =

نَذر، فرهنگ پهلوی)، ۲- از نام های خُداخانه

نار: آتش، آذر

نارُ الحَییم: آتش دُورخ

ناراحت: ۱- دُشرام (فرهنگ پهلوی)، ناآرام،

۲- آشوبگر، ۳- دِلنِگران، ۴- خَشْمگین،

جُوشی

ناراحت شُدَن: ۱- به دَر دُسر اُفتادَن، ۲- ناآرام

شُدَن، ۳- جُوشی شُدَن

ناراحت کَرَدَن: ۱- دَر دُسر آفریدَن، ۲- ناآرام

کَرَدَن، ۳- خَشْمگین کَرَدَن

- ناراحت کننده: ۱- دَرْدَسَر آفرین، ۲- نِگران  
 کُننده، ۴- خَشَم آنکیز
- ناراحتی: ناخُرسند، اُخَسَند، در پهلوی  
 نارِ افرنجیه، نارِ افرنجی: آبله‌ی فَرَنگ، کُوفت  
 نارایج: ۱- نارواک، نارواگ، ۲- نَبهره  
 نارِ باجَه: پارسی تازی گشته، ناربا، اشِ انارِبا  
 مَویز
- نارجیل: پارسی تازی گشته، نارگیل  
 نارجیلَه: نارجیلَه دَر فارسی، پارسی تازی گشته،  
 نارگیله، گونه‌ای غلیان
- ناردین: پارسی تازی گشته، ناردین (لاروس)،  
 یونانی سُرِیانی تازی گشته از Nārdinon  
 (معین)، سُنْبُل رومی، از گیاهان
- نارِسین Narcéine: فرانسوی، تلخیناب  
 نارسیسوس Narcissus: یونانی، نوجوانی که  
 شیفته‌ی رُخس (= عکس) خود در آب شد و به  
 گُلِ تر گِس ورتَنیده گشت (وَرَتَنیده = تبدیل  
 شده)
- نارسیسیسم Narcissisme: فرانسوی از  
 ریشه‌ی یونانی، تر گِسدیسی، خودشیفتگی
- نارِضا = ناراضی، ناخُرسند  
 نارِضا مَندی: ناخُرسندی  
 نارِضا یَتی: ناخُرسندی، از ساخته‌های  
 نادرست در فارسی، زیرا «رضایت» را
- فارسی گویان کُنش دانسته‌اند و افزودن «ی»  
 ناروایی بر ناروا
- نارِضایی: ناخُرسندی، اُخَسَندی در پهلوی  
 نارَعنا: ۱- بَد گِل (معین)، ۲- نادرستکار  
 دَغاکار
- نارِفاقتی = عَدَم رِفاقت (معین)، نادوستی،  
 دُورَنگی
- نارکوتیک Narcotique: فرانسوی،  
 ۱- تلخینبار، ۲- هُوش رُبا
- نارکوتین Narcotine: فرانسوی، تلخین  
 نارَنج: پارسی تازی گشته، نارنج (لاروس)،  
 نارَنگ
- نارَنج: پارسی تازی گشته، نیرَنگ (معین)  
 نارَنجات: (تک: نارَنج)، از ریشه‌ی پارسی،  
 نیرَنگ‌ها (معین)
- نارَواج: نارَواگ  
 ناروال Narval: فرانسوی، نیرَه ماهی (سعید  
 نفیسی)
- نارون: در فرهنگ معین، نار (= آتش) + ون،  
 درخت آتش؟ تازیان نارون را از پارسی برگرفته  
 و نَر وند گویند. نارون، که ناروند و ناروان نیز  
 خوانده می‌شود، پارسی است، ناژین، سایه  
 خوش، گُرم، لامِشگر، پشه غال نام‌های دیگر  
 آن.

نارونِ سیمیری: آزار (دَر شَهَسَوار)، آزار (در لاهیجان)، سیادار (دَر تالِش)، آزاددار (دَر رشت)، (گوش گیلکی)

ناری: آتشی، آتشین

ناریات: شبِ پرگان

ناریت: از ساخته‌های فارسی گویان، آتشینگی، خشمگینی

نارین: مُغولی، گنجِ گوهر، گنجِ شاهی

نازع: ۱- بیگانه (لاروس)، ۲- تیرانداز

نازك ادا: ۱- نرَم رفتار، ۲- خوش آوا

نازك بدن: ۱- نازك تن، نازك اندام، ۲- سُرخ مرو (از گیاهان)، ۳- چیلانِ هندی، ۴-

نازبرگ: گونه‌ای گلِ سرخ

نازك خلق: ۱- نرَمخوی، فروتن، ۲- زودرنج (معین)

نازك خیال: ۱- بیهوشور، ۲- نازك اندیش

نازك طبع: ۱- یمرود (برهان)، زودرنج، - نازك پرداز، نغزسرای، ۳- نازك چَر

نازك طبیعت = نازك طبع، بنگرید به نازك طبع

نازك عذار: نرَم رخسار

نازك مزاج: جوشی، زودرنج

نازك مشام: نازك دماغ

نازك مشرب: ۱- نازپرورده، ۲- نازك چَر

نازل: ۱- پایین رو (فرهنگستان)، نشیبنده

(ذبیح بهروز)، ۲- پست، فرومایه

نازل Nozzle: انگلیسی، نازك (واژه نامه فیزیک)

نازل سروت Nozzle throat: انگلیسی، گلوگاهِ نازك (واژه نامه فیزیک)

نازل شدن: ۱- فرود آمدن، مانسِر شدن (مانسِر = وَحی، فرهنگ پهلوی)، ۳- پست شدن

نازل کردن: ۱- فرود فرستادن، وَخس فرستادن، ۲- پایین کشیدن، ۳- پست کردن

نازل منزل: جانشین (معین)

ناز لوبیه: نازپرورده (معین)

نازله: نازله در فارسی، پُتیار (= بلا)، سختی زمانه (آندراج)

نازلی: در فرانسوی Lotte، ماهی روغن (لاروس)

نازو غمزه: بَرَم (برهان)، نازو کرشمه

نازی Nazi: نشانه‌ی National socialist، آلمانی، سازمانی در آلمان هنگام فرمانروایی Hitler (۱۹۳۳-۱۹۵۴)

نازیست Naziste: هموند سازمان نازی

نازیة: ۱- شادمانی، ۲- خشم، ۳- تیزی و تندى

ناس: ۱- مردمان، ۲- نام یکی از سیمناهای

نبی (= سوره‌های قرآن)

ناس: نان خشک (لاروس)



- ناسالم: ۱- آتناک، ۲- بیمار، ۳- ناسازگار، ۴- زیان رسان، ۵- ناپاکار، آشوبگر
- ناسپال: هندی، نارپوست (معین)
- ناستُورسیوم، از Nasturtium: انگلیسی، دماغ پیچی، از گیاهان
- ناسیج: ۱- بافنده، ۲- سخن آرا
- ناسیخ: ۱- پانچنگر (از پهلوی)، ۲- نیست کننده (غیاث اللغات)، نیستگر، هیچنده (آندراج)، براندازنده، سترور (بهره از فرهنگ پهلوی)
- ناسیخه: ناسیخه در فارسی، مؤنث ناسیخ، براندازنده
- ناسیج: ۱- گردن دراز، ۲- برآمده، ۳- خروسیه نابریده: زن
- ناسیق: سامان دهنده
- ناسیک: ۱- نیایشگر، ۲- گریان کننده
- ناسیکه: ۱- زمین سبز، ۲- زمین بارانخورده
- ناسوت: سریانی از عبری تازی گشته، ۱- سرشت آدمی، سازنگ، ۲- جهانِ فردین، جهانِ ماتیك
- ناسوتی: خاکی، این جهانی
- ناسور: در تازی این واژه دو گونه نوشته می شود: ناسور و ناصور، ریشینگی
- ناسور شدن: ریشینه شدن
- ناسی: فراموش کننده (غیاث اللغات)
- ناسید: دغا باز، کلک زن
- ناسیون: Nation: فرانسوی، ۱- سرتک (= جنس)، ۲- برشان (= اُمت)، ۳- زانیج (= ملت)
- ناسیونال: National: فرانسوی، ۱- نژادی (سعید نفیسی)، ۲- زانیچی (= ملی)، ۳- دودمانی، ۴- سرتکی
- ناسیونالیتِه: Nationalité: فرانسوی، ۱- زانیجگی (= ملیت)، ۲- شهر وندی (= تابعیت)، ۳- سرتکی (= جنسی)
- ناسیونالیزه: Nationaliser: فرانسوی، ۱- زانیچی کردن (= ملی کردن)، ۲- نژادی کردن (سعید نفیسی)
- ناسیونالیست: Nationaliste: فرانسوی، زانیج خواه، تیره خواه (فرهنگ پایه)
- ناسیونالیسم: Nationalisme: فرانسوی، زانیج خواهی، تیره خواهی (فرهنگ پایه)
- ناشپ: ۱- تیردار، ۲- تیرانداز (لاروس)
- ناشبییه: دشمناناک (فرهنگ پهلوی)
- ناشد: ۱- خواننده، ۲- شناساننده (لاروس)
- ناشر: ۱- پراگشگر، پراکننده، ۲- خوشبوی، ۳- فاش کننده (فاش، پارسی است، پنگرید به فاش)، ۴- آذر دمار مسری، از خزندگان
- ناشرات: ۱- بادهای تند (غیاث اللغات)،

تُندِبادها، ۲- فَرِشَتگان

ناشِرَة: ناشِرَه دَر فارسی، مَوْنَت ناشِر، وَ،

۱- سِیاهَرگِ بازو، ۲- دَسْتگاه پَخش: دَر

شَکَر سازی (لاروس)

ناشِرین: (تک: ناشِر)، پَر اَکَنشگران،

پَر اَکَنندِگان

ناشِر: ۱- سَر بِیچَندَه: از فَرمان شُوی، دُشَمَمان

دَر پهلوی

ناشِص: ۱- ناسازوار (آندراج)، ۲- خَشمگین

ناشِط: ۱- شادمان، ۲- گاوَنَر دَشتی (آندراج)،

گاوِر پَدِرام سودانی (بهره از لاروس)، ۳-

دَررو، Exit دَر انگلیسی

ناشِع: پُلند و پَرآمده (آندراج)

ناشِکر: ناسْپاس

ناشِکری: ناسْپاسی، ناپَسَندی، مَکَن بَر بَخت،

چَندین ناپَسَندی، که آرد ناپَسَندی مُستَمدی

(گرگانی، ویس و رامین)

ناشِلَة: رانِ لاغر، رانِ کَم گوشت

ناشِی: ناشِی دَر فارسی، ۱- بُرنا، جَوانک، ۲-

تازه کار، بی آزمون

ناشِیانه: ندانمکارانه، نازمُوده

ناشِیگری: ندانمکاری، نازمُودگی

ناشِشَة: مَوْنَت ناشِی، ۱- بُرنا: دُخترک، ۲- تازه

کار، دُختر

ناصِب: ناشِکیبا

ناصاف: ۱- راوَد، جایگاه (صاح الفرس)،

فَسِیلَه به راوَد هَمی داشتی، شب و روز بَر دَشت

بَگذاشتی (فردوسی) (فَسِیلَه = رَمَی اَسب)،

ناهُمَوار، ۲- نَهاوَدَه، ۳- چَرکِن، چَرکِن، ۴-

تیره: آب، آبگونه

ناصِب: ۱- بَر پا کُنندَه، ۲- دُشَمَن دارَندَه

(آندراج)، ۳- رَنجناک، چون زندگی رَنجناک

(= عِشِ ناصِب)، ۴- دُشَمَن علی (ع) و

خاندانش (معین)

ناصِبُور: ۱- ناشِکیبا، ۲- ناگُزیر

ناصِی: ناصِی دَر فارسی، دُشَمَن علی (ع) و

خاندانش (معین)

ناصِیح: ۱- پَندگو، پِیالَه گر به کَف آید به پَندگو

مَنگَر، چو گُل بُوَد، نِگَه از روی باغبان بَر دار

(کلیم)، ۲- پاکِدل (لاروس)، ۴- اَنگِبین ناب،

۵- دَرزی (آندراج)

ناصِیحانه: اَزراه دِلسوزی، دِلسُوزانه

ناصِیحی: دَرزی (آندراج)

ناصِیح: تَنبان (فرهنگ پهلوی)

ناصِحین: (تک: ناصِیح)، پَندگویان، پاکِدلان،

دَرزبان

ناصِر: ۱- یاریگر، ۲- آبگُذر

ناصِری: ناصِری دَر فارسی، ۱- وابَسته به

ناصره Nazaree، ۲- وابسته به ناصرالدین شاه

غاجار

ناصریه: پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو

علوی، فراخوانِ بزرگ هفت‌گرایان در

خراسان و تبرستان (بهره از فضل بن شادان)

ناصریه: سوسکِ تلایی

ناصریف: پیشیار

ناصواب: ۱- نادرست، ۲- ناپسند، ۳- ناروا

ناصور = ناسور، ریش‌پنگی

ناصریه: ناصیت و ناصیه در فارسی، ۱- در تازی،

موی پیشانی، ۲- در فارسی، پیشانی

ناصریه جای، ناصیه زار: نگونیا جای (نگونیا:

سجده)، نمازگاه

ناصریه دار: پیشانی دار، بلند اختر

ناصریه سای، ناصیه کوب: پیشانی سای،

پیشانی کوب، مزگت (= مسجد)

ناضب: ۱- آبگیر خشک، ۲- جای دور

ناضج: ۱- گوشت پخته، ۲- میوه‌ی رسیده

(آندراج)

ناضج: شتر آبکش (آندراج)

ناضِر: ۱- تازه روی، ۲- سرسبز، ۳- جل و زغ،

۴- زیبا، ۵- روشن، رنگ

ناطِب: پالونه (آندراج)، (پالونه = صافی)

ناطِحَةُ السَّحَاب: آسمان خراش، ساختمان

(لاروس)

ناظر: رَزار، رَزیان (برهان)

ناطِس: آبیشه (= جاسوس، صحاح الفرس)

ناطِف: شکرینه (آندراج)، کَبِیتا (برهان)

ناطِقی: ناطقی در فارسی، شکرینه فروش

(آندراج)، کَبِیتایی

ناطِق: وِیاخمن (فرهنگ پهلوی)، چُنکا

(بنگرید به نطق) گویا، سُخْوَرا، سُخْنگوی

ناطِق و صامت: چارپایان و بردگان و زروسیم

(معین)، گویا و خاموش

ناطِقه: ناطقه، مؤنث ناطق، و، توانِ سُخن،

سخنگویی، گویایی

ناطِقین: (تک: ناطق)، گویندگان، سُخْوَرا،

سُخْرانان

ناطُور: ۱- رَزیان، ۲- آنباردار

ناظِر: ۱- وینارگر (از پهلوی)، کارگزار، ۲-

نگرنده، ۳- آبیشه (= جاسوس)، ۴- آینه

(= عینک)، ۵- چشم، ۶- نگهبان

ناظِر استصوابی: وینارگر رایزن

ناظِر اِطْلَاعی: وینارگر سرپرست

ناظران: ۱- دویبنده، به بینندگان آفریننده را،

نبینی، مَرَنجان دویبنده را (فردوسی)، ۲-

آشکراهان

ناظِر خاص: وینارگر ویژه

ناظر خرج: وینارگر هزینہ

ناظر دواب: وینارگر ستور

ناظر رسومات: خراجگر

ناظره: ناظرہ در فارسی، مؤنث ناظر، چشم

ناظری: در تازی نیامده، ۱- کارگزاری،

سرپرستی، ۲- دریافتی کارگزاری، دریافتی

وینارگری

ناظرین: (تک: ناظر)، کارگزاران، آبیستان،

وینارگران

ناظم: ۱- نهشگر (از پهلوی)، سازور (ذبیح

بهروز)، ۲- یارسالار، درآموزشگاه،

۳- سرآینده، ۴- آراینده

ناظور: ۱- مهتر، بزرگ مردم، ۲- دوربین

(لاروس)، ۳- باغبان، رزبان، ۴- نگهبان

(آندراج)

ناعس: خوابنده

ناعش: زی بخش، زندگی بخش

ناعقه: گوش فرو هشته (آندراج)، گوش

آویزان

ناعقان: آوازه خوان (لاروس)

ناعقان: آواگران: دوستاره دردوپیکر

ناعل: ۱- دُرشت سُم، ۲- گورخر

ناعم: ۱- کلاتی در خیبر، ۲- جامه ی تنک،

جامه ی کش، ۳- گیاه نازک، ۴- فراخزی

ناعمه: مؤنث ناعم، ۱- فراخزی: زن، ۲-

مرغزار، ۳- نرم تن، ۴- مریم گلی، از گیاهان

ناعور: ۱- دُلاب، ۲- چرخ آسیا، ۳- پره ی

آسیای بادی

ناعوره: ناعوره در فارسی، دُلاب (آندراج)،

چرخ آبکش

ناعوط: کیر انگیز (آندراج)

ناعی: بدپیام، دُشیام

ناعامل: اکرتار (فرهنگ پهلوی)

ناعاقل: ۱- ناآگاه، ۲- ناگهان

ناعض: ۱- گرگُرانک دُوش (= غضروف کتف)،

۲- جنبان، آبرجُنبند (بهره از آندراج)

ناعیست: پارسی تازی گشته، ناعیست، نار

مُشک (برهان)

ناعیه: واژه (لاروس)

ناف: ارض: ناف زمین، گواز خداخانه

نافث: جادوگر، افسونگر

نافج: آوای کُلفت

نافج، نافجه: پارسی تازی گشته، نافه

(آندراج)

ناف حیوان: دُغاره (برهان)

نافخ: ۱- دَمَنده (آندراج)، ۲- دَمیکش

(= نفَس کش)، کَس، آدمی، ۳- باددار: خوراک

نافخُ نفسه: برگرفته از تازی، خوددَمان:

گونه‌ای تنور با تیر و زنده‌ار و لوله‌ی بادگیر

نافذ: ۱- خَلَنده (صاح الفرس)، دَر آندرون

رَوَنده، فرو رَوَنده، ۲- روان (= جاری شونده)،

۳- دَر گُذرَنده (آندراج)، ۴- کاردان،

۵- هِنایَنده، کارساز

نافذُ الْأَمْرِ: فرمانروا

نافذُ الْحُكْمِ: فرمانروا

نافذُ الْقَوْلِ: بَرَنده سُخْن، بَرَنده گفتار، خَلَنده

گُفتار

نافذُ الْكَلِمَةِ: خَلَنده گفتار، بَرَنده سُخْن

نافذُ أَمْرٍ: فرمانروا

نافذُ حُكْمٍ: فرمانروا

نافذِ رَأْيٍ: سنجیده رای

نافذِ فَرْمَانٍ: روا فرمان

نافذَةُ: نافذه در فارسی، مؤنث نافذ، و پنجره،

رو زنه (لاروس)

نافر: ۱- رَمَنده، ۲- چیره

نافس: ۱- بَدِچشم، ۲- تیر پَنجُم، از تیرهای

منگیا (بهره از آندراج)، ۳- تَنسُخ (= نفیس)

نافض: ۱- تَب لَرزه (آندراج)، ۲- راهجوی،

پیشرو کاروان، ۳- رَنگ و رَو رفته: جامه

(لاروس)

نافع: ۱- سُدِرسان، سُدِبخش، ۲- از نام‌های

خُدا

نافع نیامَدَن: سُدَمَنده نبودن، کارساز نبودن

نافِئَةُ: نافیه در فارسی، مؤنث نافع، و: سُد

نافق: خریدارگیر (برهان)، پُرخریدار، بازاردار

نافِئَةُ: پارسی تازی گشته، نافه، نافه‌ی آهوی

مُشک

نافِلَةُ: نافله در فارسی: ۱- کَارِبِه، چَنب سُنّت و

کَارِبِه نافله، روا ناروا دان حلال و حرام

(ابونصر)، ۲- پَرِوه (= غنیمت)، ۳- نَوَه، ۴-

دِهش

نافِه: ۱- تَرسو، بُزْدِل، ۲- شُتر رَنجور

نافِه صِفَت: نافه‌وار: بُزْدِلانه

نافِهم: کُودَن، کم هُوش

نافِهَمیده: پیچیده، دَر نیافتنی

نافی: نیستِه (برهان) نیستگر، نیگر

نافِئَةُ: نافیه در فارسی، مؤنث نافی: نیگر، چون

ناوَنده در پارسی

ناقابل: ۱- بیکاره، ۲- ناپذیر، ۳- اَنَدَک

ناقِبُول: ۱- ناپذیرفته، ناباب، ۲- ناپَسَنده

ناقِد: ۱- سُخْن سَنج، ۲- خرده گیر، ۳-

کارشناس، ۴- کُهبُد (= صَراف، برهان)

ناقِدین: (تک: ناقِد)، سُخْن سَنج‌جان،

خُرده گیران، کُهبُدان

ناقذ: رَهاننده

ناقسمت پذير: بخش ناپذير

ناقص: ۱- أَبَوْنَدَك (فرهنگ پهلوی)، آبوند،

بَش (برهان)، ۲- كَمَ اَپَر (= کم عیار)، ۳-

آكناك، ۴- ناآزموده، ۵- كَمَ شونده، ۶- نارسا،

كِماس (ذبیح بهروز)

ناقصات: (تك: ناقصة)، بَش ها، نارساها،

كَمَ اَپَرها، آكناكها

ناقص الاعضاء: بَش اندام

ناقص الخَلْقَة: پُشتَنگ (آندراج)، دُشآفرید

ناقص العضو: بَش اندام، كِماس اندام

ناقص العقل: كَمَ خَرَد

ناقص شدن: ۱- آسِیب دیدن، ۲- آکِیدَن (=

معیوب شدن)

ناقص عقول: كَمَ خَرَد

ناقص کردن: ۱- آسِیب رساندن، ۲- کاستَن،

۳- آکانَدَن، آکدار کردن

ناقصَة: ناقصه در فارسی، مَوْنَت ناقص، بَنگَرِید

به ناقص، وَ- زبانه‌زدی در دستور تازی که

کاربردی در فارسی ندارد.

ناقصین: (تك: ناقص)، بَش ها، آبوندها،

نارساها

ناقص: ۱- شَكَنَنده، ۲- پِیمان شکن، ۳-

بازکننده‌ی تاب

ناقط: ۱- بَنده‌ی آزاد، ۲- آزاد کرده (آندراج)

ناقل: ۱- سَرواگویی (سَروا = حدیث، لغت

فرس)، ۲- بَرگیرنده، ۳- پاکِش، جابه‌جا کننده،

۴- تَرزبان (= مترجم)، بَرگرداننده

ناقلًا: نادرست نویسی ناغلا، پارسی است،

گُر بُز، بُزباز (گویش گیلکی)

ناقلَة: ناقله در فارسی، مَوْنَت ناقل، وَ- جابه‌جا

شونده، یکجانشان، گولی، پاکِش

ناقلین: (تك: ناقل)، سَرواگویان، تَرزبانان،

جابه‌جا کنندگان

ناقواره: ناچور، دُش انداز

ناقور: کَرنا‌ی (برهان)

ناقوس: آرامی تازی گشته، دَرای، مِهزَنگ

ناقوس زن، ناقوس نواز: دَرای نواز

ناقولا: نادرست نویسی ناغلا

ناقوسی: مِهزَنگی، فَرزَنگی، وَ- آوای بیست و

ششم از سی آوای بارید

ناقه: بیمارخیز (معین)

ناقه: ناقه در فارسی، ماده شُتر

ناقه‌وار: شُترانه

ناقه‌ی: دَر تازی نیامده، به شُدگی، بیمارخیزی

ناقه‌ین: (تك: ناقه)، بیمارخیزان (معین)

ناقیاس: ۱- ناسنجیدنی، ۲- بی شمار

ناک: هندی، گُلابی هندی، اَمرو هندی، سِیری

(گویش اسپهانی)، در انگلیسی Asian pear

ناک‌اوت: Knock-out، انگلیسی، زبون

نامیارک دیدار: نافرخته دیدار، گُجسته دیدار  
 نامیارک قدم: بنگرید به نامُیارک پی  
 نامُیارکی: مَرخشیگی، گُجستیگی، بدشگونگی  
 نامُباهی: سَرافکنده، سَرمسار  
 نامُتاخر: آپس (فرهنگ پهلوی)  
 نامتجائس: ناهمگن  
 نامتَجَزی: بی بخش، بخش ناپذیر  
 نامتحرک: آرواک (فرهنگ پهلوی)، اَجَنبان  
 (برهان)  
 نامتَرَقِب: نابیوسان  
 نامتَصَوَر: پنداشته، پندار ناپذیر  
 نامتَعادِل: آپتمان، اَوَرای (فرهنگ پهلوی)،  
 نابرابر  
 نامتَکَلِف: بی پیرایه  
 نامتناسب: ناجور  
 نامتناهی: ناجز انجام (برهان)، بی پایان  
 نامتَوَازِن: ناهماهنگ  
 نامتَوَازِی: هَمَرس  
 نامتَوَاضِع: اَبَر تَن، بادسار  
 نامتَوَقَّع: بی اُمید  
 نامتَقَع: نابیوسان  
 نامتین: سَبکسار، ناستوار  
 نامثَمِر: بی بر، بی بار  
 نامُجاز: ناروا

ناک دُون: Knock-down، انگلیسی، لَت و بار  
 ناکِث: ۱- گُسَلَنده، ۲- پیمان شُکن (معین)  
 ناکج: کابین کننده، زناشویی کننده  
 نال: هندی، جُویک، جُوی خُرد  
 نال: از نعل، بنگرید به نعل  
 نال: دَهِش  
 نالایق: بی گُربزه، ناشایند  
 نالایقی: ناشایندی، ناشایستگی  
 نالوطی: نادرست نویسی نالوتی، ناجوانمرد  
 ناله حَزین: رُخ (برهان)  
 ناماَجُور: بی مُزد (معین)  
 ناماَخُود: ۱- ناگرفته، ۲- آزاد، ۳- سرزنش  
 نَشُدِه  
 ناماَذُون: بی پَر وانه، بی دَستوری  
 ناماَکول: نَخوردنی، بَدَمَزِه  
 ناماَلُوف: خُو ناپذیر  
 ناماَمُول: آرزو نکرده، نابیوسان  
 ناماَمون: سیجناک، بی زینهار  
 ناماَنوس: ناشناس، نا آشنا، خُو ناگرفته  
 ناماهِر: نا آزار، بی آزار (از فرهنگ پهلوی)  
 نامُیارک: نافرخته، بدشگون، بَدبَخت  
 نامُیارک پی، نامُیارک پای: بَدگام، سَبزگام  
 نامُبارک دَم، نامُبارک نَفَس: مَرخشه دَم،  
 نافرخته دَم



نامُجَرَّب: ناآزموده	نامَذکور: ناگفته، نام‌نبرده
نامُجموع: پَریشان، آشفته	نامُراد: ناکام (برهان)
نامُحتاج: آ نیاز (فرهنگ پهلوی)، بی‌نیاز	نامَرئی: نادیدنی، آوین، آوَناک (فرهنگ پهلوی)
نامُحتشم: ناآرجمند، بی‌آرج	نامُربوط: بی‌سروته، چَرند و پَرند
نامُحتَمَل: ناشُدنی	نامُرتَب: پَرآکنده، نایه‌سامان
نامُحدود: آکناراک، آسَهمان (فرهنگ پهلوی)، بی‌کرانه، نامَرز، بی‌شمار	نامُرجو: ناخواسته (معین)
نامُحرم: ۱- بیگانه، ۲- دَهَن لَغ، پَرده‌دَر	نامُرحوم: گور به گور، نیامُرزیده
نامُحرَمی: ۱- بیگانگی، ۲- پَرده‌دَری	نامُرزوق: بی‌روزی، روزی نیافته
نامُحسوس: ۱- ناَسَهِیدنی، پَرماس ناپذیر، ۲- دَر نیافتنی	نامُرسوم: نانهاد، نارستَک (رستَک، نِهَادک = رسم، فرهنگ پهلوی)
نامُحصور: ۱- بی‌دیوار، ۲- نامَرز، بی‌کرانه	نامُرضی: ناشایسته (معین)
نامُحفوظ: بی‌دَروِ دروازه، بی‌نگهبان	نامُرعی: ناَنَمیده
نامُحکم: آَنسُوان (فرهنگ پهلوی)، ناأستوان، سُسْت	نامُرعی داشتن: ناَنَمیده گذاشتن
نامُحَلّ: بی‌جا	نامُرعُوب: ۱- واژده، آبدیده، کالا، ۲- ناپَسَند: رَفَتار
نامُحَلُول: آب ناشُدنی، واَنرَفَتنی	نامُرعُوبی: ۱- واژدگی، بی‌بازاری، ۲- ناپَسَند
نامُحمود: ۱- بَدشگون، ۲- زشت، ناپَسَند	نامُخالف: آَپتیارَک (فرهنگ پهلوی)، ناپَتیار، سَازگار
نامُختَصّ: آخویشیک (فرهنگ پهلوی)	نامُمخلوق: نافَرید، نیافَریده، دیرین (= قَدیم)
نامُمخلوق: نافَرید، نیافَریده، دیرین (= قَدیم)	نامُمدَلّ: بی‌پَر و هان
نامُمدَلّ: بی‌پَر و هان	نامُمدوَن: سامان نیافته، دَرهَم و بَرهَم
نامُمدوَن: سامان نیافته، دَرهَم و بَرهَم	نامُمساعِد: ناساز، ناسازگار
	نامُمساعِدی: ناسازی

نام‌سای: نایرآبر	نام‌شروع: ناشکافته، کوتاه
نام‌سؤل: ۱- ناخورتاک، ۲- نخواهیده	نام‌شروط: بی‌سامیه
نام‌ستحسَن: نازیبا، زشت	نام‌شروع: آداتستان (فرهنگ پهلوی)، ناروا،
نام‌ستحق: ناسزاوار	نادات، پادکیش
نام‌ستعید: آکار (فرهنگ پهلوی)، ناشایسته،	نام‌صادق: نایک‌رنگ، ناراست، نادرست
ناآماده	نام‌صور: نانگاشته، پیکر ناپذیرفته
نام‌ستقیم: ۱- ناراست، ۲- نابه‌سامان	نام‌مطبوط: نیاگاشته، دهناد نیافته، یاوه
نام‌ستور: ناپوشیده، برهنه، آشکار	نام‌مطبوع: ۱- آخواس (آخاش خواننده
نام‌سُجَل: نایستا، ایستا نگشته، پَره‌هان نیافته	می‌شود)، (فرهنگ پهلوی)، چَرکِن (برهان)،
نام‌سرور: ناشاد، آندوهگین	بی‌آرج، ۲- چاپ نشده
نام‌سری: بی‌واگیر	نام‌مطبوعی: بی‌آرجی، ناخوشایندی
نام‌سطح: نام‌موار	نام‌مطعون: سرزنش نشده
نام‌سعود: ۱- تیره‌بخت، ۲- بدشگون	نام‌طَلَب: نام‌خواه، نام‌جوی
نام‌سکرت: ناخاموش، درکار	نام‌مطلوب: ناخواسته، نخواهیده، ناپسند
نام‌سکوک: نازده	نام‌مطمئن: ۱- دلایل (گویش خراسانی)، ۲-
نام‌سکون: لُوت، ناآباد، ویران	نااستوان
نام‌سلج: بی‌زینه، بی‌آزار، نابسیمجیده	نام‌معتبر: ۱- بی‌آرزش، ۲- بی‌پایه (معین)
نام‌سَلِم، نام‌سَلَمَن: جُددین	نام‌معتدل: ۱- اَپتمان (پهلوی)، ۲- ناچور، ۳-
نام‌سَلَم: ناتاشت	ناگوار
نام‌سلوک: نادر نوردیده، ناپیموده	نام‌معجب: ناخودبین، خودشکن
نام‌سموع: ناشنودنی	نام‌معدود: ناشمرده، بی‌شمار
نام‌سمعی: نابه‌جا، نام‌بی‌جا	نام‌معدور: پوزش ناپذیر
نام‌شخص: ۱- بی‌چهره (ازریشه پهلوی)، ۲-	نام‌محروف: ۱- ناشناخته، گمنام، ۲- بی‌بازار
نایپادار	نام‌معصوم: بی‌آزرم، گناهکار، ناپاک



- گویند، برهان) سَکِه (= سیرت و ناموس را گویند، برهان)، ۲- شَرَم (برهان)، ۳- مانسر (= وحی، فرهنگ پهلوی)، ۴- فَرِشته، ۵- راز (= سِر)، ۶- سَالُوس (= ریا)، ۷- آوازه (= شَهَرَت)، ۸- جَنگ (برهان زیر واژه ی ناموسگاه)، ۹- تَرَفَنَد، ۱۰- خودبینی، بادساری، ۱۱- بانگ، غوغا، ۱۲- وینارتاری (= سیاست)، ساستاری، ۱۳- کیش، ۱۴- پاکدامنی، ۱۵- خودستایی، ۱۶- یال، زَن و فرزند، پَرِدگی
- ناموسِ اَکِیَر: بَنگِ بزرگ، دین، کیش  
ناموسِ پَرست: رَگدار، آبرودار  
ناموسِ شِگستن: رُسوا کردن، بی آبرو کردن  
ناموسگاه: جَنگگاه (برهان)  
ناموس گر: خودبین، خودخواه  
ناموسی: ۱- ساستاریک، وینارتارانه، ۲- پَرِدگی، ۳- آرزوی  
ناموسی کردن: مَنَم زَدَن (معین)، خود سَتودَن  
ناموصوف: نازابیده، زاب ناپذیر  
ناموصُوع: نابه‌جا  
نامی: رُویا (فرهنگستان)، بالنده، کوالیده (برهان)  
نامیات: تَک: نامیه، رُستنی‌ها، آفریدگان، کوالیدگان
- نامیصُون: نافر خنده  
نامیه: نامیه در فارسی، مؤنث نامی، ۱- بالنده، کوالیده، ۲- آفریده، ۳- رُویشی (فرهنگستان)، رُستنی  
نان آکسیل فُرس Nonaxial force: انگلیسی  
(= نیروی غیرمحوری، واژه نامۀ تربیت بدنی)، نیروی جُزآسه‌ای  
نان انومِرِیل Non-enumerable: انگلیسی، بی شمار (فرهنگ فنی)  
نان اینسکریزینگ Non-increasing: انگلیسی، ناآفراینده (فرهنگ فنی)  
نان نیات: شَبِینه (برهان)، نانِ خُشکار، نان خُشکار را زَمَن بُری، میده گردانی و تومیده خوری (سنائی)، میده آرد گندُم دوبار بیخته و بی سبوس است.  
نان بیرینگ وال Non-bearing wall: انگلیسی، دیوار تیغه (فرهنگ فنی)  
نان پارامتریک Non-parametric: انگلیسی (= غیر معیاری، فرهنگ جامعه شناسی)، جُرم‌سای (مَسای: مقیاس، معیار)  
نان پُولار Nonpolar: انگلیسی (= غیر قطبی، فرهنگ فنی)، جُرمیخیک  
نان ترشلدپولوتنت Nonthreshold pollutant: انگلیسی، آلاینده ی بی آستانه (واژه نامۀ محیط

زیست)

نان تریویال سولشنز Non - trivial :

solutions انگلیسی (= جواب های مخالف

صفر، فرهنگ فنی)، پاسخ های پادسفر

(درباره ی واژه ی صفر، بنگرید به صفر)

ناتجیب: ۱- آنبر، آنبر (فرهنگ پهلوی)،

دُشنزاد، بدگوهر، ۲- بی آرم، فرومایه

ناتجیبی: ۱- آنبری، دُشنزادی، بدگوهری، ۲-

فرومایگی، بی آرمی

ناتجیبی کردن: ۱- سختگیری بی جا کردن

(معین)، ۲- پستی نشان دادن

نان حلال: روانان

نان دکریزینگ Non - decreasing :

انگلیسی، ناکاهنده (فرهنگ فنی)

نان دِهقان: نان دِهگان، گواژ: نان پادشاه

(آندراج)

نان رُتیتینگ وایررُپ Non - rotating wire :

rope انگلیسی، ریمان سیمی نیچ (بهره از

واژه نامه دریانوردی)

نان رِنوبل ریسورس Non renewable :

resource انگلیسی (= منبع بازگشت ناپذیر،

واژه نامه محیط زیست)، خاستگاه بازگشت

ناپذیر

نان ریترن والو Non - return valve :

انگلیسی، شیر یکسویه (بهره از فرهنگ فنی و

واژه نامه دریانوردی)

نان ریسپونس Non-response: انگلیسی،

پاسخ نگوئی (فرهنگ جامعه شناسی)

نان زنجبیلی: نان زنگویری

نان سیلو: نان کُشور: نان بدمزه ای که در جنگ

جهانی دوم در تهران پخت می شده

نان سیمبیوتیک ارگانیزم Non symbiotic :

organism انگلیسی، زیستمندِ ناهمزیست

(واژه نامه محیط زیست)

نان شَب عید، نان شَب قدر: چَرَبَك، چَلَبَك، نان

تَنَك روغن (آندراج)، ماه چَلَبَك پز خواهد شد

به عاشق مهربان، کَر خَمیر او نمی آید کسی را

بُوی نان (سیفی)

نان عَدَس: نان دانه، نان دانه چه

نان فروس مِتال Non - ferrous metals :

انگلیسی، (= فلزات غیر آهنی، فرهنگ فنی)،

توپال های جُز آهنی

نان فَطیر: دُرَن (فرهنگ پهلوی)، چاپاتی

(برهان)

نان قاق، نان قاقی: نان کاک، نان شیرمال

نان قَنَدی: لُکَه (آندراج)، نان غَنَدی

نان کُپلَنر Non - coplanar: انگلیسی

(= ناهم سطح، ناهم صَفحه، فرهنگ فنی)،

- ناهم‌رویه  
نان‌گُندا کُتیر Non-conductor انگلیسی،  
نارسانا (فرهنگ فنی)  
نان‌کُنسرواتیو Non-conservative:  
انگلیسی (= غیرمُحافظ، فرهنگ فنی)،  
ناپاساد  
نان‌کُنکورنت Non-concurrent: انگلیسی،  
ناهم‌رس، ناهم‌گرا (فرهنگ فنی)  
نان‌لینیر Non-linear: انگلیسی  
(= غیرخطی، فرهنگ فنی)، ناکَشک  
نان‌لینیر اکوایشن Nonlinear equation:  
انگلیسی (= معادله غیرخطی، فرهنگ فنی)،  
برآبروی ناکَشک  
نان‌لینیرسیستم Non-linear system:  
انگلیسی (= دستگاه غیرخطی، فرهنگ فنی)،  
دستگاه ناکَشک  
نان‌ویسکوز Non-viscous: انگلیسی  
(= غیرگرانروی، نالَزج، فرهنگ فنی)، نادُوسان  
نان‌هموجِنوس Non-homogenous:  
انگلیسی، ناهم‌گن (بهره از فرهنگ فنی)  
نان‌یخا، یخه: نان نازک، تیری  
ناواجِب: ۱- نابایست، نابایا، ۲- ناروا  
ناوارد: ۱- کارندان، نُونِیاز، ۲- بی‌جا  
ناواردی: کارندانی، ناآشنایی  
ناواقِف: ناآگاه، ناآزموده، ناپِخرد  
ناوَجُوب: ۱- نابایا، ۲- ناسزاوار  
ناوِچوه: ناشایست، ناروا، نادرست  
ناوِجه = ناوِجوه، بنگرید به ناوِجوه  
ناوُس = ناوُس، بنگرید به ناوُس  
ناوُفادار: ناپایدار، پیمان‌شکن  
ناوَقْت: نابه‌هنگام، بی‌هنگام  
ناوَقَه: پارسی است، ناوَعه، اندازه‌ی آب در  
گذشته (بهره از معین)  
ناوُس Naós: یونانی سُرِیانی تازی گشته،  
۱- دَخمه، مَرغَزَن، ۲- گُورجُددینان،  
۳- اُسودان  
ناووسیه: پیروان عجلان بن ناوس که جعفر  
صادق (ع) رازنده و بازگردنده می‌دانستند، زیرا  
فرموده بود، مَرگ مرا باوَر مَدارید (بهره از  
فضل بن شادان)  
ناهِب: ۱- تاراجگر، ۲- پَره‌گیر  
ناهِت: گلو (آندراج)  
ناهِج: ۱- راه‌رونده، ۲- فراخراه‌یابنده  
(غیاث اللغات)  
ناهِد، ناهِدَه: ۱- نارپستان: دَختر، ۲- شیر بیشه  
(آندراج)  
ناهِر: آنگور سَمید  
ناهِز: نزدیک شونده

ناهض: ۱- جوجه ۲- جای بلند

ناهك: فزونی نهنده، گزاف‌کار

ناهور: آبر

ناهی: بازدارنده

نای: پارسی تازی گشته، نای، نی، از ابزارهای

خُنیا

نایات: (تك: نای)، از ریشه‌ی پارسی، نای‌ها،

نئی‌ها

نائب: نایب در فارسی، ۱- جانشین (لاروس)،

۲- پیشکار (آندراج)، ۳- افسریار،

۴- نماینده‌ی گزینستان (= وکیل مجلس)

نائب التولیة: آستانه‌دار

نائب الحُکومة: بخشدار (فرهنگستان)

نائب الزیارة: جامسیتار (مسیدن = زیارت

کردن)

نائب السلطنة: بی‌تخش (فرهنگ پهلوی)،

نوپان (برهان)، شاهیار

نائب الصدارة: ویجیریار، وزیر یار

نائب العام: دادستان یکم (لاروس)

نایب دُویم: ستوان دُویم (فرهنگستان)

نایب رئیس: یارسالار

نایب سَرهنگ: سَرهنگ دُویم (فرهنگستان)

نایب سفارت: دبیر (فرهنگستان)

نایب قونسول، نایب کنسول: یار کارگزار

نایب مَناب: جانشین، جایستا (ذبیح بهرون)

نایت امیرالد Nightemerald: انگلیسی، زَمرد

شَب (قریب)

نایت بوت Nightboat: انگلیسی، کَرَجی آماده

(بهره از واژه نامۀ دریانوردی)

نایت کلاب Nightclub: انگلیسی، باشگاه

شبانۀ، باشگاه

نائح: نایح در فارسی، نیوه گر، مویه گر

نائز: نایر در فارسی، رَمَنده

نائرة: نایره در فارسی، ۱- آتش، آذر، ۲- آفرزه

(= شعله)، ۳- دَما، ۴- کینه

نائِل شدن، نایل شدن: به کام رسیدن، کامیاب

گشتن

نایلن، نیلان Nylon: انگلیسی، رِشتار

نائِم: نایم در فارسی، خوابیده

نائِمَة: نایمه در فارسی، مؤنث نائم، ۱- زن

خوابیده، ۲- مرگ، ۳- مار (آندراج)

نائِمین: (تك: نائم)، خوابیدگان

نائینجی: پارسی تازی گشته، نایینی، از مردم

نایین (معین)

نَای: دُوری، جُدایی

نَبا: ۱- آگهی (لاروس)، ۲- یکی از سیمناهای

نِبی (= سوره‌های قرآن)

نَبات: ۱- گیاه (فرهنگ پهلوی)، بَرُستِه



(برهان، زیر موالید سه گانه)، رُستنی، فزون از  
رُستنی بر کوه و صحرا، فزون از جانور بر خشک  
و دریا (گرگانی، ویس و رامین)، ۲-رُستن،  
رُویدَن

نَبَاتات: (تک: نَبَات)، گیاهان، رُستنی‌ها  
نَبَاتِ اِسْفِید: پارسی است، نَبَات، تَبَرَزَت  
(فرهنگ پهلوی)، تَبَرَزَد، اَزْدَسْت دوست هرچه  
ستانی شکر بود، و ز غیر دوست تَبَرَزَد، تَبَر بُود  
(سعدی)

نَبَاتُ النَّار: اَنَجَرَه، از گیاهان (برهان)  
نَبَات شناس: گیاهشناس  
نَبَات شناسی: گیاهشناسی  
نَبَات ناک: گیاهناک

نَبَاتی: نَبَاتی در فارسی، ۱- گیاهی،  
۲- گیاهخوار، ۳- گیاهشناس  
نَبَاتی: گیاهگونی، گیاهگونگی  
نَبَاتی شِکِلان: در فرانسوی Phytozoaires:  
گیاهدیشان

نَبَاج: ۱- تیز، گوز، ۲- آوای سگ  
نَبَاج: ۱- بانگ سگ، ۲- غُرَش شیر  
نَبَاج: ۱- خاز تَرش، ۲- خاز تَباه  
نَبَاز: از ریشه‌ی پارسی، نَبید فُرُوش، باده  
فُرُوش، اَفشَرَنده  
نَبَار: ۱- زَبان آور، ۲- بانگ کننده

نَبَاش: گور شِکاو (برهان)، آبچین دُزد (آبچین  
= کَفَن)  
نَبَاض: تَبَرگ گیر (تَبَرگ = نَبَض، آندراج)،  
پَرَشک

نَبَاغ: ۱- گرد و خاکِ آسیا، ۲- سیوسه‌ی سَر  
نَبَاغ: ۱- سیوسه‌ی سَر، شُوره‌ی سَر، ۲- بیرون  
آینده (آندراج)

نَبَال: ۱- آگاهی، دانست، ۲- آمادگی (آندراج)  
نَبَال: ۱- تیرسان، ۲- تیردار، ۳- تیر فروش

نَبَال: (تک: نَبیل)، زیرکان، هُشیاران، والا یان  
نَبَال: (تک: نَبیل)، تیرها  
نَبَالَة: ۱- نَزادگی، ۲- تیزهوشی، ۳- گِرامگی،  
۴- تیرگری، تیراندازی

نَبَالَة: ساز و برگ، آمادگی (لاروس)  
نَبَاهَة: نَبَاهَت در فارسی، ۱- فَرخادگی،  
بُزُرگواری، ۲- نَزادگی، ۳- نام آوری  
نَبَاير: از ساخته‌های فارسی گویان، رَمَن بندی  
به شیوه تازی از واژه‌ی پارسی، نَبیرگان (غیاث  
اللغات)

نَبَائِل: نَبایل در فارسی، (تک: نَبیْلَة)، فَرخادان،  
بزرگان، کارهای سترگ، نیکویی‌ها  
نَبِت: ۱- رُستن، ۲- گیاه (غیاث اللغات)  
نَبِت: نشان (آندراج)  
نَبَجان: بیم دادن، بیم (لاروس)

نَبَذْ: از ریشه‌ی پارسی، ۱- نَبید شدن، ۲- نَبید ساختن  
 نَبَذْ: ۱- پیمان شکنی، ۲- سُستکاری، ۳- کمی، آن‌دک  
 نَبَذْ نَبَذْ: آن‌دک آن‌دک (معین)  
 نِبِرَاس: ۱- چراغ، ۲- سَرَنیزه (آندراج)، ۳- دلیر، ۴- شیر بیشه  
 نَبْش: ۱- گورگشایی، ۲- تره برکندن، ۳- برهنه کردن، ۳- فاش کردن راز، ۴- آشکار گرداندن  
 نَبْص: ۱- تره‌ی تازه، ۲- سخن گفتن (آندراج) نَبْصَة: واژه (لاروس)  
 نَبْض: ۱- تپش رگ، ۲- دِلَزَنه، مُورچگی (برهان)، تَبَرک (آندراج)  
 نَبْض شناس: دِلَزَنه شناس، تَبَرگِشناس  
 نَبْضگاه: دِلَزَنگاه  
 نَبْض نگار: Sphygmographe: دَر فرانسوی  
 دِلَزَننگار، تَبَرگ نگار  
 نَبْط: ۱- نخست آب چاه، ۲- غورمرد (آندراج)  
 نَبْع: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سُریانی)، ۱- جُوشش آب، ۲- بُشجیر (درختی که با چوب آن کمان سازند، برهان)، راش  
 نَبَق: ۱- میوه‌ی کُنا، ۲- نوشتن (آندراج)  
 نَبَقِ هندی: آلوی هندی (معین)

نَبَل: تیر (آندراج)  
 نُبَل: ۱- نِزادگی، ۲- فَرخادگی، ۳- تیزهُوشی، ۴- نِزاده، ۵- خوش اندامی  
 نُبَلَاء: (تک: نُبیل)، هُوشیاران، فَرخادان  
 نُبُوات: (تک: نُبُوءَة)، پیامبری‌ها، آگاه کردن‌ها  
 نُبُوءَة: نُبُوت در فارسی، بیزاری، رُویگردانی، دُوری  
 نُبُوءَة: نُبُوت در فارسی، ۱- آگاه‌اندن، ۲- پیامبری، واژه‌ی نُبُوءَة از ریشه‌ی سُریانی است، بنگرید به نَبی  
 نُبُوت کردن: ۱- پیشگویی کردن، ۲- پیامبری کردن  
 نُبُوع: جوشیدن آب، واژه از ریشه‌ی سُریانی  
 نُبعا گرفته شده  
 نُبُوع: ۱- آروایش (بهره از فرهنگ پهلوی)، برآیی (آندراج)، بَرجستگی، ۲- آشکار گشتن، ۳- جوشیدن آب، در چشمه  
 نِبُولَا: Nebula: انگلیسی، ستارگان ابری (فرهنگ فنی)  
 نِبُولُوزِیتِه: Nébulosité: فرانسوی، اَبَر آلودگی (فرهنگستان)  
 نَبُوی: نُبوی در فارسی، پیامبری، پیغمبری  
 نُبُهَاء: (تک: نُبیه)، زیرکان، والایان، فَرخادان  
 نَبْهَرَج: پارسی تازی گشته، ۱- نَبهر، نَبهرک

- نَاسِرَه: ۲- فرومایه، زُبُون، ۳- بیکاره، ۴- ناسزا  
 نَبی: نَبی در فارسی، سُرِیانی تازی گشته از نَبِیا  
 (پژوهش واژه‌های سُرِیانی)، ۱- پیامبر،  
 ۲- آگاهنده، نَوَد (واژه نامک)  
 نَبیذ: پارسی تازی گشته، نَبیتا، نَبید، نَبید،  
 بگنی (برهان) اَفشُرده، مِی خُرما  
 نَبیل: ۱- زیرک، تیزهوش، ۲- فرخاد، دانا،  
 ۳- والا، بزرگزا  
 نَبیلَه: نَبیلَه در فارسی، مَوْنث نَبیل، بنگرید به  
 نَبیل  
 نَبیه: ۱- نامور، نامی، ۲- آگاه، دانا، فرخاد،  
 ۳- بزرگزا، نَزاده  
 نَبیه گرداندن: آگاه گرداندن (معین)  
 نُهال Nopal: فرانسوی، ۱- انجیر هندی  
 (سعید نفیسی)، ۲- گل تافتونی (معین)  
 نِهانتِس Nepenthès: فرانسوی، ۱- باده‌ی  
 جادو، ۲- گیاه گوشتخوار  
 نِهتون Neptune: انگلیسی، برگرفته از لاتینی،  
 وَرِیزد (وَر = دریا، فرهنگ پهلوی + ایزد = ایزد  
 دریا)  
 نِهتونِیست Neptunist: فرانسوی، آبگرا  
 (قریب)  
 نِهتونِیسم Neptunisme: فرانسوی، آبگرایی  
 (قریب)
- نِپتونِیوم Neptunium'NP: انگلیسی، وَرِیزده،  
 از کِیاها (عناصر)  
 نِت Net: انگلیسی، ۱- تُوَر (فرهنگ فنی)،  
 ۲- تُوَرِیاف، ۳- بِرِایند  
 نِتاچ: ۱- زَه، زاد، ۲- کُرِه، ۳- زادزَمان،  
 ۴- کُرِه زایی  
 نِت آکسِلِرِیشِن Netacceleration: انگلیسی،  
 شِتاب بِرِایند (واژه نامه تریبیت بدنی)  
 نِتاچ: نِتاچ در فارسی (تک: نِتیجَه)، فَرجام‌ها،  
 زادگان  
 نِت پرایس Netprice: انگلیسی (= قیمت  
 خالص، فرهنگ فنی)، بهای بِرِایند  
 نِتَرِبُوق: نادرست نویسی نِتَرِبُوغ، واژه‌ی  
 پارسی است، وِلنگار، چَرکین، ژولیده  
 نِت رِجِیستِر نِتیج Netregistertonnage:  
 انگلیسی، گنجایش بِرِایند (بهره از واژه نامه  
 دریانوردی)  
 نِتَق: (تک: نِتَفَه)، دَسْتچین‌ها، دَهِش‌ها  
 نِت فُرس Netforce: انگلیسی، نیروی بِرِایند  
 (واژه نامه تریبیت بدنی)  
 نِتَفَه: نِتَفَه در فارسی، ۱- دَسْتچین، ۲- دَهِش،  
 ۳- کَمی، اَنذَکی  
 نِتَق: ۱- جُنبانَدَن، ۲- اَفشانَدَن، ۳- آب  
 کشیدن، ۴- پُر فرزندِی، ۵- پُست باز کردن، ۶-

سخن گفتن (آندراج)

نِت لاس Netloss: انگلیسی، اُفتِ برآیند

(بهره از فرهنگ فنی)

نِت لاک Netlock: انگلیسی، کُپله‌ی چهارراه

(بهره از واژه نامه دریانوردی)

نِت لینینگ شِیپ Netlayingship: انگلیسی،

کشتی تَورگُذار (واژه نامه دریانوردی)

نَتن: گنده، بَدبُوی

نَتن: بَدبُوی گشتن (غیاث اللغات)

نُتوب: ۱- برآمدنِ پستان، ۲- بُلند گردیدن

(آندراج)

نِت وُرك Network: انگلیسی (= شبکه،

فرهنگ فنی)، پَرویزَن

نِت وُرك استِراکچِر Network structure:

انگلیسی (= ساختار مُشبَّک، فرهنگ فنی)،

ساختارِ پَرویزَنی

نِت وُرك آف پایپز Network of pipes:

انگلیسی، پَرویزَنِ لوله کشی (بهره از فرهنگ

فنی)

نِت وُرك آنالایسِز Network analysis:

انگلیسی (= تحلیلِ یک شبکه، فرهنگ فنی)،

واکُشاییِ پَرویزَن

نِت وُرك ناد Network node: انگلیسی (= گِره

یا نقطه اتّصال چند شبکه، فرهنگ فنی)، رَسگاه

پَرویزَنان

نُتوق: قُربه گشتن، پرگوشت شدن

نِت هِد Nethead: انگلیسی (= ارتفاع مؤثر،

فرهنگ فنی)، بَالَسِتِ کاری

نَتیجَه: نَتیجَه دَر فارسی: ۱- فَرجام، بَستار

(فرهنگ پهلوی)، ۲- بُرون آورده، ۳-

تراشیده، ۴- بَر، بار، میوه، ۵- زَی (گویش

گیلکی)، زاده، قَرزند، ۶- نَپیرِک (فرهنگ

پهلوی)، نَبیره، نِگُوند (گویش قراچَه

کُوهسُرخ)، ۷- تَریده، از تَریدن (ذبیح بهرون)،

باز یافت، بَر نهاده (محمود هومن)، زبانزد

فرزانی، بَرخی به پیروی کسروی واژه‌ی هُوده

را به جای «نتیجه» به کار می‌برند و گمان

کرده اند که بیهوده درپاریسی برابر با «بی نتیجه»

است. هُده و هُوده چنان که در لغت فُرس آمده

برابر است با «حَقّ» و بیهوده برابر است با

«باطِل» و کاربرد هُوده به جای «نتیجه»، بیهوده

است.

نَتیجَه: سَرانجام

نَتیجَه آرزیابی: آرزیافت (فرهنگستان)

نَتیجَه بَخش: بارآور، سُودمند

نَتیجَه بُردن: ۱- بهره گرفتن (معین)، ۲- کام

یافتن

نَتیجَه دادن: ۱- بهره دادن، ۲- به بَر نهاده

رسیدن

نتیجهٔ سنگ: ۱- آتش، ۲- کانی‌ها (= معدنیات)

نتیجهٔ کلام: سارای سُخن، گزیده‌ی گفتار

نتیجهٔ کَلَم، نتیجهٔ قَلَم: نوشته، نامه

نتیجهٔ گِرَفْتَن: ۱- سود بُردن، ۲- برنهادن یافتن

نتیجهٔ گیری: بازیافت، بریافت، بهره‌گیری

نتیجهٔ مَنتَقی: بهره‌ی کَروزی، برنهادن

نُتیس تو مارینر Notice to mariner:

انگلیسی، آگهی دریایی (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

نِشَار: ۱- آفشاندن، ۲- پاشیدن، ۳- بشار کردن،

شاباش کردن، ۴- پیشکش، ارمغان، ۵- برخی،

۶- پراکنش، ۷- بشار (برهان)، شاباش

(برهان)، نَزه (برهان)

نُشَار: پراکنده، پاشیده، نَزه

نِشَار آورِدَن: ارمغان آوردن

نِشَار آفشان: بشار آفشان، نَزه افشان

نِشَار پُلُو: شیرین‌پلو

نِشَار دَرَدَن: این‌کنش ساختگی را عنصری به‌کار

برده، زوَار به‌سَر و قَد و نَقَر آیند به‌نَزْدَش، اوزَر

بِنِشَارَد به‌سَر و قَد و نَقَر بَر، بشاردن، نَزهیدن

نِشَار ساختن: ارمغان ساختن، پیشکش ساختن

نِشَار شُدَن: ۱- برخی‌گشتن، ۲- پاشیده‌شدن،

آفشانده‌شدن

نِشَار فرستادَن: ارمغان فرستادن

نِشَار کَرْدَن: ۱- شاباش کردن، بشاردن، ۲-

پاشیدن، آفشانندن، ۳- کُربان کردن،

۴- پیشکش کردن

نِشَار گَر: بشارگر

نِشَار گُستَرْدَن: بشار گُستَرْدَن، بشاردن، نَزهیدن

نُشَاس: انگله‌دار، از گیاهان، در فرانسوی

Osyris

نُشَر: ۱- پَریشه، پراکنده، ۲- دیپ (فرهنگ

پهلوی): نوشته‌ی بی‌آهنگ و بی‌پِساوَنَد،

اَسَر واد، ناسُروَد

نُشَر: بشار، شاباش

نُشَرُ: دیبانه، اَسَر وادی، ناسُروَد

نُشَرَه: ۱- بُن‌بینی، ۲- درون‌دَمَاح، ۳- جُویک‌آب

(معین)، ۴- زِرِه‌فَرَاخ (آندراج)، ۵- مَهاخاَن

خَرچَنگ، (= سَرطَمان)، بینسی‌شیر، از

چهره‌های سپهری

نُشَرِی: نُشَرِی دَر فارسی، دیبیک، دیبانه،

اَسَر وادی، ناسُروَدی

نُشَرِیَّات: (تک: نُشَرِیّه)، اَسَر وادان، نوشته‌های

دیبانه، ناسُروَدگان

نُشَرِیّه: نُشَرِیّه دَر فارسی، مَونث نُشَرِی، اَسَر واد،

دیپ، ناسُروَد

نُشَم: زشت‌گوئی، زشت‌گفتن (آندراج)

نُثُور: پُر فرزند: زَن

نُثیر: ۱- شنوسه‌ی سُتور (شنوسه = عطسه)،

۲- پراکنده، ۳- آسرواد، دیپ

نُثیل: سرگین

نَجَابَة: نَجَابَت در فارسی، آزادی، آزادمردی

(فرهنگ پهلوی)، پاک‌نژادی، نژادگی،

ریشه‌داری

نَجَات بخش: رَه‌آنده

نَجَات بخشیدن، نجات دادن: بُوختن، رستار

گَرَدَن، بُزَینَدَن (فرهنگ پهلوی)، رَه‌آندن

نَجَات دَهَنده: بُوختار (فرهنگ پهلوی)،

رَه‌آنده

نَجَات یافتن: بُوختیدن (فرهنگ پهلوی)،

رَه‌آندن

نَجَات یافتنه: رَستار، جَستَك

(فرهنگ پهلوی)، رسته (برهان)، رَهیده

نَجَات: بازکاونده (آندراج)

نَجاح: ۱- رستگاری، ۲- پیروزی، ۳- کامیابی،

نیازروایی، ۴- گشایش کار

نَجاد: بَند شمشیر

نَجَار: دُرودگر، دُرودگر (فرهنگ پهلوی)، کَنگر

(برهان)

نِجار، نِجار: نژاد، گوهر (معین)، دودمان، تبار

(لاروس)

نَجَار باشی: سُر دُرودگر، سُر کَنگر

نَجاری: دُرودگری، کَنگری، دُرودگری

نَجَاریه: پیروان حسین بن محمد نَجَار از

خِرَدگرایان (= معتزله) ری (بهره از فضل بن

شادان)

نَجاسات: نِجاسات در فارسی، (تک: نَجاسَة)،

وَرَن‌ها، پاچایه‌ها

نَجاسَة: نِجاست در فارسی، پلیدی، نَسروش،

مُوت‌ریش (فرهنگ پهلوی)، پاچایه (برهان)،

وَرَن (برهان)، آزان زَرَق وریا گشت ظاهَرش

طاهِر - که از نفاق دُرُونه وَرَن نمی‌داند

(رضی‌الدین نیشاپوری)

نَجاست خوار: پلیدی خور، مُردارخوار

نَجاشی: نِجاشی در فارسی، پازنام شاهان قَبشه

نَجاق: پارسی ترکی شده، ناچَخ، نَچَک، بنگرید

به نَچَک

نَجاق زَدَن: ناچَخ زَدَن، نَچَک زَدَن

نَجام: آختر شناس

نَجامَة: آختر شناسی (لاروس)

نَجاوَة: گُشادگی (آندراج)

نَجاة: نَجَات و نِجَات در فارسی، ۱- بُوختَنک،

رستار (فرهنگ پهلوی)، رستگاری (غیاث

اللفات)، رستن (برهان)، ۲- آواز، ۳- سَماروغ،

۴- جای بُلند (آندراج)، ۵- ماده شتر تیزرو

گره‌ی دین‌پوشی (= تَقِیّه) را بایسته و گره‌ی ناروا می‌دانستند (بهره از فضل)

نَجْدَة: نَجْدَتِ دَرِ فارسی، ۱- تَفْتُود: استواری و

دلیری برابر کاری دشوار و چیزی ترسناک (برهان)، ۲- بی‌باکی، دلیری، مردانگی،

۳- سَخْتی، ۴- جنگ، ۵- ترس، ۶- سرود، ۷-

یار، یاوَر، ۸- یاریگری

نَجْدِی: نَجْدِی در فارسی، وابسته به نَجْد

نَجَس، نَجِیس، نَجَس، نَجَس، نَجَس، نَجَس، در

فارسی نَجَس: ۱- پَتَرَت، رِیَمَن (فرهنگ

پهلوی)، پَلِید، نَپَاک، پَلَشَت، پَزَاگَنَد (برهان)،

رِژ (برهان)، ۲- بَرَاو: کسانی که به کار پلید

پَرداخته‌اند، درهند آنان را نَجَس و به زبان

انگلیسی Unclean گویند. اینان همان بومیان

هند پیش از آمدن هندوان بدان سرزمینند.

نَجَسُ الْعَیْن: خود پلید

نَجَسِ خَوار: پلیدی خُور، مُردار خوار

نَجِسی: دَر تازی نیامده، رِیَمَنیکی (فرهنگ

پهلوی)، چرکینی، رِیَمَناکِی، پلیدی

نَجِسی خَورَدَن: نبید خوردن، می رَدَن

نَجَس: ۱- چانه رَدَن، ۲- بازار گَرَمی،

۳- برانگیختن شکار، ۴- بازکاویَدَن، ۵- به

شتاب رَفَتَن

نُجَعَة: نُجَعه دَرِ فارسی، ۱- گیاه جُسْتَن، ۲-

نَجَابِیْب: نَجَابِیْب دَرِ فارسی، (تک: نَجِیب و

نَجِیْبَة)، شُتْران کُزیده (غیاث اللغات)

نَجَب: ۱- جوانمرد، ۲- پُوست کَنَدَن، درخت را

نَجَب: ۱- پوست درخت، ۲- پوستِ درخت

سلیخه (آندراج)

نُجَبَاء: (تک: نَجِیب)، نَزادِگان، والا کُهران،

بزرگ تباران، بَر کُزیدگان

نَجَبَة: گرامی گوهر (آندراج)

نَجَث: بازکاویَدَن

نُجَث: ۱- زَره، ۲- نیامِ دِل، ۳- سَرای مَرَد

(آندراج)

نَجَث: بازکاوَنده، جویَنده

نُجَج، نَجَج: ۱- پیروزی، ۲- بَر آمَدَن نیاز

(غیاث اللغات)، ۳- آسان گشتن کار، گشایش

نَجْد: ۱- پُشته، زَمین پُلند، ۲- دَرَنَدَشَت، دَشَت

پَهناوَر، ۳- راه روشن، ۴- خانه آرا، چون غالی و

بُوب و پرده و پشتی، ۵- چیرگی، ۶- دلیر

کارگشا، ۷- راهنمایی، ۸- خَویروانی

نَجْد: ۱- رَنج دیدن، ۲- خَوی کردن: ازماندگی،

۳- کُندهُوشی، ۴- ماندگی

نَجِد: (تک: نَجِید)، دلیران، تَفْتُود گران

نَجْدَاتِ عَادِرِیَه: پیروان نَجْدَة بن عامر حنفی،

از رویگردانان که پیشوای خود را امیر المؤمنین

خواندند، پَر اکند گیشان از آن روی پیش آمد که



- جست و جوی آب و گیاه (آندراج)، ۳- خوراکِ  
دلپذیر  
نَجَفْ آباد: ناهید (فرهنگستان)، نام شهری  
است در استان اسپهان  
نَجَقْ: پارسی تازی گشته، نَجَك، ناچِخ، ترکی  
مکن به کُشتَن مَن بِرَمِکش نَجَك (سوزنی  
سَمَر کندی)، لاله نشسته با سِپَر، بید ستاده با  
نَجَك (عمید لومکی)  
نَجَقْ زَدَن: نَجَك زَدَن، ۱- واداشتن، ۲- سیخ  
زَدَن، به ستور  
نَجَل: ۱- زادن، ۲- زای، زاد، ۳- پدَر، ازواژگان  
دو پهلوی (آندراج)، ۴- انجامِ کار، ۵- گروه  
اَنبوه، ۶- میانه‌ی راه، ۷- زهاب، ۸-  
آشکارا نَدَن، ۹- نیزه زَدَن  
نَجَلَاء: دُرُشت و زیبا: چشم (لاروس)  
نَجْم: ۱- اَخْتَر، ستاره‌ی ایستا، ۲- کَرَت (=)  
دفعه، ۳- سَر رسید (لاروس)، ۴- کاست (=)  
قسط، ۵- ستاره‌ی رُخشار (= سینما): در  
تازی نُوین، ۶- آرزو، ۷- اُمید، ۸- گیاه  
بیِ ساغ، ۹- مُروارید خوشاب، ۱۰- پروین (=)  
تُرْیا، ۱۱- گَزمازَك: برجستگی گروهه ماندنی  
بر درخت گَز شاهی  
نَجْم البَحْر: ستاره‌ی دریایی  
نَجْم نَجْم: کَرَت به کَرَت، کاست به کاست
- نَجْمَة: ۱- گیاه بیِ ساغ، ۲- یك ستاره  
(لاروس)، (در فرهنگ معین این واژه نیز چون  
نجم، با گَزمازَك برابر آمده)  
نَجْو: ۱- آبِ باران ریخته، ۲- پُست گُشوده، ۳-  
بادِ شَكَم، چُس، ۴- سَرگین، ۵- راز  
نَجْواء: راز و نیاز (لاروس) (در تازی، واژگانِ  
نَجْواء و نَجْوِی هر دو آمده است، نَجْوِی افزوده  
بر نَجْواء، مانَك‌های دیگری نیز دارد که در جای  
خود خواهد آمد)  
نَجْوَان: پارسی است و برابر است با «زَعْفَران»  
(برهان و انجمن آرا)  
نَجْوَج: شتاب و (آندراج)  
نَجْوَح: دریای پُر بانگ (آندراج)  
نُجود: (تک: نَجْد)، پُشته‌ها، زمین‌های بلند  
نُجود: هُویدا شُدَن، نمایان گشتَن  
نُجوم: (تک: نَجْم)، اَخْتَران  
نُجُوم: ۱- اَخْتَرمارِی (فرهنگ پهلوی)،  
۲- دَمیدَن: ستاره، ۳- بَرآمدَن، رویدَن، ۴- کَرَت  
به کَرَت پرداختَن، پرداختِ کاستی، ۵-  
پدیداری شُورش، ۶- نیش زَدَن: دَنَدان  
نُجوم دان: اَخْتَرمار (فرهنگ پهلوی)،  
اَخْتَر شناس  
نُجُومِی: ۱- اَخْتَرِی، ۲- اَخْتَرمار  
نَجْوِی: نَجْوا دَر فارسی، ۱- راز و نیاز، ۲- دَنَدش

- (آندراج)، دَنَدَنَه (برهان) شَرَفَاک (برهان، این واژه در صحاح الفرس برابر با آواز پای مُرْدُم آمده و گواه این سروده‌ی ابوشکور است، توانگر به نزدیک زن خفته بود، زن از خواب شَرَفَاکِ مردم شنود. در برداشتِ برهان این واژه که شَرَفَاک نیز خوانده می‌شود برابر است با: هَر صدای آهسته عموماً و صدای بای مردم خُصُوصاً)، ۳- راز، ۴- هَمراز، ۵- ماده خَر (لاروس)
- نَجْوِی کَرْدَن، نَجْوَا کَرْدَن: دَنَدیدن (برهان) نَجْوِی کُتَنان، نَجْوَا کُتَنان: دَنَدَنه وار نَجِی: نَجِی در فارسی، ۱- راز، ۲- هَمراز (آندراج)
- نَجِیب: ۱- آزَنَاوَر، آزَاک، آزَاکَمَرَت (فرهنگ پهلوی)، آزاده، می‌آزاده پدید آرد زید اصل، فراوان هُنَر است اندر این نَبید (رودکی)، آزادمرد، نَزاده، کاووس (برهان)، ۲- شُتر گزیده (آندراج)، ۳- گُزیده، بَرگُزیده
- نَجِیبُ الاطراف: دُوسُو نَزاد، نَزاد از دوسو دارد این نیک‌پی (فردوسی)
- نَجِیبانَه: آزادوار، زمانه پندی آزادوار داد مرا، زمانه راجو نکو بنگری همه پند است (رودکی)
- نَجِیب‌زاده: هُوزات (در فارسی امروزی خوشذات از این واژه‌ی پهلوی پدید آمده،
- هُوزَهَاک (فرهنگ پهلوی)، نَزاده، گوهر دار (در فارسی امروزی جوهر دار گویند)، خوشزاد، خُو بَزاد
- نَجِیب‌زادِ گِی: بِه زایشی (فرهنگ پهلوی)، خُو بَزادی، نَزادِ گِی، نِیک نَزادی
- نَجِیبَه: نَجِیبَه در فارسی، مَوْنَت نَجِیب، ماده شتر گرامی (لاروس)
- نَجِیث: ۱- آماج، ۲- کُنَد، دَرَنگ کار (لاروس)، ۳- راز نهانی، ۴- نشانه‌ی خاکین، خَاک توده (آندراج)
- نَجِیح: ۱- راست و دُرست، ۲- مَرَدِ پِرو ز ۳- رَفَتَا رِ سَخَت (آندراج)، ۴- اندیشه‌ی دُرست، ۵- شِکیبا (لاروس)
- نَجِیحُ السَّعی: نِیکفَرجام
- نَجِید: ۱- کارگُشا، گِرِه گُشا، ۲- آندوه مَنَد، ۳- شیر بیشه
- نَجِیر = نَجِیل، بَنگَرِید به نَجِیل، واژه‌ی نَجِیر به آرش آهار و سریش پاریسی است.
- نَجِیرَه: ۱- پاداش، ۲- گیاه کوتاه (آندراج)، ۳- آسمانه‌ی چوبین، تَاکِ چُوبی
- نَجِیز: آنجام یافته (لاروس)
- نَجِیس: ۱- دَرَدِ بی دَرمان، ۲- رِیمَناک، پَلِید
- نَجِیشی: نَجاشی، بَنگَرِید به نَجاشی
- نَجِیل در فارسی از نَجِیر تازی: ۱- پنجه

- مُرغی، از گیاهان، ۲- گَرم‌مازو (معین)
- نَجَاق: پارسی ترکی گشته، ناچَنج
- نَچرال Natural gas: انگلیسی (= گاز طبیعی، واژه نامۀ تربیت بدنی) ویشفت پَرهامی
- نَچرال مَگنِت Natural magnet: انگلیسی (= سنگ مغناطیسی، آهنربای طبیعی، فرهنگ فنی)، چُنَبَکِ سنگ، آهنربای پَرهامی
- نَچرال هورایزِن Natural horizon: انگلیسی (= افقِ مرئی، واژه نامۀ دریانوردی)، کرانه‌ی آشکار
- نَچاریر: (تک: - نحریر)، دانش پَرهوان، نیکدانان
- نُحاس، نَحاس، نَحاس: ۱- مس، ۲- روی گداخته
- نُحاسِ أَصْفَر: پَرَنگ
- نُحاسِ قَبْرِسی: مِسِ زَرَد
- نُحاسِ مُحَرَّق، نُحاسِ مَحْرُوق: رَاسِخت، رُوسُوخته (برهان)
- نُحاسِی: نُحاسِی در فارسی، ۱- مِسی، ۲- مِسرَنگ
- نَحاَقَه: نَحاَقَت در فارسی، لاغری، نزاری
- نُحام: سُرخاب، از مُرغایان
- نَحَب: ۱- پَتِیَسْتَن (= نذر کردن، پهلوی)، ۲- گِر وَبندی، ۳- نیوه گری، گریه‌ی بُلند
- نَحَر: ۱- پِشِسنِه (آندراج)، ۲- شُترکُشی، ۲- گَرم‌مازو (معین)
- نَچرال: پارسی ترکی گشته، ناچَنج
- نَچرال Natural: انگلیسی (= طبیعی، ذاتی، فرهنگ فنی)، ۱- زادی، ۲- پَرهامی، پَرهامیک
- نَچرال بَد Natural bed: انگلیسی (= بستر طبیعی، فرهنگ فنی)، آبَکند
- نَچرال پُرودا کُتَر Natural products: انگلیسی (= مواد طبیعی، واژه نامۀ تربیت بدنی)، ماتَکانِ خام، وادِگان پَرهامی
- نَچرال پُوزولانو Natural puzzolano: انگلیسی (= سیمانِ طبیعی، فرهنگ فنی)، ساوُوگِ پَرهامی
- نَچرال دِرَفَت Natural draft: انگلیسی (تهویه طبیعی، فرهنگ فنی)، خُودوایش
- نَچرال رابِر Natural rubber: انگلیسی (= کانونچوی طبیعی، فرهنگ فنی)، رُد پَرهامی
- نَچرال رِسپونس Natural response: انگلیسی (= رفتار طبیعی، فرهنگ فنی)، واکنشِ سِرِشتی
- نَچرال سِیلِک Natural silk: انگلیسی (= ابریشم طبیعی، فرهنگ فنی)، پَرند، ابریشم پَرهامی
- نَچرال کانِیکِشِن Natural convection: انگلیسی (= جابجایی طبیعی، وزش خود به

۳- کُرْبان، کُرْبانِی

نِحریر: دانتِ پَرُو، نیکدان

نَحْس: ۱- مَرَخِشَه (صاح الفرس)، آمد

نوروز و نو دمید بنفشه، بَر ما فرخنده باد بر تو

مَرَخِشَه (منجیک)، شِنار (برهان)،

۲- مَرَخِشِگی، ۳- اَخْتَرِ بَد

نَحْس اَصْغَر: مَرَخِشَه‌ی کوچک، بهرام

نَحْس اکْبَر: مَرَخِشَه‌ی بزرگ، کیوان

نَحْس بَر: مَرَخِشَه‌ی بَر، شِنار زَدای

نَحْسِی: در تازی نیامده، ۱- مَرَخِشِگی،

بَدشگونی، ۲- بَهاَنه‌گیری

نَحْسِی کَرْدَن: ۱- بَدشگونی نمودن، ۲- بَهاَنه

گِرِفْتَن، زِر زَدَن

نَحْسِین: دو مَرَخِشَه، بهرام و کیوان

نَحْسِین فَلَک: مَرَخِشگان سِپَهر، بهرام و کیوان

نَحْفاء: (تک: نَحِیف)، لاغر، نِزاران

نَحْل: ۱- کَبْت، هَم چنان کَبتی که دارد انگبین،

خود بماند داستانِ مَن برین (رودکی)، مَکسِر

انگبین، ۲- دَهِش، بَخشیده، ۳- لاغر، ۴- ماه نو

(آندراج)

نَحْل: ۱- دَهِش، ۲- کابین، دَسْت پیمان،

۳- لاغری، ۴- دُشنام دادن

نَحْل: (تک: نَحْلَه)، کابین‌ها، دَهِش‌ها، آیین‌ها،

دَبستان‌های فرزانی

نَحْل‌خانه: کَبْت‌خانه، کَنْدو

نَحْلَه: نَحْلَه در فارسی، ۱- کابین، دَسْت پیمان،

۲- دَبستانِ فَرَزانِی، ۳- آیین، دین، ۴- بَخِشِش،

دَهِش

نَحْلِیَه: بیروان حسن بن علی نَحْلِی که

رَهْنمودی را تنها در فرزندان حسن بن علی (ع)

دُرُسْت و روا می‌دانستند (بهره از فضل بن

شادان)

نَحْو: ۱- راه، ۲- سُوی (آندراج)، ۳- رِوال،

رَوش، شیوه، ۴- گونه، جُور، ۵- نزدیک، نزدیک

به، ۶- گُفت‌شناسی، ۷- آهنگ (= قصد)، ۸-

مانند، هَمتا (لاروس)، ۹- اندازه

نَحْوُ ذَک: چُنین، مانند این

نُحور: (تک: نَحْر)، پیشسینه‌ها

نُحوس: (تک: نَحْس)، مَرَخِشگان

نُحوسَه: نُحوسَت در فارسی، مَرَخِشِگی،

بَدشگونی

نُحوس‌خانه: مَرَخِشَه‌گاه، شِنارخانه

نُحول: نِزاری، تَکیدگی

نَحْوَه: نَحْوَه در فارسی، رَوش، چگونگی

نَحْوِی: نَحْوِی در فارسی، گُفت‌شناس

نَحِیت: ۱- تَراشیده، ۲- سُم‌ساییده، ۳- ناله، ۴-

زَخمِ کُم، ۵- پَسْت، بی‌بَها، ۶- نالیدن، ۷- دَم

سَرَد، ۸- شانهِی‌ساییده، ۹- به‌دَرْد نَخور

نَحِيَّة: ۱- سِرشت، ۲- دَم سَرْد، ۳- ناله

نَحِير: ۱- شُتر کُشته، ۲- واپسین شبِ ماه

نَحِيس: خُشکسال

نَحِيسَة: روزهای بَد (آندراج)

نَحِيف: ۱- لاغر، نِزار، تَکيده، ۲- ناتوان

نَحِيفِي: لاغری، نِزاري، دَر تازی نيامده

نَحِيل: تَکيده، لاغر و سُست

نَحِيَّة: ۱- آهنگ (= قصد)، ۲- آماج

نَحْ: پارسی تازی گشته، غالی، دراز، زيلوی

رُومی، گلیم گُلداز

نَحْ: پارسی تازی گشته، نِهالی شُترنگی، پَرَنَد

زَرَنگار

نَخاب: برون شامه ی دل (لاروس)

نُخَاخَة: مَغز

نَخاس: ۱- برده فروش، ۲- سُتور فروش،

۳- داسار چارپایان، ۴- برانگیزنده، رَنج آور

نَخاس خانه: بازار برده فروشان (معین)

نَخاسِي: دَر تازی نيامده، ۱- ستورفروشی،

۲- برده فروشی، دَر تازی نَخاسَة گفته می شود.

نُخاع: ۱- مَغز تيره (فرهنگستان)، ۲- مَغز ميوه

نُخَاخَة: وينيزك (گوش گيلکی)، آبدماغ

نُخاعي: دَر تازی نيامده، مَغز تيره ای

نَخَال: آرد بيز (لاروس)

نُخَالَة: نُخَالَة دَر فارسی، ۱- سَبُوس، ۲- آرد

بيخته، ۳- نايبخته، ۴- دُرشتخوی، بی آدب،

ناتو، با این آرش دَر تازی نيامده، ۵- شوروی

سَر

نُخَاله کُوب: نايبخته کُوب

نُخَاله گُوی: هَرزه گُوی

نُخَالِي: نُخَالِي دَر فارسی، سبوسه ای

نُخَامَة: نُخَامَة دَر فارسی، ۱- وينيزك، آبدماغ،

۲- خِل سينه

نُخَب: (تک: نُخَبَة)، بَرگَزیدگان

نُخَب: ۱- کُون، ۲- دُوستگانی، ۳- مَرَد بَدِیل

(آندراج)

نُخَبات: (تک: نُخَبَة)، بَرگَزیدگان

نُخَبَة: نُخَبَة دَر فارسی، بَرگَزیده

نُخَبه کَرْدَن: کَرزیده کَرْدَن، بَرگَزیدن

نخست وزیر: (فرهنگستان)، پارسی است،

نخست ویجیر، بزرگ فَرمدار (فرهنگ پهلوی)

نَخ عَمَامه: نَخ گُروهه (فرهنگستان)

نَخَل: ۱- کُویك، مَوغ (فرهنگ پهلوی)، مَخ

(برهان)، خُرمابُن، ۲- دار، دِرخت، ۳- کاهوگ

حسین (ع)، در سوکواری حسین بن علی (ع)

پیشاپیش گروه سوکواران و سینه زَنان بَرَنَد

نَخَل بَنَد: ۱- کُویك کار، ۲- باغبان،

۳- آراینده ی کاهوگ حسین (ع)

نَخَل چَرخی: کُویك چَرخی

- نَخْلِ خُرْمایِ مَریم: کُویکِ مَریم  
نخل روغنی: دَرِ فرانسوی Palmier à huile  
خُرْمایِ روغن، کُویکِ روغنی  
نخل زار: کُویکِستان، کُویکِ زار  
نَخْلِستان: مَوْغِستان (فرهنگِ پهلوی)،  
مُخِستان (برهان)  
نَخْلَه: نَخْلَه دَرِ فارسی، یك کُویک، خُرْمایُن  
نَخْلَه الزَّیت: کُویکِ روغنی، مُخِ روغنی  
نَخْلَه الشَّمع: کُویکِ مومی، مُخِ مومی  
نَخْوَه: نَخْوَت دَرِ فارسی، تَرْمَنشی  
(فرهنگِ پهلوی)، مَنی، مَنی کرد آن شاه  
یزدانشناس، زِیزدانِ بیچید و شد ناسپاس  
(فردوسی، شاهنامه)، بادسای، بادساری،  
دیمید (برهان) خودبینی، خودپرستی، گُراز  
(برهان)، چو از پیش تختش گُرازید سام  
(فردوسی)  
نَخْوَت کَرْدَن: مَنی کَرْدَن، خودنمایی کَرْدَن،  
گُرازیدن، گُرازیدن گُور و آهو به دشت  
(فردوسی)  
نَخیل: کُویک، مُخ، خُرْمایُن  
نَدَه: ۱- پُشته‌ی بُلند، ۲- کُشته، داربُویه، ۳- گیاه  
خَر، خَره واش  
نَدَه: همانند، همتا (آندراج)  
نَداه: نَداه دَرِ فارسی، ۱- آواز دادن، ۲- آواز بانگ  
نِدا آمَدَن: آواز سِیدَن  
نِدا دادَن: آواز دادَن  
نَداف: پَنبِه وَز (آندراج)، پَنبِه زَن  
نَدافی: دَر تازی نیامده، پَنبِه وَزی، پَنبِه زنی  
نِدا کَرْدَن: آواز دادَن  
نَدامَه: نِدامَت دَرِ فارسی، پَشیمانی  
نِدامَت خورَدَن: پَشیمان شُدَن  
نِدامَت زَدَه: پَشیمان  
نِدامَت کَشیدَن: پَشیمانی بُرَدَن  
نَداوَه: نَداوَت دَرِ فارسی، ۱- تُمُوری، نَمناکی،  
۲- سَر سِزی، تازِگی  
نَدَب: ۱- مُویدَن بَر مُرده، ۲- مُرده ستایی،  
۳- بَرگُماشتن، ۴- داوِ فُشرده، زبانزدی دَرِ بازی  
نَرَد، ۵- گِرَو، گِرِوی مَنگ، گِرِوی بازی، ۶-  
کَرَت، بار  
نَدَب نَدَب: کَرَت کَرَت، بار بار  
نُدبَه: نُدبَه دَرِ فارسی، ۱- شیوَن،  
۲- مُرده ستایی، ۳- نشانِ زخم  
نُدبِه کُنان: شیوَن کُنان  
نُدَح: ۱- بَسیاری، ۲- فَرَاخی، ۳- زَمینِ فَرَاخ  
(آندراج)  
نَدَحَه، نُدَحَه: زَمینِ فَرَاخ  
نُدَرَه: نُدَرَت دَرِ فارسی، ۱- کَمیابی، ۲- تَنهایی،  
تَنها بُوَدَن

نَدَم: پشیمانی

نَدَمَاء: (تک: نَدِیم)، هَمْدَمَان، مِی یاران،

هَمگُوشگان، هَم پِیالگان

نَدَمَان: ۱- پشیمان، ۲- مِی یار، ۳- هَمَنِشِن

نَدُو: ۱- انجمن کردن، ۲- جوانمردی، ۳- گُشاد

کردن، فَرَاخ کردن

نَدُوَة: آبخورِ شُتر (آندراج)

نَدُوَة: نَدُو در فارسی، ۱- گُروه، ۲- اَنجُمَن

(آندراج)، رَاِیستان

نَدَی: ۱- شَبَنم، زَاله، ۲- باران، ۳- بخشش،

نیکی، ۴- جوانمردی (لاروس)، ۵- تَری، ۶-

خَاکِ تر (آندراج)

نَدَی: ۱- تَر، نَمناک، ۲- انجمن، ۳- باشگاه

(لاروس)

نَدَی: دگر گشته ی نِداء، بنگرید به نِداء

نَدَی آمَدَن = ندا آمَدَن، بنگرید به ندا آمَدَن

نَدید: ما نند، هَمتا (آندراج)

نَدیر: ۱- نَها (غیاث اللغات)، ۲- بیگانه

نَدیف: ۱- پَنبِه دوز (آندراج)، ۲- پنبه ی زده،

پَشَم زده (لاروس)، نِستَک (= مَحَلُوج زده را

گویند، برهان)

نَدِیم: ۱- هَمْدَم، هَمَنِشِن، ۲- مِی یار، هَم پِیاله،

۳- هَمگُوشه (هزار سال نثر پارسی)

نَدِیمَة: نَدِیمه در فارسی، مؤنث نَدِیم، هَمْدَم

نَدِیمِی: در تازی نیامده، هَمَنِشِنِی، هَمْدَمِی

نَدَارَة: تَرَس و بیم (آندراج)

نِذال: (تک: نَذیل)، کَمینگان، ناکسان، خواران

نَذالَة: نَذالَت در فارسی، ۱- کُوجَکی، خُردی،

کَمینگی، ۲- خواری، فُرومایگی، پَستی

نَذَر: پَتِیست (فرهنگ پهلوی)، خُودسامه،

خُودپیمان

نُذَر: تَرَس و بیم (آندراج)

نَذَر کردن: پَتِیستان (فرهنگ پهلوی)

نَذری: در تازی نیامده، ۱- پَتِیست، ۲- دَر راه

خُدا، ۳- رَاِیگان، مُفت

نُذُور: (تک: نَذَر)، پَتِیست ها، خُودسامه ها

نُذُورات: از ساخته های فارسی گویان، (تک:

نُذُور)، پَتِیست ها، خُودسامه ها

نَذیر: ۱- تَریر (برهان)، بیم دهنده، تَرساننده،

۲- از باز نام های محمد بن عبدالله (ص) (بهره

از غیاث اللغات)

نَذیل: ۱- کَمینه، ۲- پَست، خوار، ناکس

نَرا: دیواره

نَراد: ساخته ی فارسی گویان از نَرْد پارسی به

شیوه ی تازی، نَر دِ باز

نَرِیدَج: پارسی تازی گشته، نی بیج (لاروس)

نَرِجس: پارسی تازی گشته، نَرِگس (فرهنگ

پهلوی)، در پاره ای از فرهنگ ها نَرِجس را



- یونانی تازی گشته دانسته اند از Nārsisēs،  
 ساختار واژه نشان می‌دهد که تازیان آن را از  
 پارسی گرفته‌اند نه از یونانی  
 نَرَجِسیَّات: از ریشه‌ی پارسی، نَرِگی‌ها،  
 تیره‌ی نَرِگس  
 نَرْد: پارسی تازی گشته (لاروس)، نَرْد،  
 نوآرتِشیر (فرهنگ پهلوی)، نیو آردشیر  
 نَرْدین: پارسی تازی گشته، ناردین، سنبل رومی  
 (لاروس)  
 نِرسیان: شاه‌خُرمَا  
 نَرُش: به دَسْت گرفتن  
 نَرِکِه، نَرِگِه، نَرَاکِه: ترکی، چَنبَرِه  
 نَرم Norm: انگلیسی، هَنج (واژه نامۀ فیزیک)،  
 مَسای (= معیار)، هَنجار (فرهنگستان)  
 نُرمال Normal: فرانسوی، هَنجار  
 (فرهنگستان)  
 نورمال ارور کُرو Normal error curve:  
 انگلیسی، خَم لَغَزِ هَنجار (بهره از واژه نامۀ  
 فیزیک)  
 نُرمال اِسپِیس Normal space: انگلیسی (=)  
 فضای هَنجار، فرهنگ فنی، اِسپاشِ هَنجار  
 (اِسپاش = فضا، فرهنگ پهلوی)  
 نُرمال اِستِرِس Normal stress: انگلیسی (=)  
 تَنشِ عَمودی، فرهنگ فنی، تَنشِ هَنجار،  
 تَنشِ گُزین
- تَنشِ گُزین  
 نُرمال اِستِرِین Normal strain: انگلیسی (=)  
 گُرنشِ عَمودی، فرهنگ فنی، خَمَشِ هَنجار،  
 خَمَشِ گُزین  
 نُرمال استیت Normal state: انگلیسی (=)  
 حالتِ هَنجار، واژه نامۀ فیزیک، جَاوَرِ هَنجار  
 نُرمال اَکسِیس Normal axis: انگلیسی (=)  
 محور قائم، واژه نامۀ فیزیک، آسَه‌ی ایستاد  
 نُرمال اَکسِلِرِیشِن Normal acceleration:  
 انگلیسی (= شتابِ قائم، واژه نامۀ فیزیک)،  
 شتابِ ایستاد  
 نُرمال اِیمپاکت Normal impact: انگلیسی،  
 بَرخوردِ گُزین (بهره از واژه نامۀ فیزیک)  
 نُرمال اِینسِیدِنس Normal incidence:  
 انگلیسی، فُروِدِ گُزین (بهره از واژه نامۀ  
 فیزیک)  
 نُرمال پِروِیس Normal process: انگلیسی،  
 فَرایِنْدِ هَنجار (واژه نامۀ فیزیک)  
 نُرمال دیستِریبُوشِن Normal distribution:  
 انگلیسی، پَخَشِ هَنجاری (فرهنگ فنی)  
 نُرمال فانکِشن Normal function: انگلیسی،  
 پایناکِ هَنجیده (بهره از واژه نامۀ فیزیک)  
 نُرمال فُرس Normal force: انگلیسی، نیروی  
 گُزین (بهره از فرهنگ فنی)

نُرمال فریکوئنسی Normal frequency :

انگلیسی، بَسامِدِ بَهَنجَار (واژه نامه فیزیک)

نُرمال گَس Normal gas : انگلیسی (= گاز

طبیعی، واژه نامه تربیت بدنی)، نِژَم (بهره از  
گویش تبری)

نُرمال مُد Normal mode : انگلیسی (= مُدِ

بَهَنجَار، واژه نامه فیزیک)، نو دَرِ بَهَنجَار

نُرمال مَگنَتیزِیشِن Normal magnetization :

انگلیسی، چُنْبِکِشِ بَهَنجَار (بهره از  
واژه نامه فیزیک)

نُرمال مِیْتَنَس Normal maintenance :

انگلیسی (= نگاهداری متعارف، فرهنگ  
فنی)، نگاهداری بَهَنجَار

نُرمالیتی Normality : انگلیسی، هَنجاری  
(فرهنگ فنی)

نُرمالیز Normalize : انگلیسی (= عملیات  
حرارتی به منظور تنش‌زدایی، فرهنگ فنی)،

بازهنجاری

نُرمالیزِیشِن Normalization : انگلیسی،  
بَهَنجارش (واژه نامه فیزیک)

نُرمالیزِینِگ فِکْتُور Normalizing factor :

انگلیسی، سازِی هَنجارش (واژه نامه فیزیک)  
نُروِنْد: پارسی تازی گشته، نارون (لاروس)

نُروو Nerveux : فرانسوی، جُوشی

نُزَار: اَنْدَک (لاروس)

نُزَارَة: اَنْدَک گشتن (آندراج)

نُزاز: ۱- چَسپان (آندراج)، ۲- هَمچِشِی،

کِشَمکِش، ۳- سَتیزِندِگی (لاروس)

نُزاع: ۱- دُشمنی، ۲- سِتیزه، ۳- جَنگ، کارزار

نُبرد (فرهنگ پهلوی)

نُزاع شُدن: جَنگ شُدن، دُشمنی کَرْدَن

نُزاک: پَرخاشِگَر، نِکوهَنده

نُزاکت: ساخته‌ی فارسی گویان از نازکِ پارسی  
به روالِ تازی، نازکی، نَرَمی، اَدبَمندی، پَسَنَدِ

نیک

نُزال: فرود آمَدَن: از بارِگی، فرود آمدن: برای  
جَنگِ پیاده

نُزال: سَرمَاخوردِگی (لاروس)، چایمان

نُزَالَة: ۱- رَوَانِگی آب، سَخْتِگی زَمین،

۲- شُوس، مَرْدَاب، که فرو ریزد، ۳- راهی

گشتن، ۴- میهمانی

نُزَاهَة: نُزَاهَت دَرِ فارسی، پرهیزگاری  
(آندراج)، ۲- دور شُدن از بَدی (غیاث

اللغات)، ۳- بی‌آکی، ۴- پاك سَخنی

نُزَاهَتِ جَانِب: پاکدامنی (معین)

نُزَاهَتِ عَرَض: پاکدامنی (معین)

نُزَاهَتِ نَفَس: دُرُستکاری (معین)

نُزَح: ۱- آب تیره، ۲- چاهِ بی‌آب

نُزلهٔ بینی: چایمان  
 نُزلهٔ دندان: بيله  
 نُزلی: در تازی نیامده، در سروده‌ی نظامی،  
 بیرداخت نُزلی به هر منزلی، چنان که فروماند و  
 تنها دلی، پیشکش، پیشکشی  
 نُزلیان: در این سروده‌ی نظامی، به دفعِ نُزلیان  
 آسمان گیر، ز چپه داده جو زار یکی تیر،  
 شِکَمِرستان (بهره از معین)  
 نُزَم: سَخْتِ کُزیدن (آندراج)  
 نُزَو: بَرَجَسْتَن (آندراج)  
 نُزوان: ۱- بَرَجَسْتَن، ۲- بَرگَسْتَن، ۳- تیز  
 گردیدن (آندراج)، ۴- بانگ کردن  
 نُزوع: ۱- آرزومندی، خواهان گشتن، ۲- به پدر  
 مانستن، پدردیدی  
 نُزوعی: نُزوعی در فارسی، آرزویی، خواهانی،  
 خواهندگی  
 نُزوعیه: نُزوعیه در فارسی، خواهندگی  
 نُزول: ۱- فرود، نشیب، فرودش، پایین آمدن،  
 فرود آیی، فرودکاست، ۲- بهره، سود، سود پول  
 نُزولِ اِجلال: فرود آمدنِ شکوهمند  
 نُزولِ خوار، نُزولِ خور: بهره خور، بهره گیر  
 نُزولُ فی المَدَح: فرود در ستایش، کاهشِ  
 ستایش  
 نُزول کردن: اُسانِشیدن (بهره از فرهنگ

نُز: ۱- بی آرزش، ۲- آهستگی، درنگ  
 نُزَع: ۱- جان کُشدن، زندگی کردنِ مَن، مُردن  
 تدریجی بود، آن چه جان کُندَتَم، عُمَر حسابش  
 کردم (فرخی یزدی)، نُزیدن (بهروز)،  
 ۲- بَرکُندن  
 نُزَع: ۱- نیش زبَان زدن، ۲- دُشیدای (= غیبت  
 کردن)، ۳- بَرآغالا نیدن (آندراج)، تباهی  
 اَفکُندن  
 نُزَف: ۱- خشک شدنِ چاه، ۲- بیهوشی،  
 ۳- سَرَمستی، ۴- خُون رفتن، ۵- خُون گِرِفْتَن  
 نُزَف المَدَم Hemorrhage: در فرانسوی،  
 خُون رَوی (فرهنگستان)  
 نُزَفه: ۱- آنذکی آب، ۲- آنذکی می  
 نُزَق: ۱- لَبَّالِب شدنِ آبگیر، لَبَّالِب شدنِ آوند  
 (آندراج)، ۲- سَبُکی، چُستی  
 نُزُل: ۱- سَرای، ۲- خوراکِ میهمان، ۳- روزی  
 (معین)، ۴- فُزونی، فُراوانی، ۵- پاکیزگی، ۶-  
 رَه آورد، پیشکش، ۷- بَخَشِش (لاروس)، ۸-  
 خوابگاهِ میهمان، میهمانخانه  
 نُزُل: ۱- سَرای، ۲- فُزونی، ۳- دَهش، ۴- گروه  
 فرود آورنده، ۵- بالیدگی کِشت (آندراج)  
 نُزَله: نُزله در فارسی، ۱- سَرماخوردگی  
 (لاروس)، چایمان، ۲- زمینِ سَخْت، ۳- کِشتِ  
 بالیده

پهلوی)، فرود آمدن، رسیدن، نشیبیدن	پرهیزگار
نُزوله: در تازی نیامده، فرودبار	نِسا: پی شتالنگ
نُزولی: فرودگاه، رسیدن‌گاه (بهره از غیاث	نِساء: ۱- درازی زندگی، ۲- بازپس انداختن
اللغات)	(آندراج)
نَزه، نَزه: ۱- تازه و خوب (غیاث اللغات)،	نِساء: (تك: امرأة، بی آن که پیوندی میان تك
۲- بی آلايش، پاکدامن، ۳- خُرَم	وَرَمَن در کار باشد)، زَنان
نُزهت: نَزهت در فارسی، ۱- پاکیزگی، نیکویی،	نِساء: فراموشکار
۲- خُرَمی، دلگشایی، ۳- پاکیزه خویی،	نَساب، نَسابة: تبارشناس، تباردان،
پاکدامنی، ۴- نامی برای زنان	پَر و زشناس
نَزهت بخش: شادی بخش، دلگشا	نَساج: ۱- بافنده، بافکار (بهر روز)، جُولاه
نَزهت‌گاه: پاکیزه جای، خُرَم‌گاه	(برهان)، ۲- دُر و غباف، ۳- زَره گر (آندراج)،
نَزی: تَنده خوی، پَر خاشجُو (لاروس)	۴- بافنده ی جامه (غیاث اللغات)
نُزوح: دُور (آندراج)	نَساج: ۱- بالاپوش، ۲- بافتنی (لاروس)
نَزیر: اَنَدَك	نِساَجَة: نِسا جَت در فارسی، بافندگی،
نَزیز: ۱- خواهان، ۲- وَر نَمَد (= شَهوتی)	بافکاری، ریسندگی و بافندگی
نَزیع: ۱- کنیز زاد، ۲- دُور، ۳- میوه ی چیده، ۴-	نَساجی: در تازی نیامده، بافکاری، جُولایی
چاه نزدیک	نُساخ: (تك: ناسخ)، پاچنگران، بنگرید به
نَزیف: ۱- تَب زده، تَب کرده، ۲- زَبان خشك،	نُسخَة
تَشینه، ۳- بیهوش، ۴- چاه کم آب، ۵- خونرفته،	نِساَف: دَسْتَگاه بُوجاری (بهره از لاروس)
سُست، ۶- خونریز	نُساك: (تك: ناسك)، نیایشگران، کُرپان
نَزیل: ۱- فرود آینده، ۲- مهمانی، ۳- خوراك	كُنندِگان
فَرِوان، ۴- جامه، ۵- هَم خانه	نِسام: (تك: نَسیم)، نَرمبادها، بَزانه‌ها، رَوان‌ها
نَزیم: دَسته ی تره (آندراج)	نِسايج: نِسايج در فارسی (تك: نَسیجة):
نَزیه: ۱- بی آك، ۲- پاکدامن، ۳- دُرستکار، ۴-	باقته‌ها

نَسَائِم: رَمَن بَنَدی نادرست فارسی گویان از

نسیم تازی، نرِمبادها، بَرانه‌ها

نَسَب: ۱- کُهر، تُخَمک، پَتَوند (فرهنگ

پهلوی)، پَرَوَز (پُرهان)، پِدوگفت من خویش

گَرَسَیوَرَم، به شاه آفریدون کِشد پَرَوَزَم

(فردوسی، شاهنامه)، ۲- زَن، هَمَسَر

نَسَب: (تک: نِسَبَة)، هارِفَت‌ها، هَمگَری‌ها،

خویشی‌ها

نَسَبًا: به پَرَوَز به گوهر، به تَبار

نَسَب‌نامه: تُخَمک سَرَو (فرهنگ پهلوی)،

پَرَوَزنامه، تَبارنامه

نِسَبَة: نَسَبَت در فارسی، ۱- هارِفَت (بهره از

پهلوی)، هَمگَر (برهان)، ۲- خویشی،

خویشاوندی، ۳- پیوستگی، پیوند، ۴-

وابستگی (لاروس)

نِسَبَت اِیجابی: هَمگَر بایند

نِسَبَت تَام: هَمگَر هَنگَرَت

نِسَبَت حُکمی: هَمگَر دَاوَری

نِسَبَت خَارِجی: هَمگَر بیرونی

نِسَبَت دَادَن: پیوند دادن، هارِفَتَن (فرهنگ

پهلوی)

نِسَبَت ذِهنی، نِسَبَت ذِهنیه: هَمگَر هُوشی

نِسَبَت سَببی: خویشی هَمسَری

نِسَبَت سَلبی: هَمگَر سَتانی

نِسَبَت عَقَلی، نِسَبَت عَقَلیه: هَمگَر خردی

نِسَبَت مُؤَلَفه، نِسَبَت تَألیفی: هَمگَر هَماری

نِسَبَة: به سَنجش، تا آندازه‌ای

نَسَبی: نَسَبی در فارسی، پَرَوزی، تَباری

نِسَبی: نَسَبی در فارسی، هَمگَرایی

نِسَبیَة: نِسَبَت در فارسی، در انگلیسی

Relativism، وابستگی

نَسْتَعِیْذُ بِاللّهِ: پناه بر خدا، پناه می‌بریم به خدا

نَسْتَعْلِیق: نَسَخ + تَعْلِیق، گونه‌ای دبیره نویسی

که پدید آورنده‌ی آن يك ایرانی به نام خواجه

میرعلی تبریزی است و در نوشتن فارسی به کار

می‌رود، نَسَخ و تَعْلِیق اگر خفی و جلی است،

واضع اصل، خواجه میرعلی است، وَضَع

فرموده او به ذهن دقیق، از خط نسخ و از خط

تَعْلِیق (سلطانعلی مشهدی) (بهره از خط و

خطاطان) پارسدبیره

نَسَخ: ۱- رَاک، رِشَتک (فرهنگ پهلوی)، بافت

(فرهنگستان)، ۲- بافتَن، ۳- آراستَن سُخَن

(آندراج)، ۴- وَزیدَن

نُسَخ: (تک: نَسِیج)، بافَتِه‌ها، تَشْلِیخ‌ها (=

سجاده‌ها)

نَسَخ‌شِناس: بافت‌شِناس (فرهنگستان)

نَسَخ: ۱- زُدایش، سِتْرِش، ۲- بَرآنداختَن

(بهروز)، ۳- زشت‌کرد، ۴- رونویسی،

پاچن برداری، ۵- هیجش، ۶- دِگَرَتَنسی  
 فَرهنگسار: جابه‌جایی روان آدمی پس از مرگ  
 به تنی دیگر (فرهنگ دساتیر)، ۷- زُدایا،  
 گونه‌ای دبیره نویسی که پدیدآورنده‌ی آن یک  
 ایرانی به نام ابن مقله‌پی زاوی پارسی است، او  
 برای آن که از دشواری‌های کاربرد دبیره‌ی  
 کوفی بکاهد، زُدایا را ساخت، این دبیره از آن  
 روی زُدایا (= نسخ) نامیده می‌شود که پس از  
 پیدایش آن دبیره نویسی کوفی از میان رفته  
 است (بهره از خط و خطاطان، ابوالقاسم  
 رفیعی مهرآبادی، رویه‌ی ۹)

نُسَخ: (تک: نُسَخَة)، نُسك‌ها، پاچن‌ها،  
 فاجین‌ها

نُسَخ‌پذیر: زُدایش‌پذیر، هیجش‌پذیر  
 نُسَخَتان: دوتایی نُسَخَة: دُونسك، دُوپاچن، دو  
 رونوشت

نُسَخِجات: از ساخته‌های فارسی گویان =  
 نُسَخ، بنگرید به نُسَخ

نُسَخ شُدَن: ۱- بِرَافَتادن، دَرِافَتادن، ۲- دِگَر  
 تَنیدَن

نُسَخَة: پارسی تازی گشته، نُسك، نُسك  
 (فرهنگ کوچک)، پاچن (فرهنگ پهلوی)،

فاجین (بهرز)، رونوشت، رونویس

نُسَخه برداشتن: پاچن برداشتن، نُسك

برداشتن، رونوشت برداشتن

نُسَخه بُردَن: ۱- رونوشت گرفتن، ۲- جُنْگ  
 ساختن، ۳- نمونه گرفتن

نُسَخه پیچیدن: پاچن پیچیدن، فاجین پیچیدن  
 نُسَخه خَطی: نُسك دَسْتِویس

نُسَخه چاپی: نُسك چاپی

نُسَخه دَاَدَن: فاجین دَاَدَن، دَسْتور دارویی دَاَدَن

نُسَخه دَکتر: فاجین پزشک، دَسْتور دارویی

نُسَخه عَکسی: نُسك رُخشی

نُسَخه عَمَل کرد: دَسْتور کار

نُسَخه گرفتن: ۱- نُسك گرفتن، ۲- فاجین

گرفتن، دَسْتور دارویی گرفتن

نَسَر: ۱- کَرَس، از پَرندگان (برهان)، ۲- دَر

پُوستین کسی اُفتادن (آندراج)، ۲- برهنه

کردن، ۳- سَر باز کردن زخم، ۴- اَنَدَک برگرفتن

نَسَر طائر: پَر نَدَک، نام ستاره‌ای است، دَر تازی

نَسَرُ الطائِر

نَسَرِ واقِع: کَرَسَک، نام ستاره‌ای است، دَر

تازی نَسَرِ الواقِع

نَسَرین: پارسی تازی گشته، نَسَرین، از گیاهان

(لاروس)

نَسَرِیات: لاشخوران، تیره‌ی کَرَسَکان

نَسَطُوری: نَسُوری، تَرسایی (آندراج)، در

انگلیسی Nestorian

نُسُك: ۱- بَرَسْتِن، ۲- شُسْتَن، باك گُردانَدَن،

۳- بَرَسْتِش

نَسْل: دُوتَك، هُنباَتَك، نَبَت، زَهَك، زَهَاك، زَايَك

(فرهنگ پهلوی)، دُوده، دُوده ای که مَن آزش

بودم همه نامی و توانگر بودند (خُسَر و وریدَك،

رویه ی ۱۲، بَند ۴) پِدوگُفت رُویش دَستان

بِگویی، کَزین دوده ی سام شد رَنگ و بوی

(فردوسی، واژه نامك نوشین)، تُخمه، به تُخمه تا

به آدم شاه و مِهتَر، به گُوهر شاه موبدا برادر

(گرگانی، ویس و رامین)، دودمان، زَهزاد

(برهان)، زَه، آفرینش (آندراج)، بُشت

نَسْل: ۱- شیر آنجیر، شیر آنجیر سَبز، ۲- شیر

نَشت، شیری که خود به خود از پستان نَشت

می کند، نَشت پاری است.

نَسْلًا بَعْدَ نَسْل: بُشت دَر بُشت (فرهنگستان)

نَسْل آدَهَم: زای سیاه، می سیاه

نَسَم: وَزیدن

نَسْمَة: نَسْمَه دَر فارسی، ۱- دَم (= نَفَس)،

۲- رَوان (= نَفَس)، ۳- آدمی، ۴- بَنده

نَسْناس: ۱- دیو مَرُوم (آندراج از

منتهی الارب)، میمونِ آدمِ نِما، اَنگُدان

(برهان)، ۲- نِشان، ۳- رَفتار (آندراج)،

۴- بَدزاد، دیو خُوی، دَر فارسی

نِسوان: (تَك: اِمْرَاة)، بی آن که میان تَك و رَمَن

نُسْطُورِیَه: نُسْطُورِیَه Nestoranism در

انگلیسی، نُسْطورگرای، وابسته به Nestorius

که در ۴۳۱ زایشی، بخش خدایی و بخش آدمی

را در عیسای تَندیسیده جُدا از هَم دانست،

پیروان او که از ترسایبگری بیزانسی جدا شده

بودند به سرزمین ایران فرا رَفتند و در ایران

ماندند.

نَسَف: پاری تازی گشته، نَخْشَب، نام شهری

است.

نَسَفِی: نَسَفی در فارسی، پاری تازی گشته،

نَخْشَبی

نَسَق: ۱- سُخَن بِرِیك رُوش گُفتَن (آندراج)،

۲- وینارَدَن، آراستَن، سامان دادن

نَسَق: ۱- سُخَن رُوشِیك، سُخَن رُوشی،

۲- نِهیده (از پهلوی)، وینارَدَه، رَستَك، آراسته

(فرهنگ پهلوی)، دَهناد (برهان)، ۴- دَر

فارسی، شِکَنجِه

نَسَق چی: ۱- دَر زمان صفویان، سازور،

سامانیده، سامانگر، ۲- دَر زمان غاجاریان،

دَرخیم، شِکَنجِه گر

نَسَق کَرَدَن: ۱- ترسانَدَن، بیم دادن، ۲- شِکَنجِه

دادَن

نُسُك: (تَك: نَسِیگَة)، بَرخیان (برهان)،

گُرپان ها، گُرپانیان



پیوندی در کار باشد، زَنان (غیاث اللغات)

نُسُوج: (تک: نُسُج)، بافت ها

نُسُور: (تک: نُسُر)، کرکسان، لاشخوران

نَسَوَى: نَسَوَى در فارسی، نَسایی، از مردمِ نَسا

نَسَى: ۱- فراموشی، ۲- از یاد رفته، فراموشیده

نَسِی: نَسِی در فارسی، ۱- فراموشکار،

فراموشنده، ۲- به شمار نیامده، بی ارزش

(لاروس)

نَسِیاً مَنَسِیاً: در آغاز بَنگ را فارسی گوین

چنین می خوانده اند (یادداشت های قزوینی،

فرهنگ معین)، فراموش فراموش

نَسِیان: فراموشی

نَسِیان کُده: فراموشخانه

نَسِیَته = نَسِیه، بنگرید به نَسِیه

نَسِیب: ۱- وابسته، خویشاوند، ۲- شایسته،

۳- والاتبار، ۴- نَسُوجامه (نَسُو = لطیف)

نَسِیج: بافته

نَسِیج الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ: بَرَنَدِ زَرِ بافت

نَسِیج مُعَرَّق: نَکَره بافت، سیمبافت

نَسِیج وَحِدِه: ۱- بافته ی تک، بافته ی

بی همانند، ۲- مَرَدِ تَک، مَرَدِ یگانه، یگانه ی

روزگار

نَسِیجَه: نَسِیجَه در فارسی، مَوْنِث نَسِیج، بافته

نَسِیَفَه: سَنَگِ پا (لاروس)

نَسِیک: زَر و سِیم (آندراج)

نَسِیکَه: نَسِیکَه در فارسی، ۱- بَرخی (بُرهان)،

کُرپانی، ۲- شَمشِ زَر، شَمشِ سِیم

نَسِیل: ۱- پَر اُفتاده، ۲- پَشم اُفتاده، ۳- اَنگبین

گُداخته، ۴- پَسَر، ۵- کُنه (= فِتیله)

نَسِیل: مَرغِ اَنگلیسی، از گیاهان

نَسِیم: ۱- نَرمباد، اُوغا، هم آوای غوغا (برهان)،

بِزَانِه، وَزَانِه (بهر روز)، ۲- رَوان (= نَفَس)،

۳- خوی، ۴- سَخْتی

نَسِیمِ شَب: آیاز

نَسِیمِ نَما: بُلُوج

نَسِیه: از نَسِیَته تازی، پَسادَست (برهان،

فرهنگستان)، کالی (برهان)

نَسِیه بَری: کالی بَری

نَسِیه خور: کالیخُور

نَسِیه خُوری، نَسِیه بَری: کالی بَری،

کالی خُوری

نَشا: پارسی تازی گشته، نِشا، نِشاستِه

نَشا: ۱- بَزانه ی خُوش، نَرمبادِ خُوش، ۲- بُو ی،

۳- بُو ی خُوش

نَشا: معین آن را تازی بَرگرفته از نَشاء (= نَشا)

دانسته، این واژه پارسی است و از نشانَدَن

گرفته شده، بَرزِ پاره ای از گیاهان را در جای

کوچکی می باشند و چون سبز شد، گیاه

نودمیده را که به آن نشامی گویند، در کُرت و یا جدا جدا در خاک می‌نشانند، این واژه برگرفته از نِشاستنِ پهلوی برابر با کاشتن است. این برداشت نیز که واژه‌ی نِشا در پارسی برگرفته از «نِشا» و سُرِیانی است روانی نمایاند، زیرا نِشا در سُرِیانی برابر است با نمونه و با کشت و کاشتن پیوندی ندارد

نِشأ: این واژه را هم آوای سَرای گفتن یا نِشاء گفتن نادرست است (غیاث‌اللفات)، ۱- آفریدن، نوپیدایی (غیاث‌اللفات)، ۲- پرورش یافتن (بهره‌آزاروس)، ۳- گوالش نِشأب: ۱- تیرگر (آندراج)، ۲- درآویزنده، ۳- تیرانداز (لاروس)

نُشأب: تیرها

نُشأبَه: یک تیر

نَشَات: (تك: نَشَأ)، نوپیدایی‌ها، خان‌ها،

خوان‌ها

نَشَاج: بُر، لَبریز

نَشَادِر: پارسی تازی گشته، نَشادر، نوشادر (لاروس)

نُشَارَة: خاك آره (لاروس)

نَشاز: ۱- برآمده، بلند، ۲- نابه‌جا (لاروس)،

۳- بیرون، بیرون از آهنگ

نِشاستَج: پارسی تازی گشته، نِشاسته

نِشاص: ۱- اَبَرِ بلند، ۲- لَشکر

نَشَاط: نِشَاط در فارسی، ۱- گُوری (صاح‌الفرس)، کاغک (برهان)، شادی، خوشی (بهروز)، خُرُمی (معین)، ۲- سَبُکی، چالاکي

نِشَاط‌آفَزای: شادی‌آفزای

نِشَاط‌آنْگِیز: کاغک‌انگیز، شادی‌انگیز

نِشَاط‌بَخْشِیدَن: شاد کردن

نِشَاط‌پَرَسْت: خوشگذران

نِشَاط‌مَند: شادیمند

نِشَاف: دیوانگی

نِشَاف: ۱- در خود کِشَنده (آندراج)،

۲- خُشک‌کُن، رُکاب‌خُشک‌کُن

نَشَافَة: هُولِه (این واژه را برگرفته از Towel

انگلیسی دانسته‌اند)، آبچین، لُنگ

نَشَأَة: نَشَأَت در فارسی، ۱- نوپیدایی،

۲- زِندِگی، ۳- بَر وِرش، ۴- خان، خوان، چون

هَفْت‌خَوان هر يك از گامه‌های پیشرفت یا

پَسَرَفَتِ پَرمُوته‌ها و باشندگان

نَشَأَة آخِرَت، نَشَأَت آخِرَت: خوانِ فرجامش

نَشَاتان: دُوجَهان

نَشَاتین: دُوجَهان

نَشَأَتِ بَرزَخ: خَوانِ هَمِیْسَتِگان، خَوانِ بَرزَخ

نَشَأَتِ دُنیا: خَوانِ گیتی، خَوانِ این جهان

نشأت هیولی: خوان ماتگدان، بنگرید به  
هیولی

نشئه: برگرفته از نشأة، در فارسی، سرخوشی،  
شنگولی، سرمستی، هوشروی

نشئه جات: رَمَن نادرست در فارسی از نشأة  
تازی، هوشربایان، گولندگان

نشئه شدن: به گول آمدن (گوش گیلکی)،  
شنگول شدن

نشئه ناک، نشئه ناک: شنگولانه، سرمست،  
سرمست با قباى زرافشان چو بگندری، يك  
بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن (حافظ)

نشت: معین بر آن است که این واژه در فارسی از  
نشف تازی گرفته شده، این برداشت روا  
نمی نمایاند، زیرا نشت، تراویدن است و چکه  
کردن و درز کردن راز و نشف در تازی درست  
آرش بازگونه دارد و برابر است با به خود  
کشیدن. واژه ی نشت در گویش تبرى به آرش  
کهنه و پوشیده و در گویش گیلکی با دواش،  
تراوش و چین و چروك شده آمده (بنگرید به  
واژه نامه ی تبرى، صادق کیا و ویژگی های  
دستورى و فرهنگ واژه های گیلکی، جهانگیر  
سرتیپ پور)، در گویش نابینى نیز نشت برابر با  
تراوش آمده (بنگرید به فرهنگ نابینى،  
منوچهر ستوده)، در گویش خراسانى نیز

واژه ی نشت برابر با (نفوذ مایعی از ظرف) آمده  
(بنگرید به فرهنگ گویش خراسان بزرگ،  
امیر شالچی)، هم چنین نمی توان پذیرفت که  
این واژه از نشط تازی گرفته شده باشد، زیرا که  
این واژه به آرش ربایش، گرفتن، و گره زدن بر  
ریسمان است (بنگرید به فرهنگ لاروس،  
طیبیان)

نشج: آبراهه (لاروس)

نشد: ۱- جستن، جست و جو، ۲- سوگند دادن،  
به خدا

نشدان: گمشده را جستن

نشده: جست و جوی گمشده (غیاث اللغات)

نشر: ۱- پراکندن، پراشیدن (ذبیح بهروز)،

۲- پخش کردن، ۳- پهن کردن، ۴- مرده خیز،

۵- بوی خوش، ۶- بوی دهان زن (آندراج)،

۷- گروه بی رهبر، ۸- وزیدن باد، ۹- زنده کردن،

۱۰- زنده شدن، ۱۱- دمیدن گیاه، ۱۲- جوانه

زدن، برگ آوردن

نشر: ۱- گروه بی رهبر، ۲- پراکنده، پراکندگان

(تك و رَمَن یکسان است)، ۳- پراکنده شدن

نشره: ۱- نرُمباد، ۲- آکهی، بخشنامه

(لاروس)، ۳- گزارش، ۴- پهریست

نشره: ۱- افسون (غیاث اللغات)، ۲- بنام

(=تعویذ)

نَشْرُ: ۱- جای بُلد، ۲- بُلند نِستَن، ۳- بُلندی  
جُسْتَن (غیاث اللغات)  
نَشْرُ: بُلند و بَر جسته  
نُشْص: (تک: نِشاص)، اَبَرهای اَنبوه، لَشکرها  
نُشْط: ۱- رُبودَن، رُبایش (لاروس)، ۲- گِره  
زَدَن رَسَن، ۳- گَزیده شُدَن، ۴- نِزه زَدَن  
نَشْف: ۱- دَر خود کَشیدن (غیاث اللغات):  
جامه خوی را، وَ خَشک کُن ز کاب را، وَ تالاب  
آب را، ۲- به تَه رسیدن آب  
نَشْف کَرَدَن: به خود کَشیدن  
نَشْفَه: سَنگِ پا (لاروس)، ۲- هُوله، آبچین  
(بِرخی هُوله را برگرفته از Towel انگلیسی یا  
خاولی ترکی دانسته اند)  
نُشْقَه: ۱- داروی بوییدنی (لاروس)، ۲- افسار  
نَشْو: از نَشأ، گُوالیدَن، بالیدَن، روییدَن  
نَشْو: از نَشْف، به خود کَشیدن  
نُشْوء: ۱- اَفَرِیدَن، ۲- زِستَن، ۳- گُوالیدَن، ۴-  
جَوان گشتَن، ۵- بَرآمدَن اَبَر (آندراج)  
نِشوار: پارسی تازی گشته از نشخوار، آخور  
آخور سُتور (آندراج از منتهی الارب)  
نَشْوان: نَشْیان، مَسْت (آندراج)  
نُشوب: ۱- بَسته شُدَن، ۲- دَرآویختَن  
نُشور: ۱- زنده شُدَن، ۲- رِستاخیز  
نُشور: بادِ هَموار (آندراج)

نُشور: (تک: نَشْر)، جاهای بُلند  
نُشور: ۱- ناسازگاری: زَن، ۲- زَدَن شوی زَن  
را، ۳- ستم کَرَدَن  
نُشوع: داروی چکاندنی  
نُشوق: داروی بوییدنی  
نُشول: ۱- کَمی گُرمی (لاروس)،  
۲- کَم گوشتی، ۳- گاییدَن (آندراج)  
نَشْوَ و نِما: از نَشأ و نِماء تازی، رُیش و بالِش  
نَشْوَ: نَشوَت و نَشْوه دَر فارسی، ۱- مَسْتی،  
سَر مَسْتی، ۲- بوی یافتَن، ۳- آگاهی  
نَشید: این واژه در برهان و هفت قلزم و آندراج  
پارسی دانسته شده و نَشید آمده است، ۱- آوای  
بُلند، ۲- سُرود، ترانه (لاروس)  
نَشید الاناشید: سُرود سُردهای سُلیمان  
نَشیدات: (تک: نَشیدَه)، سُرودها، ترانه‌ها  
نَشیدَه: نَشیده دَر فارسی، سُرود، ترانه  
نَشیش: آوای جُوشش  
نَشیشَه: زَمین شور  
نَشیط: شادمان (معین)  
نَص: ۱- تَک مَانِک، ۲- سُخَن آشکار، ۳- پایان،  
۴- رَفْتَن تَند  
نِصاب: ۱- آسال، نِزاد، ۲- آغاز، ۳- بازگشت،  
۴- دَستِی کارد (آندراج)، ۵- خور رَفْتگاه، ۶-  
وِیَمَدَدَه یَک (= نِصاب زَکوة)

نِصَابُ الارث، نِصاب ارث: وِیَمْنِدِرْخَن

نِصابُ الْقَانُونِی، نِصاب قانونی: وِیَمْنِدِ داتیک

نَصَاح: دُوَزَنْدَه (لاروس)

نِصَاح: رِشْتَه، نَخ

نِصَاحَة: پَنْد دَاَدَن، پَنْد گویی

نُصَار: (تک: ناصِر)، یاریگران، یاری دَهَنْدِگان

نِصَارِی: نِصَارَا دَر فارسی، (تک: نِصْرَانِی)،

یونانی تازی گشته Nazarene: تَرَسایان

نِصَاف: پیشیاری (= خدمت کردن)

نِصَافَة: ۱- پیشیاری، ۲- مُزْد، مُزْد پیشیار

نِصَال: (تک: نِصَل)، پیکان ها، فارسی گویان

آن را برابر با پیکان به کار بَرَنْد (غیاث اللغات)

نِصَابِی: (تک: نِصِیْبَة)، سَنَگ های تالاب

نِصَاح: نِصَاحِ دَر فارسی، (تک: نِصِیْحَة)،

پَنْد ها

نِصَب: سُرِیانی تازی گشته (پژوهش واژه های

سُرِیانی)، ۱- گُماشْتَن (فرهنگستان)، ۲- بَرِیا

کَرْدَن، ۳- پَسْت کَرْدَن، ۴- کاشْتَن، ۵- زَبَر

نِهادَن: بَرَوَات، ۶- آشکار کَرْدَن دُشْمَنِ، ۷-

پَرچَم بَرافراشته، ۸- نِهالِ کاشته، ۹- زَبَر (=

فَتْحِه)، ۱۰- بُت، فَغ، ۱۱- سَنَگِ گُور،

۱۲- بَدی، ۱۳- قَرِیب، تَرَفَنْد

نِصَب: پَرچَم بَرافراشته (لاروس)

نِصَب: بیمار، رَنْجور

نِصَب: ۱- بیماری، ۲- پُتیار (= بلا)، ۳- بَرِیا

گَشْتَه، ۴- بُت

نِصَبُ الْعَیْن: نِصَبُ الْعَیْن دَر فارسی، پِیش

چَشم (فرهنگستان)

نِصَبُ الْعَیْن قَرار دَاَدَن: پِیش چَشم دَاشْتَن،

بَرِابَر چَشم دَاشْتَن (فرهنگستان)

نِصَب کَرْدَن: ۱- آوِزَان کَرْدَن، ۲- بَرگُماشْتَن،

۳- بَرِیا کَرْدَن

نِصَبِ گوهر بَرِیلا و نُکره: بَرخِیدَن

نِصَبَة: سُنُون (آندراج)

نُصَح: پَنْد دَاَدَن

نُصَحَاء: (تک: نِصِیْح)، پَنْد دَهَنْدِگان

نِصْر: ۱- یاریگر (تک وَرَمَن دَر آن یکسان است،

آندراج)، ۲- یاری دَاَدَن، ۳- رَهایی دَاَدَن، ۴-

بَخْشِیدَن

نِصْرَ اللَّهِ جُنْدَه: خُدا یاری کُناَد کُناَدِ او را، خُدا

سِپاه او را یاری کُناَد

نِصْرَانِی: نِصْرَانِی دَر فارسی، یونانی تازی

گشته، Nazarene، تَرَسای، تَرَسا

نِصْرَانِیَة: نِصْرَانِیَة دَر فارسی، از رِشْه ی

یونانی، ترسایگیری

نِصْرَانِیَة: نِصْرَانِیَة دَر فارسی، مَوْنِث نِصْرَانِی، از

رِشْه ی یونانی، تَرَسای

نِصْرُ مِنَ اللَّهِ: یاری از خُداست

نُصْرَة: نُصْرَتِ دَرِ فارسی، ۱- یاری، ۲- پیروزی	نُصُوص: (تک: نَص)، چَمَراس‌های روشن (= آیاتِ صریح)
نَصْرُهُ اللهُ: خُدایش یاری‌کناد	نَصیب: ۱- بَهر (برهان)، آبخورد ۲- بَخت
نَصْرَهُمُ اللهُ: خدایشان یاری‌کناد	نَصیب داشتن: بَهره داشتن
نَصْ شِناس: چَم‌شناس، سُخن‌شناس، رُوش‌شناس	نَصیب نَشُود: خُدا نَکُند
نِصْف: ۱- نیم (فرهنگ پهلوی)، ۲- داد، دادمندی (= انصاف)، ۳- آدمِ برابر، نه خوب و نه بد	نَصیب و تَقْدیر: دَک (برهان)
نِصْفُ النَّهَار: نیم‌روز (دانشنامه)	نَصیب و قِسمت: تاخیره (برهان)
نِصْفِ شَب: نیمه شب	نَصِیْبَة: نَصِیْبَة دَرِ فارسی، ۱- سَنَگِ تالاب، ۲- بَهره (= نَصیب)
نِصْفَه: دَر تازی نیامده، نیمه (فرهنگ پهلوی)	نَصِیْبی: نَصِیْبی، گونه‌ای شمشیر
نَصْفَة: نَصْفَتِ دَرِ فارسی، دادمندی	نَصِیْبین: نَصِیْبین (فرهنگ پهلوی)، نام شهری است.
نِصْفَه کاره: نیمه کاره	نَصِیح: پَند دهنده
نِصْفی: دَر تازی نیامده، نیم‌پاله، نیم‌کاسه (معین)	نَصِیْحَة: نَصِیْحَتِ دَرِ فارسی، پَند (فرهنگ پهلوی)
نِصْفِیَاتُ الْأَجْنَحَة: نیم‌بالان (لاروس)	نَصِیْحَتِ پَذِیر: پَند پَذِیر
نَصل: ۱- پیکان، پیکان‌تیر، ۲- سَر نیزه، ۳- تیغه‌ی کاره، ۴- بَرگِ دَرخت (لاروس)	نَصِیْحَتِ پَذِیرتَن: پَندیدن (برهان)
نَصْلَة: ۱- خرچنگِ سُبَی، ۲- فَرْمُوك، دُكجی، رشته‌ای را گُویند که چون تُخَمِ بَر دوك پیچیده شود (برهان)	نَصِیْحَتِ پَذِیرنده: پَند پَذِیرنده
نَصْمَة: بُت	نَصِیْحَتِ دَا دَن: پَند دَا دَن
نُفُوس: ۱- پَند دهنده، ۲- پَتِ بی بازگشت (پَت: توبه)	نَصِیْحَتِ کَر دَن: پَند کُفَتَن، آوِنِیدَن (فرهنگ پهلوی)
	نَصِیْحَتِ گُری: پَند گُری
	نَصِیْحَتِ نِیُوش: پَند نِیُوش

نصیر: یاریگر، یاری دهنده

نَصِيرَة: مؤنث نصیر، ۱- یاریگر، ۲- بخشش (لاروس)

نَصِيرِيَه: پیروان نصیر و این حزم از گزافندگان که باور داشتند باشندگان آسمان می توانند بیکر زمینی بپذیرند، آنان پس از پیامبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) را و هم چنین فرزندان او را بهترین آدمیان و برابر با خدا می دانستند (فضل بن شادان)

نَصِيح: روشن، ناب

نَصِيف: ۱- نیمه، ۲- دورنگ، ۳- پیشیار (= پیشخدمت)

نُضَار: ۱- تلا، زر، ۲- نُکَره، سیم، ۳- گوهر خوشاب، ۴- تر و تازه، ۵- کاسه ی جُوبی

نَضَار: (تک: نَضْر)، تلاها، زرها

نَضَارَة: نَضَارَت در فارسی، تازگی، شادابی، خرمی

نَضَارَت گرفتن: تازه روی گردیدن (معین)

نَضَاضَة، نَضَاضَة: نَضَاضَت در فارسی، ۱- مانده ی آب، ۲- چیز کَم

نَضَاضَة الرُّجُل: واپسین فرزند مرد (بهره از لاروس)، ته تغاری

نِضَال: ۱- پُشتیبانی (لاروس)، ۲- تیراندازی، ۳- بهانه ساختن (بهره از آندراج)

نُضَج: رسیدن، رِسش، پُختن، به شدن

نَضْد: ۱- کالای آبناشته، ۲- تخت، ۳- ابرِ آبپوه، ۴- بزرگوار، ۵- خرسنگ

نَضْر: تلا، زر

نَضْر: ۱- تر و تازه، شاداب، ۲- زن، همسر مرد نَضْرَالله وَجْهَه: خدا رُویش را سپید کند، خدا رو سپیدش کند

نَضْرَة: مؤنث نَضْر: شمشِ تلا، شمشِ زر

نَضْرَة: نَضْرَت در فارسی، ۱- کُشی، نرمی، تر و

تازگی، خرمی، ۲- فراخریستی، توانگری

نَضْرَة: ۱- شادابی، ۲- درخشندگی، ۳- زیبایی (لاروس)

نَضْفَة Nauclerus: در لاتینی، باز دودُنبه (بهره از لاروس)

نَضَم: گندمِ سیاه، گندمِ گاوی (لاروس)

نَضْنَاض Echidna: در انگلیسی، تشیِ اُسترالیایی، از جانوران

نَضِيح: پخته، رسیده

نَضِيح: ۱- خوشبُویه، بویان، ۲- تالاب، ۳- خوی (= عَرَق)

نَضِيد: ۱- کالای آبناشته، ۲- ساماندار، به سامان

نَضِير: ۱- زیبا، ۲- تلا، زر، ۳- نرگس (لاروس)، ۴- زَنْبَكِ آمازون، از گیاهان، ۵- تازه



وِیَا آب (آندراج)، شاداب

نُطَاوَة: ۱- رَزْبانِی، ۲- دُشْتبانی، ۳- مُزْدِ رَزْبان.

۴- مُزْدِ نِگهبان

نُطاس: هَمه دان

نُطَاع: سُفره آرای، خوانچین

نُطَاعَة: ۱- پُوشنه سازی، ۲- مُزْدِ پُوشنه ساز

نُطاف: (تک: نُطْفَة)، تُم ها، رَهک ها

نُطاق: ۱- کَمَر بَند، ۲- دامن، ۳- پِیش بَند

آشپزی، ۴- کَمَر بَندِ دوپیکر، از چهره های

سپهری، ۵- فراخ، گُشاد

نُطاق: از ساخته های فارسی گویان، سُخْران،

سُخْنور

نُطَا: کاسبرگ

نُطْرُون: Natron: یونانی تازی گشته، بُره ی

اَرَمَنی (لاروس)

نُطْع: ۱- چَرَمخوان، سُفره ی چَرَمی، ۲- بوبِ

چَرَمی، ۳- خوانِ شَترَنگ

نُطعی: دَر تازی نیامده، ۱- چَرَمِ تَنبان،

۲- تَنبانِ چَرَمی (معین)، چَرَمینه

نُطعی پُوش: چَرَمینه پُوش، پهلوان کُشتی

(بهره از فرهنگ معین)

نُطْف: (تک: نُطْفَة)، تُم ها، رَهک ها

نُطْفَة: نُطْفه در فارسی، تُم (فرهنگ پهلوی)،

رَهک

نُطْفَه حَرَام: مُولزای

نُطُق: ۱- گُویِش (فرهنگ پهلوی)، چُنْگ،

چُنْگی (برهان)، خَمَش بُوْدَن نَکو فضلی است

لیکن، نه چندانِی که گُویَنْدَت که گُنْگی، هَمان

بَهر که در بَزمِ افاضِل، زِ دانش های خود چیزی

بِچُنْگی (خواجِه نصیر توسی)، دَر پارسی

واژگان گُنْگی و چُنْگی رود روی یکدیگرند

چنان که در تازی واژگان نُطُق و عَجْمَة، سَخْن،

گُفتار، ۲- سُخْنگویی، ۳- سُخْرنانی

نُطُق: بر گرفته از نُطُق تازی، چُنْگ

نُطُق: بر گرفته از نُطُق تازی، چُنْگ

نُطُق: (تک: نُطاق)، کَمَر بَندها، دامن ها

نُطَقَاء: (تک: ناطق)، گویایان، گویندگان

نُطُق زَدَن: دَم زَدَن، چُنْگ زَدَن، گَب زَدَن

نُطُق کَرَدَن: چُنْگیدَن، سُخْرنانی کَرَدَن

نُطُق کَشیدَن: دَم زَدَن، پَرخاشیدَن

نُطُق نَکَشیدَن: دَم نَزَدَن، خفه خون گِرِفْتَن

نُطَنْز: نادرست گویی و نادرست نویسی نَظَنْز، نَه

یا نِی = شَهر، وَ تَنْز، غُنْجه و جوانه، نَظَنْز، شَهرِ

غُنْجه (بیزن رفیع سرشکی، ماهنامه ی فَرَوهر،

شماره ی ۵ و ۶ سال ۲۷، اَمرداد و شهریور ۷۱)

نُطُوع: (تک: نطع)، سُفره های چَرَمی،

چَرَمخوانها

نُطُوق: چُنْگیدَن، سَخْن گُفتَن

نَطُول: پُخته کاو (برهان)، پُختکاو (عمید)،  
اِسْهَم آب (معین)

نَطُول کردن: پُختکاواندن

نُظَار: (تك: ناظر)، کارگزاران، دیدبانان،  
وینارگران

نِظَار: ۱- دانایی، ۲- دریافتگی (آندراج)،

۳- نِگَرِش (معین)، ۴- زیرکی، ۵- بینش  
(لاروس)

نُظَار: چَشم‌دار (آندراج)، تیزبین، رُفِ نِگَر  
(لاروس)

نَظَارَة: نِظَارَت در فارسی، ۱- زیرکی،

۲- وینارِش (فرهنگ پهلوی)، کارگزاری،

۴- نِگَرِیستن، نِگَرِش، ۵- مُزِد وینارگر، مُزِد  
کارگزار، مُزِد دیدبان

نَظَارَة: نَظَارَه در فارسی، ۱- بینندگان  
(لاروس)، ۲- آيَنَك (= عینک)

نَظَارِگان: نَظَارِگان: این رَمَن ساختگی را به هر  
دو گونه برخی از سرایندگان در چامه‌های خود  
آورده‌اند، بینندگان

نَظَارِگیان: این رَمَن ساختگی نیز در فارسی  
آمده، بینندگان، نِگَرندگان

نِظَارَه کردن: نگاه کردن، نِگَرِیستن

نِظَارَه کُنان: نگاه کُنان

نِظَارَه گاه = تماشاخانه، نِگَرِید به تماشاخانه

نَظَافَة: نِظَافَت در فارسی، ۱- رُوفتن، رُفتن،

رُفت و رُوب (بهرز)، ۲- پاك کردن، پاکیزه  
کردن

نِظَافَتِ عَرَض: آبرومندی (معین)

نِظَافَتِ جِی: ۱- رُفتِگَر، ۲- زَوار (= خادم  
زندانیان را گویند، برهان)

نِظَافَتِ کَرْدَن: ۱- رُوفتن، جَارُو زدن، ۲- پاك  
کردن، پاکیزه کردن

نِظَام: ۱- پُرسرای (= بسیار شعرگویی)،  
۲- نِهَشگَر (از پهلوی)

نِظَام: ۱- نِهَش (فرهنگ پهلوی)، سامان

(برهان)، ۲- رُوش، ۳- به رشته کشیدن، ۴-

آراستن، ۵- آراستگی، ۶- سَرواد، ۷- آرِیش (از  
ریشه‌ی پهلوی)، ۸- آیین

نِظَام: (تك: ناظم)، نِهَشگران

نِظَامات: (تك: نِظَام)، نِهَش‌ها، رُوش‌ها،

سامان‌ها، آیین‌ها

نِظَامِ اجباری: نِگَرِید به نظام وظیفه

نِظَامَت: از ساخته‌های فارسی‌گویان،

نِهَشگری، سازوری، یارسالاری: در  
آموزشگاه

نِظَام دادن: ۱- سپاه آراستن، ۲- سامان دادن

نِظَام گرفتن: سامان گرفتن

نِظَام نامه: آیین نامه (فرهنگستان)

نظامِ وَظیفه: هَرگ سَر بازی (هَرگ = وظیفه، فرهنگ پهلوی)	دانسته
نظامی: نظامی دَر فارسی، ۱- اَرِشتار (فرهنگ پهلوی)، اَرِشی، سپاهی، ۲- فَرآگور (= آجُر نظامی)	نَظَرَاء: (تک: نَظیر)، مانندگان، همتایان
نظامیّه: نظامیّه دَر فارسی، مونسِ نظامی، ۱- سپاهیگری، ۲- وابسته به خواجه نظام الملك، نام آموزشگاه‌های او	نَظَرَات: (تک: نَظَر و نَظَرَة)، دیدها، نَگَرِش‌ها
نظامیّه: پیروان ابراهیم بن سیار نظام از خَرَدِگرایان (= معتزله) که نیکی را از سرنوشت و بدی را از خواستِ آدمی می‌دانست (بهره از فضل بن شادان)	نَظَرًا: ۱- به گُمان، ۲- بَرآبَرِ نهاده
نَظائر: نَظائر دَر فارسی، (تک: نَظیره)، مانندگان	نَظَرِ آنداز: ۱- چَشمِ آندان، ۲- نَگَرِنده
نَظائر: (تک: نَظَوْرَة)، دیدبانان، دیدبانان اَرَتش، مِهتران، پیشروان سپاه	نَظَرِ باز: ۱- نَگَرِ باز، چَشمِ دَریده، چَشمِ چَران، ۲- چَشمِ بَند (= شعبده باز)
نَظَر: ۱- درنگ کردن، ۲- مَولِش دادن، ۳- فروش به مَولِش	نَظَرِ بازی: نَگَرِ بازی، نَگاهبازی، چَشمِ چَرائی
نَظَر: ۱- نیکاس، چَشم (فرهنگ پهلوی)، نَگاه، کابَنه (برهان)، نُهَور (برهان)، از آن با بزرگان نیازم نِشستَن، که ایشان چو خُورند و مَن بَد نُهَورَم (سنائی)، نَگَر، ۲- بَرآورد کردن، دید زدن، ۳- چَشمِ زدن، چَشمِ زخم، ۴- پیش‌گویی کردن، ۵- فرمان دادن، ۶- رای، اندیشه، ذبیح بهروزنَظَر را تازی گشته‌ی نَگَر پارسی	نَظَر با غَمزه، نَظَر با غَضَب: چَشمَاغِل (برهان)، چَشمَاوُس (برهان)
	نَظَرِ بَد: دُشچَشمی (فرهنگ پهلوی)
	نَظَرِ بَلُند: نَگَرِ بَلُند، دَست و دِلِ باز
	نَظَرِ بَند: ۱- چَشمِ بَند، ۲- چَشمِ پَنام
	نَظَرِ بَندی: ۱- چَشمِ بَندی، اَفسوَن‌نَگَری، ۲- نَدیده‌گیری
	نَظَرِ بَاک: پَاک‌چَشم
	نَظَرِ بَاکی: پَاک‌چَشمی
	نَظَرِ تَنگ: کُوتِه‌بِین، تَنگ‌چَشم
	نَظَرِ تَنگی: کُوتِه‌بِینی، زُکوری، زُفتی
	نَظَرِ حَسودانه: چَشمَا رَشکی (بهره از فرهنگ پهلوی)
	نَظَرِ خواستَن: رای خواستَن، راهنمایی خواستَن
	نَظَرِ خُوب: هُو چَشمی (فرهنگ پهلوی)،

خوبچشمی

۴- فزونی

نظرخواهی: همه پرسى

نظري: نظري در فارسي، ۱- نگرشی،

نظر خوردن: چشم خوردن، چشم زده شدن

۲- آندیشیدنی، ۳- برآوردی

نظر دادن: ۱- رای دادن، راهنمایی کردن،

نظریات: (تك: نظریه)، نگرشی ها،

۲- واگذاشتن، چشم پوشیدن

آندیشیدنی ها، نهاده ها

نظر داشتن: چشم داشتن، چشم دُختن

نظریه: نظریه در فارسي، مؤنث نظري،

نظر زدن: ۱- چشم زدن، چشم زخم رساندن،

نگرشی، اندیشیدنی (به جای العلوم النظرية یا

۲- دید زدن

علوم نظري در پارسي می توان دانش های

نظر سیه کردن: شورمندانه نگرستن

نگری یا دانش های نگرشی را به کار برد،

نظر قربانی: کچه، کُجه (سعید نفیسی، درباره

نهاده (= Synthesis در انگلیسی)

چند لغت، یادنامه ی پورداود)

نظم: ۱- آرایش، ایوسانی، سهمان، رایش،

نظر کردن: ۱- نگریدن، یحیی به دم چشم به من

رستک (فرهنگ پهلوی)، سامان (برهان)،

همی نگرید (تاریخ برامکه، قریب)، داخیدن

۲- به رشته کشیدن، ۳- آراستن، ۴- سرودن،

(آندراج)، نگاه کردن، ۲- فرمند کردن،

۵- سرود، سرود (برهان)، ۶- سازمان، ۷-

۳- چشم زدن

ایوازیده (از ایواز در برهان و ایوسانی در

نظر کردن با غمه یا غضب: چشماغلیدن

پهلوی)، ۸- ایوازان دوپیکر، نام سه ستاره در

(برهان)

چهره ی سپهری دوپیکر، ۹- پروین، خوشه ی

نظر کرده: ۱- دیده شده، نگریده، ۲- فرمند،

پروین (= تُریا)، ۱۰- دانه ی کبست

برکشیده ی خدایی (برهان)، ۳- خوشبخت،

(حَنظَل)

کامکار

نظماً: به سرود، سرودانه

نظرگاه: ۱- دیدگاه، ۲- چشم انداز

نظم آرای شروان: سرودگوی شروان، پازنام

۳- فرمندگاه، مرغزین پیشوایان دینی

خاقانی شروانی (بهره از غیاث اللغات)

نظرة: نظره در فارسي، ۱- يك نگاه، يك دید،

نظم دادن: نهیدن، راینیدن (پهلوی)

۲- يك چشم به هم زدن، يك دم، ۳- يك نگرش،

نظم دهنده: راینیتار، نهشگر (پهلوی)

کار می‌رود، بنگرید به قابوسنامه، مرد باید پاک

شلوار باشد

نَظِیفُ الطَّرَفِ: پاکدامن، درباره‌ی زن به کار

می‌رود

نَظِیفُ النَّظَرِ: پاکچشم

نَظِیم: ۱- سروده، سرود، ۲- رشته‌ی مروارید،

۳- زده‌ی مُخ (= صَفِ نَخْل)

نُعَاء: آواز گُر به (آندراج)

نُعَاب: آواز کَلاغ (معین)

نِعَاج: (تک: نَعَجَة)، گوسپندانِ ماده، میش‌ها،

گاوهای دشتی

نُعَاس: ۱- چُرت، پینکی (معین)، ۲- غنودگی

(آندراج)، ۳- سُسْت سُهْشی (= سُسْت

حَوَاسی)

نُعَاق: ۱- بانگ کَلاغ، ۲- بانگ شیان

نِعَال: (تک: نَعْل)، از ریشه‌ی پارسی، کفش‌ها،

کَفَشْک‌ها، سُمَاهَن‌ها، نال‌ها

نَعَام: (تک: نَعَامَة)، شُتر مُرغان

نَعَامَة: نَعَامِۀ دَر فارسی، ۱- شُتر مُرغ، ۲- رَوان

(= نَفَس)، ۳- تاریکی، ۴- بزرگداشت،

۵- شاهراه، ۶- نادانی (لاروس)، کانایی،

۷- تَک‌با

نَعَامِیَّات: شُتر مُرغ‌ها، تیره‌ی شُتر مُرغ

نَعَائِم: نَعَائِم در فارسی، (تک: نَعَامَة)،

نَظَم طَرَاژ: جامه تراز، سَرآینده

نَظَم گُسْتَرِی، نَظَم سنجی: سُنْخَسَرایی

نَظَم یافتن: سامان یافتن

نَظْمِیَة: از ساخته‌های فارسی‌گویان،

شهربانی (فرهنگستان)، دَر تازی شهربانی

کشور را «الشُّرْطَة المَرْکَزِیَّة» گویند.

نَظُور: تیزبین (لاروس)، زُرفِ نِگَر

نَظُورَة: ۱- مِهْتر مُرَدَم، ۲- دیدبان لَشْکَر

(آندراج)، پِشرو لَشْکَر (لاروس)

نَظِیر: ۱- مان، ماناک، تانک (فرهنگ پهلوی)،

تای، مانند، مانند، هَم‌تای (برهان)، هُمال

(لغت فرس)، میان ما دو تن آمیخته سرشک

دو چشم، چو لؤلؤی که کنی با عقیقِ سُرْخ هُمال

(آغاچی)، هُمال، هامال (برهان)، این آتش و

این باد و سیم آب و دگر خاک، هر چار موافق نه

به یک جا و نه هامال (خسروی)، بَرآبَر،

هَم‌ریخت، ۲- پَاسُو (= سَمَت القَدَم)

نَظِیرَة: نَظِیر در فارسی، مؤنث نظیر، ۱- تای،

مانند، ۲- مِهْتر، پیشوای مُرَدَم

نَظِیرَة الجِیش: دیدبان لَشْکَر، پِشرو لَشْکَر

نَظِیرَة گویی: مانند سَرایی

نَظِیف: ۱- رَوَا (= حلال)، ۲- پاک، پاکیزه،

۳- وارسته، ۴- اُشنان، و، هَر پاک‌کننده‌ای

نَظِیفُ السَّرَاوِیل: پاک شلوار، درباره‌ی مُرد به

شُتر مُرغان

نَعلش کَش: نَساکِش، رِستِکش (فرهنگ

پهلوی)

نَعت: سَنایش، سُتودَن، زابِ بَرشُمرَدن

نَعلش کِشی: نَساکِشی، رِستِکشی

نَعلج: ۱- گُوشَتِ میش خورَدَن، ۲- سپید شُدَن،

نَعل: پارسی تازی گشته (بهروز)، نال

۳- سپیدِ ناب، کُنارَنگ (برهان)

(ویژگی‌های دستوری و فرهنگی واژه‌های

نَعلجَه: ۱- گوسفند ماده، میش، ۲- گاودَستی

گیلکی)، تَه‌نال، واژه‌ی پارسی است که به

نَعرَه: نَعره دَر فارسی، ویله (واژه نامک)، به پیشِ

هندی راه یافته (آندراج)، سُمَاهَن (بهروز)،

سپاهِ آندر آمد چو گُرد، چو رعدِ خروشان یکی

اَسپِ آهَنین سُموب باره‌ی زریر زین سازند و

ویله کرد (فردوسی)، چو رعدِ خروشان یکی

بیدرفش جادُو بَرَنشیند (یادگار زریران)،

ویله کرد، تو گفتی بَلَر زید دشت نَبرد

کَفَشک، ۲- کَفَش، یا افزار (بَنگَریده به تَعْلین)

(فردوسی)، دَهاز (لغت فُرس)، فرخی بَنده‌ی

نَعل آفکَنَدن: نالِ آنداختن، مانده گُردیدن، دَر

تو بَر دَر تو، از نِشاطِ تو کشیده است دَهاز

سُتور

(فرخی)، بانگ، اَفغان (برهان)، فَریاد، زَهاز

نَعلِ باژِگُون: نالِ واژِگُون، تَه‌نالِ باژِگُون،

(برهان)

کارِ زیرِ زیرِکی

نَعره زَدَن: داد کشیدن، فَریاد زَدَن

نَعلِ شام: نالِ شام، سُنِبِ شَب، گُواژِ نو ماه

نَعره زَن: فَریاد زَن

نَعلِبَکی: بَرخی آن را بَرگرفته از رُوسی

نَعره زَنان: ویله کُنان، فرود آمد از تَخت

دانسته اند که دُور می نمایاند (معین)، این واژه

ویله کُنان، زَنان بَر سَر و موی ورُخ را کُنان

دَر فارسی از نَعلِ تازی ساخته شده و از فارسی

(فردوسی، شاهنامه)

اینک به تازی رفته است (معین، از

نَعره کشیدن: داد کشیدن، فَریاد کشیدن

یادداشت‌های قزوینی)، نَعل، نَعلِک، نالِکی،

نَعلش: ۱- نَسا، نَسوس (فرهنگ پهلوی)، لاشه

واژه‌ی پارسی است.

(بهروز)، رِست (فرهنگ پهلوی)، ۲- کاهوگ

نَعل بَند: سُمگَر، بَچَشاک (آندراج) نالِ بَند

(= تابوت)

نَعل بَندی: سُمگَری، بَچَشاکی، نالِ بَندی

نَعلش: دَر فارسی، وَر دَستِ بازیگَر، بازیگَر

نَعل یَها: سُم یَها، سُم باژ، نالِ باژ

دَست دویم

سَرَنوشت، خواستِ خداست، و نیز خدا  
روشنایی است به چهر آدمی ولی پیکر ناپذیر  
است (پهره از فضل بن شادان نیشابوری،  
گزارشِ فریدون جُندی)

نِعْمَة: نِعْمَتِ دَر فارسی، فَرَهْدَهش (فرهنگ  
پهلوی)، شیدان (برهان)، پَلا و (معین) نیکبار  
(آندراج)، اَنباردگی (برهان)

نِعْمَتِ پَرور، نِعْمَتِ پَرورد، نِعْمَتِ پَرورده:  
شیدان پَرورده، پَلا و پَرور، نازِ پَرورده

نِعْمَتِ دَاَدَن: شیدان دادن، رُوزی دادن، روزی  
رسانَدَن

نِعْمَتِ کَدَه: شیدانکده

نَعْناع: پارسی تازی گشته، نَانُوك (فرهنگ  
پهلوی)، بِنَه (گوشِ گیلکی)، پَذُور  
(آندراج)

نَعْناع داغ، نَعْناع داغ: نَانُوك داغ

نَعْناع وَحشی: بَارَنُوك (گوشِ گیلکی)

نَعْناعی: دَر تازی نیامده، نَانُوكی

نَعْناعِیَّات، نَعْناعیان: نَانُوكیان

نَعْنَع، نَعْنَع: پارسی تازی گشته، نَانُوك

نَعْنَع المَاء: نَانُوك آبی، از گیاهان

نُعْنَعَة: چینه دان (لاروس)

نُعُوت: (تک: نَعْت)، ستایش ها، زاب ها

نُعُوج: کِیَارَنگ گشتن (کِیَارَنگ، سفید

نَعْل پاره: نالپاره، سُمپاره

نَعْلَک: ۱- سُنْبَک، ۲- نَعْل (آندراج)، نَعْلَی،  
نَالْک

نَعْلَکِی: ۱- نَعْلَی، نَعْل، ۲- پاشنه ی کفش

نَعْلِ گِرِفْتَن: اَز کار انداختن (معین)

نَعْلَی: ۱- نالگر، سُمگر، بِجَشاک، ۲- سُنْبَی، دَر  
هندسه

نَعْلَین: نَعْلَین دَر فارسی، یَک جُفَت کفش

نَعْلَین: نَادُرُست گویی و نَادُرُست نویسی نالین،

نالین (فرهنگ پهلوی)، گونه ای پای افزار، بَتِ

چینی که سِتادُست دَر او، چون پیاده است که

بانالین است (ابوالفرج رونی)

نَعْم: ۱- گاو و شُتر، ۲- شُتر (آندراج)

نُعْم: تازگی، نَرَمی، نَکویی (آندراج)

نِعْم: (تک: نِعْمَة)، شیدان ها، پَلاوها،  
فَرَهْدَهش ها

نِعْم: نیک است، بَهِتَر است

نِعْمات، نِعْمات: (تک: نِعْمَة)، شیدان ها، پَلاوها

نِعْم البَدَل: بَهِتَر از آن (فرهنگستان)

نِعْم البَرید: نیک است پیک، پیکِ نیک

نِعْم البُلدان: بَهِین شهر

نُعْمانیَة: پیروان ابو جعفر مُحَمَّدین نعمان که

باور داشت تا باشندگان پدید نیامده اند،

خداوند را از آنان آگاهی نیست و دیگر آن که



(خالص، برهان)

نَعُوذُ بِاللَّهِ: پَرگِست (فرهنگ پهلوی)، بَرکس

(لغت فرس)، گرچه نامرد هست آن ناکس،

نشود هیچ از این دلم، بَرکس (رودکی)

نُغُور: بادِ سَرَد

نُغُوط: سیخفزی (فَز = آلتِ مردی، آندراج)،

سیخ شدن

نُغُوطِ کَرْدَن: سیخ شدنِ نَرِه

نُصُومَة: نُصُومَتِ دَرِ فارسی، ۱- نَرَمی، هُمواری،

۲- نَرَم و نازک شدن (آندراج)

نَعی: آگهیِ مَرگ

نَعِیب: بانگِ زاغ (آندراج)

نَعِیت: پِشی گیرنده، پِشِ بَر: اَسپ

نَعِیر: ۱- فَریاد، فغان، اَفغان، ۲- جَنگ، ۳- بَدی

نَعِیق: ۱- بانگِ زاغ، ۲- بانگِ شِبان

نَعِیم: شِیدان، پَلاو، تَن آسانی، فراخزیستی

نَعِیمِیَه: پیروانِ نَعِیم بنِ یَمان که پس از پیامبر

اسلام (ص)، علی (ع) را برترین و داناترین

مردم می دانستند و عثمان بن عفان و دشمنان

علی (ع) را بیدین می نامیدند (بهره از فضل بن

شادان نیشابوری)

نَغَار: جُوشنده و جوشان

نَغَار: زخمِ خُون چکان

نَغَاش: بَدیده ی اُستریایی Pedionomus

(بهره از لاروس)

نُعْبَة: ۱- هُفت (= جُرعه)، ۲- کارِ زشت

(آندراج)

نُغُبُق: گول (آندراج)

نُغُبُوق: بَدیده، کَرک، وِردِیج، از پَرندگان

نُفِیر: شَخِیس، از پَرندگان

نَقَل: ۱- تَباهی پُوست، در پیرایش، ۲- چَرک

کَرْدَن زخم، ۳- کینه وری، ۴- سخن چینی،

۵- بَر آغالا نیدن

نَغَل: جِهزاد (= وَلَدُ الزَّنا)

نَقَل: مولانا در مثنوی نَقَل را به کار برده،

۱- تَباهی، ۲- بَدخواهی، ۳- کینه توزی

نَعَم: در فارسی از نَقَب، بَنگَرِید به نَقَب

نَعَم: سُخَن پنهان

نَعَم: ۱- وَاچِ گِرِفتن، زمزمه کردن، ۲- سُخَن

پنهان، ۳- سُرودخوانی

نَعَم، نَعَم: نَعَم، تَرانه ها، نواها

نَعَمَة: نَعَمَت و نَعَمه دَرِ فارسی، آواز آهنگ

(لاروس)، تَرانه، نوا (فرهنگ کوچک)

نَعَمه پَرْداز: سُرودگوی

نَعَمه خوان: چَرگَر (برهان)

نَعَمه ساز: تَرانه ساز

نَعَمه سَرای: سُرودگوی، تَرانه گوی

نَعَمه طِرَاز: تَرانه تراز

نُفوم: خوش آواز، خوشخوان (لاروس)

نُفیش: جنبان، جنبنده

نُخیل: چهاراد، موزای

نُفاث: ۱- دَمَنده، ۲- جادوگر

نُفائات: (تک: نَفَاة)، دَمَنِدگان، فوت کنندگان،

جادوگران زن

نُفائَة: نَفَاة در فارسی، مؤنث نَفَا، ۱- دَمَنده،

فوت کننده، ۲- جادوگر زن

نُفاخ: از ساخته های فارسی گویان، باد آنگیز،

که آنگور بسیار خورده باشد و چیزهای باد آنگیز

(مقالات شمس)، زیرکی چون کبر و باد آنگیز

تُست، اَبَلهی شو تا بمانی تندرُست (مثنوی،

دفتر ۴، مولانا)

نُفاخ: آماس بیماری، آماس (لاروس)

نُفَاخَة: ۱- کُنْبَدک، سیاب (= حباب)،

۲- ماهی خایه، باد کُنْکِ ماهی (ویژگی های

دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی)

نُفاد: ۱- سِیرِی شُدگی، ۱- تَباهی، ۳- نیستی

(معین)

نُفاد: ۱- خَلِش، خَلِیدن، ۲- رَوانی کار

۳- رَوانی فرمان، ۴- سِیرِی شُدن، انجام یافتن

نُفاد: ۱- خَلَنده، ژُران، رخنه کُننده، دَرگَزَنده،

۲- رِسا: دَرهَر کار، کار بُر

نُفاد یافتن: ۱- رَوان شُدن، ۲- خَلِیدن

نُفاس: ۱- دُوری، رَمیدگی (معین)، ۲- رَمِیدَن

سُتور، رَمش (لاروس)

نُفاس: ۱- زایمان زن (لاروس)، ۲- زایخُون،

۳- گرانمایه گردیدن، ۴- زَجگی زن (آندراج)

نُفاسَة: نَفاسَت در فارسی، دَر تازی، ۱- زُفتی

کَرَدن، ۲- آزورِزیدن، ۳- دَر فارسی، گرانمایگی

نُفاش: ۱- آماس، آماس بیماری، ۲- نازَنگ،

۳- بادسار، خودبین

نُفاضات: (تک: نُفاضَة)، بَرگ های ریخته،

۲- میوه ی اُفتاده، ۳- باز پَس مانده

نُفَاط: از ریشه ی پارسی، ۱- نَفَت اُنداز، ۲- نَفَت

اُنبار، نَفَت خیز، ۳- چِراغِ نفتی

نُفَاطَة: نَفاطه در فارسی، مؤنث نَفاط، از ریشه ی

پارسی، نَفَت اُنداز

نُفَاع: سُو دِرسان

نُفاق: رَواک، گُرمی، گُرمی بازار

نُفاق: اُنآشتی (فرهنگ پهلوی)، نا آشتی،

دُورویی کَرَدن، دُورویی (غیاث السلفات)،

خاتوله (بهر روز)، داغ وِ لگی (گیلکی)

نُفاقِ بازار: گُرمی بازار

نُفاق کَرَدن، نُفاق آوردن: دورویی کردن، آشتی

وانهادن

نُفال: (تک: نَفَل)، دَهِش ها، پَره ها (پَره =

غنیمت)

نُفایات: (تك: نُفایه، نَفایه، نَبهره‌ها،  
دُورافكندنی‌ها

نُفائِس: نُفایِس دَر فارسی، (تك: نَفیْسَة)،  
گرامی‌ها، تَنسُخ‌ها

نُفایَة: نَفایَة، نُفایه دَر فارسی، ۱- دُور اَنداختنِی،  
آخال، ۲- نَبهره، ناسَره

نُفْطالِن: نَفْطالین Naphtalène فرانسوی،  
بیبِکُش (بهره از فرهنگ عمید)، بیدکُش

نُفْث: ۱- دَر دَمیدن، ۲- اَز دَهان اَنداختنِ (غیاث  
اللغات)

نُفْثات: (تك: نَفْثَة)، دَمیده‌ها، فُوت‌ها، سُرُودها  
(عمید)

نُفْثُ الدَّم: خون‌ریزی شُش

نُفْثَة، نَفْثَة: ۱- یکبار دَمیدن، یک فُوت، دَمیده،  
۲- سُرُوده

نُفْثَة المَصْدُور: ۱- خَلِ سینه، ۲- دَر دِل، دَر دِ  
دِل کُفْتَن

نُفْج: گِرانباران (آندراج)

نُفْج الحَقِیْبَة: سِتیر سُرین (آندراج)

نُفْج الكَلاب: آتش سَگ، از گیاهان دارویی  
(برهان)

نُفَح: ۱- وَرِش، ۲- پَراکندگی بویه، ۳- بَر جَسْتَنِ  
خون، ۴- تیغ زَدَن، ۵- جَنبائِدَنِ رُلف، ۶- چِیزی

دادَن

نُفَحات: (تك: نَفْحَة)، بویه‌ها، بویه‌های خوش  
(غیاث اللغات)

نُفْحَة: نَفْحَة دَر فارسی، ۱- بویه خوش (غیاث  
اللغات)، ۲- یک بار وَزیدن، ۳- بَخِشِش

نُفْحَة رُوح: دَم رَوان، دَمی که جَبْرِیل در  
آستین مَریم دَمیده (برهان)

نُفْخ: سَریانی تازی گُشته از نَفَح (پژوهش  
واژه‌های سریانی)، ۱- آماس، ۲- یاد کردن،

پُف، باد، ۳- فیس کردن، بادساری، ۴- دَمِش،  
دَمیدن، ۵- تیزدادَن، ۶- نازِش

نُفْحات: (تك: نَفْحَة)، دَمیدن‌های باد  
(آندراج)

نُفْحَة: نَفْحَة دَر فارسی، ۱- یک بار دَمیدن،  
۲- وَزیدن باد، دَمیدن باد، ۳- آماسِ شِکَم

(آندراج)، ۴- دَمِش

نُفَد: نیست شُدنی، نابود گُردیدن (آندراج)  
نُفَد: رَوانی

نُفَد: دَر گُذشتن، چون دَر گُذشتن تیر از آماج

نُفَس: دَر تازی، گروه مَرُد از سه تادَه (غیاث  
اللغات)، وَیک تَن (لاروس)، دَر فارسی، چاکِر

نُفَر: ۱- بیزاری، گُریز از هَم، ۲- شتابنده،  
۳- بیزار

نُفَر: سِهره‌ی زرد، از پَرندگان

نُفَرات: از بَر ساخته‌های فارسی گویان، تَن‌ها،

نَفْسَاء: تازه‌زا	رَمَنَ نَفَر در تازی أنفار است، تَنان، کَسان
نَفْسِ آباد: ۱- شش، ۲- سینه	نَفَرَة: نَفَرَت در فارسی، کین (فرهنگ پهلوی)،
نَفْسِ آخر: واپسین دم	رَمیدگی (غیاث‌اللفات)، ریغ، آریغ، آزیغ
نَفْسِ آشکاره: دَفِش آشکار، دم آشکاره	(برهان)، سیر دلی (برهان)، بیزاری، تُولیدَن
نَفْسِ اَعْلَى: روان‌دم، روانبخش = اسرافیل	(فرهنگ کوچک)، رَمِش (برهان)
نَفْسِ الامَّارَة: نَفْسِ اَمَّارَه در فارسی، رَوان	نَفَرَة: ۱- فرمان، ۲- پَنام، جَشم پَنام،
فُرودین، رَوانِ فرمانده	۳- مَر دُم‌گَرِز
نَفْسِ الأَمَر: ۱- وِمنَد زاد، ۲- رَوامید (= نفس	نِفَرَت آوَر: اَغَرَنَد (فرهنگ پهلوی)
کُل، آنندراج)، رَوانبُد (برهان)	نِفَرَت کَرَدَن، نِفَرَت داشتَن، نِفَرَت نمودَن:
نَفْسِ اللَّوَمَة: نَفْسِ لَوامِه در فارسی، رَوان	شَمانیدن (برهان)، بیزاری جُستَن
نِکوهنده	نِفَرَت کُننده: شَمان (برهان)
نَفْسِ الْمُطْمَئِنَّة، نَفْسِ مُطْمَئِنَّة: نَفْسِ مُطْمَئِنَّة	نِفرو سِلَه Nephrocèle: فرانسوی، گُرده غری
در فارسی، رَوانِ اُسْتَوان	(= فَتَق کُلیه)
نَفْسِ انسانی، نَفْسِ انسانیّه: رَوانِ آدمی	نَفَری: در تازی نیامده، تَنی، سَر شُمار
نَفْسانِی: نَفْسانِی در فارسی، رَوانی	نِفَریت Néphrite: فرانسوی، گُرده باد (= وَرَم
نَفْسانِیات: (تک: نَفْسانِیّه)، رَوانی‌ها	کُلیه)
نَفْسانِیّه: نَفْسانِیّه در فارسی، مَوْنث نَفْسانِی،	نِفَریت Néphrite: فرانسوی، یَشَم (قریب)،
رَوانی	یَشَب
نَفْسِ باصدا: سَواناک (برهان)	نِفَرِیج: یاوَه دَرای (آنندراج)
نَفْسِ بُریدگی: دَمیش (فرهنگ پهلوی)، دَمَبُر	نَفْس: دَم، دَفِش، وِن (فرهنگ پهلوی)
نَفْسِ بِنَد آمَدَن: دَم بِنَد آمَدَن، بِنَد آمَدَن دَم	نَفْس: سُرِیانی تازی گشته از نَفْشا (پژوهش
نَفْسِ بَهِیمی، نَفْسِ بَهِیمیّه: رَوانِ وَرَنیک، رَوانِ	واژه‌های سُرِیانی)، ۱- رَوان (فرهنگ
وَرنی (= نَفْسِ شَهوانی)، رَوانِ سُوْتوری	پهلوی)، رَوان (برهان)، ۲- خُون، ۳- تَن،
نَفْسِ پَرست: وَرنی، وَرنیک (فرهنگ پهلوی)	پَبکَر، ۴- زاد، زاد هَر چیز

نَفْسِ تَنگی: تَوْسَك (فرهنگ پهلوی)

نَفْسِ جُزوی، نَفْسِ جُزویَه: رَوَانِ بَرخ، رَوَانِ بَرخِه

نَفْسِ حَبَسِ شُدَن: دَمِ بَند آمدَن

نَفْسِ حَبَسِ گَرَدَن: نِگاه داشتنِ دَم

نَفْسِ حَیوانی، نَفْسِ حَیوانیَه: رَوَانِ زِبَخَش

نَفْسِ دانشجوئی: رَوَانِ دانشجوئی

نَفْسِ دُزْدِه: دَفَشِ دُزْدِه، دَمِ دُزْدِه

نَفْسِ رَحمانی: رَوَانِ بَرین

نَفْسِ زُکی، نَفْسِ زُکیَه: رَوَانِ پَاک، رَوَانِ پَارِسا

نَفْسِ سُتُوری: رَوَانِ سُتُوری، رَوَانِ وَرَنیک

نَفْسِ سُخَنگویی: رَوَانِ سُخَنگویی

نَفْسِ سَماوی: رَوَانِ آسمانی

نَفْسِ سُوختَن: دَمِ سُوختَن، رَنجِ بُرَدَن

نَفْسِ عَاقِل، نَفْسِ عَاقِلِه: رَوَانِ خَرَدِیک، رَوَانِ خَرَدی، رَوَانِ سُخَنگویی

نَفْسِ عَمیق: دَمِ زُرف، ژُرفَدَم

نَفْسِ عَمیق کشیدن: زُرفِ دَمیدن

نَفْسِ غَاذی، نَفْسِ غَاذیَه: رَوَانِ خُورد، رَوَانِ خُورَدی، رَوَانِ گِیاهی

نَفْسِ فَاکِر، نَفْسِ فَاکِرِه: رَوَانِ اندیشنده، رَوَانِ خَرَدِیک، رَوَانِ سُخَنگویی

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قَلکِ نُهَم: رَوَانِ سِیَهرِ نُهَم، رَوَانِ دَمیدن

نَفْسِ قُدسی: رَوَانِ اَشویی

نَفْسِ کِش: دَمَزَن، اَدَمی، جَاندار

نَفْسِ کِش خَواستَن: دَمَزَن خَواستَن

نَفْسِ کُل، نَفْسِ کُلّی، نَفْسِ کُلّیَه: جَهَن

(آندراج)، رَوَانِبُد (بَرهان)، رَوَانِید (آندراج)،

مَانِستار (دساتیر)

نَفْسِ مُتَعَلِم: رَوَانِ دانشجوئی

نَفْسِ مَحجُوب: رَوَانِ پُوشیده، رَوَانِ فَرودین

نَفْسِ مَرْدُمی: رَوَانِ مَرْدُمی، رَوَانِ سُخَنگویی

نَفْسِ مَعِیشت: رَوَانِ گُذران، رَوَانِ خَاکی

نَفْسِ مَلْکی، نَفْسِ مَلْکیَه: رَوَانِ فَرِشتگی،

رَوَانِ فَرِشتگان

نَفْسِ مُنطَبِعِه: رَوَانِ نِگاشته، بَندُور (فرهنگ

دساتیر)

نَفْسِ ناطِقَه: رَوَانِ سُخَنگویی، جَان، دِل، دِل و

جَان

نَفْسِ نَامِیَه، نَفْسِ نَامی: رَوَانِ رُویا، رَوَانِ

زِبَخَش، رَوَانِ گِیاهی

نَفْسِ نَباتی، نَفْسِ نَباتیَه: رَوَانِ گِیاهی، رَوَانِ

زِبَخَش

نَفْسِ زَدَن: خَویسَتَن، خَیستَن خواننده

می شود (فرهنگ پهلوی)

نَفْسی: نَفْسی دَر فارسی، رَوَانی

نَفْسِیَات: (تک: نَفْسِیَه)، رَوَانی ها

غنیمت)، ۳-دَهِش، بَخِشِش، ۴-سَرما  
 نُقْل: ۱-پَرِوه، ۲-تاوان، تاوانِ جَنگ، ۳-هیر  
 بی‌دارنده، هیر بی‌خاوند (= مِلک بی‌صاحب)،  
 ۴-شَبَدَره، ۵-اَسبَست (= یونجه)  
 نِقْلَه: نِقْلَه کَرْدَن، از سُرِیانی نفل به آرش افتادن  
 (پَرِوهش واژه‌های سُرِیانی)، از میان رفتن، از  
 میان بُرَدَن  
 نُفُوذ: ۱-رَواکی (فرهنگ پهلوی)، رَوانی،  
 رَوانی (فرهنگ کوچک)، ۲-دَر آیش (بُرهان)،  
 خَلِیدَن، خَلِش، گَهی از بُهر او خوابش رَمیده،  
 گَهی خارش به دَست اَنسَدَر خَلیده (گرگانی،  
 ویس ورامین)، ۳-هَنایش، کارسازی  
 نُفُوذ پَذیر: خَلِش پَذیر  
 نُفُوذِ کَلام، نفوذِ کلمه: رَوانی سُخن، هَنایشِ  
 سُخن  
 نُفُوذ ناپَذیر: خَلِش ناپَذیر  
 نُفُوذ ناپَذیری: خَلِش ناپَذیری  
 نُفُور: رَمَدَه (لاروس)  
 نُفُور: ۱-رَمِیدَن، دُور شُدَن، ۲-رَفَتَن هَنجیان  
 ازمنی به سوی مَکَه، ۳-رَمِیدگی (عمید)  
 نُفُوس: (تک: نَفَس)، رَوانِها  
 نُفُوس: رَشکین، چَشم رَننده  
 نُفُوس بَد زَدَن، مُرغوايِدَن  
 نُفُوسِ عَلَوِی، نفوسِ بالا، نفوسِ آسمانی:

نَفِسیَّة: نَفِسیَّة دَر فارسی، مؤنث نَفِسی، رَوانی  
 نَفَض: گَر دَگیری، گَر دَافشانی  
 نَفَط: پارسی تازی گَشته (برهان)، نَفَشا  
 (اوستایی)، نَفَت (پهلوی)، این واژه از  
 زبان‌های باستانی ایرانی به یونانی رفته  
 Náphta و از یونانی به لاتینی  
 نَفَع: سُوَت (فرهنگ پهلوی)، سُوَد  
 نَفَع جُوی: سُوَد جُوی  
 نَفَع جُویی: سُوَد جُویی  
 نَفَع خالِص: سُوَد وِزَه (فرهنگستان)  
 نَفَع داشَتَن: سُوَد داشَتَن  
 نَفَع طَلَب: سُوَد خواه  
 نَفَع طَلَبی: سُوَد خواهی  
 نَفَع کَرْدَن: سُوَد بُرَدَن  
 نَفَعِ ناخالِص: سُوَد ناوِزَه (فرهنگستان)  
 نَفَع وَضَر: سُوَد وِزِیان (فرهنگستان)  
 نَفَقات: (تک: نَفَقَة)، تورتیزان، توشه‌ها، واژه‌ی  
 نَفَقَة از نَفَقَتا سُرِیانی است (پَرِوهش واژه‌های  
 سُرِیانی)  
 نَفَقَة: نَفَقَة و نَفَقَت دَر فارسی، ۱-تورتیز (= نَفَقه  
 کَرْدَن مال را گُویند، برهان)، ۲-تُوشِه  
 (لاروس)  
 نَفَقه کَرْدَن: تورتیز کَرْدَن، هَزینَه کَرْدَن  
 نُقْل: ۱-نا بایا (= نا واجب)، ۲-پَرِوه (=

رَوَان‌های برین، رَوَان‌های بالا، فَرِشْتِگان

نَقَهَم: نادان، بی‌خرد، کانا

نَقَهَمی: بی‌خردی، گولی، نادانی

نَقَهَمِیدِگی: بی‌خردگی، کاناکی

نَقَهَمِیدَن: سَرَدَر نیاوردَن، دَر نیافتَن، ندانستن،

پی نَبَرَدَن

نَقَمی: ۱- نیگرای (فرهنگ پهلوی)، نیگری،

ناپذیری، ۲- رانَدَن، دُور کَرَدَن، بیرون کَرَدَن،

۳- نیست کَرَدَن، ۴- نایسَتَن (فرهنگ کوچک)

نَقیر: پارسی تازی گشته، نَقیر (لاروس)، نَپیر،

نَپُور (برهان)، غُنْدِرود (برهان)، گاودُم

(برهان)، وَ هَمچُنین در پارسی، آوا، بانگ،

فَریاد

نَقیرِ‌العام: بَسِجِ همگانی

نَقیرچی: نَقیر نواز

نَقیز: هَم‌وَشْت (هَم‌رَقص، پای رَقص)

نَقیس: گِرانمایه (برهان)، تَنسَخ (برهان)،

(تازی گشته‌ی این واژه تَنسوق است)، کِمیاب

نَقیسه: نَقیسه دَر فارسی، مَوْنِث نَقیس، وَ نامی

برای رَنا

نَقی کَرَدَن: نایسَتَن، نیست کَرَدَن، نَپِذِرُفَتَن

نَقی کَرَدَن از بَلَد، نَقی بَلَد کَرَدَن: رانَدَن، دور

کَرَدَن از شَهر

نَق: نادرست نویسی نغ، پارسی است.

نَقَا: اُسْتِخْوان مَغْزدار، ۲- تودِی‌ریگ،

ریگتوده، ۳- بازُو (لاروس)

نَقَاء: نقاد فارسی، ۱- پاکیزه بوَدَن، پاکیزگی،

۲- پاکیزه (آندراج)

نِقَاء: (تک: نَقی)، پاکیزگان، بَرگَزیدگان

نِقَاب: پارسی تازی گشته، نِکاب، نِکاب، پَهل،

دستکش، دَسْتُوش، رُخپُوش، چَشم‌آویز، پیچه،

پَرده، رُوکش، مَکِنا (= مقنعه)

نِقَاب: ۱- اَهوَنِبُر (برهان) شکاوند (برهان)،

سُوراکیک (فرهنگ پهلوی)، سُوراخ کُننده

(آندراج)، ۲- خُرده گیر (لاروس)،

۳- آزموده کار، نیک دانا (آندراج)، ۴- کُهِد،

دِرْمُگَزین (= صَراف)

نِقَابِ خُصْراء: نِکابِ سَبز، گَواژِ آسمان

نِقَابِ دار: نِکابدار، پَرده‌پُوش (آندراج)،

رُخپوشیده

نِقَابِ نیلی: نِکابِ نیلی، گَواژِ شَب

نَقَابَة: نِقَابَت دَر فارسی، ۱- مَهِتَری، پیشوایی،

سالاری، سَر پَرستی، سَرگِروهِی، ۲- سَتودِگی،

۳- دَر تازی نوین، باهَمداد

نِقاح: ۱- گَوارا، ۲- ناب

نَقَاد: ۱- خُرده گیر، بَهِ گَزین (برهان)،

۲- دِرْمُگَزین، کُهِد، ۳- شَبان گوسَبندان کَنک

(آندراج)، کَنک گوسَبند دَست و پا کُوتاه را



- گویند (برهان)
- نقاشی دیواری Fresque در فرانسوی،
- نقاد: سهره فرنگی، از پرنده‌گان
- نقاشی رنگ روغن: نگارگری دیواری، دیوارنگاری
- نقاش: ۱- سبزه، ۲- کینه، ۳- دل‌تنگی، تیره دلی
- نقار: ۱- کنده کار، تراشگر، ۲- سوراکیک،
- نقاش: ۱- کنده، ۳- دارکوب، از پرنده‌گان،
- ۴- تندیسگر، سنگتراش، ۵- کاونده،
- جست‌جوگر
- نقاره: ۱- نوکچین، آن چه مرغ با یک نوک زدن
- برچیند، ۲- تراشه، تراشه‌ی کنده کاری
- نقاره: کنده کاری (لاروس)
- نقاره: نقاره در فارسی، کوس، تبیره، تبیر
- (برهان)، شندف (برهان)، بامزد (برهان)
- نقاره‌چی: کاسه‌گر، کاسه‌نواز (برهان)،
- پستان‌واز (آندراج)
- نقاره‌خانه: کاسه‌گاه (برهان)، تبیره‌خانه
- نقاز: تورنگ دراز، از پرنده‌گان
- نقاسه: پاژنام نهادن، برنام دادن
- نقاش: در تازی، توبالکن: کنده کار روی توبال
- (= فلز)، در فارسی، ۱- نگارگر، ۲- رنگ‌کار
- نقاش‌باشی: سرنگارگر
- نقاش‌خانه: نگارخانه
- نقاشی: در تازی نیامده، ۱- نگارگری،
- ۲- رنگ کاری
- نقاشی آبرنگ: نگارگری آبرنگ، آبرنگاری
- نقاشی دیواری Fresque در فرانسوی،
- نگارگری دیواری، دیوارنگاری
- نقاشی رنگ روغن: نگارگری روغنی
- نقاش: ۱- آبریشم‌تاب، ۲- آبریشم فروش
- (لاروس)
- نقاش: یادگویی
- نقاشه: ۱- ویرانکاری، فرو کوبیدن خانه‌ها،
- ۲- مزد ویرانکار
- نقاط: (تک نقطه)، پنده‌ها، دیل‌ها
- نقال: ۱- پیکان، ۲- سرنیزه (لاروس)
- نقال: ۱- در تازی، آسپ‌تیدگام، ۲- باربر،
- جابه‌جا کننده، ۳- در فارسی، شاهنامه‌خوان،
- داستانگوی، لبید (برهان)
- نقال: (تک: نقل)، موزه‌های کهنه، کفش
- کهنه‌ها
- نقاله: نقاله در فارسی، ۱- فرغون، چرخ دستی،
- ۲- نیم‌سَر، ابزار است چون نیم پر هون
- (= دایره) برای اندازه‌گیری و هم‌چنین
- کشیدن گوشه‌ها
- نقالی: در تازی نیامده، شاهنامه‌خوانی،
- داستانگوی، لبیدی (برهان)، واژه‌ی لبید در
- تازی نیز آمده و آرش دیگری دارد
- نقاش: پارس تازی گشته، نکانه، لکانه،
- ۱- روده‌ی گوسپند به گوشت آکنده، چو خر

بی خبر زانی اکنون، که آنکه، به مُزدِ دَیستان  
خریدی لکانه (ناصر خسرو)، ۲- نَرِه، کِبَر، گَر  
زانکه، لکانه ت، آرژوِست، اینک به میان ران،  
لکانه (طیان)

نَقَائِق: (تک: نَقِیق)، شُتر مُرغان نَر

نُقَاوَة: نَقَاوَت دَر فارسی، ۱- بَرگَزیده، ۲- پاکیزه  
گَر دِیْدَن (در منتهی الارب، نَقَاوَة هم آمده، غیاث  
اللغات)

نَقَاهَة: نَقَاهَت دَر فارسی، دَرواخ (حالتِ  
بَرخاستن از بیماری باشد که در عربی نَقَاهَت  
گویند، برهان)، به گشت (پیرامون واژه ی  
نَقَاهَة، خیام بُور در نشریه دانشکده ادبیات  
تبریز، سال ۲، شماره ی ۳ نوشته است، نَقَاهَت  
که معمولاً بمعنی بیماری استعمال می شود در  
لغت بمعنی فهمیدن است و مصدر فعل نقه،  
بمعنی بهبود توأم با ضعف نیست بلکه نقه بر  
وزن فرح و نقوه بر وزن سرور است، چون این  
نوشته در فرهنگ فارسی معین آمده و شاید  
بهره گیران را از برداشت دُرُست بازدارد، این  
بخش را از فرهنگ لاروس می آورد، نَقَاهَة =  
دوران نَقَاهَتِ بیمار، نَقَه، نَقْهَ اللهُ، خُدا اورا شفا  
داد، نَقْوها مِن مَرَضه، از بیماری بهبود یافت در  
حالیکه هنوز ضعف داشت. نَقْها مِن مَرَضه، از  
بیماری روبرو بهبودی نهاد، نَقَه چنان که در

منتهی الارب آمده برابر است با، به شُدَن و  
بَرخاستن از بیماری و دریافتن و دانستن)

نَقَاهَت خانه: دَرواخ خانه

نَقَائِص: نَقَائِص دَر فارسی، (تک: نَقِیصَة)،  
سُخَن چینی ها، آک ها، کُمبُودها، خُوی های  
زشت

نَقَب: ۱- سُوِراخ کَرْدَن، آهون زَدَن، ۲- آهون  
(لغت فرس)، خُورِ بهشتی گَرش ببیند بی شک،

حفره زَنَد تا زمین بیاوَرَد آهون (دقیقی)،  
سُمجِه، سُمج (لغت فرس)، شو بدان کُنْج  
اندرون خُمی بجوی، زیر آن سُمجِه است،

بیرون شو بِدُوی (رودکی)، گُرِیج (برهان)  
نُقَبَاء: (تک: نَقِیب)، سالاران، سَر رَسْتِگان،  
سَرگُرُوهان، وَا دَرون دانان، که سِیَسَد تَنند

نَقَب أَفکَن: آهون زَن، سُمج أَفکَن

نَقَب أَفکَنَدن: آهون زَدَن

نَقَب چی: آهونگَر

نَقَب زَدَن: آهون زَدَن

نَقَد: نادرست نویسی نَقَد، سِنجِد، از گیاهان

نَقَد: ۱- کَنک (گوسفندی است با دَست و پای  
کوتاه و به عربی نَقَد می گویند و آن گوسفند  
بحرین است، برهان)، ۲- شیر سُوَر

نَقَد: ۱- پِیَسَه (آندراج، عمید)، پِشادَست  
(برهان)، ۲- سَرَه گُزینی، بَهِین گُزینی،

۳- تَکیده، لاغر، کم گوشت (لاروس)، دیر گوال، کسی که گوالش او با کندی انجام شود،  
 ۵- پر پر ی تلایا نکره، ۶- بهای کالا، که يك جا پرداخت شود، تنخواه  
 نقداً: ۱- پیشکی، پیشادست، ۲- هم اکنون، همین دم  
 نقد کردن: ۱- پسه کردن، ۲- بهین گزیدن  
 نقد گیر: ۱- پاره گیر، بدگند گیر، ۲- زشت خوار،  
 ۳- جهان نرست، دلبسته به این جهان  
 نقدّه: زیره رومی، از گیاهان (آندراج)  
 نقدّه: نادرست گویی و نادرست نویسی نغزه  
 نقدّه دوزی: نادرست گویی و نادرست نویسی  
 نغزه دوزی، این واژه هیچ پیوندی با نقد تازی ندارد و در پیوند با واژه ی نغز است (نغز، هر چیز عجیب و بدیع را گویند که دیدنش خوش آید، برهان)  
 نقدی: پیشکی، پیشکی  
 نقدینه: در تازی نیامده، پسه، تنخواه  
 نقد: ۱- آرامش، ۲- رهانیدن، ۳- یکسو کردن (آندراج)  
 نقر: سُر یانی تازی گشته (پژوهش در واژه های سُر یانی)، ۱- سوراخ کردن، سوراخ کنی،  
 ۲- زَنش، در خُنیا، ۳- دانه چیده، ۴- کوبش،  
 ۵- کاوش، کاویدن، ۶- سنگ نویسی، ۷- آوای

بشکن، ۸- کندیش، کنده کاری  
 نقرات: (تک: نقره)، کوب ها، زَنش ها، نواختن ها  
 نقرس: ۱- بند آماه (آندراج)، بیماری شاهان،  
 ۲- پتیار (= بلا)، ۳- پزنشکِ کاردان،  
 ۴- راهنمای راهدان  
 نقر کردن: ۱- کوبیدن، ۲- کنده کاری کردن،  
 ۳- نوک زدن، سوراخ کردن، ۴- نواختن، با انگشت یا زخمه  
 نقره: نقره در فارسی، ۱- یکبار کوبیدن، کوب،  
 ۲- یکبار نواختن، ۳- زَنش، ۴- ستیزه جویی (لاروس)  
 نقره: ۱- چاله، ۲- کاسه ی چشم، چشمخانه،  
 ۳- نخمگاه: جای تخم گذاشتن مرغ  
 نقره: پارسی تازی گشته، نکره، نُکَرک (پارسی سُغدی)، پاره سیم گداخته، پاره زر گداخته  
 نقره: نادرست نویسی نکره، آسیم (فرهنگ پهلوی)، سیم  
 نقره خنک: نکره خنک، آسب سیمین  
 نقره داغ: نکره داغ، بدگند، پول جای، پارک، پاره  
 نقره داغ کردن: نکره داغ کردن، باج گرفتن  
 نقره قلب: نکره ی نَبهره، ستاه (برهان)  
 نقره کاری شده: نکره کاری شده، سیم کوفت،

آسبی بُلند برنشستی، بُناگوشی و بر بند و پاردم و

ساخت سیمکوفت (تاریخ بیهقی)

نقره کوب، نقره کار: نکره کوب، نُکره کار

نُقره‌ای: نُکره‌ای، سیمین، سیمینه

نِق زَدَن: نادرست نویسی نغ زَدَن، پارسی

است، تام زَدَن (گوش گیلکی)

نَقش: ۱- نیکار، نیکازک (فرهنگ پهلوی)،

نِگار (برهان)، چنان برکشیدی و بستی نگار، که

به زان نیارد خرد در شمار (نظامی)، زُمود

(بهرز)، ۲- نِگاشتن (آندراج)، ۲- سزاواری،

۳- تراشیدن، هموار کردن، ۴- پاك کردن آغل،

۵- بُرکندن موی، به کار بُردن مَوجین،

۶- گاییدن

نَقش آباد: نِگار آباد، گَوازمی آتشین (برهان)

نَقش آورَدَن: ۱- یاری دیدن، یاری گرفتن،

۲- خُوب آورَدَن، دَر مَنگ

نَقش افتادن: ۱- نگاشته شدن، ۲- آفریده

شدن

نَقش باختن: ۱- کَلک زَدَن، ۲- انجام دادن

نَقش بَسْتَن: زُمودیدن، زُموده گشتن، نگاشته

گشتن

نَقش پَر دازی: نِگارگری

نَقش حَرام: دراز بیکاره

نَقش زَدَن: نِگار زَدَن

نَقش ساز: نِگارگر

نَقش طِراز: زُموده تراز، نِگارگر

نَقش کَرَدَن: نگاشتن، نگاریدن، پِنگاشتن

(آندراج)، زُمودَن (برهان)، گوش سوی هم

سخن هادار، هر چه زان به، درون جان بنگار

(سنائی، حدیقه)

نَقش گُزار: نگارنده، نِگارگر

نَقشه: این واژه یا چنان که در یکی از

فرهنگ‌های فارسی آمده «نَقشه» در

فرهنگ‌های تازی در دسترس دیده نشد، آن

چه را فارسی‌گویان نقشه می‌گویند و نقشه

می‌خوانند تازیان خَرِیطة و خارِیطة می‌گویند،

چون خَرِیطة المُجَسِّمة که نگاره‌ی برجسته

است در پارسی، نقشه‌کشی را نیز رَسْمُ الخرائط

می‌گویند. آن چه را فارسی‌گویان نقشه

می‌گویند که برابر با برنامه است و گاه دَسیسه،

تازیان خُطَّة و مُخَطَّط می‌گویند، آن چه را

فارسی‌گوی نقشه شوم می‌گویند در تازی خُطَّة

دَئیة است و آن چه را فارسی‌گوی نقشه مُنظَّم

می‌گویند در تازی مُخَطَّط مُنَسَّق است و اینگونه

برنامه‌ریزی یا در فارسی نقشه‌کشی را تازیان

التَّخْطِیط می‌گویند. به هر روی به جای واژه‌ی

نقشه در پارسی واژگان، ۱- نِگار، ۲- برنامه را

باید به کار برد.

نقشه جات: در فرهنگ معین آمده که:

«نقشه جات هم غلط دیگری است بجای

نقشجات» ۱- نگاره ها، ۲- برنامه ها

نقشه جغرافیائی: نگاره ی گیتایی، گیتی نگاره

نقشه جهان نمای مُسطح: نگاره ی جهان نمای

تخت

نقشه دریایی: در انگلیسی Nautical chart

(واژه نامه دریایی)، نگاره ی دریایی

نقشه ساختمان: نیرنگ، گرته

نقشه کش: ۱- گیتی نگار، ۲- برنامه ریز

نقشینیه: نگارینه، نگارین، باغ من هست آن

نگارینی که اندر عشق اوست، رنگ من چون

شُبَلید و اشك من چون ارغوان (میرمعزی)،

کالای گرانها

نقص: ۱- کم شدن، کاستن، ۲- کم کردن،

۳- آك، آهوك، (= عیب)، ۴- كمبود، کاهش

(لاروس)

نقصان: ۱- کمی (فرهنگ پهلوی)، نواد

(برهان)، کاستی، کمینگی (فرهنگ کوچک)،

۲- آك، آهوك

نقصان آوردن: کم آوردن، زیان کردن

نقصان پذیرفتن: کاهیدن (برهان)

نقص: ۱- شکستن (فرهنگستان)، ۲- ویرانه،

ساختمان ویران شده (لاروس)، ۳- ویران

کردن، ۴- تباهاندن، ۵- گسستن، باز کردن

رشته

نقض الحکم، نقض حکم: شکستن دستور،

شکستن رای

نقض عهد: پیمان شکنی

نقط: (تك: نُقْطَة)، دِل ها، پنده ها، تیل ها

نقطه: نقطه در فارسی، ۱- پنده (برهان)، خَجَك

(برهان)، تیل (آندراج) دِل (برهان)، ۲- جا،

گاه، ۳- کُیان، میآنك (= مرکز)

نقطه اِتکاء: آندخسگاه

نقطه اثر: هِنّاگاه، دِلِ کاربست

نقطه اوج: بالست (فرهنگ پهلوی)

نقطه توقف: مانگاه، درخنیا

نقطه چین: دیلچین

نقطه چین کردن: دیلچین کردن

نقطه حرکت: تازگاه

نقطه حساس: سُهشگاه

نقطه دار: دِلدار

نقطه دایره: میآنك پَرهون، وَ، گُوازِ پیامبر

اسلام (ص)

نقطه روشن پرگار: دِل روشن پرگار، ۱- مینخ

سپهر (= قطب فلک)، ۲- میآنك جهان، ۳- گُوازِ

پیامبر اسلام (ص)

نقطه ریختن: پیشگویی کردن

نقطه زَرین: دیل زَرین، گواژ خور، هور

نقطه سفید ناخن: ملک (برهان)

نقطه ضعف: زیونگاه

نقطه عزیمت: یازگاه

نقطه گذاری: دیلگذاری، نشانه گذاری

نقطه گِل: دیل گِل، ۱- زمین، ۲- میانکِ زمین

نقطه مقابل: همخواند، هم آوای همچند

(برهان)

نقطه موهوم: دیل پنداری

نقطه نظر: نگرگاه، دیدگاه

نقطه نون خط: در چاه می انوری آمده، جرعه

جام لبّت پرده می عیسی درید، نقطه نون خطت

خامی آذر شکست، گواژ: دهان

نقطه نه دانه: دیل نه پَرهون، ۱- گواژ میانک

زمین، ۲- گواژ پیامبر اسلام (ص)

نقل: ۱- ترابری، ترابردن، ۲- فرآوری،

فرارفتن، ۳- بازگفتن، بازگفت، ۴- لبیدن

(برهان)، داستان گفتن، ۵- داستان،

۶- رونویسی

نقل: ۱- کفش کهنه، موزه کهنه، ۲- راه

کوتاه، ۳- ترجمان، برگردان، میمزه، گَزک

نقل: میمزه، مَزه می باده، گَزک (گَزک، هر چیز که

بدان تغییر ذائقه کنند، برهان)

نقل: ۱- آماده پاسخی (= حاضر جوابی)،

۲- کفش کهنه، ۳- لاشه های ساختمان،

۴- سنگ لاشه، ۵- راه کوتاه

نقل: ۱- آماده پاسخ، زود پاسخ، ۲- سنگستان

نقل بادامی: گَزک بادامی

نقل خشخاشی: گَزک خشخاشی

نقل خواجه: گَزک خواجه، میوه ی شاهدانه

(بهره از معین)

نقل داشتن: ۱- گفتن داشتن، ارزش گفتن

داشتن، ۲- بازگفتن زیرکی، رندی کسی را گفتن

نقل دان: گَزکدان

نقل شدن: ۱- ترابردن، جابه جا کردن،

۲- داستان شدن، متل شدن

نقل علی: چشم و گوش بسته، سر باز روستایی

(بهره از معین)

نقل قول: بازگفت

نقل قول کردن: بازگفتن، بازگویی کردن

نقل گفتن: لبیدن، داستان گفتن

نقل گوی: لبید (برهان)، گیور (برهان)،

داستانگوی

نقل مجلس: گَزک آنجمن، شیرینی آنجمن

نقل مذهب: دگر دینی

نقل مکان: فرآوری، جابه جایی

نقل و نبات: گاگا (برهان)

نقله: ۱- جابه جایی، ۲- سُخن چینی (لاروس)

نَقَلَه: ترشیده: زنی که دیگر خواستگار ندارد.

نَقَلَه: نَقَلَه در فارسی، (تک: ناقل)، ۱- برندگان،  
۲- بازگوبندگان

نُقْلَى: گَزَکی، تُوْدِل بُرو، بامزه

نَقْلَى: زبانی، گیوری

نَقْلِیَات: (تک: نَقْلِیَه)، گیوری‌ها، زبانی‌ها

نَقْلِیَه: بِرِساخْتِه از تازی، بارکشی  
(فرهنگستان)

نَقْلِیَه: نَقْلِیَه در فارسی، مؤنث نَقْلَى، زبانی،  
گیوری

نَقْلِیَه سَرِیْع السَّیْرِ: بارکشی تُند (فرهنگستان)

نَقِم: (تک: نَقَمَه)، سَرزنش‌ها، کینه‌کشی‌ها،  
کِیْفَر‌ها

نَقَم: ۱- نِکُوهِیْدَن، ۲- ناپسند دانستن،  
۳- کینه‌وری

نَقَم: دَگَرگِشْتِه‌ی نَقَب، آهون، سُمِچِه

نَقَمَات: (تک: نَقَمَه)، کینه‌کشی‌ها (معین)

نَقَم بُرِیْدَن: آهون بُرِیْدَن

نَقَم زَدَن: آهون زَدَن

نَقَمَه: نَقَمَت در فارسی، ۱- کینه‌وری، ۲- کِیْفَر

نِق نِق: نادرست نویسی نغ نغ، پارسی است.

نِقِیق: شُتر مُرغِ نَر (لاروس)

نِق نِق زَدَن: نادرست نویسی، نغ نغ زَدَن

نِق نِق کَرْدَن: نادرست نویسی نغ نغ کَرْدَن

نِق نِقو: نادرست نویسی نَغِغُو، پارسی است.

نِق نِقی: نادرست نویسی نَغِغِی، پارسی است.

نُقود: (تک: نَقَد)، پِسَه‌ها، پِشادَست‌ها

نُقوس: دَرخَتِ مُوم (لاروس)، کُویکِ مُوم، از

گیاهان

نُقوش: (تک: نَقَش)، نِگاره‌ها

نُقوض: (تک: نَقْض)، شِکِستَن‌ها، ویرانی‌ها

نُقوط: چَشم‌روشنی، اَرَمغانِ اَروسی (بنگَریده‌به

عَروس)

نُقُول: (تک: نُقْل)، مِیْمَزِه‌ها، گَزَک‌ها

نَقوَه: بَرگَزیده‌ی چِیزی (لاروس)، بَرگَزیده، بِه

گَزیده

نُقوَه: ۱- دَرواخ، بِه شُدَن از بیماری، ۲- دانِستَن

نَقَه: نادرست نویسی نَقَه، پارسی است

نَقَه: ۱- دَرواخ، بِه شُدَن از بیماری، ۲- دانِستَن

(آندراج)، دَریافتَن

نَقِی: نَقِی در فارسی، ۱- پاکیزه، ۲- بَرگَزیده،

۳- نامی برای مَردان، ۴- مِیده، نان سِپِید

بی سِیوس

نَقِی: ۱- مَغزِ استخوان، ۲- بِه چَشم: از فَرِیهی

(آندراج)

نَقِیب: ۱- نای، ۲- مِهتَرِ مَرَدَم، سَرگروه،

سَررِسته، سالار، ۳- تَبارشناس

نَقِیبُ الاشرف، نَقِیبُ السَّادات، نقیب



- علویان: سالارِ سَروَران، سالارِ پیامبرزادگان  
 نَقیبان بار: سالارانِ بار، گوازیِ فرشتگان (بهره از برهان)
- نقیبِ قافله: چارَک، چارَگ (برهان)
- نَقیبَه: نَقِیْبَت در فارسی، مؤنثِ نَقِیب، و، ۱- رَوان (= نفس)، ۲- خِرَد، ۳- سِکالِش، ۴- کار، ۵- سِرِشَت
- نَقِیذ: رَهانیده، آزاد شده، رهایی یافته (لاروس)
- نَقِیذَه: ۱- رَهایی یافته، آزاد شده (لاروس)، ۲- زِرِه، ۳- زَنِ شوهردار (آندراج)
- نَقیر: ۱- کَنده، کَنده کاری شده، ۲- نردبان، پَلکان: از تنه‌ی درخت، ۳- سُسْت، ۴- تَنگدَسْت، ۵- آبخوَر سَوران، ۶- کَشْتی، ۷- شَسَنِ مُروارید (شَسَن = صَدَف)، ۸- اَنَدَک، ۹- ناودان
- نَقیر و قَطْمیر: اَنَدَک و بیش، اَنَدَکی و بیشی (آندراج)
- نَقیش: ۱- نِگاشته، ۲- رَنگازَنگ، ۳- سِتیَزَنده، ۴- جُستارَنده، ۵- هَمَتا، ۶- کالای پَراکنده
- نَقیص: ۱- آبِ گوارا، ۲- پاکیزه و خوشبوی
- نَقِیصَه: نَقِیصَه در فارسی، مؤنثِ نَقِیص، ۱- خوشبوی، ۲- آک (= عیب)، ۳- سخن چینی، ۴- دُشیادی، ۵- خوی زشت
- نَقِیض: باشِگونه (لغت فرس)، دَشمیر
- (برهان)، کَنار (برهان)، هِمستار (فرهنگ پهلوی)
- نَقِیضَه: نَقِیضَه در فارسی، مؤنثِ نَقِیض، ۱- نِیگری، ناپَذیری، ۲- پادگویی، ۳- باسُخسَرایی، ۴- راهِ کُوهستان
- نَقیع: ۱- آبِ آلو، آبِ آلبالو، آبِ مویز، ۲- آبِ گوارا، ۳- شیر ناب و سَرَد، ۴- بانگ، فَریاد
- نَقِیعیات: نَم‌رویان (لاروس)
- نَقِیّه: مؤنثِ نَقِی، و، واژه، گَب
- نِک Neck: فرانسوی، گَرَدَنال (قریب)، زبازند زمینشناسی
- نُکاب: آماسِ بُناگوش، دَرشُتر (برهان)
- نِکات: (تک: نَکته)، از ریشه‌ی پارسی؟
- نَکته‌ها، خَجَک‌ها، دِیل‌ها
- نِکاح: زَناشویی (فرهنگستان)
- نُکاف: آماسِ بُناگوش، و آن بیماری باشد در گِلوی شُتر، یا دَر بُنِ زَنخِ شُتر (آندراج)
- نُکال: ۱- شِکَنجه (لاروس)، ۲- کِیفر، مالِش (= تَنبیه)
- نُکال کردن: شِکَنجه کردن
- نُکال گشتن: کِیفر یافتن، مالِش یافتن
- نِکایَه: نِکایت در فارسی، ۱- پیروزی بَر دُشمن (لاروس)، ۲- کُشتن، زَخم رساندن (آندراج)
- نُکباء: نُکبَا در فارسی، بادِ کَز (برهان)

- نُکَبَات: (تک: نَکَبَة)، رَنج‌ها، خواری‌ها،  
 نِگوساری‌ها، پَلاسک‌ها  
 نَکَبَة: نِکَبَت دَر فارسی، ۱- پَلاسک (برهان)،  
 هُو لَشک (برهان) خواری، نِگوساری، ۲- رَنج  
 نِکَبَت بار: نِکَبَت بارَنده: خوارِیار، رَنج‌آور  
 نِکَبَتی: جَبَل (برهان)  
 نُکَت: (تک: نَکَة)، از ریشه‌ی پارسی؟ نَکته‌ها،  
 خَجَک‌ها، دِل‌ها  
 نِکَتار Nectare : فرانسوی، نُوش  
 (فرهنگستان)  
 نِکَتارِیِفِر Nectarifère : فرانسوی، نُوش‌آور  
 (فرهنگستان)  
 نِکَتِر Nectare : فرانسوی، نُوش‌جای  
 (فرهنگستان)  
 نُکَتُورِن Necturne: فرانسوی، ۱- شَبخیز،  
 ۲- شَبانه (فرهنگستان)  
 نِکَتُون Necton: فرانسوی، شِنازی (قریب)  
 نُکَنَة: نُکَنه دَر فارسی، پارسی است و نقطه  
 مُعَرَب آن (بهروز)، دَر بُرهان به گونه‌ی پارسی  
 آمده، (بَرُوزن و معنی نقطه است و نشان‌ی رانیز  
 گویند که به زَدَن سرانگشت و یا سر چوب در  
 زمین به هَم رِسد، برهان)، ۱- خَجَک (آندراج)،  
 دِل، ۲- خُرده، ۳- نَغَزک، سُخَن نَغز، ۴- راز  
 نُکَنه پَرْداز: نَغَزک پَرْداز، سُخَن پَرْداز  
 نُکَنه پَرْدازی: نَغَزک پَرْدازی، سُخَن پَرْدازی  
 نُکَنه پَرُور: نَغَزک پَرُور، سُخَن پَرُور  
 نُکَنه دان: نَغَزکدان، خُرده دان  
 نُکَنه سَنج: به گُزین، سُخَن سَنج  
 نُکَنه گوی: نَغزگوی  
 نُکَنه گویی: نَغزگویی  
 نُکَنه گیری: خُرده گیری  
 نُکُت: ۱- شِکَسْتَن، به هَم زَدَن، ۲- گِرِفَتاری،  
 گِرِفَتار شُدَن  
 نُکُح: چَنَد زَنه  
 نُکُد: سَخَت‌گیر، مَرَد، دُش‌خوار خُوی  
 نُکُر: ۱- زِیرکی (آندراج)  
 نُکِر: زِیرک (لاروس)، مَرَد  
 نُکُر: ۱- زِیرک، زَن، ۲- زِشت، ۳- کارِ دُش‌وار  
 نُکُراء: ۱- زِیرکی، هُشیاری، ۲- زِشت، ناپَسَنَد،  
 ۳- زِیرک، تِیزه‌وش (لاروس)  
 نُکُر ساختن: نِشاختن (= معین کردن)  
 نُکُرو فُور Nécrophore : فرانسوی،  
 لاشه‌خوار (فرهنگستان)  
 نُکُرَة: ناشناسایی (لاروس)  
 نُکِرَة: نُکِرِه دَر فارسی، ۱- ناشناسایی،  
 نِشاختن، ۲- ناشناس، ۳- ناشناخته، دَر دُستور  
 نُکِرِه: برگرفته از نُکِرَة، ۱- بی شاخ و دُم،  
 اَلَدَنگ، بی سَر و پا، ۲- گوش‌خراش

نمونه ها	نکس: ۱- نگونسار کردن، ۲- بازگشت
نماز: (تک: نمر)، پلنگان، یوزپلنگان	بیماری، ۳- سر به زیر افکندن
نماز آیات: نماز بیم	نکس: بازگشت بیماری
نماز استخاره: نماز رهاییب	نکس: ۱- پیکان بن شکسته، ۲- پست و سست:
نماز استسقاء: نماز باران	مرد، ۳- کوتاه
نماز اشراق: نماز چاشت (معین)	نکفه: نکفه در فارسی، بکشیه (برهان)، گنبد
نماز تهجد: نماز شب (معین)	بناگوشی (گنبد = غده)
نماز جعفر: نام نمازی است که پیامبر	نکل: ۱- دلیر، کارآموده: مرد، ۲- رام کرده،
اسلام (ص) به جعفر بن ابیطالب آموزش	آسپ
داده اند.	نکول: ۱- روگردانی، ۲- خودداری، از
نماز جعفر طیار: نماز دراز	پرداخت، از پاشخ، واژه ی نکول سریانی تازی
نماز جماعت: نماز گروهی	گشته است (پژوهش واژه های سریانی)
نماز جمعه: نماز آدینه	نکته: نکته در فارسی، ۱- بوی خوش،
نماز حاجت: نماز نیاز	۲- بوی دهان
نماز خسوف: نماز ماه تمیگ، نماز مهتار	نکیر: ۱- فرشته ی پُرسنده، ۲- نیگری (=
نماز صبح: نماز بامداد	انکار)، ۳- کيفر سخت، ۴- کار دشوار، ۵-
نماز ظهر: نماز پیشین، خادم گفت رسول فصل	استوار: چون دژ
آورد نماز پیشین (تاریخ بَر امکه)، نماز میانین	نگاتیف Négatif: فرانسوی، نایه
نماز عشاء: نماز شام	نگارشات: رَمَن بندی نادرست نگارش پارسی،
نماز عصر: نماز دیگر، برخاست و به خانه ی	نگارش ها
یحیی شد نماز دیگر و بار خواست (تاریخ	نماء: نما در فارسی، ۱- آفرونی، ۲- بالیدگی،
بر امکه)، نماز ایوار	گوالش ۳- فربهی، ۴- گران شدن نرخ،
نماز عید فطر: نماز روزه گشایی	۵- پُر رنگ شدن
نماز عید قربان: نماز گوسبندکشان، نماز	نماذج: (تک: نمودج)، از ریشه ی پارسی،

- جشن کُربان  
نَمَاز قَصْر: نماز شکسته  
نَمَاز قِضا: نماز گذشته  
نَمَاز کُسوف: نمازِ مهرِ تمیگ، نمازِ خورتار  
نَمَاز لَیل: نماز شب  
نَمَاز مُسْتَحَب: به نماز، نمازِ نابایا  
نَمَازِ مَغْرِب: نمازِ پسین، نمازِ خوررفت  
نَمَازِ مِیت: نمازِ نسا  
نَمَازِ نافله: به نماز  
نِماط: (تک: نمَط، رُوشِ ها  
نِمال: (تک: نَمَل)، مُورچگان  
نَمَام: ۱- سخن چین (برهان)، دُوبه هم زَن  
(فرهنگ کوچک)، چُغَل (برهان)، سِپَرگ  
(فرهنگ پهلوی)، ۲- آسبویه، سِیسَنبر  
(برهان)  
نَمَاسی: سِپَرگزی (فرهنگ پهلوی)، چُغلی،  
پَرِتادی (برهان)، سُخَن چینی  
نَمَایشات: نِمایِشات، رَمَن بَندی نادرست  
نَمَایش پارسی، نَمایشِ ها  
نَمائِق: (تک: نَمِیقَة)، نَمِیهِ ها (بهره از  
غیاث اللغات)  
نَمائِم: (تک: نَمِیمَة)، سُخَن چینیِ ها  
نَمِر: ۱- پَلَنگ، ۲- یوزِ پَلَنگ، ۳- آبِ پاك،  
۴- نَزادِ پاك (لاروس)  
نُمرات: (تک: نُمَرَة)، لاتینی تازی گشته،  
شُمارهِ ها  
نُمرَق Nemregh: لاتینی تازی گشته، بالِش  
(معین)، نازِ بالِش، بالِشچه (لاروس)  
نُمَرَة: مَوْتِ نَمِر، ۱- پَلَنگ ماده، ۲- چادرِ پَلَنگی،  
۳- گلیمِ پَلَنگی  
نُمَرَة: نُمِر در فارسی، Numerus لاتینی تازی  
گشته، مَر، مَرَك، اُشمارَك (فرهنگ پهلوی)،  
شُماره (فرهنگستان)  
نُمِرِه بَرداشتن: شُماره بَرداشتن  
نُمِرِه گیر: شُماره گیر  
نُمِش: راسُو  
نَمَسَة: ۱- بُو ی بَد، ۲- گَنَدیده (لاروس)  
نَمِش: ۱- سُخَن چینی، ۲- سُخَن بی پایه، یاوه،  
این واژه در شاهنامه آمده، به کردار چشَم  
غزالان دو چَمِش، همه سِحر و سُوخِ همه رَنگ  
و نَمِش، هدایت دَران چمن آرا این واژه را برابر با  
دَعَا و پارسِی دانسته است.  
نَمِش: ۱- كَك مَك، ۲- پِسه، ۳- جای دَسِت، ۴-  
راهراه: بَر جامه، ۵- سِپِیدَك، بَر ناخُن  
نَمِش: ۱- كَك مَكی، ۲- پِسه دار  
نَمَط: ۱- رُوش، رَوَال، ۲- کِش، ۳- آیین  
نَمَط: پارسی تازی گشته، نَمَت (فرهنگ  
پهلوی)، ۱- نَمَد (لاروس)، ۲- اَبَره ی بُوَب،

رُویه‌ی غالی، ۳-رُوکشِ کَجاوه

نَمَف Nympe : فرانسوی، پَرِدِگی  
(فرهنگستان)

نَمَق: ۱- نامه، نَوشته، ۲- میانه‌ی راه

نَمَك حَرَام، نَمَك به حَرَام: نَمَك شَناس، کُور  
نَمَك (برهان)

نَمَك حَلال: نَمَك شَناس

نَمَل: ۱- مُور، مُورچِه، ۲- ریشِ پَهَلو،

۳- آبله‌ریزه، ۴- سُخَن چینی

نَمَل: ۱- سُخَن چین (آندراج)، ۲- مُورچِه زار

نَمَلِ الْأَصَابِع: فِرَزِ آنکُشت

نَمَلِی: نَمَلِی دَر فارسی، مُورچِه‌یی، مُورچِگی

نَمَم: سُخَن چینی (لاروس)

نَمَم: ۱- نشانِ باد (آندراج)، ۲- سِپیدِ ناخُن

نَمَمَة: ۱- نازُک نگاری (= مینیا تور)، ۲- سایه

زَدَن (= Hachure دَر فرانسوی)، ۳- نگاه

کَرَدَن

نَمَم دُوزی: برگرفته از نَمَمَة تازی،

نازُک‌دُوزی

نُمُو: نُمُو دَر فارسی، بَالِش، وَاِلِش، وَحش

(فرهنگ پهلوی)، رُویش (فرهنگستان)،

یازِش (برهان)، گُوال (برهان)، گُوالِش، نَد،

گَرَبخت را وَجَاهَت و اقبال را نَد است، از

خدمت محمد پیروز اَحمد است (ابوالفرج)،

بَالِیَدَن، گُوالِیَدَن (بهرز)، اَفزایش

نُمُودَاَدَن: بَالِیَدَن، پَزَامِیَدَن (فرهنگ پهلوی)

نُمُودَج: پارسی تازی گشته، ۱- نُموده (غیاث،

۲- نُمونه

نُمُو کَرَدَن: رُوییدَن، رُستَن، وَحْشِیدَن (فرهنگ

پهلوی)، بَالوَدَن، بَالِیَدَن، گُوالِیَدَن (برهان)

نُمُو کُنَنده: وَخْشاك (فرهنگ پهلوی)،

گُوالَنده، رُویَنده، اَفزایَنده

نَمیر: ۱- گُوارا: چُون آب، ۲- ناب، پاك: چُون

نِزاد

نَمِیص: ۱- بَرچیدِه، ۲- بَرکَنده، ۳- باز رُویا:

گیاه

نَمِیق: ۱- هُو نَوشتمه، خوشنویسی شده،

خوشنویسیده، ۲- نگارینه: جامه، پارچه

نَمِیقَة: ۱- نامه (= مَکتوب)، ۲- نَوشته

نَمِیلَة: سُخَن چینی (آندراج)

نَمِیم: سُخَن چینی (آندراج)

نَمِیمَة، نَمِیمَت: ۱- سُخَن چینی، ۲- تَکَنان

جُنِیش، ۳- غَزْغَز، آوای نَوشَتَن

نَنه حَوا: ۱- مَشیانِه (فرهنگ پهلوی)،

۲- نانخواه، از گیاهان

نَنه حَمَد: نَنه شَله بَز (بهره از معین)

نَنه قَمَر: نَنه مَایِه، نَنه شَله بَز

نُوا Nova : انگلیسی، نُواختر (واژه‌نامه)

نَوَاقِل: شیدناک، پُرشید	دریانوردی)
نَوَاقِل: شکوفه، شکوفه‌ی سیبید	نَوَاب: شاه، میر، جانشین
نَوَاقِل: شیدافکن	نَوَاب: (تک: نَاب)، جانشینان، پیشکاران،
نَوَاقِل: فُروهشته، لَرزان	نمایندگان، گماشتگان
نَوَاقِل: انگور بیدانه	نَوَابِ حُکام: یار فرمانداران
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، ریشینگی‌ها	نَوَابِت: رُستنی‌ها، گیاهان (آندراج)
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، رگ‌های بازو، پی‌های بازو	نَوَابِت: (تک: نَابِت)، نوجوانانِ خام (بهره از لاروس)
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، دُشمنانِ علی (ع)	نَوَابِغ: (تک: نَابِغ)، آزادایان، سَرآمدان،
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، دوزندگان، پاکدلان،	هُوشباران
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل) = غیوثِ نَوَاقِل، لاروس	نَوَابِک: (تک: نَابِک)، جاهای بُلند
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، موهای پیشانی،	نَوَابِج: (تک: نَابِج)، دندان‌های سِپسین
پیشوایانِ مَرُم، دَر تازی، پیشانی‌ها، دَر فارسی	نَوَاقِل: نیه‌گری، مویه‌گری، از ریشه‌ی پارسی،
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، ریشینگی‌ها	بنگرید به نَوَاقِل
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، زَنانِ فَرَاخزی، مَر غزاران،	نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، کِناره‌ها، کَرانه‌ها، بوم‌ها،
نرم‌تنان	وَالَن‌ها، کُوست‌ها
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، از ریشه‌ی پارسی، نافه‌ها	نَوَادِر: (تک: نَادِر)، مانی‌ها، کَمیاب‌ها،
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، سُو رَاق‌های آدمی،	تَنسُخ‌ها
سُو رَاق‌های تَن	نَوَادِی: تَرکی، نَدیدی (غیاث‌اللغات)
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، به نمازها	نَوَادِی: (تک: نَادِی)، پیش‌آمدهای سَخْت،
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، آب‌نودان، بَش‌ها،	بَدآمدها، سُو‌ها، کَرانه‌ها، شُترانِ رَمَنده
کَنارها، آک‌ها	نَوَاقِل: ۱- گُرِیز از جَفَتِه (= اِتهام)، ۲- مَر دَ گُرِیز:
نَوَاقِل: (تک: نَاقِل)، پاکش‌ها، جابه‌جا	زَن، ۳- پاکدامن: زَن، ۴- گُشن گُرِیز: گاوماده،
کُننده‌ها	۵- آهُوی رَمَنده

نَوَاقِر: (تك: نَاقُور)، کَرَنای‌ها

نَوَاقِیس: (تك: نَاقُوس)، دَرای‌ها

نُواکولیت Novaculite: فرانسوی، فِسانسَنگ  
(قَرِیب)

نَوَال: ۱- بَخْشِش، دَهِش، ۲- رَاسَت، دُرُست،

۳- شایسته، شایسته است که....

نَوَالَة: پارسی تازی گشته، نَوَالِه، خوراکِ مِهمان  
نَوام: بیماری خواب

نَوامبر November: فرانسوی، ماه یازدهم

سَالِ قَرَنگی، بخشی از آب‌ان و بخشی از آذر  
سَال خوری

نَوامِیس: (تك: نَامُوس)، از ریشه‌ی سُرِیانی از

یونانی، یَنگ‌ها، سِگه‌ها، آیین‌ها، شَرَم‌ها

نَوَاهِض: (تك: نَاهِضَة)، جَاهای بُلند، جُوجِه  
پَرندگان

نَوَاهَة: مُویه‌گر، نِویه‌گر: زَن

نَوَاهِی: (تك: نَاهِیَة)، بازدارندگان

نَوَائِب: نَوَائِب دَر فارسی، (تك: نَائِبَة)،  
سَخْتی‌ها، پُتیارها

نَوَائِح: (تك: نَائِحَة)، مُویندگان زَن، نِویه‌گران  
زَن

نَوَائِر: (تك: نَائِرَة)، آفرازه‌ها، آتش‌ها

نَوَة: ۱- تَره، ۲- بَخْشِش، ۳- باران (لاروس)،

۴- ستاره‌ی فُرورونده

نَوَّان: (تك: نَوَّه)، ستارگان فُرورونده

نَوِیل Noël: فرانسوی، ۱- زاد شَبِ مِهر، زاد

شَبِ عِسی، ۲- ناشتار، از گیاهان (= دِرخت  
نَوِیل)

نَوِیین مغولی، فرمانده، سَردار

نَوَبَة: نَوَبَت دَر فارسی، پارسی تازی گشته، نِیابه

(صَاح الفرس)، آن پِه که نِیابه را نِگه داری

(ابوشکور)، جَاوَر (فرهنگ پهلوی)، پَستا

(برهان)

نَوِبَت بازی: نِیابه‌ی بازی، داو (برهان)

نَوِبَت خانِه: پَستاخانه، تَبیره خانِه

نَوِبَت مُرْتَب: نِیابه‌ی وینار، پَستای سَهمان

نَوِبَت نیکو داشتن: نِیابه نیکو داشتن، ارزش

زَمان دانستن (در معین، حفظ الغیب کردن آمده

است)

نَوِبَت زَدَن: تَبیره زَدَن

نَوِیتی: ۱- پالاد (= اسبِ جَنیبت)، ۲- بارگاه،

تاژ بزرگ، ۳- تَبیره زَن، ۴- پَستاخانه،

۵- پَستایی

نَوِینان: نَوِیناد

نَوِیه: نِیابه، تَب ناگهانی، تَب ناگاه

نَوِیه با اسهال دَموی: نِیابه با خون‌رِش

نَوِیه بَقاعده: نِیابه‌ی هَنجار

نَوِیه دُرْده: نِیابه دُرْده، تَب دُرْده



- نویه زَدَن: نیابه زَدَن، تَبیره زَدَن  
 نویه سه یك: نیابه ی سه یك  
 نویه صَفراوی: نیابه ی زردابی  
 نویه غَب: رُوز اَفَكَن (برهان)، نیابه ی یك روز  
 دَر میاَن  
 نویه غَش: نیابه ی بیهوشی  
 نویه كَرَدَن: نیابه كَرَدَن، تَب كَرَدَن  
 نویه وَبائی: نیابه ی ریتاك  
 نوت Note: فرانسوی، ۱-نَوَانِشان، ۲-آرز  
 بَرگ (= اسكناس)، ۳-یادداشت (سعید  
 نفیسی)  
 نوتاسیون Notation: فرانسوی (= علامت  
 ریاضی، علمی، فنی، فرهنگ فنی)  
 نشانۀ كُذاری (سعید نفیسی)، نَمایش (قریب)  
 نوت برداشتن: یادداشت برداشتن، یادداشت  
 كَرَدَن  
 نوت خوانی: نَوَانِشانخوانی  
 نوت دو دِبی Note de débi: فرانسوی،  
 یادداشت پَرداخت (فرهنگستان)  
 نوت دو كِرِدی Note de crédi: فرانسوی،  
 یادداشتِ دریافت (فرهنگستان)  
 نوتر Notaire: فرانسوی، ۱-دبیر، ۲-دفتردار،  
 ۳-ویراستار  
 نوترون Neutron: انگلیسی برگرفته از لاتینی  
 Ne برابر با نَه و uter برابر با هر کدام، نَتار (=  
 خُنثی، بهروز)  
 نوتریسیون Nutrition: فرانسوی، خُورد  
 (فرهنگستان)  
 نُوتِشِن Nutation: انگلیسی (رَقص محوری،  
 فرهنگ فنی)، وَشَت آسه ای، نَوِش (واژه نامۀ  
 فیزیک)  
 نوتیکال آلماناك Nautical almanac:  
 انگلیسی، زیگِ دریایی (بهره از واژه نامۀ  
 دریانوردی)  
 نوتیکال اسلاید رُول Nautical slide rule:  
 انگلیسی (= خط کش محاسبۀ دریایی،  
 واژه نامۀ دریانوردی)، شُمار پَگمالِ دریایی  
 نوتیکال چارت Nautical chart: انگلیسی،  
 نِگاره ی دریایی (بهره از واژه نامۀ دریانوردی)  
 نُوجُوت: پارسی هندی گشته، نُوزُوت (فرهنگ  
 پهلوی) نُوزُود، نُورُود  
 نَوَحه: نَوَحه دَر فارسی، پارسی تازی گشته، نیوه  
 (برهان)، اَنو ی، اَنویدَن «نوحه کردن» باشد  
 (برهان)، پازَخ (این واژه در بُرهان به مَانِکِ  
 مالِش و آزار آمده، ولی به گواه این سروده از  
 عماد زوزنی برابر با نیوه است، ای کرده دلم غم  
 تو رخ رخ، تا چند کنم ز عشق پازَخ) پَرزَك  
 (برهان)، رَنج (این واژه در صحاح الفرس آمده

برابر با صمغ و گره درخت، در بُرهان برابر با  
نوحه، لاغ نیز آمده است)، زَنْجُمُورَه، زَنْجُمُویَه،  
مُویَه (صحاح الفرس)، به زاری همه مُویَه آغاز  
کرد، هَمی بر کشید از جگر آه سرد (فردوسی،  
شاهنامه)، شیَوَن (نوحه و نفیر باشد، صحاح  
الفرس)، زَبَس کُو هَمی شیَوَن و ناله کرد، زن و  
مرد را چشم پُر زاله کرد (فردوسی، شاهنامه)،  
زاری، شو تا قیامت آید زاری کُن، کی رفته را به  
زاری باز آری (رودکی)

نوحه خوان: نیوه خوان

نوحه سَرای: نیوه سَرای

نوحه کَرَدَن: مُویدَن (برهان)، اَنویدَن

(برهان)، نُویدَن (برهان)

نوحه کُنْسان: نیوه کُنْسان، مُویَه کُنْسان، مُویان،

زاری کُنْسان، غَریوان، بزرگان لشکر همه هَم

چُنْان، غَریوان و گَریان وزاری کُنْان (فردوسی،

شاهنامه)

نوحه گَر: نیوه گَر

نوحه گَری: نیوه گَری

نوحیدَن: شیَوَن کَرَدَن (آندراج)، اَنویدَن

نوحَط: ۱- نِگار بَسته (بهره از غیاث اللغات)،

نوحاسته، ۲- نوَدَر (برهان)، چیز نو بَر روی کار

آمده

نوحَطی: نِگار بَستَگی، نوحاستِگی، نو دمیدگی

نوحَطی عالم: نو دمیدگی جهان، گواز بهار

نُود: هَم آوای صُبُور، سختی، رنج (آندراج)

نودولت: نوکیسه، گاوازد، ماراب (برهان)

نُودول Nodule: فرانسوی، گِرِهْک (قرب)

نُور: ۱- شکوفه، غُنچه، شکوفه ی سبید یا زرد را

در تازی «زهر» خوانند (آندراج)، ۲- روشن

گردیدن، بنگرید به نُور، ۳- شِکست یافتن،

۴- گریختن، ۵- گریزانیدن، ۶- دور شدن، ۷-

ترس از چَفته (= تهمت)

نُور: سُرِیانی تازی گشته، نُورا (پژوهش

واژه های سُرِیانی)، شیت (فرهنگ پهلوی)،

شید (برهان)، رُوشنایی

نُور: کُولی، دوره گرد (لاروس)

نُور اَتَم: فرشید، هَرویسپ رُوشنی (فرهنگ

پهلوی)

نُور اَحَس: خوارشید

نور استِنی Neurasthénie: فرانسوی، پی

سُستی (= ضَعفِ اعصاب)

نُور اسفَهْبی: شید اسفَهْبی

نُور اَعظَم: نَهمارشید

نُور اَعلی: بَرین شید

نُور افشان: شید افشان

نور افشانی: شید افشانی

نور افکَن: شید افکَن

نورِ آقَرَب: پهرُ میشد	نورِ ثَالِث: سیمُ شید، خِرَدِ سیمُ
نورِ اَنَهَر: چیرِ شید	نورِ ثانی: دویمُ شید، خِرَدِ دویمُ
نورِ اَنَقَص: کم‌شید	نورِ ج: ۱- آهنگِ آماج، خَرَمَنکوب (آندراج)،
نورِ الانوار: شیدانِ شید (آندراج، زیرِ واژه‌ی	۲- سَخَن جینی
سپهرانِ سپهر)	نورِ جوهری: گُهرِ شید، گوهرِ شید
نورِ الرِّیاس: پیلاگوشک، از گیاهان (برهان)	نورِ چَشم: روشنیِ چَشم، فرزند
نورِ المُستَفاد: نورِ مستفاد: ستان‌شید	نورِ حقیقی: آمیغشید، خدا
نورِ الله: خدا روشن‌کناد	نورِ حَی: زیشید، روان (= نفس)
نورِ الله تَرَبَّته: خدا شید به گورشِ بیارد	نورِ خُور: خورشیت (فرهنگِ پهلوی)،
نورِ الهی: وَرَجَک (فرهنگِ پهلوی)، خُره،	خورشید
خُوره، (برهان)	نورِ دَاذَن: شید دَاذَن: دَرُخْشَگری
نورانی: آذَرَنگ (برهان)، دَرَفْشان (برهان)،	نورِ دیده: شید دیده: دَرُخْشَگری
شیدان، تابیک، رُوشَن (فرهنگِ پهلوی)	نورِ دیده: روشنیِ دیده، فرزند
نورانی شُدَن: دَرَفْشیدَن (برهان)	نورِ رَستگاری: شید رَستگاری، چراغِ سیج
نورانی گردَن: دَرَفْشانَدَن	نورِ زای: شید زای
نورِ اَوَّل: پهرُ میشد	نورِ ساقِل: فرود شید
نوراهان طَلَب: نوراهان خواه، ره آورد خواه	نورِ سانح: اَبَر شید
نورِ بارِق: تابشید	نورِ شعاعی: پَر تو شید
نورِ بَرزَخی: بَرزَخشید، گیتی شید	نورِ عارضی: فِتاد شید، تاوَر شید
نورِ بالذَّات: زاد شید	نورِ عظیم: آسیمشید، پهرُ میشد
نورِ بَخش: شید بَخش	نورِ غیرِ عارضی: زاد شید
نورِ بَصَر: روشنیِ چَشم، فرزند	نورِ فایض: یانشید، شیدِ ریزان
نورِ تَام: بَوَند شید، پهرُ میشد	نورِ فِیاض: شیدِ ریزان (آندراج)
نورِ ثابِت: ایستاشید	نورِ قایم: خُود شید

عَصَبِي

نُورَة: نُورَة در فارسی، ۱- اژه (برهان)، ۲- نشان

سُتور (آندراج)، ۳- جادوگر: رَن

نُورَة خانه: واجبی خانه، اژه خانه، اژه آمیزه ی

آهك و زرنیخ است كه برای سِتْرَدَن موی به كار

آید.

نُورَة کشیدن، نُورَة مالیدن: اژه کشیدن، اژه

مالیدن

نُورِی: شیدی

نُورِی: يك كولی، يك دوره گرد (لاروس)

نُوریت Neurite : فرانسوی، پی آماه (= وَرَم

عَصَب)

نُورِین: تَنْبِیة نُور، دوشید، خورشید و ماهتاب

نُورِین نیرین: شیدان تابنده، دیوار یکدل

نُوسان: شَكْر و (پهلوی)، جُنْبانگی، نوانش

نُوسانات: (تک: نُوسان)، شَكْر وها، نوانش ها

نُوسان داشتن: شَكْر ویدن، نوانیدن (برهان)،

نُویدن (فرهنگستان)

نُوسان قیمت ها: دَر تازی عَدَم استقراار الأَسعار

گویند (فرهنگ اصطلاحات روز) نوانش

نرخ ها

نُوسان کردن: شَكْر ویدن، نُویدن

(فرهنگستان)

نُوسان کنند: شَكْر وان (فرهنگ پهلوی)،

نُورِ قدسی: اَشوشید، خُورشید

نُورِ قَهَّار: شیدان شید

نُورِ قَیوم: پایا شید، شیدان شید

نُورِ گرای Photo tropisme: در فرانسوی.

شید گرای

نورماتیف Normatif: فرانسوی، دانش های

دستوری

نُور ماه: ماهشید، ماهتاب

نُورِ مُبین: شید آشکار، پیامبر اسلام (ص)

نُورِ مُجَرَّد: خُودشید

نُورِ مُجَرَّد مُدَبِّر: خُودشید آندیشنده، روانِ گویا

(= نَفْسِ ناطقه)

نُورِ مَحْض: نابشید

نُورِ مُحَمَّدی: شید پیامبر، شیدِ مُحَمَّد (ص)

نُورِ مُقید: چشمة ی شید، شیدان شید

نُورِ مُقَدَّس: اَشوشید، شیدان شید

نُورِ مَند: شید مَند

نُورِ ناقص: کاهانشید

نُورُوز: پارسی تازی گشته، نوروز (لاروس)

نُورُوز N urose: فرانسوی، پی پرتی، پرتی

(= اختلال، فرهنگ کوچک)

نورولوژی Neurologie : فرانسوی،

پی شناسی

نُورُوم N urome: فرانسوی، پی گُند (= غَدَة)

نَوَان (برهان، فرهنگستان) \*

نوسواد: نو نویس، نوخوان

نوشادر: پارسی تازی گشته، نَشادر (لاروس)

نوظهور: کَنجک (برهان)، نوذر (برهان)

نوع: نُوع در فارسی، گُن، سَرَدک، شُون

(فرهنگ پهلوی)، سَرده (برهان) باک

(برهان)، کَرایشه (برهان)، گون، گونه، جُور

(فرهنگ کوچک)

نَوَعان: تکان خوردن شاخه (لاروس)

نوع پَرستی: مَرْدَم‌رَستی

نوع پَروری: مَرْدَم پَروری

نوع دُوست: مَرْدَم‌دُوست

نوعروس: پارسی است، نو آروس، نو آرس،

بنگرید به عَرُوس

نوعروسان پَکر: نو آروسان دوشیزه

نوعروسان چَمَن: نو آروسان چَمَن، نوزادگان

چَمَن، شاخه‌های نودمیده (برهان)

نُوع و جُوع: تَشَنگی و گرسنگی

نوعی: نُوعی در فارسی، سَرَدکی، گُنی

نوعی: گونه‌ای، جُوری

نوعه: میوه‌ی تازه

نُوف: ۱- کوهان بَلُند، ۲- تَدُم

نُوفر: Nufar، فرانسوی تازه گشته، نیلو پَر زرد،

نیلو پَر آبی (لاروس)

نُوفَل: ۱- شُغال ۲- جوان زیبا ۳- دَهِش ۴- دریا

۵- بخشنده ۶- کَفْزار

نُوفَله: مُؤنث نُوفَل - وَ، نَمَکدان (لاروس)،

شُورستان (آندراج)

نُوق: (تک: نَاقه)، ماده شُتران

نُوقه: کاردانی، چیره دَستی

نُوقَدَم: نوگام، نورسیده، نُونِياز (= سَالِک دَر

دساتیر، نَومُشَق در غِیاث اللغات)

نُوك: گُولی (آندراج)، ناتوانی، کُودنی

(لاروس)

نُوكاء: گول، زَن

نوکتیلوک Neocctiluques: فرانسوی،

شَب تابان (فرهنگستان)

نُوکَر: بهار در تاریخ سیستان این واژه را مغولی

دانسته و پیش از اورشیدی آن را نُوکَر و مغولی

دانسته و هدایت نیز در انجمن آرا نوشته است:

«چنگیزخان مغول پسر خود تولیخان را نُوکَر

می گفت و چنگیز غیر از ترکی مغولی چیزی

نمی دانست و این لغت ترکی مغولی است که در

پارسی شایع شده و به معنی خدمتکار خوب

است» جلیل اخوان زنجانی در پژوهش

واژه‌های سُرِیانی آن را برگرفته از نوکریا به

آرش «غریبه» می داند و گمان دارد که این واژه را

ترسایان نَسْتوری به دستگاه چنگیزخان

برده اند. ساختار واژه نشان می دهد که همان  
واژه ی نوکار است و پارسی، عطا ملک جوینی  
در تاریخ جهاننگشای این هر دو واژه را که با هم  
برآیند آورده: «بر امیر ارغون مقرر شد... و  
نایمتهای و ترمتهای را به نوکاری او معین گردانید  
و از جانب هر برادری قبلا و هولاکو و اریغ بوکا  
و موکا امیری به نوکری موسوم گشت»،  
(پوشته ی ۲، برویه ی ۲۵۵)، در سروری، بهار  
عجم، برهان و عمید پارسی است.

نوکریاب: نوکر دیوان، کارمند  
نوکری دولت: نوکر دیوان، کارمند  
نوکری دولت: نوکری دیوان، کارمندی  
نوکلیر Nuclear: انگلیسی، هسته ای (فرهنگ  
فنی)

نوکلیر استراکچر Nuclear structure:  
انگلیسی، ساختار هسته ای (واژه نامه فیزیک)  
نوکلیر اینرجی لولز Nuclear energy level:  
انگلیسی، ترازای نیروی هسته ای (بهره از  
فرهنگ فنی)

نوکلیر ایزومر Nuclear isomers: انگلیسی  
(= ایزومرهای هسته ای، فرهنگ فنی)،  
پازتارگان هسته ای

نوکلیر بتا دکی Nuclear beta decay:  
انگلیسی، ب و پاشی هسته ای

نوکلیر پاور Nuclear power: انگلیسی، توان  
هسته ای (فرهنگ فنی)

نوکلیر چارج Nuclear charge: انگلیسی، بار  
هسته ای (فرهنگ فنی)

نوکلیر دتکتور Nuclear detector:  
انگلیسی، آشکارساز هسته ای (واژه نامه فیزیک)

نوکلیر دیمگنتیزیشن nuclear demagnetization:  
انگلیسی، واچنبکید

هسته ای (بهره از واژه نامه فیزیک)

نوکلیر راکتور Nuclear reactor: انگلیسی  
(= راکتور اتمی، فرهنگ فنی)، واکنای

هسته ای

نوکلیر راکشن Nuclear reaction: انگلیسی،  
واکنش هسته ای

نوکلیر ساب مارین Nuclear submarine:  
انگلیسی، زیر دریایی هسته ای

نوکلیر فورس Nuclear force: انگلیسی،  
نیروی هسته ای (واژه نامه فیزیک)

نوکلیر فیزیکز Nuclear physics: انگلیسی  
(= دانش فیزیک هسته ای، فرهنگ فنی)،

گیتیک هسته ای

نوکلیر فیشن Nuclear fission: انگلیسی،  
شکافت هسته ای (بهره از فرهنگ فنی)

نوکلیر فیوژن Nuclear fusion: انگلیسی،

گُداژ هَسته‌ای (فرهنگ فنی)

نُوکِلیِر فیوئِسل Nuclear fuel : انگلیسی،

سُوحَتِ هَسته‌ای (فرهنگ فنی)

نُوکِلیِر مَس Nuclear mass : انگلیسی (=

چِرِمِ هَسته‌ای واژه‌نامه‌فیزیک)، غُندِ هَسته‌ای

نُوکِلیِر مَگنِیتیک رِژنِس Nuclear :

magnetic resonance انگلیسی، بازآوایی

چُنْبِکی هَسته (بهره از واژه‌نامه‌فیزیک)

نُوکِلیِر مَگنِیتیک رِژنِس آَبزورِپْشِن :

Nuclear magnetic resonance absorption

انگلیسی، دَرآشامی بازآوایی چُنْبِکی هَسته‌ای

(بهره از واژه‌نامه‌فیزیک)

نُوکِلیِر مَگنِیتیک مُومِنِت Nuclear magnetic :

moment انگلیسی، گُشتاَوَر چُنْبِکی هَسته‌ای

(بهره از واژه‌نامه‌فیزیک)

نُوکِلیِر نامِبِر Nuclear number : انگلیسی،

غُندِ شِمَارِی هَسته

نُوکِلیِر وِیِبِن Nuclear weapon : انگلیسی،

زِینِه‌های هَسته‌ای (بهره از فرهنگ فنی)

نُوکِلِئول Nucléole : فرانسوی، هَستَک

(معین)

نُوکِلِئوپلاسم Nucléoplasme : فرانسوی،

شِیرِی هَسته (معین)

نُول Null : انگلیسی، تُهی، پُوج (فرهنگ فنی)

نُول Null : فرانسوی، هِیج به هِیج، زَبانزَدی

دِرشَتَرَنگ (معین)

نُول سِیت Null set : انگلیسی، کُودِی تُهی

(بهره از واژه‌نامه‌فیزیک)

نُول کُن Null cone : انگلیسی (=مَخروط

صِفَر، واژه‌نامه‌فیزیک)، سَروی سِفَر (بَنگَرِید

به صَفَر)

نُول وِکتور Null vector : انگلیسی، بُردارِ سِفَر

(بهره از واژه‌نامه‌فیزیک)

نُوکَة: ۱- دَهِش (آَندرَاج)، ۲- بُسِیَه (لاروس)

نُوم: پُرِخواب، خوابِبارِه

نُوم: ۱- خواب، ۲- خَفَتِگَاز

نُومولِیت Nummulite : فرانسوی، تَکُرُوزَن

نُومولِیتیک Nummulitique : فرانسوی،

تَکُرُوزَنیک

نُومولِیتیک لایمِ‌اِستون Nummulitic :

limestone انگلیسی، آه‌کَسَنگِ تَکُرُوزَنیک

نُومینالیست Nominaliste : فرانسوی،

نامِباَوَر

نُومینالیسم Nominalisme : فرانسوی،

نامِباَوَری

نُون: ۱- ماهی، ۲- دَمِ شَمشیر، ۳- آمِیَه (=

دَوَات، برهان)، ۴- وَاَتِ نِ

نُونات: (تک: نُون)، وَاَتِ نِ ها



نون قوسی: ۱-نِی چَنبَری، ۲-چُون

شَرَم زَن، زبَانِزْد لُوتیان

نُون وَالْقَلَم: اِمِه وَخامِه، گُوَازِ این جهان، وَ، نامِ

سیمنادی در نپی

نُویل Nouvelle: فرانسوی، داستَانِک، داستان

کوتاه

نولِیست Nouvelliste: فرانسوی،

داستَانِکَنویس، روزنامه نویس (سعید نفیسی)

نُوه Nêvé: فرانسوی، یَخِیرِف (قریب)

نُویان: مغولی، ۱-میر، ۲-سَردار، ۳-شاهزاده

نُویص: ۱-توانایی، ۲-جُنُبش (آندراج)

نُهاء: ۱-پایان، ۲-آبِگینه، ۳-آندازه

نِهایِی: نِهایِی دَر فارسی، پایانی (بهره از معین)

نِهاب: تاراج

نَهاب: تاراجگر

نِهاب: (تک: نَهب)، پَرِه ها (= غَنانم)

نُهاِت: دَم سَرَد، ناله، آه سَرَد کشیدن (لاروس)

نُهاد: اندازه، به اندازه ی، بَرایر

نُهاز: ۱-رُوز، ۲-چُغِد نَر، ۳-هُو بَرِه ی نَر،

۴-چوجه ی سنگخواره (لاروس)

نَهارِی: پارسی تازی گشته، نَهارِی، ناشتایی

نَهارِی: رُوزانه، رُوز به رُوز

نُهاز: اندازه، بَرایر

نُهام: ۱-چُغِدِک، چُغِدِ بیشه، از پَرَنَدگان،

۲-تَرَسا، پارسای تَرَسا، ۳-دَرودگر، ۴-آهَنگر

نَهایِی، نَهایِی، نَهایِی، نَهایِی: نَهایِی دَر فارسی،

۱-آهَنگر، ۲-دَرودگر، ۳-دَسْتَوَرز

نَهاوش: بَسَم ها، بیدادها

نِهایات: (تک: نِهایَة)، قَرجام ها، بافُدُم ها،

بافُدُمان

نِهایَة: نِهایِی دَر فارسی، قَرجام (فرهنگ

پهلوی)، بافُدُم (لغت فرس)، هَم چُنان سُرْمه

که دُخت خوب سُرِوی، هَم به سان گُرد بَرادَر

اَزوی، گرچه هر روز اندکی بَرادَرش، بافُدُم

روزی به پایان آردش (رودکی)، چه بایدت

کَرَدَن چنین بافُدُم، مَگر خانه رُوبی چو رُوبِه به

دُم (ابوشکور بلخی)

نِهایِی: نِهایِی دَر فارسی، قَرجامین (بهره از

معین)

نَهب: ۱-تاخِشَن، ۲-پَرِه (= غنیمت)،

۳-تاراج، ۴-زُورِستانِی

نَهب کَرَدَن: تاراجیدن

نُهِوُغ: ۱-دونی، تازی گشته ی آن دونیج است

و آن کشتی است دریایی دراز تیزرُو (آندراج)،

۲-پَرَنده ای است.

نَهِج: راهِ رُوشَن، راهِ راست، دَر تازی، راه، دَر

فارسی

نَهِجِسم: نَه کَرَب

نُه حُجره: نُه یاخته، ۱- گواژِ نُه آسمان، ۲- گواژِ  
 نه هَمسِرِ پیامبرِ اسلام (ص)  
 نُه حواس: نُه سِهش، پنج بیرونی و چهار درونی،  
 شماره‌ی دُرُسِتِ آن هاذه است.  
 نُه دایره: نُه برهون، گواژِ نُه سِیهر  
 نَهر: سُرِیانی تازی گشته از نَهر ا به مانِکِ جوی  
 (پژوهش واژه‌های سُرِیانی)، جوی، کُناکی  
 (فرهنگ پهلوی) قَراکِن (برهان)، تَجَن، تَجَن  
 (معین)، زُوغ (برهان)، مادی (گوشِ  
 اسپهانی)

نَهرسازی: تَجَن سازی، جویسازی  
 نَهر کُندن: جوی کُندن، تَجَن کُندن  
 نُه رواق: نُه ستاوند، نُه سایبان، گواژِ نُه سِیهر  
 نَهر: (تک: نَهرَة)، پَرواها، نَخجیران  
 نَهرَة: نَهره و نَهرِت در فارسی ۱- پَروا، ۲- نَخجیر  
 نَهرَة الذَّئِب: پَروا جویی گُرج  
 نُه شَهرِ علوی: نُه شَهرِ بالا، نه شَهرِ برین، گواژِ  
 نُه سِیهر

نُه صَحیفه: نُه رویه، نُه گُسْتَره، گواژِ نه سِیهر  
 نَهرَضات: (تک: نَهرَضَة)، خیزش‌ها، جُنیش‌ها  
 نَهرَضَة: نَهرَضَت در فارسی، ۱- خیزش،  
 بر خاست، ۲- جُنیش

نَهرَضَتِ افتادَن: روانه شدن  
 نَهرَضَتِ کُردَن: به راه افتادَن

نُه طاق: نُه تَک، گواژِ نه سِیهر  
 نُه طَبِیعی: نُه سِیرِشْتی  
 نُه طُشْت: نُه تَشْت، گواژِ نُه سِیهر  
 نُه عَرَض: نُه فِتاد، نُه تاوَر  
 نُه قَطَط: نُه تَنها، نُه هَمین  
 نُه قَلْک: نُه سِیهر  
 نَهرَق: شاهی آبی، تراتیزِک، از گیاهان  
 نُه قَصَر: نُه کاخ، گواژِ نه سِیهر  
 نَهرَل: ۱- آشامِ نُخُسْت، ۲- تَشِیگی، ۳- سیرابی،  
 از واژگانِ دوپهلوی

نَهرَلان: ۱- آشامنده، ۲- تَشِنه، ۳- سیراب، از  
 واژگانِ دوپهلوی

نَهرَم: پُر خوری، شَکَمِرَستی، دَلِگی (لاروس)  
 نَهرَمَة: نَهرِت در فارسی، ۱- نیاز، ۲- کوشش  
 مینوی، ۳- آرزو، ۴- وَرَن (= شَهرَة)  
 نُه مُقَرَس: نُه آهو پای، نُه سِیهر، به گواژِ  
 نُه مُقَرَس دَوَار: نُه آهو پایِ گردنده، گواژِ نُه  
 سِیهر

نَهرَنگ قَلْک: نَهرَنگِ سِیهر، گواژِ آبامِ ماهی،  
 ۲- آبامِ خَرچَنگ  
 نَهرَو: بازدارنده (آندراج)  
 نَهرُوس: شیر بیشه (آندراج)

نَهرُوض: ۱- بَر خاستن، ۲- راست بالا رفتن، در  
 گیاهان، ۳- بال گُسْتَرَدَن، دَر پَرَدگان، ۴- روان

شُدَن، به راه افتادن، ۵-فَرَا رَفْتَن (= کُوج  
کَرَدَن)

نَهْوك: دِلَاوَر

نَهْوكَة: ۱-فَرَسُودگی، ۲-لاغری

نَهْی: ۱-بازداشتن، ۲-ناروا دانستن

نَهْی: نَهْی: آبگیر

نَهْی: ۱-خِرَدَمَند، ۲-شُترِ فَر به

نَهْی: شیشه، آبگینه (لاروس)

نَهْی: (تک: نَهْیَة)، خِردها

نَهْیر: آب بسیار (لاروس)

نَهْیق: بانگِ خَر (آندراج)

نَهْیک: ۱-گَرَا فکار، ۲-دَلیر، ۳-نیکخوی،

۴-تیغ بُرآن

نَهْیم: ۱-بانگِ شیر، ۲-بانگِ پیل، ۳-گُرُسَنه

چَنَشم، سیری ناپذیر

نَهْی مُنْکَر: بازداشتِ ناروا (بهره از غیاث

اللغات)

نِیَاب: (تک: نَاب)، دندان‌های نیش،

نیش‌دندان‌ها

نِیَابَة: نِیَابَت در فارسی، ۱-جانشینی،

۲-ستوانی، ۳-نماینده‌گی گزینستان، در تازی

نُوبِن، در یکی از فرهنگ‌های فارسی واژه‌ی

نِیابه (بنگریده به نوبَة) برابر با نِیَابَة تازی

دانسته شده که برداشتی نادرست است، نِیَابَة به

آرَش نِیابه یا «نُوبَت» در تازی پیشینه ندارد.

نِیَابَتِ تولیت: سَر پَرست جانشینی

نِیَابَتِ قضائی: نمایندگی دادوَرزی

نِیَابَتِ گَر: ۱-جانشین، ۲-دادگوی، دادگزار

(=وکیل دادگستری)، ۳-نماینده

نِیَابَتًا: به جانشینی، به نمایندگی

نِیَات: (تک: نِیَة)، چیم‌ها، آهنگ‌ها

نِیَاخَة: از ریشه‌ی پارسی، نیوه‌گری، آنویدَن،

مُوبیدَن

نِیاع: (تک: نُوع)، تَشَنگی‌ها

نِیاف: ۱-زَن بُلَندبالا، ۲-شُتر بُلَندبالا

نِیاق: (تک: نَاقَة)، ماده شُتران

نِی بَر سَر کَسَری: نِی بَر سَر خَسرو، آهنگی

است از خُنْیای باستانی ایران

نِیَة: نِیَت در فارسی، چیم (فرهنگ پهلوی)،

آهنگ

نِیَت: خَمیدَن، پِیچان پِیچان رَفْتَن (آندراج)

نِیتر Nitre: فرانسوی، شُوره (قریب)

نِیترات Nitrate: فرانسوی، کوتزایه

نِیتروژن Nitrogène: فرانسوی، کوتزا،

بنگریده به اُزَت

نِیتریفیکاسیون Nitrification: فرانسوی،

شُوره سازی (قریب)

نِیَت کَرَدَن: چیمیدَن، کامیستَن (فرهنگ

پهلوی)، آهنگ کردن

نیچر آف آپریشن: Nature of the operation

انگلیسی، (= ماهیت عملیات، واژه نامه

دریانوردی)، هرآیند کارها

نیچرِیزم: Naturism: انگلیسی، پرهامگرایی

نیچرِیست: Naturist: انگلیسی، پرهامگرا

نیچرِیه: برگرفته از انگلیسی، پرهامپرستی،

پرهامپرستان

نَی حَصیر: دُوخ، کولان (برهان)

نیدر: Nadir: انگلیسی از نظیر تازی، پأسو

(= سمت القدم) (واژه نامه دریانوردی)

نیدلان: در برهان آمده و پارسی دانسته شده،

۱- سُکاچه، خُفتَک (= کابوس)، ۲- دیوداری

(= صُرْع)

نیدمان: خوربرگ Drosera، از گیاهان (بهره

از لاروس)

نیر: ۱- یوغ، ۲- ماسوره، ۳- نگار جامه، ۴- بود:

دربافتدگی، ۵- پُرز، در پارچه، در جامه

نیر: جامه نگاری

نیر: شیدبخش، دَرَفشان، روشنی بخش، تابناک

نیرِ اعظم: تابناکِ مهین، گواژِ خور

نیران: (تک: نار)، آتش‌ها

نیران: تنّیه نیر، دو تابناک، گواژِ خور و ماه

نیرنج: پارسی تازی گشته، نیرنگ، دربارسی

پهلوی این واژه برابر است با ژبا و آزیای

(= دعا)، در فارسی نوین آرشِ درست آن را از

یاد برده و نیرنگ را با فریب و دغا برابر

گرفته‌اند و آسَدی تُو سی در لغت فرس آن را با

جادو برابر دانسته. در تازی نیز برابر است با

آفسون، آفسونی جادو مانند

نیرنجات: (تک، نیرنج)، از ریشه‌ی پارسی،

نیرنگ‌ها (بهره از غیاث اللغات)

نیریز: پارسی تازی گشته، نوروژ (لاروس)

نیرّه: نیرّه در فارسی، مؤنث نیر، شیدبخش، و،

نامی برای زنان

نیریزین: تنّیه نیریز، پارسی تازی گشته، دو

نیریز، نیریزان، نیریز بزرگ و نیریز کوچک، دو

بخش یکی از شاخه‌های بیست و چهارگانه

خُنیا (بهره از معین، از مجمع الادوار موسیقی

هدایت)

نیرین: تنّیه‌ی نیر، دو تابناک، گواژِ خور و ماه

نیرِیق: پارسی تازی گشته، نیرّه (لاروس)

نیرِک: پارسی تازی گشته، نیازک (= تیر

شهاب)، نیزه‌ی کوچک، نیرِک

نیرسان: سُرِیانی تازی گشته، نام ماه هفتم سال

سُرِیانی، برابر با بخششی از فروردین و

اردیبهشت سال خوری

نیسوق: در برهان این واژه یونانی دانسته شده،

پارسی است، نیشو، نیشه، آلوی تبری

نیش زنبور: دُوژنه، دُوژینه (برهان)، در پهلوی

دُوژنک برابر با «نیش حشره» آمده است.

نیش غولی: نیش دیوی، پرخاش یاوه (بهره

از معین)

نیک آثار: نیک ماندک، نیکرخن

نیک اختیار: نیک گزین (معین)

نیک خدمت: نیکیار

نیک خصال: نیکرفتار

نیک خصلت: نیکخوی

نیک دیانت: پاکدین

نیک ذات: نیکزاد

نیک سیرت: پاکسیرشت، فُر و هنده (برهان)

نیک طینت: پاکدل، پاکدرون

نیک عهد: نیک پیمان

نیک فال: نیک اختر

نیکل Nickel: فرانسوی برگرفته از

kupfernickel آلمانی به آرش دیومیس، مسدیو،

از توپال ها

نیک محضر: خوش برخورد

نیک مزاج: نیکسیرشت، نیکنهاد

نیک معاش: ۱- فراخزیست، ۲- خوشگذران

نیک منظر: ۱- خوشنما، ۲- خوبرو

نیک نفس: نیکزاد، نیکنهاد

نیک نیت: نیکخواه

نیکو آدا: نیکو سخن

نیکوتین Nicotine: فرانسوی برگرفته از نام

J. Nicot که در سده ی شانزدهم تنباکو را با خود

به فرانسه برد، نیکوتین، دود زهر

نیکو حال: نیکو جاوَر (جاوَر = حال، برهان)،

تندرست، بسیاری از آمیزه هایی که با نیک آغاز

گردیده چون «نیک سیرت»، با نیکو نیز آغاز

شده، چون «نیکو سیرت»، که آرش ها برابر

است.

نیل: پارسی تازی گشته، نیل (فرهنگ پهلوی)

نیل: دَر فارسی نیل، ۱- رسیدن، ۲- یافتن،

۳- دَهِش، ۴- جایزه (این واژه پارسی است)،

پاداش

نیلج: پارسی تازی گشته، نیلگ (برهان)، نیله،

رَنگ نیل (لاروس)

نیل فلک: نیل سپهر، نیل خُم آسمان، گواژ

مَرخِشگی (= نحوست)

نیلگون خِیام: تازهای نیلگون، چادرهای

نیلگون، و، گواژ آسمان ها

نیلگون و طاء: نیلگون و طاء: ۱- بوب نیلگون،

۲- گواژ آسمان

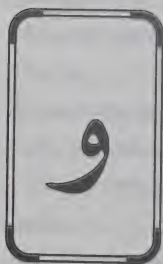
نیلوفر صحرائی: بدشگان، بدشغان (معین)

نیلوفر وحشی: تال (گوش گیلکی)

- نیلوفر هندی: پارسی است، اوسید (آندراج)  
 نیلی یَحر: ۱- دریای نیلی، ۲- گواژ آسمان  
 نیلی حَقّه: ۱- نیلی کیوت (کیوت = قوطی)،  
 ۲- گواژ آسمان  
 نیلی دایره: نیلی پَرهون  
 نیم: ۱- خواب‌نامه، ۲- زندگی فراخ  
 نیم‌پرِشت: پارسی تازی گشته، نیم پرِشت،  
 نیم‌پز، نیم‌رو (لاروس)  
 نیم پَسِیل: نیم‌گشت، چون نیم‌گشتِ ناز شوم  
 زان نگاه گرم، ذوق تبسم نمکین می‌گشدم را  
 (محمدقلی میلی)  
 نیم تاج: نیم‌تاج، تاج پارسی پهلوی است  
 (فرهنگ پهلوی)  
 نیم‌تاج مَرُصع: کَرَزَن (برهان)  
 نیم تسلیم: نیم‌نماز (نماز در پارسی به مانک  
 کُرِش ترکی و تعظیم نیز هست)  
 نیم ثقیل: نیم سنگین، زبانزدی در خُنیا  
 نیم چَکمه: نیم مُوزه  
 نیم رخ علم الثَّقَس: نمای روان (فرهنگستان)  
 نیم رسمی، نیمه رسمی: نیم‌دستوری، نیم  
 آیینی  
 نیم‌فومانیا Nymphomania: انگلیسی،  
 وَرزَن‌دگی، دَرزَنان  
 نیم قِسْمَت: نیم وِچک (فرهنگ پهلوی)  
 نیم‌گدوی مُنْقَش، شرابخوری: چمانه، جان  
 به چمانه‌ای بده، در چمن جان بچمان  
 (خاقانی)  
 نیم‌گره: نیم‌پادک  
 نیم‌کره جنوبی: نیم‌پادک رَپِتَقک، نیم‌پادک  
 نیم‌روزی  
 نیم‌گره شمالی: نیم‌پادک آپاختری  
 نیم وِجِبی: نیم وِزگ، کُوتوله، پارسی است  
 نیم هَضَم: نیم‌گوارد  
 نیم هلال: نیم نرسیت (بنگرید به هلال)، گواژ  
 لَب دِلِستان  
 نیمه مُتَمَدَن: ۱- نیمه شهری، ۲- چادر نشین  
 نیمه مُستقل: نیمه کامیک  
 نیوال آتاشه Naval attache: انگلیسی،  
 وابسته‌ی دریایی (واژه نامه دریانوردی)  
 نیوال اِستُورز Naval stores: انگلیسی،  
 کالای دریایی (واژه نامه دریانوردی)  
 نیوال اِوِیشَن: Naval aviation، انگلیسی  
 هَوادریا (واژه نامه دریانوردی)  
 نیوال کَنسکْرِپت Naval conscript:  
 انگلیسی (= ناوی وظیفه، واژه نامه  
 دریانوردی)، ناوی سَر باز  
 نیوال وِسل Naval vessel: انگلیسی، ناو  
 (واژه نامه دریانوردی)

نئوتکتونیک: Néotectonique: فرانسوی، نوزمینساخت (قریب)	یونانی به آرش نو، نوتاب
نئوزونیک: Néotectonique: فرانسوی، نوزیوی (قریب)	نئون لمپ Neon lamp: انگلیسی، نوتا به
نئوژن: Néogène: فرانسوی، نوزاده (قریب)	نیهیلیست Nihiliste: فرانسوی از ریشه‌ی
نئون: Néon: فرانسوی برگرفته از Neos	لاتینی Nihil به مانک هیچ، هیچ چیز، هیچ‌گرا
	نیهیلیسم Nihilisme: فرانسوی از ریشه‌ی
	لاتینی، هیچ‌گرایی





اسکاتلندی James Watt (۱۷۳۶-۱۸۱۹)

سازنده‌ی نخستین وُشمناو، یکان سنجش  
نیروی کُهرُب، تُوَانِه

واتِر آف کریستالیزیشن : Water of  
Crystalization انگلیسی (= آبِ تَبَلُور،

فرهنگ فنی)، بَنگَرِید به آبِ تَبَلُور

واتِر اسکی : Water-Ski انگلیسی، آبِ باچله

واتِر اِکِی وَلِنت : Waterequivalent انگلیسی،

هَم آرزِ آبِی (فرهنگ فنی)

واتِر بُرن : Waterborne انگلیسی، آبِ بُرد

(واژه‌نامه‌ی دیانوردی)

واتِر بِیرِنگِ اِستِراتا : Water - bearing

strata انگلیسی، سَفَره‌ی آب‌دار (قریب)،

زبانزد زمین‌شناسی

وا: ۱- دَرِدا، دَرِیفا، ۲- وای (فرهنگ پهلوی)

وا اَسفاه: وا اَسفا در فارسی: ای وای، دادِ بیداد،

دَرِدا، دَرِیفا

واپَر: کُسی (آندراج)

واپِص: دَرخشان (لاروس)

واپِصَة: مَوْنِث واپِص، ۱- آتَش، ۲- یك

دَرخِشِش، ۳- آخِگَر (لاروس)

واپط: ۱- فرومایه (آندراج)، ۲- تَرَسو،

۳- اُفَتَنده، فرود آئنده (لاروس)

واپل: ۱- باران دُرْشَت، ۲- دَوِیدَن تَنَد

واپُور : Vapeur فرانسوی، ۱- کُشتی دُودی

(آندراج)، وُشمناو (= کُشتی بُخاری)،

۲- وُشم (بُخار)

وات : Watt انگلیسی برگرفته از نام جیمز وات

واٹر باور Water-power: انگلیسی، زغال

سفید (قریب)

واٹر پایپ Water-pipe: انگلیسی، لوله‌ی آب

(فرهنگ فنی)

واٹر پروف Water-proof، انگلیسی،

آب بندی شده (فرهنگ فنی)، پادتم

واٹر پولو Water-polo، انگلیسی، چوگان آبی،

آبچوگان

واٹر پلوشن Water pollution: انگلیسی، آب

آلودگی (واژه نامه محیط زیست)

واٹر تایت Watertight: انگلیسی، آب بندی

شده (فرهنگ فنی)، پادتم

واٹر تریتمنت Water treatment: انگلیسی،

پاکسازی آب (واژه نامه محیط زیست)

واٹر تیبل Water table: انگلیسی (= سطح آب

زیر زمینی، فرهنگ فنی)، سفره‌ی آب (فرهنگ

فنی)

واٹر جکت Water Jacket: انگلیسی، پوشش

آب (فرهنگ فنی)

واٹر درایو Water drive: انگلیسی، آب ران

(فرهنگ فنی)

واٹر رزورسز Water resources: انگلیسی

(= منابع آب، فرهنگ فنی)، آبخاستان

واٹر سابلای Water supply: انگلیسی،

آب آمایی (واژه نامه محیط زیست)

واٹر سافایر Water-sapphire: انگلیسی،

یاکند آبی (بهره از قریب)

واٹر سافتنینگ Water softening: انگلیسی،

سبک سازی آب (فرهنگ فنی)

واٹر سایکل Water cycle: انگلیسی،

دوچرخه‌ی آبی

واٹر سپوت Water spout: انگلیسی، گردباد

مکنده (قریب)

واٹر شِد Watershed: انگلیسی، آبخیز

(واژه نامه محیط زیست)

واٹر شِد مَنَاجِمَت Watershed management:

انگلیسی، آبخیزداری (واژه نامه محیط

زیست)

واٹر فال Waterfall: انگلیسی، آبشار (واژه نامه

محیط زیست)

واٹر فرونت Waterfront: انگلیسی، بارانداز

واٹر کالر Water color: انگلیسی، آبرنگ

واٹر کَچِمِنَت Water catchment: انگلیسی،

آبخیز (واژه نامه محیط زیست)

واٹر کُرس Water course: انگلیسی،

۱-جوبیار، رود، ۲-آبراهه

واٹر کُنْتِنَت Water content: انگلیسی، نمدار

(فرهنگ فنی)، آبدار

- واترِ گلاس Waterglass: انگلیسی، آبشیشه
- واترِ گُگ Water gauge: انگلیسی، آب‌سنج (فرهنگ فنی)
- واترِ لاجد سُوِیل Waterlogged soil: انگلیسی، زمینِ آبگرفته (فرهنگ فنی)
- واترِ لاجینگ Water logging: انگلیسی، آب‌سیری (واژه‌نامه محیط زیست)
- واترِ لاس Water loss: انگلیسی، آب‌کاهی (واژه‌نامه محیط زیست)
- واترِ لاین Water line: انگلیسی (= خط آب، واژه‌نامه دریانوردی)، آب‌گذار
- واترِ لوئرینگ Water lowering: انگلیسی، زهکشی (واژه‌نامه محیط زیست)
- واترِ لول Water-level: انگلیسی، تراز آب (فرهنگ فنی)
- واترِ لیلی Waterlily: انگلیسی، نیلوفر آبی
- واترِ مارک Water mark: انگلیسی، تخته آب (فرهنگ فنی)
- واترِ مین Water main: انگلیسی، شاه‌لولی آب
- واترِ وی Water way: انگلیسی، ۱- راه آب، ۲- آبراه
- واترِ وینگز Waterwings: انگلیسی، آب‌اله
- واترِ ویل Water wheel: انگلیسی، چرخِ آبی، چرخِ آبگرد (فرهنگ فنی)
- واترِ هَمر water hammer: انگلیسی (= ضربهٔ قوچ، فرهنگ فنی)، کوبه‌ی راک
- واترِی Watery: انگلیسی، ۱- آب‌دیس، ۲- آبدار، ۳- آبکی، ۴- سُست، ۵- آشکار
- واترِینگ Watering: انگلیسی، ۱- آبیاری، ۲- آبیاشی (فرهنگ فنی)
- واتِ سَنج (فرهنگستان)، بنگرید به واتِ متر
- واتل Wattle: انگلیسی (= شبکهٔ چوبی، فرهنگ فنی)، پرویزنِ چوبی
- واتِ متر Watt - meter: انگلیسی (= وات سنج، فرهنگستان)، توانه سنج
- واتِن: ۱- پابرجا (لاروس)، ۲- آبِ ایستاده، اَرِمشْت (فرهنگ پهلوی)
- واتِر: پایا
- واثِق: اُسْتَوان، اُسْتَوار، بَرِجا (ذبیح بهروز)
- واثِق شُدَن: اُسْتَوانیدن
- واجِب: ۱- پَتیمار، پَتِمَار (فرهنگ پهلوی)، بایا، بایستِه (ذبیح بهروز)، ۲- بَگَرُور (= واجب‌رودر روی، مُمکن، برهان)، ۳- ناگُزیر
- واجِبات: (تک: واجِبَة)، پَتیماران، بایستِگان
- واجِبُ الْاِتِّبَاع: بایا پَسپای
- واجِبُ الْاِذْعان: بایا خَسْتُوک
- واجِبُ الْاِطاعَة: بایا نِیوْشاک

- واجِبُ الامْتِثَالِ: بایا کرد  
 واجبُ التَّعْطِیمِ: بایا نماز  
 واجبُ العَرَضِ: بایا گوی  
 واجبُ القَتْلِ: بایا کُشت، کُشتنی  
 واجبُ الوجودِ: پایان بود (برهان)، بایا بود  
 واجبُ آمَدَنِ: بایا شدن  
 واجبُ بِالذَّاتِ: خودزاد، خودآی (فخر رازی، اندیشه های فلسفی ایرانی)، خدا، بایای زادی  
 واجبُ بِالغَیْرِ: ناخودزاد، ناخودآی، بایای دگرزادی  
 واجبُ بِالْقِیَاسِ: بایا به سَنَجِش  
 واجبُ دَاشْتَنِ: ۱- بایا شُمُردَن، ۲- رَوا دَاشْتَن  
 واجبُ دَانِسْتَن: بایا دَانِسْتَن  
 واجبُ دِیدَن: بایا دیدَن، بایسته دانستن  
 واجبُ سَاخْتَن: بایا سَاخْتَن، بایسته دانستن  
 واجبُ شُمُردَن: بایا شُمُردَن  
 واجبُ عَیْنی: بایای بَسته  
 واجبُ کَفائی: بایای باز  
 واجبُ گردانِ سَدَن: واجب کَرَدَن، ۱- بایا کَرَدَن، ۲- سزاوار بُودَن  
 واجب گردیدن: بایستن، بایسته گردیدن  
 واجِبَة: واجبه در فارسی، مؤنث واجب: پَتیمار، بایا، بایسته  
 واجِبی: ۱- راستاد، جامِگی (= راتبه، مُقرری)، ۲- بایستگی، گِرُور، ۳- اَزَه (برهان): آمیزه ی آهک و خاکستر و زرنیخ زرد  
 واجِبی خانَه: اَزَه خانَه  
 واجِبی کشیدَن: اَزَه کشیدَن  
 واجِد: ۱- دارا، دارنده، ۲- توانگر، ۳- دوستدار (لاروس)، دُوستار، ۴- بی نیاز، ۵- توانا، از نام های خدا، ۶- پایتال، پیچک، از گیاهان  
 واجِدَة: واجده در فارسی، مؤنث واجد، بنگرید به واجد  
 واجِدَة مَاجِدَه: دارنده ی بَخَشَنده  
 واجِدین: (تک: واجد)، دارندگان، توانگران، دوستاران، توانایان  
 واجدین شرایط: سامه داران  
 واجِز: کُتاه: سُخَن  
 واجِس: دِلگُذشت، یادآی  
 واجِف: واجفه: تَیان، ناآرام  
 واجِن: سَنگلاخ  
 واچ Watch: انگلیسی، نِگهبانی (واژه نامه دریانوردی)  
 واح: قبطی تازی گشته، آبادک  
 واحات: (تک: واحَة)، آبادکان  
 واحد: ۱- ایو، تاک، اِتم، این واژه را می توان به جای اِتم Atom در پارسی به کار بُرد، گمان می رود که واژه ی اِتم پهلوی و Atomos یونانی

- هَمَرِشَه باشند، هَمِن (فرهنگ پهلوی)،  
 ۲- يَك، نخستین شماره، ۲- ساده، يَلَه، ۳- يَكْتَا،  
 يگانَه، ۴- سان، مانند، ۵- يَكَن (برهان)،  
 ۶- يَكَه (فرهنگستان)، تَك  
 وَاِجْدُ الْاِتِّصَالِ: يَكِ پیوسته، چون يَك و بسيار  
 (= وَحْدَت و كَثَرَت)  
 وَاِجْدُ الْعَيْنِ: يَكِ چشم، يَكِ چشمی  
 وَاِجْدُ الْهَمِّ: يَكِدَل  
 وَاِحْدَان: تَشْبِيَه وَاِحْد: دو تَاك، دو تَك، دو يَكْتَا  
 وَاِحْد بِالاجْتِمَاع: تَك دَر اَنبوهی  
 وَاِحْد بِالتَّرَكِيب: واحد بالاجتماع: تَك دَر  
 اَنبوهی  
 وَاِحْد بِالْجِنْس: تَك دَر سَرْدَك  
 وَاِحْد بِالطَّعْمِ: تَك دَر سِرِشْت  
 وَاِحْد بِالْعَدَد: تَك دَر شَمَار  
 وَاِحْد بِالْعَرَض: تَك دَر فِتَاد، تَك دَر تَاوَر  
 وَاِحْد بِالنُّوع: تَك دَر كُن  
 وَاِحْد حَجْم: كَفِيز (فرهنگ پهلوی)  
 وَاِحْد سِپَاه: وَشْت (فرهنگ پهلوی)  
 وَاِحْد طُول: نِي، نای (فرهنگ پهلوی)  
 وَاِحْدُون: (تَك: وَاِحْد)، تَك ها، يَكَن ها، يگانَه ها  
 وَاِحْدَه: وَاِحْدَه در فارسی، مَوْنْت وَاِحْد، بَنگَرِید  
 به وَاِحْد  
 وَاِحْدِي: نَكِي، يگانگی
- وَاِحْد يَمُوت: شِش پَر (معین)  
 وَاِحْدِيَه: وَاِحْدِيَه دَر فارسی: يَكْتَايِي  
 وَاَحْرَبَاه: وَاَحْرَب دَر فارسی: ای وای، فُسوسَا  
 وَاَحْزَنَاه: وَاَحْزَن دَر فارسی: چه اندوهی، دريغا  
 وَاَحْسَرْتَا: دَريغا، چه رسانه ای  
 وَاَحْيَرْتَا: شَكْفَتَا  
 وَاَحَه: وَاِحَه دَر فارسی: آبَادَك، آباده  
 وَاَحْجَلْتَا: چه نَدَگِي، چه شَر مَسَارِي بزرگی  
 وَاِدَع: آرميده (لاروس)  
 وَاِدِي: ۱- رَوِش (لاروس)، ۲- دَر تَازِي،  
 لُورگُدار (لُور = سِيل)، آيَكُنْد، کال (برهان)،  
 ۳- دَر فارسی، بِيابان  
 وَاِدِي اَيَمِن: دَشْتِ رَاسْت، دَشْتِ سُوِي رَاسْت  
 وَاِدِي سِيَر: بِيابان نَوَرْد، بِيابان سِيَر  
 وَاِدِي كَدَه: كَالَكَدَه، خانَه ی بِيابانی  
 وَاِدِي نَوَرْد: بِيابان نَوَرْد  
 وَاِذَر: كُذارَنَدَه (آندراج)  
 وَاِذَع: آبِ رَوان  
 وَاِرِث: ۱- رِخَنبَسَر (رِخَن = اِرِث)، رِيگبَر  
 (بهرِوز)، ۲- جَانشِين  
 وَاِرِث داوُد: جَانشِين داوُد، سُلَيمان  
 وَاِرِث شُدَن: رِخَن بُرَدَن  
 وَاِرِثِين: (تَك: وَاِرِث)، رِخَنبَران، رِيگبَران  
 وارِد: ۱- بَر آب آي، بَر آب آيندَه (لاروس)،

- ۲- درآینده (آندراج)، ۳- پیشرو، پیشی  
 جوینده، ۴- دلیر، ۵- موی بلند، ۶- راه،  
 ۷- رسیده (فرهنگستان)، کالا، ۸- مهمان، از  
 راه رسیده، ۹- روا، به جا، پذیرفتنی  
 واردات: در برخی واژه نامه ها، واردات را رَمَن  
 (= جمع)، واردۀ یا وارده دانسته اند، واردۀ خود  
 رَمَن وارد و مادینه ی آنست و در تازی واردات به  
 گونه ی رَمَن (= به صیغه جمع) به کار می رود،  
 ۱- رسیده ها، کالاهای رسیده، ۲- مرزبازها (= حقوق  
 گمرکی)، ۳- درآمد های دیوانی  
 وارد آمدن: بنگرید به وارد شدن  
 وارد آوردن: ۱- به درون آوردن، ۲- زدن،  
 خستن  
 وارد روم Wardroom: انگلیسی، باشگاه  
 ناو افسران (واژه نامه دریانوردی)  
 وارد ساختن: ۱- آگاه کردن، ۲- به درون آوردن  
 وارد شدن: ۱- آگاه شدن، ۲- رسیدن (فرهنگ  
 پهلوی)  
 وارد کردن: ۱- رساندن، ۲- به درون آوردن،  
 ۳- زدن، خستن  
 واردون: (تك: وارد)، برای خرد داران  
 (= ذوالعقول)، درآیندگان، پیشروان، از راه  
 رسیدگان، دلیران  
 واردۀ: (تك: وارد)، درآیندگان، راه ها، رسیده ها
- واردۀ: وارد در فارسی، مؤنث وارد، ۱- گذرگاه،  
 ۲- گذرنده، ۳- برآب آینده، آب بردارنده (بهره  
 از لاروس)  
 وارِس: ۱- سرخرنگ، چون جامه (لاروس)،  
 ۲- زرد شونده، چون برگ (آندراج)  
 وارِف: ۱- دراز و بلند، گوالیده، چون گیاه،  
 ۲- گسترده، چون سایه  
 وارِق: از ریشه ی پارسی، پُربِ برگ، پَرگناک  
 وار گیم Wargame: انگلیسی، بازی جنگ  
 (واژه نامه دریانوردی)  
 وارم آپ Warm up: انگلیسی، گرم کردن  
 (واژه نامه تربیت بدنی)  
 وارم فرونت Warm front: انگلیسی، پیشان  
 گرم (واژه نامه محیط زیست)  
 وارنیش Varnish: انگلیسی، رنگ روغن، لاک  
 (فرهنگ فنی)، پرداز  
 وارنینگ اُردر Warning order: انگلیسی،  
 دستور آتشی (واژه نامه دریانوردی)  
 وارنینگ ریدر Warning radar: انگلیسی  
 (= رادار هشدار دهنده، واژه نامه دریانوردی)،  
 رسیاب آثر  
 وارو Varve: انگلیسی، سالچینه (قریب)  
 واره: قَراخ (لاروس)، این واژه در پارسی نیز  
 هست و برابر است با «موسم»

- ۱- وارهه: سرای فراخ (آندراج)  
 واری: ۱- آتشرنه، ۲- پیه آکنده  
 واریاسیون Variation: فرانسوی، بنگرید به  
 ورییشن  
 واریته Variété: فرانسوی، ۱- جور  
 (فرهنگستان)، ۲- گوناگونی، ۳- جور نما،  
 نمایش رنگارنگ  
 واریس Varice: فرانسوی، پاغره (فرهنگ  
 پایه)  
 واریوخ: برگرفته از ترکی در گیلکی، نیاکان  
 واریه: ۱- ماده شتر فره، ۲- ششامه، از  
 بیماری‌ها  
 واز Vase: فرانسوی، لَجن (فرهنگستان)  
 وازر: گناهکار (معین)  
 وازع: ۱- بازدارنده، ۲- سرهنگ، سالار لشکر  
 (آندراج)، ۳- سنگ (لاروس)  
 وازع شدن: بازداشتن، پیش گرفتن  
 وازلین Vaseline: فرانسوی بر ساخته از  
 Wasser آلمانی به مانک آب و Elaion یونانی به  
 مانک روغن، روغناب  
 واسط: ۱- در، ۲- پیشیالان  
 واسطه: واسطه در فارسی، مؤنث واسط،  
 ۱- ویهان، بیهان (فرهنگ پهلوی)، درمیان،  
 ۲- میانچیک (فرهنگ پهلوی)، میانجی،
- ۲- فرگوهر، ۴- برگزیده، برجسته، فرمرد،  
 ۵- پیشیالان  
 واسطه العقد: فرگوهر، میان نشین  
 واسطه بد: دشمنان (فرهنگ پهلوی)  
 واسطه بودگی: میانچیکی (فرهنگ پهلوی)،  
 میانجیگری  
 واسطه شدن: میانجی شدن، پادرمیانی کردن،  
 ریش گرو گذاشتن  
 واسطه عقد نجوم: فرگوهر ستارگان، گواژ  
 خور  
 واسع: ۱- پهن، پهناور، فراخ، ۲- گشاینده، از  
 نام‌های خدا  
 واسعه: واسعه در فارسی، مؤنث واسع، گشاینده  
 واسه ی: این واژه در گویش تهرانی از وسناد  
 پهلوی (= به علت، به جهت) گرفته شده  
 (بهرام فره‌وشی در فرهنگ پهلوی)، نه از  
 «واسطه» تازی  
 واش آندور Wash-and-wear انگلیسی،  
 بشور و بپوش  
 واشر Washer: انگلیسی، ۱- شوینده، گازر،  
 ۲- لایک، پولک (فرهنگ فنی)  
 واشروم Washroom: انگلیسی، دستشویی  
 واشوقاه: واشوق در فارسی، چه شوری، چه  
 خواستنی



واشی: ۱- سُخَن چین، ۲- بافنده، ۳- پُر فرزند،

۴- پُرستور

واشینگ پلنت Washing plant: انگلیسی،

کارگاه سُست شو (فرهنگ فنی)

واشینگ مشین Washing machine:

انگلیسی، شوای خودکار

واصب: همیشگی (لاروس)

واصبه: بیابانِ دُور (لاروس)

واصف: ستاینده، ستایشگر (آندراج)

واصل: ۱- پیوندنده (معین)، رَسنده،

۲- پیوسته، رَسیده، ۳- دریافت شونده (بهر روز)

واصل خط: رَسید، رَسید پرداخت، یافته

(= سَند)

واصل شدن: رَسیدن، پیوستن

واصل کردن: رَساندن، پیوند دادن

واصله: اصله در فارسی، مؤنث اصل، رَسیده،

پیوندیده

واصلیه: اصلیه در فارسی، بنگرید به معتزله،

گوشه گیران، خردگرایان، پیروان ابوحنذیفه

واصل بن عطا، کسی که برای نخستین بار

پیرامون نافرمانی (= فسق) سخن گفت و آن را

گامه‌ی میانین بیدینی (= کفر) و باورداشت

(= ایمان) دانست (بهره از فضل بن شادان)

واضح: روشن، آشکار، هویدا، پیدا، در پهلوی

پَتاک و رُوشناک، رُون (کردی مهاباد)، سُج

(افغانی)

واضحات: (تک: واضحه)، آشکارها

واضح البطلان: بیهوده‌ی آشکار

واضح شدن: روشن شدن، آشکار شدن

واضح کردن: روشن کردن

واضح گوی: سُجگوی (گوش افغانی)،

بی پرده گوی

واضح گویی: سُجگویی (گوش افغانی)،

بی پرده گویی

واضحه: واضحه در فارسی، مؤنث واضح،

آشکار، پیدا

واضع: ۱- نِهَنده، گذارنده، ۲- سازنده

(بهر روز)، ۳- شُترِ تُرشک خور، ۴- تازه زا،

۵- بی روسری: زَن

واضعات: (تک: واضعه)، نِهَندگان، سازندگان،

در فارسی، باغ‌ها، زَنان تَباهکار، در تازی

واضع چارکتاب: پدیدآورنده‌ی چارنامه، گواژ

خدا

واضعة: واضعه در فارسی، مؤنث واضح، و

۱- باغ، ۲- زَن تَباهکار (لاروس)

واعجبا: شگفتا

واعظ: پَندَنده (آندراج)، پَندُبد (ذبیح

بهر روز)، آندرزگوی

وَاعِظْ غَيْرَ مُتَعِظٍ: باد فُوز (آنسندراج)،

پندنده‌ی پندناپذیر، بگوئکن

وَاعِظِينَ: (تک: واعِظ)، پند بدان، اندرزگویان

وَاعِي: ۱- دایه، ۲- سرپرست ۳- شنوا

وَاعِي الْيَتِيمِ: سرپرست یتیم (بنگرید به یتیم)

وَاعِيَّة: واعیه در فارسی، مؤنث واعی، بنگرید به

واعی، و، ۱- آواز، ۲- شیون، نیوه (= نوحه)

وَاقِد: ۱- آئنده، دَر آئنده، ۲- رَوَندِه، نزد کسی

وَاقِر: ۱- فراوان، ۲- وَسپ (= کامل)

وَاقِرًا: به فراوانی، بیشتر

وَاقِضِيحَتَاهُ: چه رُسوايي

وَاقُور: Vapor: برگرفته از لاتینی، وَشْمَنَاو،

کشتی دودی

وَاقُور: نام این ابزار تریاک کشیدن را معین

برگرفته از Vapeur فرانسوی می‌داند، ماشه

(گوشی کردی مهاباد)

وَافِه: ۱- دَاوَر (لاروس)، ۲- پیشیار، دَر

نیایشگاه ترسایی

وَافِي: ۱- وَسپ (= تمام، کامل، بهروز)،

۲- بَسَنده، ۳- کارآمد، ۴- پُر، لِبَالِب

وَاق: پارسی تازی گشته، واك، از مُرغان

ماه‌بخوار، در حلق نخجیر آب است زنجیر، دَر

گردن واك موج است چون غُل (مجد همگر)،

(بهره از انجمن آرا و برهان) (فرهنگ لاروس،

واق را بوتیمار دانسته است)

وَاق: نادرست نویسی واك، واك (گوشی تبری)،

غُوَك، و، آوای سَگ

وَاق: بنگرید به واقواق

وَاق: نِگهدارنده (آنندراج)

وَاقُ الْاَبْيَض: از ریشه‌ی پارسی، واك سپید، از

ماه‌بخواران

وَاقُ الشَّجَر: از ریشه‌ی پارسی، واك شَبَگَرْد، از

ماه‌بخواران

وَاقِد: ۱- چَشم (لاروس)، ۲- بَر زمین زَنده،

اَفَكَنده (آنندراج)، ۳- تابناك (معین)، فُروزان

وَاقِد شُدَن: تابناك شُدَن (معین)، فروزان شُدَن

وَاقِع: ۱- رُخ دهنده (معین)، ۲- فرود آئنده،

۳- باشان (بهر وز)، راست و دُرُست، ۴- بنگرید

به نَسَر واقع

وَاقِعَات: (تک: واقِعَة)، رُخدادها، رویدادها،

پیشامدها

وَاقِعًا: راستی؟ به راستی، بی گُمان (بهر وز)

وَاقِع بِن: بنگرید به رِآلیست

وَاقِع بِنِي: بنگرید رِآلیسم

وَاقِع شُدَن: رُخ دادن، دَر جایی شُدَن (آنندراج)،

پَر و یا فَنَن

وَاقِعَة: واقعه در فارسی، ۱- رُخداد، رُخ دهنده،

رویداد، پیشامد، کارسات (گوشی کردی،

مہاباد)، ۲۔ باشان، ۳۔ جاوَر (= حال)،  
 ۴۔ سَخْتی، ۵۔ آسِیبِ کارزار، ۶۔ رستاخیز،  
 ۷۔ جاوَر گُفت (= شرحِ حال)، ۸۔ مَرگ،  
 مُردن، ۹۔ خواب، آنچه در خواب بینند  
 واقعہ دیدہ: ۱۔ جَنگدیده، ۲۔ آرمودہ  
 واقعہ رسیدہ: سختی دیدہ، درد کشیدہ  
 واقعہ طَلَب: ۱۔ جَنگخواہ، ۲۔ شورشی  
 واقعہ طَلَبی: ۱۔ جَنگخواہی،  
 ۲۔ شورِخواہی  
 واقعہ نویس: ۱۔ گُزارش نویس،  
 ۲۔ پاستخنویس  
 واقعی: واقعی در فارسی، راستینہ، راستکی  
 واقعیات: (تک: واقعیّۃ)، راستینگان  
 واقعیّۃ: واقعیّت در فارسی، مؤنث واقعی،  
 راستینہ، راستینگی  
 واقف: ۱۔ وَرستادگر (وَرستاد = وقف)،  
 ۲۔ آگاہ، ۳۔ ایستندہ (بہروز)، ۴۔ کاردان،  
 کارآرمودہ  
 واقف آمدن: آگاہ گشتن  
 واقف داشتن: آگاہ کردن  
 واقف شدن: آگاہ گشتن  
 واقف کردن: آگاہاندن  
 واقف گرداندن: آگاہ کردن، آگاہاندن  
 واقف گردیدن: آگاہ شدن، آگاہی یافتن

واقفۃ: واقفہ در فارسی، مؤنث واقف، و ایستندہ،  
 گروہی کہ نہ علی بن ابی طالب (ع) را برتر از  
 یارانِ دیگر پیامبر (ص) می دانستند و نہ هیچیک  
 از یارانِ پیامبر (ص) را برتر از علی (ع)  
 واقفی: واقعی در فارسی، ایستندہ، بنگرید بہ  
 واقفۃ  
 واقفیت: از تازی در فارسی، آگاہی (معین)  
 واقفین: (تک: واقف)، آگاہان، وَرستادگران  
 واقیلیدن: نادرست نویسی واغیلیدن، چشم  
 پوشیدن (بہرہ از معین)  
 واق واق: نادرست نویسی، واغ واغ، نوف،  
 بانگِ سگ  
 واق واق: واق: واغ واغ، در آندراج آمدہ کہ نام  
 درختی است کہ بامداد بہار و شامگاہ خزان کُند  
 و بارِ آن درخت چون چہرہ ی آدمی و چہرہ ی  
 جانداران دیگر باشد و سخن کُند، در فرهنگ  
 معین برگرفته از «دائرة المعارف اسلام» آمدہ  
 برگرفته از والک واک یا واهوکہ Vahwāke در  
 ماداگاسکار  
 واقول: واذنگ  
 واقول آوردن: واذنگ آوردن، زیرش زدن  
 واقعی: ۱۔ نگاهدارندہ، ۲۔ پشتیبان  
 واکس: وکس در انگلیسی Wax، برگرفته از  
 انگلیسی باستانی Weax، مومہ

شاهزاده	واکس زدن: مُومِه زَدَن، آندودَن با مُومِه
والاشان: بُلند پایگاه، بُلند پایه	واکس زَن: مُومِه زَن
والآفلا: وَاغَرَنه	واکسن Vaccin: فرانسوی، مایه
والاقدَر: ارچُمند	(فرهنگستان)
والامَرَّتیت: والامَرَّتیه، در فارسی، بُلند پایه،	واکسن زدن: مایه زَدَن
والاکاه	واکسن زنی: مایه زنی (فرهنگستان)
والامقام: بلند پایه، والا جایگاه	واکسن کو بی: مایه کو بی
والامَناقِب: فَرخوی، والامَنش	واکسی: ۱- مُومِه زَن، ۲- مُومِه زنی
والانَهَمَت: والامَنش	واکسیل: واکسیل بِنَد، برگرفته از روسی، مَنگله
والاهَمَت: بُلند نَگَر، والا کوشا	واکسیناسیون Vaccination: فرانسوی،
وال اینسولیتِر Wall insulator: انگلیسی	مایه زنی (فرهنگستان)
(عایق بِنَدی دیوار، فرهنگ فنی)، آندایشِ	واکسینو تِراپی Vaccino therapie:
دیوار	فرانسوی، مایه کُوبی (فرهنگ پایه)
وال باکس Wall box: انگلیسی (= جعبه کُلید	واکینگ بیم Walking beam: انگلیسی،
یا فیوز روی دیوار، فرهنگ فنی)، سُو زه ی	شاهین (فرهنگ فنی)
دیواری	واکینگ لاین Walking line: انگلیسی، پاگَرِد
وال پلاگ Wall plug: انگلیسی (= پریز برق،	پَلکان (فرهنگ فنی)
فرهنگ فنی)، گِیرِک دیواری	واگن Wagon: فرانسوی، کوسخواب
وال پیپر Wall paper: انگلیسی، کاغذ دیواری	وال: پارسی است، بَرندِ نازُک
(فرهنگ فنی)	والابل Valable: فرانسوی، آر زنده
والحَمْدُ لله: و سَپاس خُدا ی را	(فرهنگستان)
والِد: پَدَر، بابا	والاجاه: والا گاه
والِدَة: والدَه در فارسی، مادَر، مام	والاجَناب: بُلند آستان
والِیدین: (تک: والد)، زاینِتاران (فرهنگ	والا حَضَرَت: ۱- بُلند آستان، ۲- بزرگ زاده،

پهلوی)، زای آوران (پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار)

وال راک Wall rock: انگلیسی، سنگ درون گیر (فرهنگ فنی)

وال ریشو Wall ratio: انگلیسی (= نسبت سطح دیوار به سطح کل يك وجه ساختمان، فرهنگ فنی)، بستان دیوار

والرین Valériane: فرانسوی، زیباپونه، خارگوله (گوش گیلکی)، خارگله گر به گیا والس Valse: فرانسوی، چرخوشت والسلام: ودرود بر تو

والسلام، نامه تمام: ودرود بر تو نامه به پایان رسید.

وال فیس Wall face: انگلیسی، سینه ی کار (فرهنگ فنی)

والو Valve: انگلیسی، ۱- دریچه، ۲- شیر (فرهنگ فنی)

والور Valeur: فرانسوی، ارزش (فرهنگستان)

والوسیت Valve seat: انگلیسی، نشیمن شیر (فرهنگ فنی)

والو کاوِر Valve cover: انگلیسی، درپوش شیر (بهره از فرهنگ فنی)، دریچه پوش

والولیفتر Valvelifter: انگلیسی (= میل

سو یاب، فرهنگ فنی)، تَهکِ دریچه

والوول تریکوسپید Valvule tricuspid: فرانسوی، دریچه ی سه لختی (فرهنگستان)

والوول سیگموئید Valvule sigmoïde: فرانسوی، دریچه ی سینی (فرهنگستان)

والوول میترال Valvule mitrale: فرانسوی، دریچه ی دُولختی (فرهنگستان)

والِه ۱- بیخود، هازو (برهان)، ۲- شیدا، شیفته، ۳- آندوهمند

والله: و سوغند به خدا

والله أعلم: و خدا می داند

والی: شهرپ (فرهنگ پهلوی)، کُنارَنگ

(لغت فرس)، ازین هر دوهرگز نگشتی جدا،

کُنارَنگ بودند و او پادشا (فردوسی)، اُستاندار (فرهنگستان)

والیبال Volleyball: انگلیسی بر ساخته از Volar

لاتینی به مانسک پر واز Ball انگلیسی به مانک

گوی، گوویر، ازورزش های گروهی

والی گردانیدن: شهرپ کردن، کُنارَنگ

گرداندن، استاندار گردانیدن

وامپ از Vampire: فرانسوی از اسلاوی،

پیواز خونخوار

وامق: ۱- دوست دازنده، ۲- داویازده، در بازی

نرد (بهره از اندراج)

وان: برگرفته از روسی، آبژن، آبشنگ (برهان)

وانتريکول Vantricle: فرانسوی، شکمه (فرهنگستان)

وانتريکول سِرِبراله Vantricle cérébrales:

فرانسوی (=تلافيف دِماغی)، شکنجهای مغز (فرهنگ فنی)

وان توربولان Vent turbulent: فرانسوی، باد آشوبناک (فرهنگستان)

وان لامینیر Vent laminaire: فرانسوی، باد تیغه‌دار (فرهنگستان)

وانیل Vanille: فرانسوی برگرفته از Vaina اسپانیایی به آرش نیام، نیامه، از گیاهان

وانیلین Vanilline: فرانسوی، جَرْمُوجین، جَرْمُوجین از نیامه گرفته می‌شود و چون بویی

دلپذیر دارد در شیرینی‌پزی و ساختن بستنی به کار می‌رود، در ایران فارسی گویان واژه‌ی

وانیل یا نیامه را که از خانواده‌ی جَرْمُوج (=تَعَلَب) است، به جای وانیلین یا جَرْمُوجین

به کار می‌برند، در انگلیسی نیز Vanilla به گیاه نیامه و هم چنین به جَرْمُوجین گفته می‌شود.

واویل، واویلاه: شیون، افسوس واویل‌کُشان: شیون کُشان، افسوس کُشان، آمد

افسوس کُشان مُعَبِّجَه‌ی باده فروش، گفت بیدار شو ای ره‌رو خواب آلوده (حافظ)

واهب: بخشنده

واهبُ الصُّور: بخشنده‌ی پیکرها

واهبُ القَطایا: بخشنده‌ی دَهِش‌ها

واهبُ القَطِیّات: بخشنده‌ی دَهِش‌ها

واهِیة: واهبه در فارسی، مؤنث واهب، بخشنده

واهر: دَرخشان

واهِمّة: واہمه در فارسی، مؤنث واهم،

شُکوهش، نِهاز (برهان)

واهمه کَرَدَن: شُکوهیدَن (برهان)، نِهازیدَن (برهان)

واهن: ۱- رَگِ دُوش، ۲- سُسْت

واهِنّة: مؤنث واهن، ۱- سُسْت، ۲- بازُو،

۳- مَهره‌ی گردن (لاروس)، ۴- دَنده‌ی فُرودین

واهی: ۱- سُسْت، بی‌بُنیاد، ۲- کُهنه، بُوُسیده

واهی آساس: سُسْت بنیاد، بیا که قَصِرِ اَمَل سخت سُسْت بنیاد است (حافظ)

واهی العُرا: دَسْتاوِزِ سُسْت (غیاث اللغات)

واهی کَرَدَن: سُسْت کَرَدَن

واهی نِهاد: سُسْت نِهاد، سُسْت بنیاد

واپ Wipe: انگلیسی، خشکاندن، پاک کردن (فرهنگ فنی)

واپِر Wiper: انگلیسی، ۱- برف پاک‌کُن، دَر

خودرو، ۲- بادامک، دَر بافندگی (فرهنگ فنی)

وايت دمپ White damp: انگلیسی (=گاز

- ۱- سیم سازی (فرهنگ فنی)، ۲- بافه کشی  
وایت کاست آیرن White cast iron: انگلیسی،  
چُدنِ سفید (فرهنگ فنی)  
وایت لایت White light: انگلیسی (= نور  
سفید، فرهنگ فنی)، شیدِ سفید  
وایت متال White metal: انگلیسی (= فلز  
سفید، فرهنگ فنی)، توپالِ سفید  
وایت واش Whitewash: انگلیسی، ۱- دُوغاب  
(فرهنگ فنی)، ۲- سفید کردنِ دیوارها  
وایتینگ Whiting: انگلیسی، سفیداب، گِل  
سفید (فرهنگ فنی)  
وایدِرِنس wilderness: انگلیسی، سرزمین  
ناآرام (واژه نامه محیط زیست)  
وایدلایف Wild life: انگلیسی، (= حیاتِ  
وحش، واژه نامه محیط زیست)، نارامزیوی  
وایدلایف مَنِجَمَنَت Wildlife management:  
انگلیسی (مدیریت حیات وحش، محیط  
زیست)، نارامزیوداری  
وایر Wire: انگلیسی، ۱- سیم، ۲- سیم کشی  
(فرهنگ فنی)، ۳- بافه (= مَفْتول)  
وایر استرین گِگ Wire strain gauge:  
انگلیسی (= کُرَنش سنج الکتریکی، فرهنگ  
فنی)، خَمَش سَنج کَهْرُبِی  
وایر دراینینگ Wire drawing: انگلیسی،
- ۱- سیم سازی (فرهنگ فنی)، ۲- بافه کشی  
وایرِد گلاس Wired glass: انگلیسی، شیشه ی  
سیمدار (فرهنگ فنی)  
وایر گَز Wire gauze: انگلیسی، تُوَر سیمی  
(فرهنگ فنی)  
وایر گِگ Wire gauge: انگلیسی، سیم سَنج  
(فرهنگ فنی)  
وایر لِس Wireless: انگلیسی، بی سیم  
(فرهنگ فنی)  
وایرِنِگ Wiring: انگلیسی، سیم کشی  
(فرهنگ فنی)  
وایس آدَمیرال Vice admiral: انگلیسی،  
دَریابان (واژه نامه دریانوردی)  
وَباء ریتاک (برگرفته از ریتن پهلوی)، میرگیر،  
نامگُم (افغانی)، بِنِیام (مازندرانی)، سَنگینی  
(افغانی)  
وَبَاهَنَدیر ریتاک پَنَدیر  
وَبازده: ریتاکه  
وَبال: ۱- سَخْتی، بَتَبار، ۲- رَنج، گَزَنَد، ۳- گُناه،  
۴- بَد فَرجامی، ۵- ناگوار  
وَبالِ گَرَدَن: گَرَدَنگِیر  
وَبایی: ریتاکی  
وَبِد: مَغاک  
وَبِد: ۱- گُر سَنه، ۲- چَشم کُنَنده، چَشم زَخم



زنده

سه واتنی پیوسته (= وَتِدَ مَقْرُون) گویند (بهره

از لاروس)

وَتَد: ۱- میخ (فرهنگ پهلوی)، ۲- میخکوبه

(آندراج)، ۳- زبانه (لاروس)

وَتَدُ الْأَرْض: میخِ اَزیرِ رُمیگ (فرهنگ

پهلوی)، میخِ زِیرِ زمین

وَتَدِ طَالع: میخِ جانان (فرهنگ پهلوی)

وَتِدَ مَقْرُوق: سه تایی کاسته

وَتِدَ مَقْرُون: سه تایی پیوسته

وَتِ دَنسیتی wet density: انگلیسی، چگالی

نموری (بهره از فرهنگ فنی)

وَتَدِ وَسطِ السَّمَاء: میخِ میانِ آسمان (فرهنگ

پهلوی)

وَتَدی: اُستخوانِ شَبِ پَره

وَتَر: ۱- زِه (فرهنگستان)، ۲- تار، ۳- زردپی،

۴- چله‌ی کمان

وَتِر، وَتَر: ۱- تَاک (= طاق)، تَک، ۲- خونخواهی،

۳- سَتَم (لاروس)، ۴- از نام‌های خُدا

وَتَرِ اَشیل: دَرِ فرانسوی Tendom d'Achille،

دَرِ تازی عُرْقُوب، پیِ باشنه

وَتَلَنَد Wet land: انگلیسی، تالاب (واژه‌نامه

محیط زیست)

وَتُو Veto: لاتینی، پَسَرَد

وَتِیرَة: وَتِیرَه دَرِ فارسی، ۱- رُوش، ۲- گونه،

وَبَر: پارسی تازی گشته، بَبَر (برهان)،

جانورکی مانندِ گربه مگر خُردتر ازان و آن را به

پارسی دَاَمَک گویند (آندراج)، دَاَمَک (برهان)،

وَنَک (برهان)

وَبَر: کُرَک (لاروس)

وَبِش: ۱- پیسی شُتُر، ۲- سَیْدَک، بَرِناخن،

۳- پَست، فرومایه، رَمَنِ آن «اوباش» است.

وَبِشُ الْکَلَام: سَخَنِ پَست (لاروس)

وَبِل: رَگبار

وَبَلَة: ۱- دُشواری، سختی، ۲- سنگینی،

۳- ناگواری، خوراک

وَبَنَة: ۱- رَنج، ۲- گرسنگی (لاروس)

وَبی: وَبی دَرِ فارسی، ریتاکخیز

وَبیل: ۱- کُدینِ گازر، کُذَنگ، ۲- پُشته‌ی هیزم

(لاروس)، ۳- خوراکِ سنگین، ۴- سخت،

دُشوار، ۵- دستوار کُلفت

وَت Wet: انگلیسی (مَرطوب، مَرطوب کردن،

فرهنگ فنی)، ۱- نَمور، ۲- نَم زَدَن

وَتبیلیتی Wettability: انگلیسی (= قابلیت

خیس شدن، فرهنگ فنی)، خیسایی

وَتَد: در دانشِ سَرِواد، سِه واتنی، اگر و ات میانه

خاموش باشد آن را سِه واتنی کاسته (= وَتَد

مَقْرُوق) نامند و اگر و ات میانه جُنبا باشد آن را

- ۳- مُسْتَكَارِی، ۴- آك، ۵- بازداشت، ۶- دَرَنگ  
وُثاق: بَند (لاروس)، چُون رَسَن، زَنجیر، سیم  
وُثاق، وُثاق: ترکی، ۱- خَرگاه، تاز، ۲- گَنَك  
(= اُتاغ، اُطاق)، ۳- مُشکوی، ۴- لَشکرگاه  
وُثاقَة: وُثاقَت در فارسی، ۱- اُستواری،  
۲- اُستوانی  
وُثاقی، وُثاقی: اَز ترکی، تازِیا  
وُثاقِیَّة: بَرگ نو، مِندارچه، از گیاهان  
وُثاقِیق: وُثاقِیق در فارسی، (تک: وُثیقَة)، گِرویِ ها  
وُثَب: بَر جَهِدَن، جَهِدِگی (معین)  
وُثَبَة: وُثَبه در فارسی، ۱- جَستَنی، یک بار  
جَستَن، ۲- دَلیری، ۳- جَوانمردی  
وُثِبی: بَر جَهِدَنده  
وُثَل: چَرکِ جَرم  
وُثَن: بُت، فَع، فَع  
وُثَنی: وُثَنی در فارسی، بُت پَرست  
وُثوب: جَستَن، جَهِدَن، بَر جَستَن (آندراج)  
وُثوق: اُستوانی (آندراج)  
وُثی: آسِیب بی شِکستگی، کُوفَتِگی  
وُثی: دَردها (لاروس)  
وُثیر: ۱- پا سِبرده (آندراج)، پاخورده، ۲- نَمَد  
زین، ۳- لایِی جامه  
وُثیرَة: مَوثَن وُثیر، وُ بَرگُوشَت، فَر به: زَن  
وُثیق: اُستوار (آندراج)
- وُثیقَة: وُثیقَت وُثیقَه در فارسی، ۱- گِروگان  
(فرهنگ پهلوی)، گِروی، ۲- گیاهنَاک،  
۳- گواهی، ۴- تَزده، یافته  
وُثیقَت کُردَن: اُستوار کُردَن پیمان  
وُثیقَه گِرفَتَن: گِرویِ گِرفَتَن  
وُج: پُز (برهان)، از گیاهان، باش، باج  
وُجا: بیم  
وُجاء: بی سُود (لاروس)  
وُجار: ۱- لُورکُند، ۲- سوراخ کُفتار  
وُجَارَة: وُجَارَت در فارسی، کُوتَه سُخنی  
وُجاع: (تک: وُجَع)، رَنجوری ها، دَردمندی ها  
وُجاعی: (تک: وُجَع)، رَنجوران، دَردمندان  
وُجاق: ترکی تازی گشته از اُجاق، ۱- آتشدان،  
۲- آرایش سپاه (بهره از لاروس)  
وُجال: (تک: وُجَل)، مَرَدانِ تَرسَناک  
وُجا و رُجاء: بیم و اُمید  
وُجَاهَة: وُجَاهَت در فارسی، ۱- خُوبرُوی،  
۲- روشناسی (غیاث اللغات)، ۳- هُزیری  
(= عَزت و آبرو، آندراج)، ۴- گاه (= جَاهَة)،  
پایگاه، پایه، ۵- اَرَج  
وُجَب: پارسی است، وُژه، آسمان را وُژه وُژه  
پیمودی همه را گردیدی خبر می دهی که در او  
نیست (فیه ما فیه)، بَدست (برهان)، در تازی به  
وُجَب یا وُژه «شیر» گفته می شود

وَجِب: ۱- ترسو، ۲- نادان، ۳- مشک، ۴- تالاب،  
آبگیر

وَجِب: جایزه (این واژه پارسی است)

وَجَع: ۱- نخیز، نخیزگاه (= کمین گاه)،  
۲- پناهگاه

وَجْد: تالاب، آبگیر (لاروس)

وُجْد، وُجْد: ۱- شادمانی، ۲- دوستی، ۳- توان،  
۴- توانگری، ۵- گشایش، فراخی (لاروس)

وِجْدان: وِجْدان در فارسی، ۱- وُروم (فرهنگ  
پهلوی)، نیروی درونی، نیروی درونی روان،  
۲- یافتن، گمشده را، ۳- دریافتن، دانستن  
(آندراج)

وُجْدان: (تک: وُجید)، زمین‌های هموار

وِجْدانی: وُجْدانی در فارسی، وُرومیک، وُرومی  
وِجْدانیّه: وُجْدانیّه در فارسی، مؤنث وِجْدانی،  
وُرومیک، وُرومی

وَجَز: ۱- سخن کوتاه، ۲- کار کوتاه، ۳- فرزکار،  
۴- کم، آن‌دک

وَجَش: ۱- دِلهره، ۲- آوازپنهان

وَجَع: ۱- کِشک (برهان)، درد، ۲- بیماری

وَجَع: ۱- دردمند، ۲- بیمار (لاروس)  
وَجعاء: کُون

وَجَعِ خَلق: درد گلو، گلودرد

وَجَعِ عِرْقِ النِّساء: دردِ کُجُوک (کُجُوک =

عِرْقِ النِّساء، برهان)، کُجُوک‌درد  
وَجَع ناک: دردناک

وَجَل: ترسو

وَجَل: ترسو

وَجَم: ۱- زُفت، زُکُور (= بخیل)، ۲- پست،

فُرمایه، ۳- لاغر، ۴- سرای، ۵- سنگ چیده

وَجِم: ۱- ترشروی، ۲- سربه‌گریبان

وَجَمَة: تنگ

وَجَن: سنگلاخ

وَجَناء: بزرگ‌گونه، بزرگ‌رُخ

وَجَنات: (تک: وَجَنَة)، گونه‌ها، رُخ‌ها

وَجَنَة، وَجَنَة: گونه، رُخ، بخشی از چهره‌ی

آدمی است در دوپهلوی بالای دماغ و زیر دُ

چشم که بر آن، در مردان، موی یا ریش

نمی‌روید و بالای لُپ است. فارسی‌گویان آن را

برابرِ رُخسار به کار می‌برند که در پارسی با

چهره برابر است.

وُجُوب: ۱- بایستگی، ۲- هستی‌پذیری، نمود

زاد (= تَجَلّی ذات)، ۳- جامه

وُجُود: اَسْتِش، اَسْتی، بَوش (فرهنگ پهلوی)،

هَسْتِش، هَسْتی (فرهنگستان)، پی‌مور بر

هستی او گواست، که ما بندگانیم و او

پادشاست (فردوسی)، فرّش (برهان)

بُودِش، سوی حُکما قدر شما سخت بزرگ

است، زیرا که به حکمت سببِ بُودش مایید، از  
 ما به شما شادتر از خلق که باشد؟ چون  
 بُودش ما را سبب و مایه شما یید (ناصر خسرو)  
 وُجودِ اثباتی: بُودش نمودی  
 وُجودِ اِرتِسامی: بُودش نگاشته  
 وُجودِ انبساطی: بُودش گسترده  
 وُجودِ انتزاعی: بُودش آهیخته  
 وُجودِ انتسابی: بُودش وابسته  
 وُجودِ انضمامی: بُودش پیوسته  
 وُجودِ بَحْت: هستی ناب  
 وُجودِ بسیطِ جمعی: هستی یله‌ی فراگیر  
 وُجودِ تام: هستی و سب  
 وُجودِ حقیقی: ۱- هستی راستین، ۲- هستی  
 دیدنی بیرونی  
 وُجودِ خارجی: بُودش بیرونی  
 وُجودِ دارنده: هستم‌مند (فرهنگ پهلوی)  
 وُجودِ داشتن: هستیدن، استیدن (فرهنگ  
 پهلوی)  
 وُجودِ ذهنی: بُودش هوشی، بُودش یاده،  
 بُودش خردیک  
 وُجودِ رابطی: بُودش پیوندی  
 وُجودِ ساز: هستی ساز  
 وُجودِ ضروری: هستی بایسته  
 وُجودِ ظلی: بُودش سایه‌ای، بودش شارشی

(شارش = فیضان)  
 وُجودِ عام: هستی هماد  
 وُجودِ عامِ بدیهی: هستی هماد آشکار  
 وُجودِ عامِ مُنبسط: هستی هماد گسترده  
 وُجودِ عقلی: بُودش خردیک، بُودش هوشی  
 وُجودِ عینی: بُودش دیدنی، بُودش بیرونی  
 وُجودِ کامل: هستی رسا، هستی برین  
 وُجودِ کتبی: بُودش نویسای  
 وُجودِ معمولی: بُودش تاوری، بُودش فتادی  
 وُجودِ مطلق: هستی آزاد (آندراج)  
 وُجودِ مقید: بُودش بسته  
 وُجودِ مفارق: بُودش جداسته  
 وُجودِ نفسانی: بُودش تنانی  
 وُجودِ دی، وُجودِ در فارسی: بُودشی، و، بنگرید  
 به اگرستانسیالیست  
 وُجودِ یافتن: هستیدن  
 وُجودِ یافته: هستیده  
 وُجودِ یه: وُجودِ یه در فارسی، مؤنث وُجودِ ی،  
 بُودشی، و، هست گوهری (= اصالت وجود،  
 فرهنگ پهلوی)  
 وُجوز: کوتاه سخن  
 وُجوم: خاموشی، از خشم یا آندره  
 وُجوه: (تک: وجه)، چهره‌ها، راه‌ها، ریش‌ها،  
 روزی‌ها، روزینه‌ها، رویه‌ها، آبره‌ها، سوی‌ها،

پایگاه‌ها، خُرسندی، رَوان‌ها (= نفس‌ها) و در  
 فارسی، پُل‌ها، شَهرِ وَاها  
 وُجُوهات: (تك: وُجوه، تك: وجه)، پُل‌ها،  
 شهر وَاها، در فارسی  
 وُجوه انگیز: زورستان  
 وَجْه: ۱- چَهر (برهان)، چَهره، رُوی،  
 ۲- سَرْدَك، گُن (= نوع)، ۳- رُویه، اَبَره، دَر  
 پوش، ۴- پایگاه، گاه، ۵- سَوی، زی، ۶-  
 آهنگ (= قَصْد)، ۷- کار، ۸- خُرسندی  
 (= رضا)، ۹- آیین، چَنب (= سُنَّت)،  
 ۱۰- مَانَك، آرش، ۱۱- رَمینه، ۱۲- رُویه، دَر  
 هَندسه، ۱۳- رَوان (نفس)، چنان‌که در نَبی  
 آمده، کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، ۱۴- راه، رُوش،  
 ۱۵- رُوزی، رُوزینه، ۱۶- دَر فارسی، پُل،  
 شَهر وَا، بَها  
 وَجْهَاء: (تك: وَجیه)، مِهتران، سَروران،  
 زیبارویان  
 وَجْه الضَّمان: گِر و بَها  
 وَجْه الكِفَالَة: تَن بَها  
 وَجْه جَمیل: رُوش نیکو  
 وَجْه خَلاص: راه رَهایِ  
 وَجْه داشتن: رَمینه داشتن، بَر وَاَن داشتن  
 وَجْه صَوَاب: راه دُرست، رُوش دُرست  
 وَجْه مَطْلُوب: رُوش دِلخواه

وَجْه معاش: رُوزینه  
 وَجْه نَقْد: دَسْت آنجار (گوش گیلکی)  
 وَجْهَة: وَجْهه دَر فارسی، ۱- دید، دیدگاه،  
 ۲- سَوی، کَرانه (آندراج)، ۳- آماج  
 وَجْهَة هَمّت: دیدگاه کُوش، آماج کُوش  
 وَجْبه: ۱- مُزد، گیره (= جیره)، ۲- کاستکاری،  
 سودای کاستی (= معامله قسطی)  
 وَجیح: ۱- سَخْت بافت: جامه، ۲- پَناهگاه  
 (لاروس)  
 وَجید: رَمین هَموار  
 وَجیز: بَرُسْتَه (برهان) پیراسته (فرهنگ  
 كوچك)  
 وَجِزَة: وَجِزه دَر فارسی، مَوْنث وَجِیز وَا سَخِن  
 پیراسته  
 وَجِیع: دَر دَناك (آندراج)  
 وَجین: کَرانه‌ی لور کُند، کَرانه‌ی دَشت،  
 کِناره‌ی دَره  
 وَجیه: ۱- مِهتر مَرْدُم، هَزیر (آندراج)،  
 ۲- خوشگل، زیبا  
 وَجیه المَله: مَرْدُم پَسند، مِهرا انگیز  
 وَجیه شَدَن: وَجیه گَر دِیدَن، ۱- هَزیر گشتَن،  
 ۲- پایگاه یافتَن، ۳- مَرْدُم پَسند گشتَن، ۴- زیبا  
 گشتَن  
 وَجْیه: وَجْیهه دَر فارسی، مَوْنث وَجیه، ۱- زَن

زیبا، ۲- نامی برای زنان، ۳- جَشم پَنام

وَحَام: وِیار (لاروس)

وَحَد، وَحِد: ۱- تَك، تَنها، یَكه، ۲- بی ریشه،

بی تبار

وُحْدان: (تَك: وَاحد)، یكتاها، یگانه‌ها،

بی هَم‌آندَن

وَحْدانِی: وَحْدانی دَر فارسی، ۱- تَك‌رُو

مَرْدُم‌گُریز، گوشه نشین، ۲- تَك، یگانه

وَحْدانِیَّة: وَحْدانیت دَر فارسی، ۱- تَك‌رُوی،

مَرْدُم‌گُریزی، گوشه نشینی، ۲- یگانگی،

تَکَنَدِگی

وَحْدَة: وَحْدت دَر فارسی، ایواکی (فرهنگ

پهلوی)، یگانگی

وَحْدتِ ذات: ایو گُهری (فرهنگ پهلوی)، تَك

گوهری

وَحْدتِ دَر کُثرت: یکی در بسیاری (محمود

هومن)

وَحْدتِ طَبیع: ایو چهری (فرهنگ پهلوی)، تَك

چهرگی

وَحْدتِ مَرام: تَك آرمانی

وَحْدتِ مَلّی: تَك زانیچی

وَحْدتِ وُجود: هُستی خُدایی

وَحْدت و کُثرت: یك و بسیار (هستی و آدمی،

محمود هومن)

وَحش: آراَمَك (فرهنگ پهلوی)، نارام، نَخچیر

(= بهایم دَشتی، برهان)

وَحشَة: وَحشت دَر فارسی، ۱- نَهب (فرهنگ

پهلوی)، نَهب، گرانمایه از پیش تَخت بُلند،

بِتایید روی از نَهب گزند (فردوسی)، نه از کار

بزرگ آید نَهبیش، نه از گنج گران آید فریش

(گرگانی ویس و رامین)، خروش ز تَندر، تَگ

از برق تیز، نَهبیش ز مرگ و دَم رستخیز

(اسدی) در غیاث اللغات ناآگاهانه از ریشه‌ی

پهلوی این واژه آمده است که «امالَة نَهاب

است که لفظ عربی باشد. به معنی هیبت و ترس

و بیم»، که برداشت ناروا و نادروستی است. زیرا

که نَهاب در تازی به مائِک ترس و بیم نیامده و

رَمَن نَهب است برابر با دَویدن به تاخت یا

چهارنَزال (= چهارنعل) و پَره (= غنیمت) و

تاراج (= غارت) و به زور گرفته شده، سنائی در

حَدیقه الحقیقه واژه‌ی نَهاب را که گشته‌ی

نَهب است، برابر با «وَحشت» به کار برده

است: زین نکویان یکی ز روی عتاب، پُشتِ

غَم را خَمی دَهد ز نَهاب، ۲- تَنهایی، رَمیدگی،

پُرمانی (آندراج)

وَحشت آباد: نَهب آباد

وَحشت آمیز: نَهب آمیز

وَحشت آهنگ: نَهب آهنگ

وَحَشْتِ أَثَرِ: نِهیب ساز	وَحَف: ۱- گیسوی کَمَند، ۲- گیاه سیراب،
وَحَشْتِ اَنگیزِ: نِهیب اَنگیزِ، بيم اَنگیزِ	۳- بُر بِر
وَحَشْتِ بارِ: نِهیب بارِ، ترسبار	وَحَل: کُلِ آلُود (لاروس)
وَحَشْتِ سَرایِ: نِهیبسرایِ	وَحَل: شُلگا (برهان)، چوپیش آزند کردارت به
وَحَشْتِ کَدَه: نِهیبکَدَه، بیمکَدَه	مَحْشَر، فرومانی چُو خَر در جای شُلگا
وَحَشْتِ کَرْدَن: نِهیبیدَن	(رودکی)، غَلِیْزَن (صحاح الفُرس)، لَژَن،
وَحَشْتِ کَرَدَه: نِهیبیدَه، رَمیدَه	لَجَن، لای
وَحَشْتِ ناکِ: بيماکِ، ترسناکِ	وَحَم: ۱- وِیار، ۲- آوای بال، ۳- کَرم، چون شَب
وَحَشْتِ نَگاهِ: رَمیدَه نگاهِ	یا رُوز
وَحْشِيّ: وَحْشی در فارسی، ۱- آرامَک (فرهنگ	وَحَنَه: کُلِ لیزِ
پهلوی)، تَوْسَن (برهان)، تُوَر، تُولی (بهرُوز)،	وَحْواح: ۱- نیرِوَمَند، ۲- نُو فَنَدَه، سَگ بانگِ
۲- بیا بانی، ۳- سرکشِ	کُندَه، ۳- مَهْتَر، سَر دودَه
وَحْشِيانَه: سَرکشانَه، تَندِخُو یانَه، تُو رانَه	وُخُود، وُخُودَه: ۱- تَنها مانَدَن، ۲- یَکنا مانَدَن
وَحْشی دَرَنَدَه: دَد (برهان)	(آنندراج)
وَحْشی سِرِشْت: ۱- مَرْدُمگَرِزِ، ۲- تَندِخُو یِ،	وُحُوش: (تک: وَحْش)، جانوران بیابانی
ناآرامِ	(غیاث اللغات)، نَخچیران، دَدان، تُولیان
وَحْشی شِکارِ: نَخچیرگیرِ	وُحُول: (تک: وَحَل)، غَلِیْزَن ها، لَجَن ها
وَحْشی صِفَتِ: مَرْدُمگَرِزِ، رَمانِ	وَحی: پارسی تازی گَشْتَه، وَحْش (اُوستایی)،
وَحْشی طَبِیعِ، وَحْشی طَبِیعتِ: مَرْدُمگَرِزِ،	مانسَر (پهلوی)، قَرتاب (بهرُوز)، ۲- نامَه،
بیابان دُوستِ	نوشْتَه (لاروس)، ۳- آواز مَرْدَم و جُزآن
وَحْشی گَرِی: تَوْسَنگَرِی، تُولیگَرِی	وَحی آوَر: وَحْشُور
وَحْشی مَزا جِ: دَد سِرِشْتِ	وَحید: ۱- تَک، تَکدانه، یَگانه، ۲- بی هَمال
وَحْشی وَضَعِ: ۱- دَدسان، ۲- زُولیدَه	وَحیدُ الخَلِیَّةِ: تَک یاخْتَه (لاروس)
وَحْصَه: سَرمَا (لاروس)	وَحیدُ الذَّرَّةِ: یَک اِئْمی (بَنگَرِیدَه به وَا حِد)



وَحِيدُ السَّدَاةِ: يَكْ پَرَجَمی، دَر گُل (لاروس)

وَحِيدُ الشَّقِّ: يَك پایه، تَك پایه، در گیاهان  
(لاروس)

وَحِيدُ الْفَلَقَةِ: تَك لَه‌ای (لاروس)

وَحِيدُ الْقَرْنِ: کَر گَدَن هِنْدی (لاروس)

وَحِيدُ الْقُطْبِ: تَك مِیخی، در انگلیسی

Unipolar

وَحِيدُ الْمَسْكِنِ: نَر ماده، در گیاهان

وَحِيدَاتُ الْمَسْلِكِ: پستانداران تُخْم‌گذار  
(لاروس)

وَحِيدَةٌ: وَحیده دَر فارسی، مَوْنَت وَحید، وَ نامی  
برای زنان

وَحی‌نامه: وَخشنامه، نامه‌ی آسمانی

وَحِيش: أَرَامَك، تُوَر، تُولی

وَحَامَةٌ: وَخَامَت دَر فارسی، ۱- دَر تازی،

ناگواری، گرانسی، دَر خورد و خوراک، ۲- دَر  
فارسی، بَد فِجامی

وَحْشِيْرُق: پارسى تازی گشته، وَخْشِيْرَك، از  
گیاهان (معین)

وَحْم: ۱- ریشینگی، ۲- ریشینگی چُوَر، دَر شتَر

ماده، ۳- زیان، ۴- ریتاکخیزی، آلودگی، دَر هَوَا

وَحْم: ۱- مَر دِ سَنگین، قَر به، ۲- ریتاکزده،

(= وَبَا زده)، ۳- دُشوار، ۴- ریشینه چُوَر: شُتَر

ماده

وَدَّ، وَدَّ: ۱- دُوستی، ۲- دُوستار

وَدَا: Veda: انگلیسی، برگرفته از وید  
سَنسکریت، دانیش، دانایی

وَدَاج: رَگِ گَرَدَن، رَگِ خَشَم

وَدَاع: وَدَاع دَر فارسی، ۱- پَدِروِد (برهان)،

۲- رَهَا کَرَدَن (لاروس)، ۳- بَدْرَهه (= بَدْرَهه)

وَدَاعَةٌ: ۱- آرامش (لاروس)، ۲- اُسْتَوانی

وَدَاع کَرَدَن: بَدِروِد کَرَدَن

وَدَاع گاه: بَدِروِد گاه

وَدَاك: چَر بی فروش (لاروس)

وَدَائِع: وَدَائِع دَر فارسی، (تَك: وَدِیْعَة)، سِیْرده‌ها،  
وانه‌ها، نِهاده‌ها

وَد پانچ Wadpunch: انگلیسی، سُنْبه  
(واژه‌نامه دریانوردی)

وَدَج، وَدَاج: رَگِ گَرَدَن، رَگِ خَشَم

وَدَجَان: تَنْنیه وَدَج، دَوَرِگِ گَرَدَن

وَدِر Weather: انگلیسی، آب و هَوَا (فرهنگ  
فنی)

وَدِرینگ Weathering: انگلیسی، هَوَا زْدِگی  
(فرهنگ فنی)

وَدَع: ۱- گُوش ماهی (معین)، خَر مَهره

وَدَع: ۱- اُسودان، مَرغَزَن، ۲- کَلَاکُمُوش

وَدَف: شُوس، شُسر، مَر دَآب

وَدَقَّة: بُستان سَبز (لاروس)

(فرهنگ فنی)	وَدَقَّة: ۱- پیه، ۲- نای هندی (لاروس)
وَرَاء: ۱- وَرَانَبَر، ناگه شَبی وَرَانَبَرِ گردون	وَدَق: باران
بَرَأَمَدَم، دَر خَلوَت وجود به بُویش دَرَأَمَدَم	وَدَقَّة: جُوشِ چَشم
(مولانا)، فَرَاتر، بالَاتر، ۲- نَوَه (لاروس)،	وَدِک: فَرِیه، پُر پیه
۳- چَهارشانه: مَرَد، ۴- رُوبارُو، ۵- پُشتِ سَر،	وُدکا: Vodka: روسی، مُلاب
۶- جُز	وَدُود: مهربان، دوستدارنده، و از نام‌های خدا
وَراب: پارسی تازی گشته، وُریب، اُریب،	وَدَهاء: خوش آب و رنگ: زَن
کَجی، خَمیدگی	وَدی: مَرگ، نابودی
وَراث: رِخَن (فرهنگ پهلوی)، مرده ریگ،	وَدید: دُوستار
مُردری	وَدیس: ۱- گیاه خشک، ۲- اَنگِیِنِ تَنک
وَرَاث: (تک: وارث)، رِخَنبَران، رِگبَران	وَدیع: ۱- آرام، ۲- گور، ۳- تَرَمُخوی، ۴- پیمان
وَرَاثَة: وِرَاثت دَر فارسی، رِخَنبری	وَدیعَة: وَدیعَه دَر فارسی، مَوث وَدیع، و سِپَرده
وَرَاج: از آراج، رُوده دَران، وِرغَلانده (معین)،	(فرهنگستان)، وَاَنه، نِهاده (فرهنگ کوچک)،
پُر چانه	اُستان، نِهَادک (فرهنگ پهلوی)
وَرَاجی: رُوده دَرازی، پُرچانگی	وَدیعَه دادَن: سِپَر دَن (فرهنگستان)، نِهَادَن
وَراشین: (تک: وَرشان)، از ریشه‌ی پارسی،	(فرهنگ پهلوی)، سِپَرده دادَن
وَرشان‌ها، کِبوترانِ جنگلی	وَدیعَه دَهَنده: سِپارَنده (فرهنگستان)
وَراط: فَرِیب	وَدِیعَی: وَدِیعَی دَر فارسی، سِپَرده ای، وانه ای
وَرَاق: ۱- کاغذبُر، بَرگه‌بُر، ۲- کاغذ فُروش،	وَدِیک: فَرِیه (لاروس)
۳- نویسنده، ۴- تَوانگَر	وَدِین: خِسانیده (لاروس)
وَرَب: ۱- کَنام، ۲- میاَندَنده، ۳- اَندام، ۴- کُون	وَدِجَی: نِهالِ مُخ، نِهالِ خُرما
وَرِیَة: تَهِگَاه (لاروس)، کُون	وَدِیَة: وَدِیه دَر فارسی، هَمسِرِ مَرَد، زَن
وَرْتِکَس: Vortex: انگلیسی، گِرِدابه، چَرخاب	وَدَاح: زَن بَست، فرمایه
(فرهنگ فنی)	وَر: انگلیسی، سَایَدَن، فَرسایش

وَرْتِكْس Vertex: انگلیسی، نُوك، تَارَك  
(فرهنگ فنی)

وَرْتِكْس آف آن اَنگِل Vertex of an angle:  
انگلیسی (=رأس زاویه، فرهنگ فنی)، نُوك  
گوشه

وَرْتِیسِیتی Vorticity: انگلیسی، چَر خِش  
(فرهنگ فنی)

وَرْتِیسِیتی وِکتور Vorticity vector:  
انگلیسی، بُردارِ چَر خِشی (فرهنگ فنی)

وَرْتِیکال Vertical: انگلیسی (=عمودی،  
شاقولی، فرهنگ فنی)، گُزین، شاغولی

وَرْتِیکال پِلین Vertical plane: انگلیسی  
(=صفحه قائم، فرهنگ فنی)، رُویه ی گُزین،  
رُویه ی راستا

وَرْتِیکال رادِر Vertical rudder: انگلیسی  
(=سُکّانِ هواپیما، فرهنگ فنی)، دُمبَالِک  
هواپیما

وَرْتِیکال سِرِکِل Vertical circle: انگلیسی  
(=دایره قائم، واژه نامه دریانوردی)، پَرهُونِ  
گُزین، پَرهُونِ راه

وَرْتِیکال فالت Vertical fault: انگلیسی  
(=گُسلِ قائم، فرهنگ فنی)، گُسلِ گُزین،  
گُسلِ راستا

وَرْتِیکال کات Vertical cut: انگلیسی

(=بُرشِ قائم، واژه نامه دریانوردی)، بُرشِ  
گُزین، بُرشِ راستا

وَرْتِیکال لاین Vertical line: انگلیسی  
(=خط قائم، فرهنگ فنی)، کِشکِ گُزین،  
کِشکِ راستا

وَرْتِیکال وین Vertical vein: انگلیسی (=رگه  
قائم، فرهنگ فنی)، رگه ی گُزین

وَرْتِیْمِتر Vertimeter: انگلیسی، خِیزنِما  
(فرهنگ فنی)

وَرْت: رَخْن (=ارث)، مانداک  
وَرْتَه: وَرْتَه دَر فارسی، (تک: وارث)، رِخْبِران  
وَرْد: پارسی تازی گشته، وَرْد (فرهنگ  
پهلوی)، وَرْد، ۱-گُل، ۲-شیر بیشه، ۳-رَخش،  
رَنگ سرخ و سپید درهم آمیخته و آسپ رستم را  
نیز از این روی رَخش گفته اند (برهان)،  
۴-کُرْکُم (=زَعْفَران، فرهنگ پهلوی)،  
۵-شکوفه

وَرْد: ۱-آفَسُون، نیرنگ (هر دو واژه ی پهلوی  
در پیوند با نیایش و آزیاست)، دَر تازی بَخشی  
است از نِهی که هر شب آدمی برای خواندن آن  
برخیزد، ۲-تَب، ۳-تَشْنِگی، ۴-آب بَهر،  
۵-لَشکر، ۶-گَله ی مُرغان

وَرْدُ الْبَرّی: نَسْتَرَن (لاروس)

وَرْدُ الْحَبّ: وَرْدِ مَهر، مَهر وَرْد، آله ی ایرانی

وَرْدُ الحِمار: خرّزهره

وَرِزِستَنس Verresistance: انگلیسی،

دیرسای (فرهنگ فنی)

وَرْدُ السَّمَاء: سَمَانُورْد، کُل سُرَخ آسمانی

وَرْدُ السَّیْنی: وَرْدِ چینی، کُل گلاب

وَرْدُ الشَّمس: خُورُورْد، کُل هُور

وَرْدُ الصَّیْنی: نَسْتَرَن (برهان)

وَرْدُ اللَّیْلِ: شَبُورْد، لاله‌ی شَب

وَرْدِ جُوری: وَرْدِ گُوری، گُورِ شهری است در

فارس، وَرْدِ کامکاری (معین)

وَرْد خواندن: اَفْسون خواندن، نیرنگ خواندن

وَرْدز Wards: انگلیسی، پَرّه‌ها، پَرّه‌های کُوپله

(بهره از فرهنگ فنی)

وَرْدِ قِصرانی: وَرْدِ کامکاری (معین)

وَرْدِ مَنتن: کُل زرد (معین)

وَرْدِی: پارسی تازی گشته، وَرْدی، گُلی، کُل

سُرخی

وَرْدِیَات: از ریشه‌ی پارسی، وَردها، کُل

سُرخیان

وَرِس: ۱- بَرْداغ، از گیاهان، ۲- بَرْداغ، رنگ

زردی که از بَرْداغ به دست می‌آید و در رنگ‌ریزی

به کار می‌رود

وَرِس، وَرِست: رُوسی، اندازه‌ای است نزدیک به

هزار گَز

وَرِس: سُرخجامه

وَرِسات، وِرِساد: برگرفته از روسی، اندازه‌کُن،

هنگامی که وات چینی سُرِبی در چاپ به کار

می‌رفته از این ابزار بهره می‌گرفته‌اند

وَرِش: شیربا، خوراکی که با شیر فراهم آید

وَرِشان: پارسی تازی گشته، وَرِشان، کبوتر

جنگلی، در اوستایی وَرِشا به مانکِ بیشه و درخت

آمده (پورداود، یشت‌ها) این واژه را برهان نیز به

نادرست تازی دانسته و در بیشتر واژه‌نامه‌های

فارسی نیز تازی آمده، نام دیگر پارسی آن کَناد

(برهان) است، دَر تازی بدان قَمَرِی نیز گویند

که در فرهنگ عمید برابر است با «موسی

کوَتقی»، یا مُوسا کو تَقی (گویش مشهدی)، و

مُوسیچه (گویش بیرجندی)، و این پَرَنده که نام

پارسی آن ماچُوجه است، یکی از گونه‌های

وَرِشان است.

وَرِشان: (تک: وَرِشان)، از ریشه‌ی پارسی،

وَرِشان‌ها، کَنادها

وَرِشو، وَرِشاو Warsaw: برگرفته از نام ورشو

پایتخت لهستان که این همبسته‌ی پس و روی و

مِسِدِیو (= نیکل)، در آن شهر از سوی

کارخانه‌ی نورلین فراهم می‌آمده

وَرِض: پیخال، سَرگین (لاروس)

وَرطُوری: نادرست نویسی وَرطُوری، پارسی

است، از گیاهان

وَرطه: وَرطه در فارسی، ۱-ویم، زوفای

(فرهنگ پهلوی)، گل شُل، گلزار (فرهنگ

کوچک)، لژناب، ۲-دره، ۳-چاه،

وَرع: پرهیزگاری (فرهنگ کوچک)، جیواد

(برهان)

وَرع: پرهیزگار، جیوادمنند، پاکدامن: رَن،

پاکشلو: مرَد

وَرَف: درخت آهن، در انگلیسی Iron-wood،

از گیاهان (لاروس)

وَرَق: پارسی تازی گشته، برگ (آندراج زیر

واژه‌ی برگ)، ۱-برگ درخت، برگ گیاه،

۲-برگ کاغذ، ۳-دارایی جایداد (جایداد =

منقول)، ۴-برگه، برگ (فرهنگستان)

وَرقاء: ۱-گُرگِ ماده، ۲-سبزه کبوتر

وَرقات: (تک: وَرَقه)، از ریشه‌ی پارسی،

برگ‌ها

وَرَقُ النیل: پارسی تازی گشته، برگ نیل، کُتَم

(برهان)

وَرَقُ الخیال: کَنُو، بَنگ (برهان)

وَرَق بازی: گَنجِفَه، آس

وَرَق بازی: بازی گَنجِفَه، پاسور، آسبازی،

جُفتان (= بازی بریج Bridge)، مَنگ، مَنگیا

(=قمار)

وَرَقِ بَرگردانَدن: این رُو آن رُو کردن (فرهنگ

مَثَل‌ها، صادق عظیمی)

وَرَقِ بَرگشتَن: این رُو آن رُو شدن، زیر و رو

شدن

وَرَقِ بَرَنده: شاه‌برگ (Atout در فرانسوی)

وَرَقِ پاره: بَرگه پاره، بَرگک

وَرَقِ طِلا: بَرگِ طلا، پروازه (برهان)

وَرَقِ نقره: بَرگِ نقره، پروازه (برهان)

وَرَقه: وَرَقه در فارسی، پارسی تازی گشته،

بَرگه، وَا نامِه (=مکتوب)

وَرَقه حکمیّه: دادنامه (فرهنگستان)

وَرَقه سَهام: بَهرگی

وَرَقه ولادت: زایچه (فرهنگستان)

وَرَقه هُویت: شناسنامه

وَرک اوت Workout: انگلیسی (=برنامه‌ی

جلسه تمرین، واژه‌نامه‌ی تربیت بدنی)، وَرز کرد

وَرک اینتِرِوال Work interval: انگلیسی

(= کار متناوب، کار فاصله‌ای، تمرین

فاصله‌ای، واژه‌نامه‌ی تربیت بدنی)، ۱-کار رَهِیک

(رَهِیک: فاصله‌دار، فرهنگ پهلوی)،

۲-وینارِش رَهِیک، وَرز رَهِیک (وینارِش:

تمرین، فرهنگ پهلوی)

وَرک رَلیف Work relief: انگلیسی

(=استراحت توأم با کار، واژه‌نامه‌ی تربیت

وَرَمِ بِلَک: بِلَکِ آمه، دَر فرانسوی Bléphartite

بدنی)، کاردِرَنگ

وُرک ریشو Work ratio: انگلیسی (= نسبت

کار به استراحت، واژه نامۀ تربیت بدنی)،

بَستمانِ کار

وَرگلا Verglas: فرانسوی، هَسَر

(فرهنگستان)، (هَسَر = یخ زده، یخ، لغت

فرس)

وِرگو Virgo: انگلیسی (= سُنبله، واژه نامۀ

دریانوردی)، خُوشک (فرهنگ پهلوی)

وَرَل: برگرفته از فرانسوی Varan، سوسمار

گوشته‌خوار

وِرل پول Whirl pool: انگلیسی، گرداب

(فرهنگ فنی)

وِرل ویند Whirl wind: انگلیسی، گردباد

(قریب)

وَرَم: آماس (برهان)، آمه (برهان)، باز اِرچه

جدا شد از رکیبیت، آماس پذیرد از نهیبت

(خاقانی، تحفة العراقین)، علم جمله جهان

جُزاین مشناس، پِشنو فَرَق فَره‌ی ز آماس

(سنائی، حدیقه)، سیم (گویش مشهدی)،

چَفَت (گویش تَبری)، باد (گویش تهرانی)

وَرَم بیضه: خایه باد، در فرانسوی Orchite

وَرَمِ پستان: آماسِ پستان، در فرانسوی

Mastite، و، Mastôte

وَرَمِ نَدی: آماسِ پستان

وَرَمِ جَرمِ دِماغ: بَرافروختگی مغزی، در

انگلیسی Encephalitis

وَرَمِ چَشم: چَشمِ آمه، در فرانسوی

Ophtalmie

وَرَمِ حِجابِ حاجز: بَرسام (در تازی نیز بَرسام

گفته می‌شود)، سینه درد، در فرانسوی

Diaphragmatite

وَرَمِ حلقِ باغشاء کاذب: خُناک، باد زهره، در

فرانسوی Diphthérie

وَرَمِ حُلُقوم: نای آمه، خُروسک، در فرانسوی

Balanite

وَرَمِ روده: آماسِ رُوده، در فرانسوی

Entérite، در انگلیسی Enteritis

وَرَمِ شَکم: تیز تَک (گویش مازندرانی)، کُمباد

وَرَمِ صَفاق: آماسِ تائُموره، در انگلیسی

Péritonitis، در فرانسوی Péritonite

وَرَمِ قَرَنیه: آماسِ تخمِ چَشم، در فرانسوی

Kératite

وَرَمِ قولون: آماسِ فَاخِرُوده، در فرانسوی،

Colite، در انگلیسی Colitis

وَرَمِ لَوَزَتَین: آماسِ بادامک، در فرانسوی

Amygdalite

وَرَمِ لِفِی: راکاماس، دَر فرانسوی Fibrome

وَرَمِ مَعاء: آماسِ رُوده

وَرَمِ مُلْتَحَمَه: آماسِ بُرونلایه، دَر فرانسوی

Gonjonctivite

وَرَمِ مُلْتَحَمَه بَهاری: آماسِ بهاره‌ی بُرونلایه،

دَر فرانسوی Conjonctivite printanière

وَرَمِ مُلْتَحَمَه فَصْلِی، وَرَمِ ملتحمة بهاری:

آماسِ واره‌ای بُرونلایه

وَرَمِ نقرسی زانو: دَر دِزانو، زانو دُرد، آماسِ زانو

وَرَمِ اغشیه دِماغ و نخاع: آماسِ پُرده‌های

مغز، دَر فرانسوی Méningite در انگلیسی

Meningitis

وَرِمُوت Vermouth: انگلیسی از آلمانی

Wermut به مَانِك خاراگوش (= افسنطین)،

خاراگوشی، گونه‌ای می سپید خوشبوی

وَرِمِشِل Vermicello: ایتالیایی، بارشته (یا =

Soupe در فرانسوی)

وَرِنِ Vernis: فرانسوی، بنگریه به وارنیش

وَرَنیه Vernier: فرانسوی، ریزه سنج

وُرُود: رسیدن (فرهنگ پهلوی)، دَرآمد

(فرهنگستان)

وُرُودِی: دَرآیی

وُرُودِیه: دَرآیه

وَرِی: آفریده، آفریدگان، جهان (لاروس)

وَرِی: ۱- مهمان، ۲- همسایه، ۳- گوشتِ قُربه

(لاروس)، ۴- آتَشْرَنه

وَرِیِبِل Variable: انگلیسی (= متغیر،

تغییر پذیر، فرهنگ فنی)، وَرِتَناک

وَرِیِبِل اِسْتار Variable star: انگلیسی،

ستاره‌ی چَشْمَكَزَن (فرهنگ فنی)

وَرِیِبِل رِزِیْسْتور Variable resistor:

انگلیسی (= مقاومت متغیر، فرهنگ فنی)،

پَتَوْدَن وَرِتَناک

وَرِیِبِل فَرِیْکُونِسی Variable frequency:

انگلیسی (= فرکانس متغیر، فرهنگ فنی)،

بَسَامَدِ وَرِتَناک

وَرِیِبِل کاهاسیتور Variable capacitor:

انگلیسی، (= خازنِ متغیر، فرهنگ فنی)،

چَگالنده‌ی وَرِتَناک

وَرِیِبِل کُوانْتِیْتِی Variable quantity:

انگلیسی (= کمیت متغیر، فرهنگ فنی)،

چَنَدِی وَرِتَناک

وَرِید: سیاهرگ (آندراج) (فرهنگستان)

وَرِیدِ اَجَوَفِ اَسْفَل: بزرگ سیاهرگِ زیرین

(فرهنگستان)

وَرِیدِ اَجَوَفِ اَعْلَی: بزرگ سیاهرگِ زَبَرین

(فرهنگستان)



وَرِيد اکحل: سیاهرگ میاندست، رَگِ هَفْت اندام	وَرِيْشَن Variation: انگلیسی، وَرْدِش (واژه نامه فیزیک)
وَرِيدُ الْأَشْجَع: رَگِ پُشْتِ دَسْت	وِزَارَة: وِزَارَت دَر فارسی، از ریشه‌ی پارسی، وِچیری (فرهنگ پهلوی)، وِزیری، به وِزیری پادشاه رفتند (سُعدی)، دیوان (فرهنگ پهلوی)
وَرِيدان: تَشْنِيَه وَرِيد، رَگانِ گَرْدَن، در تازی «وَرِيد اَن الوداجیان»	وِزَارَت آبادنی و مَسْکَن: دیوان آبادانی و مانگاه
وَرِيد باب: سیاهرگِ دَر، دَر فرانسوی Veine porte	وِزَارَت آب و بَرَق: دیوان آب و کَهْرُب
وَرِيد باسلیق، وَرِيد باسلیق: شاه‌رَگِ بازو (عمید)	وِزَارَت آموزش و پَرورش: دیوان آموزش و پرورش
وَرِيد صافِن: سیاهرگِ دُولا، دَر فرانسوی Veinesaphène	وِزَارَت ارشاد: دیوان پِشْبُرْد
وَرِيد قِیال: سَراروی (عمید)، رَگِ رَگَزَنی	وِزَارَت اَقْتِصاد: دیوانِ آبِری
وَرِيد و داج خارجی: سیاهرگِ آشکار گَرْدَن	وِزَارَت اَوَاقاف: دیوانِ وَرَسْتاد
وَرِيد و داج داخلی: سیاهرگِ درونی گَرْدَن	وِزَارَت تِجَارَت: دیوان بازرگانی
وَرِيد هَفْت اندام: سیاهرگِ هَفْت اندام، رَگِ هَفْت اندام، سیاهرگِ میاندست	وِزَارَت تَعاون: دیوانِ هَمیاری
وَرِیع: ۱-خویشْتَندار، ۲-پَرهیزگار	وِزَارَت پَست و تَلْگراف: دیوانِ پِیک و پِیام
وَرِیفِیکاسیون Vérification: فرانسوی، رَسیدِگی (فرهنگستان)	وِزَارَت جَنگ: دیوانِ جَنگ
وَرِیق: از ریشه‌ی پارسی، پُر بَرگ	وِزَارَت خارجه: دیوانِ بُر نَمَرز
وَرِینَت Variant: انگلیسی، وَرْدا (واژه نامه فیزیک)	وِزَارَت خانِه: دیوان (فرهنگ پهلوی)
وَرِینس Variance: انگلیسی، وَرْدایی (واژه نامه فیزیک)	وِزَارَت داخِلِه: دیوانِ دَر نَمَرز
	وِزَارَت دِفاع: دیوانِ پَدافَند
	وِزَارَت رِفاه اِجتماعی: دیوانِ بَهرِیستی
	وِزَارَت صِحِّیه: دیوانِ بَهداری
	وِزَارَت صَناعت: دیوانِ پِیشه و هُنَر

(لاروس)	وزارت طُرُق و حمل و نقل: دیوانِ راه و ترابری
وَزْغ: ۱- لَرِش، جُنِش، ۲- تَرسو، تَنَبَل: مُرد	وزارت عدلیّه: دیوانِ دادگستری
(لاروس)	وزارت فلاحت: دیوانِ کشاورزی
وَزْغ: (تک: وَزْغَة)، از ریشه ی پارسی،	وزارت کار: دیوانِ کار
کَرِپاسوها	وزارت کشاورزی: دیوانِ کشاورزی
وَزْغَة: پارسی تازی گشته، وَزْغ، در تازی برابر	وزارت مالیّه: دیوانِ دارایی
با کَرِپاسو به کار می بَرند که گونه ای مارمُؤلک	وزارتِ مَعارف و صَنایعِ مُستَظَرَفه: دیوانِ
است	فرهنگ و هنر
وَزَق: در گویش عراقیان، از پارسی، وَزْغ	وزارت نفت: دیوانِ نفت
وَزْم: ۱- اندازه، ۲- کارِ به هنگام، ۳- دَسته ی	وزارت وظایف: دیوانِ راستاد
سَبِزی	وَزَال: جَگَن، دُوح
وَزَن: ۱- سَنگ (برهان)، ۲- اندازه،	وِزام: شتاب (لاروس)
۳- سَنگینی، ۴- گام، دَر خُنیا، ۵- گِرانی،	وِزان: هَمسَنگ
گِرانسنگی، ۶- اَرِش	وَزَان: سَنگنده، سَنجنده
وَزَن آوَرَدَن: سَنگینی داشتن	وَزَان سَخَن: سَخَن سَنج
وَزَن اَتَمی Atomic weight: اِتمسَنگ	وِزانَة: ۱- هَمسَنگ، ۲- سَنگیدن، سَنگ کردن
وِزَن خالص: وِزَن سَنگ، در انگلیسی Net	وَزَر: ۱- پناهگاه، سَنگر، ۲- کُوه بُلند
weight (=مقیاس)	وَزَر: ۱- کُناه، ۲- سَنگینی، ۳- بارِ گران،
وَزَن خوانی: گام پَاسی	۴- پُشتواری جامه، ۵- بَرهَمندی
وَزَن دار: ۱- سَنگین، ۲- اَرزنده	وُزراء: (تک: وِزیر)، از ریشه ی پارسی،
وَزَن شِعَر: پی (فرهنگ پهلوی)، سَنگ	وِچیران، وِزیران
سَرواد، اَفَسَمَن (ذبیح بهروز)، اَفَس (تقطیع)	وَزْرُق: پارسی تازی گشته، باز جُره (آندراج
+ مَن	زیرواژه ی جُره)
وَزَن کَرَدَن: سَنجیدن، تَرانیدن، سَخَتَن	وِزَرَة: ۱- پوشاک کُوجک، ۲- گلیم کُوجک

- (فرهنگ پهلوی)  
 وزن کرده: سنجیده (برهان)، سخته (برهان)  
 وزن مخصوص: در انگلیسی Specific weight، گُنسنگ  
 وزن ناخالص: ناورِ سنگ، در انگلیسی Gross weight  
 وزنه: وزنه در فارسی، سنگ (فرهنگستان)، سَنگه  
 وزنه‌بردار: سَنگه‌بردار، در انگلیسی Weight lifter  
 وزنه‌برداری: سَنگه‌برداری، در انگلیسی Weight lifting  
 وزنه‌پَران: سَنگه‌پَران، در انگلیسی Shot - putter  
 وزنه‌پَرانی: سَنگه‌پَرانی، در انگلیسی Shot put، و، Shot-putting  
 وزنی: سنگی، سَنگه‌ای  
 وزیر: پارسی تازی گشته، وِجیر، وِجیر  
 (فرهنگ پهلوی)، وزیر، دَسْتور (برهان)، چاوشی رفت تا کُند  
 دُورَش، دید از دُور شاه و دَسْتورَش (سنائی، حدیقه)  
 وزیر اعظم: بیتَخش (فرهنگ پهلوی)، بیدَخش، نُخست‌وزیر (فرهنگستان)
- وزیکول Vésicule: فرانسوی، توتِه  
 وزن: ۱- مِهست (برهان)، گِرانسنگ، ۲- سَنگین، ۳- آرد کَبست (= حَنظَل)، ۴- اُسْتوارای  
 وساد: پشتی، بالش، نازبالش  
 وسادات: تَك: وسادَة، پشتی‌ها، بالش‌ها  
 وسادَة: وسادَة در فارسی، ۱- پشتی، بالش، ۲- بستر، خوابگاه، ۳- اورنگ  
 وساطَة: وساطَت در فارسی، میانجیگی  
 (فرهنگ پهلوی)، میانگیری، میانجیگری، یادرمیانی (بهرز)  
 وسام: ۱- داغ، داغ ستوران، ۲- نشان، نشان  
 شایستگی (لاروس)  
 وسامَة: ۱- زیبایی، خو برویی، ۲- نشان زیبایی (لاروس)  
 وساوِس: تَك: وسوَسَة، گش‌ها، آندیشه‌های بد، دُشمت‌ها، گمانکاری‌ها  
 وسائِط: وسایط در فارسی، تَك: وسیطَة، میانجیان  
 وسائِل: وسایل در فارسی، تَك: وسیلَة، افزارها، چاره‌ها  
 وسائل ارتباطی: پیوند افزارها  
 وسائل تجهیزات: سازو برگ (فرهنگستان)  
 وسائل نقلیه: ترابرها

وَسَب: چرك

وِشَب: ۱- گیاه، ۲- رَنبَگه واش، در انگلیسی

Dyers weed

وِستارِیا Wisteria: انگلیسی تازی شده،

برگرفته از نام C. Wistar گیاه شناس آمریکایی

که در سده‌ی نوزدهم می‌زیسته، پیچِ خوش

آندام، وِستاریا

وِستالِیس Vestlis: لاتینی، نام نِگهبانان زِن

نیایشگاه Vesta (بهره از معین)

وِستِرَن Western: انگلیسی، رُخشاره‌ی

خوربَری، بَرَن بَرَن، گاوچرانی (بهره از

فرهنگ واژه‌های سینمایی)

وِستِرَن اسپاگَتِی Spageti W: انگلیسی، بَرَن

بَرَن ایتالیایی (بهره از فرهنگ واژه‌های

سینمایی)

وِستِیُبُول Vestibule: انگلیسی، راهرو، دالان

(فرهنگ فنی)

وَسَخ: چَرَك، شُوخ (برهان)، پَر، پَرَاگَن

وَسَخ ناك: چَرَكناك، پَرناك

وَسَط: ۱- میان، مِیانَك (فرهنگ پهلوی)، مید

(فرهنگ کوچک)، ۲- دادگَر وَنِیک (لاروس)،

۳- میانه

وَسَطُ السَّماء: میانه‌ی آسمان

وَسَطِ سَر: تَشَنَك (گویش سیستانی)، سَرمیان

وَسَطِ شَمْس: خُورمیان، خُورمید

وَسَطِ کُوکَب: اخترمیان

وَسَطِی: دَر تازی نیامده، میانی

وُسَطِی: مُونث اُوسط، میانی

وَسَطِین: دُومیان (فرهنگستان)

وُسُع: ۱- یارا، توانایی، ۲- فَرَاخی

وُسَعَة: وُسَعَت دَر فارسی، ۱- پَهنه

(فرهنگستان)، واژه‌ی پَهنه چنان که در لغت

فرس آمده، کَفچه‌ای باشد که بدان گوی بازی

کنند، نامه نویسد بدین و نظم کند خوب، تیغ زَنَد

نِیک و پَهنه باز و چوگان (فرخی)، در بُرهان

قاطع، افزوده بر این مَناک، برابر با پَهنّا دانسته

شده، پَهن و پَهنه برابر با گزینش فرهنگستان در

ادب ایرانزمین بی پیشینه نیست، جِرمِ هلال از

بَر این سبز پَهنه چیست، مانا ز سُم آسپ تو بَر

وی نشان رسید (کمال)، فَرَاخا (ذبیح بهروز از

فرهنگ جهانگیری)، ۲- گنجایش،

۳- توانگری

وُسَعَت کَدّه: فَرَاخَدّه

وُسَعَت گاه: فَرَاخگاه

وِیْسِل Vessel: انگلیسی (=مَخَرَن، ظرف،

فرهنگ فنی)، ۱- آوند، ۲- ناو، یگانِ شِناوَر

(واژه نامه دریاوردی)، ۳- رَگ، ۴- لُوله

وَسَم: ۱- داغ، داغی که با آهن تفته کنند،

- ۲- نشان، ۳- داغ کردن، ۴- نشان کردن (معین)  
 وَسْمَة: وسمه در فارسی، بِشْكُول (برهان)،  
 بَرِگِ نیل، وَرْدِ نیل  
 وَسمه بر آبرو نهادن: بِشْكُول بر آبرو نهادن  
 وَسمه پستَن: وسمه نهادن: بِشْكولیدن  
 وَسمه پوش: بِشْكولپوش  
 وَسمه جُوش: بِشْكولجُوش  
 وَسمه کاری: بِشْكول کاری، خُودآرایی  
 وَسمی: بارانِ بهاری، بارانِ دُرُشت  
 وَسن: به مانك آلوده، آلايش، آلودگی، پارسی  
 است  
 وَسن: ۱- نیاز، ۲- پیینکی، غنودگی (آندراج)،  
 چُرت  
 وَسن: غنوده، خوابناك (آندراج)، چُرتی  
 وَسنَة: چُرت، خوابِ کوتاه (لاروس)  
 وَسنی: به مانك هُو، پارسی است  
 وَسنی: ۱- خواب آلوده: زَن، ۲- چشم خفته: زَن  
 وَسنی: چُرتی، چُرتباره  
 وَسواس: ۱- آهرِ یمن، دَرِ نیی آمده، مَن  
 بِشْرَ الوَسواسِ الخَناس، ۲- دیوکامگی (دیو  
 کامیکی: شیطان صفتی، فرهنگ پهلوی)،  
 ۳- دودلی، بدگمانی  
 وَسواس دَرِ نظافت: تَن چیناکی (فرهنگ  
 پهلوی)
- وَسواسی: در تازی نیامده، ۱- دیوکامه،  
 ۲- دودل، ۳- تَن چیناكَ  
 وَسوَسَة: وَسوَسه دَرِ فارسی، ۱- گمانکاری  
 (فرهنگ پهلوی)، ۲- گش (برهان)،  
 دیوکامگی، دُشَمَت (= فکر غلط، فرهنگ  
 پهلوی)، جُوم جُوم (گوش گیلکی)،  
 بَداندیشی (پهروز)  
 وَسوَسه آنداز: گش آندان، دُشَمَت آنداز  
 وَسوَسه انگیز: گش انگیز، دُشَمَت انگیز  
 وَسوَسه کَرْدَن: گشاندَن  
 وَسوَسه کُنْدَه، وَسوَسه کَر: گشاندَه  
 وَسوَسه مَند: گشَمَند، گشایندَه  
 وَسوَسه مَندی: گشَمَندی  
 وَسوَسه نهادن: گش نهادن، گشاندَن  
 وَسوَط: ۱- میانه، ۲- تَاوَكِ بَشمی (تاوَك: خیمه‌ی كوچَك)  
 وَسوگنستریکتورِ سِتر Vasoconstrictor  
 center انگلیسی (= مرکز انقباض عروق،  
 واژه نامه تریبِ بدنی)، تَرُجمیانكِ رَگان  
 وَسوگنستریکشن Vasoconstriction:  
 انگلیسی (انقباض عروق، واژه نامه تریبِ  
 بدنی)، تَرُنجشِ رَگان  
 وَسیطَة: وَسیطه دَرِ فارسی، مَوْت وَسیط، آبِ  
 رُویِ گِل

وَسِيع: بهین (آندراج)، فراخ، گشاده، آنغزان،  
دورگَران (فرهنگ پهلوی)، دامنهدار  
(آندراج)، دَرَنَدشت (گویش هراتی)

وَسِيعُ الصَّدْر: فراخسینه

وَسِيع كَرْدَن: گشاد کردن، پهن کردن، فراخ  
کردن

وَسِيق: ۱- راندن، ۲- باران (لاروس)

وَسِيقَة: ۱- گله شتر، ۲- شتر آيستن (لاروس)

وَسِيلَة: وسیله و وَسِیْلَت در فارسی، ۱- چاره

چَارَك (فرهنگ پهلوی)، چاره، ۲- آفزار، آوزار

(فرهنگ پهلوی)، ۳- دَسَتاویز (برهان)،

۴- بستیگی (لاروس)، ۵- پَرَوَهان (= برهان)،

در دادرسی، ۶- نَزْدیکی (لاروس)، ۷- پایگاه

محمّد (ص) در بهشت، ۸- آنگیزه، زمینه، در

دادرسی

وَسِيلَة تَقْرُب: دَسَتاویز (برهان)، بهانه‌ی

نزدیکی

وَسِيلَة جَنَگِی: جَنَگ آفزار، آسایشِ کارزار،

دِرَم داد و آسایشِ کارزار، هَم از زیر دستان و هَم

نامدار (فردوسی)

وَسِيلَة دار: ۱- آفزارمَنَد، ۲- وابسته

وَسِيلَة داری: وابستگی، چاره‌مندی (فرهنگ

پهلوی)

وَسِيلَة ساز: آفزار پَر داز، گواژ خُدا، چاره ساز

وَسِيلَة سازی: آفزار انگیزی، چاره سازی،

چاره کرداری (فرهنگ پهلوی)

وَسِیم: خوشگل، زیباروی

وَسِیم كَرْدَن: خوشگل کردن، زیبا کردن

وَسِیمَة: وَسِیمَة در فارسی، مؤنثِ وَسِیم،

زیباروی

وَشَاء: ۱- سُخَن چین، ۲- دروغگو، ۳- نگارینه

فروش

وَشاح: ۱- شَمشیر، ۲- کمان

وُشاح: دُوشاویز، بر دُوشه

وِشاحَة: شمشیر

وَشاق: ۱- سِپَری شَوَنده ۲- رَوَنده ۳- سِیرِ آنَدَك

(آندراج)

وُشاق: اوشاق، تُرکی، ۱- نوکر، زاور، پیشیار،

۲- نُوباوه (آندراج)، ۳- برده زاد

وَشاقان چَمَن: نُونشانَدِگان، نُونِها لان

وَشاقِ نَباتی: نُونِها ل

وُشاک: تَگ (= سرعت)

وُشج: پارسی تازی گشته، وُشك (معین)، از

گیاهان

وُشَحَة: خَشَم، بَر آفرِ خِشَتگی

وُشَمز: ۱- بَناءِ مَرَدَم، ۲- سَخَتیِ زندگی،

۳- شتاب

وُشع: شُکوفه‌ی گیاه

وَشَقْ: ترکی، رُودَك (برهان)، جانوری از تیره‌ی سیاهگوش، واژه‌ی وَشَقْ در تازی نیز آمده:

وَشَقْ نیفه: رُودَك نیفه، رُودَك پُوستین

وَشَل: ۱- آبِ کَم، تَرَاو، تَرَاب، ۲- أَشَكِ کَم،

۲- أَشَكِ بسیار، از واژگان دوهلو، ۳- تَرَس

وَشَلَّة: چشمه‌ی کَم آب (لاروس)، در برخی از روستاهای ایران شاشموشی گفته می‌شود.

وَشَم: داغِ خَجَك (= خال)

وَشُوش: چُست، فِرَز

وَشُی: ۱- نگارِ جامه، ۲- جامه‌ی نگارین،

نگارینه

وَشِیج: پارسی تازی گشته، ۱- وَشِیگ،

لیمودارو، درخت نیزه، ۳- خویشاوندی

وَصَاد: بافنده

وَصَاف: ۱- ستاینده، ۲- زاب‌شناس،

۳- بیماری‌شناس، پزشک

وَصَافَة: وَصَافِه در فارسی، مونت وَصَاف،

ستاینده، زاب‌نهنده

وَصَافِی: در تازی نیامده، ستایندگی

وَصَال: ۱- پینه‌دوز: در کفشگری (آندراج)،

۲- وُزَنگَر: در درزگیری (وُزَنگ): وصله که بر

جامه کنند، بُرْهان)

وَصَال: ۱- به هم رسیدن، هَم‌رسی، ۲- پیوستن،

پیوند (بهروز)، ۳- دیدار، ۴- به دَست آوردن،

اَلْفَنج، اَلْفَنجِیدَن، ۵- یاریدید، فَرَاَز (برهان)

وَصَالِی: در تازی نیامده، ۱- پینه‌دوزی،

۲- وُزَنگَری

وَصَال جُستَن: یار دید جُستَن، پیوند جُستَن،

فَرَازیدَن

وَصایا: (تک: وَصِیَّة)، آندَرزها، سِفارش‌ها،

خواستگویی‌ها

وَصایَة: وصایت در فارسی، ۱- جایستایی،

۲- خواستگفت، آندَرز، سِفارش

وَصایت کردن: سفارش کردن، آندَرز نیدن

(فرهنگ پهلوی)

وَصَع، وَصَعَة: سِسَك (لاروس)، گورب بافَك

(برهان)، از پَرندگان

وَصَف: ۱- زاب، فروزه، ۲- ستودن، زابیدن

(بهروز)

وَصَف کردن: زابیدن (بهروز)، ستودن

(برهان)

وَصَفِی: فُروزه‌ای، زابی، ستایه‌ای

وَصَفِیَة: وَصَفِیَة در فارسی، ستایه‌ای، زابی

وَصَل: ۱- کُروا (برهان): پیوستن چیزی به

چیزی، ۲- فَرَاَز (برهان)، یاریدید، ۳- پیوند

وُضَل، وُضَل: ۱- آندام، ۲- پیوندگاه (لاروس)

وَصَلَت: بنگرید به وُصَلَة



بَرگاله دار

وَصَلَه کردن: وُزَنگیدن، بَرگاله کَرْدَن

وَصَلَه کردن شِکَم: تَه بِنْدی کَرْدَن (بهره از فرهنگ معین)

وَصَلِی: وَصَلِی دَر فارسی، ۱- پیوندی،

۲- سِتاکِی، ۳- پِلْمه (= لوح)

وَصَم: ۱- نَنگ، رُسوایی، ۲- آك (= عیب)،

۳- گِرِه چُوب، ۴- شِکافِ چُوب، ۵- آك نهادن

وَصَم: بیماری (آندراج)

وَصَمَة: سُسْتی (آندراج)

وَصَمَة: وَصَمَت دَر فارسی، ۱- تَرَک، تَرَک

خوردن، ۲- نَنگ، رُسوایی، ۳- آك، ۴- سوگند در

گُناه

وَصَواص: ۱- رُوزَنه، سوراخ پَرده، ۲- رُوبِنْدَك،

رُوی بِنْدِ كوچك، رُوی بِنْدِ دخترکان،

۳- سَنگَرِیزه

وُصُوب: ۱- پاپِستَن، ۲- ایستادگی، دَر کار

وُصُول: ۱- اَلْفَنج (برهان)، دَریافت

(فرهنگستان)، ۲- رِسید (بهروز)، رِسیدن،

۳- پیوستَن

وُصُول باقی: مانده پَرداخت، مانده شُمار

وُصُول کَرْدَن: ۱- دَریافت کَرْدَن، گِرِفتَن،

۲- به دَست آوردن، اَلْفَنجیدن، اَلْفیدن (برهان)

وُصُولِی: وُصُولی دَر فارسی، ۱- رِسیدنِی،

وَصَلَتْ کَرْدَن: زناشویی کَرْدَن، پیوند بستَن

وَصَل کَرْدَن: آپوختَن (فرهنگ پهلوی)،

پیوستَن، پیوند دادن، گُرواییدن، کُلواییدن

وَصَلَة: وَصَلَتْ (بنگَرِید به وَصَلَة)، ۱- نشانه ی

پیوستگی: دَر کِیاشَناسی (= شیمی)،

۲- زناشویی، دَر فارسی

وُصَلَة: وَصَلَتْ، وُ، وَصَله دَر فارسی، این واژه در

تازی کُنِش است (= مصدر) و چنانچه در یکی

از فرهنگ های فارسی آمده رَمَن (وُصَل)

نیست و رَمَن (وُصَل یا وُصَل) که دَر بالا آمد نیز

(اُوصال) اُست و (وُصَل) خود رَمَن (وُصَلَة)

است، ۱- پیوستگی، زناشویی: دَر فارسی، آنچه

میان دو چیز را پیوند دَدَد، ۲- پِینِه

(برهان)، پِنیك (گویش گیلکی)، دَر پِه

(برهان)، پَزکاله (آندراج)، وُزَنگ (برهان)،

۳- هَمراهان، ۴- تُو شِه (لاروس)، ۵- سَر زمین

دُور

وَصَلَه تَن: وُزَنگ تَن، دَر پِه ی تَن، گواژ

خویشاوند

وَصَله پِینِه کَرْدَن: پِینِه کَرْدَن، وُزَنگیدن

وَصَله چَسبانَدَن: چَفْتَه بستَن، گُناه بَر نهادن

وَصَله خوردن: ۱- پِینِه خوردن، دَر کَفش،

۲- وُزَنگ خوردن، دَر جامه

وَصَله دار: ۱- پِینِه دار: کَفش، ۲- وُزَنگدار،

- آلفیدنی، ۲- نوکیسه، سودپرست، در تازی  
وَصِيٍّ: وصی در فارسی، پتیمار (فرهنگ  
پهلوی)، جایستا، آندرز بُد (بهروز)،  
خواستکرد  
وَصِيَّةٌ: وصیت در فارسی، آندرز (فرهنگ  
پهلوی)، سفارش، خواستگویی، خواستنامه  
(آندراج)  
وَصِيَّتْ-نامَه: خواستنامه، آندرزنامه،  
سفارشنامه  
وَصِيدٌ: ۱- میانسرای، ۲- آستانه‌ی در، ۳- آغل،  
۴- شِکاف، گاباره (= غار)، ۵- تنگ، دُوسیده  
وَصِيفٌ: ۱- زابگویی، ستاینده، ۲- پیشیار، کنین،  
زاور  
وَصِيفَةٌ: وِصِفَت در فارسی، مؤنث وِصِف،  
کنیزک  
وَضَاءٌ: ۱- پاکیزه، ۲- زیبا  
وَضَاحٌ: ۱- سپیدرنگ، ۲- زیباروی، ۳- خندان،  
خنده‌رو، ۴- رُوز  
وَضَعٌ: ۱- نِهش (فرهنگ پهلوی)، ۲- آسِتیش  
(فرهنگ پهلوی)، ایستا کردن، ۳- کُویی  
(فرهنگ پهلوی)، کم کردن، کاستن، کاست،  
کاهش، ۴- برپا کردن، ۵- خواری، ۹- فروتنی،  
۱۰- گُستردن، ۱۱- شیوه، رُوش، ۱۲- نهاده،  
گُذارده، ۱۳- ساختگی، ۱۴- جاوَر (= حالت)،
- ۱۵- ریخت، ۱۶- زایش، زاییدن  
وَضْعُ الْأَخْتَامِ: مُهر نهادن، لاک و مُهر کردن  
(لاروس)  
وَضْعُ الْحُدُودِ: مرزنامی، نشانه گذاری مرزی  
وَضْعُ الْيَدِ: دَست نهادن، دَست انداختن،  
برچیزی، دَست اندازی  
وَضْعُ اجْتِمَاعِي: جاوَر مُرْدُم، جاوَر جَبیره  
وَضْعُ اقْتِصادِي: جاوَر آبرِی  
وَضْعُ جَنَاحٍ: خَفَض جَنَاح: فُروتنی  
وَضْعُ حَمَلٍ: زایمان (فرهنگستان)، زایش  
(فرهنگ پهلوی)  
وَضْعُ شَيْءٍ در موضِعٍ لایق: ریواز (برهان)  
وَضْعُ کُردن: نِهَادن (فرهنگ پهلوی)  
وَضْعٌ موجود: آسِتیش (فرهنگ پهلوی)،  
هَستار  
وَضْعَةٌ: ۱- جایگاه، ۲- میاَنک، کُیان (= مرکز)  
وَضْعِيٌّ: وَضْعِي در فارسی، بنگرید به حَرکَتِ  
وَضْعِي  
وَضْعِيَّاتٌ: (تک: وَضْعِيَّةٌ)، چگونگی‌ها،  
جاورها  
وَضْعِيَّةٌ: وَضْعِيَّت در فارسی، برخی از  
پژوهشگران گمان کرده اند که این واژه در تازی  
نیامده و به ناروا پنداشته اند که آن را فارسی

گویان از (وَضَح) ساخته اند، شاید بتوان گفت که فارسی گویان آن را در مانک یا آرش درست به کار نمی بَرند، ۱- در تازی برابر با: آورگرایی، در انگلیسی Positivism (= یقین گرایی، اثباتی گری)، ۲- در فارسی برابر با، جاوَر، چگونگی

وَضَم: ۱- کُنْده، کُنْده ی گوشتفروش، ۲- سَفْره، ۳- تخته ی گوشت

وُضوء: ۱- پادپایی (فرهنگ پهلوی)، پادیاب (برهان)، پادیابه (آندراج)، دَسْت نَماز (برهان)، آبدَسْت، نَماز عید خواهم کرده ان ساقی بیار آبی، برای آبدَسْت ما به ابریق قدح شویان (کمال)

وُضو تجدید کردن: باز پادیابیْدن، دوباره دَسْت نماز گرفتن

وُضوح: آشکارگی، آشکاری، پیدایی، ویناکی (فرهنگ پهلوی)، پیدایی، هُودایی

وُضوح تا عمق صحنه Deepfocus: (فرهنگ

واژه های سینمایی)، ژرف آشکار

وُضو ساختن: وضو گرفتن، پادیابیْدن

وُضوگاه: آبدَسْتگاه، پادیابگاه

وَضیء: ۱- زیبا، ۲- پاکیزه

وَضیءُ الْمَنْظَر: ۱- خوشنما، ۲- خُوبروی

وَضِیْعَة: چهارپا (لاروس)

وَضِیع: ۱- فرومایه، پَست، ۲- سِپَرده

وَضِیْعَة: وَضِیْعَت و وَضِیْعَه در فارسی، مؤنث

وَضِیع، ۱- بَهاکاست، ۲- سِپَرده (= ودیعه)،

۳- پَسرخوانده، ۴- باز، که فرمانروا گیرد،

۵- پهرست بازوسا

وَضِیعی: در تازی نیامده، پَستی، فُرومایگی

(معین)

وَطاء: پَست، زمین پَست

وِطاء: ۱- بُوَب، گُسْتَرْدَنی، ۲- پَرده، ۳- چادر

وِطاءَة: وِطائَت در فارسی، باخوردگی، نرمی

وَطاس: چوپان

وَطَر: ۱- آرزو، ۲- نیاز

وَطَن: ۱- مِیْهَن (لغت فرس)، بگریذ مرادرده و

مِیْهَنم، که بی سر ببینند خَسْتَه تَم (عنصری)،

چو آمد بر مِیْهَن و مان خویش، بَیْرَدَش به سَد

لا به مهمان خویش (اسدی توسی)، زادبوم،

زادگاه، جایباش، ۲- سُتورگاه

وَطَن پَرست: مِیْهَن پَرست

وَطَن پَرستی: مِیْهَن پَرستی

وَطَن خواه: مِیْهَن خواه

وَطَن خواهی: مِیْهَن خواهی

وَطَن دُشْمَن: مِیْهَن دُشْمَن

وَطَن دُوست: مِیْهَن دُوست

وَطَن کَرْدَن: مِیْهَن کَرْدَن، ماندگار شدن

وَطْنِ گاه: میهن گاه، جایباش

وَطْنی: میهنی

وَطَواط: ۱- تَرَنَد (برهان)، فَرَاشْتَك (برهان)،

۲- دَالُوز (برهان)، از بَرَنَدگان، ۳- تَنَدگوی،

تَنَد سَخَن

وَطَواطی: وَطَواطی در فارسی، پُرگوی: مَرَد

(معین)

وَطِیء: ۱- گود، پَسِت، فرورفته، ۲- نَرَم و

آسان، ۳- غَلَتِیدَنی (بهره از لاروس)

وَطِید: اُسْتَوَار، پابرجای

وَطِیدَة: مؤنث وَطِید: ۱- دیگپایه، ۲- سُتُون، دَر

ساختمان

وَطِیس: ۱- تَنور، ۲- جَنگ

وَطِیْئَة: وَطِیْئَة در فارسی، ۱- شیر و خُرمَا،

۲- فِرَنی، ۳- كَشَك و شِکَر (بهره از لاروس)

وَطَائِف: وَطَائِف در فارسی، (تک: وَطِیفَة)،

خویشکارها، رستادها، جامِگی‌ها

وَطَائِفُ الْأَعْضَاء: بَنگَرِید به فیزیولوژی

وَطِیفَة: وَطِیفَة در فارسی، ۱- هَرگ، خویشکار

(فرهنگ پهلوی)، نام یکی از نوشته‌های

ساسانی که برجای مانده «خویشکاریه رَتْکان»

است که در زبان فارسی نوین آن را «وَطَائِفِ

نوبادگان» گویند، فَرِیج (فرهنگ پهلوی،

بَرخی فَرِیضَة را برگرفته از آن دانند)، راستاد

(برهان)، جامِگی (برهان)، گیره (جیره)،

رُوزِینَه، ۳- پِیمان، سامه (= شرط)، ۴- کار

(فرهنگ پهلوی)، ۵- پایگاه پایه، ۶- پِیشَه

وَطِیفَه‌ای: فَرِیچَانِیک (فرهنگ پهلوی)،

خویشکاری

وَطِیفَه‌خوار: گیره خوار، رُوزِینَه خوار

وَطِیفَه‌دار: گَرِفَتارمَنَد (فرهنگ پهلوی)،

دَرگِیر، فَرِیچَدار

وَطِیفَة شَخْصی: خویشکارَك (فرهنگ

پهلوی)

وَطِیفَه‌شناس: خویشکاره

وَطِیفَه‌شناسانَه: خویشکارانَه

وَطِیفَه‌شناسی: خویشکاری (فرهنگ

پهلوی)

وَطِیفَه‌ناشناس: آخویشکار (فرهنگ

پهلوی)، ناخویشکار

وَطِیفَه‌ناشناسی: آخویشکاری (فرهنگ

پهلوی)، ناخویشکاری

وَع: ۱- شُغال، ۲- بانگ شُغال، ۳- گَرِیهِ

كُودَك (لاروس)

وِعاء: آوند (ظروف و اوانی باشد و به عربی وِعاء

گویند، بُرْهان) (فرهنگستان)

وِعاء خارجی: آوندِ بیرونی (اندیشه‌های

فلسفی ایرانی)

وَعاءِ ذهنی: آوندِ هوش (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

وَعاءِ لُفْفاوِی: سپیدرگ (فرهنگستان)

وَعائی: آوندی (فرهنگستان)

وَعاط: گلِ زرد، گلِ سُرخ (آندراج)

وَعَاظ: آندرزگوی (لاروس)، آندرزگر، پندگوی (برهان)

وَعَاظ: (تک: واعِظ)، آندرزگران، پنددهندگان  
وَعَب: ۱- راه گشاده، ۲- همه را گرفتن (بهره از آندراج)

وَعَث: ۱- استخوانِ شکسته، ۲- دُشوار، سخت، ۳- لاغری (لاروس)

وَعِث: راهِ سخت، گذاردُشوار

وَعِشاء: ۱- رنج، سختی، ۲- خویِ زشت، ۳- سختیِ راه، رنجِ راه

وَعْد: سُریانی تازی گشته از وَعْدا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، نوید، در برخی از واژه‌نامه‌ها این واژه‌ی «وَعْد» را برابر با درست پیمانی نیز دانسته‌اند که نارواست، زیرا در تازی «وَعْد» به پیمانی گفته می‌شود که شکسته شود

وَعْدَه: دَر تازی نیامده، نویدِ نیش، پُشت، پَتیست (فرهنگ پهلوی)، نوید، نوید (در لغت فرس برابر با آگهی دادن و خرام آمده است) فردوسی

آن را برابر با «وَعْد» به کار برده، به دیدار تو داده  
ایمَش نوید، ز ما بازگشت است دل پُر امید،  
گرگانی نیز آن را با همین مانک به کار برده، فراق  
دوست سَر تا سر امید است، ز روز خرمی دل را  
نوید است، دیسیات (آندراج)، دیسیاد  
(فرهنگ کوچک)

وَعْدَه بَندی: زَمان بَندی، دَر پرداختِ وام

وَعْدَه جَای: بَنگَرِید به وَعْدَه گاه

وَعْدَه خَلاف: پیمانِ شِکَن

وَعْدَه دَاَدَن: نوید دادن، زَبان دَاَدَن (= قول دادن، سَدَدَر)

وَعْدَه شِکَن: پیمانِ شِکَن

وَعْدَه کَرَدَن: نوید نِیدَن، پَتیستادَن (فرهنگ

پهلوی)، نوید کَرَدَن

وَعْدَه گاه: ۱- پیمانگاه، ۲- دیدارگاه

وَعْدَه گِرَفْتَن: ۱- نوید کردن، نوید برابر با  
مهمان و مهمان کردن نیز آمده (واژه نامک،  
عبدالاحسین نوشین، شوم پیش او گر پذیرد  
نوید، به نیکی بُود هر کسی را اُمید (فردوسی)،  
مهمان کردن، ۲- زَبان گرفتن (= قول گرفتن،  
سَدَدَر)

وَعْدَه نِهادَن: زَبان دَاَدَن، پیمان کَرَدَن

وَعَر: ۱- جای ترسناک، ۲- سخت و دُشوار

وَعَرِی: گِران، پیچیده: سُنَن

وَعُظٌّ: فَرَوَاز (فرهنگ کوچک)، آندَرَن پَند (= آندَرز و نصیحت، برهان)

وَعِلٌّ، وُعِلٌّ، وَعِلٌّ: بُزْکوهی، پازَن (انجمن آرا) و عَلان: گیاه بَرگِ بیدی (لاروس)

وَعَلَانِیَّات: خانواده‌ی بَرگِ بیدی (لاروس) وَعَلَّةٌ: ۱- مادگی، نُکمه، ۲- دَسته‌ی آبتابه، ۳- سَتیغ، ۴- خَرَسَنگ

وَعَلِی هَذَا الْقِیَاس: و به هَمین سَنجش وُعِن: ۱- پناهگاه، ۲- زمینِ سَفت

وَعَوَاع: ۱- گَره فریاد کُننده، ۲- یاهِ گوی، ۳- آوای شغال، ۴- نُوف، بانگِ سَگ

وَعَوَع: (در یکی از فرهنگ‌ها این واژه را با وَعَواع برابر دانسته‌اند، که دُرُست نیست)، ۱- زَبان آور، سخنگوی، ۲- دیده بان، ۳- شغال، ۴- روباه، ۵- کُور

وَعِید: ۱- دُشَنِوید (ذبیح بهروز)، ۲- ترساندن، بیم دادن، ۳- بانگِ شُتر نَر

وَعِیر: سَفت و سَخْت وَعَا: بَنگَرِید به وَعِی

وَعَبٌ: ۱- کالای پَست، به دَرْد نَخور، ۲- شُتر تَنومند، ۳- سُسْت آندام (لاروس)

وَعْبَةٌ: گول (لاروس) وَغْ وَغْ: صَحاب: دُرُستِ این واژه، وَغْ وَغْ: سایاب است و یا «صاحب» پیوندی ندارد،

بازِیچه‌ای است که چون سر و ته آن به هم نزدیک و ساییده شود آوایی چون نُوف از آن برمی‌خیزد

وَعِی، وَعِی: وَعَا دَر فارسی، ۱- پَرخاش (آندراج)، غوغا (این واژه پارسی است، بَنگَرِید به غوغا)، ۲- جَنگ، ۳- وِزوز، آوای کَبَت و مَکَس

وَعِیر: ۱- بِریان: بَر سَنگِ نَفسان، ۲- شیر جُوشان، ۳- آبِ گَرم (آندراج)

وَعِیرَه: وُجْزَاو، وُجْزَان، از دُستان و مال و جُز آن عزیز باید داشت (کلیله و دمنه، رویدی ۲۵۹)

وَعِیرَها: وُجْزَاو، مادینه وَعِیرَهم: وُجْزِ آنان

وَفَاء: وَفَا دَر فارسی، ۱- تُوَز، تُوَزِش (فرهنگ پهلوی)، دُرُست پیمانی، پیمان‌داری، وِیدایی (از اُستایی، بهروز)، ۲- دُوستی، مِهر و رُزی، ۳- انجام یا پَندگی (معین)، ۴- پیمان، ۵- دَران، دَر تازی چون گفته شود مات و آنت بَوَفاء، آرشِ پارسی این است که او مُرد زَندگی تو دَران

باد (بهره از آندراج) وَفات: بَنگَرِید به وَفَا

وَفات کَرْدَن: دَرگَذهشتن، جان سِپَر دَن، مُردَن وَفات یافتن: بَنگَرِید به وَفات کَرْدَن

وَفَاخواه: ۱- تُوَزِشخواه، ۲- نیکخواه

وفاخواهی: تُوَزِش خواهی، ۲- نیکخواهی

وفادار: تُوختار (فرهنگ پهلوی)، ویدای (این واژه از ویدا به مانیک گم و گمشده و هویدا

جداست)

وفاداری: تُوختاری، ویدایی

وفادۀ: وَفَادَت در فارسی، ۱- فِرِستادِگی،

۲- پیام آوری

وفاسگال، وفاسگالنده: ۱- تُوَزِشِگال،

تُوَزِشِگال، ۲- نیک سِگال، نیک آندیش

وفاشِگسستن: ۱- اَتُوختَن (از پهلوی)،

ناتُوختَن، ۲- پیمان شِگسستن

وفاع: سَرِیْنَد شیشه (آندراج)

وفاق: ۱- سازگاری (آندراج)، ۲- مِهر،

۳- یگانگی

وفاقۀ: سازواری کردن (غیاث اللغات)

وفا کردن: تُوختَن

وفا کننده به عهد: تُوختار (فرهنگ پهلوی)

وفاکیش: تُوَزِکِش، تُوختار

وفاگُستر: تُوَزِگُستر، تُوختار

وفاۀ: وفات در فارسی، مرگ، مُردَن، جان دادن،

جان سپردَن

وفای به عهد: تُوَزِش (فرهنگ پهلوی)

وَفَد: (تک: وَاِید)، آیندگان، دَرآیندِگان،

رَوَندِگان

وَفَد: فِرِستادِگی، پیام آوری

وَفَر: ۱- توانگری، ۲- بی نیازی، ۳- هَمگانی،

۴- کالای فراوان

وَفَرَاء: ۱- تُوَشه دَان یکپارچه، ۲- گوشِ بزرگ،

۳- سَرَسِیْز، بُرگیاه

وَفَرۀ: وَفَرَت در فارسی، فراوانی، بسیاری

وَفَز: شتاب

وَفُض: شتاب

وَفَق: وَفَق در فارسی، ۱- سازگاری، سازواری،

۲- سَزاوار (بهر روز)

وَفَق دَاَدَن: سازگار کردن

وَفُود: ۱- فِرِستادِگی، ۲- پیام آوری

وَفُود: (تک: وَاِید)، دَرآیندِگان

وَفُور: بسیاری، فراوانی، وِسناد، وِسناد (لغت

فرس)، امروز به اقبال تو ای میر خُراسان، هَم

نعمت و هَم روی نَکسو دارم وِسناد (رودکی)،

فَرَهستی (فرهنگ پهلوی)

وَفی: زمین بُلُند، پُشته

وَفی: ۱- وِسپ (= کامل)، بَسَنده، ۲- تُوختار

(= وفادار)

وَفیات: (تک: وَفَاۀ)، مرگ ها، مُردَن ها

وَفیق: هَمِیدَل، هَمراه، سازگار

وَقاح: ۱- بی شرم، زَن یا مُرد، ۲- سُم سَخَت

وَقاحۀ: وِقاحَت در فارسی، ۱- سَمسُول



- (معین)، بی‌شرمی، ۲- شوخ گرفتن سُم  
(آندراج)  
وَقَاحَتِ كَرْدَن: سَمْسُول وِرزیدن، رَقص و  
كچول آغازیدنند و لور و سَمْسُول وِرزیدنند  
(راحة الصدور، روی ۴)، بی‌شرمی كَرْدَن  
وَقَاد: رُوشنبن، تیزهوش  
وَقَار: زُریو (بُرهان)، هَنگ (برهان، در لغت  
فرس برابر با نَگه داشتن و تیمار بردن آمده)،  
آهستگی، آرامیدگی (آندراج)، گِرانسنگی،  
شکیبایی، بزرگواری (لاروس)  
وَقَارَة: بُردبار كَرْدیدن (آندراج)  
وَقَاص: ۱- كَرْدَن شِكَن، ۲- جَنگجُو  
وَقَاع: ۱- دِرَافَتادن، با یکدیگر، ۲- گادَن،  
گاییدن  
وَقَاف: ۱- هَمْدُوشی، هَمکاری، هَم‌پُشتی: دَر  
كار یا دَر پیکار، ۲- ایستادگی، ۳- خواستاری  
وَقَام: ۱- تازیانه، ۲- وِسَه، وِسَه، چوبدستی  
(= عصا)، ۳- شمشیر، ۴- رَسَن، ریسمان  
وَقَانع: (تَك: وَقِيعَة)، آسیب‌های جَنگ، كُشت و  
كُشتارها، دُشیادها، بَدگویی‌ها  
وَقَاصع دَر فارسی: فارسی‌گویان آن را به  
نادرُست رَمَن «واقِعه» دانسته‌اند، بَدآمدها،  
رویدادهای ناگوار، سَرگذشت‌ها، آسیب  
زَدَن‌ها
- وَقَایع نگار: شُدِه بَند (برهان) (معین)  
وَقَایع نگاری: شُدِه بَندی  
وَقَایع نویس: شُدِه بَند  
وَقَایَة، وَقَایَة: وَقَایَت دَر فارسی، ۱- نگاه داشتن،  
۲- پناه دادن  
وَقَب: ۱- گودال، مَغاك، چالِه، گودی، ۲- گول،  
كانا، ۳- فُرومایه  
وَقَبان: گول، كانا  
وَقَبَة: وَقَبه دَر فارسی، ۱- گودی، چالِگی،  
۲- رُوزنه  
وَقْت: رُجْكار، آوام، آوام، آوام (فرهنگ  
پهلوی)، خُسْكَ (برهان)، توم، تومُون، تَمَن  
(گویش تبری) توم (فرهنگ كوچك)، بسنجید  
با واژه‌های Tempus در لاتینی و Time در  
انگلیسی و Temps در فرانسوی، گاه، کات  
(گویش کردی مهاباد)، ۲- واړه، هَنگام  
(= فَصل، مَوْسِم)، ۳- جَاوَر (= موقع، حالت)  
وَقْت آمَدَن: رسیدنِ مرگ، به گواژ  
وَقْت بایست: آوام بایست، گاه بایست، توم  
بایست  
وَقْت به وقت: گاه به گاه، هَر آزگاه  
وَقْت بی وقت: بی‌سته، همیشه، بَی‌اَپی  
وَقْت خوش: آوام خوش، جَاوَر خوش  
وَقْت دادن: توم دادن، آوام دادن، زَمان دادن

جَسْتِه

وَقْتِ سَحَر: شبگیر (بُرهان)، خروسانالهی

وَقَسَ عَلَى ذَلِكَ: وَهَم چُنین (فرهنگستان)

شبگیر بردار، مَرایِ همزبان در ناله مگذار

وَقَش: پوشال، ریزه هیزم (لاروس)

وَقْتِ شِناس: گاه شناس، جاوَر شناس، آوام دان

وَقَشَة: ۱- آواز، ۲- جُنُبش، ۳- آك (= عیب)

وَقْتِ شِناسی: ۱- گاه شناسی،

۲- جاوَر شناسی، ۳- ستاره شناسی

وَقَص: ۱- آك، كَمبُود، ۲- گردَن شِكستَن،

وَقْتِ گُذرانی: زَمَانكشی

۳- گردَن كُوتاه كَرَدَن، دَر سَرواد، اگر از

وَقْتِ ناشناس: جاوَر نَشناس

«متفاعِلن» واتِ «ت» را بردارند «مفاعِلن» را

وَقْتِ نِهَادَن: بنگرید به وَقْت دادن

گَرَدَن كُوتاه (= موقُوص) خوانند

وَقْتِ وَقْت: گاه گاه

وَقَع: ۱- اَرَج، پایگاه، ۲- اَبَر تَنك، ۳- آوای سُم،

وَقْتی: در تازی نیامده، هنگامی، زَمانی، تومی

۴- آوای كُوبش، ۵- جای پُلند، پُلندنا، شُكوه،

وَقْتِ یاب: دَمانِیاب (دَمان = فُرصت، فرهنگ

سَهَمگینی

پهلوی)، تومیاب

وَقَع گذاشتن: اَرَج نِهادن

وَقْتی که: هنگامی که

وَقَع نِهادن: اَرَج نِهادن، ارزش بَخشیدن

وَقِح: بی شرم

وَقَعَة: وَقَعَت و وَقِعَة در فارسی، پیکار، کارزار

وَقَر: ۱- تَرَكَ اُستخوان، ۲- مَفَاك، گودی،

وَقَف: ۱- نِهَادَك (فرهنگ پهلوی)، وَرستاد

۳- گِرانی گوش، سنگینی گوش، ۴- بُردباری،

(برهان)، ۲- ایستیدگی، ایست

به گواز، این ها بَرابرهایی پارسی واژه ی «وَقَر»

وَقَفِ اَموات: وَرستادِ مُردگان

است. فارسی گویان، «وَقَر» را بَرابِرِ «وَقار»

وَقَفِ اولاد: وَرستادِ فَرزندان

به کار می برند، بنگرید به وَقار

وَقَف كَرَدَن: وَرستادَن، نِهَادَك كَرَدَن

وَقَر: ۱- بار سنگین، ۲- اَبَر گِرانیبار

وَقَفِ نامه: نِهَاد كَنامه، وَرستاد نامه

وَقَر: بُزرگوار، جا افتاده، مُرد

وَقَقَة: وَقِفَة در فارسی، ۱- دِرَنگ، ایست،

وَقَ زَدَن: پارسی است، وَغ زَدَن، ۱- داد زَدَن،

۲- رُستی (= تَعطیل)، ۳- دَمان (= فُرصت،

۲- نُو فِیذَن، بانگِیذَن سَگ

فرهنگ پهلوی)

وَقَ زَدَه: پارسی است، وَغ زَدَه، چَشم بیرون

وَقَفی: وَرستادی، نِهَادکی

- وَقِيَّة: از ساخته‌های فارسی گویان،  
وَرستادگی  
وَقْل: کُل کُل، خَشَل (=مَقْل)، از گیاهان  
وَقْل: مَخ بادبزی، کُویک بادبزی، از گیاهان  
وَقْل: ۱- ته شاخه: بَر درخت، ۲- سنگریزه  
وَقْنات: (تک: وَقْنَة)، آشیانه‌ها  
وَقْنَة: آشیانه، نَشیم  
وَقواق: ۱- کالَنجه (=قُمَری)، از پَرندگان،  
۲- ترسُو  
وَقواق: پارسی است، وَغواغ، درختی که در  
گذشته از چوبِ آن آمِه (=دوات) می ساخته‌اند  
(بهره از معین)  
وَقواقَة: پُرگوی: زَن یا مَرَد (لاروس)  
وَقُود: ۱- سُوخْتی، سُوخْتی، سُوخْت  
(لاروس)، ۲- فروزینه، آتشگیر، گیرانه  
(معین)  
وَقُور: بُردبار، آرام: زَن یا مَرَد  
وَقُوع: ۱- پیش آمدن، دَسْت دادن، ۲- فَرود  
آمدن، ۳- آشکار شدن  
وَقُوع داشتن: راست بودن، پیش آمدن  
وَقُوع یافتن: رُخ بَسْتَن، پیش آمدن  
وَقُوف: ۱- آگاهی، ۲- ایستیدگی، ۳- پی بُردن  
(بهر روز)  
وَقُوف افتادن: آگاهی دَسْت دادن، آگاهی یافتن
- وَقُوف دار: آگاه، آگاهی یافته  
وَقُوف داشتن: آگاهی یافتن، پی بُردن، سَر  
دَرآوردن  
وَقُوفیت: از ساخته‌های فارسی گویان، آگاه  
گشتگی  
وَقِ وَق: نادرست نویسی وَغ وَغ، نُوف  
(برهان)، بانگِ سَگ  
وَقِ وَق صاحب: نادرست نویسی وَغ وَغ  
سایاب  
وَقِ وَق کَرْدَن: نادرست نویسی وَغ وَغ کردن،  
نُوفِیْدَن (برهان)  
وَقِیح: دَریده، پُررو، بی شرم  
وَقِیحانه: بی شرمانه، با پُررویی (معین)  
وَقِید: ۱- فروزینه، گیرانه، ۲- سُوخْت،  
سُوخْتی  
وَقِیر: ۱- تَرک خورده: اُسْتخْوان، ۲- گُروزه،  
گُرِه مَرْدُم، ۳- سَرکوفته، خوار، زُبُون، ۴- رِمِه،  
۵- چاله، چاله‌ی آبگیر، ۶- بدهکار  
وَقِیْط: ۱- آزاری (=غشی، حمله‌ای،  
مصروع)، ۲- کُوفته، خَسْتَه  
وَقِیْعَة: وَقِیْعَت دَر فارسی، ۱- دُشیادی (=غیبت  
کردن)، ۲- کِشَمَکِش، ۳- کُشت و کُشتار،  
۴- آسِیب جَنگی  
وَقِیْه: وَقِیْه دَر فارسی، بَنگَرِیدِه اُقیْه

وڪاء: ۱- بَند، دَوال، دَوالِ مشڪ، ۲- آوَنِد دَر دَر  
وڪاف: پالان

وڪال: ۱- سُستی، تَنَبَلِي، ۲- کودَنِي

وڪالَة، وڪالَة: وڪالَت دَر فارسي، ۱- نَمائيندگِي،  
كارگُزارِي، ۲- جانشينِي، ۳- واگُذارِي

وڪالت انتخابِي: دادگُزارِي گُزينشِي

وڪالت دادگستري: دانگُويِي (از فرهنگ  
پهلوي)، دادگُويِي، دادگُزارِي

وڪالت دادن: نَمائيندگِي دادن

وڪالت داشتن: نَمائيندگِي داشتن

وڪالت مُسَخَّر، وڪالتِ تَسخيرِي: دادگُزارِي  
گُزينشِي، دادگُزارِي رايگان

وڪالت نامه: دادگونامه

وڪتور Vecteur : فرانسوي، بُردار  
(فرهنگستان)

وڪتور آناليسيس Vector analysis: انگليسي  
(= آناليز بُرداري، واژه نامه فزيك)، آناكوي

بُرداري

وڪتور اينتِگريشن Vector integration:  
انگليسي (= آنتِگرا ل گيري بُرداري، واژه نامه

فزيك)، پَرَوَز گيري بُرداري

وڪتور پُتنِشال Vector potential: انگليسي  
(= پُتانِسيل بُرداري، واژه نامه فزيك)، كاراك

بُرداري

وڪتور پروداڪت Vector product: انگليسي  
(ضرب بُرداري، واژه نامه فزيك)، بَس شُمار

بُرداري

وڪتور داياگرام Vector diagram: انگليسي،  
نُمودار بُرداري (واژه نامه فزيك)

وڪتور ديفرنشال اُپريٽور Vector:  
differential operator انگليسي (عَمَلگير

ديفرانسيلي بُرداري، واژه نامه فزيك)،  
گُرداننده ي فَرَوِي بُرداري

وڪتور فيلڊ Vector field: انگليسي، ميدان  
بُرداري (واژه نامه فزيك)

وڪتور كَلِكُولوس Vector calculus:  
(انگليسي، (= حساب بُرداري، واژه نامه

فزيك)، هَماري بُرداري

وڪتور مُومِنٽوم Vector moment:  
انگليسي، تَكانه ي بُرداري (بهره از واژه نامه

فزيك)

وُكُح: جوجگان قَرَبه (لاروس)

وُكُد: ۱- آهنگ (= قصد)، ۲- آندوه

وُكُد: كُوشش

وُكُر: آشيانه، نَشيم، لانه

وُكُس: ۱- كَم و بيش، ۲- خُونابه، چرك

وُكَسِيل بَند: بَنگريد به واكسيل

وُكَلَاء: وُكَلَاء دَر فارسي، (تَك: وُكِيل)،

- نمایندگان، کارگزاران  
 وُکلای دادگستری: دادگویان، دادگزاران  
 وُکن، وُکون، وُکن: تک، وُکن، لانه‌ها، آشیانه‌ها  
 وُکن: آشیانه، لانه، نشیم  
 وُکنه، وُکنه: وُکنه در فارسی، آشیانه، نشیم  
 وکیل: ۱- کارگزار، ۲- نماینده، ۳- استادسرای،  
 ۴- جانشین، ۵- کارراه‌انداز  
 وکیل البحر: کارگزار دریا، ۱- تیتو، ۲- سیمِ رِغ  
 دریا، سیرنگ  
 وکیل التجار: کارگزار بازرگانان، نماینده‌ی  
 بازرگانان  
 وکیل الدوله: دستیار نخست وزیر  
 وکیل الرعایا: نماینده‌ی برزگران، نماینده‌ی  
 مردم، ۱- پازنام کریم زند، ۲- سرپرست  
 جددینان  
 وکیل باشی: گروهیان یکم  
 وکیل بلاغزل: کارگزار ورجاوند  
 وکیل تسخیری: دادگزار رایگان، دادگزار  
 گزینشی  
 وکیل خرج: هزینه‌دار  
 وکیل دادگستری: دانگسوی (فرهنگ  
 پهلوی)، دادگزار  
 وکیل ذرتوکیل: کارگزار گزینا  
 وکیل دعاوی: دادگزار  
 وکیل عمومی: دادیار (فرهنگستان)  
 وکیل کردن: نمایندگی دادن، کارگزار  
 برگزیدن، نماینده برگزیدن  
 وکیل مجلس: نماینده‌ی مردم  
 وکیل مدافع: دادگزار  
 وکیوم Vacuum: انگلیسی، ۱- میکش،  
 ۲- تهیکی (= خلأ)  
 وکیوم اولتراویولت ردییشن Vacuum :  
 ultraviolet radiation انگلیسی، یرتو  
 فرابنفش تهیکی (بهره ازواژه نامه فیزیک)  
 وکیوم پامپ Vacuum pump: انگلیسی  
 (= تلمبه خلأ، فرهنگ فنی)، بادکار تهیکی  
 وکیوم تیوب Vacuum tube: انگلیسی،  
 (= لامپ خلأ، واژه نامه فیزیک) لوله‌ی تهیکی،  
 چراغ تهیکی  
 وکیوم تیوب نویز: Vacuum tube noise:  
 انگلیسی، نوفه‌ی چراغ تهیکی (بهره از  
 واژه نامه فیزیک)  
 وکیوم چمبر Vacuum chamber: انگلیسی  
 (= اتاق خلأ، واژه نامه فیزیک)، گتک تهیکی  
 وکیوم درایینگ Vacuum drying: انگلیسی  
 (= خشکاندن در خلأ، واژه نامه فیزیک)  
 خشکاندن تهیکی  
 وکیوم دیستیلیشن Vacuum distillation:

انگلیسی (= تقطیر در خلاء، واژه نامه فیزیک)،

چکش تھیکی

وکیوم فیزیکس Vacuum physics :

انگلیسی (= فیزیک خلاء، واژه نامه فیزیک)،

گیتیک تھیکی

وکیوم کلینر Vacuum cleaner : انگلیسی،

جاروی کهرُبی (بهره از فرهنگ فنی)

وکیوم کوتینک Vacuum coating : انگلیسی،

آندایش تھیکی (بهره از واژه نامه فیزیک)

وگا Vega : انگلیسی (= نسر واقع)، کَرکس

نَشسته (واژه نامه دریانوردی)، کَرکسک

ول Well : انگلیسی، چاه (واژه نامه محیط

زیست)

ولا: برگرفته در فارسی از ولایت، شهرستان،

سرزمین

ولاء: ولا در فارسی، ۱- دوستی، مهرورزی،

یاری، ۲- نزدیکی، ۳- کشورداری، پادشاهی

(لاروس)، ۴- خویشی، خویشاوندی

ولاء: ولا در فارسی، ۱- همدوستی، ۲- پیاپی،

دُنبالگی، پُشتِ هَمی

وَلات: بنگرید به ولّاه

ولاد: زایش، زای آوردی

ولادتگاه: زادگاه

ولاده: ولادت در فارسی، ۱- زاییدن، زایش،

۲- زاییده شدن، ۳- زایگاه، زمان زایش

ولّاه: ولّات در فارسی، (تک: والی)، فرمانداران

ولّاه: (این واژه در معارف بهاء ولد آمده، معنی

ولّاه در الله دیدی، برخی برآنند که از ولّاه گرفته

شده)، شیدایی

ولّایات: (تک: ولّایت)، اُستان ها، شهرستان ها،

سرزمین ها

ولّایت: ولّایت در فارسی، ۱- کشورداری،

کُنارَنگی، استانداری، فرمانداری،

۲- خویشاوندی، نزدیکی، ۳- سرپرستی، لِلگی

ولّایت: ولّایت در فارسی، ۱- نَسنگ (فرهنگ

پهلوی)، شهرستان (فرهنگستان)،

۲- خویشاوندی، نزدیکی، ۳- اُستان (لاروس)

ولّایت بخش: کشور بخش، نَسنگ بخش

ولّایت بخشیدن: کشور بخشیدن، فرمانداری

دادن، اُستاندار کردن، نَسنگ بخشیدن

ولّایت ستان: کشور ستان

ولّایت گیری: شهرگیری، شارسان گیری

ولّایتی، ولّایتی: شهرستانی، شارسانی

ولّایتی خط: بنگرید به نستعلیق

وَلت Volt: برگرفته از نام A.Volta گیتیک دان

ایتالیایی (۱۸۲۷-۱۷۴۵)، یکان فرور کهرُبی

(= واحد پتانسیل الکتریکی)، وَلت

وَلتامِتر Voltamètre: فرانسوی، آبشکن

- وَلْتَمْتَر Voltmètre: فرانسوی، وَلْتَسَنج  
 وَلْخَرَج: وَلْگَسار، هَرزگَسار  
 وَلْخَرَجی: وَلْگساری، ریخت و پاش  
 وَلْد: فَرزَنَد، زای، زَی (گوش گیلکی)  
 وَلِد Weld: انگلیسی، جُوش، جُوشکاری  
 (فرهنگ فنی)  
 وَلْد: (تک: وَلْد)، فَرزندان  
 وَلْد الْحَرَام: مُول، نِغاک (برهان)، لُشه (گوش  
 ناینی)، داغول (گوش گیلکی)  
 وَلْد الزَّنا: جِهزاد، خَشوک (برهان)، پُسنَدِرِه  
 (آندراج)  
 وَلدان: (تک: وَلْد) کُودکان، پسران  
 وَلْد چَموش: چَموش زاده، مَرْدُم آزار (معین)  
 وَلْد سَگ: تَخَم سَگ (معین)  
 وَل دِفايِنْد Well defined: انگلیسی (= کاملاً  
 تعریف شده، فرهنگ فنی)، رَساویمَنَد  
 وَلدینِگ راد Welding rod: انگلیسی، سیم  
 جُوش (فرهنگ فنی)  
 وَلَع: آز، آزوری، آمَنَدی  
 وَلْکان Volcan: فرانسوی، آتشفشان (قریب)  
 وَلْکان دُوبو Volcan de boue: فرانسوی،  
 گِلَفشان (قریب)  
 وَلْکانولوژی Volcanologie: فرانسوی،  
 آذرگرای (قریب)  
 وَلْکانیک آش Volcanic ash: انگلیسی،  
 خاکستر آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک بامب volcanic bomb: انگلیسی،  
 بامب آتشفشانی (بهره از قریب)  
 وَلْکانیک توفان Volcanic tufa: انگلیسی،  
 پُولسَنگ آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک چیمنی Volcanic chimney:  
 انگلیسی، دُودکش آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک راکز Volcanic rocks: انگلیسی،  
 سنگ‌های آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک سَنَد Colcanic sand: انگلیسی،  
 ماسه‌ی آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک کُون: Volcanic Cone: انگلیسی،  
 سَروی آتشفشانی (بهره از قریب)  
 وَلْکانیک گلاس Colcanic glass: انگلیسی،  
 شیشه‌ی آتشفشانی (قریب)  
 وَلْکانیک وِنت Volcanic vent: انگلیسی،  
 دودکش آتشفشان (قریب)  
 وَل کیسینِگ Well casing: انگلیسی، لوله‌ی  
 آستری چاه، پوشش چاه (فرهنگ فنی)  
 وَل گِریدد Well graded: انگلیسی، دانه‌بندی  
 جُور (فرهنگ فنی)  
 وَل لاجینِگ Well logging: انگلیسی،  
 چاه‌پیمایی (فرهنگ فنی)



ولوت Velvet: انگلیسی (= مخمل، فرهنگ

فنی)، بنگرید به مُخَمَل

وُلُوج: دَرآمدن، به درون آمدن

وُلُود: زاینده، بسیارزای

وِلُوسیتی Velocity: انگلیسی (= سُرعت،

فرهنگ فنی)، تَگ، تندی

وِلُوسیتی آف پروپِگیشن Velocity of :

propagation انگلیسی (= سرعت انتشار،

فرهنگ فنی)، تَگ پَراکِش

وِلُوسیتی رِشو Velocity ratio: انگلیسی (=

نسبت سُرعتها، فرهنگ فنی)، بَستمانِ تَگ

وُلُوع: ۱- آزور، آرمند، ۲- آز، آزمندی

وَلُولَه: وَلُولَه، وَا، وَلُولَه دَر فارسی، ۱- غوغا (این

واژه پارسی است)، ۲- آشوب

وَلُولَه أَفتادَن: آشوبیدن، شُوریدن

وَلُولَه انداختن: شُورانَدن، آشوب برپا کردن، به

غوغا انگِختن

وَلَه: ۱- فرمِگینی، آندوهگینی، ۲- بی تابی،

۳- هازی، سَرگشتگی، ۴- شُوریدگی، شیدایی

وَلَه زده: شیدا، شُورمند، سَرگشته

وَلِی: وَلِی دَر فارسی، ۱- دُوست، یار، یاریگر،

۲- خاوند، دارنده، ۳- سَرپرست، کارگزار،

پیشکار، کَس (کردی)

وَلِی Valley: انگلیسی، دَرَه (واژه نامۀ محیط

زیست)

وَلِی: این واژه دَر معین برگرفته از وَلِکَن تازی

دانسته شده، وَلِی، پارسی است برابر ولکن

تازی (فرهنگ جهانگیری)، بَلام (گوش

کردی مهاباد)

وَلِی النِّعم: خُداوندِ روزی

وَلِیُّ الله: دُوست خُدا، یارِ خُدا، پاژنام علی بن

ابی طالب (ع)

وَلِیجَه: ۱- دَرُون، ۲- دَمسان، هَمَدَم (لاروس)

وَلِیخَه: ۱- شیر دَفَرَك (= غلیظ)، ۲- گِلابه،

گِلاب، ویم

وَلِید: ۱- زاده، ۲- کُودک، ۳- بَنده

وَلِی عَصَر: رَماندار، باز نام پیشوای دوازدهم

(ع)

وَلِی عَهْد: ۱- نوبان (برهان ازدساتیر) شاهیار

۲- جانشین ۳- پَسِر بزرگ

وَلِی کردن: ۱- نوبان کردن، شاهیار کردن،

۲- جانشین کردن

وَلِیکَن: وَلِکَن، وَلِی، از این رُوی

وَلِی گرداندن: بنگرید به وَلِی کردن

وَلِیمَه: وَلِیمَه دَر فارسی، ۱- سُور کَنخدایی

(غیاث اللغات)، سُور آروسی، ۲- دُلمه، پولی

که داماد به آمِدگان می پردازد (گوش گیلکی)،

۳- خوراکِ سُور، خوراکِ جَشن، ۴- سُور

(لاروس)

وَلِیمَةُ خَنْتَه كَرْدَن: شَب پاسی (گویش گیلکی)، خروسه سُوران  
وَلِیمَةُ نَخْسْتِین دَنْدَانِ كُودَك: گاز فُورشان  
(گویش گیلکی)

وَلِی نَعْمَت: روزی رسان، روزی دهنده، سَرور،  
سَرپرست

وَلِیو Value: انگلیسی، آرزیش (واژه نامۀ محیط  
زیست)

وَلِیَّةٌ وَلِیَّة دَر فارسی، مؤنث وَلِی، ینگرید به وَلِی،  
۱- نزدیکی، ۲- پالان (لاروس)، ۳- توشه  
(آنبان)

وَن: ترکی ختایی، ده هزار سال (معین)  
وَن: پارسی تازی گشته (لاروس)، وین  
(فرهنگ پهلوی)، چنگی است که با انگشت  
نواخته می شود، وَ سُسْتی

وَن Van: انگلیسی، بارکیش (فرهنگ فنی)  
وَناء: سُسْتی، شِکستگی (لاروس)

وَناءة: ۱- مُروارید، ۲- آهسته رفتار: زَن  
وَنَج: پارسی تازی گشته، وَنَه (گونه ای عود که  
با آن نوازندگی کنند، لاروس)

وَنَك: این واژه را معین تازی دانسته برابر با بَیَر،  
دَر بُرهان و انجمن آرا و آندراج پارسی است و  
تازی آن وَبَر است که خود تازی گشته ی بَیَر

پارسی

وَنوس Venus: انگلیسی، ناهید (فرهنگ پایه)  
وَنوس هِیراستون Venus's hairstone:  
انگلیسی، گیسوی ناهید (قریب)  
وَنیش Vanish: انگلیسی، ناپدید شدن

(فرهنگ فنی)، ناپدید  
وَنیشینگ پُینت Vanishing point:  
انگلیسی (= نقطه ناپدید، فرهنگ فنی)،  
دیل ناپدید

وَهَاب: بخشنده، از فروزان خدا  
وَهابیّه: پیروان محمد بن عبدالوَهَاب، زاده ی  
۱۱۱۵ قَرارفت، که می گفت همگی شاخه های  
اسلامی کُزراهه رفته و از دین اسلام دُور  
افتاده اند. او سوگند و یاریخواهی از  
پیامبر (ص) و خاندانش را روانی دانست و  
می گفت که آدمی باید تنها به خدا بیاندیشد و به  
خدا امید بَنَدَد. ساختن آرامگاه را بر گور  
مردگان بُت پرستی می دانست و گریستن و  
مُوییدن بر مرده را نیز ناروا می شمرد (بهره از  
فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جُنبدی)

وَهَاج: فروزنده، روشن  
وَهَاد: (تَك: وَهْدَة)، پسته ها، پسته های هَموار،  
دَره ها

وَهَب، وَهَب: بخشیدن

وَهَبِيّ: وهبی در فارسی، خُداداد

وَهْج: ۱- درخشش آتش، آفر و خستگی،

۲- تابش خُور، ۳- گرمی آتش، گرمی خُور: از

دُور (بهره از لاروس)

وَهْج، وَهْجان: روزِ داغ

وَهْد: پَسْتِه، زمینِ نشیب، زمینِ فرو رفته

(لاروس)

وَهْدَه: وَدهه در فارسی، پَسْتِه، زمینِ نشیب، زمینِ

گود، دَرَه

وَهْران: تَرَسُو

وَهْلَه: وَهله، وَ، وَهَلَت در فارسی، کَرَت، بار

وَهْم: سَمَرا د (برهان)، پَندار (بهر روز)

وَهْم اُفتادَن: پَندا شتَن، سَمَرا دِیَدَن

وَهْم پِیکَر: پَنداری، سَمَرا دی

وَهْم کَرَدَن: پَندا شتَن، سَمَرا دِیَدَن

وَهْمَناک: ۱- بَدگَمان، ۲- تَرسان، ۳- سَهْمگین

وَهْمِيّ: وَهمی در فارسی، پَنداره ای، سَمَرا دین

وَهْمِيّات: تَک، وَهمیّه، پَندارِگان، سَمَرا دینان

وَهْمِيَّه: وَهمیّه در فارسی، مَوْنَت وَهمی،

پَنداره ای، سَمَرا دین

وَهْن: سُسْتی، کَم توانی، نَا سَتواری

وَهْن اُفتادَن: سُسْتی اُفتادَن، سُسْت گردانَدَن

وَهْن پَذیرفتَن: سُسْت شُدَن، سُسْتی گِرِفتَن

(معین)

وَبات: (تَک، وَبّه)، بَدآمدها، رُسوایی ها

وِیبرُسکوپ Vibroscope: انگلیسی

(= ارتعاش نما، فرهنگ فنی)، لَرزَنما

وِیبرُگراف Vibrograph: انگلیسی

(= ارتعاش نگار، نوسان سنج ثبات، واژه نامه

فیزیک)، نَوَاشِنِگار، لَرزَنگار

وِیبرِیت Vibrate: انگلیسی (= نوسان کردن،

ارتعاش کَرَدَن، فرهنگ فنی)، نَوِیَدَن،

(فرهنگستان)، لَرزِیَدَن (فرهنگ نوین

پیوسته)

وِیبرِیتور Vibrator: انگلیسی، لَرزَانَدِه

(فرهنگ فنی)، لَرزَانِگَر (فرهنگ نوین

پیوسته)

وِیبرِیتوری Vibratory: انگلیسی، لَرزِه ای

(فرهنگ فنی)

وِیبرِیتوری کَمپاکتَر Vibratory :

comapctor انگلیسی (= تراکم ساز ارتعاشی،

فرهنگ فنی)، اَنبَاشَتِگَر لَرزِه ای

وِیبرِیتینگ اِسکِرین Vibrating screen :

انگلیسی، سَرَنَد لَرزان (فرهنگ فنی)

وِیبرِیتینگ فیلد Vibrating field: انگلیسی

(= طیف نوسان، واژه نامه فیزیک)، میدانِ

نَوَاشِن، میدان لَرزِه ای

وِیبرِیتینگ کَپاسِیتور Vibrating :

- capacitor انگلیسی (= خازن ارتعاشی،  
واژه نامه فیزیک)، آندوختار توانشی، آندوختار  
لرزش  
ویریشن Vibration: انگلیسی، لرزه (فرهنگ  
فنی)  
ویریشن آیزولیتور Vibration isolator:  
انگلیسی، لرزه گیر (فرهنگ فنی)  
ویریشن استیت Vibration state: انگلیسی  
(= حالت ارتعاش، واژه نامه فیزیک)، جاور لرز  
ویریشنال انرژی Vibrational energy:  
انگلیسی (= انرژی ارتعاشی، واژه نامه  
فیزیک)، کارمایه ی لرزه ای  
وینه: ۱- بدآمد، ۲- بدبختی، ۳- رسوایی،  
۴- تیتو، از مرغابیان  
وِپور Vapour, Vapor: انگلیسی (= بخار،  
فرهنگ فنی)، وشم  
وِپور پریشر Vapour pressure: انگلیسی  
(= فشار بخار، فرهنگ فنی)، فشار وشم  
وِپوریزیشن کُرو Vaporization curve:  
انگلیسی (= خم تبخیر، واژه نامه فیزیک)، خم  
خوزمیش (خزمیش خوانده شود)  
وِپوریزیشن لاین Vaporization line:  
انگلیسی (= خط تبخیر، واژه نامه فیزیک)،  
کشک خوزمیش
- وِپوریمِتر Vaporimeter: انگلیسی  
(= بخار سنج، فرهنگ فنی)، وشم سنج  
وِپینگ وِلو Weeping willow: انگلیسی،  
لسه بید (گوش گیلکی)، از گیاهان  
وِتامین Vitamine: فرانسوی برگرفته از  
لاتینی Vita به آرش زندگی، زیوین  
وِیتیم Whitbeam: انگلیسی، دیو البالو، از  
گیاهان (گوش گیلکی)  
وِیتروفیر Vitrophyre: فرانسوی، سُماسَنگِ  
شیشه ای (بهره از قریب)  
وِترین Vitrine: فرانسوی، برگرفته از لاتینی  
Vitrum به مآنک شیشه، شیشه بند  
وِیَحَک: وِیَحَک در فارسی، ریکه (برهان)،  
۱- ای نیکو، ای نیکبخت، ۲- ای بدبخت،  
۳- وای بر تو  
وِیدِو Video: لاتینی به مآنک من می بینم، بین  
وِیدِو تِپ Video tape: انگلیسی، بین نوآر  
وِیرگول Virgule: فرانسوی، وک (نخستین  
دستور)  
وِیرمان Virement: فرانسوی، برگردان  
(فرهنگستان)  
وِیروس Virus: لاتینی به مآنک زهر، زهرک  
وِیزا Visa: لاتینی به مآنک دیده شده، رَواوید  
(فرهنگستان)

ویزیت Visite: فرانسوی، ۱- دیدار، بازدید،

۲- پارَنج، پایمزد

ویزیت کردن: بیمار دیدن

ویزیتور Visiteur: فرانسوی، دیدارگر،

۱- استاد دیدارگر در انگلیسی Visiting

Professor، ۲- داسار دارو (= دلال دارو)

ویستاویژن Vistavision: انگلیسی، نمابین

ویس قنصول: بنگرید به کنسولیار

ویس کنسول Vice-consul: فرانسوی،

بنگرید به کنسولیار

ویسکالبین Viscalbin: فرانسوی، دارو اِشبه

(بهره از گویش گیلکی)

ویسکوز Viscose: فرانسوی، رِشتار

ویسکوزیته Viscosité: فرانسوی، دُوسِگنی

ویسکومتر viscomètre: فرانسوی،

دَفَرکَسَنج

ویسکی Whisky: انگلیسی از ایرلندی

گائیلک به مانک آب زندگی، زیاب، زیاب

ویک: ویک در فارسی، وای بر تو

ویل: ۱- نفیر و آفغان، ۲- بدآمد، ۳- دَرَدَمَند

کردن، ۴- سختی، پتیار

ویلا Villa: فرانسوی، فروار (= خانه‌ی

تابستانی بود بر بالا، لغت فرس)، آن کُن که

بدین وقت همی کردی هر سال، خَزِیوُش و به

کاشانه رو از صفه‌ی فروار (رودکی)

ویلان الدوله: از ساخته‌های فارسی گویان،

ویلان دیوان، سرگردان، بیکاره

ویَلک: ویَلک در فارسی، وای بر تو

ویَلَه: ویَلَه در فارسی، ۱- رُسوایی، ۲- بدبیاری

وین: آک (= عیب)

وین: پارسی تازی گشته، وین، اگر زندگانی بود

دیر یاز، برین وین خُرم بمائِم دراز (فردوسی،

واژه نامک، وین = تَاک، تَاکِستان، نوشین)، دَر

تازی: انگور سیاه، بنگرید به واژه‌های همانند

در فرانسوی و انگلیسی

وین Vein: انگلیسی، رَگِه (قریب)

وینچ Winch: انگلیسی، نیرو آفزا (فرهنگ

فنی)

ویند Wind: انگلیسی، ۱- باد، ۲- پیچیدن

(فرهنگ فنی)

ویند اِر وِشن Wind erosion: انگلیسی،

فَرسایش بادی (واژه نامۀ محیط زیست)

ویند برِسیَنگ Wind bracing: انگلیسی،

بادبندی (فرهنگ فنی)

ویند تونل Wind tunnel: انگلیسی، بادراهه

(بهره از فرهنگ فنی)

ویند دِپوزیت Wind deposit: انگلیسی

(= رُسوبات بادی، فرهنگ فنی)، باد نِهشت

- ویندینگز Winding shaft: انگلیسی، پلکان مارپیچ  
(فرهنگ فنی)
- ویند شیلد Windshield: انگلیسی (= شیشه  
جلو، در اتومبیل، فرهنگ فنی)، بادبند
- ویند کاروینگ Wind carving: انگلیسی  
(= تخریب بادی، فرهنگ فنی)، ویرانش باد
- ویند کوروژن wind corrosion: انگلیسی،  
ساییدگی بادی (واژه نامه محیط زیست)
- ویند کون Wind slock, Wind cone: انگلیسی،  
بادنمای پارچه‌ای (فرهنگ فنی)
- ویند وارد windward: انگلیسی، بادگیر  
(واژه نامه محیط زیست)
- ویند وین Wind vane: انگلیسی، بادنمای  
پره‌دار (فرهنگ فنی)
- ویندینگ Winding: انگلیسی، ۱- پیچش،  
۲- بره‌یختن (= استخراج)، (بهره از فرهنگ  
معین)
- ویندینگ درام Winding drum: انگلیسی  
(= طَبْلَك چرخ‌چاه، فرهنگ فنی)، تَبِرَك  
گَرْدَانَك، (گَرْدَانَك = چرخ آبکشی از چاه،  
فرهنگ پهلوی)
- ویندینگ شفت Winding shaft: انگلیسی  
(= چاه استخراج، فرهنگ فنی)، چاه بره‌یخت
- ویندینک کبیل Winding cable: انگلیسی  
(= کابل استخراج، فرهنگ فنی)، بافه‌ی  
بره‌یخت
- ویندینگ مشین Winding machine: انگلیسی،  
دستگاه نخ‌پیچی (فرهنگ فنی)
- ویولا Viola: ایتالیایی از Viol به مانک زه‌دار،  
فرزهار
- ویولون Violon: فرانسوی از  
ایتالیایی، زهار، کمانچه‌ی فرنگی، این ساز از  
کشورهای آسیایی و شاید ایران به فرنگ رفته  
است.
- ویولون زَن: زهار نواز، کمانچه نواز
- ویولون سل Violon - Cello: فرانسوی از  
Violän - chelo، ایتالیایی، زهار پایه‌دار
- ویولونیست Violoniste: فرانسوی از ریشه‌ی  
ایتالیایی، زهار نواز، کمانچه زَن
- ویوپار Vivipar: فرانسوی، بچه‌زا  
(فرهنگستان)

DATE L

Call No. 371.36

C937E

Date 2.4.54

Account No. 7955

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.





هاآت: (تك: هاء)، هِها

هَاءِ تَحْقِیر: هِی كَم كَرْد

هَاءِ تَخْصِیص: هِی وَیْژَه كَرْد.

هَاءِ غَیْرِ مَلْفُوظ: هِی نَاخَوَانْدَنی، هِی نَاخَوَانَا

هَاءِ مُخْتَفِی، هَاءِ مُخْفِی: هِی پَنْهَان، هِی

نَاخَوَانَا

هَاءِ مُشْتَقّ: هِی شَكَاْفَتَه، خَرخَايَه

(= خُصْبَةُ الْحِمَار)، گُوشِ اَسَب (= اذن

الْفَرَس)، گُونه ای نُوشتَن و در دِیْبَرَه ی «ثَلث»، هِ

ی دُو چَشَم (غِیَاثُ اللُّغَات)

هَاءِ مِقْدَارِیَه: هِی چَند و چُون

هَاءِ مَلْفُوظ: هِی خَوَانْدَنی، هِی خَوَانَا

هَاب: مار (آَنْدَرَاچ)

هَابِط: ۱- فُرُود آَیْنَدَه (غِیَاثُ اللُّغَات)،

نَشِیْبَنْدَه، ۲- لاغَر، سُسْت (لَارُوس)

هَابِطِ آمَدَن، هَابِطِ شُدَن: ۱- فُرُود آمَدَن،

۲- فُرُوتَنی كَرْدَن، ۳- فُرُو اَفْتَاْدَن، سِتَارَه

هَابِطِ كَرْدَن: ۱- فُرُود آَوْرْدَن، ۲- پَرْت كَرْدَن،

اَنْدَاخْتَن، ۳- خَوَار كَرْدَن (مَعِیْن)

هَابِل: ۱- فَرِیْبَكَا، ۲- فَرِبَه، پُر پِیَه (لَارُوس)،

۳- پِیْشَه وَر

هَابِی: ۱- خَاكِ گُور، ۲- گَرْد خَاك (آَنْدَرَاچ)

هَابِی: Hobby، اِنْگِلِیْسِی، سَرگَرْمِی

هَات: هَاتِ دَر فَاْرَسِی، ۱- بَدَه، ۲- بِیَار (مَعِیْن)

هَات اَسْپَرِیْنْگ Hot-spring: اِنْگِلِیْسِی،

چَشْمَه ی آَبِگَرَم (قَرِیْب)

هَات اِسْتِرِنْگْس Hot strength: اِنْگِلِیْسِی،

پَايْدَارِی كِشِشِی (بَهْرَه اَز وَاژَه نَامَه فِزِیْكَ)

هات ایر Hot air: انگلیسی، هوای داغ، هوای

گرم (واژه نامه فیزیک)

هاتِف: ۱- سُروش، تانگِردی آشنا زین پرده

رمزی نشنوی، گوشِ نامَحَرَم نباشد جای پیغام

سروش (حافظ)، ۲- آواگر (آندراج)،

۳- دُوراو (= Telephone) در زبان کنونی تازی

هاتِف به «تلفن» گفته می شود

هاتِف القلب: آوای درون، آوای دل

هات فونون Hot phonon: انگلیسی، بنگرید

به فونونِ داغ

هاتِک: پَرده در (معین)

هات مانی Hot money: انگلیسی، پولِ داغ

(واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)، پولِ

گُریزان

هاتِن: بازنده (لاروس)

هاجِد: ۱- خفته، خوابیده، ۲- نمازگزار، در شب

(لاروس)

هاچِر: ۱- قَرارَو، قَرارَوَندِه، ۲- جدایی کننده،

۳- پَریشانگوی، ۴- بَرتر

هاجِرَة: هاجِرِه در فارسی، مؤنث هاجِر، و،

۱- نیمروز (= نِصْف النّهار)، ۲- نیمروزِ داغ،

۳- سَخْتی گرما، ۴- سَخَن زشت، دُشنامگونه

هاجِرِی: ۱- جَوانمرد، ۲- لادگر (= بَنا)،

۳- مِهراز (= معمار)، ۴- گرامی، دِلخواه،

۵- شهرنشین

هاجِس: ۱- دُشَمَت (= فِکَر بَد، فِکَر غَلَط)،

۲- دِلگُذشت

هاجِسات: (تک: هاجِسَة)، دُشَمَت ها،

اندیشه های بَد، دِلگُذشت ها

هاجِسَة: هاجِسِه در فارسی، مؤنث هاجِس،

بنگرید به هاجِس

هاجِسَة: کُروه، کُروهِ مردم

هاجِل: ۱- خوابیده، خفته (لاروس)،

۲- جهانگرد

هاجَة: ماده غُوک

هاجِی: نِکوهنده

هادِر: ۱- ترشه شیر، ۲- اَفْناده، ۳- بی آرج،

۴- گیاه بسیار

هادرم Hadrome: فرانسوی، چوبآوند

هادرُمال Hadromal: فرانسوی، چوبگیا

هادِرَة: مؤنث هادر، و، گیاهناک، پُرگیا

هادِف: ۱- دَرآینده، ۲- بیگانه: مرد (بهره از

آندراج)

هادِفَة: مؤنث هادِف، کُروه (آندراج)

هادِم: شِکسته کننده، ویران کننده (غیاث

اللغات)، بَرهَمَزَن (آندراج)

هادِمُ السَّلَدات: مَرگ (لاروس)، بَرهَم زَن

خوشی ها، پاژنامِ فرشته ی مَرگ (بهره از

- غیاث اللغات) هادُوری: آرامی، گِدا، گِدا ی پُررو
- هادی: ۱- رهبر، رهنما، ۲- رِسَنا: دَر کُهرُب، ۳- پیکان تیر، ۴- شیر بیشه، ۵- شارشِ نخست (= فیضِ اوّل): دَر فرزانه سَهروردی، ۶- پیشرو، پیشوا، ۷- گردن، ۸- دَستواره، ۹- رهنما: از نام‌های خُدا، ۱۰- رهنما، از پانام‌های محمدبن عبدالله (ص) (هادی سُنبل، هادی مَهدی غلام)
- هادیات: (تک: هادیة)، پیشروان رَمه، پیشروانِ گَلَه
- هادیة: هادیة دَر فارسی، مؤنث هادی، وِ میان پُشته، سَنگِ میانِ آب
- هاذِر: روزداغ
- هاذِل: میانشب
- هار: پارسی تازی گشته، هار، سَگِ دیوانه
- هارا کیری Harakiri: انگلیسی از ژاپنی، هارا به آرشِ شَکَم و کیری به آرشِ دَردن، شَکَم‌دَری، خودکشی ژاپنی
- هارب: ۱- آبرو، آبگذر (بهره از لاروس)، ۲- گُریزنده (معین)
- هاربِر Harbor: انگلیسی، بَندرگاه (فرهنگ فنی)
- هاربِر مَستِر Harbor master: انگلیسی، راهنمای بَندر
- هارپ Harpe: فرانسوی از انگلیسی باستانی Hearpe، چَنگ، سازی است که سَر آن خمیده و تارها دارد (انجمن آرا)، از بَس فغان و شیونم، چَنگی است خم گشته تَنم، اشک آمده تادامنم، اَز هَر مَرّه چون تارها (جامی)
- هارپو Harpu: فرانسوی از فتلاندی، چَنگ فتلاندی، پَنجسیم
- هارد Hard: انگلیسی، سَخت، سنگین (فرهنگ فنی)
- هارد اسپات Hard spot: انگلیسی، اَلماشه (فرهنگ فنی)
- هارد رَدِیشِن Hard radiation: انگلیسی، تابشِ سَخت (واژه نامۀ فیزیک)
- هارد سُلِدِر Hard solder: انگلیسی (= لَحیم برنجی، فرهنگ فنی)، کَبِدِ برنجی
- هارد سُوپرکُنداکتور Hard : superconductor انگلیسی، اَبَررسانای سَخت (واژه نامۀ فیزیک)
- هارد فینیش Hard finish: انگلیسی، رُوکاری زَبَر (فرهنگ فنی)
- هارد لَید Hard-laid: انگلیسی، سِفَتِ تابیده (واژه نامۀ دریانوردی)

هاردِن Harden: انگلیسی، سخت کردن  
(فرهنگ فنی)، سخت‌اندن

هاردِنِد استیل Hardened steel: انگلیسی،  
پولادِ خشک، پولادِ آبدیده (فرهنگ فنی)

هاردِنِیبل استیل Hardenable steel:  
انگلیسی، سختی‌پذیری (فرهنگ فنی)

هاردِنِیبلیتی Hardenability: انگلیسی،  
سختی‌پذیری (فرهنگ فنی)

هاردِنِس Hardness: انگلیسی، ۱- سختی  
(قریب)، ۲- پایه‌ی سختی

هاردِنِس تِسْت Hardness test: انگلیسی،  
آزمودِ پایه‌ی سختی (بهره از فرهنگ فنی)

هاردِنِس نامبر Hardness number:  
انگلیسی، نماگرِ پایه‌ی سختی (بهره از  
فرهنگ فنی)

هاردِنِینگ Hardening: انگلیسی، سخت  
شدن، سفت شدن (فرهنگ فنی)، سختیدن

هاردِنِینگ فارنس Hardening-Furnace:  
انگلیسی، کوره‌ی آب دادن (فرهنگ فنی)

هارد واتِر Hard water: انگلیسی، آب سنگین  
(فرهنگ فنی)، سختاب (واژه نامه محیط  
زیست)

هارد وِر Hard ware: انگلیسی، سخت افزار  
(فرهنگ فنی)، درایانه

هارد وِر Hardware: انگلیسی (= یراق آلات،  
فرهنگ فنی)، ساز ابزار

هارد وود Hard wood: انگلیسی، چوب  
جنگلی (فرهنگ فنی)، خزاندار (حییم)

هارمونی Harmonie: فرانسوی از Harnos  
یونانی به مانکِ برآش، برآش، هماهنگی

هارمُونیک Harmonic: انگلیسی، هماهنگ،  
همساز (فرهنگ فنی)

هارمُونیکَا Harmonica: فرانسوی،  
۱- جامساز، ۲- ساز دهنی

هارمُونیک آنالِیس Harmonic analysis:  
انگلیسی، آناکاویِ هماهنگی (بهره از

واژه نامه فیزیک و سنجش خردناب)  
هارمُونیک اُسیلِتر Harmonic oscillator:  
انگلیسی (= نوسانگرِ هماهنگ، واژه نامه

فیزیک)، نوانگرِ هماهنگ  
هارمُونیک کُمنِنْت Harmonic component:  
انگلیسی (= مؤلفه هماهنگ، واژه نامه فیزیک)،

بندنده‌ی هماهنگ  
هارمُونیک موشِن Harmonic motion:  
انگلیسی (= حرکات هماهنگ، ارتعاش

هماهنگ، فرهنگ فنی)، ۱- جنبشِ هماهنگ،  
۲- لرزشِ هماهنگ

هارمُونیک مین Harmonic mean: انگلیسی،  
۱- جنبشِ هماهنگ، ۲- لرزشِ هماهنگ

هارمُونیک مین Harmonic mean: انگلیسی،  
۱- جنبشِ هماهنگ، ۲- لرزشِ هماهنگ

- میانگین همساز (فرهنگ فنی)  
 هارمونیک ویبریشن Harmonic vibration :  
 انگلیسی (= ارتعاش موزون، فرهنگ فنی)،  
 لرزش هماهنگ  
 هارمونیک ویو Harmonic wave : انگلیسی  
 (= موج هماهنگ، واژه نامه فیزیک)، کوهی  
 هماهنگ  
 هارمونیم Harmonium : فرانسوی و  
 انگلیسی از لاتینی: ۱- همساز، گونه ای ساز  
 بادی، ۲- هماهنگ (فرهنگ پهلوی)  
 هاروت: در فرهنگ آندراج تازی، از هوروتات  
 اوستایی، خرداد، خرداد، هوردت، هوروات  
 (فرهنگ پهلوی)  
 هاروت سیر: خرداد هنر، گواژ، جادوگر  
 هارون: در این سروده ی نظامی، جلاجل زنان  
 گفت هارون شاه، پارسی است، برابر با پیک که  
 بر کسر زنگله داشته باشد (انجمن آرا و غیاث  
 اللفات)، این واژه جدا از هارون نام برادر  
 بزرگ موسی (ع) است.  
 هازیا، هازی: ماهی پهلوی نکره ای، ماهی  
 سیم بر، در لاتینی Atherina (بهره از فرهنگ  
 لاروس)  
 هازل: ۱- لاغری، ۲- پاهو گوی  
 هازمه: سختی (آندراج)، پتیار (= پلا)  
 هاشم: ۱- نیای محمد بن عبدالله (ص) (غیاث  
 اللغات)، ۲- شیر دوشنده، ۳- شکننده  
 هاشمه: هاشمه در فارسی، مؤنث هاشم، و  
 سرکوفتگی، شکستگی سر  
 هاشور Hachure : فرانسوی، سایه زنی، در  
 نگارگری  
 هاشورکاری Hatched work : انگلیسی،  
 سایه زنی  
 هاضه: چشم پیل (آندراج)  
 هاضب: باران درشت  
 هاضم: ۱- شکننده، ریخته، ۲- گوارنده  
 هاضمه: هاضمه در فارسی، مؤنث هاضم،  
 گوارنده، گوارش  
 هاع: ۱- آزمند، ۲- بددل، ۳- ترسنده (غیاث  
 اللغات)  
 هافی: گرسنه  
 هاق: گاینده، بسیارگای  
 هاقل: موش نر (آندراج)  
 هاگیره، هاگله: هندی، کند زبان  
 هال: پارسی تازی گشته، هل، هیل، از گیاهان  
 هال: سراب: واله، از شوق روت جانب خود  
 می کنم نگاه، چون تشنه کز عطش به سوی واله  
 می رود (سیف اسفرنگ)  
 هال Hall : فرانسوی، سرسرا

- هالت Halt: انگلیسی، ایست (دریانوردی)  
 هالتیر Haltère: فرانسوی، سنگه‌ورز، از  
 ابزارهای ورزشی  
 هالک: نیستگرای  
 هالیکه: هالیکه در فارسی، مؤنث هالیک، و روان  
 آزور  
 هالو Halo: انگلیسی از یونانی Halōs، شادورد  
 هالو Hollow: انگلیسی، تُهی (فرهنگ فنی)  
 هالو پانچ Hollow punch: انگلیسی، سُنبه  
 مَنگنه (فرهنگ فنی)  
 هالو چیزل Hollow chisel: مَغَارِ نیمِگِرد  
 (فرهنگ فنی)  
 هالوژن Halogène: فرانسوی برگرفته از Hals  
 یونانی به مانیک نَمک، نَمکساز  
 هالّه هاله در فارسی Alos یونانی تازی گشته،  
 شایورد (برهان)، خرگَر (برهان)، شادورد،  
 شاهورد، خرمن ماه  
 هاله وار: شایوردانه، چَنبر وار  
 هالینوٹوس Melilots: از لاتینی، ناخنک، از  
 گیاهان (معین)  
 هامش: بوم، کناره  
 هامع: آشکِ روان، آشکِ ریزان (لاروس)،  
 سِرشک  
 هامة: ۱- زهردار، چون مار، ۲- خرفستَر،  
 ۳- خَرزنده (برهان)  
 هامة: هامة در فارسی، ۱- سَر، سَر هر چین  
 ۲- تارک، ۳- پیشوا، سَر دودمان، ۴- گروه، گروه  
 مردم، ۵- آسب، ۶- جُغد، کُوج  
 هانم: ترکی تازی گشته از خانم، بانو  
 هانی: پَرستار، پیشیار  
 هانی Honey: انگلیسی، آنگبین  
 هانی دُو Honeydew: انگلیسی، دَسْتَنبُو،  
 خَرَبزه، از گیاهان  
 هانی کومب Honeycomb: انگلیسی، بافتِ  
 کَندُوپی (فرهنگ فنی)  
 هانی مُون Honey moon: انگلیسی،  
 شیرینماه  
 هاوَن: هاوَن، هاوَن، هاوون، پارسی تازی گشته،  
 هاوَن (فرهنگ پهلوی)  
 هاوَن عَطّاری: کاپله (لغت فرس)  
 هاوِی: ۱- مَلخ، ۲- دوستار، شیفته  
 هاوِیه: هاوِیه در فارسی، ۱- دَوَرخ، ۲- مَغاک،  
 ۳- دَرّه ی ژُرف، ۴- مادر فرزند مُرده  
 های High: انگلیسی، بُلند (فرهنگ فنی)  
 های اسپید استیل High speed steel:  
 انگلیسی، پُولادِ تَندَبُر (فرهنگ فنی)  
 های اسپین High spin: انگلیسی، پُرچرخش  
 (واژه نامه تریبیت بدنی)

- واره، هُدلولی گُون، فرهنگ فنی)، اَپرتابِه  
 هایپرتونیک: Hypertonic: انگلیسی، بیش تراو  
 (فرهنگ فنی)  
 هایپر جیامتریک: Hypergeometric: انگلیسی  
 (= فوق هندسی، فرهنگ فنی)، اَپرِ هندسی  
 هایپرسرفیس: Hypersurface: انگلیسی  
 (= اَپرِ سطح، فرهنگ فنی)، اَپرِ رویه  
 هایپرسونیک: Hypersonic: انگلیسی  
 (= ماوراءِ صوت، فرهنگ فنی)، اَپرِ آوا  
 های پِرِشِر: High pressure: انگلیسی، فِشارِ  
 بالا  
 هایپرفاین: Hyperfine: انگلیسی، بسیار نَرم  
 (فرهنگ فنی)، اَپرِ نَرم  
 هایپرمِتروپیا: Hyper metropia: انگلیسی،  
 دُوربینی (فرهنگ فنی)  
 هایپروِلوم: Hyper volume: انگلیسی (= اَپرِ  
 حَجم، فرهنگ فنی)، اَپرِ گُنَج  
 هایپو: Hypo: انگلیسی از Hypo یونانی به مَانِک  
 کَمتر از، زیر، پیشوندی است  
 هایپوتِسیز: Hypothesis: انگلیسی، گُمانه  
 (فرهنگ فنی)  
 هایپوتِنوس: Hypotenuse: انگلیسی (وَتَر  
 مثلث قائم الزاویه، فرهنگ فنی)، زِه،  
 راستگوش  
 های اِستِرِنگس استیل High strength steel:  
 انگلیسی، پُولاَدِ سخت (بهره از فرهنگ فنی)  
 های اِکسپلُوسِیو High explosive: انگلیسی  
 (= مَوادِ منفجرهٔ قوی، فرهنگ فنی)، تَرِ کَنده  
 های اِنِرجِی High energy: انگلیسی،  
 کارمایه‌ی بالا (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)  
 هایب: هایب دَر فارسی، تَرَسنده (غیاث  
 اللغات)  
 هایبِرِد Hybird: انگلیسی، دُگانه (فرهنگ  
 فنی)  
 های پاورِد مانِی High powerd money:  
 انگلیسی، پُولِ پُرَتوان (بهره از واژه نامهٔ  
 اقتصادی و برنامه‌ریزی)  
 های پَر Hyper: انگلیسی از یونانی Hyper، اَپَرِ  
 (پهلوی)، اَپَرِ، پیشوندی است  
 هایپِر اِلَسْتِیک Hyper elastic: انگلیسی  
 (= فوق ارتجاعی، فوق کِشِشا، فرهنگ فنی)،  
 اَپَرِ کِشِشا  
 هایپِر بُول Hyper bole: انگلیسی  
 (= هُدلولی)، از یونانی Hyper به مَانِک اَپرو  
 Ballein به اَرشِ پَرتاب، اَپَرتاب  
 هایپِر بُولِیک Hyperbolic: انگلیسی (هُدلولی  
 شکل، فرهنگ فنی)، اَپرتابیِک  
 هایپِر بُولِوید Hyperboloid: انگلیسی (هُدلول



- هایپوسومتری Hyposometry : انگلیسی،  
 فرازنسجی (فرهنگ فنی)  
 هایپوسومیتِر Hyposometer : انگلیسی،  
 فرازنسج (فرهنگ فنی)  
 های تاید High tide : انگلیسی (= مد دریا،  
 فرهنگ فنی)، فراکشند (قریب)  
 های تمپرچر High temperature : انگلیسی،  
 دمای بالا (واژه نامه فیزیک)  
 هایتولاجی Hyetology : انگلیسی،  
 بارانشناسی (فرهنگ فنی)  
 هایتومیتِر Hyetometer : انگلیسی، بارانسنج  
 (فرهنگ فنی)  
 هائج: هایج در فارسی، ۱- جوشنده،  
 ۲- خَشَنده  
 های جَک Hi - Jack : انگلیسی، ۱- دزدی،  
 ۲- هواپیما ربابی  
 هاید: پِتت گر (پِتت: توبه)  
 هایدرنت Hydrant : انگلیسی، شیر  
 آتش نشانی (فرهنگ فنی)، لوله ی آبکش  
 هایدرو الکتریک Hydroelectric : انگلیسی  
 (= بهره برداری الکتریکی از نیروی آب،  
 فرهنگ فنی)، آبکهر بگری  
 هایدرو الکتریک پاور پلنت Hydroelectric :  
 Power plant : انگلیسی، نیروگاه آبی (فرهنگ  
 فنی)  
 هایدرو ایزوئیس Hydro - isobaths :  
 انگلیسی، هم ایستاب (فرهنگ فنی)  
 هایدرو تراپی Hydrotherapy : انگلیسی،  
 آبدرمانی  
 هایدرو ترمال Hydro thermal : انگلیسی،  
 گرمابی (قریب)  
 هایدروجل Hydrogel : انگلیسی، (= ژل آبی،  
 فرهنگ فنی)، دَلِمه آب  
 هایدروجن H, Hydrogen : انگلیسی از یونانی  
 Hydro به مَانَك آب و Genēs به مَانَك زاده،  
 آزاد، از کیاها  
 هایدروجنایز Hydrogenize : انگلیسی  
 (= هیدروژن دادن، فرهنگ فنی)، آبرانندن  
 هایدروجن بامب Hydrogen bomb :  
 انگلیسی بامب آزاد  
 هایدروجن بُندینگ Hydrogen-bonding  
 انگلیسی، پیوند آزادی  
 هایدروجن پُرکساید Hydrogen peroxyde  
 انگلیسی (آب اکسیژنه، فرهنگ فنی)  
 هوازابه  
 هایدروجن سولفاید Hydrogen sulphide  
 انگلیسی، (اسید سولفوریک، فرهنگ فنی)،  
 تَرشک گوگرد

هایدرو جَنِیشِن Hydrogenation : انگلیسی،	ایستابی
آیزاده‌ی (بهره از فرهنگ فنی)	هایدروسفیر Hydrosphere : انگلیسی
هایدروجیالاجی Hydrogeology : انگلیسی،	(= آبکَره، قریب)، آب‌آدَك
آیزمیشناسی (قریب)	هایدرُوسکوپ Hydroscope : انگلیسی
هایدروداینامیکز Hydrodynamics :	(= عُمق نما، فرهنگ فنی)، زُرفا بِنَما
انگلیسی (= دانش بویایی مایعات، فرهنگ فنی)، آپیویه شناسی	هایدروفوب Hydrophobe : انگلیسی، آبران (فرهنگ فنی)
هایدروستاتیک Hydrostatic : انگلیسی	هایدروفوبیا Hydrophobia : انگلیسی،
(= مربوط به فشار نیروی آب ایستا، مربوط به تعادل مایعات، فرهنگ فنی)، آبترازگی، ایستابی	آبهراسی، از بیماری‌ها
هایدروستاتیک اِستِرِس Hydrostatic stress :	هایدروفیل Hydrophile : انگلیسی، آب‌رُبا (فرهنگ فنی)
stress انگلیسی (= تَنشِ مایعات در حال تعادل، فرهنگ فنی)، تَنشِ آبترازگی، تَنشِ ایستابی	هایدروفیلیک Hydrophilic : انگلیسی، آبخواه (بهره از فرهنگ فنی)
هایدروستاتیک پَرِشِر Hydrostatic pressure :	هایدروگرافِر Hydrographer : انگلیسی، آب‌نگار (قریب)
pressure انگلیسی (= فشار مایعات در حال تعادل، فرهنگ فنی)، فِشارِ آبترازگی، فشارِ ایستابی	هایدروگرافی Hydrography : انگلیسی، آب‌نگاری (قریب)
هایدروستاتیکز Hydrostatics : انگلیسی	هایدرولاجی Hydrology : انگلیسی، آب‌شناسی (قریب)
(= علم تعادل مایعات، فرهنگ فنی)، آبترازشناسی، ایستابشناسی	هایدرولاجیست Hydrologist : انگلیسی، آب‌شناس (قریب)
هایدروستاتیک لَوَل Hydrostatic level :	هایدرولایز Hydrolise : انگلیسی (= هیدرولیز کردن، فرهنگ فنی)، آب‌کافتن
انگلیسی (= سَطَحِ ایستابی، قریب)، رویه‌ی	هایدرولیسس Hydrolysis : انگلیسی

(=هیدرولیز)، آبکافت (فرهنگ فنی)

هایدرولیک Hydraulic : انگلیسی، آبی

(فرهنگ فنی)

هایدرولیک بَرِیک Hydraulic brake :

انگلیسی (= ترمز روغنی، فرهنگ فنی)، برمان

روغنی

هایدرولیک پامپ Hydraulic pump :

انگلیسی، مَنگنه‌ی آبی (فرهنگ فنی)

هایدرولیک جامپ Hydraulic Jump :

انگلیسی (= جهش هیدرولیکی، فرهنگ

فنی)، جهش آبی

هایدرولیک جَک Hydraulic Jack انگلیسی

(= جَک هیدرولیکی، فرهنگ فنی)، بالا بر آبی

هایدرولیک رِدیوس Hydraulic radius :

انگلیسی (= شعاع هیدرولیکی، فرهنگ فنی،

فرهنگ فنی)، پَر تو آبی

هایدرولیک رَم Hydraulic ram : انگلیسی،

اَهْرَم آبی (فرهنگ فنی)

هایدرولیک رُولِر Hydrulic roller : انگلیسی،

غَلتاب (فرهنگ فنی)

هایدرولیکز Hydraulics : انگلیسی (= دانش

مابعات و تأسیسات آبی، فرهنگ فنی)،

کارابشناسی

هایدرولیک فیل Hydraulic fill : انگلیسی

(= پُر کردن به وسیله آب، فرهنگ فنی)، آب

پُرکاری

هایدر و مشین Hydromachine : انگلیسی

(= ماشین های آبی، فرهنگ فنی)، چرخیناب

هایدر و مکانیک Hydromechanic : انگلیسی

(= مکانیک هیدرولیکی، فرهنگ فنی)،

آبکوشاری

هایدر و متری Hydrometry : انگلیسی،

آب سنجی (قریب)، چگالابسنجی

هایدر و میتِر Hydrometer : انگلیسی،

آب سنج (قریب)، چگالی سنج (فرهنگ

فنی)، چگاب سنج

هائِده: هاید در فارسی، مؤنث هاید، و، نامی

برای زنان

هایر Hire : انگلیسی (= کرایه کردن، واژه نامه

اقتصادی و برنامه ریزی)، سَلاک کردن

های ریت آف اینترست Highrate of interest :

انگلیسی، نرخ بالای بهره، نرخ سنگین بهره

(واژه نامه اقتصادی)

های فریکوئنسی High frequency : انگلیسی

(= جریان پُر تواتر، فرهنگ فنی)، گردش

بَسامِد بالا، روانی بَسامِد بالا

هایگروسکپ Hygroscope : انگلیسی، نَمنا

(فرهنگ فنی)

- های وکیوم High vacuum : انگلیسی (= خلأ بالا، واژه نامه فیزیک)، تهیگی بالا
- های وی High way : انگلیسی، شاهراه (فرهنگ فنی)
- های وی پاترول High way patrol : انگلیسی، شاهراهبان
- های وی یوزر تکس Highway users tax : انگلیسی (= مالیات حق عبور، واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)، بازگُذر
- هَباءَ هَباءَ در فارسی، ۱- خوار، ناچیز، به گواژ (غیاث اللغات)، ۲- دُورگُرد
- هَباءَ مَنشورا: دُودگُرد پراکنده، گواژ هیج و پوج (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)
- هَباب: ۱- سَرمَستی: شُتر، ۲- تیز شدن (آندراج)
- هَبات: (تک: هَبَة)، بخشش ها، دِهش ها
- هَباداشتن: تَباه کردن، نابود کردن
- هَبیار: میمون پُرشم، کَبی پَشمالو
- هَبیاران: خَزانمیان، دوماه رومی کانون یکم و کانون دُوم
- هَبیا شُدن: ۱- دُود شدن، ۲- تَباهیدن، نابود شدن
- هَبیا کردن: از میان بُردن، نابود کردن
- هَبال: درخت تیر، از گیاهان
- هَبال: ۱- وَرزنده، ۲- فریبگر، ۳- شکار قریب
- هایگروسکوپیک Hygroscopic : انگلیسی، نَمگیر (فرهنگ فنی)
- هایگروسکوپیسیتی Hygroscopicity : انگلیسی، نَمگیری، آب پذیری (فرهنگ فنی)
- هایگروگراف Hygrograph : انگلیسی، نَمنگار (فرهنگ فنی)
- هایگرولاجی Hygrology : انگلیسی، نَمشناسی
- هایگرومِتر Hygrometer : انگلیسی، نَمسَنج (فرهنگ فنی)
- های گُلُس High gloss : انگلیسی (= پُر جَلا، فرهنگ فنی)، دَرَفشان، پُر دَرَفش
- هائِل: هایل در فارسی، بیمزای، ترساننده، هراس انگیز
- هایسینت Hyacinth : انگلیسی (= یاقوت زعفرانی، قریب)، یا کُند کُرکمی
- هایلین Hyaline : انگلیسی، شیشه ای (فرهنگ فنی)، شیشه سان (قریب)
- هائِلَة: هایلَه در فارسی، مؤنث هائل، ترساننده (غیاث اللغات)
- هائِم: ۱- شیفته (غیاث اللغات)، ۲- سَرگشته، ۳- سخت تَشنه (آندراج)
- های واتر High water : انگلیسی (= Hightide، واژه نامه فیزیک)، فَر اِکَشند، آب بالا (قریب)

هَبَالَة: ۱- گولی، ۲- خواهش (لاروس)

هَبَالَة: بوسه (لاروس)

هَبَالَة: پَرَوِه (= غنیمت)

هَبُوب: گُردباد، گُردانگیز

هَبَائِب: هَبَائِبِ دَر فَارسی، پاره پاره، دَریده: جامه

هَبُوب: ۱- وزیدن باد، ۲- بیدار شدن،

هَبَايَة: پُوسْتِ دَرخْت (آندراج)

۳- شِکِست خوردن، ۴- سرخوش رفتن.

هَبْد: ۱- کَبِست (= حنظل)، ۲- دانه‌ی کَبِست

هَبُور: تَنَنده، جُولا هه

هَبَر: گوشت لُحْم، بی استخوان

هَبُوط: نَشیبایی، فُرو دِش، خوار شدن، فُرو د

هَبَرَج: ۱- خُرامان، ۲- جامه‌ی نِگارین،

اُفتادَن، رُودر روی والای

۳- سِتَبَر، ۴- وَرزا، گاو نر، ۵- آهوی پیر

هَبَة: هِبِه و هِبَت دَر فَارسی، بَخِشش، دَهِش،

اَرَمغان

هَبِرِزِی: پارسی تازی گِشته، هَبِرِزِی

هِبِه کُردَن: بَخِشیدن، دَهِش کُردَن، ارمغان کردن

(لاروس)، ۱- سوارِ پارسی، ۲- دینارِ نو،

هِبِه کُننده: در انگلیسی Donor (فرهنگ

۳- فرمانده، ۴- خوشنما، ۵- شیر بیشه، ۶- زَر

اصطلاحات علوم)، دَهِشمنَد

ناب، ۷- کَفشِ خوب، ۸- دِستَبندِ پارسی

هِبِه نامه: بَخِشش نامه (آندراج)

هَبِرَقِی: پارسی تازی گِشته، هَبِرِزِی (لاروس)،

هَبید: ۱- کَبِست (= حَنظَل)، ۲- پِیه کَبِست،

۱- آهنگر، ۲- زَرگر، ۳- آتَشکار

۳- دانه‌ی کَبِست

هَبِرِیَة: ۱- شوره‌ی سَر، ۲- پُر زَپَنبِه، ۳- ریزه‌ی

پَر

هَبِزَان: ۱- مُردَن، ۲- نِگاهِ مُردَن (آندراج)

جِگَرشناسی

هَبَس: کُلِ خِیر و (آندراج)

هَباتیت Hepatite: فرانسوی، جِگَرآماه

هَبَط: ۱- فُرو دِ آوردَن، ۲- خوارِی، ۳- دَرآمدَن،

هَباتیک Hépatiche: فرانسوی، رِیسِه بَرگ، از

۴- کَم شدن، ۵- به بَدی دَرافتادن

گیاهان

هَبِیق: نادرست نویسی هَبِغ، پارسی است، کُل

هَپارلو: از Haut-parleur فرانسوی، بُلندگو

(سعید نفیسی)

دوآتشه (معین)

هَبِکَة: ۱- کُول، ۲- زمینِ نَرم (آندراج)

هَبتاگُن Heptagon: انگلیسی، هفت گوش

هَبِل: ۱- گُرگ، ۲- فَریِکار (لاروس)

(فرهنگ فنی)

هتروژن Hétérogène : فرانسوی، بنگرید به

هتروجنس

هتروسکچوئل Hetrosexual : انگلیسی از

یونانی، رودروی Homosexual، ناهمگن باز،

ناهمگن گرای

هتروسکچونلیتی Heterosexuality :

انگلیسی از ریشه‌ی یونانی، ناهمگن بازی،

ناهمگن بازی

هترولاچی Heterology : انگلیسی از ریشه‌ی

یونانی، دگر اندامی، دگر ساختاری، زبانزد

زیست‌شناسی

هترومتابولیک Heterometabolic :

انگلیسی، دگر سوخت‌وساز، دگر دیس نارسا

هترومورفیک Heteromorphic : انگلیسی از

ریشه‌ی یونانی، دگر دیسند

هترونومی Heteronomy : انگلیسی از

ریشه‌ی یونانی، دگر‌پذیری، فرمانبرداری

کورکورانه، کورفرمانی

هتره: ۱- گولی، ۲- استوار، ۳- استواری

هتف: بانگ کردن، بانگیدن

هتف: بانگ، آوای بلند

هتک: نیمی از شب (لاروس)، نیمه‌ی شب

هتک: پاره‌پاره: جامه

هتک: پرده‌دری

هپتاگنال Heptagonal : انگلیسی، هفت

گوشه‌ای (فرهنگ فنی)

هپتاهدردن Heptahedron : انگلیسی،

هفت‌رویه (بهره از فرهنگ فنی)

هپتد Heptodo : انگلیسی، هفت‌میخی

هتات: پرگویی، یاه‌گویی

هتاک: ۱- پرده‌در (غیاث اللغات)، ۲- بی‌شرم،

مرد

هتاکای: هشت شکوهی (فرهنگ پهلوی)،

افشادن (= سخن فحش گفتن، آندراج)،

برده‌دری، بی‌شرمی

هتایر Hetaire : فرانسوی از Hetairos یونانی، به

مانند دوست، جنگی، بخشی از سپاه اسکندر

هتروتروف Heterotroph : انگلیسی،

خوراک‌گیر (واژه‌نامه محیط زیست)

هتروجنس Heterogeneous : انگلیسی، از

یونانی Hetero به مانیک دیگر + Genos به مانیک

جور، دگر جور، ناهمساخت، ناهمگن، ناچور

هترودوکس Heterodox : انگلیسی از یونانی،

Doxa به مانیک باور، دگر باوری

هترودین Heterodyne : انگلیسی از یونانی،

دگر آمیز (فرهنگ فنی)

هتروزید Heteroside : فرانسوی از ریشه‌ی

یونانی، بنگرید به گلوکزید

هَتَكِ حُرْمَت: نِهَسْتِ شُكوه (فرهنگ پهلوی)

هَتَكِه: ۱- پَرده دریدگی، رُسوایی (آندراج)،

۲- پاسی از شَب

هَتَكِه: زُهرِده

هَتَل: نیک باریدن

هَتِل Hôtel: فرانسوی، از ریشه ی Hospes

لاتینی به مانَكِ مهمان، مهمانکده، روزاز سرِره

رحیل کرده، مهمانکده ها، سبیل کرده

(خاقانی، تحفه العراقرین)

هَتَل: از اتوموبیل، بنگرید به اتوموبیل، هَتَل

برابر با شکم پارسی است (دهخدا، لغت نامه)

هَتِل دار: مهمانکده دار

هَتِل داری: مهمانکده داری

هَتَل مَبین: از اتوموبیل، بنگرید به اتوموبیل

هَتَم: دَنَدان شکسته، نیش شکسته: مَرَد

هَتَماء: نیش شکسته، زَن

هَتَنال: هندی، پیلتوف، توف کوچک که بر پشت

پیل بَرَنَد (بهره از غیاث اللغات)

هَتَنالچی: پیلتوفگر

هَتَوَه: شِکافتن، دَریدن (آندراج)

هَتُول: باران دُمریز، باران پِیایی

هَتَیان: ۱- شتران ریزه، ۲- مَرَدَم فُرومایه،

۳- افزونی دَرسخن (آندراج)

هَت: دروغ

هَتَا: دروغگوی (آندراج)

هَجا: (بالکسر و بلاهمزه)، نِکوهیدن

(غیاث اللغات)

هَجاء: آواج، آوات (= Syllable)، واج گُفتن

(فرهنگ پهلوی)

هَجائی: هَجایی دَر فارسی، آواجی، آواتی

هَجا کَرْدَن: نِکوهیدن، زشت گُفتن، زشت

خواندن

هَجا گُفتَن: بَد گُفتَن، نِکوهش کردن

هَجا گوی: نکوهنده

هَجا گویی: نِکوهش، زشتگفت

هَجاج: تیز رَفَن

هَجاجَه: ۱- گرد خاكِ دَفَرَك، ۲- مَرَدِ گول

هَجار: ۱- زِه کمان، ۲- گلوبند، ۳- افسَر

هَجان: ۱- بَرگزیده، ۲- زمینِ خوشخاك، ۳- زَن

گرامی، ۴- مَرَدِ پلید (آندراج)

هَجانَه: ۱- بزرگواری، ۲- گرانمایگی،

۳- سپیدی

هَجر: هَجَر دَر فارسی، ۱- دُوری، جُدایی،

۲- درازی، ۳- کَلانسی: درخت، ۴- گرامی نژاد،

۵- جوانمرد، ۶- زِه کمان، ۷- فَرابخ، آرزانی،

۸- سختی گرما، ۹- افسار

هَجر: شتر نیک، شتر شایسته

هَجر: ۱- سخن زشت، ۲- بَرَت و پَلا گُفتن



- (لاروس)  
 هَجْرَاء: ۱- سخن زشت، ۲- بَسَنَدِگی  
 هَجِرَان: بُرِیدن، جدایی، بُرِیدگی، فُئُور  
 (فرهنگ رشیدی)، دوریکا (گویش  
 خراسانی)  
 هَجِرِس: ۱- رویاه، ۲- خِرَس، ۳- میمون دُم‌دراز  
 (لاروس)  
 هَجِرَع، هَجِرَع: ۱- سَگ تازی، ۲- نادان،  
 ۳- دیوانه، ۴- پُلُند و باریک، ۵- دراز و لَنگ  
 (لاروس)  
 هَجَرَة: ۱- زَن قَرِبه (لاروس)، ۲- سالِ پُر  
 (آندراج)  
 هَجَرَة: هَجَرَت در فارسی، ۱- فَرَاروی  
 (= کوچ)، ۲- جدا شدن، ۳- دل کُندن: از زادگاه  
 هَجَرَتان: تَنبیه هَجَرَة، دُو فَرَاروی، فَرَاروی به  
 هَبْشَه و فَرَاروی پیامبر اسلام (ص)  
 هَجَرَت کردن: فَرَارَتَن، وقتی افتاد فتنه‌ای در  
 شام، هَر کَس از گوشه‌ای فَرَا رَفَتَن (سعدی،  
 گلستان)  
 هَجَرَتین: تَنبیه هَجَرَة، بَنگَرِید به هَجَرَتان  
 هَجَرِی: هَجَرِی در فارسی، فَرَارَت  
 هَجَرِی شمسی: فَرَا رَفَتِ هُورِی، فَرَا رَفَتِ  
 خوری  
 هَجَرِی قمری: فَرَا رَفَتِ ماهِی
- هَجَرِیَه: هَجَرِیَه در فارسی، مَوْنَت هَجَرِی، فَرَا  
 رَفَت  
 هَجَس: ۱- به دِل کُذشتن، ۲- بازگردانیدن،  
 ۳- آوای کُنگ  
 هَجَس: ۱- نَرم رانَدَن، ۲- بَرَاغَلانیدن، ۳- آرزو  
 بُرَدَن (آندراج)  
 هَجَشَة: خِزَش، بَر خِاسَتِگی  
 هَجَع: ۱- بیهود، بی خویشتن، ۲- گول  
 هَجَم: ۱- خوی کُردَن، ۲- گود اُفتادَن چَشَم،  
 ۳- رانَدَن، کُسی را، ۴- خوی (= عَرَق)،  
 ۵- کاسه‌ی بزرگ  
 هُجَن: (تک: هَجین)، فرومایگان،  
 پَرستارزادگان  
 هُجَن: (تک: هُجَنَة)، آک‌ها، آک‌های سُخَن  
 هُجَنَة: هُجَنَة در فارسی، ۱- آک (= عیب)، ۲- آکِ  
 سُخَن  
 هُجُو: ۱- جَرَشَفَت (بُرهان)، چون بترسی زبلا  
 و آگفت، شَعَر باید که نگوئی جَرَشَفَت  
 (عنصری)، بَدگُفَت، و سُخَن بی هُنَران  
 نَاآزْمُودَه در پَد گُفَت هُنرمندانِ کافی نَشَنوَد  
 (کلیله و دمنه، رویه‌ی ۳۲۰)، کَلْبَرَه، نَکُوش،  
 ۲- یَاوَه، ۳- بی سَر و ته، بی سَر و بُن  
 هَجُورِی: ناهار (لاروس)  
 هُجُوع: ۱- به خواب رفتن، خَفَتَن، ۲- خواب

هُجُوع: (تك: هاجع)، شَبْ خُفْتِگان

هُجُول: ۱- فراخ چُون ۲- تَباهِكار: زَن

هُجُوم: تَك (فرهنگ پهلوی)، تازش (فرهنگ پهلوی)

هُجُوم آوَرَدَن: تازاندَن، تَك كَرَدَن، پَتَرُودَن (فرهنگ پهلوی)

هُجُوم آوَرَنده: تازان (فرهنگ پهلوی)، تَكآور (جدا از تَكآور به مانِك تیزرُو)

هُجُوم بُرَدَن: هُجُوم كردن، بنگرید به هُجُوم آوَرَدَن

هَجُونامه: جَر شَفْتِه، نكو هَشنامِه

هَجَوِي: هَجَوِي دَر فارسي، جَر شَفْتِي، نكو هِشي

هَجَوِيَّة: هَجَوِيَّة دَر فارسي، مَوْنَت هَجَوِي، ۱- نكو هِشي، جَر شَفْتِي، ۲- نكو هِشبار،

چكامه ي جَر شَفْتِي

هَجِي: از هِجا، بَد گُفَت، نكو هِش

هَجِي: بنگرید به هَجِي كَرَدَن

هَجِيچ: ۱- دَره ي گود، ۲- زمين دَرِاز

هَجِيچُ النَّار: بانگِ آتش (لاروس)

هَجِير: ۱- گَرماي نيمروز، ۲- سختي گرما،

۳- تالاب پهن، ۴- كاسه ي بزرگ، ۵- شير

دَفْزَك، ۶- گورخَر فر به، ۷- شتر بسته

هَجِيرَة: ۱- نيمروز، ۲- سختي گرما (لاروس)

هَجِيَسَة: هَجِيَسَة دَر فارسي، ۱- ترشه شير

(آندراج)، ۲- گوشت تازه

هَجِييع: پاسي آرزَب

هَجِي كَرَدَن: واج گِرَفْتَن، واج گُفْتَن (فرهنگ پهلوی)

هَجِيَمَة: ۱- شِكار (لاروس)، ۲- شير دَفْزَك

هَجِين: ۱- پَرستارزاده، پَرستارزاده نيابد به كار،

اگر چند باشد پدر شهر يار (فردوسي، زندگي

انوشيروان در شاهنامه)، زاده، در تازي كسي را

كه از پدر تازي و از ما در ايراني بود هَجِين

مي گُفَتَنَد، ۲- فرومايه، پَسَت

هَد Head: انگليسي، ۱- سَر، با سَر زَدَن، زبازد و رِزْشِي، ۲- بالست (= ارتفاع)، (بهره از

فرهنگ فني)

هَد ۱- Head 1: انگليسي، آب رِزْگاه،

(واژه نامه دريانوردي)

هَد ۲- Head 2: انگليسي، سَر: دَر بادبان

(واژه نامه دريانوردي)

هَد آف واتر Head of water: انگليسي،

۱- بُلنداي آب، بالست آب، ۲- نيروي آب،

كارمايه ي آب (بهره از فرهنگ فني)

هَد استاك Head stock: انگليسي، تَنه ي

دَسْتگاه (بهره از فرهنگ فني)

هَد آن كوليژن Head on collision: انگليسي،

برخورد رودرُرو، برخورد شاخ به شاخ  
(واژه نامه تربیت بدنی)

هَدایا: (تک: هَدیّه)، ارمغان‌ها، پیشکش‌ها، شیربهاها، آیفَت‌ها

هِدایَته: هدایت در فارسی، بنگرید به هدایت کردن

هِدایت کردن: هاجیدن، نیدن، آتیه‌یدن، جامنیدن، زامنیدن، واژنیدن، هاختن، هختن، ویتاردن (فرهنگ پهلوی)، راهنمایی کردن

هدایت کردن گله: رفتنیدن (فرهنگ پهلوی)  
هدایت کننده: پروانک (فرهنگ پهلوی)، راهنما

هَدَر: ۱- بیهودگی، بیهوده شدن، (بیهوده = باطل، لغت فرس)، ۲- رایگان شدن، مُفت شدن، ۳- هَرز، به هَرز رفتن، ۴- بی سود

هِدِر: انگلیسی، ۱- آگور کله (آجر تازی گشته‌ی آگور پارسی است)، ۲- مادر لوله (فرهنگ فنی)

هِدِرُپ: انگلیسی، رَسَنِ شماره‌ی یک، رَسَنِ سینه (بهره از واژه نامه دریانوردی)

هِدِر پارتی: Head#party، انگلیسی (گروه نظافت، واژه نامه دریانوردی)، رُفتگر و ه

هَدَس: مُورت، مُورد (فرهنگ پهلوی)، از گیاهان

هِدِست: Headset: انگلیسی، گوشی (واژه نامه دریانوردی)

هَدَف: پارسی است (فرهنگ کوچک)، دَفک (برهان)، هرگز زروی دفتر و دَف در مصاف عشق، تیر امید کی چو شَهان بَر دَفک ز نیم (سنائی)، آماج (لغت فرس)، سرشک دیده به رخسار تو فرو گذرد، هَر آنکهی که به آماج گاه او گذری (عماره)، آماژ، تَموک (لغت فرس)، پسر خواجه دَست کرد به کُک، خواجه اورا بزده تیر تموک (عماره)، خَنگال (برهان)، نشانه‌ی تیر هَدَف گیری: آماجگیری، دَفک گیری  
هَدَف وار: تَموکوار، آماجوار

هِد کوآرتِرز: Head quarters: انگلیسی، ستاد فرماندهی (واژه نامه دریانوردی)

هِد کوچ: Head coach: انگلیسی (= سر مربی، واژه نامه تربیت بدنی)، سَرآموز  
هِد گای: Head guy: انگلیسی، مَهار سَر تیر، (فرهنگ فنی)

هِد لاس: Head loss: انگلیسی، اُفت فِشار، اُفت نیرو (بهره از فرهنگ فنی)

هِد لایت: Head light: انگلیسی (= چراغ جلو، در اتوموبیل، فرهنگ فنی)، چراغ بالا، درخوردو

هِد لاین: Headline: انگلیسی (= سرمقاله،

فرهنگ فنی)، ورنامه

هد لَمپ Head lamp: انگلیسی، چراغ

پیشانی (واژه نامه دریانوردی)

هَدَم: ویرایش، ویران کردن

هَدَنَة: هَدَنَه در فارسی، ۱- آرامش، ۲- آشتی،

سازش، ۳- آتش بس

هَدَنَه کردن: آشتی کردن، سازش کردن

هد واتر Head water: انگلیسی، ۱- سرآب،

۲- تراز (فرهنگ فنی)

هد ونیزم Hedonism: انگلیسی از یونانی

Hēdonē به مائک شادی، شادگرایی

هد وی Head way: انگلیسی، پیشروی (بهره

از واژه نامه دریانوردی)

هد ویند ۱- Head wind: انگلیسی، باد سینه

(واژه نامه دریانوردی)

هد ویند ۲- Head wind 2: انگلیسی، باد دماغ

(واژه نامه دریانوردی)

هَدَهْد: پُوش، پُوك (برهان)، شانه سر، شانه

به سر (گوش گیلکی)

هَدَهْدی: ۱- پُویکی، ۲- پیام آوری، به گواژ

هَدی: ۱- روز، ۲- راه، ۳- هاختن، نیدن،

راهنمایی

هَدی: ۱- کُریانی، کُریانی هَنج (= قُریانی

حَجّ)، ۲- اَرَجُمند: مرد، ۳- رَفَتار

هَدید: ۱- مَرِدَران، ۲- هَوار

هَدینگ ۱- Heading 1: انگلیسی، سینه، راه

(واژه نامه دریانوردی)

هَدینگ ۲- Heading 2: انگلیسی

(= سَر لوجه، واژه نامه دریانوردی)، سَر بِلِه

هَدیَه: هَدیه و هَدیت در فارسی، دَهش، داسر،

آیفت (فرهنگ پهلوی)، ارمغان، پیشکش،

شیر بها

هَدیه آوردن: آیفت آوردن، ارمغان آوردن

هَدیه ای: دَهشَنیک (فرهنگ پهلوی)

هَدیه دادن: پیشکش دادن، ارمغان دادن

هَدیه ساختن: ارمغان ساختن

هَدیه گرفتن: پارک گرفتن، پیشکش گرفتن

هَذَا: این: نَرینه

هَذَر: پارسی تازی گشته، هَرز، هَرزه

هَذَر: از ریشه ی پارسی، هَرزه شدن، یاوه شدن،

پوچ شدن

هَذَر: از ریشه ی پارسی، هَرزه گوی

هَذَرَة: از ریشه ی پارسی، هَرزه گوی، یاوه دَرای

هَذَرُوف: شتابان، تُند (لاروس)

هَذَف: ۱- زَرَنگ، ۲- شتابان: مَرَد

هَذَلُوغ: اَب کُلُفت (لاروس)، لَفج

هَذَلُوغَة: زِشت چهره، بَد رِیخت

هَذَلُول: ۱- بافه ی چاش، (چاش = غَلَه)،

هَرَاوُل: ترکی، پِشتاز (بهره از غیات اللغات)،

سَر آهنگ (برهان)

هَرَايِ حَمَلَه: هَرای تاخت، آواز تازش

هَرَب: ۱- گریختن، گریز، ۲- کلانسال گشتن

هَرَباب: هَر در

هَرَبان: گریستن (آندراج)

هَرَبِد: پارسی تازی گشته، هیربد، هَرَبَد

هَرَبِذان، هَرَبِزان Herbezan: فرانسوی،

بیجاران، از داروها

هَرَبُون: پارسی تازی گشته، هَرَبُو، از گیاهان،

اگر چه هَرَبُو چون ضمیران بود در شکل، کجا

توان شبّه ضمیران به، هَرَبُو کرد (اثیر

اخسیکتی)

هَرِتْز Hertz: آلمانی، برگرفته از نام R-Hertz

گیتیک دان آلمانی (سده ی ۱۹)، یکانِ بَسامد،

دوردم

هَرِتْز وکتور Hertz vector: انگلیسی، بُردارِ

هَرِتْز (واژه نامه فیزیک)، بُردارِ دوردم

هَرْتیکَه Urtica: لاتینی تازی گشته، گَزَنَه، از

گیاهان (معین)

هَرُث: جامه ی کُهنه (لاروس)

هَرُثْمَه: ۱- شیر بیشه، ۲- زیرِ بینی

هَرَج: آشوب، دَرَهَم برهَمی، هَلالُوش، هَلالُوش

جویانِ دینِ بیهُشند، تو بیهُوش را در هَلالُوش

۲- گودی پنهان، ۳- پُشته ی خُرد، ۴- اَبَر تَنک،

۵- آغاز شب، سَر شب، ۶- گَزند، ۷- سَبِک

سَنگ (= سَبِک وَزن)

هَڈلولی: هَڈلولی در فارسی، بَنگَرِید به

هایر بُول

هَڈَه: مؤنث هَڈَا، این: مادیتَه

هَڈَه السَنَه: اِمسال (فرهنگستان)

هَڈَیان: هَلْگ (فرهنگ پهلوی)، واژ (برهان)،

من این همه ز طریق مطایبت گفتم، مَکَر نگوئی

کاین واژ باشد و هَڈَیان (فرخی)، هَلَه، خَلَه

(برهان)، هَپْرا (گویش گیلکی)، بَلَفْتَه (گویش

بدخششی)، هَرْزه درایی، پَرْت و پَلا، فَلَاده

(صحاح الفرس)، یك فَلَاده همی بخواهم

گفت، خود سخن بی فَلَاده بود مرا (بو شکور)،

هَرْزه (صحاح الفرس)، بیدلا (برهان)، یاوه،

یان (برهان)

هَڈَیانات: تَک، هَڈَیان، واژها، یان ها، یاوه ها

هَڈَیان گوئی: واژگوئی، پَرْت و پَلا گوئی

هَرّات: شیر بیشه (آندراج)

هَرّاج: تیز تَک: اَسب

هَرّاس: از ریشه ی پارسی، هَرِسه بَز، هَلام بَز

(بَنگَرِید به هَلیم)

هَرّا کَلَه: ۱- کُوه گاه، گِرْدآمَدنْگاه کُوهه، ۲-

سَنگ ماهی

کن (ناصر خسرو)

دین

هـرج: ۱- گول، ۲- سُسته

هـرطمان: تازی گشته، دوسر، یولاف، از گیاهان

(معین)

هـرج و مـرج: درهم برهمی، آشوب، پریشانی،

هـرطور: هـرجور

بَلَبَشو (فرهنگ کوچک)، هـلالوش

هـرطوقی: هـر طوقی در فارسی، در انگلیسی

هـرج و مـرج طلب: آشوبخواه

Hertic (فرهنگ اصطلاحات علوم)، یونانی

هـرد: سنسکریت تازی شده، زردچوبه، از

تازی گشته، دین شکن، نوآور

گیاهان (معین)

هـرفولیون Erpullos: یونانی تازی گشته،

هـرد: سنسکریت تازی شده، ۱- کُرگم

سیسنبر، از گیاهان (معین)

( = زعفران )، ۲- گل سُرخ

هـرقلوس Erakléios: یونانی تازی گشته، گیاه

هـردمبیل: از ترکی هـردن بیر، بی سامان،

مُرارید

پریشان، درهم برهم، هر که هر که

هـرقلوه: بنگرید به هـرقلوس

هـردم خیال: هـر زاندیش، هـرزه کار، هـرزه گو

هـرم: کلانسال

هـرزه مـرض: نادرست نویسی هـرزه مـرس،

هـرم: ۱- کلانسال، پیر هـرگ (هـرگ = خـرفت)،

پارسی است، ۱- هـرزه گرد، ۲- پَر و پاچه گیر

۲- روان و خـرد، ۳- اندیشه ی نیکو،

هـرس: کُوبش، کوفتگی

۴- سوراخدار

هـر ساعت: هـزمان (برهان)

هـرم: هـرم دَر فارسی، سَنبُوسه (برهان)، گُنبد

هـرست Horst: انگلیسی، فَرآزمین (قریب)

هـرماس: ۱- بچه پلنگ، ۲- شیر بیشه (لاروس)

هـرسی نین Hercynien: فرانسیوی،

هـرمان: ۱- خـرد، ۲- اندیشه ی نیک

چین خوردگی سراسری

هـرمانه: آز

هـرطرف: هـر سوی

هـرمسه: بانگ، خروش مردم، داد و فریاد

هـر طریق: هـر راه

هـرم مثلث القاعدة: چارکنج

هـر طقه: در انگلیسی Heresy (فرهنگ

هـرم مربع القاعدة: پنج کنج

اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، یونانی

هـرمول: ۱- پَر، ۲- کُرک

تازی گشته (لاروس)، دین شکنی، نوآوری: دَر

- هَرَمَة: مؤنث هَرَم، ماده شیر (لاروس)  
 هَرَمیس: ۱- شیر دَرَنده، ۲- کَرگَدَن  
 هَرَوِر: Herrower: انگلیسی، ۱- کَلوِخ شَکَن.  
 ۲- شِن کش (فرهنگ فنی)  
 هِرَوین: Heroïne: فرانسوی، میرگرد  
 هِرَوِجه: هِرسان  
 هِرَوَقَت: هِرگاه، گاه به گاه  
 هِرَوُل: ینگرید به هِرأول  
 هِرَوَلَة: هِرَوَلَه دَر فارسی، گُرگَدو (برهان)  
 هِرَهْری مَذَهَب: هِرَهْری دین، بی دین  
 هِرَی: کَنور، انبار گندم  
 هِرَی: ۱- رَئوِیه (برهان)، روزه ی سَگ، ۲- آواز  
 کَمان  
 هِرَیوَة: ناپَسندی (لاروس)  
 هِرَیوَة: ۱- بچه گُریه، ۲- کُل آذین نَگینی  
 (لاروس)  
 هِرِیس: پارسی تازی گشته، هِرِیس، دانه ی آرد  
 شده پیش از آن که پخته شود  
 هِرِیَسَة: پارسی تازی گشته، هِرِیسه، دعوتی با  
 تکلف ساخته بودند و هِرِیسه نهاده (تاریخ  
 بیهقی)، هَلام  
 هِرِیصَة: آبگیر، تالاب (لاروس)  
 هِرَاز: پارسی تازی گشته، هِرَاز آوا، هِرَازستان  
 هِرَاز: ۱- تَک، ۲- تَها  
 هُرال: لاغری  
 هُرال: ۱- لُوده، شُوخ، خَنده ساز، ۲- یاوه گو ی  
 هُرالَة: شوخی، لاغی  
 هُرَاهِز: تُو فِش، تُو فِیْدَن (برهان)  
 هُرَاهِز: ۱- آبِ روان، ۲- آبِ رَوشَن، ۳- شَتِربَلند  
 بانگ  
 هُرَبَر: ۱- سَخَت پُشت، ۲- سِتَبَر و دُرُشت،  
 ۳- شیر بیشه، ۴- دَلیر  
 هُرَبَر آفَکَن: دَلیر کُش، شیر آفَکَن (آندراج)  
 هُرَبَر آنداز: دَلیر آنداز، شیر کُش  
 هُرَبَرانه: شیر وِش، دَلیرانه  
 هُرَه: ۱- بُو مِیَهِ، تَنِبَه، رَمین لرزه، ۲- آشوبگر،  
 شَهْر آشوب: رَن  
 هُرَه: هُرَت دَر فارسی، ۱- شادمانی، ۲- آوای  
 جُوشِش، ۳- آوای تَنَدَر، ۴- فَرَاخ خُوبی،  
 خُر سَنَدی  
 هُرَج: ۱- آواز تَنَدَر، ۲- سِرود شاد، ۳- سَرایش،  
 ۴- آوای گِرِفته  
 هُرَج: ۱- شادی آوَر، ۲- سَبَک رَفتار: اَسپ  
 هُرَز: ۱- زیان دیده، ۲- دُشوار، ۳- گول  
 هُرَز: ۱- زَدَن: با چوب دَسَستی، ۲- گِران کردنِ  
 نَرخ، ۳- خَندِیْدَن، ۴- بی اندیشه خَرِیْدَن  
 (آندراج)  
 هُرَق: شادمانی (آندراج)



- هَزَق: تَنْدَرِ غُرْنَدَه  
هَزَل: تَمَاخِرَه (عمید)، لاغ (فرهنگ کوچک)  
هَزَل: بیهوده کار، هَرزِه کار  
هَزَل آمیز: لاغ آمیز  
هَزَل گوی: تماخره گوی، یاوه درای  
هَزَلِی: هَزَلِی دَر فارسی، تماخره ای، لاغی  
هَزَلِیَات: (تک: هَزَلِیَه)، تماخرگان، لاغ ها  
هَزَلِیَه: هَزَلِیَه دَر فارسی، مؤنث هَزَلِی، لاغی، تماخره ای  
هَزَم: ۱- زَمینِ نَشیب، ۲- اَبَرِ تَنک، اَبَر بی بار، ۳- بانگِ کُردنِ کَمان، ۴- شِکِستِ دُشمن، ۵- مَهر بانی کردن، ۶- انگشتِ خَلانیدن  
هَزَم: بانگِ کَمان  
هَزَم: ۱- اَسپِ رام، ۲- بارانِ دُمِرِز  
هَزَمَه: ۱- نَشیب، سَرازیر، ۲- مَغاگ، گودی  
هَزِیج: پاسی از شَب  
هَزِیز: ۱- دَر خَسْتِه، ۲- رانده  
هَزِیل: لاغر (معین)  
هَزِیم: ۱- تَنْدَرِ غُرْنَدَه، ۲- اَسپِ شیهه کش، ۳- بارانِ دُمِرِز  
هَزِیمَه: هَزِیمَت دَر فارسی، کال  
(صاح الفرس)، شِکِست، وِئِدِگی (فرهنگ کوچک)  
هَزِیمَت دَاَدَن: شِکِستِ دُشمن، کالانَدَن  
هَزِیمَت شُدَن: شِکِست خوردن، گُریختن، کالِیدَن (برهان)، سِبَرِ اَفکَنَدَن (برهان)  
هَزِیمَتی: در تازی نیامده، شِکِست خورده، گُریخته، گُریزان، کالیده  
هَزِیمَت یافتن: بَنگَرِید به هَزِیمَت شُدَن  
هَزِیر: بَر سَاخْتِه از هَزِیر، شیر، دَلِیر  
هَسْتی عامّ Universalbeing: (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هستی  
هَر وِیَسپ (بهره از خرد ناب)  
هَسْتی مَحْض: در انگلیسی Absolutbeing  
(فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هستی ناب  
هَسْتی نامحدود: در انگلیسی Infinite  
existence (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هستی یَلَه، هستی بی مَرز  
هُسَرَه: پارسی تازی گُشْتِه، خُسَر  
(صاح الفرس)، چه نیکو سخن گفت یاری به یاری، که تا کی کُشَم از خُسَر دَل و خواری  
(رودکی)، نزدیکان و خویشان  
هَسِیس: ۱- کُوفْتِه، ریزه ریزه، ۲- سَخَن پنهان، ۳- سَخَن نَرَم  
هَش: ۱- نَانِ نَرَم، ۲- تازِه رُوی، شادمان: مرد هَشاش: ۱- خندان رُو، ۲- نَانِ نَرَم (غیاث اللغات)

- هَشاشَه: هَشاِشه دَر فارسی، شادمانی، تازه‌رویی  
 هَشْت خَط: پَنگَرِیدِ به هَفْت خَط  
 هَشْتَصَد: نادرست نویسی هَشْتَصَد، پارسی است  
 هَشْتَصَدُم: نادرست نویسی هَشْتَصَدُم، پارسی است  
 هَشْت صفات: هَشْت زابان  
 هَشْت ضِلعی: در انگلیسی Octagon (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هَشْت پهلوی  
 هَشْت مزاج: هَشْت سِرِشت  
 هَشْت وَجَهِی: در انگلیسی Octahedron (فرهنگ اصطلاحات علوم): هَشْت رُویه  
 هَشَلَهَف: این واژه را معین برگرفته از Shall have دانسته، ۱- یاوه، ۲- هَشَنگ، هَنجام، بیکاره، بی سروپا، در انگلیسی با هِیچ یَک از این مانک‌ها بستگی ندارد.  
 هَضاب: (تَک: هَضَبَه)، کُوه پُشتان (بهره از بُرهان)  
 هَضام: ۱- داروی گُوارِش، گُوارَنده، ۲- پُر هَزنه، پَر ریخت و پاش: مَرَد، ۳- شیر بیشه  
 هَضائِم: (تَک: هَضِیمَه)، سِتم‌ها، خَشَم‌ها  
 هَضاه: ۱- گِیسو، ۲- ماده خَر (لاروس)  
 هَضِبَه: هَضِبَه دَر فارسی، ۱- کُوه پُشت (برهان)، ۲- پُشته، تپه (لاروس)، ۳- یَک بار بارِش  
 هَضَل: بسیار (آندراج)  
 هَضلاء: دَر اَز پستان  
 هَضَم: گُوارِش، پَزمایش (فرهنگ پهلوی)  
 هَضَم رابع: گُوارِش چَهارم، گُوارِش پایانی  
 هَضَم کَرَدَن: گُوارَدَن  
 هَضَم کُنَدَه: گُوارَنده  
 هَضِیم: ۱- سِتم رسیده، ۲- شکم باریک: زَن، ۳- غَنچه  
 هَضِیمَه: ۱- سِتم، ۲- خَشَم، ۳- خوراک مُرده، خوراکِی که دَر سوک پَزَد  
 هَطال: ۱- نِیک بَارَنده، بارانِ پایِی، ۲- اَشِکِ روان  
 هَطَر: سَگ کُشی  
 هَطَل: ۱- نَم نَم باران، ۲- اَشِکِ ریزان  
 هَطَلَس: ۱- گُرگ، ۲- رَاهَزَن (آندراج)  
 هَف Half: انگلیسی، نیمه (فرهنگ فنی)  
 هَف اُپَن Half open: انگلیسی، نیمه باز (فرهنگ فنی)  
 هَف بَرِیک Half brick: انگلیسی، نیمه آگور (بهره از فرهنگ فنی)  
 هَفَت آباء: هَفَت بابا، گُوارِ هَفَت اختر  
 هَفَت آختان: هَفَت خواهران، هور، ماه، بهرام، ناهید، کیوان، برجیس، تیر

هفتاد و دو مِلّت: ۱- هفتاد و دو زانیج، ۲- هفتاد و

دو کیش

هَفْتِ أَصَل: هفت بُنلاد، گواژ، ۱- هَفْت

اَشْکُوبِ زمین، ۲- هَفْتِ کشور

هَفْتِ أَعْضا: هفت اندام، سَر و گردَن، سینه، دو

دَسْت، دِوِیا، چوریا چُوز

هَفْتِ اقلیم: هفت کِشور

هَفْتِ أَلوان: هَفْتِ رَنگ، گواژ، ۱- خوانِ

رَنگازَنگ، ۲- هفت رَنگ: کِرِمَز، نارنجی، زَرَد،

سَبز، آبِی، نیلی، بَنَفش، ۳- هفت خوراکِ

آسمانی: نان، نَمَک، ماهی، سرکه، اَنگبین،

روغن، تَرَه یا سبزی، ۴- هَفْتِ اَحْتر

هَفْتِ اِمَام: هَفْتِ رَهْئَمُود: اِمَامِ اَعْظَمِ ابوحنیفه،

اِمَامِ شافعی، اِمَامِ مالِک، اِمَامِ اَحْمَد حَنبَل، اِمَامِ

ابویوسف، اِمَامِ مُحَمَّد، اِمَامِ زَفَر (غیاث

اللغات)

هَفْتِ اِمامی: هَفْتِ گِرای

هَفْتِ اَنجَم: در انگلیسی Seven planets

(فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)،

هَفْتان، هَفْتِ اَحْتر

هَفْتِ اَیام: هَفْتِ روز، کِیوان شید (= شنبه)،

مِهَرشید (= یکشنبه)، مَه شید (= دوشنبه)،

بِهَرام شید (= سه شنبه)، تیرشید

(= چهارشنبه)، بِرجیس شید، یا اورمَز دَشید

(= پنجشنبه)، ناهید شید (= آدینه)

هَفْتِ تایم Halftime: انگلیسی (= نیم وقت،

فرهنگ فنی)، نیمگاه

هَفْتِ بَطْن: هَفْتِ درون (برای آگاهی بیشتر

بنگرید به اندیشه های فلسفی ایرانی)

هَفْتِ پِنا: هَفْتِ ساختمان، گواژ هفت سِپهر

هَفْتِ بُنیان: هَفْتِ بنیاد، گواژ هفت سِپهر

هَفْتِ پَر تَرُیا: هَفْتِ پَر پَر وین: کوچک ترین

ستاره در پَر وین

هَفْتِ پَرده اَز رَق: هفت پَرده ی کُبود، گواژ هفت

سِپهر

هَفْتِ تَکبیر: هَفْتِ بَرینداشت

هَفْتِ تَهلیل: هَفْتِ بُزرگِیاد، هفت «قُل هُو الله

أَحَد»

هَفْتِ جَسَد: هَفْتِ لاشه، گواژ هفت توپال: زَرِیا

تِلا، سِیم یا نُکِرَه، آهَن، مِیس، اَرزیز (= قلعی)،

سُرب، سِیماب

هَفْتِ جَوهر: هَفْتِ گوهر، گواژ هفت گوهر

(= جواهرات)، وَ هَفْتِ توپال

هَفْتِ جَوهر اِبداعی: هَفْتِ گوهرِ اَسَری (اَسَر =

اَزَل تازی گشته)

هَفْتِ حال: هَفْتِ جاوَر، هَمیشه

هَفْتِ حَجلَه نور: هَفْتِ پَرده ی جَشم (برهان)

هَفْتِ حَرَف: هَفْتِ وات

هَفْتِ حَرْفِ آبِی: هَفْتِ وَابِ آبِی: ج، ز، ک، س،  
ق، ث، ظ (برهان)

هَفْتِ حَرْفِ آتشی: هَفْتِ وَابِ آتشی: ا، ه، ط، م،  
ف، ش، ذ (برهان)

هَفْتِ حَرْفِ خاکی: هَفْتِ وَابِ خاکی: د، ر، خ،  
غ، ح، ل، ع (برهان)

هَفْتِ حَرْفِ بادی (= هوایی): هَفْتِ وَابِ بادی،  
و، ب، ن، ی، ت، ص، ض (برهان)

هَفْتِ حکایت: هَفْتِ داستان، گواژِ کاربرد هفت  
اندام، و هفت داستان که در هفت پیکر نظامی  
آمده (برهان)

هَفْتِ خاتون: هَفْتِ بانو، هفت اختر به گواژ  
هَفْتِ خزینه: هَفْتِ گنج، گواژ، ۱- گم (= معده)،  
گش (= قلب)، گرده (= قلوه)، شش (= ریه)،  
سپهرز (= طحال)، جگر (= کبد)، زهره  
(= کیسه صفراء)، ۲- هَفْتِ سپهر  
هَفْتِ خط: ۱- هفت رنگ، ناغلا، گریز، ۲- هَفْتِ  
کشور

هَفْتِ خطِ جام: هَفْتِ سمیره‌ی جام، در جام جم:  
سمیره‌ی ستم (= جور)، سمیره‌ی بغداد،  
سمیره‌ی بسره (= بصره)، سمیره‌ی کبود  
(= آزرق) یا سمیره‌ی سبز یا سمیره‌ی سیاه یا  
سمیره‌ی شب، سمیره‌ی آشک (یا خطیره)،  
سمیره‌ی کاسه گر و سمیره‌ی فردین یا

فرو دینه (بهره از برهان و غیاث اللغات)

هَفْتِ خلیفه: هَفْتِ کارگزار، گواژ، ۱- هَفْتِ گنج،

بنگرید به «هفت خزینه»، ۲- هَفْتِ آندام،

بنگرید به «هفت اعضاء»، ۳- هَفْتِ سایشگاه،

که در نماز بر زمین می‌سایند: پیشانی، دوهیک

(هیک = کف دست، برهان)، دوشست پای، دو

زانو، ۴- هَفْتِ دریا بنده، روانِ جانوری، خرد،

بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، بساوایی

(بهره از برهان)

هَفْتِ رُقعۀ آدکن: هَفْتِ پاره‌ی تیره، گواژ هفت

اشکوب زمین

هَفْتِ سُبُع: هَفْتِ یک، گواژ هفت پاره‌ی

نبی (= قرآن)، نبی خوانان در یک هفته خواندن

نبی را از آغاز تا پایان انجام می‌داده‌اند، روز

نخست از فاتحه، روز دوم از مانده، روز سیم از

یونس، روز چهارم از بنی اسرائیل، روز پنجم از

شعرا، روز ششم از الصافات و روز هفتم از

قاف، و گواژ هفت زمینه سخن خداوند یا پیام

خداوند، نوید (= وعده)، بیم (= وعید)، آندرز

(= وعظ)، داستان (= قصه)، فرمان (= آمر)،

پرهیز (= نهی) و آزا (= دعا) (بهره از غیاث

اللغات)

هَفْتِ سَقَف: هَفْتِ آسمانه، گواژ هفت سپهر

هَفْتِ سلام: هَفْتِ درود، هَفْتِ درود در پیوند با

هَفْت سِیْمَنَادِ نَبِی ویا هَفْت درود بر امشاسبندان

هَفْت سُلْطَان: هَفْت پادشاه، گواژ، ۱- هَفْت

اختر، ۲- هَفْت رَهْبَر و شاه، شاه خراسان (ع)،

ابراهیم اَدَهْم، بایزید بَستامی، ابوسعید

ابوالخیر، محمود غزنوی، سَنَجَر، اسمعیل

سامانی (بهره از برهان)

هَفْت سِیَّارَه: هَفْتان (فرهنگ پهلوی)

هَفْت شَمْع: هَفْت سِیْنَدَار، گواژ هَفْت اختر،

هَفْت روْشَن

هَفْتَصَد: نادرست نویسی هَفْتَسَد

هَفْتَصَد گانی: نادرست نویسی هَفْتَسَد گانی،

گونه‌ای کمر بند

هَفْتَصَدُم: نادرست نویسی هَفْتَسَدُم

هَفْتَصَدُمی: نادرست نویسی هَفْتَسَدُمی

هَفْتَصَدُمین: نادرست نویسی هَفْتَسَدُمین

هَفْت طَبَق: هَفْت اَشْکُوب، هَفْت اَشْکُوب، گواژ

هَفْت پرده‌ی چشم

هَفْت طَبَقَه: بنگرید به هَفْت طَبَق

هَفْت عضو: بنگرید به هَفْت اعضا

هَفْت فَرَش: هَفْت بوب، گواژ هَفْت اَشْکُوب

زمین

هَفْت فَلَک: هَفْت آسیا (آندراج)

هَفْتَق: پارسی تازی گشته، هَفْتَه

هَفْت قُفْلی: هَفْت کوپله، هَفْت بَند

هَفْت قَلَم: هَر هَفْت، هَفْت گونه آرایش، وَ هَفْت

دَیِرَه

هَفْت کُوب: هَفْت ازدها (برهان)، هَفْت اخْتَر

هَفْت نوْبَت: هَفْت نیابه، هَفْت پَستَا

هَفْت نور: هَفْت شید، هَفْت شید از هَفْتان

هَفْت هیکل: هَفْت پیکر، گواژ، ۱- هَفْت سِیْهر،

۲- هَفْت اَشْکُوب زمین

هَف دُم Half dome: انگلیسی، نیم گُنبَد

(فرهنگ فنی)

هَف رُوند Half round: انگلیسی، نیم‌گرد

(فرهنگ فنی)

هَف سِکْشِن Half section: انگلیسی،

نیم‌برش (فرهنگ فنی)

هَف فِر Half fare: انگلیسی، نیم بها (واژه نامه

اقتصادی)

هَف لَپ Half lap: انگلیسی، نیم‌بند (بهره از

فرهنگ فنی)

هَف هیج Half hitch: انگلیسی، گره نیم خفتی

هَقَوَات: (تک: هَقْوَة)، لَغْزَش ها، شتافتن ها، بال

زَدَن ها

هَقْوَة: هَقَوَت در فارسی، ۱- لَغْزَش، ۲- شتافتن،

۳- شکوفیدن، ۴- بال زدن، مَرُغ، ۵- جُنْبیدن:

مَرُغ (آندراج)

هَقَم ۱- پُر خور، شِکْمبارَه، ۲- دَریا

هَقُوق: گاینده

هَق و هِق: نادرست نویسی هِق و هِغ، هِک و هِک،

(برهان)

هُكاع: ۱- سُرْفه، ۲- خوابِ خستگی،

۳- خواهانی ورن، گایخواهی

هکتار Hectare: فرانسوی، جَرِب، گَرِب

هکتو Hecto: فرانسوی، پیشوندی برای سد

هَکذا: هم چنین

هَکذی، ممال هَکذا: هم چنین

هَکزا Hexa: انگلیسی از Hexa یونانی به آرش

شش، پیشوندی برای شش

هَکزاد Hexad: انگلیسی از یونانی، پایه‌ی

شش (بهره از فرهنگ فنی)

هَکزاگون Hexagon: انگلیسی از یونانی،

شش‌گوش، شش بر (فرهنگ فنی)

هَکزاگونال Hexagonal: انگلیسی از یونانی

(= منشور شش بر، شش وجهی، فرهنگ فنی)،

شوشه‌ی شش بر، شش رویه

هَکزاگونال کریستال Hexagonal crystals:

انگلیسی (= ساختمان بلوری شش وجهی،

فرهنگ فنی)، شش رویه‌ی مَهایک

هَکزاهدرن Hexahedron: انگلیسی از

یونانی، شش رو (فرهنگ فنی)

هَکزاگونولر Hexangular: انگلیسی از یونانی،

شش گوشه (فرهنگ فنی)

هَکزاوَلنت Hexavalent: انگلیسی از یونانی،

شش آرزشی (فرهنگ فنی)

هَکزود Hexode: انگلیسی از یونانی (= لامپ

شش قطبی، فرهنگ فنی)، ششمین

هَکوک: ۱- شوخ، مرد، ۲- فرومایه

هَل: آیا

هَل آتی: آیا آمد؟

هَلاس: ششمار، از بیماری‌ها

هَلاک: مرگ، نیستی، نابودی، سیز (فرهنگ

پهلوی)

هَلاکَت: در تازی نیامده و فارسی گویان

ساخته‌اند: مرگ، نیستی، سیزش (فرهنگ

پهلوی)، در تازی «هَلَاکَة» آمده

هَلاک شدن: سیزیدن (از پهلوی)، ماری شدن

(برهان)، نیست شدن، مُردن

هَلاک شده: ماری (برهان)، مُرده، سیزیده

هَلاک شدن: سیزمند (فرهنگ پهلوی)،

مُردنی

هَلاک کردن: نیست کردن، از میان بردن

هَلال: ۱- آن‌در ماه: ماه تا شبِ هفتم (فرهنگ

پهلوی)، نو ماه، ۲- ویشفت: ماه از بیستم تا

بیست و پنجم (فرهنگ پهلوی)، ۳- آغاز باران،

۴- گردِ خاک، ۵- شتر لاغر، ۶- مارِ نر،

۷- پسر بچه‌ی زیبا، ۸- بُنِ ناخن

هَلال اَبْرُو: ابرو و گمانی

هَلال اَحْمَر: نو ماهِ سُرخ

هَلال خَضِیب: در انگلیسی Fertile crescent

(فرهنگ اصطلاحات علوم)، نو ماهِ باروَر

هَلال عَید: نو ماهِ جَشَن

هَلال مُعْتَبَر: ابروی مُشکین

هَلال منظر: ماهِ رُوی

هَلال وار: نو ماهِ وار

هَلالی: نو ماهی

هَلام: پارسی تازی گشته، هَلام (فرهنگ

پهلوی)، گونه‌ای خوراک است، بنگرید به

هَلیم

هَلالِیل: آبِ روشن (آندراج)

هَلالِیل: پارسی است از ریشه سنسکریت:

هَلالِیل، از گیاهان، بیش (فرهنگ پهلوی)،

ویراستارِ کلیله و دمنه گمان برده است هَلالِیل

جانوری پنداری است با زهری کشنده، ولی

زهرِ هَلالِیل، زهری است که از هَلالِیل یا بیش

می گرفته اند.

هَلِب: پُر موی (لاروس)

هَلَب: ۱- موی، ۲- مژه، ۳- موی خُوک،

۴- موی دُم (لاروس)

هَلش: ۱- خُوبی، دلپذیری، ۲- شُشمار، از

بیماری‌ها، بیماری باریک، ۳- لاغری

هَلقیفا: سُریانی، تلخه، گونه‌ای کاسنی، از

گیاهان (معین)

هَلکَة: بنگرید به هَلاکَت، وَ خُشکسال

هَلَم: بیا

هَلَم جَرَأ: هَم جنین

هَل مَن مِبارِز: آیا هَمَنبَر دی هست؟

هَل مَن مَزید: آیا بیش از این هست؟

هَلُوع: ناشکیبا (فرهنگ اصطلاحات علوم و

تمدن اسلامی)

هَلهال: ۱- موی، ۲- جامه‌ی نازک (لاروس)،

هَلهال به مَناکِ آرد بیز یا سِتخسه پارسی است

هَل وَحشی: شوشمیر (برهان)، هَل اویستی

(گویش گیلکی)

هَلُوک: وَرَنَمند، زَن

هَلِیت: از هَل تازی، آیی، زبانزد فرزانی

هَلِیت بَسِیط: آیی ساده، زبانزد فرزانی

هَلِیت مَرُکَب: آیی آمیخته، زبانزد فرزانی

هَلِیس Hélice: فرانسوی، پَرانه، درخودوریا

هَوایما

هَلِیکس Helix: انگلیسی، مارپیچ (واژه نامه

فیزیک)

هَلِیکوپتر Hélicoptère: فرانسوی از یونانی،:

Helix به آرش مارپیچ و Pteron: به مَناکِ بال،



## بالپیچه

هلیکوپتر رِسکیواستروپ Helicoptere :

rescue strop انگلیسی (= کمر بند نجات

هلیکوپتر، واژه نامه دریاوردی)، رَهائِنْد

## بالپیچه

هلیکوپتر رِسکیوِنِت Helicopter rescue :

net انگلیسی (= تور نجات هلیکوپتر، واژه نامه

دریاوردی)، رَهاَتوَرِ بالپیچه

هلیکوپتر کَاریِر Helicopter carrier :

انگلیسی، ناو بالپیچه بَر (بهره از واژه نامه

دریاوردی)

هَلیل، مَمال هلال: بَنگَرِید به هلال

هَلیلَه: در فرهنگ معین از هَرِیتکی سنسکریت

دانسته شده، هَلیلَه (فرهنگ پهلوی)، بَدیج

(برهان)، از گیاهان

هَلیم: از ریشه ی پارسی، هَلام (فرهنگ

پهلوی)، ۱- هَلیم، هَرِسه، ۲- چَسَبَنده،

دوسنده: چون هَلیم

هَلیم پَز: پارسی است، هَلام پَز، هَرِسه پَز

هَلیو تِرَپِی Heliothérapie: فرانسوی از

یونانی، Hēlios به آرش خُور، آفتاب دَرمانی

هَلیو گِراف Heliograph: انگلیسی، آیینَه ی

آفتابی (واژه نامه دریاوردی)

هَلیو گِرام Heliogram: انگلیسی، پِیام آفتابی

(واژه نامه دریاوردی)

هَلِیوم Helium: فرانسوی از یونانی Hēlios به

مَناک خُور، خُوروش، از گیاهها

هَلِیون: مارچوبه، از گیاهان، این واژه در

غیاث اللغات و برخی از فرهنگ ها هَلِیون

نوشته شده

هَم: قَرم، آندوه

هَماتوری Hématurie: فرانسوی، مِیزخونی،

شاشخونی

هَماتوز Hématose: فرانسوی، خُوندیسی

هَماتولوژی Hématologie : فرانسوی،

خونشناسی

هَماتولوژیست Hématologiste: فرانسوی،

خُونشِناس

هَماتیت Hématite: فرانسوی، خُونسَنگ

(قریب)

هَماتین Hématine: فرانسوی، خُوناَهَن

هَمّاژ: ۱- سُخَن چین (آندراج)، ۲- آک نِهَنده،

۳- بَدگویی (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن

اسلامی)

هَمّاس: ۱- شیر بیشه، ۲- سَخت شِکَننده

(آندراج)

هَم اسم: هَمنام

هَم اسمی: هَمنامی

هم اصل: هم گوهر (فرهنگ پهلوی)

هم اطاق: هم اطاقی: هم گنگ، همسرای

هماليج: (تك: هملاج)، از ریشه ی پارسی،

هملاجان، ستوران زهر و

همام: ۱- سخن چین، ۲- سیمین روز سرما

(آندراج)

همام: ۱- رهبر کوشا، ۲- پیشوای دلیر،

۳- سرور بخشنده: مرد، ۴- شیر بیشه، ۵- پیه

گداخته، ۶- بر فایه

همام: (تك: همام)، رهبران کوشا، پیشوایان

دلیر، سروران بخشنده

همان ساعت: همان گاه، همان زمان

همان طریق: همان روال، همان راه

همان طور: همان گونگ، همیدون (فرهنگ

پهلوی)، همانگونه

همان قدر: هند چند (فرهنگ پهلوی)، همان

اندازه

همایون: پارسی تازی گشته، هوماك، هوما ی

(فرهنگ پهلوی)، همایون

همایون آثار: همایون مانداك، همایون یادگار

همایون فال: همایون بخت

همایون لقا: همایون دیدار

همایون نظر: همایون نگر، همایوندید

همایین: (تك: همیان)، از ریشه ی پارسی،

همیان ها، ازبندها

همت بستن: ۱- آهنگ کردن، ۲- کوشیدن

همت کردن: کوشیدن، خواستن

همج: ۱- گرسنگی، ۲- سگالش بد، ۳- مگس

خر، ۴- گوسفند لاغر، ۵- گول: مرد، ۶- بی سر

وبا

همج الرعاع: دنباله روان بی سر وبا (فرهنگ

اصطلاحات علوم)

هم جئه: همتن

هم جنس: هم سردك (فرهنگ پهلوی)، همگن

هم جنس باز: همگن باز، پوت پوت (گویش

گیلکی)

هم جنس بازی: همگن بازی

هم جنسی: هم سردکی، همگنی، همنزادی

هم جوار: نزدیک (فرهنگ پهلوی)، همسایه

هم جوار ی: نزدیکی (فرهنگ پهلوی)،

همسایگی

هم جهت: همگوست

هم حالت: هم جاور

هم حزب: همساز، همسازمان

هم درس: همشاگرد

هم درسی: همشاگردی

هم دور و نه هم دورك، هم دوره

همرالوپی: Héméralopie: فرانسوی، شب

کوری (سعید نفیسی)، از بیماری های چشم

همَرَج: ۱- پوشیدگی، ۲- آمیختگی

همَرَش: جنبش (لاروس)

همَزات، وَسَوَسه های شیطانی (فرهنگ

اصطلاحات علوم): دیوکامیگی (فرهنگ

پهلوی)

هم سَرَحَد: همسایان، همکوستک (فرهنگ

پهلوی)، هم مرز

هم سَطَح: هموار

هم سَقَر: همراه

هم سَقَری: همراهی

هم سَهَم: همباز

هم سَهَمی: همبازی

هم سیک Homesick: انگلیسی، بامس (بهره

از صحاح الفرس)، خدایگانا بامس به شهر

بیگانه، فزون از این نتوانم نشست، دستوری

(دقیقی)

هم شکل: همکرب، همریخت، همسان

هم شِکلی: همگرایی، همسانی

هم صُحبت: هم پُرسش، همگپ (گویش

هراتی)، همسُخن، هموجیک (فرهنگ

پهلوی)

هم صُحبَتی: همپُرسگی، همگپی (گویش

هراتی)، همسُخنی

هم صَدَا: هم آوا، هم سُخن

هم طَبَع: همسرِ شت، همخوی

هم طَبِی: هم سفره (معین)، همخوان

هم طَبِقه: ۱- هم آشکوبه، ۲- هم رده، هم رسته

هم طِراز: نادرست نویسی همتراز (طِراز تازی

گشته ی تراز پارسی است)

هم طویل: ۱- هم آخور، ۲- دمخور، یار دمخور

هم عصر: همزمان

هم عقیده: هم اندیش

هم عِنان: ۱- همگام، همراه، ۲- همتراز، برابر

هم عَهْد: هم پیمان (فرهنگ پهلوی)، هم پیمان

هم غِذا: هم سفره، همکاسه

هم غُصه: همدرد

هم فیها خالِدون: ایشان در آن جای جاویدان

بمانند

هم قافیهِ: هم پساوند

هم قَبیله: هم دود، هم تیره

هم قَد: همبالا، چو قد و یس بت پیکر چنان شد،

که همبالای سر و بوستان شد (گرگانی، ویس و

رامین)

هم قَدَح: همپاله

هم قَدَر: همسنگ (برهان)، همپایه

هم قَدَر: همزور

هم قَدَم: همگام

هم قران: هم نشین، هم کت، هم دم (فرهنگ پهلوی)

هم قریه: هم روستا

هم قسم: هم سرگرد

هم قطار: ۱- هم کوس، ۲- هم کار، ۳- هم سیاه (فرهنگ پهلوی)

هم قلم: هم کلک

هم قول: هم داستان، هم زبان (آندراج)

هم قوم: ۱- خویشاوند، ۲- هم تیره

هم قوه: هاوند نیرو (فرهنگ پهلوی)، هم نیرو، هم زور

هم کفو: ۱- هم پایه، ۲- هم تبار

هم کلاس: هم شاگرد

هم کلام: هم سخن، هم گفت

هم کُنیت: هم پازنام

همل: ۱- جامه ی پاره، ۲- چادر کهنه، ۳- گلیم سرخ

هملاج: پارسی تازی گشته (لاروس)، هملاج، ستور زهر، ستور زهوار

هملاج: از ریشه ی پارسی، رهواری، در ستور  
هملاخت: سریانی تازی گشته، ۱- تخت کفش (معین)، ۲- کفش

همم: (تک: همّه)، گوش ها، بهمنشی ها

هم مدرسه: هم آموز، هم دبستان

هم مذهب: هم دین، هم کیش

هم مسلک: ۱- هم دین (فرهنگ پهلوی)،

هم باور، ۲- هم رسته

هم مشرب: هم بخور، هم اندیش

هم مصلحت: هم چاره، هم گال

هم معنی: هم مانک، هم آرش

هم مکتب: هم شاگرد، هم آموز

هم منزل: هم دامن (فرهنگ پهلوی)، هم خانه

هم منزلی: هم دامن، هم خانگی  
هم خانگی

هم منقل: هم آتش، هم دود

هم ندا: هم آواز

هم نسب: هم زهک

هم نسبت: ۱- خویشاوند، ۲- همانند

هم نفس: هم دم

هم نوع: هم سرتک (فرهنگ پهلوی)،

همگون، هم گن

هم نوعان: هم گنان

هموباتی: Hémopathie : فرانسوی،

بیمار خونی

هم وثاق: ۱- هم گتک، ۲- همسرای، هم خانه،

۳- یار

هم وثاقي: هم گتکی، همسرای، هم خانگی

هِموراژی Hemorragie: فرانسوی، خون‌ری

(فرهنگستان)، خون‌دماغی (سعید نفیسی)

هِم وزن: جُوسَنگ، به قسطاسی بَسَنجَم راز  
موبد، که جُوسَنگش بُود قسطای لوغا  
(خاقانی)

هُموژن Homogène: فرانسوی، بنگرید به  
هومو جنس

هِمُوستاز Hémotase: فرانسوی، خون بند  
(سعید نفیسی)

هُموسکسوالیسم Homosexualisme:  
فرانسوی، بنگرید به هوموسکچوالیتی

هِموفیلی Hémophilie: فرانسوی، شُلخونی

هِم وُطَن: هَم میهن

هِم وُطَنی: هَم میهنی

هِمُوگلوبین Hémoglobine: فرانسوی،  
سُرخابه

هِم ولایت، هَم ولایتی: هَم‌شهری

هِمولیز Hémolyse: فرانسوی، ۱-خُون‌تَباہی:

تَباهی گویچه‌ی سُرَخ (به گونه‌ای که در  
فرهنگ فرانسه فارسی سعید نفیسی آمده)،

۲-هِلِش سُرخابه (به گونه‌ای که در فرهنگ  
معین آمده ورنِگ آزمایشگاهی دارد)

هُموم: (تک: هَم)، آندوه‌ها

هِمِه جَانِب: هَمه‌زی، هَمه سَوی

هِمِه جَانِبِه: هَمه سَویه

هِمِه چیز تَمَام: سَراپا دُرُست، کاری و دُرُست

هِمِه فَن: ۱- هَمه‌دان، هَمه کاره، ۲- زرنِگ، کُر بُز

هِمِه فَن حَرِیف: ۱- هَمه کاره، ۲- ناغلا، زرنِگ

هِمّه: هَمّت دَر فارسی، ۱- کوشایی، کوش،

۲- هَنجیدَن، ۳- آرزو، ۴- دِلیری،

۵- بَلند نِگَری، به مِثَشی (فرهنگ کوچک)

هِمّه‌مّه: هَمّه‌مّه دَر فارسی، ۱- پَخال (گوش

سیستانی)، پِج پِج، ۲- آوای دَرهَم، ۳- هَنگامه

هِمّه‌مّه کَرْدَن: پَخالیدَن

هِم یاسه، هَم یاسا: ۱- هَم‌روال، هَم‌رِش،

۲- هَمسُوک

هِمیان: باری تازی گشته، هَمیان، وَ، کَم‌بند،

اِزاربند

هِمِترُپ Hémित्रे: فرانسوی، دوگانه

(قریب)

هِمیدری Hémidiērie: فرانسوی، نیم‌رویه‌ای

(قریب)

هِمیر: ۱- مُردنی: پیرزن، ۲- خوشخُرام: آهُو

هِمیرُ الفُؤاد: تیزهُوش

هِمِیسِفِر Hémisphère: فرانسوی، نیم‌بادک

(= نیم‌کره)

هِمِیسَقُوس: پاری تازی گشته، هَمیشگ،

هِمیشک، از گیاهان (معین)

همیشه: مَلَخ پُخته (لاروس)

همیغ: مَرگِ زودرس

همیم: خِلش

همیوپسی Hémioptie: فرانسوی، نیم‌بینی

(سعید نفیسی)، از بیماری‌های چشم

همیون Hémione: فرانسوی تازی گشته،

گورخر تَبَتی (= جکتای)

هنا: نژاد پست

هنا: اینجا

هناء: ۱- کتران، ۲- خوشه‌ی خرما

هَنَادِک: (تک: هِنْدِکِی)، هِنْدِکیان

هَناع: گردن درد

هَنانَة: مَوینده، زاری کننده: زَن

هَنجَل: سنگین

هنداز: پارسی تازی گشته، اندازه (لاروس)

هندازَة: پارسی تازی گشته، اندازه، اندازه‌گُن،

گَز (لاروس)

هندام: پارسی تازی گشته، اندام، خوش اندام

(لاروس)

هَنَدَب: گُلِ پیک، از گیاهان، در انگلیسی

Dundelion

هِنْدَباء: هِنْدَباء، هِنْدَباء و اَنوْپا در فارسی،

Intybos یونانی تازی گشته، ۱- کاسنی،

۲- ترخون (معین)

هِنْدِباءِ بَرّی: کاسنی بیابانی، از گیاهان (معین)

هِنْدِباج: یونانی تازی گشته، بنگرید به هِنْدَباء

هِنْدِبال Handball: انگلیسی، دَسِشده، از

بازی‌های ورزشی

هِنْدَسا Handsaw: انگلیسی، آره دستی

(فرهنگ فنی)

هِنْدَسَة: هِنْدِسِه در فارسی، پارسی تازی گشته،

هِنْدَجَک (فرهنگ پهلوی)، ۱- اندازه،

۲- اندازه گرفتن، برآورد اندازه‌گیری،

۳- مِهرازی (= معماری)، ۴- دانش دُورا و

گُنجا، هِنْدَسِه، ۵- زمین پیمایی

هِنْدِسَه اَقْلیدُسی؛ در انگلیسی Euclidean

geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)،

هِنْدِسِه‌ی اُکلیدی

هِنْدِسَه تَحلیلی: در انگلیسی Analytic

geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)،

هِنْدِسِه‌ی اَناکاویک (بهره از خرد ناب)

هِنْدِسَه تَرسیمی: در انگلیسی Descriptive

geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)،

هِنْدِسِه‌ی وِیَمَدیک، (وِیَمَدیک = توصیفی =

Descriptive، فرهنگ پهلوی)

هِنْدِسِه تَطبیقی، هِنْدِسَه عَمَلی: هِنْدِسِه‌ی

کاربردی (لاروس)

هِنْدِسَه رُقومی: هِنْدِسِه‌ی بِیَکری

هندسه فضایی: هندسه‌ی اسپاشیک  
(اسپاش = فضا، فرهنگ پهلوی)

هندسه کردن: هندسه کردن، پارسی است،  
۱- اندازه کردن، ۲- پیمودن، زمین پیمودن  
(فرهنگ پهلوی)

هندسه مُسطَّحه: در انگلیسی Plane  
geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)،  
هندسه‌ی هامونیک، (هامون، واژه‌ی پهلوی =  
مُسطَّح)

هندسی: پارسی تازی گشته، هندچکی،  
هندسی

هندیل Handle: انگلیسی، ۱- دسته: ابزار  
برای روشن کردن خودرو، ۲- چور: در زبانزد  
مردم کوچه و بازار ۳- دستاویز (حییم)

هندیل بار Handelbar: انگلیسی، ۱- دسته‌ی  
دوچرخه، ۲- فرمان

هندیل زدن: دسته زدن: روشن کردن خودرو با  
دسته

هندمید Handmade: انگلیسی، دستساخت،  
دستپاف

هندیکپد Handicapped: انگلیسی، ناتوان  
(واژه نامۀ تربیت بدنی)

هندیکرافتز Handicrafts: انگلیسی (= صنایع  
دستی، واژه نامۀ اقتصادی)، دستورزند

هندی وُرك Handiwork: انگلیسی،  
دستساخته، کار دستی (فرهنگ نوین پیوسته)  
هنگامه طَلَب: ۱- هنگامه جوی، ۲- جنگجوی  
هنی: هنی در فارسی، ۱- گوارا، ۲- بی‌رنج،  
رایگان، گوارنده، هست پندت نگاهدارنده، هم  
چو می ناخوش و گوارنده (سنائی)

هَنیئَا لُک: گوارا بر تو، نوش جان (لاروس)  
هَنیئَا مَریئَا: نوش و گوارنده (فرهنگ  
اصطلاحات علوم)

هُو: هو در فارسی: او، خدا، وِمن (برهان)  
هُو: هُوکس Houx: فرانسوی، چخ، خاس،  
خاردار، از گیاهان (گویش گیلکی)  
هُو Hoe: انگلیسی، ۱- نج بیل، ۲- کُنگ  
(فرهنگ فنی)

هُوآ: پارسی تازی گشته، وا، وای (= هوا،  
فرهنگ پهلوی)، هوا، همگی واژگان آمیزه که  
هوا بخشی از آن است، پارسی است چون  
هواپیما، هوانورد، هواخواه (= پشتیبان)، هوا  
خوردن و دیگرها

هُوآ پَرسِت: ریژ پَرسِت (ریژ = هوی)  
هُوآ پِشِه: ریژ پِشِه، ریژ باره

هُوآ دَار: ریزدار، خواهان، شیدا  
هُوآ دِج: (تک: هُودج)، از ریشه‌ی پارسی،  
هُودگها



- هَوَارَه: از هَوَرَة تازی، چَفْتَه (= تَهْمَت)  
 هَوَارَه زَدَن: چَفْتَه بَسْتَن  
 هُوَ اَعْلَمَ: اودا ناتر است، خُدا بهتر می داند  
 هَوَاكِش: پارسی است، دَمِیگ (فرهنگ  
 پهلوی)، دَمَاغ برابر با بینی از این واژه ساخته  
 شده  
 هُوَالْبَاقِی: اوست که می ماند، خُداست که  
 باینده است  
 هُوَالْحَی الْقَیُّوم: اوست که زنده و پاینده است  
 هُوَالله: اوست خدا، اوست که خُداست  
 هُوَالْمَطْلُوب: اوست دلخواه، آن است  
 پذیرفتنی  
 هَوَام: (تک: هَامَة)، خَسَنَدِگان (برهان)،  
 خرفستران  
 هَوَان: ۱- آسان گشتن، ۲- سَبْک شدن،  
 ۳- خواری  
 هَوای ظُلْمَانی: مَرگَه (برهان)، هَوای تَارِک،  
 میزَوای (فرهنگ پهلوی)  
 هَوای ناصاف و کِدَر: پَتول (گوش  
 سیستانی)، وای و تَر (فرهنگ پهلوی)، هَوای  
 بَد، هَوای بَتَر  
 هَوای نَفَس: رِیْزِ رَوَان، شُورِ رَوَان  
 هَوَايَة: شیدایی، دُوستداری  
 هَوایی: از هَوَی، رِیْزی، خوشگُذران
- هُو بَرّه یَقَه دار: شَب لَرز، از پرندگان (گوش  
 گیلکی)  
 هُوپ: Hoop: انگلیسی، چَنبَر (فرهنگ فنی)  
 هُوپ اِستِرِس Hoop stress: انگلیسی، نَنش  
 چَنبَری (فرهنگ فنی)  
 هُوپ آیرِن Hoop iron: انگلیسی (= تسمه‌ی  
 آهنی، فرهنگ فنی)، دُوالِ آهنی  
 هُوپِر Hooper :: انگلیسی، آخوَرک (فرهنگ  
 فنی)  
 هُوپ فُرس Hoop force: انگلیسی، نیروی  
 چَنبَری (فرهنگ فنی)  
 هُوپِنِگ فِرِکُونَنسی Hopping frequency  
 انگلیسی، فَرَاوانی پَرش (واژه نامه فیزیک)  
 هُوجِی (چی ترکی است)، هُوگَر، هُو کُننده  
 هُوجِیگَرِی: هُوگَرِی  
 هُود Hood: انگلیسی، ۱- کُلاهِک (فرهنگ  
 فنی)، ۲- گنجه‌ی دُودکش (فرهنگ فنی)  
 هُود: یُهود (فرهنگ پهلوی)  
 هُود: (تک: هُودَة)، کُوهان‌ها  
 هُودَج: پارسی تازی گشته، هُودگ (برهان)،  
 کُجابه، کُجَاوه  
 هُودُگِرَان Hodograph: انگلیسی، شتاب‌نما  
 (فرهنگ فنی)  
 هُودُمِیْتِر H odometer: انگلیسی، راه‌پیمای

- (فرهنگ فنی) مینوی، فرهنگ پهلوی)، این واژه خود  
 هَوْدَه: کوهان دگرگشته‌ی فروهر Fravahr یا فرورتی  
 هَوْدَا: او این است (لاروس) اوستایی است که باشنده‌ی دیرین در هستی  
 هَوْدَل: بچه میمون است که به چهره‌ی باشندگان در جهان مادی  
 هَوْدَه: سنگ‌خواره‌ی ماده (لاروس) پیکر پذیرفته و قلیای شیخ احمد احسانی،  
 هورایزن Horizon: انگلیسی (= افق، خط نَسای بازمانده‌ی آدمی است پس از آن که روان  
 اُفق، فرهنگ فنی)، کُران (فرهنگ پهلوی) در ستخیز بدان بازمی گردد، فروهر  
 هورس پاور Horse power: انگلیسی، هورمون Hormone: فرانسوی برگرفته از  
 (= قدرت اسب، آسب بخار، فرهنگ فنی)، Hormē یونانی به مائک برانگیزش، بر آغاله  
 آسبوز (اوز، واژه‌ی پهلوی = قدرت) هورن Horn: انگلیسی (= شیپور، بوق،  
 هورس شو بند Horseshoe bend: انگلیسی، فرهنگ فنی)، کُرنا  
 پیچ نال آسی، پیچ نالی (بهره از فرهنگ فنی) هورن گن Horn gan: انگلیسی (= شکاف در  
 هورس شو مگنیت Horseshoe magnet: پائین باریک و در بالا پهن، فرهنگ فنی)،  
 انگلیسی، آهنربای نال آسی (بهره از فرهنگ شکاف شاخی  
 فنی) هورولاجی Horologi: انگلیسی، زمان سنجی،  
 هورس هد Horse head: انگلیسی، بنگرید به دانش اندازه گیری زمان (فرهنگ فنی)  
 منجنیق هورِزنتال Horizontal: انگلیسی، تراز  
 هورِزنتال اِرس پرش Horizontal earth: (فرهنگ فنی)، کُرانیک، کُرانی  
 سیمس شیخ احمد احسانی در «شرح الزیارة»، هوریزنتال اِرس پرش Horizontal earth: (فرهنگ  
 هادی سبزواری و اسپین فرزانه‌ی بنام ایرانی pressure انگلیسی، رانش خاك (فرهنگ  
 نیز درباره‌ی آن سخن گفته، بی گمان projection انگلیسی (= تصویر افقی، فرهنگ  
 سهر وردی در کاربرد این واژه نگرشی داشته فنی)، رُخش کُرانیک  
 است به فروهر (= مثال موجودات در عالم

- هوریزنتال پلین Horizontal plane: انگلیسی  
(= صفحه افقی، فرهنگ فنی)، رویه ی کرانیک  
هوریزنتال رنج Horizontal range: انگلیسی،  
بُرد کرانیک (بهره از واژه نامه فیزیک)  
هوریزنتال سوشال موبیلیتی Horizontal:  
social mobility انگلیسی (= تحرّک افقی  
اجتماعی، واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)،  
جنبایی کرانیک چپری  
هوریزنتال کامپینیشن Horizontal:  
combination انگلیسی (= ترکیب افقی،  
واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)، سازی  
کرانیک  
هوریزنتال گروس Horizontal growth:  
انگلیسی (= رشد افقی، واژه نامه اقتصادی و  
برنامه ریزی)، گوالش کرانیک  
هوریزنتال لیبر موبیلیتی Horizontal labor:  
mobility انگلیسی (= تحرّک افقی کارگر،  
واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)، جنبایی  
کرانیک کارگر  
هُوز Hose: انگلیسی، شلنگ (فرهنگ فنی)  
هُوز: تازی گشته، نام دومین کوده در آبجد  
هُوس: پارسی است (ذبیح بهروز)، ریژ،  
آرزومندی، و، گولی  
هُوس آلودگی: ریژ بارگی
- هُوس آلوده: ریژ باره  
هُوسات: ساخته ی فارسی گویان از هُوس،  
ریژها، آرزوها، گولی ها  
هُوسبار: ریژ انگیز  
هُوس پیشه: ریژ پیشه، ریژ باره  
هُوس ران: ریژ ران، خوشگذران  
هُوس کار: ریژ کار، ریژ باره  
هُوس گردن: آرزو کردن، دل خواستن  
هُوس ناک: ریژ ناک  
هُوسنامه: ریژ نامه  
هُوسهَلد Household: انگلیسی، خانوار  
(واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)  
هُوسهَلد اِکسپِنْدِچِر Household:  
expenditure انگلیسی، هزینه ی خانوار  
(واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)  
هُوسهَلد اِکَنَمِی Household economy:  
انگلیسی (اقتصاد خانگی، واژه نامه اقتصادی و  
برنامه ریزی)، آبرُی خانگی  
هُوسهَلد باجَت Household budget:  
انگلیسی (= بودجه خانوار، واژه نامه اقتصادی  
و برنامه ریزی)، پشریز خانوار  
هُوسهَلد سیستم Household system:  
انگلیسی (= نظام خانوادگی، نظام تولید  
خانوادگی، واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی)،

هوکسین سالیید Hookian solid: انگلیسی،

بر بسته‌ی کیشسا (بهره از فرهنگ فنی)

هوکویک: شباوین، از پرندگان (برهان)

هول: ۱- ترس، باک، هراس، بیم، ۲- ترش‌انده،

۳- زشت گرداندن

هول: هم‌آوای گول، ۱- راست و درست،

۲- بلند، پارسی است، فرستاده آن هول گفتار

دید، نشست منوچهر سالارید (فردوسی)،

گفت که تو زیر ککی، مست خیالی و شکی،

گول شدم، هول شدم و زهمه برکنده شدم، این

واژه را معین تازی دانسته

هول: به مانك فشار دادن، چون هول دادن

پارسی است و هم چنین به مانك شتاب کردن،

چون هول زدن و دست و پای خود را گم کردن،

چون هول شدن

هول دادن: ترساندن

هولمیوم Holmium, Ho: انگلیسی، برگرفته از

Holmia سوندی، رُباسار، ازکیاها

هول ناک: هراسناک، ترسناک

هولووسین Holocène: فرانسوی، اَبَر نهشتی،

دویمین گردش از دورک چهارم زمینشناسی

هوله: معین یکبار آن را برگرفته از Towel

انگلیسی دانسته و بار دیگر از خاوی ترکی که

برابر یا پارچه‌ی پُر زدار است، عمید حوله را

سامان خانواری

هوسینگ Housing: انگلیسی، خانه‌سازی

(واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هوسینگ ایکانمیکس Housing ecomics:

انگلیسی (= اقتصاد مسکن، واژه‌نامه اقتصادی

و برنامه‌ریزی)، آبرِی خانه‌سازی

هوش: ۱- تهی شکمی، ۲- شمار بسیار، ۳- گروه

آنبوه

هوشات: (تک: هوشه)، آشوب‌ها، گروه‌های

درآمیخته

هوشات اللیل: آشوب‌های شبانه، بدآمدهای

شبانه

هوشه: ۱- گروه درآمیخته، ۲- آشوب، پریشانی

هوع: ۱- هراس (= تهوع)، ۲- آذ، ۳- دشمنی

هوع: دشمنی (لاروس)

هوف: ۱- گول، ۲- تهی مایه، ناآگاه

هوف: ۱- باد سرد، ۲- باد گرم، ازوازان دوبهلو

هوفرایقون Hyperikon: یونانی تازی گشته،

هزار چشم، از گیاهان (معین)

هوک Hook: انگلیسی، چنگک (فرهنگ فنی)

هوک آپ Hook up: انگلیسی، سرهم کردن

(فرهنگ فنی)

هوک بولت Hook bolt: انگلیسی، چنگک پیچی

(بهره از فرهنگ فنی)

- نیابورده وهوله را پارسی دانسته، هُولِه، آجین،  
خُشک (گویش تهرانی)
- هُولِی Holly: انگلیسی، خاس، خاش (= خارِ  
مسیح)، از گیاهان (گویش گیلکی)
- هُومُ المَجُوس: از ریشه‌ی پارسی، هُوم (فرهنگ  
پهلوی)، ریش بُز، از گیاهان
- هُومُو Homo: انگلیسی از Homos یونانی، هَم  
(فرهنگ پهلوی)، به گونه‌ی پیشوند
- هُومُوپُلار Homopolar: انگلیسی (= هَم  
قطبی، فرهنگ فنی)، هَم میخی
- هُومُوپُلار بوند Homopolarbond: انگلیسی،  
پیوندِ هَم میخی (بهره از واژه نامه فیزیک)
- هُومُوپُلار جَنرِیتور Homopolar generator:  
انگلیسی (= مُوَلِد یك قطبی، فرهنگ فنی)،  
آپوراك یك میخی (از پهلوی)
- هُومُوپُلِیمر Homopolymer: انگلیسی  
(= پُلِیمر یکنواخت، فرهنگ فنی)، بَسپار  
یکنواخت
- هُوموجِینس Homogeneous: انگلیسی،  
هَمگِن (فرهنگ فنی)
- هُوموجِینِیتی Homogeneity: انگلیسی،  
هَمگِنِی (واژه نامه فیزیک)
- هُومودِین Homodyne: انگلیسی، هَم آمیز  
(فرهنگ فنی)
- هُوموستاز: در انگلیسی Homeostasis خود  
پایداری (واژه نامه تربیت بدنی)
- هُومو سِکِچوَال Homosexual: انگلیسی،  
هَمگِنگرا، هَمگِنباز
- هُوموسِکِچوَالِیتی Homosexuality:  
انگلیسی، هَمگِنگرایِی، هَمگِنبازِی
- هُوموسِنتَرِیک Homocentric: انگلیسی  
(= هَم مَرکز، متحد المَرکز، فرهنگ فنی)، هَم  
مِیانک، هَمکِیان
- هُوموُلجِس Homologous: انگلیسی (= هَم  
ردیف، مشابه، مُتَناظِر، فرهنگ فنی)،  
هَمسانساخت، هَمردِه
- هُوموُلجِس سِرِیز Homologous Series:  
انگلیسی، (= رشته‌های با ترکیب متشابه،  
فرهنگ فنی)، رِشته‌هایِ هَمسانساخت
- هُوموُلجِی Homology: انگلیسی  
(= هَمردیفی، تَناظِر، فرهنگ فنی)،  
هَمسانساختی، هَمردِگی
- هُوموُلِیسِیس Homolysis: انگلیسی،  
یکنواختی، یکنواخت کاری (بهره از فرهنگ  
فنی)
- هُومو مُورفِیک Homomorphic: انگلیسی،  
هَمریخت
- هُومومورفِیک Homomorphic ایمِیج:  
(فرهنگ فنی)

- image انگلیسی، نگاره‌ی هم‌ریخت (بهره از فرهنگ فنی)
- هومونیم Homonyme : فرانسوی،
- ۱- همخوان، واژه‌هایی که همخوانند ولی شیوه‌ی نوشتن یکسان ندارند، ۲- همنام
- هون: ۱- آهستگی، آرامی، ۲- آسانی
- هون: ۱- خواری، ۲- دُردسَر، سَخْتی، ۳- رُسوایی
- هون Hone: انگلیسی (= سَنَگِ تیغ تیزکن، فرهنگ فنی)، فَنَسَن
- هونینگ Honing: انگلیسی، سَنَگ زدن (فرهنگ فنی)، فَنَسَن زدن
- هُو هُوَیَّة: هُو هُوَیْت دَر فارسی، این هَمانی، زبانزدِ فرزانی
- هُوی: هُوا دَر فارسی، ۱- ریز (لغت فرس)، دیدی تو ریز و کام بدو اندرون بسی، بارودکان مطرب بودی به فَر و زب (رودکی)، اَنسَدوغ (گویش بیرجندی)، ۲- خواهش، ۳- گرای
- هُویج، حَویج: گَزَر، زَرَدَک، از گیاهان
- هُوِیَّة: هُوِیْت در فارسی، ۱- کَنامی (فرهنگ پهلوی)، اُویش (انجمن آرا)، ۲- هَستی
- هُوی و هُوس: کام و ریز (برهان)
- هُهْنا: اینجا (غیاث اللغات)
- هَی: آن، مادینه
- هَیئَة: هِیأت و هِیئَت دَر فارسی، ۱- پَریه (فرهنگ پهلوی)، پِیگَر، یازَند (برهان)،
- ۲- اَخترشناسی، ۳- رِیخت
- هَیأتِ ظُلْمانِیَّة: یازَند تار، گوازِ فتادهای نُه گانه، زبانزدِ فرزانی (فِتاد = عَرَض)
- هَیأتِ ظُلْمانِیَّة جِسمانیَّة: یازَندِ تارنَانی، زبانزدِ فرزانی
- هَیأتِ نُوریَّة: یازَندِ شیدین، زبانزدِ فرزانی
- هَیاب: ۱- تَرسان، ۲- بَدِیدل، ۳- تَرس انگیز
- هَیاج: ۱- بَرانگیخته شدن، ۲- بَرانگیختن، ۳- جوش آمدنِ خُون، دَر خشم شدن، ۴- زرد شدن: گیاه، ۵- تشنه شدن: شُتر (آندراج)
- هَیاطَلَة، هَیاطِلَة: خَلْجیان
- هَیاکِل: (تک: هَیکَل)، سِیَبرها، دُرشت‌ها، پِیکره‌ها
- هَیام: شِیفتگی، شِیدایی، شوریدگی
- هَیام: شوریدگان، شِیفتگان
- هَیَب: تَرسیدن (آندراج)
- هَیْبَة: هَیْبَت دَر فارسی، ۱- تَرس، بیم، ۲- پَره‌ین، ۳- بُزْریگی (آندراج)، شُکوه
- هَیپِرپلازی Hyperplasie: فرانسوی از یونانی، اَبَر بافتی
- هَیپِر تروفی Hypertrophie: فرانسوی از یونانی Trophio به مائِکِ پَرورش، اَبَر پَروری

هیپنوتیزور Hypnotiseur: فرانسوی، خوابار

هیپنوتیسم Hypnotisme : فرانسوی، خواباری

هیپوپاتمس Hippopotamus: انگلیسی، رُود  
آسپ، از جانوران

هیپوفیز Hypophyse: فرانسوی، زیر رُویا

هیپی Hippie 'Hippy: انگلیسی، غَلَنَدَر

هیپی گری: غَلَنَدَری

هیثم: ۱- چُوze ی کَرکس، جوجه کَرکس،

۲- چُوze ی آله، جوجه‌ی آله (= عَقاب)

هیجاء، هیجا: جَنگ

هیجان: ۱- برانگیخته شدن (غیاث اللغات)،

بُشورِش (برهان)، ۲- آشفتگی، ۳- خشم

هیجانات: تك: هیجان، برانگیختگی‌ها،

آشفتگی‌ها

هیجان‌ات روحی: آشفتگی‌های روانی،

شوریدگی‌های روانی

هیجان زده: بُشور (برهان)

هیجمانه: ۱- مُروراید شاهوار، ۲- جُولاهه: نَر

هیدروژن: بَنگَرید به هایدروجن

هیدروالکتریک: بَنگَرید به هایدروالکتریک

هیدرولیک Hydraulique: فرانسوی، آبی

هیدن آن ایمپلومنت Hidden :

unemployment انگلیسی، بیکاری پنهان

(واژه نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هیدن اینفلِیْشن Hidden inflation: انگلیسی

(= تورم پنهان، تورم خزانده، واژه نامه

اقتصادی)، آمایش خزانده، آمایش پنهان

هیدن گِروس Hidden growth: انگلیسی

(= نیروی مُحَرکۀ پنهان رشد جمعیت، واژه نامه

اقتصادی)، افزایش پنهان چَپیره

هیدن مُومِنْتُم آف پاپولِیْشن گروس Hidden:

momentum of population growth

انگلیسی (= نیروی مُحَرکۀ پنهان رشد

جمعیت، واژه نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی)،

نَهان اَنگیزِی چَپیره فزایی

هیراتیک Hiératique: فرانسوی، تَندِیسه

(فرهنگ پایه)

هیرارشی Hierarchy: انگلیسی (= سلسله

مراتب، واژه نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی)،

پایکسار

هیروگلیف Hieroglyphe: فرانسوی، نِگار

دبیره، اَشو دبیره

هیستِری Histérie: فرانسوی، دِلْهَره .

هیستِریک Histérique: فرانسوی، دِلْهَره مند

هیستولوژی Histologie : فرانسوی،

بافت شناسی

هیضه: هیضه دَر فارسی، ۱- ریتاک پاییزی،



۲- بَدگوارِی، ۳- اَندوهگساری (ریتاک = وِبا)

هَیْکَل: سوِمری تازی گشته، در پهلوی نیز

آمده، ۱- بُت خانه، ۲- بازو بند (عمید)، ۳- تَن،

تَنه، ۴- سِتیر، دُرشت

هَیْکَل الرُّوم: بُتخانه‌ی رُوم (غیاث اللغات)

هَیْکَل بَسْتَن: تَن بَسْتَن، گواژ مُردَن

هَیْکَل خاکی غبار: تَن خاکی، لاشه‌ی آدمی

هَیْکَل رضوان: گواژِ بَهِشت

هیلاج: یونانی، چشمه‌ی زندگی

هَیْلَلَه: هَیْلَلَه دَر فارسی، لا اله الا الله گُفَتَن

(عمید)

هَیْمَنَه: هَیْمَنَه دَر فارسی، ۱- چُنین باد گُفَتَن،

۲- زیرِ بال گرفتن، ۳- نِگهبانی، ۴- گرانسنگی،

دَر فارسی

هَیولانی: از ریشه‌ی یونانی، سازایی،

ماتگدانی

هَیولِی ها: یونانی تازی گشته، سازا

(اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، ماتگدان

(= مادهٔ اصلی، فرهنگ پهلوی) مایه

(فرهنگ پایه)

هَیْهات: دُور آست (عمید)

DATE . L


Call No... 371.36

C 937E

Date... 2.4.54.....

Account No... 7955

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.



یاس: نومی‌دی

یاس آمیز: نومی‌دانه

یا سَقی، یا سَقا: وای افسوس (غیاث اللغات)

یائِسگی: بیدشتانی

یائِسَه، یائِس، یائِسَه دَر فارسی: ۱- بیدشتان ۲-

نازا

یاء مَجهول: یِ یاف (یاف = گم شده)

یاء مَعروف: یِ یاب

یا اللهُ: ۱- ای خُدا ۲- زودباش، جان بکن ۳-

روی بپوشانید

یاوُلّی الأَبصار: ای چشم‌دارندگان

یا بَس: خُشک، خشکی‌کننده (غیاث اللغات)

یابُو: این واژه در غیاث اللغات ترکی دانسته

شده، به مَانِکِ اَسپ بارکش، در فرهنگ معین،

فرهنگ عمید پارسی است

یاتاقان: بنگرید به یاطاغان

یاتِمشَلُر: ترکی، خوابیده‌اند

یاچوج ماچوج: کوتوله‌ها

یا حَقّ: ای خُدا

یاد طُوفُ اللّسان: یادبَر زبان (آندراج)

یادش بَخیر: یادش به نیکی، زنده یاد

یادولتاه: چه بختی

یا راحمدزائی: شهنواز نام تیره‌ای است در

مکران (فرهنگستان)

یا رَبّ: پَروردگارا

یا رَحیم: ۱- ای مهربان ۲- ای دِهشَمند

یارد Yard: انگلیسی، سه گام، از اندازه‌ها

یارد انقلی: ترکی؟، ناشناس

- یارغار: یارگاباره، یارِ شکاف، گواژِ آبو بکر از یاران پیامبر اسلام ص
- یارغو: بنگرید به یرغو
- یارغوچی: بنگرید به یرغوچی
- یارق: ترکی، روشن، سپید (غیاث اللغات)
- یارق: پارسی تازی گشته، یاره (برهان)، دَستیانه، دَست برنجن
- یارلیغ: بنگرید به یرلیغ
- یاسا: ترکی، ۱- آسا (برهان)، دات (= قانون)، آیین ۲- سزا ۳- کیفر دادن
- یاسامه: ترکی، مغولی، کشت باج
- یاساؤل: بنگرید به یساؤل
- یاسیر: ۱- آسان ۲- چپی، سوی چپ ۳- گوشت فروش، شترکش (لاروس)
- یاسم: پارسی تازی گشته، یاسم، از گیاهان
- یاسمون: پارسی تازی گشته، یاسمین (فرهنگ پهلوی)، یاسمن، از گیاهان
- یاسمین: پارسی تازی گشته، یاسمین
- یاسمینُ البَرّ: از ریشه‌ی پارسی، یاسمین زرد، جَنگلی، از گیاهان
- یاسمینُ الزُّنبَقی: از ریشه‌ی پارسی، تاک هندخورایی، از گیاهان
- یاسمینُ الهِنْدی: از ریشه‌ی پارسی، یاسمین هندی، از گیاهان
- یاسمین عَرَبی: رازباغی (= رازی)، از گیاهان
- یاسمین وَحشی: یاسمین خُودرُو
- یاسْمِینِیات: از ریشه‌ی پارسی، یاسمینی‌ها، تیره‌ی یاسمین‌ها
- یاطاقان: یاتاقان، ترکی، بالیشه، دَر فرانسوی
- Yatagan برگرفته از ترکی (سعید نفیسی)
- یاعلی: ای علی ع
- یاعلی مدد: ای علی ع یاری کن، به دادم برس
- یاغفور: ای آمرزنده
- یاغی: ترکی، بی فرمان (غیاث اللغات)، نافرمان، سَرکش
- یافع: کُودکِ بالیده (آندراج)
- یافکون: برمی گردانند، دروغ می گویند (آندراج)
- یافوخ: نرَمه‌ی سَر، جاندا نه، تَشَنک (برهان)
- یاقوت: پارسی تازی گشته (لاروس)، یاغوت، یاکنند (برهان)
- یاقُوتُ الأَحْمَر: از ریشه‌ی پارسی، یاغُوت سُرخ، یاکنَد سُرخ، سیرمان، بَهرمان (برهان)
- یاقُوتی: نادرست نویسی یاغُوتی، یاکندی
- ياك، Yack: فرانسوی از تَبَتی، غُرگاو
- ياکت، Yacht: فرانسوی از ریشه‌ی هلندی، گشتناو
- يالانچی: ترکی، ۱- دروغزن ۲- بی بندوبار ۳-

- ریسمان باز  
یالغوز، یالغوز: ترکی، ۱- بی یال، بی زن ۲-  
بی بندوبار ۳- یکه، تنها  
یالغوز آغاج: ترکی، یکه دار (کاروند کسروی)  
یالغعجب: ای شگفتا  
یالیت: ای کاش، کاشکی  
یام: ترکی، ۱- ایستگاه پیک ۲- اسپ پیک ۳-  
پام (فرهنگستان)، نام ایستگاهی است در  
زنگان  
یامان: ترکی جغتایی، باد مرگ، میر باد  
یامخانه: پیک خانه  
یامن: ۱- فرخنده ۲- سوی راست، راستی  
یان، یان: انگلیسی از یونانی enai به مانیک رفتن  
(= یون، واژه نامه فیزیک)، شد (= رفت،  
پهلوی)  
یان اتمسفر، یان atmosphere: انگلیسی از  
یونانی (= جو یون، واژه نامه فیزیک)، پناد شد  
یان اکسچنج یان exchange: انگلیسی (=)  
تعویض یون، فرهنگ فنی، تبادل یون،  
واژه نامه فیزیک) ورتش شد (ورتش = تغییر)  
یان اکسپلریتور، یان accelerator: انگلیسی  
(= شتاب دهنده یون، واژه نامه فیزیک)، شدک  
انگیز  
یان پلٹینگ، یان plating: انگلیسی (= رو  
کاری یونی، واژه نامه فیزیک)، روکاری شد  
یان چمبر، یان chamber: بنگرید به ینایزیشن  
چمبر  
یان دِنسیتی یان density: انگلیسی (=)  
چگالی یون، واژه نامه فیزیک)، چگالی شد  
یانسون: رازبانه ی شامی، از گیاهان  
یانصیب: بخت آزمایی (لاروس)  
یانع: ۱- سُرخ، سُرخ رنگ ۲- رسیده، پخته  
یان کانسنتریشن یان concentration:  
انگلیسی، بنگرید به یان دِنسیتی  
یان کلود یان clod: انگلیسی (= ابر یون،  
واژه نامه فیزیک)، ابر شد  
یانیک، یان Ionic: انگلیسی (= یونی، فرهنگ  
فنی)، ۱- شدیک ۲- یونانی، سَرستون یونانی  
یانیک اِکویلیبریم یان equilibrium:  
انگلیسی (= تعادل یونی، واژه نامه فیزیک)،  
تراز نایی شدیک  
یانیک باند یان bond: انگلیسی از یونانی  
وکتی Bindan به مانیک بستن، به هم بستن،  
پیوند شدیک  
یانیک پلاریزِ بیلیتی یان polarizability:  
انگلیسی (= قطبش پذیری یونی، واژه نامه  
فیزیک)، میخش پذیری شدیک  
یانیک کریستال یان crystal: انگلیسی (=)

بلوریونی، واژه‌نامه فیزیک)، مَهای شُدیک

یانیك لتیس Ionic lattice: انگلیسی (= شبکه)

یونی، واژه‌نامه فیزیک)، پَرویزن شُدیک

یانیك موبیلیتی Ionic mobility: انگلیسی (=

جنبایی یون‌ها، واژه‌نامه فیزیک)، جُنْباِی

شُدیک

یَاهُو: ای او

یَباب: ویران

یَباب‌گر: ویرانگر

یَبات: این واژه در پاره‌ای از واژه‌نامه‌ها آمده و به

آرِش ویران، پارسی دانسته شده

یَباس: خُشک (لاروس)

یَبْرُوح الصنم: مهر گیاه (برهان)، از گیاهان،

مَرْدَم‌گیا (غیاث اللغات)، یَمَرده (برهان)

یَبَس: خُشک

یَبَس: ۱- خُشک ۲- خُشکی، زمینِ سَخت ۳-

بی شیر: دام

یَبُوس: خُشک (لاروس)

یَبُوسَة، یَبُوسْت در فارسی: خُشکی، خُشک‌ری

(آندراج)، گیرِش (گوشِ نایینی)

یَبِیس: خُشکیده

یَتاق: تُرکی، پاس، نِگهبانی (معین)

یَتَم: آندوه

یَتَم: ۱- تنهایی ۲- بی پدری، بی کسی ۳- نیاز

۴- کُندی

یَتَم: ۱- تنهایی ۲- بی پدری (لاروس)

یَتَمَن: بنگرید به یَتَم

یَتَن: نِگونزایی

یَتَوَع: شیرابه‌دار، گیاه

یَتیم: ۱- پَدْر مُرده (آندراج)، پَدْر مُرده را سایه

بَرَسَر فِکَن (سعدی)، بیباب (فرهنگ کوچک)،

سِک (گوشِ مازندرانی)، هیتو (گوشِ کردی

مه‌باد) ۲- تَک، یکتا ۳- آرزنده، گرانها،

بی مانند

یَتیمچه: پارسی است، از خوراک‌ها

یَتیم‌خانه: پَرورشگاه ۲- آبیاریخانه (بنگَریده به

عَیار)

یَتیمَة، یَتیمَة در فارسی، مؤنث یَتیم: ۱- پَدْر مُرده:

دُختر ۲- بی مانند، یگانه

یَجُوز وَلَا یَجُوز: رَوَا هست و رَوَا نیست

یَحْبُور: هُوَ بِرِی نَر (لاروس)، از پَرندگان

یُحْتَمَل: شاید، گُمان می‌رود، چه بسا

یَحْمُور: گُوزن نَر، از جانوران

یَحْمُوم: ۱- دود سیاه ۲- کوه سیاه ۳- سَر پَرده‌ی

دوزخیان ۴- نامِ اَسبِ حُسین بن علیؑ

یحیی اندام: لاغر اندام

یُخاری: تُرکی، بالا (معین)

یَخت، Yacht: فرانسوی تازی گشته، بنگریده به

- یَاکْت یَخْضُر: سَبَز (لاروس)  
یُدَدَدَن، انگلیسی lodize (فرهنگ فنی):  
کَبُودَانَدَن یُخْضُر: سَبَزینَه (= Chlorophylle)  
یَخْمُور: ۱- میان تَهِی، لَر زان ۲- چَشم پَنام  
یَخْه: بَنگَرِید به یُوخَه  
یَخْه: بَنگَرِید به یَقَه  
یُد، lode: فرانسوی برگرفته از lōdēs یونانی به  
مَانْکِ بِنفشه گُون، کَبُودَه  
یُد: ۱- دَسْت ۲- هَبْک (= کَفِ دَسْت) ۳-  
نیکویی ۴- فرآوانسی ۵- گاه، پایه، اَرَج ۶-  
توانایی، نیرومندی ۷- پشیمانی ۸- خواری ۹-  
گروه ۱۰- راه ۱۱- بازداشتِ سِتَم ۱۲-  
فریادرس  
یُدُالْجَوَزاء: دَسْتِ دوپیکر، از ستارگان  
یُدُالْذَهَر: دَرازیِ روزگار (لاروس)  
یُدُالسَّفلی: ۱- دَسْتِ خواهنده، دَسْتِ گیرنده  
۲- دَسْتِ بازدارنده  
یُدُالطَّائِر: بالِ پَرَنده (لاروس)  
یُدُالْعَلیا: دَسْتِ بخشنده، دَسْتِ پاک (لاروس)  
یُدُالْقوس: یا (آندراج)، گوشه‌ی کمان  
یُدُالله: دَسْتِ خُدا  
یُدُا یَبید: دَسْت به دَسْت، سودای دَسْتی، تَنخواه  
یُدُا وَاِحده: با هَمْدَسْتی، بایگانگی  
یُدُا بَیضاء: دَسْت سپید، رُوشندست
- یَدِ بَیضاء کَرْدَن: کاری شِگفت کَرْدَن  
یُدَدَدَن، انگلیسی lodize (فرهنگ فنی):  
کَبُودَانَدَن یَدِرْکُ وَلَا یُوصَف: دَرِیافتنی است نه گفتنی  
یَدِ طُولی، یَدِ طُولا در فارسی: دَسْت دَرِازتر  
(غیاث اللغات)، دَسْتی دَرِاز  
یَدْک: ترکی، ۱- بالاد (= اَسَبِ جَنبِیت) ۲-  
جُنُبُور (آندراج، ابزاری که نگاه دارند تا به  
جای تَباهیده به کار بَرَدند)  
یَدْک کش: پالادکش  
یُدُوفُرم، lodoforme: فرانسوی از یونانی  
lōdēs و لاتینی Forma با مَانْکِ کَرپ (=)  
شکل، کَبُورْکَپ  
یَدِی، یَدِی دَرِ فارسی: ۱- دَسْتی ۲- کاردان ۳-  
گُشاد جامه ۴- زندگی آسوده (لاروس)  
یَدِیاء: کاردان: رَن  
یِرَاع: ۱- نَی، نای ۲- کَلْک (= قَلَم) ۳- بُزْدِل ۴-  
گُول ۵- کرم شَب تاب، شَب آفروز  
یِرَاعَة، یِرَاعَه دَرِ فارسی: ۱- نَی، نای ۲- نِیستان  
۳- تَرَسُو، بُزْدِل ۴- گُول ۵- شُتر مُرغِ ماده  
یِرَاعِیَّات: شَب آفروزان، تیره‌ی شَبتابیان  
یِراق: مغولی، ۱- تَنگِه (گویش کردی مهاباد)،  
نَوار ۲- سازوبرگ ۳- اَبزار ۴- سِتام  
یِراق آلات (واژه‌نامه راه و ساختمان و



معماری): دَر اَبزار، زیبَدَر

یَراق باف: تَنگه باف

یَراق دوز: تَنگه دوز

یَراق دوزی: تَنگه دوزی

یَراق کوب، در انگلیسی Ironmonger

(واژه نامه راه و ساختمان و معماری): دَر

ابزار کوب، زیبَدَر کوب

یَراق کوبی: دَر اَبزار کوبی، زیبَدَر کوبی

یَراق وزین اَسب: سِتام (فرهنگستان)

یَرا الماسی، یارا الماسی: ترکی، سیب زمینی

ترشی (گویش گیلکی)

یَرامیع: مار گیاه، از گیاهان دارویی (آندراج)

یَربَتون، Herbatum: لاتینی تازی گشته، گیاه

نَمناک، از گیاهان دارویی (معین)

یَربُوع: کَلاموش، از جانوران (آندراج)

یَربَه ثورا، Yaruatora: اندلسی تازی گشته،

گیاه نَمناک

یَربَه یَر: ترکی؟ سَر به سَر

یَرتش: ترکی، هَمشهری (آندراج)

یَرحمُ الله: خُدا ببخشایاد

یَرحمُك الله: خُدا یَت ببخشایاد

یَرخوم: کَر کَس نَر (آندراج)

یَرز: سَختی (آندراج)

یُرش: بَنگَرِید به یُورش

یُرع: بُز کُوهی آفریکایی (لاروس) Bush

buck در انگلیسی

یُرعَا، یورغِه، یُریقَه: ترکی، رَهور، تیزرُو

(غیاث اللغات)

یَرعُو، یارَعُو: ترکی، ۱- باژ ۲- کِیفر دَاَدَن ۳-

بازرسی

یَرعُوجی: ترکی، ۱- بازپُرس ۲- دادسِتان

(معین)

یُرعِه: بَنگَرِید به یُرعَا

یَرقان، در فرانسوی Ictère: کَاخَر، زَرَدکان

(گویش بدخششی) زَریر (برهان)، زَرَدوبی

(گویش کردی مهاباد)، کَاخِه

یَرقان اِنسدادی، در فرانسوی Ictère parob:

stacle زَریر بَندایی، کَاخَر بَندایی

یَرقان سَمی، در فرانسوی Ictère toxique:

زَریر زَهری، کَاخَر زَهری

یَرقان عَفونی، در فرانسوی Ictère infectieux:

گَنَد کَاخِه

یَرقانَه: کَر مینِه، دَر فرانسوی Larve

یَرقان، هُمولتیک، دَر فرانسوی Ictère:

hémostylique زَریر سُر خُویچه

یَرقانی: کَاخَری، زَریری-و- گُواژ خَزانَدیده

یَرقُود: پُر خواب

یَرقُوع: گرسنگی سَخَت (آندراج)

يَرْكَا: بنگر يد به يُرغا	يَسْأُولُ خَانَه: يَزْكَخَانَه
يَرْكَا رَفْتَن: تُنْدَرَفْتَن	يُسْر: نَرَمِي، فَرْمَانِرداري (آنندراج)
يَرْليغ: تركي جغتايي، ۱- نِشان (= پايزه) ۲-	يُسْر، يُسْر: ۱- آساني ۲- توانگري، فَرَاخْدَسْتِي
فَرْمَان، گِشَادَنامَه، (فرهنگ پايه)	- يُسْر به مَانَكِ درختِ اَلْبَالُوِي تلخ پارسي است
يَرْمَع: بادفَر، فِرْفَرَه: از بازيجه ها	يُسْرُوع: كَرْمِينَه
يَرْمَق: برابر بادم ودينار، اگر پارسي باشد يَرْمَه	يُسْرِي: چَپ، دَسْتِ چَپ، سُوِي چَپ
(بهره از برهان)	يَسْف: مَگَس (آنندراج)
يَرْنَا، يَرْنَاء: برگرفته از پارسي، بَرْنَاك (= حناء)	يَسْل: بنگر يد به يَسَال
يَرْنَب: مُوش دُم كُوتاه (لاروس)	يَسُور: ۱- پيروز (لاروس) ۲- مَنگِيَاگَر (= قمارباز)
يَرْنَدَاق، يَرْتَنَاق: تركي، ۱- رُودَه ۲- دَوَال	يَش: شادگِشْتَن
يَزْدَجَرْد: پارسي تازي گشته، يَزْدِگَرْد	يَشْمَب: پارسي تازي گشته، يَشْم، از سنگ هاي
يَزْدَجَرْدِي: پارسي تازي گشته، يَزْدِگَرْدِي	گَرَانِبها (برهان)
يَس: رَفْتَن (آنندراج)	يَشْلَامِيشِي: مغولي، رَهْبَرِي (آنندراج)
يس، ياسين: نام يكي از سيمنادهاي نبي	يَشْم: پارسي تازي گشته، يَشْم (لاروس)
يَسَار: ۱- چَپ، سُوِي چَپ ۲- توانگري ۳-	يَضَب: پارسي تازي گشته، يَشْم (لاروس)
گَجَسْتَه، نَاغَرخَنْدَه: دَر فارسي	يَضَبُوب: ۱- تُنْدَرُود ۲- پُر آب ۳- اَبَر ۴- تَنْدَرُود
يَسَارَه: توانگري (آنندراج)	رَهْوَار: اَسَب
يَسَاق، يَاسَاق: مغولي، ۱- تِياري جَنگ (تِيَار	يَضَف: پارسي تازي گشته، يَشْف، يَشْم
= مُهْيَا) ۲- آيين تُرْكان ۳- ديوان، دَر بار	يَطَاق، يَاطَاق: تركي، خوابگاه (معين)،
يَسَال، يَسْل: تُرْكي، پَرَهِي سِپاه (بهره از	شَبِستان
آنندراج)، رَدَه (= صَف)	يَطَاق دَار: خوابگاهبان
يَسْأُول: تركي، ۱- يَزْكَ (يَزْكَ = مَقْدَمَه لَشْكِر،	يَعَاقِبَه، يَعَاقِبَه دَر فارسي: زَاكُوپِيان (=
انجمن آرا) ۲- چُو بدار	يعقوبيان)، پيروان يعقوب براذعي كه سه بُني را
يَسْأُول باشي: تركي، مِير يَزْكَ، سَر يَزْكَ	

باور ندارند

دوکوهانه

يَعْقِيب، (تک: يَعْقُوب): کبک‌های نر (آندراج

يَعْمُور: ۱- بُزْغاله ۲- میشزاده، بچه‌میش

يَعْفِير، (تک: يَعْفُور): آهوان، گوسالگان

يَعْنَى، از عِنَايَت: ۱- می‌خواهد، می‌هتجد ۲-

يَعَالِيل، (تک: يَعْلول): سیاب‌ها، گُنَبَدَك‌ها،

بَدِين مَانَك، بَدِين مَانَد، هَت (فرهنگ پهلوی)

شُتران دوکوهانه

يَعْنَى چه: ۱- برای چه (آندراج)، که چه؟ ۲- به

چه مَانَك؟

يَعَامِير، (تک: يَعْمُور): بُزْغَالِگان، میشزادگان

يَعْنَى کَشْک: ۱- پاسخِ سَرِبالا ۲- از بیخ دروغ

يَعِد، از وَعِيد: نوید بَد می‌دهد

يَعُوق: آسپدیس، نام پتی در زمان نوآه

يَعِد، از وَعْد: نوید نیک می‌دهد

يَغْر: یارسی تازی گشته (لاروس)، شغاره،

يَعْسُوب: ۱- رَسْمُو (برهان)، کَبْت بَانُو (=

گُورِکَن، از جانوران

ملکه زنبوران عسل) ۲- نَر کَبْت ۳- سالار ۴-

يُغْر: بنگرید به يُغور

نام آسپ پیامبر اسلام ص ۵- چچلاس (=

يَغْلَوی: پارسی است و ترکی است، آوند آهنی

سنجاقک)

يَا مَسِين، يُغْلا (بُرهان)

يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ: سالار باورمندان، پاژنام

يَغْلِق، يَغْلَغ: ترکی، تیر پیکان‌دار (آندراج)

علی‌ع

يَغْمَا: ترکی، ۱- تاراج ۲- نام شهری در

يَعْسُوبِيَات: چچلاسیان

ترکستان

يَعْضِيد: گیاه شیردندان، پیک پایین، از گیاهان

يَغْمَازَدَن، يَغْمَاكَرَدَن: تاراج کردن

(بهره از لاروس)

يَغْمَاگَر: تاراجگر

يَعْفُور: ۱- آهوی خاکستری ۲- آهوی ۳-

يَغْمَايِي: ۱- از شهر یغما ۲- خبروری

گوساله، گوساله‌ی پدرام ۴- پاسی از شب

يَغُوث: شیردیس، نام پتی (بهره از غیاث)

يَعْقُوب: برگرفته از عبرانی، ۱- نام پیامبری

يُغُور، يَغْر، از یوغورماق: ترکی، زُمخت،

است، ژاکوب ۲- کبک نر، از پرندگان

ناهنجار، سَبَر، گنده

يَعْلَمُ الله: خدا می‌داند

يُغُورماق، یوغورماق: ترکی، خازاندن (=

يَعْلول: ۱- تالاب پاک ۲- سیاب، گُنَبَدَك (=

خَمیر کردن)

حباب) ۳- باران دُم‌ریز ۴- آبِ سپید ۵- شُتر

- یَقِین: ۱- خَسْتُوکی، هَازِش (فرهنگ پهلوی)،  
 آور (لغت فرس)، گروه دیگر گفتندنی که این  
 بُت را- بر آسمان برین بود جایگاه آور  
 (فرخی)، واخ (برهان)، به سد دلیل مُبرهن  
 گُمان من شد واخ (فرخی)، سُر (گویش  
 کردی مهاباد)، بسنجید با Sure انگلیسی ۲-  
 آگاهی ۳- بی گمانی، بی شک (بنگرید به  
 شک) ۴- مرگ  
 یَقیناً: بی گمان (واژه‌های فارسی)  
 یَقین داشتن: آورد داشتن، باور داشتن  
 یَقین کردن: آور کردن، باور کردن  
 یَقینی، در تازی نیامده: آوری  
 یَک: پارسی تازی گشته، از سازهای یَک زهی  
 یَکتایی بَسِیْط، در انگلیسی Simple one  
 ness (فرهنگ اصطلاحات علوم): یَکتایی  
 ناب، یَکتایی سَره  
 یَکتایی ذاتی، در انگلیسی One by essence  
 (فرهنگ اصطلاحات علوم): یَکتایی زادی  
 یَکتایی مُطَلَق، در انگلیسی Absolute one  
 ness (فرهنگ اصطلاحات علوم): یَکتایی یَله  
 یَک جَانِبِه: یکسویه  
 یَک جَهَت: ۱- یَک راستا ۲- یَک رُوی، خودمانی  
 ۳- بی گمان  
 یَک چهارم قوس دایره، در انگلیسی Quadrant  
 یَقاع: بُشته، زمین بلند (آندراج)  
 یَقَع: ۱- بُشته ۲- کُودِک بالیده (آندراج)  
 یَقَن: ۱- پیر کَلانسال ۲- گوساله‌ی چهارساله  
 (آندراج)  
 یَقَنَة: ۱- گاوماده ۲- ماده گاوآبستن (آندراج)  
 یَقُوع: جای بلند  
 یَقین: پیر کَلانسال،  
 یَقَاظَة، یَقَاظَت در فارسی: بیدارگشتن  
 یَقَاظی، (تَک: یَقْظان): بیداران، هوشیاران  
 یَقْطین: ۱- بُوته‌ی خَرَنده ۲- بُوته‌ی کُود  
 یَقْط: بیدار  
 یَقْظان: ۱- بیدار ۲- هوشیار: مرد  
 یَقْطَة: بیداری (آندراج)  
 یَقْطی: ۱- بیدار ۲- هوشیار: زن  
 یَقْ: ۱- پیه خُرمَا (آندراج) ۲- پَنِبِه (لاروس)  
 یَقْ: سبید  
 یُقُور: بنگرید به یُغُور  
 یَقْه، یَخْه، یَقا: ترکی، گریبان (فرهنگ  
 پهلوی)، گریبان (برهان)، نوُرَه (برهان)  
 یَقْه چَرکین: چَرک گریبان، ۱- مُستَمَنَد،  
 تُهیدست ۲- گُمام  
 یَقْه کسی را گرفتن: گریبان کسی را گرفتن،  
 آستین کسی را گرفتن، آستینم گرفت سرهنگی  
 - که بیا نعل بر ستورم بند (سعدی)

(واژه نامه راه و ساختمان و معماری)، چاریک

فَرَوَنَد، چارویه‌ی پَرهون

يَكْ دَفْعِه: ناگهانی، یکباره

يَكْ دَرَه: يَكْ خُرده

يَكْ سَاعَتِه: يَكْ پَاسِه، يَكْ تَسْوِيه

يَكْ شَصْتَم: نادرست نویسی يَكْ شَصْتَم

يَكْ صَد: نادرست نویسی يَكْ سَد

يَكْ صَدُم: نادرست نویسی يَكْ سَدُم

يَكْ صَدِمَتَر مَرَبَع: دَهو (گوش گیلکی)

يَكْ طَرَف: يَكْ سَوِي، يَكْ زِي

يَكْ طَرَفِ زِين: تَنبُوك

يَكْ طَرَفِه: يَكْ سُوِيه

يَكْ طَرَفِه كَرْدَن: راست و ریس كَرْدَن، يَكْسَرِه

كَرْدَن

يَكْ طَرَفِي كَرْدَن: بنگرید به يَكْ طَرَفِه کردن

يَكْ قَلَم: يَكْ سَرِه

يَكْ قَوْل: يَكْ زَبَان

يَكْ كَلِمِه: يَكْ سَخَن

يَكْ لَاقِبَا: يَكْ لَاقِبَا، پَآپَتِي

يَكْ مَرْتَبِه: ناگهان، یکباره

يَكْ مِيزَان: يَكْ آندازه، جُور

يَكْ نَفَرِه: يَكْ تَنَه، به تنهایی

يُكْگَه، يُكْگَه دَر فارسی، Yucca: لاتینی

تازی گشته، گیاه خَنجَرِي (لاروس)

يَكْگَه زياد كُفْتَن: از شوخی گذراندن، از اندازه

بيرون رفتن

يَلَب: ۱- بُوست ۲- زَرِه يَمَانِي ۳- كُلاه جَرَمِي

۴- پُولا د ۵- بزرگ، كُنْدِه

يَلْبَه، يَلْبَه دَر فارسی: جُوشَن (معین)

يَلْدَا: پارسی از سُرِيَانِي، زَايش، درازترین شب

سال، زَايشَب مِهَر، شَب چَلَه ي بزرگ زمستان

يُلدوز: بنگرید به يولدوز

يِلغار: بنگرید به ايلغار

يَلَق: ۱- سپید ۲- گاوَن سپید (لاروس)

يَلَقَه: بَر سپید (لاروس)

يَلَل: كَجَذَنَدَانِي

يَلَمَق: پارسی تازی گشته، يَلِمَه (لاروس)،

معین يَلِمَه را تُرْكِي دانسته، برهان و غياث يَلِمَه را

پارسی دانسته‌اند، يَلِمَه گونه‌ای جامه است

لايه دار

يَلَنجَج، يَلَنجُوج: پارسی تازی گشته، يَلَنجُوج

(لاروس)، از داربُويِ ها

يَلَوَاج، يَلَوُج: تُرْكِي، ۱- پيامبر ۲- راهنما

يِلوَارِس، Yellow earth: انگلیسی، زَرْدخَاك

(قريب)

يِلوِپاور: Yellow power: انگلیسی، زغال زَرْد

(قريب)

يَم، يَم دَر فارسی: سُرِيَانِي تازی گشته، ۱- دَرِيا

بِنایزِیشَن اِنِرْجِی Ionization energy: انگلیسی

(= اِنِرْژِی یُونش، واژه‌نامه فیزیک)، کارمایه ی  
شُدش

بِنایزِیشَن پُتَنشَل Ionization potential (پتانسیل

یُونش، واژه‌نامه فیزیک)، نِهانتوانِ شُدش

بِنایزِیشَن چَمبِر Ionization chamber: انگلیسی

(= اَناقْکُ یُون، واژه‌نامه فیزیک)، گَکِ شُدش

بِنایزِینِگِ رَدِیِیشَن، Ionizing radiation:

انگلیسی (= تابش یُونتَنده، واژه‌نامه فیزیک)،  
تابش شُدنده

یَنْبُوع: ۱- چَشْمِه ۲- جُوی پُرآب

یَنْبُوعِ الهی: چَشْمِه خُدایی

یَنْسِفِرْ Ionosphere: انگلیسی (= یونسفر، طبقه

یونیزه جَو، فرهنگ فنی)، شُدوای

یَنْسِفِرْکِ وِیُوز Ionospheric wave:

انگلیسی (= امواج یونسفری، فرهنگ فنی) شُد

کُوهْگَان

یَنْع: خَرْمُهر، سُرْخْمُهره

یَنْفُوز: آهوی جَهَنده

یَنْگِجِری: بَنگِرِیدِه یَنی چری

بَنگِه: ترکی، پِساد (گویش بدخشی): زه،

ساکُدُوش: مَرْد

بَنگِه دُنیا، بَنگی دُنیا: دَرِ بَرخی فرهنگ‌نامه‌ها گمان

رفته است که واژه ی بَنگِه یا بَنگی ترکی است ولی

۲- مار ۳- کُبُوتِر چاهی (لاروس)

یَمَام: ۱- کُبُوتِر چاهی (لاروس)، کُبُوتِر دَشْتی

(آنند راج)، بوتیمار (آنند راج) ۲- آهَنگ (=

قصد)

یَمَان: ترکی، بَنگِرِیدِه یا مان

یَمَانِی، یَمَانی در فارسی: یَمَنی، اَزِ یَمَن

یَمَانِیَه: ۱- جُوسُرخ (آنند راج)، ۲- زَنِ یَمَنی

یَمُخُور: ۱- دَرآز بالا ۲- گَرْدَن دَرآز مَرْد

یُمِکِن: می شُود، شاید

یُمَن: ۱- فَرخَنْدِگی، هُمایُونی ۲- فَرآوانی ۳-

فَزاینْدِگی

یَمِئَه: سُوی رَاسَت، دَسِت رَاسَت (لاروس)

یَمُوت: خَواهد مَرْد، می مِرد

یَمُود: ۱- نَرْم و نازک ۲- جُنْبان ۳- لَرزان (لاروس)

یَمِین: ۱- رَاسَت، سُوی رَاسَت، دَسِت رَاسَت ۲-

پایگاهِ بَلَنْد ۳- سُوگَنْد

یَمِین لَشْکَر: دَشْک (فرهنگ پهلوی)

یَن، Yen: زائنی، یکان بول زائِن

بِنایز، Ionize: انگلیسی (= یونیزه کردن، یاشْدَن،

فرهنگ فنی)، شُد کِیْدَن

بِنایزِر، Ionizer: انگلیسی (= یونی ساز،

یونی کُننده، فرهنگ فنی)، شُدیکساز

بِنایزِیشَن، Ionization: انگلیسی (= تجزیه یونی،

یونیزه شْدَن، فرهنگ فنی)، شُدش

این واژه دگر گشته‌ی Yankee به مَانَكْ شَهْر وَند

آمریکا است، جَهَانِ يَنَكی ها، آمریکا

يَنَم: جامِگُل، از گیاهان

يَن موبیلیتی، lon mobility: انگلیسی (= تَحَرُّكْ

یونی، فرهنگ فنی)، جُنْبایی شُدِيكْ

يَن میگریشن، lon migration: انگلیسی (=

حرکت یا جابه‌جا شدن یونها، فرهنگ فنی)

فَرَا رَوِی شُدِيكْ

يُنوع: سرخی خون (لاروس)

يَنی چَری: بَنگَرِید به چَرِيكْ

يَنی دنیا: کُونُوس دار، درخت ازگیل (گوش

گیلکی)

يُنِیع: خُرْمای رسیده (لاروس)

يُنِی یم، lonium: انگلیسی از یونانی (= ایزوتوپ

طبیعی توریم رادیو آکتیو، فرهنگ فنی)، شُوتَاكْ

(بهره از فرهنگ پهلوی)

يُew: انگلیسی، کاج سُو زَنی، از گیاهان

يُواش، يَواش: ترکی جفتایی، آهسته، آشوكْ

(گوش مازندرانی)، نُوكْ پا (گوش گیلکی)، آسَه

چُو (گوش نایینی)، پُتْکی (گوش افغانی)، آسَه

(گوش تهرانی)

يُواشکی: به آهستگی

يُواش يَواش: آسَه آسَه (گوش تهرانی)، آوِزان

آوِزان، و آوِزان آوِزان چاشنگاه فراخ به حصار

دندانغان رسیدیم (تاریخ بیهقی)

يُوافيخ، (تْک: یا فوخ): جاندا نه‌ها

يُواقِیت، (تْک: یا قوت): از ریشه‌ی پارسی،

یا غُوت ها، یا کُندا ها

يُوح، يُوخى: خُور، هُور

يُوخه، يُوخه: ترکی، کاک، گونه‌ای نان

يُورت، يُورد: ترکی، ۱- چراگاه ۲- خرگاه، تازگاه

۳- سَرَا، سَرای

يُورتمه، يُرتمه: ترکی، ۱- لُکَه (فرهنگ پایه) ۲-

رَهوار

يُورِش، يُرِش: ترکی، تاخت، تازش، فُوتُورْکْ

(گوش گیلکی)، بَرَنگ (آندراج)

يُورغِه: ترکی، رَهوار: اَسپ

يُورغِه رَفْتَن: نِیک رَفْتَن

يُوز باشی: سَدبان، سالار سَدتن

يُوسُف آفندى: نازنگی (لاروس)

يُوسُف بیا، کاکابیا: آیل، پَرِشا هُرُخ، از بَرندگان

(گوش گیلکی)

يُوگا Yoga: انگلیسی از سنسکریت، یوغ

(محمود هومن، تاریخ فلسفه، کتاب اول، دفتر

دویم، رویه‌ی ۹۶)

يُوگرت Yogurt: ترکی انگلیسی شده، ماست

يُوگی Yogi: انگلیسی از سنسکریت، یوغی

يُولافِ اَبِیض: يُولافِ سَهِید، يُولافِ چَمَنِی، از



گیاهان (معین)	یَوْمُ اللُّود: رُوزِ بَیْ زَمَانِی، رُوزِ آبد (= آبد، پارسی تازی گشته)
یُولَافِ صَحْرایی: یُولَافِ بیابانی، دیوجو، از گیاهان	یَوْمُ السَّخْمِیس: رُوزِ پَنجُم، بِرِجِیس شید، اُورَمَزْد شید، پنجشنبه
یُولَافِ وَحْشی: یُولَافِ خُودِرُو، دَاوَسَر، از گیاهان	یَوْمُ الدِّین: رُوزِ دین
یوم: رُوز	یَوْمُ الفَرَقان: رُوزِ بَر تری، رُوزِ بَر کُشی
یوماً قَبِیوماً: رُوز به رُوز، هر رُوز	یَوْمُ الفَصْلِ: رُوزِ خِواست، رُوزِ دَاوَری
یَوْمُ الآخر: پَسین رُوز، رُوزِ فَر جَاش	یَوْمُ القَران: رُوزِ رَاش
یَوْمُ الاحزاب: رُوزِ کُر وِش	یَوْمُ القِیامَةِ: رَستخیز
یَوْمُ الاضْحی: رُوزِ کُر پان، جَشنِ گوسَند کُشان، گُفت کَآنِ سُرَب وِرساد، از این عید تا به عید	یَوْمُ المَوْعود: رُوزِ نَوید
گوسَند کُشان به توداد (چهار مقاله)	یَوْمُ النَحَر: رُوزِ کُر پان
یَوْمُ الایاب: رُوزِ باز گُشت	یَوْمُ النُّشور: رُوزِ زَنده گُشت
یَوْمُ البُحران: رُوزِ آشفَتگی، رُوزِ سَراسِیمِگی	یَوْمُ الله: رُوزِ خُدا
یَوْمُ البَعث: رُوزِ اَنگِیزش	یَوماً مِنَ اللّهِ: رُوزی از رُوزها
یَوْمُ التَّحریر: رُوزِ نَویشت	یَوْمُ تَبلی السَّرائِر: رُوزِ اَنمُونِ رازها
یَوْمُ التَّرویة: رُوزِ فَر وِنشاندن، رُوزِ اَبرِساندن	یُونت نُیل: تَرکی، هَفْتَمین سال، از دُورِکِ دوازه‌هی تَرکی
یَوْمُ التَّغایُن: رُوزِ دَر یَغ، رُوزِ اَفسوس	یَومیه: دَر تازی نیامده: رُوزانه
یَوْمُ التَّلَاق: رُوزِ دیدار	یُونجِه: تَرکی، اَسپَست (فرهنگ پهلوی)، سِویس (گویشِ دَری زَر تَشْتِسی)، سِویست (گویشِ نیشاپوری)، اِسپَست (گویشِ سیستانی)، نام لاتینی این گیاه Sativa از همین واژه گرفته شده
یَوْمُ التَّنَاد: یَوْمُ التَّنَادی: رُوزِ فَر اِخوانش	یُونجه‌زار: سِویس‌زار
یَوْمُ التَّنَاد: رُوزِ بَر اَکندگی، رُوزِ رَمش	
یَوْمُ الجَمع: رُوزِ تَوَند، رُوزِ کَر دایی	
یَوْمُ الجُمُعَة: رُوزِ آدینه	
یَوْمُ الحِساب: رُوزِ شُمار	
یَوْمُ العَشر: رُوزِ خِیز	

یونسکو: UNESCO: انگلیسی، بنیاد فرهنگی

جهانی (فرهنگ پایه)

یهود: یهود (فرهنگ پهلوی)

یهودی: یهودی (فرهنگ پهلوی)

یهودیان: یهودتکان (فرهنگ پهلوی)

یهودیت: یهودتگری

ییلاق: ترکی، آدغر (آندراج)، هوار (گوش

کردی مهاباد)، کوهپایه، (فرهنگ پایه)

ییلاق نشین: هوارنشین، آدغر نشین

ییلاقی: آدگری، هواری

تو پای به راه درنه و هیچ مهرس  
خود راه بگویدت که چون باید رفت  
(عطار نیشابوری)

خُداوَنِدِ بزرگ، هُستیدارِ هُستی بخش، و  
خُداوَنِدِ جان و خِرَد را سبّاس می‌گزارم، که  
مرا زندگی داد و توان بخشید تا در نیمه  
شب پنجم آذرماه ۱۳۷۱ خورشیدی برابر با  
بیست و هشتم نوامبر ۱۹۹۲ ترسایی در  
هفتادمین سال زندگی، در گوشه‌ی تنهایی  
و دست به گریبان بیماری توانفرسایی که  
مرا از بازگشت به زادبوم بازداشته، این کار  
را به پایان رسانم.

ای که داری سینه چون آینه پاک  
گنج‌ها داری تو در این آب و خاک  
تا جهانی خیره بر فرهنگ تُست  
گر به پاسش دل نبندی، ننگ تست  
(فریدون تولّی)

## گرفتگهان

## ۱- واژه نامه ها

فرهنگ فارسی به پهلوی، تألیف دکتر بهرام

فروهی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ

دوم، تهران ۱۳۵۸

لغت فرس (لغت دری)، نوشته ابومنصور

احمدبن علی اسدی توسی (طوسی)، به

تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبائی -

علی اشرف صادقی، شرکت سهامی

انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵

صاح الفرس (فرهنگ لغات فارسی از

قرن هشتم هجری)، تألیف محمدبن هندوشاه

نخجوانی، باهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۵

سرمه سلیمانی، تقی الدین اوحدی بلیانی، به

تصحیح و حواشی محمود مدبری، مرکز نشر

دانشگاهی، تهران ۱۳۶۴

فرهنگ مَجْمُوعَةُ الْفَرَسِ، ابوالعلاء

عبدالؤمن جاروتی مُشتهر به صفی کَحّال، به

تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، تهران ۱۳۵۶

برهان قاطع، محمدحسین برهان تبریزی،

مصحح م. معین، چاپ دوم، انتشارات

ابن سینا، تهران ۱۳۴۲

برهان قاطع، بضمیمه فرهنگ دساتیر،

ابن خلف تبریزی محمدحسین متخلص به

برهان، با تاریخ پیدایش فرهنگنامه های

فارسی بعد از اسلام و دورنمای تحولات

تاریخی زبان پارسی، به قلم محمد عباسی،

- ناشر مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، تهران ۱۳۴۴
- غیاث اللغات، تألیف غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری به سال ۱۳۴۲ هجری قمری به کوشش منصور ثروت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳
- چراغ هدایت، تألیف سراج‌الدین علی‌خان بن حسام‌الدین الگوالیری اکبرآبادی (۱۱۰۱-۱۱۶۹ هجری قمری) پیوست
- غیاث‌اللغات
- دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد اول، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵
- فرهنگ آندراج، تألیف محمد پادشاه متخلص به (شاد)، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، تهران دی‌ماه ۱۳۳۵
- فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، محمدعلی امام‌شوشتری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷
- فرهنگ کوچک عربی فارسی، ذ. بهروز، چاپخانه ارتش، اسفند ۱۳۳۴ خورشیدی
- خودآموز زبان پارسی، ذبیح بهروز (این نوشته‌ی روانشاد بهروز را یکی از یاران او در دسترس این کمترین نهاده و با دریغ بسیار نخستین رویه‌ی آن افتاده است، از این خودآموز در واژه‌یاب با نام بهروز یاد شده)
- دانشنامه مصور: ترجمه دکتر محمد رضا باطنی، موسسه انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۶۸
- فرهنگ فارسی (متوسط)، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران ۱۳۶۴
- فرهنگ فارسی عمید، تألیف حسن عمید، مؤسسه انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳
- فرهنگ صبا، فارسی، محمد بهشتی، چاپ مکرر، تابستان ۷۱ ناشر انتشارات صبا
- فرهنگ عربی - فارسی، تألیف دکتر خلیل جرّ ترجمه سیدمحمد طیبیان (ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث که در سال ۱۹۷۳ لاروس آن را به چاپ رسانده)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳، در واژه‌یاب با نام لاروس از آن یاد شده است.
- فرهنگ نوشیروان، واژه‌نامه تازی - پارسی، گردآور: دکتر نوشیروان دادگر، انتشارات مهر، آرمرداد ۱۳۶۴

Webster's New World Dictionary of the  
American Language  
David B. Guralnik, Editor in Chief  
Co. Ltd., 1934

Harper's English Grammar, by John  
B. O'pdycke, Published by  
Harper & Brothers, New York,  
London, Copyright 1941  
Popular Library. New York,  
Copyright 1968

Webster's Ninth New Collegiate Dictionary  
A Merriam - Webster, Merriam  
Webster INC Publishers  
Springfield, Massachusetts,  
Copyright 1990

A Concise Dictionary of the Persian  
Language  
By E.H. Palmer, M.A. London,  
Kegan Paul, Trench, Trubner &

### فرهنگنامه های دوزبانه

فرهنگ بزرگ انگلیسی فارسی حمیم،

کتابفروشی بروخیم ۱۳۵۳

فرهنگ افعال متداول فارسی و انگلیسی،

هوشنگ آموزگار، مرکز چاپ و نشر پیام،

لندن ۱۹۸۸

فرهنگ کوچک حمیم انگلیسی - فارسی،

سلیمان حمیم، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۶۸

فرهنگ نوین پیوسته، فارسی - انگلیسی و

انگلیسی - فارسی، عباس آریان پور کاشانی،

منوچهر آریان پور کاشانی، انتشارات مزدا،

واژه های نو، که تا پایان سال ۱۳۱۹ در

فرهنگستان ایران پذیرفته شده است،

فرهنگستان زبان ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۴

برابره های فارسی برخی از واژه های آموزشی،

فرهنگستان، ۱۳۵۳

واژه های فارسی، دکتر محسن شاملو،

انتشارات پدیده، ۳۵/۹/۲، تهران

فرهنگ نوین، عربی - فارسی، به اهتمام

سیدمصطفی طباطبائی، اسلامیه، تهران،

چاپ هشتم، ۱۳۷۰

فرهنگ فارسی به فارسی دانش، تألیف

دکتر مسعود زعفرانچی، حبیب الله آموزگار،

چاپ اول ۱۳۷۰، ناشر: انتشارات صفار

فرهنگ پایه، تهمورث جلالی، انتشارات

ابن سینا، ۱۳۵۴

### فرهنگنامه های یکزبانه ی انگلیسی

Encyclopædia Britannica

Copyright 1944, The University  
of Chicago

Volume 1 to Volume 24

Made simple Self-Teaching Encyclo-  
lopedia

By Meir H. Degani, Sc.D.

Cadillac publishing Co. Inc.

New York, Copyright 1963

Volume 7: Astronomy

Volume 29: Anthropology

Volume 33: Latin

Lexington, KY, USA, ۱۹۸۶

فارسی - انگلیسی، تدوین محمدتقی اکبری،

فرهنگ فرانسه - فارسی، سعید نفیسی،

احمد رضوانی، محمدتقی منشی طوسی،

مرکز یادگارهای سعید نفیسی، ناشر بنگاه

حسن سلطانی فر و دیگران (گروه ترجمه

مطبوعاتی صفی‌علیشاه، چاپ جدید

بنیاد پژوهشهای اسلامی) ویراسته بهاء‌الدین

(چهارم)، تهران ۱۳۶۷

خرمشاهی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان

فرهنگ کامل جدید، انگلیسی فارسی، تألیف

قدس رضوی، مشهد، چاپ اول ۱۳۷۰

عباس آریانپورکاشانی، انتشارات امیر کبیر

فرهنگ اصطلاحات علمی، انتشارات بنیاد

چاپ پنجم ۱۳۷۰

فرهنگ ایران ۱۰۰، ۱۳۴۹-تهران

فرهنگ مصور انگلیسی فارسی، کاوسی

واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی، انگلیسی

برومند، چاپ چهارم، ۱۳۴۸

- فارسی، نگارش: دکتر احمد جعفری

صمیمی، دکتر غلامعلی فرجادی، انتشارات

دانشگاه مازندران، چاپ دوم، بابلسر، بهار

## فرهنگ‌های ویژه

۶۹

واژه‌های پزشکی پارسی ذخیره

رساله تأثیر قرآن مجید و احادیث نبوی و

خوارزمشاهی و راهنمای ساختن واژه‌های

امثال تازی در مثنوی، عسکرحقوی،

دانشک در زبان پارسی، گردآورنده: دکتر

ضمیمه سالنامه دبیرستان خاقانی، ۱۳۲۸،

جامی تشکیبی گیلانی، تهران ۱۳۶۳

تهران

فرهنگ لغات قرآن، دکتر محمد قریب،

فرهنگ اصطلاحات روز، فارسی - عربی،

چاپ اول، انتشارات بنیاد، تهران ۱۳۶۶

تألیف دکتر محمدغفرانی - دکتر مرتضی

واژه‌نامه، درباره واژه‌های دشوار شاهنامه،

آیت‌الله‌زاده شیرازی، مؤسسه انتشارات

تألیف عبدالحسین نوشین، انتشارات بنیاد

امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۹

فرهنگ ایران، تهران.

فرهنگ اصطلاحات روزنامه‌نگاری

فرهنگ علوم عقلی، دکتر سیدجعفر

فارسی، مسعود برزین، انتشارات بهجت،

سجادی، تهران ۱۳۴۱

تهران ۱۳۶۶

فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی،



فرهنگ اشتقاقی عربی به فارسی، تألیف  
دکتر علی اکبر شهابی، کتابفروشی اقبال،  
تهران ۱۳۶۰  
فرهنگ ریاضیات، مهندس روبرت  
قوطانیان، انتشارات بهار، دانشگاه تهران،  
زمان؟

فرهنگ بزرگ گیتاشناسی (اصطلاحات  
جغرافیائی فارسی به فارسی - فارسی به  
انگلیسی - انگلیسی به فارسی)،  
گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۶  
واژه‌های ایرانی در زبان انگلیسی،  
محمدعلی سجادی، بنیاد نیشابور، تهران  
۱۳۶۴ (واژه‌نامه نیست)

ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، جلال‌الدین  
سیوطی، ترجمه دکتر محمدجعفر اسلامی،  
چاپ دوم، شرکت انتشار، تهران ۱۳۶۲  
برگزیده‌ای از گلستان سعدی با معنی  
واژه‌ها و شرح ابیات دشوار، به کوشش کاوه  
گوهرین، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲  
گنج مراد، شرح شعرهای پیچیده در غزلیات  
خواجه حافظ شیرازی، تهران ۱۳۶۲  
لغات و ترکیبات رودکی،

دکتر عسکر حقوقی، انتشارات ایرانمهر،  
چاپ دوم، ۱۳۴۴

فرهنگ واژه‌های همانند، ارمنی - اوستائی،  
اوستائی، پهلوی، فارسی... دفتر نخست  
بخش آ، برپایه فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی  
هرچیا آجاریان، ترجمه و گزارش: ا. آوین،  
با نگرش فریدون جنیدی، از انتشارات بنیاد  
نیشابور، چاپ نخست ۱۳۶۳

فرهنگ زمین‌شناسی، فارسی - انگلیسی -  
فرانسه، دکتر عبدالکریم قریب، انتشارات  
انزلی، ارومیه، چاپ اول ۱۳۶۶، از این  
فرهنگ در واژه‌یاب با نام قریب یاد شده  
است.

واژه‌نامه فیزیک، انگلیسی - فارسی، فارسی  
- انگلیسی، شاخه واژه‌گزینی گروه فیزیک  
مرکز نشر دانشگاهی، مرکز نشر دانشگاهی،  
تهران، چاپ اول ۱۳۶۶

واژه‌نامه تربیت بدنی، انگلیسی - فارسی،  
فارسی - انگلیسی، گروه تربیت بدنی مرکز  
نشر دانشگاهی، ویراسته مهر آذر فارسی،  
مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول  
۱۳۶۹

واژه‌نامه محیط زیست، نشر مقدماتی،  
انگلیسی - فارسی، فارسی - انگلیسی، شاخه  
واژه‌گزینی محیط زیست گروه کشاورزی و  
منابع طبیعی مرکز نشر دانشگاهی، ویراسته

- مهندس امید اقتداری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹
- واژه‌نامه دریانوردی، انگلیسی - فارسی، ابراهیم شاه‌حسینی، احمد بینا، ویراسته دکتر رضا منصوری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۵
- واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری، انگلیسی فارسی و فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی، حبیب معروف، ویرایش دوم، انتشارات آزاده، تهران چاپ چهارم پائیز ۱۳۷۰
- فرهنگ جامعه‌شناسی، نوشته: نیکلاس آبرکرامبی و استفن هیل برایان. اس ترنر، ترجمه حسن پویان انتشارات چاپخش، چاپ اول، بهار سال ۱۳۶۷
- فرهنگ فنی و مهندسی، انگلیسی - فارسی، دکتر کیخسرو فیروزبخش، دکتر مهدی فرشاد، انتشارات پژوهش، تهران، چاپ اول ۱۳۶۵
- هزارواژه، واژه‌هایی که در زبان فارسی بیش از دیگر واژه‌ها بکار می‌رود، لیلی ایمن (آهی)، از انتشارات بنیاد مطالعات ایران، واشنگتن دی‌سی، آبان ۱۳۶۴
- امثال و حکم، تألیف علامه فقید علی‌اکبر دهخدا، انتشارات امیر کبیر. چاپ سوم، فروردین ۱۳۵۲، تهران
- فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، گردآورنده: صادق عظیمی، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن ۱۳۶۹
- پژوهش واژه‌های سُرانی در زبان فارسی: از جلیل اخوان زنجانی، چاپ بهمن، چاپ اول تابستان ۱۳۶۹
- فرهنگ اصطلاحات ادبی، رضوان شریعت، انتشارات هیرمند، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰
- فرهنگ اصطلاحات بیمه و بازرگانی، فارسی فرانسه انگلیسی آلمانی، دکتر جانعلی محمود صالحی، ناشر: «شرکت صادراتی» سازمان صنایع ملی ایران، چاپ اول ۱۳۶۷
- فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، محمد پادشاه، زیر نظر بیژن ترقی، انتشارات خیام، چاپ دوم، ۱۳۴۶ - تهران
- فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، سیدجعفر سجادی، تهران ۱۳۳۸
- فرهنگ عروضی، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، انتشارات مجید، چاپ دوم با تجدیدنظر ۱۳۷۰
- فرهنگ واژه‌های سینمایی، مؤلف: پرویز

دوانی، ناشر: اداره کل تحقیقات و روابط  
سینمایی، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴  
واژگان فنی، سینما و تلویزیون، شورای  
واژه‌گزینی سروش، تهران ۱۳۶۷، انتشارات  
صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران،  
چاپ اول  
فرهنگ علوم سیاسی، تألیف غلامرضا  
علی‌بابایی، ناشر شرکت نشر ویس، تهران،  
چاپ دوم با اضافات جدید، ۱۳۶۹  
لغت‌نامه کامپیوتر، فارسی - لاتین، لاتین -  
فارسی، تهیه و تنظیم: بهمن بهمن‌دزی،  
سومین قسمت، پیاپی ۱۵۵، سیستم‌های  
کامپیوتری  
فرهنگ اصطلاحات کامپیوتری، (webs-  
ter)، مترجم مهندس رضا حسنوی، چاپ  
اول، بهار ۱۳۷۱، ناشر: نشر ایران  
سنجش خردناب، نوشته ایمانوئل کانت،  
ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی،  
واژه‌نامه سنجش خردناب، آلمانی - انگلیسی  
- فرانسه - فارسی، تألیف دکتر  
میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، مؤسسه  
انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، در  
واژه‌یاب با نام خردناب آمده است  
فرهنگ نوربخش «اصطلاحات تصوف»

از دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه  
نعمت‌اللهی (لندن)، جلد اول تیر ۱۳۶۱ تا  
جلد چهارم خرداد ۱۳۶۳، لندن  
معارف صوفیه، از دکتر جواد نوربخش،  
انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی (لندن)، جلد  
اول اردیبهشت ۱۳۶۲ تا جلد سوم خرداد  
۱۳۶۳، لندن  
فرهنگ اصطلاحات مهندسی شیمی،  
انگلیسی - فارسی، گروه مهندسين شیمی،  
جهاد دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰  
فرهنگ علوم اقتصادی، بازرگانی و مالی،  
انگلیسی - فرانسه - فارسی، دکتر  
عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات علمی،  
تهران، چاپ اول ۱۳۶۹  
فرهنگ علوم زیستی و کشاورزی،  
انگلیسی - فارسی، مهندس فیروز  
میرباقری، انتشارات بنیاد، تهران ۱۳۷۰  
واژگان اصطلاحات ادبی، انگلیسی -  
فارسی، فارسی - انگلیسی، صالح حسینی،  
انتشارات نیلوفر، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹  
واژه‌نامه روانشناسی و زمینه‌های وابسته،  
انگلیسی - فارسی، فارسی - انگلیسی،  
محمدتقی براهنی و محمدرضا باطنی،  
انتشارات معاصر، تهران چاپ دوم ۱۳۶۹

- واژه‌نامه حقوق اسلامی، فارسی - انگلیسی، دکتر حسین میرمحمد صادقی، انتشارات جهاد، تهران ۱۳۷۰
- واژه‌نامه، امگان ستفتها (مکانیک جامدات)، خسرو کریم‌پناهی (رونوشتی که استاد برای این کمترین فرستاده‌اند)
- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶
- تجزیه و ترکیب در دستور، مصطفی کیوان، چاپ دوم، ۱۳۵۳ - چاپ حیدری، تهران

## گویش ها

- سیمای اراک، جامعه‌شناسی شهری، فرهنگ مردم (واژه‌نامه و فرهنگ عوام)، محمدرضا محتاط، اراک ۱۳۶۶
- واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، محمداقار نیرومند، فرهنگستان زبان ایران، تهران ۱۳۵۵
- فرهنگ سمنانی سرخه‌ای لاسگردی سنگسری و شه‌میرزادی، منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چهاپ اول ۱۳۴۲
- واژه‌نامه سنگسری: چراغعلی اعظمی، گرنات ل، ویند فوهر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۱، تهران
- گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب مردم کوهمره نودان، جروق، سرخی فارس، تألیف سیدحسن موسوی، شیراز ۱۳۶۲
- واژگان خویشاوند در گویش های سمنانی و آذری، پناهی سمنانی، مجله آینده، شماره
- دستور دستور زبان فارسی، دکتر ایرج دهقان، امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۴۶
- نخستین دستور، ابوالقاسم پرتو، انتشارات چاپار، چاپ دوم ۲۵۳۷، تهران
- ریشه‌های فارسی، شین پرتو، تهران ۱۳۵۳
- آینده زبان فارسی، سخترانی محمد مقدم، تهران ۱۳۴۱
- اصول دستور زبان فارسی، سیدکمال‌طالقانی، امیر کبیر، مشعل، چاپ دهم، ۱۳۵۲
- دستور زبان فارسی، تألیف صادق امین‌مدنی، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۳
- دستور زبان فارسی، دستور پنج استاد، عبدالعظیم قریب، بهار، فروزانفر، همائی، رشید یاسمی، جلد اول، جلد دوم، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، تهران

- ۱۰-۱۲، دی اسفند ۱۳۶۸  
فرهنگ تاتی و تالشی، انزلی، علی عبدلی،  
انتشارات دهخدا، ۱۳۶۳  
فرهنگ اصطلاحات کرمان، محمدتقی  
واعظ تقوی، کرمان چاپ دوم ۱۳۶۳  
مثل‌های شوشتری و برخی زبانزدها،  
جلال‌الدین امام جمعه، بنیاد نیشابور، تهران  
۱۳۶۳  
مجموعه کلمات عوام  
یکی بودیکی نبود، سیدمحمدعلی جمال‌زاده،  
کتابفروشی ابن‌سینا، آذر ۱۳۳۳  
فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده،  
انتشارات امیرگبیر، تهران ۱۳۶۶  
واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام  
اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی،  
گردآوری و نگارش احمد مرعشی، انتشارات  
طاعتی رشت، چاپ اول، تیرماه ۱۳۶۳  
مقدمه فرهنگ خوانساری، منوچهر  
اشرف‌الکتابی، فروهر، نامه فرهنگ ایران،  
نشریه سازمان فروهر، شماره‌ی ۴، شهریور  
ماه ۱۳۶۲  
فرهنگ سمنانی، شرح حال و نمونه آثار  
محلی شاعران در گویش سمنانی، تألیف  
پناهی سمنانی، ناشر محمد - احمد پناهی
- (پناهی سمنانی)، تهران، چاپ اول پائیز  
۱۳۶۶  
واژه‌نامه طبری، صادق کیا، انتشارات  
دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۷ (با  
سپاسگزاری از مهر یکی از یاران که  
رونوشت این واژه‌نامه را در تهران فراهم  
آورده و برای این کمترین فرستاده است)  
واژه‌های فارسی‌الاصل در لهجه عربی  
حجاز، محمدصدیق العرضی، ایران‌نامه،  
مجله تحقیقات ایران‌شناسی، سال سوم،  
شماره ۳، بهار ۱۳۶۴، واشنگتن، دی. سی.  
واژه‌نامه مازندرانی، محمدباقر نجف‌زاده  
بارفروش، نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور،  
تهران، چاپ نخست ۱۳۶۸  
ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های  
گیلکی، جهانگیر سرتیپ‌پور، نشر گیلکان،  
رشت، ۱۳۶۹  
فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، امیرحسین  
اکبری شالچی، نشر مرکز، تهران، چاپ اول  
۱۳۷۰  
گویش کردی مهاباد، تحقیق ایران‌کلباسی،  
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته  
به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران،  
۱۳۶۲

واژه‌نامه چوبانی - آبادی زفره کوهپایه  
اصفهان، محسن رجائی زفره‌ای، فروهر،  
شماره ۵ - مهرماه ۱۳۶۲، تهران  
ریشه‌شناسی برخی از واژگان لری  
ممسنی، ابوذر همتی، فروهر ۸۷، مهر و  
آبان ۱۳۷۱

Dictionnaire Kurd, Joyce Blao, Publication  
du Centre Pour l' Etude des Prob-  
lèmes du Monde Musulman Contempo-  
rian, Bruxelles, 1965

Dictionnaire Kurd, Kurdish Dictionary,  
Joyce Blau,  
Publications du Centre pour  
l'Etude des Problèmes du  
Monde Musulman Contempo-  
rian Bruxells 1965

### دیوان‌ها و نوشته‌های دیرینه

دیوان رودکی، مصحح سعید نفیسی،  
کتابفروشی، ادب، تهران ۱۳۱۹  
نمونه اشعار رودکی، به اهتمام لیما صالح  
رامسری، شاهکارهای ادبیات فارسی،  
انتشارات ایرانزمین، کالیفرنیا  
شاهنامه فردوسی، آکادمی علوم، اتحاد  
شوروی، مسکو ۱۹۶۶  
شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

واژه‌نامه یزدی، گردآوری ایرج افشار، تنظیم  
و آوانویسی از محمدرضا محمدی،  
کتابفروشی تاریخ، تهران، ۱۳۶۹  
فرهنگ لغات منصوریان، لغات زبان محلی  
ایلام، مؤلف حاج حبیب‌الله منصوریان،  
کتاب اول، انتشارات آسیا، چاپ اول بهار  
۱۳۶۹

فارسی اصفهانی، تألیف دکتر ایران  
کلباسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات  
فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰

واژه‌نامه سیستمی، ایرج افشار  
(سیستانی)، از انتشارات بنیاد نیشابور  
تهران ۱۳۶۵

فرهنگ نائینی، گردآوری دکتر منوچهر  
ستوده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات  
فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵

فرهنگنامه گویش زرتشتیان یزد، کیخسرو  
کشاورز، فروهر، از شماره ۱ تا شماره ۵  
مهرماه ۱۳۶۲

فارسی شوشتری، عبدالله وزیری،  
کتاب‌فروشی باختر، اهواز، ۱۳۶۴

چند واژه سیستمی در متون فارسی، جواد  
محمدی خمک، مجله آینده، شماره ۱، ۳،  
فروردین - خرداد ۱۳۶۶

عليه الرحمه، به سرمايه حسين شرف الدين،

كتابخروشي وصال، تهران، به خط اولياء

سميع شيرازي

ويس و رامين، فخرالدين گرگاني، تصحيح

مجتبي مينوي، كتابخانه و مطبعه بروخيم،

تهران ۱۳۱۴ خورشيدى

خردنامه، ابوالفضل يوسف بن على مستوفى،

اديب برومند، انجمن آثار ملي، ۱۳۴۷

برگزیده حقيقه سنائى، با مقدمه و توضيح

لغات، به كوشش ناصر عاملی، ناشر

كتابخانه ظهورى، تهران، ديمه ۲۵۳۵

ديوان فريدالدين عطار نيشابورى، با

تصحيح و مقابله و مقدمه سعيد نفيسى، از

انتشارات كتابخانه سنائى، تهران، چاپ

سوم، ۱۳۳۹

منطق الطير، شيخ عطار، كتابفروشى حافظ،

طهران سنه ۱۳۱۹

گزیده تذکرة الاولياء، به كوشش دكتور محمد

استعلامى، شركت سهامى كتابهاى جيبى،

تهران، چاپ اول ۱۳۵۲

تاريخ بيهقى، تصنيف خواجه ابوالفضل

محمدبن حسين بيهقى دبیر، تصحيح دكتور

على اكبر فياض، انتشارات دانشگاه

فردوسى، چاپ دوم با فهرست لغات،

شهر يور ۲۵۳۶

سياستنامه (سيرالملوك)، خواجه

نظام الملك طوسى، به كوشش دكتور جعفر

شعار، چاپ سوم، ۱۳۶۴ شركت سهامى

كتابهاى جيبى

ديوان ناصر خسرو، به تصحيح مجتبى مينوى

- مهدى محقق، انتشارات دانشگاه تهران،

چاپ دوم آذر ۱۳۶۵

كليله و دمنه، انشائى ابوالعالي نصرالله

منشى، تصحيح و توضيح مجتبى مينوى،

انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم،

تهران، ۱۳۶۱

مثنوى تحفة العراقين، خاقانى شروانى، به

اهتمام و تصحيح و حواشى و تعليقات دكتور

يحيى قريب، شركت سهامى كتابهاى جيبى

- تهران، ۱۳۵۷ خورشيدى

قابوس نامه، تأليف عنصرالمعالى

كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن

وشمگير بن زيار، به اهتمام و تصحيح دكتور

غلامحسين يوسفى، بنگاه ترجمه و نشر

كتاب، تهران، ۱۳۵۲ خورشيدى

حالات و سخنان شيخ ابوسعيد ابوالخير

ميهنى، متن بازمانده از قرن ششم هجرى،

اثر يکى از احفاد شيخ، به كوشش ايرج



- افشار، تهران، ۱۳۴۹ چاپ دوم ۱۳۶۶
- تاریخ گزیده، عبدالله مستوفی، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ سوم ۱۳۶۴، انتشارات امیرکبیر
- مرزبان‌نامه، تألیف مرزبان بن رستم بن شروین، اصلاح اسعدالدین الوراوینی، تصحیح و تحشیه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳
- متن کامل کلیله و دمنه با شرح لغات، به دستگیری سید جعفر سجادی، مطبوعاتی فراهانی
- خمسۀ نظامی، جلد اول، مخزن الاسرار، بهارس، تعلیقات، واژه‌نامه از دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۴
- کیمیای سعادت، تصنیف امام حجة الاسلام زین‌الدین ابوحامد محمد غزالی طوسی، به اهتمام احمد آرام، چاپخانه و کتابفروشی مرکزی، تهران، ۱۳۱۹ خورشیدی
- سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶
- درۀ نادره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی، باهتمام سید جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،
- چهارمقاله، احمدبن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، مصحح م. معین، ابن‌سینا، تهران، چاپ ششم ۱۳۴۱
- دانشنامه علائی، ابن‌سینا، به تصحیح سیدمحمد مشکوة و محمدمعین، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱
- گاتها، سروده‌های مینوی زرتشت، گزارش دکتر حسین وحیدی، تهران، ۱۳۶۵
- ترانه‌های خیام، صادق هدایت، کتابهای پرستو، چاپ ششم، ۱۳۵۳، تهران
- رباعیات حکیم خیام نیشابوری، به اهتمام جناب آقای محمدعلی فروغی و آقای دکتر غنی، انتشارات ایرانزمین، کالیفرنیا
- رباعیات حکیم عمر خیام، ترجمۀ انگلیسی فیتز جرالد، ترجمۀ فرانسوی اعتصام‌زاده، به اهتمام سرتیب دکتر حسینیعلی اسفندیاری، تهران، ۱۳۲۸
- رباعیات عمر خیام، تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶
- نوروزنامه، منسوب به عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری، زبان و فرهنگ ایران (۸۶)

مقالات شمس تبریزی، شمس الدین محمد

تبریزی، تصحیح محمدعلی موحد، انتشارات

خوارزمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹

خورشیدی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین

محمد بلخی، انتشارات پگاه، تهران، چاپ

دوم ۱۳۶۳

کتاب فيه مافيه، از گفتار مولانا جلال الدین

محمد مشهور به مولوی، به تصحیحات و

حواشی بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه

انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲

دیوان باباطاهر، ضمیمه سال هفتم مجله

ارمغان، حسین وحید دستگردی، چاپخانه

فردوسی، زمان؟

کلیات مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین

محمدبن شیخ بهاء الدین محمدبن حسین

بلخی مشهور به مولوی، مقدمه و شرح حال

از استاد بدیع الزمان فروزانفر، تنظیم

فهرستها از جناب آقای حسن عمید،

حواشی و تعلیقات از م. درویش، کانون

انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، دی

۱۳۵۷

مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری،

کتابفروشی علمیه اسلامی، تهران، زنجان،

زمان؟

مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد

بلخی رومی، همراه با لطائف اللغات

فرهنگ لغات مثنوی ملای روم، تدوین و

تألیف مولوی عبداللطیف طاب‌ثراه، حاج

محمد رضانی، کلاله خاور، تهران،

تاریخ آل مظفر، تألیف محمود کتبی، به

اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی،

۱۳۶۴ تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف

شیخ محمد لاهیجی از عرفای قرن نهم، با

مقدمه کامل به قلم آقای کیوان سمیعی از

انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران، چاپ

سوم ۱۳۶۶

کلیات سعدی، با ترجمه قصاید عربی،

مقدمه‌ها از محمدعلی فروغی، عباس اقبال

آشتیانی، چاپخانه علمی، تهران، چاپ هفتم

۱۳۶۸

حافظ، نوشته دکتر محمود هومن، ویراسته

اسماعیل خوئی، کتابخانه طهوری با

همکاری شرکت سهامی کتابهای جیبی،

تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۷

دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ

شیرازی، از انتشارات زیبا، لندن، ۱۳۶۳

- دیوان حافظ، به کوشش دکتر یحیی قریب، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱
- خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۶ (واژه‌نامه‌ی آن)
- خسرو قبادان وریدکی، برگردان ابراهیم میرزای، ناظر، فروهر ۳ و ۴ خرداد و تیرماه ۱۳۷۱
- جهان‌فروری، بخشی از فرهنگ ایران‌کهن، نوشته دکتر بهرام فره‌وشی، سازمان انتشارات فروهر، تهران
- زبان‌شناسی**
- سیری در زبان‌شناسی، جان‌تی واترمن، فریدون بدره‌ای، کتابهای جیبی، بهمن ۱۳۴۷
- هزار سال نثر پارسی، کریم کشاورز، سازمان کتابهای جیبی، تهران تیرماه ۱۳۴۵
- فن‌نثر در ادب فارسی، تألیف دکتر حسین خطیبی، جلد اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶
- زبانهای باستانی آذربایجان، نوشته دکتر حسینقلی کاتبی، شرکت انتشاراتی پاژنگ،
- تهران، چاپ اول ۱۳۶۹
- نامه پهلوانی، ۱- خودآموز خط و زبان ایران پیش از اسلام، گزارش فریدون جنیدی، انتشارات بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، چاپ نخست، ۱۳۶۰
- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، نوشته ناصح ناطق، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، اسفند ۱۳۵۸
- سالناری در ایران، اصلان غفاری، سازمان انتشارات فروهر، تهران چاپ اول ۱۳۶۷
- وزن و قافیه شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹
- چند لغت تازه‌یاب در کشف‌الاسرار فوت‌شده از فرهنگ‌ها، غلامرضا طاهر، مجله آینده، شماره ۶-۷، شهریور مهر ۱۳۶۴
- خط و فرهنگ، ایران‌کوده شماره ۸، ذبیح‌بهروز سازمان انتشارات فروهر، چاپ دوم ۱۳۶۳
- دگرگونی‌های واژگان زبان فارسی، دکتر جواد برومند سعید، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳

- دساتیر، بورداود، مجله ایران امروز، ۴ آذرماه  
۱۳۲۴
- داوری پیرامون فرهنگ دساتیر، ابوالقاسم  
پرتو، ره‌آورد، شماره ۳۰، فصلنامه تاپستان  
۱۳۷۱
- گزیده‌های ایران‌شناسی، شاپور شهبازی  
(میرفارسی و امیر عربی)، مجله آینده،  
۴-۵، تیر - امرداد ۱۳۶۶
- کاغذبر و کاغذبری، یحیی ذکاء، مجله آینده،  
شماره ۱، فروردین ۱۳۶۳
- توغ و پاتوغ، دکتر منوچهر ستوده، مجله  
آینده، تیر و امرداد ۱۳۶۳، شماره ۴ و ۵
- توغ و پاتوغ (= توق و پاتوق)، ضیاء‌الدین  
سجادی، آینده، شماره ۱۲ - اسفند ماه  
۱۳۶۳
- شاهنگ و هنجار، مهندس حبیب معروف،  
مجله آینده، شماره ۴ و ۵، تیر و امرداد ۱۳۶۳
- سه واژه فارسی در فتوح البلدان، دکتر  
محمد محمدی، مجله آینده، شماره ۸ تا ۱۲،  
۱۳۶۳
- ادب و ادیب هر دو فارسی است، محمد  
محیط طباطبائی، مجله آینده، شماره ۱-۳،  
فروردین - خرداد ۱۳۶۶
- پَدوس، علی محمد هنر (سیامک گیلک)، مجله  
آینده، شماره ۱-۳، فروردین - خرداد ۱۳۶۶
- چند نکته درباره ادب و ادیب، محمد محیط  
طباطبائی، دکتر میراحمد طباطبائی، دکتر  
سیدمحمد علی سجادی، مجله آینده، شماره  
۴-۶، تیر - شهریور ۱۳۶۵
- ماتیگان هزار داتستان در ارتباط با مآخذ  
سریانی، ن - پیکولوسکایا، ترجمه دکتر  
عنایت‌الله رضا، فروهر، شماره ۳ - امرداد  
۱۳۶۲
- ریشه‌شناسی چند واژه، نوشته‌ی جمس دار  
مستتر، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، فروهر،  
شماره ۵، مهرماه ۱۳۶۲
- فعل‌هایی که از ریشه‌ای مختوم به «ن» در  
زبانهای کهن ایرانی ساخت یافته است و  
برخی از مشتق‌های اسمی و وصفی آنها،  
مصطفی مقربی، مجله ایران‌شناسی، شماره  
۱، بهار ۱۳۶۸
- خط فارسی، گفته احمد حامی در دانشگاه  
تبریز، خرداد ۱۳۴۹
- سرگذشت زبان فارسی، جلال خالقی مطلق،  
مجله ایران‌شناسی، شماره ۱، بهار ۱۳۶۸
- نمونه‌ای از شیوه‌های ابتکاری و گوناگون  
دانشمندان ایرانی در فن فرهنگ‌نویسی،  
علی‌اکبر شهابی، ایران‌نامه، شماره ۳، بهار

۱۳۶۷

لزوم جلوگیری از انحطاط زبان فارسی،  
منوچهر بزرگمهر، ره‌آور، شماره ۹ - پاییز و  
زمستان ۱۳۶۴

آیا زبان فارسی سَتَرُون است؟ ابوالقاسم  
پرتو، ره‌آورد، شماره ۲۳، فصلنامه بهار و  
تابستان ۱۳۶۸

زبان اردو و نزدیکی آن با زبان فارسی،  
دکتر علی اکبر جعفری، ره‌آورد، شماره ۲۲،  
فصلنامه زمستان ۱۳۶۷

آواشناسی زبان فارسی، یدالله ثمره، مرکز  
نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸  
لغت فارسی در زبانهای زنده دنیا،  
پروفسور لوی، استاد دانشگاه کمبریج،  
فرور، شماره ۱ و ۲ فروردین و اردیبهشت  
۱۳۷۱

آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین  
آذربایجان، دکتر منوچهر مرتضوی، جنگ،  
شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶، لس‌آنجلس  
۱۳۶۹-۱۳۷۰

### ماتیکان‌های دیگر

پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، پاره  
نخست، تهران ۱۳۶۲

مقالات قزوینی، گردآورنده عبدالکریم  
جُربزه‌دار، شرکت اساطیر، تهران، جلد اول  
۱۳۶۲، جلد دوم ۱۳۶۳

چند سخن که دبیران در قلم آرند،  
ابوالفضل بیهقی، ویراسته صادق کیا (مهر)،  
اندیشه نیک، شماره ۳-زمان؟

تقویم دوازده حیوانی در تاریخ و فرهنگ  
ایرانی، ابوالفضل نبی، مجله آینده، شماره  
۷، مهرماه ۱۳۶۱

عروض، دکتر جلیل تجلیل، نشر همراه،  
چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸

اندیشه‌های فلسفی ایرانی، ابوالقاسم پرتو،  
لس‌آنجلس، کالیفرنیا، ۱۹۸۸

تاریخ برامکه، عبدالعظیم گرکانی، با مقدمه  
و تحشیه و تعلیقات، دنیای کتاب، چاپ اول  
۱۳۶۲، تهران

هستی و آدمی، محمود هومن، به کوشش  
ابوالقاسم پرتو، لس‌آنجلس، کالیفرنیا،  
۱۹۸۵

سیر حکمت در اروپا، نگارش محمدعلی  
فروغی، انتشارات زوار، چاپ چهارم، تهران،  
زمستان ۱۳۶۶

تاریخ فلسفه، محمود هومن، کتابخانه  
طهوری، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۸

فضل بن شادان نیشابوری و نبرد اندیشه‌ها  
در ایران پس از اسلام، گزارش فریدون  
جنیدی، انتشارات بلخ، تهران، چاپ نخست،  
۱۳۵۹

سد در «۱۰۰ در» برگزیده از نوشته‌های زند  
و پازند، ترجمه از پهلوی به پارسی، با  
بررسیها و یادداشتهای سرگرد اورنگ، به  
سرمایه افلاتون شاهرخ، تیرماه ۱۳۳۷  
خورشیدی

آیین بزرگی، دادبه پارسی، به کوشش  
ذبیح برومند، چاپ دوم، لس‌آنجلس ۱۹۹۰  
بُندهش، نویسنده: فرنِیغ دادگی، گزارنده:  
مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، چاپ  
اول ۱۳۶۹

حکمة الاشراق، تألیف شیخ شهید

شهاب‌الدین یحیی سهروردی، ترجمه و  
شرح از دکتر سید جعفر سجّادی، مؤسسه  
انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ  
پنجم، بهمن‌ماه ۱۳۶۷

مُجَمَّل فصیحی، فصیح خوافی، تحشیه  
محمود فرخ، کتابفروشی باستان مشهد،  
۱۳۴۱

رساله سه اصل، مؤلف: صدرالمآلهین،  
مصحح: حسین نصر، ناشر: انتشارات مولی،  
نشر مکرر بهار ۱۳۶۰

تقویم و تاریخ در ایران، از رصد زرتشت تا  
رصد خیام، زمان مهرمانی، ذ. بهروز انجمن  
ایرانویج، ایران کوده، شماره ۱۵

هنر نقاشی و پیکرتراشی در ایران‌زمین،  
نوشته جلیل ضیاءپور، ناشر؟ زمان؟

## برخی از کتابهای انتشارات اساطیر

- اندیشه های فلسفی ایرانی / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- سخنی چند درباره شاهنامه / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم ۱۳۷۳
- افسانه های ازوپ / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- وضوی خون / میشل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳
- شرح التعرف لمذهب التصوف (ریع سوم) / مستملی بخاری / استاد محمد روشن / گالینگور
- تاریخ طبری جلد پنجم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳ / شمیم
- تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳ / شمیم
- کلک خیال انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهور / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- روانشناسی اجتماعی / لئونارد برکویتز / دکتر محمد حسن فرجاد و عباس محمدی اصل / چاپ اول ۱۳۷۲
- آنها که دوست دارند (۴ جلد) / ایروینگ استون / فریدون گیلانی / چاپ چهارم ۱۳۷۲
- معنی عشق نزد مولانا / دکتر روان فرهادی / چاپ اول ۱۳۷۲
- فضیلت خودپرستی / این راند / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۲
- گنج علی خان / دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی / چاپ دوم ۱۳۶۸ / گالینگور
- از چیزهای دیگر / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- یادداشتها و اندیشه ها / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- تاریخ تمدن اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲
- چهل سال تاریخ ایران (۳ جلد) / المآثر الآثار / محمد حسن خان اعتمادالسلطنه / ایرج افشار،



حسین محبوبی اردکانی / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور

□ چنگیزخان/ ولادیمیر تسف / دکتر شیرین بیانی / چاپ دوم ۱۳۶۸

□ خاطرات ظل السلطان / (۳ جلد) سرگذشت مسعودی و سفرنامه فرنگستان / مسعود میرزا ظل

السلطان / حسین خدیو جم / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور

□ رجال وزارت خارجه عهد ناصری / میرزا مهدی خان ممتحن الدوله / ایرج افشار / چاپ اول

۱۳۶۶

□ تاریخ سلاجقه/ مسامرة الاخیار/ محمود بن محمد آقسرانی / پرفسور عثمان توران / چاپ

دوم ۱۳۶۲

□ سمط العلی للحضرة العلیا/ تاریخ قزاقستانیان کرمان/ ناصرالدین منشی / استاد عباس اقبال

آشتیانی / چاپ دوم ۱۳۶۲

□ مقالات علامه قزوینی / (۵ جلد) هشتاد مقاله تحقیقی / عبدالکریم جریزه دار / چاپ اول

۱۳۶۳-۱۳۶۶ / گالینگور

□ خاطرات سردار اسعد بختیاری/ جعفر قلی خان امیر بهادر/ ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۷۲ /

گالینگور

□ هفتاد مقاله / (۲ جلد) هفتاد و سه مقاله تحقیقی اهداء شده به دکتر صدیقی / دکتر یحیی مهدوی

و ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۶۹-۱۳۷۱ / گالینگور

□ دیوان حافظ/ متن حروفی چاپ معروف حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم

غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الابیات / عبدالکریم جریزه دار/ گالینگور/ چاپ

چهارم ۱۳۷۱

□ رباعیات خیام/ دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات/ محمدعلی

فروغی و دکتر قاسم غنی/ عبدالکریم جریزه دار/ چاپ اول ۱۳۷۱

□ حافظ خراباتی / (۸ جلد گالینگور) شرح مفصل تاریخی و عرفانی اشعار خواجه حافظ/ دکتر

رکن الدین همایون فرخ/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

- ❑ جاودانه نسیم شمال/ متن کامل اشعار و ۱۲ مقاله دربارهٔ سید اشرف الدین حسینی  
/حسین نمینی /گالینگور/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ❑ سگهای جنگ/ فردریک فورسایت/ ایرج خلیلی وارسته/ چاپ دوم ۱۳۷۰
- ❑ بانو با سگ ملوس/ آنتوان چخوف/ عبدالحسین نوشین/ چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰
- ❑ رودین/ ایوان تورگنف/ آلک قازاریان/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳
- ❑ مهاجران/ هواردفاست/ باجلان فرخی/ چاپ اول ۱۳۷۱
- ❑ پرواز شبانه/ آنتوان دوستن/ اگزوپری/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۶۸
- ❑ آوای وحش/ جک لندن/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۶۸
- ❑ سیذارتا/ هرمان هسه/ پرویز داریوش/ چاپ سوم ۱۳۶۸
- ❑ اسپرلوس/ هرمان هسه/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ❑ گرگ بیابان/ هرمان هسه/ اکیکاس/ جهاننداری/ گالینگور/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- ❑ نایبانی نوازنده/ ولادیمیر کورولنکو/ گامایون/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- ❑ سلطان کمپیل/ هاموند اینس/ ایرج خلیلی وارسته/ چاپ اول ۱۳۷۰
- ❑ سیمای مرد هنر آفرین در جوانی/ جیمز جویس/ پرویز داریوش/ چاپ اول ۱۳۷۰
- ❑ تیرانداز/ الکساندر پوشکین/ ضیاءالله فروشانی/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ❑ سایهٔ گریزان/ گراهام گرین/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ❑ ماه و شش پشیز/ سامرست موم/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ❑ ماجرای لولاگرگ/ هواردفاست/ عبدالحسین شریفیان/ چاپ اول ۱۳۷۱
- ❑ مایدهای زمینی/ آندره ژید/ جلال آل احمد و پرویز داریوش/ چاپ سوم ۱۳۷۱
- ❑ آیین دوست یابی/ ادیل کارنگی/ استاد رشید یاسمی/ چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱
- ❑ ولپن/ بن جانسن/ عبدالحسین نوشین/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- ❑ وزارت ترس/ گراهام گرین/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ❑ دوبلینی‌ها/ جیمز جویس/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ❑ جف سیاهه/ تودوردرایزر/ پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

□ چنین گفت بودا/براساس متون بودائی/دکتر هاشم رجب‌زاده/چاپ اول ۱۳۷۲

□ تاریخ طبّری/ (۱۷ جلد)/ محمد بن جریر طبری/ابوالقاسم باینده/شمیز

□ مبادی العربیه جلد اول/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲

□ مبادی العربیه جلد دوم/ رشیدالشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲

□ مبادی العربیه جلد سوم/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲

□ مبادی العربیه جلد چهارم/ رشیدالشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲

□ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب (جلد اول)/ امام فخر رازی/ دکتر علی اصغر حلبی/ گالینگور/ چاپ

اول ۱۳۷۲

□ شرح التمرّف لمذهب التصوف/ (۵ جلد گالینگور) کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان

فارسی/ اسماعیل مستملی بخارائی/ استاد محمد روشن/ چاپ اول ۱۳۶۲-۱۳۶۷

□ داستانهای از یک جیب و از جیب دیگر/ کارل چاپک/ دکتر ایرج نوبخت/ چاپ اول اساطیر

۱۳۷۲

□ ماه پنهان است/ جان اشتاین بک/ پرویز داریوش/ چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

□ موشها و آدمها/ جان اشتاین بک/ پرویز داریوش/ چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸

□ هنر تئاتر/ عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

□ زاده آزادی / هوارد فاست/ رضا مقدم / چاپ اول ۱۳۷۱

□ منطق الطیر/ فریدالدین عطارنیشابوری/ دکتر احمد رنجبر/ گالینگور/ چاپ سوم ۱۳۷۰

□ طوطیان/ شرح داستان طوطی و بازرگان مثنوی/ ادوارد ژوزف/ گالینگور/ چاپ دوم ۱۳۶۸

□ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام/ کتابی فارسی در ملل و نحل از قبل از استیلای

مغول/ سیدمرتضی حسینی رازی/ استاد عباس اقبال آشتیانی/ گالینگور/ چاپ دوم ۱۳۶۴

□ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی/ استاد سید محمد تقی مدرس

رضوی/ گالینگور/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

□ هفت بندنای (جلد اول)/ در شرح ۴ داستان مثنوی/ ادوارد ژوزف/ گالینگور/ چاپ اول ۱۳۷۱

□ هفت‌بندنای (جلد دوم) / در شرح ۵ داستان مثنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ

اول ۱۳۷۲

□ دستور زبان فارسی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۲

□ آیین نگارش/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۱

□ گزارش نویسی و آیین نگارش/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ چهارم ۱۳۷۰

□ روش تحقیق و مأخذ شناسی/دکتر احمد رنجبر/چاپ سوم ۱۳۷۲

□ تاریخ تعلیلی اسلام/دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی/چاپ دوم ۱۳۷۲

□ گزیده متون تفسیری فارسی/دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی/چاپ سوم ۱۳۷۲

□ سیاست‌نامه/خواجه نظام‌الملک/امتاد عباس اقبال آشتیانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۹

□ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲]/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ پنجم

۱۳۷۲

□ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری/دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۲

□ آشنایی با علوم قرآنی/دکتر علی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

□ آموزش عالی در جهان/دبیرخانه یونسکو/دکتر نصرت صفی‌نیا، دکتر المادودیان/ چاپ اول

۱۳۷۰

□ تاثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی/دکتر علی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

□ متن و ترجمه کتاب تعرف/کلابادی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ اول ۱۳۷۱

□ انسان در اسلام و مکاتب غربی/دکتر علی اصغر حلبی/چاپ اول ۱۳۷۱

□ تدوین مبانی آموزش برنامه‌ای/دکتر محمدحسین امیر تیموری/چاپ اول ۱۳۷۰

□ فن رهبری کنفرانس و اداره جلسات/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ اول ۱۳۷۱

□ ترجمان البلاغه/محمد بن عمر رادیانی/پروفسور احمد آتش/گالینگور/چاپ اول اساطیر

۱۳۶۲

□ دیوان سید حسن غزنوی/استاد سید محمد تقی مدرس رضوی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲

☐ ترجمہ و راہنمای مبادی العربیہ جلد اول / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ

اول ۱۳۷۲

☐ ترجمہ و راہنمای مبادی العربیہ جلد دوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ

اول ۱۳۷۲

☐ ترجمہ و راہنمای مبادی العربیہ جلد سوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ اول ۱۳۷۲

☐ ترجمہ و راہنمای مبادی العربیہ جلد چهارم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ اول ۱۳۷۲

☐ پاسخ تمرین های مبادی العربیہ جلد چهارم / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

☐ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰ /

گالینگور

☐ تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰ /

گالینگور

☐ تاریخ کامل (جلد سوم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۱

/ گالینگور

☐ تاریخ کامل (جلد چهارم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول

۱۳۷۲ / گالینگور

☐ تاریخ کامل (جلد پنجم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۲

/ گالینگور

☐ هشت مقاله / دکتر احمد رنجبر / چاپ اول ۱۳۷۲

KASHMIR UNIVERSITY  
Central Library

Acc No

Date

313784

8.1.96

DATE


Call No. 371.36 C937E Date... 2.4.54.....  
Account No. 7955

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.




not fine

Call No.....

Date.....

Account No.....

# **J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.



DATE . . . L


Call No... 371.36

C 937E

Date... 2. 4. 54.....

Account No... 7955

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.